نام کتاب: روضة الواعظین / ترجمه

نویسنده: فتال نیشابوری / مترجم محمود مهدوی دامغانی

وفات: ۵۰۸ ق / مترجم معاصر

تعداد جلد واقعی: ۱

زبان: فارسی

موضوع: چهارده معصوم علیهم السلام

ناشر: نشر نی

مکان نشر: تهران

سال چاپ: ۱۳۶۶ ش

نوبت چاپ: اوّل

مقدمه مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی محمد خاتم النبیین و علی اهل بیته الطاهرین المعصومین.

پیش از آنکه در باره شرح حال و آثار محمد بن حسن فتال نیشابوری مؤلف کتاب روضة الواعظین مطلبی نوشته شود اشاره مختصری به اوضاع سیاسی و اجتماعی قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم هجری سودمند است تا برای خوانندگان گرامی موضوع کشته شدن این مرد عالم به دست برادرزاده نظام الملک بیشتر روشن گردد.

چهره واقعی بنی عباس که نخست با شعار «الرضا من آل محمد» و با وعده‌های آنچنانی برای رفع ظلم و تبعیض نژادی بر قدرت دست یافتند، بسیار زود آشکار شد.

آنان دست به کشتار بزرگان خاندان علی علیه السّلام زدند و رفتارشان با خاندانهای ایرانی هم چنان بود که نیازی به بیان آن نیست. در نتیجه چنان شد که در گوشه و کنار شنیده می‌شد که «یا لیت جور بنی مروان عادلنا» و آزادگانی چون دعبل خزاعی می‌گفتند:

»اری امیة معذورین ان عذروا و لا اری لبنی العباس من عذر«۱» «

خلیفگان عباسی به ستیزه آشکار خود نسبت به آل امیر المؤمنین علی (ع) و شیعیان اعم از زیدیه و سادات حسنی و اسماعیلیه و واقفیه و اثنی عشریه و با ایرانیان ادامه دادند و با مراجعه به کتابهایی چون تاریخ یعقوبی و تاریخ طبری و مروج الذهب مسعودی و مقاتل الطالبیین ابو الفرج اصفهانی و کامل ابن اثیر می‌توان نمونه‌های آن را دید.

در این میان هر گاه خاندانهایی چون آل بویه و نظایر ایشان به قدرت می‌رسیدند وضع سر سپردگان و شیعیان خاندان عصمت و طهارت بهتر و آسوده‌تر می‌شد.

هر چند بنی عباس، از چیرگی عنصر ترک و غلامان ترک نژاد هم خاطره خوشی نداشتند و چیرگی ایشان بر خلیفه چنان شد که در کوی و بر زن این ترانه به گوش می‌رسید:

»خلیفة فی قفص، بین وصیف و بغا یقول ما قالا له کما تقول البغاء«۲» «

---

(۱). عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق (رضی الله عنه) ص ۲۵۱، ج ۲، چاپ ۱۳۷۷ قمری.

(۲). مروج الذهب، مسعودی، ص ۳۲۵، ج ۷، چاپ باربیه دومینار، پاریس، افست ۱۹۷۰ تهران.

(خلیفه‌یی که در قفس میان وصیف و بغا- از سران ترکان- قرار دارد و هر چه آن دو بگویند طوطی‌وار می‌گوید.)

ولی سرانجام برای نجات موقت از قیامهای علویان و فاطمیان و خاندانهای ایرانی، ترکان را تقویت کردند و نخست غزنویان و سپس سلجوقیان را بر دیگران ترجیح دادند و بدیهی است که روی کار آمدن طغرل سلجوقی که به هنگام دیدار خلیفه بر خاک جبین می‌ساید و بر فرش او بوسه می‌زند «۱» برای خلیفه سودمندتر است تا شنیدن تهدید عالمی آزاده و بزرگ چون سید رضی که می‌فرمود:

ما مقامی علی الهوان و عندی مقول صارم و انف حمی

البس الذل فی بلاد الاعادی و بمصر الخلیفة العلوی«۲»

نتیجه تسلط مشتی بیابانی و سخت‌گیری نسبت به شیعیان و مخالفان بنی عباس چنان شد که به قول بیهقی برای کشتن مردی چون حسنک وزیر:

«دو مرد پیک راست کردند با جامه پیکان که از بغداد آمده‌اند و نامه خلیفه آورده که حسنک قرمطی را بر دار باید کرد و به سنگ بباید کشت تا بار دیگر بر رغم خلفا هیچ کس خلعت مصری نپوشد.» «۳»

در دوره سلجوقیان دو مذهب حنفی (مذهب پادشاهان) و شافعی (مذهب خاندان نظام الملک طوسی) بر دیگر مذاهب ایران چیره بود و میان همان دو گروه هم چنان تعصبی رایج بود که از این داستان که در تجارب السلف آمده است می‌توان به چگونگی آن پی برد:

«سلطان ملکشاه در اصفهان مدرسه‌یی بنا کرد در محله کران. چون خواستند بنویسند که در این مدرسه کدام طایفه باشند، از سلطان پرسیدند. گفت: اگر چه من حنفی مذهبم اما این چیز از برای خدای تعالی ساخته‌ام، قومی را مخصوص کردن و طایفه‌یی را ممنوع و محروم داشتن وجهی ندارد. بنویسند که اصحاب هر دو امام (ابو حنیفه و شافعی) در این مدرسه ثابت باشند علی التساوی و التعادل. و چون سلطان مذهب امام ابو حنیفه داشت خواستند که نام امام ابو حنیفه پیش از امام شافعی بنویسند، خواجه نگذاشت! و مدتی آن کتاب موقوف ماند و سلطان می‌فرمود تا خواجه را رضا نباشد، هیچ ننویسند.

عاقبت بر آن قرار گرفت که بنویسند: وقف علی اصحاب الامامین، امامی الائمه صدری الاسلام.» «۴»

در حالی که به قول استاد محترم دکتر ذبیح الله صفا همه مدارسی را که خود با نام نظامیه ساخته بود فقط وقف بر شافعیان کرد.

برای اطلاع از عقیده نظام الملک در باره شیعیان اثنی عشری به مطالب صفحات ۲۰۰ تا ۲۰۲ سیاست نامه، چاپ مرحوم عباس اقبال، ۱۳۲۰ شمسی، مراجعه شود که نموداری

---

(۱). تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه زبدة النصره و نخبة العصره بنداری، ترجمه آقای محمد حسین جلیلی، ص ۱۶.

(۲). دیوان سید رضی، چاپ بیروت، ص ۹۷۲.

(۳). تاریخ بیهقی، چاپ ۱۳۵۶ شمسی، مشهد، مرحوم دکتر علی اکبر فیاض، ص ۲۳۲.

(۴). تجارب السلف هندوشاه، ص ۲۷۷.

اندک و مشتی از خروار است. «۱»

طبیعی است که در چنین دوره‌یی نوشتن کتابهایی چون بعض فضایح الروافض و پاسخ آن به قلم عبد الجلیل قزوینی رازی با نام النقض و نظایر آن معمول و متداول بوده است. بنا نیست در این مقدمه کوتاه سخن را در این باره به درازا کشانم، و فقط به تذکر این نکته قناعت می‌کنم که این خشونت در باره علمای مذاهب دیگر هم گاه دیده می‌شود.

در سال ۵۴۸ هجری که غزان بر نیشابور چیره شدند، محمد بن یحیی بن منصور ترشیزی (کاشمری) را که رئیس شافعیان بود با انباشتن خاک در دهانش خفه کردند. «۲»

خاقانی در دیوان خود دو قصیده بسیار شیوا در مرثیه این مرد سروده است، یکی با مطلع

»آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد و ان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد«

دیگری با مطلع

»تا درد و محنت است در این تنگنای خاک محنت برای مردم و مردم برای خاک«

و در آن می‌گوید:

»دید آسمان که بر دهنش خاک می‌کنند واگه نبد که نیست دهانش سزای خاک«۳» «

بنا بر این به راستی می‌توان این دوره را دوره اعتساف دانست و هیچ شگفت انگیز نیست که نویسنده روضة الواعظین با توجه به آنچه در باره فضایل و مناقب خاندان عصمت و طهارت نوشته است به دست برادرزاده نظام الملک کشته شود.

شرح حال مؤلف کتاب:

محمد بن حسن بن علی بن احمد فتال از مفسران و متکلمان و واعظان نام آور شیعه در قرن پنجم و دهه اول قرن ششم هجری است. کنیه‌اش ابو جعفر و در برخی از کتابها ابو علی و لقب دیگرش ابن الفارسی است. «۴»

تاریخ تولدش در هیچ یک از کتابهای تذکره و رجال که در فاصله قرن ششم هجری تاکنون تألیف شده، نیامده است. در کتاب روضة الواعظین هم هیچ گونه تصریحی در این مورد دیده نمی‌شود، ولی قرینه‌یی در این باره در دست است و در آن باره توضیح داده خواهد شد. «۵»

(۱). برای اطلاع بیشتر در مورد اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی این قرن می‌توان به بحث مستوفای استاد دکتر ذبیح الله صفا در جلد اول و دوم تاریخ ادبیات در ایران مراجعه کرد.

(۲). ابن خلکان، وفیات الاعیان، ص ۳۶۰، ج ۴، چاپ محمد محیی الدین عبد الحمید، مصر.

(۳). برای اطلاع از تمام این دو قصیده به صفحات ۱۴۰ و ۲۱۶ دیوان خاقانی، چاپ ۱۳۳۶ خورشیدی، امیر کبیر، تهران، مراجعه فرمایید.

(۴). در نوشتن شرح حال فتال از مقدمه‌های استاد سید محمد مهدی خرسان بر چاپ نجف، ۱۳۸۶ قمری و آیة الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی بر چاپ قم، بهره برده‌ام.

(۵). نام و شرح حال و آثار فتال نیشابوری در کتابهای زیر آمده است:

۱- معالم العلماء ابن شهر آشوب، ذیل شماره ۷۶۹، ص ۱۱۶، چاپ نجف، ۱۳۸۰ ق.

۲- مناقب ابن شهر آشوب، ص ۱۲، ج ۱، چاپ قم.

۳- فهرست منتجب الدین ضمیمه بحار، ص ۲۷۲، ج ۱۰۵، چاپ جدید.

۴- رجال ابن داود حلی، ص ۱۶۳، ذیل شماره ۱۲۹۸، چاپ ۱۳۹۳ ق.

۵- بحار الانوار مجلسی، ج ۱، ص ۱۰۱ مقدمه از چاپ جدید به قلم مرحوم آقای حاج شیخ عبد الرحیم ربانی و ص ۸ از متن ج ۱ به قلم مرحوم مجلسی قدس سره.

۶- ریاض العلماء، میرزا عبد الله افندی، ص ۲۷، ج ۵، چاپ ۱۴۰۱، قم.

۷- امل الامل شیخ حر عاملی، ص ۲۶۰، ج ۲، چاپ ۱۳۶۳ ش، قم.

۸- جامع الرواة اردبیلی، ص ۶۲، ج ۱، بدون تاریخ.

۹- رجال مامقانی، ذیل شماره ۱۰۳۳۳.

۱۰- فوائد الرضویه محدث قمی، ص ص ۴۶۹ و ۵۷۴، چاپ مرکزی تهران.

۱۱- الکنی و الالقاب مرحوم محدث قمی، ص ۹، ج ۳.

۱۲- روضات الجنات میرزا محمد باقر خوانساری، ص ۲۵۳، ج ۶، چاپ اسماعیلیان.

۱۳- الذریعه مرحوم تهرانی، ذیل «التنویر» و «روضة الواعظین».

۱۴- ریحانة الادب مرحوم مدرس تبریزی، ص ۱۸۸، ج ۳، چاپ ۱۳۶۹ ق.

۱۵- شهداء الفضیلة مرحوم امینی، ص ۳۷.

۱۶- معجم رجال الحدیث، حضرت آیة الله العظمی خویی مد ظله، ذیل شماره ۱۰۱۲۷.

۱۷- لسان المیزان، ابن حجر، ص ۴۴، ج ۵، چاپ حیدرآباد.

۱۸- ایضاح المکنون بغدادی، ص ص ۳۳۴ و ۵۶۸، افست ۱۹۶۷ میلادی، تهران.

۱۹- معجم المولفین عمر رضا کحاله، ص ۲۰۰، ج ۹.

نام پدرش در کتاب‌های رجال به صورتهای حسن، احمد و علی گفته شده ولی صحیح آن همان است که شاگردش محمد بن علی بن شهر آشوب در کتابهای معالم العلماء و مناقب خود آورده است و این دو کتاب نزدیکترین منابع به زمان اوست. ابن شهر آشوب که متولد ۴۸۹ قمری است به هنگام کشته شدن فتال نوزده ساله بوده است.

استاد محترم سید محمد مهدی خرسان در مقدمه خود بر روضة الواعظین چاپ نجف نوشته است که چون پدر و پدر بزرگ و پدر و پدر بزرگش همگی از بزرگان علم و ادب بوده‌اند، نسبت او به هر یک از ایشان درست است. وانگهی این گونه نسبت معمول است و اشخاصی همچون ابن طاوس، ابن شهر آشوب، ابن معد، ابن حمزه و ابن سعید منسوب به پدر بزرگ خود هستند. برخی هم پنداشته‌اند محمد بن حسن و محمد بن احمد یا محمد بن علی دو تن هستند و در این باره در کتابهای رجال بحث و اظهار نظر شده است و برای اطلاع بیشتر به مباحث مرحوم مجلسی در بحار و میرزا عبد الله افندی در ریاض و میرزا محمد باقر خوانساری در روضات مراجعه باید کرد. از لقب ابن الفارسی او ایرانی نژاد بودنش معلوم می‌شود. فتال هم هر چند بیشتر به معنی نخ تاب و فتیله ساز آمده است ولی در کتب لغت معنای دیگر آن را بلبل و هزار دستان ضبط کرده‌اند «۱» و گروهی از نویسندگان کتابهای رجال گفته‌اند که این لقب به سبب خوش صوتی و طلاقت زبان به او داده شده است و در این روزگار هم بلبل و عندلیب از لقب‌های معمول برای اهل منبر و مداحان اهل بیت عصمت و طهارت است.

فتال عمری نسبتا طولانی داشته و قرینه‌یی در دست است که ولادت او نمی‌تواند بعد از سال ۴۲۵ هجری باشد و اگر شهادت او را در سال ۵۰۸ بدانیم به هنگام مرگ

(۱). مراجعه شود به لسان العرب، ص ۵۱۴، ج ۱۱، چاپ جدید حوزه.

ص:۱۳

حدود هشتاد سال عمر او بوده است. آن قرینه این است که ابن شهر آشوب در صفحه ۱۲ جلد ۱ مناقب می‌نویسد روایتی را که از سید مرتضی علم الهدی نقل می‌کنم از فتال است که او و پدرش هر دو از آن بزرگوار شنیده و نقل کرده‌اند و با توجه به این که وفات سید مرتضی بدون هیچ اختلافی در ۴۳۶ هجری بوده است، نباید سن فتال در آن هنگام کمتر از ده یازده سال بوده باشد و بعید است در کمتر از این سن و سال، هر چند به عنوان همراهی پدر و به اصطلاح مستمع آزاد، به محضر درس سید مرتضی راه یافته باشد. «۱»

فتال از درس شیخ طوسی و پسرش هم بهره‌مند شده است، و چون ابن شهر آشوب متولد ۴۸۹ هجری است و فتال را از استادان بزرگ خود شمرده است لا بد تا سالهای نخست قرن ششم، مثلا تا حدود ۵۰۵، مقیم عراق بوده و سپس به خراسان کوچ کرده و مقیم نیشابور شده است.

در باره چگونگی کشته شدن فتال و سبب آن در کتب تذکره و رجال توضیحی داده نشده است ولی در همه کتابهای رجال شیعه در این باره تصریح شده است که به دست شهاب الاسلام، برادر زاده یا خویشاوند نزدیک نظام الملک، کشته شده است و لقب شهید در بسیاری از منابع برای او آمده است.

شیخ منتجب الدین در تاریخ ری «۲» و ابن حجر در لسان المیزان تاریخ کشته شدن فتال را ۵۰۸ هجری نقل کرده‌اند.

کسی که فرمان به قتل او داده، شهاب الاسلام عبد الرزاق است که از او به رئیس نیشابور تعبیر شده است. این شخص به تصریح ابو الحسن علی بن زید بیهقی در تاریخ بیهق «۳» برادرزاده نظام الملک و پسر فقیه اجل ابو القاسم عبد الله است. بیهقی او را با عنوان امام وزیر آورده است.

ناصر الدین منشی کرمانی هم در صفحه ۵۸ کتاب نسائم الاسحار او را برادرزاده نظام الملک می‌داند و می‌گوید با آنکه از علمای دینی بود به فرمان سنجر از مدرسه و محراب به سریر وزارت منتقل شد و همه زهد و پرهیزش به صفات نکوهیده و کردارهای ناپسند مبدل شد.

بنداری اصفهانی در زبدة النصرة و نخبة العصره می‌گوید: پس از کشته شدن فخر الملک در ۲۳ ذی حجه ۸۱۱ به دست قایماز کج کلاه غلام سنجر، برادرزاده نظام الملک، شهاب الاسلام عبد الدوام به وزارت رسید. هم خشم داشت و هم بخشش و در هفدهم محرم سال ۵۱۵ در سرخس بمرد. «۴»

غیاث الدین خواند میر هم در دستور الوزرا می‌نویسد: «با وجود آنکه در سلک علمای اعلام انتظام داشت چون بر مسند وزارت نشست بخار غرور و پندار به کاخ دماغ او

(۱). فتال در مجلس ششم روضة در باره مطلبی می‌گوید: «قال الشیخ الامام السید»، که ظاهرا سید مرتضی است.

(۲). به نقل از صفحه ۱۰۱ مقدمه مرحوم ربانی شیرازی در جلد اول بحار، چاپ دار الکتب- الاسلامیه.

(۳). تاریخ بیهق، چاپ مرحوم احمد بهمنیار، ص ۷۵.

(۴). تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه آقای محمد حسین جلیلی، ص ۳۲۱، چاپ بنیاد فرهنگ.

تصاعد نمود.» «۱» زامباور در کتاب معجم الانساب شروع وزارت شهاب الاسلام را پانصد و سیزده هجری می‌داند «۲» ولی باید سخن بنداری را صحیح‌تر دانست. راوندی در راحة الصدور و ابن تغری بردی در النجوم الزاهرة از شروع وزارت او چیزی نگفته‌اند و مانعی ندارد که او پیش از شروع وزارت خود فتوی به قتل فتال داده باشد و ظاهرا ریاست مذهبی نیشابور با او بوده است.

به نقل خلیفه نیشابوری در صفحه ۱۵۲ تلخیص تاریخ نیشابور، آرامگاه فتال در جلو گورستان حیره نیشابور و معروف بوده است. «۳»

آثار و مؤلفات فتال:

دو کتاب «التنویر فی معانی التفسیر» و «روضة الواعظین» در بیشتر کتابهایی که شرح حال فتال در آنها آمده، برای او ثبت شده است. در کتابهای فهرست هم این هر دو کتاب بدون هیچ گونه تردیدی به او نسبت داده شده است. مثلا بغدادی در ایضاح المکنون و عمر رضا کحاله در معجم المولفین و مرحوم آقا بزرگ تهرانی در الذریعه هر دو کتاب را آورده‌اند.

ابن شهر آشوب در مناقب، کتاب دیگری به نام مونس الحزین را از مؤلفات فتال می‌داند و یکی از مناقب حضرت امام حسن مجتبی (ع) را از آن نقل کرده است و مرحوم علامه مجلسی هم در بحار آن را آورده است. مرحوم محدث قمی هم در تجدید نظری که ضمن شرح حال فتال در فواید الرضویه فرموده، این موضوع را آورده است. «۴»

کتاب «التنویر فی معانی التفسیر» از جمله تفاسیر ارزشمند شیعه بوده و معلوم می- شود در همان قرن ششم بسیار مشهور بوده است، زیرا عبد الجلیل قزوینی رازی در کتاب النقض که حدود پنجاه سال پس از وفات فتال تألیف شده است آن را در ردیف تبیان شیخ طوسی و مجمع البیان طبرسی می‌شمرد. «۵» متاسفانه از این کتاب نشانی در دست نیست و ظاهرا از میان رفته است.

روضة الواعظین:

فتال در مقدمه خود نام کامل این کتاب را «روضة الواعظین و بصیرة المتعظین» آورده است و آنچه در پایان جلد اول چاپ قم و نجف آمده است ظاهرا تصرف نسخه- نویسان است.

این کتاب که خوشبختانه از دستبرد روزگار محفوظ مانده و مکرر هم در ایران و عراق چاپ شده، از جمله مراجع و مصادر مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار است و

---

(۱). دستور الوزراء، چاپ مرحوم سعید نفیسی، ص ۱۸۹.

(۲). معجم الانساب و الاسرات. ص ۳۳۶.

(۳). نام این گورستان مکررا در تاریخ نیشابور «الحلقه الاولی من تاریخ نیسابور المنتخب من السباق» آمده است لطفا به فهرست آن مراجعه شود.

(۴). مناقب، ص ۸، ج ۴ و بحار الانوار، ص ۳۲۷، ج ۴۳.

(۵). النقض، ص ۱۹۳، چاپ مرحوم آقای سید جلال الدین محدث ارموی.

علامت اختصاری آن هم «ضة» است.

این کتاب که به گفته خود فتال در باره اصول و فروع دین و زهد و مواعظ نوشته شده است از جهتی شبیه امالی‌هایی است که پیش از آن تألیف شده است، با این تفاوت که پیوستگی موضوع سخن در آن کاملا رعایت شده است، از جهتی هم شبیه احیاء علوم الدین غزالی است. این کتاب نود و شش مجلس است. سه مجلس اول در باره ماهیت عقل و فضل آن و معرفت خداوند و شگفتی‌هایی است که بر بزرگی خداوند دلالت دارد.

مجالس چهارم تا ششم در باره نبوت است. از مجلس هفتم تا یازدهم مباحث مربوط به حضرت امیر المؤمنین طرح شده و مجلس دوازدهم در باره ایمان حضرت ابو طالب و شرح حال فاطمه بنت اسد است. مجالس سیزده تا شانزده شرح حال و مناقب حضرت زهرا (ع) است و از مجلس هفدهم تا سی و یکم شرح حال و مناقب ائمه اطهار بررسی شده و در مجالس دیگر فروع دین و امور اخلاقی طرح شده و با مراجعه به فهرست اجمالی کتاب که در اول هر جلد آمده است از آن می‌توان آگاه شد.

با آنکه معمول نبوده است که مؤلفان کتابهای و مآخذی را که از آن بهره گرفته‌اند نام ببرند ولی با مطابقه مطالب روضة الواعظین با کتابهای تالیف‌شده پیش از آن به خوبی روشن می‌شود که فتال مطالب خود را از آثار بزرگان علمای شیعه رضوان الله علیهم برداشته است و از آثار این اشخاص بیشتر بهره‌مند شده است:

۱- از محمد بن یعقوب کلینی و کتاب اصول کافی او ۲- از شیخ صدوق و کتابهای امالی، خصال، عیون اخبار الرضا، کمال الدین، و معانی الاخبار او ۳- از مسعودی و اثبات الوصیه او ۴- از شیخ طوسی و کتاب الاقتصاد او ۵- از شیخ مفید و امالی و ارشاد او.

بخشها و روایاتی بدون کوچکترین تغییری عینا از این مآخذ در روضة الواعظین آمده است و در مواردی هم آنها را تلخیص کرده است و گاه مطالبی را از دو کتاب نقل کرده است. مثلا مجلس مقتل حضرت سید الشهداء علیه السلام را از امالی صدوق و ارشاد مفید استفاده کرده و مطالب آن دو کتاب را با هم در آمیخته است.

مجالس این کتاب بر طبق موضوع آن از لحاظ کمیت مختلف است، برخی مانند مجلس دوم مفصل و برخی مانند مجلس نوزدهم مختصر است.

در مجالس گاهی پیوستگی تاریخی رعایت نشده است، یا در نسخه‌هایی که ملاک چاپ هم قرار گرفته چنین تنظیم شده است، مثلا مجلس مربوط به تولد حضرت ختمی مرتبت (ص) پس از مجلس بعثت ایشان آمده است. ضمنا در مورد سیره رسول خدا (ص) به اختصار کوشیده و از جنگها (مغازی و فتوح) بحث نشده است.

ضمن اظهار اینکه هیچ روایت سست و نادرستی نقل نکرده، اسناد روایات را به کلی حذف کرده و نیاورده است و این کار استفاده از کتاب را برای عموم مردم آسان‌تر کرده و تا حد زیادی موجب شیوایی نثر آن شده و تکرار نام راویان پیوند مطالب را از هم نگسیخته است.

ص:۱۶

کتاب روضة الواعظین از هنگام تألیف مورد توجه قرار گرفته است و به گفتار فتال استناد شده و او را ثقه و مورد کمال اعتماد دانسته‌اند.

برخی این کتاب را از شیخ مفید «۱» دانسته‌اند و صحیح نیست. مرحوم مجلسی در این باره توضیح داده است.

سبک نگارش کتاب مانند اکثر کتابهای قرن پنجم هجری ساده و روان است.

وانگهی چون مطالب آن همه روایات نقل شده از کتابهای قرن سوم و چهارم و نیمه اول قرن پنجم است، موضوع تطور سبک چندان در آن طرح نیست، در عین حال اگر به عنوان مثل این کتاب با امالی صدوق که پیش از آن است و مناقب ابن شهر

آشوب که پس از آن تالیف شده مقایسه شود، چیزی میان آن دو است. مثلا مقدار اشعار آن از امالی و ارشاد بیشتر و از مناقب کمتر است. مقدمات مسجع و به اصطلاح فنی که ابن شهر آشوب در هر فصل نوشته است در روضه دیده نمی‌شود.

دو چاپ نسبتا خوب این کتاب یکی چاپ حکمت قم است و دیگری چاپ ۱۳۸۶ قمری نجف است و همین دو چاپ برای ترجمه مورد استفاده این بنده قرار گرفته است.

هدف و روش ترجمه:

پس از آنکه خداوند متعال به این بنده ناتوان خود توفیق ترجمه چند کتاب، که موضوع آن تاریخ عمومی اسلام و سیره و مغازی حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه و آله الاطهار است، ارزانی فرمود به این فکر افتادم که یکی از متون تاریخی را که در باره شرح حال چهارده معصوم نوشته شده باشد ترجمه کنم و کمترین عرض ادبی به ساحت مقدس ایشان عرضه دارم. تذکر تنی چند از عزیزان و اعتراض برخی از ایشان که چرا در این راه قدم نمی‌گذاری موجب آمد تا این فکر را جامه عمل بپوشانم و خدا گواه است که در گذشته هم به این فکر بوده‌ام، ولی سخن ابو نواس را به یاد می‌آوردم که:

»قلت لا استطیع مدح امام کان جبریل خادما لابیه«

بدین منظور نخست از پیشگاه خداوند متعال طلب خیر کردم و جبین نیاز بر درگاه امام بزرگوار حضرت غوث الامة و غیاثها علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه ساییدم تا شفاعت فرماید که چنین توفیقی نصیب گردد و خدای را شکر که این سعادت دست داد و اینک ترجمه جلد اول کتاب روضة الواعظین آماده شد.

یکی از علل انتخاب این متن برای ترجمه این است که علاوه بر شرح حال چهارده معصوم، فروع دین و امور اخلاقی هم در آن آمده است و در واقع یک دوره مختصر از اصول و فروع دین است و این موضوع در کتابهایی که پیش از آن تالیف شده است دیده نمی‌شود، مثلا در ارشاد مفید یا اثبات الوصیه مسعودی، و امیدوارم برای

---

(۱). ظاهرا منظور از شیخ مفید، ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان درگذشته ۴۱۳ هجری نیست. بلکه منظور محمد بن حسین نیشابوری ملقب به مفید است که پدر بزرگ ابو الفتوح رازی و برادر شیخ عبد الرحمن مفید نیشابوری است. برای اطلاع از مؤلفات او مراجعه کنید به، ریاض العلمای مرحوم میرزا عبد الله افندی، ص ۲۳، ج ۵، چاپ ۱۴۰۱، قم و به صفحه ۳۸۷ فوائد الرضویه محدث بزرگوار مرحوم حاج شیخ عباس قمی.

خواننده خالی از بهره نباشد.

برای ترجمه کتاب روضة الواعظین شاید لازم بود جستجو شود و نسخه‌های بهتری فراهم آید، زیرا متاسفانه هر دو نسخه چاپ شده آکنده از اغلاط فراوان چاپی است، ولی به این کار نیاز چندانی نبود زیرا غالب مطالب آن با کتابهای مرجع مقایسه و مطابقه شد و خوشبختانه مراجع این کتاب یعنی عمده آثار معروف کلینی و صدوق و مفید و سید مرتضی و طوسی قدس الله ارواحهم به همت استادان محترم معاصر به صورت بسیار منقح و خوب چاپ شده است، خداوند به آنان بهترین پاداش را عنایت فرماید. چاپ جدید دائرة- المعارف بزرگ شیعه یعنی بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی رضوان الله علیه نیز کمک بسیار مؤثری برای مقابله مطالب روضة الواعظین با آن بود و بسیار بهره بردم و در واقع منبع اصلی برای این کار در اختیارم بوده است.

کتاب روضة الواعظین به فارسی ترجمه شده است و سه ترجمه از آن در مقدمه چاپ قم که از رشحات قلم حضرت آیة الله سید شهاب الدین نجفی مرعشی است معرفی شده است، ولی نمی‌دانم آیا چاپ و منتشر هم شده است یا نه و به هر حال این گونه آثار هر چند بار هم که ترجمه و تحقیق شود سودمند خواهد بود.

ضمن ترجمه کوشش شد نشانی صفحه و جلد بهترین چاپ منبعی که خبر را از آن نقل کرده است در اختیار خواننده قرار بگیرد و در پاورقی ثبت شود تا در صورت تمایل بتوان به آن منبع مراجعه کرد.

اعلام تاریخی و سرایندگان اشعار و برخی از راویان را در کمال اختصار در پاورقی‌ها معرفی کردم و در باره اعلام جغرافیایی هم همین گونه عمل شد.

در باره لغات مشکل متن با مراجعه به کتب لغت موضوع حل شد. اگر در مواردی تاریخ واقعه‌یی با آنچه که در دیگر آثار آمده تفاوت داشته است، برای جلب خاطر خواننده در پاورقی تذکر و به مرجع دیگر ارجاع داده شد.

در مورد مناقب و فضایل حضرت امیر المؤمنین و حضرت زهرا و حسنین علیهم السلام تا آنجا که امکان داشت منبعی از آثار اهل سنت هم که آن را نقل کرده باشد معرفی شد و بیشتر به بخش فضائل صحیح مسلم و مناقب ابن مغازلی و اخطب خوارزم و تذکرة الخواص سبط ابن جوزی و کتاب ارزشمند فضائل الخمسه من الصحاح السته ارجاع داده شد.

کتابهای دیگری که برای نوشتن پاورقی‌ها مورد استفاده بوده است در پاورقی‌ها ملاحظه خواهد شد و لزومی ندارد که در این مقدمه بازگو شود.

در عین حال بدیهی است که این ترجمه خالی از نقص و نارسایی‌هایی نخواهد بود و ارشاد اهل علم که این بنده را از آن آگاه فرمایند موجب سپاس فراوان است.

در پایان این مقدمه نخست بر خود فرض می‌دانم مراتب احترام و ادب خود را به روان پاک پدر بزرگوارم حضرت آیة الله حاج شیخ محمد کاظم مهدوی دامغانی طاب ثراه تقدیم دارم که به راستی شیفته و سر سپرده خاندان عصمت و طهارت و مودت

کیش و تقوی پیشه بود و تا آخرین لحظات زندگی خود به فرزندان و اهل خاندان خویش سفارش می‌کرد هیچ گاه از توسل و تمسک به ذیل عنایات اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین غافل نباشند.

ص:۱۸

او که در خردسالی با یتیمی و تهی دستی و پای پیاده از دامغان به آستان مقدس رضوی پناه آورده بود، همه چیز خود را از ذره پروری آن حضرت می‌دانست و خدای را سپاس که آن کودک بی‌پناه در اثر تابش پرتو ولایت توفیق یافت پنجاه سال از مدرسان طراز اول حوزه علمیه مشهد باشد و علمش به زیور عمل آراسته و دلش از هر تعلقی پیراسته شود و به چیزی جز تدریس و تهذیب اخلاقی طلاب نیندیشد.

خدای رحمت کند استاد بزرگوار ما مرحوم سید الشعراء امیری فیروز کوهی را که در قصیده‌یی ضمن بیان سرگذشت آن عزیز چه نیکو سروده است:

نز فلک یک گرده نانم در بساط — نز جهان یک جرعه آبم در غدیر

علم‌جویان دادخواهان از سپهر — جستم از خاک رضا (ع) تخت و سریر

و آن قدر ماندم در آن درگه مقیم — تا شد از خاک درش چشمم قریر

جز وی و الطاف نامحدود او — نیستم از هیچ کس منت پذیر

فراموش نمی‌کنم که مکرر به این بنده می‌فرمود متون کهن در باره اهل بیت ترجمه شود که نشان دهنده ولایت خالص سلف صالح است.

همچنین از دو برادر معظم خود حضرت استاد دکتر احمد و حضرت حجة الاسلام حاج شیخ محمد رضا مهدوی دامغانی ادام الله ایام افاضاتهما، سخت سپاسگزارم که در رفع مشکلاتی که به ذهنم رسیده و پرسیده‌ام مرا یاری داده‌اند و چه بسا نارسایی‌ها که متوجه نبوده‌ام بپرسم و خطای آن بر عهده خود این بنده است.

از اعضای شرکت نشر «نی» سپاسگزارم که با گشاده‌رویی این کار در سلسله کارهای خود قرار داده‌اند، خداوندشان توفیق بیشتر در نشر آثار دینی و علمی کرامت فرماید.

اگر اندک خدمتی صورت گرفته است از مصادیق «اللهم ما بنا من نعمة فمنک وحدک لا شریک لک» است و هر گونه سهو و خطا سرزده از نفس گنهکار این بنده است.

امیدوارم به چشم رضا و مرحمت مقبول پیشگاه اهل بیت عصمت و طهارت قرار گیرد که

لا یستطیع جواد کنه جودهم و لا یدانیهم قوم و ان کرموا

یستدفع الشر و البلوی بحبهم و یسترب به الاحسان و النعم

کمترین بنده درگاه نبوی، محمود مهدوی دامغانی مشهد مقدس رضوی پنجشنبه، بیستم جمادی الثانیه ۱۴۰۷ قمری (میلاد فرخنده حضرت زهرا سلام الله علیها)، برابر ۳۰ بهمن ۱۳۶۵ خورشیدی و ۱۹ فوریه ۱۹۸۷ میلادی.

ص:۱۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

مقدمه مؤلف

(۱) سپاس خدای متعال را با درخواست آنکه نعمت خویش را به کمال ارزانی فرماید و تسلیم خدایی او باشیم و از گناه و سرپیچی از فرمان او در پرده عصمت قرار گیریم، و درود خداوند بر محمد (ص) گزینه او از همه آفریدگان و بر پاکان و پاکیزگان از خاندان آن حضرت درود و سلام بسیار.

(۲) در آغاز جوانی برای من مجالس و محافلی بود که مردم از اصول دین و بیان احکام و فروع می‌پرسیدند و به آنان پاسخ کافی و توضیح بسنده وافی می‌دادم و سپس از من خواستند تا در زهد و پارسایی و پند و اندرز بازدارنده از گناه و حکمت و آداب برای ایشان سخن گویم. به کتابهای اصحاب خود مراجعه کردم و میان آثار ایشان کتابی ندیدم که شامل همه این موارد باشد و محور اصلی آن بر این امور باشد، بلکه این امور را در کتابهای مختلف ایشان پراکنده یافتم. به این سبب همت گماشتم تا کتابی فراهم آورم که برخی از گفتار الهی را در بر داشته باشد و بخشی از اخبار گزینه پیامبر (ص) و جواهر گفتار ائمه علیهم السلام را در بر گیرد و آن را به ابواب و مجالس مختلف تقسیم کردم و هر موضوع را در جای خود آوردم. پیش از من هیچ یک از اصحاب ما (علمای بزرگوار شیعه) کتابی مانند این کتاب تألیف نکرده‌اند، زحمت تهیه چنین کتابی بیشتر است و من به خواست خداوند متعال در هر مجلس نخست گفتار الهی را نقل می‌کنم و سپس اخبار نقل شده از پیامبر و ائمه را بیان می‌کنم و اسناد آن را حذف کردم زیرا برای اخبار معروف و رایج بیان اسناد ضروری نیست و آن را «روضة الواعظین و بصیرة المتعظین» نام نهادم. (۳) اگر خبری در این کتاب

ص:۲۰

آمده است که ظاهر آن به مذهب حشو و اختلاط «۱» شبیه باشد لازم است خواننده در آن تأمل و دقت کند و بیندیشد. اگر تأویل آن را بفهمد معنی آن را خواهد دانست و اگر معنای آن برایش روشن نشد باید به کسی مراجعه کند که معنای آن را بداند تا منظور آن برایش روشن شود که گفتار پیامبر و ائمه علیهم السلام همچون گفتار خداوند متعال خالی از متشابه نیست و باید به کسی که عالم و دانا و ورزیده و آگاه به اصول و فروع دین و لغت و اعراب است مراجعه کرد تا مراد از آن سخن آشکار

شود، و باید دانست که میان گفتار خداوند و گفتار پیامبر و ائمه تناقضی نیست و فقط مردم حشوی و کم مایه در علم چنین تصور می‌کنند.

من در مقدمه این کتاب پس از ذکر عقل و علم و فضیلت آن، بخشی از اصول اعتقادی را بیان می‌کنم که مرجع عمده است و خداوند به لطف و منت خود موفق دارنده به صواب است.

(۱)

مجلس اول در باره ماهیت عقلها و فضیلت آن

(۲) خداوند متعال در سوره آل عمران چنین فرموده است:

«همانا در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز نشانه‌ها و دلایلی است برای دارندگان عقل.» «۲» و خداوند متعال در سوره طه چنین فرموده است:

«بخورید و بچرانید چهار پایانتان را، همانا که در این نشانه‌هایی است برای خردمندان.» «۳» و در سوره و الفجر فرموده است:

«آیا در آنچه ذکر شد جای قسم است خداوندان عقل را؟» «۴» عقل در اصطلاح متکلمان عبارت از مجموعه علومی است که بر سه بخش

---

(۱). اصطلاح حشو و اختلاط اصطلاحی طنز آمیز است در باره کسانی که از تأویل آیات و اخبار اجتناب داشته‌اند. رک. به: دائرة المعارف اسلام، ص ۴۳۹، ج ۷، ترجمه عربی و صفحه ۱۶ ترجمه فرق الشیعه نوبختی، چاپ ۱۳۵۳ شمسی بنیاد فرهنگ و حاشیه استاد دکتر محمد جواد مشکور. م.

(۲) آیه ۱۸۷ از سوره سوم (آل عمران).

(۳) آیه ۵۶ از سوره بیستم (طه).

(۴) آیه ۴ از سوره هشتاد و نهم (الفجر).

است: نخست علم به اصول ادله، دوم چیزی که علم به این اصول بدون آن کامل و تمام نخواهد بود، سوم چیزی که بدون آن هدف و خواسته تمام نخواهد بود.

(۱) علم نخست عبارت است از علم به احوال اجسامی که از حرکت و سکون دگرگون می‌شود و علم به اینکه ممکن نیست ذاتی در حال واحد دارای نفی و اثبات باشد و علم به احوال انجام دهندگان کارها، و علم به این موضوع از کسی درست خواهد بود که مدرکات را درست درک کند و به آن دانا باشد و مرتکب اشتباهی در آن مورد نشود و کسی که ممارست و پیوستگی با صنایع داشته باشد بداند و بفهمد. از جمله علوم که از نوع دوم است، علم به اصول ادله شرعیه و عادات و عرف آن است و از آن چاره نیست.

(۲) نوع سوم علم به امور مختلف پسندیده و نکوهیده و بیم و شناخت راههای زیان آور است تا آنکه با دقت و اعمال نظر بیم آن از چیزی درست باشد و نگریستن و پیوستن به علم و دانش بر او واجب خواهد بود. از جمله چیزهایی که دلیل بر این است که مجموعه همین علوم عقل است نه چیز دیگر، این است که هر گاه این علوم در کسی باشد عاقل است و عاقل هم این علوم برای او فراهم است، و اگر عقل را معنی دیگری باشد جایز است که این علوم در کسی فراهم شود در حالی که عاقل نباشد یا آنکه بدون این علوم او را عاقل بدانند و حال آنکه بر خلاف قاعده است.

(۳) پیامبر (ص) فرموده است: «سر عقل پس از ایمان به خداوند دوستی کردن با مردم است». «۱» همچنین فرموده است: عقل را خداوند به سه جزء بخش فرموده است.

هر کس این سه جزء در او باشد عقلش کامل است و هر کس چیزی از آن در او نباشد او را عقل نیست، نیکو شناختن خداوند و نیکو فرمان برداری برای او و نیکو شکیبایی کردن برای او.

(۴) امام صادق (ع) «۲» ضمن خبری طویل می‌فرماید: آدمی با عقل کامل می‌شود و همان عقل دلیل و مایه بینش و کلید کار اوست. «۳»

---

(۱). در حدیث چهاردهم کتاب العقل و الجهل اصول کافی، (ص ۲۴، ج اول، چاپ اسلامیه) دوستی (حب) از سپاهیان عقل شمرده شده است. م.

(۲) در متن گاه کنیه معروف ایشان که ابو عبد الله است آمده است ولی چون نام ایشان و لقب صادق برای عموم مشهورتر است در ترجمه از القاب مشهور ائمه استفاده خواهد شد. م.

(۳) تمام این حدیث در صفحه ۲۹ جلد اول کافی، ذیل شماره ۲۲ آمده است. م.

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) می‌فرماید: جبریل پیش آدم (ع) آمد و گفت: به من فرمان داده شده است ترا مختار قرار دهم که از این سه چیزی که عرضه می‌کنم یکی را برگزینی و دو تای دیگر را رها کنی. آدم پرسید آن سه چیز چیست؟ گفت: عقل،

حیا، دین. آدم گفت من عقل را برگزیدم. جبریل به حیا و دین گفت شما برگردید. گفتند ای جبریل به ما فرمان داده شده است هر جا عقل باشد با او همراه باشیم. جبریل گفت خود دانید و به آسمان بر شد. «۱»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: میان بندگان چیزی کمتر از این پنج چیز بخش نشده است، یقین و خرسندی و شکیبایی و سپاسگزاری و چیزی که این امور با آن تکمیل می‌شود عقل است.

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خداوند متعال عقل را از پرتو اندوخته‌یی که در علم ازلی خود بوده و هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقربی بر آن آگاه نبوده آفریده است.

علم را روح و نفس عقل قرار داده است و فهم را چهره آن و پارسایی را سر آن و حیا را به منزله دو چشم آن و حکمت را به جای زبان آن و مهربانی را همت آن و مهر و رحمت را دل آن قرار داده است. سپس بر آن پرده کشانده و با ده چیز آن را توانا ساخته است، با یقین و ایمان و راستی و آرامش و اخلاص و مدارا و دهش و خرسندی و تسلیم و سپاسگزاری. سپس خدای عز و جل به عقل فرمود پشت گردان و پشت گرداند و فرمود روی آور و روی آورد. آنگاه به عقل فرمود سخن بگو. گفت سپاس و ستایش خداوندی راست که او را ضد و مانند و همتا و همسر و شبیه و نظیر نیست، پروردگاری که همه چیز در قبال بزرگی و عظمت او خوار و فروتن است. پروردگار متعال به او گفت سوگند به عزت و جلال خویش که آفریده‌یی بهتر از تو و فرمانبردارتر از تو برای خود و شریف‌تر و بلند مرتبه‌تر از تو نیافریده‌ام و نه گرانقدرتر از تو. به وسیله تو است که یکتایی مرا می‌پذیرند و پرستش می‌شوم و فرا خوانده می‌شوم، و با تو است که به من امید می‌بندند و به جستجوی من برمی‌آیند و از من می‌ترسند و خود را بر حذر می‌دارند. ثواب و عقاب هم به تو بستگی دارد.

در این هنگام عقل سر به سجده نهاد و هزار سال در سجده بود. خداوند تبارک و تعالی فرمود سر بردار و چیزی بخواه که داده خواهی شد و شفاعت کن تا شفاعت تو پذیرفته شود. عقل سر برآورد و عرضه داشت پروردگارا از تو می‌خواهم که مرا در

---

(۱). این حدیث در صفحه ۱۱ جلد اول کافی به همین صورت آمده است. م.

هر کس می‌آفرینی شفیع او قرار دهی. خدای متعال به فرشتگان فرمود گواه باشید که او را در هر کس که بیافرینم شفیع قرار خواهم داد.

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: عقلهای زنان در زیبایی آنان و زیبایی مردان در عقلهای ایشان است. «۱» همچنین فرموده است: اصل آدمی خرد اوست و عقلش دین اوست و مروت و مردانگی او از پایداریش در گردش ایام معلوم می‌شود و مردم از لحاظ رسیدن نسب ایشان تا آدم یکسانند.

(۲) از امام رضا (ع) پرسیده شد عقل چیست؟ فرمود: فرو خوردن اندوه و غصه و پوشیده داشتن کار از دشمنان و مدارای با دوستان. از امام حسن بن علی (ع) نظیر این گفتار غیر از مدارای با دوستان نقل شده است.

(۳) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: سینه عاقل گنجینه راز اوست. «۲» هیچ ثروتی چون عقل نیست و هیچ فقری چون جهل نیست و هیچ میراثی چون ادب نیست. هر خبری را که می‌شنوید آن را با عقل و اندیشه دریابید نه از روی لفظ آن که راویان علم بسیارند و اندیشه‌کنندگان در آن اندکند. «۳» هیچ مالی سودآورتر از عقل نیست «۴» و هیچ عقلی چون تدبیر نیست و برای خردمند روا نیست تلاش کند مگر در سه مورد، اصلاح معاش یا گام برداشتن برای آخرت یا بهره گرفتن از کاری که حرام و ناروا نباشد. «۵» خداوند در هیچ مردی عقل را به ودیعه نمی‌گذارد مگر اینکه روزی او را به وسیله آن نجات می‌دهد و رهایی می‌بخشد.

(۴) روایت است که به پیامبر (ص) گفته شد عقل چیست؟ فرمودند: عمل به فرمان خداوند، و کسانی که به فرمان خدا کار می‌کنند همآنان عاقلانند.

(۵) روایت است که پیامبر (ص) از کنار دیوانه‌یی گذشتند و پرسیدند او را چه می‌شود؟ گفتند او دیوانه است. فرمودند: نه که مغز او بیمار است. دیوانه کسی است که دنیا را بر آخرت برگزیند.

(۶) از امیر المؤمنین علی (ع) از پیامبر (ص) روایت است که فرموده‌اند: برای عاقل در صورتی که عاقل باشد شایسته است اوقات خود را هر روز (شبانروز) به

---

(۱). این گفتار به نقل حضرت صادق از امیر المؤمنین (ع) در صفحه ۲۳۴ معانی الاخبار صدوق، چاپ ۱۳۶۱، آمده است. م.

(۲). در صفحات ۱۰۹۰، ۱۱۳۰، ۱۱۳۹ و ۱۲۷۱ نهج البلاغه چاپ آقای فیض- الاسلام آمده است. توجه خواهید فرمود که در برخی چاپها ۱۰ صفحه پس و پیش است. م.

(۳). در صفحات ۱۰۹۰، ۱۱۳۰، ۱۱۳۹ و ۱۲۷۱ نهج البلاغه چاپ آقای فیض- الاسلام آمده است. توجه خواهید فرمود که در برخی چاپها ۱۰ صفحه پس و پیش است. م.

(۴). در صفحات ۱۰۹۰، ۱۱۳۰، ۱۱۳۹ و ۱۲۷۱ نهج البلاغه چاپ آقای فیض- الاسلام آمده است. توجه خواهید فرمود که در برخی چاپها ۱۰ صفحه پس و پیش است. م.

(۵). در صفحات ۱۰۹۰، ۱۱۳۰، ۱۱۳۹ و ۱۲۷۱ نهج البلاغه چاپ آقای فیض- الاسلام آمده است. توجه خواهید فرمود که در برخی چاپها ۱۰ صفحه پس و پیش است. م.

چهار بخش کند، بخشی را به مناجات با خدای خود بگذراند و در بخشی کار خویشتن را محاسبه کند و بخشی را در حضور اهل علم بگذراند که او را در کار دین بصیر گردانند و اندرز دهند و بخشی را هم برای خود و لذتهای روا و پسندیده دنیایی اختصاص دهد. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر چیز را معدنی است و معدن تقوی دلهای عاقلان است.

(۲) از ابن عباس «۲» روایت شده که گفته است: پایه دین بر عقل نهاده شده است، و فرایض در صورت داشتن عقل واجب شده است. پروردگارمان با عقل شناخته می‌شود و به وسیله عقل به او توسل می‌جویند، و عاقل به پروردگار خود از همه کوششگران بی‌عقل نزدیکتر است و همانا ذره‌یی از کار پسندیده عاقل برتر از کوشش هزار ساله نادان است.

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: ملاک ارزش مرد عقل اوست و هر کس را که عقل نباشد دین نیست. «۳»

(۴) شاعر گفته است:

«قلب اگر عقل نباشد شکاری است که همچون دیگر اندامها مورد مشورت قرار نمی‌گیرد. عقل هم اگر رهنمود و توفیق از جانب خداوند نباشد همچون دیگر هواهای نفس است.»

(۵) همچنین گفته شده است:

«سخت‌ترین عیبهای آدمی ندانستن عیبهای خویشتن است و هیچ چیزی بر اقوام دشوارتر از جهل نیست. کسی که در او خیر باشد سهم خود از عقل را از دست نمی‌دهد و اگر محروم هم باشد با عقل رستگار می‌شود.»

(۶) و نیز شاعر گفته است:

«نگهدارنده عقل حفاظت شده است و به تحقیق هر کس آن را تباه سازد خود

---

(۱). نظیر این گفتار از قول امیر المؤمنین علی (ع) در صفحه ۱۴۰ تحف العقول ابن شعبه آمده است. م.

(۲). عبد الله ابن عباس، متولد ۳ سال قبل از هجرت و درگذشته ۶۸ هجری و پسر عموی حضرت ختمی مرتبت است که ۱۶۶۰ حدیث از او نقل شده است. رک. به: زرکلی، الاعلام، ص ۲۲۹، ج ۴. م.

(۳) این حدیث در صفحه ۲۴۹ جلد دوم عقد الفرید ابن عبد ربه هم آمده است. م.

تباه است. کسی که عقل را می‌افروزد خود رخشنده است، همچنان که بر افروزنده نور خود روشن است. دژ خردمند دژ استواری است که پایگاهش در کمال رفعت است، او در پیشگاه خداوند به شفاعت عقل به درخت طوبی می‌رسد. خداوند به عقل فرخندگی داده و هر کس از آن فرمان برداری کند رستگار است.»

(۱)

سخن در ماهیت علوم و فضیلت آن

(۲) خداوند متعال در سوره مجادله چنین می‌فرماید:

«خداوند بلند مرتبه می‌فرماید آنانی را از شما که گرویده‌اند و آنانی را که دانش داده شده‌اند به مرتبه‌ها و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.» «۱»

(۳) دانش چیزی است که مایه سکون و آرامش نفس است به آنچه که به آن دست می‌یابد و عبارت است از اعتقاد به چیزی آنچنان که هست همراه با سکون و آرامش نفس و بر دو نوع است علم ضروری و علم مکتسب. علم ضروری عبارت از علومی است که از ناحیه دیگری غیر از خودمان در ما حاصل می‌شود و امکان آن را نداریم که از خویشتن دفع کنیم و مکتسب عبارت از علمی است که به سبب انگیزه‌ها و حالات مختلف در اثر کار و تلاش خودمان به دست می‌آید و با علم ضروری این تفاوت را دارد که آن سرشت و نتیجه کار خداوند در ماست و این حدی است که متکلمان میان این دو قائل شده‌اند.

(۴) از امام صادق (ع) روایت شده است که از قول پیامبر (ص) نقل می‌کرده که می‌فرموده‌اند: سوگند به کسی که جان من در دست اوست، هیچ چیز با چیزی جمع نشده است که برتر از جمع شدن بردباری با دانش باشد. «۲»

(۵) و از همان حضرت نقل شده که پیامبر (ص) فرموده‌اند: همنشینی با اهل دین شرف این جهانی و آن جهانی است. «۳»

(۶) و نیز از ایشان نقل شده است که از امیر المؤمنین (ع) پرسیدند دانشمندترین

---

(۱). بخشی از آیه ۱۳ سوره ۵۸ (مجادله).

(۲). طبرانی در معجم الاوسط و دارمی نظیر آن را در صفحه ۱۳۹ جلد اول سنن خود آورده است. م.

(۳). صدوق (رضی الله عنه) در ثواب الاعمال و امالی آورده است، به نقل از صفحه ۱۹۹ جلد اول بحار الانوار. م.

مردم کیست؟ فرمودند: آن کس که علم مردم را با علم خود جمع کند. «۱»

(۱) از امام صادق در باره این حدیث که از پیامبر (ص) نقل شده است که فرموده‌اند برترین جهادها گفتار عدلی در حضور امام ستمگر است، پرسیدند. فرمود: مقصود آن است که او را به اندازه معرفتش پند و اندرز دهد به شرط آنکه بپذیرد و در غیر آن صورت چیزی بر عهده او نیست.

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: اشراف امت من کسانی هستند که قرآن می‌دانند و شب زنده‌داران. همچنین پیامبر (ص) فرموده‌اند: کسانی که قرآن می‌دانند سرشناسان مردم بهشتند، و نیز فرموده‌اند: بهترین عبادت آموختن علم دین است، و هم فرموده‌اند: دو کلمه را تحمل کنید، کلامی حکمت‌آمیز از شخص نادان و کلامی نابخردانه از شخص حکیم و از آن درگذرید. «۲»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: دو گروه از امت من اگر صالح باشند همه امت صالحند و چون فاسد باشند همه امت فاسدند. گفته شد ای رسول خدا آن دو گروه کدامند؟ فرمود: فقیهان و امیران. «۳»

(۴) و همان حضرت فرموده‌اند: در زندگی خیری نیست مگر برای دو تن، عالمی که فرمان او را ببرند و مستمعی که گوش دهد. «۴»

(۵) امام صادق (ع) فرموده است: ترا از دو خصلت نهی می‌کنم که در آن دو مردان هلاک شده‌اند. نخست اینکه خدا را به باطل اطاعت کنی (آیین باطلی را دین خدا پنداری)، دو دیگر آنکه چیزی را که نمی‌دانی برای مردم فتوی دهی.

(۶) امیر المؤمنین (ع) فرموده است: دو گروه از مردم دنیا پشت مرا شکسته‌اند، گروهی که به زبان دانا و در نهان فاسقند و گروهی که نادان و پارسایند. آن یکی با زبان خود فسق خویش را پوشیده می‌دارد و این یکی با زهد خویش نادانی خود را، بنا بر این از عالم تبهکار و پارسای نادان پرهیز کنید که اینان مایه فتنه هر فریب- خورده‌اند و من شنیدم رسول خدا (ص) می‌فرمود: ای علی! هلاک امت من به دست منافقان داناست.

---

(۱). صدوق (رضی الله عنه) در خصال آورده است، به نقل از صفحه ۱۶۷ جلد اول بحار الانوار. م.

(۲). ابن شعبه حرانی در تحف العقول (ص ۴۱، چاپ ۱۳۹۴ قمری، قم) آورده است. م.

(۳). ابن شعبه حرانی در تحف العقول (ص ۳۶، چاپ ۱۳۹۴ قمری، قم) آورده است. م.

(۴). صدوق در خصال نقل کرده است، به نقل از صفحه ۱۶۸ جلد اول بحار الانوار. م.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: بیداری و شب‌زنده‌داری روا نیست مگر در سه مورد، کسی که برای فرا گرفتن قرآن تلاش کند یا در طلب و جستجوی دانش باشد یا عروسی که او را به خانه شوهر برند.

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: مردم سه نوعند، عالم و متعلم و خس و خاشاک، ما عالمان و شیعیان ما متعلم و دیگر مردم خس و خاشاکند.

(۳) امیر المؤمنین (ع) فرموده است: پایداری دین به چهار گروه است، به عالمی که دانش خود را بازگو کند و به آن عمل کند، و به توانگری که بخل نورزد و بر متدینان انفاق کند، و به مستمندی که آخرت خویش را به دنیا نفروشد، و به نادانی که در طلب دانش تکبر نفروشد. و هر گاه دانا دانش خود را پوشیده دارد و توانگر به مال خود بخل ورزد و مستمند آخرت خود را به دنیا بفروشد و نادان در طلب دانش تکبر کند جهان در پی آن به قهقری بر خواهد گشت. بسیاری مسجدها شما را فریب ندهد و حال آنکه اهواء قوم متفاوت است. گفته شد ای امیر مؤمنان زندگی در آن زمان چگونه است؟ فرمود: به ظاهر با آنان معاشرت کنید و در باطن با آنان مخالفت کنید، و به هر حال برای آدمی آنچه به دست آورد خواهد بود و با کسی که دوست می‌دارد محشور خواهد شد، با وجود آن منتظر فرج و گشایش از خداوند متعال باشید. «۱»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است: دانش گنجینه‌هایی است که پرسیدن، کلیدهای آن است. بپرسید، خدایتان رحمت کناد که در این کار به چهار تن پاداش داده می‌شود: پرسنده، پاسخ دهنده، شنونده و هر کس ایشان را دوست بدارد. «۲»

(۵) همان حضرت فرموده است: برخی از علما دوست می‌دارند دانش خود را فقط اندوخته کنند و کسی از آن بهره‌یی نبرد، این گروه در طبقه نخست آتش خواهند بود. برخی از علما چنانند که اگر پند داده شوند از آن ننگ می‌دارند و چون پند بدهند تندی می‌کنند، این گروه در طبقه دوم آتش خواهند بود. برخی از علما چنانند که دانش خود را به توانگران ارزانی می‌دارند و چیزی از آن را برای

---

(۱). این گفتار با تفاوتهای مختصر و کم و بیش در صفحه ۱۲۵۱ نهج البلاغه چاپ آقای فیض الاسلام آمده است. م.

(۲). در صفحه ۱۹۷ جلد اول بحار چاپ آقای آخوندی، به نقل از صحیفة الرضا و از حضرت رضا (ع) آمده است. م.

مستمندان ارزانی نمی‌دارند، اینان در طبقه سوم آتشند. برخی از علما نسبت به دانش خود همچون ستمگران و پادشاهان رفتار می‌کنند و اگر چیزی از سخن او را رد کنند یا نسبت به کاری از کارهای او کوتاهی شود خشمگین می‌شوند، اینان در طبقه چهارم دوزخند. برخی از علما احادیث یهودیان و مسیحیان را فرا می‌گیرند که به آن وسیله دانش و حدیث ایشان مایه گیرد و افزون شود، اینان در طبقه پنجم دوزخند.

برخی از علما خود را در معرض فتوی دادن قرار می‌دهند و می‌گویند از ما بپرسید و حال آنکه ممکن است یک کلام هم درست نگویند و خداوند کسانی را که کاری را بخود می‌بندند دوست ندارد، اینان در طبقه ششم دوزخند. برخی از علما دانش خود را سنگ فلاخن و تیر قرار می‌دهند، اینان در طبقه هفتم دوزخند.

(۱) امام باقر (ع) فرموده‌اند، که پیامبر (ص) فرموده‌اند: خداوند به چیزی برتر از عقل پرستش نشده است و مؤمن عاقل نخواهد بود مگر آنکه ده خصلت در او از علم وجود داشته باشد: «۱» خیر از او مورد آرزو باشد و از شر او ایمن باشند. نیکی و خیر اندک را از غیر خود بسیار بشمرد، و نیکی و خیر بسیار را از خود اندک شمرد.

در همه عمر خویش از جستجوی دانش خسته نشود. خود را در جستجوی نیازمندی‌ها دیگر نسازد. فروتنی نزد او دوست‌تر از عزت و توانگری باشد و فقر دوست‌تر از ثروت. بهره او از دنیا قوت روزانه اوست و خصلت دهم که بسیار مهم و ارزشمند است این است که هیچ کس را نبیند مگر اینکه بگوید او از من بهتر است و به هر حال مردم دو گروهند، برخی از او بهتر و پرهیزگارترند و برخی از او بدتر و فرومایه‌تر، هر گاه کسی را ببیند که از او بهتر و پرهیزگارتر باشد، برای او فروتنی و تواضع کند تا به او ملحق شود و هر گاه کسی را ببیند که از او بدتر و فرومایه‌تر است بگوید این ظاهر اوست، شاید باطن او خیر باشد و فرجامش به نیکی باشد، و اگر چنین کند همانا برتری یافته و بر مردم روزگار خود سروری خواهد داشت.

(۲) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس از امت من چهل حدیث از سنت من حفظ کند، من روز رستاخیز شفیع او خواهم بود. «۲»

---

(۱). صفحه ۱۰۸ جلد اول بحار چاپ آقای آخوندی به نقل از خصال صدوق آمده است. م.

(۲). این حدیث را ابن عبد البر از قول ابن عمر نقل کرده است. رک به: محجة البیضاء حاشیه صفحه ۱۵، ج ۱. م.

(۱) و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس از امت من چهل حدیث از من در امر دین خود بیاموزد و قصد او رضای خداوند و برای قیامت باشد، خداوند روز رستاخیز او را فقیه و عالم مبعوث می‌فرماید.

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: هر کس چهل حدیث از احادیث ما را در مورد حلال و حرام حفظ کند، خداوند او را در رستاخیز فقیه و عالم برمی‌انگیزد و او را عذاب نمی‌کند.

(۳) امام سجاد فرموده‌اند: حق آن کس که به تو علم می‌آموزد بر تو این است که در بزرگداشت او و احترام به مجلس او کوشا باشی و به او روی آوری و سخن او را نیکو بشنوی و با صدای بلند با او سخن نگویی و به هیچ کس که از او چیزی می‌پرسد پاسخ ندهی تا خود او پاسخ دهد و در مجلس او با کسی سخن نگویی و از هیچ کس در حضور او غیبت نکنی و چون از او در حضور تو نام برده شود باید از او دفاع کنی و عیبهای او را پوشیده داری و خصلتهای پسندیده‌اش را بازگو و آشکار کنی و با هیچ یک از دوستانش ستیز نکنی و اگر چنین کنی فرشتگان خداوند به سود تو گواهی خواهند داد که تو انصاف داده‌ای و علم او را برای خداوند متعال فرا گرفته‌ای نه برای مردم. «۱»

(۴) امیر المؤمنین (ع) فرموده است: هر کس با رغبت مسلمان شود و قرآن را آشکارا بخواند (بتواند ظاهر قرآن را بخواند) برای او هر سال در خزانه مسلمانان دویست دینار کامل است، و اگر در این جهان از آن محروم شود، روز رستاخیز آن را به تمام و کمال دریافت خواهد کرد و در آن روز چه نیازمند به آن خواهد بود.

(۵) امام صادق (ع) فرموده است: همانا که من به سه تن مهرورزی می‌کنم و سزاوار آنند که به ایشان مهرورزی شود، عزیزی که پس از عزت خوار شده باشد و توانگری که پس از دولتمندی نیازمند شده باشد و دانشمندی که خویشاوندانش و نادانان نسبت به او بی‌حرمتی روا دارند.

(۶) پیامبر (ص) فرموده‌اند: داناترین مردم کسی است که دانش مردم را با دانش خود جمع کند و گرانسنگ‌تر مردم آن است که بیشتر علم داشته باشد و سبک بها- ترین آنان آن است که کمتر علم داشته باشد. سزاوارتر مردم به حق آن است که از همگان به حق بیشتر عمل کند و استوارترین مردم آن است که از جاهلان بگریزد.

---

(۱). با اندک تفاوتی در صفحه ۱۸۷ تحف العقول ابن شعبه حرانی آمده است. م.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر گاه مؤمن بمیرد و از او یک برگ باقی بماند که بر آن علمی باشد، همان برگ روز رستاخیز پرده میان او و آتش خواهد بود و خداوند در قبال هر حرفی که بر آن برگ نوشته شده است، شهری به او می‌بخشد که هفت بار گسترده‌تر از جهان است و هر مؤمنی که ساعتی کنار عالمی بنشیند خدایش او را ندا می‌دهد که کنار محبوب من نشستی و سوگند به عزت و جلال خودم که ترا در بهشت مسکن می‌دهم و در نظرم مهم نیست.

(۲) و همان حضرت (ص) فرموده‌اند: هر کس راهی را به قصد طلب علم بپیماید، خداوند برای او راهی به بهشت می‌گشاید و همانا فرشتگان برای طالب علم و خشنودی او بال رحمت می‌گسترند و همانا برای طالب علم هر چه در آسمان و زمین است آمرزش خواهی می‌کند حتی ماهیان دریا و برتری عالم بر عابد چون برتری ماه شب چهاردهم بر دیگر ستارگان است و همانا عالمان وارثان پیامبرانند و همانا اگر چه پیامبران درهم و دیناری به ارث نمی‌گذارند ولی علم و دانش را به ارث می‌گذارند. هر کس از علم چیزی فرا گیرد بهترین بهره را برده است. «۱»

(۳) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: «۲» علم بیاموزید که آموختن آن حسنه است و گفتگوی علم تسبیح است و جستجوی آن جهاد است و آموزش آن به کسی که نمی‌داند صدقه است و علم برای عالمان موجب قربت به خداوند است که مایه دانستن حلال و حرام است. طالب علم را خود علم به سوی بهشت می‌برد و انیس وحشت و دوست هنگام تنهایی و سلاح در مقابل دشمن و زیور دوستان است.

خداوند با علم گروهی را بلند مرتبه می‌فرماید و آنان را پیشوایان خیر و نیکی قرار می‌دهد که به آنان اقتداء می‌شود، به کارهای ایشان نگریسته می‌شود و آثارشان مورد اقتباس قرار می‌گیرد و فرشتگان به دوستی با ایشان رغبت می‌کنند و با بالهای خود در نماز آنان را مسح می‌کنند که علم مایه زندگی دلها و فروغ چشمها از تاریکی و مایه نیروی بدنها از ناتوانی است. خداوند عالمان را در منازل ابدال فرو می‌آورد و همنشینی با برگزیدگان را در این جهان و آن جهان به آنان ارزانی می‌دارد. به وسیله

---

(۱). نخستین حدیثی است که در باب ثواب العالم و المتعلم در اصول کافی آمده است (ص ۴۲، ج ۱، چاپ اسلامیه) و به نقل از امالی صدوق در صفحه ۱۶۴ جلد اول بحار چاپ آقای آخوندی با توضیح آمده است. م.

(۲). به نقل از امالی صدوق در صفحه ۱۶۶ جلد اول بحار آمده است. م.

علم است که خداوند اطاعت و پرستش می‌شود و با علم خداوند شناخته و یکتاپرستی می‌شود. پیوند خویشاوندی با علم پیوند می‌یابد و به یاری آن حلال و حرام شناخته می‌شود. علم پیشرو عقل است و عقل تابع اوست. خداوند علم را به خوشبختان الهام می‌فرماید و بدبختان را از آن محروم می‌سازد.

(۱) همچنین امیر المؤمنین (ع) فرموده است: جویندگان این علم سه گروهند، بر شماست که صفات و حالات ایشان را بشناسید. گروهی از ایشان علم را برای ستیزه و بدون آنکه به آنان معتقد باشند فرا می‌گیرند. گروهی دیگر برای بلند مرتبه شدن و فریب فرا می‌گیرند و گروهی برای فقه و عقل. گروه نخست را می‌بینی که آزار دهنده‌اند و ضمن گفتگو با مردم ستیزه‌گرند، به ظاهر جامه خشوع پوشیده و حال آنکه از پارسایی خالی هستند و خدای سینه آنان را فرو می‌کوبد و بینی آنان را می‌برد. گروه دوم بر همگنان خود تکبر می‌کنند و حال آنکه برای توانگران فروتنی می‌کنند، حلوای توانگران را هضم می‌کند و دین خود را در هم می‌شکنند. خداوند بینش چنین کسی را کور می‌کند و نشان او را از آثار دانشمندان از میان می‌برد.

گروه سوم را در حال غم و اندوه می‌بینی که شب را در کاشانه خود برپاست، یا در روپوش خود خمیده است. از همگان ترس و بیم دارد مگر از برادران مورد اعتمادش، خداوند ارکان او را استوار می‌دارد و روز رستاخیز امانش می‌دهد. «۱»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: روز رستاخیز خدای عز و جل همه خلق را در زمین همواری گرد می‌آورد و ترازوها نهاده می‌شود. خون شهیدان با مرکب عالمان سنجیده می‌شود و مرکب عالمان بر خون شهیدان برتری می‌یابد.

(۳) امام باقر (ع) فرموده است: قاریان قرآن سه گونه‌اند، «۲» مردی که قرآن می‌خواند و آن را برای خود کالایی فرض می‌کند که به آن وسیله پادشاهان را جلب کند و بر مردم برتری جوید و مردی که قرآن می‌خواند، حروف آن را حفظ می‌کند و حدود آن را تباه می‌سازد و مردی که قرآن می‌خواند، داروی قرآن را بر درد دل خویش می‌نهد، شب را با آن شب زنده‌دار است و روز را با آن تشنه است (کنایه

(۱). در کتاب فضل القرآن اصول کافی، ص ۴۳۵، ج ۴، چاپ علمیه، تهران، با اندک تفاوت لفظی و کم و بیشی آمده است. م.

(۲). در صفحه ۶۱ جلد اول اصول کافی، چاپ علمیه، تهران، با اندک اختلافی در الفاظ از امام صادق (ع) آمده است. م.

از قیام شب و صیام روز) و در مساجد و جایگاههای نماز احکام آن را بر پا می‌دارد و به خاطر آن از بستر دوری می‌گیرد. خداوند به پاس ایشان بلا را برطرف می‌سازد و به حرمت ایشان از دشمنان دولت را بر می‌گرداند و به پاس ایشان از آسمان باران می‌بارد و به خدا سوگند که میان قرآن‌خوانان، این گروه از کبریت احمر کمیاب‌ترند.

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: دانش را بجویید و همراه آن با بردباری و وقار خود را بیارایید و برای کسی که دانش به او می‌آموزید فروتن باشید و هم برای کسی که از او دانش فرا می‌گیرید، و عالم ستمگر نباشید که باطل حق شما را هم از میان ببرد. «۱»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس به قیاسها عمل کند، همانا خود هلاک شده است و دیگران را به هلاک انداخته است و هر کس برای مردم فتوی دهد و حال آنکه ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه نشناسد، خود هلاک شده است و دیگران را به هلاک انداخته است. «۲» و نیز فرموده‌اند: کسی که بدون بصیرت کار کند، همچون راهروی است که در غیر راه حرکت کند و شتاب حرکت، او را از راه درست بیشتر دور می‌کند.

(۳) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: کسی که در طلب علم می‌رود، همچون کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند. همانا طلب علم بر هر مسلمان واجب است و چه بسیار مؤمنی که در طلب علم از خانه خود بیرون می‌رود و باز نمی‌گردد، مگر اینکه گناهانش آمرزیده است.

(۴) و فرموده است: دانش میراثی گرامی است و فرهنگها زیورهای نو است و اندیشه، آینه صاف و پاک است. قیمت هر کس چیزی است که آن را نیکو بداند.

هیچ علمی چون نظر نیست و هیچ شرفی چون دانش نیست. «۳»

(۱). نخستین حدیثی است که در باب صفات عالمان در صفحه ۴۴ جلد اول اصول کافی آمده است. م.

(۲). حدیث نهم است در باب نهی از سخن گفتن بدون علم، صفحه ۵۲ همان جلد اصول کافی. م.

(۳). بخشی از آن در صفحه ۱۰۷۹ نهج البلاغه چاپ آقای فیض الاسلام آمده است. م.

(۱) کمیل بن زیاد «۱» می‌گوید: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) دست مرا گرفت و با خود به جبانه (صحرا) برد «۲» و چون به صحرا رسید، آهی کشید و سپس فرمود:

ای کمیل! همانا این دلها ظرفهایی است که بهترین آن دلی است که گنجایش بیشتر داشته باشد. اکنون آنچه را به تو می‌گویم به خوبی حفظ کن: (۲) مردم سه دسته‌اند؛ عالم خداشناس و طالب علمی که بر راه رهایی یافتن است و مگسان کوچک و ناتوان پیروان هر آواز دهنده و به هر سو که باد بوزد می‌روند. اینان از پرتو دانش فروغی نگرفته‌اند و به پایه استواری پناه نبرده‌اند. ای کمیل! دانش بهتر از مال است، که دانش ترا پاسداری می‌کند و تو باید از مال پاسداری کنی و مال را بخشش و هزینه می‌کاهد، در حالی که دانش بر اثر بخشش فزونی می‌یابد و پرورده به مال با از میان رفتن آن از میان می‌رود. ای کمیل! شناخت علم آیین واجب (همچون دین) است، در زندگی آدمی موجب اطاعت او (از خداوند) است و پس از مرگش موجب نیکنامی است. علم حاکم است و مال محکوم (با تشخیص علم مال را اندوخته یا هزینه می‌کنی). گنجینه داران مال در حالی که زنده‌اند نابود شده‌اند (گرفتار سرکشی و هلاک معنوی می‌شوند) و دانشمندان تا روزگار باقی باشد باقی هستند، گر چه کالبدهای ایشان از دست رفته ولی ارواح آنان در دلها موجود است. «۳»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: روز رستاخیز سخت‌ترین عذاب مردم در باره کسانی است که پیامبری یا یکی از پدر و مادر خود را کشته باشند، یا دانشمندی که از علم او بهره‌یی برده نشود. «۴»

---

(۱). کمیل بن زیاد متولد ۱۲ و درگذشته ۸۲ هجری قمری، از اصحاب مخصوص امیر المؤمنین علی (ع) که به دست حجاج بن یوسف ثقفی کشته شد. رک. به: زرکلی، الاعلام، ص ۹۳، ج ۶. م.

(۲). جبانه: به فتح اول و تشدید دوم به معنی صحراست و در لهجه اهالی کوفه معنی گورستان هم می‌دهد. رک. به: یاقوت، معجم البلدان، ص ۴۵، ج ۳، چاپ ۱۹۰۶ میلادی، مصر. م.

(۳). با تفاوتهای لفظی مختصری در صفحه ۱۱۳ تحف العقول ابن شعبه حرانی و در صفحات ۳۴۶- ۳۵۰ جلد ۱۸ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۳ میلادی، آمده است. م.

(۴). بخشی از این حدیث با اندک تفاوتی در معجم الصغیر طبرانی و شعب الایمان بیهقی آمده است، به نقل از حاشیه صفحه ۱۲۵ جلد اول محجة البیضای فیض کاشانی. م.

(۱) و نیز فرموده‌اند: عالمان این امت دو گروهند، گروهی که خداوند به آنان دانش ارزانی فرموده است و آنان با دانش رضای خداوند و سعادت جهان دیگر را طلب می‌کنند و آن را برای مردم بذل می‌کنند و طمع و آزی ندارند و دانش خود را به بهای

اندک نمی‌فروشند. برای اینان همه جانداران دریا و خشگی و پرندگان آسمان آمرزش خواهی می‌کنند و به پیشگاه الهی وارد می‌شوند در حالی که سرور و شریفند. گروه دیگر، خداوند به آنان دانش ارزانی فرموده است ولی آنان در آن باره بر بندگان خدا بخل می‌ورزند و آزمند می‌شوند و آن را به بهای اندک می‌فروشند.

اینان روز قیامت به لگام‌های آتشین لگام زده می‌شوند و فرشته‌یی از فرشتگان، در حضور همگان، ندا می‌دهد که این فلان پسر فلان است، خدایش در جهان دانش ارزانی داشت ولی او بر بندگان از بخشش آن بخل ورزید، و همچنان تا از حساب فارغ شود، آن فرشته ندا می‌دهد.

(۲) از علی بن ابی طالب (ع) روایت است که پیامبر (ص) چنین فرموده‌اند: هر کس علم را برای خدا طلب کند، به هر مرحله از آن که برسد، در نفس خود نرمی بیشتر احساس می‌کند و نسبت به مردم فروتن‌تر می‌شود و بر بیم او از خدا و کوشش او در دین افزوده می‌شود، و این کسی است که از علم بهره‌مند می‌شود و باید آن را آموزش دهد. و هر کس علم را برای امور دنیا و منزلت پیش مردم و بهره‌وری در پیشگاه پادشاه بیاموزد، هر چه از آن به او برسد، موجب خود بزرگ بینی و فخر فروشی بیشتر او به مردم می‌شود و مایه فریب خوردن بیشتر او در قبال خداوند و ستم به دین می‌شود. چنین کسی از دانش بهره‌مند نمی‌شود و از دلیل و برهان نسبت به خود عاجز می‌ماند و روز رستاخیز مایه زبونی و پشیمانی بیشتر او خواهد بود.

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: چون آدمی می‌میرد عمل او قطع می‌شود مگر در سه مورد، دانشی که از آن بهره برده شود یا صدقه‌یی که برای او جاری باشد یا فرزند شایسته‌یی که برای او دعا کند. «۱»

(۴) و نیز فرموده است: روز رستاخیز نخست شفاعت پیامبران پذیرفته می‌شود و سپس شفاعت عالمان و پس از آن شفاعت شهیدان. «۲»

---

(۱). بغوی درگذشته ۲۴۴ در مسند خود و در المصابیح، ج ۱، ص ۲۰، و ابن عبد البر در صفحه ۱۴ المختصر آورده‌اند، به نقل از حواشی صفحه ۲۰ جلد اول محجة البیضاء. م.

(۲). ابن ماجه در سنن خود به شماره ۴۲۰۹ و حمیری در صفحه ۳۱ قرب الاسناد آورده‌اند. م.

(۱) ابن عباس گفته است: سلیمان نبی میان گزینش دانش و پادشاهی و مال مخیر شد. دانش را برگزید، همراه آن پادشاهی و مال هم به او داده شد.

(۲) لقمان به پسرش فرمود: پسرکم! با دانشمندان همنشینی کن و زانو به زانوی ایشان بنشین که خدای عز و جل دلها را به پرتو حکمت زنده می‌کند، همچنان که زمین را با باران آسمان زنده می‌فرماید.

(۳) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: ای مؤمن! این دانش و فرهنگ ارزش جان تو است. در فرا گرفتن آن بکوش که هر چه علم و فرهنگ تو افزوده شود بر ارج و منزلت تو افزوده می‌شود و همانا به یاری دانش است که به خداوندت رهنمون می‌شوی و به یاری فرهنگ و ادب می‌توانی خدمت خدایت را پسندیده انجام دهی و در اثر آن بنده سزاوار دوستی و قرب به خدا می‌شود. پند و اندرز را بپذیر تا از عذاب رهایی یابی.

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: دانش را بجویید هر چند در چین باشد که طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است. «۱»

(۵) و فرموده‌اند: یک ساعت عالم که بر بستر خویش تکیه زند و در عمل خویش بنگرد، بهتر از عبادت هفتاد سال عابد است.

(۶) و نیز فرموده‌اند: عالم هفتاد درجه بر عابد برتری دارد که میان هر دو درجه فاصله هفتاد سال دویدن اسب است و این به آن سبب است که شیطان برای مردم بدعت می‌نهد، عالم آن را می‌بیند و از آن نهی می‌کند ولی عابد به عبادت خود روی آورده است و به آن توجه نمی‌کند و آن را نمی‌شناسد. «۲»

(۷) و فرموده‌اند: هر کس یک مسأله بیاموزد، روز رستاخیز هزار گردن بند نور بر گردنش آویخته می‌شود و هزار گناهش آمرزیده می‌شود و برای او شهری زرین (۸) ساخته می‌شود و به شمار موهای بدنش برای او پاداش حج و عمره منظور می‌شود.

یکی از صحابه روایت می‌کند که مردی از انصار به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا! اگر حضور در تشییع جنازه و حضور در محضر عالم باشد،

---

(۱). طبرانی در معجم الکبیر، بیهقی در شعب الایمان و خطیب در تاریخ بغداد، ص ۳۴۶، ج ۹، آورده‌اند. م.

(۲). برای اطلاع از حدیث دیگری که نظیر این حدیث است، رک. به: تفسیر کشاف زمخشری، ص ۳۹۳، ج ۴، و به متن و حاشیه دوم صفحه ۱۷، جلد اول محجة البیضاء. م.

شما کدامیک را بیشتر دوست دارید که حاضر شوم؟ فرمودند: اگر کسانی هستند که جنازه را جمع و دفن کنند، همانا حضور در مجلس عالم برتر از هزار تشییع جنازه و هزار عیادت بیمار و شب زنده داری هزار شب و روزه گرفتن هزار روز و صدقه دادن هزار درهم به مستمندان و هزار حج مستحب و هزار جهاد مستحب است که به مال و جان خود در راه خدا جهاد کنی و همه اینها کجا قابل مقایسه با محضر عالم است، مگر نمی‌دانی که خداوند به کمک عالم پرستش و اطاعت می‌شود و خیر دنیا و آخرت همراه علم است و شر دنیا و آخرت همراه نادانی. «۱»

(۱) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: آیا به شما خبر دهم از گروههایی که پیامبران و شهیدان نیستند و روز رستاخیز پیامبران و شهیدان به جایگاههای ایشان در پیشگاه الهی که بر منابر نور است غبطه می‌خورند؟ گفته شد: ای رسول خدا ایشان کیستند؟

فرمودند: آنانی هستند که محبت خدا را در دلهای بندگانش می‌افکنند و بندگان را هم محبوب خداوند قرار می‌دهند. گفتیم: محبت خدا را بر دل بندگان افکندن فهمیدیم ولی بندگان را چگونه محبوب خداوند قرار می‌دهند؟ فرمودند: بندگان را به آنچه خداوند دوست دارد فرمان می‌دهند و از آنچه ناخوش می‌دارد باز می‌دارند و هر گاه اطاعت کنند خداوند ایشان را دوست می‌دارد.

(۲) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس یک باب از علم فرا گیرد که برای رضای خداوند به مردم بیاموزد، خداوندش پاداش هفتاد پیامبر ارزانی می‌دارد.

(۳) و نیز فرموده‌اند: هر کس یک باب از علم بیاموزد، چه به آن عمل کند و چه عمل نکند، برتر از آن است که هزار رکعت نماز مستحب گزارد.

(۴) شاعر چنین سروده است:

«بهره گرفتن از دانش را هرگز رها مکن که بهره‌گیری از دانش بهترین غنیمت است. برای آنچه که فرا نگرفته‌ای آموزنده باش و آنچه را فرا گرفته‌ای بیاموز.»

(۵) «هر گاه مشک مشام مردم را عطر آگین می‌سازد، برای من فقط رایحه خوش مرکب کافی است. هیچ چیز نیکوتر از قلم نیست با آنکه بر کرانه‌های آن اثر سیاهی است.»

---

(۱). نظیر این حدیث با تفاوتهایی به نقل از جامع الاخبار، در صفحه ۲۰۳، جلد اول بحار چاپ آقای آخوندی آمده است. م.

(۱) «هر کس دانشمند باشد برتر قوم می‌شود، هر چند میان قوم خود والاگهر نباشد، و اگر به سرزمینی برود در آنجا به یاری دانش خود زندگی می‌کند و دانشمند در هیچ شهر غریب نیست. دانش را نور می‌بینیم و فرهنگ را زیور. از آن دو با رغبت بهره بگیر. آن دو جمع نمی‌شود مگر برای کسی که عقل او صحیح باشد و چه بسیار دانا که عاقل نیست.»

(۲) «در دانش شکوه و مهابت است و دانش سودبخش‌تر از گنجینه‌های گوهر است. گنجینه‌ها در طول زمان و با هزینه کردن نابود می‌شود و حال آنکه دانش تا روزگاران باقی است پایدار می‌ماند.»

(۳) «در هر سرزمین دانشمندان و فرزندان دانا و گرامی ایشان، چراغهای همگانند که اگر دانش ایشان در هر رشته همچون نور ماه بدون آنکه ابر باشد نتابد، همانا پس از مدتی دین کهنه و فرسوده می‌شود همچنان که نشانه‌های ریسمانهای پوسیده از میان می‌رود.»

(۴) «دانش بهترین خواسته و چیزی است که به دست می‌آید، زیرا دانش ناپسند موجود نیست و حال آنکه همه چیزهای دیگر به دو نوع پسندیده و نکوهیده تقسیم شده است.»

(۵)

مجلس دوم در شناختن خداوند و آنچه به آن وابسته است

(۶) بدان که خداوند متعال با بیان دلایلی از حادث بودن جهان خبر و آگاهی داده است. از جمله در سوره بقره چنین می‌فرماید: (۷) «همانا در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز و کشتی که در دریا حرکت می‌کند و آنچه به مردم سود می‌رساند و آنچه خداوند از آسمان آب نازل می‌کند و به یاری آن زمین را پس از مرگش دوباره زنده می‌کند و در زمین جانوران پراکنده می‌شوند و گردانیدن بادها و ابرهای فرمانبردار میان آسمان و زمین، آیاتی است برای قومی که اندیشه می‌کنند.»

(۸) و در همین سوره می‌فرماید:

«ای مردمان بپرستید خدایتان را، آنکه شما و کسانی را که پیش از شما بودند بیافرید، شاید پرهیزگار شوید. آنکه برای شما زمین را گسترده و آسمان را برافراشته

قرار داده است و فرو می‌فرستد از آسمان آبی که به آن برای روزی شما میوه‌ها را بیرون می‌آورد. پس برای خداوند مانندهایی قرار ندهید و شما می‌دانید.» که دلیل بر حادث بودن جهان و آسمان و زمین است، و خداوند در همین سوره می‌فرماید: (۱) «یا مانند آن که گذشت بر دهی فرو ریخته (ویرانه). گفت: خداوند چگونه اهل این دهکده را پس از مرگ زنده می‌فرماید؟ پس خداوند او را صد سال بمیراند و سپس او را برانگیخت. خدای به او فرمود: چند مدت درنگ کردی؟ گفت یک روز، شاید هم بخشی از یک روز. فرمود: چنین نیست که صد سال درنگ کردی.

بنگر بسوی خوراکی و آشامیدنی خودت که دگرگون نشده است و بنگر به خر خودت، تا ترا دلیلی برای مردمان قرار دهیم و به استخوانها بنگر که چگونه آنها را ترکیب می‌کنیم و سپس بر آن گوشت می‌پوشانیم. همین که برای او روشن شد، گفت: اکنون می‌دانم خداوند بر هر چیزی تواناست.»

(۲) و باز در همین سوره می‌فرماید:

«و چون ابراهیم گفت: ای پروردگار من به من بنمای چگونه مردگان را زنده می‌گردانی، گفت: باور نمی‌داری؟ گفت: چرا باور می‌دارم و لکن تا آرمیده شود دل من. فرمود: فرا گیر چهار عدد از پرندگان و آنها را پاره پاره کن و سپس بر هر کوهی جزئی از آن بگذار و سپس بخوان آنها را تا بیایند سوی تو به شتاب و بدان به درستی که خداوند توانای داناست.» «۱»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است: کسی که از کنار آن دهکده ویران گذشت عزیز بوده است و امام باقر (ع) فرموده، ارمیا بوده است و هم گفته شده که آن شخص خضر بوده است و مقصود از دهکده بیت المقدس است که بخت النصر آن را خراب کرده بود و گفته شده است همان دهکده‌یی است که هزاران تن از آن به منظور گریز از مرگ بیرون رفته بودند «۲» و منظور از فرو ریخته یعنی خالی از سکنه است و هم گفته‌اند پایه‌های آن دهکده پا بر جا بود ولی سقف آن فرو ریخته بود، و گفته شده است که خداوند متعال آن شخص را در آغاز روز میراند و پس از صد سال در پایان روز برانگیخت و چون دید هنوز اندکی از آفتاب باقی است، گفت: بخشی از روز یا

---

(۱). آیات ۲۰، ۲۱، ۱۶۰، ۲۶۱ و ۲۶۲ سوره دوم (بقره) است. م.

(۲). گفتار امام صادق و امام باقر علیهما السلام در تفسیر تبیان شیخ طوسی صفحه ۳۲۱ جلد اول چاپ نجف هم آمده است و برای اطلاع بیشتر در متون فارسی رک. به:

تفسیر ابو بکر عتیق نیشابوری (قصص قرآن مجید)، ص ۲۱، چاپ ۱۳۴۷، دانشگاه تهران. م.

یک روز را درنگ کرده‌ام. خوراک و آشامیدنی او که دگرگون نشده بود، شیره انگور و انجیر و انگور بود که شیره همچنان شیرین و انگور و انجیر هم تازه و مانند از شاخ چیده شده باقی مانده بود، و گفته شده است خداوند او را جوان برانگیخت و در آن هنگام نواده‌گان او پیر بودند.

(۱) و روایت شده است که امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: هنگامی که عزیر از خانه خود بیرون رفت پنجاه ساله بود و همسرش باردار بود و خداوند او را صد سال میراند و سپس برانگیخت و در حالی که پنجاه ساله بود به خانه‌اش برگشت و پسرش از او سالخورده‌تر بود و این موضوع از آیات خداست. «۱» لغت نشز به معنی نشر هم آمده است.

(۲) از امام صادق (ع) روایت شده است که ابراهیم (ع) لاشه جانوری دید که درندگان آن را از هم دریده بودند و درندگان خشکی و دریا و لاشخورهای پرنده از آن می‌خوردند و از خداوند خواست به او نشان دهد که چگونه آن را زنده می‌فرماید و گفته شده است سبب این خواهش آن بود که نمرود در مورد زنده ساختن با او ستیزه کرده بود و گفته بود اگر خداوند مرده‌یی را به آن گونه که او ببیند زنده نکند ابراهیم (ع) را خواهد کشت و به همین منظور ابراهیم (ع) عرض کرد: برای این که قلبم مطمئن شود که نمرود ستمگر مرا نخواهد کشت.

(۳) گروهی گفته‌اند ابراهیم (ع) این تقاضا را برای قوم خود فرمود، همچنان که موسی (ع) رؤیت را برای قوم خود مسألت فرمود.

(۴) برخی هم گفته‌اند ابراهیم (ع) از این جهت تقاضا کرد که این موضوع را آشکارا و با علم عیان ببیند و به طریق استدلالی به آن دانا و آگاه بود. این گفتار الهی که می‌فرماید: مگر ایمان نیاورده‌ای، معنی تقریر دارد نه انکار، زیرا ابراهیم (ع) پاسخ می‌دهد: آری ایمان دارم ولی برای این است که دل من مطمئن شود یعنی یقین بر یقین او افزوده شود و گفته شده است آن پرندگان خروس و طاوس و کلاغ و کبوتر بودند. «۲»

(۵) از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) روایت شده است که شمار آن کوهها ده

---

(۱). این روایت در صفحه ۳۷۰ جلد ۱ و ۲ تفسیر مجمع البیان طبرسی، چاپ ۱۳۷۹ قمری، بیروت، آمده است. م.

(۲). بخشهایی از این مطالب از جمله نام پرندگان به همین صورت در تفسیر تبیان طوسی، ص ۳۲۷، ج ۱، چاپ نجف، آمده است. م.

کوه بود و در روایت دیگری از آن دو نقل شده که هفت کوه بوده است و هم گفته شده است چهار کوه بوده است و معنی کلمه دعا در فعل (ادعهن) اشاره کردن است، و این موضوع که در این آیه آمده است از شگفت‌ترین دلایل خداوند متعال است.

(۱) و خداوند در سوره آل عمران چنین فرموده است:

«همانا در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز نشانه‌هایی برای خردمندان است، آنانی که یاد می‌کنند خدای را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان و اندیشه می‌کنند در آفرینش آسمانها و زمین، پروردگار ما نیافریدی این را باطل، پاک و منزهی و ما را از عذاب آتش نگاه دار.» «۱» این آیه دلیل بر خوبی تفکر و اندیشه است.

(۲) و خداوند متعال در سوره انعام می‌فرماید: «بگو آیا جز خدا دوستی فرا گیرم پدید آورنده آسمانها و زمین و او می‌خوراند و خورانیده نمی‌شود.»

(۳) و در همین سوره می‌فرماید: «و کیست ستمکارتر از آنکه به خدا دروغ بست یا آیات او را تکذیب کرد؟ به درستی که رستگار نمی‌شوند ستمکاران.»

(۴) و در همین سوره می‌فرماید: «و اگر هر معجزه‌یی را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند و چون پیش تو می‌آیند با تو مجادله می‌کنند و کسانی که کافر شدند می‌گویند: همانا چیزی نیست جز افسانه‌های پیشینیان.» و این گفتار خداوند متعال که می‌فرماید: «به درستی که خداوند شکافنده دانه و هسته است. بیرون می‌آورد زنده را از مرده و بیرون آورنده مرده است از زنده. آن خدای شماست پس کجا رو گردان می‌شوید ...» تا آنجا که می‌فرماید: «... همانا در آن نشانه‌هایی است از برای گروهی که می‌گروند.» «۲»

(۵) و خداوند متعال در سوره اعراف چنین می‌فرماید: «به درستی که پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفریده است، پس قصد کرد بر آفرینش عرش. پوشانید به پرده شب روز را که می‌جوید آن را شتابان و خورشید و ماه و ستارگان رام کرده شده‌اند به فرمان او. آگاه باشید مر او راست

---

(۱). آیات ۱۸۸ و ۱۸۹ سوره سوم.

(۲). آیات ۱۵، ۲۱ و ۲۶ سوره ششم.

آفریدن و فرمان، با برکت خدا که پروردگار جهانیان است.» «۱»

(۱) و خداوند متعال در سوره یونس چنین می‌فرماید: «اوست آن خدایی که گردانید آفتاب را روشنی و ماه را صاحب نور و تقدیر کرد آن را منزلها تا بدانید شمار سالها و حساب ماهها. نیافرید خدا این را مگر به راستی روشن می‌کند نشانه‌ها را برای گروهی که می‌دانند.» «۲»

(۲) و خداوند متعال در سوره ابراهیم چنین می‌فرماید: «خداست که آفرید آسمانها و زمین را و فرو فرستاد از آسمان آب را، پس بیرون آورد به آن میوه‌ها را برای روزی شما و رام کرد برای شما کشتی را تا در دریا به فرمان او روان شود و رام کرد برای شما رودخانه‌ها را و رام کرد برای شما آفتاب و ماه را دو کوشنده دائمی و رام کرد برای شما شب و روز را و دادتان از هر چه خواستید آن را و اگر نعمتهای خدا را بشمرید، نمی‌توانید آن را شمار کنید. همانا که انسان سخت ستمکار ناسپاس است.» «۳» و این گفتار خداوند متعال در سوره نحل که می‌فرماید: «آفرید انسان را از نطفه و اکنون او جدال‌کننده آشکار است.» و در همین سوره می‌فرماید:

«به درستی که برای شما در چهار پایان (دامها) عبرت است. به شما می‌آشامانیم از آنچه در شکمهای آنهاست، از میان سرگین و خون، شیر خالصی که برای آشامندگان گواراست.» «و از میوه‌های درختان خرما و انگورها که می‌گیرید از آن شکری و روزی پسندیده را، همانا که در آن نشانه‌هایی است برای قومی که می‌اندیشند.» که منظور این است که این آشامیدنی با الهام خداوند فراهم می‌شود. همچنین انواع حریر (ابریشم) هم با الهام خداوند فراهم می‌آید. «۴»

(۳) و خداوند متعال در سوره طه می‌فرماید: «آنکه زمین را برای شما بستر (گهواره) قرار داد و در آن برای شما راهها پدید آورد و فرو فرستاد از آسمان آب را، پس بیرون آوردیم به آن جفتهایی را از روییدنیهای جداگانه. بخورید و بچرانید چهارپایتان را. به تحقیق در این، آیتهاست برای صاحبان خرد.» «۵»

(۴) و خداوند متعال در سوره انبیاء می‌فرماید: «و نیافریدیم آسمانها و زمین را و

(۱). آیه ۵۳ سوره هفتم.

(۲). آیه ۶ سوره دهم.

(۳). آیه ۳۸ سوره چهاردهم.

(۴). آیات ۵، ۶۹ و ۷۰ سوره شانزدهم.

(۵). آیات ۵۶ و ۵۷ سوره بیستم.

آنچه میان آنهاست به بازیچه.» و در همین سوره می‌فرماید: «و آیا ندیدند کسانی که کافر شدند که آسمانها و زمین بسته بودند، پس گشودیم آنها را و گردانیدیم هر چیز زنده‌یی را از آب، آیا پس نمی‌گروند؟» «۱» (۱) و در سوره حج چنین می‌فرماید: «آیا ندیدی که برای خداوند هر که در آسمانها و هر که در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و جنبندگان و بسیاری از مردم و بسیاری که سزاوار شده است برای او شکنجه، سجده می‌کنند؟»، و در همین سوره می‌فرماید: «ای گروه مردم! مثلی زده شد، پس به آن گوش فرا دهید.

همانا کسانی را که غیر از خدا فرا می‌خوانید (پرستش می‌کنید) هرگز پشه‌یی (مگسی) را نیافریده‌اند، هر چند برای آن کار جمع شده باشند و اگر پشه (مگس) چیزی را از ایشان برباید نمی‌توانند آن را خلاص کنند. سست باشد خواستار و خواسته شده. حق شناسایی خدا را نشناختند و به تحقیق خداوند توانای غالب است.» «۲»

(۲) و در سوره نور چنین می‌فرماید: «و خداوند هر جنبنده‌یی را از آب بیافرید.

برخی از آنها بر شکم خود راه می‌رود (می‌خزد)، برخی از آنها بر دو پای راه می‌رود و برخی از آنها بر چهار پای راه می‌رود. می‌آفریند خداوند آنچه می‌خواهد.» «۳»

(۳) و در سوره نمل چنین می‌فرماید: «آیا کیست که آسمانها و زمین را آفرید و برای شما از آسمان آب فرو فرستاد؟ پس رویانیدیم به آن بوستانهای دارای خرمی را.

نرسد شما را که برویانید درختش را، آیا خدایی است با خدای یگانه؟ بلکه آنها گروهی هستند که از حق می‌گذرند.» تا آنجا که می‌فرماید: «آیا خدایی هست با خدا؟ بگو: بیاورید حجت خود را اگر راستگویید.» «۴»

(۴) و خداوند در سوره روم چنین می‌فرماید: «و از آیات قدرت او این است که آفرید شما را از خاک و پس از آن شما آدمیانید که پراکنده می‌شوید.»

(۵) و در همین سوره می‌فرماید: «خداست که می‌فرستد بادها را، پس برمی‌انگیزاند

---

(۱). آیات ۱۷ و ۳۲ سوره بیست و یکم.

(۲). آیات ۱۹، ۷۳ و ۷۴ سوره بیست و دوم.

(۳). بخشی از آیه ۴۵ سوره بیست و چهارم، در ترجمه آیات از تفسیر ابو الفتوح رازی بهره برده‌ام. م.

(۴). آیات ۶۲ تا ۶۶ سوره بیست و هفتم.

ابر را، پس می‌گستراند آن را در آسمان چنانچه می‌خواهد و آن را پاره پاره می‌گرداند و می‌بینی باران را که بیرون می‌آید از میان آن، پس چون خدا برساند باران را به هر که از بندگانش که خواهد، آنگاه ایشان شادمان می‌شوند و به درستی که پیش از آنکه باران برایشان فرستاده شود ناامیدان بودند. پس نگاه کن به سوی آثار رحمت خدا، چگونه زنده می‌کند زمین را پس از مردن آن، به درستی که خداوند زنده‌کننده مردگان است و او بر هر چیزی تواناست. و اگر بفرستیم باد را و زراعت را زرد شده ببینند، هر آینه به نعمت گذشته کافر می‌شوند. پس همانا که نتوانی، شنوانی مردگان را و نشنوانی فرا خواندن را به کران، چون برگردند پشت‌کنندگان.» «۱» و در سوره لقمان می‌فرماید: «آیا نمی‌بینید که خداوند رام کرد برای شما آنچه را در آسمانهاست و آنچه را در زمین است؟» «۲» (۱) و خداوند در سوره فاطر می‌فرماید: «آیا نبینی که خدا فرو فرستاده از آسمان آب را پس بیرون آوردیم به آن میوه‌هایی که گوناگون است رنگهایش و از کوهها راههای سپید و سرخ که گوناگون است رنگهای آن و سیاههای به غایت سیاه، و از مردم و جنبندگان و چهار پایان که مختلف است رنگهای آن.» «۳»

(۲) و خدای متعال در سوره یس چنین می‌فرماید: «و نشانه‌یی است برای ایشان زمین مرده که زنده کردیم آن را و بیرون آوردیم از آن دانه را، پس از آن می‌خورند.

و قرار دادیم در آن بوستانها از درخت خرما و انگور و روان کردیم در آن از چشمه‌های آب تا بخورند از میوه آن و از آنچه دستهایشان آن را فراهم کرده است. آیا پس شکر نمی‌کنند؟» «۴» (۳) و خداوند متعال در سوره زمر می‌گوید: «آفرید آسمانها و زمین را به راستی. در می‌آورد شب را به روز و در می‌آورد روز را بر شب و رام گردانید خورشید و ماه را.

همه می‌روند در فلک خود تا مدت نامبرده شده. دانسته باش اوست غالب آمرزنده.

آفرید شما را از نفسی تنها، پس گردانید از او زن او را.» «۵»

(۱). آیات ۲۰ و ۴۸ تا ۵۲ سوره سی ام.

(۲). بخشی از آیه ۲۰ سوره سی و یکم.

(۳). بخشی از آیه ۲۴ سوره سی و پنجم.

(۴). آیات ۳۴ تا ۳۶ سوره سی و ششم.

(۵). آیه ۸ و بخشی از آیه ۹ سوره سی و نهم.

ص:۴۴

(۱) و خداوند در سوره غافر (مؤمن) چنین می‌فرماید: «خداست آنکه آفرید برای شما چهارپایان را تا سوار شوید بعضی را و از آنها بخورید و برای شما در آن بهره‌هاست و تا بر آنها برسید بر حاجتی که در سینه‌های شماست و بر آن و بر کشتی سوار شوید.» و در آخر این سوره می‌فرماید: «و به شما نشان می‌دهد آیتهای خود را، پس کدام آیات خدا را انکار می‌کنید؟» «۱»
(۲) در سوره حم سجده (فصلت) می‌فرماید: «بگو آیا شما هر آینه کافر می‌شوید، به آنکه آفرید زمین را در دو روز و قرار می‌دهید برای او مانندها؟ این است پروردگار جهانیان.» تا چند آیه بعد. «۲»

(۳) در سوره شوری می‌فرماید: «خدای راست، پادشاهی آسمانها و زمین. می‌آفریند آنچه را می‌خواهد. می‌بخشد هر که را می‌خواهد دختر و می‌بخشد هر که را می‌خواهد پسر یا جفت کند آنها را پسران و دختران و قرار می‌دهد هر که را می‌خواهد نازا.» «۳»

(۴) در سوره جاثیه می‌فرماید: «به تحقیق در آسمانها و زمین هر آینه آیتهاست مر گروندگان را و در آفرینش شما و آنچه پراکنده می‌شود از جنبنده‌ها نشانه‌هاست برای گروهی که یقین می‌کنند و آمد و شد شب و روز و آنچه خدا از آسمان روزی می‌فرستد و به آن زنده می‌کند زمین را پس از مرگش و گردش بادها آیتهاست برای گروهی که می‌اندیشند.» «۴»

(۵) در سوره و النجم می‌فرماید: «و آنکه او می‌خنداند و می‌گریاند و آنکه او می‌میراند و زنده می‌کند و آنکه او آفرید جفتهای نر و ماده را از نطفه چون ریخته شود و آنکه بر اوست نشأة دیگری و آنکه او بی‌نیاز کند و سرمایه دهد، و آنکه اوست پروردگار (ستاره شعری) و آنکه او هلاک کرد عاد نخستین را و ثمود را و باقی نگذاشت گروه نوح را از پیش.» تا آخر مطالبی که بیان فرموده است و همه اینها از قویترین دلایل بر وجود خداوند است. «۵»

(۶) و در سوره الرحمن چنین فرموده است: «خداوند بخشاینده، آموخت قرآن را.

(۱). آیات ۸۱ و ۸۲ سوره چهل و یکم.

(۲). آیات ۹ تا ۱۲ سوره چهل و یکم.

(۳). آیات ۴۹ و ۵۰ سوره چهل و دوم.

(۴). آیات ۳ تا ۵ سوره چهل و پنجم.

(۵). آیات ۴۵ تا ۵۳ سوره پنجاه و سوم.

ص:۴۵

آفرید انسان را. آموخت او را روشنی ضمیر. خورشید و ماه به حسابی مقدر می‌روند و ستاره و درخت سجده می‌کنند ...» «۱»

(۱) و خداوند متعال در سوره ملک می‌فرماید: «آیا نمی‌نگرند به سوی مرغان، بالای آنها صف زنندگان و می‌گیرند. باز ندارد آنها را مگر خداوند، به درستی که او به هر چیزی داناست.» «۲»

(۲) و خدای متعال در سوره نوح فرموده است: «آیا نمی‌بینید که خداوند چگونه آفرید آسمانها را طبقه بالای طبقه و ماه را در آسمانها روشنی و خورشید را چراغ قرار داد و خداوند برویاند شما را از زمین رویاندنی پس باز می‌گرداند شما را در آن و بیرون می‌آورد بیرون آوردنی و خداوند زمین را برای شما گسترده قرار داد تا در راههای گشاده آن بروید.» «۳»

(۳) و در سوره عم چنین می‌فرماید: «آیا زمین را گسترده و کوهها را میخها قرار ندادیم؟ و ما شما را آفریدیم جفت جفت و قرار دادیم خواب شما را سبب آسایش ...» تا آنجا که می‌فرماید: «و بوستانهای بهم پیچیده درختان.» «۴»

(۴) و خداوند متعال می‌فرماید: «بگو اوست خدای یگانه. خدای بی‌نیاز است.

نه زاید و نه زاده شد و هیچ کس همتای او نیست.» «۵»

(۵) گویند مشرکان به رسول خدا (ص) گفتند: نسب و صفات خدای خود را برای ما بیان کن و بگو و خداوند این سوره را نازل فرمود و به همین جهت به سوره اخلاص نامگذاری شد و به سوره نسبة الرب (بیان نسب خداوند) و سوره ولایت هم نامگذاری شده است. «۶»

(۶) از امیر المؤمنین علی (ع) نقل شده که فرموده است: خدای یگانه است بدون آنکه عدد را در موردش تأویل کنیم و مقصود از صمد این است که هیچ گونه تبعیض

(۱). آیات ۱ تا ۱۳ سوره پنجاه و پنجم.

(۲). آیه ۲۰ از سوره شصت و هفتم.

(۳). آیات ۱۴ تا ۲۰ سوره هفتاد و یکم.

(۴). آیات ۷ تا ۱۱ سوره هفتاد و هشتم.

(۵). تمامی سوره یک صد و دوازدهم.

(۶). برای اطلاع بیشتر در این مورد و نام دیگر این سوره که مقشقشه یعنی بهبودی بخش و درمان‌کننده است به تفسیر تبیان شیخ طوسی و مجمع البیان طبرسی ذیل سوره اخلاص مراجعه شود. م.

ص:۴۶

و جزء و کل در او مطرح نیست و نمی‌زاید که در نتیجه چیزی با او مشارک باشد و نه زاییده شده که موروث و نابودشونده باشد و او را هیچ همتایی نیست.

(۱) و بدان که خداوند در قرآن دلایل بسیاری در مورد حادث بودن جهان و اثبات وجود خویش و صفات خود و چیزهایی که نسبتش به آن جایز است و چیزهایی که نسبتش به آن جایز نیست بیان فرموده است که بیش از مقداری است که ما نقل کردیم و ما همه آن را از بیم طولانی شدن کلام نیاوردیم و به خواست خداوند متعال در همین اندازه کفایت است و سزاوار است که خردمند در این آیات تفکر و دقت کند تا برای او علم به وجود خداوند متعال حاصل شود و بداند آنچه متکلمان گفته‌اند بیرون از قرآن و اخبار صحیح نیست، زیرا متکلمان می‌گویند دقت و نگریستن در باره شناخت خداوند متعال واجب است و راهی برای شناخت خداوند جز همین دقت نیست و خداوند یا به ضرورت معلوم است یا به استدلال. اگر به ضرورت معلوم باشد لازم است همه خردمندان در این موضوع یکسان بیندیشند، همان گونه که هر خردمند و عاقلی می‌داند ذراع بزرگتر از وجب است و ده بیشتر از یک است و اگر به استدلال معلوم شود همان گونه است که بیان کردیم و خداوند متعال در سوره اعراف می‌فرماید: «آیا نمی‌نگرند در پادشاهی (اقطار و اکناف) آسمانها و زمین و به آنچه خداوند آفریده است و اینکه شاید نزدیک شده باشد مدت (اجل) ایشان؟ پس به کدام سخن بعد از آن می‌گروند؟» «۱» (۲) با این آیه خداوند مکلفان را بر حذر می‌دارد که هیچ گاه از تفکر و اندیشیدن غفلت نورزند، زیرا از اینکه مرگ ایشان فرا رسد در امان نیستند و باید همواره آماده شناخت به اندازه لازم باشند. و باز خداوند در سوره فرقان می‌فرماید: «آیا به سوی پروردگار خود نمی‌بینی که چگونه کشید سایه را و اگر می‌خواست هر آینه آن را ساکن قرار می‌داد. سپس گردانیدیم آفتاب را بر آن دلالت‌کننده. پس فرا گرفتیم آن را به سوی خود فرا گرفتن آسان.» «۲»

(۳) و خداوند متعال در سوره روم می‌فرماید: «آیا نمی‌اندیشند در خودشان و نه در اینکه خداوند آسمانها و زمین و آنچه را میان آنهاست به راستی آفریده است ....» «۳»

---

(۱). آیه ۱۸۵ سوره هفتم.

(۲). آیات ۴۸ و ۴۹ سوره بیست و پنجم.

(۳). بخشی از آیه ۸ سوره سی‌ام.

(۱) و خداوند متعال در سوره ق می‌فرماید: «آیا نظر و اندیشه نمی‌کنند به سوی آسمان که بر فرازشان است که چگونه بنا نهادیم آن را و آراسته کردیم آن را و برای آن شکافی نیست و زمین را کشیدیم و افکندیم در آن کوهها و رویانیدیم در آن از هر جفتی خوش آینده، بینشی و پندی است برای هر بنده بازگشت‌کننده و فرو فرستادیم از آسمان آبی با برکت، پس رویانیدیم به آن باغها و دانه درویده و درخت خرمای بر افراشته که آن را شکوفه‌های بر هم نشسته است، روزی است برای بندگان ...» «۱» که منظور آن است که در مورد درخت خرما و چگونگی شکوفه بستن آن و در باره انار و چگونگی چیده شدن دانه‌های آن بیندیشند. در سوره و الذاریات چنین می‌فرماید:

«و در زمین نشانه‌هاست برای یقین‌کنندگان و در نفس خودتان آیا نمی‌نگرید و در آسمان است روزی شما و آنچه وعده کرده می‌شوید و سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آن حق است.» «۲»

(۲) و خداوند متعال در سوره عبس چنین می‌فرماید: «پس باید بنگرد آدمی در خوردنی خود. همانا ما ریختیم از ابر آب را ریختنی. سپس شکافتیم زمین را شکافتنی. پس رویانیدیم در زمین دانه و انگور و سبزی‌ها و درخت زیتون و خرما و باغهای مشتمل بر درختان و میوه‌های تر و چراگاه.» «۳» و در سوره طارق می‌فرماید:

«پس آدمی بنگرد که از چه چیز آفریده شده، آفریده شده است از آبی جهنده که بیرون می‌آید از پشت مرد و استخوانهای سینه زن.» «۴»

(۳) و خداوند متعال در سوره غاشیه می‌فرماید: «آیا نمی‌نگرند در شتر که چگونه آفریده شده است، و در آسمان که چگونه بر افراشته شده است و به کوهها که چگونه بر کشیده شده است و به زمین که چگونه گسترانیده شده است؟ پس پند ده که همانا تو پند دهنده‌ای.» «۵»

(۴) و مقصود این است که از این امور استدلال به شناخت خداوند و قدرت او

(۱). آیات ۷ تا ۱۱ سوره پنجاهم.

(۲). آیات ۲۱ تا ۲۳ سوره پنجاه و یکم. تذکر این نکته لازم است که موضوع انار و چگونگی چیده شدن دانه‌ها استحسانی است که فتال از خود آورده است. م.

(۳). آیات ۲۵ تا ۳۲ سوره هشتادم.

(۴). آیات ۶ تا ۸ سوره هشتاد و ششم.

(۵). آیات ۱۸ تا ۲۲ سوره هشتاد و هشتم.

شود و همه این نشانه‌ها دلیل بر واجب بودن تفکر و اندیشه کردن در باره خداشناسی و شناختن صفات حق تعالی است. هر کس در این امور تأمل و دقت کند و بیندیشد، آنچه را ما گفتیم خواهد دانست.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کدام شما به نفس خود آشناتر باشد به خدای خود آشناتر است. «۱»

(۲) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: با صنع و آفرینش خداوند به او استدلال می‌شود و با عقلها شناختن او ثابت می‌شود و با اندیشه و فکر، حجت او ثابت می‌شود. شناخته شده از نشانه‌هاست و با چیزهای روشن مشهور است، تا آخر خطبه «۲».

(۳) از امام رضا (ع) پرسیده شد: چه دلیلی برای حدوث عالم است؟ «۳» فرمود: تو نبوده‌ای و سپس موجودشده‌ای و این را هم می‌دانی که خودت خود را بوجود نیاورده‌ای و کسی هم که مثل تو بوده باشد ترا بوجود نیاورده است.

(۴) و چون واجب بودن تفکر و دقت معلوم و ثابت شد، سزاوار است که در اجسام، بدون اعراض آنها دقت شود که این آسان‌تر و به شناخت خداوند متعال نزدیک‌تر است. اما دلیل اینکه اجسام حادثند این است که اگر قدیم می‌بودند لازم بود که از ازل در بخشی از جهان باقی بمانند زیرا حجم و جثه اشیاء در صورتی که قدیم باشد اقتضای این موضوع را دارد که باقی بماند و باید آن را در جهات نفس یا به صورت قدیم یا به صورت حادث که با فاعل دیگری پدید آمده است، پذیرفت. این موضوع را نمی‌توان جهت نفسی دانست که در آن صورت انتقال آن محال است و صفات نفس دگرگونی و انتقال نمی‌پذیرد و حال آنکه ضرورت انتقال آن صحیح و معلوم است.

از سوی دیگر نمی‌تواند قدیم باشد، زیرا بر فرض که قدیم باشد باز هم انتقال جسم قطعی است و نمی‌تواند چیزی هم قدیم باشد و هم حادث و هر دو حال را داشته باشد. انتقال در مورد اعراض هم که از صفات جسم است جایز نیست و عرض حادث موجب صفت ازلی نیست. اگر فاعل هم که مقدم بر فعل است همچنین باشد حادث

(۱). این گفتار رسول خدا (ص) در صفحه ۱۴ اقتصاد شیخ طوسی، چاپ ۱۴۰۰ قمری قم آمده است. م.

(۲). این خطبه در صفحه ۴۳ تحف العقول ابن شعبه حرانی با اختلاف اندکی در بعضی کلمات آمده است. م.

(۳). این حدیث را شیخ صدوق در کتاب توحید، ص ۲۹۳، در باب اثبات حدوث عالم آورده است. م.

خواهد بود. بنا بر این چون قدیم و ازلی نیست حادث خواهد بود و جهان و عالم از اعراض و جواهر تشکیل یافته است. آیات قرآنی و دلایل بیان‌شده قبلی هم حاکی از حدوث عالم است. متکلمان در این مورد فراوان سخن گفته‌اند که اینجا جای آن نیست. «۱»

(۱)

سخن در فساد و تباهی تقلید

(۲) بدان که حد تقلید ناپسند، پذیرفتن سخن دیگری بدون هیچ گونه دلیل و برهان است که در این صورت باطل است، زیرا اگر باطل نباشد تقلید از محق سزاوارتر از تقلید از مبطل نیست و قبل از دقت نظر و تأمل نمی‌توان مبطل را از محق تشخیص داد. «۲» و خداوند قدیم متعال در سوره بقره این گفتار ما را نصرت داده است و می- فرماید: (۳) «و اگر پیروی کنی هواهای ایشان را پس از آنکه آمد ترا از علم، نباشد ترا از خدای یاری و نه یاوری.» و در همان سوره، در دنباله آیه دیگری که بخش اول آن همین آیه است، می‌فرماید: «در آن صورت همانا که تو از ستمکاران باشی.» «۳»

(۴) و در سوره آل عمران می‌فرماید: «پس چرا حجت می‌گویید در آنچه شما را به آن علم نیست و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.» «۴»

(۵) و در سوره انعام می‌فرماید: «به تحقیق آمد شما را بینشها از پروردگارتان. پس هر که بینا شد برای خود اوست و هر که کور باشد بر اوست.» «۵»

(۶) و خداوند متعال در سوره یونس چنین می‌فرماید: «و پیروی نمی‌کنند بیشتر ایشان مگر گمان فاسدی را. همانا که گمان فاسد بی‌نیاز نگرداند از حق چیزی را.» «۶»

(۱). برای اطلاع بیشتر به بحث شیخ طوسی در کتاب اقتصاد، ص ۲۰، مراجعه شود. م.

(۲). برای اطلاع بیشتر به بحث صفحه ۲ همان کتاب مراجعه شود. خوانندگان گرامی باید توجه فرمایند که در باره این گونه مباحث کلامی و اصولی میان علمای بزرگ شیعه رضوان اللّه تعالی علیهم اختلاف نظر است و نباید تنها به اظهار نظر یک فرد قانع شد، و مثلا می‌توان به مباحث شیخ انصاری قدس سره مراجعه کرد. م.

(۳). بخشی از آیه ۱۱۴ و بخشی از آیه ۱۴۱ سوره دوم.

(۴). بخشی از آیه ۶۰ سوره سوم.

(۵). بخشی از آیه ۱۰۴ سوره ششم.

(۶). آیه ۳۷ سوره دهم.

ص: ۵۰

(۱) و در سوره بنی اسرائیل می‌فرماید: «به دنبال آنچه که ترا به آن علم نیست مرو.

به تحقیق گوش و چشم و دل، همه‌شان پرسیده می‌شوند.» «۱»

(۲) و در سوره حج می‌فرماید: «و از مردم کسی است که در باره خداوند، بدون علم سرکشی و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کند.» و هم در این سوره می‌فرماید:

«و از مردمان کسی است که در راه خدا بدون علم و هدایت و کتاب روشنی ستیزه می‌کند.» «۲»

(۳) و خداوند متعال در سوره زخرف می‌فرماید: «و گفتند: اگر خداوند می‌خواست ما آنها را نمی‌پرستیدیم. آنان را به این هیچ دانشی نیست. آنان فقط دروغ می‌گویند.

یا برای آنان پیش از آن کتابی دادیم که آنها به آن تمسک جویند، بلکه گفتند: به تحقیق ما یافتیم پدران خود را بر آیینی و به تحقیق ما بر اثرهای ایشان راه یافتگانیم. همچنین نفرستادیم ما پیش از تو در هیچ قریه‌یی از بیم دهنده، مگر آنکه متنعمان آن گفتند:

به تحقیق ما یافتیم پدران خود را بر آیینی و ما بر اثر ایشان راه یافتگانیم. گفت: آیا اگر شما را راهنماتر از آنچه یافتید پدرانتان را بیاید؟ گفتند: به تحقیق ما به آنچه فرستاده شدید کافرانیم. پس انتقام کشیدیم از آنها. پس بنگر چگونه باشد سرانجام تکذیب‌کنندگان.» «۳»

(۴) و خداوند متعال در سوره انبیاء فرموده است: «و به تحقیق دادیم ابراهیم را رشد او از پیش و بودیم به آن دانایان. چون گفت به پدر و قومش: چیست این صورتها که شما برای آنها ثابت‌قدمید؟ گفتند: پدران خود را یافتیم که برای آنها پرستندگان بودند. گفت: به تحقیق شما و پدرانتان در گمراهی آشکار بودید.» «۴»

(۵) در سوره توبه خداوند فرموده است: «گرفتند یهودیان دانشمندان و زاهدانشان را خدایان غیر از خدا.» «۵» از پیامبر روایت است که در این باره فرموده‌اند: آنان در حقیقت خدای خود قرار ندادند ولی به اطاعت ایشان در آمدند و بمنزله کسی شدند که آنها را خدای خود قرار داده باشد. نظیر همین هم از امام صادق (ع) نقل شده که

---

(۱). آیه ۳۹ سوره هفدهم.

(۲). آیات ۴ و ۹ سوره بیست و دوم.

(۳). آیات ۲۰ تا ۲۵ سوره چهل و سوم.

(۴). آیات ۵۳ تا ۵۶ سوره بیست و یکم.

(۵). بخشی از آیه ۳۲ سوره نهم.

فرموده است: به خدا سوگند برای آنان نماز نگزاردند و روزه نگرفتند، ولی آنان برای ایشان حلالی را حرام و حرامی را حلال کردند و بدون اینکه بدانند آنان را پرستیدند.» «۱»

(۱) از امام صادق (ع) روایت شده که امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: هر کس دین خود را از دهان مردم فرا گرفته باشد، همان مردم (مردان) آن را زایل می‌کنند و هر کس دین خود را از کتاب و سنت فرا گرفته باشد، کوهها زایل می‌شود و ایمان او زایل نمی‌شود.

(۲) و روایت شده است که ابو شاکر دیصانی «۲» به حضور امام صادق (ع) آمد و به ایشان گفت: شما یکی از ستارگان درخشانی و پدر و نیاکانت ماههای تابان بودند و مادر و جده‌های مادریت خردمندان نامور بودند و عنصر تو از گرامی‌تر عناصر است. چون نام دانشمندان برده شود، همه انگشتها به سوی تو اشاره می‌کند. اکنون ای دریای ژرف بیکران! به من بگو که دلیل بر حادث بودن جهان چیست؟ امام صادق (ع) فرمودند: به نزدیکترین اشیاء به آن استدلال می‌شود. ابو شاکر گفت: چگونه؟ امام صادق (ع) تخم- مرغی خواستند و آن را بر کف دست نهادند و فرمودند: این حصاری سر بسته است که درون آن پرده‌یی لطیف است و سپس پرنده‌یی به زیبایی طاوس از آن بیرون می‌آید.

آیا چیزی داخل آن شده است؟ دیصانی گفت: نه. امام صادق فرمود: این دلیل بر حدوث عالم است. دیصانی گفت: نیکو و مختصر خبر دادی و گفتی و پسندیده گفتی و به خوبی می‌دانی که ما نمی‌پذیریم مگر چیزهایی را که با چشم و گوش و بینی و زبان و دست خود احساس کنیم، یا آنکه بیان آن در دلها مصور و از طریق روایات به یقین استنباط شود. امام صادق (ع) فرمودند: حواس پنجگانه را ذکر کردی و حال آنکه آنها بدون دلیل سودی نخواهد داشت، همچنان که تاریکی بدون چراغ از میان نمی‌رود. «۳»

---

(۱). برای اطلاع بیشتر از نمونه‌های دیگر این روایات به تفسیر تبیان طوسی و مجمع البیان طبرسی و صفحه ۱۲۰ جلد ۲ تفسیر برهان مراجعه شود. م.

(۲). دیصانیه: از مکتبهای فکری نزدیک به مکتب مانی که معتقد به دو اصل نور و ظلمت بوده‌اند. کلمه دیصان نام رودخانه‌یی است. برای اطلاع بیشتر رک. به: صفحه ۴۰۴ الفهرست ندیم، چاپ تجدد تهران و صفحه ۲۵۰ جلد اول ملل و نحل شهرستانی چاپ ۱۹۶۷ میلادی مصر. م.

(۳). نخستین حدیثی است که در کتاب توحید صدوق، باب اثبات حدوث العالم آمده است. م.

(۱)

سخن در باره صفات خداوند متعال

(۲) بدان که خداوند متعال قادر است، به این دلیل که صدور فعل از او صحیح است و حال آنکه برای دیگران انجام افعال او ناممکن است، و صحت و درستی کردار دلیل بر قدرت فاعل آن کار است.

(۳) و خداوند متعال در سوره حج می‌فرماید: «ای مردم! مثلی زده شد. گوش به آن فرا دهید. به تحقیق کسانی را که غیر از خداوند فرا می‌خوانید (می‌پرستید) هرگز نمی- توانند بیافرینند مگسی (پشه‌یی) را و اگر چه اجتماع کنند برای آن کار و اگر از ایشان آن مگس چیزی را برباید نمی‌توانند از آن رها کنند، ناتوان آمد عابد و معبود.

نشناختند خدا را حق شناختن او، به درستی که خداوند هر آینه توانای غالب است.» «۱»

و منظور این است که امکان باز داشتن خداوند از کاری فراهم نیست.

(۴) و خداوند متعال در سوره فرقان می‌فرماید: «و اوست آنکه آفرید از آب انسانی را و برای او نژاد و پیوندی قرار داد و پروردگار تو تواناست.» «۲»

(۵) و خداوند در سوره روم می‌فرماید: «پس بنگر به سوی آثار رحمت خدا.

چگونه زنده می‌کند زمین را پس از مرگش. به درستی که هر آینه زنده‌کننده مردگان است و او بر هر چیزی تواناست.» «۳»

(۶) و در سوره زمر می‌فرماید: «همانا او عزیز و بسیار آمرزنده است.» قبلا بیان کردیم که عزیز یعنی توانایی که او را نمی‌توان از کار باز داشت. آیات دیگر قرآنی که در باب حدوث عالم و اجسام گذشت دلیل بر قدرت و توانایی خداوند متعال است و واجب است که خداوند متعال عالم باشد که افعال او استوار و درست است و تفاوتی در آن نیست و سزاوار است که خداوند عالم باشد. خداوند متعال در سوره بقره می‌فرماید: «و او به همه چیز عالم است.» و باز در همان سوره است که «به درستی که من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید.» و «خداوند از آنچه می‌کنید غافل نیست.» و در سوره آل عمران می‌فرماید: «به درستی که بر خداوند چیزی در آسمان و زمین پوشیده نیست. اوست که شما را در رحمها به هر گونه که خواهد تصویر می‌کند.» و در سوره مائده می‌فرماید: «این برای آن است که بدانید خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین

---

(۱). آیه ۷۴ سوره بیست و دوم.

(۲). آیه ۵۷ از سوره بیست و پنجم.

(۳). آیه ۵۰ از سوره سی ام.

است می‌داند و اینکه خداوند به همه چیز داناست.» و در سوره انعام می‌فرماید: «و او خداست در آسمانها و زمین. به درستی که خداوند می‌داند پوشیده و آشکار شما را و می‌داند آنچه را کسب می‌کنید.» و در همان سوره می‌فرماید: «و نزد او کلیدهای غیب است که نمی‌داند آنها را جز او، و می‌داند آنچه را در دریا و خشکی است و فرو نمی‌افتد برگی مگر اینکه او می‌داند و نه هیچ دانه‌یی در تاریکیهای زمین و نه خشکی و تری مگر در کتابی آشکار.» و به این ترتیب واجب است که خداوند متعال زنده باشد، که خداوند قادر و توانا محال است مرده باشد. و خداوند در سوره بقره می‌فرماید: «خداوند که خدایی جز او نیست زنده پاینده است.» و در سوره آل عمران نیز چنین فرموده است.

(۱) در سوره مؤمن می‌فرماید: «اوست زنده که نیست خدایی مگر او. پس بخوانید او را (پرستش کنید) که خالص سازید برای او دین را. سپاس مر خدای را که خدای جهانیان است.» «۱» و در همین سوره می‌فرماید: «اوست که زنده می‌کند و می‌میراند.» و زنده کردن و میراندن درست نیست مگر از کسی که خود زنده باشد.

خداوند در سوره حدید چنین می‌فرماید: «تسبیح می‌کند خدا را آنچه در آسمانها و زمین است و اوست عزیز درستکار. مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین. زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیزی تواناست. او اول است و آخر و ظاهر و پوشیده و او به هر چیزی داناست.» «۲»

(۲) و به این ترتیب لازم است که موجود باشد زیرا معدوم چنین توصیف نمی‌شود که اول و آخر است. وانگهی توانای دانای زنده، ممکن نیست معدوم باشد و بر طبق این آیات لازم است که خداوند متعال قدیم باشد و اگر خود حادث باشد نیازمند به محدث است چون نوشته‌یی که نیازمند به نویسنده است و بافته‌شده‌یی که نیازمند به بافنده است و ساختمانی که نیازمند به سازنده است. در صورتی که خداوند محدثی داشته باشد، این محدث یا قدیم است یا حادث، اگر قدیم باشد همان چیزی است که ما می‌خواهیم و اگر حادث باشد، باز به محدث دیگر نیازمند است که نهایتی نخواهد داشت و تسلسل باطل است و چون خداوند زنده است لازم است شنوا و بینا باشد و برای او هیچ گونه آفت و مانعی تصور نمی‌شود و لازمه این صفات شنوا و بینا

---

(۱). آیه ۶۸ از سوره چهلم.

(۲). آیات ۱ تا ۳ سوره پنجاه و هفتم.

بودن است.

(۱) خداوند متعال می‌فرماید: «به درستی که خداوند شنید سخن آن زن را که با تو در باره شوهرش مجادله می‌کرد و شکایت می‌کرد به سوی خدا و خداوند می‌شنود گفتگوی شما را. به درستی که خداوند شنوا و بیناست.» «۱»

(۲) در سوره ملک هم می‌فرماید: «آیا نمی‌نگرند به سوی مرغان که بر فراز ایشان صف‌زدگانند و می‌گیرند؟ باز ندارد آنها را مگر خداوند. به درستی که او به هر چیزی بیناست.» «۲»

(۳) و جایز نیست که خداوند جسم و متشکل از جوهر و عرض باشد، یا آنکه صفات و اعراض اجسام برای او تصور شود، زیرا این امور همگی حادث است و حال آنکه ثابت شد که خداوند قدیم است.

(۴) خداوند در سوره بقره می‌فرماید: «همانا خداوند همراه صابران است.» و اگر خداوند جسم باشد، می‌باید فقط در مکان مخصوصی باشد و درست نیست که بگوییم همه جا همراه صابران است و نیز خداوند می‌فرماید: «و چون بندگان من در باره من از تو می‌پرسند، همانا که من نزدیکم.» و اگر جسم باشد، درست نیست که به همه پرسندگان نزدیک باشد و خداوند متعال در سوره نساء می‌فرماید: «پنهان می‌دارند از مردم و پنهان نمی‌دارند از خدا و او با ایشان است چون شب تدبیر می‌کنند به آنچه نپسندد از گفتار و خدا به آنچه می‌کنند داناست.» «۳»

(۵) و نیز خداوند می‌فرماید: «من همراه شمایم» و اگر جسم باشد صحیح نیست که گفته شود با همگان است. و در سوره مریم می‌فرماید: «آیا برای او همنامی می- دانی؟» یعنی مثلی و مانندی، و در سوره شوری می‌فرماید: «همچون او چیزی نیست.» همان طور که گفته می‌شود: هیچ سرور و مهتری چون فلان نیست.

(۶) در سوره ق می‌فرماید: «و ما به او نزدیکتریم از رشته گردن.» یعنی به انسان، و جایز نیست که خداوند در جهتی باشد، زیرا بودن در جهت از خواص اجسام است.

همچنین نیازمندی و حاجت بر او جایز نیست، زیرا نیازمندی از لوازم اجسام و اعراض است و حال آنکه خداوند متعال جسم و عرض نیست و خود در سوره آل-

---

(۱). آیه اول سوره پنجاه و هشتم.

(۲). آیه ۲۰ سوره شصت و هفتم.

(۳). آیه ۱۰۸ سوره چهارم.

عمران می‌فرماید: «و هر کس کافر شود، همانا که خدای از همه جهانیان بی‌نیاز است.»

(۱) و این گفتار خداوند که می‌فرماید: «همانا خداوند گفتار آنانی را که می‌گفتند خداوند نیازمند و ما بی‌نیازیم شنید. به زودی آنچه را گفتند می‌نویسیم.» «۱»

(۲) و در سوره انعام می‌فرماید: «و خدای تو غنی و دارای رحمت است. اگر بخواهد شما را می‌برد و پس از شما هر که را بخواهد جانشین می‌کند، همان گونه که شما را از ذریه قوم دیگری پدید آورد.» و در سوره ابراهیم می‌فرماید: «به درستی که خداوند غنی ستوده است.» و خداوند متعال در سوره عنکبوت می‌فرماید: «هر آن کس کوشش کند، برای خود می‌کوشد که خدای از همه جهانیان غنی است.» و در سوره لقمان می‌فرماید: «و هر کس کافر شود، همانا که خداوند غنی ستوده است.» و در سوره فاطر می‌فرماید: «ای مردمان! شما نیازمندان به خدایید و خداوند غنی ستوده است.» و در سوره تغابن می‌فرماید: «و بی‌نیاز است خدا و خدا بی‌نیاز ستوده است.» و جایز نیست که تصور شود قدرت خداوند و علم او اکتسابی باشد و همین گونه، همه صفات او، زیرا در آن صورت از دو حال بیرون نیست، یا قدرت خود را از قدرت حادثی کسب کرده است یا از قدرت قدیمی. نمی‌توان آن را حادث پنداشت زیرا اگر قدرت حادث باشد از فعل خود او حادث شده است و نباید خداوند پیش از پدید آمدن آن قدرت حادث، قادر بوده باشد و از سوی دیگر قدرت پدید نمی‌آید مگر آنکه محدث آن یعنی خداوند قادر بوده باشد و هر یک به دیگری وابسته است و این باطل است و اگر تصور شود قدرت خود را از قدرت قدیمی کسب کرده است باطل است، زیرا در آن صورت آن قدرت در همه صفات الهی با آن مشترک است.

(۳) و خداوند متعال فرموده است: «و برتر از هر دانشمندی دانایی است.» «۲» و اگر خداوند علم خود را از طریق اکتساب داشته باشد، باید برتر از او عالمی باشد و این باطل است و خداوند قدیم متعال یگانه است که اگر دو و سه یا بیشتر باشد، راه ستیز و منازعه میان آنان موجود است، و خداوند متعال در سوره بقره می‌فرماید: «و برای خداوند مانندهایی قرار مدهید و شما

می‌دانید.» و در همان سوره می‌فرماید: «و خدای شما خدای یگانه است، خدایی نیست جز او بخشنده مهربان.» و در سوره آل عمران می‌فرماید: «خداوند که خدایی جز او نیست زنده پاینده است.» و در همان سوره

---

(۱). آیه ۱۸۰ سوره سوم.

(۲). بخشی از آیه ۷۶ سوره دوازدهم.

می‌فرماید: «گواهی می‌دهد خدای که هیچ خدایی نیست مگر او و فرشتگان و صاحبان علم ایستاده به عدل. نیست خدایی مگر او که غالب و محکم کار است.» و در همان سوره می‌فرماید: «و نیست خدایی جز خداوند و همانا خداوند غالب و محکم کار است.» در سوره نساء می‌فرماید: «همانا جز این نیست که خداوند یکتاست و منزه است از اینکه برای او فرزندی باشد.» و در سوره انعام می‌فرماید: «بگو همانا که او خدای یگانه است و همانا من از آنچه شرک می‌ورزید بیزارم.» و در سوره نحل می‌فرماید: «و خدای گفت: دو خدای دوگانه مگیرید هر آینه و جز این نیست که او خدای یگانه است.» و در سوره بنی اسرائیل می‌فرماید: «بگو اگر با او بود خدایانی چنان که می‌گویند، این هنگام بجویند به سوی خداوند عرش راهی را.» و در آخر همین سوره می‌فرماید: «و بگو سپاس مر خدا را، آنکه نگرفت فرزندی را و نمی‌باشد او را شریکی در پادشاهی و نمی‌باشد او را دوستداری از مذلت و بزرگ شمار او را بزرگ داشتنی.»

(۱) و خداوند متعال در سوره فرقان می‌فرماید: «آن کس که پادشاهی آسمانها و زمین از اوست و فرزندی نمی‌گیرد و برای او شریکی در پادشاهی نیست.» و در سوره و الصافات می‌فرماید: «همانا که خدای شما یگانه است، پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست و پروردگار مشرقها.» و در سوره ص می‌فرماید: «بگو همانا که من بیم دهنده‌ام و خدایی نیست جز خدای یکتای قهار.»

(۲) و روا نیست که خداوند قدیم متعال قابل دیدن باشد، زیرا اگر قابل رویت باشد باید رو در رو یا در جهت خاصی قرار گیرد و این دو حالت بر او روا نیست و خداوند متعال در سوره بقره می‌فرماید: «و چون گفتید ای موسی به تو نمی‌گرویم تا آنکه خدا را آشکار ببینیم و صاعقه شما را فرو گرفت و خود می‌نگریستید.» در سوره نساء می‌فرماید: «اهل کتاب از تو می‌خواهند کتابی از آسمان بر ایشان فرو آری و به تحقیق که از موسی چیزی بزرگتر از این خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده.»

(۳) در سوره انعام می‌فرماید: «در نیابد او را چشمها و او دریابد چشمها را و اوست مهربان آگاه.»

(۴) در سوره اعراف می‌فرماید: «پروردگارا خود را به من نشان بده تا به سوی تو بنگرم. گفت: مرا هرگز نمی‌بینی ولی به کوه بنگر و اگر کوه بر جای ماند، شاید به زودی مرا ببینی و چون پروردگارش برای کوه تجلی فرمود، آن را پاره پاره قرار داد و موسی مدهوش در افتاد.»

ص:۵۷

(۱) در سوره فرقان می‌فرماید: «کسانی که امید ندارند ملاقات ما را گفتند: فرشتگان بر ما نازل شوند یا ببینیم پروردگار خود را. به تحقیق تکبر کردند در نفسهایشان و سرکشی کردند سرکشی بزرگ.»

(۲) همچنین جایز نیست که خداوند فاعل کارهای زشت باشد زیرا خود دانای بر کارهای ناپسند و بی‌نیاز از آن است و کسی که به زشتی کار ناپسند دانا و از انجام آن بی‌نیاز است آن را بر نمی‌گزیند. و چون خداوند حکیم است، حکیم کارهای ناپسند را انتخاب نمی‌کند.

(۳) خداوند متعال در سوره بقره می‌فرماید: «گفتند: پاک و منزهی. ما را دانشی نیست جز آنچه خود به ما آموختی. به درستی که تو خود دانا و محکم کاری.» در سوره نساء هم می‌فرماید: «به درستی که خداوند دانای محکم کار است.» و در سوره انعام می- فرماید: «دانای غیب و شهود و او محکم کار آگاه است.» و در همین سوره می‌فرماید:

«همانا که پروردگارت محکم کار داناست.» و در سوره ممتحنه می‌فرماید: «پروردگارا مگردان ما را آزمایش برای آنان که کافر شدند و بیامرز برای ما. پروردگارا به درستی که تو هستی غالب درست کردار.» و در همین سوره است: «همانا خداوند دانای درست کردار است.» در سوره و التین می‌فرماید: «آیا خدا حکم‌کننده‌ترین حکم‌کنندگان نیست؟» و چون این ثابت شد، جایز نیست که اراده‌کننده به کارهای ناستوده باشد، زیرا صفت نقص است و اراده قبیح هم زشت است و جایز نیست که به خداوند متعال نسبت داده شود. خدای از این موضوع برتر است، برتری بزرگ.

(۴) خداوند متعال در سوره بقره می‌فرماید: «خداوند به شما آسانی را اراده فرموده است و برای شما سختی را اراده نکرده است.» و می‌فرماید: «همانا خداوند دوست ندارد از حد درگذرندگان را» «و خدای دوست نمی‌دارد تباهی را» و «همانا خداوند بسیار توبه‌کنندگان را دوست می‌دارد و دوست می‌دارد پاک‌شوندگان را.» «۱» و در سوره آل عمران می‌فرماید: «و خداوند برای جهانیان اراده نمی‌کند ستمی را» و در سوره نساء می‌فرماید: «می‌خواهد خدای تا بیان کند برای شما و نشان دهد شما را راههای آنان را که پیش از شما بوده‌اند و توبه پذیرد بر شما و خدای دانا و درستکار است و خدای خواهد که توبه پذیرد بر شما و می‌خواهند آنان که از شهوتها پیروی می‌کنند که میل کنید از دین، میل بزرگ. می‌خواهد خدای که سبک کند از شما و

---

(۱). بخشی از آیه ۸۷ سوره پنجم و بخشی از آیه ۲۰۵ سوره دوم.

ص:۵۸

آفریدند آدمی را سست.»

(۱) و این دلیل بر آن است که خداوند آنچه را از باب طاعت و فرمانبرداری است اراده می‌کند و می‌خواهد، و آنچه را از باب معصیت است اراده نمی‌کند.

(۲) خداوند متعال در سوره انعام می‌فرماید: «کسانی که شرک آورده‌اند، زود باشد که بگویند: اگر خواسته بود خدا شرک نمی‌آوردیم، نه ما و نه پدران ما، و نه حرام می‌کردیم هیچ چیز را. همچنین تکذیب کردند کسانی که پیش از ایشان بودند تا چشیدند عقوبت ما را. بگو آیا نزد شما علمی هست که بیرون آورید آن را برای ما؟

پیروی نمی‌کنید مگر گمان را و نیستید شما مگر گزاف گویان.»

(۳) در سوره نحل می‌فرماید: «و کسانی که شرک آوردند گفتند: اگر خدا می- خواست چیزی جز او را نمی‌پرستیدیم، نه ما و نه پدرانمان، و هیچ چیز را بدون حکم او حرام نمی‌کردیم. کسانی که پیش از ایشان بودند هم چنین کردند و آیا بر عهده رسولان چیزی بجز رسانیدن آشکار است؟» (۴) در سوره بنی اسرائیل پس از آنکه چند گناه و کار ناپسندیده را نام می‌برد چنین می‌فرماید: «همه آن باشد لغزش آن نزد پروردگار تو ناپسندیده.»

(۵) در سوره زمر می‌فرماید: «برای بندگانش کفر را نمی‌پسندد.» و این گفتار خداوند که می‌فرماید: «و نیافریده‌ایم جن و انس را مگر برای اینکه بپرستند ما را.» «۱»

و چون این موضوع ثابت شد، پس هر چه که خداوند انجام می‌دهد و آلام و تکالیف و آفرینش جانوران موذی و حشرات و درندگان، همه‌اش پسندیده است و ثابت شد که خداوند کار ناستوده انجام نمی‌دهد، هر چند به ظاهر و به تفصیل، ما پسندیدگی و حسن آن را درک نکنیم. ضمنا کلام خداوند متعال (قرآن مجید) نیز حادث است. زیرا اگر قدیم باشد، لازم است که با وجود خداوند وجود قدیم دیگری همراه باشد و اگر قدیم باشد، برای آن نسخ و زوال جایز نیست و خداوند متعال در سوره بقره می‌فرماید:

«هیچ آیتی را نسخ و رها نمی‌کنیم مگر آنکه بهتر از آن یا مانندش را می‌آوریم.» و فرموده است: «و اگر در آنچه بر بنده خود فرو فرستادیم در شک هستید، سوره‌یی مثل آن بیاورید.» که نشان دهنده آن است که نمی‌توانند مثل آن را بیاورند.

(۶) در سوره نساء هم می‌فرماید: «فرمان خداوند انجام شده است.» و فرمان و امر از جمله کلام و سخن است، و خداوند متعال در سوره انعام می‌فرماید: «بگو خداوند

---

(۱). آیه ۵۷ سوره پنجاه و یکم.

تواناست که آیتی فرو فرستد.» و این آیه خود دلالت بر حادث بودن قرآن دارد، زیرا چیزی که تحت قدرت در آید نمی‌تواند جز حادث باشد. در سوره هود می‌فرماید:

«کتابی که آیات آن محکم گردانیده شده و سپس تفصیل داده شده است از نزد درست کردار آگاه.» و این گفتار الهی که می‌فرماید: «و پیش از آن کتاب موسی پیشوا و رحمت بوده است»، دلیل بر این است که پیش از قرآن کلام دیگری از خداوند بر آن تقدم داشته است.

(۱) در سوره یوسف می‌فرماید: «به درستی که ما آن را فرو فرستادیم، قرآنی به لغت تازی. باشد که شما دریابید.»

(۲) و در سوره حجر می‌فرماید: «و به تحقیق دادیم ترا هفت آیه از سوره‌یی که دو بار نازل شده و قرآن عظیم.» و در سوره انبیاء می‌فرماید: «نمی‌آید ایشان را هیچ پندی تازه آورده شده از پروردگارشان مگر که شنیدند آن را و ایشان بازی می‌کردند.»

و در همان سوره می‌فرماید: «و این سخنی (پندی) فرخنده است که آن را فرو فرستادیم. آیا شما منکر آن هستید؟» (۳) و خداوند متعال در سوره لقمان می‌فرماید: «و اگر آنچه از درختان که در زمین است قلمها باشد و دریا را پس از آن هفت دریا مدد می‌داد، به آخر نمی‌رسید کلمات خدا.»

(۴) و در سوره حشر می‌فرماید: «اگر این قرآن را بر کوه نازل می‌کردیم، آن را فروتن و شکاف خورده از بیم خداوند دیده بودی.»

(۵) و از پیامبر (ص) روایت شده که فرموده‌اند: فقط خدا بود و هیچ چیز وجود نداشت. سپس خداوند سخن و ذکر را آفرید و همانا از چیزهایی که خداوند آفریده است هیچ چیز بزرگتر از مفهوم این آیه سوره بقره نیست: «خدای که خدایی جز او نیست، زنده پاینده، که او را نه چرت می‌گیرد و نه خواب.» «۱»

(۶)

سخن در باره خلق افعال و قضاء و قدر

(۷) بدان که هر یک از ما کارهایی را که انجام می‌دهد خود پدید آورنده آن است.

---

(۱). برای اطلاع بیشتر از روایات حادث بودن قرآن از دیدگاه شیعه، به کتاب توحید شیخ صدوق رضوان اللّه تعالی علیه، باب القرآن ما هو، صفحات ۲۲۳ تا ۲۲۸ چاپ حوزه علمیه قم مراجعه فرمایید. م.

به این دلیل که کارها را طبق انگیزه‌ها و حالات مختلف که خواهان انجام کاری است انجام می‌دهد و در صورتی که چیزی را ناخوش بدارد یا موانع دیگری را در نظر داشته باشد، انجام نمی‌دهد. این گونه کارها که انجام آن بستگی به علاقه و انگیزه شخص دارد و انجام ندادن آن به ناخواستن اوست، از خود اوست، بر خلاف امور دیگری چون بلندی و کوتاهی و رنگ پوست و نظایر آن. ستایش و نکوهش هم در مورد کارهای اختیاری است. یعنی کارهایی که انجام آن به دست خود شخص است.

(۱) خداوند متعال در سوره بقره چنین می‌فرماید: «شاید شما سپاسگزاری کنید، و برای اینکه شاید هدایت شوید، و برای اینکه شاید پرهیزگاری کنید.» و در همین سوره می‌فرماید: «وای بر آنان که با دستهای خود کتابی را می‌نویسند و سپس می- گویند: این از نزد خداست، تا به آن وسیله بهای اندکی به دست آورند. ای وای بر ایشان به آنچه دستهایشان کسب کرده است. و ای وای بر آنان از آنچه به دست می- آورند.» باز در همین سوره می‌فرماید: «همانا که خداوند از نیکوکاران می‌پذیرد.»

«و خداوند مزد نیکوکاران را تباه نمی‌کند.»

(۲) و خداوند در سوره آل عمران می‌فرماید: «و به درستی که گروهی از ایشان می- پیچانند زبانهای خود را به کتاب تا آن را از کتاب پندارید و آن از کتاب نیست و می‌گویند آن از نزد خداست و حال آنکه از نزد خدا نیست و بر خدای دروغ می- گویند و ایشان می‌دانند.»

(۳) و در سوره نساء می‌فرماید: «هر نیکی که به تو می‌رسد از خداوند است و هر بدی که به تو می‌رسد از نفس تو است.»

(۴) در سوره مائده می‌فرماید: «جز این نیست که شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه کشی پلید و از کردار شیطان است. پس اجتناب کنید از آنها، باشد که شما رستگار شوید.»

(۵) در سوره انعام می‌فرماید: «به درستی هر کس از شما بدی را به نادانی انجام دهد و پس از آن توبه کند و صالح شود، به درستی که خداوند آمرزنده مهربان است.» و در همین سوره می‌فرماید: «و بر نمی‌دارد بردارنده‌یی بار گناه دیگری را.»

(۶) در سوره توبه می‌فرماید: «و دیگرانی که به گناهان خود اعتراف کردند، کردار پسندیده را با کردار ناپسند در آمیختند.»

(۷) در سوره یونس می‌فرماید: «همانا خداوند ستم نمی‌کند به چیزی مردمان را،

ولی مردم به خودشان ستم می‌کنند.»

(۱) در سوره بنی اسرائیل می‌فرماید: «اگر نیکی کنید برای خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید بر خود کرده‌اید.»

(۲) در سوره یس می‌فرماید: «امروز بر کسی چیزی ستم نمی‌شود و جزا داده نمی‌شوید مگر آنچه را که عمل کرده‌اید.»

(۳) در سوره زمر می‌فرماید: «روز قیامت بر چهره‌های کسانی که دروغ گفتند سیاهی خواهید دید.» از حسن بصری نقل است که این آیه در مورد کسانی نازل شده است که کفر و انجام گناهان را به سبب خواست خداوند متعال دانسته‌اند.

(۴) در سوره جاثیه می‌فرماید: «امروز جزا داده می‌شوید آنچه را عمل کرده‌اید.»

(۵) در سوره و النجم می‌فرماید: «که بر ندارد بر دارنده‌یی بار گناه دیگری را و آنکه نیست برای انسان جز آنچه کوشش کرد و آنکه کوشش او به زودی دیده خواهد شد و جزا داده خواهد شد جزای تمامتر.»

(۶) و در سوره تغابن می‌فرماید: «اوست آنکه شما را آفرید برخی از شما کافر و برخی مؤمنند.» و بدان که قضاء از لحاظ لغوی دارای چهار معنی است: (۷) اول به معنی آفرینش و پدید آوردن، نظیر این گفتار خداوند که می‌فرماید: «آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز پدید آورد.» «۱» یعنی آفرید.

(۸) دوم به معنی حکم کردن است، مانند این گفتار الهی که «و خداوند به حق حکم می‌کند» «۲» و کلمه قاضی هم از این مشتق است.

(۹) سوم به معنی فرمان دادن و ملزم کردن است، نظیر این گفتار خداوند که می- فرماید: «و پروردگار تو فرمان می‌دهد که عبادت مکنید مگر او را.» «۳»

(۱۰) چهارم به معنی خبر دادن و اعلام کردن است، نظیر این گفتار خداوند متعال که می‌فرماید: «و اعلام کردیم به بنی اسرائیل در کتاب.» «۴» جایز نیست بگوییم کارهای ما به قضای خداوند، یعنی آفریده اوست، زیرا کاری است که خود ما انجام می‌دهیم و برای

---

(۱). آیه ۱۲ از سوره چهل و یکم.

(۲). بخشی از آیه ۲۰ سوره چهلم.

(۳). بخشی از آیه ۲۳ سوره هفدهم.

(۴). بخشی از آیه چهارم سوره هفدهم، برای اطلاع بیشتر از دیگر معانی قضاء که از جمله مرگ است، به مفردات راغب اصفهانی مراجعه فرمایید. م.

کار واحد دو فاعل وجود ندارد. در این مورد قضای به معنی الزام کردن هم به اجماع امت جایز نیست. اما اگر قضا را به معنی اخبار و اعلام بدانیم، در صورتی که آن را مقید کنیم درست است. یعنی خداوند خبر داده است و اعلام فرموده است که برای ما در اطاعت و فرمانبرداری چه پاداشی است و در معصیت و سرپیچی چه عذابی.

(۱) از پیامبر (ص) روایت شده که گفته‌اند: خداوند چنین فرموده است: «هر کس به قضای من خشنود نباشد و بر نعمتهای من سپاسگزار و بر بلای من شکیبا نباشد، پروردگاری غیر از من برای خود برگزیند.» «۱» و اگر گناهان به خواست خداوند متعال و آفرینش او باشد واجب است خداوند به آن راضی باشد و این خلاف اجماع است.

اعتقاد به قدر هم همین گونه است، چون این کلمه هم به معنی احداث و آفرینش است، آنچنان که خداوند می‌فرماید: «و پدید آورد در آن (زمین) خوردنیهای آن را در چهار روز مساوی برای خواهندگان.» «۲» گاهی هم به معنی تقدیر است و در آن معنی جایز است گفته شود که خداوند میزان پاداش و عقاب اعمال ما را مقدر فرموده است و باید آن را مقید با همین قید بکار برد، نه به صورت مطلق.

(۲)

سخن در باره اخباری که در معنی عدل و توحید آمده است

(۳) بدان که اصول توحید و عدل گرفته شده از گفتار امیر المؤمنین علی علیه السّلام و خطبه‌های ایشان است. گفتار و خطبه‌های آن حضرت چنان متضمن این معانی است که بیشتر و برتر از آن تصور نمی‌شود و هر کس در این باره تأمل کند می‌داند آنچه که متکلمان در تصانیف خود شرح و تفصیل داده‌اند، شرح همان اصول است. از ائمه (ع) هم مانند همین گفتار روایت شده است.

(۴) به امیر المؤمنین گفته شد: خدای خودت را به چه شناختی؟ فرمود: به آنچه که خدای من به من شناسانده است. پرسیدند: چگونه؟ فرمود: به هیچ صورتی نمی‌گنجد و با حواس احساس نمی‌شود و با مقایسه‌های مردم قیاس نمی‌شود. «۳»

(۵) و همان حضرت فرموده است: پروردگار خود را به فسخ عزیمتها و گشوده شدن گره‌ها شناختم. «۴» و فرموده است: خدا را به خدا بشناسید. یعنی با دلایلی که خداوند

---

(۱). این حدیث قدسی در صفحه ۳۷۱ توحید صدوق، چاپ حوزه قم آمده است. م.

(۲). بخشی از آیه ۱۰ سوره چهل و یکم. م.

(۳). در صفحات ۲۸۵ و ۲۸۶ توحید صدوق آمده است. م.

(۴). در صفحات ۲۸۵ و ۲۸۶ توحید صدوق آمده است. م.

ص:۶۳

برای نفس خود ارائه فرموده است، و پیامبر را با پیامبری بشناسید و اولو الامر را به انجام کارهای پسندیده و دادگری و احسان. «۱»

(۱) امام باقر (ع) فرموده است: مردی برخاست و به امیر المؤمنین (ع) عرض کرد:

پروردگارت را به چه چیز شناختی؟ فرمود: به فسخ عزیمتها و باز داشتن همتها. زیرا به کاری همت می‌گمارم و او میان من و همتم مانع می‌شود و عزم می‌کنم و قضاء با عزم من مخالفت می‌کند. بنا بر این می‌دانم که مدبر، کس دیگری غیر از من است.

گفته شد: نعمتهای او را چگونه سپاس می‌داری؟ فرمود: می‌نگرم که بلای خود را از من می‌گرداند و دیگری به آن گرفتار است. می‌فهمم که بر من نعمت ارزانی فرموده و او را سپاسگزاری می‌کنم.

(۲) از همان حضرت روایت شده است که خداوند را چنین وصف کرده است که:

از مضاده و اختلاف میان اشیاء، دانسته می‌شود که خداوند را ضدی نیست و با توجه به اقران او میان امور، دانسته می‌شود که او را قرینی نیست. روشنی را با ظلمت و خشونت را با نرمی و خشکی را با تری، سردی را با گرمی ضد یک دیگر قرار داده است. نزدیک‌کننده است آنها را که از یک دیگر دورند و جداکننده است میان چیزهایی که به یک دیگر نزدیکند. «۲»

(۳) به امام جعفر صادق (ع) گفته شد: خدای خود را به چه شناختی؟ فرمود: هنگامی که حصار در بسته لغزنده نرمی را می‌بینم که در آن هیچ شکاف و سوراخ ظاهری نیست (منظور تخم پرندگان است)، مایعی سیمگون و مایعی زرین در آن است و از همین دژ سربسته، طاوس و کلاغ و شاهین و گنجشک به وجود می‌آید، می‌دانم که برای خلق، آفریدگاری است. «۳»

(۴) به همان حضرت گفته شد: چه دلیلی در دست است که جهان را صانعی است؟

فرمود: بیشترین آن دلایل در خود من است. زیرا آن را از دو حال بیرون نمی‌بینم. یا اینکه خودم آن را خلق کرده‌ام و خودم موجود بوده‌ام که این محال است، یا آنکه من

---

(۱). در صفحات ۲۸۵ و ۲۸۶ توحید صدوق آمده است. م.

(۲). بخشی از خطبه‌یی است که در باره توحید ایراد فرموده است و برای اطلاع بیشتر از شرح آن به صفحه ۷۳ جلد ۱۳ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۱ میلادی، مراجعه شود. م.

(۳). نظیر همین روایت در صفحه ۲۹۲ توحید صدوق، چاپ حوزه قم آمده است. م.

ص:۶۴

معدوم بوده‌ام و خود (نفس خویش) را آفریده‌ام. چگونه ممکن است معدوم چیزی بیافریند؟ و چون این دو صورت را باطل یافتم دانستم که برای من صانع و مدبری است.

(۱) و همان حضرت فرموده است: در اموری که ندانستن آن شایسته شما نیست نیکو بنگرید و دقت کنید که همانا دین خدا را ارکانی است که هر کس نداند شدت کوشش او در انجام عبادت ظاهری او سودی ندارد و هر کس که آنها را بداند زیان نمی‌کند، بلکه به آن وسیله اعتقاد او و راه او پسندیده می‌شود و برای کسی راه وصول به این درجه نیست مگر به یاری خداوند متعال.

(۲) به یکی از عربها گفته شد: چه دلیلی است که جهان را صانع و آفریننده‌یی است؟ گفت: ای وای، همانا پشکل دلالت بر وجود شتر دارد و نشانه‌های قدم، دلالت بر مسیر دارد. آسمان بر افراشته با این لطافت (سبکی) و زمین با این سنگینی، دلالت بر صانع خبیر نمی‌کند؟ (۳) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: حق با مردان شناخته نمی‌شود. نخست حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی.

(۴) عبد العظیم بن عبد اللّه حسنی «۱» می‌گوید: به حضور سرور خود علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام رسیدم. همین که چشم ایشان به من افتاد فرمود: ای ابو القاسم! خوش آمدی که براستی از دوستان مایی. گفتم: ای پسر رسول خدا! می‌خواهم معالم دین (معتقدات دینی) خود را بر شما عرضه دارم تا اگر پسندیده بود بر آن تا هنگام دیدار خدای عز و جل پایدار بمانم. فرمود: ای ابو القاسم! بگو. گفتم: من معتقدم که خداوند تبارک و تعالی یگانه‌یی است که هیچ چیز چون او نیست. از حد ابطال و از حد تشبیه بیرون است. نه جسم است و نه صورت و نه جوهر است و نه عرض. بلکه او مجسم همه اجسام و مصور همه صورتها و آفریننده همه اعراض و جواهر و پروردگار و مالک و آفریننده و پدید آورنده همه چیزهاست و اینکه محمد (ص) بنده و فرستاده او و خاتم پیامبران است،

---

(۱). جناب عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) از سادات محترم حسنی و از دانشمندان بسیار پارسای قرن سوم هجری، از نخستین جمع‌کنندگان خطبه‌های امیر المؤمنین علی (ع)، مدفون در ری، تاریخ مرگ او به دقت معلوم نیست. برای اطلاع بیشتر، رک. به: ابو العباس نجاشی، رجال، ص ۱۷۳، چاپ قم. م.

ص:۶۵

و تا روز قیامت پیامبر دیگری پس از او نیست و شریعت او هم آخرین شرایع است و پس از شریعت او تا روز رستاخیز شریعتی نیست و معتقدم که امام و خلیفه و ولی امر پس از او امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و سپس حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و سپس شخص شما.

امام هادی (ع) فرمود: پس از من پسرم حسن و مردم در مورد جانشین او چگونه خواهند بود؟ گفتم: ای مولای من مگر چگونه است؟ فرمود:

زیرا شخص او دیده نمی‌شود و بردن نامش روا نیست تا آنکه قیام کند و زمین را از قسط و داد پر کند آنچنان که آکنده از ظلم و جور شده است. عبد العظیم گوید: من اقرار کردم و افزودم که معتقدم دوستدار ایشان دوست خدا و دشمن ایشان دشمن خداست. فرمانبرداری از ایشان فرمانبرداری خدا و سرپیچی از ایشان سرپیچی از از خداوند است و معتقدم که معراج و سؤال در گور حق است و بهشت و دوزخ و صراط و میزان حق است و قیامت خواهد آمد و در آن شکی نیست و خداوند کسانی را که در گورهایند برخواهد انگیخت و معتقدم که امور واجب دیگر پس از ولایت عبارت است از نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر. «۱»

(۱) امام هادی فرمود: ای ابو القاسم! این همان آیین خداوند است که برای بندگان خود آن را برگزیده است. بر همین پایدار باش که خدایت بر این گفتار پایدار، در دنیا و آخرت پایدار بدارد.

(۲) و روایت شده است که امیر المؤمنین (ع) بر منبر نشسته و فرمود: بپرسید از من پیش از آنکه مرا از دست بدهید. مردی بنام ذعلب برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین! آیا خدای خود را دیده‌ای؟ فرمود: ای ذعلب! من کسی نیستم که خدایی را که ندیده باشم بپرستم. گفت: او را چگونه دیده‌ای؟ برای ما توصیف کن. فرمود: ای وای بر تو. چشمها او را آن گونه که چشم می‌بیند، نمی‌بیند ولی دلها او را با حقایق ایمانی می- بینند. ای ذعلب! پروردگار من به دوری و حرکت و سکون و به قیام به معنی بر پایی و به آمد و شد وصف نمی‌شود. پدید آورنده لطافت را با لطف توصیف نمی‌کنند و آن را که منشأ عظمت است با بزرگی نمی‌توان بیان کرد و آن کس که مایه کبریا و

---

(۱). این حدیث با ذکر سلسله اسناد آن در صفحه ۸۱ توحید صدوق، چاپ حوزه قم آمده است. م.

جلالت است، به کبریایی و جلال در نگنجد و سرمایه رحمت و مهر، با مهربانی توصیف نمی‌شود. مؤمن است نه به عبادت. درک‌کننده است نه به حواس و اندام.

گوینده است نه با زبان. او بدون اینکه با چیزها آمیخته باشد در همه چیز است و بدون اینکه با چیزی فاصله داشته باشد بیرون از همه چیز است. برتر از همه چیز است و جلوتر از همه چیز، بدون اینکه بتوان گفت چیزی از او برتر یا جلوتر است.

درون همه چیز است، نه آنچنان که چیزی درون چیزی و برون از همه چیز است نه آنچنان که اشیاء برون از یک دیگرند.

(۱) در این هنگام ذعلب مدهوش درافتاد و سپس گفت: به خدا سوگند مانند این پاسخ هرگز نشنیده بودم و هرگز چنین پرسشی نخواهم کرد «۱».

(۲) و نقل شده است که عربی به حضور امام صادق (ع) آمد و گفت: آیا پروردگارت را در حالی که او را پرستش می‌کنی دیده‌ای؟ فرمود: چنان نیستم که خدایی را بپرستم که او را نبینم. گفت: او را چگونه دیده‌ای؟ فرمود: چشمها او را آشکارا نمی‌بیند بلکه دلها او را با حقایق ایمان درک می‌کنند. خداوند با حواس درک نمی‌شود و با مردم قیاس و سنجیده نمی‌شود. با آیات و نشانه‌ها شناخته شده است و با علامات وصف می‌شود. در حکم و فرمان خود ستم نمی‌کند و او خدایی است که خدایی جز او نیست. مرد عرب گفت: خداوند داناتر است که رسالت خود را کجا نهد. «۲»

(۳) به امیر المؤمنین (ع) گفته شد: خداوند چگونه مردم را محاسبه می‌کند؟ فرمود:

همچنان که ایشان را روزی می‌دهد. گفته شد: چگونه آنان را محاسبه می‌کند در حالی که ایشان او را نمی‌بینند؟ فرمود: همان گونه که ایشان را روزی می‌دهد و او را نمی‌بینند.

(۴) مردی از ایشان پرسید: پروردگار تو پیش از اینکه آسمان و زمین را بیافریند کجا بوده است؟ فرمود: کجا در مورد مکان است و حال آنکه خداوند پیش از مکان وجود داشته است. «۳»

---

(۱). با همین تفصیل در صفحه ۳۰۵ توحید صادق (رضی الله عنه) آمده است و مختصرتر در صفحه ۶۴ جلد ۱۰ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۱ میلادی آمده است. م.

(۲). در صفحه ۱۰۸ توحید صدوق (رضی الله عنه) از قول حضرت باقر (ع) آمده است و اندک تفاوتی در مقدمه دارد. ضمنا سئوال‌کننده از خوارج بوده است. م.

(۳). نظیر این روایت با سلسله اسناد و توضیح در صفحه ۷۷ توحید صدوق آمده است. م.

(۱) محمد حلبی «۱» از امام صادق (ع) پرسید: آیا رسول خدا پروردگار خویش را دیده است؟ فرمود: آری خدا را با دل خویش دید و پروردگار ما جل جلاله را چشمهای ظاهری بینندگان درک نمی‌کند و شنوایی شنوندگان بر آن احاطه نمی‌یابد.

(۲) صفوان بن یحیی نقل می‌کند «۲» که ابو قره محدث «۳» به حضور امام رضا (ع) رسید و مسائلی از حلال و حرام و احکام و میراث پرسید، تا آنکه در باره توحید پرسید و ضمن آن گفت: برای ما روایت شده است که خداوند متعال کلام و دیدار را قسمت فرمود. کلام را سهم موسی (ع) قرار داد و دیدار را سهم محمد (ص). امام رضا فرمود: پس چه کسی از قول خداوند متعال به جن و انس پیام آورده است که خداوند را چشمها درک نمی‌کند و هیچ علمی به او احاطه نمی‌یابد و مثل او هیچ چیز نیست؟

مگر محمد (ص) پیامبر راستگویی نبوده است؟ گفت: چرا. فرمود: پس چگونه مردی برای همه مردم مبعوث می‌شود و به آنان می‌گوید از جانب خداوند متعال آمده و آنان را به فرمان خداوند فرا می‌خواند و می‌گوید: «چشمها او را درک نمی‌کند، و احاطه نمی‌کنند به او از راه دانش، و مثل او هیچ چیز نیست.» «۴»؟ آنگاه خود می‌گوید او را به چشم خواهم دید و بر او احاطه خواهم یافت! آیا آزرم نمی‌کنید؟ زندیقان نتوانستند چنین تهمتی به پیامبر بزنند که چیزی از خداوند نقل کرده و سپس به طریق دیگری بر خلاف آن گفته است. ابو قره گفت: در قرآن آمده است که «و به تحقیق که

---

(۱). حلبی: در اصطلاح و عرف اهل حدیث به خاندان ابو شعبه حلبی گفته می‌شود که از جمله ایشان محمد و عبد الله پسران علی بن ابی شعبه هستند. ابو شعبه از حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام روایاتی نقل کرده و او و فرزندان و نواده‌گانش همگی مورد اعتمادند. برای اطلاع بیشتر، رک. به: مرحوم حاج شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب، ص ۱۶۸، ج ۲، چاپ صیدا، ۱۳۵۸ قمری. م.

(۲). صفوان بن یحیی: از راویان بزرگ شیعه که بیشتر از محضر حضرت رضا بهره‌مند شده است. کتابهای بسیاری از او در دست است و در سال ۲۱۰ درگذشته است. رک. به: ص ۱۴۰، رجال نجاشی، م.

(۳). ابو قره: به شرح حالش دسترسی پیدا نکردم و این شخص را نباید با ابو قره حرانی کشیش که در همان قرن سوم هجری می‌زیسته و جفری در باره‌اش در دائرة المعارف اسلام مقاله نوشته است یکی دانست. م.

(۴). بخشهایی از آیات ۱۰۳ سوره ششم، و ۱۰۹ سوره بیستم، و ۹ سوره چهل و دوم است. م.

دیدش بار دیگر نزد سدرة المنتهی.» «۱» حضرت رضا (ع) فرمودند: آنچه پس از این آیه آمده است چگونگی این رؤیت را نشان می‌دهد، زیرا می‌گوید: «تکذیب نکرد دل، آنچه را دید.» «۲» یعنی دل محمد (ص) آنچه را چشمهایش دیده بود تکذیب نکرد و و سپس خبر می‌دهد که چه دیده و می‌گوید: «به تحقیق دید از آیتهای پروردگار که بزرگست.» «۳» و دیدار نشانه‌های خداوند غیر از خداوند است و همانا خداوند فرموده است: و احاطه نمی‌کنند به او از راه دانش. در حالی که اگر چشمها او را ببینند به او احاطه پیدا می‌کنند.

(۱) ابو قره گفت: این روایت را دروغ بدانم؟ فرمود: قرآن چنین روایتی را تکذیب می‌کند و مورد اجماع مسلمانان است که از راه دانش نمی‌توان به آن احاطه یافت و دیده‌ها او را در نمی‌یابند و هیچ چیز چون او نیست. «۴»

(۲) و امام رضا (ع) در تفسیر این آیه که می‌فرماید: «روهایی در آن روز برافروخته و به سوی پروردگارش نگرنده است.» «۵» فرموده است: یعنی از دیدار پاداشهایی که خداوند به آنان عنایت می‌فرماید، برافروخته‌اند و به پاداش پروردگار خویش می‌نگرند.

(۳) همچنین امام رضا (ع) در تفسیر این آیه که «دیده‌ها او را در نمی‌یابد و او دیده‌ها را درک می‌کند» فرموده است: گمان و اندیشه دلها او را درک نمی‌کند. چگونه بینش چشمها او را در می‌یابد؟ «۶» (۴) از امام صادق (ع) پرسیده شد که آیا در قیامت خداوند دیده می‌شود؟ فرمود:

خداوند فرخنده‌تر و بلند مرتبه‌تر از این است. همانا چشمها چیزی را می‌بیند که دارای کیفیت و رنگ باشد و حال آنکه خداوند خود آفریننده رنگها و کیفیت است.

---

(۱). آیات ۱۲، ۱۴، ۱۵ و ۱۸ سوره پنجاه و سوم است. م.

(۲). آیات ۱۲، ۱۴، ۱۵ و ۱۸ سوره پنجاه و سوم است. م.

(۳). آیات ۱۲، ۱۴، ۱۵ و ۱۸ سوره پنجاه و سوم است. م.

(۴). این روایت با سلسله اسناد و به همین تفصیل در صفحه ۱۱۱ توحید صدوق و صفحه ۱۲۸ جلد اول اصول کافی، چاپ علمیه، تهران، آمده است. در آخر روایت تفاوت اندکی دارد که ابو قره پرسید: آیا روایات را تکذیب می‌کنی؟ و امام رضا (ع) فرمودند: در صورتی که روایت مخالف قرآن باشد آن را تکذیب می‌کنم. م.

(۵). این موضوع که منظور نظر به رحمت و نعمت خداوند است در صفحه ۳۹۷ جلد ۲ تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است. طبرسی هم در مجمع البیان مفصل بحث کرده است، و همین حدیث در صفحه ۴۰۷ جلد ۴ تفسیر برهان به روایت جناب عبد العظیم حسنی، از حضرت رضا (ع) آمده است. م.

(۶). این حدیث و حدیث دیگری نظیر آن در صفحه ۳۹ جلد چهارم بحار الانوار، چاپ آخوندی، به نقل از توحید صدوق آمده است. م.

(۱) و به همان حضرت گفته شد: اگر کسی خدای خود را در خواب ببیند چگونه است؟ فرمود: چنین کسی دین ندارد. همانا خداوند نه در خواب دیده می‌شود و نه در بیداری و نه در این جهان و نه در آخرت. «۱»

(۲) عکرمه می‌گوید: در حالی که ابن عباس برای مردم حدیث نقل می‌کرد نافع بن ارزق «۲» برخاست و گفت: ای پسر عباس! تو که در باره مورچه و شپش فتوا می‌دهی خدایت را که می‌پرستی برای ما وصف کن. ابن عباس برای اظهار عظمت خداوند سرش را پایین انداخت و سکوت کرد. امام حسین (ع) کناری نشسته بود، فرمود: ای پسر ارزق! پیش من بیا. گفت: از تو نمی‌پرسم. ابن عباس گفت: ای پسر ارزق! از اهل بیت نبوت است و آنان وارثان علم هستند. نافع به طرف امام حسین (ع) آمد و امام به او فرمودند: ای نافع! هر کس پایه دین خود را بر قیاس نهد همواره در اشتباه است و از شاهراه بر کنار و کوچکننده

بر کژی و گمراه از طریق است و سخن ناپسند می‌گوید. ای پسر ارزق! من خدای خود را چنان وصف می‌کنم که او خویش را وصف کرده است و او را آنچنان می‌شناسم که خود را شناسانده است. خداوند با حواس درک نمی‌شود و با مردم مقایسه نمی‌گردد. او نزدیک است بدون آنکه پیوسته باشد و دور است بدون آنکه گسسته باشد. یگانه است و جزء جزء نیست. با آیات شناخته شده و با علامات وصف شده است. هیچ خدایی جز او نیست، بزرگ و بلند مرتبه است.

(۳) حسن بن خالد می‌گوید: «۳» به امام رضا (ع) گفتم: ای پسر رسول خدا! مردم به سبب روایاتی که در مورد جبر و تشبیه از نیاکان شما نقل شده است، ما را معتقد به جبر و تشبیه می‌دانند. فرمود: ای پسر خالد! از اخباری که برایت از نیاکان من نقل کرده‌اند که در باره تشبیه است به من خبر بده و بگو آیا آنها بیشتر است یا اخباری که در این مورد از پیامبر (ص) نقل شده است؟ حسن بن خالد می‌گوید، گفتم: البته روایاتی که از پیامبر (ص) نقل شده بیشتر است. فرمود: در این صورت می‌گویند پیامبر (ص) معتقد

---

(۱). با نقل سلسله اسناد در صفحه ۳۲ جلد ۴ بحار به نقل از امالی آمده است. م.

(۲). نافع بن ارزق: از سران و سرداران خوارج بود که در سال ۶۵ هجری به دست مهلب- ابن ابی صفره در جنگ دولاب کشته شد. برای اطلاع از منابع، رک. به: زرکلی، الاعلام، ج ۸، ص ۳۱۵. م.

(۳). حسن بن خالد برقی: از راویان قرن دوم و سوم هجری، رک. به: صفحه ۸۸ فهرست شیخ طوسی، چاپ اسپرنکر. م.

به تشبیه بوده‌اند!؟ گفتم: نه، می‌گویند این روایات را پیامبر (ص) نفرموده‌اند بلکه به ایشان بسته‌اند. فرمود: در مورد نیاکان من هم همین عقیده را داشته باشید که آنان در این مورد چیزی نگفته‌اند و برایشان بسته‌اند. سپس فرمود: هر کس معتقد به جبر و تشبیه باشد کافر و مشرک است و ما از او در دنیا و آخرت بیزاریم. ای پسر خالد! همانا برخی از غلات (غلوّکنندگان) که بزرگی خدای جل جلاله را کوچک پنداشته‌اند، این اخبار را از سوی ما جعل کرده‌اند و هر کس ایشان را دوست بدارد، به درستی که ما را دشمن داشته است، تا آخر خبر. «۱»

(۱) محمد بن ابی عمیر «۲» می‌گوید به حضور سرور خودم موسی بن جعفر (ع) رسیدم و گفتم: ای پسر رسول خدا! توحید به من بیاموز. فرمود: ای ابو احمد! در مورد توحید از آنچه خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود فرموده است تجاوز مکن که هلاک می- شوی و بدان که خداوند متعال واحد، احد، و صمد است. نه فرزندی می‌زاید که از او ارث ببرد و نه زاییده است که شریکی داشته باشد و نه همسر می‌گیرد و نه فرزند و شریک. او آن زنده‌یی است که هرگز نمی‌میرد و توانایی است که ناتوان نمی‌شود و چیره‌یی است که مغلوب نمی‌شود و بردباری است که شتاب نمی‌کند و جاودانه‌یی است که نابود نمی‌شود و باقی‌یی است که فانی نمی‌شود و پایداری است که زایل نمی‌گردد و توانگری است که نیازمند نمی‌شود و نیرومندی است که زبون

نمی‌گردد و دانایی است که نادان نیست و دادگری است که ستم نمی‌کند و بخشنده‌یی است که بخل نمی‌ورزد. عقلها و اوهام را یارای درک او نیست. اقطار به او احاطه نمی‌یابد.

مکانی او را در بر نمی‌گیرد. دیدگان او را در نمی‌یابند و او دیدگان را در می‌یابد و او لطیف آگاه است و هیچ چیز مانند او نیست و او شنوای بیناست. نباشد راز گفتن سه کس، مگر او چهارم ایشان است و نه راز گفتن پنج کس، مگر اینکه او ششم ایشان است و نه کمتر از این و نه بیشتر، مگر اینکه او با ایشان است هر کجا باشند، و او

---

(۱). این روایت با سلسله اسناد و دنباله آن در صفحه ۱۴۲ جلد اول کتاب عیون اخبار الرضا، صدوق، (رضی الله عنه) چاپ ۱۳۷۷ قمری، قم آمده است. م.

(۲). محمد بن زیاد بن عیسی: معروف به ابن ابی عمیر، از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا و حضرت جواد و از اصحاب اجماع است. مدتها زندانی هارون و مامون بوده، در ۲۱۷ قمری درگذشته است. وی نود و چهار کتاب تالیف کرده است. رک.

به: نجاشی، رجال، ص ۲۲۸، چاپ قم. م.

آن نخستی است که هیچ چیز پیش از او نبوده است و آخری است که هیچ چیز پس از او نیست. او قدیم است و هر چه غیر اوست حادث است. او از صفات آفریده‌شدگان برتر است، برتری بزرگ. «۱»

(۱) از امام صادق (ع) پرسیده شد: آیا خداوند متعال را خشنودی و خشم است؟

فرمود: آری، ولی چنان نیست که بر بندگان است، بلکه خشنودی خداوند در ثواب و پاداشی است که به بندگان ارزانی می‌دارد و خشم خداوند عذاب اوست.

(۲) و همان حضرت فرموده است: خداوند متعال را با زمان و مکان و حرکت و انتقال و سکون نشاید وصف کردن که او آفریدگار زمان و مکان و حرکت و سکون و انتقال است. خداوند از آنچه ستمگران می‌گویند برتر است، برتری بزرگی. «۲»

(۳) و همان حضرت فرموده است: از اندیشیدن در باره ذات خداوند بر حذر باشید که اندیشیدن در آن باره چیزی جز سرگردانی نمی‌افزاید. همانا که خدای عز و جل را دیده‌ها در نمی‌یابد و با مقدار توصیف نمی‌شود. «۳»

(۴) امام رضا (ع) فرموده است: پروردگارا! قدرت تو آشکار است بدون آنکه در آن سستی باشد. پروردگارا! ترا نشناختند و یاوه ارزیابی کردند و وصف نمودند و من از کسانی که ترا با تشبیه جستجو و طلب کردند بیزارم. پروردگارا! هیچ چیز چون تو

نیست و هرگز ترا در نمی‌یابند و حال آنکه نعمتهای آشکار تو برایشان دلیل آنان است، اگر ترا بشناسند. و در آفریده‌های تو راه شناخت تو فراهم است ولی آنان ترا با آفریده‌هایت قیاس کردند و برابر دانستند و به همین سبب ترا نشناختند و برخی از نشانه‌های ترا برای خود خدا گرفتند و چنانت وصف کردند. ولی ای پروردگار من! تو برتر از آنی که تشبیه‌کنندگان ترا توصیف کردند. «۴»

(۵) و روایت شده است که یکی از دانشمندان یهودی نزد امیر المؤمنین آمد و گفت:

ای امیر المؤمنین! خدای تو از چه هنگام بوده است؟ فرمود: مادرت بر تو بگرید.

چه هنگامی خدای من نبوده است که گفته شود چه هنگام بوده است؟ خدای من پیش

---

(۱). نظیر همین روایت در صفحه ۱۷۸ توحید صدوق، چاپ حوزه آمده است. م.

(۲). با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۱۸۴ توحید صدوق، چاپ حوزه آمده است. م.

(۳). با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۴۵۷ توحید صدوق، چاپ حوزه آمده است. م.

(۴). با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۱۱۷ جلد اول عیون اخبار الرضا، چاپ قم، ۱۳۷۷ قمری آمده است. م.

از آنکه پیشی وجود داشته باشد بوده است و پس از هر چیز هم هست و هیچ غایت و پایانی برای او نیست. پایان و نهایت از او منقطع است و او منتهای هر انتهایی است. «۱»

(۱) امام رضا فرموده است: هر کس خداوند را به آفریده‌های او تشبیه کند مشرک است و هر کس او را به داشتن مکان توصیف کند کافر است و هر کس چیزی را که از آن نهی شده به او نسبت دهد دروغگوست و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «به تحقیق که افترای دروغ می‌زنند کسانی که به آیات خداوند ایمان نیاورده‌اند، و آنان هم- ایشان دروغگویانند.» «۲»

(۲) شریح بن هانی «۳» روایت می‌کند که مرد عربی روز جنگ جمل برخاست و پرسید: ای امیر المؤمنین! آیا می‌گویی و معتقدی که خداوند یگانه است؟ گوید مردم به او اعتراض کردند و گفتند: ای مرد عرب! مگر نمی‌بینی که امیر المؤمنین چقدر دل مشغول است؟ امیر المؤمنین (ع) فرمود: آزادش بگذارید زیرا همان چیزی را که این عرب می‌خواهد، ما از این قوم می‌خواهیم. آنگاه فرمود: ای مرد! اعتقاد به اینکه خداوند یکی و یگانه است چهار گونه است. دو گونه آن در مورد خداوند متعال جایز نیست و دو گونه آن در خداوند ثابت است. دو گونه‌یی که جایز نیست این است که کسی بگوید خداوند یکی است و از آن عدد را در نظر داشته باشد که این کفر است. مگر نمی‌دانی که خداوند کسانی را که معتقد باشند او سومی از سوم‌هاست

تکفیر فرموده است و دیگر اینکه کسی بگوید او همچون یکی از مردم است و از آن اراده نوع و جنس کند، این هم جایز نیست زیرا تشبیه است و خداوند ما از این گفتار برتر و فراتر است. اما دو گونه‌یی که رواست و می‌توان به آن اعتقاد داشت این است که بگوید یکی که نظیر آن در اشیاء نیست. آری، پروردگار ما همین گونه است. دیگر آنکه کسی معتقد باشد که خداوند در معنی یگانه است به این معنی که در او وجود او عقل و وهم بدان گونه که در خلق قابل تقسیم است نیست، پروردگار ما همین گونه

---

(۱). با سلسله اسناد در صفحه ۱۷۴ توحید صدوق آمده است. م.

(۲). بخشی از این حدیث در صفحه ۱۱۴ جلد اول عیون اخبار الرضا، صدوق (رضی الله عنه)، چاپ قم، ۱۳۷۷ قمری آمده است. م.

(۳). شریح بن هانی: از سرداران شجاع امیر المؤمنین علی (ع) و از فرماندهان جنگ جمل، در سال ۷۸ قمری در جنگهای ناحیه سیستان کشته شد. رک. به: زرکلی، الاعلام، ص ۲۳۷، ج ۳. م.

است. «۱»

(۱) از امام صادق (ع) در باره این آیه که می‌فرماید: «و آنکه به سوی پروردگار تو است نهایت کارها» «۲» پرسیدند. فرمود: یعنی چون سخن در باره خدا رسید، دیگر خودداری کنید.

(۲) از امام باقر (ع) نقل است که فرموده است: در باره آفرینش و آفریده‌ها سخن بگویید و در مورد خداوند سخن مگویید که گفتگو در باره خداوند چیزی جز سرگردانی و حیرت نمی‌افزاید. معنی آن این است که گفتگو در ذات خداوند متعال ممکن نیست. ولی در مورد نشانه‌ها و دلایل می‌توان سخن گفت که آنها آفریده و منصوب خداوندند. «۳»

(۳) از امام صادق (ع) از این گفتار خداوند که می‌فرماید: «خدای بخشنده بر عرش مستولی شد» پرسیدند. فرمود: یعنی مستولی بر همه چیز است و هیچ چیزی به او نزدیک‌تر از چیز دیگر نیست. «۴»

(۴) و همان حضرت فرموده است: هر کس گمان کند که خداوند از چیزی یا در چیزی یا فراز چیزی است همانا مشرک شده است و سپس افزود: هر کس خدا را از چیزی پندارد، او را حادث پنداشته است و هر کس او را در چیزی پندارد، او را محصور پنداشته است و هر کس او را فراز چیزی پندارد، او را محمول پنداشته است.

(۵) و روایت شده است که مردی به امیر المؤمنین (ع) گفت: معبود کجاست؟ فرمود:

کجا بودن برای خداوند گفته نمی‌شود، زیرا او خود مکان را آفریده است و برای خدا گفته نمی‌شود چگونه است که خود چگونگی را آفریده است و در باره او گفته نمی‌شود چیست که خود ماهیت را آفریده است. منزه است پروردگاری که عظمتش

---

(۱). با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۸۳ توحید صدوق آمده است و شیخ صدوق آن را شرح داده است. م.

(۲). به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی در صفحه ۲۵۹ جلد ۳ بحار الانوار چاپ اسلامیه آمده است. م.

(۳). برای اطلاع از چند روایت دیگر هم که نزدیک به این روایت است، به صفحه ۴۵۷ توحید صدوق مراجعه فرمایید. م.

(۴). با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۲۹ کتاب معانی الاخبار صدوق (رضی الله عنه)، چاپ ۱۳۶۱ خورشیدی، قم آمده است. م.

چنان است که هوش در گرداب امواج بزرگی او سرگردان است و خرد از ذکر ازلی بودنش درمانده است و عقل در افلاک ملکوتش حیران است.

(۱) از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرموده است: از خدای بترسید و پرهیز کنید از اینکه برای خداوندی که مثل و مانند ندارد چیزی را مثل و مانند قرار دهید، یا آنکه او را به چیزی از آفریده‌هایش تشبیه کنید، یا آنکه پرده اوهام خویش را بر او در افکنید، یا آنکه فکر خود را در باره او بکار بندید، یا آنکه مثال بزنید یا آنکه او را به صفات آفریده‌شدگان وصف کنید که بهره هر کس چنین کند، آتش خواهد بود.

(۲) امام رضا (ع) فرموده است: خداوند همواره عالم و قادر و زنده و توانا و قدیم و سمیع و بصیر است. به ایشان گفته شد: ای پسر رسول خدا! همانا برخی معتقدند که خداوند متعال به کمک علم عالم و به کمک قدرت قادر و به کمک زندگی زنده است.

همچنین قدیم بودن او به قدمت و شنوایی او به شنوایی و بینایی او به چشم است.

فرمود: هر کس چنین اعتقادی داشته باشد و به آن نزدیک شود (آن را آیین خود بداند)، به تحقیق که همراه خدا خدایان دیگری برای خود گرفته است و بر دوستی و ولایت ما هم نیست و سپس افزود که خداوند همواره عالم و قادر و حی و قدیم و سمیع و بصیر بوده است و این امور ذاتی خداوند است. خداوند از آنچه مشرکان و تشبیه‌کنندگان می‌گویند برتر است، برتری بزرگ. «۱»

(۳) به امام صادق (ع) گفته شد: به ما خبر بده که آیا خداوند متعال همواره شنوا و بینا و توانا و عالم است؟ فرمود: آری. به ایشان گفته شد: اگر مردی که بر آیین دوستی شما اهل بیت است معتقد باشد و بگوید خداوند متعال همواره به کمک شنوایی،

شنوا و به کمک بینایی، بینا و با علم، عالم و با قدرت، تواناست، چگونه است؟ آن حضرت خشمگین شد و فرمود: هر کس چنین بگوید و معتقد باشد مشرک است و بر آیین دوستی ما نیست. همانا که خداوند ذاتی توانا و عالم و شنوا و بیناست. «۲»

(۴) از امام صادق (ع) در باره قرآن پرسیدند. فرمود: آن گفتار خدا و کلام و وحی او، و کتاب و فرو فرستاده اوست و آن کتاب عزیزی است که نیاید آن را باطل، از پیش

---

(۱). در صفحه ۶۲ جلد ۴ بحار الانوار، چاپ آخوندی به نقل از عیون اخبار الرضا، توحید و امالی که هر سه از مؤلفات صدوق (رضی الله عنه) است آمده است. م.

(۲). برای اطلاع بیشتر از روایات دیگر به صفحه ۶۲ تا ۷۴ جلد ۴ بحار الانوار مجلسی (رضی الله عنه)، چاپ جدید، مراجعه فرمایید. م.

روی و از پشت سر آن. فرو فرستادنی است از درستکار ستوده. «۱»

(۱) امام رضا (ع) فرموده است: قرآن کلام خداست از آن درمگذرید و هدایت را در غیر آن جستجو مکنید که گمراه شوید. «۲»

(۲) روایت شده است که امام هادی (ع) برای یکی از شیعیان خود در بغداد چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم

، خداوند ما و ترا از فتنه محفوظ دارد. او که چنین فرماید، نعمت بزرگ ارزانی فرموده است و اگر چنین نفرماید، هلاک و نابودی است.

ما چنین می‌بینیم که جدال و ستیزه در باره قرآن بدعتی است که در آن پرسنده و پاسخگو شریکند، زیرا پرسنده چیزی را می‌پرسد که برای او وضع نشده است و پاسخ دهنده هم خود را به زحمت و تکلفی می‌اندازد که بر عهده‌اش نیست.

آفریدگاری جز خدا نیست و هر چه جز اوست، آفریده است. قرآن کلام خداوند است و بر آن نامی از خود مگذار که در آن صورت از ستمکاران خواهی بود.

خداوند ما و شما را از آن گروه قرار دهد که نهانی از پروردگارشان می‌ترسند و ایشان از قیامت بیم‌کنندگانند. «۳»

(۳) سلیمان بن جعفر جعفری «۴» می‌گوید: به امام کاظم (ع) گفتم ای پسر رسول خدا! شما در باره قرآن چه می‌گویی؟ کسانی که پیش از ما بودند در مورد آن اختلاف کردند. قومی می‌گویند قرآن آفریده (حادث) است، قومی می‌گویند غیر آفریده (قدیم) است. فرمودند: ولی من در این باره آنچه را ایشان گفته‌اند نمی‌گویم و می- گویم قرآن کلام خدای عز و جل است. «۵»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است: ما نه معتقد به جبریم و نه به تفویض و نیز فرموده است نه جبر است و نه تفویض بلکه چیزی میان این دو است. «۶»

(۵) یزید بن معاویه شامی می‌گوید: «۷» به حضور امام علی بن موسی الرضا (ع) در مرو

---

(۱). همه این روایات در صفحه ۲۲۴ توحید صدوق آمده است. م.

(۲). همه این روایات در صفحه ۲۲۴ توحید صدوق آمده است. م.

(۳). همه این روایات در صفحه ۲۲۴ توحید صدوق آمده است. م.

(۴). سلیمان بن جعفر جعفری: از اعقاب جناب جعفر طیار و از روات قرن دوم و سوم هجری است. رک. به: نجاشی، رجال، ص ۱۳۰، چاپ قم. م.

(۵). همه این روایات در صفحه ۲۲۴ توحید صدوق آمده است. م.

(۶). برای اطلاع بیشتر به روایات صفحات ۲۲۰ تا ۲۲۲ جلد اول اصول کافی، چاپ اسلامیه مراجعه فرمایید. م.

(۷). نام این راوی به صورت برید، برید بن عمیر، و یزید بن عمیر هم آمده است.

رسیدم و به ایشان گفتم: ای پسر رسول خدا! برای ما از امام صادق (ع) نقل شده که فرموده است: نه جبر است و نه تفویض بلکه چیزی میان این دو است. معنای این چیست؟ فرمود: هر کس گمان کند که خدای عز و جل کارهای ما را انجام می‌دهد و سپس ما را برای کارهایمان عذاب می‌فرماید معتقد به جبر است و هر کس گمان کند خداوند امر مردم و روزی ایشان را به دست حجج خود سپرده است، معتقد به تفویض است. معتقد به جبر کافر و معتقد به تفویض مشرک است. گفتم: ای پسر رسول خدا! چیزی میان آن دو یعنی چه؟ فرمود: اینکه راه برای انجام آنچه به آن مأمور شده‌اند و ترک آنچه از آن منع شده‌اند، موجود است. گفتم: آیا برای خدا در این کار اراده و خواستی هست؟ فرمود: در مورد طاعات اراده و خواست خداوند این است که به آن فرمان داده و خشنود است و بر انجام آن بندگان را یاری می‌فرماید و معنی اراده و خواست خداوند در مورد گناهان، نهی کردن و خشم گرفتن یعنی عذاب کردن است، و در آن باره یاری نمی‌فرماید. گفتم: آیا در این کار قضای خدایی هست؟ فرمود:

آری، هیچ کار خوب و بدی نیست که بندگان انجام می‌دهند مگر اینکه قضای خدا در آن هست. گفتم: معنی این قضا چیست؟ فرمود: حکم کردن به آنچه استحقاق دارند و پاداش و عقاب در این جهان و آن جهان. «۱»

(۱) و حضرت امام رضا (ع) فرموده است: هر کس خداوند را به آفریده‌های او تشبیه کند مشرک است و هر کس او را با مکان توصیف کند کافر است و هر کس چیزی را که از آن نهی شده است به او نسبت دهد دروغگوست و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «همانا کسانی که به آیات خداوند ایمان نیاورده‌اند، دروغ می‌بندند و همانا آنان دروغگویانند.»

(۲) و نیز فرموده است: هر کس معتقد به جبر است از زکات چیزی به او مدهید و گواهی او را نپذیرید. همانا خدای عز و جل فرموده است: خداوند بر هیچ نفسی تکلیف نکرده، مگر به اندازه گنجایش آن و منظور این است که بیشتر از طاقت آن، و هر نفسی هر چه بدست آرد و کسب کند بر عهده خود اوست و هیچ کس بار دیگری را بر نمی‌دارد.

(۳) از امیر المؤمنین در باره توحید و عدل پرسیده شد، فرمود: توحید این است که

---

(۱). با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۱۲۴ جلد ۱ عیون اخبار الرضا آمده است. م.

او را در گمان نیاوری و عدل این است که به او تهمت نزنی.

(۱) از امام صادق (ع) روایت است که فرموده است: اساس توحید و علم آن بسیار است و هر عاقلی را از آن چاره نیست، ولی آنچه را آگهی بر آن و حفظش آسان است فراگیر. توحید آن است که آنچه را برای تو جایز است بر پروردگارت جایز ندانی و عدل آن است که چیزهایی را که خداوند در مورد آن ترا سرزنش کرده است، به او نسبت ندهی.

(۲) روایت است که ابو حنیفه نعمان بن ثابت «۱» گفته است: به مدینه رفتم و به حضور امام صادق (ع) رسیدم و سلام دادم و بیرون آمدم. پسرش موسی بن جعفر (ع) را دیدم که در دهلیز خانه در مکتب نشسته است. کوچک بود. به او گفتم شخص غریب در کجا باید قضای حاجت کند؟ به من نگریست و فرمود: از کنار جویهای آب و جاهایی که میوه‌ها بر زمین می‌افتد و کنار جاهایی که مردم فرو می‌آیند و کنار خانه‌ها و مسجدها و راههای عمومی دور شود و سپس هر جا می‌خواهد قضای حاجت کند. چون این سخن را از او شنیدم، حرمت او در دل و چشم من بزرگ شد و گفتم: فدایت گردم، گناه و معصیت از کیست؟ دوباره به من نگریست و فرمود بنشین تا برایت بگویم.

نشستم. فرمود: در انجام معصیت سه حال بیش نیست. یا از بنده است یا از پروردگارش یا از هر دو. اگر منشأ گناه از ناحیه خداوند عز و جل باشد خداوند دادگرتر و با انصاف‌تر از این است که به بنده خود ستم کند و او را در قبال کاری که نکرده است به شکنجه بگیرد و اگر از هر دو باشد خداوند شریک در آن است و قوی سزاوارتر به انصاف دادن بر بنده ناتوان خویش است و اگر از بنده به تنهایی باشد، درست است که امر و نهی متوجه بر اوست و ثواب و عقاب مترتب بر او، و به این سبب

بهشت و دوزخ برای کسی فراهم می‌شود. گوید چون این سخن را از او شنیدم گفتم: «فرزندان که برخی از آن از نسل برخی‌اند و خدای شنوا و داناست.» «۲»

این موضوع را به نظم در آورده و چنین سروده‌اند:

---

(۱). نعمان بن ثابت: رئیس مذهب حنفی، متولد ۸۰ و درگذشته ۱۵۰ قمری، در زندان منصور عباسی، برای اطلاع بیشتر از شرح حال و منابعی که در باره اوست، رک. به: زرکلی، الاعلام، ص ۴، ج ۹. م.

(۲). با تفاوتهای اندکی و بدون ذکر اشعار در صفحه ۳۰۷ تحف العقول ابن شعبه حرانی، چاپ ۱۳۹۴ ق، قم آمده است. م.

(۱) «افعال ما که در آن مورد سرزنش می‌شویم در ارتکاب آن سه حالت است.

یا خدای ما به تنهایی موجب آن است که در این صورت سرزنش از ما برداشته شده است، یا آنکه خداوند در آن شریک با ماست، در آن صورت همان سرزنشی که متوجه ماست، به او هم متوجه می‌شود، یا آنکه برای پروردگار من در ارتکاب آن سهمی نیست و گناه فقط گناه همان کسی است که مرتکب آن می‌شود.

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: افعال بندگان آفریده خداوند است، ولی آفریده تقدیری، نه آفریده تکوینی (یعنی اراده بنده در آن مؤثر است) و منظور از تکوین این است که چیزی را از عدم به وجود آورند و این در مورد افعال ما از خداوند نیست و خود بندگان آن را انجام می‌دهند. «۱»

(۳) و از همان حضرت نقل است که منظور از تقدیر یعنی علم (یعنی خداوند آگاه و عالم به این هست که ارتکاب چه اعمالی از بندگان سر می‌زند).

(۴)

بابی در قضا و قدر

(۵) از امیر المؤمنین علی (ع) در باره قدر پرسیده شد، فرمود: راهی تاریک است، آن را نپیمایید و دریایی ژرف است، خویشتن در آن میندازید و راز خداوند متعال است، آن را به خود مبندید. «۲»

(۶) و روایت شده است پیر مردی در جنگ صفین همراه امیر المؤمنین علی (ع) بود و گفت: ای امیر المؤمنین! آیا این حرکت ما به شام به قضا و قدر الهی بوده است؟

فرمود: ای برادر شامی! آری، سوگند به آن کس که دانه را می‌شکافاند و جان را پرورش می‌دهد هیچ جا را نپیمودیم و در هیچ دره فرود نیامدیم و به هیچ تپه بالا نرفتیم مگر به قضا و قدر خداوند.

(۷) مرد شامی گفت: در این صورت رنج خود را به حساب خدا منظور کنم، زیرا اگر به قضا و قدر خداوند بوده است خیال نمی‌کنم برای من در این کوششم پاداشی باشد. علی (ع) فرمود: همانا که خداوند برای شما در این مسیر چه در حال حرکت و چه در توقف پاداش بزرگ منظور فرموده است، زیرا شما در هیچ مورد مجبور و

---

(۱). نظیر این گفتار حضرت صادق با توضیح بیشتر در صفحه ۴۰۷ توحید صدوق آمده است. م.

(۲). با شرح و تفصیل بیشتر در صفحه ۳۶۵ توحید صدوق آمده است. م.

مضطر و بدون اختیار نبوده‌اید. «۱»

(۱) مرد شامی پرسید: پس این قضا و قدری که ما را در این راه برده و آورده است چیست؟ فرمود: ای برادر شامی! شاید در گمان خود آن را قضای لازم و مقدور محتوم می‌دانی. آری، اگر چنین باشد، پاداش و عقاب و بیم و نوید و فرمان دادن و باز داشتن همه باطل است و نیکوکار برای دریافت پاداش نیکو سزاوارتر از گنهکار نیست و گنهکار برای شکنجه سزاوارتر از نیکوکار نیست. این گفتار بت پرستان و دشمنان خدا و گروه شیطان است و سخن کسانی است که دروغ و بهتان می‌زنند و سخن معتقدان به قدر و مجوس این امت است. همانا خداوند به بندگان خود فرمان تخییری (اختیاری) و نهی تحذیری و تکلیف آسان و اندک فرموده است و در قبال کار کم پاداش بسیار لطف می‌کند و هرگز او را به زور اطاعت نمی‌کنند و به اجبار معصیت نمی‌ورزند و تکلیف دشوار بر کسی نیست. خداوند متعال پیامبران را یاوه و بازیچه و کتاب را بیهوده نفرستاده است و آسمانها و زمین و آنچه را میان آنهاست، یاوه نیافریده است. این گمان باطل کسانی است که کافر شده‌اند و وای بر آنان که کافر شده‌اند از شکنجه آتش.

(۲) مرد شامی گفت: پس منظور از قضا و قدری که رفت و برگشت ما به آن بستگی دارد چیست؟ فرمود: فرمان و حکم خداوند که در این مورد است و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «و فرمان خدا حکم گذارده شده و نافذ است» «۲». مرد شامی چون این سخن را شنید، شادمان برخاست و گفت: گره از کارم گشودی، خدایت گشایش دهاد و شروع به سرودن (خواندن) این ابیات کرد: (۳) «تو همان امامی هستی که با اطاعت از تو روز رستاخیز از خداوند بخشنده امید آمرزش داریم.

(۴) آنچه را از دین ما که دشوار و پیچیده بود روشن ساختی و توضیح دادی خدایت از سوی ما در این مورد پاداش نیکو دهاد.

(۱). در اصول کافی، ص ۲۱۶، ج ۱، چاپ اسلامیه با تفاوتهایی آمده است و ابیات دنباله حدیث هم فقط دو بیت است. در صفحه ۳۸۱ توحید صدوق با تفاوتهای لفظی کمتر آمده است و ابیات شش بیت است. م.

(۲). بخشی از آیه ۳۹ سوره سی و سوم (احزاب)، که برای اطلاع بیشتر باید به کتابهای تفسیر مراجعه کرد. م.

(۱) چه نیکو مؤدبی هستی که بجای آن چیزی را نمی‌جوییم. آری، درودهای نیکو و روزیهای خوشبو بهره‌ات باد.

(۲) هر گاه فرومایه‌یی ما را گرفتار شک و تردید کند نزد تو برای آن شرح و بیان می‌یابیم.

(۳) هرگز در کردار ناپسند که خود آن را با ظلم و ستم انجام داده‌ام بهانه نمی‌جویم.

و هرگز نمی‌گویم خداوند آن را پدید آورد و مرا در آن انداخت، که در این صورت، ای قوم! شیطان را پرستیده‌ام.

(۴) و نه قضای خداوند دادگر بخشایشگر مرا به آن در انداخته و راهنمایی کرده است که پروردگار ما از این برتر است.

(۵) و نه خداوند اراده کرده و نه تبهکاری را خواسته است و نه اینکه دوستدار خود را به ظلم و ستم به کشتن (تباهی) دهد.

(۶) من او را دیدم و دشمنی او با گناه برابر است و خداوند این را اعلان کرده است.» «۱»

(۷)

در فضل توحید

(۸) خداوند متعال در سوره ابراهیم چنین می‌فرماید:

«آیا ندیدی چگونه خداوند مثل کلمه پاکیزه را همچون درخت پاکیزه می- زند که ریشه آن بر جا و شاخ آن در آسمان است. میوه‌اش را به فرمان خداوندش در همه هنگام می‌دهد و خداوند مثلها برای مردم می‌زند، شاید پند گیرند.» «۲»

در این آیه منظور از کلمه پاکیزه و طیبه لا اله الا الله و منظور از درخت پاکیزه درخت خرماست. یعنی ریشه و بیخ این کلمه در دلها استوار و شاخ آن بلند مرتبه و در آسمان است و چون مؤمن این کلمه را بر زبان می‌آورد این کلمه به آسمان صعود می‌کند و این همان گفتار الهی است که می‌فرماید: «سخنان پاکیزه به سوی خداوند بر می‌شود.» «۳» و منظور از میوه هم یعنی نتایج و بهره‌های این کلمه که به فرمان خداوند برای همه مردمی که آن را بگویند در هر حال خواهد بود.

(۱). از این ابیات در اصول کافی فقط دو بیت اول و دوم و در توحید صدوق شش بیت آمده است و تفاوتهایی دارد. م.

(۲). آیات ۳۰ و ۳۱ سوره چهاردهم، برای اطلاع بیشتر به تفسیر ابو الفتوح رازی، ص ۲۱، ج ۷، چاپ مرحوم آقای شعرانی مراجعه فرمایید. م.

(۳). بخشی از آیه ۱۲ سوره سی و پنجم. م.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: سوگند به کسی که مرا به حق مژده دهنده مبعوث فرموده است، خداوند هرگز کسی را که موحد باشد با آتش شکنجه نمی‌کند و همانا موحدان شفاعت می‌کنند و شفاعت ایشان پذیرفته می‌شود و سپس فرمود: خداوند متعال روز رستاخیز نخست فرمان می‌دهد کسانی را که در دنیا کارهایشان زشت و بد بوده است به دوزخ برند. آنان عرضه می‌دارند: پروردگارا! چگونه ما را به دوزخ می‌بری و حال آنکه ما در دنیا به یکتایی تو اقرار داشتیم؟ و چگونه زبانهای ما در آتش می‌سوزد و حال آنکه ما در دنیا سخن از توحید تو گفتیم؟ و چگونه دلهای ما در آتش می‌سوزد و حال آنکه اعتقاد داشتیم که خدایی جز تو نیست؟ و چگونه پیشانی و چهره‌های ما در آتش می‌سوزد و حال آنکه برای تو آن را بر خاک نهاده و ساییده‌ایم؟ و چگونه دستهای ما در آتش می‌سوزد و حال آنکه آنها را برای دعا به سوی تو بر افراخته‌ایم؟ خداوند جل جلاله می‌فرماید: ای بندگان من! کردارهای شما در جهان ناپسند و بد بوده است و سزای شما آتش دوزخ است. آنان عرضه می‌دارند:

پروردگارا! بخشش تو بزرگتر است یا گناهان ما؟ خداوند می‌فرماید: عفو و بخشش من بزرگتر است. بندگان می‌گویند: رحمت و مهر تو فراختر است یا گناهان ما؟

خدای می‌فرماید: رحمت من فراختر است. باز می‌گویند: پروردگارا اقرار به یگانگی تو بزرگتر است یا گناهان ما؟ و خدای می‌فرماید: اقرار شما به توحید بزرگتر است.

آنگاه بندگان می‌گویند: پروردگارا! عفو و رحمت تو که همه چیز را فرا گرفته است ما را هم فرا گیرد. خداوند می‌فرماید: ای فرشتگان من! سوگند به عزت و جلال خودم که هیچ آفریده‌یی محبوبتر از اقرارکنندگان به توحید و اینکه خدایی غیر از من نیست، نیافریده‌ام و بر عهده من است که اهل توحید را با آتش عذاب نکنم و آنان را به دوزخ نیندازم. این بندگان مرا به بهشت در آورید. «۱»

(۲) رسول خدا (ص) فرموده است: در شب معراج دیدم بر پایه‌یی از پایه‌های عرش نوشته شده است: من پروردگارم. پروردگاری جز من به تنهایی نیست. بهشت عدن را به دست خویش آفریدم. محمد (ص) برگزیده من از خلق من است. او را با علی تأیید و نصرت کردم.

(۳) ابو هریره گفته است: بر عرش خداوند نوشته شده است: من پروردگارم.

(۱). به نقل از دو کتاب توحید و امالی صدوق و با توضیحی از مرحوم علامه مجلسی در صفحه ۱ جلد ۳، بحار الانوار، چاپ دار الکتب الاسلامیه آمده است. م.

ص:۸۲

پروردگاری یگانه جز من نیست و برای من انبازی نیست و محمد (ص) بنده و فرستاده من است و او را به علی تأیید کردم. و خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

«او همان کسی است که تو را به نصر خویش و به مؤمنین یاری داده است.» در این آیه مقصود از نصر، علی (ع) است و چون در زمره مؤمنان هم هست، نصرت از هر دو جهت در علی (ع) جمع است. «۱»

(۱) امام رضا (ع) فرموده است، پیامبر (ص) فرموده‌اند که جبریل (ع) گفته است، خداوند می‌فرماید:

لا اله الا الله

حصار من است. هر کس به حصار من در آید از عذاب من زینهار است. امام رضا (ع) افزوده است: به شرط آنکه شروط آن جمع باشد و من خود از شروط آن هستم. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: اسلام بر پنج ستون و رکن بنا شده است. بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت امیر المؤمنین و دیگر امامان از نسل او. «۳»

(۳) امام باقر (ع) فرموده است: مردی به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا هر کس که لا اله الا الله بگوید مؤمن است؟ فرمودند: کسانی که با ما دشمنی ورزند به یهود و مسیحیان ملحق می‌شوند. شما وارد بهشت نمی‌شوید تا مرا دوست داشته باشید و هر کس تصور کند مرا دوست می‌دارد و این شخص (یعنی علی علیه السّلام را) دشمن بدارد دروغ می‌گوید.

(۴) امیر المؤمنین علی (ع) در باره این گفتار خداوند متعال که می‌فرماید: «آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟» گفته است که شنیدم پیامبر (ص) می‌فرمود: خداوند می‌فرماید: آیا پاداش کسی که بر او نعمت توحید را ارزانی داشته‌ام چیزی جز بهشت است؟ «۴»

(۱). برای اطلاع بیشتر از روایاتی که در مورد تأیید خداوند پیامبر (ص) را به علی (ع) در منابع اهل سنت آمده است، رک. به: صفحه ۱۷۵ جلد اول فضائل الخمسه من الصحاح، علامه سید مرتضی فیروزآبادی. م.

(۲). بخشی از حدیث مبارک سلسلة الذهب است که در عیون اخبار الرضای صدوق، ص ۱۳۴، ج ۲، چاپ قم آمده است. م.

(۳). برای اطلاع بیشتر از روایات دیگر به صفحه ۲۹ جلد ۳ اصول کافی، چاپ علمیه اسلامیه، تهران مراجعه فرمایید. م.

(۴). به نقل از امالی و توحید صدوق در صفحه ۳ جلد ۳ بحار چاپ دار الکتب الاسلامیه آمده است. م.

(۱) و امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: برای اسلام تعریف و نسبتی خواهم کرد که هیچ کس پیش از من و پس از من چنان تعریفی نکرده است و نخواهد کرد.

اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان تصدیق و تصدیق همان یقین است و یقین عبارت از پرداخت کامل و پرداخت عبارت از عمل و کار کردن (به احکام) است، همانا مؤمن دین خود را از پروردگار خویش می‌گیرد، نه از رأی و اندیشه خود. ای مردم! دینتان دینتان! به آن متمسک باشید و هیچ کس شما را از آن باز ندارد که کار ناپسندیده در آن بهتر از کار پسندیده در غیر آن است، زیرا کار ناپسندیده در آن ممکن است بخشیده شود و حال آنکه کار پسندیده به غیر آن پذیرفته نمی‌شود. «۱»

(۲) از امیر المؤمنین (ع) در باره ایمان پرسیده شد، فرمود: ایمان بر چهار رکن (ستون) بر پا و استوار است، بر صبر و یقین و عدل و جهاد. صبر بر چهار شعبه است، شوق و بیم و پارسایی و انتظار. هر کس مشتاق بهشت باشد از خواسته‌های نفسی (شهوتها) فراموش می‌کند و هر کس از دوزخ بترسد از کارهای حرام دوری می‌ورزد و هر کس در دنیا پارسایی کند مصیبتها را اندک و کوچک می‌شمرد و هر کس منتظر مرگ باشد به انجام نیکیها پیشی می‌گیرد.

(۳) یقین هم چهار گونه است، بینا شدن و زیرکی، دست یافتن به حکمت و پند گرفتن از دیگران و سنت و روش پیشینیان. هر کس با زیرکی بینا شود حکمت برای او آشکار می‌شود و هر کس حکمت برای او آشکار شود موارد پند آموزی را می‌شناسد و آن کس که پند آموزی (از اعمال گذشتگان) برای او فراهم شود چنان است که گویی با پیشینیان همراه است.

(۴) عدل هم بر چهار گونه است، دقت در درست اندیشیدن و رسیدن به حقیقت دانش و حکمتهای پسندیده و استواری در بردباری. هر کس درست اندیشه کند به حقیقت دانش می‌رسد و هر کس حقیقت دانش را درک کند بر طبق قواعد دین حکم می‌کند و هر که نیکو بردباری کند در کار خود کوتاهی نکرده است و میان مردم پسندیده و خوشنام خواهد بود.

(۵) جهاد هم چهار گونه است، فرمان دادن به کار پسندیده، باز داشتن از کار ناپسند و پایداری و راستی در میدانهای کارزار و دشمنی‌ورزیدن با تبهکاران. هر کس به

---

(۱). این گفتار با اندک تفاوتی در صفحه ۷۶ جلد ۳ اصول کافی با عنوان نسبة الاسلام آمده است. م.

کار پسندیده فرمان دهد پشت مؤمنان را استوار کرده است و هر کس از کار ناپسند نهی کند بینی منافقان را به خاک مالیده است و هر کس پایداری و راستی در گفتار و میدان داشته باشد آنچه را بر عهده اوست انجام داده است و هر کس با تبهکاران دشمنی ورزد و برای خاطر خداوند به خشم آید، خداوند برای او (به سود او) خشم می‌گیرد و روز رستاخیز او را خشنود می‌فرماید.

(۱) کفر هم بر چهار پایه استوار است، کنجکاوی، ستیزه‌جویی، دست کشیدن از حق و از حق سر بر تافتن. هر کس کنجکاوی یاوه و بیهوده کند به سوی حق باز نمی‌گردد و هر کس با نادانی ستیزه‌جویی کند کوری و نابینایی او از حق ادامه می‌یابد و هر کس از حق دست بکشد نیکی در نظرش بد و بدی نیکی می‌نماید و به مستی گمراهی سرمست می‌شود و کسی که با حق دشمنی کند و از آن سر بتابد راههایش بر او سخت و کارش دشوار و راه بیرون‌شدنش از گمراهی تنگ می‌شود. شک و تردید هم بر چهار گونه است، گفت و شنود یاوه و بیم کردن از حق و سرگردانی و تن دادن به ناحق. هر کس گفت و شنود یاوه داشته باشد هیچ گاه شب تاریک او صبح نمی‌شود و هر کس از حق (جهاد در راه حق) بیم کند همواره عقب‌نشینی می‌کند و هر کس سرگردان باشد سمهای شیطان او را پایکوب می‌کند و هر کس در قبال اموری که مایه تباهی دنیا و آخرت است تسلیم شود و تن در دهد، دنیا و آخرتش تباه است. «۱»

(۲)

مجلس سوم در شگفتیهایی که دلالت بر بزرگی خداوند متعال دارد

(۳) امام رضا (ع) فرموده است: امیر المؤمنین (ع) در مسجد جامع کوفه بود. مردی از اهالی شام برخاست و مسائلی از ایشان پرسید. از جمله گفت: ای امیر المؤمنین! از رنگها و نامهای آسمانهای هفت‌گانه به من خبر بده. «۲»

(۴) امیر المؤمنین به او فرمود: نام آسمان دنیا رفیع است و مرکب از آب و دود

---

(۱). در زمره حکم و مواعظ امیر المؤمنین (ع) در صفحه ۱۴۲ جلد ۱۸ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۳ میلادی و با اضافاتی در صفحه ۱۱۰ تحف العقول ابن شعبه حرانی، چاپ ۱۳۹۴ قم آمده است. م.

(۲). ضمن حدیث مفصلی در صفحه ۲۴۱ جلد اول عیون اخبار الرضای صدوق، چاپ قم آمده است و لطفا برای اطلاع بیشتر به آن مراجعه شود. م.

(گاز) است. نام آسمان دوم خیدوم و به رنگ مس است. نام آسمان سوم مادوم و به رنگ سرخ (گلگون) است. نام آسمان چهارم ارفلون و به رنگ نقره (سیمگون) است.

نام آسمان پنجم هیعون و به رنگ زر (زرینه) است. آسمان ششم نامش عروس و به رنگ یاقوت سبز (زمردین) است. نام آسمان هفتم عجماء و رنگ آن همچون در و مروارید سپید است.

(۱) زید بن وهب می‌گوید: از امیر المؤمنین (ع) از قدرت خداوند پرسیده شد.

برای ایراد سخنرانی برخاست و خدای را ستود و ستایش کرد و سپس فرمود: همانا خداوند متعال را فرشتگانی است که اگر یکی از آنها به زمین فرود آید، زمین گنجایش او را ندارد، به سبب بزرگی و بسیاری بالهای او، و برخی از ایشان چنانند که اگر جن و انس مکلف به وصف ایشان بشوند نمی‌توانند وصف کنند به سبب فاصله بسیاری که میان مفاصل ایشان است و زیبایی و ترکیب چهره ایشان. و چگونه ممکن است فرشته‌یی را که مساحت میان دوشهای او هفتصد سال راه است و همچنین فاصله میان دوشهای او تا لاله گوشش، توصیف کرد؟ برخی از ایشان با بالهای خود سراسر افق را می‌پوشانند و این غیر از بزرگی بدن آنان است. برخی از ایشان چنان کشیده قامتند که آسمان تا تهیگاه آنان است. برخی از ایشان کف پایشان در جو هوای پایینترین طبقه قرار دارد و بلندای تمام زمینها تا زانوان آنان است. برخی از ایشان چنانند که اگر تمام آبهای زمین در گودی کنار انگشت دست آنان ریخته شود جا می‌گیرد.

برخی از ایشان چنانند که اگر کشتی‌ها در دریای اشک آنان به حرکت در آید تمام روزگاران باید حرکت کند، و فرخنده است پروردگاری که نیکوترین آفریننده‌هاست.

(۲) و از آن حضرت در باره حجابها پرسیده شد. فرمود: حجابها هفت حجاب فشرده است که مدت پیمودن آن پانصد سال است و فاصله میان هر دو حجاب پانصد سال راه است. حجاب دوم خود متشکل از هفتاد حجاب است که میان هر یک پانصد سال راه است، و درازای خود حجاب هم پانصد سال است. بر هر یک از این حجابها پرده‌دارانی گماشته‌اند که هفتاد هزار فرشته‌اند که نیروی هر یک از ایشان همچون نیروی همه جهانیان است. برخی از این حجابها از نور و برخی از ظلمت و برخی آتشین و برخی از دود و برخی ابر است. پاره‌یی دیگر برق و رعد است و برخی ریگ کوهستان و گرد و غبار و برخی آب جویبار و حجابهای گوناگون است که فشرده و ستبر است و مسیر هر یک هفتاد هزار سال است و سپس سرا پرده‌های

جلال است که شصت سرا پرده است و در هر سرا پرده هفتاد هزار فرشته و فاصله هر سرا پرده با سرا پرده دیگر پانصد سال راه است، سپس سرا پرده‌های عزت و سرا پرده‌های کبریاء و عظمت و قدس و جبروت و فخر و نور سپید و سپس سرا پرده‌های وحدانیت است و مسیر هفتاد هزار سال است (مساحت هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال است)، سپس حجاب اعلی است و در این هنگام سکوت فرمود و سخن خود را به پایان رساند. عمر بن خطاب به او گفت: ای ابو الحسن! خدا کند زنده نمانم در آن روزی که ترا نبینم. «۱»

(۱) ابن الفارسی می‌گوید: این حجابها دلیل بر عظمت الهی است همان عظمتی که تصور آن هم برای خلق بیرون از قدرت است و بدیهی است که خداوند به مکان توصیف نمی‌شود و پوشیده به حجابی نیست. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: حاملان عرش الهی به این صورتند: یکی از ایشان به صورت آدمیان است و برای آنان از خداوند طلب روزی می‌کند. دوم به صورت خروس است و برای پرندگان طلب روزی می‌کند. سوم به صورت شیر است و از خداوند برای درندگان طلب روزی می‌کند و چهارم به صورت گاو است و از خداوند برای چهار پایان طلب روزی می‌کند و از آن هنگام که بنی اسرائیل گوساله‌پرستی کرده‌اند، سر به زیر افکنده است و چون روز رستاخیز شود شمار آنان به هشت می‌رسد.

(۳) از امام حسن بن علی (ع) هم سؤال شد، یعنی مردی شامی به ایشان گفت: بگویید فاصله میان حق و باطل چند است و فاصله میان آسمان و زمین چند و میان خاور و باختر چند است و قوس قزح چیست و چشمه‌یی که ارواح مشرکان به آن می‌رود چیست و چشمه‌یی که ارواح مؤمنان به آن می‌رود چیست؟ مادینه چیست و آن ده چیز که هر یک از دیگری سخت‌تر است چیست؟ (۴) امام مجتبی (ع) در پاسخ فرمود: میان حق و باطل چهار انگشت فاصله است.

---

(۱). این خطبه در نهج البلاغه نیامده است ولی در خطبه ۹۰ (صفحه ۲۲۱ نهج البلاغه چاپ آقای فیض الاسلام) وصف فرشتگان آمده است و باید به آنجا و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مراجعه کرد. م.

(۲). ابن الفارسی را نشناختم. آیا منظور جعفر بن احمد بن فارس درگذشته ۲۸۹ هجری قمری است که از محدثان بنام و در گذشته در محله کرخ بغداد است، یا ابو الحسن احمد بن فارس درگذشته ۳۹۵ در ری؟ م.

آنچه را به چشم خود بینی حق است و حال آنکه با گوش خود مطالب نادرست بسیار شنیده‌ای. مرد شامی گفت: راست گفتی. اما فاصله میان آسمان و زمین به اندازه دعا و آه مظلوم و تا اندازه‌یی است که چشم می‌بیند. هر کس جز از این به تو بگوید او را تصدیق مکن. گفت: آری، ای پسر رسول خدا درست گفتی. فرمود: فاصله میان خاور و باختر عبارت از مسیری است که آفتاب در یک روز می‌پیماید، یعنی آنجا که چون خورشید برآید آن را می‌بینی، تا آنجا که ناپدید می‌شود و آن را می‌بینی. مرد شامی گفت: راست گفتی.

(۱) مرد شامی پرسید: قوس قزح چیست؟ امام فرمود: وای بر تو، قوس قزح مگو که قزح نام شیطان است، آن قوس خداست و نشانه فراخی نعمت و مایه زینهاری مردم زمین از غرق شدن است. اما چشمه‌یی که ارواح مشرکان به آن می‌رود چشمه‌یی است که به آن برهوت می‌گویند و چشمه‌یی که ارواح مؤمنان به آن می‌رود چشمه‌یی بنام سلمی است و مادینه (خنثی) آن است که دانسته نشود که نر است یا ماده. منتظر می‌مانند. اگر نر باشد محتلم می‌شود و اگر زن باشد حیض می‌شود و پستانهایش می‌روید، در غیر آن صورت دستور داده می‌شود کنار دیواری ادرار کند.

اگر ادرارش به دیوار ریخت (پاشید) مرد است و اگر همچون ادرار شتر به عقب ریخته و پاشیده شد زن است.

(۲) اما ده چیزی که برخی از آنها سخت‌تر از بعضی دیگر است چنان است که سنگ از چیزهای سختی است که خداوند آفریده است و سخت‌تر از سنگ، آهن است که سنگ را می‌برد و سخت‌تر از آهن، آتش است که آن را گداخته و ذوب می‌کند و سخت‌تر از آتش، آب است که آتش را خاموش می‌کند و از آب سخت‌تر و نیرومندتر، ابر است که حامل آب است و از ابر نیرومندتر، باد است که ابر را با خود می‌برد و از باد نیرومندتر، فرشته‌یی است که گماشته بر آن است و نیرومندتر از آن فرشته، فرشته مرگ است که او را می‌میراند و از فرشته مرگ نیرومندتر، مرگی است که فرشته مرگ را از میان می‌برد و نیرومندتر از مرگ، فرمان خداوند متعال است که مرگ را از میان بر می‌دارد. مرد شامی گفت: گواهی می‌دهم که تو پسر رسول خدایی. «۱»

---

(۱). بخشی از این گفتار در صفحه ۱۳ جلد ۴ مناقب این شهر آشوب، چاپ قم آمده است. م.

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: چون ذو القرنین به محل سد رسید و از آن گذشت و وارد ظلمات شد به فرشته‌یی برخورد که بر کوهی ایستاده بود و بلندی آن پانصد ذراع بود. فرشته به او گفت: ای ذو القرنین! مگر پشت سرت راه نبود؟ ذو القرنین پرسید:

تو کیستی؟ گفت: من فرشته‌یی از فرشتگان خدایم که بر این کوه گماشته‌ام، هیچ کوهی خدا نیافریده است مگر آنکه رگه‌یی از آن به این کوه بسته است و چون خداوند اراده فرماید که شهری را بلرزاند و زلزله افکند به من وحی می‌فرماید و من آن را به جنبش در می‌آورم.

(۲) امام صادق (ع) از پدرش از جدش، روایت می‌کند که فرموده است: در عرش تمثال همه چیزهایی که خداوند در دریا و خشکی آفریده است موجود است و این تأویل گفتار خداوند است که می‌فرماید: «و هیچ چیز نیست مگر آنکه خزانه‌های آن پیش ماست.» «۱» و همانا فاصله میان یک پایه عرش تا پایه دیگر آن به اندازه هزار سال پرواز پرنده تیز پرواز است و عرش هر روز از هفتاد هزار رنگ نور پوشیده می‌شود و هیچ یک از آفریده‌های خداوند یارای نگریستن به عرش ندارد و همه اشیاء در برابر عرش همچون حلقه‌یی در فلاتی است، و همانا خداوند متعال را فرشته‌یی به نام حزقائیل است که او را هیجده هزار بال است و فاصله میان هر دو بال او پانصد سال راه است. به خاطر این فرشته گذشت که آیا فراز عرش چیزی هست؟ خداوند متعال به همان اندازه که بال داشت بر بالهای او افزود و او دارای سی و شش هزار بال شد که فاصله میان هر بال او پانصد سال راه بود و سپس خداوند به او وحی فرمود که اکنون پرواز کن. او به اندازه بیست هزار سال پرواز کرد و سرش به هیچ یک از پایه‌های عرش نرسید. خداوند باز بر اندازه بالها و قدرت او افزود و آن را دو برابر کرد و فرمان داد که همچنان پرواز کند. او به اندازه سی هزار سال دیگر پرواز کرد، باز هم به پایه‌یی از پایه‌های عرش نرسید و خداوند به او وحی فرمود که اگر با داشتن این همه بال و نیرو تا نفخ صور هم پرواز کنی به ساق عرش نخواهی رسید. آن فرشته گفت:

سبحان ربی الاعلی (منزه و پاک است پروردگار من که برتر است)، و خداوند متعال هم در قرآن چنین نازل فرموده است: سبح اسم ربک الاعلی (تنزیه کن به نام پروردگار

---

(۱). بخشی از آیه ۲۱ سوره پانزدهم (حجر). این گفتار از همین کتاب روضة الواعظین در تفسیر برهان بحرانی ذیل همین آیه آمده است. م.

خود که برتر است.) و پیامبر (ص) فرمودند: این عبارت را در سجده خود بگویید. «۱»

(۱) از طریق اهل سنت در باره این گفتار خداوند که می‌فرماید: «و در آن روز هشت فرشته عرش پروردگارت را بر می‌دارند به بالای سرشان.» «۲» چنین نقل شده است که منظور هشت صف از فرشتگان است که شمارشان را جز خداوند کسی نمی‌داند و هر فرشته‌یی از ایشان چهار چهره دارد و آنان شاخهایی همچون شاخ بز کوهی دارند که بلندی آن شاخها به اندازه مسیر پانصد سال راه است. عرش بر شاخهای ایشان قرار دارد و پاهای آن فرشتگان بر پایین‌ترین زمینها قرار دارد و سرهایشان در بلندترین طبقه آسمان است و هفتاد حجاب از نور عرش را در بر گرفته است.

(۲) همچنین از طریق آنان در باره عظمت پروردگار و شگفتی آفرینش عناق دختر آدم چنین نقل شده است که عناق نخستین زنی است که در زمین به فحشاء پرداخت.

گویند آن زن بیست انگشت داشت که طول هر یک سه ذراع و عرض آن دو ذراع بود و در هر انگشت دو ناخن همچون چنگالهای آهنی داشت و چون بر زمین می- نشست یک جریب را می‌پوشاند و چون زنا کرد خداوند شیری به بزرگی فیلی و گرگی به بزرگی شتری و عقابی به بزرگی خری بر او چیره ساخت که او را دریدند و خوردند.

(۳) ابن عباس می‌گوید: چون نوح (ع) بر کشتی سوار شد عوج پسر عنق پیش او آمد. عنق یکی از دختران آدم (ع) بود و عوج سرش به ابر می‌رسید و چنان بلند بود که از ابر آب می‌نوشید و از دریا ماهی می‌گرفت و آن را کنار چشمه خورشید کباب می‌کرد و به دهان می‌نهاد و می‌خورد. او به نوح (ع) گفت: مرا با خود حمل کن.

فرمود: ای دشمن خدا! بیرون شو که به من در باره تو دستور داده نشده است و با همه آبها که در اثر طوفان از کوهها به زمین ریخت آب تا زانوی او رسید و این عوج سه هزار سال بزیست. و اردوگاه و لشکر موسی (ع) فرسنگی در فرسنگی بود، عوج آمد و به لشکر موسی نگریست و سپس سنگی از کوه به همان مساحت جدا کرد و با خود آورد تا آن را به اردوگاه و لشکریان موسی (ع) نهد. در این هنگام خداوند

---

(۱). این که پیامبر (ص) امر کردند که در سجده خود بگویید، در تفسیر ابو الفتوح رازی هم آمده است. م.

(۲). برای اطلاع از نمونه‌های دیگری از این اقوال به صفحه ۲۵۱ جلد ۱۱ تفسیر ابو الفتوح رازی، چاپ مرحوم آقای شعرانی مراجعه فرمایید. م.

متعال هدهد را برانگیخت و همراه او سوهان تیزی بود و آن سنگ را چنان سوراخ کرد که بر گردن عوج افتاد و او را بر زمین افکند. موسی (ع) در رسید بلندی قامت موسی ده ذراع و بلندی چوبدستی او هم ده ذراع بود و موسی (ع) ده ذراع هم برجست، با وجود این چوبدستی او به پاشنه پای عوج رسید و او را کشت. «۱»

(۱) نوف می‌گوید: چون موسی (ع) عوج را کشت جسدش در نیل افتاد و مدت یک سال لاشه‌اش پلی بود که از آن عبور می‌کردند و مساحتی که به هنگام نشستن عوج زیر او قرار می‌گرفت به طول هشتصد ذراع شاهی در عرض چهار صد ذراع شاهی بود. «۲»

(۲) وهب بن منبه می‌گوید: «۳» ذو القرنین به کوه قاف آمد که محیط بر جهان و جنس آن زبرجد سبز است و رنگ سبز آسمان از آن است و بر اطراف آن کوههای کوچکی است. ذو القرنین به آن کوه گفت: تو چیستی؟ گفت: کوه قافم. پرسید: این کوههای کوچک پیرامون تو چیست؟ گفت: اینها عروق و رگه‌های من است و هر گاه خداوند اراده می‌فرماید که زمین را بلرزاند به من فرمان می‌دهد و یکی از این رگه‌ها را حرکت و تکان می‌دهم و زمین به لرزه در می‌آید. ذو القرنین گفت: ای کوه به چیزی از عظمت خداوند به من خبر بده. گفت: شأن پروردگار ما چنان بزرگ است که گمانها و صفات از بیان آن عاجزند. ذو القرنین گفت: به کوچکترین وصفی که ممکن است خبر بده، گفت: پشت سر من زمینی است به پهنا و درازای پانصد سال راه.

همه آن پوشیده از سلسله کوههای یخ است که برخی فراز برخی قرار دارد و اگر آن نباشد من از گرمای دوزخ گداخته و ذوب می‌شوم. گفت: بیشتر بگو. گفت: از پس آن هم زمین دیگری آکنده از برف و تگرگ است که انباشته و بر هم است که اگر نمی‌بود من از گرمای جهنم گداخته و ذوب می‌شدم. ذو القرنین گفت: بیشتر بگو.

گفت: همانا جبریل (ع) در پیشگاه خداوند ایستاده است و دست و پایش می‌لرزد و

---

(۱). این گونه مطالب که غالبا منشأ قصص اسرائیلی دارد در کتابهای تفسیر هم دیده می- شود، مثلا رک. به: صفحه ۱۴۴ جلد ۴ تفسیر ابو الفتوح رازی و به پیروی از آن به صفحه ۳۳۷ جلد ۲ تفسیر گازر. م.

(۲). نوف بکالی: از راویان قرن اول هجرت و مقیم دمشق بوده، پسر زن کعب الاحبار و درگذشته حدود نود و پنج هجری است. رک. به: زرکلی، الاعلام، صفحه ۳۱، جلد ۹. م.

(۳). وهب بن منبه: از مورّخان و داستان پردازان قرن اول هجرت و اوایل قرن دوم، درگذشته ۱۱۴ قمری و از تابعان است. رک. به: زرکلی، الاعلام، صفحه ۱۵۰، جلد ۹. م.

خداوند از هر لرزه‌یی صد هزار فرشته می‌آفریند و فرشتگان به صورت صفهایی در پیشگاه خداوند و همه سر بزیر افکنده‌اند و هر گاه خداوند متعال به آنان اجازه سخن گفتن می‌فرماید، عرضه می‌دارند: لا اله الا انت (خدایی جز تو وجود ندارد.) و این همان گفتار الهی است که می‌فرماید.

(۱) «روزی که روح و فرشتگان صف زده بایستند، سخن نگویند مگر آنکه خداوند او را اجازه فرماید و بگوید سخن صوابی.» «۱»

(۲) ابن عباس گفته است: از جمله چیزها که خداوند آفریده است لوح محفوظ است که از مروارید سپید و حاشیه آن از یاقوت سرخ است. کتابت آن و قلمش از نور و پهنه آن به اندازه میان آسمان و زمین است و خداوند در هر روز سیصد و شصت بار به آن نظر می‌افکند و در هر نظری که می‌افکند گروهی را می‌آفریند و روزی می‌دهد و گروهی را زنده می‌فرماید و گروهی را می‌میراند و آنچه می‌خواهد انجام می‌پذیرد و این همان گفتار خداوند است که می‌فرماید: «هر روز او در کاری است.» «۲»

(۳) و گفته شده است از جمله کارهای خداوند متعال این است که در هر شبانروز سه لشکر بیرون می‌آورد. لشکری از پشتها به رحمها و لشکری از رحمها به دنیا و لشکری از دنیا به سوی گورها و سپس همگان به سوی خداوند کوچ می‌کنند.

(۴)

مجلس چهارم در نبوت (پیامبری)

(۵) نبی در عرف و اصطلاح کسی است که بدون آنکه بشری واسطه باشد، از سوی خداوند متعال احکام را ابلاغ کند. رسول در اصل لغت دلالت بر این دارد که فرستنده‌یی او را فرستاده است به شرط آنکه شایستگی عهده‌دار بودن رسالتی را که دلیل بر حسن بعثت پیامبران و فرستادگان الهی است دارا باشد و پیامبران آنچه را که در تکلیف عقلی به صلاح ماست به ما ابلاغ می‌کنند، و هر چند خداوند عالم

---

(۱). آیه ۳۹ از سوره هفتاد و هشتم. این روایت با اندکی تغییر که از هر لرزه یک فرشته آفریده می‌شود، در صفحه ۳۷۸ جلد ۱۱ تفسیر ابو الفتوح رازی چاپ مرحوم آقای شعرانی و در تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی، صفحه ۴۲۷، جلد ۹ و ۱۰، چاپ بیروت آمده است و در مجمع البیان همچنان صد هزار فرشته است. م.

(۲). بخشی از آیه ۳۰ سوره پنجاه و پنج. حدیث ابن عباس در صفحه ۲۰۲ جلد ۹ و ۱۰ تفسیر مجمع البیان طبرسی ذیل همین آیه آمده است. م.

است که برای شخص مکلف چه کاری لازم است که او را به انجام افعال واجب عقلی وادارد و از انجام کار ناپسند عقلی باز دارد، یا بر عکس او را به انجام کار ناپسند و اخلال به واجب وادارد، ولی لازم است که این موضوع را به ما بیاموزد، زیرا فرستادن پیامبر و رسول به قاعده لطف است و نفرستادن آنان موجب تباهی است. «۱»

(۱) و چون این موضوع ثابت شد، آنچه که دلالت بر پیامبری پیامبر ما (ص) می‌کند، این آیات قرآنی است: (۲) خداوند متعال در سوره بقره می‌فرماید: «همانا که ما ترا به حق مژده دهنده و بیم دهنده فرستادیم.» و این گفتار خداوند متعال که می‌فرماید: «خداوند که زنده پاینده است و خدایی جز او نیست، فرو فرستاد بر تو کتاب را به راستی. باور دهنده است آنچه را که پیش از وی بوده است و تورات و انجیل را از پیش فرستاد هدایت برای مردم (آن دو امت) و فرو فرستاد فرقان را.» «۲» و خداوند متعال فرموده است:

«اگر بدخوی و سخت دل می‌بودی، از گرد تو پراکنده می‌شدند.» و نیز فرموده است:

«به تحقیق خداوند منت گزارد بر گروندگان، چون برانگیخت در ایشان رسولی از خودشان که بخواند بر ایشان آیتهای او را و پاک کندشان و بیاموزدشان کتاب و حکمت را و اگر چه بودند پیش از آن در گمراهی روشن.»

(۳) و خداوند متعال در سوره نساء می‌فرماید: «و نفرستادیم هیچ رسولی را مگر برای اینکه اطاعت کرده شود به فرمان خدا و اگر آنان هنگامی که بر خود ستم می- کنند پیش تو آیند و از خداوند آمرزش بخواهند و رسول هم برای ایشان آمرزش بخواهد، همانا خداوند را توبه پذیر و مهربان می‌یابند. و سوگند به حق پروردگارت که ایمان نخواهند داشت تا اینکه ترا حکم قرار دهند در آنچه مورد اختلاف میان ایشان باشد و از آنچه حکم کنی در نفس خود ناخشنودی نیابند و تسلیم باشند تسلیم بودنی.»

(۴) در سوره مائده می‌فرماید: «و فرستادیم به تو کتاب را به راستی، تصدیق‌کننده به کتابی که پیش از اوست و گواه بر او. حکم کن میان ایشان به آنچه خدا فرستاد و پیروی مکن هواهای ایشان را از آنچه آمد به تو از راستی. برای هر یک از شما

---

(۱). این مقدمه را از گفتار مفصل شیخ طوسی در کتاب الاقتصاد تلخیص کرده و گرفته است. رک. به: صفحه ۱۵۰ اقتصاد، چاپ ۱۴۰۰ ق. م.

(۲). این آیه و دو آیه بعد، آیات ۲، ۱۵۳ و ۱۶۴ سوره آل عمران است. م.

شریعت و راهی قرار دادیم و اگر خداوند می‌خواست شما را گروهی تنها قرار می‌داد و لکن تا بیازماید شما را در آنچه که داد شما را.»

(۱) و در همین سوره می‌فرماید: «ای پیامبر برسان آنچه را از پروردگارت بر تو فرستاده شده است و اگر چنین نکنی پیام او را نرسانده‌ای و خدا نگه می‌دارد ترا از مردم.»

(۲) در سوره انعام می‌فرماید: «و وحی کرده شد به من این قرآن برای آنکه بیم دهم شما را به آن و کسی که رسید.» و «این کتابی است که فرو فرستادیم آن را با برکت (فرخنده). تصدیق‌کننده آنکه میان دو دست اوست و برای اینکه بترسانی مردمان مکه را و هر که پیرامون آن است.»

(۳) در سوره اعراف می‌فرماید: «بگو ای مردمان من فرستاده خدایم به سوی همه شما. خدایی که او راست پادشاهی آسمانها و زمین. نیست خدایی مگر او. زنده می– کند و می‌میراند، پس بگروید به خدا و فرستاده او پیامبر درس ناخوانده که ایمان آورد به خدا و سخنانش.»

(۴) در سوره انفال می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید فرمان برید خدا و پیامبر او را و بر مگردید از او و شما می‌شنوید.» و در همین سوره می‌فرماید: «ای آنان که ایمان آورده‌اید، اجابت کنید خداوند و پیامبر را چون فرا خواند شما را به چیزی که شما را زنده می‌کند.» «۱»

(۵) در سوره توبه می‌فرماید: «اوست آنکه فرستاد پیامبرش را به راهنمایی و دین حق.»

(۶) در سوره یونس می‌فرماید: «آیا برای مردم عجیب است که وحی کردیم به مردی از ایشان که مردم را بترسان و مژده بده آنان را که گرویده‌اند که ایشان راست پیشرو به راستی نزد پروردگارشان.»

(۷) و در سوره انفال می‌فرماید: «و چنان نیست که خداوند آنان را عذاب کند در حالی که تو میان ایشانی و خدای عذاب‌کننده ایشان نیست و ایشان استغفار می‌کنند.»

و در همین سوره می‌فرماید: «ای پیامبر! بس است ترا خداوند و هر کس از گروندگان که از تو پیروی کند. ای پیامبر! گروندگان را بر کارزار تشویق کن.»

---

(۱). این آیه در متن عربی کتاب در هم ریخته چاپ شده است و اصلاح شد. م.

(۱) در سوره هود می‌فرماید: «۱» «پس شاید تو ترک‌کننده باشی برخی از آنچه را به تو وحی می‌شود و تنگ می‌شود به آن سینه‌ات که می‌گویند: چرا فرستاده نشد بر او گنجی یا نیامد بر او فرشته‌یی؟ جز این نیست که تو بیم دهنده‌ای.»

(۲) در سوره یوسف می‌فرماید: «بگو این راه من است که می‌خوانم مردم را به سوی خدا بر بینایی.»

(۳) در سوره رعد می‌فرماید: «این چنین فرستادیم ترا در گروهی، که پیش از آن گروههایی به تحقیق گذشت، تا بخوانی بر آنان چیزی را که به تو وحی فرستاده‌ایم.»

(۴) در سوره حجر می‌فرماید: «و دراز مکن دو دیده خود را (منگر) به سوی آنچه بهره‌مند کردیم به آن اصنافی را از ایشان و اندوهگین مباش بر آنها و فرو شکن بالت را برای گرویدگان و بگو به تحقیق من بیم دهنده آشکارم.»

(۵) در سوره نحل می‌فرماید «و فرستادیم به سوی تو قرآن را، تا واضح کنی برای مردم آنچه را فرستاده شد برای ایشان.»

(۶) در سوره انبیاء می‌فرماید: «و نفرستادیم پیش از تو پیامبری مگر اینکه به او وحی کردیم که نیست خدایی مگر من، پس بپرستید مرا.» «۲»

(۷) در سوره احزاب می‌فرماید: «ای پیامبر برگزیده! بترس از خدا و اطاعت مکن کافران و منافقان را، به درستی که خدا باشد دانای درست کردار، و پیروی کن آنچه وحی کرده شده به سوی تو از پروردگارت، همانا که خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است و توکل کن بر خدا و بس است خدا کار سازی را.»

(۸) و در همین سوره فرموده است: «محمد (ص) نیست پدر هیچ یک از مردان شما، و لیکن فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.» و در همین سوره می‌فرماید: «ای پیامبر برگزیده! به درستی که ما ترا فرستادیم گواه راست و مژده دهنده و بیم‌کننده» «و فرا خواننده مردم به سوی خدا به فرمان او و چراغی روشن.» و «همانا که خداوند و فرشتگانش درود می‌فرستند بر پیامبر. ای کسانی که گرویده‌اید درود فرستید بر پیامبر و تسلیم کنید تسلیم کردنی را.»

(۹) در سوره سبا می‌فرماید: «و نفرستادیم ترا مگر مژده دهنده و بیم‌کننده برای

---

(۱). در متن به اشتباه سوره یونس نوشته شده است. م.

(۲). گویا آیه مبارکه یک صد و هشتم سوره انبیاء که می‌فرماید: «و نفرستادیم ترا مگر رحمتی برای جهانیان» را فراموش کرده است که بیاورد. م.

همه و عموم مردم.»

(۱) در سوره جاثیه می‌فرماید: «پس قرار دادیم ترا بر طریقه‌یی از امر، پس آن را پیروی کن و پیروی مکن خواهشهای کسانی را که نمی‌دانند.»

(۲) و در سوره فتح فرموده است: «به تحقیق گشودیم برای تو گشودنی هویدا.» و در همین سوره می‌فرماید: «به تحقیق راست آورد خدا پیامبر خود را خواب بر حق. هر آینه اگر خدا بخواهد، در حالی که در امان باشید، به مسجد الحرام در خواهید آمد.»

(۳) و در سوره و النجم فرموده است: «سوگند به ستاره چون فرود آید، گمراه نشد صاحب (پیامبر) شما و سرکشی نکرد و سخن نمی‌گوید از هوی. نیست آن مگر وحیی که وحی کرده شد.»

(۴) در سوره صف می‌فرماید: «اوست آنکه فرستاد پیامبر خود را به هدایت و دین راست، تا پیروز کند این دین را بر همه دینها و اگر چه مشرکان کراهت داشته باشند.»

(۵) در سوره نازعات می‌فرماید: «جز این نیست که تو بیم دهنده‌ای کسی را که از قیامت بترسد.» و در سوره غاشیه می‌فرماید: «پس پند ده، جز این نیست که تو پند دهنده‌ای و نیستی تو بر ایشان مسلط.»

(۶) امام باقر (ع) فرموده است: پیامبران اولو العزم پنج تن هستند. نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد که درودهای خداوند بر همه‌شان باد و اولو العزم پیامبری است که شریعت و دینی بیاورد که شریعت پیامبران پیش را نسخ کند. «۱»

(۷)

سخن در باره مبعث پیامبر ما محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلم

(۸) خداوند متعال فرموده است: «ای جامه بر خود پیچیده! برخیز و بیم ده و پروردگارت را به بزرگی یاد کن.» «۲»

(۹) بدان که طایفه شیعه همگان در این اتفاق دارند که پیامبر (ص) از هنگام تکلیف رسول و نبی بود و پوشیده نماز می‌گزارد و روزه می‌گرفت و بر خلاف

---

(۱). اسامی پیامبران اولو العزم به همین ترتیب ذیل آیه آخر سوره احقاف در صفحه ۲۸۵ جلد ۹، تفسیر تبیان شیخ طوسی آمده است و همین گونه از قول حضرت باقر در صفحه ۹۴، جلد ۹ و ۱۰، مجمع البیان طبرسی ذکر شده است. م.

(۲). آیات ۱ تا ۳ سوره هفتاد و چهارم. م.

آنچه قریش رفتار می‌کردند بود، و چون چهل سالگی ایشان فرا رسید، خداوند به جبریل فرمان داد که برای اظهار و ابلاغ رسالت به حضور آن حضرت فرود آید و این در روز بیست و هفتم ماه رجب بود «۱». جبریل از کنار میکائیل گذشت و میکائیل از او پرسید: کجا می‌روی؟ گفت: همانا که خداوند پیامبری را مبعوث فرموده که پیامبر رحمت است و مرا فرمان داده است که برای ابلاغ رسالت پیش او روم.

میکائیل گفت: من هم با تو می‌آیم. گفت: آری بیا و هر دو فرود آمدند و پیامبر (ص) را در منطقه ابطح خفته یافتند که میان امیر المؤمنین علی (ع) و جعفر بن ابی طالب (رضی الله عنه) خفته بود. جبریل کنار سر پیامبر و میکائیل کنار پاهای ایشان نشستند و جبریل به پاس بزرگداشت پیامبر (ص) او را بیدار نکرد. میکائیل به جبرئیل گفت: به سوی کدامیک از ایشان مبعوث‌شده‌ای؟ گفت: به سوی آن کس که در وسط است. میکائیل خواست تا پیامبر را از خواب برانگیزد. جبریل او را از این کار باز داشت در این هنگام پیامبر (ص) بیدار شد و جبریل پیام رسالت را گزارد و از سوی خداوندش ابلاغ کرد، و چون جبریل آهنگ برخاستن کرد، پیامبر (ص) جامه او را در دست گرفت و فرمود: نامت چیست؟ گفت: جبریل. آنگاه پیامبر برخاست که کنار گوسپندانش رود «۲». از کنار هیچ درخت و بوته خاری عبور نمی‌فرمود مگر آنکه به آن حضرت سلام می‌داد و شادباش می‌گفت.

(۱) پس از این جبریل به حضور پیامبر می‌آمد، نخست اجازه می‌گرفت و سپس نزدیک ایشان می‌آمد. روزی که پیامبر (ص) در منطقه بالای مکه بود جبریل به حضورش آمد و با پاشنه پای خود به کنار دره اشاره‌یی کرد. چشمه آبی آشکار شد.

جبریل وضو گرفت و پیامبر هم وضو ساخت و سپس نماز ظهر گزارد و این نخستین نماز بود که خدای واجب فرمود و امیر المؤمنین هم همراه پیامبر این نماز را گزارد.

پیامبر همان روز پیش خدیجه آمد و موضوع را به او خبر داد. خدیجه وضو ساخت و نماز عصر آن روز را گزارد.

---

(۱). کلینی در فروع کافی و مفید در امالی و ابن الشیخ همین بیست و هفتم رجب را روز مبعث می‌دانند و برای اطلاع از دیگر اقوال و بیان مرحوم مجلسی که همین ۲۷ رجب صحیح است، رک. به: بحار الانوار، جلد ۱۸، دار الکتب الاسلامیه، صفحه ۱۹۰. م.

(۲). برای اطلاع بیشتر از گوسپندچرانی رسول خدا (ص) در دیگر مآخذ، رک. به: صفحه ۱۲۰ جلد ۱ ترجمه طبقات محمد بن سعد به قلم این بنده، و به صفحه ۲۰۰ جلد ۱ ترجمه دلایل النبوه بیهقی. م.

(۱) سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: «و بیم ده خویشاوندان نزدیک خود را» «۱». پیامبر (ص) فرزندزادگان هاشم را که حدود چهل مرد بودند فرا خواندند و امیر المؤمنین علی (ع) هم همراهشان بود. برای آنان ران گوسپندی پخته و یک صاع گندم خمیر و نان شد و هم کاسه‌یی شیر فراهم گردید. نخست با همین مقدار غذا و آشامیدنی از هر ده تن، ده تن آنان پذیرایی شد و همگان خوردند و آشامیدند و از کنار سفره برخاستند. میان این گروه برخی بودند که یک بره را می‌خوردند و شانزده رطل شیر می‌آشامیدند. آنگاه پیامبر (ص) به ایشان فرمود: من به سوی مردم سپید و سیاه و سرخ (همگان) مبعوث شده‌ام و خدای عز و جل مرا فرمان داده است که وابستگان نزدیک خویش را پند دهم و بترسانم و من نمی‌توانم بدون اینکه اقرار به وجود خدای یگانه کنید و لا اله الا الله بگویید برای شما بهره‌یی را در پیشگاه خداوند تعهد کنم.

(۲) ابو لهب که نفرین خدا بر او باد گفت: ما را برای این موضوع فرا خوانده بودی؟ و رفتند و پراکنده شدند و خداوند متعال سوره تبت یدا ابی لهب و تب را نازل فرمود. «۲» سپس پیامبر (ص) بار دیگر آنان را فرا خواند و چون بار نخست برای ایشان خوراک و آشامیدنی فراهم فرمود و سپس به آنان گفت: ای فرزندان عبد المطلب! از من فرمانبرداری کنید تا حاکمان و پادشاهان زمین شوید و خداوند هیچ پیامبری را بر نینگیخته، مگر آنکه برای او وصی و وزیر و همچون برادری قرار داده است.

کدامیک از شما برادر و وزیر و وصی من و وارث و قاضی دین من خواهد بود؟

امیر المؤمنین که از همگان از لحاظ سن کوچکتر بود، گفت: ای رسول خدا! من خواهم بود، و بدین سبب علی (ع) وصی اوست. «۳»

(۳) و روایت شده است که پیامبر (ص) چهل و پنج مرد از خویشاوندان خود را

---

(۱). آیه ۲۱۵، سوره بیست و ششم (شعراء) ذیل همین آیه در تفاسیر هم این موضوع آمده است. مثلا رک. به: صفحه ۲۰۶ جلد ۷ و ۸ مجمع البیان طبرسی و صفحه ۳۶۶ جلد ۸ تفسیر ابو الفتوح رازی. م.

(۲). ذیل همین سوره روایات مختلف در این باره آمده است. رک. به، تفسیر تبیان شیخ طوسی، صفحه ۴۲۶، جلد ۱۰، چاپ نجف و صفحه ۵۵۹، جلد ۹ و ۱۰. مجمع البیان طبرسی. م.

(۳). دو روایت دیگر نظیر این به نقل از علل الشرائع صدوق، صفحه ۶۷ و ۶۸، در صفحه ۱۷۸ جلد ۱۸ بحار الانوار آمده است. م.

جمع فرمود که ابو لهب هم بود. ابو لهب پنداشت پیامبر می‌خواهد از دعوت آنان به آنچه قبلا دعوت فرموده است دست بردارد. برخاست و گفت: ای محمد! اینان که جمع شده‌اند عموها و پسر عموهای تو هستند. سخن بگو و بدان که قوم ترا یارای جنگ و ستیز با اعراب نیست. پیامبر (ص) برخاست و چنین سخن گفت: (۱) نخست خدا را ستود و نیایش کرد و چنین ادامه داد: همانا پیشاهنگ و پیشتاز به اهل خود دروغ نمی‌گوید. سوگند به خداوندی که خدایی جز او نیست، من فرستاده خدایم بر حق و به ویژه نخست برای شما و سپس برای همگان و عموم مردم.

سوگند به خدا همین گونه که می‌خوابید، همین گونه خواهید مرد، و همین گونه که بیدار می‌شوید، پس از مرگ بر انگیخته خواهید شد و هر آینه به حساب شما بررسی می‌شود آنچنان که می‌دانید و هر آینه در قبال نیکی به نیکی پاداش داده می‌شوید و در قبال بدی به بدی و همانا یا بهشت جاودانه است یا آتش جاودانه و شما نخستین گروهید که پند و بیم داده شدید. گروهی از خویشاوندان به آن حضرت گرویدند.

(۲) در این هنگام قریش در دار الندوه (انجمن خانه) خویش جمع شدند و عهدنامه‌یی بر ضد بنی هاشم نوشتند که با آنان سخن نگویند و خرید و فروش نکنند مگر آنکه پیامبر (ص) را به ایشان تسلیم کنند که او را بکشند. سپس بنی هاشم را از خانه‌هایشان بیرون کردند و آنان در دوره ابو طالب فرود آمدند. قریش بر ایشان نگهبانان گماشتند و سه سال در آن دره مقیم بودند تا آنکه خداوند موریانه بر آن عهد نامه افکند که آن را خورد و از میان برد. «۱» پیامبر (ص) همچنان به ایشان معجزاتی نشان می‌داد و از امور پوشیده به آنان خبر می‌داد و خداوند این آیه را بر آن حضرت نازل فرمود: «و شتاب مکن به قرآن پیش از آنکه برسد بسوی تو وحی آن» «۲»، و معنی این است که بر خواندن قرآن بر ایشان شتاب مکن تا آنکه تفسیر آن بر تو نازل شود همان گونه که تلاوت آن بر تو نازل می‌شود.

(۳) آنگاه شبی جبرئیل به حضور پیامبر (ص) که در منطقه ابطح بود آمد و براق همراهش بود که از استر کوچکتر و از خر بزرگتر بود. پیامبر (ص) بر آن سوار شد

---

(۱). مرحوم مجلسی در صفحه ۱۹۷ جلد ۱۸ بحار از قول قتاده و به نقل از مناقب ابن شهر آشوب این خطبه پیامبر را آورده است. م.

(۲). آیه ۱۱۵ سوره بیستم (طه) و برای اطلاع بیشتر به صفحه ۳۲ جلد ۷ و ۸ مجمع البیان طبرسی مراجعه فرمایید. م.

و جبریل رکاب بگرفت و نخست به بیت المقدس رفت و سپس به آسمان دنیا فرشتگان با او دیدار کردند و سلام دادند و برابر او به پرواز در آمدند تا آنکه به آسمان هفتم رسید.

(۱) عکرمه «۱» می‌گوید: چون قریش تصمیم گرفتند و هماهنگ شدند که بنی هاشم و بنی عبد المطلب را در شعب ابی طالب محاصره کنند میان خود عهدنامه‌یی نوشتند و همه افراد خاندان هاشم و عبد المطلب، چه مؤمن و چه کافر غیر از ابو لهب و ابو سفیان «۲» به همان دره رفتند و سه سال در آن دره محصور بودند و در این مدت پس از اینکه پیامبر به بستر خود می‌رفت و چشمهای مردم می‌خفت، ابو طالب می‌آمد و ایشان را از بستر بلند می‌کرد و علی (ع) را به جای ایشان می‌خواباند و علی (ع) می‌گفت:

پدر جان! امشب احتمالا کشته می‌شوم و ابو طالب (ع) چنین می‌گفت: «۳» (۲) «ای علی! شکیبا باش که شکیبایی خردمندانه‌تر است و هر شخص زنده‌یی به سوی مرگ می‌رود. ترا در مورد دشواری آزمودیم که فدای شخص نجیب پسر نجیب گردی. برای اینکه فدای سپید چهره والانژادی که رخشنده و بخشنده و نیرومند است گردی. اگر تیرهای پراکنده مرگ به سویت رها می‌شود، برخی به هدف می‌خورد و برخی به هدف نمی‌خورد و هر شخص زنده‌یی هر چند عمرش دراز باشد سرانجام نصیب خود را از تیر مرگ در می‌یابد.»

(۳) امام چهارم علی بن حسین (ع) فرموده است: ابو طالب با شمشیر خود از پیامبر (ص) دفاع و با جان و دل از ایشان نگهبانی و نگهداری می‌کرد. چون مرگ ابو طالب فرا رسید پیامبر (ص) نیرومند و دعوتش آشکار شده بود، ولی قریش همچنان در دشمنی و رشک‌ورزیدن نسبت به ایشان پایداری می‌کردند، و در این هنگام پیش ابو طالب آمدند و رسول خدا هم آنجا بودند. قریش به ابو طالب گفتند: ما از برادرزاده‌ات می‌خواهیم نسبت به ما انصاف دهد. ابو طالب پرسید: منظور چیست و چه

---

(۱). عکرمة از بربریان شمال افریقا، آزاد کرده ابن عباس و شاگرد او، متولد ۲۵ و درگذشته ۱۰۵ هجری قمری است. او به خوارج و نجده حروری گرایش داشته است. رک.

به: زرکلی، الاعلام صفحه ۴۴، جلد ۵. م.

(۲). متوجه نشدم که این اشتباه چگونه از فتال سر زده است. ابو سفیان پسر حرب پسر امیه پسر عبد شمس است، و از بنی هاشم و بنی عبد المطلب نیست. م.

(۳). این ابیات در صفحه ۹۳ جلد ۳۵ بحار الانوار و صفحه ۶۴ مناقب ابن شهر آشوب صحیح‌تر و با اختلاف لفظی اندکی آمده است. م.

انصافی از او می‌خواهید؟ گفتند: او از ما دست بردارد و ما از او دست برداریم. نه او با ما جدال کند و نه ما با او، و نه او با ما جنگ کند و نه ما با او جنگ کنیم، و این دعوت و آیین دلها را از یک دیگر دور کرده و تخم کینه کاشته و خشم رویانده است.

(۱) ابو طالب گفت: ای برادر زاده! پسر عموها و خویشاوندانت از تو می‌خواهند که انصاف دهی و از آنان خویشتن داری کنی و آنان هم از تو خویشتن داری کنند.

پیامبر (ص) فرمود: عمو جان! اگر پسر عموهایم می‌خواستند نسبت به من انصاف دهند دعوت و نصیحت مرا می‌پذیرفتند و خداوند عز و جل به من فرمان داده است مردم را به آیین حنیف که همان آیین ابراهیم است فراخوانم. هر کس دعوت مرا بپذیرد برای او در پیشگاه خداوند رضوان و جاودان زیستن در بهشت خواهد بود و هر کس سرپیچی و طغیان کند با او ستیز می‌کنم تا خداوند خود میان ما حکم فرماید و خداوند بهترین حکم‌کنندگان است.

(۲) قریش گفتند: ای ابو طالب! از او بپرس آیا خداوند او را ویژه ما فرستاده است یا برای همه مردم. ابو طالب گفت: ای برادر زاده آیا برای همه مردم برانگیخته‌شده‌ای یا فقط برای قوم خود؟ فرمود: برای همه مردم از سپید و سیاه و سرخ و عرب و غیر عرب مبعوث شده‌ام و سوگند به کسی که جان من در دست اوست من همگان را، سپید و سیاه را و هر کس را که بر سر کوهها و جزایر دریاهاست به این آیین فرا می‌خوانم و فارسیان و رومیان را هم همین امسال به این کار فرا می‌خوانم.

(۳) قریش سرگردان شدند و با نخوت و تکبر به ابو طالب گفتند: آیا می‌شنوی برادرزاده‌ات چه می‌گوید؟ به خدا سوگند اگر ایرانیان و رومیان این سخن را بشنوند ما را از سرزمین خود بیرون می‌کنند و سنگهای کعبه را یکی یکی خواهند کند، و خداوند این آیه را نازل فرمود: (۴) «و گفتند اگر پیروی کنیم هدایت را، با تو ربوده شویم از زمین خود. آیا ما برای آنان جایگاه نساختیم حرم امنی را که جمع کرده می‌شود به سوی آن ثمرهای هر چیزی، روزی از نزد ما، و لیکن بیشتر آنها نمی‌دانند.» «۱»

(۵) و در مورد این سخن آنان که سنگهای کعبه را یکی یکی از بن خواهند کند،

---

(۱). آیه ۵۷ سوره بیست و هشتم (قصص) است. در مورد این آیه و آیه قبل آن در تفاسیر بحث شده است. در مآخذ فارسی، رک. به: صفحات ۴۷۰ تا ۴۷۵ جلد ۸، تفسیر ابو الفتوح رازی، چاپ مرحوم آقای شعرانی. م.

سوره أ لم تر کیف (فیل) را نازل فرمود. قریش چون این سخنان را از پیامبر (ص) شنیدند از خانه ابو طالب بیرون آمدند و گفتند: می‌بینی که محمد (ص) بر کبر و غرور خود افزوده است و یا جادوگر است یا جن زده و پیامبر را تهدید کردند و با یک دیگر نشستند و همپیمان شدند و سوگند خوردند که اگر ابو طالب بمیرد همه قبایل قریش جمع شوند و تا هنگامی که دستهای ایشان یارای گرفتن تازیانه داشته باشد متحد باشند که محمد (ص) را بکشند. چون این موضوع به اطلاع ابو طالب رسید برادران و بستگان خویش و همپیمانان ایشان از قریش را خواست و نسبت به پیامبر به آنان سفارش کرد و گفت: این برادرزاده‌ام محمد (ص) همان طور که خودش هم معتقد است، مانند پسر من است و نیاکان و دانشمندان ما خبر داده‌اند که محمد (ص) پیامبر امین و راستگوست و سخن بر حق و امانت می‌گوید و او را از سوی خداوند، شأن عظیم و مکان رفیع است. اکنون روزگار من سر آمده است و شما بازماندگان نژاده‌اید. دعوتش را بپذیرید و بر یاری دادنش هماهنگ باشید و دشمن را از کنارش برانید که موجب شرف جاودانه برای شما در همه روزگار خواهد بود و سپس این ابیات را خواند: (۱) «در مورد یاری کردن این امین که دیدارش سرا پا خیر و نیکی است پس از خودم به علی و عموی گرامیش عباس سفارش می‌کنم، و به حمزه- شیری که از حمله‌اش بیم می‌شود- و به جعفر که در برابر مردم از او دفاع کنند. به تمام بنی هاشم سفارش می‌کنم به یاری دادن او و اینکه در قبال جنگ مردم تجربه‌های خود را بکار گیرند. مادر من و آنچه زاییده است فدای شما باد و در پیشگاه احمد (ص) به هنگام جنگ و ترس سپر بلا باشید، با شمشیرهای سپید که کناره‌های آن صیقلی است و در تاریکی شب آنها را همچون چراغ می‌بینی و می‌پنداری.» «۱»

(۲) چون پیامبر (ص) این سخنان را از عموی خود شنید، فرمود: عمو جان! یک کلمه دیگر هم بر زبان آور تا به آن وسیله شفاعت من روز رستاخیز برای تو واجب گردد. ابو طالب گفت: ای برادر زاده! راست می‌گویی. همانا که تو بر حق پیامبری و پروردگار تو خدای بر حق است. پیامبر فرمود: عمو جان! خداوند به من وعده فرموده است که قریش به زودی به آنچه که امروز منکر آن است ایمان خواهد آورد و خداوند

(۱). گفتگوی قریش با یک دیگر و همین ابیات به نقل از مقاتل در صفحه ۶۱ جلد اول مناقب ابن شهر آشوب و به نقل از آن در صفحه ۹۰ جلد ۳۵ بحار الانوار، چاپ مکتبة الاسلامیه آمده است. و در آن دو کتاب صحیحتر و با اختلاف لفظی اندکی است. در ترجمه از آنها که صحیح‌تر بود، استفاده شد. م.

متعال به زودی برای من زمین را گشوده می‌فرماید و دین خود را بر همه دینها پیروز می‌کند و هم خبر داده است که تو به جهان دیگر کوچ می‌کنی و اکنون همراه من کلمه‌یی بگو که سزاوار رضوان و رحمت خداوند گردی. گوید ابو طالب لبهای خود را تکان داد و با انگشت هم اشاره کرد و پیامبر (ص) خشنود شدند و برای او آمرزش خواهی فرمودند.

(۱) شیخ امام اجل ابن الفارسی «۱» می‌گوید: هر کس بر خلاف این بگوید ناچار است دلیلی برای صدق گفتار خود بیاورد و گر نه به گفتارش توجهی نخواهیم کرد «۲» (۲) اکنون پس از نوشتن خبر معراج پیامبر (ص) بخشی از معجزات رسول خدا را بیان می‌کنیم.

(۳)

سخن در معراج پیامبر (ص)

(۴) ابن عباس می‌گوید: هنگامی که پیامبر (ص) به آسمان برده شدند، جبرئیل ایشان را کنار جویی برد که نامش نور است و این نور همانی است که خداوند می‌فرماید: «ظلمات و نور را آفریده است» «۳». چون کنار این جوی رسیدند جبرئیل به ایشان گفت: ای محمد! در پناه برکت خدا از این جوی بگذر که خداوند چشم و بینش ترا روشن ساخته است و پیش روی تو گسترده است و این جویی است که هیچ کس از آن نگذشته است، نه فرشته مقربی و نه پیامبر مرسلی، جز اینکه من هر روز یک بار در این جوی فرو می‌شوم و چون از آن بیرون می‌آیم بالهای خود را تکان می‌دهم و از هر قطره آب که از پرهای من می‌ریزد، خداوند فرشته مقربی می‌آفریند که او را بیست هزار چهره و چهل هزار زبان است و هر زبان به کلام و لغتی سخن می‌گوید که زبان دیگر آن را نمی‌فهمد. پیامبر (ص) از آن جوی گذشت و به حجابها رسید و شمار حجابها پانصد، و فاصله هر یک از دیگری پانصد سال بود، باز جبرئیل گفت: ای محمد پیش برو و رسول خدا فرمود: ای جبرئیل! چرا

(۱). قبلا هم گفتم که این مرد را نشناختم. آیا احمد بن محمد بن یحیی فارسی است که تا سال ۳۲۸ زنده بوده است؟ و نام او در مجمع الرجال قهپایی، ص ۱۶۸، ج ۱، آمده است.

راهنمایی اهل فضل مایه سپاس است. م.

(۲). در همین کتاب، مجلسی جداگانه در مورد ایمان حضرت ابو طالب و فاطمه بنت اسد است که پس از طرح شهادت امیر المؤمنین (ع) آمده است. م.

(۳). راجع است به آیه اول سوره ششم (انعام).

همراه من نمی‌آیی؟ گفت: بر من روا نیست که از این مکان پیشتر روم، و پیامبر (ص) آنقدر که خدا خواست پیش رفت تا آنکه این کلام خدا را شنید که می‌فرمود: من محمودم و تو محمدی. نام ترا از نام خود مشتق ساخته‌ام. هر کس به تو پیوندد، من به او پیوسته‌ام و هر کس از تو ببرد، من از او بریده‌ام. پیش بندگان من فرود آی و به ایشان از کرامت من نسبت به خودت خبر بده و من هرگز پیامبری مبعوث نکرده‌ام مگر آنکه برای او وزیری قرار داده‌ام، همانا به تحقیق تو رسول منی و علی وزیر تو است. «۱»

(۱) پیامبر (ص) چون به زمین باز آمد، خوش نداشت که چیزی برای مردم بگوید که مبادا به او تهمت زنند، که ایشان تازه مسلمان بودند. تا آخر خبر که طولانی است و اینجا نیاوردیم زیرا برخی از آن مربوط به امور دیگری است که ما در این باب قصد بیان آن را نداریم.

(۲) امام صادق (ع) می‌فرماید: نخست شبانه پیامبر (ص) را به بیت المقدس بردند و محرابهای پیامبران را به ایشان عرضه کردند و رسول خدا در آنها نماز گزاردند و جبریل ایشان را برگرداند. به هنگام بازگشت پیامبر (ص) از کنار کاروانی از قریش عبور فرمودند که در ظرفی مقداری آب داشتند و یکی از شتران خود را گم کرده و در جستجوی آن بودند. چون صبح شد پیامبر (ص) به قریش گفتند که خدای عز و جل دیشب مرا به بیت المقدس برد و منازل و نشانه‌های باز مانده از پیامبران را که درود خدا بر ایشان باد به من ارائه دادند، و من در فلان جا از کنار کاروانی از قریش گذشتم که شتری گم کرده بودند و از ظرف آب ایشان آب نوشیدم و بقیه آن را بر زمین ریختم.

(۳) ابو جهل گفت: اینک فرصت به دست شما رسید. از او بپرسید شمار ستونها و قندیلهای مسجد الاقصی چند است. آنان گفتند: ای محمد! اینجا کسانی هستند که به بیت المقدس رفته‌اند اینک برای ما وصف کن که شمار ستونها و قندیلها و محرابهای آن چند است؟ در این هنگام جبرئیل (ع) آمد و تصویری از بیت المقدس برابر رسول خدا نهاد و پیامبر شروع به پاسخ دادن به پرسشهای ایشان فرمود و چون

---

(۱). در صفحه ۲۱۳ امالی صدوق و به نقل از آن در صفحه ۳۳۹ جلد ۱۸ بحار الانوار، چاپ جدید آمده است. م.

خبر داد، گفتند: باشد تا کاروانی برسد و از ایشان در باره آنچه گفتی بپرسیم. پیامبر فرمودند: نشان راستی این گفتار این است که فردا با بر آمدن خورشید، کاروان شما اینجا می‌رسد و پیشاپیش آن شتری خاکستری رنگ حرکت می‌کند. سپیده دم فردا آنان آمدند و به گردنه می‌نگریستند و می‌گفتند: هم اکنون آفتاب طلوع می‌کند. در همان حال که قرص خورشید سر زد کاروان هم فرا رسید و پیشاپیش آن شتری خاکستری در حال حرکت بود. قریش از آنچه رسول خدا فرموده بود از کاروانیان پرسیدند. گفتند: آری، شتری از ما در فلان جا گم شده بود و آبی در ظرفی نهاده بودیم و چون صبح شد دیدیم آب به زمین ریخته است. با وجود این چیزی جز سرکشی برایشان نیفزود. «۱»

(۱) و روایت شده است که جبرئیل «ع» به حضور رسول خدا «ص» آمد و همراهش چهار پایی کوچکتر از استر و بزرگتر از خر بود. پاهایش از دستهایش بلندتر بود و هر گام که بر می‌داشت تا آنجا که چشم می‌دید حرکت و سیر می‌کرد، و چون پیامبر (ص) خواست بر آن سوار شود، چموشی کرد. جبرئیل به آن گفت: این محمد (ص) است و براق چنان فروتنی کرد که گویی به زمین چسبیده است. گوید همین که پیامبر (ص) سوار بر آن شد دستهایش کشیده‌تر و پاهایش کوتاه شد، در تاریکی شب پیامبر (ص) را از کنار شتر و کاروانی برد که بر شتری که محمل نهاده بودند گذشت و آن شتر از صدای عبور براق رم کرد، و مردی از آخر کاروان بانگ برداشت که ای فلان! فلان شتر رم کرد و فلان زن بار بر نهاد و دستش هم شکست و آن کاروان از ابو سفیان بود. آنگاه به ناحیه بلقاء «۲» رسیدند. رسول خدا فرمود: تشنه‌ام.

جبرئیل کاسه‌یی آب آورد که پیامبر گرفت و نوشید و به راه خود ادامه دادند. از کنار قومی گذشتند که با قلابهای آتشین از پاشنه‌های پای خویش باژگونه آویخته بودند.

رسول خدا پرسید: ای جبرئیل! اینان کیستند؟ گفت: کسانی هستند که خداوند از حلال بی‌نیازشان فرمود و باز در جستجوی حرام بودند. آنگاه از کنار قومی گذشتند که پوستهای بدن ایشان را با سوزنهای آتشین می‌دراندند. فرمود: ای جبرئیل! اینان

---

(۱). به نقل از امالی صدوق در صفحه ۳۳۶ جلد ۱۸ بحار الانوار آمده است. م.

(۲). نام بخش جنوب شرقی اردن، هم موته و هم اربد را از این منطقه دانسته‌اند.

برای اطلاع بیشتر رک. به: مقاله بول(Buhl)در دائرة المعارف اسلام، ترجمه عربی، صفحه ۱۰۷، جلد ۴. م.

کیستند؟ گفت: کسانی هستند که به ناحق و حرام دوشیزگی دوشیزگان در ربودند. به راه خود ادامه دادند و از کنار مردی گذشتند که تلاش می‌کرد بسته هیزمی را بردارد و چون نمی‌توانست باز بر مقدار هیزم می‌افزود و کوشش می‌کرد. پیامبر پرسید: ای جبریل! این کیست؟ گفت: این نمودار وام داری است که می‌خواهد وام خود را بپردازد و چون توانایی ندارد باز بر وام خود می‌افزاید، به راه خود ادامه دادند. چون به کوه شرقی بیت المقدس رسیدند، بادی سوزان احساس کردند و بانگی شنیدند.

رسول خدا پرسید: ای جبریل! این باد سوزان و هیاهو چیست؟ گفت: جهنم است.

پیامبر (ص) فرمود: به خدا پناه می‌برم از جهنم، سپس از جانب راست خود رایحه‌یی دل انگیز و آوای خوشی احساس کرد و فرمود: ای جبریل این بوی دل انگیز و نغمه خوش چیست؟ فرمود: بهشت است و پیامبر (ص) فرمود: از خداوند بهشت را مسألت می‌کنم، و به راه خود ادامه دادند تا کنار دروازه بیت المقدس رسیدند. هرقل در آن شهر مقیم بود و همه شب دروازه‌های آن شهر را می‌بستند و کلیدهایش را می‌آوردند و کنار بستر هرقل می‌نهادند. در آن شب نتوانستند دروازه را ببندند و آنچه کوشش کردند بسته نشد. به هرقل خبر دادند، گفت: پاسداران دروازه را دو برابر کنید.

(۱) گوید پیامبر (ص) آمد و وارد بیت المقدس شد. جبریل کنار صخره آمد و آن را بلند کرد و از زیر آن سه قدح بیرون آورد: قدحی شیر و قدحی عسل و قدحی می.

پیامبر نخست قدح شیر را گرفت و آشامید و سپس قدح عسل را نوشید و چون جبریل قدح می را عرضه داشت، فرمود: دیگر سیراب شده‌ام. جبریل گفت: اگر این را آشامیده بودی امت تو گمراه و از گرد تو پراکنده می‌شدند.

(۲) آنگاه پیامبر (ص) درون مسجد بیت المقدس از کنار هفتاد پیامبر عبور فرمود.

در این هنگام فرشته دیگری همراه جبریل به زمین آمد که تا آن هنگام پای بر زمین ننهاده بود و کلیدهای گنجینه‌های زمین همراهش بود و گفت: ای محمد! پروردگارت سلامت می‌رساند و می‌فرماید اینها کلیدهای گنجینه‌های زمین است. اگر می‌خواهی پیامبر و بنده باش و اگر می‌خواهی پیامبر و پادشاه باش. جبرئیل به رسول خدا اشاره کرد که فروتن باش و رسول خدا عرض کرد: می‌خواهم پیامبر و بنده باشم. سپس پیامبر به آسمان صعود فرمود و چون کنار در آسمان رسیدند جبرئیل خواست در را بگشایند. گفته شد: این کیست؟ گفت: محمد است. گفتند: چه نیکو میهمانی است که آمده است و پیامبر وارد آسمان شد و به هیچ گروهی از فرشتگان نگذشت مگر اینکه

بر آن حضرت سلام دادند و دعا کردند و فرشتگان مقرب ایشان را بدرقه کردند.

پیامبر از کنار پیر مردی گذشت که زیر درختی نشسته بود و کودکانی بر گرد او بودند.

پیامبر پرسید: ای جبرئیل! این پیرمرد کیست؟ گفت: نیای تو ابراهیم است. پرسید:

این کودکان کیستند؟ گفت: کودکان مؤمنانند که به آنان خوراک می‌دهد. سپس از کنار پیرمردی عبور فرمود که بر کرسی نشسته بود. چون به راست خویش نظر می‌کرد شادمان می‌شد و لبخند می‌زد و چون به جانب چپ خویش می‌نگریست اندوهگین می‌شد و می‌گریست. فرمود: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: آدم است که چون به فرزندان خود که به بهشت در آمده‌اند می‌نگرد شاد و خندان می‌شود و چون به فرزندانش که به دوزخ افتاده‌اند می‌نگرد، اندوهگین و گریان می‌شود. آنگاه از کنار فرشته‌یی

گذشت که بر کرسی نشسته بود. رسول خدا بر او سلام داد. ولی گشاده‌رویی که از دیگر فرشتگان دیده بود از او ندید و فرمود: ای جبرئیل! به هیچ یک از فرشتگان نگذشتم مگر اینکه از او آنچه دوست داشتم دیدم، غیر از این. این فرشته کیست؟

گفت: این مالک دوزخ است و او از خوشروتر و گشاده چهره‌تر فرشتگان بود و چون خازن دوزخ شد یک بار به آن سر کشید و آنچه را خداوند برای دوزخیان فراهم کرده است دید و پس از آن دیگر خنده بر لبهایش نقش نیست.

(۱) پس از آن پیش رفت تا به آنجا که رسید، و پنجاه نماز واجب شد و چون برگشت به موسی برخورد. موسی گفت: ای محمد! چند نماز بر امت تو واجب شد؟

فرمود: پنجاه نماز. موسی گفت: باز گرد و از پیشگاه پروردگار مسألت کن که بر امت تو تخفیف دهد. پیامبر بازگشت و چون آمد، باز از کنار موسی عبور فرمود و موسی (ع) پرسید: چند نماز بر امت تو واجب شد؟ فرمود چه مقدار. موسی گفت:

امت تو ضعیف‌ترین امتهاست. به پیشگاه خداوند باز گرد و تخفیف بگیر که من میان بنی اسرائیل بوده‌ام و آنان طاقت و توان این مقدار نداشتند و محمد (ص) همچنان به پیشگاه خداوند بازمی‌گشت تا آنکه به پنج نماز قرار گرفت و چون باز از کنار موسی (ع) عبور فرمود و موسی پرسید چند نماز بر امت تو واجب شد، فرمود: پنج نماز. موسی گفت: باز گرد و تخفیف بگیر. فرمود: مکرر به پیشگاهش برگشتم و دیگر از خدای خود آزرم دارم، و چون رسول خدا از کنار ابراهیم خلیل الرحمن (ع) گذشت، ابراهیم از پشت سر، پیامبر را صدا کرد و گفت: ای محمد! از سوی من به امت خود سلام برسان و بگو بهشت آبش شیرین و گوارا و خاکش خوشبو و

زمینهای آن هموار و سپید است. درختان آن این اذکار است:

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم»

. به امت خود فرمان بده که از این درختان بسیار بکارند. آنگاه پیامبر از کنار کاروانی گذشت که شتری خاکستری پیشاپیش آن حرکت می‌کرد، و چون به مکه رسید به آنان خبر داد که کجا برده شده است، و در مکه گروهی از قریش بودند که به بیت المقدس رفته بودند و به آنان از چگونگی آن خبر داد و فرمود: نشان آن هم این است که هم اکنون با بر آمدن خورشید کاروانی می‌رسد که پیشاپیش آن شتری خاکستری حرکت می‌کند. آنان نگاه می‌کردند که کاروان آشکار شد. پیامبر (ص) همچنین به آنان خبر داد که از کنار کاروان ابو سفیان گذشته است و شتر او در دل شب رم کرد و یکی از غلامان او در اول کاروان بانگ برداشت که ای فلان، فلان شتر رم کرد و فلان زن بار نهاد و دستش شکست و چون از کاروانیان پرسیدند همان گونه بود که رسول خدا خبر داده بود.

(۱) و روایت شده است که پیامبر (ص) در بیت المقدس به پیامبران نگریست و پرسید: شما به چه چیز گواهی می‌دهید؟ گفتند: گواهی می‌دهیم که خدایی جز خداوند نیست و تو رسول اویی و علی امیر مؤمنان است. سپس پیامبر (ص) به آسمان هفتم برده

شد و به قاب قوسین یا نزدیکتر رسید و حجابها برداشته شد و پیامبر همچنان پیش می‌رفت و ندا داده شد: ای محمد! همانا در مکانی راه می‌روی که پیش از تو بشری بر آن گام ننهاده است و خدای عز و جل با محمد (ص) گفتگو فرمود و چنین گفت که «گروید رسول به آنچه فرو فرستاده شد بر او از پروردگارش.» رسول خدا عرضه داشت: آری پروردگارا! «و گروندگان همگی گرویدند به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگان او. فرق نمی‌نهیم میان هیچ یک از پیامبران او و گفتند و شنیدیم فرمان خدا را و فرمان بردیم. بیامرز ما را ای پروردگار ما و بازگشت به سوی تو است.» «۱» و خدای عز و جل فرمود: «تکلیف نکند خداوند هیچ کس را مگر به اندازه توانایی او. برای اوست آنچه به دست آورده و بر اوست آنچه به دست آورده است.

ای پروردگار ما! ما را مگیر اگر فراموش یا خطا کنیم. ای پروردگار ما! بر ما تکلیف گران منه چنانچه آن را بر آنان که پیش از ما بودند نهادی. پروردگار ما! آنچه را که ما را به آن توانایی نیست بر ما منه، در گذر از ما و بیامرز ما را و ببخشای بر ما، تو مولای مایی، پس یاری ده ما را بر گروه کافران.» «۲» خدای عز و جل فرمود: چنین کردم

---

(۱). دو آیه آخر سوره دوم (بقره) است. م.

(۲). دو آیه آخر سوره دوم (بقره) است. م.

و پذیرفتم و سپس به پیامبر فرمود: چه کسی را به جانشینی خود بر امت خویش می- گماری؟ عرض کرد: پروردگار داناتر است، و خدای فرمود: علی بن ابی طالب امیر المؤمنین است و بنا بر این امامت او به فرمان رویا روی و شفاهی خداوند به پیامبر (ص) است.

(۱) و از پیامبر (ص) روایت شده که فرموده‌اند: چون خدای عز و جل مرا به آسمان برد، تمام امت من از اول تا آخر برای من در گل ممثل شدند، آنچنان که من از هر یک از ایشان به وجودش آگاه‌تر از خود اویم و خداوند تمام نامها را به من آموخت و همان شب نماز را بر امت من واجب فرمود و این پنج سال پس از مبعث آن حضرت بود و سپس به زمین برگشت، در آن شب ابو طالب عموی پیامبر که آن حضرت را پیدا نکرده بود به اتفاق همه بنی هاشم به جستجوی ایشان پرداخت و می‌گفت: ای وای، چه مصیبت بزرگی خواهد بود که اگر رسول خدا را تا طلوع سپیده دم نبینم. در همین حال با پیامبر (ص) برخورد و آن حضرت از آسمان کنار خانه ام هانی، دختر ابو طالب و خواهر امیر المؤمنین، فرود آمد و ابو طالب گفت: همراه من بیا و وارد مسجد الحرام شو. ابو طالب و همه بنی هاشم هم وارد مسجد شدند. ابو طالب کنار حجر اسماعیل (یا کنار حجر الاسود) شمشیر خود را بیرون کشید و به بنی هاشم گفت: سلاحهای خود را که همراه دارید بیرون آورید و به قریش نگریست و گفت: به خدا سوگند اگر محمد (ص) را نمی‌یافتم هیچ چشمی از شما باقی نمی‌ماند که مژه بر هم زند. قریش گفتند: ای ابو طالب! نسبت به ما کار بزرگی را آهنگ کرده‌ای، و قریش پس از این تصمیم به غافلگیر ساختن رسول خدا (ص) گرفتند. هنگام طلوع صبح پیامبر (ص) با مردم نماز گزارد و موضوع معراج را برای ایشان بیان کرد و آنان گفتند: برای ما چگونگی بیت المقدس را

وصف کن و جبرئیل بیت المقدس را مقابل دیدگان آن حضرت قرار داد و به آنان می‌نگریست و به ایشان خبر می‌داد و سپس موضوع کاروان ابو سفیان و شتری را که پیشاپیش آن حرکت می‌کرد، به ایشان فرمود و آنان او را تکذیب کردند و گفتند: این جادوگری آشکار است. نفرین خداوند بر ایشان باد. پیامبر (ص) همچنان مقیم مکه بود و مردم را دعوت می‌فرمود. مؤمنان به او پاسخ می‌دادند و کافران او را انکار می‌کردند. «۱»

---

(۱). برای اطلاع بیشتر از بسیاری از مطالب که در این بخش آمده است در منابع عامه مراجعه شود به صفحات ۸۸ تا ۱۱۰ جلد ۲ ترجمه دلایل النبوه بیهقی، درگذشته ۴۵۸ هجری، و در منابع خاصه به بحث مستوفای مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، صفحات ۲۸۳ تا ۴۱۰، جلد ۱۸، چاپ دار الکتب الاسلامیه. م.

(۱) از علی بن حسین (ع) پرسیده شد: آیا خداوند را به داشتن مکان می‌توان توصیف کرد؟ فرمود: خداوند برتر از این است. گفته شد: پس چرا خداوند پیامبرش را به آسمان برد؟ فرمود: برای اینکه ملکوت آسمان و شگفتیهای آن و آفرینشهای تازه و بدیع را به او بنماید. «۱» گفته شد این گفتار خداوند که می‌فرماید: «پس نزدیک شد و نزدیک شد، پس بود به اندازه دو کمان یا نزدیکتر» یعنی چه؟ فرمود: یعنی رسول خدا به حجابهای نور نزدیک شد و ملکوت آسمان را دید و از پایین و به ملکوت زمین نگریست آنچنان که پنداشت نزدیک زمین است، همچون فاصله دو کمان یا نزدیکتر. و معراج آن حضرت چند سال پس از بعثت بود.

(۲)

باب آنچه که در باره معجزه‌های پیامبر (ص) آمده است

(۳) بدان که معجزه‌های پیامبر بسیار و مهمترین آنها قران است که اعراب و همگان را به آوردن نظیر آن فرا خوانده که اگر می‌توانند بیاورند. خداوند در سوره بقره چنین فرموده است: «و اگر از آنچه بر بنده خود فرو فرستاده‌ایم در شک هستید، سوره‌یی نظیر آن بیاورید و گواهان خود غیر از خدا را هم فراخوانید اگر راستگویانید و اگر این کار را نکردید و هرگز نخواهید توانست که انجام دهید، پس بترسید از آتشی که آتشگیره آن مردمان و سنگ است و برای کافران آماده شده است.»

(۴) و در جای دیگر هم می‌فرماید: «سوره‌یی نظیر آن بیاورید» «۲» و هم می‌فرماید:

«شما هم ده سوره مانند همین سوره‌های بهم بافته (ادعای خودتان) بیاورید.» «۳»

(۵) و در جای دیگر می‌فرماید: «بگو ای پیامبر که اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن بیاورند هرگز نتوانند که مانند آن بیاورند، هر چند همگان پیشتیبان یک دیگر باشند» «۴»

(۱). این روایت در امالی شیخ صدوق و به نقل از آن در صفحه ۳۱۴ جلد ۳ بحار چاپ مکتبة الاسلامیه آمده است. م.

(۲). بخشی از آیه ۳۸ سوره دهم (یونس).

(۳). بخشی از آیه ۱۳ سوره یازدهم (هود).

(۴). آیه ۸۸ سوره هفدهم (بنی اسرائیل).

(۱) امیر المؤمنین (ع) فرموده است که یهودیان پیش زنی یهودی به نام عبدة آمدند و گفتند: می‌دانی که محمد پایه بنی اسرائیل را و آیین یهودی را ویران کرده است؟

اینک بزرگان یهود می‌خواهند با این زهر او را غافلگیر کنند و این زهر را فراهم آورده‌اند و برای تو جایزه‌یی قرار داده‌اند که گوشت این گوسپند را با آن زهر آلوده کنی و محمد را مسموم سازی. عبدة آن گوسپند را زهر آلوده و سپس سرخ کرد و همه سران یهود را در خانه خود گرد آورد و خود به حضور پیامبر آمد و گفت: احترام مرا می‌دانی. سران یهود در خانه من آمده‌اند. تو و برخی از یارانت هم خانه مرا زینت دهید. رسول خدا (ص) برخاست و در حالی که امیر المؤمنین علی و ابو دجانه و ابو ایوب و سهل بن حنیف و تنی چند از مهاجران همراهش بودند به خانه عبده آمد. همین که ایشان آمدند و آن زن یهودی گوسپند زهر آلوده را حاضر کرد، یهودیان جلو بینی‌های خود را با پارچه‌های پشمی بستند و به پا خاستند و بر عصاهای خود تکیه زدند. پیامبر (ص) به آنان فرمود: بنشینید. گفتند: هر گاه پیامبری به دیدار ما می- آید هیچ کس از ما نمی‌نشیند و خوش نمی‌داریم که نفس ما به او برسد که مبادا ناراحت شود، و یهودیان که خدایشان لعنت کناد دروغ می‌گفتند و این کار را از بیم تأثیر سم و بخاری که از آن برمی‌خاست کرده بودند. همین که گوسپند زهر آلوده را به حضور پیامبر (ص) نهادند، شانه و کتف آن گوسپند سخن گفت که ای احمد (ص) دست نگهدار و از من مخور که من زهر آلوده و مسمومم. پیامبر (ص) عبدة را خواستند و به او فرمودند: چه چیز ترا وادار به این کار کرد؟ گفت: با خود گفتم اگر پیامبر باشد زیانش نمی‌رساند و اگر جادوگر و دروغگو باشد قوم خود را از او خلاص می‌کنم.

در این هنگام جبریل (ع) فرود آمد و به پیامبر گفت: خداوندت سلام می‌رساند و می‌فرماید: بگو به نام پروردگار نامی که همه مؤمنان او را به آن نامگذاری می‌کنند و و عزت هر مؤمنی به آن است و به پرتو خداوند که با آن پرتو آسمانها و زمین روشن می‌شود، و به قدرت خداوند که هر ستمگر سرکشی در قبال آن فروتنی می‌کند و هر شیطان سرکشی را زبون می‌کند، از شر هر زهر و جادو و جنون (دیوزدگی). به نام خداوند بلند مرتبه و پادشاه یگانه‌یی که جز او خدایی نیست و فرو می‌فرستیم از قرآن چیزی که آن مایه شفا و رحمت برای مؤمنان است و بر ستمگران جز زیان نمی- افزاید.

(۲) پیامبر (ص) این سخنان را گفت و به یاران خود هم فرمود بگویند. آنگاه به

ایشان فرمود: از این بخورید و خوردند و سپس دستور داد خون بگیرند. «۱»

(۱) همچنین امیر المؤمنین فرموده است: خداوند متعال به فرشتگان دستور داده است، بر آدم سجده کنند، در آنجا که می‌فرماید: «و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کردند.» «۲» و حال آنکه برای پیامبر ما می‌فرماید: «همانا و به تحقیق که خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که گرویده‌اید بر او درود فرستید و سلام دهید، سلام دادنی (تسلیم فرمان او باشید).» «۳» و باز در باره آدم می‌فرماید: «پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت و خدایش توبه او را پذیرفت.» «۴» و حال آنکه در مورد پیامبر ما می‌فرماید: «برای آنکه خداوند همه گناهان گذشته و آینده ترا برای تو بیامرزد.» «۵» و خداوند ادریس پیامبر (ع) را به جایگاهی بلند بر آورده است و در مورد پیامبر ما فرموده است: «و نام نکوی ترا در جهان بلند کردیم.» «۶»

(۲) و خداوند به ادریس (ع) پس از وفاتش از خوراکیهای تحفه بهشت عنایت فرمود و حال آنکه به محمد (ص) در همین جهان و در زندگانی او از خوراک بهشت عطا فرمود، و چنان بود که جبریل (ع) جامی از بهشت برای او آورد که در آن تحفه بهشتی بود. آن جام و آن خوراک لا اله الا الله می‌گفتند و آن خوراک در دست پیامبر (ص) همچنان لا اله الا الله می‌گفت و پیامبر هم تسبیح و تحمید و تکبیر گفت و آن را به اهل بیت خود داد که همچنان لا اله الا الله می‌گفتند. پیامبر خواستند از آن خوراکی به برخی از یاران خود بدهند، جبریل آن را گرفت و گفت: خودت بخور که تحفه بهشتی است و خداوند آن را به تو ارزانی فرموده است و سزاوار نیست مگر برای پیامبر یا وصی پیامبر، و رسول خدا (ص) از آن خوردند و ما هم خوردیم و من هنوز و تا این ساعت لذت و شیرینی آن را درک می‌کنم، و همانا نوح (ع) خدای خود را فرا خواند و آسمان برای او سیلاب فرو ریخت، و رسول خدا (ص) هنگامی که به مدینه هجرت فرموده بود، روز جمعه‌یی مردم مدینه به حضورش رسیدند و گفتند: ای

---

(۱). در صفحه ۱۳۵، امالی صدوق و به نقل از آن در صفحه ۳۹۵ جلد ۱۷ بحار الانوار چاپ مکتبة الاسلامیه آمده است. م.

(۲). بخشی از آیه ۳۴ سوره دوم (بقره).

(۳). آیه ۵۶ سوره سی و سوم (احزاب).

(۴). بخشی از آیه ۳۷ سوره دوم (بقره).

(۵). آیه ۲ از سوره چهل و هشتم (فتح).

(۶). آیه ۴ از سوره نود و چهارم (شرح).

رسول خدا! باران دیر کرده و درختان زرد شده و برگها فرو ریخته‌اند. پیامبر (ص) دستهای مبارکش را برافراشت آنچنان که زیر بغل ایشان پیدا شد و دعا فرمود و در آن حال هیچ ابری در آسمان نبود و همان دم چنان بارانی خدای عز و جل فرو فرستاد که جوانهای شیفته به قدرت و نیروی خود از بیم سیل به خانه برگشتند و این بارندگی یک هفته ادامه پیدا کرد. در جمعه دوم به حضور پیامبر رسیدند و گفتند: ای رسول خدا! دیوارها فرو ریخت و کاروانها و مسافران از حرکت باز ماندند. پیامبر (ص) لبخند زدند و فرمودند: این سرعت دلتنگی و ملالت آدمیزاده است و سپس عرض کرد:

پروردگارا! بر اطراف ما، نه بر خود ما. پروردگارا! در بیخ و بن نخلستانها و جاهایی که آب جمع می‌شود. و باران ملایم و قطره قطره بر اطراف مدینه می‌بارید و به حرمت و کرامت پیامبر (ص) حتی یک قطره هم در مدینه نمی‌بارید. و همانا هود (ع) به یاری خداوند از دشمنان خویش با باد سخت انتقام گرفت و خداوند متعال در جنگ خندق با طوفان و لشکرهای دیگری که آنها را نمی‌دیدند، پیامبر (ص) را یاری داد. بادی که گرد باد شن و خاک برانگیخت و خداوند متعال خود در این باره می‌فرماید: «ای کسانی که گرویده‌اید! به یاد آورید نعمت خداوند را بر خودتان در آن هنگام که سپاههایی به سوی شما آمدند و ما بر ایشان طوفان و سپاههای دیگری که نمی‌دیدید فرستادیم.» «۱»

(۱) و همانا خداوند برای صالح (ع) ماده شتری را اختصاص داد. ما هم در یکی از جنگها که همراه پیامبر (ص) بودیم، ناگاه شتری لاغر نزدیک آمد و خداوند زبان آن شتر را گشود، و گفت: ای رسول خدا! فلان کس از من کمال استفاده را برد و کار کشید. اکنون که پیر شده‌ام می‌خواهد مرا بکشد و من به شما پناه آورده‌ام.

پیامبر (ص) کسی نزد صاحب او فرستادند و خواستند که آن شتر را به ایشان ببخشد و او چنان کرد و پیامبر (ص) آن را رها فرمودند. باری دیگر که همراه ایشان بودیم عربی، مرد عرب دیگری را آورد و مدعی شد که این مرد ماده شتر مرا دزدیده است و ماده شتر را هم از پی خود می‌کشید، و چون گواهانی به دروغ گواهی داده بودند، آن مرد را برای بریدن دستش آماده می‌کردند. در این هنگام ماده شتر زبان گشود و گفت:

ای رسول خدا این مرد از این تهمت پاک است و همانا گواهان به نادرستی گواهی داده‌اند و کسی که مرا دزدیده فلان شخص یهودی است.

---

(۱). بخشی از آیه نهم سوره سی و سوم (احزاب).

(۱) و همانا ابراهیم (ع) را چون قوم در آتش افکندند، خداوند عز و جل آتش را بر او سرد و سلامت فرمود و پیامبر (ص) چون در خیبر فرود آمد، آن زن خیبری به قصد انتقام خون خویشاوندانش که کشته شده بودند به پیامبر (ص) زهر داد و خداوند

زهر را در درون پیامبر (ص) سرد و سلامت قرار داد تا هنگامی که رحلت ایشان فرا رسید، و حال آنکه زهر هم چون آتش می‌سوزاند و به آتش می‌کشد.

(۲) و همانا به موسی (ع) خداوند دوازده چشمه عنایت فرمود و چنین فرموده است که «با چوبدستی خود به سنگ بزن و از آن سنگ دوازده چشمه جوشیدن گرفت.» «۱»

(۳) و پیامبر (ص) چون در حدیبیه فرود آمد و مردم مکه او را محاصره کردند یارانش به حضورش آمدند و از تشنگی شکایت کردند و چنان شد که تهیگاه اسبها از تشنگی به هم چسبیده بود و چون تذکر دادند، پیامبر (ص) کوزه آبی خواست و دست فرخنده خویش را در آن نهاد و از میان انگشتانش چشمه‌های آب شروع به جوشیدن کرد، آنچنان که ما همگی سیراب شدیم و اسبها همگی سیراب شدند و تمام ظرفها و مشکهای خود را پر آب کردیم. و باز در حدیبیه همراه ایشان بودیم. به چاه خشک بدون آبی برخوردیم. پیامبر (ص) تیری از تیردان خود در آورد و به براء بن عازب مرحمت فرمود و گفت: برو این تیر را در این چاه خشک بیفکن (بر ته زمین و کف چاه بکار) و براء چنان کرد و خداوند از زیر آن تیر دوازده چشمه جوشانید. و آن روز دیگر که به روز وضو گرفتن مشهور است، مایه عبرت و پند است و برای تکذیب‌کنندگان نبوت او، معجزه‌یی است که همچون معجزه سنگ آب موسی (ع) است. در آن روز پیامبر (ص) ظرف آب وضویی را گرفت و دست خویش در آن نهاد و چندان آب جوشید و بالا آمد که هشت هزار مرد وضو گرفتند و همگان آب نوشیدند و چهار پایان خود را سیراب کردند و آنچه آب می‌خواستند برداشتند.

(۴) و همانا عیسی (ع) به فرمان خداوند مردگان را زنده فرمود و میان دست محمد (ص) هفت سنگریزه تسبیح گفتند که آوای آن شنیده شد و حال آنکه جماد و بی‌جان بودند و این برای اتمام حجت بود بر پیامبری آن حضرت و باز چون در طایف فرود آمد و مردمش را محاصره فرمود، آنان هم گوسپند پخته زهر آلوده‌یی برای ایشان فرستادند و شانه آن گوسپند زبان گشود و گفت: ای رسول خدا! از من مخور که زهر آلوده‌ام. و همانا عیسی (ع) از گل مجسمه پرنده‌یی درست کرد و در آن

---

(۱). بخشی از آیه ۱۶۰، سوره هفتم (اعراف). م.

دمید و به فرمان خداوند آن تندیس گلی به پرواز درآمد و پیامبر (ص) هم روز خندق سنگی در دست گرفت که از آن آوای تسبیح و تقدیس شنیدیم و سپس به آن سنگ فرمود شکافته شو و به سه قطعه شد که از هر قطعه همچنان آوای تسبیح و تقدیس شنیده می‌شد و آوای هر یک با دیگری تفاوت داشت.

(۱) و روزی در بطحای مکه به درختی پیام داد و درخت پاسخ داد، در حالی که هر شاخه آن تسبیح و تقدیس و تهلیل خاص داشت. سپس به آن درخت فرمان داد به دو نیم شو و دو نیم شد و باز فرمود پیوسته شو و پیوسته شد. آنگاه فرمود در مورد

پیامبری من گواهی ده و گواهی داد و فرمود به جای خود بازگرد و درخت به جای خود برگشت، در حالی که تسبیح و تقدیس و تهلیل می‌کرد. جای این درخت در محله قصابهای مکه بود و این حدیث طولانی است و ما بخشی از آن را نقل کردیم. «۱»

(۲) دیگر از معجزات آن حضرت شکافته شدن ماه است که چون از ایشان خواستند آن را انجام داد و قرآن این معجزه را بیان داشته و فرموده است: (۳) «قیامت (یا قیام رسول خدا) نزدیک آمد و ماه آسمان شکافته شد و اگر کافران آیت بزرگی هم ببینند، باز روی برمی‌گردانند و می‌گویند جادوگری مستمری است و رسول خدا را تکذیب کردند و از هواهای نفس خود پیروی کردند و هر امری را عاقبت مقری خواهد بود. و به تحقیق که آیاتی که در آن مایه عبرت از گناه است به شما رسید، حکمت بالغه خداوند است و از این پس پند و اندرز سودی نخواهد داشت.» «۲» پیامبر (ص) با انگشت خویش به ماه اشاره فرمود و ماه دو نیمه شد. ولی کافران قریش همچنان ستیزه کردند و گفتند: جادویی مستمر است.

(۴) دیگر از معجزات رسول خدا این است که کنار یکی از ستونها خطبه

---

(۱). این حدیث طولانی که گفتگو و محاجه مردی یهودی با امیر المؤمنین علی (ع) است در کتاب احتجاج احمد بن علی طبرسی از دانشمندان قرن ششم و به نقل از آن در صفحات ۲۷۳ تا ۲۹۸، جلد ۱۷، بحار الانوار مجلسی، چاپ دار الکتب الاسلامیه آمده است و برای اطلاع بیشتر از معجزاتی که در این حدیث آمده است، در منابع عامه به بحث مستوفای نویری در نهایة الارب، صفحات ۳۰۲ تا ۳۴۹، جلد ۱۸ متن عربی و ترجمه فارسی آن به قلم این بنده و در منابع خاصه به بحث صفحات ۱۵۹ تا ۴۲۲ جلد ۱۷ بحار مراجعه فرمایید. م.

(۲). آیات ۱ تا ۵ سوره پنجاه و چهارم (قمر) و به صفحات ۴۴۰ تا ۴۴۲ جلد ۹ تفسیر تبیان شیخ طوسی مراجعه فرمایید. م.

می‌خواندند و چون منبر ساخته شد و پیامبر (ص) برای خطبه به منبر رفتند آن ستون چنان ناله کرد که ماده شتر ناله می‌کند و پیامبر (ص) آن را در برگرفتند و آرام گرفت. محمد بن ابی طلحه عونی چنین سروده است: «۱» (۱) «درود بر راهنمای همه جهانیان و آخرین پند دهندگان و سلام بر نگهبان پاک و پاکیزه. سلام و روح و ریحان و آسایش بر آن رایت برافراخته دین باد که تاج افتخار بر سر دارد و سلام بر دریای خرد و اقیانوس اندیشه و سلام بر آن کس که فرشتگان و آیتها و پندها بر او نازل می‌شدند.»

(۲)

مجلس پنجم در تولد پیامبر صلوات الله علیه

(۳) ابو طالب از قول عبد المطلب نقل می کرده که چنین می‌گفته است: در حالی که در حجر اسماعیل خفته بودم خوابی دیدم که مرا ترساند. پیش کاهنه قریش آمدم در حالی که روپوش خز بر تن داشتم و گیسوانم به دوشهایم می‌رسید. چون آن زن به

چهره من نگریست، در چهره‌ام ناراحتی دید. او درست نشست و من در آن هنگام سرور قوم خود بودم. پرسید: بر سالار عرب چه رسیده است که چهره‌اش دگرگون است؟

آیا از پیشامدهای روزگار به او بیمی رسیده است؟ گفتم: آری دوش در حالی که در حجر اسماعیل خفته بودم، خواب دیدم که گویی درختی از پشت من رویید که سرش به آسمان رسید و شاخه‌های آن خاور و باختر را فرو گرفت و دیدم پرتوی از آن سر زد که شاید هفتاد برابر پرتو خورشید بود و چنان دیدم که عرب و عجم برای آن درخت پیشانی بر خاک نهادند و فروتنی کردند و هر روز بر پرتو آن افزوده می‌شود. و دیدم گروهی از قریش می‌خواهند آن را قطع کنند و همین که نزدیک آن می‌رسند، جوانی که از همگان خوش چهره‌تر و نیکو لباستر است آنان را می‌گیرد و پشت ایشان را در هم می‌شکند و چشمهایشان را بیرون می‌کشد. من دست دراز کردم که به شاخه‌یی از آن دست آویزم. همان جوان بر من فریاد کشید که دست نگهدار! برای تو از این درخت بهره‌یی نیست. گفتم: این درخت که از من است، بهره آن برای کیست؟ گفت:

بهره‌اش برای آنان است که به آن آویخته‌اند و به زودی به سوی آن باز می‌آیند. من

---

(۱). به نام این شاعر و شرح حالش در معجم مرزبانی و الشعر و الشعرای ابن قتیبه و المحمدون من الشعرای قفطی و اعلام زرکلی بر نخوردم. راهنمایی اهل فضل موجب سپاس است. م.

ترسان و بیم زده و در حالی که رنگ چهره‌ام دگرگون شده بود از خواب بیدار شدم.

در این هنگام دیدم که رنگ چهره آن زن کاهن دگرگون شد و گفت: اگر راست می- گویی از صلب تو پسری متولد می‌شود که خاور و باختر را تصرف می‌کند و میان مردم به پیامبری برانگیخته می‌شود- اندوه من زدوده شد- و ای ابو طالب مواظب باش شاید آن شخص تو باشی. هنگامی که پیامبر (ص) مبعوث شده بودند ابو طالب این سخن را می‌گفت و می‌افزود: به خدا سوگند آن درخت ابو القاسم امین است. «۱»

(۱) ابن عباس می‌گوید، از پدرم عباس شنیدم که چنین می‌گفت: چون برای پدرم عبد المطلب، عبد الله متولد شد در چهره او پرتوی دیدم که چون پرتو خورشید می- درخشید و آشکار بود. پدرم گفت: این پسر را شأن و منزلت بزرگی خواهد بود.

عباس گوید: من در خواب دیدم که گویی پرنده‌یی سپید از سوراخ بینی عبد الله بیرون آمد و به پرواز درآمد و به خاور و باختر رسید و سپس برگشت و بر خانه کعبه فرو افتاد و همه قریش برای او پیشانی بر خاک نهادند و در همان حال که مردم متوجه آن بودند به صورت پرتوی درآمد که میان آسمان و زمین بود و امتداد یافت و به خاور و باختر رسید. چون از خواب بیدار شدم از کاهنه بنی مخزوم پرسیدم. گفت:

ای عباس! اگر خواب راست و صادقی دیده باشی، همانا از صلب او پسری متولد می‌شود که مردم خاور و باختر پیرو او خواهند شد. پدرم می‌گفت: کار عبد الله مرا وجهه همت است، تا آنکه عبد الله با آمنه که از نیکوخلق‌ترین و زیباترین زنان قریش بود ازدواج کرد و چون عبد الله درگذشت و آمنه رسول خدا (ص) را زایید به دیدار او رفتم و دیدم که میان دو چشم آن حضرت پرتوی می‌درخشد و در چهره‌اش نگریستم و دانستم که هموست. و از او رایحه مشک استشمام کردم و از شدت بوی خوش او خود من هم، همچون قطعه‌یی مشک خوشبو شدم. آمنه برای من نقل کرد و گفت: چون درد زایمان مرا گرفت و سخت شد، همهمه و سخنی شنیدم که چون سخن آدمیان نبود و رایتی از سندس بر چوبی از یاقوت دیدم که میان آسمان و زمین زده شد و چون پسرم متولد شد دیدم پرتوی از سرش بر زد و به آسمان رسید و کاخهای شام را دیدم که همچون شعله آتش بود، و بر گرد خود پرندگان بسیار دیدم که

---

(۱). این حدیث با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۱۷۳ جلد اول کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق (رضی الله عنه)، چاپ حوزه قم، محرم ۱۳۰۵ آمده است. و در امالی صدوق هم در صفحه ۱۵۸ نقل شده است. م.

بالهای خود را اطراف من گسترده‌اند. در همین هنگام شعیره اسدی (گویا نام زنی کاهن است) «۱» را دیدم که از کنار من گذشت و گفت: ای آمنه! کاهنان و بتها از پسر تو چه بر سرشان آمد. و مردی جوان و کشیده قامت و سخت سپید چهره و نیکو لباسی را دیدم که فقط پنداشتم عبد المطلب است. او به من نزدیک شد و نوزاد را گرفت و آب دهان خود را در دهان نوزاد انداخت و از او سخنانی پرسید و نوزاد سخن گفت و من نفهمیدم جز آنکه آن مرد به نوزاد گفت: در پناه امان خدا و حفظ و نگهداشت او باشی. همانا من دل ترا از ایمان و دانش و بردباری و یقین و عقل و شجاعت انباشتم.

تو گزیده‌ترین بشری. خوشا بر آنکه از تو پیروی کند و وای بر آن کس که از تو تخلف ورزد. آنگاه انبانی از حریر سپید بیرون آورد و گشود و در آن مهر و خاتمی بود که بر دوش نوزاد زد و گفت: خدایم فرمان داده است که بر تو از روح قدس بدمم، و در او دمید و بر او پیراهنی پوشاند و گفت: این امان تو از آفات دنیاست.

آمنه به من گفت: این چیزی بود که من دیدم، و من در آن هنگام خط می‌خواندم.

جامه پیامبر (ص) را کنار زدم و دیدم مهر نبوت میان دوشهای اوست، و این موضوع را همواره پوشیده می‌داشتم و فراموش کرده بودم و آن را به یاد نیاوردم، تا روزی که مسلمان شدم پیامبر (ص) آن را به یاد من آوردند. «۲»

(۱) امام صادق (ع) فرموده‌اند: شیطان، که نفرین خداوند بر او باد، از هفت آسمان عبور می‌کرد و چون عیسی (ع) متولد شد از عبور سه آسمان ممنوع شد و از چهار آسمان می‌گذشت، و چون رسول خدا (ص) متولد شد از تمام هفت آسمان باز داشته شد و شیطانها را با ستاره‌ها در آسمان می‌زدند و قریش گفتند: این نشانه برپایی

(۱). در کمال الدین صدوق آمده است که همزاد (تابع) شعیره اسدی را دیدم. م.

(۲). این حدیث با ذکر سلسله اسنادی که چندان ارزشی ندارد، در صفحه ۱۷۵، کمال الدین صدوق و امالی آمده است و به نقل از آن دو در صفحه ۲۵۶ جلد ۱۵ بحار الانوار، چاپ دار الکتب الاسلامیه ذکر شده است. مرحوم حاج شیخ عبد الرحیم ربانی در پاورقی همان صفحه بحار اظهار نظر کرده‌اند که این حدیث از طریق عامه روایت شده است. علاوه بر اظهار نظر آن استاد فقید تذکر می‌دهم که به نقل کتابهای مهم تراجم رجال و شرح حال اصحاب، عباس عموی پیامبر (ص) دو یا سه سال از آن حضرت بزرگتر بوده است، (طبقات ابن سعد، ص ۱، بخش ۱، ج ۴، اصابه ابن حزم، ص ۲۷۱، ج ۲، استیعاب ابن عبد البر، ص ۹۴، ج ۳، در حاشیه اصابه) و نقل این گونه مطالب از او صحیح به نظر نمی‌رسد. احتمالا این گونه احادیث را برای بیان اهمیت عباس، در دوره حکومت عباسیان بدون توجه جعل و وضع کرده‌اند. م.

رستاخیز است که آن را از اهل کتاب می‌شنیدیم. عمرو بن امیه «۱» که از داناتر مردم دوره جاهلی بود، گفت: بنگرید، اگر ستارگانی که موجب راهنمایی و شناختن تابستان و زمستان از یک دیگرند سقوط می‌کنند، نشانه نابودی همه چیز است و اگر آن ستارگان پایدارند و ستاره‌های دیگری به صورت شهاب درمی‌آید، کار تازه‌یی رخ داده است. سحرگاه تولد پیامبر (ص) تمام بتها به روی خود درافتاده و باژگون شدند و ایوان کسری در آن شب شکست برداشت و چهارده کنگره آن فرو ریخت.

دریاچه ساوه خشک شد و آتشکده‌های فارس که هزار سال پیوسته روشن بود خاموش شد و موبد موبدان آن شب در خواب دید که شتران سخت کوش و تناور اسبهای عربی را یدک می‌کشند و از رودخانه دجله گذشتند و در سرزمین آنان پراکنده شدند.

طاق ایوان کسری هم از وسط شکست خورد و دجله طغیان کرد «۲» و در آن شب نوری از جانب حجاز پراکنده و به سوی خاور کشیده شد و به خاوران رسید. تمام تختهای پادشاهان جهان در آن شب باژگونه شد. زبان پادشاه آن روز بند آمد و نمی‌توانست سخن بگوید. علم جادوگران از ایشان گرفته شد و سحر ساحران باطل گردید و هیچ زن کاهنه‌یی در عرب باقی نماند مگر اینکه همزادش از او در حجاب قرار گرفت و قریش میان عرب بزرگ و به آل الله معروف شدند. امام صادق (ع) می‌فرماید: به آنان از این جهت که در بیت الله الحرام بودند آل الله می‌گفتند.

(۱) آمنه می‌گوید: به خدا سوگند چون فرزندم متولد شد، دستها را بر زمین نهاد و سرش را به سوی آسمان بلند کرد و به آن نگریست و نوری از من سر زد که همه چیز را روشن ساخت و در همان نور شنیدم سروشی می‌گفت: همانا که تو سرور مردم را زاییدی. او را محمد نام بگذار. آنگاه نوزاد را پیش عبد المطلب آوردند که ببیند و سخنان آمنه به اطلاع او رسیده بود، کودک را در دامن خود نهاد و این ابیات را خواند: (۲) «سپاس خداوندی را که به من این پسر فرخنده و پاکیزه سرشت را عنایت فرمود، که در گهواره هم بر کودکان سروری و برتری دارد.»

(۱). ظاهرا عمرو بن امیه ضمری درگذشته ۶۷۵ میلادی است. این شخص در جنگ بدر اسیر و بعدها مسلمان شده است. م.

(۲). برای دجله در متن صفت عوراء یا غوراء هم آمده است که مرحوم علامه مجلسی در بحار توضیح داده‌اند و یاقوت حموی می‌گوید: یعنی دجله در منطقه بصره. م.

ص:۱۱۹

(۱) عبد المطلب نوزاد را به ارکان کعبه مالید و برای او کنار کعبه دعا کرد و برای او اشعاری سرود. «۱» گوید و ابلیس که نفرین خداوند بر او باد چنان فریادی برآورد که همه شیطانها پیش او جمع شدند و گفتند: ای سرور ما! چه چیزی چنین ترا ناراحت کرده است؟ گفت: ای وای بر شما که از دیشب آسمان و زمین دگرگون شده و شگفتیها در آنها پدید آمده است و بدون تردید در زمین حادثه بزرگی رخ داده است که از هنگام بر شدن عیسی (ع) چنین حادثه‌یی رخ نداده است. بروید و بنگرید چه اتفاقی افتاده است. آنان پراکنده شدند و باز آمدند و گفتند: چیزی نیافتیم.

ابلیس گفت: من خود باید برای این کار بروم و سپس همه جهان را زیر پا گذاشت و در آن به گردش پرداخت. همین که به منطقه حرم رسید آن را آکنده و حفاظت شده به فرشتگان دید و چون خواست وارد حرم شود، بر او بانگ زدند و برگشت و خود را به شکل گنجشکی درآورد و خواست از جانب کوه حرا وارد شود جبریل به او بانگ زد: چه می‌خواهی که خدایت نفرین کناد. ابلیس به جبریل گفت: فقط سخن از تو می‌پرسم که این چه حادثه است که امشب در زمین رخ داده است؟ گفت:

محمد (ص) متولد شد. ابلیس گفت: آیا مرا از او بهره‌یی است؟ گفت: نه. پرسید: آیا مرا در امت او بهره‌یی است؟ گفت: آری، گفت: به همین خوشنودم. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: جبرئیل به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت: ای محمد! خداوندت سلام می‌رساند و می‌فرماید: من آتش را بر پشتی که ترا فرو ریخته و رحمی که ترا برداشته و دامنی که ترا پرورانده است حرام کردم. پیامبر (ص) فرمود: ای جبرئیل! این سخن خود را توضیح بده. گفت: پشتی که ترا فرو ریخته، عبد الله بن عبد المطلب است و رحمی که ترا برداشته، آمنه دختر وهب است و دامنی که ترا پرورانده، دامن ابو طالب و فاطمه بنت اسد است. «۳»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است: از پیامبر (ص) پرسیده شد: آنگاه که آدم (ع) در

(۱). برای اطلاع از نمونه این اشعار به صفحه ۹۲، جلد ۱، دلائل النبوة بیهقی، چاپ مدینه منوره مراجعه شود و به صفحه ۲۰۸، جلد ۱، سیره ابو الفداء، چاپ ۱۹۷۶ میلادی، بیروت. م.

(۲). با ذکر اسناد در امالی صدوق (رضی الله عنه) و به نقل از آن در صفحه ۲۵۷ جلد ۱۵ بحار الانوار آمده است. م.

(۳). در معانی الاخبار و امالی صدوق و به نقل از آن دو، در صفحه ۱۰۸ جلد ۱۵ بحار الانوار آمده است. م.

ص:۱۲۰

بهشت بود، شما کجا بودید؟ فرمود: در پشت (صلب) او بودم و آنگاه که در پشت پدر خود نوح بودم، همراه او سوار کشتی بودم و چون پدرم ابراهیم (ع) را در آتش افکندند، بر پشت او بودم. هرگز هیچ یک از نیاکان من ازدواج بر خلاف شرع و آیین نکرده‌اند و همواره خداوند متعال مرا از پشتهای پاکیزه به رحمهای پاکیزه و پاک منتقل فرموده و همواره راهنما و رهنمون بوده‌ام، تا آنکه خداوند متعال از من پیمان پیامبری گرفت و میثاق مرا برای اسلام استوار فرمود و همه صفات مرا روشن فرمود و نام مرا در تورات و انجیل ثبت کرد و مرا به آسمان خود برد و برای من نامی از نام خود مشتق ساخته است. امت من ستایشگرانند، صاحب عرش محمود است و من محمدم. «۱»

(۱) لیث بن سعد «۲» می‌گوید: به کعب الاحبار در حضور معاویه گفتم: شما تولد پیامبر (ص) را چگونه دیده‌اید و آیا برای خاندان (عترت) آن حضرت فضیلتی یافته‌اید؟ کعب نخست به معاویه نگریست تا ببیند او چه می‌خواهد. «۳» خداوند چنین به زبان معاویه آورد که گفت: ای ابو اسحاق! آنچه می‌دانی بگو. کعب گفت: من هفتاد و دو کتاب و صحیفه را که همه از آسمان نازل شده است خوانده‌ام و تمام صحیفه‌های دانیال را هم خوانده‌ام و در همه آنها موضوع ولادت رسول خدا و ولادت عترت آن حضرت آمده است. نام رسول خدا شناخته شده و مشهور است و هیچ کس پیامبر از مادر زاده نشده و فرشتگان بر او نازل نشده‌اند مگر عیسی و احمد که سلام و درودهای خداوند بر آن دو باد و بر هیچ آدمی پرده‌های بهشتی زده نشده است مگر بر مریم و آمنه و فرشتگان بر هیچ زنی که باردار شود گماشته نشده‌اند مگر بر مریم و آمنه و یکی از نشانه‌های بارداری آمنه این است که چون آبستن شد سروشی در آسمانهای هفتگانه ندا داد: مژده باد که نطفه احمد (ص) بسته شد و در

---

(۱). برای اطلاع بیشتر از این روایت و نظایر آن به صفحات ۱۰ تا ۲۲ جلد ۱۵ بحار الانوار مراجعه فرمایید. م.

(۲). به شرح حال این شخص دسترسی پیدا نکردم. بدون تردید این شخص نمی‌تواند لیث بن سعد فهمی، متولد ۹۴ و درگذشته ۱۷۵ هجری باشد، چون کعب در ۳۲ درگذشته است، و هیچ یک از لیث‌هایی هم که ذهبی در میزان الاعتدال آورده است، منطبق با این شخص نیست. م.

(۳). این کعب که به کعب الاحبار هم معروف است از علمای بزرگ یهود است که به روزگار ابو بکر مسلمان شد و در سال ۳۲ هجری در شام درگذشت. م.

ص:۱۲۱

زمینها و دریاها هم چنین سروشی ندا داد و در آن هنگام هیچ جنبنده‌یی که حرکت می‌کند و هیچ پرنده‌یی که پرواز می‌کند نبود مگر اینکه به این امر آگاه شد. و شب ولادت محمد (ص) در بهشت هفتاد هزار کاخ از یاقوت سرخ و هفتاد هزار کاخ از

مروارید آبدار ساخته شد و گفته شد این کاخها به مناسبت ولادت است. بهشت سر- افراخته شد و به آن گفتند: آراسته شو و به اهتزاز درآی که پیامبر اولیای تو زاده شد و از آن هنگام بهشت لبخند زد و تا روز رستاخیز لبخندزنان است. کعب چنین ادامه داد که به من خبر رسیده است که ماهی‌ای از ماهیان دریا نامش طموسا و سالار ماهیان است! هفتصد هزار دم دارد و بر پشت آن هفتصد هزار گاو نر راه می‌رود که هر یک بزرگتر از دنیاست و هر گاو نر هفتصد هزار شاخ زمردین سبز دارد! و آن ماهی وجود ایشان را احساس نمی‌کند. آن ماهی از شادی تولد پیامبر (ص) به جنبش درآمد و اگر خداوند متعال او را پایدار نمی‌داشت همانا که زمین زیر و زبر می‌شد. «۱»

(۱) و به من خبر رسیده است که در آن روز هیچ کوهی نبود مگر اینکه به کوههای دیگر شادباش گفت و کلمه لا اله الا الله بر زبان آورد و همه کوهها برای احترام و بزرگداشت پیامبر (ص) برای کوه ابو قبیس فروتنی کردند و درختان چهل روز با شاخها و میوه‌های خود به شادی تولد رسول خدا (ص) تقدیس می‌کردند و میان زمین و آسمان هفتاد ستون از نورهای رنگارنگ که هیچ کدام به دیگری شبیه نبود، زده شد و چون به آدم (ع) مژده تولدش را دادند هفتاد برابر بر زیبایی او افزوده شد. او که تلخی مرگ را چشیده بود و در او اثر گذاشته بود، با مژده ولادت محمد (ص) آن اثر و افسردگی از او برداشته و مرتفع شد، و به من خبر رسیده است که جویبار کوثر در بهشت به تلاطم آمد و از خرمی هفتصد هزار کاخ از مروارید و یاقوت نثار مولد محمد (ص) کرد. بر شیطان سخت گرفته و بند نهاده شد و چهل روز در حصار قرار گرفت، و سریرش چهل روز در آب غرق بود و همه بتها به روی خود درافتادند و فریاد برآوردند و ولوله کردند و از کعبه آوایی شنیدند که می‌گفت: ای قریش! مژده رسان و بیم دهنده برای شما آمد. عزت همیشگی و سود بزرگ همراه اوست و

---

(۱). اول حدیثی است که در مجلس هشتاد و هشتم امالی صدوق (صفحه ۶۰۱ ترجمه آقای کمره‌یی) آمده است. استاد فقید آقای حاج شیخ عبد الرحیم ربانی در حاشیه صفحه ۲۹۲ جلد ۱۵ بحار الانوار ضمن پاورقی مفیدی گفته‌اند که اینها از چیزهای عجیب ساخته و پرداخته کعب الاحبار و افسانه‌سراییهای اوست. م.

او خاتم پیامبران است، و در کتابها می‌بینیم که عترت و خاندان او بهترین مردم پس از اویند، و تا هنگامی که از عترت او کسی در دنیا باشد همه مردم در امان خواهند بود و عذاب بر آنان نمی‌رسد. معاویه گفت: ای ابو اسحاق! عترت او کیستند؟ کعب گفت: فرزندان فاطمه. معاویه چهره ترش کرد و لبهای خود را به دندان گزید و شروع به بازی کردن با ریش خود کرد. کعب گفت: صفت دو جوجه‌یی که شهید می‌شوند و آن دو پسران فاطمه‌اند و بدترین مردم ایشان را می‌کشند نیز می‌شناسیم. معاویه گفت: چه کسی آنها را می‌کشد؟ گفت: مردی از قریش. معاویه برخاست و گفت:

اگر می‌خواهید برخیزیم.

(۱) امام صادق (ع) می‌فرماید: آمنه دختر وهب می‌فرموده است: چون ساعت ولادت رسول خدا (ص) نزدیک شد، مرا سخت بیم گرفته بود. پرنده سپیدی را دیدم که بال خود را بر قلب من کشید و بیم من از میان رفت و در همان هنگام برای من

آشامیدنی سپیدی که پنداشتم شیر است آوردند و تشنه بودم، آن را نوشیدم و سخت روشن شدم. آنگاه زنانی بلند قامت چون سرو دیدم که با من شروع به سخن گفتن کردند. شگفت کردم و با خود گفتم: اینان از کجا جای مرا دانسته‌اند؟ سپس درد سختتر شد. من همواره صدای کسی را که سپید چهره و زیباروی بود می‌شنیدم و ناگاه چیزی همچون حریر سپید دیدم که میان آسمان و زمین را آکنده کرد و آوای گوینده‌یی را شنیدم که می‌گفت: او را از عزیزترین مردم بگیرید. آنگاه مردانی را دیدم که میان آسمان و زمین ایستاده‌اند و در دستهای ایشان ابریقهایی است، و آنگاه برای ساعتی پروردگار عز و جل پرده از پیش چشم من برداشت و همه خاوران و باختران زمین را دیدم و سه رایت برافراشته دیدم، یکی در خاور، دیگری در باختر و یکی بر بام کعبه. و چون رسول خدا (ص) متولد شد به سجده درافتاد و همچون کسی که به درگاه خدا تضرع کند، انگشت به سوی آسمان برافراشت. در این هنگام ابری سپید دیدم که از آسمان فرود آمد و او را پوشاند و آوای سروشی به گوشم رسید که می‌گوید: محمد را به خاور و باختر زمین و دریاها بگردانید تا نام و صفات و صورتش را بشناسند. آنگاه ابر کنار رفت و فرزند خود را دیدم که در جامه سپیدی از شیر سپیدتر پیچیده است و زیر آن حریر سبزی بود و سه کلید از مروارید تازه در دست داشت و سروشی می‌گفت: محمد (ص) کلیدهای نصرت و سود و پیامبری را در دست گرفت. سپس ابر دیگری آمد که از ابر نخست پرنورتر بود و او را در

برگرفت و از نظر من برای مدت بیشتری پوشیده ماند و آوای سروشی را شنیدم که می‌گفت: محمد (ص) را در خاور و باختر جهان بگردانید و او را بر همه روحانیان جن و انس و پرندگان و جانوران ارائه دهید. صفای آدم و نرمی نوح و دوستی ابراهیم و زبان اسماعیل و کمال یوسف و مژده یعقوب و صدای داود و شکیبایی ایوب و پارسایی یحیی و کرم عیسی را به او ارزانی دارید. سپس آن ابر هم کنار رفت و من فرزندم را دیدم که در دستش حریر سبزی بود و آن را تند در هم نوردید و گرفت و سروشی ندا داد: محمد (ص) تمام دنیا را گرفت. هیچ چیز باقی نماند مگر آنکه به تصرف او درآمد. سپس سه تن که گویی خورشید از چهره‌شان می‌درخشید ظاهر شدند. در دست یکی از ایشان ابریقی بود که از آن بوی خوشی چون بوی مشک احساس می‌شد و در دست دومی طشتی از زمرد سبز بود که چهار جانب داشت و بر هر جانب مرواریدی سپید بود و سروشی گفت: ای حبیب خدا! این جهان است، آن را بگیر. و پیامبر (ص) وسط آن را گرفت و سروشی گفت: محمد کعبه را گرفت. در دست شخص سوم حریر سپیدی دیدم که پیچیده بود. آن را گسترد و باز کرد و از آن خاتم و مهری بیرون آورد که چشم بینندگان بر آن خیره و سرگردان می‌ماند.

آنگاه پسرم را با آن آب شستند و هفت بار از آن ابریق بر او آب ریختند و میان دو دوش او را با آن خاتم مهر زدند و او را در آن حریر پیچیدند و ساعتی او را میان بالهای خود گرفتند و کسی که این کارها را انجام می‌داد رضوان بهشت بود. آنگاه برگشت و چون می‌خواست برود، روی به فرزندم کرد و گفت: بر تو مژده باد ای مایه عزت این جهانی و آن جهانی. و پیامبر (ص) پاک و پاکیزه بزاد و پدر و مادرش در کودکی او درگذشتند. «۱»

(۱) از عبد المطلب روایت است که گفته است: شب تولد پیامبر (ص) در کعبه مشغول انجام اصلاحی بودم. چون شب به نیمه رسید ناگاه دیدم ارکان چهارگانه کعبه به سوی مقام ابراهیم مایل شد و در مقام به حال سجده درآمد و سپس به حال خود و

بر پا ایستاد و از کعبه صدای تکبیر عجیبی شنیدم که ندا می‌داد: الله اکبر، خدای محمد مصطفی. هم اکنون پروردگار من مرا از ناپاکیهای مشرکان و پلیدیهای دوره جاهلی

---

(۱). این روایت بدون هیچ تفاوتی در صفحه ۱۱۰، اثبات الوصیه مسعودی، درگذشته ۳۴۶ هجری، چاپ افست بصیرتی قم آمده است. م.

پاک کرد. آنگاه بتها همچون پارچه شروع به تکان خوردن کردند و گویی هم اکنون به بت بزرگ می‌نگرم که خمیده است. چون چگونگی خانه کعبه و بتها را دیدم نفهمیدم چه می‌گویم. نخست چشمهای خود را مالیدم و با خود گفتم آیا خوابم یا بیدار و با خود گفتم هرگز خواب نیستم و بیدارم و سپس به سمت بطحای مکه رفتم و از در بنی شیبه بیرون شدم و چون روی کوه صفا رسیدم، شنیدم از هر سوی به من گفته می- شود: (۱) ای سرور قریش! ترا چه می‌شود که چنین بیم زده و ترسانی؟ مگر در جستجوی تو هستند؟ و من از سرگردانی نمی‌توانستم پاسخ دهم و تمام همت من رسیدن پیش آمنه بود. ناگاه دیدم گویی همه پرندگان در خانه او جمع شده‌اند و همه کوههای مکه مشرف بر خانه اوست و ابری سپید برابر حجره‌اش بود، و همین که چنین دیدم خود را بر در خانه رساندم، ولی آنجا هیچ نشانی از زایمان ندیدم. در زدم. آمنه با صدای آهسته‌یی پاسخ داد. گفتم: بشتاب و در را بگشای. در را شخص آمنه گشود.

نخستین جای چهره او که چشم من افتاد جایی بود که پرتو محمدی در آن می‌درخشید و آن پرتو را ندیدم. گفتم: ای آمنه من خوابم یا بیدار؟ گفت: بیداری، ولی ترا چه می‌شود که ترسان هستی؟ آیا در تعقیب و جستجوی تو هستند؟ گفتم: نه، ولی من امشب در بیم و ترس بسیارم و مرا چه می‌شود که نوری را که در چهره‌ات بود نمی‌بینم؟

گفت: وضع حمل کردم. گفتم: چه هنگام بار بر زمین نهادی که بر تو نشانی از زایمان نیست؟ گفت: آری، به بهترین و آسانترین صورت بار بر زمین نهادم و این پرندگان که کنار حجره‌ام می‌بینی، همین که کودک را زاییدم از من خواستند که او را به ایشان بسپرم تا به آشیان خود ببرند و این ابر هم که می‌بینی همین خواسته را داشت.

گفتم: ای آمنه! اکنون بیاورش تا ببینمش. گفت: امروز میان تو و او مانع خواهند شد و نمی‌توانی او را ببینی. گفتم: به چه سبب؟ گفت: همین که او را زاییدم فرشته‌یی که همچون نقره درخشان و به بلندی درخت خرمایی بود بر من ظاهر شد و گفت:

ای آمنه! دقت کن این پسر را تا سه روز به هیچ کس از آفریدگان و بنی آدم نشان مده.

من شمشیر خود را کشیدم و گفتم: کودک را بیاور که ببینم و گر نه ترا می‌کشم و گر نه نخست خودم را خواهم کشت. آمنه چون دید به راستی می‌خواهم چنان کنم، گفت:

خودت می‌دانی و او. گفتم: کجاست؟ گفت: در این خانه است. در جامه پشمینه سپیدی پیچیده است. و زیر آن پارچه حریر سبزی است. همین که خواستم وارد خانه شوم، از درون خانه مردی بیرون آمد و گفت: کجا می‌روی؟ گفتم: می‌خواهم به پسرم

محمد (ص) بنگرم. به من گفت: برگرد که هیچ آدمیزاده‌یی را راهی برای دیدار او نیست تا دیدار فرشتگان از او تمام شود. عبد المطلب می‌گوید: من شروع به لرزیدن کردم و شمشیر را از دست افکندم و برای اینکه این خبر را به قریش بدهم بیرون آمدم. ولی خدای عز و جل قدرت سخن گفتن را از من گرفت و هفت شبانروز نتوانستم کلمه‌یی به زبان آورم. «۱»

(۱) میلاد پیامبر (ص) روز جمعه هفدهم ربیع الاول عام الفیل (سال حمله ابرهه با فیل به مکه- م.) بوده است و گفته شده است، روز جمعه دوازدهم ماه ربیع الاول بوده است و روایت نخست صحیح‌تر و معروف‌تر است. «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خداوند نطفه مرا از مروارید سپید اندوخته‌یی آفرید و از پشتی به پشت دیگر منتقل فرمود تا به پشت عبد المطلب رسید و آن به دو نیم شد نیمی به پشت عبد الله و نیمی به پشت ابو طالب رسید. من از عبد الله هستم و علی از ابو طالب است و این است معنی گفتار خداوند که فرموده است: «و او خدایی است که بشر را از آب (نطفه) آفرید و برای او خویشی و بستگی ازدواج قرار داد و خدای تو بر هر چیز تواناست.» «۳»

(۳) «درود بر آن کس که چون جسم پاک و پاکیزه‌اش در زمین جا گرفت. زمین را مقدس کرد، تا هنگامی که خورشید می‌درخشد درود بر نژادگان باد و سلام بر گنبد رخشان سپید و سلام بر گور.»

(۴)

مجلس ششم در باره رحلت سرور ما محمد مصطفی (ص)

(۵) بدان که پیامبر (ص) روز دوشنبه، بیست و هشتم صفر سال دهم از هجرت خود،

---

(۱). این روایت هم در صفحه ۱۱۲ اثبات الوصیه مسعودی بدون هیچ کم و کاستی آمده است، و معلوم می‌شود اثبات الوصیه در اختیار و مورد استفاده فتال بوده است و این موضوع در خور دقت است. م.

(۲). خوانندگان گرامی توجه دارند که برخی از بزرگان علمای شیعه مانند شیخ کلینی تولد حضرت ختمی مرتبت (ص) را دوازدهم ربیع الاول دانسته‌اند (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۳، چاپ علمیه اسلامیه، تهران).

(۳). برای اطلاع بیشتر در مورد این روایت مراجعه فرمایید به: صفحه ۳۶۰ جلد ۳۵ بحار الانوار، چاپ دار الکتب الاسلامیه که از منابع کهن چون تفسیر فرات بن ابراهیم و عمدة و کشف الغمه و روضة الواعظین همین روایت و روایات دیگری را آورده است.

ص:۱۲۶

در شصت و سه سالگی و در حالی که مسموم شده بودند رحلت فرمودند «۱». گفته شده است رحلت ایشان در ماه ربیع الاول بوده است و همان قول اول صحیح و مورد اعتماد است و قول دوم شاذ است.

(۱) و چون آن حضرت رحلت فرمود افراد خاندان و اصحاب در محلی که باید دفن شود اختلاف نظر پیدا کردند. برخی گفتند: باید ایشان را در بقیع به خاک سپرد، و برخی دیگر گفتند: باید در صحن مسجد دفن کرد. امیر المؤمنین (ع) فرمود:

خداوند پیامبر خود را در بهترین نقطه زمین قبض روح فرموده است و شایسته است که در همان نقطه که قبض روح شده است به خاک سپرده شود. همگان با پیشنهاد آن حضرت موافقت کردند و پیکر پاک پیامبر (ص) در حجره خودشان دفن شد «۲».

(۲) روایت شده است که دو مرد از قریش به حضور امام چهارم علی بن الحسین (ع) آمدند. امام فرمود: آیا برای شما از پیامبر (ص) سخن بگویم؟ گفتند: آری از ابو القاسم (ع) برای ما سخن بگوی. فرمود: از پدرم شنیدم که می‌فرمود: سه روز پیش از رحلت رسول خدا (ص) جبریل (ع) به حضور ایشان آمد و گفت: ای احمد! خدای عز و جل مرا برای بزرگداشت و گرامیداشت تو فرستاده است و به ویژه از تو در باره چیزی می‌پرسد، هر چند خودش به آن از تو داناتر است.

خدایت می‌فرماید: ای محمد! خود را چگونه می‌یابی؟ پیامبر فرمود: ای جبریل! خود را افسرده و اندوهگین می‌یابم. سه روز پس از آن جبریل همراه فرشته مرگ به حضور پیامبر آمد و فرشته دیگری که نامش اسماعیل و از ساکنان هوا و گماشته بر هفتاد هزار فرشته بود همراهشان بود. جبریل پیش از آن دو شروع به سخن گفتن کرد و گفت: خداوند متعال مرا برای بزرگداشت و گرامیداشت تو فرستاده است و از تو چیزی را می‌پرسد که خود بر آن آگاه‌تر است و می‌فرماید: خود را چگونه می‌یابی؟ فرمود: ای جبریل! خویشتن را افسرده و اندوهگین می‌یابم. در این هنگام فرشته مرگ اجازه ورود خواست و جبریل گفت: ای احمد! این فرشته

---

(۱). بعدها که مبنای سال هجری محرم شده است، هنگام وفات رسول خدا سال یازدهم نوشته شده است. م.

(۲). برای اطلاع بیشتر از نمونه‌های دیگری از این روایت و پیشنهاد علی (ع) که به وصیت رسول خدا (ص) بوده است. مراجعه فرمایید به اصول کافی، ص ۳۴۳، ج ۱، چاپ علمیه اسلامیه و به اعلام الوری طبرسی. م.

ص:۱۲۷

مرگ است که از تو اجازه ورود می‌خواهد. از هیچ کس پیش از تو اجازه نگرفته است و از هیچ کس پس از تو اجازه نخواهد خواست. رسول خدا فرمود: به او اجازه ورود بده و جبریل (ع) به فرشته مرگ اجازه ورود داد. او درآمد و برابر پیامبر ایستاد و گفت:

ای احمد! همانا خداوند متعال مرا پیش تو فرستاده است و به من فرمان داده است در آنچه تو می‌گویی فرمانبردار باشم. اگر خود فرمان دهی که جانت بازستانم، باز خواهم ستد و اگر ناخوش داشته باشی این کار را رها خواهم کرد. پیامبر فرمودند:

ای فرشته مرگ آیا چنین می‌کنی؟ گفت: آری به من فرمان داده شده است که به هر چه فرمان دهی فرمانبردار باشم. در این هنگام جبریل گفت: ای احمد! خدای عز و جل مشتاق دیدار تو است. شیخ امام و سید «۱» می‌گوید: یعنی خداوند اراده فرموده است که در بهشت باشی. و پیامبر (ص) به فرشته مرگ فرمود: کار خود را انجام بده. جبریل گفت: این آخر بار است که پای بر زمین می‌نهم که همانا تمام نیاز من از جهان تو بودی.

(۱) و چون رسول خدای که درودها و سلامهای پروردگار بر او و عترت پاکش باد رحلت فرمود و جان پاکش به جنان پر کشید. آوای تسلیتی شنیدند و شخص آن را نمی‌دیدند و چنین می‌گفت: (۲) «درود و رحمت خدا بر شما باد. «۲» همه کس چشنده مرگ است و همانا پاداشهای خود را روز رستاخیز دریافت می‌دارید. همانا خدای خود بهترین تسکین از هر سوگ و سوگواری است و بهترین جانشین هر نابودشونده و بهترین جبران هر چیزی است که از دست برود. به خداوند اعتماد کنید و از او امید داشته باشید که مصیبت زده و سوگوار کسی است که از پاداش محروم گردد و سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.» امیر المؤمنین فرمود: آیا می‌دانید این تسلیت دهنده کیست؟ این خضر (ع) است. «۳»

(۳) ابن عباس گفته است: در بیماری پیامبر که یارانش حضور داشتند، عمار بن

---

(۱). منظور سید مرتضی علم الهدی، درگذشته ۴۳۶ هجری است. م.

(۲). در طبقات ابن سعد پس از این «ای اهل بیت» هم آمده است. م.

(۳). این روایت به طور کامل در طبقات ابن سعد، صفحه ۴۸، جلد دوم، بخش دوم، از قول امام صادق (ع) آمده است و هم در امالی شیخ صدوق و به نقل از آن در صفحه ۵۰۴ جلد ۲۲ بحار، چاپ دار الکتب آمده است. م.

یاسر برخاست و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا! چون رحلت کردی چه کسی از ما ترا باید غسل دهد؟ فرمود: علی بن ابی طالب (ع) و او آهنگ شستن هیچ یک از اعضای من نمی‌کند مگر اینکه فرشتگان یاریش می‌دهند. عمار گفت:

پدر و مادرم فدایت باد، چون رحلت کردی چه کسی از ما بر تو نماز می‌گزارد؟

فرمود: آرام باش که خدایت رحمت کناد. آنگاه به علی (ع) فرمود: ای پسر ابی طالب! چون دیدی که جان از پیکر من دوری گزید مرا غسل بده و نیکو غسل بده و مرا در همین دو جامه (ملافه) ام کفن کن، یا در پارچه‌های سپید مصری و یک برد یمنی، کفنم را گرانبها نکنی. و سپس جسدم را بردارید و مرا بر لبه گورم نهید و نخستین کس که بر من نماز خواهد گزارد، خداوند جبران‌کننده است که از فراز عرش خود بر من نماز می‌گزارد، (این موضوع مثل آن است که خداوند فرموده است: به تحقیق که خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند و در مورد خداوند فراز و نشیب مطرح نیست)، سپس جبریل و میکائیل و اسرافیل در گروههایی بی‌شمار از فرشتگان که شمار آنان را جز خداوند کس نمی‌داند نماز می‌گزارند، سپس فرشتگان گرد عرش و سپس ساکنان هر یک از آسمانها و پس از ایشان همه افراد خاندانم و زنان و خویشاوندانم اشاره می‌کنند و درود می‌فرستند. و مبادا که مرا با صدای گریه و خروش برآوردن بیازارند. آنگاه فرمود: ای بلال! مردم را فرا خوان و چون مردم فرا آمدند، رسول خدا (ص) در حالی که عمامه‌یی بر سر پیچیده و به کمان خویش تکیه داده بود آمد و به منبر رفت و نخست ستایش و نیایش خداوند را به جا آورد و سپس چنین فرمود: (۱) ای گروه یاران! من برای شما چگونه پیامبری بودم؟ آیا میان شما جهاد نکردم؟ آیا دندانهای پیشین من نشکست؟ آیا پیشانی من آسیب ندید؟ آیا خون بر چهره‌ام روان نشد، تا آنجا که ریش مرا رنگین ساخت؟ آیا با نادان قوم خود تحمل سختی و رنج نکردم؟ آیا سنگ گرسنگی بر شکم خویش نبستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! سخت گرفتار و در راه خداوند شکیبا و پایدار بودی و از انکار کردن آزمون خداوند نهی می‌فرمودی. خدایت از سوی ما برترین پاداش را عنایت فرماید. پیامبر فرمود: و خداوند به شما هم پاداش نیکو دهاد. آنگاه فرمود: همانا پروردگار من عز و جل چنین حکم داده و سوگند خورده است که از ستم ستمکاران در نگذرد. اکنون شما را به خدا سوگند می‌دهم که به هر یک از شما از سوی

محمد ستمی شده است برخیزد و قصاص گیرد که قصاص در این خانه دنیا برای من دوست‌تر از قصاص در خانه دیگر است که در محضر فرشتگان و پیامبران باشد.

از کناره مردم مردی به نام سوادة بن قیس «۱» برخاست و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد. در آن هنگام که از طایف بازمی‌گشتی من به استقبال تو آمدم و شما سوار بر ناقه عضبای خود بودید و تازیانه دراز و باریک در دست شما بود.

تازیانه را بلند کردی و آهنگ ناقه داشتی، ولی تازیانه به شکم من خورد و ندانستم که این کار بر عمد بود یا از خطا. پیامبر فرمودند: به خدا پناه می‌برم که عمدا این کار را کرده باشم و فرمودند: ای بلال برخیز و به خانه فاطمه (ع) برو و تازیانه باریک و بلند مرا بیاور. (۱) بلال از مسجد بیرون آمد و در کوچه‌های مدینه بانگ برداشته بود که ای مردم! کیست که پیش از رستاخیز از خود دادخواهی کند و تن به قصاص در دهد؟

بلال به خانه فاطمه (ع) آمد و گفت: برخیز پدرت تازیانه باریک و بلند را می‌خواهد.

فاطمه که از خدایش سلام باد ناله برآورد که ای بلال! پدرم را با تازیانه چه کار؟

که امروز روز تازیانه نیست. بلال گفت: مگر نمی‌دانی که پدرت به منبر رفته است و با اهل دین و دنیا بدرود می‌گوید؟ فاطمه که از خدایش سلام باد ناله برآورد و گفت: ای وای از این اندوه. اندوه بر تو ای پدر جان! دیگر چه کسی بر مستمندان و بینوایان و در راه ماندگان خواهد بود، ای محبوب خداوند و محبوب دلها؟ و تازیانه را به بلال داد و او آن را به پیامبر (ص) رساند. رسول خدا فرمود: این پیر مرد کجا رفت؟ گفت: پدر و مادرم فدای تو باد همین جایم. رسول خدا (ص) فرمود: بیا و قصاص کن تا راضی شوی. پیرمرد گفت: شکم خود را برای من برهنه فرمای و پیامبر (ص) جامه از شکم خود کنار زد. پیرمرد گفت: ای رسول خدا پدر و مادرم فدایت باد. آیا اجازه می‌فرمایی لبهای خود را بر شکمت نهم؟ و چون اجازه فرمود پیرمرد گفت: من به این موضع شکم رسول خدای از آتش دوزخ در رستاخیز پناه می‌برم. پیامبر فرمودند: آیا عفو می‌کنی یا می‌خواهی قصاص بگیری؟ گفت: حتما می‌بخشم و رسول فرمود: پروردگارا از سواده در گذر همچنان که از پیامبرت

---

(۱). نام این شخص در استیعاب ابن عبد البر، حاشیه صفحه ۱۱۷ جلد ۲ اصابه، به صورت سوادة بن عمرو و در اصابه ابن حجر، ص ۹۵، ج ۲، به صورت سواد بن غزیه انصاری و در اسد الغابه ابن اثیر، ص ۳۷۴، ج ۲، نیز سواد بن غزیه است. م.

درگذشت. (۱) آنگاه رسول خدا (ص) برخاست و به خانه ام سلمه رفت در حالی که می- فرمود: پروردگارا! امت محمد را از آتش سلامت بدار و حساب ایشان را آسان بگیر.

ام سلمه گفت: ای رسول خدا! مرا چه می‌شود که شما را اندوهگین و رنگ پریده می‌بینم؟ فرمود: در این ساعت خبر مرگ مرا دادند. از من بر تو در این جهان درود باد و از این پس دیگر آوای محمد را هرگز نمی‌شنوی. ام سلمه گفت: وای بر اندوهی که هیچ چیز آن را جبران نمی‌کند، یعنی اندوه بر تو. پیامبر فرمودند: روشنی دیدگان و محبوب دلم فاطمه را فراخوانید و حال پیامبر سنگین شد. در این هنگام فاطمه (ع) آمد در حالی که می‌گفت: جان من فدای جان تو و چهره‌ام سپر بلای چهره‌ات باشد.

(۲) پدر جان! آیا با من یک کلمه سخن نمی‌گویی که بر تو می‌نگرم و می‌بینم که از جهان جدا می‌شوی و می‌بینم که لشکرهای مرگ ترا فرو گرفته‌اند. پیامبر فرمودند: دخترک عزیزم! از تو جدا می‌شوم و از من بر تو درود باد. گفت: پدر جان! روز رستاخیز دیدارگاه کجاست؟ فرمود: به هنگام حساب. گفت: اگر به هنگام حساب نبینمت؟ گفت:

آنجا که برای امت خود شفاعت می‌کنم. گفت: اگر آنجا ترا نبینم؟ فرمود: کنار پل صراط که آنجا جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ و فرشتگان پشت سرم و پیش رویم خواهند بود و همگان بانگ بر می‌دارند که پروردگارا! امت محمد را از آتش سلامت بدار و حساب را بر ایشان آسان بگیر. فاطمه (ع) پرسید:

مادرم خدیجه کجاست؟ فرمود: در کاخی که آن را درهایی به بهشت است و آنگاه حال پیامبر سخت شد. بلال وارد خانه شد و بانگ برداشت: نماز، خدایت رحمت آورد.

پیامبر (ص) برای نماز بیرون آمد و نمازی سبک با مردم نهاد و فرمود: علی بن ابی طالب و اسامة بن زید را فراخوانید. «۱» یک دست بر دوش علی (ع) و دست دیگر بر دوش اسامه نهاد و فرمود: مرا به خانه فاطمه برید. رسول خدا را آنجا بردند و سر بر دامن دختر خویش نهاد. در این هنگام حسن و حسین که درود خداوند بر هر دو باد می‌گریستند و بی‌تابی می‌کردند و می‌گفتند: جان ما فدای جان تو باد و چهره ما سپر بلای چهره تو باد. پیامبر فرمودند: ای علی! این دو کیستند؟ گفت: دو پسرت حسن و حسین. رسول خدا آن دو را در آغوش گرفت و بوسید. امام حسن سخت‌تر

---

(۱). مرحوم آقای حاج شیخ عبد الرحیم در حاشیه بحار ذیل این حدیث نوشته‌اند:

اسامه در آن هنگام بیرون از مدینه بود و برای رفتن به جنگ اردو زده بودند. م.

می‌گریست. (۱) علی فرمود: حسن آرام بگیر که بر رسول خدا دشوار است. در این هنگام فرشته مرگ فرود آمد و گفت: ای رسول خدا! سلام و درود بر تو باد.

پیامبر (ص) پاسخ او را داد و فرمود: مرا به تو نیازی است. فرشته مرگ پرسید: ای رسول خدا! نیاز شما چیست؟ فرمود: اینکه جان مرا نستانی تا جبرئیل برسد. من بر او سلام دهم و او بر من سلام دهد. فرشته مرگ در حالی که می‌گفت: آوخ بر از دست دادن محمد بیرون رفت. جبرئیل در هوا به او رسید و پرسید: آیا محمد (ص) را قبض روح کردی؟ گفت: نه از من خواست که او را قبض روح نکنم تا ترا ببیند و تو بر او سلام دهی و او بر تو سلام دهد. جبرئیل گفت: مگر نمی‌بینی که دروازه‌های آسمان برای ورود روح محمد (ص) گشوده است و فرشتگان برای رویارویی با روح محمد خویشتن را آراسته‌اند؟ جبرئیل فرود آمد و گفت: ای ابو القاسم! درود بر تو باد. پیامبر پاسخ سلامش را داد و فرمود: ای حبیب من! به من نزدیک شو. جبرئیل نزدیک شد. فرشته مرگ باز آمد. جبرئیل بدو گفت: سفارش خداوند را در مورد قبض روح محمد (ص) به جای آور. در این حال جبرئیل بر سمت راست و میکائیل بر سمت چپ رسول خدا بودند و فرشته مرگ شروع به قبض روح رسول خدا کرد.

و هر گاه پارچه از چهره رسول خدا بر کنار می‌شد، به جبرئیل می‌نگریست و می‌فرمود:

به هنگام سختیها مرا رها مکنی و جبریل می‌گفت: ای محمد «همانا که تو می‌میری و آنان هم می‌میرند، و همه کس چشنده مرگ است.» «۱»

(۲) از عبد الله بن عباس روایت شده است که پیامبر (ص) در بیماری مرگ خود فرمود: محبوب مرا پیش من فراخوانید. یکی دو مرد را یکی پس از دیگری فرا خواندند و پیامبر (ص) روی از آنان برگرداند. به فاطمه (ع) گفته شد برخیز و علی (ع) را بیاور که گمان نمی‌کنیم پیامبر (ص) غیر او کس دیگری را بخواهد. فاطمه به علی پیام فرستاد و چون علی آمد پیامبر (ص)

دستش را گرفت و او را بالای سر خود نشاند. دوباره حال پیامبر سنگین شد. در این هنگام حسن و حسین که درود خداوند بر ایشان باد آمدند. با ناله و فریاد می‌گریستند و خود را بر پیکر پاک پیامبر افکندند.

---

(۱). این روایت به همین تفصیل و بدون هیچ کم و کاستی و با ذکر سلسله اسناد در صفحات ۳۷۶ تا ۳۷۹ امالی صدوق (رضی الله عنه) و به نقل از آن در صفحات ۵۰۷ تا ۵۱۱ جلد ۲۲ بحار چاپ مکتبة الاسلامیه آمده است. م.

علی (ع) خواست آن دو را بردارد و کنار برد. پیامبر (ص) به خود آمد و فرمود: ای علی! بگذار تا من رایحه آن دو را استشمام کنم و آن دو رایحه مرا و بگذار که من از دیدار آن دو بهره گیرم و آن دو از دیدار من بهره ببرند. همانا که به آن دو به زودی پس از من ستم می‌شود و با ستم کشته می‌شوند و نفرین خداوند بر هر کس که بر ایشان ستم کند و این سخن را سه بار تکرار فرمود. آنگاه دست علی (ع) را گرفت و آن را کشید و علی را زیر جامه‌یی (ملافه‌یی) که بر روی آن حضرت بود وارد کرد و دهان بر دهان علی نهاد و مدتی با او همچنان آهسته سخن می‌گفت تا جان مقدسش از تن بیرون شد. علی (ع) سر از زیر آن ملافه بیرون آورد و فرمود: خداوند پاداش شما را در مصیبت از دست دادن پیامبرتان افزون و بزرگ فرماید و صدای ناله و گریه از حاضران برخاست. به امیر المؤمنین علی (ع) گفته شد: هنگامی که سر در زیر جامه پیامبر داشتی با تو چه می‌فرمود و چه رازی را بیان می‌کرد؟ فرمود: هزار باب از علم به من آموخت که از هر یک هزار باب دیگر گشوده می‌شد. «۱»

(۱) عمر رسول خدا (ص) به هنگام رحلت شصت و سه سال و مدت پیامبری ایشان بیست و سه سال بود، سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه. شاعر چنین سروده است: (۲) «درود بر آن کس که چون پیکر پاک و پاکیزه‌اش در زمین قرار گرفت زمین را مقدس کرد. تا خورشید می‌درخشد سلام بر پاکان و سلام بر آن گنبد رخشان و درود بر آن آرامگاه باد.»

(۳) و فاطمه (ع) پس از مرگ پدرش که درودهای خدا بر او باد چنین سروده است:

«بر هر کس که تربت احمد را ببوید، سزاوار است که دیگر در روزگاران مشک و غالیه‌یی نبوید. اندوهایی بر من فرو ریخت که اگر بر روزها فرو ریزد چون شب تیره و تار می‌شوند.» «۲»

(۴)

در وصف پیامبر (ص)

(۵) روایت است که مردی به حضور امیر المؤمنین علی (ع) در حالی که ایشان در

---

(۱). این روایت ابن عباس هم دنبال روایت قبلی در همان صفحات امالی و بحار الانوار آمده است. م.

(۲). این دو بیت که مشهور است از حضرت زهرا سلام الله علیهاست در منابع قبل از روضة الواعظین به چشم بنده نخورد، ولی در منابع بعد در صفحه ۳۴۰ جلد ۱ عیون الاثر ابن سید الناس، درگذشته ۷۳۴ به امیر المؤمنین علی (ع) یا فاطمه زهرا (ع) و در صفحه ۱۴۸ فصول المهمه ابن صباغ مالکی، درگذشته ۸۵۵ از قول حضرت علی نقل شده، که حضرت زهرا سروده‌اند. م.

ص:۱۳۳

مسجد کوفه حمایل شمشیر بر خود پیچیده و نشسته بود آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! برای من صفت پیامبر را چنان بیان کن که گویی خودم او را می‌نگرم. فرمود:

آری، «پیامبر (ص) دارای چهره گلگون (سرخ و سپید)، چشمان درشت مشکی و موهای نسبتا صاف و گونه‌های هموار بود. موهای بدنش کم پشت و از بیخ گلو تا نافش رشته باریک مویی نرم چون نی باریک رسته بود و بر سینه و شکمش موی دیگری وجود نداشت. دست و پایش ستبر بود و چون راه می‌رفت اندکی به جلو خمیده بود، گویی در فراز و نشیب حرکت می‌فرماید. هنگامی که به سویی توجه می‌فرمود، با تمام بدن به آن سو متوجه می‌شد. قامتی معتدل داشت که نه بلند بود و نه کوتاه. دانه‌های عرق بر چهره‌اش چون دانه‌های مروارید بود و بوی عرق بدنش از مشک تازه خوشبوتر بود. نه پیش از او و نه بعد از او مانند او ندیده‌ام. درودهای خداوند بر او و خاندانش باد.» «۱»

(۱)

مجلس هفتم در باره تولد امیر المؤمنین علی علیه السلام

(۲) روایت شده است که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن عبد مناف، وصی رسول خدا و خلیفه آن حضرت، امام عادل و سید مرشد و صدیق اکبر، سرور همه اوصیاء و امام یکتا پرستان که کنیه‌اش ابو الحسن است، در مکه و داخل بیت الحرام به روز جمعه سیزدهم رجب سی سال پس از سال فیل متولد شد و مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است و او نخستین بانوی هاشمی است که برای مردی هاشمی فرزند آورده است. «۲»

---

(۱). نظیر همین روایت با اندکی تفاوت لفظی در صفحه ۱۴۰ جلد اول ترجمه دلایل النبوه بیهقی آمده است و برای اطلاع بیشتر به مجموعه احادیث همان کتاب در این مورد، صفحات ۱۳۲ تا ۱۵۰ و مجموعه احادیث بحار الانوار صفحات ۱۴۴ تا ۱۹۴ جلد ۱۶، چاپ دار الکتب الاسلامیه مراجعه فرمایید. م.

(۲). در صفحه ۷ جلد دوم تهذیب و به نقل آن در صفحه ۵ جلد ۳۵ بحار الانوار، چاپ مکتبة الاسلامیه آمده است. ضمنا ترجمه با توجه به شرح و توضیح مرحوم مجلسی صورت گرفت. م.

ص:۱۳۴

(۱) یزید بن قعنب می‌گوید: همراه عباس بن عبد المطلب و گروهی از خاندان عبد العزی کنار کعبه نشسته بودیم که فاطمه دختر اسد، مادر امیر المؤمنین، در حالی که نه ماهه به علی (ع) آبستن بود آمد و او را درد زایمان گرفته بود. فاطمه گفت:

پروردگارا! من به تو و به فرستادگان و کتابهای ایشان مؤمنم و گفتار نیای بزرگوار خودم ابراهیم خلیل (ع) را تصدیق می‌کنم و او این خانه عتیق را ساخته است.

پروردگارا! ترا سوگند می‌دهم به حق کسی که این خانه را ساخته است و به حق این مولود که در شکم دارم، زایمان مرا بر من آسان فرمای.

(۲) یزید بن قعنب می‌گوید: «۱» ما خود دیدیم که پشت خانه کعبه شکافته شد و فاطمه دختر اسد وارد کعبه شد و از چشمهای ما پوشیده ماند و دیوار کعبه به هم برآمد.

آنچه کوشیدیم که قفل در کعبه گشوده شود، گشوده نشد. دانستیم که این به فرمان خدای عز و جل است. پس از روز چهارم از کعبه بیرون آمد و علی (ع) در دستش بود و گفت: من بر همه زنان پیش از خود برتری یافتم، زیرا آسیه دختر مزاحم (یعنی همسر مؤمن فرعون. م.) خدای را پوشیده و به اضطرار عبادت کرد و مریم دختر عمران درخت خرمای خشکیده را به دست خود به سوی خویش کشید و از آن خرمای تازه و رسیده خورد و حال آنکه من وارد کعبه شدم و از میوه‌ها و خوراکیهای بهشت خوردم و چون خواستم بیرون آیم، سروشی بر من بانگ زد که ای فاطمه! او را علی نام بگذار که او علی و خداوند علی اعلی است، و نام او را از نام خود مشتق ساختم و به ادب خود او را ادب و به امور پوشیده‌یی از علم خود آگاهش کردم. و او همان کسی است که بتها را در خانه من می‌شکند و بر فراز خانه‌ام اذان می‌گوید و مرا تقدیس و تمجید می‌کند. خوشا به حال آن کس که او را دوست بدارد و فرمان برد و وای بر کسی که او را دشمن بدارد و نافرمانی کند «۲».

(۳) جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: از رسول خدا (ص) در باره تولد امیر المؤمنین

---

(۱). به شرح حال این شخص دسترسی پیدا نکردم. ضمنا به اطلاع خوانندگان ارجمند می‌رساند که موضوع تولد حضرت علی (ع) در کعبه، در کتب اهل سنت، در صفحه ۴۸۳ جلد سوم مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری و صفحه ۱۰ تذکرة الخواص سبط ابن جوزی و صفحه ۳۰ فصول المهمه ابن صباغ مالکی و صفحه ۶۹ نور الابصار شبلنجی آمده است. م.

(۲). در علل الشرائع، معانی الاخبار و امالی صدوق و به نقل از آنها در صفحه ۹ جلد ۳۵ بحار الانوار، چاپ دار الکتب الاسلامیه آمده است. م.

علی (ع) پرسیدم. فرمود: آه که از بهترین مولودی که پس از من به سنت مسیح (ع) متولد شده است پرسیدی. همانا که خداوند تبارک و تعالی من و علی را از یک نور پانصد هزار سال پیش از آنکه خلق را بیافریند، آفریده است و ما خدای را تسبیح و

تقدیس می‌کردیم «۱»؛ و چون خداوند آدم را بیافرید ما را در پشت او افکند. من در جانب راست و علی در جانب چپ قرار گرفتیم و سپس از پشت او به پشتهای پاک و رحمهای پاکیزه منتقل شدیم و همواره چنین بودیم تا خداوند متعال مرا در پشت پاک عبد الله و بهترین رحم، یعنی رحم آمنه، مستقر فرمود و خداوند متعال علی را در پشت پاک ابو طالب و رحم پاک فاطمه دختر اسد قرار داد.

(۱) پیامبر چنین ادامه دادند که ای جابر! «۲» پیش از آنکه علی در رحم مادرش قرار گیرد، به روزگار ابو طالب، مرد راهب پارسایی به نام مثرم بن رعیب بن شیقنام زندگی می‌کرد و مشهور به عبادت بود و خداوند را یک صد و نود سال عبادت کرده بود و هرگز از خدای خود حاجتی نخواسته بود و از خداوند خواست که یکی از اولیای خود را به او نشان دهد و خداوند متعال ابو طالب را پیش او فرستاد. همین که مثرم او را دید برخاست و به سوی ابو طالب آمد و سرش را بوسید و او را برابر خود نشاند و گفت خدایت رحمت کناد، تو کیستی؟ گفت مردی از تهامه‌ام. گفت از کدام منطقه تهامه؟

گفت از مکه. پرسید از کدام خاندان مکه؟ گفت از خاندان عبد مناف. پرسید از کدام خانواده آنان؟ گفت از خانواده هاشم. راهب از جای برجست و دوباره سرش را بوسید و گفت سپاس و ستایش خداوندی را که خواسته مرا عنایت فرمود و مرا نمیراند تا ولی خودش را به من نشان دهد. سپس گفت: ای فلان! بر تو مژده باد که علی اعلی الهامی به من فرموده است که در آن مژده برای تو است. ابو طالب پرسید چیست؟ گفت: پسری از صلب تو بیرون می‌آید که ولی خداوند تبارک و تعالی است و پیشوای پرهیزگاران و وصی رسول خداوند است و چون این پسرت را دیدی سلام مرا به او برسان و بگو مثرم به تو سلام می‌رساند و گواهی می‌دهد که

---

(۱). این مقدار در منابع اهل سنت هم با اندک اختلاف لفظی آمده است. رک. به: صفحه ۱۶۸ جلد اول فضائل الخمسه من الصحاح السته. م.

(۲). جابر بن عبد الله، در هیجده یا نوزده جنگ در التزام رکاب پیامبر (ص) و در جنگ صفین همراه حضرت علی (ع) بود. سال وفاتش ۷۴، ۷۷ و ۷۸ هجری نقل شده است.

ر ک. به: ابن عبد البر، استیعاب، در حاشیه اصابه، ص ۲۲۲، ج ۱. م.

پروردگاری جز خداوند یکتای بی‌انباز نیست و محمد بنده و فرستاده اوست و تو وصی بر حق اویی. به محمد نبوت پایان می‌پذیرد و به تو وصایت. گوید ابو طالب گریست. و گفت نام او علی است. ابو طالب گفت: من حقیقت مطلبی را که تو می‌گویی، فقط با دلیل و برهان روشنی خواهم پذیرفت. مثرم گفت: چه می‌خواهی که از خداوند متعال بخواهم که همین جا به تو عنایت فرماید تا برای تو دلیل و برهان باشد؟

ابو طالب گفت: من می‌خواهم که هم اکنون خوراکی از خوراکهای بهشت برای من فراهم شود. (۱) راهب دعا کرد و هنوز دعای او تمام نشده بود که طبقی از خرما و انگور و انار بهشتی ظاهر شد و ابو طالب از آن طبق اناری برداشت و همان ساعت شادمان برگشت و چون به خانه خود رسید آن انار را خورد و تبدیل به نطفه گردید و با همسر خویش فاطمه دختر اسد همبستر شد و او به علی باردار گردید. در این هنگام چند روز پیاپی زمین لرزه اتفاق افتاد، آنچنان که قریش به شدت ترسیدند و گفتند برخیزید به قله کوه ابو قبیس بروید و به خدایان خود توجه کنید و از آنان بخواهید این زمین لرزه و حادثه‌یی را که در سرزمین ما پیش آمده است آرام کنند. چون آنان بر قله ابو قبیس اجتماع کردند، چنان لرزه و جنبشی در کوه صورت گرفت که سنگهای سخت و استوار فرو می‌افتاد و جلو پاهای ایشان فرو می‌ریخت و بتها را که با خود برده بودند، دیدند که به رو در افتاده و از هم پاشیده شد. قریش که چنین دیدند گفتند ما را یارای ایستادگی در برابر این گرفتاری نیست. (۲) در این هنگام ابو طالب که پروایی نداشت از آنچه هر چه می‌خواهد بگوید، گفت: ای مردم! همانا خداوند در شب گذشته حادثه‌یی پیش آورده و کسی را آفریده است که اگر از او فرمانبرداری نکنید و به ولایت او اقرار نداشته باشید و پیشوایی او را نپذیرید، این زمین لرزه آرام نخواهد گرفت و برای شما در تهامه خانه و مسکنی باقی نخواهد ماند. گفتند: ای ابو طالب! ما با تو هم عقیده‌ایم و هر چه بگویی می‌گوییم. ابو طالب گریست و دستهای خود را بلند کرد و گفت: پروردگارا! ای سرور من! از تو سؤال می‌کنم به حرمت محمودی محمد و به علو علوی و به حرمت رخشان فاطمه که نسبت به تهامه رأفت و رحمت فرمایی. و سوگند به کسی که دانه را می‌شکافد و می‌رویاند و جان را پرورش می‌دهد، که عربها در دوره جاهلی بدون اینکه معنی و حقیقت این کلمات را بدانند آن را نوشتند و در هنگامه‌ها و سختیها خدا را با همین کلمات فرا می‌خواندند.

(۳) شبی که امیر المؤمنین متولد شد آسمان سخت درخشان شد و نور ستارگان

ص:۱۳۷

آن افزون گردید و قریش شگفت‌زده شدند و با هیجان از یک دیگر می‌پرسیدند: در آسمان حادثه‌یی رخ داده است؟ ابو طالب از خانه خود بیرون آمد و ضمن حرکت در کوچه‌ها و بازارهای مکه می‌گفت: ای مردم! حجت خداوند تمام شد، و مردم پیش او می‌آمدند و از سبب درخشندگی آسمان و افزوده شدن پرتو ستارگان می- پرسیدند و او به آنان می‌گفت: مژده باد بر شما که در این ساعت یکی از اولیای خداوند متولد شد که خداوند صفات پسندیده را در او تکمیل و وصایت پیامبران را در او ختم می‌فرماید و او پیشوای پرهیزگاران و یاور دین و درهم کوبنده مشرکان و مایه خشم منافقان و آرایش و زیور عابدان و وصی رسول خدای جهانیان است.

پیشوای هدایت و ستاره برتری و چراغ تاریکی و از میان برنده شرک و شبهه‌هاست.

او نفس یقین و سر دین است و همواره همین سخنان را تکرار می‌کرد و چون آن شب را به صبح رساند، برای چهل روز به سفر رفت و از پیش قوم خود دور شد.

(۱) جابر می‌گوید، به پیامبر (ص) گفتم: ابو طالب کجا رفت؟ فرمود: به جستجوی مثرم که در کوه لکام درگذشته بود و این سخن را پوشیده دار که از اسرار پوشیده خداوند است و از علوم اندوخته. مثرم برای ابو طالب غاری در کوه لکام را نشان داده

و وصف کرده بود «۱» و گفته بود که تو مرا در آن غار مرده یا زنده خواهی یافت و چون ابو طالب خود را به آن غار رساند، مثرم را در حالی دید که مرده و در جامه‌یی پیچیده و پاهایش به سوی قبله‌اش (یعنی بیت المقدس) کشیده است و دو مار یکی سپید و دیگری سیاه آنجا بودند و از آن بدن نگهبانی می‌کردند. آن دو مار چون ابو طالب را دیدند در گوشه‌یی از غار پنهان شدند و ابو طالب کنار پیکر مثرم آمد و گفت: ای ولی خدا! سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. خداوند به قدرت خویش مثرم را زنده فرمود و او برخاست و دست بر چهره خود می‌کشید و می‌گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند یگانه بی‌انباز نیست و همانا که محمد بنده و فرستاده اوست و همانا که علی ولی خدا و پس از پیامبر امام است.

ابو طالب گفت: ای مثرم بر تو مژده باد که علی در زمین آشکار شد. مثرم پرسید: در شبی که متولد شد چه نشانه‌یی رخ داد؟ ابو طالب گفت: چون یک سوم شب گذشت،

---

(۱). لکام: به ضم لام و تشدید کاف و تخفیف آن، نام کوهی مشرف بر انطاکیه شام و از نواحی لبنان است. رک. به: یاقوت حموی، معجم البلدان، صفحه ۳۳۶، جلد ۷، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی. م.

درد زایمان فاطمه دختر اسد را گرفت. به او گفتم: ای سرور زنان! ترا چه می‌شود؟

گفت: در خود احساس گرمی و اضطراب می‌کنم. من آن نامی را که در آن نجات است خواندم و او آرام گرفت. به او گفتم: اجازه بده برخیزم و چند تن از بانوانی را که دوستان تو هستند بیاورم تا امشب ترا یاری دهند. گفت: هر گونه می‌خواهی عمل کن. همین که برای این کار برخاستم ناگاه سروشی از گوشه خانه بانگ برداشت که ای ابو طالب از این کار خودداری کن که نباید بر بدن ولی خدا دست ناپاکی بخورد و ناگاه دیدم چهار زن پیش فاطمه آمدند که بر آنان جامه‌یی به شکل و رنگ ابریشم سپید بود و بوی دل‌انگیزی از ایشان استشمام می‌شد که همچون بوی مشک تازه‌یی بود. (۱) آنان به فاطمه گفتند ای بانویی که از اولیای خدایی سلام بر تو باد و فاطمه به آنان پاسخ داد. آنان پیش فاطمه نشستند و با آنان طشتی سیمین بود. آنان با فاطمه انس و محبت کردند تا آنکه امیر المؤمنین متولد شد و چون متولد شد خود را به او رساندم. ناگاه دیدم که چون خورشید تابان به حال سجده پیشانی بر خاک نهاده و می‌گوید: گواهی می‌دهم که پروردگاری جز خدای نیست و گواهی می‌دهم که محمد رسول خداست و گواهی می‌دهم که علی وصی خداست. خداوند به محمد پیامبری را ختم فرموده و به من وصایت پیامبران را و من امیر مؤمنانم. در این هنگام یکی از آن چهار زن کودک را از زمین برداشت و در دامن خود نهاد و چون علی به چهره آن زن نگریست با زبان گویا و روان گفت مادر جان سلام بر تو و آن بانو پاسخ داد که سلام بر تو ای پسرکم. علی گفت: پدرم در چه حال است؟ گفت: در نعمتهای خداوند و جوار او بهره‌مند است. من چون این سخن را شنیدم خویشتن داری نتوانستم و گفتم: پسر جانم مگر من پدرت نیستم؟ گفت: چرا، ولی مگر من و تو هر دو از پشت آدم نیستیم؟ و این مادرم حوا است. من چون این سخن را شنیدم، ردای خودم را بر سرم بستم و خود را از شرم و آزرم گوشه خانه به زمین انداختم. آنگاه بانوی

دیگری نزدیک شد که طشت (عوددان و جعبه عطر) سیمین همراه او بود. او علی را در آغوش گرفت و چون علی به چهره آن زن نگریست، گفت: خواهرم سلام بر تو، و او پاسخ داد: برادرم بر تو سلام. علی پرسید: عمویم چگونه است؟ گفت:

خوب است و به تو سلام می‌رساند. من گفتم: پسرم یعنی کدام خواهر و کدام عمویت؟

گفت: این مریم دختر عمران است و منظورم از عمو عیسی (ع) است. آن زن علی (ع) را از آن عطردان معطر کرد و بر او بوی خوش زد و یکی دیگر از آن بانوان

ص:۱۳۹

او را گرفت و در پارچه‌یی که همراه داشت پیچید. ابو طالب می‌گوید: با خود گفتم اگر کودک را قبلا می‌شستیم بهتر بود و اعراب معمولا کودکان خود را می‌شستند و پاک می‌کردند. همان بانو گفت: ای ابو طالب! همانا که او کودکی پاک و پاکیزه است و در دنیا سوزش آهن بر او نمی‌رسد مگر به دست مردی که خدای و رسولش و فرشتگانش و آسمانها و زمین و کوهها و دریاها او را دشمن می‌دارند و دوزخ مشتاق اوست. من پرسیدم: این مرد کیست؟ همگان گفتند: ابن ملجم مرادی است که خدایش نفرین کناد و او سی سال پس از رحلت محمد (ص) علی (ع) را در کوفه خواهد کشت. آنگاه آن بانوان از نظرم پنهان شدند. با خود گفتم ای کاش دو بانوی دیگر را می‌شناختم و خداوند در این باره به علی (ع) الهام فرمود و او گفت: پدر جان! بانوی نخست حوا بود و آن بانو که مرا در آغوش گرفت مریم دختر عمران بود که ناموس خویش را حفظ فرموده است و آن کس که مرا در جامه پیچید آسیه دختر مزاحم بود و آن کس که عطردان در دست داشت مادر موسی بن عمران بود. اکنون پدر جان پیش مثرم برو و به او مژده بده و از آنچه دیدی او را آگاه کن و او در فلان غار و فلان موضع است و من بیرون آمدم تا پیش تو رسیدم. ابو طالب موضوع آن دو مار را هم گفت و افزود که آمده‌ام به تو مژده دهم و آنچه از او دیده‌ام گزارش دهم. مثرم گریست و سجده شکر گزارد. سپس به پشت دراز کشید و گفت: مرا در جامه‌ام بپیچ (جامه‌ام را روی من بکش). چنان کردم و دیدم او همچنان مرده است. من سه روز همان جا ماندم و آنچه سخن گفتم پاسخ نداد. مرا بیم گرفت. در این هنگام آن دو مار بیرون آمدند و به من گفتند: ای ابو طالب سلام بر تو باد و من پاسخ دادم و گفتند: تو پیش ولی خدا برو که از دیگران برای حفظ و صیانت او سزاوارتری. من به آن دو گفتم: شما کیستید؟ گفتند: ما کارهای پسندیده اوییم و خداوند ما را از کارهای خیر او آفریده است و تا روز رستاخیز از او نگهبانی می‌کنیم و چون قیامت بر پا شود، یکی از ما راهنما و دیگری برنده او به سوی بهشت خواهیم بود، و سپس ابو طالب که خدای از او خشنود باد به مکه برگشت.

(۱) جابر می‌گوید: گفتم ای رسول خدا بیشتر مردم می‌گویند ابو طالب کافر درگذشته است. فرمود: خداوندت داناتر به غیب است. همانا شبی که به آسمان برده شدم، چون به عرش رسیدم چهار پرتو دیدم و گفتم: پروردگارا این انوار چیست؟

فرمود: ای محمد! یکی عبد المطلب و دیگری عمویت ابو طالب و سومی پدرت

ص:۱۴۰

عبد الله و چهارمی برادرت (یعنی پسر عمویت– م.) طالب است. گفتم: پروردگارا در برابر انجام چه کاری به این درجه رسیده‌اند؟ فرمود: به سبب آنکه ایمان خود را پوشیده داشتند و تظاهر به کفر نمودند و تا هنگامی که مردند بر این کار شکیبا بودند و درود خداوند بر آنان باد. «۱»

(۱) و روایت شده است که فاطمه دختر اسد، مادر امیر المؤمنین (ع)، در شبی که آمنه دختر وهب مادر رسول خدا (ص) آن حضرت را زایید حضور داشت، و آنچه را که آمنه دیده بود او هم دید. صبح آن روز چون ابو طالب از طواف برگشت، فاطمه به استقبال او رفت و به شوهر گفت: دیشب چیز شگفتی دیدم. گفت: چه دیدی؟

گفت: آمنه دختر وهب پسری زایید که برای او میان آسمان و زمین پرتوی آشکار شد که چون نگریستم، نخلستانهای منطقه هجر را دیدم. ابو طالب به فاطمه گفت: سی سال منتظر باش تا برای تو هم پسری چون او زاییده شود و فاطمه دختر اسد پس از سی سال علی (ع) را زایید. «۲»

(۲) محمد بن فضیل دورقی از ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند که می‌گفته است: از علی بن حسین (ع) شنیدم می‌فرمود: فاطمه دختر اسد در طواف بود که درد زایمان گرفت و وارد کعبه شد و امیر المؤمنین علی (ع) را در کعبه زایید. عمرو بن عثمان می– گوید: این حدیث را برای سلمة بن فضیل گفتم. گفت: محمد بن اسحاق هم از عمویش و موسی بن بشار نقل می‌کرد که علی بن ابی طالب (ع) در کعبه متولد شده است. «۳»

(۳) سید حمیری «۴» در این مورد در یکی از اشعار خود چنین می‌گوید:

---

(۱). این حدیث از قول جابر به نقل از همین کتاب در صفحات ۱۰ تا ۱۶ جلد ۳۵ بحار الانوار آمده است و سپس آن را از کتاب فضایل شاذان بن جبریل قمی که از علمای قرن هفتم است نیز نقل کرده است. در کتابهای قبل از روضة الواعظین به چشم این بنده نخورد، و اگر مرحوم علامه مجلسی دیده بود، لا بد نقل می‌فرمود. م.

(۲). دو روایت نظیر این روایت در اصول کافی صفحات ۳۴۷ و ۳۴۹، جلد ۲، چاپ علمیه اسلامیه آمده است. م.

(۳). ثابت بن دینار معروف به ابو حمزه ثمالی، منسوب به ثماله نام شاخه‌یی از قبیله ازد از بزرگان اصحاب چهار امام بزرگوار حضرات سجاد و باقر و صادق و کاظم علیهم السلام و درگذشته سال ۱۵۰ هجری است. رک. به: ابو العباس نجاشی، رجال، صفحه ۸۳، چاپ قم، ۱۳۹۷ ق. م.

(۴). اسماعیل بن محمد حمیری، متولد ۱۰۵ و درگذشته ۱۷۳ هجری، از شاعران بسیار بزرگ قرن دوم هجری است که در قرن چهارم و پنجم هجری سه کتاب مستقل در باره اهمیت و اخبار او نوشته‌اند، از جمله ابو بکر صولی. این شاعر از لحاظ کثرت شعر ضرب المثل است. برای اطلاع بیشتر از منابعی که شرح حال او را آورده‌اند به الاعلام زرکلی، ص ۳۲۱، ج ۱، مراجعه فرمایید. م.

«مادرش او را در حرم خداوند زایید و هر کجا که پیرامون اوست مسجد و کعبه است، بانوی سپید چهره گرامی و پاک سرشت که خود و فرزندش و جایگاه ولادتش پاک و پاکیزه‌اند، در شبی که ستارگان نحس آن پوشیده بود و ستاره سعد و ماه رخشنده بودند. قابله‌ها چون او کسی را در جامه نپیچیده‌اند مگر پسر آمنه یعنی محمد نبی (ص) را.»

(۱)

مجلس هشتم در باره چگونگی اسلام آوردن امیر المؤمنین علی (ع)

(۲) بدان نخستین کس که اسلام آورده است علی بن ابی طالب (ع) است. برخی در این مورد اشکال کرده و گفته‌اند علی بن ابی طالب (ع) در آغاز ظهور اسلام صغیر بوده است. و این اعتراض، خود اشتباهی بزرگ است. زیرا در این مسأله اختلافی نیست که علی (ع) نخستین کس از مردان است که همراه رسول خدا (ص) نماز گزارده است و در این هم شک ندارند که از او برای گرویدن به اسلام از سوی پیامبر (ص) دعوت شده است و دعوت از کسی نمی‌شود، مگر اینکه سزاوار و شایسته آن باشد و باید توجه داشت که از مردان مورد اعتماد در مورد کمال عقل آن حضرت از هنگام تولد و پیش از اسلام و به هنگام مسلمان شدن روایات فراوان نقل شده است.

(۳) از مجاهد، از قول ابی عمرو و ابو سعید خدری نقل شده که هر دو گفته‌اند: در حضور رسول خدا (ص) نشسته بودیم که سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفة بن یمان و ابو الهیثم بن تیهان و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابو الطفیل عامر بن واثله آمدند و مقابل پیامبر (ص) زانو زدند و اندوه بر چهره ایشان آشکار بود و گفتند: ای رسول خدا! پدر و مادرمان به فدای تو باد. ما از گروهی در باره برادر و پسر عمویت سخنانی می‌شنویم که اندوهگین می‌شویم و اکنون از شما اجازه می‌خواهیم که پاسخ آنان را بدهیم. پیامبر فرمودند: چه چیزی در باره

برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب می‌گویند؟ گفتند: می‌گویند چه فضیلتی برای علی در مورد پیشی گرفتن او به اسلام آوردن است و حال آنکه به هنگام ظهور اسلام او کودک و کوچک بوده است و امثال این سخنان. پیامبر (ص) پرسیدند: همین موضوع شما را اندوهگین می‌سازد؟ گفتند: آری به خدا سوگند. پیامبر فرمودند:

شما را به خدا سوگند از شما می‌پرسم که مگر از کتابهای گذشتگان نمی‌دانید که چون ابراهیم (ع) را پدرش از بیم پادشاه سرکش بیرون برد و مادرش ابراهیم (ع) را کنار توده‌های خاکی که بر لبه جویی بود و در فاصله هنگام غروب تا آغاز شب از آن آب می‌گذشت قرار داد، «۱» همین که مادر کودک را آنجا بر زمین نهاد، کودک برخاست و بر چهره و سر خود دست می‌کشید و مکرر و فراوان لا اله الا الله می‌گفت و سپس پارچه‌یی را گرفت و بر خود پیچید و مادرش که او را چنین دید سخت به بیم و ترس افتاد. آنگاه ابراهیم برابر مادرش شروع به هروله (حرکت در حالی که شانه‌ها را تکان دهند) کرد و چشمهای

خود را به سوی آسمان دوخت و خداوند عز و جل در این باره چنین فرموده است: (۱) «همچنین ما به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم تا از یقین- دارندگان باشد، پس چون شب تاریک بر او نمودار شد ستاره رخشانی دید. گفت:

این پروردگار من است.» تا آنجا که می‌فرماید: «من از آنچه شما شریک خدا قرار می‌دهید بیزارم.» «۲»

(۲) و نیز می‌دانید که فرعون چنان در جستجوی موسی (ع) بود که شکم زنان باردار را می‌درید و کودکان را می‌کشت برای اینکه موسی (ع) را بکشد، و همین که مادرش موسی (ع) را زایید فرمان داده شد که کودک را در صندوقی نهد و آن را به دریا (رود نیل) افکند و مادر سرگردان شد تا آنکه فرزند با او به گفتگو آمد و گفت: ای مادر مرا به دریا بیفکن و چون این سخن را گفت مادرش به وحشت افتاد و گفت:

پسرکم بیم آن دارم که غرق شوی. موسی فرمود: اندوهگین مباش که خداوند مرا پیش تو بر می‌گرداند و مادر سرانجام چنان کرد و موسی (ع) در آن صندوق بر روی دریا چندان باقی ماند که به ساحل رسید و با تمام وجود در اختیار مادرش قرار گرفت،

---

(۱). در روضه کافی و صفحه ۲۰ جلد ۳۵ بحار الانوار نام این رود، حرزان آمده است. م.

(۲). آیات ۷۵ تا ۷۸ سوره ششم (انعام). م.

بدون آنکه هیچ خوراکی خورده یا مایعی آشامیده باشد و سالم و معصوم به دامان مادر برگشت و روایت شده است که این مدت هفتاد روز یا هفت ماه طول کشیده است و خداوند متعال در مورد کودکی موسی (ع) چنین فرموده است: (۱) «تا تربیت و پرورشت به نظر ما انجام گیرد، آنگاه که خواهرت در جستجوی تو بود و می‌گفت می‌خواهید شما را راهنمایی کنم به کسی که کفالت این طفل را بر عهده بگیرد و ترا پیش مادرت باز گرداندیم تا چشمش روشن گردید.» «۱»

(۲) و مگر در باره عیسی بن مریم (ع) خدای عز و جل چنین نفرموده است که «از زیر آن درخت او را ندا کرد که غمگین مباش که خدای زیر پای تو چشمه آبی جاری کرد ...» «۲» و مگر عیسی (ع) به هنگام تولد و هنگامی که مادرش به او اشاره کرد سخن نگفت و قرآن در این مورد می‌گوید: «گفتند چگونه با کودکی که در گهواره است سخن گوییم؟ عیسی گفت: همانا که من بنده خدایم که کتاب آسمانی به من عنایت شده است.» «۳» بنا بر این می‌بینید که عیسی (ع) به هنگام تولد سخن گفته است و به او در همان سن و سال کتاب آسمانی و نبوت خاصه عنایت شده است و چون سه روز از عمر او گذشته به گزاردن نماز و پرداخت زکات سفارش شده است و روز دوم تولدش با مردم سخن گفته است، و شما همگان می‌دانید که خدای عز و جل من و علی را از یک نور و پرتو آفریده است و ما هر دو در پشت آدم بودیم و خدای را تسبیح می‌گفتیم و سپس به پشت دیگر مردان و ارحام زنان منتقل شدیم و در هر دوره و روزگار آوای تسبیح ما در پشتهای مردان و رحمهای زنان شنیده می‌شد

تا روزگار عبد المطلب، و پرتو ما در چهره پدران ما (نیاکان ما) و چهره مادران ما دیده می‌شد تا آنجا که نامهای ما با پرتو بر پیشانیهای ایشان نقش می‌بست. آنگاه پرتو ما دو نیمه شد، نیمی در عبد الله و نیمی در عمویم ابو طالب قرار گرفت و آوای ستایش و تسبیح ما از پشت آن دو شنیده می‌شد و پدر و عمویم چون در انجمنهای قریش می‌نشستند، نور من در چهره پدرم و نور علی در چهره پدرش تابان بود تا آنکه هر یک از پشت پدر و شکم مادر خویش بیرون آمدیم، و به هنگام تولد علی حبیب من جبرئیل فرود آمد و به من گفت: ای حبیب خدا! پروردگارت سلام می‌رساند و به

---

(۱). آیات ۳۹ و ۴۰ سوره بیستم (طه)، و برای اطلاع بیشتر از هر دو مورد باید به تفاسیر مراجعه کرد. م.

(۲). آیات ۲۵ تا ۳۱ سوره نوزدهم (مریم).

(۳). آیات ۲۵ تا ۳۱ سوره نوزدهم (مریم).

تو مژده و شاد باش تولد برادرت علی را می‌دهد و می‌فرماید: هنگام ظهور پیامبری تو و آشکار شدن وحی بر تو نزدیک شده است که اینک ترا با برادر و وزیر و خلیفه و همانند خودت تأیید کردم و به وسیله او نام ترا بلند آوازه و بازویت را استوار ساختم. من شتابان برخاستم و دیدم فاطمه دختر اسد و مادر علی در حال درد زایمان است و او میان زنان و قابله‌هاست. حبیب من جبریل به من دستور داد که میان خودت و فاطمه دختر اسد پرده‌یی بیاویز و پس از اینکه علی را زایید او را ببین.

من چنان کردم که فرمان داده شده بودم. سپس جبریل به من گفت دست راست خود را دراز کن که علی هم سر سلسله اصحاب یمین تو است. من دست راست خود را به سوی فاطمه دختر اسد دراز کردم. (۱) ناگاه علی را در دست خود دیدم در حالی که دست راست خود را بر گوش راست خود نهاده و بر آیین حقیقت اذان و اقامه می‌گفت و گواهی به یگانگی خداوند و پیامبری من می‌داد و سپس به من گفت: ای رسول خدا! اجازه می‌فرمایی که بخوانم؟ گفتم: آری بخوان و سوگند به آن کس که جان محمد در دست اوست، او شروع به خواندن صحیفه‌هایی که بر آدم (ع) نازل شده است کرد، همان صحیفه‌ها که پسر آدم شیث (ع) برای برپا داشتن احکام آن قیام کرده بود و از نخستین حرف تا آخرین حرف آن را خواند و اگر شیث حاضر می‌بود همانا اقرار می‌کرد که علی از او بهتر آن را حفظ دارد. (۲) سپس تورات موسی (ع) را چنان خواند که اگر موسی (ع) حضور می‌داشت، اقرار می‌فرمود که علی بهتر از او آن را حفظ دارد. سپس زبور داود (ع) را خواند همان گونه که اگر داود حضور می‌داشت چنان اقرار می‌کرد و پس از آن انجیل عیسی (ع) را همان گونه خواند که اگر عیسی (ع) به حضورش می‌آمد همچنان اقرار می- کرد و سپس قرآنی را که خداوند بر من نازل فرموده است، از آغاز تا پایان چنان خواند که او را چنان دیدم همچون خودم که اینک آن را از حفظ می‌دانم حافظ آن بود، بدون اینکه در آن هنگام من آیه‌یی از آیات قرآن را شنیده باشم. آنگاه علی با من و من با او چنان با یک دیگر سخن گفتیم که پیامبران و اوصیای ایشان با یک دیگر سخن می‌گویند و سپس علی (ع) به حالت کودکی خود برگشت. و شما برای چه اندوهگین می- شوید و چرا از گفتار مردمی که نسبت به خداوند متعال در شک و تردیدند افسرده می‌شوید؟ مگر نمی‌دانید که من برترین پیامبران و جانشین و وصی من برترین اوصیا است و اینکه پدرم

آدم (ع) چون نام من و علی و دخترم فاطمه و حسن و حسین را و نام فرزندان ایشان را بر پایه عرش با نور نوشته دید، عرضه داشت: بار خدایا، ای

سرور من! آیا آفریده‌یی که در پیشگاهت گرامی‌تر از من باشد آفریده‌یی؟ فرمود: اگر صاحبان این نامها نبودند، همانا آسمان برافراشته و زمین گسترده و هیچ فرشته مقربی را نیافریده بودم و هیچ پیامبر مرسلی، و نه ترا خلق کرده بودم، و چون آدم ترک اولی کرد و از او لغزشی سر زد از خداوند متعال به حق ما مسألت کرد که توبه‌اش را بپذیرد و لغزش او را بیامرزد و خداوند خواسته او را پذیرفت و اجابت فرمود، و ما همان کلماتی بودیم که آدم آنها را از خداوند عز و جل فرا گرفت «۱» و خداوند توبه‌اش را پذیرفت و لغزشش را آمرزید و به آدم فرمود: بر تو مژده باد که صاحبان این نامها از ذریه و فرزندان تو هستند و آدم خداوند خود را ستود و به وجود ما بر فرشتگان افتخار کرد و این نمونه‌یی از فضیلت ما و بخشش و فضل خداوند بر ماست. سلمان و همراهانش برخاستند و می‌گفتند: ما رستگارانیم و پیامبر (ص) به ایشان فرمودند: آری شما رستگارانید و بهشت برای شما آفریده شده است و دوزخ برای دشمنان ما و دشمنان شما آفریده شده است. «۲»

(۱) سعید بن جبیر «۳» می‌گوید پیامبر (ص) به ابو طالب فرمودند: شما برای من از خدیجه دختر خویلد خواستگاری فرمای. گفت: اگر من بروم و تقاضای مرا نپذیرند رسوایی است، ولی ای حمزه تو که با آنان خویشاوندی سببی داری برو و خواستگاری کن و بر فرض که تقاضای تو را نپذیرند ساده‌تر است. آنان از کنار علی (ع) گذشتند و گفتند: بیا برویم به خواستگاری برای محمد (ص). گفت: اجازه بدهید کفش و جامه خود را بردارم، و برداشت و از پی ایشان روان شد و چون وارد شدند، آنان گفتند:

ای محمد سخن بگوی. پیامبر (ص) فرمود: سپاس خداوند زنده‌یی را که نخواهد مرد.

گفتند: این چگونه سخنی است؟ پیامبر (ص) آن گونه که آنان می‌خواستند چیزی را

---

(۱). این موضوع در منابع اهل سنت هم آمده است. برای نمونه مراجعه فرمایید به تفسیر الدر المنثور سیوطی، ذیل آیه ۳۷ سوره دوم (بقره) و نیز در صفحه ۲۳۴ جلد اول کنز العمال آمده است و برای اطلاع بیشتر، رک. به: صفحه ۱۷۰ جلد اول فضائل الخمسه من الصحاح السته تألیف استاد محترم سید مرتضی فیروزآبادی. م.

(۲). این حدیث با همین تفصیل و با تفاوتهای اندک لفظی، در صفحات ۱۷ و ۱۸ روضه کافی هم آمده است و از آن کتاب و همین روضة الواعظین در صفحات ۲۰ تا ۲۳ جلد ۳۵ بحار الانوار نقل شده است. م.

(۳). سعید متولد ۴۵ و مقتول به دست حجاج ثقفی در سال ۹۵ و از دانشمندان بنام و شاگرد ابن عباس است. برای اطلاع بیشتر، رک. به: طبقات ابن سعد، صفحه ۱۷۸، جلد ۶. م.

ناگفته نگذاشت و سپس فرمودند: شما سخن بگویید. گفتند: آنچه ما می‌خواستیم شما فرمودی ولی چه کسی ضمانت مهریه را می‌کند؟ علی (ع) فرمود: پدرم پرداخت مهریه را ضمانت می‌کند و چون این خبر به ابو طالب رسید شروع به بوسیدن علی کرد و می‌گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، و این موضوع پیش از اسلام بوده است و آیا هیچ کامل و عاقلی به این کار ستوده نمی‌شود؟ «۱» (۱) حبة بن جویریه عرنی «۲» می‌گوید: از علی (ع) شنیدم که بر منبر بود و می‌فرمود:

پروردگارا! من کسی غیر از پیامبر (ص) از این امت نمی‌شناسم که پیش از من مسلمان شده باشد و من پیش از آنکه کسی نماز بگزارد، هفت نماز گزارده‌ام. و همو از علی (ع) روایت می‌کند که می‌فرموده است: پیامبر (ص) روز دوشنبه برانگیخته شدند و من روز سه شنبه مسلمان شدم. «۳»

(۲) امیر المؤمنین (ع) فرموده است: پنج یا هفت سال پیش از آنکه کسی از این امت خداوند را عبادت کند، من خدا را عبادت می‌کردم و می‌پرستیدم و نخستین نماز که گزاردیم نماز عصر بود و من به پیامبر (ص) گفتم: این چه کاری است؟

فرمودند: به آن فرمان داده شده‌ام.

(۳) ابو رافع «۴» می‌گوید: پیامبر (ص) صبح دوشنبه نماز گزارد و خدیجه آخر آن روز و علی روز سه شنبه نماز گزاردند. علی (ع) فرموده است: من هفت سال پیش از مردم نماز می‌گزاردم. «۵»

---

(۱). در این روایت که از آن سستی می‌بارد، توجه نشده است که بنا بر مشهور علی (ع) سی سال از پیامبر (ص) کوچکتر است و ازدواج آن حضرت قبل از سی سالگی ایشان و پیش از تولد امیر المؤمنین بوده است. م.

(۲). از اصحاب و یاران امیر المؤمنین علی (ع) و برخی او را از صحابه رسول خدا هم دانسته‌اند. رک. به: ابن اثیر، اسد الغابه، صفحه ۳۶۷، جلد ۱، و نام پدرش جوین ضبط شده است. م.

(۳). نظیر این روایت در تفسیر علی بن ابراهیم قمی و به نقل آن در صفحه ۱۷۹ جلد ۱۸ بحار الانوار آمده است. م.

(۴). از بردگان آزاد کرده پیامبر (ص) که نامش اسلم، ابراهیم و صالح ذکر شده است.

در خلافت عثمان یا دوره خلافت امیر المؤمنین (ع) درگذشته است. رک. به: ابن اثیر، اسد الغابه، صفحه ۱۹۱، جلد ۵. م.

(۵). این موضوع در سنن ابن ماجه و تفسیر ثعلبی و تاریخ طبری و مسند احمد و مسند ابی یعلی هم که همه از منابع اهل سنت است آمده است. به نقل از صفحه ۲۰۴ جلد ۳۸ بحار الانوار، چاپ آخوندی. م.

(۱) امیر المؤمنین (ع) فرموده است پیامبر (ص) به من فرمودند: مرا بر دوش بگیر (بگذار پای روی شانه‌ات بگذارم) بتها را از کعبه بیرون بریزم. من یارای این کار را نداشتم. پیامبر مرا بر دوش خود گرفتند و در آن حال اگر می‌خواستم به آسمان برسم، می‌توانستم. «۱»

(۲) عیسی بن سوادة بن جعد از قول محمد بن منکدر و ربیعة بن ابی عبد الرحمن و ابو حازم مدنی و کلبی نقل می‌کند که همگان می‌گفته‌اند: نخستین انسان که به پیامبر (ص) ایمان آورده، علی بوده است. کلبی می‌گوید: در آن هنگام علی نه ساله بوده است. ابن اسحاق می‌گوید: نخستین انسان مذکر که به پیامبر ایمان آورده و همراه آن حضرت نماز گزارده و آنچه را که از جانب خداوند آورده تصدیق کرده است، علی بن ابی طالب (ع) است که در آن هنگام ده ساله بوده است. مجاهد و جابر هم می‌گویند:

پیامبر (ص) روز سه شنبه نماز گزارد، و گفته شده است علی (ع) در چهارده سالگی یا یازده سالگی یا دوازده سالگی مسلمان شده و هنگامی که به مدینه هجرت کرده است بیست و چهار ساله بوده است. «۲» ابو ایوب انصاری می‌گوید: رسول خدا فرمودند:

فرشتگان هفت سال بر من و بر علی درود می‌فرستادند، زیرا در آن مدت مردی جز او با من نماز نمی‌گزارد. «۳»

(۳) ابن عباس در مورد این گفتار خداوند که می‌فرماید: «و پیشی‌گیرندگان از همه بر اسلام، آنان به حقیقت مقربان درگاهند.» «۴» گفته است شأن نزول آن در باره علی (ع) است.

(۴) محمد بن اسحاق با اسناد خود از عفیف نقل می‌کند که می‌گفته است: من مرد بازرگانی بودم و عباس بن عبد المطلب از دوستان من بود و او برای خرید عطر به یمن می‌آمد که عطر لازم برای ایام موسم حج را فراهم کند. من در دوره جاهلی و به هنگام مراسم حج به مکه آمدم و میهمان عباس بن عبد المطلب بودم. همین که خورشید برآمد،

---

(۱). این روایت را ابو بکر بیهقی هم از ابی مریم، از قول علی (ع) نقل کرده است. رک.

به: صفحه ۷۷ جلد ۳۸ بحار الانوار که روایات دیگری هم در این مورد از کتب اهل سنت آورده است. م.

(۲). رک. به: سیره ابن هشام، ص ۲۶۲، ج ۱، چاپ ۱۳۵۵ قمری و به صفحه ۱۷۹ جلد اول ترجمه نهایة الارب به قلم این بنده. م.

(۳). رک. به: بحار الانوار صفحه ۲۰۴، جلد ۳۸. م.

(۴). رک. به: طبرسی، مجمع البیان، ص ۲۱۵، ج ۹ و ۱۰، چاپ بیروت و هم به صفحه ۲۰۵ جلد ۳۸ بحار الانوار و به صفحه ۶۵ جلد ۵ و ۶ مجمع البیان. م.

همچنان که من به کعبه می‌نگریستم، جوانی آمد و نخست چشم به آسمان دوخت و سپس روی به قبله ایستاد و چیزی نگذشت که نوجوانی آمد و در سمت راست او ایستاد. اندکی بعد زنی آمد و پشت سر آن دو ایستاد. آن جوان رکوع کرد، آن دو هم رکوع کردند. آن جوان سجده کرد، آن دو هم سجده کردند و چون آن جوان سر از سجده برداشت، آن دو هم سر برداشتند. من گفتم: ای عباس! بزرگ کاری است.

گفت: آری، چه بزرگ کاری! آیا می‌دانی این کیست؟ گفتیم: نه. گفت: این محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و برادرزاده من است و می‌پندارد که خدایش به پیامبری فرستاده است و مأمور به این کار است و به زودی گنجهای خسرو و قیصر برای او گشوده و فتح خواهد شد. آیا می‌دانی این نوجوان کیست؟ گفتم: نه. گفت: این علی بن ابی طالب، برادرزاده دیگر من است. آیا می‌دانی این بانو که پشت سر ایشان ایستاده است کیست؟

گفتم: نه. گفت: خدیجه، دختر خویلد و همسر برادرزاده‌ام است و به خدا سوگند می‌خورم که بر روی تمام زمین کسی جز این سه نفر را نمی‌شناسم که بر این دین و آیین باشند.

(۱) عفیف پس از اینکه مسلمان و اسلام او راسخ شد، می‌گفت: ای کاش من چهارمی ایشان بودم. «۱»

(۲) محمد بن اسحاق می‌گوید: از جمله نعمتهایی که خداوند به علی بن ابی طالب (ع) ارزانی فرمود، این است که او پیش از اسلام در خانه پیامبر زندگی می‌کرد و عبد الله بن ابی نجیح از مجاهد بن جبر ابو الحجاج برایم نقل کرد که می‌گفته است: از بهترین نعمتها و الطاف ویژه خداوند بر علی (ع) و از خیرهایی که خداوند برای او مقدر فرموده بود این است که قریش گرفتار قحطسالی شدند که بسیار سخت بود.

ابو طالب عائله‌مند بود. رسول خدا (ص) به عموی خود عباس که از توانگران قریش بود فرمودند: برادرت ابو طالب عائله‌مند است و می‌بینی که مردم در چه تنگنایی قرار دارند. بیا با یک دیگر برویم و بار او را سبک کنیم. یکی از پسرانش را من می‌گیرم و یکی را تو بگیر و هزینه آن دو را از دوش او برداریم. عباس گفت: آری چنین کنیم و هر دو پیش ابو طالب رفتند و به او گفتند: می‌خواهیم تا هنگامی که برای مردم گشایشی فراهم آید، بار ترا سبکتر کنیم. ابو طالب به ایشان گفت: عقیل را برای من باقی

---

(۱). این روایت در صفحه ۲۶۹ ترجمه جلد اول دلایل النبوه بیهقی از قول حاکم نیشابوری آمده است. م.

بگذارید و هر که را می‌خواهید انتخاب کنید. رسول خدا علی (ص) را با خود برد و عباس جعفر را. و علی (ع) از آن زمان همواره با پیامبر (ص) بود و همین که پیامبر مبعوث شدند از ایشان پیروی کرد و ایمان آورد و تصدیق کرد و جعفر هم با عباس بود تا آنکه مسلمان و از او بی‌نیاز شد. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: نخستین نماز جماعت چنین بود که رسول خدا (ص) در حالی که علی (ع) همراهش بود نماز می‌گزارد. در این هنگام ابو طالب همراه جعفر از کنار ایشان گذشت و ابو طالب به جعفر گفت: پسرکم! برو پهلوی پسر عمویت به نماز بایست و همین که پیامبر (ص) احساس فرمود که جعفر به نماز ایستاد، طوری ایستاد که بر هر دو امامت داشته باشد و ابو طالب شادمان برگشت و این ابیات را می‌خواند: (۲) «همانا در پیشامدهای روزگار و سختی، علی و جعفر مورد اعتماد منند. کوتاهی مکنید و پسر عموی خود را که پسر برادر تنی من است یاری دهید. به خدا سوگند که من پیامبر را رها نمی‌کنم و هیچ یک از پسران نژاده و والاتبار من هم در یاری او کوتاهی نمی‌کند.» «۲»

(۳) خزیمة بن ثابت «۳» هم چنین سروده است:

«هرگز نمی‌پنداشتیم که خلافت از خاندان بنی هاشم و بویژه از دست ابو الحسن (علی علیه السّلام) بیرون رود. مگر علی نخستین کس نیست که بر قبله شما نماز گزارده است و داناترین مردم به آیات قرآن و سنن نیست؟ مگر او آخرین

---

(۱). به تفصیل و بدون هیچ گونه تغییر و اختلافی در صفحه ۲۶۳ جلد اول سیره ابن هشام چاپ ۱۳۵۵ قمری، مصر، آمده است. م.

(۲). در کتاب امالی صدوق با ذکر سلسله سند، بدون هیچ افزونی و کاستی آمده است و به نقل از آن در صفحه ۶۸ جلد ۳۵ بحار الانوار چاپ آقای آخوندی و در صفحه ۱۲۱ به صورت دیگری آمده است. م.

(۳). این ابیات که در اینجا به خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین نسبت داده شده است، در صفحه ۸ کتاب مناقب اخطب خوارزم، درگذشته ۵۶۸ ق، به عباس بن عبد المطلب نسبت داده شده است و در صفحه ۲۷۴ جلد ۳۸ بحار الانوار به ربیعة بن حارث بن عبد المطلب نسبت داده شده است. در اعلام الورای طبرسی، صفحه ۲۶۷ ترجمه آن به نام زندگانی چهارده معصوم نیز به ربیعة بن حارث نسبت داده شده و در تاریخ یعقوبی، چاپ بیروت، ۱۹۶۰ میلادی، صفحه ۱۲۴ جلد ۲، به عتبة بن ابی لهب منسوب است. م.

کسی نیست که با پیامبر (ص) بدرود گفته و مگر او کسی نیست که جبریل (ع) در غسل دادن و کفن کردن پیامبر یاور او بوده است؟ کسی که در او آنچه در ایشان است موجود است و در آن شک ندارند و حال آنکه نکوییهایی که در او موجود است در این قوم نیست. چه چیزی شما را از او بازداشته است؟ کاش می‌دانستیم.

همانا که این بیعت شما از مغبون‌ترین مغبونهاست.»

(۱) از ابو الحسن علی بن عبد الله بن ابی یوسف بن ابی سیف مداینی نقل است که معاویه برای امیر المؤمنین (ع) نوشت که ای ابو الحسن! برای من فضایل بسیاری است. پدرم از سالارهای دوره جاهلی بود و خودم در اسلام پادشاه شدم و من برادر زن پیامبر (ص) و دایی مؤمنان و کاتب وحی هستم. چون امیر المؤمنین (ع) این نامه را خواند، فرمود: آیا پسر زن جگرخواره به فضایل خود بر من فخر می‌فروشد؟ ای غلام! چنین بنویس و این ابیات را املاء فرمود: (۲) «محمد (ص) پیامبر خدا برادر و پدر همسر من است و حمزه سید الشهداء عموی من است، و جعفری که هر ظهر و شام همراه فرشتگان پرواز می‌کند، برادر تنی من است. دختر محمد مایه آرامش و همسر من و گوشت بدنش با گوشت و خون من وابسته است. دو نوه احمد (ص) که از زهرایند پسران منند و کدامیک از شما سهمی چون سهم من دارند؟ از همه شما زودتر مسلمان شدم، در حالی که کودکی بودم که به حد بلوغ نرسیده بودم. رسول خدا (ص) روز غدیر خم ولایت خود بر شما را برای من واجب و لازم فرمود، و من همواره با شمشیر خود بر قوم خویش ضربه زدم تا آنکه در قبال اسلام خوار و زبون شدند. ای وای و وای و آوخ بر کسی که فردا خدای خود را در حالی که گناه ظلم و ستم بر دوش اوست ملاقات کند.» «۱» و چون معاویه این نامه را خواند به خدمتگزار خود گفت: آن را پاره کن و از میان ببر که مبادا مردم شام به پسر ابو طالب گرایش پیدا کنند.

---

(۱). این ابیات با اختلاف لفظی اندک و دو بیت اضافه در دیوان منسوب به امیر المؤمنین علی (ع) همراه با ترجمه آقای محمد جواد نجفی و هم در صفحه ۲۳۸ جلد ۳۸ بحار الانوار به نقل از روضة الواعظین آمده است. ولی در مجموعه‌یی که با نام «من الشعر المنسوب الی الامام الوصی علی بن ابی طالب» به اهتمام عبد العزیز سید الاهل در بیروت چاپ شده نیامده است. م.

(۱)

مجلس نهم در ذکر امامت، و امامت علی بن ابی طالب و فرزندانش (ع) که درودهای خداوند بر همه آنان باد

(۲) بدان که امامت واجب است. به این دلیل که چون مردم معصوم نیستند، بروز خطا و فراموشی و ترک واجب از ایشان ممکن و رواست و هر گاه دارای رئیس مطاعی باشند که دست او در امور باز باشد، ستمگر را از ستم و دشمنی باز می‌دارد و جنایتکار را ادب می‌کند و دست نادان و فرومایه را کوتاه می‌کند و از ستمگر داد ستمدیده را می‌ستاند و در این حال مردم و جامعه برای انجام کار نیک و کم شدن تباهی و فساد آماده می‌شوند. و هر گاه جامعه از رئیسی با آن شرایط که وصف کردیم خالی باشد، تباهی در جامعه اتفاق می‌افتد و صلاح و خوبی اندک می‌شود و هرج و مرج پیش می‌آید و زندگیها فاسد می‌شود. و این عادت درست و منطبق بر حکمت است که جامعه باید دارای رئیس باشد و چون در همه عقلها این موضوع مرکوز و ثابت است، بنا بر این گفتگو با کسی که در این کار بدیهی مخالف باشد کار پسندیده‌یی نیست. و واجب است که امام معصوم باشد، زیرا مردم از این جهت به امام نیازمندند که خود معصوم نیستند و اگر امام هم معصوم نباشد به دیگری نیازمند است و این کار به تسلسل می‌کشد و اگر امام به رعیت نیازمند باشد، در این صورت هم نیازمند به مانند خود است و باطل است. «۱»

(۳) واجب است امام در ظاهر و باطن از رعیت خود افضل باشد و چون در پیشگاه خداوند از همگان دارای ثواب بیشتری است، لازم است معصوم باشد و بر طبق احکام ظاهری هم زشت و ناپسند است که مفضول را بر فاضل ترجیح و برتری دهند و این موضوع در زشتی چنان است که یک نوآموز در فقه را کسی به ابو حنیفه یا شافعی ترجیح دهد. و لازم و واجب است که امام عالم به تمام احکام شرع باشد، زیرا در همه امور شرعی حاکم است و می‌بینیم که برای پادشاهان دانا و خردمند زشت است که وزارت و نظارت در امور مملکت خود را به کسی واگذارند که از عهده آن به خوبی برنیاید، یا برخی از امور را بداند.

(۴) و واجب است که امام از همه مردم شجاعتر و در انجام عبادت جهاد از همه

---

(۱). برای اطلاع بیشتر به صفحات ۱۷۴ و ۱۹۵ اقتصاد شیخ طوسی مراجعه فرمایید. م.

پایدارتر باشد که اگر چنین نباشد خود او از جنگ می‌گریزد و با گریز او مسلمانان می‌گریزند و مایه نابودی اسلام می‌شود. و لازم است که عاقلترین مردم باشد و مقصود از عقل در این مورد این است که اندیشه‌اش از همه بهتر و به سیاست از همگان داناتر باشد و نیز واجب است که از لحاظ چهره و شکل ظاهری زشت و غیر عادی نباشد و نیز واجب است که در مورد امامت او نص یا معجزه وجود داشته باشد، زیرا لازم است معصوم باشد و عصمت هم موضوع قابل مشاهده و احساس نیست و به همین جهت یا باید معجزه داشته باشد یا پیامبر در مورد او تصریح فرموده باشد و با این دلایل واجب و لازم است که امامان، امیر المؤمنین علی (ع) و سپس به ترتیب حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد باقر و جعفر صادق و موسی کاظم و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الجواد و علی بن محمد الهادی و حسن بن علی و حجت قائم منتظر که درودهای خدا بر همه ایشان باد باشند، زیرا آن کس که شرایط فوق را برای امام بیان کرده، فرموده است که امامان ایشانند، و هر کس که امامت را برای کسان دیگری غیر از ایشان روا می‌داند، در واقع با شرایط فوق مخالفت کرده است و هر کس به شرایط فوق معتقد است ولی می‌گوید کسان دیگری غیر از اینان که برشمردیم امامند، با اجماع مخالفت کرده است.

(۱) این روایت از پیامبر (ص) ثابت شده که به علی (ع) فرموده است: «منزلت تو نسبت به من همچون منزلت هارون به موسی است، جز اینکه پس از من کسی پیامبر نیست.» «۱» و این گفتار پیامبر (ص) که فرموده است: «هر کس که من مولای اویم، این علی هم مولای اوست.» «۲» و این سخن را پیامبر روز هجدهم ذی حجه پس از بازگشت از حج یعنی حجة الوداع فرمودند و ما اکنون آنچه را که در غدیر خم اتفاق افتاده است بیان می‌کنیم.

---

(۱). برای اطلاع از مواردی که این گفتار حضرت ختمی مرتبت (ص) در کتب عمده اهل سنت چون صحاح بخاری و مسلم و ترمذی و سنن و خصائص نسایی و مسند احمد حنبل و کتابهای دیگر به بحث و بررسی مستوفای استاد محترم سید مرتضی فیروزآبادی در صفحات ۲۹۹ تا ۳۱۷ جلد اول فضائل الخمسه من الصحاح السته مراجعه فرمایید. م.

(۲). در مورد این گفتار رسول خدا (ص) و اطلاع از منابع آن در آثار اهل سنت هیچ کس به اندازه مرحوم علامه امینی طاب ثراه در کتاب الغدیر بحث و فحص و تتبع نکرده است و باید به آن کتاب ارزشمند مراجعه کرد و خوشبختانه برخی از مجلدات آن به فارسی هم ترجمه شده است. م.

ص:۱۵۳

(۱) از امام باقر (ع) روایت شده است که پیامبر (ص) از مدینه آهنگ حج گزاردن کرد و در آن هنگام همه احکام شرعی جز حج و ولایت را بر قوم خود ابلاغ فرموده بود. در این هنگام جبریل به حضورش آمد و گفت: ای محمد! خدایت سلام می- رساند و می‌فرماید: من هیچ یک از پیامبران و فرستادگان خویش را قبض روح نمی- کنم مگر پس از آنکه دین خود را به حد کمال برساند و حجت و برهان خویش را تأکید کنم و از این دین دو چیز بر عهده تو باقی مانده است که بر قوم خود ابلاغ کنی و برسانی، فریضه حج و فریضه ولایت و اینکه خلیفه پس از تو کیست و من هیچ گاه زمین خود را از حجت خالی نگذاشته و هرگز آن را خالی نخواهم گذاشت و اکنون خدایت فرمان می‌دهد که به قوم خود ابلاغ کنی برای حج آماده شوند و خودت حج بگذاری و هر کس که از شهرنشینان و ساکنان حومه و اعراب اطراف می‌توانند حج بگذارند با تو همراه باشند تا مراسم حج را هم به آنان بیاموزی، همان گونه که نماز و زکات و روزه و احکام آنها را به ایشان آموخته‌ای و مردم را در این دو مسأله هم چنان آموزش دهی که موارد دیگر دین را آموزش داده‌ای.

(۲) منادی پیامبر (ص) میان مردم ندا داد که همانا رسول خدا آهنگ حج دارد تا مراسم و اعمال آن را به شما آموزش دهد و همان گونه که از دیگر احکام دین شما را آگاه کرده است، از این هم آگاه فرماید. و چون پیامبر (ص) بیرون آمد مردم هم بیرون آمدند و گوش به سخنان ایشان دادند و به اعمال آن حضرت می‌نگریستند و همچون ایشان رفتار می‌کردند. شمار همراهان پیامبر (ص) که در حج شرکت کردند، از مردم مدینه و حومه و دیگر اعراب، حدود هفتاد هزار یا بیشتر بودند، به شمار همراهان موسی (ع) که از ایشان برای هارون بیعت گرفت. و در واقع تلبیه گفتن و احرام بستن در تمام فاصله مدینه تا مکه پیوسته بود، و چون رسول خدا (ص) در عرفات وقوف فرمود، جبرئیل به حضورش رسید و گفت: ای محمد! خدای عز و جل سلامت می‌رساند و می‌فرماید: همانا مرگ تو نزدیک و مدت عمرت سپری شده است و من ترا به چیزی که از آن چاره و گریزی نیست پیش می‌برم. اکنون وصیت خویش فراهم ساز و آنچه از علوم و میراث علوم پیامبران پیش از تو و سلاح و تابوت سکینه نزد تو هست و همه آیات پیامبران پیشین را به وصی و خلیفه بعد از خودت تسلیم کن که او حجت بالغه من بر مردم است و او علی بن ابی طالب (ع) است و او را برای مردم به این سمت منصوب کن و از او عهد و پیمان لازم را بگیر

ص:۱۵۴

و به مردم هم تذکر بده که عهد و پیمانی را که از ایشان گرفته‌ام فرایاد آورند که باید ولی مرا دوست داشته باشند و مولای ایشان و مولای هر زن و مرد مؤمن علی بن ابی طالب (ع) است و همانا که من هیچ یک از پیامبران را قبض روح نمی‌کنم مگر پس از اینکه دین خود را کامل کنم و نعمت خود را با ولایت اولیای خود و ستیز با دشمنان خویش به کمال برسانم و این موضوع بستگی به کمال توحید و دین و اتمام نعمت من بر خلق من دارد و باید از ولی من پیروی و فرمانبرداری کنند. و من

هیچ گاه زمین را بدون قیم رها نمی‌کنم و همان حجت من بر خلق من است و «امروز دین شما را برای شما کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و آیین اسلام را برای شما برگزیدم.» «۱»

(۱) علی ولی من است و مولای هر مرد و زن مؤمن. علی بنده من و وصی پیامبر من و خلیفه پس از او و حجت بالغه من بر خلق من است. فرمانبرداری از او وابسته و پیوسته به فرمانبرداری از محمد (ص) است و فرمانبرداری از محمد (ص) پیوسته به فرمانبرداری از من است هر کس از محمد (ص) فرمان برد، از من فرمان برده است و هر کس از او سرپیچی کند از من سرپیچی کرده است و من او را نشانه میان خود و خلق خویش قرار داده‌ام. هر کس او را بشناسد مؤمن و هر کس او را نشناسد کافر است و هر کس به بیعت او شرک ورزد مشرک است. هر کس روز رستاخیز با ولایت علی (ع) با من روبرو شود وارد بهشت خواهد شد و هر آن کس با دشمنی او با من رویا روی شود، به آتش در خواهد افتاد. اکنون ای محمد! علی را منصوب کن و بر مردم بیعت بگیر و عهد و میثاق مرا که از ایشان گرفته‌ام فرا یادشان آور که من ترا به سوی خویش فرا می‌گیرم. پیامبر (ص) در این مورد از قوم خویش و آنان که منافق و بدبخت بودند بیم کرد که پراکنده شوند و به آیین جاهلی خویش باز گردند که از دشمنی و ستیزه‌های نفسانی آنان نسبت به علی (ع) آگاه بود.

(۲) پیامبر (ص) از جبرئیل خواست که از خداوند مسألت فرماید که از مردم در امان باشد و منتظر ماند تا جبریل این موضوع را از پیشگاه خداوند ابلاغ کند و تبلیغ این موضوع را به تأخیر انداخت تا به مسجد خیف رسید. جبریل در مسجد

---

(۱). بخشی از آیه سوم سوره پنجم (مائده) و برای اطلاع از اقوال مفسران باید به کتابهای تفسیر مراجعه کرد. م.

خیف به حضور پیامبر آمد و به ایشان گفت عهد خود را انجام دهد و علی را منصوب فرماید. ولی موضوع در امان بودن از مردم را ابلاغ نکرد تا آنکه پیامبر (ص) به منطقه کراع الغمیم «۱» که میان مکه و مدینه است رسیدند. آنجا جبریل به حضور ایشان باز آمد و موضوع را بازگو کرد ولی همچنان موضوع در امان بودن از مردم را بیان نکرد و پیامبر به جبریل فرمود: بیم از آن دارم که قوم من مرا تکذیب کنند و گفتار مرا در باره علی (ع) نپذیرند و حرکت فرمود و چون به غدیر خم که سه میل قبل از جحفه «۲» است رسیدند. پنج ساعت از روز گذشته جبریل با فرمان استوار و امان از مردم باز آمد و گفت: ای محمد! خدای عز و جل سلامت می‌رساند و چنین می- فرماید: (۱) «ای پیامبر! آنچه از خدای تو بر تو نازل شد تبلیغ کن و اگر نرسانی رسالت خدا را انجام نداده‌ای و خدای ترا از شر مردم محفوظ می‌دارد و همانا به تحقیق خداوند قوم کافر را هدایت نمی‌کند.» «۳»

(۲) گروههای پیشتاز مسلمانان در این هنگام نزدیک جحفه رسیده بودند. دستور داده شد آنان را که جلو رفته بودند به این مکان برگردانند و کسانی را هم که از دنبال می‌رسیدند همه را آنجا نگهداشتند تا پیامبر (ص) علی (ع) را به امامت منصوب فرماید و آنچه را که خداوند در این مورد نازل فرموده است به آنان ابلاغ کند. و به پیامبر وحی شده بود که خداوندش از شر مردم محفوظ می‌دارد و پیامبر دستور داد ندا دهند که همگان جمع شوند و کمی از راه به سمت راست رفت و خود را کنار

مسجد غدیر رساند که جبریل از سوی خداوند چنین فرمان داده بود. و آنجا چند درخت بود و پیامبر دستور داد زیر آن درختها با سنگ چیزی شبیه منبر بسازند که بر مردم مشرف باشد و چون همگان آنجا جمع شدند و ایستادند، پیامبر (ص) بالای آن سنگها ایستادند و پس از ستایش و نیایش خداوند چنین فرمودند: (۳) ستایش خداوندی را که در یکتایی خود بلند مرتبه و با تفرد خود به همگان

---

(۱). کراع الغمیم: کراع یعنی کرانه و کناره و کراع الغمیم در هشت میلی منطقه عسفان و میان مکه و مدینه است. رک. به: معجم البلدان، یاقوت، صفحه ۲۲۶، جلد ۷، چاپ مصر. م.

(۲). جحفه: جایی نزدیک رابغ و میقات مصریان و خالی از سکنه است. رک. به:

تقویم البلدان، صفحه ۱۱۱، ترجمه استاد عبد المحمد آیتی. م.

(۳). آیه ۶۸ سوره پنجم (مائده). م.

نزدیک و در قدرت خود با شکوه و ارکان او بزرگ و بر هر چیز احاطه دارد، در هر جا که باشد. خداوندی که بندگان را به قدرت و برهان خود مقهور ساخته است.

بزرگواری که همواره پا برجاست و ستوده‌یی که نابود نمی‌شود. پروردگاری که آسمانهای برافراشته را برافراشته و زمینهای گسترده را گسترانیده است. پاک و منزه از همه آلودگیها و ستوده است. پروردگار همه فرشتگان و روح است. بر همه چیزها که آفریده است فضیلت می‌فرماید و بر هر کس که به او نزدیک می‌شود عنایت می‌فرماید. همه دیده‌ها را می‌بیند و دیده‌ها او را نمی‌بینند، بزرگوار بردبار با گذشت.

رحمتش همه چیز را فرا گرفته است و با نعمت خود بر آنان منت نهاده است. هرگز برای انتقام شتاب نمی‌فرماید و به فرستادن عذابی که گنهکاران سزاوارند پیشی نمی- گیرد. همه اندیشه‌ها و آنچه را در ضمیر دارند می‌داند و پوشیده‌ها بر او پوشیده نیست و هیچ پوشیده بر او مشتبه نمی‌شود. به همه چیز احاطه دارد و بر همه چیره است. در همه کار توانا و بر هر کار نیرومند است. هیچ چیز مانند او نیست و او پدید آورنده همه اشیاء است. از آنگاه که هیچ چیز نبوده است او همچنان همیشگی و بر پای به دادگری است. (۱) هیچ خدایی جز او نیست و او عزیز و حکیم است. برتر از آن است که چشمها او را درک کنند و او دیده‌ها را درک می‌فرماید و او نامریی و به همه چیز آگاه است. هیچ کس را نرسد که وصف او را به دیدار وصف کند و هیچ کس را نرسد که کیفیت او را چه نهان و چه آشکار درک کند، مگر به آنچه که نفس خداوند خود بر آن دلالت دارد. و گواهی می‌دهم که قدس خداوند همه روزگاران را انباشته است و پرتو او از ابد بر همه چیز افتاده است. او خداوندی است که فرمان خود را بدون مشورت با مشاوران اجرا می‌فرماید و هیچ انباز و شریکی او را نیست و هیچ تدبیری از او فوت نمی‌شود. آنچه

را که ابداع فرموده است بدون مثال و مانند بوده است و آنچه را آفریده است بدون یاری کسی و بدون چاره اندیشی آفریده است.

اراده فرموده است و بوجود آمده است. خلق فرموده است، پدید شده است. او خدایی است که خدایی جز او نیست و او پروردگاری است که همه چیز را استوار و پسندیده و معتدل آفریده است. خداوند عادلی که هرگز جور نمی‌کند و بزرگواری که همه کارها به او باز می‌گردد. گواهی می‌دهم او خدایی است که همه چیز در قبال بزرگی او فروتنی می‌کند و همه چیز در برابر عزت او زبون است و همه چیز تسلیم قدرت اوست و همه چیز در برابر هیبت او خاضع است. او پادشاه پادشاهان است و

خورشید و ماه در فلکها مسخر اوست و همه در مسیر و مدت معینی روان است.

(۱) می‌افزاید شب را بر روز و می‌افزاید روز را بر شب و با شتاب در پی اوست. در هم شکننده هر ستمگر ستیزه‌جو و هر شیطان سرکش، نه او را ضدی است و نه همراه او شریکی است. یکتای بی‌نیاز که نه زاییده شده است و نه می‌زاید و نه هیچ کس همتای اوست. پروردگار یکتا و خداوند بزرگوار هر چه می‌خواهد همان می‌شود و چون اراده فرماید حکم او جاری است و چون اراده کند همه چیز در احصای اوست. می‌میراند و زنده می‌کند، نیازمند و بی‌نیاز می‌کند، می‌خنداند و می‌گریاند.

هر کس را خواهد نزدیک و هر کس را خواهد دور می‌فرماید. ثروت را می‌افزاید و می‌کاهد. (۲) ملک و ستایش از آن اوست و خیر همه در دست اوست و بر هر کاری تواناست. شب را به روز در می‌آورد و روز را به شب. دعا را بر می‌آورد و عطای او بسیار است و نفسها را می‌شمرد. پروردگار جن و آدمیان است. هیچ چیز بر او مشکل نیست. فریاد فریادخواهان و اصرار اصرارکنندگان او را دلتنگ نمی‌سازد. پناهگاه و نگهدارنده نیکوکاران و توفیق دهنده رستگاران و مولای مؤمنان و پروردگار جهانیان است. آنکه بر همه خلق سزاوار است فقط او را سپاسگزار باشند و به هر حال او را ستایش کنند. من خداوند را به همه حال ستایش می‌کنم و در سختی و راحت و شدت و آسایش شکرگزار اویم. به او و فرشتگانش و کتابها و فرستادگان او مؤمنم. فرمانش را می‌شنوم و اطاعت می‌کنم و به هر چه که موجب خوشنودی او باشد مبادرت می‌کنم و تسلیم فرمان و قضای اویم برای رغبت در طاعت او و بیم از عذاب او، زیرا خداوند کسی است که هیچ کس از مکر او ایمن نیست و در عین حال از ستم او بیم نمی‌شود (ستم نمی‌کند که از آن جهت از او بیم شود). در نفس خود برای او اقرار به بندگی می‌کنم و گواهی می‌دهم که او پروردگار است و آنچه را خداوند به من وحی فرموده است باید ابلاغ کنم و بیم آن است که اگر ابلاغ نکنم، عذابی به من برسد که هیچ کس هر اندازه هم چاره‌ساز باشد، نتواند آن را از من باز دارد. و خدایی جز او نیست و به من اعلام فرموده است که اگر آنچه را بر من نازل کرده است ابلاغ نکنم، چنان است که پیام و رسالت خداوند را ابلاغ نکرده‌ام و خداوند تبارک و تعالی خودش برای من محفوظ ماندن را تضمین فرموده است. و او خداوند کریم و کافی است و به من چنین وحی فرموده است:

بسم الله الرحمن الرحیم. یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم.

تفعل فما بلغت رسالته، و الله یعصمک من الناس.» (ای پیامبر! آنچه از خدا بر تو نازل شد برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت او را نکرده‌ای و خدای ترا از مردم محفوظ خواهد داشت.)

(۱) ای گروه مردم! اینک من در تبلیغ آنچه خداوند بر من نازل فرمود کوتاهی نکردم و من برای شما سبب نزول این آیه را بیان می‌کنم. بدانید که جبرئیل (ع) سه بار به حضور من آمد و از سوی پروردگار من که اصل و مایه سلام است به من امر کرد که در چنین اجتماعی بپا خیزم و به همه افراد، سیاه و سپید، اعلام کنم که علی بن ابی طالب برادر و جانشین و وصی و امام بعد از من است. یعنی کسی که منزلت و محل او نسبت به من، منزلت و محل هارون نسبت به موسی است، جز اینکه پس از من پیامبری نیست. و همانا پس از خدا و رسول خدا علی ولی شماست (۲) و همانا که خداوند تبارک و تعالی در این مورد آیه‌یی از قرآن را بر من نازل فرمود که در آن می‌فرماید:

«همانا و به تحقیق ولی شما خدا و رسول خدا و کسانی هستند که ایمان آورده و نماز را بر پا می‌دارند و در حالی که در رکوع هستند صدقه و زکات می‌دهند.» «۱» و علی بن ابی طالب نماز را بر پا می‌داد و در حالی که در رکوع بوده صدقه پرداخته است و در همه حال فقط خدای عز و جل را اراده کرده است و می‌کند. من از جبرئیل خواستم که از خداوند تقاضا کند مرا از تبلیغ این موضوع به شما معاف فرماید، زیرا می‌دانم که مؤمنان اندکند و منافقان بسیارند و گنهکاران در این کار فرومایگی می‌کنند و مسخره‌کنندگان به اسلام در کمین نشسته‌اند، همآنانی که خداوند آنان را در کتاب خود چنین توصیف فرموده است:

«آنان به زبانهای خود چیزی می‌گویند که در دلهایشان نیست و آن را سبک می‌پندارند و حال آنکه در نزد خدا گناهی بزرگ است.» «۲» و همانا مکرر و چند بار مرا آزار داده‌اند، تا آنجا که مرا گوش نام نهادند و می‌پنداشتند این کار آنان اهمیتی ندارد که همواره ملازم منند و من هم به آنان توجه دارم، تا آنکه سرانجام خداوند متعال در

---

(۱). آیه ۵۵ از سوره پنجم (مائده)، و برای اطلاع از نظر مفسران بزرگ اهل سنت چون فخر رازی و زمخشری و طبری و سیوطی و واحدی و گروهی از محدثان ایشان که متفقا شأن نزول این آیه را در مورد امیر المؤمنین علی (ع) دانسته‌اند، رک. به: استاد محترم سید مرتضی فیروزآبادی، فضائل الخمسه، ص ۱۳، ج ۲. م.

(۲). مأخوذ از آیه ۱۵ سوره بیست و چهارم (نور) است. در اصل آیه، افعال به صورت مخاطب مذکر است و در متن به صورت مغایب بکار رفته است. م.

این مورد این آیه را نازل فرمود: «و از ایشانند آنان که همواره پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند او گوش است (هر چه بگویی گوش می‌کند). بگو ای پیامبر، این لطفی است برای شما.» «۱» و اگر بخواهم می‌توانم نام این اشخاص را ببرم و به هر یک از

ایشان اشاره و آنان را مشخص کنم. ولی به خدا سوگند من در مورد ایشان بزرگواری کردم و با وجود همه اینها خداوند از من راضی نمی‌شود مگر اینکه آنچه را بر من نازل کرده است ابلاغ کنم، و آنگاه باز همان آیه مبارکه یا ایها الرسول بلغ ....

را تلاوت فرمود و به گفتار خود چنین ادامه داد: (۱) ای گروه مردم! بدانید که خداوند علی را برای شما به منصب ولایت و امامت منصوب فرموده است و فرمانبرداری از او بر مهاجران و انصار و کسانی که از آنان به نیکی پیروی کرده و پس از ایشان می‌آیند واجب است و بر همه شهرنشینان و صحرانشینان و بر عجم و عرب و آزاده و برده و برده زر خرید و کوچک و بزرگ اطاعت از او واجب است و بر همه یکتا پرستان از سپید و سیاه فرمان و گفتار و حکم او جاری و روان است. هر کس با او مخالفت کند نفرین شده است و هر کس از او پیروی کند مورد مهر و رحمت است و هر آن کس او را تصدیق کند خدایش می‌آمرزد و هر کس از او سخن بشنود و فرمانبرداری کند مورد غفران خداوند است.

(۲) ای گروه مردم! این آخرین بار است که من در این جایگاه می‌ایستم. بشنوید و اطاعت کنید و فرمانبردار خدایتان باشید. همانا خدای عز و جل مولای شما و پروردگار شماست و پس از او محمد، فرستاده خدا برای شما، ولی شماست، کسی که این جا ایستاده و با شما سخن می‌گوید. و پس از من علی ولی شماست و به فرمانی از سوی پروردگار شما امام شماست و سپس امامان و پیشوایانی که از فرزندان اویند، تا روزی که در آن روز خدای عز و جل را دیدار می‌کنید. همانا هیچ چیز حلال نیست جز آنچه خداوند حلال کرده است و هیچ چیز حرام نیست جز آنچه او حرام کرده است و خداوند حلال و حرام را به من آموخته و نشان داده است و من آنچه را که پروردگارم از کتاب خویش به من آموخته است و همه امور حلال و حرام را به علی آموختم. ای گروه مردم! بدانید هیچ علمی نیست مگر آنکه خداوند آن را در من

---

(۱). بخشی از آیه ۶۱ سوره نهم (توبه). م.

احصاء فرموده است و من آن را در امام پرهیزگاران احصاء کردم. هیچ علمی نیست مگر آنکه آن را به علی تعلیم دادم و او امام آشکارکننده و آشکار است.

(۱) ای گروه مردم! از علی کناره مگیرید و مگریزید و از ولایت او سرپیچی مکنید.

اوست که به حق هدایت و به حق عمل می‌کند و از باطل نهی می‌کند و آن را از میان می‌برد و در راه خدا سرزنش سرزنش‌کننده او را باز نمی‌دارد. او نخستین کس است که به خدا و رسولش ایمان آورده و کسی است که جان خود را فدای رسول خدا کرده است (در راه رسول خدا جان فشانی کرده است)، و او کسی است که در آن هنگام که هیچ یک از مردان همراه رسول خدا نبوده و پرستش نمی‌کرده است، همراه پیامبر بوده و با او خدا را عبادت می‌کرده است. ای مردم! او را برتری دهید که خدایش برتری داده است و به او روی آورید و بپذیرید که همانا خداوندش او را به امامت منصوب فرموده است. ای گروه مردم! همانا که علی از سوی خداوند امام است و خداوند هرگز توبه کسی را که ولایت او را انکار کند نمی‌پذیرد و حتما هرگز او را نمی‌آمرزد و

این بر عهده خداوند است که نسبت به هر کس که با فرمانش مخالفت کند چنین رفتار فرماید و او را عذاب دردناک همیشگی دهد. پس بترسید از اینکه با من مخالفت کنید و به آتشی (دوزخ) درافتید که آتش‌گیره آن مردمان و سنگهایند و آماده شده است برای کافران.

(۲) ای مردم! به خدا سوگند که همه پیامبران و فرستادگان پیش به من و ظهورم مژده داده‌اند و من خاتم پیامبرانم و حجت بر همه آفریدگان، چه آنان که در آسمانهایند و چه آنان که در زمینها، و هر کس در این تردید کند کافر است، همچون کفر دوره جاهلی نخستین، و هر کس در چیزی از این گفتار من شک کند، نسبت به همه چیز تردید کرده است و تردیدکننده در این گفتار من در آتش است.

(۳) ای گروه مردم! خداوند با فضل و منت خود این موهبت و احسان را نسبت به من ارزانی داشته است و خدایی جز او نیست. همواره و در طول روزگار و به هر حال او را ستایشگر و سپاسگزارم.

(۴) ای گروه مردم! علی را برتری دهید که او پس از من از هر مرد و زنی افضل است. خداوند به پاس ما روزی فرو می‌فرستد و خلق را باقی می‌دارد. نفرین شده و مورد خشم و غضب خداوند است، هر کس که این گفتار مرا رد کند، و هر کس

بنگرد که برای فردای قیامتش چه چیزی پیش فرستاده است و از خدای بترسید که مخالفت کنید و همانا خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.

(۱) ای گروه مردم! در مورد قرآن تدبر کنید و آیات محکم آن را نیکو بفهمید و از آیات متشابه پیروی مکنید و به خدا سوگند هرگز کسی دشواریها و تفسیر آن را برای شما روشن نمی‌کند، جز همین کس که من دست او را می‌گیرم و به سوی خود بر می‌آورم و بازویش را بر می‌افرازم و به شما اعلام می‌کنم که هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست، یعنی علی بن ابی طالب که برادر و وصی من است و ولایت او از سوی خداوند متعال بر من نازل شده است.

(۲) ای گروه مردم! همانا علی و فرزندان پاکیزه من ثقل کوچکند و قرآن ثقل بزرگ است و هر یک از دیگری خبر می‌دهد و موافق با اوست و این دو از یک دیگر هرگز جدا نمی‌شوند تا کنار حوض پیش من آیند. همانا که آنان امنای خداوند میان خلق خدایند و حکیمان الهی در زمین خدایند. همان بدانید که من رسالت خود را ادا کردم و تبلیغ کردم و به گوش شما رساندم و توضیح دادم و روشن ساختم.

همانا که این فرمان را خداوند فرموده است و من از قول خدای عز و جل می‌گویم که کسی جز این برادر من امیر مؤمنان نیست و پس از من برای هیچ کس جز او، امیری بر مؤمنان، حلال و روا نیست.

(۳) آنگاه پیامبر (ص) با دست خود بازوی علی را که پایین‌تر از آن حضرت ایستاده بود گرفت و علی را چنان بلند کرد که پاهایش کنار زانوان رسول خدا قرار گرفت و باز چنین فرمود که ای گروه مردم! این علی برادر و وصی من است و کسی است

که پس از من شبان این امت است و خلیفه من بر امت من است و جانشین من برای تفسیر کردن کتاب خداوند و فرا خواننده به سوی خداوند و قرآن و عمل‌کننده به چیزی است که خداوند به آن راضی است و جنگ‌کننده با دشمنان خداوند است و به فرمانبرداری خداوند فرمان دهنده و از معصیت باز دارنده است. او جانشین رسول خدا و امیر مؤمنان و امام و راهنما به فرمان خداوند است و می‌گویم که به فرمان خداوند این گفتار مبدل نخواهد شد و می‌گویم: پروردگارا! دوست بدار آن کس را که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر که را با او دشمن است، و هر کس که او را منکر شود لعنت فرمای و بر هر کس که با او ستیز می‌کند خشم بگیر. پروردگارا! تو خود فرمان امامت را برای علی نازل فرمودی و فضیلت او را چنان روشن کردی

ص:۱۶۲

که برای بندگان خویش با نصب او به امامت دین را کامل و نعمت خود را بر ایشان تمام فرمودی و برای آنان به آیین اسلام خشنود شدی و فرمودی: «و هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیان‌کاران است.» «۱» پروردگارا! من ترا گواه می‌گیرم که به درستی تبلیغ کردم.

(۱) ای گروه مردم! همانا که خداوند عز و جل دین شما را با امامت او تکمیل فرمود و هر کس او را و فرزندان مرا که از ذریه اویند، تا روز رستاخیز و هنگام عرضه کردن اعمال به خداوند، به امامت نپذیرد و به آنان اقتدا نکند، همانا اعمال او سبک سنگ خواهد شد و نابود می‌شود و در آتش جهنم جاودانه است. نه عذاب از آنان تخفیف داده می‌شود و نه نظر رحمت بر آنان می‌شود. «۲»

(۲) ای گروه مردم! این مرد از همه شما مرا بیشتر یاری داده است و شایسته‌ترین مردم در رعایت حق خدای عز و جل و من بوده و هست و خدای و من از او خشنودیم و هیچ آیه‌یی که در آن بیان رضایت حق باشد نازل نشده است، مگر اینکه در باره اوست و خداوند هیچ گاه خطاب ای کسانی که گرویده‌اند صادر نفرموده است، مگر اینکه او سر فصل آن خطاب است و خداوند در سوره هل اتی گواهی به بهشت نداده است، مگر برای او و آن را در مورد کس دیگری جز او نازل نفرموده است و در آن سوره کسی جز او را نستوده است.

(۳) ای مردم! این ناصر دین خدا و دفاع‌کننده از رسول خداست و پرهیزگار پاک سرشت و راهنما و راهنمایی‌کننده است. پیامبر شما بهترین پیامبر و وصی شما بهترین وصی است.

(۴) ای مردم! ذریه هر پیامبری از صلب اوست و ذریه من از صلب علی است.

(۵) ای مردم! همانا ابلیس آدم (ع) را با حسد و رشگ از بهشت بیرون کرد، شما بر او رشگ مبرید که اعمال شما تباه و قدمهای شما لغزان شود. همانا آدم (ع) با اینکه برگزیده خداوند بود با یک ترک اولی به زمین فرستاده شد و این موضوع در باره شما چگونه خواهد بود؟ و حال آنکه شما نه تنها معصوم نیستید، بلکه برخی از شما دشمنان خدایند. همانا کسی جز بدبخت و شقی علی را دشمن نمی‌دارد و

(۱). آیه ۸۴ از سوره سوم (آل عمران).

(۲). آیه ۸۸ از سوره سوم (آل عمران).

کسی جز پرهیزگار او را دوست نمی‌دارد و کسی جز مؤمن مخلص به او ایمان نمی- آورد. به خدا سوگند سوره و العصر در باره علی نازل شده است.

(۱) ای مردم! من خدا را گواه گرفتم و پیام و رسالت او را به شما تبلیغ کردم و بر رسول چیزی جز ابلاغ آشکار نیست.

(۲) ای مردم! «از خدای بترسید چنان که شایسته ترسیدن از اوست، تا نمیرید مگر آنکه شما مسلمان باشید.» «۱»

(۳) ای مردم! «ایمان بیاورید به خدا و رسول خدا و نوری که با او فرو فرستاده شده است»، «پیش از آنکه چهره‌هایی را هلاک و نابود کنیم یا واژگونه سازیم.» «۲»

ای مردم! پرتو از سوی خداوند متعال در من نهاده شده و سپس در علی و پس از او در نسل اوست تا مهدی قائم، یعنی همان کس که حق خدا و حق هر مؤمنی را اداء خواهد کرد، زیرا خداوند عز و جل ما را برای مقصران و ستیزه‌گران و مخالفان و خیانتکاران و گنهکاران و ستمگران و غاصبان همه جهانیان حجت قرار داده است.

(۴) ای مردم! من رسول خدایم که پیش از من رسولان دیگر بوده‌اند. آیا اگر بمیرم یا کشته شوم می‌خواهید به پاشنه‌های خود برگردید؟ و اگر چنین کنید به خداوند هیچ زیانی نمی‌رسانید و خداوند به زودی شکرگزاران و شکیبایان را پاداش می‌دهد، و همانا علی موصوف به شکرگزاری و شکیبایی است و پس از او فرزندان من که از صلب اویند به این صفات موصوف هستند.

(۵) ای مردم! در باره اسلام خود به خداوند منت منهید که در نتیجه خداوند بر شما خشم گیرد و عذابی از نزد خود به شما رساند. همانا که خدایت در کمینگاه است.

ای مردم! پس از من پیشوایان و امامانی به زودی خواهند بود که مردم را به آتش فرا می‌خوانند و روز رستاخیز یاری کرده نخواهند شد. ای مردم! خداوند و من از آنان بیزاریم و همانا آنان و یاران و شیعیان و پیروان ایشان در پست‌ترین طبقه دوزخند و بسیار بد جایگاهی است برای متکبران. همانا من امامت را به صورت وراثت تا روز رستاخیز در اعقاب خود به ودیعه می‌سپرم و به تحقیق آنچه را باید تبلیغ کنم تبلیغ کردم و این حجت است برای هر حاضر و غایب و بر هر کس چه

(۱). بخشی از آیه ۱۰۲ سوره سوم (آل عمران) است.

(۲). بخش اول، بخشی از آیه ۸ سوره شصت و هشتم است و بخشی از آیه ۱۵۷ سوره اعراف. بخش دوم، بخشی از آیه ۴۷ سوره نساء است. م.

ص:۱۶۴

در اینجا حاضر است و چه حاضر نیست و هنوز متولد نشده است. همانا شاهدان به غایبان تبلیغ کنند و پدران به فرزندان تا روز قیامت تبلیغ کنند، و به زودی این موضوع را غصب می‌کنند و به صورت پادشاهی در می‌آورند و در آن صورت «ای گروه جن و انس! به زودی به حساب شما می‌رسیم. و خداوند بر شما شراره‌های آتش و مس گداخته فرو می‌فرستد، تا هیچ نصرت و نجاتی نیابید.» «۱» ای مردم! خدای عز و جل چنان نیست که شما را واگذارد «بر آنچه که بر آن هستید، تا آنکه به آزمایش، بد سرشت را از پاک سرشت جدا سازد و خداوند شما را بر سر غیب آگاه نمی‌سازد.» «۲»

(۱) ای مردم! هیچ قریه‌یی نیست مگر آنکه خداوند ساکنان آن را به سبب تکذیبی که می‌کنند هلاک می‌کند و آنان ستمگرند و خداوند این موضوع را در کتاب خود ذکر فرموده است و این امام و ولی شماست و او وعده خداوند است و خدای وعده خود را راست می‌فرماید. ای مردم! پیش از شما بیشتر گروههای نخستین گمراه شدند و خداوند همچنان که پیشینیان را نابود ساخت، دیگران را هم نابود می‌فرماید.

(۲) ای مردم! خداوند مرا به امر و نهی فرمان داده است و من هم آن را بر عهده علی می‌گذارم موضوع امر و نهی از سوی خدای عز و جل بر عهده علی است. بنا بر این فرمانش را بشنوید و از هر چه نهی می‌کند خود داری کنید و به خواسته او کار کنید و راههای گوناگون شما را از راه او پراکنده نکند. همانا من راه و صراط مستقیم خدایم که به شما فرمان به اطاعت او داده است و پس از من علی و پس از او فرزندان من که از (۳) صلب اویند امامانی هستند که به حق حکم می‌کنند و به آن توسل می‌جویند و سپس پیامبر سوره «فاتحة الکتاب» را تلاوت فرمودند و گفتند: این سوره در مورد من و ایشان نازل شده است و عموم و خصوص آن به ایشان بستگی دارد و آنان همان اولیای خداوندند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند. همانا حزب خدا همانان رستگاران و چیرگانند و همانا دشمنان علی، آنان بدبختان و سر کشانند و آنان برادران شیطانهایند که برخی به برخی دیگر سخنان فریبنده و غرور را الهام می‌کنند، و همانا دوستداران ایشان همان مؤمنانی هستند که خداوند در کتاب خود آنان را یاد کرده و چنین فرموده است: « (ای رسول) هرگز مردمی را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند نخواهی یافت که دوستی کنند با کسی که با خدا و رسول

---

(۱). آیات ۳۱ و ۳۵ سوره پنجاه و پنجم (الرحمن).

(۲). بخشی از آیه ۱۷۹ سوره سوم.

ص:۱۶۵

او دشمنی می‌کند.» و همانا دوستداران ایشان آنانی هستند که خدای عز و جل ایشان را چنین وصف فرموده است: «آنان که ایمان به خدا آورده‌اند و ایمان خود را به ستم نیالوده‌اند؛ برای آنان ایمنی است و آنان هدایت یافتگانند.» «۱» همانا دوستداران آنان کسانی هستند که در کمال امان وارد بهشت می‌شوند و فرشتگان به آنان سلام می‌دهند و می‌گویند: پاک شدید، جاودانه وارد بهشت شوید. همانا دوستداران ایشان کسانی هستند که خدای عز و جل در باره آنان فرموده است: «بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.» «۲» و دشمنان آنان کسانی هستند که به دوزخ می‌افتند و دشمنان ایشان کسانی هستند که آوای جهنم را در حالی که فوران می‌کند می‌شنوند و دوزخ را هیاهوست، چه هر امتی بر آن وارد می‌شود قوم (هم کیشان) خود را لعنت می‌کند. دشمنان ایشان کسانی هستند که خدای عز و جل در باره‌شان فرموده است: «هر فوجی از ایشان که در دوزخ می‌افتند، خزانه داران آن از ایشان می‌پرسند: آیا برای شما بیم دهنده نیامده است؟» «۳» همانا دوستداران ایشان کسانی هستند که از پروردگار خود در نهان بیم دارند و برای آنان آمرزش و پاداش بزرگ است.

(۱) ای مردم! دشمن ما کسی است که خدایش نکوهش و نفرین فرموده است و دوستدار ما کسی است که خدایش ستوده و دوست می‌دارد.

(۲) ای مردم! همانا من بیم دهنده‌ام و علی هدایت‌کننده است. «۴»

(۳) ای مردم! من پیامبرم و علی وصی من است و همانا مهدی قائم که خاتم امامان است از ماست. اوست که دین را آشکار می‌سازد و از ستمگران انتقام می- گیرد. همانا که او گشاینده و ویرانگر دژهاست و اوست که تمام فرقه‌های مشرکان را می‌کشد. او انتقام خون همه اولیای خدا را می‌گیرد. او ناصر دین خداوند است او از دریاهای ژرف به دست خویش آب بر می‌دارد. او فضل و فضیلت را به هر کس به اندازه سهم او می‌بخشد و نسبت به هر نادان به اندازه نادانی او. همانا که او برگزیده و گزینه خداوند است. همانا که او وارث همه علوم و آگاه و چیره به همه

---

(۱). آیه ۸۲ سوره ششم (انعام).

(۲). بخشی از آیه ۴۰ سوره چهلم (مؤمن).

(۳). آیه ۸ از سوره شصت و هفتم (ملک).

(۴). اشاره به آیه نهم سوره سیزدهم (رعد) است که به نقل بسیاری از منابع اهل سنت چون مستدرک حاکم و تفسیر طبری و تفسیر فخر رازی هم به این موضوع تصریح شده است. م.

آن است. اوست که از خدای خود خبر می‌دهد و امور مربوط به ایمان را خبر می- دهد، او راهنمای استوار است. کارها به او تفویض شده است. اوست که همه کسانی که پیش از او بوده‌اند به وجود او مژده داده‌اند. او حجت باقی خداوند است و پس از او حجتی نیست و حق فقط همراه اوست و نور و پرتوی جز پیش او نیست.

هیچ کس بر او چیره و پیروز نمی‌شود و همانا که او ولی خدا در زمین خدا و حکم خدا میان خلق خداست و امین خدا در نهان و آشکار است.

(۱) ای مردم! برای شما روشن کردم و فهماندم و این علی است که پس از من به شما می‌فهماند. همانا اکنون پس از پایان خطبه‌ام شما را فرا می‌خوانم که نخست دست بیعت به من دهید و ضمن دست نهادن در دست من به ولایت او اقرار کنید و پس از آن دست در دست او نهید. همانا من با خداوند بیعت کردم و علی با من بیعت کرد و من از سوی خداوند عز و جل از شما برای او بیعت می‌گیرم «و هر کس پیمان شکند همانا پیمان خویش را شکسته است.» «۱»

(۲) ای مردم! همانا حج و عمره از شعائر خداوند است. «و هر کس حج یا عمره گزارد ...» تا آخر آیه، ای مردم! حج بگزارید که اهل هیچ خانه‌یی حج نمی‌گزارند مگر اینکه بالیده می‌شوند و افزون می‌گردند و اهل هیچ خانه از حج رویگردان نمی‌شوند مگر اینکه پریشان و پراکنده می‌شوند.

(۳) ای مردم! هیچ مؤمنی در موقف عرفات وقوف نمی‌کند مگر اینکه خداوند گناهان گذشته‌اش را می‌آمرزد و پس از انقضای حج، بررسی اعمال آینده او را از نو شروع می‌کنند.

(۴) ای مردم به حاجیان از سوی خداوند کمک می‌شود. هزینه آنان جبران می‌شود و خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌سازد.

(۵) ای مردم! حج خانه خدا را در حالی که از لحاظ امور دینی و اندیشیدن و دانستن احکام آن در حد کمال باشید انجام دهید و از مشاهد حج بر مگردید مگر آنکه توبه کرده و خود را از گناه باز دارید.

(۶) ای مردم! نماز را بپا دارید و زکات را همان گونه که خدای عز و جل به شما فرمان داده است بپردازید و اگر روزگاری برای شما پیش آمد که برخی از امور را

---

(۱). بخشی از آیه ۱۰ سوره چهل و هشتم (فتح).

فراموش یا در مورد آن کوتاهی کنید، علی ولی شما خواهد بود و برای شما روشن‌کننده است. همین علی که خداوند عز و جل او را پس از من به امامت منصوب فرموده و او را از من و مرا از او آفریده است. از هر چه بپرسید به شما خبر می‌دهد و آنچه را ندانید برای شما بیان و روشن می‌کند. همانا امور حلال و حرام بیش از آن است که بتوانم در یک جلسه برای شما بشمارم

و معرفی کنم و اکنون به من فرمان داده است که از شما بیعت بگیرم. و دست پیمان دهید که آنچه را از سوی خداوند در مورد علی- که امیر المؤمنین است- ابلاغ کردم، بپذیرید و هم در مورد امامان پس از او که از من و اویند فرمانبردار باشید و مهدی قائم (ع) میان ایشان است که به حق تا روز قیامت حکم می‌کند.

(۱) ای مردم! هر کار حلالی که شما را به انجام آن راهنمایی کرده‌ام و هر کار حرامی که شما را از انجام آن باز داشته‌ام همان گونه است و من هرگز از آن بر نمی‌گردم و تبدیل نمی‌کنم. هر آینه این موضوع را به یاد داشته باشید و آن را مبدل مسازید. باز هم سخن خود را تکرار می‌کنم که نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و امر به معروف و نهی از منکر کنید و اکنون مهمترین امر به معروف این است که به این گفتار من در مورد ولایت علی عمل بسنده کنید و آن را به کسانی که اینجا حاضر نیستند تبلیغ کنید و به آنان امر کنید آن را بپذیرند و آنان را از مخالفت با این امر باز دارید، که این فرمانی از سوی خدای عز و جل و من است.

(۲) ای مردم! قرآن برای شما بیان کرده که امامان پس از علی از میان فرزندان و اعقاب اویند و من هم به شما شناساندم که آن امامان از نسل علی و منند، آنجا که خدای عز و جل می‌فرماید: «و جعلها کلمة باقیة فی عقبه» (و آن را در ذریه خود تا قیامت، کلمه باقی گردانید.) «۱» و هرگز تا هنگامی که به آن دو (قرآن و امامان) تمسک جویید، گمراه نخواهید شد.

(۳) ای مردم! پرهیزگاری، پرهیزگاری! و از قیامت بترسید که خداوند فرموده است: زلزله قیامت چیزی سخت بزرگ است. مرگ و حساب و موازین و

---

(۱). بخشی از آیه ۲۸ سوره چهل و سوم (زخرف). در تفسیر علی بن ابراهیم قمی و تبیان طوسی و مجمع البیان طبرسی به این موضوع اشاره شده است. صدوق در معانی الاخبار، ص ۱۳۱، چاپ حوزه، در همین مورد روایتی آورده و در تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۲۸، به تفصیل بحث شده است. م.

حساب پس دادن در پیشگاه پروردگار جهانیان و پاداش و شکنجه را فرایاد آورید. هر کس نیکویی آورد رستگار است و هر کس گناه آورد او را در بهشت بهره و نصیبی نیست.

(۱) ای مردم! شما بیش از آن هستید که در یک جلسه بتوانید با من دست دهید و بیعت کنید و خدای عز و جل فرمان داده است که نخست از شما اقرار زبانی بگیرم که در مورد امیر المؤمنین علی و امارت او و امامانی که پس از او می‌آیند و از نسل من و اویند اقرار کنید و به شما گفتم و اعلام کردم که ذریه من از صلب اویند. اکنون همگان بگویید: ما شنوا و فرمانبردار و پذیرا و خشنود به آن چیزی هستیم که از سوی پروردگارمان که پروردگار تو نیز هست در مورد علی و فرزندانش ابلاغ کردی و در این با دل و جان و دست و زبان بیعت می‌کنیم و بر این بیعت زندگی می‌کنیم و می‌میریم و برانگیخته می‌شویم. آن را تغییر و تبدیل نمی‌کنیم و در آن شک و تردید روا نمی‌داریم و از این عهد بر نمی‌گردیم و پیمان نمی‌شکنیم و از خداوند و امیر

المؤمنین علی و فرزندانش حسن و حسین که امامند و از صلب علی و ذریه تو می‌باشند اطاعت می‌کنیم. و من منزلت و مقام حسن و حسین را در پیشگاه خدایم و خودم به شما اعلام کردم و رساندم و همانا آن دو سرور جوانان بهشتند و آن دو پس از پدرشان امامند و پیش از آنکه علی پدر آن دو باشد، من پدر ایشانم. اکنون بگویید:

از خدای فرمانبرداریم و در این مورد با تو و علی و حسن و حسین و دیگر امامان که گفتی عهد و پیمان می‌دهیم و این پیمان که برای علی (ع) می‌گیری از دل و جان و دست و زبان رضایت می‌دهیم و اگر بتوانیم دست بیعت هم می‌دهیم (دست در دست او می‌گذاریم)، و گر نه با زبان اقرار می‌کنیم و هرگز به فکر تغییر آن نخواهیم بود و در دل خود خیال بازگشت از آن را نخواهیم داشت و خدا را در این باره گواه می‌گیریم و خداوند بسنده‌تر گواه است و تو و همه کسانی را که باید از ایشان اطاعت کرد، چه آشکار باشند و چه نهان و فرشتگان و لشکرهای خدا را گواه می‌گیریم و خداوند از هر گواهی بزرگتر است.

(۲) ای مردم! چه می‌گویید؟ همانا خداوند داننده هر سخن و اندیشه نهانی همگان است. هر کس رهنمون شده است به سود خویش رهنمون شده و هر آن کس گمراه شود به زیان خود گمراه شده است و هر کس بیعت کند با خدا بیعت کرده است و دست خدا بر فراز دست ایشان است.

(۳) ای مردم! از خدا بترسید و با علی که امیر المؤمنین است و حسن و حسین و

دیگر امامان که کلمه طیبه باقیه هستند بیعت کنید. خدای هر که را غدر کند نابود فرماید و بر هر کس وفا کند مهر و محبت فرماید: و هر کس پیمان شکند، همانا به زیان خویش شکسته است.

(۱) ای مردم! آنچه را که برای شما گفتم بگویید و به علی به امیری بر مؤمنان سلام دهید و بگویید: «شنیدیم و اطاعت کردیم. خواهان آمرزش تو هستیم پروردگارا.

بازگشت به سوی تو است.» و بگویید: «سپاس خداوندی را که ما را به این هدایت کرد و اگر خدایمان هدایت نمی‌کرد، خود هدایت نمی‌شدیم.»

(۲) ای مردم! همانا فضائل علی بن ابی طالب نزد خداوند عز و جل است و آنها را در قرآن نازل فرموده است و بیش از آن است که بتوانم در یک جلسه بیان کنم و هر کس از آن به شما خبر داد و آن را می‌شناخت او را تصدیق کنید.

(۳) ای مردم! هر کس از خداوند و رسول او و علی و امامانی که گفتم اطاعت کند، همانا به فوز بزرگ رسیده است.

(۴) ای مردم! کسانی که به بیعت با او پیشی گیرند و به دوستی‌ورزیدن و سلام دادن به او به امارت مؤمنان سبقت بجویند، آنان بهره‌مندان در بهشتهای پر نعمتند.

(۵) ای مردم! چیزی را بگویید که خداوند از آن خشنود باشد و اگر شما و همه کسان که در زمینند کافر شوید هرگز هیچ زیانی به خداوند نخواهد رسید.

پروردگارا مؤمنان را بیامرز و بر کافران خشم بگیر و سپاس خداوند پروردگار جهانیان را.

(۶) در این هنگام مردم با صدای بلند گفتند: آری، فرمان خدا و رسولش را شنیدیم و با جان و دل و دست و زبان فرمانبرداریم و برای بیعت و دست در دست نهادن پیش پیامبر و علی هجوم آوردند. نخستین کسان که با رسول خدا بیعت کردند، خلیفه اول و دوم بودند و پس از آن دو دیگر مهاجران و انصار و مردم به ترتیب قدر و منزلت خویش همگان بیعت کردند. آنگاه نماز ظهر و عصر پیوسته به یک دیگر گزارده شد و شب هم نماز مغرب و عشا را پیوسته گزاردند و سه روز مدت بیعت و دست بر دست دادن طول کشید، و هر گاه گروهی بیعت می‌کردند، رسول خدا می- فرمودند: سپاس خداوندی را که ما را بر همه مردم فضیلت داده است. «۱»

---

(۱). این حدیث با همین تفصیل و با اختلافات لفظی و کم و بیشی‌هایی در احتجاج احمد بن علی طبرسی از محدثان قرن ششم هجری آمده است و به نقل از آن در صفحات ۲۰۱ تا ۲۱۸ جلد ۳۷ بحار الانوار چاپ دار الکتب الاسلامیه آمده است و به نقل مرحوم علامه مجلسی در کشف الیقین علامه حلی، دانشمند بزرگ قرن هفتم و به نقل از طبری در کتاب صراط المستقیم علی بن یونس بیاضی دانشمند قرن نهم هجری آمده است و برای اطلاع بیشتر به صفحه ۲۱۸ جلد ۳۷ بحار مراجعه فرمایید. چون در متن روضة الواعظین غلطهای چاپی فراوان است، در ترجمه از بحار و احتجاج استفاده شد. م.

(۱) عبد الرحمن بن سمره «۱» می‌گوید: به پیامبر عرض کردم مرا به راه نجات راهنمایی کنید. فرمودند: ای پسر سمره! هر گاه آراء مختلف و پراکنده شد، بر تو باد به علی بن ابی طالب که او امام امت من و خلیفه من پس از من بر همگان است. او فاروقی است که میان حق و باطل را تشخیص می‌دهد. هر کس از او بپرسد پاسخش می‌دهد و هر کس از او راهنمایی بخواهد راهنمائیش می‌کند و هر کس از او طلب حق کند آن را می‌یابد و هر کس خواهان هدایت باشد آن را در محضر علی خواهد یافت و هر آن کس به او پناه برد پناهش می‌دهد و هر آن کس به او متوسل شود نجاتش می‌دهد و هر آن کس از او پیروی کند هدایتش می‌کند. ای پسر سمرة! هر کس تسلیم او باشد و او را دوست بدارد به سلامت می‌ماند و هر کس بر ضد او باشد و با او دشمنی ورزد نابود می‌شود. ای پسر سمره! همانا علی از من است و روح او از روح من و سرشت او از سرشت من است. او برادر من و من برادر اویم و او شوهر دخترم فاطمه سرور همه زنان گذشته و آینده جهانیان است و همانا دو امام امت من که دو سرور جوانان اهل بهشتند از اویند، یعنی حسن و حسین، و نه تن از فرزندان حسین که نهمی آنان قائم امت من است و زمین را انباشته از عدل و داد خواهد کرد همان گونه که انباشته از ظلم و ستم شده باشد. «۲»

(۲) ابن عباس می‌گوید پیامبر (ص) چنین فرمودند:

ای مردم! هیچ کس از خداوند نیکو گفتارتر و راست سخن‌تر نیست. همانا پروردگار شما جل جلاله، به من فرمان داده است که علی را نشانه هدایت و امام و

---

(۱). عبد الرحمن بن سمرة بن حبیب: نامش عبد الکعبه بود، پیامبر (ص) به عبد الرحمن تغییر دادند. روز فتح مکه مسلمان شد. برای اطلاع بیشتر از شرح حالش، رک. به:

اسد الغابه، ابن اثیر، صفحه ۲۹۸، جلد ۳. م.

(۲). در صفحه ۱۷ امالی صدوق و صفحه ۲۶ امالی همراه با ترجمه فارسی آقای کمره‌یی، چاپ اسلامیه، ۱۳۵۵ شمسی آمده است. م.

خلیفه و وصی خود برای شما قرار دهم و برای خودم او را برادر و وزیر قرار دهم.

(۱) ای مردم! همانا پس از من علی دروازه هدایت و فرا خواننده به سوی خدای من است و او صالح مؤمنان است و چه کسی نیکو گفتارتر است از کسی که به سوی خدا فرا خواند و کار نیکو کند و بگوید من از مسلمانانم. ای مردم! علی از من است و فرزندانش فرزندان منند او همسر حبیبه من است. فرمان او فرمان من و نهی او نهی من است. ای مردم! بر شما باد فرمانبرداری از او و پرهیز از سرکشی از فرمان او که فرمانبرداری از او، فرمانبرداری از من و سرپیچی از او، سرپیچی از من است.

ای مردم! همانا علی صدیق و فاروق و محدث این امت است و هارون و یوشع و آصف و شمعون این امت و دروازه غفران و آمرزش و کشتی رستگاری و طالوت و ذو القرنین این امت است. ای مردم! او مایه آزمون همگان و حجت بزرگ و آیت عظمای خدا و امام اهل دنیا و دستگیره مورد اعتماد است. ای مردم! علی همراه حق و حق همراه علی و زبان اوست. ای مردم! علی تقسیم‌کننده آتش است. هیچ دوستدار او به جهنم در نمی‌افتد و هیچ دشمن او از آن رهایی نمی‌یابد و او تقسیم‌کننده بهشت است. هیچ دشمن او وارد بهشت نمی‌شود و هیچ دوست او از آن کنار رانده نمی‌شود. «۱»

(۲) ای مردم! ای اصحاب من! همانا که برای شما خیر خواهی کردم، ولی شما خیرخواهان را دوست ندارید. من سخن خود را می‌گویم و برای خود و شما از خداوند طلب آمرزش می‌کنم.

(۳) ابن عباس می‌گوید، پیامبر (ص) فرموده‌اند: ولایت علی بن ابی طالب ولایت خداوند است و دوستی او عبادت خداست و پیروی کردن از او فریضه الهی است و دوستان او دوستان خدا و دشمنان او دشمنان خدایند. نبرد با او نبرد با خدا و تسلیم بودن برای او تسلیم بودن به خداست. «۲»

(۴) امیر المؤمنین فرموده است: من حجت خدا و خلیفه خدا و صراط و باب خدا و خازن علم خدا و مؤتمن سر خدا و امام همه مردم پس از بهترین مردم محمد (ص)

---

(۱). در صفحه ۳۱ امالی صدوق، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۲). همه این موارد با ذکر سلسله اسناد در صفحات ۳۲، ۳۵، ۳۶ و ۳۹ امالی صدوق همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است.

که نبی رحمت است هستم و بر او و آل او درود و سلام باد. «۱»

(۱) و نیز فرموده است: به حضور پیامبر که در مسجد قبا بودند و تنی چند از اصحابش حضور داشتند رفتم. چون چشم پیامبر (ص) به من افتاد چهره‌اش شاد شد و چنان لبخند زد که درخشش و سپیدی دندانهای ایشان را دیدم و سپس فرمود: ای علی! پیش من بیا، پیش من بیا، و همچنان مرا نزدیک خویش فرا می‌خواند، آنچنان که متصل به ایشان نشستم. آنگاه روی به یاران خود کرد و فرمود: ای یاران من! بدانید که علی از من و من از علی هستم. روح او از روح من و سرشت او از سرشت من است. او برادر و وصی من است و در زندگی و پس از مرگ من خلیفه من است. هر کس از او فرمان برد از من فرمان برده است و هر کس با او موافقت کند با من موافقت کرده است و هر کس با او مخالفت کند با من مخالفت کرده است. «۲»

(۲) ابن عباس می‌گوید، پیامبر فرموده‌اند: هر کس شاد می‌شود که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشت عدن به جایگاه من در آید که درختی است که خدایش غرس فرموده است و به آن بگوید باش و باشد، به راستی دوستدار علی بن ابی طالب باشد و سپس نسبت به اوصیایی که از فرزندان اویند دوستدار باشد که آنان عترت منند و از سرشت من آفریده شده‌اند. من از افراد امت خود که دشمن و منکر فضل ایشان باشند و پیوند مرا با ایشان قطع کنند، به خدا شکایت می‌کنم، و به خدا سوگند می‌خورم که پس از من پسرم حسین را خواهند کشت. خداوند شفاعت مرا به ایشان نرساند. «۳»

(۳) عایشه می‌گوید: در حضور رسول خدا بودم. علی بن ابی طالب (ع) آمد و پیامبر فرمود: این سرور عرب است. گفتم: ای رسول خدا! مگر تو سرور عرب نیستی؟ فرمود: من سرور فرزندان آدمم و علی سرور عرب است. گفتم:

معنی آن چیست؟ فرمود: یعنی کسی که اطاعت از او همچون اطاعت از من واجب است. «۴»

---

(۱). همه این موارد با ذکر سلسله اسناد در صفحات ۳۲، ۳۵، ۳۶ و ۳۹ امالی صدوق همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است.

(۲). همه این موارد با ذکر سلسله اسناد در صفحات ۳۲، ۳۵، ۳۶ و ۳۹ امالی صدوق همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است.

(۳). همه این موارد با ذکر سلسله اسناد در صفحات ۳۲، ۳۵، ۳۶ و ۳۹ امالی صدوق همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است.

(۴). همه این موارد با ذکر سلسله اسناد در صفحات ۳۲، ۳۵، ۳۶ و ۳۹ امالی صدوق همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است و برای اطلاع بیشتر در مورد شماره ۴ به صفحه ۹۷ جلد ۲ فضائل الخمسه مراجعه فرمایید که از منابع مختلف اهل سنت نقل شده است. م.

ص:۱۷۳

(۱) پیامبر (ص) به علی (ع) فرمودند: ای علی! منزلت و نسبت تو به من چون منزلت هبة الله شیث به آدم و سام به نوح و اسحاق به ابراهیم و هارون به موسی و شمعون به عیسی است، جز اینکه پس از من پیامبری نیست. ای علی! تو وصی و خلیفه منی و هر کس وصایت و خلافت ترا انکار کند از من نیست و من هم از او نیستم و خود روز رستاخیز دشمن اویم. ای علی! تو از همه امت من در فضل برتری و پیش از همه‌شان مسلمان‌شده‌ای و دانش تو از همه‌شان بیشتر و بردباری تو از همه افزون‌تر و قلب تو از همه شجاع‌تر و کف تو از همه بخشنده‌تر است. ای علی! تو پس از من امام و امیر و صاحب و وزیری و میان امت من برای تو مانندی نیست. ای علی! تو تقسیم‌کننده بهشت و دوزخی با دوستی تو نیکان از تبهکاران شناخته می‌شوند و میان بدان و گزیدگان و مؤمنان و کافران تمیز داده می‌شود. «۱»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: امامان پس از من دوازده تن هستند. نخستین ایشان تویی و آخر ایشان قائم است که خدای تعالی به دست او خاوران و باختران زمین را می‌گشاید. «۲»

(۳) امام باقر (ع) فرموده است: گروهی از یهودیان مسلمان شدند که از جمله ایشان عبد الله بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن یامین و ابن صوریا بودند. آنان به حضور پیامبر آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا! موسی (ع) به یوشع بن نون وصیت کرد. وصی شما و ولی ما پس از شما کیست؟ این آیه نازل شد: «هر آینه ولی شما خداوند و رسول اوست و کسانی که ایمان آوردند. آنان که نماز را بر پا می‌دارند و در حالی که در رکوع هستند زکات (صدقه) می‌پردازند.» آنگاه پیامبر (ص) به آنان فرمود برخیزند. برخاستند و به سوی مسجد آمدند. در همان حال فقیری از مسجد بیرون آمد. پیامبر پرسیدند: ای مرد! آیا کسی به تو چیزی داد؟ گفت: آری، این انگشتری را به من دادند. رسول خدا پرسیدند: چه کسی آن را به تو داد؟ گفت: این مرد که در حال نماز گزاردن است. پیامبر پرسیدند: در چه حالی به شما این انگشتری را داد؟

گفت: در حال رکوع بود. پیامبر (ص) تکبیر فرمود و اهل مسجد تکبیر گفتند و

---

(۱). این حدیث هم با سلسله اسناد از امام صادق (ع) در صفحه ۴۶ ترجمه امالی صدوق آمده است. م.

(۲). با ذکر سلسله اسناد در کمال الدین و عیون اخبار الرضا و امالی صدوق و به نقل از این سه کتاب در صفحه ۲۲۶ جلد ۳۶ بحار الانوار، چاپ دار الکتب الاسلامیه آمده است. م.

پیامبر (ص) فرمودند: علی بن ابی طالب پس از من ولی شماست. آنان گفتند:

خشنودیم به اینکه خداوند پروردگار ما و اسلام آیین ما و محمد پیامبر ما و علی بن ابی طالب ولی ما باشد و خداوند این آیه را نازل فرمود: «هر کس خدای و رسول او و کسانی را که گرویده‌اند ولی خود بداند، همانا که حزب خدا همانان چیرگانند.» «۱»

(۱) رسول خدا (ص) روز غدیر خم چنین فرمودند: بهترین اعیاد و جشنهای امت من همین روز است که خداوند متعال به من فرمان داد که برادرم علی بن ابی طالب را برای ملت خود منصوب کنم که پس از من به وسیله او رهنمون شوند و آن روزی است که خداوند دین را کامل و نعمت خویش را بر امت من تمام فرمود و برای آنان اسلام را برگزید و به آن خشنود گردید. ای مردم! همانا علی از من و من از علی هستم و او از سرشت من آفریده شده و او پس از من امام خلق است و برای آنان هر گونه اختلافی را که در سنت من داشته باشند روشن و بیان می‌کند و او امیر مؤمنان و پیشوای سپید چهرگان و زنبور عسل دین و برگزیده اوصیا و همسر برترین زنان جهانیان و پدر امامان راهنماست.

(۲) ای مردم! هر کس علی را دوست بدارد، همانا من او را دوست می‌دارم و هر کس علی را دشمن بدارد، من دشمنش می‌دارم. هر کس به علی بپیوندد، من به او می‌پیوندم و هر کس از علی ببرد، من از او می‌برم و هر کس به او ستم روا دارد، من به او ستم روا می‌دارم و هر کس با او دوستی ورزد، من با او دوستی می‌ورزم و هر کس با علی ستیزه کند، من با او ستیزه می‌کنم.

(۳) ای مردم! من شهر دانشم و علی دروازه آن است و نمی‌توان به شهر در آمد مگر از دروازه آن و دروغ می‌گوید هر کس تصور کند که مرا دوست می‌دارد در حالی که علی را دشمن بدارد.

(۴) ای مردم! سوگند به کسی که مرا به پیامبری مبعوث کرده است و از همه خلق برگزیده است، من علی را امام و پیشوا برای امت خود در زمین نصب نکرده‌ام مگر اینکه خداوند نامش را در آسمانهای خود بلند مرتبه و اعلام فرموده و ولایت او را

---

(۱). با اندک اضافه‌یی در آخر حدیث، در امالی شیخ صدوق و به نقل از آن در صفحه ۱۸۳ جلد ۳۵ بحار الانوار، چاپ مکتبة الاسلامیه آمده است. م.

بر فرشتگانش واجب ساخته است. «۱»

(۱) ابو سعید خدری می‌گوید: روز غدیر خم پیامبر (ص) نخست فرمان دادند منادی ندا دهد که همگان جمع شوند و آنگاه دست علی (ع) را گرفته و فرمودند:

پروردگارا! هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست. خداوندا! دوست بدار هر کس علی را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن می‌دارد. «۲»

(۲) در این هنگام حسان بن ثابت گفت: ای رسول خدا! آیا در باره علی شعری بگویم؟ فرمود: آری، بگو و او چنین سرود: (۳) «روز غدیر پیامبر ایشان آنان را ندا داد در کنار غدیر خم و پیامبر چه نیکو منادیی است. به آنان فرمود: مولا و ولی شما کیست؟ همگی بدون اینکه ستیزه‌یی آشکار شود گفتند: پروردگارت مولای ماست و تو خود ولی مایی و در تمام روزگار در میان ما در این مورد سرکشی نخواهی یافت. پیامبر به علی فرمود: ای علی! برخیز که من ترا پس از خود به امامت و راهنمایی برگزیدم. هر کس من مولای اویم این علی ولی اوست و همگان برای او یاران راست و درست باشید و سپس چنین دعا فرمود که پروردگارا! دوستدار علی را دوست بدار و با هر کس که با او دشمن باشد دشمن باش.» «۳»

(۴) شیخ ادیب علی بن احمد فنجکردی در این باره چنین سروده است: «۴» «غدیر خم را انکار مکن که همچون آفتاب تابان و بلکه از آن هم آشکارتر

---

(۱). با ذکر سلسله اسناد از قول حضرت صادق (ع) بدون هیچ گونه تغییر و تبدیلی در صفحه ۱۲۴ ترجمه امالی صدوق به قلم آقای کمره‌یی چاپ ۱۳۵۵ خورشیدی آمده است.

است. ضمنا برای اطلاع از منابع حدیث «انا مدینة العلم و علی بابها» در کتابهای اهل سنت به صفحات ۲۴۸ تا ۲۵۰ جلد دوم کتاب فضائل الخمسه مراجعه فرمایید. م.

(۲). برای اطلاع بیشتر از نمونه‌های دیگری از این روایت و به نقل گروهی از بزرگان اصحاب به صفحات ۳۴۹ تا ۳۸۴ جلد اول کتاب فضائل الخمسه مراجعه فرمایید. م.

(۳). این ابیات در صفحه ۵۷۴ ترجمه امالی صدوق همراه با متن عربی، با اختلاف لفظی اندکی و تفاوت در دو بیت آمده است. در منابع اهل سنت در صفحه ۸۱ مناقب اخطب خوارزم، درگذشته ۵۶۸ قمری و صفحه ۳۳ کتاب تذکرة الخواص سبط ابن الجوزی آمده است. م.

(۴). این شاعر خراسانی که از «پنج کرد» نیشابور است، معاصر فتال و درگذشته ۵۱۳ هجری قمری است. همین ابیات او و ابیات دیگر و ابیاتی که به قیس بن سعد نسبت داده شده، در صفحه ۱۵۶ جلد ۸ اعیان الشیعه، چاپ جدید، ۱۴۰۳ قمری، بیروت، آمده است. م.

است. آنچه که با اسناد درست به بهترین مردم یعنی احمد (ص) می‌رسد انکار نمی‌شود.

در آن روز امامت و جمال و جلال حیدر آشکار شد و تا روز رستاخیز باقی خواهد بود. شایسته‌ترین مردم برای اینکه او را به ولایت بپذیرند مرتضی است، کسی که باید احکام اسلام را از او فرا گرفت و آموخت.»

(۱) و همین شاعر ادیب می‌گوید:

«پروردگاری که دیروز بصره را برای ما گشود، ما را بسنده است و سخن بسیار است. علی امام ما و امام دیگران است و قرآن در این باره نازل شده است.

روزی که پیامبر فرمود هر کس من مولای اویم علی مولای اوست، روزی نامور است.»

(۲) قیس بن سعد بن عباده چنین گفته است: «۱» «غیر از عید فطر و عید قربان، روز غدیر هم برای من عید است. روزی که در آن سروران و بزرگان شاد و خرمند. در آن روز مرتضی به امامت رسید و از سوی خداوند به تشریف و تمجید رسید. احمد (ص) که بهترین رسولان است، صبح آن روز در انجمنی که سیاه و سپید حاضر بودند این را اعلان فرمود: سپاس خدا را سپاس بی‌پایان و او را الطاف وجود و همه کارهای پسندیده است.»

(۳) موضوع غدیر خم روز هیجدهم ذی حجه سال دهم هجرت بوده است.

(۴)

مجلس دهم در ذکر فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه

(۵) ابن عباس و علی بن الحسین (ع) گفته‌اند: این آیه «از مردم کسی است که جان خود را در راه رضای خدا می‌فروشد و خداوند به بندگان مهربان است.» در باره علی (ع) نازل شده است. «۲» و ابن عباس می‌گوید: هر آیه‌یی که در آن یا ایها الذین آمنوا است، مصداق کامل و فرد مشخص و امیر آن علی (ع) است.

---

(۱). ظاهرا متن مخدوش است. این ابیات از پنجکردی (فنجکردی) است و ابیات «پروردگاری که دیروز بصره را برای ما گشود» از جناب قیس است. رک. به: اعیان الشیعه، ص ۴۵۷، ج ۸. م.

(۲). آیه ۲۰۶ سوره دوم (بقره) و رک. به: صفحه ۱۸۳ جلد ۲ تفسیر تبیان شیخ طوسی، چاپ نجف. م.

(۱) و ابن عباس گفته است: به خدا سوگند، منظور از صالح المؤمنین علی است و خداوند می‌فرماید: خدا خود و جبریل و مردان صالح با ایمان و فرشتگان یاور و مددکار پیامبرند. «۱»

(۲) همچنین ابن عباس می‌گوید: این گفتار خداوند که می‌فرماید «از خدای بترسید و با راستگویان باشید» منظور از راستگویان علی است و در آیه دیگری که می- فرماید «کسی که به راستی آمد و کسی که او را تصدیق کرد» محمد (ص) و علی (ع) هستند. «۲»

(۳) در باره این آیه که «همانا و به درستی که تو بیم دهنده‌یی و برای هر قوم راهنمایی است»، علی (ع) فرموده است: راهنما منم. «۳»

(۴) ابن عباس می‌گوید، پدرم عباس بن عبد المطلب افتخار کرد و گفت: من عموی محمد (ص) و دارای منصب سقایت و آب رسانی به حاجیان هستم و از علی برترم.

شیبة بن عثمان بن طلحه هم گفت: من کعبه را آباد می‌دارم و پرده‌دار کعبه‌ام، پس من از علی برترم. در همان حال که آن دو چنین می‌گفتند، علی شنید و فرمود که من از شما برترم، زیرا در راه خدا جهاد می‌کنم، و خداوند این آیه را نازل فرمود: «آیا مرتبت سقایت و آب رسانی به حاجیان و تعمیر کردن مسجد الحرام را با مقام آن کس که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد می‌کند برابر می‌دانید؟ هرگز در نزد خداوند یکسان نخواهند بود.» «۴»

(۵) از امام باقر (ع) هم نزدیک به همین مضمون روایت شده است.

(۶) ابن عباس گفته است: منظور از مصداق کامل آیه و تعیها اذن واعیة (گوش شنوای هوشمندان این و پند و اندرز را تواند شنید) علی (ع) است. «۵» و پیامبر (ص)

---

(۱). آیه ۴ سوره ۶۶ (تحریم) و رک. به: صفحه ۲۶۹ مناقب ابن مغازلی شافعی، درگذشته ۴۸۳، م.

(۲). آیات ۱۱۹ سوره نهم (توبه) و ۳۳ سوره سی و نهم (زمر) و رک. به: صفحه ۲۶۹ مناقب ابن مغازلی و تفسیر در المنثور سیوطی. م.

(۳). آیه ۶ سوره ۱۳ (رعد) و رک. به: صفحه ۱۲۹ جلد ۲ مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری. م.

(۴). آیه ۱۹ سوره نهم (توبه) و رک. به: صفحه ۱۶۳ اسباب النزول واحدی نیشابوری، درگذشته ۴۶۸ قمری، چاپ بیروت. م.

(۵). آیه ۱۲ از سوره شصت و نهم (الحاقه) و رک. به: تفسیر طبری، ج ۲۹، ص ۳۵، و به حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۷، (به نقل از کتاب فضائل الخمسه، ص ۲۷۲، ج ۱) و نیز رک. به: صفحه ۲۶۵ مناقب ابن مغازلی. م.

فرموده‌اند: ای علی! من از خداوند مسألت کردم که گوش ترا گوش شنوا قرار دهد و خداوند پذیرفت.

(۱) همچنین ابن عباس می‌گوید: «همانا که از خداوند، بندگان عالم او می‌ترسند.»

و علی از خداوند می‌ترسد و بیم دارد و به تمام اموری که خداوند واجب کرده است عمل می‌کند و در راه او جهاد می‌کند و چون برای جنگ در صف می‌ایستد، همچون بنیان استوار است که خداوند می‌فرماید: «همانا که خداوند دوست دارد کسانی را که در راه او صف کشیده، همچون بنیاد استوار می‌ایستند.» و علی در هر کاری در صدد کسب رضایت خدا و رسول خداست و پیش از او هیچ کس مشرکان را نکشته است. «۱»

(۲) امام باقر (ع) در باره آیه «و کسی که پیش او علم کتاب است» فرموده است:

منظور علی (ع) است که علم همه کتابهای اول و آخر پیش اوست. «۲»

(۳) امام باقر (ع) در مورد این آیه که می‌فرماید: «و آنگاه بهشتیان، دوزخیان را ندا کنند که ما آنچه را خدای ما به ما وعده داده بود به حقیقت دریافتیم، آیا شما هم آنچه را که خدایتان وعده داده بود دریافتید؟ گویند: آری. در این هنگام منادی ندا می‌کند میان ایشان که لعنت خدا بر ستمکاران.» گوید آن موذن و منادی علی (ع) است. «۳» و ابن عباس در مورد آیه «طوبی لهم» می‌گوید: طوبی درختی در بهشت است که بیخ و اصل آن در خانه علی (ع) است و هیچ خانه‌یی در بهشت نیست مگر آنکه شاخی از آن درخت در آن قرار دارد و هیچ چیزی خداوند نیافریده مگر آنکه زیرا آن درخت است. همچنین زیر آن درخت انجمن بهشتیان است که نعمت خداوند را بر خود یاد می‌کنند و در زیر آن درخت توده‌های مشک و عبیر بیشتر از توده‌های ریگ و شن است که زیر درختان این جهان قرار دارد. «۴»

---

(۱). از آیه ۲۸ سوره سی و پنجم (فاطر) و رک. به: تفسیر برهان، ص ۳۶۱، ج ۳. م.

(۲). از آیه ۴۳ سوره سیزدهم (رعد) و رک. به: امالی صدوق و تفسیر قمی و بصائر الدرجات صفار و بحث مستوفای مرحوم علامه مجلسی در صفحات ۴۲۹ تا ۴۳۶ جلد ۳۵ بحار الانوار. م.

(۳). آیه ۴۴ سوره هفتم (اعراف)، و رک. به: تفسیر قمی ص ۲۱۶، ج ۱. م.

(۴). بخشی از آیه ۲۹ سوره سیزدهم (رعد)، و رک. به: صفحه ۶۹ جلد ۳۶ بحار الانوار که کتب مختلف آن را نقل کرده است. م.

(۱) امام صادق (ع) در تفسیر آیه ثلة من الاولین (جمعی از پیشینیان) فرموده است:

هابیل و مؤمن آل فرعون و صاحب یاسین هستند و در باره و قلیل من الآخرین (اندکی از متاخران) فرموده است: علی (ع) است. «۱»

(۲) امام باقر (ع) در باره تفسیر این آیه که خداوند می‌فرماید: «بگو این راه من است که با بصیرت به سوی خدا فرا می‌خوانم، من و کسی که از من پیروی کند»، فرموده است: منظور از پیرو رسول خدا علی (ع) است «۲» و امام باقر گفته است که رسول خدا (ص) خود به علی فرمودند مصداق کامل این آیه «همانا کسانی که ایمان آورند و کار نیک انجام دهند، آنان بهترین مردمند» تو و شیعیان تو هستید و وعده‌گاه ما کنار حوض کوثر و هنگام حشر مردم که در آن هنگام تو و شیعیانت سیر و سیراب و دارای چهره‌های درخشان خواهید بود. «۳»

(۳) امام صادق (ع) در مورد آیه و بالوالدین احسانا فرموده است: منظور از والدین محمد و علی است. «۴» ابن عباس در تفسیر این آیه «آنان که اموال خود را، شب و روز، آشکار و نهان، انفاق می‌کنند» می‌گفته است: در مورد علی (ع) نازل شده است و چهار درهم داشت که یک درهم شب و یک درهم روز و یک درهم پوشیده و یک درهم آشکارا صدقه داد. «۵»

(۴) پیامبر (ص) در ذیل این آیه: «و همانا این راه من است که مستقیم است و از آن پیروی کنید و راههای گوناگون را پیروی مکنید که شما را پراکنده سازد» فرموده‌اند: از خدای خواستم که این را در علی قرار دهد. «۶»

(۵) زید بن علی گفته است: منظور از ایمان در این آیه «هر کس به ایمان کفر ورزد، به درستی که عملش تباه شده و او در رستاخیز از زیان‌کاران است» علی و

---

(۱). آیات ۱۳ و ۱۴ سوره پنجاه و ششم (الواقعه) و رک. به: بحار الانوار، ص ۳۳۳، ج ۳۵. م.

(۲). آیه ۱۰۸ سوره دوازدهم (یوسف)، رک. به: تفسیر قمی، ص ۳۵۸، ج ۱. م.

(۳). آیه ۷ سوره نود و هشتم (بینه)، رک. به: تفسیر برهان ص ۴۹۰، ج ۴ که این حدیث را از منابع پیش از روضة الواعظین فتال و پس از آن، به تفصیل آورده است. م.

(۴). در پنج آیه از قرآن آمده است. از جمله، آیه ۱۵ سوره چهل و ششم (احقاف) و رک.

به: تفسیر برهان، ص ۱۲۱، جلد ۱ و به صفحه ۴۷ مناقب ابن مغازلی. م.

(۵). آیه ۲۷۴ سوره دوم (بقره)، رک. به: ص ۵۸، اسباب النزول واحدی چاپ بیروت. م.

(۶). آیه ۱۵۳ سوره ششم (انعام)، رک. به: صفحه ۵۶۳ جلد اول تفسیر برهان. م.

ولایت اوست. «۱»

(۱) امام باقر (ع) در تفسیر این آیه: «این به آن سبب است که ایشان آنچه را که خداوند را خشمگین ساخت پیروی کردند و خشنودی خداوند را مکروه داشتند و اعمال ایشان تباه شد.» فرموده است: آنان علی را خوش نمی‌داشتند و حال آنکه خداوند در جنگ بدر و حنین و در بطن النخلة «۲» و روز هشتم و نهم ذیحجه فرمان به ولایت او داده بود و در حدیبیه و جحفه و غدیر خم، پانزده آیه در فضیلت علی (ع) نازل فرموده است. «۳»

(۲) ابن عباس در تفسیر این آیه «بگو به فضل خدا و رحمت او سخت شادمان باشند که بهتر از همه چیزهایی است که جمع می‌کنند.» می‌گوید: فضل خداوند یعنی پیامبر و رحمت خدا یعنی علی (ع). «۴»

(۳) شریک بن عبد الله در تفسیر این آیه «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی در مقام تسلیم در آیید.» می‌گوید: منظور امامت و ولایت علی (ع) است. «۵»

(۴) ابن عباس در تفسیر این آیه «اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید رسول و اولی الامر را.» می‌گوید: منظور فرماندهان سریه‌ها هستند و علی نخستین ایشان است. «۶»

(۵) پیامبر فرموده است: هر کس یک بار سوره اخلاص را بخواند چنان است که یک سوم قرآن را خوانده باشد و آنکه دو بار بخواند چنان است که دو سوم قرآن را خوانده باشد و هر کس آن را سه بار بخواند چنان است که قرآن را دور و ختم کرده

---

(۱). آیه ۵ از سوره پنجم (مائدة). عیاشی، از جابر از امام باقر (ع) هم این روایت را آورده است و رک. به: صفحه ۴۵۰ جلد اول تفسیر برهان. م.

(۲). بطن النخله: به نقل سمهودی در وفاء الوفاء، ص ۳۸۱، ج ۲، در فاصله دو روز راه تا مدینه است. م.

(۳). آیه ۲۸ سوره چهل و هفتم (محمد)، و رک. به: تفسیر برهان، ص ۱۸۹، ج ۴. م.

(۴). آیه ۵۸ سوره یونس، به نقل آقای فیروزآبادی در فضائل الخمسه، ص ۲۸۵، ج ۱، خطیب در تاریخ بغداد، ص ۱۵، ج ۵، همین روایت را از ابن عباس آورده است. م.

(۵). آیه ۲۰۸ سوره دوم (بقره) و رک. به: صفحه ۲۰۷ جلد اول تفسیر برهان که دوازده روایت در این باره آورده است. م.

(۶). آیه ۵۹ سوره پنجم (نساء) و رک. به: اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۳، چاپ علمیه اسلامیه. م.

باشد. همانا هر کس علی را با دل دوست بدارد، ثواب و پاداش یک سوم این آیه (سوره) به او می‌رسد و هر کس او را با دل و دست دوست بدارد، خدای دو سوم پاداش را به او می‌دهد و هر کس او را با دل و دست و زبان دوست بدارد، تمام پاداش به او داده می‌شود. «۱»

(۱) امام باقر (ع) در مورد این آیه «هر کس کار نیکی بیاورد برای او بهتر از آن است و هر کس کار بدی بیاورد با چهره در آتش می‌افتد.» فرموده است: کار نیک و حسنه، ولایت و محبت علی است و کار بد دشمنی و ستیزه با علی است و عملی با آن پذیرفته نمی‌شود. «۲»

(۲) پیامبر (ص) در مورد این آیه «همانا کسانی که ایمان آوردند و نیکوکاری کردند، خداوند رحمان به زودی برای ایشان مودت قرار می‌دهد.» فرموده‌اند: مصداق کامل آن علی (ع) است و در مورد آیه بعد از این آیه «و همانا حقایق قرآن را تنها به زبان تو آسان کردیم، تا به آن پرهیزکاران را مژده دهی و قوم لجوج و ستیزه‌جو را بیم دهی.» فرموده‌اند: پرهیزکار علی (ع) و قوم ستیزه‌جو بنی امیه‌اند. «۳»

(۳) ابن مسعود در مورد این آیه که «خداوند جنگ را از مؤمنان کفایت فرمود و خداوند قوی و عزیز است.» می‌گفته است: یعنی به وجود علی (ع) جنگ را از آنان کفایت فرمود. «۴»

(۴) ابن عباس می‌گوید: پیامبر (ص) به علی (ع) فرمان داد که در بستر ایشان بخوابد و پیامبر (ص) رفت. علی برد سبز پیامبر را بر خود کشید و خوابید. برخی از دشمنان گفتند: حمله کنید. برخی دیگر گفتند: اکنون که خوابیده است و اگر می‌خواست بگریزد تاکنون گریخته بود و چون صبح شد علی (ع) برخاست. او را گرفتند و

---

(۱). به نقل مرحوم سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان، ص ۵۲۳، ج ۴. اخطب خوارزم هم این حدیث را نقل کرده است. م.

(۲). آیه ۹۰ سوره بیست و هفتم (نحل)، رک. به: تفسیر برهان، ص ۲۱۲، ج ۳. م.

(۳). آیات ۹۶ و ۹۷ سوره نوزدهم (مریم). در مورد آیه اول در کتابهای عامه و خاصه مکرر آمده است. مثلا صفحه ۱۹۷ مناقب خوارزمی و صفحه ۳۲۷ مناقب ابن مغازلی و تفسیر کشاف ذیل این آیه. در منابع خاصه رک. به: صفحات ۳۵۳ تا ۳۶۰ جلد ۳۵ بحار الانوار، چاپ مکتبة الاسلامیه. م.

(۴). آیه ۲۵ از سوره سی و سوم (احزاب)، و رک. به: تفسیر مجمع البیان طبرسی، ص ۳۵۰، ج ۷ و ۸. م.

گفتند: پیامبرت کجاست؟ گفت: نمی‌دانم، و خداوند متعال در مورد خوابیدن علی (ع) در بستر پیامبر (ص) این آیه را نازل فرمود: «و از مردم کسی است که جان خود را برای کسب خشنودی خداوند می‌فروشد.» «۱»

(۱) بریده اسلمی می‌گوید: هر گاه همراه پیامبر (ص) سفر می‌کردیم، علی (ع) بار و بنه پیامبر را بر می‌داشت و هر گاه جایی فرود می‌آمدیم، از آن مواظبت می‌کرد و اگر اصلاحی لازم می‌دید انجام می‌داد هر چند پینه دوختن به کفش بود. در جایی فرود آمدیم و علی شروع به اصلاح و پینه زدن کفش پیامبر کرد. در این حال ابو بکر وارد شد. پیامبر به او فرمودند: برو به امیر المؤمنین سلام کن. ابو بکر گفت: ای رسول خدا! با اینکه شما زنده‌اید؟ فرمودند: آری. پرسید: امیر المؤمنین کیست؟

فرمودند: همانی که کفش را پینه می‌زند. در این هنگام عمر آمد. به او هم همین گونه فرمودند. بریده می‌گوید: من هم که به حضور پیامبر رسیدم، همان گونه فرمودند و من به علی همان گونه که آنان سلام دادند، سلام دادم. «۲»

(۲) ابو سعده می‌گوید: علی (ع) را دیدم از دار الاماره بیرون آمد. نزدیک رفتم و سلام دادم. دستم را در دست خویش گرفت و به راه افتاد و کنار خانه فرات آمد «۳» و پیراهنی از آن خرید که بلند بود و سه یا چهار درهم بهای آن را پرداخت و پوشید و آستینهای آن به اندازه بود.

(۳) امام باقر (ع) نقل می‌فرماید: که علی (ع) پیراهنی سنبلانی (منسوب به جایی است) به چهار درهم خرید و پیش خیاطی آمد و دستور فرمود: مقداری از آستینهای آن را که بلندتر از سر انگشتان ایشان بود، قطع کند.

(۴) اصبغ بن نباته ضمن خبری طولانی می‌گوید: امیر المؤمنین علی (ع) همراه قنبر به بازار پارچه فروشان آمد و بهای دو پیراهن را از فروشنده‌یی پرسید و سپس فرمود: دو پیراهن به من بفروش. آن مرد علی (ع) را شناخت و گفت: ای امیر المؤمنین!

---

(۱). آیه ۲۰۷ سوره دوم (بقره)، و رک. به: تفسیر مجمع البیان طبرسی، ص ۳۰۱، ج ۱ و ۲. م.

(۲). حدیث خاصف النعل به صورتهای گوناگون در منابع عامه و خاصه آمده است. از جمله در سنن ترمذی و تذکرة الخواص سبط ابن جوزی، ص ۳۹، چاپ مکتبة النینوی، تهران و رک. به: صفحات ۲۹۰ تا ۳۴۷ جلد ۳۷ بحار الانوار، چاپ مکتبة الاسلامیه، تهران. م.

(۳). دار فرات: (تیمچه، سرا) به بازار کرباس فروشان کوفه گفته می‌شده است. م.

هر چه لازم داشته باشید، پیش من موجود است. همین که آن مرد علی (ع) را شناخت، آن حضرت از خرید منصرف شد و کنار دکان نوجوانی آمد و گفت: دو جامه به من بفروش. پس از چانه زدن به هفت درهم توافق کردند. یکی که بهتر بود به چهار درهم و دیگری به سه درهم و به غلام خود قنبر فرمود: یکی از این دو جامه را برای خودت بردار و او آن را که چهار درهم ارزش داشت برداشت و علی (ع) پیراهنی را که سه درهم بود پوشید و گفت: خدا را شکر که جامه‌یی به من عنایت فرمود تا برهنگی خویش را بپوشم و میان خلق او آراسته باشم. سپس به مسجد آمد و مشتی شن برای زیر سر خود جمع فرمود و دراز کشید. در این هنگام پدر آن نوجوان به مسجد آمد و گفت: پسرم ترا نشناخته است و این دو درهم سود فروش آن دو پیراهن

است و بگیرید. فرمود: چنین نخواهم کرد، زیرا او با من و من با او چانه زدیم و با رضایت یک دیگر به آن مبلغ اتفاق کردیم. «۱»

(۱) و روایت شده است که امیر المؤمنین (ع) به بازار کرباس فروشان آمد و با مردی تنومند روبرو شد و فرمود: فلانی! آیا دو پیراهن که ارزش آن پنج درهم باشد داری؟

آن مرد گفت: ای امیر مؤمنان آنچه بخواهی دارم. همین که آن مرد امام (ع) را شناخت، علی از معامله با او منصرف شد و کنار دکان نوجوانی ایستاد و گفت: آیا دو پیراهن داری که پنج درهم باشد؟ گفت: آری، و آن دو پیراهن را خرید یکی را به سه درهم و دیگری را به دو درهم و فرمود: ای قنبر! پیراهنی را که سه درهم است تو بردار. قنبر گفت تو به آن شایسته و سزاوارتری که به منبر می‌روی و برای مردم خطبه می‌خوانی. فرمود: نه، که تو جوانی و در تو آرزوی جوانان است و من از خدای خود آزرم می‌کنم که از تو بهتر بپوشم که شنیدم رسول خدا (ص) می‌فرمود:

به بردگان خود از آنچه خودتان می‌پوشید بپوشانید و از آنچه خودتان می‌خورید بخورانید، و چون علی (ع) پیراهن را پوشید، دست خود را در آستین آن کشید و چون بلندتر از سر انگشتانش بود به پیراهن فروش فرمود: اضافه آن را قطع کند و چنان کرد. پیراهن فروش گفت: صبر کن تا لبه آستین را بدوزم. فرمود: به همان حال رهایش کن که اجل شتابان‌تر از این است.

---

(۱). نظیر این موضوع در کتاب مناقب خوارزمی (اخطب خوارزم) ص ۷۰، چاپ مکتبه نینوی، تهران آمده است. م.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: چون خداوند مرا به آسمان و معراج برد سه مورد را در باره علی به من وحی فرمود که او امام متقیان و سرور مؤمنان و رهبر سپید چهرگان است. «۱»

(۲) مردی به امیر المؤمنین (ع) گفت: می‌خواهم از سه چیز که در تو وجود دارد بپرسم. نخست از کوتاهی قامت تو، دوم از ستبری سینه‌ات، سوم از اینکه چرا موهای جلو سرت ریخته است. علی (ع) فرمود: خدای متعال مرا نه بلند و نه کوتاه بلکه معتدل و میانه بالا آفریده است. به هر کوتاه قامت و بلند قامت که ضربه بزنم به دو نیم می‌سازم. ستبری سینه من بدان جهت است که رسول خدا بابی از دانش به من آموخت که از آن هزار باب سرچشمه می‌گیرد و این بزرگی علم است و اما ریختن موهای سرم به سبب کوشش و پیکار با هماوردان و پوشیدن جامه سپید است.

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: در قیامت کسی جز ما که چهارتن هستیم سواره نخواهد بود. عباس بن عبد المطلب برخاست و گفت: ای رسول خدا! آنها کیستند؟

فرمود؟ اما من سوار بر براق خواهم بود که چهره‌اش چون چهره آدمیان و گونه‌هایش چون گونه‌های اسب و عرق آن چون مروارید سفته و گوشهایش از زبرجد سبز و چشمانش به درخشندگی ستاره زهره است که همچون دو ستاره پر فروغ می‌درخشد

و پرتوی چون پرتو خورشید دارد. از زیر گلویش رشته‌های گهر فرو می‌ریزد. بسیار خوش ترکیب و دارای دست و پای کشیده است. نفس او همچون نفس آدمیان است.

سخن را می‌شنود و می‌فهمد. از خر بزرگتر و از استر کوچکتر است. عباس پرسید:

دیگر کیست؟ فرمود برادرم صالح که بر آن ناقه که خدایش ارزانی داشته و قومش آن را پی زدند و کشتند سوار خواهد بود. عباس پرسید: ای رسول خدا! دیگر کیست؟

فرمود: عمویم حمزه، پسر عبد المطلب که شیر خدا و شیر رسول خدا و سالار شهیدان است و او بر این ناقه عضبای من سوار خواهد بود. عباس پرسید: ای رسول خدا! دیگر کیست؟ فرمود: برادرم علی بر ناقه‌یی از ناقه‌های بهشت سوار خواهد بود که لگام آن از مروارید آبدار است و بر او محملی از یاقوت سرخ است و خوشه‌های

---

(۱). این روایت در صفحه ۱۳۷ جلد ۳ مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری آمده است و برای اطلاع بیشتر به صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۶ جلد ۲ فضائل الخمسه من الصحاح السته مراجعه فرمایید. روایت بعدی هم در خصال صدوق، ص ۱۸۳، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

آویخته از گهر سپید دارد. بر سر علی تاجی از نور و بر تن او دو حله سبز و به دستش لوای حمد و ستایش خواهد بود و جار می‌زند که

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله

. مردمان می‌گویند: این کسی جز فرشته‌یی مقرب، یا پیامبری مرسل، یا از حاملان عرش نخواهد بود. سروشی از بارگاه الهی بانگ بر می‌دارد که این نه فرشته مقرب است و نه نبی مرسل و نه از حاملان عرش. این علی بن ابی طالب است که وصی رسول پروردگار جهانیان و پیشوای پرهیزگاران و رهبر سپید چهرگان است. «۱»

(۱) و رسول خدا فرموده‌اند: خداوند متعال پنج چیز به من عنایت فرموده است و پنج چیز به علی (ع) ارزانی داشته است. به من جوامع الکلم داده و به علی جوامع العلم ارزانی داشته است. مرا پیامبر و او را وصی قرار داده است. به من کوثر و به او سلسبیل لطف کرده است. به من وحی و به او الهام بخشیده است و مرا شبانه به آسمان برد و برای او درهای آسمانها و پرده‌ها را گشود. «۲»

(۲) عامر شعبی «۳» می‌گوید: امیر المؤمنین علی نه گفتار بالبدیهه دارد که چشم بلاغت را خیره ساخته و جواهر حکمت را کم بها کرده است و هیچ کس نتواند که یکی مانند آن بیاورد. سه گفتار از آن در نیایش است و سه گفتار در حکمت و سه گفتار

در فرهنگ و ادب. اما آن سه که در نیایش است، این کلمات است: «پروردگارا برای من کمال عزت است که برای تو بنده باشم و برای من کمال فخر است که تو پروردگار من باشی. تو چنانی که من دوست می‌دارم. مرا آنچنان که خود دوست بداری قرار بده.» اما آن سه که در حکمت است این کلمات است: «ارزش هر مرد آن چیزی است که آن را نیکو بداند. هلاک نشد مردی که اندازه خویش را شناخت. مرد زیر زبان خویش پنهان است.» و آن سه که در فرهنگ و ادب است این کلمات است:

«بر هر کس که می‌خواهی بخشش کن تا امیر او شوی، و به هر کس می‌خواهی

---

(۱). نظیر این روایت در صفحه ۱۲۳ جلد ۱۳ تاریخ بغداد خطیب، درگذشته ۴۶۳ قمری و هم در مناقب اخطب خوارزم، ص ۲۰۹ آمده است. م.

(۲). این روایت در کتاب فضایل و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۱۵۹، ج ۳۹، چاپ آقای آخوندی آمده است. م.

(۳). عامر بن شراحیل شعبی: از بزرگان تابعین، متولد ۱۹ و درگذشته ۱۰۳ هجری که در باره تاریخ مرگش اقوال دیگری هم گفته شده است. رک. به: تاریخ بغداد، ص ۲۲۷ تا ۲۳۴، ج ۱۲. م.

نیازمند باش تا اسیر او شوی، و از هر کس می‌خواهی بی‌نیازی بجوی تا همچون او باشی.»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: جبریل در حالی که شاد و گشاده رو بود پیش من آمد.

گفتم: ای حبیب من! اکنون با آنکه بسیار شاد و خرمی به من بگو منزلت و مقام برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب در پیشگاه خداوندش چگونه است؟ گفت: سوگند به کسی که ترا به حق برای نبوت و پیامبری برگزیده است، من این بار فقط برای همین موضوع به زمین آمده‌ام. ای محمد! خداوند علی اعلی به شما دو تن سلام می‌رساند و می‌فرماید: محمد پیامبر رحمت من است و علی بر پا دارنده حجت من است. هر کس که علی را دوست داشته باشد عذابش نمی‌کنم، اگر چه گناهکار باشد و هر کس علی را دشمن بدارد بر او رحم نمی‌کنم، اگر چه فرمانبردار باشد. آنگاه رسول خدا فرمودند: چون روز قیامت برسد جبریل به حضور من می‌آید و لوای ستایش و حمد همراهش خواهد بود و هفتاد قطعه است که هر قطعه آن فراختر از ماه و خورشید است و من بر کرسی‌یی از کرسیهای رضوان و بر فراز منبری از منبرهای قدس خواهم بود. آن لوا را می‌گیرم و به علی می‌دهم. عمر برخاست و گفت: ای رسول خدا! چگونه علی یارای حمل آن لوا را خواهد داشت و حال آنکه خودت فرمودی که هفتاد قطعه است و هر قطعه آن بزرگتر از ماه و خورشید. پیامبر فرمودند:

خداوند روز قیامت به علی (ع) نیرویی چون نیروی جبرئیل و پرتوی چون پرتو آدم و بردباری‌یی چون بردباری رضوان و زیبایی و جمالی چون جمال یوسف و صدایی شبیه صدای داود ارزانی می‌فرماید و اگر نه این بود که داود خطیب بهشت است، به علی هم صوتی چون صوت او داده می‌شد، و علی نخستین کس است که از سلسبیل و زنجبیل می‌آشامد. «۱» هر گامی که

علی بر صراط می‌نهد جای پای دیگرش استوار می‌شود و همانا برای علی و شیعیانش در پیشگاه خداوند متعال منزلتی است که همگان بر آنان غبطه می‌خورند. «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: بر در بهشت نوشته شده است

لا اله الا الله، محمد

---

(۱). اشاره است به آیات ۱۸ و ۱۹ سوره هفتاد و ششم (انسان). م.

(۲). بخشی از این روایت به نقل از مناقب شهر آشوب در بحار الانوار، ص ۲۱۴، ج ۳۹، چاپ دار الکتب الاسلامیه و روایات دیگری هم در همین زمینه در صفحات ۹۴ تا ۹۸ جلد ۳ فضائل الخمسه آمده است. م.

رسول الله، علی اخو رسول الله

، و این نوشته دو هزار سال پیش از آفرینش آسمانها و زمین نوشته شده است. «۱»

(۱) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: علی در آسمانها همچون خورشید برای مردم است و در آسمان دنیا همچون ماه تابان است. خداوند به علی چنان فضیلتی عنایت کرده است که اگر بر اهل زمین بخش شود همه‌شان را فرا می‌گیرد و چنان فهمی به او ارزانی فرموده است که اگر بر مردم زمین بخش شود همگان را فرا می‌گیرد. نرمی و ملایمت او چون نرمی لوط (ع) و خلق او شبیه خلق یحیی و زهدش چون پارسایی ایوب و بخشندگی او چون بخشندگی ابراهیم و بهجت او چون بهجت سلیمان و نیروی او چون نیروی داود است. نام علی بر تمام حجابها و پرده‌های بهشت نبشته است و خدای من مرا به او مژده داد که علی در نزد خلق ستوده و نزد فرشتگان پاک و پاکیزه است و ویژه من است و چراغ هدایت است و دوست من است و خدای مرا به او انس داده است. و از خدای خود خواستم که او را پیش از من نمیراند و قبض روح نفرماید، و از خدای خواستم که او را به درجه شهادت نائل فرماید، و وارد بهشت شدم و در آن فرشتگان علی (حوران علی) را دیدم که بیش از برگ درختان بودند و کاخهای او را دیدم که به شمار انسانها بود. و علی از من است و من از علی هستم. هر کس علی را دوست بدارد همانا مرا دوست داشته است.

دوستی علی نعمت است و پیروی کردن از او فضیلتی است که فرشتگان سر تسلیم به آن فرو آورده‌اند و صالحان جن آن را پذیرا شده‌اند. هیچ کس پس از من بر زمین پای ننهاده است مگر اینکه علی (ع) برتر و عزیزتر از اوست. علی (ع) راه روشن هدایت است که هرگز شتاب زده نیست و تباهی و فساد را بر او راهی نیست. از شکم هیچ مادری پس از من کسی به کرامت علی متولد نشده است. او به هر جا که فرود آید آنجا فرخنده است. خدای بر او حکمت را نازل فرموده است و با فهم و دانش

او را سیراب فرموده است. فرشتگان با او همنشینی می‌کنند، بدون آنکه او ایشان را ببیند، و اگر قرار بود بر کسی پس از من وحی شود به او وحی می‌شد.

خداوند محافل و انجمنها را به او می‌آراید و لشکرها را به او گرامی می‌دارد و

---

(۱). این حدیث به همین صورت از قول جابر در منابع اهل سنت هم از جمله در صفحه ۲۲ تذکرة الخواص سبط ابن جوزی آمده است. م.

سرزمینها را به او سرسبز و خرم می‌کند و سپاهها را با وجود او عزت می‌بخشد.

مثل او همچون مثل کعبه است که باید او را زیارت کرد و او از کسی دیدار و زیارت نمی‌کند و همچون ماه است که چون ظاهر شود تاریکی را روشن می‌کند و چون خورشید است که با طلوع خود همه جا را روشن و نورانی می‌سازد. خداوند او را در کتاب خود توصیف فرموده است و با آیات خود او را ستوده است و آثار علی را در کتاب خویش وصف کرده و منازل و مراتب او را برافراشته است. او در حال حیات خود کریم و بزرگوار و در حال مرگ شهید و آگاه است.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خدای عز و جل یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر آفریده است که من از همه‌شان، بدون اینکه افتخار کنم، در پیشگاه الهی گرامی‌ترم و خدای عز و جل به همین شمار وصی آفریده است که علی (ع) از همه‌شان در پیشگاه خداوند گرامی‌تر و برتر است. «۱»

(۲) و روایت شده است که هر گاه شب به پیامبر (ص) وحی می‌شد، شب را به صبح نمی‌رساند مگر آنکه علی را از آن آگاه می‌فرمود و اگر روز به آن حضرت وحی می‌شد، آن روز را به شب نمی‌رساند مگر آنکه علی را از آن آگاه می‌فرمود.

(۳) ابو سعید خدری می‌گوید: از پیامبر (ص) در باره این گفتار خداوند در سوره نمل که می‌فرماید: «گفت آن کسی که علمی از کتاب نزدش بود.» پرسیدم که منظور کیست؟ فرمودند: وصی برادرم سلیمان بن داود (ع). گفتم: ای رسول خدا! در باره این آیه سوره رعد که می‌فرماید: «و کسی که دانش کتاب نزد اوست.» منظور کیست؟

فرمود: این یکی برادر و وصی من علی بن ابی طالب است. «۲»

(۴) و پیامبر فرموده‌اند: حلقه و کوبه در بهشت یاقوت سرخی بر صفحه‌های زرین است که چون کوبه را بر صفحه بکوبند از آن بانگ یا علی شنیده می‌شود.

(۵) اصبغ بن نباته می‌گوید: امیر المؤمنین علی (ع) روزی بر منبر کوفه چنین فرمود: من بهترین اوصیاء و وصی سالار پیامبرانم. من امام مسلمانان و پیشوای

---

(۱). در کتاب اختصاص شیخ مفید با ذکر سلسله سند از قول حضرت صادق (ع) نظیر این روایت با اختلاف لفظی اندکی آمده و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۳۵۲، ج ۱۶، آمده است. م.

(۲). این روایت در صفحه ۳۳۷ امالی صدوق و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۴۲۹، ج ۳۵، آمده است. م.

پرهیزکاران و مولای مؤمنان و همسر سرور زنان همه جهانیانم. من در دست راست خویش انگشتر می‌کنم و پیشانی بر خاک ساینده‌ام و من کسی هستم که دو هجرت و دو بیعت کرده‌ام. سالار جنگهای بدر و حنین و ضربه زننده با دو شمشیر و حمله‌کننده به پهلوانانم. وارث علم پیشینیان و حجت خداوند پس از پیامبران بر همه جهانیانم و محمد بن عبد الله خاتم پیامبران است. آنان که به من موالات ورزند، مورد مهر و رحمت خدایند و آنان که با من ستیزه ورزند، نفرین و لعنت‌شدگانند و حبیب من رسول خدا بسیار می‌فرمود: محبت و دوستی به تو ایمان است و خشم و دشمنی با تو موجب کفر و نفاق، و می‌فرمود: من خانه حکمتم و تو کلید آنی، و می‌فرمود:

دروغ می‌گوید هر کس تصور کند مرا دوست می‌دارد و ترا دشمن بدارد. «۱»

(۱) عروة بن زبیر می‌گوید: «۲» در مسجد رسول خدا نشسته بودیم و در باره احوال شرکت‌کنندگان جنگ بدر و بیعت رضوان گفتگو می‌کردیم: ابو الدرداء «۳» گفت:

ای قوم! آیا به شما خبر دهم از کسی که مال او از همه کمتر و پارسایی او از همه بیشتر و کوشش او در عبادت از همه سخت‌تر بود؟ گفتند: آری، او کیست؟ گفت علی بن ابی طالب است. به خدا سوگند همه کسانی که آنجا بودند از ابو الدرداء روی برگرداندند. آنگاه مردی از انصار به او گفت: ای عویم! سخنی گفتی که هیچ کس با تو موافق و همراه نبود. ابو الدرداء گفت: ای قوم! من آنچه دیده‌ام می‌گویم. هر یک از شما هم هر چه دیده است بگوید. من علی بن ابی طالب را کنار محله بنی نجار دیدم که از همراهان خود کنار گرفته و خود را در گوشه‌های نخلستان پنهان کرده است. در آغاز من پنداشته بودم که علی به خانه‌اش رفته است. ناگاه آوای اندوهگین و نغمه دل انگیزی شنیدم که می‌گفت: پروردگارا چه بسیار موارد هلاک و نابودی را که از من باز بردی و نعمت به من ارزانی داشتی و چه بسیار دشواریها که با کرم خود آن را گشودی. پروردگارا اگر عمر من در نافرمانی از تو دراز شود گناه من در نامه عمل

---

(۱). این روایت هم در صفحه ۱۷ امالی صدوق و به نقل از آن در بحار، ص ۳۴۱، ج ۳۹، آمده است. م.

(۲). عروة بن زبیر بن عوام: نوه عمه رسول خدا و امیر المؤمنین است. متولد ۲۲ و درگذشته ۹۳ هجری است. برای اطلاع بیشتر، رک. به: زرکلی، الاعلام، ص ۱۷، ج ۵. م.

(۳). عویم بن مالک بن قیس: از بزرگان خزرج، درگذشته ۳۲ هجری، مشهور به پارسایی و حکمت و در گذشته در شام است. رک. به: همان کتاب، صفحه ۲۸۱ همان جلد. م.

ص:۱۹۰

من بزرگ خواهد شد و من به چیزی جز آمرزش تو آرزو نبسته‌ام و جز به رضوان و خشنودی تو امیدوار نیستم.

(۱) این صدای جان سوز مرا به خود متوجه کرد و از پی آن رفتم. ناگاه دیدم علی بن ابی طالب است. خود را از او پوشیده داشتم تا مناجاتش را بشنوم و از جای خود تکان نخوردم. علی (ع) در آن دل شب نخست چند رکعت نماز گزارد و باز به دعا و تضرع و گریه روی آورد و شروع به بث و شکوی کرد و از جمله راز و نیاز او با خداوند این گفتار بود که، پروردگارا! هر گاه به عفو تو می‌اندیشم گناهم بر من سبک می‌شود و هر گاه به شدت سختگیری تو می‌اندیشم گرفتاری و بلای من سخت می- شود. وای بر من اگر در کارنامه خویش گناهی را ببینم و بخوانم که آن را فراموش کرده باشم و تو آن را به حساب آورده باشی و بگویی فرو گیریدش. وای، وای بر چنان گرفتاری که عشیره‌اش او را نمی‌تواند نجات دهد و قبیله‌اش برای او سودی نمی- رساند و چون نامش را در زمره گنهکاران اعلان کنند فرشتگان بر او رحمت می- آورند. (۲) ای وای از آتشی که جگرها و کلیه‌ها را می‌سوزاند و گوشت و پوست را می‌کند و از میان می‌برد. ای وای از فرو گرفتن شراره‌یی از شراره‌های آتش. آنگاه علی سخت گریست و ناگاه نه صدایی از او شنیدم و نه حرکتی از او دیدم. با خود گفتم: از شدت بی‌خوابی و شب زنده داری خواب بر او چیره شد و حال آنکه باید هم اکنون او را برای نماز صبح بیدار کنم. ابو الدرداء می‌گوید: خود را پیش او رساندم. دیدم همچون چوب خشکی به زمین افتاده است. حرکتش دادم. دیدم هیچ تکان نمی‌خورد. آنچه کوشش کردم اثری نکرد. گفتم: انا لله و انا الیه راجعون. به خدا سوگند که علی بن ابی طالب درگذشته است. شتابان به سوی خانه‌اش حرکت کردم که به آنان خبر دهم. (۳) فاطمه (ع) فرمود: ای ابو درداء! داستان چگونه بود و چون گفتم، فرمود: ای ابو درداء! به خدا سوگند این حالت غشی است که از بیم خداوند او را فرا می‌گیرد. مقداری آب آوردند و بر چهره‌اش زدند. به هوش آمد و به من نگریست که می‌گریستم. فرمود: ای ابو درداء! از چه می‌گریی؟ گفتم: از آنچه تو بر سر خود می‌آوری. (۴) فرمود: ای ابو درداء! پس چگونه خواهد بود آنگاه که مرا برای حساب فرا خوانند و گنهکاران یقین به عذاب کنند و فرشتگان خشن و نگهبانان تندخو بر من گماشته شوند و من در پیشگاه ملک جبار بر پا باشم و دوستان مرا تسلیم کرده باشند و همه اهل دنیا بر من رحمت آورند. در آن حال رحمت و دلسوزی تو بر من

ص:۱۹۱

بیش از این خواهد بود، آن هم در پیشگاه کسی که هیچ پوشیده‌یی بر او پوشیده نمی‌ماند.

(۱) آنگاه ابو درداء به آن گروه گفت: به خدا سوگند من چنین حالی در هیچ یک از اصحاب پیامبر (ص) ندیدم «۱».

(۲) از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت شده که می‌گفته است: چون علی (ع) خبر فتح خیبر را برای پیامبر (ص) آورد، پیامبر به او فرمودند: اگر بیم آن نبود که گروههایی از امت من در باره تو همان چیزی را بگویند که مسیحیان در مورد عیسی بن مریم (ع) می‌گویند، در مورد تو سخنانی می‌گفتم که بر هیچ گروهی نگذری مگر آنکه از زیر پای تو خاکی را که بر آن قدم می‌نهی بردارند و اضافه آب وضوی ترا برای طلب شفا بگیرند. و برای تو همین بس است که تو از من و من از تو هستم. تو از من میراث می‌بری و من از تو و تو نسبت به من چون هارون نسبت به موسی هستی، جز آنکه پس از من پیامبری نیست. تو تعهدات و ذمه مرا انجام می‌دهی و به روش من و برای حفظ سنت من جنگ می‌کنی و تو فردا کنار حوض کوثر جانشین منی و نخستین کس خواهی بود که جامه بهشتی بر او پوشیده می‌شود و نخستین کس از امت من خواهی بود که وارد بهشت می‌شوی و شیعیان تو بر منبرهای نور و با چهره‌های درخشان اطراف من خواهند بود و برای ایشان شفاعت می‌کنم و آنان فردا در بهشت همسایگان من خواهند بود.

(۳) هر کس با تو در نبرد باشد با من در نبرد است و هر کس با تو در صلح باشد با من در صلح است. نهان تو نهان من و آشکار تو آشکارای من است. راز سینه تو راز سینه من است و فرزندان تو فرزندان منند. تو وعده‌های مرا برآورده می‌سازی و حق همراه تو و بر دل و زبان تو جاری است. ایمان میان چشمهای تو و آمیخته با خون و گوشت تو است، همچنان که با خون و گوشت من آمیخته است. هرگز کسی که ترا دشمن بدارد، کنار حوض کوثر پیش من نخواهد آمد و هرگز کسی که ترا دوست داشته باشد، از حوض کوثر محروم نخواهد بود و با تو کنار حوض کوثر خواهد آمد.

(۴) علی (ع) به سجده افتاد و گفت: سپاس خداوندی را که بر من نعمت اسلام را ارزانی داشت و قرآن به من آموخت و مرا محبوب بهترین مردمان که خاتم پیامبران

---

(۱). نخستین روایتی است که در باب عبادت و بیم علی (ع) از خداوند به نقل از امالی صدوق در بحار الانوار، ص ۱۱، ج ۴۱، آمده است و رک. به: صفحه ۷۷ امالی صدوق همراه با ترجمه آقای کمره‌یی. م.

است قرار داده است و این همه احسان و فضل خداوند بر من است. پیامبر (ص) (۱) فرموده: اگر تو نباشی مؤمنان پس از من شناخته نمی‌شوند «۱».

ابو سعید خدری می‌گوید، پیامبر (ص) می‌فرمودند: هر گاه از خداوند چیزی مسألت می‌کنید و می‌خواهید، برای من از خداوند تقاضای وسیله کنید. پرسیدم:

وسیله چیست؟ فرمود: درجه من در بهشت است و آن نردبامی هزار پله است که میان هر پله فاصله دویدن یک ماه است تیزرو است. پله‌های آن از گوهر و زبرجد و یاقوت و زر و سیم است. روز رستاخیز این نردبام (پلکان) را می‌آورند و بر جایگاه نردبامهای دیگر پیامبران می‌نهند و این پلکان میان آنان همچون ماه نسبت به ستارگان درخشنده است. (۲) در آن روز هیچ

پیامبر و شهید و صدیقی باقی نمی‌ماند مگر اینکه می‌گوید: خوشا به حال کسی که این درجه از اوست. در این هنگام سروشی از سوی خداوند متعال ندا می‌دهد و این ندا را همه پیامبران و مردم می‌شنوند که این درجه محمد است. آنگاه من در حالی که جامه‌یی از نور پوشیده‌ام و تاج کرامت بر سر دارم پیش می‌آیم و علی بن ابی طالب پیشاپیش من حرکت می‌کند و لوای من که همان لوای حمد و ستایش است و بر آن نوشته شده است

«لا اله الا الله

، رستگاران کسانی هستند که به عنایت خداوند فایز آیند» در دست علی بن ابی طالب است و چون از کنار پیامبران بگذریم، می‌گویند: این دو فرشته مقربند که تا کنون آنان را ندیده‌ایم و نمی‌شناسیم و چون از کنار فرشتگان می‌گذریم، می‌گویند: این دو پیامبر مرسلند.

من از آن پلکان بالا می‌روم و علی هم از پی من می‌آید و من به بالاترین پله می‌روم و علی بر یک پله پایین‌تر از من قرار می‌گیرد و در آن حال هیچ پیامبر و صدیق و شهیدی باقی نمی‌ماند، مگر اینکه می‌گوید: خوشا به حال این دو بنده، چقدر در پیشگاه خداوند گرامی هستند. (۳) سروشی از سوی خداوند ندا می‌دهد و آن ندا را همه پیامبران و صدیقان و شهیدان و مؤمنان می‌شنوند که این حبیب من محمد و این ولی من علی است. خوشا به حال کسی که علی را دوست داشته است و دوست می‌دارد و وای بر آن کس که بر او دشمنی ورزیده و دروغ بسته است. در این حال،

---

(۱). این روایت با نقل سلسله سند در صفحه ۹۶ امالی صدوق همراه با ترجمه آمده است. در منابع اهل سنت در صفحه ۲۳۷ مناقب ابن مغازلی، درگذشته ۴۸۳ قمری، با سلسله اسناد دیگری از جابر نقل شده است و رک. به: پاورقی همان صفحه مناقب که مآخذ دیگری هم داده شده است. م.

ای علی! کسی که ترا دوست داشته باشد، از این سخن آسوده و شاد و چهره‌اش سپید و درخشان می‌شود و هر کس که با تو دشمنی ورزیده و جنگ کرده و حق ترا منکر شده است، چهره‌اش سیاه می‌شود و پاهایش به لرزه می‌افتد. و در این هنگام دو فرشته پیش من می‌آیند. یکی از آن دو رضوان گنجور بهشت و دیگری مالک دوزخ است. (۱) نخست رضوان نزدیک می‌شود و می‌گوید: ای احمد! سلام بر تو باد. من می‌گویم: ای فرشته سلام بر تو باد. کیستی؟ چه زیبا رو و چه خوش بویی! می‌گوید:

من رضوان و گنجور بهشتم و اینها کلیدهای بهشت است که خداوند عزت برای تو فرستاده است، آنها را بگیر. و من می‌گویم: این عنایت را از خدای خود می‌پذیرم و سپاس خدا را که چنین فضیلتی به من ارزانی فرمود، آنگاه آن کلیدها را به برادرم علی تسلیم می‌کنم (۲) و چون رضوان برگردد، مالک دوزخ به من نزدیک می‌شود و سلام می‌دهد و من به او می‌گویم: ای فرشته کیستی؟ چهره‌ات چه زشت و دیدارت چه ناپسند است! می‌گوید: من مالک دوزخم و این کلیدهای دوزخ است که پروردگار عزت برای تو فرستاده است، آنها را بگیر. من می‌گویم: این عنایت را از خدای خود پذیرفتم و سپاس او را به این فضیلتی که

به من ارزانی فرمود، به برادرم علی تسلیم کن. در این هنگام مالک دوزخ بر می‌گردد و علی (ع) در حالی که کلیدهای بهشت و دوزخ همراه اوست کنار جهنم می‌ایستد که شراره می‌کشد و هیاهو می‌کند و حرارتش شدت می‌یابد. علی (ع) مهار آن را در دست دارد و دوزخ می‌گوید: ای علی! از من فاصله بگیر که پرتو چهره‌ات شراره‌های مرا فرو می‌نشاند و علی می‌گوید: آرام باش و سپس به آن می‌گوید: این را بگیر که دشمن من است و این را رها کن که دوست من است و جهنم در آن روز نسبت به علی (ع) مطیع‌تر است از یکی از غلامان شما نسبت به شما، و علی او را به هر سو که خواهد، چه به راست و چه به چپ، می‌برد و دوزخ از همه مردم نسبت به اجرای فرمان علی فرمانبردارتر است. «۱»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: همانا خداوند تبارک و تعالی برای برادرم علی بن-

---

(۱). این حدیث که در برخی از کتابها به نام حدیث وسیله مشهور است، با ذکر سلسله سند در صفحه ۱۱۶ امالی صدوق همراه با ترجمه آقای کمره‌یی و صفحه ۱۹۴ جلد ۴ تفسیر ابو الفتوح رازی چاپ مرحوم آقای شعرانی و صفحه ۴۶۹ جلد اول تفسیر برهان آمده است. م.

ابی طالب (ع) فضایلی قرار داده است که شمار آن را کسی جز او نمی‌داند. هر کس فضیلتی از فضایل او را در حالی که به آن مقر باشد به زبان آورد، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌بخشد، هر چند در قیامت گناهش به اندازه گناه همگان باشد، (۱) و هر کس فضیلتی از فضایل او را بنویسد، تا آن نوشته باقی است و اثر و نشانی از آن بر جاست، فرشتگان برای او طلب آمرزش می‌کنند، و هر کس به فضیلتی از فضایل علی گوش فرا دهد، خداوند گناهان او را که از راه گوش شنیده است عفو می- فرماید، (۲) و هر کس به یکی از فضائل نبشته او نظر افکند و بخواند، خداوند گناهان او را که از راه نظر بدست آمده است می‌بخشد و سپس پیامبر (ص) فرمودند: همانا نگریستن به علی بن ابی طالب عبادت است و یاد کردن او عبادت است و ایمان هیچ بنده‌یی پذیرفته نمی‌شود مگر به دوستی او و بیزاری جستن از دشمنانش. «۱»

(۳) حبیب بن جهم می‌گوید: هنگامی که علی (ع) ما را به صفین می‌برد، به دهکده‌یی به نام صندوداء «۲» فرود آمد و همان دم دستور حرکت داد و از آن دهکده گذشتیم و ما را از سرزمین بدون آبی عبور داد. مالک بن حارث اشتر گفت: ای امیر المؤمنین! آیا مردم را در جای بدون آب فرود می‌آوری؟ فرمود: ای مالک! همانا خداوند عز و جل به زودی در همین جا آبی به ما لطف خواهد کرد که شیرین‌تر از عسل و لطیف‌تر از سر شیر و خنک‌تر از یخ و رخشنده‌تر از یاقوت است. ما تعجب کردیم، هر چند گفتار او عجیب نیست. آنگاه در حالی که شمشیر بر دست داشت و ردای خود را بر دوش، حرکت فرمود و کنار قطعه زمین خشکی ایستاد و فرمود: ای مالک! تو و یارانت اینجا را گود کنید. (۴) اشتر می‌گوید: آنجا را گود کردیم. ناگاه به سنگ سیاه بزرگی برخوردیم که بر آن حلقه‌یی بود که همچون نقره می‌درخشید. فرمود: این سنگ را بکشید و کنار اندازید. ما همگان که صد مرد بودیم کوشش کردیم و نتوانستیم آن را از جای خود تکان دهیم. امیر المؤمنین علی (ع) در حالی که

دست به آسمان بلند کرده بود و به زبان عبری دعایی می‌خواند نزدیک آمد (متن این دعا در روضة الواعظین و امالی صدوق آمده است.) و سپس آمین گفت و سنگ را کشید و برداشت و چهل

---

(۱). بدون هیچ گونه اختلاف با ذکر سلسله سند در صفحه ۱۳۸ امالی صدوق همراه با ترجمه آمده است. م.

(۲). صندوداء: نام دهکده‌یی در راه عراق به شام، برای اطلاع بیشتر، رک. به:

معجم البلدان، یاقوت حموی، ص ۳۸۶، ج ۵، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی. م.

ذراع دورتر از لبه چشمه انداخت. مالک می‌گوید: برای ما آبی شیرین‌تر از عسل و سردتر از یخ و رخشان‌تر از یاقوت پیدا شد. همگان از آن آشامیدیم و چهار پایان خود را هم سیراب کردیم. (۱) سپس علی (ع) سنگ را بر جای خود نهاد و به ما دستور داد آن را با خاک انباشته کردیم و پوشاندیم و حرکت فرمود. اندکی که رفتیم فرمود:

کدامیک از شما جای آن چشمه را می‌داند؟ گفتیم همه ما. برگشتیم و آنچه جستجو کردیم از نظر ما پوشیده ماند و به هیچ روی آن را پیدا نکردیم. پنداشتیم که امیر المؤمنین سخت تشنه است، به اطراف رفتیم. (۲) ناگاه به صومعه راهبی رسیدیم و نزدیک آن رفتیم. به راهبی برخوردیم که از شدت پیری و فرتوتی ابروهایش چشمهایش را پوشانده بود. به او گفتیم: آیا آب داری که سالار خود را سیراب کنیم؟

گفت: آبی دارم که دو روز است آن را خوشگوار کرده‌ام و آبی بد مزه آورد. گفتیم:

همین آب را دو روز است که خوشگوار کرده‌ای؟ پس اگر از آبی که سالار ما به ما آشاماند بیاشامی چه می‌گویی؟ و موضوع را برای او نقل کردیم. پرسید: (۳) این سالار شما پیامبر است؟ گفتیم: نه، ولی او وصی پیامبر است. او با آنکه نخست از ما بیم داشت، همراه ما شد و گفت: مرا نزد سالار خود ببرید. او را به حضور امیر المؤمنین بردیم. همین که علی (ع) او را دید، فرمود: تو شمعونی؟ گفت: آری، ولی این نامی است که مادرم مرا به آن نام نهاده است و کسی جز خداوند بر آن آگاه نبوده است و اکنون تو هستی که از آن اطلاع داری. چگونه از آن مطلع شدی؟ اکنون نشان امامت خود را تکمیل کن تا من هم اعتقاد خویش را به تو تکمیل کنم. (۴) امیر المؤمنین فرمود: ای شمعون چه می‌خواهی؟ گفت: نام و مشخصات این چشمه را بگو. فرمود:

نامش را حوما و از چشمه‌های بهشتی است که از آن سیصد و سیزده وصی پیامبر آب نوشیده‌اند و من آخرین آنان بودم که اکنون از آن نوشیدم. راهب گفت: آری من این موضوع را همین گونه در انجیلها دیده‌ام و شهادتین بر زبان آورد و افزود که گواهی می‌دهم تو وصی محمد (ص) هستی (۵) و امیر المؤمنین از آنجا حرکت فرمود در حالی که راهب پیشاپیش سپاه حرکت می‌کرد و چون به صفین رسیدند و صفها برای جنگ رویاروی شدند، نخستین کس که شهید شد همین راهب بود. امیر المؤمنین

در حالی که از چشمانش اشک می‌ریخت بر بالین راهب پیاده شد و فرمود: آدمی با کسی مشحور می‌شود که او را دوست می‌دارد. این راهب روز قیامت همراه ما و رفیق

ص:۱۹۶

من در بهشت است. «۱»

(۱) ابو سخیله می‌گوید: «۲» پیش ابو ذر رفتم و گفتم: ای ابو ذر! عجیب غوغایی می- بینم، مرا به چه کاری دستور می‌دهی؟ گفت: به این دو چیزی که می‌گویم مواظب باش. نخست کتاب خدا و دوم این شیخ بزرگوار علی بن ابی طالب که من خودم از رسول خدا شنیدم، می‌فرمود: این مرد نخستین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که روز قیامت با من مصافحه می‌کند و او صدیق اکبر و فاروقی است که میان حق و باطل را مشخص می‌فرماید.

(۲) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: شبی که مرا به معراج بردند، دیدم بر یکی از پایه‌های عرش نوشته شده است: «من پروردگارم. خدایی جز من وجود ندارد. بهشت عدن را به دست خود آفریدم. محمد برگزیده من از خلق است که او را به علی تأیید و یاری کردم.» «۳»

(۳) امیر المؤمنین (ع) فرموده‌اند: رسول خدا (ص) مرا فرا خواندند و فرمودند به یمن بروم تا میان ایشان را اصلاح کنم. گفتم: ای رسول خدا! آنان قومی بسیار و سالخورده‌اند و من نوجوانی هستم که از سن من چیزی نگذشته است. فرمودند:

چون از گردنه افیق «۴» گذشتی و به بالای آن رسیدی با صدای بسیار بلند بگو: ای درختان و ای کلوخها و ای خاکها! محمد رسول خدا به شما سلام می‌رساند. علی می‌فرماید: چون به بالای آن گردنه رسیدم و بر یمن مشرف شدم، ناگاه یمنیها را دیدم که با نیزه‌هایی که به آن سرنیزه زده بودند و کمانهایی که بر دوش گرفته بودند و شمشیرهای برهنه، آهنگ من کردند. من به آواز بلند پیام رسول خدا (ص) را به درختان و خاکها و کلوخها ابلاغ کردم. ناگاه از همه درختان و خاکها و کلوخها بانگ برآمد که بر محمد رسول خدا و بر تو درود و سلام باد و زمین به لرزه درآمد.

دست و پای آن قوم به لرزه درآمد و سلاح از دست ایشان افتاد، و همگی شتابان

---

(۱). با ذکر سلسله سند و به همین گونه در صفحات ۱۸۴ و ۱۸۵ امالی صدوق همراه با ترجمه آمده است. م.

(۲). نام این شخص در مجمع الرجال قهپایی، ص ۴۶، ج ۷، آمده است و نامش عاصم بن طریف گفته شده است. م.

(۳). با ذکر سلسله سند در صفحه ۲۱۶ امالی صدوق همراه با ترجمه و در منابع اهل سنت در تاریخ بغداد، ص ۱۷۳، ج ۱۱، و ذخائر العقبی، ص ۶۹، چاپ کاظمین، ۱۹۶۷، آمده است. م.

(۴). نام این گردنه و چگونگی ضبط آن در معجم البلدان، ص ۳۰۷، ج ۱، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی، آمده است. م.

پیش من آمدند و میان آنان را اصلاح کردم و برگشتم. «۱»

(۱) ابو زید نحوی می‌گوید، از خلیل بن احمد عروضی پرسیدم: چرا مردم با آن قرابتی که علی (ع) با رسول خدا (ص) داشت و مقامی که میان مسلمانان حائز بود و زحمتی که برای اسلام کشید، او را رها کردند؟ گفت: به خدا سوگند پرتو و نور او بر همگان چیره و در همه مناقب از همگان برتر و پیش بود. ولی مردم به افرادی که نظیر و شکل خودشانند تمایل بیشتری دارند. (۲) مگر این شعر شاعر قدیمی را نشنیده‌ای که می‌گوید:

«هر شکلی به شکل خود دلبسته است و مگر نمی‌بینی که فیل با فیل الفت دارد؟» (۳) ریاشی در این مورد این دو بیت را از عباس بن احنف نقل می‌کند که گفته است:

«کسی گفت: چگونه از یک دیگر جدا شدید؟ سخنی گفتم که در آن انصاف است. گفتم: او مانند و به شکل من نبود. به این سبب از او جدا شدم و مردم گوناگون هستند و هم شکل با هم شکل انس دارد.» «۲»

(۴) امیر المؤمنین فرموده است: هیچ آیه‌یی از قرآن نازل نشده است مگر اینکه می‌دانم کجا و در باره چه کسی نازل شده است و در چه باره است، آیا در دشت نازل شده است یا در کوه. گفته شد: در باره خودت چه آیه‌یی نازل شده است؟ فرمود: اگر از من سؤال نمی‌کردید خبر نمی‌دادم. در باره من این آیه نازل شده است: «همانا تو بیم دهنده‌یی و برای هر قوم راهنمایی است.» رسول خدا بیم دهنده است و من راهنمایم به آنچه آورده است. «۳»

---

(۱). در صفحه ۲۲۳ امالی صدوق همراه با ترجمه، با ذکر سلسله اسناد آمده است. م.

(۲). سعد بن اوس، معروف به ابو زید انصاری نحوی، درگذشته ۲۱۴ قمری، از بزرگان علمای ادب و نحو مکتب بصره است. برای اطلاع به دانشنامه ایران و اسلام، ص ۱۰۴۴، مراجعه کنید. خلیل بن احمد، دانشمند و ادیب معروف قرن دوم هجری مؤلف کتاب العین و آثار ارزنده دیگر و درگذشته ۱۷۰ قمری است. برای اطلاع بیشتر به الاعلام زرکلی ص ۳۶۳، ج ۲، مراجعه فرمایید. ابو الفضل عباس بن فرج بصری، معروف به ریاشی، از لغوی‌ها و نحوی‌های مکتب بصره، مقتول در ۲۵۷ قمری. عباس بن احنف شاعر بزرگ دربار هارون الرشید و درگذشته ۱۹۲ قمری است. این حدیث با ذکر سلسله اسناد در امالی صدوق، ص ۲۲۹ آمده است. م.

(۳). در مورد این آیه که بخشی از آیه ششم سوره سیزدهم (رعد) است، قبلا مکرر توضیح داده شد و رک. به: صفحه ۱۲۹ جلد ۳ مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری. م.

(۱) امام باقر (ع) فرموده است: به خدا سوگند که علی همچون بردگان خوراک می‌خورد و می‌نشست و دو پیراهن سنبلانی می‌خرید و غلامش را آزاد می‌گذاشت که بهترین آن دو را انتخاب کند و خود دیگری را می‌پوشید، و اگر آستین آن از انگشتانش بلندتر بود آن را کوتاه می‌کرد و اگر اندازه قد پیراهن بیشتر از پاشنه‌های پایش بود آن را می‌برید. پنج سال حکومت کرد و هیچ خشت پخته و خشت خامی بر هم ننهاد و هیچ ملکی را مخصوص خود نفرمود و هیچ سرخ و سپیدی (سیم و زری) به میراث باقی نگذاشت و هر چند به مردم نان گندم و گوشت می‌خورانید ولی چون به خانه خود برمی‌گشت نان جو و سرکه و زیتون می‌خورد و هر گاه دو کار که هر دو موجب رضای خداوند بود برای او پیش می‌آمد، آن را که دشوارتر بود برمی‌گزید و در راه خدا هزار برده آزاد کرد که همه ایشان را با عرق جبین و کد یمین خود خریده بود. و هیچ یک از مردم را طاقت نبود که چون او عمل کند و گاه در شبانروز هزار رکعت نماز می‌گزارد. نزدیک‌تر و شبیه‌تر مردم به او در عبادت علی بن الحسین (ع) بود و دیگر پس از او هیچ کس نتوانسته است چنان باشد. «۱»

(۲) مردی از تابعان (فرزندان مهاجران و انصار و طبقه‌یی که پس از ایشان بوده‌اند- م.) شنید انس بن مالک می‌گوید: این آیه که خداوند می‌فرماید: «آیا آن کس که شب را به طاعت خدا به سجود و قیام می‌گذراند و از عذاب آخرت می‌ترسد و رحمت خدایش را امیدوار است» در باره عبادت علی بن ابی طالب نازل شده است.

آن مرد می‌گوید: به حضور علی رفتم تا چگونگی عبادت او را ببینم، و خدا را گواه می‌گیرم که به هنگام نماز مغرب پیش او رسیدم و او را در حال گزاردن نماز مغرب با یارانش دیدم و چون نماز تمام شد او همچنان به خواندن تعقیب پرداخت تا آنکه برای نماز عشاء برخاست و پس از آن به خانه‌اش رفت. من هم همراهش رفتم و تمام شب را نماز می‌گزارد و قرآن می‌خواند. تا سپیده دمید، تجدید وضو کرد و به مسجد آمد و نماز صبح را با مردم گزارد و تا برآمدن آفتاب به خواندن تعقیب پرداخت. آنگاه مردم یکی یکی و دو تا دو تا برای کارها و مسایل خود به او مراجعه می‌کردند و چون برمی‌خاستند، دو تن دیگر می‌نشستند و این کار ادامه داشت تا آنکه اذان ظهر گفته شد. برخاست تجدید وضو فرمود و نماز ظهر گزارد و

---

(۱). اولین حدیثی است که به نقل از صفحه ۱۶۱ امالی صدوق (رضی الله عنه) در باب ۱۰۷ بحار الانوار، ص ۱۰۲، ج ۴۱، چاپ دار الکتب الاسلامیه آمده است. م.

تا هنگام نماز عصر به خواندن تعقیب پرداخت و نماز عصر با ایشان گزارد، و باز مردم برای مسایل خود به حضورش می‌آمدند و چون دو تن برمی‌خاستند: دو تن دیگر می‌نشستند و او همچنان فتوی می‌داد تا خورشید غروب کرد و من بیرون آمدم و گفتم: به خدا سوگند می‌خورم که این آیه در باره او نازل شده است. «۱»

(۱) اصبغ بن نباته می‌گوید: «۲» هر گاه برای امیر المؤمنین علی (ع) مالی می‌رسید آن را در بیت المال مسلمانان می‌نهاد. سپس مستحقان را فرا می‌خواند و با دست خود اموال را به چپ و راست پراکنده می‌کرد و می‌فرمود: ای سیم و زر! مرا فریب مدهید، دیگری را فریب دهید، و به این بیت تمثل می‌فرمود:

«اینها میوه‌هایی است که من چیده‌ام و بهترین آنها در خود آنهاست و حال آنکه همه میوه چینان دستشان به سوی دهانشان است.» و علی (ع) از خزانه بیرون نمی‌رفت تا آنکه هر چه در آن بود تقسیم می‌شد و حق هر کس به او می‌رسید.

سپس دستور می‌فرمود آن را جارو و آب پاشی کنند و آنگاه دو رکعت نماز می‌گزارد و پس از سلام می‌فرمود: ای دنیا خود را بر من عرضه مکن و مرا فریب مده و تحریک مکن که ترا سه طلاقه کرده‌ام و هرگز به تو رجوع نمی‌کنم. «۳»

(۲) زید بن ارقم می‌گوید: تنی چند از اصحاب رسول خدا (ص) خانه‌هایشان دری در مسجد پیامبر داشت. پیامبر روزی فرمودند: این درها را جز در خانه علی ببندید.

مردم در این باره سخنان یاوه گفتند. گوید پیامبر (ص) برخاست و ضمن حمد و ستایش خداوند فرمود: من دستور دادم این درها غیر از در خانه علی بسته شود و کسی از شما در این باره چیزی گفته است. به خدا سوگند من چیزی را نبستم و نگشودم، بلکه دستوری به من داده شد و از آن پیروی کردم. «۴»

---

(۱). سومین حدیثی است که در باب عبادت و خوف علی (ع) در بحار، ص ۱۳، ج ۴۱، چاپ دار الکتب آمده است. م.

(۲). اصبغ بن نباته مجاشعی: از خواص اصحاب امیر المؤمنین و امام حسن مجتبی (ع) است. رک. به: نجاشی، رجال، ص ۶، چاپ قم. م.

(۳). حدیث شانزدهمی است که در باب (مجلس) چهل و ششم امالی صدوق، ص ۲۸۳، چاپ آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۴). در این مورد که در بسیاری از کتب اهل سنت هم آمده است، مراجعه فرمایید به:

مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۵ و مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۶۹ و به صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۶ جلد ۲ کتاب فضائل الخمسه من الصحاح السته، استاد محترم آقای سید مرتضی فیروزآبادی. م.

(۱) اصبغ بن نباته می‌گوید: چون امیر المؤمنین به خلافت رسید و مردم با او بیعت کردند، در حالی که عمامه پیامبر و برد آن حضرت را پوشیده و کفش ایشان را به پای کرده و شمشیر آن حضرت را به کمر داشت به مسجد آمد و به منبر رفت و نشست و دستهای خویش را (انگشتها را) در هم کرد و زیر شکم خود نهاد. سپس فرمود: ای گروه مردم! پیش از آنکه مرا از دست

بدهید از من بپرسید. این گنجینه دانش است و لعاب دهان رسول خداست که آن حضرت به من خورانیده است. از من بپرسید که دانش پیشینیان و دیگران پیش من است. به خدا سوگند اگر برای من تشکچه‌یی افکنده شود و بر آن بنشینم، همانا برای اهل تورات به تورات ایشان حکم می‌کنم تا آنجا که تورات به سخن آید و گوید علی راست می‌گوید و ناحق نگفته است و به همان چیزی فتوی داده است که خداوند در من آن را نازل فرموده است. و برای پیروان انجیل چنان به احکام انجیل ایشان فتوی دهم که انجیل به سخن آید و گوید علی راست می‌گوید و به ناحق حکم نکرده، همانا به حکمی حکم کرده است که خداوند آن را در من نازل فرموده است.

(۲) شما هم که شب و روز قرآن می‌خوانید آیا کسی میان شما هست که بداند خداوند در آن چه چیزی را نازل فرموده است؟ و اگر یک آیه در کتاب خدا نمی- بود به شما از آنچه بوده و هست و تا روز قیامت خواهد بود خبر می‌دادم و آن آیه این است: «خداوند آنچه را بخواهد محو و آنچه را بخواهد پایدار می‌کند و نزد اوست اصل کتاب.» «۱»

(۳) و باز فرمود: بپرسید از من پیش از آنکه مرا از دست بدهید. سوگند به کسی که دانه را می‌شکافد و جان را پرورش می‌دهد در مورد هر آیه که از من بپرسید به شما خبر خواهم داد که در شب نازل شده است یا در روز، مکی است یا مدنی، در حال سفر نازل شده است یا در حال اقامت در شهر، ناسخ است یا منسوخ، محکم است یا متشابه و تأویل آن چیست و تنزیل آن چگونه است. «۲»

(۴) پیامبر (ص) به علی بن ابی طالب (ع) فرمودند: روز قیامت تو سوار بر ناقه‌یی از نور (یا اسبی از نور) خواهی بود و بر سر تو تاجی قرار دارد که پرتو آن چشم

---

(۱). آیه ۳۹ از سوره سیزدهم (رعد) و برای اطلاع بیشتر باید به تفاسیر قرآن مجید از جمله صفحات ۲۷۳ و ۲۶۴، جلد ۶ تفسیر تبیان شیخ طوسی، چاپ نجف، مراجعه نمود. م.

(۲). حدیث اول مجلس ۵۵ امالی صدوق است. م.

مردم محشر را خیره می‌کند. در آن هنگام سروشی از سوی خدای عز و جل شنیده می- شود که خلیفه محمد رسول خدا کجاست و تو می‌گویی من اینجا هستم و سروشی با صدای بسیار بلند می‌گوید: ای علی! هر که را دوست می‌داری و ترا دوست می‌داشته است به بهشت ببر و هر کس دشمن تو است، او را به دوزخ درانداز که تو تقسیم‌کننده بهشت و دوزخی. «۱»

(۱) ابو هریره می‌گوید: پیامبر (ص) به جنگی رفت و علی در مدینه مانده بود و چون پیامبر (ص) برگشت و غنایم را تقسیم فرمود، به علی بن ابی طالب دو سهم پرداخت. مردم گفتند: ای رسول خدا! به علی دو سهم پرداخت فرمودی، در حالی که او

در مدینه مانده است. پیامبر فرمود: ای مردم! شما را به حق خدا و رسولش سوگند می‌دهم، آیا آن سواری که از سمت راست لشکر بر مشرکان حمله کرد دیدید؟

همان سواری که دشمن را به گریز واداشت و برگشت و گفت: ای محمد! سهم من از غنایم را به علی بپرداز. او جبریل علیه السلام بود.

(۲) ای مردم! شما را به حق خدا و رسولش سوگند می‌دهم، آیا آن سواری را که از سمت چپ به مشرکان حمله کرد و برگشت دیدید؟ او هم که برگشت، گفت: ای محمد! برای من سهمی از غنایم است، آن را به علی بن ابی طالب اختصاص دادم و او میکائیل (ع) بود. و به خدا سوگند من حق کسی جز جبریل و میکال را به علی نپرداختم. همه مردم تکبیر گفتند.

(۳) روایت شده است که رودخانه فرات طغیان کرد و آب آن چنان زیاد شد که مردم کوفه بیم غرق شدن در آن داشتند و به امیر المؤمنین پناه آوردند. ایشان بر استر پیامبر (ص) سوار شد و همراه مردم کنار فرات آمد و پیاده شد. شخصا در حالی که از مردم فاصله گرفته بود و مردم او را می‌دیدند وضو گرفت و دعاهایی خواند که بیشتر مردم آن را شنیدند و سپس در حالی که به چوبدستی خود تکیه زده بود نزدیک فرات رفت و با چوبدستی خود روی آب زد و فرمود: به فرمان و خواست خداوند فروکش کن و آب چنان فرو رفت که بسیاری از ماهی‌ها آشکار شدند و به آن حضرت به امارت مؤمنان سلام دادند و برخی از ماهی‌ها از جمله مارماهی و سگ ماهی و نوعی دیگر سکوت کردند و مردم از این موضوع تعجب کردند و پرسیدند: برخی از ماهی‌ها سکوت کردند و برخی سخن گفتند؟ فرمود: خداوند ماهی‌های حلال گوشت را برای من به سخن درآورد و آنهایی که حرام گوشت و نجس بودند سکوت کردند. و این

---

(۱). در صفحه ۲۱۷ امالی صدوق آمده است. م.

حدیثی است که میان خواص و عوام مشهور است. «۱»

(۱) و روایت شده است که امیر المؤمنین علی (ع) روزی بر منبر کوفه سخنرانی می‌کرد. ناگاه ماری از گوشه منبر بیرون آمد و شروع به بالا رفتن از پلکان و نزدیک شدن به علی (ع) کرد. مردم به وحشت افتادند و آهنگ آن کردند که مار را بگیرند.

اشاره فرمود دست نگهدارند و چون به پله‌یی رسید که علی (ع) بر آن نشسته بود، آن حضرت سر خود را نزدیک مار آورد و مار هم سر خود را کنار گوش آن حضرت نهاد. مردم ساکت و حیران ماندند. مار صدایی برآورد که بیشتر مردم آن را شنیدند و در حالی که امیر المؤمنین لبهایش را تکان می‌داد، مار همچون کسی که به چیزی گوش دهد سکوت کرده بود. و سپس برگشت و گویی به زمین فرو شد و ناپدید گردید و امیر المؤمنین (ع) به ایراد دنباله خطبه خود پرداخت و چون تمام شد و از منبر فرود آمد، مردم پیش ایشان جمع شدند و از موضوع مار و کار شگفتی که انجام داد پرسیدند. فرمود: آنچنان که گمان

می‌کردید نبود. همانا این مار حاکمی از حاکمان جن بود. موضوعی برای او پیش آمده بود که از من استفتاء کرد و من موضوع را به او فهماندم و برای من دعای خیر کرد و برگشت.

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: من شهر حکمتم (مدینه فاضله‌ام) یعنی بهشت و تو ای علی دروازه آن شهری، و چگونه ممکن است افراد به بهشت بروند از غیر دروازه آن؟ «۲» (۳) حسن بن یحیی دهّان (روغن فروش) می‌گوید: در بغداد پیش قاضی بغداد که نامش سماعه بود بودم. مردی از بزرگان بغداد پیش او آمد و گفت: خداوند کار قاضی را همواره به اصلاح دارد. من در سالهای گذشته حج گزاردم و هنگام مراجعت از حج به کوفه آمدم و به مسجد آن رفتم. همچنان که در مسجد ایستاده بودم که نماز بگزارم، ناگاه کمی جلوتر از خودم زنی از اعراب بادیه‌نشین را دیدم که گیسوانی آویخته داشت و بر خود چادر پوشیده بود و صدای خود را بلند کرد و چنین می‌گفت: ای کسی که در آسمانها مشهوری! و ای کسی که در زمینها و دنیا و آخرت

---

(۱). در بحار، ص ۲۶۸، ج ۴۱، چاپ دار الکتب الاسلامیه، به نقل از مناقب ابن شهر- آشوب آمده است. م.

(۲). برای اطلاع بیشتر از این حدیث در منابع اهل سنت، رک. به: مناقب ابن مغازلی شافعی، ص ۸۶، چاپ مکتبة الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۴ قمری. م.

مشهوری! ستمگران کوشش کردند و پادشاهان تلاش کردند تا پرتو ترا خاموش کنند و یاد ترا به فراموشی بسپرند، ولی خداوند می‌خواهد یاد تو بلند آوازه و پرتو تو کاملا درخشان باشد، هر چند مشرکان ناخوش داشته باشند. گفتم: ای بنده خدا! چه کسی را به این صفت وصف می‌کنی؟ گفت: منظورم امیر المؤمنین است. پرسیدم:

کدام امیر المؤمنین را می‌گویی؟ گفت: علی بن ابی طالب را که توحید جز به او و به دوست داشتن او تمام نیست. دوباره برگشتم ببینم آن زن کیست، هیچ کس را ندیدم.

(۱) اعمش «۱» می‌گوید: ابو جعفر دوانیقی «۲» نیمه شبی کسی فرستاد و پیام داد به دربار بروم.

برخاستم و با خود اندیشه کردم و گفتم: در این ساعت فقط برای این مرا احضار کرده است که از فضایل امیر المؤمنین علی (ع) از من بپرسد. اگر به راستی به او بگویم، مرا خواهد کشت. گوید: وصیت خود را نوشتم و کفن پوشیدم و به دربار رفتم. همین که مرا دید، گفت نزدیک شو و نزدیک رفتم. عمرو بن عبید «۳» را نزد او دیدم و تا حدودی آرام گرفتم. منصور باز گفت نزدیک بیا، نزدیک رفتم تا آنجا که نزدیک بود زانوی من به زانوی او برخورد کند و چون بوی کافور و حنوط از من استشمام کرد گفت: به خدا سوگند باید به من راست بگویی و گر نه ترا بردار خواهم کشید. گفتم: ای امیر المؤمنین! چه می‌خواهی؟ گفت: بگو ببینم چرا بر خود حنوط زده‌ای؟ گفتم: فرستاده‌ات نیمه شب آمد و گفت به دربار بیا. با خود گفتم شاید امیر المؤمنین در این ساعت فرستاده است که از فضایل علی (ع) از من بپرسد و شاید اگر حقیقت را بگویم مرا بکشد. بدین

سبب وصیت خویش را نوشتم و کفن خود را پوشیدم. در این هنگام منصور دوانیقی که تکیه داده بود به حال عادی نشست و لا حول گویان گفت: ای سلیمان! (نام اصلی اعمش است) ترا به خدا سوگند چند حدیث در باره فضایل علی نقل می‌کنی؟ گفتم: ای امیر مؤمنان چیزی نیست. گفت:

شمارش را بگو. گفتم: ده هزار حدیث و شاید کمی بیشتر. گفت: ای سلیمان! به خدا

---

(۱). اعمش: ابو محمد سلیمان بن مهران اسدی، از بزرگان شیعیان قرن دوم هجری، درگذشته سال ۱۴۸، رک. به: حاج شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب، ص ۳۹، ج ۲، چاپ صیدا، ۱۳۵۸ قمری. م.

(۲). دومین خلیفه عباسی و درگذشته ۱۵۸ هجری قمری است. م.

(۳). عمرو بن عبید، متولد ۸۰ و درگذشته ۱۴۴ از زاهدانی که به شدت مورد علاقه و حمایت منصور عباسی بوده و منصور در مرگ او مرثیه سروده است. برای اطلاع بیشتر از منابع مربوط به او، رک. به: الاعلام زرکلی، ص ۲۵۲، ج ۵. م.

سوگند اینک حدیثی در فضیلت علی برای تو نقل می‌کنم که هر حدیث دیگری را فراموش کنی. گفتم: ای امیر مؤمنان! برای ما بیان کن، گفت: آری، من از بنی امیه گریزان بودم و در شهرها و سرزمینهای مختلف رفت و آمد می‌کردم و با بیان فضایل علی (ع) به مردم تقرب می‌جستم و آنان به من خوراک و زاد و توشه می‌دادند تا آنکه به سرزمین شام رسیدم. جامه بسیار کهنه‌یی بر تن داشتم و هیچ جامه دیگر نداشتم. گرسنه هم بودم. صدای اقامه نماز شنیدم، وارد مسجد شدم که نماز بگزارم و با خود گفتم، با مردم سخن می‌گویم که به من خوراک و شامی بدهند. همین که امام مسجد نمازش را سلام داد دو پسر بچه وارد شدند و امام مسجد به سوی آن دو برگشت و گفت: آفرین بر شما و آفرین بر آنان که نام شما چون نام آن دو تن است.

کنار من جوانی نشسته بود. به او گفتم: ای جوان! این دو کودک با این شیخ چه نسبتی دارند؟ گفت: شیخ پدر بزرگ آن دو است و در این شهر کسی جز این شیخ نیست که علی (ع) را دوست داشته باشد و به همین جهت هم نام این دو پسر را حسن و حسین نهاده است. من شاد شدم و برخاستم و به شیخ گفتم: آیا موافقی حدیثی برای تو نقل کنم که چشمهایت روشن شود؟ گفت: آری و اگر تو چشم مرا روشن کنی من هم چشم ترا روشن می‌کنم. (۱) من گفتم: پدرم، از قول پدرش، از پدر بزرگش نقل می‌کرد که می‌گفته است: حضور پیامبر (ص) نشسته بودیم، ناگاه فاطمه (ع) در حالی که می‌گریست آمد. پیامبر (ص) پرسیدند: چه چیزی ترا به گریه واداشته است؟

گفت: پدر جان! حسن و حسین از خانه بیرون رفته‌اند و نمی‌دانم کجا مانده‌اند. پیامبر فرمودند: گریه مکن خداوندی که آنان را آفریده است به ایشان مهربان‌تر از تو است و پیامبر دست به آسمان برافراشت و گفت: پروردگارا! آنان را هر کجا که هستند چه دریا و چه خشکی محفوظ و سلامت بدار. جبریل از آسمان فرود آمد و گفت:

ای محمد! پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: اندوهگین و افسرده مباش که آنها در دنیا و آخرت فاضلند و پدرشان از آن دو برتر است و آن دو در محلی که قبیله بنی نجار خرماهای خود را خشک می‌کنند خفته‌اند و خداوند بر آنان فرشته‌یی را گماشته است. پیامبر (ص) شادان برخاست و با یاران خود آنجا رفت و حسن و حسین در حالی که دست در گردن یک دیگر داشتند خفته بودند و فرشته‌یی که بر ایشان گماشته شده بود یک بال خود را زیر آن دو گسترده و بال دیگر روی آنان گسترده بود.

پیامبر شروع به بوسیدن آن دو کرد تا از خواب بیدار شدند و سپس پیامبر حسن را

بر دوش گرفت و جبریل حسین را و از آنجا بیرون آمدند و پیامبر می‌فرمود: به خدا سوگند همان گونه که خداوند شما را شرف ارزانی داشته من هم شما را شریف می- دارم. ابو بکر به پیامبر گفت: یکی از این دو را به من بدهید تا بار شما سبک شود.

فرمود: ای ابو بکر! چه خوب بارکشان و چه خوب سوارانی هستند و پدرشان از آن دو بهتر است. پیامبر آن دو را کنار مسجد آورد و فرمود: ای بلال! مردم را فرا خوان و منادی در مدینه ندا داد و مردم در مسجد به حضور رسول خدا جمع شدند. پیامبر برخاستند و گفتند: ای مردم! آیا به شما خبر بدهم که بهترین مردم از لحاظ پدر بزرگ و مادر بزرگ کیست؟ گفتند: آری. فرمود: حسن و حسین هستند که پدر بزرگ ایشان محمد و مادر بزرگ ایشان خدیجه دختر خویلد است. ای مردم! به شما خبر دهم که بهترین مردم از لحاظ پدر و مادر کیست؟ گفتند: آری. فرمود: حسن و حسین که پدرشان خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد و خدا و رسولش هم او را دوست می‌دارند و مادرشان هم فاطمه دختر رسول خدای است.

(۱) ای مردم! به شما خبر دهم که کدامیک از مردم از لحاظ عمو و عمه بهترین مردمند؟ گفتند: آری. فرمود: حسن و حسین که عمویشان جعفر طیار با فرشتگان در بهشت پرواز می‌کند و عمه‌شان ام هانی دختر ابو طالب است.

(۲) ای مردم! آیا به شما خبر دهم که بهترین مردم از لحاظ خاله و دایی کیست؟

گفتند: آری. فرمود: حسن و حسین که دایی ایشان قاسم پسر رسول خدا و خاله‌شان زینب دختر رسول خداست. سپس رسول خدا (ص) با دست اشاره فرمود که خداوند ما را در محشر هم با هم مبعوث می‌فرماید و فرمود: خدایا! تو می‌دانی که حسن و حسین در بهشتند و دو نیای ایشان و پدر و مادرشان و عمه و عمو و خاله و دایی ایشان در بهشتند. پروردگارا! تو می‌دانی هر کس آن دو را دوست بدارد در بهشت است و هر کس آن دو را دشمن بدارد در دوزخ است.

(۳) منصور دوانیقی گفت: همین که این حدیث را برای آن شیخ مسجد گفتم، پرسید: ای جوانمرد! تو از کجایی؟ گفتم: از مردم کوفه‌ام. گفت: از آزادگان اعراب یا از بردگان آزاد شده و موالی؟ گفتم: عرب هستم. گفت: با آنکه چنین حدیثی نقل می‌کنی چنین جامه کهنه‌یی بر تن داری؟ او جامه خود را بر من پوشاند و مرا بر استر خود سوار کرد و من آن جامه را به صد دینار فروختم (شاید هم آن استر را به صد دینار فروختم). پیر گفت: ای جوان! چشم مرا روشن کردی به خدا

سوگند که چشم ترا روشن می‌کنم و ترا به جوانی راهنمایی می‌کنم که همین امروز چشم تو را روشن کند. گفتم: مرا راهنمایی کن. گفت: من دو برادر دارم. یکی پیشنماز مسجد است و دیگری موذن. آنکه امام مسجد است از هنگام تولد علی (ع) را دوست می‌دارد و آنکه موذن است از هنگام تولد علی را دشمن می‌دارد. گفتم:

مرا راهنمایی کن. او دست مرا گرفت و بر در خانه آن پیشنماز برد. در این هنگام مردی بیرون آمد که چون مرا دید، گفت: این جامه و این مرکوب را می‌شناسم و به خدا سوگند صاحب آنها، آنها را به تو نبخشیده است، مگر اینکه دوستدار خداوند و رسول خدا باشی. اکنون برای من حدیثی در فضایل علی بگو. منصور می‌گوید من برای او چنین گفتم: (۱) پدرم از قول پدرش، از جدش، نقل می‌کرد که می‌گفت:

حضور پیامبر نشسته بودیم که فاطمه (ع) آمد و سخت می‌گریست. پیامبر پرسیدند:

ای فاطمه! چه چیزی ترا می‌گریاند؟ گفت: پدر جان! زنان قریش مرا سرزنش می‌کنند و می‌گویند: پدرت ترا به همسری شخص تنگدست بدون مالی درآورده است. پیامبر فرمودند: گریه مکن. سوگند به خدا، من ترا به همسری او درنیاوردم مگر اینکه خداوند از فراز عرش خود ترا به همسری او درآورد و جبریل و میکال گواه بودند. و همانا خداوند عز و جل مردم دنیا را بررسی فرمود و از میان ایشان پدرت را به پیامبری برگزید. باز آنان را بررسی فرمود و از میان ایشان علی را برگزید و ترا به همسری او درآورد و او را وصی قرار داد. علی از همه مردم شجاع‌تر و بردبارتر و بخشنده‌تر است. او از همگان زودتر مسلمان شده و از همه مردم داناتر است و حسن و حسین دو پسر اویند که سرور و سالار جوانان بهشتند و نام آن دو در تورات شبر و شبیر است و این به سبب گرامی بودن آن دو در پیشگاه خداوند است.

(۲) ای فاطمه! گریه مکن که چون روز قیامت فرا رسد، دو حله بر پدرت و دو حله بر علی پوشانده می‌شود. لوای حمد بر دست من است و من آن را به علی می‌دهم و این به پاس حرمت او در پیشگاه خداوند است و علی در آن روز شفاعت می‌کند.

(۳) ای فاطمه! گریه مکن که چون روز قیامت فرا رسد، در سختیهای آن روز سروش خداوند ندا می‌دهد که ای محمد! پدر بزرگ تو ابراهیم خلیل الرحمن چه نیکو پدر بزرگی است و برادرت علی چه نیکو برادری است. «۱» ای فاطمه! علی آن

---

(۱). برای اطلاع از منابع این حدیث در کتب اهل سنت، رک. به: صفحات ۴۴ و ۶۷ مناقب ابن مغازلی و حواشی آن. م.

روز به من در برداشتن کلیدهای بهشت یاری می‌کند و شیعیان او در قیامت رستگارانند و فردای قیامت در بهشت خواهند بود.

(۱) منصور می‌گوید: چون این حدیث را برای او گفتم، گفت: پسرکم! تو از کجایی؟ گفتم: از اهل کوفه‌ام. پرسید: عربی یا وابسته‌ای؟ گفتم: عربم. او بر من سی جامه و ده هزار درهم بخشید و گفت: ای جوان! چشم مرا روشن کردی و مرا به تو حاجتی است. گفتم: به خواست خداوند متعال آن را بر می‌آورم. گفت: فردا به فلان مسجد بیا تا آن برادر مرا که دشمن علی است ببینی. آن شب بر من بسیار طولانی گذشت و چون صبح شد به مسجدی آمدم که آن را به من نشان داده بود. داخل مسجد رفتم و در صف نماز ایستادم. کنار من جوانی بود که عمامه بر سر داشت. چون به رکوع رفت عمامه از سرش افتاد و دیدم که سر و چهره‌اش چون سر و چهره خوک است. به خدا سوگند نفهمیدم در نماز خود چه می‌گویم تا آنکه امام سلام داد. گفتم:

ای وای این چه حالی است که در تو می‌بینم؟ گریست و گفت: این حجره را می‌بینی؟ گفتم: آری. گفت: داخل آن برو. چون وارد آن حجره شدیم گفت: من موذن فلان خانواده بودم. هر سپیده دم میان اذان و اقامه هزار مرتبه علی (ع) را لعن می‌کردم و هر روز جمعه هم چهار هزار مرتبه علی را لعن می‌کردم. روزی که می خواستم به خانه‌ام بروم بر این دکه که می‌بینی تکیه دادم و خوابم برد. در خواب دیدم گویی در بهشت هستم و آنجا پیامبر و علی (ع) را شاد و خرم دیدم و چنان دیدم که حسن (ع) سمت راست و حسین (ع) سمت چپ پیامبر ایستاده‌اند. همراه امام حسن جامی دیدم. پیامبر فرمودند: حسن جان به من آب بده و او به رسول خدا آب داد. پیامبر فرمودند: به همه آب بده و همگان نوشیدند و چنین شنیدم که پیامبر به حسن (ع) فرمودند: به این شخصی هم که تکیه داده است آب بده. امام حسن گفت:

پدر بزرگ آیا دستور می‌دهید به این شخص آب بدهم؟ و حال آنکه او پدرم را هر روز میان اذان و اقامه هزار مرتبه لعن می‌کند و امروز چهار هزار مرتبه او را لعنت کرده است. در این هنگام پیامبر (ص) پیش من آمدند و فرمودند: ترا چه می‌شود؟

خدایت لعنت کناد، تو علی را لعنت می‌کنی؟ و حال آنکه علی از من است، و چنان احساس کردم که آن حضرت بر چهره من آب دهان انداخت و با پای خود ضربتی به من زد و فرمود: برخیز که خداوند نعمتهای خود را بر تو دگرگون فرماید. من از خواب پریدم و دیدم که سر و چهره‌ام شبیه خوک شده است.

ص:۲۰۸

(۱) منصور دوانیقی به من گفت: ای اعمش! آیا این دو حدیث را می‌دانستی؟

گفتم نه، و گفت: بدان که دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر است و به خدا سوگند کسی جز مؤمن او را دوست ندارد و کسی جز منافق او را دشمن نمی‌دارد. گفتم:

ای امیر مؤمنان! در امانم؟ گفت آری. گفتم: در مورد قاتل حسین بن علی (ع) چه می- گویی؟ گفت: به سوی دوزخ می‌رود و در دوزخ است. گفتم: به همین دلیل هر کس دیگری هم که فرزندان رسول خدا را بکشد به سوی دوزخ می‌رود و در آتش است.

گفت: ملک عقیم است. برو و این را که شنیدی نقل مکن. «۱»

(۲) روایت شده است که امیر المؤمنین علی (ع) برای انجام کاری به مکه آمد.

عربی را دید که به پرده‌های کعبه دست نهاده و می‌گوید: ای صاحب خانه! این خانه خانه تو و این میهمان میهمان تو است، و بر هر میزبانی است که از میهمان خود پذیرایی کند. پروردگارا! امشب پذیرایی از مرا آمرزش من قرار بده. امیر المؤمنین به یاران خود فرمود: آیا سخن این مرد عرب را شنیدید؟ گفتند: آری. فرمود: خداوند گرامی‌تر از آن است که خواسته میهمانش را بر نیاورد. شب دوم باز امیر المؤمنین همان عرب را دید که به پرده‌های کعبه کنار رکن چسبیده: و می‌گوید: ای کسی که در عزت خود چنان عزیزی که از تو عزیزتری نیست! مرا به عزت خود عزتی ارزانی فرما که کسی نداند چگونه عزتی است. پروردگارا! من به حق محمد و آل محمد به تو متوسل می‌شوم چیزی را به من عطا کن که کسی جز تو آن را عطا نمی‌کند (یعنی بهشت را) و چیزی را از من برگردان که کسی جز تو نمی‌تواند آن را برگرداند و دفع کند (یعنی دوزخ را).

(۳) امیر المؤمنین به یاران خود فرمود: به خدا سوگند این سخنان همان ترجمه اسم اعظم خداوند از لغت سریانی است که حبیب من رسول خدا (ص) به من خبر داده است. این مرد عرب از خداوند بهشت را خواست که به او عطا فرمود و تقاضا کرد دوزخ را از او برگرداند و خداوند پذیرفت.

(۴) شب سوم باز آن مرد عرب دیده شد که به همان رکن کعبه چسبیده و می‌گوید:

ای پروردگاری که هیچ مکانی گنجایش او را ندارد و هیچ جا از او خالی نیست و

---

(۱). حدیث دوم مجلس شصت و هفتم امالی صدوق است که با ذکر سلسله اسناد آمده است. در منابع اهل سنت با تفصیل بیشتر در صفحات ۲۰۰ تا ۲۰۸ مناقب خوارزمی (اخطب خوارزم) که از علمای قرن پنجم و ششم هجری و معاصر با فتال نیشابوری است، آمده است. م.

بیرون از هر کم و کیف است! به این عرب چهار هزار درهم روزی فرمای.

(۱) در این هنگام امیر المؤمنین (ع) پیش آن مرد عرب رفت و گفت: ای مرد! از خداوند پذیرایی خواستی که به تو ارزانی فرمود و بهشت را خواستی که به تو لطف کرد و از او خواستی دوزخ را از تو برگرداند و پذیرفت اکنون چگونه از خداوند چهار هزار درهم مسألت می‌کنی؟ مرد عرب پرسید: تو کیستی؟ گفت: من علی بن ابی طالبم. عرب گفت: به خدا سوگند تو خواسته و مطلوب منی و نیاز خود را به تو عرضه می‌دارم. فرمود: بگو. گفت: هزار درهم برای مهریه و کابین زنم می‌خواهم و هزار درهم دیگر وام دارم و هزار درهم برای خرید خانه‌یی لازم دارم و هزار درهم برای سرمایه کار می‌خواهم. علی (ع) فرمود: انصاف دادی و چون از مکه بیرون آمدی به خانه من در مدینه بیا. آن مرد عرب یک هفته در مکه ماند و سپس در جستجوی

علی (ع) به مدینه آمد و بانگ برداشت چه کسی مرا به خانه امیر المؤمنین علی راهنمایی می‌کند؟ حسین بن علی (ع) از میان کودکان برخاست و فرمود: من پسرش هستم و ترا به خانه او راهنمایی می‌کنم. مرد عرب پرسید: پدر تو کیست؟

فرمود: امیر مؤمنان علی بن ابی طالب. پرسید: مادرت کیست؟ فرمود: فاطمه زهرا سرور زنان جهان. پرسید: پدر بزرگت کیست؟ فرمود: محمد بن عبد الله بن عبد المطلب که رسول خداست. پرسید: مادر بزرگت کیست؟ فرمود: خدیجه دختر خویلد.

پرسید: برادرت کیست؟ گفت: حسن بن علی. مرد عرب گفت: همه نیکیهای جهان را دارایی. پیش امیر مؤمنان برو و بگو: آن عربی که در مکه برای او ضمانت فرمودی بر در خانه است. حسین (ع) وارد خانه شد و گفت: پدر جان! مرد عربی بر در خانه است و می‌گوید کسی است که شما برای او پرداخت چیزی را ضمانت کرده‌ای. علی (ع) گفت: ای فاطمه! آیا چیزی هست که این مرد عرب بخورد؟ گفت:

به خدا سوگند نه. علی (ع) جامه پوشید و بیرون آمد و فرمود: سلمان فارسی را خبر کنید. سلمان آمد. علی به او فرمود همان باغی را که درختان آن را پیامبر (ص) به دست خویش برای من کاشته‌اند، برای فروش به بازرگانان عرضه کن. سلمان به بازار رفت و آن باغ را برای فروش عرضه کرد و به دوازده هزار درهم فروخت. علی (ع) آن مرد عرب را خواست. چهار هزار درهم را که تعهد کرده بود، به او پرداخت و چهل درهم برای هزینه او پرداخت و این خبر به اطلاع مستمندان مدینه رسید و جمع شدند.

مردی از انصار این خبر را به فاطمه داد. فاطمه فرمود: خدایت خیر دهاد. علی (ع)

نشست و بقیه درهمها مقابل او بر زمین ریخته بود و چون یارانش جمع شدند، علی (ع) به هر یک از ایشان مشتی می‌داد، تا آنجا که حتی یک درهم باقی نماند. و چون علی (ع) به خانه برگشت، فاطمه (ع) گفت: پسر عموا! باغی را که درختان آن را پدرم برای تو کاشته بود فروختی؟ گفت: آری به بهتر از آن در دنیا و آخرت فروختم.

پرسید: پول آن کجاست؟ فرمود: به اشخاص و دیده‌هایی دادم که حیا کردم شرمساری مسألت را در آن ببینم و پیش از آنکه ایشان سؤال کنند، به آنان پرداختم. فاطمه فرمود: من و دو پسرم (فرزندانم) گرسنه‌ایم و تردید نیست که شما هم چون ما گرسنه‌ای. آیا یک درهم سهم ما نمی‌شد و دامن علی را گرفت. علی فرمود: دامن مرا رها کن. گفت: نه، به خدا سوگند تا پدرم میان ما حکم کند.

(۱) در این هنگام جبریل به حضور رسول خدا آمد و گفت: ای محمد! خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: از سوی من به علی سلام برسان و به فاطمه هم بگو: ترا نشاید که دامن علی را بگیری. همین که پیامبر (ص) وارد خانه شد و دید فاطمه دامن او را گرفته است، فرمود: دخترکم! ترا نشاید که دامن علی را در دست بگیری.

فاطمه گفت: پدر جان! باغی را که شما برای او کاشته‌ای به دوازده هزار درهم فروخته است و حتی یک درهم برای ما باقی نگذارده که با آن خوراکی برای خود فراهم آوریم. پیامبر (ص) فرمود: جبریل از سوی خدایت به من سلام می‌رساند و می‌فرماید: از سوی خداوند به علی سلام برسانم و به تو بگویم که این کار برای تو شایسته نیست. فاطمه گفت: از خدای طلب آمرزش می‌کنم و هرگز این کار را انجام نخواهم داد. فاطمه (ع) می‌گوید: پدرم و همسرم از خانه بیرون رفتند، و هر یک به سویی رفتند. چیزی نگذشت که پدرم مراجعت فرمود و هفت درهم سیاه هجری آورد و فرمود: ای فاطمه! علی کجاست؟ گفتم از خانه بیرون رفت. فرمود: این درهمها را بگیر و چون پسر عمویم آمد به او بگو با آن برای شما خوراک بخرد.

چیزی نگذشت که علی باز آمد و پرسید: پسر عمویم این جا برگشتند که چنین بوی دلاویزی استشمام می‌کنم؟ گفتم: آری و چیزی به من لطف فرمود که با آن برای ما خوراک بخری. علی فرمود: به من بده و من همان هفت درهم سیاه هجری را به او دادم. گفت: به نام خدا و سپاس فراوان فرخنده خداوند را. این روزی ماست که خدای عز و جل عنایت فرموده است. علی فرمود: ای حسن! برخیز و با من بیا. آن دو به بازار رفتند. ناگاه به مردی برخوردند که می‌گفت: کیست که به خداوند دارای

وفا قرضی بدهد؟ علی (ع) به حسن (ع) فرمود: پسرم! چیزی به او عطا کنیم؟ گفت:

آری. علی (ع) درهمها را به حسن (ع) سپرد و او از پدر پرسید: آیا تمام این درهمها را به او بدهم؟ فرمود: آری پسرکم. آن کس که مقدار کمی عطا می‌کند، تواناست که مقدار بسیار هم لطف کند. گوید علی (ع) بر در خانه مردی رفت که از او وام بگیرد.

مرد عربی که ناقه‌یی همراه داشت با علی برخورد و گفت: ای علی! این ناقه را از من بخر. فرمود: فعلا بهای آن را ندارم. گفت: مهلت می‌دهم. فرمود: به چند می‌فروشی؟

گفت: به صد درهم. علی فرمود: ای حسن این ناقه را بگیر و امام حسن مهار آن را به دست گرفت. عربی دیگر مانند همان عرب قبلی که جامه دیگری بر تن داشت به علی (ع) رسید و گفت: علی این ناقه را می‌فروشی؟ پرسید: برای چه می‌خواهی؟

گفت: می‌خواهم در نخستین جنگی که پسر عمویت می‌رود، از آن استفاده کنم.

علی (ع) فرمود: اگر بپذیری بدون دریافت بها به تو می‌دهم. گفت نه که من پول آن را همراه دارم و بهای آن را می‌پردازم. به چند آن را خریده‌ای؟ فرمود: به صد درهم آن عرب گفت: یک صد و هفتاد درهم به تو می‌پردازم. علی (ع) به امام حسن فرمود: این یک صد و هفتاد درهم را بگیر. صد درهم به آن مرد عربی بده که ناقه را از او خریده‌ایم و هفتاد درهم برای خودمان باشد که با آن چیزی بخرم. حسن (ع) پول را گرفت و ناقه را به آن مرد سپرد.

(۱) علی (ع) می‌گوید: به جستجوی آن عربی که ناقه را از او خریده بودم برآمدم، تا بهای ناقه‌اش را بپردازم. رسول خدا (ص) را دیدم جایی نشسته‌اند که پیش از آن ایشان را آنجا ندیده بودم و پس از آن هم ندیدم که رسول خدا (ص) آنجا بنشینند، که

کنار راه بود. همین که چشم پیامبر (ص) به من افتاد چنان لبخند زد که دندانهایش آشکار شد. من گفتم: ای رسول خدا! همواره چون امروز خدایت خندان بداراد.

فرمود: ای علی! در جستجوی مردی هستی که ناقه را به تو فروخته است تا بهای آن را به او بپردازی؟ گفتم: آری که پدر و مادرم فدای تو باد. فرمود: ای ابو الحسن! آن ناقه از ناقه‌های بهشتی بود. فروشنده جبریل و خریدار میکائیل و آن درهمها از جانب خدا بود. در کار خیر خرج کن و از تنگدستی مترس. «۱»

---

(۱). این حدیث که دهمین حدیث هفتاد و یکمین مجلس امالی صدوق است با عنوان «خبر الناقه» در صفحات ۴۴ تا ۴۷ جلد ۴۱ بحار الانوار، چاپ دار الکتب الاسلامیه آمده است. م.

(۱) روایت شده است جبریل (ع) به حضور پیامبر (ص) رسید و گفت: ای محمد! خدای که مبدأ سلام است، سلامت می‌رساند و می‌گوید: آسمانهای هفتگانه و آنچه را در آن است و زمینهای هفتگانه و هر که را بر آنهاست آفریده‌ام و هیچ جا را بزرگتر و مهمتر از رکن و مقام نیافریده‌ام و اگر بنده‌یی مرا آنجا از آغاز آفرینش زمینها و آسمانها عبادت کند و فرا خواند و در حالی که منکر ولایت علی باشد به دیدار من آید، او را در دوزخ به رو خواهم انداخت. «۱»

(۲) عبد الله بن عمر می‌گوید: پیامبر (ص) روز جنگ خیبر، رایت را به مردی از یارانش داد و او شکست خورده برگشت. آن را به یکی دیگر از یارانش داد. او هم در حالی برگشت که یارانش را می‌ترساند و همراهانش هم او را بیم می‌دادند و پرچم را باز آورد. پیامبر (ص) فرمودند: فردا پرچم را به کسی خواهم داد که خدای و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش هم او را دوست می‌دارند و او بر نمی- گردد تا خداوند به دستش فتح نصیب فرماید، و چون فردا صبح شد پیامبر فرمود:

علی را برای من فراخوانید. گفته شد: او درد چشم است. فرمود او را بیاورید، و چون علی (ع) آمد، پیامبر (ص) آب دهان خویش را در هر دو چشم او افکند و عرض کرد: پروردگارا! گرما و سرما (تب و لرز) را از او دفع فرمای. علی حرکت کرد و به سوی پیامبر (ص) برنگشت مگر پس از فتح. گوید چون پیامبر او را گسیل فرمود و علی (ع) به دژ قموص «۲» نزدیک شد، یهودیان- دشمنان خدا- شروع به تیر باران و سنگ زدن به علی (ع) کردند و او حمله کرد و خود را نزدیک در رساند و جای پای خود را استوار کرد و خشمگین پیاده شد و چهار چوبه در را گرفت و آن را از ریشه درآورد و به اندازه چهل ذراع پشت سر خویش انداخت. ابن عمر می‌گوید:

ما از فتح خیبر به دست علی چندان تعجب نکردیم که از کندن در و انداختن آن چهل ذراع دورتر. چهل مرد خواستند آن را از جای خود تکان دهند و نتوانستند و چون این خبر را به پیامبر (ص) دادند، فرمود: سوگند به کسی که جان من در دست اوست،

(۱). این حدیث دوازدهمین حدیث هفتاد و سومین مجلس امالی صدوق است که با ذکر سلسله اسناد آمده است. م.

(۲). قموص: نام یکی از دژهای استوار خیبر است، رک. به: مغازی، واقدی، ص ۶۷۰، چاپ مارسدون جونس. م.

چهل فرشته بر آن کار او را مدد کردند. «۱»

(۱) روایت شده است که امیر المؤمنین در نامه خود به سهل بن حنیف چنین مرقوم فرمود: سوگند به خدا، من در خیبر را با نیروی انسانی و قوه خوراک از جای نکندم.

بلکه با نیروی ملکوتی و نفسی که به پرتو خدای خود نورانی بود کندم و من شعاعی از شعاع احمدم. به خدا سوگند، اگر تمام عرب برای جنگ با من پشت در پشت نهند از جنگ نمی‌گریزم و اگر بر آنان چیره شوم، هرگز ستم نمی‌کنم. هر کس از من پرهیز نکند، مرگش بر او فرو می‌افتد و قلبش همواره آکنده از بیم است. «۲»

(۲) جابر بن عبد الله می‌گوید: علی (ع) در جنگ خیبر در را بدوش گرفت و کناری نهاد و مسلمانان از آن بالا رفتند و قلعه را گشودند. پس از آن خواستند آزمایش کنند، کمتر از چهل نفر نتوانستند آن را تکان دهند.

(۳) سعید بن جبیر می‌گوید: پیش عبد الله بن عباس رفتم و گفتم: ای پسر عموی رسول خدا! به حضورت آمده‌ام تا در باره علی بن ابی طالب و اختلاف نظر مردم در مورد ایشان سؤال کنم. گفت: ای پسر جبیر! آمده‌ای تا در مورد بهترین خلق خدا در امت مسلمان پس از رسول خدا از من بپرسی. از مردی که در یک شب که شب قربت نام دارد، هزار منقبت دارد. ای پسر جبیر! می‌خواهی در باره وصی رسول خدا و وزیر و خلیفه آن حضرت و صاحب حوض و لوا و شفاعت ایشان بپرسی. سوگند به کسی که جان ابن عباس در دست اوست اگر همه دریاها مرکب و همه درختان قلم و همه مردم دنیا نویسندگان باشند و مناقب علی و فضائل او را از روزی که خداوند دنیا را آفریده تا روزی که آن را نابود می‌فرماید بنویسند، نمی‌توانند یک دهم از آنچه را که خداوند تبارک و تعالی به او ارزانی فرموده است بنویسند. «۳»

(۱). برای اطلاع بیشتر از این حدیث و سلسله اسناد آن و طرق مختلفی که در منابع اهل سنت آمده است، به بحث مفصل ابن مغازلی شافعی در مناقب، صفحات ۱۷۶ تا ۱۸۹ و پاورقیهای آن مراجعه فرمایید و برای اطلاع از منابع خاصه، به صفحات ۷ تا ۱۹ جلد ۳۹ بحار الانوار، چاپ دار الکتب الاسلامیه مراجعه شود. م.

(۲). بخشی از این نامه که خطاب به عثمان بن حنیف است، در صفحه ۲۸۹ جلد ۱۶ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم آمده است. م.

(۳). این موضوع در منابع اهل سنت هم آمده است. برای نمونه، رک. به: صفحه ۲۳۵ مناقب خوارزمی (اخطب خوارزم) که از قول رسول خدا (ص) آورده است که اگر دریاها .... و به صفحه ۱۳ تذکرة الخواص سبط ابن جوزی، چاپ مکتبة النینوی الحدیثه. م.

ص:۲۱۴

(۱) ابن عباس می‌گوید: چون مکه فتح شد، ما هشت هزار تن بودیم و در غروب آن روز شمار مسلمانان به ده هزار تن رسید و پیامبر (ص) پس از فتح مکه موضوع هجرت را لغو فرمودند و سپس برای جنگ هوازن آماده شدیم. پیامبر (ص) به علی (ع) فرمودند: ای علی! برخیز و برای آنکه کرامت خویش را در پیشگاه خداوند ببینی، چون خورشید طلوع کرد با آن سخن بگو. ابن عباس می‌گوید: به خدا در مورد هیچ کس جز علی بن ابی طالب رشگ نبرده‌ام. به فضل (برادر ابن عباس است) گفتم: برخیز ببین علی چگونه با خورشید سخن می‌گوید، و چون خورشید برآمد علی (ع) برخاست و به خورشید گفت: سلام بر تو ای آفریده و بنده خدا که در اطاعت پروردگار خویش شتابانی. خورشید پاسخ علی را چنین داد که بر تو سلام و درود باد ای برادر رسول خدا و وصی او و ای حجت خدا بر خلق خدا.

گوید علی (ع) برای سپاسگزاری از خداوند بر خاک افتاد و سجده کرد و به خدا سوگند خودم دیدم که رسول خدا (ص) برخاست، سر علی (ع) را گرفت بلند کرد و دست بر چهره‌اش می‌کشید و می‌فرمود: ای حبیب من برخیز که ساکنان آسمانها از گریه شوق تو می‌گریند و خدای عز و جل به وجود تو بر حاملان عرش خود مباهات فرمود. «۱»

(۲) روایت شده است که پیامبر (ص) روزی در حالی که گروهی از اصحاب بر گرد آن حضرت بودند به علی (ع) نگریست و فرمود: هر کس دوست می‌دارد به جمال یوسف و سخاوت ابراهیم و بهجت سلیمان و قوت داود نظر افکند، به علی (ع) بنگرد. «۲»

(۳) و رسول خدا فرموده‌اند: هر کس می‌خواهد به علم آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و پارسایی یحیی بن زکریا و استواری موسی علیهم السلام بنگرد، به علی بن ابی طالب نظر کند. «۳»

---

(۱). این روایت در صفحه ۵۸۹ امالی صدوق همراه با ترجمه آمده است و از آن کتاب و هم از کشف الیقین علامه در صفحات ۱۶۶ تا ۱۸۷ جلد ۴۱ بحار الانوار، چاپ دار الکتب الاسلامیه آمده است و اختلافات لفظی اندکی در آنها دیده می‌شود. م.

(۲). در صفحه ۳۹۱ امالی صدوق با اندک اختلافی که همان صحیح‌تر است آمده است.

یعنی به جای قوت داود حکمت داود است و در صفحه ۳۵ جلد ۳۹ بحار چاپ جدید هم آمده است. م.

(۳). در صفحه ۱۶ کمال الدین صدوق با اندک تفاوتی آمده است. و برای اطلاع از نمونه‌های دیگری از این روایات در منابع اهل سنت، رک. به: صفحه ۲۱۲ مناقب ابن- مغازلی و به صفحه ۴۰ مناقب خوارزمی و صفحه ۹۹ جلد ۴ میزان الاعتدال ذهبی و در منابع خاصه به صفحات ۳۵ تا ۸۸ جلد ۳۹ بحار الانوار چاپ جدید. م.

ص:۲۱۵

(۱) و نیز رسول خدا می‌فرموده‌اند: حق علی بر مردم چون حق پدر بر فرزند است. «۱»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: در جنگ بدر فرشته‌یی از آسمان که نامش رضوان است، بانگ برداشت که شمشیری جز ذو الفقار و جوانمردی جز علی نیست. «۲»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: ای علی! به تو سه چیز عطا شده است. علی گوید، گفتم:

پدر و مادرم فدای تو باد. چه چیزهایی است که به من عطا شده است؟ فرمود: پدر زنی چون من و همسری چون فاطمه و دو پسرت حسن و حسین. «۳»

(۴) ابن عباس گفته است: روز رستاخیز خداوند سبحان جبریل (ع) و محمد (ص) را کنار پل صراط می‌نشاند و هیچ کس نمی‌تواند از آن عبور کند، مگر اینکه جواز عبور از علی بن ابی طالب گرفته باشد. «۴»

(۵) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: روز قیامت برای من خیمه‌یی از یاقوت سرخ بر سمت راست عرش و خیمه‌یی سبز برای ابراهیم (ع) بر سمت چپ عرش بر پا می‌شود و میان آن دو خیمه‌یی از مروارید سپید برای علی نصب می‌شود و چه می‌پندارید در مورد محبوبی که میان دو دوست نشسته باشد؟ «۵» (۶) پیامبر (ص) فرموده‌اند: من و علی از یک نور آفریده‌شده‌ایم و دو هزار سال پیش از آفریده شدن آدم (ع) در سمت راست عرش به تسبیح خداوند مشغول بودیم و

---

(۱). این حدیث در منابع اهل سنت هم مکرر نقل شده است. برای نمونه، رک. به: صفحه ۴۷ مناقب ابن مغازلی و صفحه ۳۹۹ جلد ۴ لسان المیزان ابن حجر عسقلانی و پاورقیهای همان صفحه مناقب مغازلی. م.

(۲). برای اطلاع از مآخذ این حدیث در منابع اهل سنت، رک. به: صفحات ۳۱۵ تا ۳۱۹ جلد ۲ فضائل الخمسه من الصحاح الستة که از کتابهای مختلف آن را نقل کرده‌اند. م.

(۳). در صفحه ۲۱۹ امالی شیخ طوسی و صفحه ۲۱۲ عیون اخبار الرضای صدوق و صفحه ۲۰۹ مناقب خوارزمی آمده است. م.

(۴). روایتی نزدیک به این مضمون در صفحه ۵۸۴ امالی صدوق همراه با ترجمه آمده است و در صفحه ۳۵ معانی الاخبار. م.

(۵). نظیر این روایت از کنز جامع الفوائد در صفحه ۵۵ جلد ۴۰ بحار الانوار نقل شده است. م.

ص:۲۱۶

چون خداوند آدم را آفرید، آن نور را در پشت او قرار داد و آدم هنگامی که ساکن بهشت بود ما در پشت او بودیم و چون ترک اولی از او سر زد در پشت او بودیم و نوح (ع) سوار بر کشتی شد و ما در پشت او بودیم و چون ابراهیم (ع) در آتش افتاد همراه او و در پشتش بودیم و همواره خداوند ما را از پشتهای پاک به ارحام پاک منتقل فرمود تا به پشت عبد المطلب رسیدیم و آنجا دو قسمت شدیم و خداوند مرا در پشت عبد اللّه و علی را در پشت ابو طالب قرار داد. نبوت و برکت را در من قرار داد و فصاحت و دلاوری را در علی، و دو نام برای ما از نامهای خود مشتق ساخت، خداوند صاحب عرش محمود است و من محمدم و خداوند اعلی است و این علی است. «۱»

(۱) علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: از جعفر بن محمد (ع) پرسیدم که برای ما نقل می‌شود، روزی در بابل خورشید برای علی (ع) پس از غروب بازگشته است. فرمود: این را نمی‌دانم ولی پدرم برایم روایت کرد که رسول خدا (ص) نماز عصر را در منطقه کراع الغمیم «۲» گزاردند و همین که نماز را سلام دادند، بر آن حضرت وحی نازل شد و علی (ع) آمد و رسول خدا در آن حال بودند.

علی ایشان را به خود تکیه داد و به همان حال ماند تا خورشید غروب کرد و همچنان نزول وحی ادامه داشت. چون وحی تمام شد، پیامبر از علی پرسیدند: آیا نماز گزاردی؟

گفت: نه. فرمودند: به چه سبب؟ گفت: چون آمدم شما را در آن حال دیدم و به سینه‌ام تکیه دادم و خوش نداشتم پیش از تمام شدن وحی شما را رها کنم. پیامبر (ص) روی به قبله کرد و عرضه داشت: پروردگارا! اگر علی در حال اطاعت از تو و رسول تو بوده است، خورشید را برای او برگردان. خورشید رخشنده و تابان برگشت و فرمود: ای علی برخیز و نماز بگزار. علی برخاست و نماز گزارد و چون از نماز خود فارغ شد، خورشید ناگهان غروب کرد و ستارگان آشکار شدند. «۳»

---

(۱). این حدیث با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۵۶ معانی الاخبار، چاپ آقای علی اکبر غفاری، ۱۳۶۱ شمسی، آمده است و به نقل از آن و امالی ابن الشیخ با اختلاف لفظی اندکی در صفحات ۱۱ تا ۱۴ جلد ۱۵ بحار الانوار، چاپ دار الکتب الاسلامیه آمده است. م.

(۲). کراع الغمیم: نام جایی میان مکه و مدینه و در هشت میلی عسفان قرار دارد. رک. به:

معجم البلدان یاقوت حموی، ص ۲۲۶، ج ۷، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی. م.

(۳). این حدیث در منابع اهل سنت با ذکر سلسله اسناد و تفاوت اندک لفظی، در صفحه ۹۶ مناقب ابن مغازلی شافعی و صفحه ۲۱۷ مناقب اخطب خوارزم و صفحه ۴۹ تذکرة- الخواص سبط ابن جوزی آمده است. م.

(۱) روایت شده است که امیر المؤمنین چون خواست در منطقه بابل از رود فرات بگذرد، بسیاری از یاران آن حضرت سرگرم عبور دادن چهار پایان و بارهای خود از رود خانه بودند و آن حضرت همراه گروهی از یاران خود نماز عصر گزارد. گروهی دیگر همچنان سرگرم عبور دادن بودند و آفتاب غروب کرد و نماز بسیاری از ایشان از دست بشد و بسیاری فضیلت نماز جماعت با ایشان را از دست دادند و در این باره به گفتگو پرداختند. علی (ع) چون سخن ایشان را شنید از خدای متعال در- خواست کرد خورشید را برگرداند تا همه یاران خود را جمع کند و با آنان نماز عصر بگزارد و خداوند متعال درخواست او را پذیرفت و خورشید را برگرداند و همان گونه که هنگام نماز عصر آشکار است، آشکار شد و همین که مردم نماز عصر خود را سلام دادند، خورشید ناگهان غروب کرد و بانگی سخت از آن شنیده شد که مردم از آن بیم کردند و بسیار تسبیح و استغفار و لا اله الا الله بر زبان راندند. و سپاس پروردگار را بر این نعمتی که میان ایشان آشکار ساخت و خبر آن در همه آفاق و میان مردم منتشر شد. گزاردند. و به همین گونه از اسماء بنت عمیس «۱» و ام سلمه «۲» و ابو رافع «۳» و حسین بن علی (ع) نقل شده است. «۴»

(۲) و روایت شده است در آن هنگام که علی (ع) پیامبر (ص) را به خود و سینه خویش تکیه داده بود، همچنان نشسته با اشاره نماز گزارد و چون حالت وحی تمام شد و پیامبر به خود آمدند برای او دعا فرمودند که خورشید برگردد. «۵»

---

(۱). اسماء دختر عمیس از قبیله خثعم و از پیشگامان مسلمانان و مهاجران به حبشه است.

وی همسر جعفر طیار بود. پس از شهادت آن بزرگوار همسر ابو بکر شد و پس از مرگ او به همسری علی (ع) درآمد. مرگ این بانوی بزرگوار حدود سال ۴۰ هجری است.

رک. به: ابن سعد، طبقات، ج ۸، ص ۲۰۵، چاپ بریل. م.

(۲). هند دختر ابی امیه که بیشتر به کنیه خود ام سلمه معروف است، همسر بزرگوار رسول خدا (ص) و سر سپرده اهل بیت عصمت و طهارت. سال وفات این بزرگوار به اختلاف نقل شده است. رک. به: ابن سعد، طبقات، ج ۸، ص ۶۰، چاپ بریل. م.

(۳). ابو رافع، از بردگان آزاد شده و آزاده حضرت ختمی مرتبت که در خلافت عثمان و به قول دیگر در خلافت امیر المؤمنین علی (ع) درگذشته است. رک. به: ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۹۱. م.

(۴). با اختلافی اندک در امالی ابن الشیخ و وقعه صفین نصر بن مزاحم و به نقل از آن دو در بحار الانوار، ص ۱۸۳، ج ۴۱، چاپ جدید آمده است. م.

(۵). ظاهرا باید این روایت دنباله روایت قبلی باشد نه دنباله این روایت. م.

(۱) روایت شده است که انس بن مالک «۱» بر سر خود دستار می‌بست. سبب آن را از او پرسیدند. گفت: نفرین علی بن ابی طالب (ع) است. پرسیدند: چگونه بوده است؟ گفت: من خدمتگزار رسول خدا (ص) بودم. مرغی بریان برای ایشان هدیه آوردند. فرمودند: خدایا محبوب‌ترین خلق را در پیشگاه خود و در نظر من بیاور تا از این مرغ بریان همراه من بخورد. علی (ع) آمد. گفتم پیامبر (ص) گرفتارند و و دوست می‌داشتم مردی از قوم من بیاید. پیامبر (ص) برای بار دوم دست برافراشتند و دعا فرمودند و علی (ع) آمد و همچنان گفتم که پیامبر گرفتارند، و همچنان دوست می‌داشتم مردی از قوم من بیاید. پیامبر (ص) برای بار سوم دست برافراشتند و همان گونه دعا فرمودند و باز علی (ع) آمد و همچنان گفتم پیامبر گرفتارند. علی (ع) صدای خویش را بلند کرد و گفت: پیامبر (ص) چه گرفتاری دارند؟ پیامبر شنیدند و فرمودند: انس! کیست؟ گفتم: علی بن ابی طالب، فرمودند: اجازه ورود بده و چون علی (ع) وارد شد، پیامبر فرمودند: سه بار از پیشگاه خداوند مسألت کردم که محبوب‌ترین خلق در نظر خود و مرا پیش من بیاور تا از این مرغ بریان همراه من بخورد و اگر در این بار نمی‌آمدی نام ترا بر زبان می‌آوردم. علی (ع) گفت: ای رسول خدا! من سه بار آمدم و هر سه بار انس بن مالک مرا رد کرد و گفت: پیامبر گرفتارند. رسول خدا از انس پرسیدند: چه چیزی ترا به این کار واداشت؟ گفتم:

ای رسول خدا! دعای شما را شنیدم و دوست می‌داشتم مردی از قوم من حاضر شود.

علی (ع) دست بر آسمان افراشت و گفت: پروردگارا! انس را گرفتار پیسی و برص کن که نتواند از مردم پوشیده دارد. آنگاه انس دستار از سر برداشت و سه بار گفت:

این نفرین علی است. «۲»

---

(۱). انس بن مالک: متولد ۱۰ ق. ه. و در گذشته در یک صد و سه سالگی به سال ۹۳ هجرت در بصره. ۲۲۸۶ حدیث از او نقل کرده‌اند. نسبت به امیر المؤمنین علی (ع) چنان که باید و شاید تسلیم نبوده است. روایات دیگری هم در نکوهش او وارد شده است. برای اطلاع بیشتر از شرح حال او، رک. به: ابن سعد، طبقات، ج ۷، ص ۱۰، چاپ بریل. م.

(۲). این حدیث در منابع خاصه در امالی صدوق، ص ۳۸۹ و مناقب ابن شهر آشوب صفحات ۴۳۵ و ۴۳۶، ج ۱ و به نقل از این دو و منابع دیگر در صفحات ۳۴۸ تا ۳۶۰ جلد ۳۸ بحار الانوار چاپ دار الکتب الاسلامیه آمده است. در منابع اهل سنت، در بیش از پنجاه کتاب آمده است، از جمله در مناقب ابن مغازلی شافعی، ص ۱۷۴ و صحیح ترمذی، ص ۲۹۹، ج ۲، و مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری، ص ۱۳۰، ج ۳، و حلیة الاولیای حافظ ابو نعیم اصفهانی، ص ۳۳۹، ج ۶، و رک. به: فضائل الخمسه من الصحاح السته صفحات ۱۸۹ تا ۱۹۵، ج ۲. م.

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) روز جنگ خیبر چنین سروده است:

«من آن کسی هستم که مادر نامم را حیدره (از نام‌های شیر است) نهاده است.

بازوانم ستبر است و ضربت گرز من سنگین. شیر ژیان بیشه‌هایم و همگان را فرو می‌گیرم و شما را با شمشیر گرانسنگ خود می‌سنجم.» «۱»

(۲) حسان بن ثابت در جنگ خیبر در مدح علی (ع) چنین سروده است:

«علی گرفتار چشم درد بود و در جستجوی دارو، و چون داروی شفا بخشی فراهم نبود رسول خدا با یک بار آب دهان انداختن به چشم او، او را بهبود بخشید.

چه شفابخش فرخنده و چه بهبود یافته فرخنده‌ای، و پیامبر فرمودند: امروز پرچم را به دلاوری که شمشیرش بران و دوستدار و سر سپرده پیامبر است خواهم داد. او خدای مرا دوست می‌دارد و خدای هم او را دوست می‌دارد و به دست او دژهای استوار را خواهد گشود. پیامبر (ص) او را از میان همه مردم برگزید و او را وزیری که برادری می‌کند نام نهاد.» «۲»

(۳) ابیات زیر را از خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین دانسته‌اند: «۳» «من دوستدار جوانمردی هستم که سوره هل اتی در باره او نازل شده است. تا چه هنگام این موضوع را پوشیده بدارم و چه اندازه پنهان دارم؟» (۴) و همو سروده است: «دوست داشتن علی بن ابی طالب بر شاهد و غایب واجب است.» و «دوستی علی موجب علو همت است، که او سرور همه پیشوایان است.»

(۵) و همو گفته است:

«هر گاه در باره عزت و فضیلت هاشم سخن بگویی سگان رمنده از تو رم می‌کنند. به هر کس که ترا در دوستی او سرزنش می‌کند، بگو مادرت در مورد تو

---

(۱). این دو بیت در بسیاری از کتابهای تاریخ و سیره به صورت سه مصراع آمده است.

از جمله در نهایة الارب نویری، ص ۲۵۴، ج ۱۷، و سیره ابو الفداء، ص ۳۵۵، ج ۳، چاپ بیروت، ۱۹۷۶ میلادی و تاریخ الخمیس، ص ۵۰، ج ۲. م.

(۲). این ابیات حسان بن ثابت در کتاب شافی سید مرتضی علم الهدی آمده است و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۱۵، ج ۳۹، چاپ دار الکتب الاسلامیه آمده است. م.

(۳). خزیمة بن ثابت: از انصار و یاران محترم پیامبر (ص) که چون گواهی او به جای گواهی دو تن پذیرفته شده به ذو الشهادتین معروف شده است. از سر سپردگان امیر المؤمنین علی (ع) است. برای اطلاع بیشتر، رک. به: ابن اثیر، اسد الغابه، ص ۱۱۴، ج ۲. م.

خیانت کرده است. به خداوند و نعمتهای او سوگند می‌خورم- سوگند راست و جاودانه- که علی بن ابی طالب در سوره مائده امام و ولی ماست.» «۱»

(۱) صاحب در این معنی چنین سروده است: «۲» «به دوستی علی (ع) شک و تردیدها از میان می‌رود. نفسها پاک و نسبها ستوده می‌شود. هر گاه کسی را دیدی که دوستدار اوست، زیرکی و افتخار در اوست، و هر گاه کسی را دیدی که دشمن اوست، در اصل و نسب او چیزی مستعار است و او را بر کارش سرزنش مکنید که دیوارهای خانه پدرش کوتاه بوده است.»

و همو گفته است: «من و همه کسانی که روی خاک هستیم، فدای خاک کفش پای ابو تراب باد.» «۳»

(۲) و نیز گفته است:

«برای او چون وقت نمازش گذشت، با آنکه نزدیک غروب بود خورشید برگشت، آنچنان که پرتو آن همچون هنگام عصر درخشان شد و سپس همچون ستاره فرو شد.

یک بار دیگر هم در بابل خورشید برای او از حرکت باز ماند. برای هیچ کس مغرب باز نمانده است، مگر برای احمد (ص) و پس از او برای علی و برگشتن خورشید را تأویل شگفت انگیزی است.» «۴»

---

(۱). مقصود آیه پنجاه و پنجم سوره پنجم است. م.

(۲). اسماعیل بن عباد معروف به صاحب بن عباد از دانشمندان و ادبا و وزرای قرن چهارم هجرت، متولد ۳۲۶ و درگذشته ۳۸۵ هجری است. شرح حال او در بسیاری از کتابها آمده است، ولی از همه جا جامع‌تر در اعیان الشیعه مرحوم سید محسن جبل عاملی امین (رضوان الله علیه) است که در چاپ جدید ۱۴۰۳ از صفحه ۳۲۹ تا صفحه ۳۷۶ جلد ۳ را در برگرفته است و جهات مختلف زندگی علمی و سیاسی و اجتماعی و ادبی او را بررسی کرده است. م.

(۳). این ابیات به نقل از کتاب مناقب ابن شهر آشوب که شاگرد فتال نیشابوری است در صفحه ۳۵۸ جلد ۳ کتاب اعیان الشیعه آمده است. م.

(۴). این ابیات در صفحه ۳۱۷ جلد ۲ مناقب ابن شهر آشوب به سید حمیری نسبت داده شده است و ظاهرا صحیح‌تر است. در اشعار صاحب بن عباد در اعیان الشیعه هم این ابیات نیامده است. متاسفانه دیوان سید حمیری در اختیارم نبود که ببینم آیا در آن آمده است یا نه. م.

ص:۲۲۱

(۱)

مجلس یازدهم در وفات امیر المؤمنین علی علیه السلام

(۲) بدان که وفات امیر المؤمنین علی (ع)، شب جمعه بیست و یکم رمضان سال چهلم هجرت بوده است. در شب نوزدهم آن ماه در مسجد کوفه به شمشیر ابن ملجم که خدایش لعنت کناد مجروح شد و عمر آن حضرت به هنگام وفات شصت و سه سال بوده است. «۱»

(۳) و روایت شده است که امیر المؤمنین علیه السّلام مردم را برای بیعت جمع کرد.

عبد الرحمن بن ملجم مرادی برای بیعت آمد و امام او را دو یا سه بار رد فرمود و به هنگام بیعت او فرمود: چه چیزی بدبخت‌ترین این امت را از انجام شقاوت خود باز داشته است؟ سوگند به کسی که جان من در دست اوست، همانا که این ریش من از خون سرم خضاب خواهد شد و دست بر سر و ریش خود نهاد، و چون ابن ملجم که نفرین خدا بر او باد پشت کرد، علی این بیت را خواند:

«کمربندهای خود را برای مرگ استوار کن که به دیدار آینده تو است، و از مرگ بی‌تابی مکن چون به وادی تو فرا رسد.» «۲»

(۴) روایت شده است که ابن ملجم مرادی پیش امیر المؤمنین آمد و همراه دیگران بیعت کرد و چون خواست برگردد علی (ع) او را فراخواند و از او میثاق و تأکید گرفت که مکر نکند و پیمان نشکند و او عهد کرد و گفت: ای امیر المؤمنین! به خدا سوگند ندیدم که نسبت به هیچ کس چنین رفتار کنی و علی (ع) به این بیت تمثل جست:

«من زنده ماندن او را می‌خواهم و او کشتن مرا می‌خواهد. چه کسی پوزش خواه این دوست مرادی تو است؟» «۳» ای ابن ملجم! برو که به خدا سوگند نمی‌بینم به آنچه گفتی وفا کنی.

---

(۱). این عبارت از ارشاد شیخ مفید، درگذشته ۴۱۳ گرفته شده است. رک. به: ص ۵، چاپ دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ قمری. م.

(۲). از همان کتاب گرفته شده است، ارشاد، ص ۶. م.

(۳). این روایت هم در پی همان روایت و در ارشاد، ص ۶، آمده است. بیتی که حضرت علی (ع) به آن تمثل جسته‌اند به نقل زمخشری در صفحه ۲۹۵ اساس البلاغه و ابن عبد ربه در عقد الفرید، ص ۱۲۰، ج ۱، چاپ مصر، ۱۹۴۸ میلادی، از عمرو بن معدی کرب است و برای اطلاع از دیگر ابیات آن به عقد الفرید مراجعه فرمایید. م.

ص:۲۲۲

(۱) و روایت است که تنی چند از خوارج در مکه جمع شدند و در باره فرمانروایان سخن گفتند و بر آنان خرده گرفتند و کارهای آنان را نسبت به خود زشت شمردند و کشته‌شدگان نهروان را یاد کردند و بر آنان رحمت فرستادند و برخی از آنان به دیگران گفتند: اگر ما جان خود را به خدا بفروشیم و این پیشوایان گمراه را غافلگیر کنیم و بکشیم، بندگان خدا و سرزمینها را از ایشان آسوده خواهیم کرد و انتقام خون برادران خود را که در نهروان شهید شده‌اند خواهیم گرفت. پس از تمام شدن مراسم حج با یک دیگر در این مورد پیمان بستند. عبد الرحمن بن ملجم که خدایش لعنت کناد گفت من از عهده کار علی بر می‌آیم و برک بن عبد الله تمیمی «۱» گفت من معاویه را خواهم کشت و عمرو بن بکر تمیمی گفت من عمرو عاص را خواهم کشت و با یک دیگر پیمان بستند و سوگند وفاداری خوردند و قرار گذاشتند آن کار را شب نوزدهم رمضان انجام دهند و از یک دیگر جدا شدند. ابن ملجم نخست میان قبیله کنده (نزدیک کوفه ساکن بودند) آمد و سپس به کوفه آمد. یاران خود را ملاقات کرد و تصمیم خود را از ایشان پوشیده می‌داشت که مبادا آشکار شود. در همان حال به دیدار مردی از یاران خود که از قبیله تیم الرباب بود رفت و پیش او با قطام دختر اخضر که از قبیله تیم بود آشنا شد. امیر المؤمنین علی (ع) پدر و برادر قطام را در جنگ نهروان کشته بود. قطام از زنان بسیار زیبای روزگار خود بود و چون ابن ملجم او را دید شیفته‌اش شد و سخت پای بند به عشق او گردید و از او خواستگاری و تقاضای ازدواج کرد. قطام گفت: چه چیزی کابین من می‌کنی؟ ابن ملجم گفت: هر چه می‌خواهی بگو. گفت: سه هزار درهم و کنیزی و غلامی، و کشتن علی بن ابی طالب.

ابن ملجم گفت: چیزهایی که می‌خواهی برای تو آماده خواهد بود، جز کشتن علی بن ابی طالب و این کار چگونه برای من ممکن است؟ قطام گفت: او را غافلگیر می‌کنی.

اگر او را بکشی مرا آرام ساخته و انتقام مرا گرفته‌ای و در آن حال زندگی تو با من بر تو شیرین و گوارا خواهد بود و اگر کشته شدی آنچه پیش خداوند است برای تو بهتر و پایدارتر است. در این هنگام ابن ملجم گفت: به خدا سوگند که چیزی مرا به این شهر نیاورده است مگر همین قصد کشتن علی، ولی از مردم آن در امان نیستم

---

(۱). در متن روضة الواعظین نام این شخص مبارک آمده و بدون تردید اشتباه است و در ارشاد مفید به صورت صحیح یعنی برک آمده است. م.

ص:۲۲۳

و این تو هستی که اکنون چنین چیزی از من می‌خواهی و آن را برای تو انجام خواهم داد. قطام گفت: من در جستجو خواهم بود تا کسی را پیدا کنم که در این کار ترا یاری و تقویت کند و قطام کسی را پیش وردان بن مجالد که از قبیله تیم الرباب «۱» بود فرستاد و موضوع را به او خبر داد و از او خواست ابن ملجم را یاری دهد و وردان این موضوع را برای قطام تعهد کرد و پذیرفت. ابن ملجم هم به جستجوی مردی شجاع به نام شبیب بن بجره پرداخت و چون او را یافت، به او گفت: آیا حاضری کاری کنی که به شرف دنیا و آخرت دست یابی؟ گفت: آن کار چیست؟ گفت:

مرا برای کشتن علی بن ابی طالب یاری دهی. او گفت: ای پسر ملجم! مادر به عزایت بگرید، کاری شگرف آورده‌ای. چگونه یارای این کار را خواهی داشت؟ ابن ملجم گفت: برای او در مسجد بزرگ کوفه کمین می‌کنیم و چون برای نماز صبح بیرون آید، او را می‌کشیم. اگر او را بکشیم خویش را تسکین و آرامش داده‌ایم و انتقام خونهای خود را گرفته‌ایم و همواره او را وسوسه کرد تا آنکه پذیرفت و همراه یک نفر دیگر، شب چهارشنبه نوزدهم رمضان سال چهلم هجرت، پیش قطام آمدند.

قطام پارچه حریری خواست و به سینه آنان بست و آنها شمشیرهای خود را حمایل کردند و رفتند. برابر دریچه و دالانی که امیر المؤمنین از آن برای نماز وارد مسجد می‌شد نشستند. آنان تصمیم خود را در مورد کشتن امیر المؤمنین به اطلاع اشعث بن قیس «۲» رساندند و با او قرار گذاشتند و اشعث هم در آن شب طبق قرار قبلی در مسجد حاضر شد که آنان را در کارشان یاری دهد.

(۱) در آن شب حجر بن عدی که خدایش رحمت کناد در مسجد به عبادت پرداخته بود. نزدیک سپیده دم شنید که اشعث به ابن ملجم می‌گوید: بشتاب و مقصود خود را برآور که سپیده دم لبخند زد. حجر بن عدی احساس خطر کرد و گفت: ای یک چشم! قصد کشتن علی را داری و به قصد رفتن به خانه امیر المؤمنین از مسجد بیرون آمد تا

---

(۱). در متن این قبیله به صورت تیم الرثاب است و صحیح نیست و رباب صحیح است.

مراجعه کنید به: جمهرة انساب العرب، ابن حزم، ص ۱۹۸، چاپ عبد السلام محمد هارون، مصر. م.

(۲). اشعث بن قیس: از امیران قبیله کنده است. در جنگ یرموک یک چشم او کور شده بود. از افراد زیرک شمرده می‌شود. برخی او را ایرانی می‌دانند. رک. به: زرکلی، الاعلام ص ۳۳۳، ج ۱. م.

به ایشان خبر دهد و بر حذر دارد. قضا را علی (ع) از راه دیگری به مسجد آمد و همین که وارد مسجد شد ابن ملجم بر آن حضرت ضربت زد و حجر بن عدی در حالی وارد مسجد شد که مردم می‌گفتند: امیر المؤمنین که درودهای خداوند بر او باد کشته شد. «۱»

(۱) عبد الله بن محمد ازدی «۲» می‌گوید: من در آن شب همراه گروهی از مردم شهر در مسجد مشغول نماز گزاردن بودم و معمولا تمام شبهای ماه رمضان از اول تا آخر ماه را چنین می‌کردیم. ناگاه چند مرد را دیدم که نزدیک در مسجد نماز می‌گزارند.

در این هنگام علی (ع) برای نماز صبح آمد و با صدای بلند می‌گفت: نماز، ای مردم نماز. درست نفهمیدم که آیا می‌شنوم یا نه که ناگاه برق شمشیری دیدم و شنیدم کسی می‌گوید: «ای علی! حکمیت خاص خداست نه از آن تو و یارانت.» و شنیدم علی می‌فرمود: این مرد را بگیرید و نگریزد و آن حضرت مضروب شده بود. شبیب بن بجرة هم ضربتی زده بود، ولی به لبه طاق خورده و خطا کرده بود. آنان به طرف درهای مسجد گریختند و مردم هم برای گرفتن آنان شروع به دویدن کردند. شبیب بن بجره را مردی گرفت و او را به زمین انداخت و بر سینه‌اش نشست و شمشیر را از دست او بیرون آورد و خواست او را بکشد. در همین حال مردم به سوی آن دو هجوم آوردند. آن مرد ترسید مردم سخن او را باور نکنند و خودش را بکشند این بود که از سینه شبیب برخاست و شمشیر را از دست خود انداخت و شبیب گریخت و به خانه خویش رفت. اتفاقا یکی از پسر عموهایش در همان حال وارد خانه او شد و دید که پارچه حریر را از سینه خود می‌گشاید. گفت: این چیست؟ شاید تو امیر المؤمنین را کشته‌ای و او به جای آنکه بگوید نه گفت آری. پسر عمویش رفت و با شمشیر برگشت و او را کشت.

(۲) ابن ملجم در همان حال که می‌گریخت مردی از قبیله همدان به او رسید و قطیفه‌یی را که در دست داشت بر سر او انداخت و او را به زمین زد و شمشیر را از دستش بیرون کشید و او را به حضور امیر المؤمنین آورد. سومی هم گریخت و میان مردم ناپدید شد. چون ابن ملجم را به حضور امیر المؤمنین آوردند، به او نگریست

---

(۱). عینا از ارشاد شیخ مفید گرفته شده است. ص ۹، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران. م.

(۲). در تاریخ طبری (ص ۲۶۸۵، ترجمه مرحوم ابو القاسم پاینده)، گوینده این سخن محمد بن حنفیه پسر حضرت امیر المؤمنین است. م.

و فرمود: جان در برابر جان. اگر من مردم او را همان گونه که مرا کشت بکشید و اگر سالم ماندم خودم در باره او تصمیم خواهم گرفت. در این هنگام ابن ملجم که از رحمت خدا به دور باد گفت: من این شمشیر را به هزار درهم خریدم و به هزار درهم آن را مسموم و زهر آلوده کردم و اگر این شمشیر به من خیانت کند خدایش از من دور گرداند. ام کلثوم بانگ برداشت که ای دشمن خدا! امیر المؤمنین را کشتی.

ابن ملجم گفت: من پدر ترا کشتم. ام کلثوم گفت: امیدوارم خطری برای او نباشد.

ابن ملجم گفت: پس تو بر من گریه می‌کنی؟ به خدا سوگند ضربتی به او زده‌ام که اگر میان همه مردم تقسیم شود، همه‌شان را خواهد کشت. او را از حضور علی (ع) بیرون بردند و مردم از خشم او را گاز می‌گرفتند و می‌گفتند: ای دشمن خدا! دیدی که

چه کردی؟ امت محمد (ص) را به هلاکت انداختی و بهترین مردم را کشتی و او ساکت بود و سخن نمی‌گفت و او را به زندان بردند. مردم به حضور امیر المؤمنین آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان! به ما فرمان بده تا فرمان ترا در باره این دشمن خدا اجراء کنیم. او امت را به هلاکت انداخت و دین را تباه ساخت. امیر المؤمنین فرمود:

اگر زنده ماندم در باره‌اش تصمیم می‌گیرم و اگر مردم با او همان گونه رفتار کنید که با قاتل پیامبر رفتار می‌شود. نخست او را بکشید و پس از آن جثه‌اش را به آتش بسوزید. «۱»

(۱) راوی می‌گوید: چون امیر المؤمنین رحلت فرمود و خانواده‌اش از دفن آن حضرت فارغ شدند، امام حسن (ع) دستور داد ابن ملجم را آوردند و چون او برابر امام حسن ایستاد، به او فرمود: ای دشمن خدا! امیر المؤمنین را کشتی و تباهی بزرگ در دین آوردی. و سپس دستور فرمود گردنش را زدند. ام هیثم دختر اسود نخعی درخواست کرد لاشه‌اش را به او بدهند که عهده‌دار سوزاندن آن شود و چنان کرد.

(۲) آن دو مرد دیگر که با ابن ملجم در باره کشتن معاویه و عمرو عاص پیمان بسته

---

(۱). این موضوع با روایتی که در یکی دو صفحه بعد خواهد آمد و دنباله آن متن وصیت حضرت امیر المؤمنین (ع) به دو فرزند بزرگوارش امام حسن و امام حسین است، سازگار نیست و صحیح همان روایت است که علی (ع) فرمود: او را یک ضربه بیشتر نزنید و مبادا که او را پاره پاره (مثله) کنید که من شنیدم رسول خدا می‌فرمودند از مثله و پاره پاره کردن حتی در مورد سگ هار پرهیز کنید و مراجعه کنید به: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ص ۶، ج ۱۷، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۳ میلادی. م.

بودند، یکی از آن دو به معاویه در حالی که در رکوع بود ضربتی زد که به تهیگاه او خورد و از آن ضربت جان بدر برد و آن مرد را گرفت و کشت و دیگری هم خود را به مصر رساند و در آن شب عمرو عاص بیمار شد و مردی به نام خارجه را فرستاد که با مردم نماز بگزارد. آن مرد پنداشت که همان خارجة بن ابی حبیبة عامری عمرو- عاص است و به او ضربت زد. خارجه روز دوم از آن ضربت مرد و آن مرد را گرفتند و نزد عمرو عاص بردند و او را اعدام کرد.

(۱) اصبغ ابن نباته روایت کرده و گفته است: امیر المؤمنین علی (ع) در ماه رمضانی که در آن شهید شدند برای ما خطبه خواندند و ضمن آن فرمودند: ای مردم! ماه رمضان که گزینه‌تر ماههاست و به حسابی اول سال است فرا رسید و در آن آسیای سلطان (در نسخه دیگری آسیای شیطان) به گردش می‌آید. همانا امسال شما در یک صف حج می‌گزارید و نشانه‌اش این است که من میان شما نیستم، و آن حضرت بدین گونه خبر مرگ خود را می‌داد ولی ما متوجه نمی‌شدیم. «۱»

(۲) و روایت شده است چون آن ماه رمضان رسید، امیر المؤمنین شبی در خانه امام حسن و شبی در خانه امام حسین و شبی در خانه عبد اللّه بن جعفر «۲» افطار می‌فرمود و بیش از سه لقمه چیزی نمی‌خورد. شبی به ایشان گفته شد: چرا چیزی نمی‌خورید؟

فرمود: فرمان خداوند در می‌رسد و دوست دارم گرسنه باشم. همانا یکی دو شب بیش باقی نمانده است، و آخر همان شب ضربت خورد.

(۳) و روایت شده است که علی (ع) به دختر خود ام کلثوم فرمود: دخترکم چنین می‌بینم که مقدار کمی با شما خواهم بود. گفت: پدر جان! چگونه است؟ فرمود:

رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که از چهره‌ام غبار می‌زدود و می‌فرمود: ای علی! چیزی بر تو نیست و آنچه بر عهده‌ات بود انجام دادی. سه شب بعد علی (ع) ضربت خورد. ام کلثوم به درد فریاد می‌کشید و علی می‌فرمود: دخترکم چنین مکن که من رسول خدا (ص) را در خواب دیدم. با کف دست خود به من اشاره می‌فرمود و می-

---

(۱). در صفحه ۷ ارشاد شیخ مفید، چاپ ۱۳۷۷ تهران آمده است. اختلاف کلمه سلطان و شیطان هم در آن ذکر شده است. م.

(۲). در متن روضة الواعظین و هم در ارشاد مفید، عبد الله بن عباس آمده است که بدون تردید اشتباه است. عبد الله بن جعفر شوهر زینب (ع) است و حضرت امیر در خانه دختر و داماد خود می‌رفته‌اند. م.

گفت: ای علی! پیش ما بیا که آنچه اینجاست برای تو بهتر است. «۱»

(۱) و روایت شده است امیر المؤمنین علی (ع) در شبی که ضربت خورد بیدار ماند بر طبق عادت همیشگی خویش برای نماز شب از خانه به مسجد نرفت. دخترش ام کلثوم گفت: پدر جان! چه چیز موجب بی‌خوابی تو شده است؟ فرمود همین که امشب را به صبح برسانم کشته خواهم شد. در این هنگام ابن نباح آمد و اذان گفت و اعلام وقت نماز کرد. علی (ع) اندکی رفت و برگشت. ام کلثوم گفت: به جعده دستور بده با مردم نماز بگزارد. آن حضرت نخست فرمود: آری به او بگویید با مردم نماز بگزارد. سپس فرمود: از مرگ گریز گاهی نیست و خود به سوی مسجد حرکت فرمود، و ابن ملجم که تمام شب را در کمین علی (ع) بیدار مانده بود، با وزیدن نسیم سحر خوابش برده بود. علی (ع) با پای خود او را تکان داد و فرمود: نماز، نماز، و او برخاست و به علی (ع) شمشیر زد.

(۲) در حدیث دیگری آمده است که امیر المؤمنین در آن شب بیدار ماند و بسیار از حجره بیرون می‌آمد و به آسمان می‌نگریست و می‌فرمود: به خدا سوگند که نه دروغ می‌گویم و نه به من دروغ گفته شده است. این همان شبی است که به من وعده داده

شده است و به کنار بستر خویش برمی‌گشت و چون سپیده دمید کمر خویش را استوار بست و این بیت را خواند: «کمر بندها و سینه بندهای خویش را برای مرگ استوار ببند که کشته شدن به دیدار تو می‌آید و چون مرگ به سراغ تو آمد بی‌تابی مکن.»

(۳) و چون به صحن خانه خویش آمد، چند مرغابی به اطرافش دویدند و بانگ برداشتند. برخی شروع به راندن مرغابیها کردند. فرمود: رهایشان کنید که آنان صیحه زنندگان و از پی ایشان زنان نوحه‌گر خواهند بود و از خانه بیرون آمد و ضربت خورد. «۲»

(۴) و روایت شده است که چون ساعت مرگ امیر المؤمنین علی (ع) فرا رسید به حسن و حسین (ع) گفت: چون مردم مرا بر سریری بگذارید و بیرونم برید و فقط دنباله سریر را بگیرید که جلو آن خود حمل می‌شود و جسد مرا به ناحیه غریین (نجف) ببرید. در آنجا سنگی سپید خواهید دید. آنجا را حفر کنید. آنجا گوری خواهید دید.

---

(۱). در ارشاد مفید، ص ۷، آمده است. م.

(۲). ارشاد مفید، ص ۸، چاپ ۱۳۷۷، تهران. م.

مرا در آن دفن کنید. گوید چون آن حضرت رحلت فرمود، چنان کردیم. دنبال سریر را بر دوش داشتیم و حمل می‌کردیم و جلو سریر خود حمل می‌شد و ما آواها و صداهای آرامی می‌شنیدیم، تا به غریین رسیدیم و ناگاه به سنگ سپیدی برخوردیم که از آن نوری ساطع بود. آنجا را حفر کردیم. گوری (سردابه‌یی) ساخته و پرداخته یافتیم که بر آن نبشته بود: از اندوخته‌های نوح برای علی بن ابی طالب. و همان جا دفن کردیم و برگشتیم و ما از کرامتی که خداوند نسبت به امیر المؤمنین عنایت فرمود بسیار شاد بودیم و به گروهی از شیعیان برخوردیم که نتوانسته بودند بر جنازه ایشان نماز بگزارند و موضوع را به آنان خبر دادیم که خداوند چگونه امیر المؤمنین علی را گرامی داشت. گفتند: ما هم دوست داریم و می‌خواهیم آنجا را ببینیم. گفتیم: بنا به وصیت ایشان نشان گور را از میان برده‌ایم. آنان رفتند و برگشتند و گفتند: آنچه جستجو کرده‌اند چیزی ندیده و نیافته‌اند.

(۱) امام باقر (ع) می‌گوید: امیر المؤمنین در منطقه غریین پیش از طلوع سپیده دم دفن شد. امام حسن و امام حسین و محمد بن حنفیه، پسران آن حضرت و عبد الله بن جعفر (برادر زاده و داماد آن حضرت) وارد گور شدند و جسد مقدسش را به خاک سپردند. «۱»

(۲) و روایت شده است که چون ابن ملجم که بر او لعنتهای خداوند باد امیر المؤمنین علیه السلام را ضربت زد، آن حضرت به امام حسن و امام حسین (ع) چنین فرمود: (۳) «شما را سفارش می‌کنم به پرهیزگاری و ترس از خداوند و اینکه شما دنیا را نجویید و بر چیزی از دنیا که از شما گرفته شود اندوهگین مشوید و همواره به حق و راستی سخن گویید و برای پاداش و ثواب آخرت کار کنید و دشمن ستمگر و یار مظلوم و ستمدیده باشید. به شما دو تن و همه فرزندان و افراد خانواده‌ام و هر

کس این نامه من به او برسد، به پرهیزگاری و منظم بودن کارتان و اصلاح میان اشخاص سفارش می‌کنم و من خود شنیدم پدر بزرگ شما– که درود خدا بر او باد– می– فرمود: اصلاح کدورت میان اشخاص از همه نمازها و روزه‌های مستحبی بهتر است.

خدا را خدا را در باره یتیمان، مبادا گاهی به آنان خوراک بدهید و گاه فراموش کنید و مبادا که یتیمان به سبب گرسنگی و هر سبب دیگر در محضر شما تباه شوند. خدا را

---

(۱). در ارشاد مفید، صفحات ۱۱ و ۱۲، چاپ تهران، ۱۳۷۷، آمده است. م.

خدا را در باره همسایگانتان، که این هم سفارش پیامبر شماست و همواره در مورد ایشان وصیت می‌کرد تا آنجا که پنداشتم به زودی ممکن است برای همسایگان از یک دیگر سهم از میراث قرار دهد. خدا را خدا را در مورد قرآن، مبادا کسی در عمل کردن به قرآن از شما پیشی گیرد. خدا را خدا را در باره نماز، که عمود دین شماست و خدا را خدا را در باره خانه پروردگارتان، تا هنگامی که زنده‌اید آن را خالی مگذارید که اگر حج خانه خدا ترک شود به شما مهلت داده نخواهد شد. خدا را خدا را در جهاد به اموال و جانها و زبانهایتان در راه خدا و بر شما باد که با یک دیگر پیوستگی و نسبت به یک دیگر گذشت و بخشش داشته باشید و مبادا که به یک دیگر پشت کنید و از یک دیگر ببرید. امر به معروف و نهی از منکر را رها مکنید که در آن صورت بدان بر شما حکومت خواهند کرد و هر چه دعا کنید مستجاب نخواهد شد.

(۱) ای فرزندان عبد المطلب! مبادا شما را ببینم که در خون مسلمانان فرو روید و بگویید: امیر المؤمنین کشته شد، امیر المؤمنین کشته شد. همانا نباید در قبال من کسی جز قاتل من کشته شود. دقت کنید اگر من مردم، در قبال این ضربت فقط یک ضربت به او بزنید و نباید او را مثله کرد که من شنیدم رسول خدا فرمودند: از مثله کردن هر چند نسبت به سگ هار و گزنده پرهیز و خود داری کنید.» «۱»

(۲) در مورد قطام و تقاضای او از ابن ملجم در باره کشتن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) شاعری چنین سروده است:

«هرگز در میان عرب و عجم کسی را ندیده‌ام که کابینی چون کابین و مهریه قطام تعهد کند. سه هزار درهم و غلام و کنیزی، و زدن علی (ع) با شمشیر برنده و استوار.

هیچ کابینی هر اندازه هم گران باشد از علی (ع) گران‌تر نیست و هر غافلگیری کوچکتر از غافلگیری ابن ملجم است.» «۲»

---

(۱). برای اطلاع بیشتر رک. به: صفحات ۶ تا ۱۰ جلد ۱۷ شرح نهج البلاغه، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم. م.

(۲). در باره سراینده این ابیات که در منابع بسیار کهن (مثلا اخبار الطوال، دینوری) آمده است اختلاف است. برخی آن را از خود ابن ملجم دانسته‌اند (نویری، نهایة الارب، ص ۲۴۷، ج ۵، ترجمه فارسی). اخطب خوارزم در صفحه ۲۸۴ مناقب و ابن حجر در صفحه ۱۳۳ الصواعق آن را از فرزدق دانسته‌اند. در حواشی نهایة الارب آن را از ابن میاس مرادی دانسته است. کلمان هوار در حواشی البدء و التاریخ، ص ۲۳۳، ج ۵، این ابیات را از ابو الاسود می‌داند. م.

(۱) و روایت است که چون ابن ملجم علی (ع) را ضربت زد فرمود: به او خوراک و آشامیدنی بدهید و نیکو از او نگهداری کنید. اگر بهبود یافتم که خود صاحب اختیار خویشتنم. اگر بخواهم او را عفو می‌کنم و اگر بخواهم انتقام می‌گیرم و اگر مردم، میل شماست و می‌توانید او را بکشید، ولی هرگز او را مثله (پاره پاره) مکنید.

(۲) امام جعفر صادق (ع) گفته‌اند که چون امیر المؤمنین (ع) کشته شد، صعصعة بن صوحان این اشعار را سرود: «۱» «ای برادر! دیگر چه کسی می‌تواند جای انس من را به تو بگیرد و دیگر چه کسی برای من باقی ماند که شکوه‌های خود را به او بازگو کنم؟ آری، پیشامدهای پیاپی روزگار ترا هم درنوردید. آری، پیشامدهای روزگار پیوسته در حال حرکت است. در زندگی تو برای من موعظه‌ها بود و امروز هم از هنگام زندگی خود به من پند دهنده‌تری.»

(۳) گویند ابو الاسود دئلی یا اروی دختر ابو سفیان بن عبد المطلب، این ابیات را سروده است:

«به معاویه پسر حرب بگو چشم سرزنش‌کنندگان ما هرگز روشن مباد. آیا در این ماه گرانقدر رمضان ما را به مصیبت بهترین مردم مصیبت زده کردید؟ بهترین و گزینه‌ترین کسی را که بر مرکوبها و کشتیها سوار شده است، کشتید. بهترین کسانی را که کفش پوشیده و آن را پینه زده و بهترین قرآن خوان و بیان‌کننده آن را کشتید. چون چهره ابو تراب را می‌دیدی، ماه تمام بود که دیده بینندگان را خیره می‌ساخت.

قریش هر جا که باشد می‌داند که علی از لحاظ نسب و دین برترین ایشان است.» «۲»

---

(۱). صعصعه از بزرگان اصحاب امیر المؤمنین علی (ع) است. به دستور معاویه به جزیره اوال تبعید شد، و در آن جزیره که از جزایر بحرین است حدود سال ۶۰ هجرت درگذشته است. رک. به: زرکلی، الاعلام، ص ۲۹۴، ج ۳، و این ابیات با چند بیت دیگر در بحار الانوار، ص ۲۴۲، ج ۴۲، چاپ جدید هم آمده است.

(۲). این ابیات که به ابو الاسود و به ام هیثم خثعمی هم نسبت داده شده است با اختلاف در الفاظ و مقدار اشعار که تا ۳۰ بیت هم نقل شده، در منابع مختلف شیعه و سنی آمده است. از جمله در صفحه ۱۸۱ تذکرة الخواص سبط ابن جوزی و به صورت چهارده بیت در نهایة الارب، نویری، ص ۲۱۷، ج ۲۰، و به صورت ۳۰ بیت در بحار الانوار، ص ۲۹۹، ج ۴۲. م.

(۱) حبیب بن عمرو می‌گوید: در بیماری مرگ امیر المؤمنین علی (ع) (پس از ضربت خوردن ایشان) به عیادت آن حضرت رفتم. زخم را گشوده بودند. گفتم: ای امیر المؤمنین! این زخم شما چیزی نیست و خطری ندارد. فرمود: ای حبیب! من هم اکنون از شما جدا می‌شوم و به خدا سوگند می‌میرم. گوید در این هنگام من گریستم و ام کلثوم هم گریست، و او کنار پدر نشسته بود. علی (ع) فرمود: دخترکم! چه چیز ترا به گریه واداشته است؟ گفت: پدر جان! گفتی هم اکنون خواهی مرد و از ما جدا می‌شوی و به همین سبب گریستم. فرمود: دخترکم! گریه مکن. به خدا سوگند اگر آنچه را پدرت می‌بیند ببینی گریه نمی‌کنی. من گفتم: ای امیر المؤمنین! چه می‌بینی؟

فرمود: ای حبیب! فرشتگان آسمانها و پیامبران را می‌بینم که پشت سر یک دیگر برای دیدار من ایستاده‌اند و برادرم رسول خدا (ص) است که کنارم نشسته است و می‌فرماید:

بیا که آنچه در پیش است برای تو بهتر از آن است که در آن هستی. حبیب می‌گوید:

هنوز از حضور آن حضرت برنخاسته بودم که رحلت فرمود.

(۲) فردای آن روز امام حسن (ع) برای ایراد خطبه به منبر رفت و خداوند را ستود و نیایش کرد و سپس گفت: ای مردم! در شبی چون دیشب قرآن نازل شده است و عیسی بن مریم (ع) به آسمان بر شد و یوشع بن نون در چنین شبی درگذشت و پدرم امیر المؤمنین هم رحلت فرمود. به خدا سوگند هیچ یک از اوصیای پیامبران که پیش از پدرم بوده‌اند بر او در رفتن به بهشت پیشی نمی‌گیرند و نه اوصیایی که پس از اویند (ائمه یازده‌گانه دیگر). و چنان بود که چون رسول خدا او را به جنگ و سریه‌یی اعزام می‌فرمود، جبریل در جانب راست و میکال در جانب چپ او جنگ می‌کردند.

و هیچ سیم و زری از خود باقی نگذاشت جز هفتصد درهم که از مقرری او باقی مانده و جمع کرده بود تا خدمتگزاری برای خانواده خود بخرد. «۱»

(۳) مدت امامت امیر المؤمنین پس از پیامبر (ص) سی سال بود که از این مدت بیست و چهار سال و چند ماه از تصرف در امور ممنوع بود و با تقیه و مدارا رفتار فرمود و پنج سال و چند ماه دیگر هم گرفتار به جهاد با پیمان‌شکنان و جنگهای جمل

---

(۱). بخشی از گفتار حضرت امام حسن (ع) در صفحه ۲۱۳ تاریخ یعقوبی، ج ۲، چاپ بیروت، ۱۹۶۰ میلادی و ترجمه تاریخ طبری، مرحوم ابو القاسم پاینده، ص ۲۶۹۹ آمده است. م.

و صفین و خوارج بود.

(۱) پیامبر (ص) هم در مکه همین گونه بودند. پس از هجرت امکان جهاد با دشمنان برای ایشان فراهم شد.

(۲) امیر المؤمنین علی (ع) شصت و سه سال عمر کرد. آرامگاه آن حضرت بر طبق وصیت ایشان پوشیده بود، زیرا از دشمنی بنی امیه و حکومت ایشان پس از خود اطلاع داشت و سرانجام امام صادق (ع) در دوره حکومت بنی عباس آن را آشکار فرمود و شیعیان از محل آن آگاه شدند و درک سعادت زیارت آرامگاه آن حضرت نصیب ایشان شد.

(۳)

مجلس دوازدهم در آنچه دلالت بر ایمان ابی طالب و فاطمه بنت اسد دارد

(۴) خداوند متعال در آیه ۲۱۸ سوره شعرا می‌فرماید: «آن خدایی که هر گاه به نماز می‌ایستی ترا می‌بیند و به انتقال تو در اهل سجود آگاهست.» «۱»

(۵) بدان که طایفه بر حق شیعه در این مورد اتفاق دارند که ابو طالب و عبد الله و آمنه مؤمن بوده‌اند و این اجماع و اتفاق یکی از دلایل ایمان آنان است.

وانگهی از ابو طالب نسبت به پیامبر (ص) چندان دوستی و محبت و فداکاری و یاری صورت گرفته که آشکار و معروف و بر سر همه زبانهاست و کسی نمی‌تواند منکر آن باشد، مگر نادان کور دلی که از اخبار آگاه نباشد. از پیامبر (ص) روایت شده است که پس از آنکه برای آمدن باران دعا فرمودند، گفتند: پاداش ابو طالب با خدایش باشد و اگر زنده می‌بود چشمش روشن می‌شد. چه کسی از شما شعر او را از حفظ دارد؟

«سپید چهره‌یی که به آبرو و چهره‌اش از ابر طلب باران می‌شد. بهار یتیمان و پناهگاه بیوه زنان بود.» و تمام قصیده‌یی که در این باره سروده است. «۲»

---

(۱). برای اطلاع بیشتر در مورد تفسیر این آیه و اقوالی که در باره موحد بودن اجداد پیامبر (ص) نقل شده است، به تفسیر تبیان شیخ طوسی، ص ۶۲، ج ۸، چاپ نجف و به تفسیر برهان، ص ۱۹۲، ج ۳، مراجعه کنید. م.

(۲). برای اطلاع بیشتر در این مورد به مجالس شیخ مفید و امالی ابن الشیخ مراجعه شود که در آن دو به تفصیل بیشتری آمده و از آن دو منبع در صفحات ۱ تا ۴ جلد ۱۸ بحار الانوار آمده است. م.

(۱) و روایت شده است از پیامبر (ص) پرسیده شد: هنگامی که آدم در بهشت بود، شما کجا بودید؟ فرمودند: در پشت او بودم و با او به زمین آمدم و در حالی که در پشت پدرم نوح بودم، سوار کشتی شدم و در حالی که در پشت ابراهیم بودم، در آتش افکنده شد. هیچ یک از نیاکان پدری و مادری من ازدواج نامشروع نداشته‌اند و خداوند عز و جل همواره مرا از اصلاب پاک به ارحام پاکیزه منتقل کرده و همگان هدایت‌کننده و هدایت شده بودند تا آنکه از من به پیامبری عهد و میثاق گرفت و همه

صفات مرا روشن و آشکار بیان فرمود و در تورات و انجیل نام من آمده است و مرا به معراج و آسمان برد و برای من نامی از نامهای خود مشتق فرمود و امت من همگان ستایشگران و سپاسگزارانند. دارنده عرش نامش محمود است و من محمدم. این خبر هم دلالت دارد بر اینکه پدر و مادر آن حضرت هر دو مؤمن بوده‌اند. «۱»

(۲) و از پیامبر (ص) روایت شده است که جبریل فرود آمد و گفت: ای محمد! خداوند آتش را بر سه کس حرام فرموده است، پشتی که بر آن بوده‌ای و رحمی که در آن پرورش یافته و دامنی که در آن رشد کرده‌ای و این هم دلیل دیگری بر ادعای ماست. «۲»

(۳) ابن عباس از قول پدرش نقل می‌کند که ابو طالب به پیامبر گفت: ای برادر زاده! ترا خداوند فرستاده است؟ فرمود: آری. گفت: آیتی به من نشان بده، این درخت را برای من فراخوان و پیامبر (ص) چنان فرمود و آن درخت آمد و مقابل پیامبر سر فرود آورد و برگشت، و ابو طالب گفت: گواهی می‌دهم که تو صادقی. ای علی! کنار پسر عمویت نماز بگزار. «۳»

(۴) مردی از عبد الله بن عباس پرسید: ای پسر عموی رسول خدا! به من خبر بده که ابو طالب مسلمان بوده است یا نه؟ گفت: چگونه مسلمان نبوده است و حال آنکه این بیت را سروده است:

«به درستی می‌دانند که پسر ما (حضرت محمد) دروغگو نیست و نزد ما معروف به صداقت است و به سخنان یاوه اعتنا نمی‌کند.»

---

(۱). برای اطلاع بیشتر در مورد این روایت و روایات نظیر آن به صفحات ۱ تا ۱۱۰ جلد ۱۵ بحار الانوار مراجعه فرمایید. م.

(۲). با توضیح بیشتر در معانی الاخبار صدوق و امالی آن بزرگوار آمده است و به نقل از آن دو کتاب در بحار الانوار، ص ۱۰۸، ج ۱۵، نقل شده است. م.

(۳). روایت با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۳۶۶ امالی صدوق آمده است. م.

همانا مثل ابو طالب همچون اصحاب کهف است که ایمان خود را پوشیده داشتند و به ظاهر شرک ورزیدند و به آنان دو بار پاداش داده شد. «۱»

(۱) امام صادق (ع) هم فرموده است: مثل ابو طالب مثل اصحاب کهف است که ایمان خود را پوشیده داشتند و تظاهر به شرک کردند و خداوند پاداش آنان را دو برابر عنایت فرمود. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: چون مرگ ابو طالب که خدای از او خشنود باد فرا رسید، سران قریش را جمع کرد و به آنان وصیت و سفارش کرد و گفت: ای گروه قریش! شما برگزیدگان خداوند از میان مردمید و شما قلب عرب و گنجوران خداوند در زمین خدایید و اهل و ساکنان حرم اویید. میان شما سالارهای فرمانده و شجاع و پیشتاز و گسترده دست وجود دارد. و بدانید که شما از لحاظ فخر و افتخار چیزی برای عرب باقی نگذاشته‌اید و هر شرف و افتخاری را به دست آورده‌اید و از این جهت بر همه مردم برتری دارید و آنان هم در صدد وسیله برای این کار هستند. از سوی دیگر مردم همگان با شما کینه دارند و بر جنگ با شما هماهنگ و متحدند.

من شما را به چیزهایی سفارش و وصیت می‌کنم و آن را حفظ کنید. نخست به شما در باره این بنا (کعبه) سفارش می‌کنم که در مواظبت از آن خشنودی خداوند و پایه‌های معیشت و زندگی و پایداری شما نهفته است. با ارحام و خویشاوندان خویش پیوند داشته باشید و صله رحم انجام دهید که موجب تأخیر مرگ و افزونی شمار شماست، و ستم و بد رفتاری را رها کنید که در نتیجه این دو، امتهای پیش از شما نابود شدند. کسی را که از شما یاری می‌خواهد یاری دهید و مستمندی را که از شما چیزی می‌خواهد به او عطا کنید که مایه شرف در زندگی و مرگ است. بر شما باد به راستگویی و برگرداندن امانت مردم که موجب می‌شود از هر تهمتی بری شوید و در نظر مردم بزرگ خواهید شد. ستیزه و مخالفت با مردم را کم کنید و با کارهای پسندیده نسبت به ایشان خوبی کنید که موجب جلب محبت خواص و مکرمت عموم و نیرومندی افراد خانواده است. در مورد محمد به شما سفارش می‌کنم.

خیر اندیش باشید که او در میان قریش به امانت و میان اعراب به صداقت و راستی معروف است و او دارای همه این صفاتی است که شما را به آنها سفارش کردم و

---

(۱). روایت با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۳۶۶ امالی صدوق آمده است. م.

(۲). روایت با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۳۶۶ امالی صدوق آمده است. م.

همانا چیزی برای شما آورده که قلب آن را پذیرفته است و زبان از بیم سرزنش، آن را ظاهرا انکار می‌کند. و به خدا سوگند گویی می‌بینم مستمندان عرب و توانگران اطراف و مردم مستضعف دعوتش را خواهند پذیرفت و سخنش را تصدیق خواهند کرد و کار او را بزرگ خواهند شمرد و او با آنان تا پای جان خواهد بود و در نتیجه سران و سالارهای قریش دنباله رو و ناتوان و خانه‌هایشان خراب خواهد شد و در آن حال ناتوانان قریش توانگر می‌شوند، و هر کس نسبت به محمد سخت‌گیری بیشتری کرده باشد، بیشتر به او نیازمند است و هر کس از او بیشتر فاصله گرفته باشد، خطاکارتر است، و در آن حال تمام اعراب دوستی و مودت خود را به او عرضه خواهند داشت و سرزمین‌های خود را برای او صافی خواهند کرد و فرمانبردارش می‌شوند. ای گروه قریش! بر شما باد که از این برادر پدر و مادری خود مواظبت کنید. همگان دوستدار و از گروه او حمایت‌کننده باشید. به خدا سوگند هیچ کس راه او را نمی‌پوید مگر آنکه رستگار می‌شود و هر کس به راهنمایی او عمل کند کامیاب می‌شود

و اگر مرا مدتی باشد و مرگم فرا نرسد، همانا همه امور او را کفایت خواهم کرد و داهیه‌های روزگار را از او دفع خواهم کرد و به هر حال هم اکنون هم به شهادت او گواهی می‌دهم و گفتارش را تعظیم می‌کنم. «۱»

(۱) ابن عباس می‌گوید: ابو طالب در حالی که پسرش جعفر همراهش بود، از کنار رسول خدا (ص) که در مسجد الحرام مشغول گزاردن نماز ظهر بود عبور کرد. علی (ع) هم در سمت راست پیامبر به ایشان اقتدا کرده بود. ابو طالب به جعفر گفت: برو کنار پسر عمویت نماز بگزار. جعفر پیش رفت. علی (ع) یک گام به عقب آمد و دو نفری پشت سر پیامبر نماز گزاردند. ابو طالب در این مورد این ابیات را سروده است:

«همانا علی و جعفر در پیشامدها و سختی روزگار مورد اعتماد منند. چون بمیرم و به نسب و نژاد خود بپیوندم، آن دو را در قبال دشمنان می‌گذارم. شما دو تن فروگذاری مکنید و پسر عموی خود را که پسر برادر پدر و مادری من است یاری

---

(۱). این روایت از همین کتاب روضة الواعظین در بحار الانوار، ص ۱۰۷، ج ۳۵، آمده است و به نقل آقای عبد الله الخنیزی در کتاب ابو طالب، مؤمن قریش، در صفحات ۳۹۰ و ۳۹۱ سیرة الحلبیه و صفحات ۱۴ و ۱۵ جلد ۲ ثمرات الاوراق حموی هم آمده است و برای اطلاع بیشتر از منابع آن، رک. به: مرحوم علامه مرحوم امینی، الغدیر، ج ۷، صفحات ۳۶۷ و ۳۶۸. م.

دهید، و به خدا سوگند من هرگز او را خوار نمی‌کنم و هیچ والانژادی از پسرانم او را رها نمی‌کند. ابو معتب که ما را رها کرده است دارای نسب فرخنده نیست.»

(۱) «باید مردم گزینه بدانند که محمد پیامبری است همچون موسی و مسیح پسر مریم. او هم همان هدایتی را که آن دو آورده‌اند آورده است و همگان به لطف و نیایش خداوند هدایت می‌کنند و معصوم هستند. شما در کتابهای خود با سخن راست و درست، نه سخن دروغ و پیچیده، این موضوع را می‌خوانید. برای خدا شریک و مانندی قرار مدهید و اسلام بیاورید که راه حق تاریک نیست.»

(۲) از جمله اقوال ابو طالب که دلالت بر یکتاپرستی او دارد این ابیات اوست:

«صاحب و پادشاه همه مردم که او را شریک و انبازی نیست. همو بخشنده و آفریننده و باز آفریننده است. کسی که هر چه بر فراز آسمان است به حق از اوست و کسی که هر کس زیر آسمان است بنده اوست.»

در این ابیات اقرار به توحید و یکتاپرستی و زدودن هر شریک از خداوند کرده و بیان داشته است که خداوند ابدی و ازلی است و مردم را پس از مرگ باز می‌آفریند و مسلمانان هم با همین اعتقاد از مردم دوره جاهلی شناخته می‌شدند.

(۳) و به هنگام مرگ این ابیات را سروده است:

«به پسرم علی و پیرمرد قوم عباس و حمزه شیر دلاور که به راستی از او حمایت می‌کند و به جعفر سفارش و وصیت می‌کنم که پیامبر برگزیده را که دیدارش خیر و برکت است یاری دهند و سختی را از او برطرف کنند. مادرم و آنچه زاییده است فدای شما باد. برای دفاع از محمد (ص) در برابر مردم همچون سپرها باشید.»

(۴) و همچنین این ابیات را سروده است:

«آیا نمی‌دانید که فرزند ما نزد ما دروغگو نیست و به سخنان یاوه اعتنا نمی- کند؟ سپید چهره‌ای که به حرمت آبرویش برای همگان (از ابر) طلب باران می‌شود، بهار یتیمان و پناهگاه بیوه زنان است. درماندگان بنی هاشم به او پناه می‌برند و آنان در پیشگاه او در نعمت و بخششها هستند. سوگند به خانه خدا دروغ می‌گویید که ما محمد را رها می‌کنیم و برای دفاع از او با نیزه‌ها و شمشیرها جنگ نمی‌کنیم. او را تسلیم نخواهیم کرد تا بر گرد او همگان بر زمین بیفتیم (کشته شویم) و از فرزندان و همسران خویش فراموش می‌کنیم.»

«به من می‌گویند: از یاری دادن آن کس که با هدایت و راهنمایی آمده است

دست بردار و به سود ما با هر کس که ستیزه‌گر است ستیز کن. احمد را تسلیم ما کن و پسرهای ما را سرپرستی کن و به سخن سرزنش‌کننده اعتنا مکن. به آنان گفتم:

خداوند پروردگار من است و مرا بر هر ستمگری از نسل لؤیّ بن غالب یاری می‌دهد.»

تمام این ابیات دلالت بر ایمان ابو طالب رضی الله عنه دارد و هر کس منکر آن است باید آنچه را گفتیم تأمل کند و بفهمد. «۱»

(۱) ابن عباس (رضی الله عنه) می‌گوید: روزی علی بن ابی طالب (ع) در حالی که انا لله و انا- الیه راجعون می‌گفت و می‌گریست به حضور پیامبر (ص) آمد. پیامبر پرسیدند: چه خبر شده است؟ گفت: مادرم فاطمه دختر اسد درگذشت. رسول خدا گریستند و فرمودند:

ای علی! خدا مادرت را رحمت کند که تنها مادر تو نبود، بلکه مادر من هم بود. این عمامه و دو جامه مرا بردار و به زنها بگو او را نیکو غسل دهند و در این جامه‌ها کفن کنند و جنازه را حرکت مده تا من بیایم و دیگر کارها را شخص خودم انجام دهم. گوید چون ساعتی گذشت پیامبر (ص) آمدند و جنازه بیرون آورده شد و پیامبر (ص) بر آن نمازی گزاردند که پیش از آن بر کسی چنان نمازی نگزارده بودند و سپس چهل تکبیر بر آن گفتند. آنگاه پیامبر (ص) به تن خویش وارد گور شدند و اندکی در آن آرمیدند، بدون اینکه هیچ گونه صدایی شنیده شود و هیچ حرکتی

---

(۱). خوانندگان گرامی توجه دارند که از سوی معاویه و بنی امیه تبلیغات فراوانی در مورد مؤمن و مسلمان نبودن ابو طالب

سلام الله علیه می‌شده است و به همین سبب پیش از روزگار فتال و تألیف روضة الواعظین چند کتاب مستقل در موضوع ایمان ابو طالب نوشته شده است که از جمله ایمان ابی طالب اثر شیخ مفید، درگذشته ۴۱۳ هجری است.

در ادوار بعد هم آثار دیگری نظیر کتاب ابو علی فخار بن معد موسوی تألیف شده است.

در عصر حاضر هم کتاب ابو طالب، مؤمن قریش تألیف عبد الله خنیزی و ترجمه بخش ابو طالب از کتاب الغدیر مرحوم علامه امینی با نام ابو طالب، مظلوم تاریخ، تألیف و ترجمه شده است. مجموعه این ابیات در صفحات ۶۸ تا ۱۸۲ جلد ۳۵ بحار الانوار، چاپ دار الکتب الاسلامیه، از منابع مختلف نقل شده است و در مورد اشعار ابو طالب می‌توان به دو کتاب دیوان شیخ الاباطح ابی طالب، تألیف ابی هفان عبدی، دانشمند قرن چهارم هجری و زهرة الادبا فی شرح لامیه شیخ البطحاء، تألیف جعفر نقدی که هر دو به ضمیمه یک دیگر چاپ شده است، افست کتابخانه نینوی مراجعه کرد و در مجموع نمی‌توان به آنچه که در برخی از کتابها نظیر سیره ابو الفداء در مورد مؤمن و مسلمان نبودن ابو طالب آمده است اعتنا کرد. م.

ص:۲۳۸

انجام دهند. آنگاه فرمودند: ای علی و ای حسن! جنازه را داخل گور بیاورید. آن دو هم داخل گور شدند و چون پیامبر از انجام امور لازم فارغ شدند به آن دو فرمودند: بیرون روید و آن دو از گور بیرون آمدند و پیامبر (ص) کنار سر فاطمه رفتند و فرمودند: ای فاطمه! من محمد و سرور آدمیانم و فخری نیست چون نکیر و منکر پیش تو آیند و از پروردگارت بپرسند، بگو: خدای پروردگار من است و محمد پیامبر من و آیین من اسلام و کتاب من قرآن و پسرم امام و ولی من است.

سپس پیامبر (ص) عرض کرد: پروردگارا! فاطمه را به گفتار ثابت و پایدار بدار و سپس دست راست خود را بر دست چپ خویش زدند و خاک دو دست خویش را زدودند و سپس فرمودند: سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، همانا فاطمه بانگ و صدای خوردن دست راست مرا به دست چپم شنید.

عمار بن یاسر برخاست و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد.

همانا بر فاطمه نمازی گزاردی که بر هیچ کس پیش از او چنین نمازی نگزارده بودی.

فرمود: ای ابو یقظان (کنیه عمار یاسر است) او شایسته و سزاوار بود که بر او چنین نمازی بگزارم. او از ابو طالب فرزندان بسیاری داشت که خیر ایشان بسیار بود و خیر ما اندک و با وجود این آنان را گاه گرسنه می‌داشت و مرا سیر می‌کرد و آنان را گاه برهنه می‌داشت و بر من جامه می‌پوشاند و بر سر من روغن می‌زد و حال آنکه موهای آنان را ژولیده می‌داشت.

(۱) عمار پرسید: چرا بر او چهل تکبیر فرمودی؟ فرمود: بر سمت راست خود نگریستم و چهل صف از فرشتگان دیدم و به این سبب چهل تکبیر گفتم.

عمار پرسید: چرا در گور او مدتی آرمیدی و هیچ آوایی از شما شنیده نشد و هیچ حرکتی از شما دیده نشد؟ فرمود: مردم روز رستاخیز برهنه از گور برانگیخته می‌شوند و از خداوند خود همواره مسألت می‌کردم که او را پوشیده محشور فرماید. سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، از گور فاطمه بیرون نیامدم مگر آنکه دیدم که دو پرتو (چراغ) کنار دستهایش نهاده شد و دو پرتو کنار پاهای او به درخشش درآمد و دو فرشته بر گور او گماشته شدند که تا بر پا شدن رستاخیز برای او آمرزش خواهی می‌کنند. «۱»

---

(۱). این روایت در صفحات ۱۸۹ و ۱۹۰ امالی صدوق و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۷۰، ج ۳۵، چاپ دار الکتب الاسلامیه آمده است. م.

(۱) در خبر مفصل دیگری آمده است که پیامبر (ص) فرمودند: ای عمار! فرشتگان افق را آکنده ساختند و برای فاطمه دری از بهشت گشوده شد و برای او فرشی از فرشهای بهشتی گسترده شد و برای او از گل و ریحان بهشت فرستاده شد که روح و ریحان و جنة نعیم است «۱» و گور او روضه‌یی از ریاض بهشت است. «۲»

ما در باب تولد و مبعث پیامبر (ص) هم مطالبی که دلالت بر ایمان ابو طالب داشت آوردیم و هر کس بخواهد می‌تواند به آنجا مراجعه کند.

(۲)

مجلس سیزدهم در تولد بانوی بانوان فاطمه زهرا (ع)

(۳) بدان که فاطمه زهرا پنج سال پس از مبعث و سه سال پس از معراج متولد شده است و هشت سال با رسول خدا (ص) در مکه بوده و سپس به مدینه هجرت کرده است و یک سال پس از آمدن به مدینه و به روایت صحیح‌تری شش ماه پس از آن با علی (ع) ازدواج کرده است و به هنگام رحلت رسول خدا هیجده ساله بوده است و پس از رحلت پدرش هفتاد و دو روز زندگی کرده است. «۳»

(۴) مفضل بن عمر می‌گوید: به امام صادق (ع) گفتم: ولادت فاطمه (ع) چگونه بود؟

فرمود: آری، چون خدیجه با رسول خدا ازدواج کرد، زنان مکه از او دوری گزیدند و به دیدنش نمی‌رفتند و به او سلام نمی‌دادند و اگر زنی می‌خواست به دیدن او برود او را منع می‌کردند و خدیجه سخت اندوهگین شد و در عین حال بیشتر غم و اندوه او برای رسول خدا (ص) بود و همین که به فاطمه (ع) باردار شد، فاطمه با او سخن

(۱). مأخوذ از آیه ۸۹ سوره پنجاه و ششم (واقعه) است. م.

(۲). موضوع دراز کشیدن پیامبر (ص) در گور فاطمه (رضی الله عنه) و کفن کردن با جامه‌های خود او را، در بسیاری از منابع اهل سنت هم ضمن تجلیل از فداکاریهای فاطمه آمده است.

مثلا، رک. به: ابن عبد البر، استیعاب، در صفحه ۳۸۰ و حاشیه صفحه ۳۸۲ جلد ۴ اصابه ابن حجر، و صفحه ۵۱۷، جلد ۵ اسد الغابه ابن اثیر.

این بانوی بزرگوار به نقل سبط ابن الجوزی در تذکرة الخواص، ص ۱۰، در هجرت به مدینه، فاصله میان مکه و آن شهر را پیاده پیموده است، درود و رحمت خدا بر او باد.

(۳). کلینی هم در اصول کافی تولد حضرت زهرا را پنج سال پس از مبعث نوشته است، (ص ۳۵۵، ج ۲، علمیه اسلامیه). طبرسی هم در اعلام الوری (صفحه ۲۲۱ ترجمه آن) همین سال را برگزیده است ولی اقوال دیگری هم گفته شده است. م.

می‌گفت و در همان حال که هنوز در شکم مادر بود، مادر را به صبر و شکیبایی سفارش می‌کرد و خدیجه این موضوع را از پیامبر پوشیده می‌داشت. روزی رسول خدا (ص) وارد خانه شد و شنید خدیجه با کسی سخن می‌گوید. فرمود: ای خدیجه! با چه کسی سخن می‌گویی؟ گفت: با جنینی که در شکم من است و او با من سخن می‌گوید و انس می‌گیرد. فرمود: ای خدیجه! این جبریل است که به من مژده می- دهد که جنین تو دختر من است و پاک و فرخنده است و خداوند متعال نسل مرا از او قرار داده است و گروهی از فرزندان او پیشوایان و خلیفه‌های خداوند بر زمین پس از پایان یافتن پیامبری خواهند بود.

(۱) خدیجه همچنین دوران بارداری خود را گذراند و چون هنگام زایمان او نزدیک شد، به گروهی از زنان قریش و بنی هاشم پیام داد: پیش من آیید و قابلگی مرا بر عهده بگیرید. آنان پیام دادند که تو از سخن ما سرپیچی کردی و آن را نپذیرفتی و با محمد، یتیم ابو طالب که فقیر و مستمند است، ازدواج کردی. ما پیش تو نمی‌آییم و کمکی نخواهیم کرد. خدیجه از این پیام اندوهگین شد. در همان حال چهار زن گندمگون بلند قامت که شبیه به زنان بنی هاشم بودند، پیش او آمدند. خدیجه نخست از دیدن ایشان ترسید. یکی از آنان گفت: ای خدیجه! اندوهگین مباش. ما فرستادگان پروردگار تو و خواهران تو هستیم. من ساره‌ام و این آسیه دختر مزاحم و همدم و ندیم تو در بهشت است. این هم مریم دختر عمران و این هم کلثوم خواهر موسی بن عمران است. خداوند ما را پیش تو فرستاده است تا عهده‌دار کارهای تو باشیم. یکی از ایشان سمت راست خدیجه و دیگری سمت چپ او و یکی پشت سرش و دیگری پیش رویش نشستند و خدیجه فاطمه (ع) را پاک و پاکیزه زایید و چون فاطمه به زمین رسید، نور و پرتوی از او سر زد و تمام خانه‌های مکه و همه خاور و باختر زمین از آن پرتو روشن شد و ده تن از فرشتگان (حور العین) آمدند که همراه هر یک طشتی و ابریقی آکنده از آب کوثر بود. زنی که برابر خدیجه نشسته بود، آب کوثر را گرفت و فاطمه (ع) را با آن شست و دو جامه سپید که از شیر سپیدتر و از مشک خوشبوتر بود آوردند و فاطمه (ع)

را در آن پیچیدند. آنگاه همان بانو از فاطمه (ع) خواست سخن بگوید و فاطمه به سخن آمد و گفت: شهادت و گواهی می‌دهم که خدایی جز پروردگار یگانه نیست و پدرم رسول خدا و سرور پیامبران است و شوهرم سرور اوصیاء است و فرزندانم گزیده‌ترین نوه‌های پیامبرانند،

ص:۲۴۱

و سپس به آن چهار بانو سلام داد و نام هر یک از ایشان را بر زبان آورد و آن زنان به فاطمه (ع) لبخند زدند و آنان و فرشتگان و ساکنان آسمانها به یک دیگر مژده دادند و در آسمان پرتوی رخشنده آشکار شد که فرشتگان پیش از آن آن را ندیده بودند و آن چهار بانو به خدیجه گفتند: ای خدیجه! این دختر پاک و پاکیزه و فرخنده خود را بگیر که در آن و نسل آن برکت و فرخندگی داده شده است. خدیجه شاد و خندان فرزند خویش را در آغوش گرفت و پستان خود را که پر شیر شده بود در دهانش نهاد و فاطمه (ع) در هر روز به اندازه یک ماه رشد می‌کرد و در هر ماه به اندازه یک سال- که کودکان دیگر رشد می‌کنند- رشد می‌کرد. «۱»

(۱) «ای نفس صبر و شکیبایی کن هر چند که به فاطمه دختر رسول خدا و دو پسرش ظلم و ستم شد. این همان بانوی بزرگواری است که احمد مختار (ص) پدر اوست و جبریل که امین خداوند است او را پرورش داده است. خداوند متعال فاطمه را از گناه و شک و تردید پاک فرموده است و او را تصفیه و تزکیه کرده است.»

(۲)

مجلس چهاردهم در ازدواج فاطمه (ع)

(۳) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: مدتی بود که قصد ازدواج و خواستگاری از فاطمه دختر محمد را که درود خداوند بر آن دو باد داشتم، ولی این گستاخی را در خود نمی‌دیدم که به پیامبر (ص) بگویم. شب و روز این اندیشه در دل من بود، تا آنکه یک بار که به حضور پیامبر رسیدم، فرمودند: ای علی! آیا با ازدواج موافقی؟

گفتم: رسول خدا خود داناترند. پیامبر قبلا می‌خواستند یکی دیگر از زنان قرشی را برای من بگیرند و من هم بیم آن را داشتم که فاطمه را از دست بدهم. مدتی گذشت و چیزی هم نمی‌دانستم که ناگاه فرستاده رسول خدا آمد و مرا احضار کرد و گفت:

با شتاب بیا، و پیامبر را هیچ گاه به شادی و خرمی امروز ندیده‌ایم. علی (ع) می- گوید: من شتابان به حضور آن حضرت رفتم و ایشان در حجره ام سلمه بودند و چون

---

(۱). حدیث اول مجلس هشتاد و هفتم امالی صدوق است که بدون هیچ کم و بیشی نقل شده است. این ابیات افزوده فتال است. رک. به: صفحه ۵۹۳ امالی همراه با ترجمه آقای کمره‌یی، چاپ کتابفروشی اسلامیه تهران و نخستین حدیثی است که در باب ولادت آن حضرت در بحار الانوار، ص ۲، ج ۴۳، چاپ مکتبة الاسلامیه آمده است. م.

چشم ایشان به من افتاد، چهره‌شان شاد شد و چنان لبخند زدند که من درخشش و سپیدی دندانهای ایشان را دیدم، و فرمودند: ای علی! مژده بده که خداوند آنچه را در باره ازدواج تو در نظر داشتم کفایت فرمود. گفتم: ای رسول خدا! این موضوع چگونه است؟ فرمود: جبریل (ع) پیش من آمد و از سنبل و نیلوفر بهشت همراهش بود که به من داد. گرفتم و بوییدم و گفتم: مناسبت این سنبل و نیلوفر چیست؟ گفت:

خداوند به ساکنان و فرشتگان بهشت فرمان داده است تمام بهشت و درختان آن را بیارایند و کاخهای آن را آرایش و زیور دهند و به نسیم بهشتی فرمان داده است که انواع عطر و بوی خوش برافشاند و به حوران فرمان داده است سوره‌های طه و طسم و یس و حمعسق را بخوانند و سروشی از عرش ندا داد که امروز روز جشن علی بن ابی طالب است و شما را گواه می‌گیرم که فاطمه دختر محمد (ص) را به ازدواج علی درآوردم و آن دو را برای یک دیگر پسندیدم. آنگاه خداوند ابری را برانگیخت که سپید بود و از مروارید و زبرجد و یاقوتهای بهشت نثار کرد و فرشتگان برخاستند و گل افشاندند و سنبل و نیلوفر بهشتی نثار کردند و این سنبل و نیلوفر از همان گلهاست. سپس خداوند متعال به یکی از فرشتگان بهشت که نامش راحیل و از همه فرشتگان سخنورتر است فرمان داد خطبه بخواند و او خطبه‌یی خواند که مردم زمین و ساکنان آسمان چنان خطبه‌یی نشنیده بودند. سپس سروشی بانگ برداشت که ای فرشتگان و ساکنان بهشت من! به علی بن ابی طالب محبوب محمد (ص) و به فاطمه دختر محمد (ص) شادباش بگویید که من بر آن دو برکت دادم. همانا من محبوب‌ترین زن و مرد را پس از پیامبران و رسولان به ازدواج یک دیگر درآوردم.

راحیل عرض کرد: پروردگارا! چه برکتی بیش از این برکت که در بهشت خود برای آنان قرار داده‌ای و می‌بینیم به آنان عنایت فرموده‌ای؟ حق تعالی فرمود: یکی از برکتهای من بر آن دو این است که در محبت من هماهنگ و یک دلند و آن دو را بر خلق خود حجت قرار دادم و سوگند به عزت و جلال خودم از آن دو خلقی را برآورم و فرزندانی به وجود آورم که گنجورهای دانش و فرا خوانندگان به سوی دین و آیین من خواهند بود و پس از پیامبران و رسولان، آنان را حجت قرار داده‌ام و به آنان با خلق خویش احتجاج می‌کنم.

(۱) آنگاه پیامبر فرمودند: ای علی! مژده باد بر تو که خدایت چنین کرامتی ارزانی داشته که به هیچ کس مانند آن را عرضه نفرموده است. من دختر خود را به

ازدواج تو درمی‌آورم به همان گونه که خدای رحمان او را به ازدواج تو درآورده است و من هم همان چیزی را که خداوند پسندیده است می‌پسندم. اکنون مواظب همسر خویش باش که تو نسبت به او از من سزاوارتری. جبریل به من خبر داد که بهشت مشتاق شما دو تن است و اگر چنین نبود که خداوند مقدر فرموده است که حجتهای خود را از شما بوجود آورد، هر آینه تقاضای بهشت و ساکنان آن را بر می- آورد و شما را به بهشت منتقل می‌کرد. ای علی! تو چه نیکو برادری و چه نیکو دامادی و چه نیکو دوستی هستی و همین افتخار برای تو بس است که خدای از تو راضی و خشنود است. علی (ع) می‌گوید

من گفتم: ای رسول خدا! آیا قدر من بدان جا رسیده است که نام من در بهشت برده شود و خداوند نزد فرشتگان ازدواج مرا طرح فرماید؟ پیامبر فرمودند: خداوند متعال چون بخواهد دوست خود را گرامی دارد، او را چنان گرامی می‌دارد که هیچ چشمی چنان ندیده و هیچ گوشی چنان نشنیده است و خداوند برای تو چنین برگزیده است. علی (ع) این آیه را تلاوت فرمود: «خدایا به من بیاموز که سپاسگزار نعمتی که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای باشم.» «۱» و پیامبر (ص) آمین فرمودند. «۲»

(۱) حسین بن علی (ع) فرموده است: چون کابین و مهریه فاطمه (ع) را که چهار صد و هشتاد درهم بود علی (ع) آورد، پیامبر فرمان دادند دو سوم آن به مصرف خرید بوی خوش و عطر برسد و یک سوم آن را جامه بخرند و هنگامی که عروسی کردند، بستر و فراش آنان پوست گوسپندان قربانی رسول خدا (ص) بود و بالشی از چرم که آن را از لیف خرما آکنده بودند. «۳»

(۲) از موسی بن جعفر (ع) نقل شده است که روزی رسول خدا (ص) نشسته بودند.

ناگاه فرشته‌یی پیش ایشان آمد که بیست و چهار چهره داشت. پیامبر فرمودند: ای محبوب من جبریل! من ترا به این صورت ندیده بودم. فرشته گفت: من جبریل نیستم.

---

(۱). بخشی از آیه ۱۵ سوره چهل و ششم (احقاف) است. م.

(۲). نخستین حدیثی است که در مجلس هشتاد و سوم امالی صدوق (ص ۵۵۸، همراه با ترجمه) آمده است، و با دو سلسله سند در عیون اخبار الرضا هم آمده است و برای اطلاع بیشتر از منابع دیگر به بحار الانوار، ص ۱۰۳، ج ۴۳، مراجعه فرمایید. م.

(۳). نظیر این روایت در قرب الاسناد حمیری به نقل مرحوم مجلسی در بحار، ص ۱۰۴، ج ۴۳، آمده است. م.

نام من محمود است و خداوند مرا گسیل فرموده است تا نور را به همسری نور درآورم. پیامبر پرسیدند: چه کسی را به ازدواج چه کسی؟ گفت: فاطمه را به همسری علی. و چون آن فرشته خواست برود و پشت کرد، میان شانه‌هایش نوشته شده بود:

محمد رسول خداست و علی وصی اوست. پیامبر فرمودند: این نوشته از چه زمانی میان شانه‌های تو نوشته شده است؟ گفت: بیست و دو هزار سال پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند. «۱»

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: روزی ام ایمن به حضور پیامبر (ص) رسید و در چادر خود چیزی داشت. پیامبر (ص) پرسیدند: ای ام ایمن! چه چیزی همراه داری؟ گفت: فلان دختر را عروس می‌کردند چیزی بر او نثار کردند و من از آنچه بر او نثار کردند برداشتم. سپس ام ایمن گریست و گفت: ای رسول خدا! شما فاطمه را عروس کردی و چیزی بر او نثار نفرمودی. پیامبر فرمودند: ای ام ایمن! چرا سخن بیهوده می‌گویی؟ همانا خداوند متعال چون فاطمه را به همسری علی درآورد،

به درختان بهشت فرمان داد بر ساکنان بهشت از زیورها و یاقوت و زمرد و مروارید و استبرق نثار کنند و آنان آنچه خارج از شمار است برای خود برگرفتند و خداوند درخت طوبی را کابین فاطمه (ع) قرار داد و آن را در خانه علی (ع) در بهشت مستقر فرمود. «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرمودند: فرشته‌یی پیش من آمد و گفت: ای محمد! خدایت بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید من فاطمه را به همسری علی درآوردم، او را به ازدواج علی درآر. به درخت طوبی فرمان داده شد که در و یاقوت و مرجان برافشاند و ساکنان آسمانها از این موضوع شاد مانند و به زودی دو پسر از فاطمه متولد می- شوند که دو سرور جوانان بهشت خواهند بود و مردم بهشت به آنان آراسته می‌شوند.

ای محمد! بر تو بشارت و مژده باد که گزینه‌تر پیشینیان و آیندگانی. «۳»

---

(۱). با ذکر سلسله کامل سند در معانی الاخبار صدوق، ص ۱۰۴، چاپ ۱۳۶۱ شمسی، آمده است. م.

(۲). در امالی صدوق و تفسیر عیاشی، به نقل مرحوم مجلسی از آن دو منبع آمده است.

برای اطلاع بیشتر، رک. به: بحار الانوار ص ۹۹، ج ۴۳. م.

(۳). با ذکر سلسله اسناد در عیون اخبار الرضای صدوق، ص ۲۷، ج ۲، چاپ ۱۳۷۷ قمری، قم، آمده است. م.

ص:۲۴۵

(۱) و رسول خدا فرموده است: اگر خداوند علی بن ابی طالب را نیافریده بود، هرگز برای فاطمه همسر شایسته‌یی پیدا نمی‌شد. «۱»

(۲) و روایت شده است که پیامبر (ص) از جمله چیزها که به فاطمه جهاز داده بود، ریسمانی و مشکی و تشکی بود که از اذخر (گیاهی خوشبو، کندر و سپنج) انباشته بود.

(۳) به رسول خدا (ص) گفته شده: از میزان مهریه و کابین زهرا در زمین آگاه شدیم. مهریه او در آسمانها چیست؟ فرمودند: آنچه را که برای شما مهم است و به کار می‌آید بپرسید و آنچه را که به کار شما نمی‌آید رها کنید. گفته شد: این از مواردی است که ما را به کار می‌آید. فرمود: در آسمان یک پنجم زمین مهریه و کابین فاطمه قرار داده شده است. هر کس نسبت به او و فرزندانش خشمگین و دشمن باشد تا روز قیامت راه رفتن بر زمین بر او حرام است. «۲»

(۴) ابن عباس می‌گوید: شب زفاف و عروسی فاطمه (ع) پیامبر (ص) پیشاپیش آن بزرگوار و جبریل از سمت راست و میکال از سمت چپ و هفتاد هزار فرشته از پشت سرش حرکت می‌کردند و تسبیح و تقدیس می‌کردند تا سپیده دمید. «۳»

شعر: «سلام بر آن پاک پاکیزه شده فاطمه و سلام بر فرزندانش که ستارگان تابانند.»

(۵)

خطبه پیامبر (ص) هنگام ازدواج فاطمه و علی (ع)

(۶) سپاس و ستایش خداوندی را که همه صفاتش ستوده است. او را در قبال قدرتش می‌پرستند و فرمانش مطاع است و از عذابش باید بیم داشت و به پاداشهایی که پیش اوست همگان راغب هستند. فرمانش در آسمان و زمین که از آن اوست روان است. پروردگاری که خلق را با قدرت خویش آفریده است و احکام خود را مخصوص ایشان قرار داده و آنان را با پیامبر خویش عزت بخشیده است و با دین

---

(۱). این حدیث در منابع اهل سنت هم آمده است، از جمله در کنوز الحقائق مناوی، ص ۱۲۴. م.

(۲). به نقل از مناقب ابن شهر آشوب در بحار الانوار، ص ۱۱۳، ج ۴۳، آمده است. م.

(۳). این روایت در منابع اهل سنت هم همین گونه آمده است، از جمله در صفحه ۷ جلد ۵ تاریخ بغداد و صفحه ۳۲ ذخائر العقبی. م.

خود گرامی داشته است.

و سپس همانا که خداوند زناشویی را موجب پیوستگی نسبها و آن را امری لازم قرار داده است و ارحام را به آن وسیله پیوسته به یک دیگر فرموده و بر همگان آن را واجب فرموده است.

(۱) و خداوند متعال چنین می‌فرماید: «و او خداوندی است که آدمی را از آب آفریده و میان آنان خویشی و بستگی ازدواج را قرار داد و خدای تو بر هر کاری تواناست.» «۱»

(۲) فرمان خداوند به قضای او و قضای او به قدر او می‌پیوندد و هر قضا را قدری و هر قدری را مدتی معین است. «خداوند آنچه را می‌خواهد محو و آنچه را می‌خواهد پایدار می‌فرماید و اصل کتاب پیش اوست.» «۲» و سپس همانا پروردگار من به من فرمان داده است که فاطمه را به ازدواج علی بن ابی طالب در آورم و همانا که من فاطمه را به مهریه چهار صد مثقال نقره، در صورتی که علی هم به این مهریه راضی باشد، به ازدواج علی درآوردم. در آن هنگام پیامبر علی را برای انجام کاری فرستاده بود. آنگاه رسول خدا (ص) دستور فرمود طبقی خرما آوردند و پیش ما نهادند و فرمود: بردارید و بخورید و در همان حال که ما از آن خرما برمی‌داشتیم، علی (ع) آمد. پیامبر (ص) به روی او لبخند زد و فرمود: ای علی! پروردگارم به من دستور فرمود

فاطمه را به همسری تو درآوردم و او را در قبال چهار صد مثقال نقره در صورتی که تو راضی باشی، به همسری تو درآوردم. گفت: ای رسول خدا! راضی و خشنودم و برای سپاس به درگاه خداوند متعال پیشانی بر خاک نهاد و سجده کرد و چون سر از خاک برداشت، پیامبر (ص) فرمودند: خداوند بر شما دو نفر فرخنده و مبارک گرداند و شما را کامیاب و سعادتمند قرار دهد و از شما فرزندان پاکیزه بسیار پدید آورد. «۳» (۳) و روایت شده است که مهریه فاطمه (ع) پانصد درهم

---

(۱). بخشی از آیه ۵۴ سوره بیست و پنجم (فرقان). م.

(۲). بخشی از آیه ۳۹ سوره سیزدهم (رعد). م.

(۳). این خطبه که همین گونه در کشف الحق علامه هم آمده است، در منابع اهل سنت هم نقل شده است. از جمله در ریاض النضرة، ص ۱۸۳، ج ۲ و ذخائر العقبی، ص ۲۹ و صواعق ابن حجر، ص ۸۴ و برای اطلاع بیشتر رک. به: صفحات ۱۳۳ و ۱۳۴ جلد ۲ کتاب فضائل الخمسه من الصحاح السته، اثر ارزشمند استاد سید مرتضی فیروزآبادی. م.

بوده است و این از همه روایاتی که نقل کردیم صحیح‌تر است.

(۱) «گفت: چه کسی در بستر و به جای پیامبر خفته است که فدای او گردم؟ گفتم:

آن کسی که در دشواریها پایدارترین خلق خداوند است. گفت: فاطمه زهرا را به همسری چه کسی دادند؟ گفتم: به بهترین خلق خدا. چه آنان که پابرهنه‌اند و چه آنان که کفش بر پا دارند.» «۱»

(۲)

مجلس پانزدهم در مناقب فاطمه (ع)

(۳) امام صادق (ع) در تفسیر این آیه «اوست که دو دریا را بهم درآمیخت، و میان آن دو برزخ و فاصله‌یی است که تجاوز به حدود یک دیگر نمی‌کنند.» «۲» فرموده است: علی و فاطمه دو دریای ژرف هستند که هیچ کدام بر دیگری ستم نمی‌کند و از میان آنان لؤلؤ و مرجان یعنی حسن و حسین (ع) به دست می‌آید. «۳»

(۴) رسول خدا فرموده‌اند: چون خداوند بهشت را آفرید، آن را از نور عرش خویش آفرید. سپس بخشی از آن نور را گرفت که یک سوم آن به من و یک سوم آن به فاطمه و یک سوم آن به علی و دوستداران او اختصاص یافت. هر کس چیزی از آن نور به او رسیده باشد به دوستی خاندان محمد (ص) راهنمایی می‌شود و به هر کس از آن نور نرسیده باشد از محبت و دوستی ایشان باز می‌ماند و گمراه می‌شود.

(۵) امام صادق (ع) فرموده است: برای فاطمه (ع) در پیشگاه خدای عز و جل نه نام است، فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه و زهرا.

---

(۱). برای اطلاع بیشتر از روایات مربوط به ازدواج فرخنده حضرت زهرا و حضرت امیر در منابع شیعی به صفحات ۹۳ تا ۱۳۶ جلد ۴۳ بحار الانوار چاپ جدید و در منابع اهل سنت به صفحات ۱۳۰ تا ۱۴۹ جلد ۲ فضائل الخمسه مراجعه شود که از کتابهای مختلف قبل و بعد از قرن پنجم و تألیف روضة الواعظین شواهد مختلف آورده شده است. در برخی از کتابهای کهن اهل سنت، مثل مناقب خوارزمی (اخطب خوارزم) در این مورد فصل جداگانه‌یی نوشته شده است و از صفحه ۲۴۱ تا صفحه ۲۵۷ به این موضوع اختصاص دارد. م.

(۲). آیات ۱۹، ۲۰ و ۲۲ سوره پنجاه و پنجم (الرحمن). م.

(۳). در تفسیر مجمع البیان، ص ۲۰۱، ج ۹ و ۱۰، چاپ بیروت آمده است و برای اطلاع بیشتر از این روایت و روایات دیگر به تفسیر برهان، ص ۲۶۵، ج ۴، مراجعه شود. م.

(۱) سپس فرمود: آیا می‌دانی معنی فاطمه چیست؟ و فرمود: یعنی از شر و بدی باز داشته شده است. و فرمود: اگر امیر المؤمنین با او ازدواج نمی‌کرد تا روز قیامت بر روی زمین برای او همسری شایسته یافت نمی‌شد، از آدم (ع) گرفته تا دیگران. «۱»

(۲) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: چون روز قیامت فرا رسد، دخترم فاطمه در حالی که سوار بر ناقه‌یی از ناقه‌های بهشتی است- که دو پهلوی آن آراسته است و لگام آن از مروارید تازه و پاهای آن از زمرد سبز و دم آن از مشک تازه و دو چشمش از یاقوت سرخ است- می‌آید. بر او قبه‌یی از نور است که از درون، بیرونش مشاهده می‌شود و از بیرون آن درونش دیده می‌شود. درون آن قبه از عفو خدا و برون آن آکنده از رحمت خداوند است. بر سرش تاجی از نور است که هفتاد پایه دارد و هر پایه‌اش آراسته به مروارید و یاقوت است و همچون ستاره درخشانی در افق آسمان می‌درخشد. هفتاد هزار فرشته از جانب راست و هفتاد هزار فرشته از جانب چپ او حرکت می‌کنند و جبریل لگام ناقه‌اش را در دست دارد و با صدای بلند ندا می‌دهد که چشمهای خود را فرو بندید تا فاطمه دختر محمد (ص) بگذرد و در این هنگام همگان، حتی پیامبران و رسولان و شهیدان چشم فرو می‌بندند تا فاطمه بگذرد و چون مقابل عرش خدا می‌رسد، خویش را از ناقه‌اش فرو می‌اندازد و می‌گوید:

پروردگارا! میان من و کسانی که به من ستم کرده‌اند، حکم فرمای. خدایا! میان من و کسانی که فرزندان مرا کشتند، حکم فرمای. در این هنگام از سوی خداوند جل جلاله ندا می‌رسد که ای محبوب من و ای دختر محبوب من! هر چه می‌خواهی بخواه تا برآورده شود و شفاعت کن تا شفاعت تو پذیرفته شود و سوگند به عزت و جلال خودم ستم هر ستمگری را جزا می‌دهم. فاطمه (ع) عرض می‌کند: پروردگارا! در باره فرزندان و ذریه خودم و شیعیان خودم و شیعیان ذریه‌ام و در مورد دوستداران

خودم و دوستداران ذریه‌ام تقاضای شفاعت دارم. از جانب حق تعالی ندا می‌رسد: ذریه فاطمه و شیعیان و دوستداران او و دوستداران ذریه او حاضر شوند. آنان در حالی که فرشتگان رحمت ایشان را احاطه کرده‌اند پیش می‌آیند و

---

(۱). این روایت در امالی و علل الشرائع و خصال صدوق آمده و به نقل از این سه کتاب در بحار الانوار، ص ۱۰، ج ۴۳، نقل شده است. م.

فاطمه (ع) پیشاپیش آنان حرکت می‌کند و ایشان را به بهشت می‌برد. «۱»

(۱) به امام صادق (ع) گفته شد: اینکه پیامبر فرموده‌اند فاطمه بانوی بانوان بهشت است، آیا منظور نسبت به زنان روزگار خودش هست؟ فرمود: این معنی در مورد مریم (ع) است و فاطمه بانوی بانوان بهشت است، از اول تا آخر. «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: ای فاطمه! همانا که خداوند برای خشم تو خشم می- گیرد و برای خشنودی تو خشنود و راضی می‌شود. «۳»

(۳) و روایت شده است مردی به نام سندل «۴» به حضور امام صادق (ع) آمد و گفت:

این جوانان از قول شما احادیث عجیب نقل می‌کنند. امام صادق پرسیدند: مثلا چه چیزی؟ گفت: از قول شما نقل می‌کنند که برای آنان گفته‌ای، خداوند از خشم فاطمه خشم می‌گیرد و از رضا و خشنودی او خشنود می‌شود. حضرت صادق فرمود:

ای سندل! مگر شما ضمن روایات خودتان روایت نمی‌کنید که خداوند به سبب خشم بنده مؤمن خود، خشم می‌گیرد و به سبب خشنودی او خشنود می‌شود؟ گفت:

آری چنین روایت می‌کنیم. امام صادق (ع) فرمود: اگر فاطمه مؤمن باشد کجای این روایت عجیب است که خداوند برای غضب فاطمه (ع) به غضب آید و برای خشنودی او خشنود شود؟ سندل تصدیق کرد و گفت: آری «خداوند می‌داند پیامبری خویش را کجا قرار دهد.» «۵»

(۴) روایت است که از پیامبر (ص) پرسیده شد: بتول یعنی چه؟ که می‌شنویم می‌فرمایید مریم (ع) بتول است و فاطمه (ع) بتول است. فرمودند: یعنی زنی که

---

(۱). این روایت در امالی صدوق آمده است و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۲۱۹، ج ۴۳، نقل شده است. م.

(۲). با توضیح بیشتری در امالی صدوق آمده است و به نقل از آن در بحار، ص ۲۱، ج ۴۳، نقل شده است. م.

(۳). در عیون اخبار الرضای صدوق آمده است و به نقل از آن در بحار، ص ۱۹، ج ۴۳، آمده است. این موضوع در منابع اهل سنت هم مکرر در مکرر آمده است. رک. به: مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۳ و مناقب ابن مغازلی شافعی، صفحه ۳۵۱، صفحه ۳۷۸ جلد چهارم اصابه ابن حجر عسقلانی. م.

(۴). در امالی صدوق نام این شخص به صورت صندل ضبط است و در مجمع الرجال قهپایی، ص ۲۲۳، ج ۳، هم به همین صورت آمده، ولی در متن روضة الواعظین با سین آمده است. م.

(۵). بخشی از آیه ۱۲۴ سوره ششم (انعام). م.

حیض نبیند، زیرا این موضوع در دختران پیامبران ناخوشایند است. «۱»

(۱) پیامبر فرموده‌اند: چون به آسمان برده شدم جبریل دستم را گرفت و وارد بهشت کرد و از رطب بهشتی به من داد خوردم و مبدل به نطفه شد و چون به زمین برگشتم، با خدیجه همبستر شدم و او به فاطمه باردار شد. فاطمه انسیه حوراست و من هر گاه مشتاق بوی بهشت می‌شوم، دخترم را می‌بویم. «۲»

(۲) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: فاطمه بانوی بانوان تمام جهان است، از پیشینیان و آیندگان، و هر گاه در محراب عبادت خویش به عبادت می‌پردازد هفتاد هزار فرشته مقرب به او درود می‌فرستند و با او همان گونه که با مریم سخن گفته‌اند سخن می‌گویند که ای فاطمه! همانا خدایت ترا برگزیده و پاک کرده است و بر همه زنان جهانیان برتری داده است. آنگاه پیامبر (ص) به علی (ع) رو کردند و فرمودند: ای علی! همانا فاطمه پاره تن من و نور چشم و میوه دل من است. هر چه او را اندوهگین کند مرا اندوهگین می‌سازد و آنچه او را شاد کند مرا شاد می‌کند و او نخستین کس از افراد خاندان من است که به من ملحق خواهد شد. پس از من نسبت به او نیکویی کن. «۳»

(۳) شاعر چنین سروده است: «پس از آنکه به فرمان فاطمه زهرا شوهر گرامیش او را همراه دو فرزندش غسل داد، جسدش را کنار بقیع آورد و بر آن نماز گزارد و دفن کرد. هیچ کس از آن گروه بر او نماز نگزاردند و از آن کار، علی (ع) جلوگیری کرد و او را به خاک سپرد. فردا صبح آن قوم به حضور علی رسیدند و نمی‌دانستند کجا دفن شده است. گفتند: ای پدر دو نوه رسول خدا! فاطمه چه شد که او را نمی‌بینیم؟ فرمود: به مصطفی (ع) ملحق شد و آنان از پوشیده داشتن این موضوع نسبت به علی آکنده از خشم و کین شدند.»

---

(۱). بخشی از روایتی است که تمام آن در معانی الاخبار صدوق، ص ۶۴، چاپ ۱۳۶۱ شمسی آمده است. م.

(۲). این روایت در امالی و عیون اخبار الرضای صدوق و علل الشرائع و به نقل از آنها در بحار، ص ۴، ج ۴۳، آمده است. م.

(۳). ضمن روایت مفصلی در امالی صدوق آمده است که تمام آن در بحار، ص ۲۴، ج ۴۳، نقل شده است. م.

ص:۲۵۱

(۱)

مجلس شانزدهم در وفات فاطمه (ع)

(۲) عایشه می‌گوید: فاطمه (ع) آمد و راه رفتن او چون راه رفتن پیامبر (ص) بود.

پیامبر فرمودند: دخترم! خوش آمدی و او را سمت راست یا چپ خود نشاند و آهسته سخنی به او گفت که گریست. پس از آن آهسته سخن دیگری به او گفت که خندید. من به فاطمه (ع) گفتم: پیامبر سخنی به تو فرمود که گریستی و سپس حدیث دیگری آهسته فرمود که خندیدی. هرگز چون امروز شادی و اندوهی این چنین پیوسته از تو ندیده‌ام. فاطمه فرمود: اکنون راز پیامبر را آشکار نمی‌سازم. چون پیامبر رحلت فرمود، فاطمه گفت: پیامبر نخست که پوشیده با من سخن گفت چنین فرمود که جبریل هر سال یک بار قرآن را به من عرضه می‌کرد و امسال دو مرتبه آن را بر من عرضه داشته است و چنین احساس می‌کنم که مرگ من فرا رسیده است و تو هم نخستین کس از خاندان منی که به من ملحق خواهی شد و من خوب کسی هستم که پیش از تو می‌روم و به همین سبب گریستم. سپس فرمودند: آیا خشنود نمی‌شوی که بانوی بانوان این امت یا بانوی بانوان مؤمن باشی؟ و بدین سبب خندیدم. «۱»

(۳) و روایت شده است که پس از رحلت پیامبر (ص) همواره بر سر فاطمه (ع) از شدت درد دستار بسته بود و از آن مصیبت، سخت ناتوان و نزار و اندوهگین و دل گرفته و شکسته بال و همواره گریان و با دلی سوزان بود. گاه گاه از خود، بی‌خود می‌شد. مخصوصا هر گاه پیامبر (ص) را به خاطر می‌آورد و از ساعاتی یاد می‌کرد که پیامبر به دیدن او می‌آمدند و در آن هنگام اندوهش بیشتر می‌شد. گاه به حسن و گاه به حسین که کنارش نشسته بودند می‌نگریست و می‌فرمود: آن پدری که شما را گرامی می‌داشت و مکرر بر دوش خود می‌کشید و از همگان بر شما بیشتر محبت داشت و اجازه نمی‌داد که پیاده بر روی زمین حرکت کنید کجاست؟ انا لله و انا الیه

---

(۱). این روایت که با اختلاف لفظی اندک در منابع مختلف شیعی آمده است، در منابع اهل سنت هم مکرر نقل شده است. برای اطلاع رک. به: صحیح ترمذی، ص ۳۱۹، ج ۲، و به صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق و منابع دیگری که در صفحه ۱۵۷ جلد ۳ کتاب فضائل الخمسه من الصحاح السته آمده است و علاوه بر آن به صفحه ۳۶۲ مناقب ابن مغازلی هم مراجعه کنید که موارد دیگری هم معرفی شده است و از جمله احادیث متواتر در فضیلت زهرای اطهر سلام الله علیه است. م.

ص:۲۵۲

راجعون، به خدا سوگند پدر بزرگ شما که حبیب دل من بود از دست رفت و دیگر او را نمی‌بینم که این در را بگشاید و شما را بر دوش کشد و حال آنکه این کار را همواره می‌کرد. سپس فاطمه (ع) سخت بیمار شد و چهل روز بیماری ادامه یافت تا رحلت فرمود، درودهای خدا بر او باد.

(۱) و چون احساس به فرا رسیدن مرگ خویش کرد، ام ایمن و اسماء بنت عمیس را احضار فرمود و کسی دنبال علی (ع) فرستاد و چون علی (ع) آمد، به او گفت: ای پسر عمو! احساس می‌کنم که مرگ من فرا رسیده است و چنانم که تردید ندارم به اینکه هر ساعت به پیوستن به پدرم نزدیک‌تر می‌شوم و اکنون به چیزهایی که در دل دارم ترا وصیت می‌کنم. «۱» علی (ع) گفت: ای دختر رسول خدا! به آنچه می‌خواهی وصیت کن، و کنار بالین او نشست و هر که را در خانه بود، از خانه بیرون کرد. سپس فرمود: ای پسر عمو! می‌دانی که هرگز دروغ نگفته‌ام و از هنگامی که با یک دیگر زندگی مشترک داریم با تو مخالفتی نکرده‌ام. علی فرمود:

پناه بر خدا که تو به احکام خدا داناتر و پرهیزکارتر و بهتر از آنی و بیشتر از آن از خدا می‌ترسی که من فردای قیامت بتوانم بگویم که مخالفتی با من روا داشته‌ای و مفارقت و از دست دادن تو بر من سخت گران است، ولی افسوس که از این جدایی چاره نیست و به خدا سوگند با مرگ تو مصیبت از دست دادن پیامبر (ص) بر من تازه می‌شود و مرگ تو و از دست دادن تو مصیبتی بسیار بزرگ است، ولی همگان از خداییم و همگان به سوی او باز گردنده‌ایم و این مصیبت چه سخت و درد انگیز و دشوار و اندوه افزاست. و این اندوهی است که چیزی مایه تسکین آن نیست و هیچ چیز آن را جبران نمی‌کند، و ساعتی هر دو گریستند و علی (ع) سر فاطمه (ع) را بر سینه نهاد و گفت: به آنچه می‌خواهی وصیت کن که به هر چه وصیت کنی رفتار خواهم کرد و فرمان ترا بر خواسته خود ترجیح می‌دهم. فاطمه (ع) فرمود: خدایت پاداش نیکو دهاد و از سوی من هم بهترین پاداش را به تو ارزانی فرماید. اکنون ای پسر عمو! به تو وصیت می‌کنم که پس از من با دختر امامه ازدواج کنی که او برای فرزندان من همچون خود من است و برای مردان از داشتن زن چاره نیست. علی

---

(۱). با اینکه این روایت از روضة الواعظین در صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲ جلد ۴۳ بحار الانوار آمده است ولی چند سطر اول آن نیامده است. ظاهرا نسخه‌یی که در اختیار مرحوم علامه مجلسی بوده است با این نسخه تفاوت داشته است. م.

می‌فرمود: چهار چیز است که مرا از انجام آن چاره نیست. یکی ازدواج با دختر امامه است که فاطمه (ع) مرا به آن وصیت کرده است. فاطمه (ع) سپس گفت: و وصیت می‌کنم برای حمل جسد من تابوتی بسازی که تصویر آن را دیدم و فرشتگان نشانم دادند. علی گفت: چگونگی آن را توصیف کن، و فاطمه برای او توصیف کرد و علی چنان تابوت و سریری فراهم کرد، و این نخست تابوتی بود که ساخته شد و پیش از آن کسی چنان فراهم نساخته بود. فاطمه (ع) سپس فرمود:

به تو وصیت می‌کنم که هیچ یک از این کسان که بر من ستم روا داشتند و حق مرا گرفتند، در تشییع جنازه‌ام حاضر نشوند که آنان دشمنان من و دشمنان رسول خدایند و اجازه مده که هیچ یک از پیروان ایشان هم شرکت کنند و چون چشمهای مردم به

خواب رفت و آرام گرفت، مرا در نیمه شب به خاک بسپار. و در این هنگام فاطمه که درودهای خداوند بر او و پدرش و شوهرش و فرزندانش باد رحلت کرد.

(۱) همه مردم مدینه بانگ شیون برداشتند و زنان مدینه در خانه فاطمه جمع شدند و چنان بانگ شیون برداشتند که نزدیک بود مدینه به لرزه درآید، و می‌گفتند:

ای بانوی ما، ای دختر رسول خدا! و مردان هم همچون موهای یال اسب که بر گردن آن جمع است به حضور علی رسیدند که نشسته بود و حسن و حسین هم جلو پدر نشسته بودند و می‌گریستند و مردم از گریه آن دو می‌گریستند. در این هنگام ام کلثوم در حالی که روبند بر چهره افکنده بود و ردایی بر خود پوشانده و دامن آن بر خاک کشیده می‌شد بیرون آمد و می‌گفت: ای پدر بزرگ جان، ای رسول خدا! اکنون ما دیگر ترا چنان از دست دادیم که هرگز پس از آن دیداری نخواهد بود. مردم جمع شدند و نشستند و منتظر بودند که جنازه را بیرون آورند و بر آن نماز بگزارند. ابو ذر از درون خانه بیرون آمد و گفت: بروید که بیرون آوردن جنازه دختر رسول خدا (ص) به تأخیر افتاد. مردم برخاستند و رفتند و چون شهر آرام گرفت و پاسی از شب گذشت، علی و حسن و حسین علیهم السلام و عمار و مقداد و عقیل و زبیر و ابو ذر و سلمان و بریده و تنی چند از بنی هاشم و خواص دوستان علی (ع) جنازه را بیرون آوردند و بر آن نماز گزاردند و در دل شب به خاک سپردند و علی (ع) اطراف آرامگاه فاطمه (ع) صورت هفت گور دیگر هم پدید آورد تا آرامگاه آن حضرت شناخته نشود. برخی از خواص اصحاب علی (ع) نقل کرده‌اند که علی (ع) آرامگاه فاطمه (ع) را با سطح زمین یکسان و صاف قرار داد و

و آن را با ماله هموار و صاف فرمود، آنچنان که کسی جای آن را نشناسد.

(۱) و گفته‌اند مرقد فاطمه زهرا (ع) در بقیع نیست، بلکه آرامگاهش در فاصله مرقد پیامبر و منبر آن حضرت قرار دارد و به این گفتار پیامبر (ص) که فرموده‌اند میان قبر و منبر من باغی از باغهای بهشت است استناد کرده‌اند و گفته‌اند مقصود مرقد فاطمه (ع) است. «۱»

(۲) و روایت شده است که امیر المؤمنین علی (ع) هنگام دفن فاطمه (ع) چنین عرضه داشت:

«ای رسول خدا! درود و سلام بر تو باد، از سوی من به تو و از سوی دخترت که در جوار تو فرود آمده است، و شتابان به تو ملحق شده است. ای رسول خدا! شکیبایی من از فراق این دخترت که برگزیده تو بود اندک شده و پایداری من کم گردیده است، ولی برای من در تحمل درد بزرگ فراق از تو و مصیبت بزرگ مرگ تو، مایه تسکین و دلداری است. آه که خود من ترا در آرامگاهت قرار دادم و جان تو میان سینه و گلوی من از تن تو بیرون شد و همه ما از خداییم و همانا که ما به سوی او برمی‌گردیم. همانا امانت پس داده شد و گروگان باز پس گرفته شد، ولی اندوه من جاودانه و شب من همراه با بی‌خوابی و بیداری است تا آنگاه که خداوند برای من هم خانه‌یی را که تو در آن اقامت داری برگزیند. و هم اکنون دخترت به تو خبر خواهد داد و نیکو از او سؤال فرمای و اخبار را از او بپرس و حال آنکه هنوز از رحلت شما چیزی نگذشته و یاد شما فراموش

نشده است و بر هر دو تن شما از من درود باد، درود وداع‌کننده با محبت، نه درود کسی که خشمگین و رنجیده باشد. و اگر از اینجا برمی‌گردم چنین نیست که از دلتنگی برگردم و اگر بمانم از سوء ظن به آنچه خداوند به شکیبایان وعده داده است نخواهد بود.» «۲»

---

(۱). این موضوع در صفحه ۲۶۷ کتاب معانی الاخبار صدوق چاپ ۱۳۶۱ شمسی حوزه، با ذکر سلسله سند، از قول حضرت صادق (ع) نقل شده است. ضمنا در اصول کافی، ص ۳۵۹، ج ۲، (همراه با ترجمه آقای دکتر سید جواد مصطفوی) حدیث دیگری از حضرت رضا نقل شده است که فرموده‌اند: فاطمه (ع) در خانه‌اش دفن شده است و در توسعه مسجد نبوی به روزگار بنی امیه ضمیمه مسجد نبوی شده است. م.

(۲). این گفتار امیر المؤمنین (ع) به هنگام دفن حضرت زهرا در اصول کافی با ذکر سلسله سند از قول حضرت امام حسین با سوز و گداز بیشتر و اختلاف الفاظ آمده است (ص ۳۵۶، ج ۲). در نهج البلاغه همین گونه آمده است و ظاهرا فتال از نهج البلاغه نقل کرده است. رک. به: صفحه ۶۴۲ نهج البلاغه، چاپ آقای فیض الاسلام، خطبه شماره ۱۹۳ و به صفحه ۲۶۵ جلد ۱۰ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۰ میلادی، خطبه ۱۹۵ و به شرح مفصل آن در صفحات ۲۶۶ تا ۲۸۸ همان جلد. م.

(۱) جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: سه روز پیش از رحلت رسول خدا (ص) شنیدم به علی بن ابی طالب (ع) چنین فرمودند: ای پدر دو ریحانه! ترا نسبت به این دو ریحانه خودم از دنیا (حسن و حسین علیهما السلام) سفارش می‌کنم که به همین زودی دو رکن تو ویران می‌شود و خداوند بهترین جانشین برای تو خواهد بود.

و همین که رسول خدا رحلت فرمودند علی (ع) گفت: این یکی از دو رکن من بود که ویران شد، و چون فاطمه (ع) رحلت کرد، فرمود: این هم رکن دومی که پیامبر (ص) خبر دادند. «۱»

(۲) اصبغ بن نباته می‌گوید: از امیر المؤمنین علی (ع) در باره اینکه چرا جنازه فاطمه (ع) را شب دفن کرده است پرسیدند. فرمود: او بر این قوم خشمگین بود و خوش نمی‌داشت به تشییع جنازه‌اش حاضر شوند و بر هر کس که آن قوم را دوست بدارد حرام است که بر جسد کسی از فرزندان فاطمه نماز بگزارد «۲». عبد الرحمن همدانی می‌گوید: چون علی بن ابی طالب در نیمه شب فاطمه زهرا را به خاک سپرد، کنار گور ایستاد و این ابیات را فرمود:

«برای هر اجتماع دو دوست جدایی است و هر فراقی غیر از مرگ کوچک و بی‌اهمیت است. و همانا از دست دادن من فاطمه را پس از احمد (ص)، دلیل بر آنست که دوستی دوام ندارد. به زودی یاد من و دوستی من هم فراموش می‌شود و پس از من دوستی برای دوستی حدیث خواهد گفت.» «۳»

(۱). با ذکر سلسله سند در بحار الانوار، ص ۱۷۳، ج ۴۳، از امالی صدوق و در صفحه ۱۸۰ از قول حافظ ابو نعیم آمده است. م.

(۲). در بحار، ص ۱۸۳، ج ۴۳، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب آمده است. م.

(۳). این سه بیت در علل الشرائع و امالی صدوق همین گونه آمده است. در منابع مختلف دیگر با کم و بیشیها و اختلافات لفظی آمده است. مثلا در کشف الحق علامه، در کامل مبرد، ص ۳۰، ج ۴، چاپ دار النهضه مصر، دو بیت آمده و می‌نویسد: علی (ع) به این دو بیت تمثل جست. در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۲۸۸، ج ۱۰، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۰ میلادی، سه بیت آمده که بیت اول آن متفاوت است و سرانجام در دیوان منسوب به حضرت علی (ع) قصیده‌یی نوزده بیتی آمده که این سه بیت هم از همان قصیده است. صفحه ۸۱ دیوان، چاپ ادبیه، تهران، با ترجمه آقای محمد جواد نجفی. م.

(۱)

مجلس هفدهم دو نواده پیامبر حسن و حسین علیهما السلام

(۲) امام ابو محمد حسن بن علی که بر هر دو درود باد، شب نیمه رمضان سال سوم هجرت در مدینه متولد شد. فاطمه (ع) روز هفتم تولد، در حالی که او را در حریری از بهشت- که جبریل برای پیامبر آورده بود- پیچیده بود، به حضور پیامبر آورد و رسول خدا (ص) او را حسن نام گذاشتند و گوسپند نری برای او عقیقه فرمودند. «۱»

(۳) امام ابو عبد الله حسین بن علی که بر هر دو درود باد، روز پنجشنبه یا سه شنبه پنجم شعبان سال چهارم هجرت، ده ماه و بیست روز پس از تولد برادرش متولد شد. «۲»

(۴) اسماء بنت عمیس می‌گوید: من عهده‌دار قابلگی در تولد امام حسن و امام حسین بودم. همین که امام حسن متولد شد پیامبر آمدند و فرمودند: ای اسماء! پسرم را بیاور. و من در حالی که او را در جامه زردی پوشانده بودم آوردم. پیامبر (ص) آن پارچه زرد را کنار افکند و فرمود: مگر به شما نگفته بودم که نوزاد را در پارچه زرد نپیچید؟ من حسن (ع) را در پارچه سپیدی پیچاندم و به پیامبر دادم و رسول خدا در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه فرمودند و سپس به علی (ع) گفتند:

پسرم را چه نام گذاشته‌ای؟ گفت: ای رسول خدا! پیش از شما نامی بر او نمی‌گذارم، هر چند دوست داشتم نامش را حرب بگذارم. پیامبر فرمودند: من هم پیش از آنکه پروردگارم او را نام گذارد بر او نامی نمی‌گذارم. در این هنگام جبریل فرود آمد و گفت: ای محمد! سلام بر تو. خداوند علی اعلی بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید:

منزلت علی نسبت به تو همان منزلت هارون به موسی است، جز اینکه پس از تو پیامبری نیست. نام این پسرت را به نام پسر هارون بگذار. پیامبر فرمودند: ای جبریل! نام پسر هارون چیست؟ جبریل گفت: شبّر است. پیامبر فرمودند: زبان من

---

(۱). عینا و بدون هیچ تفاوتی در ارشاد شیخ مفید، ص ۱۶۹، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. در مورد تولد حضرت امام حسین (ع) تفاوتی در متن ارشاد و روضه دیده می‌شود و به هر حال گویا متن ارشاد مورد توجه کامل فتال نیشابوری بوده است. م.

(۲). عینا و بدون هیچ تفاوتی در ارشاد شیخ مفید، ص ۱۶۹، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. در مورد تولد حضرت امام حسین (ع) تفاوتی در متن ارشاد و روضه دیده می‌شود و به هر حال گویا متن ارشاد مورد توجه کامل فتال نیشابوری بوده است. م.

عربی است. گفت: او را حسن نام بگذار، و پیامبر او را حسن نام گذاشتند و روز هفتم تولدش او را با دو گوسپند نر سیاه چشم عقیقه فرمودند و به قابله یک ران گوسپند و یک دینار پرداختند و سر کودک را تراشیدند و هموزن موهایش نقره صدقه دادند و سپس بر سر کودک خلوق (ماده‌یی خوشبو) مالیدند و فرمودند: ای اسماء! مالیدن خون بر سر نوزاد از کارهای دوره جاهلی است.

(۱) هنگامی که حسین پس از او (یک سال پس از او) متولد شد، پیامبر (ص) آمدند و فرمودند: ای اسماء! پسرم را بیاور. کودک را در پارچه سپیدی پیچیدم و به ایشان دادم. در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه فرمودند. آنگاه کودک را در دامن نهادند و گریستند. اسماء می‌گوید به پیامبر گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد، چرا می‌گریی؟ فرمودند: بر این پسرم می‌گریم. گفتم: ای رسول خدا! او که هم اکنون متولد شده است. فرمودند: ای اسماء! پس از من گروه ستمگر و سرکش او را می‌کشند. خداوند شفاعت مرا بهره ایشان نفرماید. سپس فرمودند: ای اسماء! این موضوع را به فاطمه مگو که تازه زایمان کرده است. سپس خطاب به علی (ع) فرمودند: نام پسرم را چه گذاشته‌ای؟ گفت: در نامگذاری او بر شما پیشی نمی‌گیرم، گر چه دوست داشتم که نامش را حرب بگذارم. پیامبر (ص) فرمودند: من هم در نامگذاری او بر خدای پیشی نمی‌گیرم. جبریل فرود آمد و گفت: ای محمد (ص)! خداوند علی اعلی سلامت می‌رساند و می‌فرماید منزلت علی (ع) برای تو همچون منزلت هارون به موسی است، جز اینکه پس از تو پیامبری نیست. نام این پسرت را به نام پسر دیگر هارون نامگذاری کن. پیامبر (ص) پرسیدند: نام پسر هارون چیست؟

گفت: شبیر. فرمودند: زبان من عربی است. جبریل گفت: نامش را حسین بگذار، و او را حسین نام نهادند و روز هفتم تولد او را با دو گوسپند نر سیاه چشم عقیقه فرمودند و یک ران گوسپند و یک دینار به قابله عنایت فرمودند. سپس سر کودک را تراشیدند و هموزن موهایش نقره صدقه دادند و بر سرش خلوق مالیدند و گفتند:

ای اسماء! مالیدن خون از سنتهای جاهلی است. «۱»

---

(۱). عینا در عیون اخبار الرضای صدوق، ص ۲۵، ج ۲، چاپ ۱۳۷۷ قمری، آمده است.

ضمنا در مورد اینکه قابله اسماء بنت عمیس یا خواهرش سلمی بوده است در پاورقی توضیح داده شده است و ظاهرا در آن تاریخ اسماء همراه شوهرش جناب جعفر طیار در حبشه بوده است و سلمی صحیح است. م.

ص:۲۵۸

نظیر این روایت از امام زین العابدین (ع) هم روایت شده است.

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: همسایگان ام ایمن به حضور پیامبر آمدند و گفتند: ای رسول خدا! دیشب ام ایمن تا سپیده‌دم نخوابید و گریست و تمام شب را گریه می‌کرد. پیامبر (ص) کسی را پیش او فرستادند که بیاید و چون آمد فرمودند:

ای ام ایمن! خدایت نگریاند. همسایگانت پیش من آمدند و گفتند دیشب تا صبح گریه کرده‌ای. خداوند چشمت را گریان نکناد، چه چیزی موجب گریستن تو بوده است؟ گفت: ای رسول خدا! خواب سختی دیدم و به همان سبب تا صبح گریستم.

پیامبر فرمودند: خواب خود را برای رسول خدا بیان کن که خدا و رسول او داناترند. گفت: بر من گران است که آن را نقل کنم. پیامبر فرمودند: آنچنان که در خواب دیده‌ای نیست. اکنون برای من بگو. گفت: دیشب در خواب دیدم که پاره‌یی از تن شما در خانه من افتاده است. فرمودند: ای ام ایمن! چشمت راحت بخوابد.

فاطمه (ع) حسین را خواهد زایید و تو او را پرورش خواهی داد و به او شیر خواهی داد و بدین گونه پاره‌یی از تن من در خانه تو خواهد بود. گوید چون فاطمه (ع) حسین (ع) را زایید، روز هفتم پیامبر دستور فرمودند سر کودک را تراشیدند و هموزن موهای او نقره صدقه دادند و او را عقیقه فرمودند سپس ام ایمن امام حسین (ع) را در برد رسول خدا پیچید و او را به حضور ایشان آورد و پیامبر فرمودند: آفرین بر حامل و محمول. ای ام ایمن! این تأویل خواب تو است. «۱»

(۲) صفیه دختر عبد المطلب می‌گوید: من عهده‌دار امور زایمان فاطمه (ع) بودم.

همین که امام حسین متولد شد پیامبر فرمودند: عمه جان! پسرم را پیش من بیاور. گفتم:

ای رسول خدا! هنوز او را پاک و تمیز نکرده‌ایم. فرمودند: مگر تو باید او را پاکیزه کنی؟ خداوند متعال او را پاک و پاکیزه ساخته است. صفیه می‌گوید: او را به پیامبر (ص) سپردم و پیامبر (ص) زبان خویش را در دهان حسین (ع) نهادند و او شروع به مکیدن کرد و می‌پندارم که رسول خدا به او شیر و عسل می‌دادند. پیامبر (ص) میان چشمهای او را بوسیدند و سپس در حالی که می‌گریستند کودک را به من باز دادند و سه بار فرمودند: خداوند کشندگان ترا از رحمت خویش دور دارد، ای پسرک

عزیز من! صفیه می‌گوید. و گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد چه کسی او را می‌کشد؟ فرمودند: گروه ستمگری از بنی امیه که خدای ایشان را از رحمت خود دور دارد. «۲»

---

(۱). در امالی صدوق با ذکر سلسله اسناد آمده است و به نقل از آن کتاب در بحار الانوار، ص ۲۴۲، ج ۴۳، آمده است. م.

(۲). در امالی صدوق با ذکر سلسله اسناد آمده است و به نقل از آن کتاب در بحار الانوار، ص ۲۴۲، ج ۴۳، آمده است. م.

(۱) امام باقر (ع) می‌فرماید: رسول خدا (ص) حسن و حسین را شب هفتم تولدشان ختنه کردند و سر آنها را تراشیدند و هموزن موی آنها نقره یا طلا صدقه دادند و برای هر یک دو گوسپند نر عقیقه کردند و همه اعضای آن را پختند و هم صدقه دادند و هم خودشان خوردند و به همسایگان خویش هم دادند. «۱»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: چون حسین بن علی (ع) متولد شد، خداوند به جبریل فرمان داد همراه هزار فرشته به زمین فرود آید و به پیامبر (ص) از سوی خداوند و از سوی خود شاد باش بگوید. جبریل فرمود آمد و از کنار جزیره‌یی در دریا گذشت که در آن فرشته‌یی به نام فطرس افتاده بود. این فرشته از فرشتگانی بود که فرمان خداوند را ابلاغ می‌کرد و خداوند او را برای انجام کاری گسیل فرمود و چون تأخیر کرد بالهای او شکسته شد و در آن جزیره افتاد و هفتاد سال بود که به عبادت خداوند در آن جزیره مشغول بود. و چون امام حسین متولد شد و جبریل فرمود آمد، فطرس از او پرسید: ای جبریل! کجا می‌روی؟ جبریل گفت: خداوند به محمد (ص) نعمتی ارزانی داشته و مأمور شده‌ام از سوی خداوند و خودم به ایشان شاد باش بگویم. فطرس گفت: ای جبریل! مرا هم با خود ببر، شاید محمد (ص) برای من دعا کند. جبریل او را با خود برد و چون به حضور پیامبر رسید و از سوی خداوند متعال و خود به ایشان شاد باش گفت و موضوع فطرس را به اطلاع رساند. پیامبر فرمودند: به او بگو دست بر این مولد بکشد و به جای خویش باز گردد. فطرس چنان کرد و بال گشود و برخاست و گفت: ای رسول خدا! همانا امت تو به زودی او را می‌کشد و برای حسین (ع) بر عهده من است که هر زایری او را زیارت کند و هر مسلمانی به او سلام دهد و هر کس به او درود فرستد به او ابلاغ کنم و به آسمان پر کشید. «۲»

---

(۱). برای اطلاع از چگونگی روایات مربوط به عقیقه این دو امام بزرگوار از سوی حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه و آله، مراجعه کنید به: صفحات ۱۶۸ تا ۱۷۶ جلد ۳ فضائل الخمسه من الصحاح السته که از منابع مختلف اهل سنت بررسی و نقل شده است. م.

(۲). این روایت تا همین جا بدون هیچ کم و کاستی در امالی صدوق و به نقل از آن در صفحه ۲۴۵ جلد ۴۳ بحار الانوار آمده است. اشعار در آن منبع نیامده است. م.

(۱) و این ابیات در مدح امام حسین (ع) سروده شده است:

«پدرم برگزیده خداوند از میان خلق است و پس از او مادرم، و من پسر دو برگزیده‌ام. نقره‌یی که از طلا باشد منم که فرزند دو طلایم. مادرم به راستی رخشنده در فضیلت است و پدرم وارث رسولان و مولای انس و جن است. او در حالی که نوجوان بود خدا را می‌پرستید و حال آنکه قریش در آن هنگام دو بت لات و عزی را می‌پرستیدند. پدرم به هر دو قبله نماز می‌گزارد. او هفت سال کامل همراه رسول خدا نماز گزارد و در آن هفت سال مرد نمازگزاری غیر از آن دو نبود. چه کسی در همه جهان پدر بزرگی چون پدر بزرگ من و شیخی چون شیخ من دارد؟ و من فرزند دو نشانه هدایتم. پدرم چون خورشید و مادرم چون ماه است و من فرزند خورشید و فرزند دو ماهم.»

(۲) و نیز گفته شده است:

«هنگامی که گفته می‌شود پدر بزرگ شما پیامبر (ص) است، همه مکرمتها به شما باز می‌گردد، و همین مدح و ستایش از میان همه مردم برای شما بسنده است که بگویند مادر شما بتول است.»

(۳)

مجلس هیجدهم در امامت دو نوه پیامبر (ص) و مناقب آن دو که درودهای خدا بر ایشان باد

(۴) خداوند متعال در سوره آل عمران فرموده است: «بگو بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خویش به مباهله برخیزیم و لعنت خدا را بر دروغگویان افکنیم.» «۱»

(۵) و در سوره انسان (هل اتی) فرموده است: «آنان برای دوستی خدا به مستمند و کودک بی‌پدر و اسیر خوراک می‌دهند. ما فقط برای خشنودی خداوند به شما خوراک می‌دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسگزاری نمی‌خواهیم. ما از پروردگار خود روزی را بیم داریم که در آن چهره‌ها درهم و غمگین است. و خداوند آنان را

---

(۱). بخشی از آیه ۶۱ سوره آل عمران است. برای اطلاع بیشتر در منابع شیعی مقدم بر روضة الواعظین به صفحه ۱۰۴ جلد اول تفسیر علی بن ابراهیم قمی و صفحه ۴۸۵ جلد ۲ تفسیر تبیان شیخ طوسی مراجعه شود و در منابع اهل سنت به صحیح مسلم کتاب فضائل علی (ع) و صحیح ترمذی، ص ۳۰۰، ج ۲ و تفسیر طبری، ص ۲۱۲، ج ۳، مراجعه شود.

و برای اطلاع از دیگر منابع اهل سنت به بحث مستوفای استاد محترم سید مرتضی فیروزآبادی در صفحات ۲۴۴ تا ۲۵۰ جلد اول کتاب فضائل الخمسه مراجعه فرمایید. م.

از شر آن روز محفوظ داشت و خوشرویی و شادی به آنان ارزانی فرمود و در قبال شکیبایی و صبری که کردند بر ایشان بهشت و جامه حریر عنایت فرمود.» «۱»

(۱) و در سوره احزاب می‌فرماید: «همانا خداوند چنین می‌خواهد که پلیدی هر آلایشی را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را پاک کند، پاک کردنی.» «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: حسن و حسین امامند چه قیام کنند و چه بنشینند. «۳»

روایت شده است که فاطمه (ع) دو پسر خود حسن و حسین را به حضور رسول خدا (ص) آورد و گفت: پدر جان! این دو پسران شمایند. چیزی از خصال خود به آن دو ارث بده. فرمودند: هیبت و سیادت من از حسن خواهد بود و جرأت و بخشش من از حسین خواهد بود. «۴»

(۳) و روایت شده است که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام به محضر پیامبر (ص) رسیدند و هر یک می‌گفتند: من نزد رسول خدا محبوب‌ترم. پیامبر (ص) آنان را دایره‌وار گرد خود قرار داد. فاطمه (ع) پیش روی پیامبر و علی (ع) پشت سر و حسن (ع) سمت راست و حسین (ع) سمت چپ ایشان بودند و پیامبر فرمودند:

شما از من و من از شمایم.

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: کلماتی که به آدم (ع) آموخته شد و خداوند توبه‌اش را پذیرفت این بود که از حق تعالی مسألت کند، به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، و چنان کرد و توبه‌اش پذیرفته شد.

---

(۱). آیات ۸ تا ۱۲ سوره دهر (انسان). رجوع فرمایید به تفسیر تبیان شیخ طوسی، ص ۲۱۰، ج ۱۰، چاپ نجف، بدون تاریخ. و به اسباب النزول واحدی، ذیل آیه مذکور و به صفحه ۲۷۲ مناقب ابن مغازلی. م.

(۲). بخشی از آیه ۳۳ سوره مذکور، و برای اطلاع بیشتر در این مورد در منابع اهل سنت رجوع فرمایید به بحث مفصل مغازلی در مناقب خود، صفحات ۳۰۱ تا ۳۰۷ و پاورقیهای صفحات مذکور که به طرق مختلف آن را مورد بررسی قرار داده‌اند، و به صفحات ۲۱ تا ۲۴ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی که به طرق مختلف نقل کرده است و به صفحه ۲۳۸ کتاب نظم درر السمطین تألیف جمال الدین محمد زرندی حنفی، درگذشته ۷۵۰ قمری، چاپ آقای دکتر محمد هادی امینی. م.

(۳). برای اطلاع بیشتر در مورد این حدیث مشهور به بحار الانوار، ص ۲۷۸، ج ۴۳، چاپ جدید مراجعه کنید. م.

(۴). این روایت در ارشاد مفید و خصال صدوق با طرق مختلف نقل شده است و رک.

به: بحار الانوار، ص ۲۶۳، ج ۴۳. م.

ص:۲۶۲

(۱) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس می‌خواهد به کشتی رستگاری سوار شود و به دستگیره استوار دست یازد و به ریسمان استوار خداوند پناه ببرد، پس از من علی را دوست بدارد و دشمنش را دشمن بدارد و امامان راهنما را که از فرزندان علی هستند به امامت بپذیرد که آنان خلیفه‌ها و اوصیا و حجتهای خداوند بر خلق پس از منند. آنان سروران امت من و پیشوایان پرهیزگارانند. حزب ایشان حزب من و حزب من حزب خداست و حزب دشمنان ایشان حزب شیطان است.

(۲) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: روز قیامت خداوند عرش را به انواع زیورها می- آراید و سپس دو منبر از نور می‌آورند که بلندی هر یک صد میل است، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ عرش نصب می‌شود و سپس حسن و حسین (ع) می‌آیند و خداوند عرش خود را به آن دو می‌آراید همان گونه که بانوان گوشواره‌های خود را می‌آرایند. «۱»

(۳) به امام صادق (ع) گفته شد: مقصود این گفتار پیامبر که فرموده‌اند حسن و حسین سروران جوانان بهشتند یعنی چه؟ فرمود: به خدا سوگند آن دو سرور جوانان بهشت از همه پیشینیان و آیندگانند.

(۴) روایت شده است که مردی پیش ابن عمر آمد و از او در باره خون پشه پرسید.

عبد الله بن عمر گفت: تو از کجایی؟ گفت: از مردم عراقم. ابن عمر گفت: به این بنگرید که در مورد خون پشه از من می‌پرسد و حال آنکه پسر پیامبر را کشتند و من خود شنیدم که رسول خدا (ص) می‌فرمود: حسن و حسین علیهما السلام دو ریحانه من از دنیایند. «۲»

(۵) امیر المؤمنین (ع) فرموده است: پیامبر (ص) دست حسن و حسین را گرفتند و فرمودند: هر کس این دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد، روز قیامت همراه من و در درجه من خواهد بود. «۳»

(۶) ام سلمه که خدایش از او خشنود باد گفته است: این آیه «همانا خداوند می-

---

(۱). با ذکر سلسله اسناد در امالی صدوق و به نقل از آن در بحار، ص ۲۶۱، ج ۴۳، آمده است. م.

(۲). این موضوع به همین صورت در منابع اهل سنت هم آمده است، از جمله در صحیح بخاری، کتاب الادب و در مسند احمد حنبل، ج ۲، صفحات ۸۵ و ۹۳. م.

(۳). برای اطلاع بیشتر از نظایر این روایت در منابع اهل سنت، رک. به: صفحات ۲۰۱ تا ۲۰۸ جلد ۳ کتاب فضائل الخمسه، استاد دانشمند سید مرتضی فیروزآبادی. م.

خواهد پلیدی هر آلایشی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک گرداند، پاک‌گردانیدنی.»

(بخشی از آیه ۳۳ سوره احزاب) در خانه من نازل شد و در خانه هفت تن بودند، رسول خدا (ص)، جبریل، میکال، علی، فاطمه، حسن و حسین که درود خداوند بر همه‌شان باد. ام سلمه می‌گوید: من کنار در حجره بودم. گفتم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمودند تو از همسران پیامبری و نفرمودند که از اهل بیت هستی. «۱»

(۱) امیر المؤمنین فرموده است: این آیه در مورد ما نازل شده است که «و می- خواهیم بر آنان که در زمین ضعیف شده‌اند منت گذارده و آنان را پیشوایان خلق و وارث قرار دهیم.» «۲»

(۲) و فرموده است: به رسول خدا (ص) از حسد و رشگ مردم شکایت کردم.

فرمودند: آیا خشنود نیستی که تو چهارمی از چهار کس باشی؟ نخستین کسان که وارد بهشت می‌شوند من و تو حسن و حسین هستیم که همسران ما هم در چپ و راست ما خواهند بود و دوستداران ما پشت سر همسران مایند و شیعیان ما هم پشت سر ما خواهند بود.

(۳) ابو هریره روایت می‌کند که پیامبر (ص) به علی و فاطمه و حسن و حسین نگریستند و فرمودند: من با هر کس که با شما جنگ و ستیز کند، در حال جنگ و ستیزم و با هر کس که شما با او از در صلح و آشتی باشید، صلح و آشتی هستم. «۳»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است: پیامبر (ص) یک بار بیمار شدند و از آن بهبودی یافتند. در آن بیماری فاطمه (ع) همراه با حسن و حسین به عیادت پیامبر آمدند.

فاطمه (ع) با دست راست دست حسن و با دست چپ دست حسین را گرفته بود و خود میان ایشان حرکت می‌فرمود و به خانه عایشه آمدند. حسن بر سمت راست پیامبر و حسین بر سمت چپ ایشان نشستند و شروع به مالیدن دست و بازوی پیامبر کردند، ولی آن حضرت از خواب بیدار نشدند. فاطمه (ع) به حسن و حسین گفت:

---

(۱). برای اطلاع بیشتر از این حدیث در منابع اهل سنت، رک. به: صفحات ۳۰۱ تا ۳۰۷ مناقب ابن مغازلی. م.

(۲). رک. به: تفسیر مجمع البیان طبرسی، ص ۲۳۹، ج ۷ و ۸، چاپ بیروت که چند روایت نظیر این آمده است. م.

(۳). رک. به: صفحه ۶۴ مناقب ابن مغازلی و مسند احمد حنبل، ج ۲، ص ۴۴۲، و مستدرک حاکم نیشابوری، ص ۱۴۹، ج ۳. م.

عزیزان من! پدر بزرگتان خواب است. اکنون برگردید و ایشان را راحت بگذارید تا بیدار شوند و سپس برگردید. گفتند: برای ما که زحمتی نیست. حسن (ع) کنار دست راست و حسین (ع) کنار دست چپ پیامبر (ص) دراز کشیدند و خوابشان برد.

و همین که آن دو را خواب در ربود فاطمه (ع) بازگشت. آن دو پیش از آنکه پیامبر (ص) بیدار شوند بیدار شدند و از عایشه پرسیدند: مادرمان کجاست؟ گفت: همین که شما خوابیدید او به خانه خویش برگشت.

(۱) امام حسن و امام حسین در آن شب که سخت تاریک بود و رعد و برق داشت و رگبار باران به تندی می‌بارید از خانه عایشه بیرون آمدند. پیشاپیش آنان نوری درخشید و آن دو در پناه همان نور حرکت می‌کردند، در حالی که امام حسن با دست راست خود دست چپ امام حسین را گرفته بود. و ضمن حرکت با یک دیگر سخن می‌گفتند تا آنکه به نخلستان بنی نجار رسیدند. آنجا سرگردان شدند و راه را گم کردند و نمی‌دانستند به کدام سو بروند. امام حسن به امام حسین گفت: ما سرگردان‌شده‌ایم و نمی‌دانیم از کدام راه باید برویم. تو موافقی که همین جا بمانیم و بخوابیم تا صبح شود؟ امام حسین گفت: آنچه می‌خواهی و صلاح می‌دانی انجام دهیم. همان جا دراز کشیدند و دست در آغوش یک دیگر نهادند و خوابیدند.

(۲) پیامبر (ص) از خواب بیدار شدند و در جستجوی آن دو برآمدند و به خانه فاطمه (ع) رفتند که آنجا نبودند و پیامبر (ص) پیاده حرکت فرمودند و می‌گفتند:

پروردگارا، سرور من و خدای من! این دو نوه من از سختی و گرسنگی از خانه بیرون رفته‌اند. پروردگارا تو خود وکیل من بر آن دویی. پرتوی برای پیامبر (ص) آشکار شد و ایشان در پی آن حرکت می‌کردند تا به نخلستان بنی نجار رسیدند که آن دو دست در آغوش یک دیگر درآورده و خوابیده بودند. آسمان فقط همان جا که آن دو خفته بودند همچون طبقی خالی از ابر بود و در نقاط دیگر باران بسیار تندی می‌بارید که مردم چنان بارانی ندیده بودند و حال آنکه یک قطره باران هم بر آنان نمی‌بارید. مار بزرگی که موهایی همچون نی‌های بیشه داشت و دو بال داشت که با یکی حسن و با دیگری حسین را پوشانده بود و از آن دو مواظبت می‌کرد.

(۳) همین که چشم پیامبر (ص) به آن دو افتاد سرفه‌یی فرمود و آن مار خود را کنار کشید و گفت: پروردگارا! تو و فرشتگانت را گواه می‌گیرم که این دو فرزند رسول ترا حفظ کردم و آن دو را سالم و درست به او سپردم. پیامبر فرمودند: تو از چه

گروهی هستی؟ گفت: من پیام آور جنیان برای شمایم. پرسیدند: کدام گروهشان؟

گفت: از جن منطقه نصیبین هستم و از طایفه بنی ملیح. یکی از آیه‌های قرآن را فراموش کرده‌ایم. مرا فرستادند که از شما بپرسم و چون به اینجا رسیدم شنیدم سروشی بانگ می‌زند که ای مار! این دو فرزندان رسول خدایند. آنان را از بلاها و آفتها حفظ، و از پیشامدهای شب و روز پاسداری کن. من چنان کردم و اکنون آن دو را سالم و تندرست به شما می‌سپرم. آن مار آیه‌یی را که می‌خواست پرسید و رفت. پیامبر (ص) حسن را بر دوش راست خود و حسین را بر دوش چپ خویش نهادند. در این

هنگام علی (ع) هم بیرون آمده و به پیامبر پیوسته بود، یکی از یاران از رسول خدا درخواست کرد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، یکی از فرزندانت را به من بسپار تا زحمت شما کمتر شود. فرمودند: برو که خداوند گفتارت را شنید و مقامت را دانست. یکی دیگر از یاران رسول خدا؟ همان گونه گفت و همان گونه پاسخ شنید. آن گاه علی (ع) گفت: ای رسول خدا یکی از فرزندان خودتان و مرا به من بدهید تا از زحمت شما بکاهم. پیامبر (ص) به حسن نگریستند و فرمودند: آیا به دوش پدرت می‌روی؟ گفت: پدر بزرگ جان! به خدا سوگند دوش شما برای من خوشتر از دوش پدرم است. پیامبر (ص) به حسین نگریستند و فرمودند: آیا تو به دوش پدرت می‌روی؟ گفت: پدر بزرگ جان! من هم همان را می‌گویم که برادرم حسن گفت.

دوش شما برای من خوشتر از دوش پدرم است. پیامبر (ص) در همان حال آن دو را به خانه فاطمه (ع) آورد و او برای آن دو چند خرما اندوخته بود که پیش ایشان آورد، خوردند و سیر و خوشحال شدند. «۱»

(۱) ام سلمه (رضی الله عنه) می‌گوید: پیامبر (ص) در حجره من بودند که جبریل به حضورش رسید و آن دو در حجره گفتگو می‌کردند که در زده شد. حسن بن علی بود. رفتم، در را گشودم. حسین بن علی هم همراهش بود. آن دو همین که پدر بزرگ خویش را با جبریل دیدند، پنداشتند که جبریل دحیه کلبی است و دور و بر او می‌گشتند. جبریل گفت: ای رسول خدا! می‌بینی این دو کودک چگونه رفتار می‌کنند؟ فرمودند: آری ترا با دحیه کلبی

---

(۱). این حدیث با ذکر سلسله سند، هشتمین حدیثی است که از قول حضرت باقر (ع) در مجلس شصت و هشتم امالی صدوق (ص ۴۴۴، همراه با ترجمه آقای میرزا محمد باقر کمره‌یی) آمده است. م.

اشتباه گرفته‌اند و دحیه کلبی به این دو بسیار محبت می‌کند و هر گاه پیش ما می‌آید، برای آنان هدیه می‌آورد. جبریل به دست خود به آسمان اشاره کرد و مانند کسی که چیزی را می‌خواهد بگیرد عمل کرد و سیب و به و اناری در دستش قرار گرفت و آنها را به حسن و حسین داد که هر دو خوشحال شدند و با چهره درخشان پیش پیامبر (ص) دویدند. پیامبر (ص) سیب و به و انار را گرفتند و بوییدند و به آنان پس دادند و فرمودند: با همین میوه‌ها پیش مادرتان بروید و اگر نخست پیش پدرتان بروید خوشتر دارم و آنان همان گونه رفتار کردند، ولی آنان چیزی از آن نخوردند تا پیامبر (ص) به خانه آنان رفتند و میوه‌ها به حال خود باقی بود. پیامبر فرمودند: ای علی! چرا چیزی از این میوه‌ها نخوردید و موضوع جبریل را برای آنان فرمودند.

پیامبر و ایشان از آن میوه‌ها خوردند و به ام سلمه هم دادند. گوید آن سیب و به و انار همچنان باقی بود و هر چه می‌خوردند چیزی از آن کاسته نمی‌شد. امام حسین فرموده است: پس از رحلت پیامبر (ص) آن میوه‌ها همچنان به حال خود باقی بود و تا هنگامی که مادرمان فاطمه (ع) زنده بود چیزی از آن کاسته نشد و چون فاطمه (ع) رحلت فرمود انار را از دست دادیم، ولی سیب و به باقی بود و چون پدرم امیر المؤمنین شهید شد، به از میان رفت و آن سیب باقی ماند و به همان حال در اختیار برادرم امام حسن بود. پس از آنکه ایشان مسموم شد و رحلت فرمود آن سیب پیش من بود هنگامی که محاصره شدم و آب نداشتیم آن را می‌بوییدم و شدت تشنگی من کاسته می- شد و چون تشنگی من شدت پیدا کرد و یقین به نابودی کردم آن را خوردم.

(۱) امام سجاد می‌فرموده است: این موضوع را یک ساعت پیش از کشته شدن پدرم از ایشان شنیدم و پس از شهادت آن حضرت بوی آن سیب از قتلگاه ایشان احساس می‌شد. جستم که نشانی از آن بیابم و نیافتم و بوی آن سیب پس از امام حسین (ع) در مرقد آن حضرت باقی مانده است. امام سجاد می‌فرموده است: من هر گاه مرقد پدرم را زیارت می‌کنم بوی آن سیب را استشمام می‌کنم و هر یک از شیعیان ما که به زیارت مرقد پدرم می‌رود، به هنگام سحر دقت کند، در صورتی که مخلص باشد آن بو را احساس خواهد کرد. «۱»

---

(۱). این روایت را ابن شهر آشوب شاگرد فتال در مناقب، ص ۳۹۱، ج ۳، بدون ذکر سلسله سند از ام سلمه (رضی الله عنه) و حسن بصری نقل کرده است. مرحوم علامه مجلسی هم در صفحه ۴۴۳ جلاء العیون، چاپ اسلامیه تهران ترجمه آن را آورده است. م.

(۱) امام باقر (ع) در تفسیر آیه هفتم سوره دهر «آنان به نذر خود وفا می‌کنند و می‌ترسند» چنین فرموده است: حسن و حسین (ع) در کودکی بیمار شدند.

پیامبر (ص) همراه دو تن دیگر از آنان عیادت فرمودند. یکی از آن دو مرد به امیر المؤمنین (ع) گفت: ای ابو الحسن! مناسب است نذری بفرمایی که خداوند متعال چون آن دو را بهبود بخشد انجام دهی. علی (ع) هم فرمود: من هم همین گونه عمل خواهم کرد. هر دو کودک و خدمتکارشان فضه هم گفتند: چنین خواهیم کرد.

خداوند متعال ایشان را بهبودی عنایت کرد و روزه گرفتند در حالی که هیچ خوراکی نداشتند. علی (ع) پیش یکی از همسایگان یهودی خود به نام یوشع که پشم ریسی می‌کرد رفت و به او گفت: ممکن است یک دسته پشم بدهی که دختر محمد (ص) آن را بریسد و در قبال آن سه صاع جو به ما بدهی؟ گفت: آری و چنان کرد. علی (ع) پشم را به خانه آورد. سه صاع جو هم آورد و موضوع را به فاطمه گفت و پذیرفت و یک سوم از پشم را رشت و یک صاع از جو را برداشت دستاس و خمیر کرد و پنج گرده نان پخت که برای هر کدام یک گرده بود. علی (ع) همراه پیامبر (ص) نماز گزارد و پس از گزاردن نماز مغرب به خانه آمد و سفره گستردند و هر پنج تن نشستند. نخستین قطعه‌یی که علی (ع) از نان خود جدا کرد، ناگاه فقیری بر در خانه ایستاد و گفت: ای اهل بیت محمد (ص)! من فقیری از فقیران مسلمانم. از آنچه می‌خورید به من بخورانید که خدایتان از خوردنیهای بهشت به شما بخوراند. علی (ع) آن قطعه نان را از دست بر زمین نهاد و چنین فرمود: (۲) «ای فاطمه که دارای یقین و بزرگی هستی و ای دختر گزینه‌ترین همه مردم! آیا این مستمند درمانده را که بر در ایستاده و با آوای اندوهگین به خداوند شکایت می‌کند و با گرسنگی و اندوه از ما یاری می‌خواهد می‌بینی؟ و هر کسی در گرو کردار خویش است و هر کس نیکی کند در موقف شاد و خرم می‌ایستد و وعده‌گاه او بهشت است و خداوند بهشت را بر بخیل حرام فرموده است. شخص بخیل در موقف اندوهگین است و آتش او را به دوزخ فرا می‌کشد. نوشیدنی او آشامیدنی‌های بسیار گرم و بوناک است.»

(۳) فاطمه (ع) در پاسخ او این ابیات را فرمود:

«ای پسر عمو! فرمان تو شنیدنی و پذیرفتنی است و بر من هیچ پستی و کار نکوهیده نیست. من با خرد و نیکوکاری پرورش یافته‌ام و امیدوارم که چون گرسنه‌یی

را سیر کنم به نیکان و گزیدگان ملحق شوم و به بهشت درآیم و مقام شفاعت داشته باشم.»

(۱) فاطمه (ع) برخاست و آنچه در سفره بود به آن مستمند داد و همگان آن شب را گرسنه گذراندند و فردای آن روز هم روزه گرفتند و حال آنکه در شب هم جز آب خالی چیزی نیاشامیده بودند. آنگاه فاطمه (ع) یک سوم دیگر از آن پشم را رشت و یک صاع دیگر جو برداشت و دستاس و خمیر کرد و پنج گرده نان پخت که برای هر کس یک گرده بود. علی (ع) همچنان نماز مغرب را با پیامبر (ص) گزارد و به خانه‌اش آمد و چون سفره گستردند و نشستند نخستین لقمه‌یی که علی از آن نان برگرفت یتیمی از یتیمان مسلمانان بر در آمد و گفت: ای اهل بیت محمد (ص)! بر شما درود باد. من یتیمی از یتیمان مسلمانانم. از آنچه می‌خورید به من بخورانید خدایتان از خوراکهای بهشتی روزی فرماید. علی (ع) لقمه از دست بر زمین نهاد و چنین فرمود: (۲) «ای فاطمه! ای دختر سید بزرگوار! ای دختر پیامبری که هرگز آلایشی نداشته است! خداوند یتیمی پیش ما فرستاد و هر کس امروز رحم کند، همو رحیم است و وعده‌گاه او در بهشت نعمتهای بهشتی است که خداوند آنها را بر شخص پست حرام کرده است. آدم بخیل نکوهیده است. آتش او را به جحیم فرا می‌خواند و آشامیدنی او آشامیدنیهای بسیار گرم و بوناک است.»

(۳) فاطمه (ع) چنین فرمود: «هم اکنون به او عطا می‌کنم و باک ندارم و خداوند را بر بستگان خویش بر می‌گزینم. فرزندان من گرسنه‌اند و کوچکتر ایشان در جنگ کربلا غافلگیر و کشته می‌شود. وای بر کشنده او و عذاب بر او باد. آتش او را در حالی که دستهایش با غل و زنجیر بسته است به پست‌ترین جای خود می‌کشد و بندهایی بر بندهایش افزوده می‌شود.»

(۴) و فاطمه (ع) برخاست و آنچه در سفره بود به آن یتیم عنایت کرد و همگی گرسنه ماندند و چیزی جز آب خالی نیاشامیدند، و فردای آن روز هم روزه گرفتند.

فاطمه (ع) باقی مانده پشم را رشت و یک صاع باقی مانده از جو را دستاس و خمیر کرد و پنج گرده نان فراهم آورد. علی (ع) نماز مغرب را با پیامبر گزارد و به خانه آمد و نزدیک سفره همگی با هم نشستند. نخستین لقمه که علی (ع) از آن نان گرفت یکی از اسیران مشرکان آمد و بر در خانه ایستاد و گفت: ای خاندان محمد! سلام بر شما

باد. ما را به اسیری می‌گیرید و خوراکی به ما نمی‌دهید؟ علی (ع) لقمه را از دست فرو نهاد و چنین فرمود: (۱) «ای فاطمه! ای دختر احمد مرسل! ای دختر پیامبر سرور استوار! اسیری به اینجا آمده است که به جای دیگر رهنمون نمی‌شود و در غل و زنجیر بسته است و از گرسنگی شکایت می‌کند و چیزی می‌خواهد و هر کس امروز خوراکی به کسی دهد فردا آن را می‌یابد.

نزد خداوند یکتای بلند مرتبه آنچه را کشاورز بکارد به زودی درو خواهد کرد. به او خوراک بده و مگذار به زحمت افتد تا آنکه به چیزی پاداش داده شوی که نیست و تمام نمی‌شود.»

(۲) فاطمه (ع) به او چنین پاسخ داد:

«از آنچه آورده‌ای جز یک صاع باقی نمانده است. کف دست و مچ من تاول زده است. به خدا سوگند دو پسرم گرسنه‌اند. خداوندا! آن دو را تباه مگردان. پدرشان هم در کار خیر همواره کارهای نو و تازه می‌آورد. مچهای دستش سطبر و بخشنده است. بر سر من سراندازی نیست جز آنچه که به دست خود بافته‌ام.»

(۳) و برخاستند و آنچه در سفره بود به آن اسیر دادند و شب را گرسنه گذراندند و فردای آن روز هر چند روزه نداشتند چیزی هم برای خوردن نداشتند.

(۴) شعیب که یکی از راویان این حدیث است می‌گوید: علی (ع) همراه حسن و حسین (ع) پیش رسول خدا آمدند و آن دو طفل همچون دو جوجه می‌لرزیدند و این از شدت گرسنگی بود. پیامبر (ص) چون ایشان را دیدند فرمودند: ای ابو الحسن! آنچه بر شما می‌بینم چقدر بر من سخت است. بیا پیش دخترم فاطمه برویم و پیش ایشان رفتند که در محراب عبادت خود بود و از شدت گرسنگی شکمش به پشتش چسبیده بود و چشمهایش فرو رفته بود. همین که پیامبر زهرا (ع) را دیدند او را در آغوش گرفتند و فرمودند: ای وای که سه روز است شما به این حالید و من از شما بی‌خبر بوده‌ام. در این هنگام جبریل (ع) فرود آمد و گفت: ای محمد! آنچه را خداوند برای اهل بیت تو آماده فرموده است بگیر. پیامبر فرمودند: ای جبریل! چه چیز را بگیرم؟ گفت: سوره هل اتی علی الانسان حین من الدهر را تا آنجا که می- فرماید: «همانا که این پاداش شماست و کوشش و کار شما ستوده و سپاسگزارده شده است.»

(۵) حسن بن مهران یکی دیگر از راویان این حدیث می‌گوید: پیامبر (ص) از

جای خود برخاستند و به خانه فاطمه رفتند و چون ایشان را به آن حال دیدند همه را جمع فرمودند و در حالی که می‌گریستند گفتند: شما سه روز است در این وضع هستید که می‌بینم و من از شما بی‌خبرم؟ و جبریل این آیات را فرود آورد: (۱) «همانا که نکوکاران عالم در بهشت از جامی می‌آشامند که طبع آن چون کافور است. سرچشمه گوارایی که از آن بندگان خاص خدا می‌نوشند که به اختیارشان هر کجا خواهند آن را جاری می‌سازند.» گوید چشمه‌یی است که مظهر آن در خانه پیامبر (ص) است و از آن به خانه‌های پیامبران و مؤمنان جاری است.

(۲) آنان به نذر خویش وفا می‌کنند (یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و فضه خدمتکار ایشان) و می‌ترسند روزی را که شر آن همه کس را فرا می‌گیرد (و به معنی روزی که چهره‌ها در آن گرفته است نیز معنی کرده‌اند) و آنان در عین نیاز به خوراکی و دوست داشتن آن، آن را به مستمندی از مستمندان مسلمانان و به یتیمی از یتیمهای مستمند و به اسیری از اسیران مشرکان

دادند و گفتند: همانا ما شما را برای خشنودی خداوند خوراک دادیم و از شما هیچ گونه پاداش و سپاسی نمی‌خواهیم. راوی می- گوید: به خدا سوگند ایشان همین سخن را هم به آنان نگفتند و بر زبان نیاوردند، بلکه در این مورد چنین اندیشیدند و خداوند متعال اندیشه آنان را بیان می‌فرماید و از ضمیر ایشان بیان می‌فرماید که از شما پاداشی نمی‌خواهیم که به ما پرداخت کنید و و سپاسی هم نمی‌خواهیم که ما را ستایش کنید، بلکه ما فقط برای رضای خداوند و رسیدن به پاداش او چنین کردیم و خداوند متعال می‌فرماید: «پس خداوند ایشان را از شر آن روز مصون داشت و به آنان درخشش و شادمانی ارزانی فرمود و در قبال آنکه شکیبایی و پایداری کردند به ایشان بهشت و حریر را ارزانی داشت و آنان بر تختها تکیه زنندگانند و در آن نه آفتاب می‌بینند و نه سرمای سوزان.» «۱»

---

(۱). این روایت لطیف در منابع شیعه تا آنجا که این بنده دست یافته است به تفصیل در امالی صدوق (روایت یازدهم مجلس چهل و چهارم، صفحات ۲۵۶ تا ۲۵۹ چاپ آقای کمره‌یی) و به نقل از آن در بحار و هم به تفصیل و با اختلافات اندک لفظی در اشعار، در صفحات ۳۵۰ تا ۳۴۶ جلد ۱۱ تفسیر ابو الفتوح رازی، چاپ مرحوم شعرانی و نیز با ذکر سلسله اسناد در صفحات ۳۷۳ تا ۳۷۵ جلد ۳ مناقب ابن شهر آشوب آمده است. در منابع اهل سنت با نثر شیوای فارسی قرن پنجم هجری در صفحات ۴۳۴ تا ۴۳۸ قصص قرآن مجید ابو بکر عتیق نیشابوری سورآبادی، چاپ ۱۳۴۷، دانشگاه تهران آمده است، و صفحات ۱۸۸ تا ۱۹۲ مناقب خوارزمی (اخطب خوارزم) چاپ نجف و صفحات ۳۱۳ تا ۳۱۶ تذکرة الخواص سبط ابن جوزی، چاپ نجف و خلاصه‌تر در صفحات ۲۷۲ تا ۲۷۴ مناقب ابن مغازلی شافعی آمده است. در تفسیر کشاف و تفسیر قرطبی و همچنین تفاسیر در المنثور و بحر المحیط هم آمده است. و برای اطلاع از کتابهای دیگر، رک. به:

صفحات ۲۵۴ تا ۲۵۹ جلد اول فضائل الخمسه من الصحاح السته. م.

(۱) ابن عباس در دنباله همین حدیث می‌گوید: در همان حال که بهشتیان در بهشت هستند پرتوی چون پرتو خورشید می‌بینند که بهشت را روشن می‌کند. می‌گویند:

خدایا تو خود در قرآن فرموده‌ای که در بهشت نه گرمای آفتاب را احساس می‌کنند و نه سرما را. خداوند جبریل را پیش ایشان می‌فرستد و می‌گوید: این پرتو آفتاب نیست بلکه فاطمه و علی لبخند زدند و بهشت از پرتو لبخند ایشان چنین نورانی شد، و می‌گوید: سوره هل اتی تا آنجا که می‌فرماید سعی و کوشش شما مشکور است، در این مورد نازل شده است.

(۲) برخی گفته‌اند این ابیات که از امام باقر (ع) روایت شده درست نیست و در آن اشتباهات نحوی دیده می‌شود. می‌گویم ممکن است راویان در نقل این اشعار اشتباه کرده باشند و گر نه ائمه از فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین افرادند و بر زبان آنان اشتباه جاری نمی‌شود. این سوره و این آیات هم موجب مزید پاداش برای حسن و حسین (ع) است که چنان عمل کرده‌اند، هر چند به ظاهر کودک بوده‌اند و خداوند متعال آنان را در ثواب همپایه پدر و مادرشان قرار داده و چگونگی ضمیر ایشان را بیان فرموده است.

(۳) ابن عباس در تفسیر این آیه سوره آل عمران که می‌فرماید: «بگو بیایید پسران ما و پسران شما را فراخوانیم» می‌گوید: نمایندگان مسیحیان نجران به حضور پیامبر (ص) آمدند و سید و عاقب و ابو الحرث که همان عبد المسیح بن نونان است همراه ایشان بودند و این شخص اسقف نجران بود که همراه سران مردم نجران به حضور پیامبر آمده بودند و به ایشان گفتند: چرا از پیامبر ما چنین یاد کرده‌ای؟ فرمودند:

پیامبر شما کیست؟ گفتند: عیسی بن مریم و تو چنان پنداشته‌ای که او بنده خداست.

فرمودند: آری او بنده خداست. گفتند: میان آفریده‌های خداوند بنده دیگری چون او به ما نشان بده (یعنی بدون پدر متولد شده باشد). پیامبر (ص) سکوت فرمودند و پاسخی ندادند تا آنکه جبریل (ع) این آیات را آورد: «همانا مثل عیسی نزد خداوند چون مثل آدم است که او را از خاک آفرید، پس به او گفت باش و شد.» تا آخر آیه

ص:۲۷۲

مباهله، و پیامبر به ایشان فرمودند: بیایید مباهله کنیم. گفتند: آری می‌آییم و مباهله می‌کنیم. پیامبر (ص) بیرون آمدند در حالی که دست علی (ع) را در دست گرفته بودند و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هم همراهشان بودند و به مسیحیان فرمودند:

اینان پسران و زنان ما و خود ماییم. آنان نخست خواستند مباهله کنند ولی سید به ابو الحرث و عاقب گفت: می‌خواهید در مورد مباهله با این مرد چکار کنید؟ اگر دروغگو باشد مباهله با او چه فایده‌یی دارد ولی اگر راستگو و پیامبر باشد همه شما نابود خواهید شد و با قبول پرداخت جزیه با پیامبر صلح کردند. و پیامبر (ص) فرمودند: سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، اگر با من مباهله می‌کردند یک سال نمی‌گذشت که در منطقه ایشان یک نفر هم زنده نمی‌ماند.

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: اسقف مسیحیان به ایشان گفت: اگر فردا همراه فرزندان و اهل بیت خود برای مباهله آمد از مباهله با او پرهیز کنید و اگر با یارانش آمد مهم نخواهد بود. فردای آن روز پیامبر (ص) دست علی را گرفت، حسن و حسین هم جلو ایشان حرکت می‌کردند و فاطمه (ع) هم از پی ایشان می‌آمد. پیامبر (ص) پیش آمدند و زانو به زمین زدند و اسقف مسیحیان گفت: به خدا سوگند محمد (ص) چنان زانو به زمین زد که پیامبران زانو به زمین می‌زنند، و اسقف از حرکت کردن و جلو رفتن برای مباهله عقب نشست و کناره گرفت.

(۲) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: اگر مسیحیان با من مباهله می‌کردند تمام مسیحیان جهان از میان می‌رفتند.

(۳) روز مباهله روز بیست و چهارم ماه ذی حجه است. شایسته است در آن روز غسل کنی و دو رکعت نماز بگزاری. هر رکعتی حمد و سوره بخوانی و تسبیحات هم بگویی و پس از تشهد و سلام هفتاد مرتبه استغفار کنی. سپس برخیزی و دست بر آسمان برافرازی و به آسمان بنگری و بگویی: سپاس خداوندی که ما را به این آیین راهنمایی فرمود و اگر خداوند ما را راهنمایی نمی‌فرمود هدایت نمی‌شدیم.

سپاس خداوند پروردگار جهانیان را، خدای یکتایی که برای او انبازی نیست.

سپاس خداوندی را که هر چه در آسمانها و زمین است از اوست و سپاس خداوندی را که آنچه را نمی‌دانستم به من شناساند و اگر این شناخت نمی‌بود همانا من از نابودشدگان بودم که پروردگارا تو فرموده‌ای: همانا خداوند اراده کرده است که هر نوع پلیدی و آلایشی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک فرماید پاک کردنی. و

ص:۲۷۳

برای ما اهل بیت را مشخص فرمودی و گفتی بیایید مباهله کنیم. پروردگارا! سپاس و ستایش ترا سزد که مرا راهنمایی و ارشاد فرمودی و زنان و فرزندان و مردان اهل بیت را به من معرفی فرمودی.

(۱) پروردگارا! من به حرمت این مقام، که فضیلت هیچ مقامی برای مؤمنان به این اندازه نیست و هیچ رحمتی افزون از این نیست که آنان را معرفی فرمودی و مردم را از شبهه بیرون آوردی، به تو تقرب و توسل می‌جویم. خداوندا! اگر این مقام محمود نبود که تو برای ما مقرر فرمودی و اگر تو ما را راهنمایی نفرموده بودی که از افراد محق اهل بیت و عترت پیامبرت پیروی کنیم، همانا مسلمانان شکست می- خوردند و کلمه ملحدان آشکار می‌شد و ستیزه‌گران پیروز می‌شدند. و به هر حال ترا سپاس و ترا نیایش است و با این نعمت و احسان خود بر ما منت نهادی. خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست، آنان که فرمان بری از ایشان را بر ما واجب کرده‌ای. پروردگارا! در دنیا و آخرت ما را بر این عقیده و گفتار ثابت و پایدار بدار و به محمد و خاندان محمد بهترین پاداشی که به پیامبران و رسولان خود می‌دهی عنایت فرمای، و ای مهربان‌تر همه مهربانان! با شفاعت ایشان ما را به بهشت و خانه گرامیداشتن وارد فرمای.

(۲) پروردگارا! من اهل کساء و آنانی را که روز مباهله بودند و همه آدمیان و فرشتگانی را که در زمره ایشان بوده‌اند شفیع خود قرار می‌دهم و ترا سوگند به حق این مقام می‌دهم که ما را بیامرز و توبه ما را بپذیر، به رحمت خودت ای مهربان‌تر مهربانان. پروردگارا! من گواهی می‌دهم که طینت و ارواح آنان یکسان و همگی از یک اصل است و ایشان یک درختند که ریشه و شاخهای آن پاک و فرخنده است.

پروردگارا! تو ایشان را بر خلق حجت قرار داده‌ای و آنان راهنمایان به وحدانیت تو هستند و دارای معجزاتی هستند که تو به ایشان عنایت کرده‌ای و دیگران از آن عاجزند و تو نسبت به ایشان تفضل فرموده‌ای و آنان را پاک قرار داده‌ای و با نور خود ایشان را گرامی داشته‌ای و کتاب خود را بر ایشان نازل فرموده‌ای و به ما فرمان داده‌ای که به ایشان تمسک جوییم. خدایا! در آن روزی که زیانکاران و درماندگان می‌گویند ما را شفیع و دوستی گرم نیست، شفاعت ایشان را بهره ما قرار بده و پس از اینکه ما را هدایت فرموده‌ای گمراه مفرمای، ای مهربان‌تر مهربانان. «۱»

---

(۱). برای اطلاع از منابع اهل سنت که موضوع مباهله پیامبر (ص) و اینکه فقط علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در التزام ایشان بوده‌اند، رک. به: بحث مستوفای استاد محترم سید مرتضی فیروزآبادی در صفحات ۲۴۴ تا ۲۵۰ جلد ۱ فضائل الخمسه که از صحیح مسلم و ترمذی و کشاف زمخشری و منابع دیگر به تفصیل نقل شده است. م.

(۱) بدان که حسین (ع) از سر تا سینه به پیامبر (ص) شبیه بوده است و حسن (ع) از سینه تا قدم شبیه به آن حضرت بوده است و آن دو از میان همه خاندان و فرزندان رسول خدا، محبوب‌ترین افراد در نظر ایشان بوده‌اند. «۱»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: پروردگارا! من آن دو را دوست می‌دارم. تو هم آن دو را و دوستدارانشان را دوست بدار. «۲»

(۳) و فرموده‌اند: هر کس حسن و حسین را دوست بدارد، او را دوست می‌دارم و هر که را من دوست بدارم خدایش دوست می‌دارد و هر که را خدا دوست بدارد به بهشت می‌بردش. و هر کس آن دو را دشمن بدارد، من او را دشمن می‌دارم و هر که را من دشمن بدارم خدایش دشمن می‌دارد و هر که را خدا دشمن بدارد جاودانه در آتش می‌افکند. «۳»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: حسن و حسین دو گوشوار عرشند و بهشت به خداوند گفت: پروردگارا! مستمندان و ضعیفان را در من مسکن دادی. حق تعالی فرمود:

آیا به این خشنود نیستی که ارکان ترا به حسن و حسین آراستم؟ و بهشت چنان خرامید که عروس از شادی می‌خرامد. «۴»

(۵) علی بن ابی طالب (ع) فرموده است: حسن و حسین (ع) نزد پیامبر (ص) به بازی مشغول بودند و مقداری از شب گذشت. پیامبر (ص) به ایشان فرمود: پیش مادرتان برگردید. برقی در آسمان روشن شد که تا هنگام رسیدن آن دو به حضور مادرشان راه آن دو را روشن می‌داشت و پیامبر (ص) به آن برق می‌نگریست و می‌فرمود: سپاس

---

(۱). این مطلب عینا در ارشاد شیخ مفید، ص ۱۸۰، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. م.

(۲). به نقل از ذاذان از جناب سلمان فارسی در صفحه ۱۸۰ ارشاد مفید آمده است.

در منابع اهل سنت هم این موضوع فراوان و مکرر آمده است، از جمله در کنوز الحقائق مناوی، ص ۵ و صحیح ترمذی، ص ۳۰۶، ج ۲، و مسند امام احمد حنبل، ص ۳۶۹، ج ۵، و مستدرک حاکم، ص ۱۶۶، ج ۳، و بسیاری منابع دیگر. م.

(۳). به نقل از ذاذان از جناب سلمان فارسی در صفحه ۱۸۰ ارشاد مفید آمده است.

در منابع اهل سنت هم این موضوع فراوان و مکرر آمده است، از جمله در کنوز الحقائق مناوی، ص ۵ و صحیح ترمذی، ص ۳۰۶، ج ۲، و مسند امام احمد حنبل، ص ۳۶۹، ج ۵، و مستدرک حاکم، ص ۱۶۶، ج ۳، و بسیاری منابع دیگر. م.

(۴). در ارشاد شیخ مفید از ابن لهیعه از ابی عوانه نقل شده است، و در بحار، ص ۲۷۵، ج ۴۳، به نقل از ارشاد آمده است. م.

خداوندی را که ما اهل بیت را گرامی داشته است.

(۱) امام حسن (ع) به یاران خود فرمودند: خدا را دو شهر است، یکی در خاور و دیگری در باختر، که در آن دو شهر گروهی از آفریده‌های خداوند ساکنند که هرگز قصد و آهنگ معصیت هم نمی‌کنند و به خدا سوگند در آن دو شهر و فاصله میان آن دو شهر، کسی جز من و برادرم حسین حجت خدا بر خلق خدا نیست.

(۲) امام حسین (ع) هم روز عاشورا خطاب به سپاهیان ابن زیاد که نفرین خداوند بر ایشان باد فرمود: شما را چه می‌شود که چنین بر ضد من همکاری می‌کنید؟ به خدا سوگند اگر مرا بکشید حجت خدا را بر خود کشته‌اید و به خدا سوگند که میان جابلقا و جابلسا پسر پیامبری که خداوند در موردش با شما احتجاج کند غیر از من نیست.

(۳) شاعر در این باره گوید:

«پاکان و پاک‌دامنانی که نامشان هر جا برده شود، بر ایشان درود فرستاده می‌شود.»

«آنان پنج تنی هستند که به جای آنان هیچ گاه و هرگز بدلی جستجو نمی‌کنم.

رسول پروردگارم و دو نوه‌اش و دخترش و پنجمی ایشان مولایم ابو الحسن است.»

«بر خدا توکل می‌کنم و بر پنج تن توسل می‌جویم.»

دیگری گوید: «من دوستدار پنج تنی هستم که در مورد آنان سوره‌های طه و هل اتی و حامیم‌ها و زمر نازل شده است.»

(۴) مردی نصرانی در باره ایشان می‌گوید:

«من از قبایل تیم و عدی به بدی یاد نمی‌کنم، ولی دوستدار خاندان هاشم هستم و هنگامی که من در راه خدا از سرزنش سرزنش‌کننده بیم ندارم دیگر چه کسی در باره محبت علی و گروه او مرا می‌خواهد سرزنش کند؟ به من می‌گویند:

با آنکه مسیحی هستی دوستی علی و پرهیزکاران عرب و عجم را در دل می‌پروری؟

می‌گویم: چنین می‌پندارم که خداوند محبت آنان را حتی در دل چهار پایان هم سرشته است.»

(۵) دیگری گفته است: «اگر دوستی من نسبت به پنج تنی که موجب پاکی اعمال من است و بغض دشمنان ایشان رفض است من رافضیم.»

(۱)

مجلس نوزدهم در رحلت امام حسن (ع)

(۲) از مغیره روایت شده است که معاویه به جعده دختر اشعث پیام داد که اگر حسن (ع) را مسموم کنی ترا به همسری پسرم یزید در می‌آورم. جعده، همسر امام حسن (ع) بود. معاویه صد هزار درهم برای او فرستاد و او امام حسن (ع) را مسموم کرد، مال به جعده تسلیم شد، ولی او را به همسری یزید که نفرین خدا بر او باد در نیاورد. مردی از خاندان طلحه بعدها جعده را به همسری گرفت و از او دارای فرزند شد و هر گاه میان آنان و دیگر خانواده‌های قریش بگو مگو در می‌گرفت، فرزندان جعده را ملامت و سرزنش می‌کردند و به آنان می‌گفتند: شما پسران زنی هستید که شوهرش را زهر داد.

(۳) عمر بن اسحاق «۱» می‌گوید: من در محضر امام حسن و امام حسین (ع) در خانه امام حسن بودم و حضرت امام حسن برای قضای حاجت بیرون رفت و چون بازگشت فرمود گفت: تاکنون چند بار به من زهر آشامانندند ولی هیچ بار چون این بار نبود.

همانا قطعه‌یی از جگرم دفع شد و من با قطعه چوبی که همراهم بود آن را زیرورو کردم. امام حسین پرسید: چه کسی به شما زهر خورانده است؟ فرمود: نسبت به او چه قصدی داری؟ آیا می‌خواهی او را بکشی؟ اگر همان کسی است که من تصور می‌کنم، خداوند از تو شدیدتر از او انتقام خواهد گرفت و اگر او نباشد، هرگز دوست ندارم بی‌گناهی به خون من گرفته شود.

(۴) عبد الله بن ابراهیم مخارقی نقل می‌کند که چون ساعت رحلت امام حسن (ع) فرا رسید امام حسین (ع) را خواست و به ایشان فرمود: ای برادر! من از تو جدا می‌شوم و به خدای خود ملحق می‌شوم. همانا به من زهر خورانده شد و قطعه‌یی از جگرم در طشت دفع شد. و من می‌دانم چه کسی و از کجا به من زهر خوراند و من در پیشگاه پروردگارم با آن شخص مخاصمه خواهم کرد و ترا به حق خودم بر تو سوگند می‌دهم که در این باره سخنی نگویی و منتظر بمان تا خداوند در این مورد حکم فرماید و چون من درگذشتم چشمهای مرا ببند و مرا غسل بده و کفن کن و بر

---

(۱). تمام این بخش را از ارشاد شیخ مفید گرفته است و در صفحات ۱۷۴ و ۱۷۵ ارشاد، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. اختلافات اندکی که به احتمال غلط چاپی است در روضة الواعظین دیده می‌شود که اصلاح شد. از جمله به جای عمر، عمیر است. م.

تابوتم بگذار و کنار مرقد جدم ببر تا تجدید عهدی کنم و سپس مرا کنار گور مادر بزرگم فاطمه (رضی الله عنها) ببر و آنجا به خاک بسپار. و ای برادر! خواهی دید که این قوم (بنی امیه) می‌پندارند که شما می‌خواهید مرا کنار پیامبر (ص) به خاک بسپرید و جمع خواهند شد و شما را از آن منع خواهند کرد و ترا به خدا سوگند می‌دهم که در مورد من حتی به اندازه یک خون گرفتن

خون بزمین نریزد. (۱) سپس امام حسن (ع) به امام حسین (ع) در باره خانواده و فرزندان و ما ترک خویش و مطالبی که امیر المؤمنین علی (ع) سفارش فرموده بود وصیت کرد و آنچه را که امیر المؤمنین علی به هنگامی که او را به جانشینی خود منصوب فرموده بود گفته بود به امام حسین (ع) فرمود و شیعیان خود را راهنمایی فرمود که امام حسین را جانشین خود قرار داده است و آن حضرت را به امامت پس از خویش منصوب فرمود. و چون امام حسن (ع) درگذشت امام حسین ایشان را غسل داد و کفن کرد و بر تابوت نهاد و حرکت کردند. مروان و همراهان او که از بنی امیه بودند هیچ شک و تردید نکردند که آنان می‌خواهند جسد مطهر را کنار مرقد رسول خدا به خاک بسپرند. جمع شدند و زره پوشیدند و سلاح برداشتند و همین که امام حسین (ع) جنازه را کنار مرقد پیامبر آورد که تجدید عهدی فرماید، بنی امیه به مقابله ایشان آمدند و عایشه هم سوار بر استری شد و می‌گفت:

مرا با شما چه کار است که می‌خواهید کسی را به خانه من درآورید که دوستش نمی- دارم؟ مروان هم شروع به هیاهو کرد و بانگ برداشته بود که چه بسا جنگ که از صلح و آرامش بهتر است. آیا باید عثمان در دورترین نقطه مدینه به خاک سپرده شود و حسن را کنار مرقد پیامبر به خاک بسپرند؟ این هرگز نخواهد شد و من شمشیر خواهم کشید و نزدیک بود میان بنی هاشم و بنی امیه جنگ و خون ریزی درگیرد.

ابن عباس به مروان گفت: برگرد و به همان جا که از آنجا آمده‌ای برو که ما نمی‌خواهیم پیکر سالار خود را کنار رسول خدا به خاک بسپریم، بلکه می‌خواهیم به زیارت مرقد پیامبر تجدید عهدی کند، و سپس بر طبق وصیت خودش او را کنار گور مادر بزرگش فاطمه بنت اسد دفن خواهیم کرد و اگر وصیت فرموده بود که او را کنار مرقد جد بزرگوارش پیامبر دفن کنیم، می‌دانستی و می‌دیدی که تو کوچکتر و درمانده‌تر از آنی که ما را از این کار باز داری، و امام حسن (ع) به خدا و پیامبرش و حرمت قبر ایشان آگاه‌تر از آن است که چون دیگران به زور و بدون اجازه، آنجا درآید. ابن عباس سپس به عایشه رو کرد و به او گفت: ای وای که روزی بر استر و روزی بر

شتر سوار می‌شوی و می‌خواهی پرتو خدا را فرو نشانی و با دوستان خدا جنگ کنی. برگرد که از آنچه می‌ترسیدی کفایت شدی و به آنچه می‌خواستی رسیدی و خداوند انتقام این اهل بیت را خواهد گرفت، هر چند پس از این باشد.

(۱) امام حسین هم فرمودند: به خدا سوگند اگر وصیت امام حسن نبود که در این مورد به اندازه یک خون گرفتن هم خون ریزی نکنم می‌دانستید که چگونه شمشیرهای خدا انتقام خویش را از شما می‌گرفت، که شما پیمان میان ما و خودتان را شکستید و آنچه را که برای خود با شما شرط کرده بودیم باطل کردید. و پیکر امام حسن (ع) را به بقیع بردند و کنار گور مادر بزرگش فاطمه دختر اسد که خدایش در بهشت مسکن دهاد به خاک سپردند. «۱»

(۲) مدت بیماری امام حسن (ع) چهل روز طول کشید و در آخر صفر سال پنجاهم هجرت رحلت فرمود و در آن هنگام چهل و هشت یا چهل و هفت سال داشت و مدت خلافت ایشان ده سال بود. «۲»

(۳) امام صادق (ع) از قول نیاکان خود نقل می‌فرماید که روزی امام حسن (ع) در دامن پیامبر (ص) نشسته بود. ناگاه سر خود را بلند کرد و گفت: پدر جان! برای کسی که پس از مرگ شما به زیارت شما آید چه پاداشی است؟ فرمود: پسرکم! هر کس پس از مرگ من به زیارت من آید برای او بهشت است و هر کس پس از مرگ پدرت به زیارتش برود برای او بهشت است و هر کس پس از مرگ برادرت به زیارتش برود برای او بهشت است و هر کس پس از مرگ تو به زیارت تو آید برای او بهشت است. «۳»

---

(۱). تمام این موارد هم بدون هیچ کم و افزونی از ارشاد مفید گرفته شده است. م.

(۲). در باره روز مرگ و سال رحلت و مدت عمر حضرت امام حسن مجتبی (ع) اقوال مختلف نقل شده است. شاید یکی از کتابهای خوب که همه اقوال را در این مورد جمع- آوری کرده است، ناسخ التواریخ است و برای اطلاع می‌توان به صفحات ۱۳۲ تا ۱۳۵ جلد ۲ ناسخ التواریخ چاپ کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۹۶ ق، مراجعه کرد. برای اطلاع از رفتار ناپسند کارگزاران اموی و مروانی و عایشه نسبت به جسد مطهر امام مجتبی (ع) در منابع اهل سنت، رک. به: ابن عبد البر، استیعاب، حاشیه صفحه ۳۷۵ اصابه، و به اسد الغابه، ص ۱۵، ج ۲، و به ترجمه نهایة الارب نویری، ص ۸۸، ج ۷، به قلم این بنده. م.

(۳). این روایت در مناقب ابن شهر آشوب، ص ۴۶، ج ۴، هم آمده است. م.

(۱) و امام حسن (ع) به پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا! برای کسی که ما را زیارت کند چه پاداشی خواهد بود؟ فرمود: هر کس مرا در حال حیات یا پس از مرگ زیارت کند و پدر و خودت و برادرت را در زندگی یا پس از مرگ زیارت کند، بر عهده من است که روز رستاخیز او را نجات دهم.

(۲) دعبل بن علی خزاعی به خود می‌گوید: «آرام بگیر که در این مورد برای تو چه بسیار سرمشق است.

شدت و هیجان اندوه خود را با یاد آوری رحلت پیامبر و کشته شدن وصی او و بریدن سر حسین و مسموم شدن حسن تسکین ببخش.» «۱»

و این شعر هم سروده شده است:

«اندوههای روزگار ابرهای فشرده بر یک دیگر است و چشم حوادث با اشگ خود فاجعه می‌بارد. هر گاه اندوهها بر تو هجوم می‌آورد، با یاد آوردن مصیبتهای اولاد فاطمه بتول (ع) آنها را آرام کن.» «۲»

(۳)

مجلس بیستم در چگونگی شهادت امام حسین (ع)

(۴) خداوند متعال در آیه ۴۲ سوره ابراهیم فرموده است: «و هرگز خداوند را از آنچه ستمگران می‌کنند غافل مدان.»

(۵) و در آیه ۲۲۷ سوره شعراء می‌فرماید: «و به زودی آنان که ستم می‌کنند خواهند دانست که به چه کیفر گاهی بازمی‌گردند.»

(۶) امام رضا (ع) فرموده است: محرم ماهی است که مردم دوره جاهلی جنگ و خون ریزی در آن را حرام می‌دانستند ولی ریختن خونهای ما در آن ماه روا دانسته شد و حرمت ما در آن دریده شد و کودکان و زنان ما در آن اسیر شدند و خیمه‌های ما را آتش زدند و هر چه در آن بود غارت کردند و در کار ما رعایت هیچ حرمتی

---

(۱). این دو بیت دعبل صحیح‌تر و کامل‌تر در مناقب، ص ۴۶، ج ۴، آمده است. م.

(۲). در همان صفحه ۴۶ مناقب، این دو بیت به شاعری به نام منبه صوفی نسبت داده شده است و چون صحیح‌تر بود، از آن ترجمه شد. خوانندگان گرامی توجه دارند که ابن شهر- آشوب شاگرد فتال است و مطالب بسیاری از روضة الواعظین در مناقب آورده است. م.

برای رسول خدا صورت نگرفت. همانا روز شهادت حسین (ع) پلکهای چشم ما را مجروح و اشک ما را روان کرد و عزیز ما را خوار و زبون ساخت. ای سرزمین کربلا! تو تا روز رستاخیز ما را گرفتار اندوه و بلا کردی. آری، باید به کسی چون حسین (ع) گریه‌کنندگان گریه کنند، که گریستن بر او گناهان بزرگ را فرو می‌ریزد، و سپس فرمود: چون هلال محرم آشکار می‌شد، پدرم هرگز متبسم و با لبخند دیده نمی‌شد و اندوهش افزون می‌شد و چون روز دهم آن ماه فرا می‌رسید، آن روز روز غم و سوگ و گریستن او بود و آن همان روزی است که امام حسین که درودهای خدا بر او باد در آن شهید شد.

(۱) و امام رضا (ع) فرموده است: هر کس روز عاشورا کوشش در باره نیازهای دنیایی خود را ترک کند، خداوند نیازهای این جهانی و آن جهانی او را بر می‌آورد و هر کس روز عاشورا روز اندوه و سوگ و گریستن او باشد، خدای عز و جل روز رستاخیز را روز شادی و خرمی او قرار می‌دهد، و چشمش را به دیدار ما روشن می- فرماید. هر کس روز عاشورا را روز برکت بداند و در آن چیزی برای خود اندوخته کند، خداوند متعال در آنچه اندوخته است برکت نخواهد داد و روز رستاخیز همراه یزید و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد- که لعنت خدا بر ایشان باد- محشور خواهد شد و همراه آنان به پست‌ترین جای دوزخ می‌رسد. «۱»

(۲) امام حسین فرموده است: من کشته اشکم. هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند مگر آنکه اندوهش می‌گیرد و می‌خواهد بگرید. «۲» روایت است که ام سلمه (رضی الله عنه) روزی از سپیده دم می‌گریست. به او گفتند: چرا می‌گریی؟ گفت: بدون تردید پسرم حسین کشته شده است. من از هنگامی که رسول خدا رحلت فرموده‌اند تا دیشب، ایشان را در خواب ندیده بودم. دیشب ایشان

را در خواب دیدم و گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، چرا رنگ چهره شما پریده است؟ فرمودند تمام امشب مشغول کندن گور حسین و یارانش بودم. ام سلمه می‌گفت: من جز امشب نوحه‌گری حسین را نشنیده بودم،

---

(۱). این دو روایت ذیل شماره ۲ و ۴ مجلس بیست و هفتم امالی صدوق (صفحه ۱۲۹ همراه با ترجمه، چاپ آقای کمره‌یی) آمده است.

(۲). برای اطلاع از نمونه‌های دیگر این روایت به بحار الانوار، ص ۲۸۰، ج ۴۴، مراجعه فرمایید. م.

خداوند آن را به من ننماید، ولی قطعا پسرم حسین (ع) کشته شده است. «۱» گفته شده است که یکی از پریان این اشعار را می‌خوانده است:

«ای دیده من! با کوشش اشک بریز. پس از من چه کسی بر شهیدان خواهد گریست؟ بر گروهی که مرگها آنان را به سوی ستمگری در آبشخور بردگان می- کشاند.» «۲»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: کسانی که بسیار گریسته‌اند پنج تن هستند: آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه (ع) دختر محمد (ص) و علی بن الحسین (ع). آدم بر فراق بهشت چندان گریست که بر گونه‌هایش دو آبراهه اشک نمودار شد. یعقوب بر یوسف چندان گریست تا چشمش از میان رفت و تا آنجا که به او گفته شد: به خدا سوگند، یاد یوسف را از یاد نمی‌بری تا درمانده یا نابود شوی. یوسف بر فراق یعقوب چندان گریست که زندانیان را به ستوه آورد و به او گفتند: یا روز گریه کن و شب آرام بگیر یا شب گریه کن و روز آرام بگیر و با زندانیان با یکی از آن دو سازش کرد.

اما فاطمه (ع) چندان بر پیامبر (ص) گریست که مردم مدینه به ستوه آمدند و گفتند: از بسیاری گریه خویش ما را به ستوه آوردی و آن حضرت به مزار شهدا می‌رفت و آنجا می‌گریست و برمی‌گشت. علی بن حسین (ع) بیست تا چهل سال بر امام حسین گریست و هیچ خوراکی برابر ایشان ننهادند مگر آنکه می‌گریست و یکی از خدمتگزارانش گفت: ای پسر رسول خدا! فدایت گردم، می‌ترسم نابود شوی.

فرمود: همانا درد دل و اندوه خود را به خداوند شکایت می‌کنم و از جانب خدا، می‌دانم چیزهایی را که شما نمی‌دانید. من هیچ گاه از کشتار فرزندان فاطمه یاد نمی- کنم مگر آنکه عقده گلویم را می‌گیرد و اشک می‌ریزم. «۳»

(۲) داود بن کثیر رقی «۴» می‌گوید: در محضر امام صادق بودم. آب خواست و چون به حضورش آوردند و نوشید، دیدم چشمهایش اشک آلوده شد و گریست و فرمود:

(۱). این احادیث در مجلس بیست و نهم امالی صدوق، صفحات ۱۳۹، و ۱۴۰، چاپ آقای کمره‌یی آمده است و سلسله اسناد آن هم ذکر شده است. م.

(۲). این احادیث در مجلس بیست و نهم امالی صدوق، صفحات ۱۳۹، و ۱۴۰، چاپ آقای کمره‌یی آمده است و سلسله اسناد آن هم ذکر شده است. م.

(۳). این احادیث در مجلس بیست و نهم امالی صدوق، صفحات ۱۳۹، و ۱۴۰، چاپ آقای کمره‌یی آمده است و سلسله اسناد آن هم ذکر شده است. م.

(۴). از راویان قرن دوم که بیشتر روایات او از موسی بن جعفر و علی بن موسی علیهما السلام است. شرح حال او در صفحه ۱۱۲ رجال نجاشی، چاپ داوری قم، آمده است. این حدیث هم در همان مجلس امالی صدوق، ص ۱۴۲، چاپ آقای کمره‌یی آمده است. م.

ای داود! نفرین خدا بر قاتل حسین باد. یاد حسین چقدر زندگی را تلخ و ناگوار می‌کند. من هیچ گاه آب سرد نمی‌نوشم مگر اینکه حسین (ع) را یاد می‌کنم و هیچ بنده‌یی نیست که چون آب سرد بیاشامد، از حسین (ع) یاد کند و بر قاتل او لعنت فرستد، مگر اینکه خداوند برای او صد هزار حسنه می‌نویسد و صد هزار خطای او را محو می‌فرماید و صد هزار درجه بر درجه‌اش می‌افزاید و چون کسی است که صد هزار برده آزاد کرده باشد و روز قیامت خداوندش گشاده چهره محشور می‌فرماید.

(۱) روایت شده است چون امام حسن (ع) رحلت فرمود، شیعیان در عراق به جنبش آمدند و برای امام حسین (ع) نامه نوشتند که معاویه را خلع و با آن حضرت بیعت کنند. امام حسین (ع) آنان را از این کار باز داشت و یاد آوری فرمود که میان ایشان و معاویه پیمانی است که شکستن آن تا پایان مدت جایز نیست و اگر معاویه بمیرد در این باره اظهار نظر خواهد فرمود. و چون معاویه در نیمه رجب سال شصتم هجرت درگذشت یزید به ولید بن عتبة بن ابی سفیان که از سوی معاویه فرماندار مدینه بود نوشت که از امام حسین (ع) بیعت بگیرد و به آن حضرت اجازه تأخیر در بیعت ندهد. ولید شبانه کسی را پیش امام حسین فرستاد و ایشان را فرا خواند. امام حسین (ع) دانستند که چه می‌خواهد و گروهی از یاران خود را خواست و به آنان گفت: ولید در این وقت شب مرا احضار کرده است و در امان نیستم که پیشنهادی کند که نپذیرم و او قابل اعتماد نیست و از گزندش در امان نیستم. شما همراه من باشید و چون من وارد خانه‌اش شدم بر در خانه بنشینید و اگر شنیدید که صدای من بلند شد، وارد خانه شوید که او را از من باز دارید.

(۲) امام حسین (ع) وارد خانه ولید شد و مروان بن حکم هم آنجا بود. ولید خبر مرگ معاویه را به ایشان داد. امام حسین (ع) انا لله و انا الیه راجعون فرمود. ولید آنگاه نامه یزید را خواند که در آن فرمان داده بود از ایشان برای یزید بیعت بگیرد.

امام حسین (ع) فرمود: من خیال نمی‌کنم تو به بیعت پوشیده من برای یزید قناعت کنی و باید با او آشکارا بیعت کنم. ولید گفت: آری همین گونه است. فرمودند: پس باشد تا فردا تصمیم بگیری. ولید گفت: در پناه نام خدا برو تا فردا همراه جماعت پیش ما آیی. مروان به ولید گفت: اگر اکنون حسین از پیش تو برود و بیعت نکند، دیگر چنین فرصتی به دست تو نخواهد آمد، تا آنکه میان شما کشتار بسیار واقع شود. این مرد را همین جا نگهدار (زندانی کن) و از خانه تو نباید بیرون برود تا

آنکه بیعت کند و اگر بیعت نکرد، گردنش را بزن. در این هنگام امام حسین (ع) از جای برخاست و فرمود: ای پسر زن کبود چشم! آیا تو می‌خواهی مرا بکشی یا او؟ تو همانی که سرا پا گناهی و دروغ می‌گویی. و از خانه ولید بیرون آمد و یارانش آن حضرت را همراهی کردند تا به خانه‌اش رفت. امام حسین (ع) آن شب را که شب شنبه سه شب باقی مانده از رجب سال شصتم هجرت بود در خانه‌اش ماند. «۱» ولید بن عتبه هم سرگرم پیام فرستادن به عبد الله بن زبیر برای بیعت شد و او هم نپذیرفت و همان شب از مدینه بیرون رفت و آهنگ مکه کرد. فردا صبح ولید گروهی را به تعقیب ابن زبیر فرستاد و یکی از وابستگان بنی امیه را همراه هشتاد سوار روانه کرد و آنان به تعقیب عبد الله بن زبیر پرداختند و او را نیافتند و به او نرسیدند و باز گشتند.

پایان روز شنبه ولید گروهی را به حضور امام حسین فرستاد که برای بیعت حاضر شوند. امام حسین (ع) فرمودند: بگذارید فردا شود، تا شما و ما ببینیم چه می‌شود.

آنان هم اصرار نکردند و آن شب را دست نگهداشتند و آن حضرت همان شب که شب یک شنبه دو روز باقی مانده از ماه رجب بود به سوی مکه حرکت فرمود. پسران و برادران و برادرزادگان ایشان و عموم افراد خانواده ایشان غیر از محمد بن حنفیه با ایشان حرکت کردند. امام حسین (ع) در حالی که از مدینه بیرون می‌رفت این آیه را تلاوت فرمود: «از آن شهر با حال بیم و نگرانی بیرون شد و گفت: پروردگارا! مرا از این قوم ستمکار رهایی ده.» «۲» و چون وارد مکه شد این آیه را تلاوت فرمود:

«و چون رو به شهر مدین آورد گفت امید است که پروردگار من مرا به راه راست راهنمایی فرماید.» «۳»

(۱) امام حسین (ع) در مکه منزل فرمود. مردم مکه و عمره‌گزاران و اهالی شهرهای دیگر که در مکه بودند به حضور ایشان آمد و شد می‌کردند. و چون خبر مرگ معاویه به مردم کوفه رسید و از اخبار یزید هم آگاه بودند و سرپیچی امام حسین (ع) از بیعت با یزید به اطلاع ایشان رسید، شیعیان کوفه در خانه سلیمان بن صرد جمع شدند و خبر مرگ معاویه را به یک دیگر دادند و سپاس خدا را بجا آوردند. سلیمان بن

---

(۱). این مطالب را عینا از ارشاد شیخ مفید (رضی الله عنه) گرفته، ولی اندکی تلخیص کرده است. از جمله، مفید چند سطری در باره نیک نفسی ولید نقل کرده است که فتال نیشابوری حذف کرده است. برای اطلاع، رک. به: صفحه ۱۸۳ ارشاد، چاپ ۱۳۷۸ قمری، تهران. م.

(۲). بخشی از آیات ۲۲ و ۲۳ سوره بیست و هشتم (قصص). م.

(۳). بخشی از آیات ۲۲ و ۲۳ سوره بیست و هشتم (قصص). م.

صرد «۱» گفت: همانا معاویه نابود شد و حسین هم بیعت نکرده و به مکه رفته است و شما شیعیان، پیروان او و پدرش هستید. اگر می‌دانید که او را یاری می‌دهید و با دشمن او جهاد می‌کنید و در راه او جانبازی خواهید کرد، برای او نامه بنویسید و آنان نامه زیر را نوشتند: (۱) «بسم الله الرحمن الرحیم. برای حسین بن علی که درود خدا بر آن دو باد، از سلیمان بن صرد و مسیب بن نجیه و رفاعة بن شداد و حبیب بن مظاهر و دیگر مسلمانان و مؤمنان کوفه. درود خداوند بر تو باد. نخست خداوندی را می‌ستاییم که خدایی جز او نیست. اما بعد، سپاس خداوندی را که دشمن ستمگر و ستیزه‌گر ترا که به ستم بر این ملت پیروز شد و امارت آن را با زور بر عهده گرفت، از میان برد و درهم شکست. او بدون رضایت بر این ملت دست یافت، سپس نیکان ایشان را کشت و بدان را باقی گذاشت و اموال خدا را سرمایه دست ستمگران و دولتمندان قرار داد.

ای دور باد، همچنان که قوم ثمود از رحمت خدا دور شدند. اکنون ما را پیشوا و امامی نیست. به سوی ما بیا، شاید خداوند در پناه تو ما را بر حق جمع کند.

نعمان بن بشیر در کاخ حکومت خود نشسته است. ما برای نماز جمعه با او حاضر نمی‌شویم و برای نماز عید هم با او همراهی نمی‌کنیم، و اگر به ما خبر برسد که تو پیش ما خواهی آمد، به خواست خداوند متعال او را بیرون می‌کنیم و به شام بر می‌گردانیم.»

این نامه را به عبد الله بن مسمع همدانی و عبد الله بن وال دادند و به آنان گفتند شتابان بروند و آن دو با شتاب بیرون رفتند و ده روز از رمضان گذشته در مکه به حضور امام حسین (ع) رسیدند.

(۲) مردم کوفه دو روز پس از اینکه آن نامه را فرستادند، قیس بن مسهر صیداوی و عبد الرحمن بن عبد الله ارحبی «۲» و عمارة بن عبد الله سلولی را به حضور امام حسین گسیل داشتند و همراه آنان حدود یک صد و پنجاه نامه بود که هر یک را یک یا دو و سه و چهار مرد نوشته بودند. دو روز پس از آن هانی بن هانی سبیعی و سعد بن عبد الله

---

(۱). از اصحاب رسول خدا و یاران امیر المؤمنین علی (ع)، در دوره جاهلی نامش یسار بود، پیامبر (ص) آن را به سلیمان تغییر دادند. در نود و سه سالگی در سال ۶۵ هجری در جنگ با عبید الله بن زیاد کشته شد. رک. به: ابن اثیر، اسد الغابه، ص ۳۵۱، ج ۲. م.

(۲). در ارشاد آمده است: عبد الرحمن و عبد الله پسران شداد ارحبی. م.

حنفی را گسیل داشتند و همراه آنان این نامه را فرستادند: (۱) «بسم الله الرحمن الرحیم. برای حسین بن علی علیهما السلام، از سوی شیعیان مؤمن و مسلمان او. اما بعد، بشتاب که مردم منتظر تو هستند و هیچ اندیشه‌یی غیر از تو ندارند. لطفا شتاب کن، شتاب و شتاب.» سپس شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حرث بن رویم و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمرو تیمی (تمیمی) چنین نوشتند:

«اما بعد، همانا باغها سرسبز و خرم و میوه‌ها رسیده شده است، و اگر می- خواهی بیا که سپاهی برای تو آماده است. و السلام.»

فرستادگان مردم کوفه پیاپی می‌رسیدند و همگی در خدمت امام حسین با یک دیگر دیدار می‌کردند و آن حضرت نامه‌ها را می‌خواند و از فرستادگان در باره مردم می‌پرسید و سپس همراه هانی بن هانی و سعد بن عبد الله که آخرین فرستادگان بودند این نامه را برای مردم کوفه مرقوم فرمود: (۲)

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

. از حسین بن علی، به گروه مؤمن و مسلمان. اما بعد، همانا که هانی و سعید هم نامه‌های شما را آوردند و آخرین فرستادگان شما بودند که آمدند. آنچه را گفته بودید و سخن بزرگان شما را- که نوشته بودید: امامی نداریم، بیا شاید خداوند ما را در پناه تو به هدایت برساند و جمع کند- دانستم و فهمیدم.

اکنون برادر و پسر عمو و شخص مورد اعتماد خود از خاندانم مسلم بن عقیل را پیش شما فرستادم. اگر او برای من نوشت که سران و خردمندان و مردم با فضیلت شما بر همان عقیده‌اند که فرستادگان شما اظهار می‌دارند و در نامه‌های شما نوشته شده است، به خواست خداوند به زودی پیش شما می‌آیم و سوگند به جان خودم که امام فقط کسی است که به قرآن حکم کند و دادگر و متدین به آیین خدا باشد و نفس خود را در پیشگاه خداوند حساب کند (یا هوای نفس خود را برای رضای خدا باز دارد)، و السلام».

(۳) امام حسین (ع) مسلم بن عقیل را خواست و او را همراه قیس بن مسهر صیداوی و عمارة بن عبد الله سلولی و عبد الرحمن ارحبی گسیل فرمود و به او دستور به پرهیزگاری و پوشیده نگهداشتن کار خود داد و اینکه با مردم به لطف و مهربانی رفتار کند و اگر مردم را در این باره هماهنگ و مورد اعتماد ببیند زود خبر دهد.

مسلم حرکت کرد و به کوفه آمد و در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی منزل کرد

و آن همان خانه‌یی است که امروز به خانه سلام بن مسیب معروف است. شیعیان شروع به رفت و آمد کردند و هر گاه گروهی جمع می‌شدند مسلم نامه امام حسین (ع) را می‌خواند و آنان می‌گریستند و مردم شروع به بیعت با او کردند تا آنکه هیجده هزار

تن بیعت کردند و مسلم برای امام حسین (ع) نامه نوشت و خبر داد که هیجده هزار تن بیعت کرده‌اند و پیشنهاد کرد که بیاید. شیعیان هم همچنان به آمد و شد خود پیش مسلم ادامه می‌دادند، و کم کم جایگاه او آشکار شد و خبر به نعمان بن بشیر رسید.

این مرد از سوی معاویه فرماندار کوفه بود و یزید هم او را بر همان شغل باقی نگهداشته بود.

(۱) در این هنگام عبد الله بن مسلم و عمارة بن عقبه و عمر بن سعد برای یزید بن معاویه چنین نوشتند:

«اما بعد، همانا مسلم بن عقیل به کوفه آمده است و شیعیان حسین بن علی با او بیعت کرده‌اند و اگر ترا به کوفه نیازی است مردی نیرومند را به این شهر بفرست که فرمانت را اجرا کند و در مقابل دشمن تو مانند خودت عمل کند و نعمان بن بشیر مردی ضعیف است، یا تظاهر به سستی و ضعف می‌کند.»

(۲) چون این نامه به یزید رسید، سرجون آزاد کرده معاویه را خواست و به او گفت: حسین مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاده است و برای او بیعت می‌گیرد و به من خبر رسیده که نعمان بن بشیر مردی ضعیف است. عقیده تو چیست و چه کسی را برای حکومت کوفه پیشنهاد می‌کنی؟ یزید بر عبید الله بن زیاد خشمگین بود.

سرجون گفت: اگر معاویه در این باره سفارش کرده باشد، به عقیده او عمل می‌کنی؟

یزید گفت: آری. سرجون فرمانی را که معاویه برای عبید الله نوشته و او را به حکومت هر دو شهر کوفه و بصره گماشته بود بیرون آورد و گفت: عقیده معاویه این بود ولی پیش از آنکه برای عبید الله بفرستد درگذشت. یزید به سرجون گفت:

همین گونه عمل کن و فرمان حکومت عبید الله بن زیاد را برای او بفرست. یزید سپس مسلم بن عمرو باهلی را خواست و همراه او نامه زیر را برای عبید الله بن زیاد فرستاد: (۳) «اما بعد، همانا شیعیان من از مردم کوفه برای من نوشته‌اند که مسلم بن عقیل در آن شهر به جمع کردن مردم پرداخته است و می‌خواهد میان مسلمانان شکاف ایجاد کند. همین که این نامه را خواندی حرکت کن و به کوفه برو و همان گونه که به جستجوی گوهر گرانقدری می‌پردازند به جستجوی مسلم باش تا او را بگیری و در

بند کشی یا بکشی یا تبعیدش کنی، و السلام.»

(۱) یزید فرمان حکومت عبید الله بن زیاد را به مسلم بن عمرو سپرد و او بیرون آمد و در بصره پیش عبید الله رفت و فرمان حکومت و نامه یزید را به او داد.

عبید الله همان دم دستور داد کارها را روبراه کنند تا فردا به کوفه حرکت کند. فردای آن روز از بصره بیرون آمد و برادرش عثمان را به جانشینی خود گماشت و همراه مسلم بن عمرو باهلی و شریک بن اعور حارثی و اهل بیت و خدم و حشم خود

به کوفه حرکت کرد. عبید الله بن زیاد در حالی که عمامه سیاه بر سر بسته و پوزبند به خود زده بود وارد کوفه شد و چون به مردم خبر رسیده بود که امام حسین (ع) خواهد آمد و منتظر ایشان بودند، همین که عبید الله را دیدند پنداشتند که امام حسین است و او از کنار هر گروهی که می‌گذشت، می‌گفتند: ای پسر رسول خدا! سلام بر تو باد.

خوش آمدی و مقدمت گرامی باد. ابن زیاد چندان از مردم نسبت به امام حسین توجه دید که او را خوش نیامد، و مسلم بن عمرو باهلی همین که دید مردم در آن باره بسیار سخن می‌گویند بانگ برداشت که کنار بروید، این امیر عبید الله بن زیاد است.

(۲) عبید الله بن زیاد به راه خود ادامه داد و هنگام شب کنار قصر رسید. گروهی هم پنداشته بودند که او امام حسین است و همچنان در پی او می‌آمدند. «۱» نعمان بن بشیر در کاخ را بسته بود و خود و گروهی از خواص او در کاخ بودند. او هم پنداشت که عبید الله بن زیاد امام حسین است و از فراز بام گفت: مرا به جنگ با تو نیازی نیست و این امانت خود را هم به تو نمی‌سپرم. عبید الله شروع به سخن گفتن کرد که در را بگشای که کارهایت هرگز گشاده مباد. او را شناخت و در را گشود و سپس در را به روی مردم بستند و کسی گفت: ای مردم! به خدا سوگند این پسر مرجانه است و پراکنده شدند.

(۳) ابن زیاد یکی از بردگان آزاد کرده خود به نام معقل را خواست و به او سه هزار درهم سپرد و گفت: در جستجوی مسلم بن عقیل باش و به هر یک از یاران او دست

---

(۱). فتال نیشابوری از اینجا مطالب ارشاد مفید را چندان تلخیص کرده که پیوستگی عبارات از هم گسیخته است و جای تعجب است که نه در چاپ نجف و نه در چاپ تهران به این موضوع اشاره نکرده‌اند. سعی کردم با مطابقه متن ارشاد و روضة الواعظین پیوستگی مطالب را رعایت کنم، و عجیب‌تر آنکه از جناب هانی بن عروه و شهادت آن بزرگوار هم چندان مطلبی نیاورده است. م.

یافتی این سه هزار درهم را به او بده و بگو این را به مصرف جنگ با دشمن خود برسانید و به آنان چنین بگو که از ایشانی و چون این پول را به آنان بدهی به تو اعتماد می‌کنند و اطمینان می‌یابند و چیزی از تو پوشیده نمی‌دارند و صبح و شام پیش آنان برو تا جایگاه مسلم بن عقیل را بشناسی و پیش او بروی. معقل چنان کرد و مسلم بن عقیل از او بیعت گرفت و به ابو ثمامه صایدی گفت آن مال را از معقل گرفت. (۱) معقل نخستین کسی بود که پیش مسلم بن عقیل می‌آمد و آخر کسی بود که از پیش او می‌رفت و از همه اموری که مورد نیاز عبید الله بن زیاد بود آگاه می‌شد و به او خبر می‌داد.

مسلم پس از آنکه از آمدن عبید الله بن زیاد به کوفه آگاه شد از خانه مختار به خانه هانی بن عروه رفت و شیعیان آنجا رفت و آمد می‌کردند.

عبید الله با روشی دور از جوانمردی، هانی را به قصر احضار کرد و سپس او را کشت. مسلم قیام فرمود و سران کوفه از پیوستن مردم به او جلوگیری می‌کردند و (۲) چنان شد که کار بر عبید الله بن زیاد سخت گردید و تمام همت او این بود که بتواند درهای کاخ خود را حفظ کند، ولی نزدیک شام زنها می‌آمدند و دست فرزند یا برادر خود را می‌گرفتند و می‌بردند و می‌گفتند: تو برگرد، دیگران هستند. مردان هم می‌آمدند و به پسر و برادر خود می‌گفتند: فردا لشکر شام می‌رسد و با جنگ و درگیری چه می‌خواهی بکنی؟ و به این گونه چنان از اطراف مسلم بن عقیل پراکنده شدند که چون شب شد و نماز مغرب گزارد، در مسجد فقط سی نفر همراهش بودند.

مسلم چون دید شب شد و کسی جز همین سی نفر همراهش نیستند، از مسجد به طرف درهای محله کنده بیرون رفت و چون کنار در رسید فقط ده تن همراهش بودند و همین که از در مسجد بیرون آمد هیچ کس با او نبود که راه را نشانش دهد یا از او دفاع کند و به خانه برساندش. مسلم سرگردان در کوچه‌های کوفه راه افتاد و نمی- دانست به کدام سو می‌رود، تا آنکه کنار خانه‌های مردم جبله که گروهی از کنده بودند رسید و کنار خانه زنی به نام طوعه ایستاد. این طوعه قبلا کنیز اشعث بن قیس بود. او را آزاد کرد. اسید حضرمی با او ازدواج کرد و پسری بنام بلال زایید. این بلال همراه مردم بیرون شده بود و مادرش بر در خانه منتظرش ایستاده بود. مسلم بن عقیل به آن زن سلام داد که پاسخش داد، و به طوعه گفت: ای بنده خدا به من کمی آب بده. برایش آب آورد. آشامید و همان جا نشست. طوعه ظرف آب را داخل

خانه‌اش برد و برگشت و چون دید مسلم همان جا نشسته است، گفت: ای بنده خدا! مگر آب نخوردی؟ گفت: چرا. گفت به خانه خود برو. مسلم سکوت کرد. طوعه بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و مسلم همچنان سکوت کرد. طوعه بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و مسلم همچنان سکوت کرد. طوعه بار سوم با تعجب و اعتراض گفت: سبحان الله، ای بنده خدا! خدایت سلامتی ارزانی دارد، برخیز و به خانه خود برو که برای تو نشستن بر در خانه من شایسته نیست و من هم آن را برای تو روا نمی‌دارم. مسلم فرمود: ای کنیز خدا! مرا در این شهر خانه و خویشی نیست. آیا ممکن است نسبت به من برای پاداش خداوند کار پسندیده‌یی انجام دهی؟ شاید هم بتوانم خودم جبران کنم. طوعه گفت: ای بنده خدا موضوع چیست؟ گفت: من مسلم بن عقیلم که این قوم به من دروغ گفتند و مرا فریفتند و وادار به قیام کردند. طوعه گفت: تو به راستی مسلم هستی؟ گفت: آری. گفت: به خانه بیا، و او را در حجره دیگری غیر از حجره خود درآورد و برای او فرشی گسترد و غذایی آورد، ولی مسلم غذا نخورد.

(۱) چیزی نگذشت که پسر آن زن به خانه آمد و چون دید مادرش مکرر به آن حجره می‌رود، گفت: ای مادر! بسیاری رفت و آمد تو در این حجره مرا به شک و تردید انداخته است. مثل اینکه کاری داری؟ گفت: از این سخن درگذر. جوان گفت: ترا به خدا سوگند می‌دهم که به من خبر دهی. گفت: مادر! پی کار خود باش و در این باره از من مپرس. جوان بیشتر اصرار کرد. مادر گفت: به شرط آنکه به هیچ کس از آنچه می‌گویم خبر ندهی. گفت: آری، همین گونه رفتار خواهم کرد.

مادر از او عهد و پیمان گرفت و سوگندش داد و سپس موضوع را به او خبر داد.

جوان ظاهرا آرام گرفت و خوابید، و صبح زود پیش عبد الرحمن بن محمد بن اشعث رفت و به او گفت که مسلم بن عقیل در خانه مادر اوست. عبد الرحمن هم پیش پدرش که در خانه عبید الله بن زیاد بود رفت و با او آهسته گفت. ابن زیاد شنید و در حالی که با چوبدستی خود به پهلوی محمد بن اشعث اشاره می‌کرد، گفت: برخیز و هم- اکنون او را پیش من بیاور، و او برخاست. ابن زیاد گروهی از قوم خود را با او فرستاد، زیرا می‌دانست همه اقوام از اینکه مسلم بن عقیل میان آنان کشته یا اسیر شود کراهت دارند و پس از آن عبید الله بن عباس سلمی را همراه هفتاد تن از قبیله قیس فرستاد و آنان به سوی خانه‌یی که مسلم در آن بود روی آوردند. همین که مسلم

(رضی الله عنه) صدای سم اسبها و هیاهوی مردان را شنید دانست که برای دستگیری او آمده‌اند و با شمشیر خود از حجره بیرون آمد و چندان ایشان را با شمشیر زد که از خانه بیرون راند. آنان دوباره برگشتند و مسلم به ایشان حمله کرد و با بکر بن حمران احمری رویاروی شد و به یک دیگر ضربه زدند. شمشیری به دهان مسلم خورد و لب بالای او را قطع کرد و لب پایین او را هم برید و دندانهایش را آسیب رساند. مسلم ضربتی سخت بر سر او زد و ضربه دوم را هم بر دوش او فرود آورد و نزدیک بود سر شمشیر از شکم او بیرون آید و چون چنین دیدند از فراز بام خانه شروع به سنگ زدن به مسلم کردند و بوته‌ها را آتش می‌زدند و از پشت بام روی او می‌انداختند.

مسلم که چنین دید در حالی که شمشیر خود را کشیده بود از خانه بیرون آمد و خود را به کوچه رساند. محمد بن اشعث به او گفت: برای تو امان است، خود را به کشتن مده. و مسلم با آنان جنگ می‌کرد و این رجز را می‌خواند: (۱) «سوگند خورده‌ام که کشته نشوم مگر آزاده، و من مرگ را چیزی ناپسند و دشوار می‌بینم که سرد را گرم و با حرارت می‌کند و نفس را پایدار می‌سازد. هر انسانی روزی بدی و شر را ملاقات و دیدار می‌کند و بیم آن دارم که به من دروغ گفته شود و فریبم دهند.»

(۲) محمد بن اشعث گفت: به تو دروغ گفته نمی‌شود و مکر و فریبی نخواهد بود که این قوم پسر عموهای تو هستند و ترا نخواهند کشت. حتی ترا نخواهند زد. در این هنگام مسلم که از ضربه‌های سنگ مجروح شده و از کوشش و تلاش نفسش بند آمده بود به دیوار خانه تکیه داد تا نفسی تازه کند. پسر اشعث سخن خود را تکرار کرد که تو در امان هستی. مسلم گفت: آیا در امانم؟ محمد بن اشعث گفت: آری.

مسلم به کسانی که همراه محمد بودند گفت: آیا من در امانم؟ همگان گفتند آری، غیر از عبید الله بن عباس سلمی که گفت: در این کار مرا سود و زیانی نیست و خود را کناری کشید. مسلم گفت: همانا اگر به من امان نداده بودید، دست در دست شما نمی‌نهادم.

در این هنگام استری آوردند و او را بر آن سوار کردند و اطرافش را احاطه کردند و شمشیرش را از دستش بیرون کشیدند. گویی مسلم از حیات خویش ناامید شده بود که چشمهایش اشک آلود شد و گفت: این آغاز مکر و فریب است. محمد بن اشعث گفت: امیدوارم بر تو چیزی نباشد. مسلم گفت: ولی این امیدی بیش نیست و امان شما کجاست؟ انا لله و انا الیه راجعون، و گریست. عبید الله بن عباس سلمی

گفت: کسی که چیزی را می‌طلبد که تو می‌طلبیدی، چون بر او چنین گرفتاری پیش آید نمی‌گرید. مسلم فرمود: به خدا سوگند من بر جان خود گریه نمی‌کنم و از کشتن خودم بیم ندارم و سوگوار نیستم، هر چند دوست نمی‌دارم که به اندازه یک چشم بر هم زدن عمرم تلف شود، ولی برای خویشاوندانم می‌گریم که به این سرزمین روی آورده‌اند. بر حسین و خاندانش که درود خدا بر ایشان باد می‌گریم. آنگاه مسلم بن عقیل را بر در کاخ آوردند. (۱) محمد بن اشعث اجازه خواست و به او اجازه داده شد.

او پیش عبید الله رفت و موضوع دستگیری مسلم و امانی را که به او داده بود گزارش داد. ابن زیاد به او گفت: ترا با امان دادن چه کار؟ گویی ترا فرستاده بودیم که به او امان دهی! ما ترا فرستاده بودیم که او را پیش ما بیاوری. محمد بن اشعث سکوت کرد. مسلم که بر در کاخ بود سخت تشنه شده بود. به دیوار تکیه داد و گفت: اندکی آبم دهید. عمرو بن حریث یکی از غلامان خود را فرستاد کوزه آبی که بر آن دستار انداخته بودند همراه ظرفی آورد. عمرو در کاسه آب ریخت و به دست مسلم داد و گفت بنوش. چون کاسه را گرفت و خواست بنوشد، آکنده از خون دهانش شد و نتوانست آن را بیاشامد. این کار دو یا سه بار تکرار شد و بار سوم دندانهایش در کاسه فرو ریخت. مسلم فرمود: سپاس خداوند را، اگر این آب قسمت من می‌بود آن را آشامیده بودم. در این هنگام کسی از سوی ابن زیاد آمد و گفت: مسلم را درآورند و چون مسلم وارد شد، به ابن زیاد بر امارت سلام نداد. نگهبان گفت: چرا بر امیر به امارت سلام ندادی؟ گفت: اگر بخواهد مرا بکشد سلام دادن من بر او چه معنی دارد و اگر نخواهد مرا بکشد پس از این سلام دادن من بر او بسیار خواهد بود. ابن زیاد گفت: به جان خودم سوگند که کشته خواهی شد. مسلم گفت: این چنین است؟ گفت: آری. مسلم گفت: بگذار به یکی از قوم خویش وصیت کنم. گفت انجام بده. مسلم به همنشینان ابن زیاد نگریست و عمر بن سعد بن ابی وقاص را میان ایشان دید و به او گفت: ای عمر! میان من و تو خویشاوندی و اکنون مرا بر تو نیازی است و بر تو واجب است نیاز مرا که راز و پوشیده است برآوری. عمر سعد از گوش دادن به سخن مسلم خودداری کرد. ابن زیاد به او گفت: برای تو مانعی ندارد که خواسته پسر عمویت را بشنوی و برآری، و عمر سعد جایی نشست که ابن زیاد او را ببیند. مسلم به او فرمود: مرا وامی است که چون به کوفه آمده‌ام وام گرفته‌ام و هفتصد درهم است. آن را از سوی من بپردازد و چون کشته شدم جسدم را از ابن-

زیاد بخواه و آن را دفن کن و کسی پیش حسین (ع) بفرست که او را برگرداند که من برای او نامه نوشته و اطلاع داده‌ام مردم فقط با او همراهند و چنین می‌بینم که او به این شهر می‌آید.

(۱) عمر بن سعد به ابن زیاد گفت: ای امیر! آیا می‌دانی چه می‌گوید؟ و تمام سخنان مسلم را به او بازگو کرد. ابن زیاد گفت: «شخص امین هرگز خیانت نمی‌کند، ولی گاهی خائن را امین می‌پندارند.» و سپس به ابن سعد گفت: اما مال تو از خود تو است و ما ترا منع نمی‌کنیم. هر کاری که دوست داری بکن. اما جسد مسلم، پس از اینکه ما او را کشتیم برای ما مهم نیست که نسبت به آن چه کاری بشود. اما حسین، اگر او به سراغ ما نیاید ما به سراغ او نخواهیم رفت. «۱»

(۲) سپس ابن زیاد گفت: مسلم را بالای بام ببرید، گردنش را بزنید و جسدش را از بالا به پایین اندازید و گفت: این کسی که مسلم بر سرش ضربه زده است کجاست و بکر بن حمران احمری را خواست و گفت: او را به پشت بام ببر و گردنش را بزن.

مسلم را به سوی بام بردند و او در آنجا تکبیر می‌گفت و استغفار می‌کرد و بر رسول خدا (ص) درود و صلوات می‌فرستاد و می‌گفت: پروردگارا! میان ما حکم فرمای.

این قوم ما را فریب دادند و به ما دروغ گفتند و از یاری دادن ما خودداری کردند.

او را بالای بام بردند و مشرف به جایی که امروز بازار کفش‌دوزهاست گردنش را زدند و جسدش را هم در پی سرش از بالا به پایین انداختند.

قیام مسلم بن عقیل (رضی الله عنه) در کوفه، روز سه شنبه هشتم ذی حجه سال شصتم هجرت بود و شهادتش روز چهارشنبه نهم ذی حجه، یعنی روز عرفه آن سال بود.

(۳) و چون امام حسین (ع) آهنگ عراق فرمود، طواف و سعی میان صفا و مروه کرد و از احرام بیرون آمد و حج خود را مبدل به عمره فرمود، زیرا بیم آن داشت که اگر حج انجام دهد در مکه آن حضرت را بگیرند و بازداشت کنند و پیش یزید بفرستند. در مدت اقامت حسین (ع) در مکه تنی چند از مردم حجاز و تنی چند از مردم بصره هم به ایشان پیوسته بودند که همراه آن حضرت و افراد خاندان و وابستگان

---

(۱). همان طور که در چند صفحه پیش یادآوری شد، مأخذ عمده فتال نیشابوری کتاب ارشاد مفید است، ولی مطالب را تلخیص کرده است. در اینجا هم گفتگوی مسلم (رضی الله عنه) با ابن زیاد را حذف کرده است و برای اطلاع بیشتر باید به بخش زندگی حضرت امام حسین (ع) در ارشاد مراجعه کرد. م.

ایشان به سوی عراق روان شدند.

(۱) و چون به ابن زیاد خبر حرکت امام حسین (ع) به عراق رسید حصین بن نمیر فرمانده پلیس خود را فرستاد که در قادسیه «۱» فرود آید و سواران و گشتی‌های خود را میان قادسیه و قطقطانه «۲» مستقر کند. هنگامی که امام حسین به منطقه حاجز از بطن الرمه «۳» رسید، قیس بن مسهر صیداوی و به روایت دیگری عبد الله بن یقطر برادر رضاعی خود را همراه با نامه‌یی برای مردم کوفه گسیل فرمود. حصین بن نمیر در قادسیه او را گرفت و پیش ابن زیاد فرستاد. ابن زیاد به او گفت: به منبر برو و به حسین بن علی دروغگو دشنام بده. قیس به منبر رفت و ضمن ستایش و نیایش خداوند متعال گفت: ای مردم! این حسین بن علی که بهترین آفریده خداست، پسر فاطمه دختر رسول خداوند است که درودها و سلامهای خداوند بر آنان باد و من فرستاده او پیش شمایم، دعوتش را بپذیرید. و ابن زیاد و پدرش را لعنت کرد. ابن زیاد دستور داد او را از بالای قصر به زیر

افکندند و چون او را افکندند تمام استخوانهایش شکست و هنوز رمقی داشت که مردی به نام عبد الملک بن عمیر لخمی جلو رفت و سرش را برید و چون در این کار بر او اعتراض کردند و عیب گرفتند، گفت: می- خواستم راحتش کنم.

(۲) ابن زیاد دستور داده بود تمام راههای میان واقصه «۴» و شام تا بصره زیر نظر باشد و به هیچ کس اجازه آمد و شد داده نمی‌شد.

(۳) امام حسین (ع) بدون اینکه از این امور آگاه باشد همچنان به سوی عراق می‌آمد تا آنکه به گروهی از اعراب برخورد و از ایشان پرسید. آنان گفتند: به خدا سوگند ما چیزی نمی‌دانیم جز اینکه اجازه رفت و آمد به ما نمی‌دهند.

(۴) امام حسین (ع) همچنان به راه خود ادامه داد. گروهی از افراد قبیله‌های فزاره

---

(۱). قادسیه: شهری که فاصله آن تا کوفه پانزده فرسخ و تا عذیب چهار میل است. رک.

به: معجم البلدان، یاقوت حموی، ص ۶، ج ۷، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی، که مفصل بحث کرده است. م.

(۲). نام جایی نزدیک کوفه و در بخش کویری که زندان نعمان بن منذر آنجا بوده است.

رک. به: معجم البلدان، ص ۱۲۵، ج ۷. م.

(۳). از صحراهای معروف در منطقه بالای نجد. رک. به: همان کتاب، ص ۲۱۹، ج ۲. م.

(۴). نام چند جا واقصه است، از جمله نزدیک عذیب و در بخش کویری و ریگزارهای کوفه است. رک. به: همان کتاب، ص ۳۸۸، ج ۸. م.

و بجیلة «۱» نقل می‌کنند: هنگامی که از مکه برمی‌گشتیم، همراه زهیر بن قین بجلی «۲» بودیم و ما هم از پی کاروان امام حسین می‌آمدیم و بسیار ناخوش داشتیم که با ایشان یک جا فرود آییم و هر گاه او در جایی فرود می‌آمد ما جای دیگری فرود می‌آمدیم.

روزی در حالی که نشسته بودیم و غذا می‌خوردیم، ناگاه فرستاده امام حسین آمد و سلام داد و وارد شد و گفت: ای زهیر! امام حسین مرا پیش تو فرستاده است تا خدمت ایشان بیایی. ما همگی آنچه در دست داشتیم کنار گذاشتیم و چنان بی‌حرکت و خاموش ماندیم که گویی بر سر ما مرغ نشسته است. همسر زهیر گفت: سبحان الله، پسر رسول خدا کسی پیش تو می‌فرستد و تو به حضورش نمی‌روی؟ برو، سخن ایشان را بشنو و برگرد. زهیر به حضور ایشان رفت و چیزی نگذشت که باز آمد.

بسیار شاد بود و چهره‌اش می‌درخشید و دستور داد خیمه‌اش را کندند و به کنار خیمه‌های امام بردند و به همسرش گفت: تو آزادی، پیش خانواده خود برو که من نمی‌خواهم چیزی جز خیر و نیکی به تو برسد و سپس به یاران خود گفت: هر کس از شما می‌خواهد از من پیروی کند با من بیاید و گر نه این آخرین دیدار ماست، و برای شما حدیثی بگویم که ما در یکی از جنگهای دریایی شرکت کردیم. خداوند فتح و پیروزی نصیب ما فرمود و غنایمی به دست آوردیم. سلمان فارسی که خداوند از او خشنود باد، به ما گفت: آیا از اینکه خداوند به شما فتح و غنیمت عنایت فرمود شاد شدید؟ گفتیم: آری. گفت: هر گاه به سرور جوانان آل محمد برسید و همراه آنان جنگ کنید به مراتب شادتر از این فتح و غنیمت خواهید شد. و من همه شما را به خداوند می‌سپرم. گفتند: به خدا سوگند زهیر همواره همراه یاران امام حسین (ع) بود تا به شهادت رسید، رحمت خداوند بر او باد.

(۱) و چون خبر کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به امام حسین (ع) رسید، مکرر انا لله و انا الیه راجعون گفت و برای ایشان از پیشگاه خداوند طلب رحمت فرمود. به امام حسین (ع) گفته شد: شما را به خدا سوگند می‌دهیم که در مورد حفظ

---

(۱). برای اطلاع بیشتر از قبیله بجیله به صفحه ۳۸۸ و از قبیله فزاره به صفحه ۴۸۱ جمهرة انساب العرب، ابن حزم، چاپ عبد السلام محمد هارون و فهارس آن کتاب مراجعه شود. م.

(۲). جناب زهیر از سران و بزرگان قبیله بجیله است و نامش در جمهرة انساب العرب، ص ۳۸۸، آمده است. م.

جان خویش و افراد خانواده‌ات مواظبت فرمای و از همین جا برگرد که در کوفه ناصر و یاوری و پیروی نیست، بلکه بیم آن داریم که همگان بر ضد شما باشند. امام حسین (ع) به فرزندان عقیل نگریست و فرمود: با اینکه مسلم بن عقیل کشته شده است، عقیده شما چیست؟ گفتند: به خدا سوگند برنمی‌گردیم تا آنکه انتقام خون خود را بگیریم، یا ما هم همان را بچشیم که او چشید. امام حسین (ع) روی به یاران خود، فرمود: پس از ایشان، خیری در زندگی نیست. و چون سحر فرا رسید به یاران خود فرمود آب بسیار همراه خود بردارید و آنان آب بسیاری برداشتند و حرکت کردند و چون به منزل زباله «۱» رسیدند، خبر کشته شدن عبد الله بن یقطر به ایشان رسید و امام حسین این نبشته را بیرون آورد و برای همراهان خود خواند.

(۱) «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، اما بعد خبری بسیار ناگوار به ما رسید و آن کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر است. آنان که خود را شیعیان ما می‌دانستند ما را رها کرده‌اند و یاری نمی‌دهند. هر کس از شما می‌خواهد برگردد، بدون رودربایستی برگردد و بر شما تعهدی نیست.» مردم پراکنده شدند و از چپ و راست راه خود را گرفتند و رفتند و فقط همانها که از مدینه همراه ایشان بودند باقی ماندند و تنی چند از کسانی که به ایشان پیوسته بودند. امام حسین این کار را از این جهت انجام داد که می‌دانست اعرابی که به ایشان پیوسته‌اند چنین گمان می‌کنند که امام حسین به شهری می‌رود که همگی به فرمان او درآمده‌اند و خوش نمی‌داشت کسی همراه ایشان باشد، مگر اینکه بداند به کجا می‌رود.

(۲) ابن زیاد حر بن یزید ریاحی را با هزار سوار به سوی امام حسین روانه کرده بود و او در گرمای نیم روز با آن حضرت رویاروی شد و مقابل ایشان ایستاد.

امام به یاران خود دستور فرمود ایشان را سیراب کنید و چنان کردند و با آنان نماز ظهر و عصر را گزارد و سپس به آنان رو کرد و پس از ستایش و نیایش خدا و درود بر پیامبر موضوع پیامها و نامه‌های مردم کوفه را به اطلاع ایشان رساند و فرمود:

من برای حکومت بر شما سزاوارتر از این مدعیانی هستم که حق حکومت ندارند.

(۳) حر گفت: ما از آن گروه نیستیم که برای شما نامه نوشته‌اند و به ما دستور داده

---

(۱). زباله: نام جایی نزدیک ثعلبیه است و در راه مکه به کوفه قرار دارد. دهکده آبادی است که چند بازار دارد. رک. به: معجم البلدان، یاقوت حموی، ص ۳۷۳، ج ۴، چاپ مصر. م.

شده که چون با شما رویاروی شدیم، از شما جدا نشویم تا به کوفه ببریمتان. حسین (ع) فرمود: مرگ به تو نزدیک‌تر از این کار است، و سپس به یاران خود فرمود: برخیزید و سوار شوید. آنان سوار شدند و منتظر ماندند تا بانوان هم سوار شدند و چون سوار شدند دستور حرکت فرمود و همین که خواستند راه بیفتند و برگردند، سپاه حر مانع حرکت ایشان شدند. امام حسین به حر فرمودند: چه می‌خواهی؟ گفت: می‌خواهم ترا پیش امیر عبید الله بن زیاد ببرم. امام فرمود: در این صورت به خدا سوگند از تو پیروی نخواهم کرد و این سخن سه بار میان ایشان رد و بدل شد، و چون بگو مگو زیاد شد، حر گفت: من مأمور جنگ کردن با شما نیستم، بلکه مأمورم از شما جدا نشوم تا به کوفه ببرم. اکنون که از پذیرفتن این موضوع خودداری می‌کنی راهی را انتخاب کن که نه به کوفه برسد نه به مدینه و این مورد اتفاق من و شما قرار بگیرد تا برای امیر عبید الله نامه بنویسم. شاید خداوند کاری پیش آورد که برای من در آن عافیت باشد و گرفتار جنگ با شما نشوم. این راه را بگیر و به سمت چپ راه عذیب و قادسیه برو.

(۱) امام حسین (ع) حرکت فرمود. حر هم با یاران خود از کنار ایشان حرکت می‌کرد و می‌گفت: ای حسین! ترا به خدا سوگند می‌دهم که جان خودت را حفظ کن و من صریح اظهار می‌کنم که اگر جنگ کنی کشته خواهی شد. امام حسین به او فرمود: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ و آیا اگر مرا بکشید گرفتاری شما برطرف می‌شود؟ و من همان چیزی را می‌گویم که آن مرد قبیله اوس به پسر عمویش گفت که چون آن مرد خواست پیامبر را یاری دهد، پسر عمویش او را ترساند و گفت: کجا می‌روی که کشته خواهی شد؟ و او در پاسخ این اشعار را خواند: (۲) «به زودی خواهم رفت، و برای جوانمرد هر گاه که حق را نیت کند و مسلمان باشد و جهاد کند، مرگ ننگ نیست. و هر گاه جوانمرد با نفس خویش با مردان نیکو کار مواسات کند و از شخص لعنت شده دوری کند و گناهکار را رها کند ننگی بر او نیست. اگر مردم پشیمان نخواهم بود و اگر زنده بمانم سرزنش نمی‌شنوم.

برای تو خواری بس است که زنده باشی و بر ضد تو عمل شود.»

(۳) حر همین که این اشعار را شنید از امام حسین (ع) فاصله گرفت. او با یاران خودش از یک سمت و حسین (ع) و یارانش از سمت دیگر حرکت می‌کردند، تا آنکه به منطقه عذیب هجانات رسیدند و از آن رد شدند و چون به قصر بنی مقاتل

ص:۲۹۷

رسیدند فرود آمدند. آخر شب امام حسین دستور داد آب برداشتند و از ناحیه قصر بنی مقاتل حرکت کردند. عقبة بن سمعان «۱» می‌گوید: پس از آنکه ساعتی همراه امام حسین راه پیمودیم، آن حضرت همچنان که بر اسب سوار بود چرتی زد و از خواب بیدار شد و دو یا سه بار انا لله و انا الیه راجعون و حمد خداوند را بر زبان آورد.

پسرش علی بن حسین (ع) رو به پدر کرد و گفت: چرا استرجاع و حمد بر زبان آوردید؟ فرمود: پسرکم! لحظه‌یی چشم مرا خواب در ربود. پیش روی من در خواب سواری آشکار شد که می‌گفت: این قوم می‌روند و مرگها به سوی ایشان حرکت می‌کند و دانستم که خبر مرگ ماست که داده می‌شود. علی گفت: پدر جان! خداوند به تو هیچ بدی نشان ندهد. مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود: آری سوگند به کسی که بازگشت همه به سوی اوست که ما بر حقیم. علی گفت: در این صورت چه باک داریم از اینکه بر حق بمیریم؟ امام حسین فرمودند: پسرم! خدایت بهترین پاداشی را که ممکن است از پدری به پسری داده شود ارزانی فرماید. چون سپیده دمید فرمود فرود آمدند و نماز صبح گزاردند و با شتاب سوار شدند. امام حسین (ع) یاران خود را به جانب چپ برد و می‌خواست آنان را پراکنده فرماید. حر بن یزید آمد و مانع این کار شد و چون می‌خواست آنان را به سوی کوفه ببرد به شدت ایستادگی می‌کردند و امام حسین (ع) همچنان یاران خود را به سمت چپ می‌برد تا آنکه به نینوی رسیدند و امام حسین (ع) آنجا فرود آمدند. در این هنگام سواری که بر اسب سوار بود و سلاح بر تن داشت و کمانی بر شانه انداخته بود از دور پیدا شد. همگی ایستادند و منتظر او شدند. سوار هنگامی که نزدیک شد به حر و سپاهیان او سلام داد و به امام حسین و یارانش سلام نداد و نامه‌یی از عبید الله بن زیاد به حر تسلیم کرد که در آن چنین نوشته شده بود: (۱) «اما بعد چون این نامه من به تو رسید و فرستاده‌ام پیش تو آمد بر حسین سخت بگیر و او را در بیابانی که هیچ پناهگاه و آبی نداشته باشد فرود آر و به فرستاده خود دستور دادم با تو باشد و از تو جدا نشود و این فرمان مرا اجرا کنی و السلام.»

(۲) حر گفت: باید همین جا فرود آیید. آنجا نه دهکده‌یی بود و نه آبی. امام حسین (ع) فرمود: ای وای بر تو! بگذار در این آبادی یا آن آبادی، یعنی نینوی و

---

(۱). از اصحاب سید الشهداء (ع) که در التزام ایشان بوده و شهید شده است. م.

ص:۲۹۸

غاضریه فرود آییم. گفت: به خدا سوگند نمی‌توانم این کار را انجام دهم. این مرد را بر من جاسوس گماشته‌اند. زهیر بن قین به امام حسین گفت: به خدا سوگند ای پسر رسول خدا! کار بعد از این دشوارتر خواهد شد. جنگ با این ستمگران هم اکنون آسان‌تر از جنگ با سپاهیانی است که پس از ایشان خواهند رسید و به جان خودم سوگند پس از ایشان سپاهی خواهد آمد که ما را یارای نبرد با آنان نخواهد بود.

(۱) امام حسین فرمود: من با آنان جنگ را شروع نخواهم کرد، و روز پنجشنبه دوم محرم سال شصت و یک هجری همان جا فرود آورده شدند. فردای آن روز عمر بن سعد بن ابی وقاص همراه چهار هزار سوار رسید و در نینوی فرود آمد و نخست به عروة بن قیس احمسی گفت: پیش حسین برو و بپرس چه چیز موجب شده است این جا بیاید و چه می‌خواهد؟ عروة از کسانی بود که برای امام حسین نامه نوشته بود، آزرم کرد و نپذیرفت. عمر سعد این موضوع را به هر یک از سران سپاه که برای امام حسین (ع) نامه نوشته بودند پیشنهاد کرد، نپذیرفتند و همگی این کار را ناخوش داشتند. کثیر بن عبد الله شعبی که از سواران شجاع بود و از هیچ کار روگردان نبود به عمر سعد گفت: من پیش او می‌روم و به خدا سوگند اگر می‌خواهی می‌توانم او را غافلگیر کنم و بکشم. عمر سعد گفت: هرگز نمی‌خواهم او را غافلگیر کنی و بکشی.

پیش او برو و بپرس چه چیز موجب شده است این جا بیایی؟ کثیر به طرف خیمه‌های امام حسین آمد. همین که ابو ثمامه صایدی او را دید گفت: ای ابا عبد الله! خداوند کارهایت را روبراه کند. بدترین آفریده‌های خدا و گستاخ‌تر آنان به خون ریزی و غافلگیر ساختن به حضورت می‌آید. ابو ثمامه برخاست و به کثیر گفت: شمشیرت را بگذار. گفت: هرگز که من فرستاده‌ام. اگر پیام مرا گوش دهید می‌گویم و اگر نمی- خواهید برمی‌گردم. ابو ثمامه گفت: من قبضه شمشیرت را می‌گیرم و تو سخن خود را بگو. گفت: هرگز و به خدا سوگند نمی‌توانی به شمشیرم دست بزنی. ابو ثمامه گفت: پیامت را به من بگو و من از سوی تو می‌گویم و اجازه نمی‌دهم به امام حسین نزدیک شوی زیرا مرد تبهکاری هستی. کثیر نپذیرفت و برگشت. عمر بن سعد قرة بن قیس حنظلی را خواست و به او گفت: برخیز برو، حسین را ملاقات کن و بپرس برای چه آمده است و چه می‌خواهد. قره به طرف امام حسین آمد و همین که آن حضرت او را دید به یاران خود فرمود: آیا این را می‌شناسید؟ حبیب بن مظاهر گفت:

آری مردی از قبیله حنظلة بن تمیم است و مادرش از قبیله ماست و او را به عقل و

تدبیر می‌شناختم و تصور نمی‌کردم او را اینجا ببینم. قره آمد و بر امام حسین (ع) سلام داد و پیام ابن سعد را گزارد. امام حسین به او فرمود: مردم این شهر شما برای من نامه نوشته‌اند که اینجا بیایم و اکنون اگر شما خوش نمی‌دارید برمی‌گردم. آنگاه حبیب بن مظاهر به او گفت: ای قره! وای بر تو، چگونه پیش قوم ستمگر برمی‌گردی؟

این مرد بزرگوار را یاری کن که خداوند با پدر و نیای او ترا به مسلمانی گرامی فرموده است. قره گفت: پاسخ این پیام را برای فرمانده خود ببرم و سپس خواهم اندیشید. قره پیش عمر بن سعد برگشت و پاسخ را به او داد. عمر گفت: امیدوارم خداوند مرا از جنگ کردن با او معاف فرماید و برای عبید الله بن زیاد که لعنت خدا بر همه‌شان باد چنین نوشت: (۱) «بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم، اما بعد، من همین که به حسین رسیدم و اردو زدم فرستاده خود را پیش او فرستادم و پرسیدم چه چیز موجب شده

است این جا بیاید و چه می‌خواهد. پاسخ داده است که مردم این سرزمین برای من نامه نوشته‌اند و فرستادگانی فرستاده‌اند و خواسته‌اند پیش آنان بیایم و چنان کردم. اکنون اگر خوش ندارند و نظرشان تغییر کرده است، من از پیش ایشان برمی‌گردم.»

(۲) حسان بن قاید عبسی می‌گوید: هنگامی که نامه عمر بن سعد رسید، من پیش عبید الله بن زیاد بودم. چون نامه را خواند، گفت: اکنون که چنگالهای ما بر او گیر کرده است امید به نجات دارد و اکنون فرصتی باقی نمانده است و راه نجاتی نیست، و به عمر بن سعد چنین نوشت: (۳) «اما بعد، نامه‌ات رسید و آنچه گفته بودی فهمیدم. اکنون به حسین پیشنهاد کن که او و همه یارانش با یزید بیعت کنند و چون بیعت کردند تصمیم خواهم گرفت، و السلام.»

(۴) چون این پاسخ رسید عمر بن سعد گفت: می‌ترسیدم که عبید الله بن زیاد صلح و سلامت را نپذیرد. در پی این پاسخ، نامه دیگری از ابن زیاد برای عمر بن سعد رسید که میان حسین و یارانش و آب مانع شو و نباید قطره‌یی آب بنوشند، همان گونه که این کار نسبت به پرهیزگار پاکیزه عثمان بن عفان شد!.

(۵) عمر بن سعد همان دم عمرو بن حجاج را همراه پانصد سوار فرستاد که کنار رود و محل برداشتن آب فرود آیند و آنان چنان کردند و مانع آن شدند که امام حسین و یارانش حتی یک قطره آب بردارند و این سه روز پیش از شهادت امام حسین (ع)

بود. عبد الرحمن بن حصین ازدی «۱» که از قبیله بجیله شمرده می‌شد با صدای بلند گفت: ای حسین! آیا این آب را می‌بینی که چون دل آسمان صاف است؟ به خدا سوگند قطره‌یی از آن نخواهید نوشید تا همگان از تشنگی بمیرید. امام حسین (ع) عرضه داشت: پروردگارا! او را تشنه بکش و هرگز او را میامرز.

(۱) حمید بن مسلم می‌گوید: به خدا سوگند پس از واقعه عاشورا که عبد الرحمن بن حصین بیمار شده بود به عیادتش رفتم و سوگند به خداوند که خدایی جز او نیست خودم دیدم چندان آب می‌خورد که بیرون از اندازه بود و بلافاصله برمی‌گرداند و فریاد می‌کشید: تشنه‌ام تشنه. باز به او آب می‌دادند و برمی‌گرداند و همچنان از تشنگی می‌سوخت و همچنین بود تا جان از تنش بیرون شد.

(۲) و چون امام حسین (ع) آمدن لشکریان را با عمر بن سعد و اردو زدن آنان را در نینوی و رسیدن نیروهای امدادی را برای جنگ با خود دید، به عمر بن سعد پیام فرستاد که می‌خواهم ترا ببینم. آن دو در شب با یک دیگر ملاقات کردند و مدتی طولانی پوشیده سخن گفتند و سپس هر یک به جای خود برگشتند و عمر بن سعد به عبید الله بن زیاد چنین نوشت: (۳) «اما بعد، همانا خداوند متعال آتش را خاموش فرمود و اتفاق کلمه و اصلاح امر امت را پدید آورد. حسین با من عهد کرد که یا برگردد به همان جا که از آنجا آمده است، یا به یکی از مرزهای سرزمینهای اسلامی برود و چون فرد دیگری از مسلمانان باشد. هر چه برای ایشان است برای او هم باشد و هر چه بر عهده ایشان است بر عهده او هم باشد. یا آنکه خود پیش امیر

المؤمنین یزید! برود و دست در دست او نهد و ببیند میان او و یزید چگونه اتفاق می‌شود و در این کار خشنودی خداوند و صلاح امت است.» «۲» و چون این نامه را عبید الله بن زیاد خواند گفت: این نامه مرد

---

(۱). نام این شخص در ارشاد مفید (ص ۲۱۲، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران) عبد الله و در صفحه ۳۰۰۶ ترجمه تاریخ طبری مرحوم ابو القاسم پاینده هم عبد الله یا عبید الله است. م.

(۲). چنین به نظر می‌رسد که عمر بن سعد مطالب این نامه را از پیش خود و برای اصلاح کار نوشته است، زیرا طبری در تاریخ طبری، ص ۳۰۰۸، ترجمه پاینده، و نویری در نهایة الارب، ص ۱۷۲، ترجمه ج ۷ به قلم این بنده، به شدت این موضوع را رد کرده‌اند و نوشته‌اند حضرت امام حسین (ع) هرگز پیشنهاد دست در دست یزید نهادن نفرموده است. برای اطلاع بیشتر به آن دو کتاب مراجعه شود و عجیب است از بزرگ مردی چون شیخ مفید که این نکته را تذکر نداده است. م.

خیرخواهی است که بر قوم خود مهربان است. «۱»

(۱) ابن زیاد همراه شمر بن ذی الجوشن برای عمر بن سعد نامه نوشت که به حسین و یارانش پیشنهاد کن تسلیم بدون قید و شرط به حکم من شوند. اگر پذیرفتند، آنان را سالم پیش من بفرست و اگر نپذیرفتند با آنان جنگ کن. به شمر هم گفت: اگر عمر بن سعد چنین کرد از او اطاعت کن و سخن او را بشنو و اگر از جنگ با ایشان خودداری کرد، تو فرمانده سپاه خواهی بود. گردن عمر بن سعد را بزن و سرش را پیش من بفرست. در نامه‌یی که برای عمر بن سعد نوشته بود این مطالب را هم گنجانیده بود که من ترا پیش حسین نفرستاده‌ام که از جنگ با او خودداری و امروز و فردا کنی، یا برای او آرزوی سلامت و زنده ماندن داشته باشی یا آنکه از سوی او برای من عذر و بهانه بیاوری و برای او شفاعت کنی. دقت کن اگر حسین و یارانش به فرمان من تن دادند و تسلیم شدند آنان را سالم پیش من فرست و اگر نپذیرفتند به آنان بتاز و همه را بکش و ایشان را پاره پاره کن که سزاوارند و چون حسین کشته شد بر پشت و سینه‌اش اسب بتاز که او سرکش و ستمگر است. اگر فرمان ما را اجرا کردی به تو پاداش شنونده مطیع خواهیم داد و اگر نمی‌پذیری از کار و سپاه ما کناره بگیر و سپاه را به شمر بن ذی الجوشن بسپر که ما فرمان خود را چنین صادر کرده‌ایم.

(۲) شمر این نامه را برای عمر بن سعد آورد که چون خواند، بانگ برداشت که ای سواران خدا سوار شوید! و شما را به بهشت مژده باد. سوار شدند و پس از نماز عصر بود و به سوی خیمه‌های امام حسین آمدند. در این حال امام حسین (ع) جلو خیمه خود در حالی که شمشیرش را بر زانو داشت نشسته بود و سر بر زانو نهاده بود و لحظه‌یی آن حضرت را خواب در ربود. خواهرش هیاهوی لشکر را شنید و گفت: ای برادر! آیا هیاهو را نمی‌شنوی؟ امام حسین (ع) سر برداشت و فرمود: هم اکنون در خواب رسول خدا را دیدم که به من فرمودند تو پیش ما خواهی آمد.

خواهر بر چهره خود زد و بانگ برداشت که ای وای. امام حسین (ع) فرمود:

خواهرکم! آرام باش. خدایت رحمت کناد، بر تو وایی نخواهد بود. «۲»

---

(۱). در اینجا در ارشاد مفید، ص ۲۱۲ و در ترجمه تاریخ طبری، ص ۳۰۰۹ و ترجمه نهایة الارب، ص ۱۶۴، ج ۷، آمده است که شمر به ابن زیاد پیشنهاد کرد که نباید به این سخنان گوش داد. برای اطلاع بیشتر به آن کتابها مراجعه شود. نمی‌دانم آیا فتال

(۲). در اینجا در ارشاد مفید، ص ۲۱۲ و در ترجمه تاریخ طبری، ص ۳۰۰۹ و ترجمه نهایة الارب، ص ۱۶۴، ج ۷، آمده است که شمر به ابن زیاد پیشنهاد کرد که نباید به این سخنان گوش داد. برای اطلاع بیشتر به آن کتابها مراجعه شود. نمی‌دانم آیا فتال شخصا این گونه حذف و تلخیص کرده است یا کاتبان نسخه‌ها؟ و توجه امام حسین (ع) به برادر گرامیش عباس (ع) و گفتگوی ایشان با سپاه و تاریخ آن روز را که عصر پنجشنبه نهم محرم بوده است نیز حذف کرده است یا حذف شده است؟ م.

امام حسین (ع) به برادر خود عباس گفتند: جانم فدایت، برخیز برو و به ایشان بگو چه پیش آمده است ... عباس همراه حدود بیست سوار از جمله زهیر و حبیب بن مظاهر رفت و پرسید ...

(۱) در این هنگام فرستاده عمر بن سعد آمد و گفت: ما تا فردا صبح زود به شما مهلت می‌دهیم اگر تسلیم شدید شما را پیش امیر خود عبید الله بن زیاد می‌بریم و اگر نپذیرفتید دست از شما برنمی‌داریم و برگشت.

(۲) امام حسین (ع) نزدیک غروب یاران خویش را جمع کرد. امام زین العابدین می‌فرماید: من با آنکه بیمار بودم، نزدیک رفتم که سخنان پدرم را با ایشان بشنوم و شنیدم که چنین فرمود:

بهترین ستایشها را به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارم و در سختی و راحتی او را می‌ستایم. پروردگارا! من ترا سپاس می‌گویم که ما را با پیامبری گرامی داشتی و قرآن به ما آموختی و ما را در دین فقیه قراردادی و برای ما چشم و گوش (بینش و شنوایی) و دل قرار دادی. پروردگارا ما را در زمره سپاسگزاران قرار بده. اما بعد، همانا که من یاران و اهل بیتی نیکوکارتر و پیوسته‌تر از یاران و اهل بیت خودم سراغ ندارم. خدایتان از سوی من بهترین پاداش را عنایت فرماید. همانا من خیال نمی‌کنم برای ما پیروزی در جنگ با این قوم باشد و همانا به شما اجازه دادم که همه‌تان بروید و به راستی از من حلال خواهید بود و هیچ چیز در باره من بر عهده شما نخواهد بود. این شب که شما را فرا گرفته است آن را برای خود شتری راهوار بگیرید. برادران و برادرزادگان و دو پسر عبد الله بن جعفر گفتند: چرا این کار را بکنیم؟ برای اینکه پس از تو زنده بمانیم! خداوند آن روز را برای ما هرگز نیاورد.

این سخن را نخست عباس (رضی الله عنه) گفت و سپس همگان همچنان گفتند. در این هنگام امام حسین (ع) به فرزندان عقیل فرمود: کشته شدن مسلم برای شما کافی است. شما بروید و به شما اجازه دادم. گفتند: سبحان الله به مردم چه بگوییم؟ بگوییم

شیخ و سرور خود و پسر عموهای خود را که بهترین پسر عموها بودند رها کردیم و همراه آنان هیچ نیزه و شمشیری نزدیم و ندانستیم چه بر سرشان آمد؟ نه به خدا سوگند که

چنین نمی‌کنیم، بلکه جانهای خود و خاندان و اموال خود را فدای تو می‌کنیم و همراه تو جنگ می‌کنیم و امیدواریم به همان جا درآییم که تو در خواهی آمد و خداوند زندگی پس از ترا زشت دارد.

(۱) آنگاه مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می‌شوم و سپس زنده می‌شوم و سپس مرا می‌سوزانند و باز زنده می‌شوم و این کار هفتاد مرتبه تکرار می‌شود، دست از تو برنمی‌دارم تا در دفاع از تو جان بازی کنم و چرا این کار را نکنم که فقط یک بار کشته شدن است و پس از آن کرامتی جاودانه خواهد بود که هیچ گاه سپری نمی‌شود.

(۲) آنگاه زهیر بن قین برخاست و گفت: به خدا سوگند دوست می‌دارم کشته شوم و زنده شوم و باز کشته شوم و این کار هزار بار صورت گیرد، تا بتوانم با جان خود از جان تو و جان این جوانان خاندانت دفاع کنم.

(۳) همه یاران امام حسین (ع) هر یک همین گونه سخن گفتند و آن حضرت برای ایشان دعای خیر و پاداش نیکو مسألت فرمود و به خیمه خویش بازگشت.

(۴) علی بن حسین (ع) همچنین می‌فرماید: شامگاهی که پدرم فردای آن شهید شد، نشسته بودم و عمه‌ام زینب برای پرستاری از من پیش من بود. پدرم به خیمه خویش رفت و فلان آزاد کرده ابو ذر «۱» هم حضور پدرم بود و شمشیر خود را اصلاح می‌کرد و پدرم این ابیات را می‌خواند:

«اف بر تو باد ای روزگار که چه دوست بدی هستی. چه بسیار در صبحگاهان و شامگاهان یاران و دنیاجویان را کشته‌ای و روزگار عوض نمی‌پذیرد. کار به دست خدای جلیل است و هر زنده‌ای سرانجام راه مرا خواهد پیمود.»

این ابیات را پدرم دو یا سه بار تکرار کرد و دانستم و فهمیدم که چه اراده فرموده است. عقده گلویم را فشرد و از ترکیدن عقده خود جلوگیری و سکوت کردم و دانستم که بلا نازل شده است. «۲»

---

(۱). نام این آزاد کرده ابو ذر (رضی الله عنه) در ارشاد مفید، به صورت جوین ضبط شده است.

در ترجمه طبری پاینده به صورت (حوی)- که ظاهرا غلط چاپی است- آمده است. بلعمی از او نام نبرده است. م.

(۲). در اینجا گفتگوی زینب (س) و امام حسین (ع) را حذف کرده است و برای اطلاع، به ارشاد، ص ۲۱۵، و ترجمه نهایة الارب، ص ۱۷۴، ج ۷ مراجعه شود. م.

(۱) ضحاک بن عبد الله می‌گوید: گروهی از سواران ابن سعد که پاسداری می‌دادند از کنار ما گذشتند و امام حسین (ع) این آیه را (آیه ۱۷۸ سوره سوم) تلاوت می- فرمود: (۲) «البته کسانی که کافرند گمان نکنند که مهلت دادن ما ایشان را برای آنان بهتر خواهد بود. بلکه آنان را مهلت می‌دهیم تا بر گناه خویش بیفزایند و برای آنان عذابی سخت خوارکننده خواهد بود. خداوند هرگز مؤمنان را بر این حال که اکنون هستید وانگذارد تا آنکه به آزمایش، بدسرشت را از پاک سرشت مشخص فرماید.»

(۳) امام حسین (ع) پس از گزاردن نماز صبح، اصحاب خود را آرایش نظامی داد و همراه آن حضرت سی و دو سوار و چهل پیاده بودند. زهیر بن قین را در سمت راست یاران خود و حبیب بن مظاهر را سمت چپ قرار داد و پرچم را به برادر خویش سپرد و خیمه‌ها را پشت سر خویش قرار دادند و دستور داد مقداری هیمه و نی در خندقی که پشت خیمه‌ها بود بریزند و آتش زنند تا از پشت سر مورد حمله قرار نگیرند.

(۴) عمر بن سعد هم که نفرین خدا بر او باد در آن روز که روز جمعه بود و گفته شده است که شنبه بود، یاران خود را آماده ساخت و آرایش نظامی داد و به سوی امام حسین (ع) حرکت کرد. در این هنگام حر اسب خود را به تاخت درآورد و به امام حسین پیوست و گفت: ای پسر پیامبر! فدایت گردم. من همان کسی هستم که مانع برگشتن شما شدم و شما را در این تنگنا فرو آوردم. به خدا سوگند اگر می- دانستم نسبت به شما چنین می‌کنند که می‌بینم، هرگز نسبت به شما چنین رفتار نمی‌کردم و اکنون از آنچه کرده‌ام به سوی خدا توبه می‌کنم. آیا راهی برای توبه من می‌بینی؟ امام حسین فرمود: آری، خداوند توبه‌ات را می‌پذیرد.

(۵) در این هنگام اسب سواری از لشکر عمر بن سعد که به ابن ابی جویره مزنی معروف بود پیش آمد و چون چشمش به آتش پشت خیمه‌ها افتاد که شعله می‌کشد دست بر هم زد و بانگ برداشت که ای حسین و ای یاران حسین! بر شما مژده به آتش باد که در همین جهان برای رسیدن به آن شتاب کرده‌اید. امام حسین پرسید:

این کیست؟ گفتند: ابن ابی جویریه مزنی است. امام حسین (ع) گفت: پروردگارا! در همین جهان مزه آتش را به او بچشان. در همین هنگام اسب او رم کرد و او را در

همان آتش انداخت. «۱»

(۱) سپس از لشکر عمر بن سعد مردی دیگر به نام تمیم بن حصین فزاری بیرون آمد و گفت: ای حسین و ای یاران حسین! آیا این آب فرات را می‌بینید که همچون شکم ماهیان می‌درخشد؟ به خدا سوگند قطره‌یی از آن نخواهید چشید تا لب تشنه مرگ را بچشید. امام حسین پرسید: این کیست؟ گفتند: تمیم بن حصین است.

فرمود: این و پدرش اهل آتشند. پروردگارا! او را امروز از تشنگی بکش. چنان گرفتار تشنگی شد که از اسب در افتاد و زیر سم ستوران کشته شد.

(۲) سپس مردی دیگر از لشکر عمر بن سعد به نام محمد بن اشعث بن قیس کندی بیرون آمد و گفت: ای حسین، پسر فاطمه! تو از طرف رسول خدا چه حرمتی داری که دیگران ندارند؟ امام حسین (ع) این آیه را تلاوت فرمودند: «خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزیده است. فرزندانی هستند برخی از نسل برخی دیگر.» (آیه ۳۳ سوره سوم) و به خدا سوگند که محمد (ص) از خاندان ابراهیم است و عترت هدایت‌کننده از خاندان محمدند، و پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: محمد بن اشعث بن قیس کندی است. امام حسین (ع) سر بر آسمان برافراشت و گفت: پروردگارا! امروز این مرد را چنان خوار و زبون فرمای که پس از آن هرگز او را عزت نبخشی. کاری برای او پیش آمد و از لشکر کرانه گرفت تا خود را بررسی کند و شلوار از پای در آورد. در همین حال خداوند عقربی بر او چیره ساخت که او را گزید و همان دم در حالی که عورتش برهنه و آشکار بود مرد.

(۳) تشنگی بر امام حسین و یارانش سخت شد. مردی از شیعیان ایشان به نام یزید بن حصین همدانی گفت: ای پسر رسول خدا! آیا به من اجازه می‌فرمایی «۲» بروم و با ایشان سخنی بگویم؟ امام اجازه فرمود. او مقابل لشکر ابن سعد آمد و گفت:

ای مردم! همانا خدای عز و جل محمد (ص) را بر حق مژده دهنده و بیم دهنده و فرا

---

(۱). این مطلب و مطالب بعد را از امالی صدوق (رضی الله عنه)، که در مجلس سی ام (روز شنبه نهم و یک شنبه دهم محرم سال ۳۶۸) آمده، گرفته است. رک. به: امالی، ص ۱۵۰، چاپ آقای کمره‌یی م.

(۲). در برخی از نسخه‌های امالی نام این شخص به صورت بریر ثبت شده است، ولی در زیارت ناحیه مقدسه به صورت یزید آمده است. م.

خواننده به سوی خداوند به فرمان او و چراغ تابان فرستاده است و این آب فرات است که سگان و خوکان مردم عراق در آن غوطه می‌خورند و چگونه میان آن و پسر پیامبر مانع شده‌اید؟ گفتند: ای یزید! پر حرفی کردی دست از ما بدار و به خدا سوگند حسین باید تشنه بماند، همان گونه که دیگری پیش از او (یعنی عثمان) تشنه ماند.

(۱) امام حسین فرمود: ای یزید بنشین. سپس خود در حالی که به شمشیر خویش تکیه داده بود برخاست و با صدای بلند فرمود: ای مردم! شما را به خدا سوگند می- دهم، آیا می‌دانید که پدر بزرگ من رسول خداست؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید پدر من علی بن ابی طالب است؟ گفتند: آری، به خدا سوگند. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید مادرم فاطمه دختر رسول خداست؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید مادر

بزرگ من خدیجه دختر خویلد است و نخستین بانویی است که از این امت مسلمان شده است؟ گفتند: آری. فرمود: آیا می‌دانید حمزه سید الشهداء، عموی پیامبر، عموی پدر من است؟ گفتند: به خدا سوگند آری. فرمود: آیا می‌دانید جعفر که در بهشت پرواز می‌کند عموی من است؟ گفتند: به خدا سوگند آری. فرمود: آیا می‌دانید که این شمشیر که بر دوش من است شمشیر رسول خدا و این عمامه که بر سر من پیچیده است عمامه رسول خداست؟ گفتند: به خدا سوگند می‌دانیم. فرمود: شما را به خدا سوگند: آیا می‌دانید علی نخستین مسلمان و دانشمندتر ایشان و از همگان بردبارتر و ولی هر زن و مرد مؤمن است؟ گفتند: به خدا سوگند می‌دانیم. فرمود: پس در این صورت چرا ریختن خون مرا روا می‌دانید؟ و پدرم فردای قیامت بر سر حوض ایستاده است و مردانی (مردمی) را از آن کنار می‌زند، همچنان که شتران بیگانه را از آب می‌رانند، و لوای حمد هم روز قیامت به دست پدر بزرگ من است؟ گفتند: همه این مطالب را می‌دانیم. در عین حال دست از تو بر نمی‌داریم تا تشنه بمیری. در این هنگام، امام حسین (ع) که پنجاه و هفت ساله بود دست به ریش خود گرفت و فرمود:

خشم خداوند هنگامی بر یهود شدت پیدا کرد که گفتند عزیر پسر خداست و خشم خداوند هنگامی بر مسیحیان شدت پیدا کرد که گفتند مسیح پسر خداست و خشم خداوند هنگامی بر زرتشتیان شدت پیدا کرد که به جای خداوند آتش را پرستش کردند. و خشم خداوند بر هر قومی که پیامبر خود را کشته‌اند شدت پیدا کرده است

و خشم خداوند بر این گروه هم که می‌خواهند پسر پیامبر خویش را بکشند شدت پیدا خواهد کرد.

(۱) در این هنگام حر بن یزید ریاحی گفت: ای پسر رسول خدا! اجازه می‌فرمایی که از طرف شما جنگ و دفاع کنم؟ فرمود: آری. حر به میدان آمد و این رجز را می‌خواند:

«با شمشیر چنان بر گردنهای شما می‌زنم و از سوی بهترین کسی که در سرزمین خیف (عراق) آمده است».

(۲) حر هیجده مرد از ایشان را کشت و سپس خود کشته شد. امام حسین در حالی خود را به بالین او رساند که هنوز از زخمش خون بیرون می‌جهید و فرمود: به به ای حر! تو همان طور که مادرت نامگذاری کرده است در دنیا و آخرت آزاده‌ای و این دو بیت را خواند:

«این حر قبیله ریاح چه نیکو حری است و به هنگام نیزه زدن و نیزه خوردن هم آزاده است. این حر هنگامی که بانگ برداشت یا حسین، چه نیکوست و صبحگاهان جان خود را فدا کرد.»

(۳) پس از حر، زهیر بن قین بجلی به میدان رفت و خطاب به امام حسین این بیت را خواند:

«امروز پیامبر را که پدر بزرگ تو است و حسن و علی مرتضی را ملاقات می‌کنیم». نوزده تن از ایشان را کشت و این رجز را می‌خواند:

«من زهیرم و من پسر قین هستم و با شمشیر شما را از حسین دور می‌کنم.» و در افتاد و شهید شد. (۴) پس از او حبیب بن مظاهر اسدی به میدان رفت و چنین می‌گفت:

«من حبیبم و پدرم مظاهر است. بدون تردید ما از شما پاک‌تر و پاکیزه‌تریم و بهترین مردم را که از او نام برده می‌شود، یاری می‌دهیم.»

حبیب سی و یک مرد از ایشان را کشت و سپس شهید شد و پس از او عبد الله بن ابی عروه غفاری به میدان رفت و چنین می‌گفت:

«بنی غفار به راستی می‌دانند که من در زمره انتقام‌جویان با شمشیر تیز مشرفی و نیزه تیز دفاع می‌کنم.» بیست تن از ایشان را کشت و شهید شد، رحمت خدا بر او باد.

(۵) پس از او بریر بن خضیر همدانی که بهترین قاری عصر خویش بود به میدان

ص:۳۰۸

رفت و چنین می‌گفت:

«من بریرم و پدرم خضیر است و در کسی که خیر و نیکی نباشد هیچ چیز و بهره‌یی نیست». سی مرد از ایشان را کشت و کشته شد، رضوان خدا بر او باد.

(۱) پس از او مالک بن انس کاهلی «۱» به میدان رفت و چنین می‌گفت:

«باید افراد قبیله‌های کاهل و دودان و خندف و قیس عیلان بدانند که قوم من درهم شکننده هماوردانند. شما هم چون شیران ژیان باشید. آل علی شیعه خدای رحمانند و خاندان حرب شیعه شیطانند.»

او هم هیجده تن از ایشان را کشت و سپس کشته شد، رحمت خدا بر او باد.

(۲) پس از او زیاد بن مهاصر یا مصاهر کندی به میدان رفت و بر ایشان حمله کرد و چنین می‌گفت:

«من زیادم و پدرم مصاهر است. از شیر بیشه شجاعترم. پروردگارا! من یاور حسینم و از ابن سعد روی گردانم و رهاکننده.» «۲»

نه تن از ایشان را کشت و سپس کشته شد، رضوان خدا بر او باد.

(۳) پس از او وهب بن وهب که مسیحی مسلمان شده به دست حسین (ع) بود و همراه مادرش در التزام ایشان به کربلا آمده بود به میدان رفت. او سوار بر اسبی شد و چوب خیمه را هم به دست گرفت و جنگ کرد و هفت یا هشت تن از آن قوم را کشت و سپس اسیر شد. عمر بن سعد که نفرین خدا بر او باد آمد و دستور داد سرش را بریدند و سر بریده را به لشکرگاه امام حسین (ع) پرت کردند. در این هنگام مادرش شمشیر او را گرفت و به سوی میدان رفت. امام حسین به او فرمودند: ای مادر وهب! بنشین که خداوند جهاد را از زنان برداشته است. همانا که تو و پسرت در بهشت همراه پدر بزرگم محمد (ص) خواهید بود.

(۴) سپس هلال بن حجاج «۳» به میدان رفت و این چنین می‌خواند:

---

(۱). نام این بزرگوار در زیارت ناحیه مقدسه که در صفحه ۷۱ جلد ۴۵ چاپ جدید بحار الانوار نقل شده است «انس بن کاهل اسدی» است. م.

(۲). این نام هم در بحار، ص ۷۲، ج ۴۵، زیاد بن مهاصر کندی ثبت است. م.

(۳). این نام هم در زیارت مذکور در بحار، ص ۷۱، ج ۴۵، به صورت نافع بن هلال بن نافع بجلی است و در پاورقی به نقل از طبری، ص ۲۵۳، ج ۶، و کامل ابن اثیر، ص ۲۹ ج ۴، و البدایه، ص ۱۸۴، ج ۸، لقب او را به جملی تصحیح کرده‌اند. با اینکه فتال این اسامی را عنیا از امالی صدوق (صفحات ۱۵۹ تا ۱۶۲ همراه با ترجمه آقای کمره‌یی) گرفته است ولی این اختلافات اندک دیده می‌شود و باید به کتابهای دیگر هم مراجعه شود. م.

«با تیرهایی که دنبال آن نشان دار است تیر می‌اندازم و برای نفس، ترسیدن سودی ندارد.»

سیزده تن از ایشان کشت و کشته شد، رحمت خدا بر او باد. پس از او عبد الله پسر مسلم بن عقیل به میدان رفت و چنین می‌گفت:

«سوگند خورده‌ام که کشته نشوم مگر آزاده، هر چند مرگ را چیز سختی یافتم، و دوست نمی‌دارم مرا ترسو بگویند که ترسو کسی است که سرپیچی از نبرد کند و بگریزد.»

سه تن از ایشان را کشت و خود کشته شد، رحمت خدا بر او باد.

(۱) پس از او علی بن حسین (ع) (یعنی حضرت علی اکبر) به میدان رفت. در این حال از دیدگان امام حسین اشک فرو ریخت و عرضه داشت: پروردگارا! خود بر ایشان گواه باش. همانا نوه پیامبرت و شبیه‌ترین افراد به او از لحاظ چهره و اخلاق به میدان رفت. علی (ع) چنین رجز می‌خواند:

«من علی پسر حسین پسر علیم. سوگند به خانه خدا، که به پیامبر سزاوارتریم.

آیا نمی‌بینید چگونه از پدرم حمایت می‌کنم؟» ده تن از ایشان را کشت و به سوی پدر برگشت و گفت پدر جان تشنه‌ام. امام حسین فرمود: پسرم! شکیبا باش. پدر بزرگت ترا با جام لبالب سیراب خواهد کرد.

بازگشت و به جنگ ادامه داد تا چهل و چهار تن از ایشان را کشت و سپس خود شهید شد. درودهای خداوند بر او و بر پدرش باد. پس از او قاسم پسر امام حسن (ع) به میدان رفت و چنین گفت:

«ای نفس من! بیتابی مکن که همگان نابودشونده‌اند. امروز به مقامهای بلند بهشت خواهی رسید.» سه تن از ایشان را کشت و از اسب فرو افتاد.

(۲) آنگاه امام حسین (ع) جلو خیمه به زمین نشست. پسرک کوچک آن حضرت را که نامش عبد الله و طفل شیر خوار بود آوردند. او را در دامن خود نشاند. مردی از بنی اسد تیری به گلوی طفل زد و امام حسین (ع) خون کودک را در دست خود گرفت

و بر زمین ریخت. «۱»

(۱) در این هنگام لشکر به امام حسین (ع) حمله کردند و او را به جایگاه خیمه‌ها برگرداندند و تشنگی بر آن حضرت بسیار سخت شد و به سوی شریعه و آبشخور فرات روی آورد. سواران عمر بن سعد که نفرین خدا بر ایشان باد جلوگیری کردند و میان ایشان مردی از بنی دارم بود و به آنان گفت: ای وای بر شما میان او و آب را بگیرید و مگذارید به فرات دست یابد. امام حسین (ع) فرمود: پروردگارا! او را تشنه بدار. آن مرد دارمی خشمگین شد و تیری به سوی امام حسین انداخت که در گلوی ایشان نشست. امام تیر را بیرون کشید و دست خود را زیر گلوی خویش گرفت که هر دو کف دستش آکنده از خون شد و آن را به اطراف پاشاند. و چون امام حسین از سوی شریعه فرات به سوی خیمه‌های خویش بازگشت، شمر همراه جماعتی او را احاطه کردند. مردی به نام مالک بن یسر کندی «۲» پیشی گرفت و ضمن دشنام دادن به آن حضرت با شمشیر ضربتی بر سر ایشان زد. بر سر امام حسین شبکلاهی بود که آن را درید و پر خون شد و امام فرمود: هرگز نتوانی با دست راست خود چیزی بخوری و بیاشامی و خدایت با ستمگران محشور فرماید.

(۲) امام حسین (ع) آن شبکلاه را دور افکند. پارچه‌یی خواست و بر سر خویش محکم بست و شب کلاهی دیگر خواست و بر سر گذاشت و سپس عمامه روی آن بست و به سمت چپ و راست خویش نگریست و چون هیچ کس را ندید، سر بر آسمان بلند کرد و عرضه داشت: پروردگارا! می‌بینی نسبت به پسر پیامبرت چگونه رفتار می‌شود و این بنی کلاب آب فرات را بر او بسته‌اند.

(۳) حمید بن مسلم می‌گوید: به خدا سوگند هرگز کسی را چون حسین ندیده‌ام که در احاطه این همه لشکر باشد و تمام فرزندان و افراد خانواده‌اش کشته شده باشند و

---

(۱). نمی‌دانم چگونه موضوع جان بازی حضرت ابو الفضل و برادران بزرگوارش در این مقتل نیامده است. با آنکه عبارات بعدی عینا عبارات مفید در ارشاد است و در آن آمده است که در همین حال عباس (ع) هم دوش بدوش برادر مشغول جنگ بوده است و خیال می‌کنم این نسخه‌های چاپ‌شده روضة الواعظین افتادگیهایی دارد لطفا به صفحات ۲۲۳ تا ۲۲۵ ارشاد، چاپ ۱۳۷۷ قمری تهران مراجعه شود. م.

(۲). در متن کتاب (مالک بن انس) است و چون موضوع را عینا از ارشاد مفید برداشته است بر طبق آن اصلاح شد. م.

یارانش همگی از پای درآمده باشند و این گونه استوار و پر جرأت باشد و این اندازه استوار دل باشد. مردان بر او حمله می‌کردند و او با شمشیر خود از چپ و راست به ایشان حمله می‌کرد و چنان آنان را از هم می‌پاشاند که گویی شیر به گله بزها حمله می‌کند. چون شمر بن ذی الجوشن چنین دید، سواران را فرا خواند و پشت سر پیادگان قرار داد و به تیر اندازان دستور داد امام حسین (ع) را تیر باران کنند و آنان چندان تیر به آن حضرت زدند که چون خار پشتی شد. شمر به سواران و پیادگان بانگ زد که مادران شما بر شما بگریند، منتظر چه هستید و از هر سو حمله آوردند. ذرعة بن شریک ضربه سختی بر شانه چپ امام حسین (ع) زد که آن را قطع کرد. دیگری ضربه‌یی به دوش او زد و امام (ع) سرش خمیده شد و سنان بن انس نخعی با نیزه چنان ضربتی زد که از اسب بر زمین افتاد. خولی بن یزید اصبحی بر دیگران پیشی گرفت و از اسب خود پیاده شد تا سر امام حسین (ع) را از تن جدا کند. دستش شروع به لرزیدن کرد. شمر به او گفت: خدا بازویت را بشکند. چرا می‌لرزی؟ و خود پیاده شد و سر آن حضرت را برید و به خولی داد و گفت: پیش امیر لشکر عمر بن سعد ببر. سپس به بیرون کشیدن جامه‌های امام پرداختند، و عمر بن سعد آمد و زنان بر سر او فریاد زدند و گریستند و عمر به یاران خود گفت: هیچ کس از شما به خیمه زنان وارد نشود و متعرض این پسر بیمار (علی بن حسین) نشوید. زنان از عمر بن سعد خواستند چادرها و جامه‌های ایشان را که به غارت برده‌اند باز دهند تا بتوانند خود را بپوشند و او گفت هر کس چیزی از کالاهای ایشان را برداشته است باز دهد و به خدا سوگند هیچ کس هیچ چیزی پس نداد.

(۱) عمر بن سعد که خدایش نفرین کناد گفت: چه کسانی آماده‌اند اسب بر بدن حسین بتازند؟ ده تن از آنان آماده شدند و اسبهای خود را بر بدن امام تاختند و پشت آن حضرت را زیر سم ستوران کوبیدند. در این هنگام اسب امام حسین (ع) آمد و یال و پیشانی خود را به خون امام (ع) آغشته کرد و در حالی که شیهه می‌کشید به سوی خیام حرم شروع به دویدن کرد. دختران پیامبر که سلام و درود خدا بر ایشان باد چون شیهه اسب را شنیدند شتابان از خیمه‌ها بیرون دویدند. ناگاه اسب بدون سوار را دیدند و دانستند که حسین (ع) کشته شده است. در این هنگام ام کلثوم دست بر سر نهاد و مویه آغاز کرد و می‌گفت: ای وای یا رسول الله! این حسین است که در صحرا فتاده است و عمامه و ردایش را در ربوده‌اند.

(۱) امام باقر (ع) فرموده است: پس از شهادت امام حسین (ع) بر پیکر پاکش نشان سیصد و بیست و چند ضربه شمشیر و نیزه و تیر یافتند و همه این ضربه‌ها در بخش قدامی بدن بود که آن حضرت پشت به جنگ نکرده بود. «۱»

(۲) عمر بن سعد سر امام حسین (ع) را پیش ابن زیاد فرستاد که لعنتهای خدا بر ایشان باد، و آن سر را سنان بن انس پیش ابن زیاد آورد و این ابیات را می‌خواند:

«رکابم را آکنده از سیم و زر کن که من پادشاه پرده‌دار را کشته‌ام. کسی را کشته‌ام که پدر و مادرش از همه بهترند و هر گاه مردم به نسبت خود ببالند، او از همه والاگهرتر است.»

(۳) ابن زیاد گفت: خاک بر سرت. اگر می‌دانستی که او از لحاظ پدر و مادر از همگان بهتر است چرا او را کشتی؟ و دستور داد گردنش را زدند. «۲»

ابن زیاد به ام کلثوم گفت: سپاس خداوندی را که مردان شما را کشت. رفتار خداوند را با خودتان چگونه دیدی؟ آن بانوی بزرگوار که درود خدا بر او باد گفت: ای پسر زیاد! اگر چشم تو به کشتن حسین (ع) روشن شد، ولی چه بسیار که چشم پدر بزرگش به دیدن او روشن می‌شد و او را می‌بوسید و لبانش را می‌مکید و او را بر دوش خود می‌نهاد. ای پسر زیاد! تو باید برای فردای قیامت پاسخی فراهم آوری که پیامبر دشمن تو خواهد بود.

(۴) پرده‌دار عبید الله بن زیاد که خداوند همه‌شان را لعنت کند چنین می‌گوید که چون سر امام حسین (ع) را آوردند، ابن زیاد دستور داد در طشتی زرین پیش او نهند و با چوبدستی که در دست داشت شروع به زدن بر دندانهای پیشین آن حضرت کرد و می‌گفت: ای ابا عبد الله! چه زود پیری به سراغ تو آمده و موهایت سپید شده است. مردی از آن میان گفت: بس کن که من خودم رسول خدا (ص) را دیدم که همین جا را که تو چوب می‌زنی می‌بوسید و می‌مکید. «۳» ابن زیاد گفت: امروز

---

(۱). این روایت در امالی صدوق، ص ۱۶۴، چاپ آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۲). در صفحه ۳۰۶۳ ترجمه تاریخ طبری مرحوم ابو القاسم پاینده آمده است که سنان عقلش خللی داشت این دو شعر را پیش عمر بن سعد خواند که او را با چوبدستی زد و گفت: ای دیوانه! اگر ابن زیاد بشنود گردنت را خواهد زد. م.

(۳). به نقل شیخ مفید در ارشاد، ص ۲۲۸، اعتراض‌کننده زید بن ارقم، صحابی پیامبر (ص) بوده است. فتال این روایت را از امالی صدوق، ص ۱۶۵، چاپ آقای کمره‌یی، برداشته است که در آن به همین صورت است و از زید نام برده نشده است. م.

در مقابل جنگ بدر. آنگاه دستور داد زین العابدین علی بن حسین را غل و زنجیر کردند و با زنان و کودکان اسیر به زندان بردند. من هم با آنان بودم. از هیچ کوچه‌یی نمی‌گذشتیم مگر اینکه آکنده از زن و مرد بود و بر سر و چهره خود می‌زدند و می‌گریستند. آنان زندانی شدند و بر ایشان سخت گرفت. بار دیگر ابن زیاد آنان را به مجلس خود آورد و سر مطهر را هم آوردند. زینب (ع) هم میان اسیران بود. ابن زیاد گفت: سپاس خداوندی را که رسوایتان کرد و شما را کشت و سخنان شما را دروغ درآورد. (۱) زینب که درود خدا بر او باد فرمود: سپاس خداوندی را که ما را به وجود محمد (ص) گرامی داشت و ما را پاک گردانید پاک‌گردانیدنی. همانا خداوند تبهکار را رسوا و گنهکار را تکذیب می‌فرماید. ابن زیاد گفت: کردار خدا را با خودتان که اهل بیت هستید چگونه دیدی؟ فرمود: کشته شدن برایشان نوشته و مقرر شده بود و به سوی آرامگاههای خویش شتافتند و به زودی خداوند میان تو و ایشان جمع خواهد کرد و در محضر خداوند محاکمه خواهید شد.

(۲) ابن زیاد که خدایش لعنت کناد خشمگین شد و قصد آزار آن حضرت را کرد.

عمرو بن حریث او را آرام کرد. زینب (ع) فرمود: ای ابن زیاد! آنچه نسبت به ما انجام دادی برای تو بس است. همانا مردان ما را کشتی و ریشه ما را بریدی و حرمت ما را شکستی و زنان و کودکان ما را اسیر کردی و اگر این کارها برای انتقام‌- کشی بود، همانا انتقام کشیدی. ابن زیاد فرمان داد ایشان را به زندان برگردانند و به اطراف مژده‌رسانهایی فرستاد که به مردم کشته شدن حسین (ع) را اطلاع دهند و پس از آن دستور داد اسیران را همراه سر مطهر امام حسین (ع) به شام گسیل دارند.

(۳) پرده‌دار ابن زیاد می‌گوید: جماعتی از کسانی که با ایشان به شام رفته بودند، برای من نقل کردند که آنان شبها تا صبح آوای نوحه‌گری جن را بر امام حسین (ع) می‌شنیده‌اند و گفتند: چون وارد دمشق شدیم زنان اسیر را روز با چهره گشاده وارد دمشق کردند. شامیان سفله و ستمگر می‌گفتند: اسیرانی بهتر از ایشان ندیده‌ایم و از اسیران پرسیدند شما کیستید؟ سکینه دختر امام حسین (ع) گفت: ما اسیران از خاندان محمدیم. آنان را بر پلکان مسجد دمشق که محل نگهداشتن اسیران بود بر پا داشتند.

علی بن حسین (ع) هم که نوجوان بود میان اسیران بود. پیری از مردم شام پیش آمد و گفت: خدای را سپاس که شما را کشت و نابود کرد و شاخ فتنه را قطع کرد و از هیچ دشنامی فروگذاری نکرد. چون سخن او تمام شد، علی بن حسین (ع) از او

پرسید آیا کتاب خدای عز و جل را خوانده‌ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای که می‌فرماید «بگو بر این کار از شما پاداشی نمی‌خواهم جز دوستی خویشان»؟ گفت: آری. فرمود: ما همان خویشان پیامبریم. پرسید: آیا این آیه را خوانده‌ای که می‌فرماید «حق خویشاوندان را بپرداز»؟ گفت: آری. فرمود: ما همآنان هستیم. سپس فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای که می‌فرماید: «همانا خداوند اراده فرموده است که پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک کند پاک کردنی»؟ «۱» گفت: آری. فرمود: ما همان اهل بیتیم. در این هنگام مرد شامی دست به آسمان بلند کرد و سه بار گفت: پروردگارا! من به پیشگاه تو توبه می‌کنم. خدایا! من از دشمن خاندان محمد و هر کس که آن خاندان را کشته است در پیشگاه تو بیزاری می‌جویم.

همانا که قرآن می‌خواندم و پیش از امروز به این موضوع آگاه نبودم.

(۱) و چون زنان را پیش یزید بن معاویه بردند، همه زنان خاندان معاویه و یزید شیون برآوردند و سوگواری بر پا کردند، و سر امام حسین (ع) را پیش یزید که خدایش لعنت کناد نهادند. سکینه می‌گفته است: به خدا سوگند سنگدل‌تر از یزید کسی را ندیده‌ام و هیچ کافر و مشرک را بدتر و ستمگرتر از او ندیده‌ام و چون سر را پیش او نهادند شروع به نگریستن به آن کرد و چنین خواند: (۲) «کاش مشایخ من که در جنگ بدر بودند (کشته شدند)، می‌دیدند که چگونه قبیله خزرج از اینکه شمشیر و نیزه بر آنها نهاده شده است ناله می‌کنند.

همانا اگر می‌دیدند شاد می‌شدند و از شادی پرواز می‌کردند و هر آینه می- گفتند: ای یزید دست تو شل مباد.

من پس از این کار که نسبت به ایشان انجام دادم برایم مهم نیست که اندوه و غم بر ایشان برسد یا نرسد.

من از فرزندان خندف نیستم اگر از پسران احمد در باره کارهایی که کرده است انتقام نگیرم.

پسران آنان را که دلاور بودند کشتیم و این به عوض جنگ بدر بود و جبران شد.

---

(۱). آیات به ترتیب: آیه ۲۳ سوره ۴۲ (شوری) و بخشی از آیه ۲۶ سوره ۱۷ (اسری) و آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب) است. م.

آری پیر من مرا به این کار سفارش کرد و من در این کار از آن پیر پیروی کردم.

هاشم با پادشاهی بازی کرد. نه خبری آمده است و نه وحی نازل شده است.» «۱»

آنگاه دستور داد سر مطهر امام حسین (ع) را بر در مسجد دمشق آویختند.

(۱) از فاطمه دختر امام حسین (ع) «۲» روایت شده است که گفته است: هنگامی که ما را برابر یزید نشاندند، نخست بر ما رحمت آورد و مهربانی کرد. ولی مردی سرخ رو از مردم شام برخاست و به او گفت: این دخترک را به من ببخش و مقصود آن مرد من بودم و من دختری خوش رخسار بودم. من لرزیدم و پنداشتم که این کار را خواهد کرد و از ترس به دامن خواهرم که از من بزرگتر بود و عاقلتر چسبیدم.

خواهرم به آن مرد شامی گفت: دروغ می‌گویی و لعنت خدا بر تو باد که این کار را نه تو می‌توانی بخواهی و نه او می‌تواند انجام دهد، مگر اینکه از دین ما بیرون شوی و آیین دیگری بگزینی. یزید خشم گرفت و گفت: به خدا سوگند اگر بخواهم این کار را انجام می‌دهم، وانگهی این گونه به من جواب می‌دهی؟ همانا پدر و برادرت از دین بیرون شدند. خواهرم گفت: به دین و آیین پدر بزرگ و پدر و برادرم، تو و پدرت و پدر بزرگت هدایت شده‌اید. یزید گفت: ای دشمن خدا دروغ می‌گویی.

خواهرم گفت: امیری که ستمگرانه دشنام می‌دهد و در پناه قدرت خود چیره می‌شود.

گویا یزید که لعنت خدا بر او باد آزرم کرد و خاموش شد. مرد شامی دوباره سخن خود را تکرار کرد. یزید بر او بانگ زد که دور شو خدایت مرگ دهد.

(۲) آنگاه یزید دستور داد که زنان را همراه زین العابدین (ع) در زندانی بداشتند که آنان را از سرما و گرما حفظ نمی‌کرد و چنان شد که چهره‌هایشان پوست انداخت.

تا هنگامی که علی بن حسین (ع) همراه با زنان از دمشق بیرون رفتند و سر امام

---

(۱). اصل این ابیات از عبد اللّه بن زبعری است که در جنگ احد سروده است و شانزده بیت از آن در ص ۱۴۳، ج ۳، سیره ابن هشام چاپ مصر، ۱۳۵۵ قمری آمده است و پاسخ پانزده بیتی حسان هم به آن همان جا آمده است. ظاهرا یزید ستمگر به همان بیت «لیت اشیاخی ...» تمثل جسته است، چنان که در امالی صدوق هم (ص ۱۶۷، ترجمه آقای کمره‌یی) فقط همان یک بیت آمده است. گویا پس از گزارش واقعه حره هم دو بیت از همان اشعار را خوانده است (صفحه ۳۱۲ ترجمه اخبار الطوال، به قلم این بنده). در عین حال در برخی از منابع اهل سنت آمده است که یزید ابیات بیشتری هم خوانده است (صفحه ۲۶۱ تذکرة الخواص، سبط ابن الجوزی). م.

(۲). در متن کتاب روضة چاپ تهران فاطمه دختر علی (ع) آمده است. م.

حسین (ع) به کربلا برگردانده شد، در بیت المقدس هر سنگی را که برمی‌داشتند زیر آن خون تازه بود و مردم خورشید و آفتاب را بر دیوارها سرخ رنگ می‌دیدند، همچون ملافه‌های رنگ شده. «۱»

(۱) آنگاه یزید نعمان بن بشیر را خواست و به او گفت آماده شو تا همراه این زنان به مدینه بروی و چون خواست آنان را بفرستد علی بن حسین (ع) را خواست و با ایشان خلوت کرد و گفت: خداوند پسر مرجانه (ابن زیاد) را لعنت کند. به خدا سوگند اگر من خودم عهده‌دار کار پدرت بودم هر چه از من می‌خواست می‌دادمش و با آنچه می‌توانستم مرگ را از او دفع می‌کردم ولی خداوند آنچه را می‌بینی مقدر فرموده بود! اکنون از مدینه برای من نامه بنویس و هر نیازی که داشته باشی گزارش بده. و دستور داد برای ایشان و افراد خاندانشان جامه فراهم شود و فرستاده‌یی پیش نعمان بن بشیر فرستاد و دستور داد ایشان را شبها حرکت دهد و خود پیشاپیش آنان حرکت کند و دور از نظر ایشان هم نباشد و هر گاه آنان جایی فرو می‌آیند او از آنان فاصله بگیرد و یارانش را به اطراف منزل پراکنده سازد و همچون نگهبان رفتار کنند و چندان از آنان فاصله داشته باشد که زنها برای قضای حوایج خود آزاد باشند و به راحتی بتوانند وضو بگیرند، و به فرستاده دستور داد همراه نعمان باشد.

نعمان با آنان مدارا و مهربانی می‌کرد تا آنان را به مدینه رساند.

هرگز نوحه‌سرایی و سوگواری‌یی چون سوگواری بنی هاشم در خانه‌های خودشان به هنگام رسیدن خبر شهادت حسین (ع) شنیده نشده است.

(۲) ام لقمان دختر عقیل همین که خبر شهادت امام حسین (ع) را شنید اندوهگین و پریشان همراه خواهران خود، ام هانی و اسماء و رمله و زینب، بیرون آمد و در حالی که بر شهیدان می‌گریست این ابیات را می‌خواند:

«چه خواهید گفت اگر پیامبر (ص) به شما بگوید: پس از رحلت من با آنکه آخرین امتها بودید نسبت به عترت من چگونه رفتار کردید؟ گروهی از ایشان به

---

(۱). بدون هیچ تفاوتی در امالی صدوق، ص ۱۶۷، چاپ آقای کمره‌یی آمده است.

برای اطلاع از منابع و کتابهای اهل سنت که در آن موضوع سرخی آفتاب و بودن خون تازه زیر سنگهای بیت المقدس به طرق مختلف آمده است، به صفحات ۲۹۲ تا ۳۰۰، جلد ۳ کتاب فضائل الخمسه من الصحاح السته علامه سید مرتضی فیروزآبادی مراجعه شود. م.

خون تپیده‌اند و گروهی اسیر. این پاداش خیرخواهیهای من به شما نبود که پس از من با خویشاوندان من این چنین رفتاری کنید.»

(۱) و مردم مدینه در دل شب آوایی شنیدند، بدون اینکه شخص او را ببینند که چنین می‌گفت:

«ای کسانی که به نادانی (به ستم) حسین را کشته‌اید! شما را مژده باد به عذاب و بدبختی. همه ساکنان آسمان از فرشتگان و پیامبران و گروههای دیگر بر شما نفرین می‌کنند و به تحقیق که شما نفرین شده به زبان سلیمان و موسی و عیسی هستید.» «۱»

(۲) ام سلمه رضی اللّه عنها گفته است: پیامبر (ص) شبی از خانه بیرون رفتند و مدتی طولانی بیرون بودند و سپس در حالی که ژولیده و خاک آلوده بودند برگشتند و چیزی کف دست خود گرفته بودند و دست ایشان بسته بود. من گفتم: ای رسول خدا! چرا شما را خاک آلوده و ژولیده می‌بینم؟ فرمودند: هم اکنون مرا به جایی از سرزمین عراق که به آن کربلا می‌گویند بردند و آنجا کشتارگاه و محل به زمین افتادن پسرم حسین و گروهی دیگر از فرزندان و افراد خانواده‌ام را به من نشان دادند و خونهای ایشان را از زمین جمع می‌کردم و هم اکنون در دست من است، و دست خود را برای من گشودند و به من فرمودند: آن را بگیر و نگهداری کن، و من گرفتم و چیزی شبیه خاک سرخ بود. آن را در شیشه‌یی ریختم و سرش را محکم بستم و نگهداشتم، و هنگامی که امام حسین (ع) از مکه آهنگ عراق فرمود هر صبح و شب آن شیشه را بر می‌داشتم و آن را می‌بوییدم و به آن نگاه می‌کردم و از مصیبتهای او یاد می‌کردم. روز دهم محرم صبح که آن شیشه را بیرون آوردم و به آن نگریستم مانند همیشه و به

حال خود بود. آخر آن روز که دوباره آن را بیرون آوردم و به آن نگریستم، دیدم به خون تازه مبدل شده است. در خانه خود فریاد برآوردم و گریستم و خشم خود را فرو خوردم که مبادا دشمنان ایشان در مدینه آگاه شوند و شروع به سرزنش کنند و همچنان آن روز و آن ساعت را در خاطر داشتم تا آنکه خبر شهادتش رسید و خواب من به حقیقت پیوست. «۲»

---

(۱). این اشعار هم از ارشاد شیخ مفید گرفته شده است، ص ۲۳۲، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران. م.

(۲). این موضوع که در ارشاد مفید، ص ۲۳۵ و امالی ابن الشیخ و به نقل از آن در چاپ جدید بحار، ص ۲۳۰، ج ۴۵، آمده است، در کتابهای اهل سنت هم از جمله تهذیب التهذیب ابن حجر، ص ۳۴۷، ج ۲، و ذخائر العقبی، ص ۱۴۷ و نهایة الارب نویری، ص ۲۰۷، ج ۷ ترجمه فارسی آن نقل شده است. م.

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: چون شمشیر به امام حسین (ع) زده شد و خواستند سر آن حضرت را جدا کنند، سروشی از سوی خداوند متعال از عرش ندا داد که ای امت سرگردان گمراه ستمگر که پس از پیامبر خود چنین شدید! خدای شما را برای عید قربان و عید فطر موفق نگرداناد. آنگاه امام صادق فرمود: ناچار پس از آن موفق نشدند و هرگز موفق نخواهند شد تا هنگامی که انتقام‌گیرنده خون امام حسین (ع) قیام کند. «۱»

(۲) پیر مردی از قبیله بنی سلیم نقل می‌کند که به سرزمین روم به جهاد رفتیم. وارد یکی از معابد ایشان شدیم و دیدیم در آن چنین نوشته شده است:

«آیا امتی که حسین (ع) را کشته است روز رستاخیز امید به شفاعت جدش دارند؟» پرسیدیم: این نوشته از چه تاریخی در این معبد شما نوشته شده است؟

گفتند: سیصد سال پیش از آنکه پیامبر شما مبعوث شود. «۲»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است: خداوند عز و جل چهار هزار فرشته که همگی ژولیده و خاک آلوده‌اند بر قبر امام حسین گماشته است که تا روز رستاخیز بر او می‌گریند. هر کس در حالی که عارف به حق او باشد او را زیارت کند، آنان او را مشایعت می‌کنند تا او را به خانه‌اش برسانند و اگر بیمار شود از او عیادت می‌کنند و هر صبح و شام به دیدارش می‌روند و اگر بمیرد بر جنازه‌اش حاضر می‌شوند و روز رستاخیز هم برای او آمرزش خواهی می‌کنند. «۳»

(۴) امام موسی بن جعفر فرموده است: هر کس در حالی که عارف به حق امام حسین

---

(۱). حدیث پنجم مجلس سی و یکم امالی صدوق است که در صفحه ۱۶۸ چاپ آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۲). این موضوع در کتابهای مختلف شیعه و سنی نقل شده و دو بیت دیگر هم در پاره‌یی از منابع دنبال این آمده است. رک. به: صفحات ۱۸۵، ۲۰۴ و ۳۰۵ جلد ۴۵ بحار و در کتب اهل سنت به صفحه ۱۴۵ ذخائر العقبی، و صفحه ۳۸۸ مناقب ابن مغازلی و پاورقی همان صفحه، و عین همین روایت، در مجمع الزوائد هیثمی، ص ۱۹۹، ج ۹، به نقل از معجم طبرانی آمده است. م.

(۳). برای اطلاع بیشتر از این روایت به کامل الزیارات یا به صفحات ۲۰۰ و ۲۲۰ جلد ۴۵ بحار چاپ جدید مراجعه فرمایید. م.

باشد مرقدش را زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌بخشد.

(۱) امام باقر (ع) فرموده است: به شیعیان ما به زیارت مرقد امام حسین (ع) فرمان دهید که زیارت او از زیر آوار ماندن و غرق شدن و در آتش سوختن و شکار درندگان شدن آدمی را حفظ می‌کند و همانا زیارت مرقد او بر هر کس که معتقد به امامت اوست امری لازم است.

(۲) بشیر دهان (روغن فروش) می‌گوید: به امام صادق (ع) گفتم بسیار اتفاق می- افتد که نمی‌توانم به حج بروم و کنار مرقد امام حسین (ع) می‌مانم. فرمود: ای بشیر! چه نیکو رفتار می‌کنی. هر مؤمنی که عارف به حق امام حسین باشد و در روزی غیر از عید قربان به زیارت مرقد او برود خداوند برایش پاداش بیست حج و بیست عمره پذیرفته و بیست جهاد در التزام پیامبر مرسل یا امام دادگر می‌نویسد، و هر کس روز عید به زیارت مرقدش برود برای او پاداش صد حج و صد عمره پذیرفته و صد جهاد در رکاب پیامبر مرسل یا امام دادگر نوشته می‌شود. من گفتم:

پس چه ثوابی برای من خواهد بود اگر در عرفات باشم؟ گوید امام صادق (ع) به من چنان نگریست که خشمگین باشد و فرمود: ای بشیر! شخص مؤمن اگر روز عرفه با آب فرات غسل کند و به مرقد مطهر حسین برای زیارت برود به هر گام که بر می‌دارد خداوند برای او ثواب یک حج کامل می‌نویسد، و به نظرم فرمود: و ثواب یک جهاد.

(۳) امام صادق فرموده است: هر کس در حالی که عارف به حق امام حسین باشد به زیارت آرامگاهش برود، خداوند برای او پاداشی معادل پاداش کسی که هزار بنده آزاد کرده باشد می‌نویسد و پاداش کسی که هزار اسب زین و لگام کرده در راه خدا آماده سازد، و هر کس مرقد او را زیارت کند خداوند در پی برآوردن حوایج او خواهد بود و امور دنیایی او را هم کفایت می‌کند و این زیارت موجب جلب و کشش روزی برای بنده می‌شود و هر چه در آن راه هزینه کند برای او جبران می‌شود و گناهان پنجاه ساله‌اش آمرزیده می‌شود، و چون به خانه برگردد بر او گناه و خطایی باقی نمی‌ماند و از صفحه عملش نابود می‌شود، و اگر در آن سفر بمیرد فرشتگان فرو می‌آیند و او را غسل می‌دهند و برای او دری به بهشت گشوده می‌شود و روان او به بهشت در می‌آید تا هنگامی که خودش از گور برانگیخته شود، و اگر سالم برگردد روزی او برایش از دری از بهشت می‌رسد و در قبال هر درهمی که هزینه کرده باشد برای او ده هزار درهم اندوخته می‌شود، و چون محشور شود به او می-

گویند: در قبال هر درهم برای تو ده هزار درهم نزد خداوند اندوخته است. و همان حضرت فرموده است: هیچ یک از فرشتگان آسمانها نیست مگر اینکه از خداوند برای زیارت امام حسین (ع) کسب اجازه می‌کند و همواره گروهی از فرشتگان برای زیارت فرو می‌آیند و گروهی بر می‌شوند.

(۱) و فرموده است: هر کس مرقد امام حسین را روز عرفه زیارت کند، خداوند برای او پاداش یک میلیون حج در رکاب قائم آل محمد و یک میلیون عمره همراه رسول خدا (ص) و آزاد کردن یک میلیون برده و بخشیدن بار یک میلیون اسب را در راه خدا می‌نویسد و او را بنده صدیق خود می‌نامد و می‌گوید به وعده من ایمان آورد و فرشتگان هم می‌گویند فلان کس صدیق است و خداوند او را از فراز عرش خویش پاک فرموده است و در زمین هم کروب نامیده می‌شود.

(۲) و هم ایشان فرموده است: هر کس شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شب عرفه در یک سال امام حسین را زیارت کند، خداوند برای او هزار حج و هزار عمره پذیرفته می‌نویسد و هزار حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت او را بر می‌آورد.

(۳) امام حسن عسکری فرموده است: پنج چیز از نشانه‌های مؤمن است. گزاردن پنجاه و یک رکعت نماز واجب و نافله و زیارت اربعین و انگشتر در دست راست کردن و پیشانی بر خاک ساییدن و بلند گفتن

بسم الله الرحمن الرحیم.

«۱»

(۴) امام حسین که درودها و سلام خداوند بر او باد روز شنبه دهم محرم شصت و یک هجرت پس از نماز ظهر مظلوم شهید شده است «۲» و سن آن حضرت در آن هنگام پنجاه و هشت سال و پنج ماه بوده است. پنجاه و هفت و پنجاه و شش سال هم گفته شده است. از این مدت هفت سال با جد بزرگوارش و سی و هفت سال با پدر بزرگوارش

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی هم در زاد المعاد ضمن اعمال ماه صفر و زیارت اربعین و مرحوم محدث قمی در مفاتیح ضمن اعمال اربعین همین روایت را آورده‌اند. م.

(۲). با اینکه این عبارت را از ارشاد مفید (ص ۲۳۶، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران) برداشته است، شیخ مفید در صفحه ۲۱۳ ارشاد روز تاسوعا را پنجشنبه و در صفحه ۲۱۰ پنجشنبه پیش از آن را دوم ماه دانسته است که آغاز محرم ۶۱ روز چهار شنبه بوده است.

ابو حنیفه دینوری هم در اخبار الطوال (صفحه ۲۹۹ ترجمه آن به قلم این بنده) روز اول محرم را چهار شنبه نوشته است. در این صورت عاشورا جمعه بوده است. ضمنا با مراجعه به تقویم مندرج در کتاب معجم الاسرات الحاکمه زامباور آن روز دهم اکتبر سال ۶۸۰ میلادی و قاعدة حدود بیستم مهر ماه خورشیدی بوده است. م.

ص:۳۲۱

و چهل و هفت سال با برادر گرامیش بوده است و پس از برادرش ده سال مدت امامت ایشان بوده است.

(۱) شاعری چنین سروده است:

«ای پسر دختر محمد (ص)! سر تو را آوردند در حالی که به خونهایش آغشته بود، آغشته بودنی. ترا لب تشنه کشتند و در کشتن تو پاس تنزیل و تأویل را روا نداشتند. و برای اینکه تو کشته شدی تکبیر گفتند و حال آنکه با کشتن تو تکبیر و لا اله الا الله گفتن را کشتند.» «۱»

(۲) شاعر دیگری چنین سروده است:

«وای بر آن کس که شفیعهای او به هنگام نفخ صور و برانگیخته شدن مردم در قیامت دشمنانش باشند، و چون فاطمه (ع) روز قیامت در حالی که پیراهنش به خون حسین آغشته است وارد شود، او را چه چاره‌یی است؟» (۳) شاعر دیگری چنین سروده است:

«ای فاطمه! اگر از اینجا به طف (کربلا) بنگری حسین را فرو افتاده و پاره پاره شده از دم شمشیرها می‌بینی، آن بامدادی که لشکرها به فرماندهی ابن سعد که شتابان آتش جنگ را بر می‌افروخت حسین را احاطه کردند و به پسر رسول خدا و پسر وصی او حمله آوردند چه کاری بزرگ و دردانگیز بود. آیا در حالی که نوه رسول خدا در طف به خاک افتاده است مصیبت و اندوه کربلا فراموش می‌شود؟»

(۴)

مجلس بیست و یکم در امامت ابو محمد علی بن حسین زین العابدین و مناقب ایشان (کنیه آن امام ابو الحسن هم بوده است)

(۵) امام پس از حسین بن علی، علی بن حسین (ع) است که شرایط عقلی و نص و تصریح از سوی پیامبر (ص) و پدرش در باره او جمع است و چون این موضوع را

---

(۱). در مناقب ابن شهر آشوب، ص ۱۱۷، ج ۴، این سه بیت به ضمیمه یک بیت دیگر به خالد بن معدان نسبت داده شده و از همان منبع در بحار الانوار، ص ۲۴۴، ج ۴۵، و اعیان الشیعه، ص ۶۲۳، ج ۱، چاپ جدید، ۱۴۰۳ قمری، آمده است. خالد بن

معدان درگذشته سال ۱۰۴ هجری است و با آنکه رئیس شهربانی یزید هم بوده است، مشهور به زهد و پارسایی است. برای اطلاع بیشتر، رک، به: زرکلی، الاعلام، ص ۳۴۰، ج ۲. م.

قبلا بیان کرده‌ایم نیازی به تکرار آن نیست.

(۱) زهری می‌گوید: «۱» حضور علی بن حسین بودم. مردی از یاران ایشان آمد. به او فرمودند: چگونه‌ای و چه خبری داری؟ گفت: خبری که هم اکنون دارم این است که شب را به صبح آورده‌ام و پانصد دینار وام دارم «۲» که برای پرداخت آن چیزی ندارم و عائله سنگینی هم دارم و چیزی هم که برای آنان ببرم ندارم. گوید امام سجاد به سختی گریست و به ایشان گفته شد: ای پسر رسول خدا! چه چیزی شما را چنین به گریه واداشته است؟ فرمود: مگر گریه برای اندوه و سوگ بزرگ و دشوار نیست؟ گفتند: آری، همین گونه است. فرمود: کدام درد و اندوه برای مؤمن آزاده بیش از این است که در زندگی برادر مؤمن خود شکاف و نیازی ببیند و نتواند آن را اصلاح کند و برآورد و او را در تنگدستی ببیند و نتواند نیازش را برآورد.

(۲) گوید چون از این مجلس پراکنده شدند، یکی از مخالفان در حالی که به علی بن حسین (ع) طعنه می‌زد گفت: شگفتا که این قوم از یک سو مدعی هستند که آسمان و زمین و همه چیز در فرمان ایشان است و خداوند ایشان را از هر چه بخواهند محروم نمی‌فرماید و از سوی دیگر اعتراف می‌کنند که از اصلاح امور خواص خود عاجزند.

(۳) این خبر به آن مرد رسید و به حضور امام سجاد آمد و گفت: ای پسر رسول خدا! به من خبر رسیده است که فلان کس چنین گفته است و این اندوه برای من از اندوه خودم سخت‌تر است. فرمود: خداوند اجازه گشایش در کار ترا داد و سپس به یکی از خدمتکاران خود فرمود: افطاری و سحری مرا بیاور و او دو گرده نان آورد.

امام به او فرمود: فعلا این دو گرده نان را بگیر که چیز دیگری پیش ما نیست و خداوند با همین دو گرده نان گره از کار تو می‌گشاید و به تو خیر فراوان می‌رساند.

مرد آن دو گرده نان را برداشت و به بازار رفت و نمی‌دانست با آن چه کار کند. در باره سنگینی وام خود و بدی حال زن و فرزندش می‌اندیشید و شیطان او را وسوسه

---

(۱). محمد بن مسلم بن عبید اللّه بن شهاب زهری: متولد ۵۸ و درگذشته ۱۲۴ هجری از بزرگان محدثان و حافظان حدیث، بخش آخر زندگی خود را در شام گذرانده است. برای اطلاع از منابع و کتابهای شرح حال او، رک. به: زرکلی، الاعلام، ج ۷، ص ۳۱۷. م.

(۲). در امالی صدوق و بحار که از آن نقل کرده است و در یکی از نسخه‌های خطی چهار صد دینار است. م.

می‌کرد که این دو گرده نان در برابر نیاز تو چه ارزشی دارد؟ در این حال از کنار ماهی فروشی گذشت که یک ماهی گندیده پیش او مانده بود و کسی آن را نمی‌خرید.

به او گفت: مثل اینکه این ماهی تو برای خودت مانده است. یکی از این نانهای من هم اضافه است. آیا موافقی که این ماهی را بدهی و یکی از این نانها را بگیری؟

گفت: آری. یک نان را داد و ماهی را گرفت. سپس از کنار مردی گذشت که مقداری نمک اضافی داشت که کسی به خرید آن رغبت نمی‌کرد. گفت: آیا موافقی که این مقدار اندک نمک خود را با این نان من عوض کنی؟ گفت: آری و چنان کرد. مرد با ماهی و نمک به خانه‌اش آمد و گفت: با کمک نمک این ماهی را اصلاح می‌کنم.

همین که شکم ماهی را درید، در آن دو مروارید گران‌بها یافت و خدای را سپاس و ستایش گفت و در همان حال که در این شادمانی بود در خانه‌اش را زدند. چون نگریست ماهی فروش و نمک فروش بودند و هر دو گفتند: ای بنده خدا دندان ما و دندان افراد خانواده ما این نان را نگرفت و چنین فهمیدیم که تو از تنگدستی این نان را به ما دادی و خودت برای خوردن چنین نانی تمرین کرده‌ای. نانهایت را برای خودت آوردیم. او آن دو نان را از ایشان گرفت و همین که آن دو رفتند و او آرامشی یافت دوباره در خانه‌اش کوبیده شد و چون در را گشود فرستاده امام سجاد بود. گفت، علی بن حسین می‌فرماید: خداوند برای تو گشایش آورد. اکنون خوراک ما را بده که کسی جز ما نمی‌تواند آن را بخورد.

آن مرد آن دو مروارید را به بهایی گران فروخت و وام خود را از آن پرداخت و حال و روزگارش نیکو شد.

(۱) یکی دیگر از مخالفان گفت: این تفاوت چگونه است که در عین حال که قادر به رفع فقر و تنگدستی خود نیست این مرد را این چنین بی‌نیاز ساخت و کسی که می‌تواند به ثروتی این چنین دست یابد چگونه از بر طرف کردن تنگدستی خود عاجز است؟ امام سجاد فرمود: قریش هم در مورد پیامبر (ص) همین گونه گفتند که چگونه یک شبه به بیت المقدس می‌رود و آثار پیامبران را آنجا می‌بیند و به مکه بر می‌گردد، ولی قادر نیست به هنگام هجرت به مدینه فاصله میان آن دو شهر را در کمتر از دوازده روز بپیماید؟ سپس فرمود: به خدا سوگند اینها نمی‌دانند که فرمان خداوند و رابطه دوستان خدا با او چگونه است. همانا مرتبه‌های بلند به دست نمی‌آید مگر با تسلیم به فرمان خداوند عز و جل و ترک پیشنهاد کردن به او، و باید به آنچه خداوند برای

بندگان تدبیر می‌فرماید راضی بود. همانا دوستان خدا بر سختیها و خوشیها چنان شکیبایی کرده و می‌کنند که دیگران از آن عاجزند و خداوند چنان پاداش به آنها می- دهد که همه نیازهای ایشان را بر می‌آورد. در عین حال آنان چیزی جز آنچه خداوند برای ایشان اراده فرموده است نمی‌خواهند. «۱»

(۱) زهری می‌گوید: علی بن حسین (ع) بهترین مرد خاندان هاشم است که او را درک کرده‌ایم و گفت: ما را دوست بدارید همچنان که اسلام را دوست می‌دارید. تا هنگامی که محبت شما برای ما مایه نکوهش نباشد، محبت و دوستی شما پذیرفته است. «۲»

(۲) از امام باقر روایت شده است که علی بن حسین (ع) در شبانروز هزار رکعت نماز می‌گزارد و نسیم او را می‌جنباند همچنان که سنبله را می‌جنباند. «۳»

(۳) و روایت شده است که میان ایشان و محمد بن حنفیه (یعنی عموی حضرت سجاد) در موضوع امامت گفتگویی درگرفت. امام سجاد فرمود: بیا کنار حجر الاسود برویم. آنجا به محمد گفت: شما شروع کن و از خداوند و پیامبر مسألت کن که اگر بر حقی حجر الاسود برای تو شهادت و سخن بگوید. محمد بن حنفیه چنان کرد و بسیار تضرع و دعا کرد ولی حجر پاسخی به او نداد. امام سجاد گفت: عمو جان! اگر تو وصی و امام بودی، حجر به تو پاسخ می‌داد. محمد گفت: ای برادر زاده! اکنون تو بپرس و دعا کن. علی بن حسین (ع) در مورد آنچه می‌خواست دعا فرمود و سپس خطاب به حجر الاسود گفت: ترا سوگند می‌دهم به حق کسی که میثاق پیامبران و اوصیای ایشان و میثاق همگان را در تو قرار داده است که با زبان عربی واضح و روشن به ما خبر دهی که پس از حسین بن علی (ع) امام کیست؟ سنگ چنان به حرکت آمد که نزدیک بود از جای خود کنده شود و سپس خداوند او را به سخن درآورد و او با عربی واضح گفت: همانا که وصایت و امامت پس از حسین بن علی (ع) از علی بن حسین بن فاطمه دختر رسول خدا (ص) است. محمد بن حنفیه برگشت و

---

(۱). حدیث سوم مجلس شصت و نهم امالی صدوق است که در صفحه ۴۵۴ چاپ آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۲). در صفحات ۲۳۸ و ۲۳۹ ارشاد شیخ مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، با ذکر سلسله اسناد آمده است. م.

(۳). در صفحات ۲۳۸ و ۲۳۹ ارشاد شیخ مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، با ذکر سلسله اسناد آمده است. م.

نسبت به امام علی بن الحسین دوستی می‌ورزید. «۱»

(۱) برای امام سجاد فضل آن حضرت را بیان کردند به گوینده فرمود: برای ما همین بس است که تو از نیکوکاران قوم ما باشی. «۲»

(۲) طاوس می‌گوید: «۳» شبی وارد حجر اسماعیل شدم. ناگاه علی بن حسین (ع) را دیدم که وارد حجر شد و شروع به نماز گزاردن کرد و چون به سجده رفت، گفتم:

این نیکو مردی از اهل خیر و صلاح است. باید به دعای او در سجده گوش دهم.

گوش دادم و چنین می‌گفت:

«پروردگارا! بنده کوچک تو در پیشگاه تو است. نیازمند و مستمند و گدای تو در پیشگاه تو است.»

طاوس می‌گفته است: در هیچ گرفتاری این دعا را نخواندم، مگر اینکه گرفتاری من بر طرف و گره از کارم گشوده شد. «۴»

(۳) همچنین طاوس می‌گوید: از حجر اسماعیل عبور کردم. شخصی را در حال رکوع و سجود دیدم. دقت کردم، علی بن الحسین بود. با خود گفتم: مردی نیکوکار از خاندان رسالت، به خدا سوگند باید از دعای او بهره ببرم، و شروع به دقت کردم.

چون از نماز آسوده شد کف دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و چنین عرضه داشت:

«پروردگارا! ای سرور من! این دستهایم که به سوی تو برافراشته‌ام آکنده از گناه است در حالی که چشمهایم به سوی امید نگران است. حق هر کسی است که چون ترا با پشیمانی و خواری و زبونی فرا خواند، پاسخ او را از راه کرم و تفضل

---

(۱). در بحار الانوار، چاپ جدید، ص ۲۹، ج ۴۶، به نقل از خرائج قطب راوندی، درگذشته ۵۷۳ قمری با تفاوتهایی آمده است، و نقل شده است که محمد بن حنفیه این کار را برای رفع شبهه از دیگران کرده است. م.

(۲). در ارشاد مفید، ص ۲۳۹، چاپ ۱۳۷۷ قمری تهران آمده است، ولی فعل به صورت غایب است نه مخاطب و در بعضی از نسخ به صورت متکلم است. م.

(۳). طاوس: ابو عبد الرحمن طاوس بن کیسان، اصل او ایرانی و از بزرگان تابعین و معروف به زهد و پارسایی است. متولد ۳۴ و درگذشته ۱۰۶ هجری است. رک. به:

ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۹۴، زیر شماره ۲۸۳، چاپ محمد محیی الدین عبد الحمید. م.

(۴). در ارشاد، ص ۲۴۰ آمده است. م.

بدهی. ای سرور من! اگر مرا از بدبختان آفریده باشی که چه بسیار باید بگریم و اگر از نیکبختان قرار داده باشی، چه بسیار امیدوار باید باشم. پروردگارا! آیا برای ضربه‌های تازیانه‌ها و گرزها اعضای مرا آفریده‌ای؟ یا برای آشامیدن مایع سوزان جهنم امعاء مرا آفریده‌ای؟ ای سرور من! اگر برده‌یی بتواند از سرور خود بگریزد، من نخستین کس هستم که می‌گریزم، ولی می‌دانم که من هرگز نمی‌توانم از حیطه قدرت تو بیرون بروم. ای سرور من! اگر عذاب من بر قدرت و پادشاهی تو چیزی بیفزاید از تو مسألت خواهم کرد که یارای صبر و شکیبایی بر آن به من بدهی. ولی می‌دانم که فرمانبری فرمانبرندگان چیزی بر پادشاهی تو نمی‌افزاید و گناه گناهکاران هم چیزی از آن نمی‌کاهد. ای سرور من! این منم که هیچ ارزشی ندارم. پروردگارا! با فضل خود

به من ارزانی دار و با پوشش و چشم پوشی خود بر من جامه رحمت بپوشان و از سرزنش و توبیخ من به کرم خویش درگذر. پروردگارا، ای سرور من! بر من رحمت آور آنگاه که بر بستر خود (یعنی بستر مرگ) افتاده‌ام و دستهای دوستان من مرا از این پهلو به آن پهلو می‌کند، و بر من رحمت آور در آن هنگام که مرا بر جایگاه غسل دادنم انداخته‌اند و همسایگان نیکو کارم مرا غسل می‌دهند، و بر من رحمت آور آنگاه که مرا در تابوتم به دوش می‌برند و نزدیکان من اطراف جنازه منند، و در آن خانه تاریک به وحشت و غربت و تنهایی من رحمت آور.»

(۱) طاوس می‌گوید: چنان گریستم که صدای گریه من بلند شد. به من نگریست و فرمود: ای یمانی! چه چیزی ترا به گریه واداشته است؟ مگر اینجا جایگاه گناهکاران نیست؟ گفتم: ای حبیب من! شایسته و سزاوار است که خداوند خواسته ترا رد نفرماید و پدر بزرگ تو رسول خدا (ص) است. «۱»

(۲) و روایت شده است که ناقه امام علی بن حسین (ع) کند حرکت می‌کرد. آن حضرت چوبدستی خود را برآورد که به ناقه بزند، ولی آهی کشید و فرمود: اگر قصاص نمی‌بود می‌زدم و دست خود را کنار کشید، و روایت شده است که پیاده حج گزارد و فاصله میان مکه و مدینه را بیست روزه پیمود. زرارة بن اعین می‌گوید: «۲»

---

(۱). قسمتهایی از این دعا ضمن دعای ابو حمزه ثمالی در مصباح شیخ آمده است و به صفحه ۳۹۷ مفاتیح مراجعه شود. م.

(۲). زرارة بن اعین: از محدثان و فقیهان بزرگ شیعه و از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق و درگذشته ۱۵۰ هجری قمری است. رک. به: نجاشی، رجال، ص ۱۲۵، چاپ کتابخانه داودی، قم. م.

نیمه شبی آوای سروشی شنیده شد که می‌گفت: پارسایان در این جهان و آنان که به جهان دیگر راغبند کجایند و کیستند؟ سروش دیگری از ناحیه بقیع پاسخ داد:

علی بن الحسین (ع) است. «۱»

(۱) روایت شده است که کنیزی از کنیزان علی بن الحسین (ع) آب بر دست او می- ریخت تا آماده برای نماز گزاردن شود. کنیز متوجه نشد و ابریق از دستش بر سر امام افتاد و آن را زخم کرد. امام زین العابدین به او نگریستند. گفت: خداوند می‌فرماید و فروخورندگان خشم. فرمود: خشم خود را فرو خوردم. گفت: و عفوکنندگان مردم. فرمود: خدای از تو درگذرد و عفو فرماید. گفت: خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. فرمود: برو که در راه خدا آزادی. «۲»

(۲) عمرو بن دینار می‌گوید: چون یزید، پسر اسامة بن زید، محتضر شد شروع به گریستن کرد. امام سجاد فرمودند: چه چیزی ترا به گریه واداشته است؟ گفت: پانزده هزار دینار وام دارم و چیزی برای پرداخت آن باقی نگذاشته‌ام. فرمود: نگران مباش و گریه مکن. وام تو بر عهده من است و تو از آن بری هستی و آن را پرداخت فرمود. «۳»

(۳) امام علی بن حسین (ع) فرموده است: ما امامان مسلمانان و حجتهای خدا بر جهانیان و سروران مؤمنان و رهبران سپید چهرگان درخشنده پیشانی و موالی مؤمنانیم. ما امام مردم زمینیم همچنان که ستارگان امان ساکنان آسمانهایند. ماییم که خداوند به پاس ما آسمان را از اینکه به زمین فرو افتد باز می‌دارد، مگر به فرمان خودش و خداوند به وسیله ما زمین را از اینکه اهل خود را فرو برد باز می‌دارد. به حرمت ما باران فرو می‌بارد و رحمت خداوند منتشر می‌شود و زمین برکات خود را بیرون می‌آورد و اگر در زمین کسی از ما نباشد، زمین اهل خود را فرو می‌برد.

سپس فرمود: از هنگامی که خداوند زمین را آفریده است، هیچ گاه زمین از حجت خالی نبوده و خالی نیست و این حجت گاه آشکار و مشهود است و گاه غایب و از نظرها پوشیده و تا روز رستاخیز هم از چنان حجتی خالی نخواهد بود و اگر چنین نباشد خداوند پرستش نمی‌شود.

---

(۱). با ذکر سلسله اسناد در صفحات ۲۴۰ و ۲۴۱ ارشاد مفید آمده است. م.

(۲). با ذکر سلسله اسناد در صفحات ۲۴۰ و ۲۴۱ ارشاد مفید آمده است. م.

(۳). با ذکر سلسله اسناد در صفحات ۲۴۰ و ۲۴۱ ارشاد مفید آمده است. م.

(۱) سلیمان که از راویان این روایت است می‌گوید، به امام صادق گفتم: مردم چگونه از وجود امام و حجت غایب و پوشیده بهره‌مند می‌شوند؟ فرمود: همان گونه که از خورشید هنگامی که ابر آن را می‌پوشاند.

(۲) روایت شده است که هشام پسر عبد الملک در روزگار خلافت پدرش حج گزارد و چون طواف کرد خواست به حجر الاسود دست بکشد. از شدت ازدحام نتوانست. برای او منبری نهادند و مردم شام اطرافش را گرفتند. در همین حال علی بن حسین (ع) در حالی که ازار و ردایی بر تن داشت و از همگان زیباتر و خوشبوتر بود آمد و میان پیشانی او بر اثر سجده همچون زانوی شتر (بز) پینه بسته بود. شروع به طواف فرمود و چون به محل حجر الاسود رسید مردم به پاس حرمت و هیبت ایشان کنار رفتند تا به حجر الاسود دست کشد (استلام کند). این کار هشام را به خشم آورد. مردی از شامیان از هشام پرسید: این کیست که مردم این چنین هیبت او را نگهداشتند و برای او راه گشادند و از کنار حجر الاسود کناره گرفتند؟ هشام برای اینکه مردم شام به امام سجاد راغب نشوند، گفت نمی‌شناسمش. فرزدق «۱» شاعر آنجا بود. گفت: ولی من او را می‌شناسم. آن مرد شامی گفت: ای ابو فراس او کیست؟ (۳) و فرزدق چنین سرود:

۱- «این همانست که بطحاء گام نهادنش را می‌شناسد. کعبه او را می‌شناسد و منطقه حرم و بیرون حرم او را می‌شناسد.

۲- این پسر بهترین همه بندگان خداوند است. این پرهیزگار پاک و پاکیزه سرشناس است.

۳- این علی است که پیامبر خدا پدر اوست و با پرتو هدایت او ملتها رهنمود شدند.

۴- هر گاه قریش او را می‌بیند سخنگوی آن می‌گوید، کرم به مکارم این شخص پایان می‌پذیرد و می‌رسد.

---

(۱). همام بن غالب بن صعصعه تمیمی دارمی معروف به فرزدق، درگذشته سال ۱۱۰- هجری، از شاعران بسیار بزرگ قرون اول هجرت است. برای اهمیت او به این نکته اشاره می‌کنم که ابو الفرج اصفهانی در اغانی در دو مبحث جداگانه (ص ۳۲۴ و ۳۴۵، جلد نهم، افست از چاپ دار الکتب، وزارة الثقافه و ص ۲۷۶ و ۴۰۳ جلد بیست و یکم چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، ۱۳۹۳ ق) در باره او دارد. م.

۵ نسب او به آن اوج عزتی می‌رسد که نسب تمام اعراب مسلمان و غیر عرب از رسیدن به آن باز می‌ماند و کوتاه‌تر است.

۶- هر گاه می‌آید که رکن حطیم را دست بکشد، رکن به سبب شناختن دست او می‌خواهد آن را بگیرد و رها نکند.

۷- او از آزرم چشم فرو می‌بندد و از هیبت او چشمها فرو بسته می‌شود و با او سخن گفته نمی‌شود مگر آنگاه که لبخند بر لب دارد.

۸- جامه ظلمت از پرتو پیشانی او چاک می‌شود، همچنان که از دمیدن خورشید تاریکیها از میان می‌رود.

۹- در دست او خیزرانی (چوبدستی خیزران) است که بوی آن دلاویز است.

در دستی که دل صاحب آن خردمند و بینی او برآمده (کنایه از علو مقام) است.

(۲) ۱۰- پرتو رخشان او از پرتو رسول خدا مشتق است و همه عناصر و خوی و سرشتهای او پاکیزه است.

۱۱- بر دوش کشنده بارهای اقوام به هنگام سختی است. خویهای او همه شیرین و نعمتها نزدیک او شیرین‌تر است.

۱۲- هرگز کلمه (لا) بر زبان نیاورد مگر در تشهد نماز که در آن هم (لا) به معنی (بلی) است.

۱۳- اگر تو او را نمی‌شناسی، پسر فاطمه است و با پدر بزرگ او پیامبران ختم شده‌اند.

۱۴- خدایش از دیر باز او را شرف و فضیلت داده است و قلم سرنوشت برای او چنین رقم زده است.

۱۵- این کسی است که در قبال پدر بزرگش فضل پیامبران سر تکریم فرود می‌آورد و در قبال فضل امت او امتها تواضع می‌کنند.

۱۶- بر همگان احسان و نیکی همگانی مبذول می‌دارد و از آن کوری و تنگدستی و تاریکی بر طرف می‌شود.

۱۷- هر دو دست او فریادرس است و سود هر دو همگانی است. همواره از دو دست او خیر فرو می‌ریزد، و تنگدستی و فقر آن دو دست را فرو نمی‌گیرد.

۱۸- نرم خویی است که هرگز از خشم او بیم نیست. دو صفت بردباری و کرامت او را آراسته است.

۱۹- خلاف وعده نمی‌کند. فرخنده سیرت است و گسترده درگاه و هر گاه بر کاری عزم کند سخت خردمند است.

(۱) ۲۰- از گروهی است که دوستی ایشان دین و دشمنی ایشان کفر و نزدیک شدن به آنان مایه نجات و پناهگاه است.

۲۱- با دوستی ایشان بدی و گرفتاری برطرف می‌شود و با او احسان و نعمتها باز گرفته می‌شود.

۲۲- پس از نام خدا نام ایشان در هر آغازی مقدم است و کلام به آن ختم می‌شود.

۲۳- اگر پرهیزگاران شمرده شوند ایشان پیشوایان آنانند، و اگر گفته شود بهترین مردم زمین کیست؟ گفته می‌شود ایشانند.

۲۴- هیچ بخشنده‌یی نمی‌تواند به مرز بخشندگی ایشان برسد و هیچ قومی هر چند کریم باشد با آنان مقایسه نمی‌شود.

۲۵- هر گاه سختی و خشکسال پیش آید ایشان ابرهای باران‌زایند (فریاد رسان هستند) و چون کارزار گرم می‌شود، همچون شیران بیشه شری (نام جایی در تهامه است) هستند.

۲۶- ممکن نیست که نکوهش به ساحت ایشان برسد. نیک سرشتان بخشنده‌اند و دستهای ایشان سخت بخشنده است.

۲۷- سختی و گرفتاری چیزی از گسترش نعمت دستهای ایشان را کاهش نمی‌دهد. چه در حال توانگری و چه در حال تنگدستی، نعمت از ایشان یکسان فرو می‌ریزد.

۲۸- کدامیک از مردم هستند که بر گردن ایشان، از نیاکان او یا خودش، حقی نباشد و نعمتهایی؟

۲۹- هر کس خدا را بشناسد نیاکان این مرد را می‌شناسد و مردم و ملتها دین را از خانه این مرد دریافته‌اند.» «۱»

(۱). پیش از آنکه در باره منابع این قصیده یا بخشی از آن که در آن منابع آمده است توضیح دهم، باید به اطلاع خوانندگان گرامی برسانم که برای ترجمه ابیات به اغانی و زهر الآداب و بحار الانوار مراجعه شد و برخی از کلمات اشعار که در روضة الواعظین اشتباه چاپی یا کلمه دیگری بود اصلاح شد و این ترجمه پس از اصلاح آن کلمات صورت گرفته است.

ضمنا در کمال خلوص می‌گویم که ممکن است در انتقال معنی و یافتن کلمات کاملا مناسب فارسی چنان که شاید و باید از عهده بیرون نیامده باشم و به راستی ترجمه شعر فرزدق شبیه آن است که بخواهیم شعر قرن چهارم و پنجم فارسی را به عربی ترجمه کنیم و امید– است این عذر مقبول واقع شود.

این قصیده در کتاب اغانی ابو الفرج اصفهانی، درگذشته ۳۵۶ قمری (ص ۳۷۶، ج ۲۱، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر ۱۹۷۳ و افست بیروت، بدون تاریخ) بیست بیت آمده است و در مورد چهار بیت آن تردید کرده‌اند و با ستاره مشخص ساخته‌اند.

در زهر الآداب حصری قیروانی، درگذشته ۴۵۳ هجری از این قصیده بیست و نه بیت در ص ۱۰۳، ج ۱، چاپ محمد محیی الدین عبد الحمید، ۱۹۷۲ میلادی، آمده است.

در برخی از کتابهای دیگر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم گزیده‌هایی از آن نقل شده– است. شیخ مفید در ارشاد، ص ۲۴۳، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، هفت بیت از آن را آورده است و سید مرتضی هم در صفحات ۶۷ و ۶۸ جلد اول امالی، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۵۴ میلادی، هفت بیت از آن آورده است. به احتمال بسیار زیاد فتال از دیوان فرزدق یا از زهر الآداب حصری قیروانی برداشته است.

در باره برخی از اشعار این قصیده تردید کرده و گفته‌اند در مدح قثم پسر عباس یا یکی از خلفا سروده شده است. در بحار الانوار، ص ۱۲۵، ج ۴۶، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب چهل و یک بیت آمده است.

در دیوان فرزدق در چاپ عبد اللّه اسماعیل صاوی این قصیده حذف شده است و در چاپ بستانی بیروت در صفحه ۱۷۸ جلد ۲ آمده است و نخستین قصیده در قافیه میم است.

برای اطلاع بیشتر به حاشیه استاد محترم محمد مهدی السید حسن الخرسانی بر همان صفحه بحار نیز مراجعه شود. م.

(۱) گوید هشام خشمگین شد و دستور داد فرزدق را زندانی کردند و او را به زندان عسفان که میان مکه و مدینه است انداختند و چون این خبر به اطلاع امام سجاد رسید دوازده هزار درهم برای او فرستادند و گفتند: ای ابو فراس! ما را معذور دار که اگر بیش از این داشتیم برای تو می‌فرستادیم. فرزدق آن را پس فرستاد و گفت: ای پسر پیامبر! آنچه سرودم فقط برای رضای خدا و رسول خدا سرودم و نمی‌خواهم با چیز دیگری آمیخته شود. امام سجاد برای او برگرداند و پیام داد ترا سوگند می‌دهم به

حق خودم بر تو که بپذیری که خداوند از نیت تو آگاه است و آن را پذیرفته است، و فرزدق هنگامی که در زندان بود هشام را هجو گفت که از جمله این دو بیت است:

«آیا مرا میان مدینه و شهری که دلهای مردم در هوای آن است (مکه) زندانی

ص:۳۳۲

می‌کنی؟ آن شخص (هشام) سری بر تن می‌کشد که سر سرور نیست و چشمهای لوچی دارد که عیبهای او را آشکار می‌سازد.» «۱»

هشام کسی را فرستاد و فرزدق را از زندان آزاد کرد.

(۱) تولد علی بن حسین (ع) روز جمعه یا پنجشنبه نهم شعبان سال سی و هشت و به گفته دیگری سال سی و هفت یا سی و شش هجری بوده است. دو سال در زندگی پدر بزرگش امیر المؤمنین زندگی کرده و دوازده سال با عمویش امام حسن (ع) بوده است و بیست و سه سال با پدرش امام حسین (ع) بوده است و پس از شهادت پدرش سی و چهار سال زندگی کرده است و روز شنبه دوازدهم محرم سال نود و پنجم هجرت در مدینه رحلت کرده است و در آن هنگام پنجاه و هفت ساله بوده است و مدت امامت ایشان سی و چهار سال است. مادر آن حضرت شاه زنان دختر یزدگرد پسر شهریار پسر خسرو است و گفته شده نامش شهربانو بوده، یا شاه زنان دختر شیرویه پسر خسرو پرویز بوده است. «۲»

(۲) امیر المؤمنین علی (ع) حریث بن جابر جعفی را به بخشی از مشرق فرماندار کرده بود. او دو دختر یزدگرد پسر شهریار پسر خسرو را به حضور ایشان فرستاد.

علی (ع) شاه زنان را به پسر خود امام حسین داد که برای او زین العابدین (ع) را زایید و دیگری را به محمد بن ابی بکر داد که برای او قاسم بن محمد را زایید و این دو پسر خاله‌اند. «۳»

(۳) امام رضا (ع) فرموده است: همانا برای هر یک از امامان بر گردن دوستان و

---

(۱). این دو بیت هم در اغانی ابو الفرج اصفهانی (ص ۳۷۸، ج ۲۱، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۷۳ میلادی) آمده است. م.

(۲). شیخ کلینی در اصول کافی (ص ۳۶۸، ج ۲، چاپ علمیه اسلامیه، تهران همراه با ترجمه دکتر سید جواد مصطفوی) و شیخ مفید در ارشاد (ص ۲۳۷، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران) از روز تولد و روز رحلت امام سجاد نام نبرده‌اند. در بحار (ص ۷، ج ۴۶، چاپ جدید) اقوال دیگری هم آمده است و با آنکه در اصول کافی و ارشاد و بسیاری دیگر از منابع قدیمی موضوع تولد

امام سجاد در سال ۳۸ و اینکه مادر ایشان از بانوان سلسله ساسانی است نقل شده است ولی موضوع مسلمی نیست و برخی از استادان معاصر را در این مورد نظر خاصی است که در آثار خود به آن اشاره و تصریح کرده‌اند. م.

(۳). این موضوع بدون ذکر سلسله سند در ارشاد شیخ مفید، ص ۲۳۷ آمده است و فتال از آن گرفته است. در اصول کافی در باب ولادت امام زین العابدین (ع) شعری هم از ابو الاسود دئلی در این مورد آمده است. م.

ص:۳۳۳

شیعیانش حقی است و یکی از لوازم وفای به عهد و ادای این حق زیارت مرقدهای ایشان است و هر کس با رغبت آنان را زیارت کند و به آنچه آنان آورده‌اند تصدیق کند، روز قیامت امامها شفیع او خواهند بود. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: هر کس امامی واجب الاطاعه را زیارت کند و چهار رکعت نماز بگزارد، خداوند برای او پاداش حج و عمره پذیرفته شده می‌نویسد. «۲»

و همان حضرت فرموده است: هر کس یکی از ما را زیارت کند، مثل آن است که رسول خدا را زیارت کرده باشد. «۳»

(۲)

مجلس بیست و دوم در امامت و مناقب ابو جعفر محمد بن علی باقر (ع)

(۳) پس از امام علی بن حسین (ع)، ابو جعفر محمد بن علی باقر امام است که پدرش به امامت او نص و تصریح فرموده است و شرایط عقلی هم آن را ثابت کرده است. ایشان از لحاظ برتری علمی و پارسایی میان عامه و خاصه بر همه فرزندان امام سجاد مقدم است و از هیچ کس از فرزندان امام حسن و امام حسین آن مقدار از علم دین و حدیث و تفسیر و سیره و دیگر ابواب علوم که از ایشان نقل و آشکار شده، نقل نشده است.

(۴) بازماندگان از اصحاب پیامبر (ص) و سرشناسان از طبقه تابعین و فقهای بزرگ مسلمان از آن حضرت معالم دین را روایت کرده‌اند و در وصیت امیر المؤمنین علی (ع) به فرزندانش نام محمد بن علی و امامت ایشان آمده است و پیامبر (ص) ایشان را به لقب باقر معرفی و ملقب فرموده‌اند. «۴»

(۵) جابر گفته است، پیامبر به من فرمودند: ای جابر! شاید تو چندان زنده بمانی که یکی از اعقاب من از نسل پسرم حسین را ببینی. نامش محمد بن علی است. علم

---

(۱). نخستین روایتی است که در باب دوم کتاب مزار بحار الانوار (ص ۶۱۱، ج ۱۰۰، چاپ مکتبة الاسلامیه، به نقل از عیون اخبار الرضا و علل الشرائع شیخ صدوق (رضی الله عنه) آمده است و به عیون، چاپ ۱۳۷۷، قم، مراجعه فرمایید. م.

(۲). در بحار، ص ۱۲۴، ج ۱۰۰، این روایت از بلد الامین کفعمی هم نقل شده است. م.

(۳). با ذکر سلسله اسناد در عیون اخبار الرضای صدوق، ص ۲۶۲، ج ۲، آمده است. م.

(۴). این بخش را از ارشاد مفید، ص ۲۴۵ چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، گرفته است و تفاوت اندکی با ارشاد دارد. م.

دین را می‌شکافد شکافتنی و چون او را دیدی از سوی من به او سلام برسان. «۱»

(۱) امام باقر (ع) فرموده است: پس از اینکه چشمهای جابر نابینا شده بود به خانه‌اش رفتم و بر او سلام دادم. پاسخ داد و پرسید کیستی؟ گفتم: محمد بن علی بن حسینم. گفت: پسرکم! نزدیک بیا. نزدیک رفتم. دستم را بوسید و خواست پایم را ببوسد، خود را کنار کشیدم. سپس گفت: رسول خدا بر تو سلام رسانده‌اند. گفتم:

سلام و رحمت و برکات خدا بر رسول خدا باد و پرسیدم: ای جابر! این موضوع چگونه است؟ گفت: روزی همراه پیامبر (ص) بودم. فرمودند ای جابر! شاید تو چندان زنده بمانی تا مردی از فرزندزادگان من به نام محمد بن علی بن حسین را ببینی که خداوند به او نور و حکمت ارزانی فرموده است. از سوی من به او سلام برسان. «۲»

(۲) عبد الله بن عطاء مکی «۳» می‌گوید: دانشمندان را در حضور هیچ کس آن قدر کوچک ندیدم که در حضور ابو جعفر محمد بن علی (ع). حکم بن عیینة «۴» را با تمام جلالی که میان قوم خود داشت در حضور او چون کودکی کنار استادش می‌دیدم.

جابر بن یزید جعفی «۵» هر گاه می‌خواست حدیثی از محمد بن علی باقر (ع) نقل کند، می‌گفت: وصی اوصیاء و ولی اولیا و وارث علم انبیاء محمد بن علی بن حسین (ع) برای من چنین حدیث فرمود.

(۳) قیس بن ربیع می‌گوید: از ابو اسحاق سبیعی در مورد جایز بودن مسح بر کفش پرسیدم. گفت: من هم چون می‌دیدم مردم بر کفش خود مسح می‌کشند چنان می‌کردم، تا آنکه مردی از بنی هاشم به نام محمد بن علی بن حسین را دیدم که هرگز کسی چون او ندیده‌ام. از او در مورد مسح بر کفش پرسیدم. مرا از آن منع کرد و گفت: امیر المؤمنین علی (ع) چنین نمی‌کرد و می‌گفت: حکم کتاب (قرآن) مقدم بر عمل مردم است که بر کفش مسح می‌کشند. «۶» ابو اسحاق گفت: از آن پس دیگر بر

---

(۱). برای اطلاع بیشتر از روایات دیگر به صفحات ۲۲۳ و ۲۲۸ جلد ۴۶ بحار الانوار چاپ مکتبة الاسلامیة مراجعه کنید. م.

(۲). عینا در ارشاد مفید، ص ۲۴۵، آمده است. م.

(۳). ذهبی در میزان الاعتدال، ذیل شماره ۴۴۵۱، نوشته است که صدوق است و مورد اعتماد. م.

(۴). در ارشاد، ص ۴۴۶ و در بحار، ص ۲۸۶، ج ۴۶، حکم بن عتیبه آمده است. م.

(۵). جابر بن یزید جعفی، از محدثان بزرگ شیعه و دارای تفسیری بر قرآن بوده است. رک.

به: صفحه ۷۳ الفهرست شیخ طوسی، افست از چاپ اسپرنکر، مشهد، ۱۳۵۱ شمسی. م.

(۶). در ارشاد، ص ۲۴۷ آمده است. م.

ص:۳۳۵

کفش خود مسح نکشیدم. قیس بن ربیع می‌گوید من هم دیگر بر کفش خود مسح نکشیدم.

(۱) امام باقر (ع) در تفسیر این آیه «از دانایان (اهل ذکر) بپرسید اگر نمی‌دانید» «۱» می‌گفته است: ما اهل ذکر هستیم. ابو ذرعه می‌گوید: محمد بن علی باقر راست گفته است و به جان خودم سوگند که او از بزرگترین دانشمندان است. «۲»

(۲) روایت شده است که هشام بن عبد الملک به حج آمده بود. در حالی که به شانه سالم، برده آزاد کرده خود، تکیه داده بود وارد مسجد الحرام شد. در همان هنگام امام باقر (ع) در مسجد نشسته بود. سالم به هشام گفت: ای امیر المؤمنین! این شخص محمد بن علی بن حسین است. هشام گفت: همان کسی که مردم عراق شیفته اویند؟

گفت آری. گفت: پیش او برو و بگو امیر المؤمنین می‌گوید، مردم در روز قیامت تا هنگامی که حسابهای آنان بررسی شود چه می‌خورند و چه می‌آشامند؟ امام باقر در پاسخ سالم فرمود: مردم کنار نهری محشور می‌شوند که نهرهای دیگری هم از آن سرچشمه می‌گیرد و از آنها می‌خورند و می‌آشامند تا از حساب فارغ شوند. هشام که می‌پنداشت بر امام باقر پیروز شده است تکبیر گفت و به سالم گفت: برو به محمد بن علی بگو، مردم در آن هنگام گرفتارتر از این هستند که به خوردن و آشامیدن برسند.

امام باقر (ع) فرمود: مردم در آتش و دوزخ گرفتارترند، در عین حال از این موضوع غافل نیستند که بگویند «اندکی آب به ما بدهید یا از آنچه به شما روزی داده است» «۳».

هشام سکوت کرد و پاسخی نداد. «۴»

(۳) روایت شده است که عمرو بن عبید به حضور امام باقر (ع) آمد که به خیال خود با پرسیدن برخی از سؤالها ایشان را بیازماید و گفت: فدایت گردم، معنی این آیه چیست «آیا آنان که کافرند ندیدند که آسمانها و زمین بسته بود ما آنها را بشکافتیم»؟ «۵» و مقصود از این بستگی و گشایش چیست؟ امام باقر فرمود: منظور این است که از آسمان قطره‌یی باران نمی‌بارید و از زمین هیچ گیاهی نمی‌رویید. عمرو سکوت کرد و راهی برای اعتراض نداشت و رفت. دوباره بازگشت و گفت: فدایت گردم،

(۱). بخشی از آیه ۴۶ سوره شانزدهم (نحل). م.

(۲). با ذکر سلسله اسناد در ارشاد مفید، ص ۲۴۷، آمده است و در آن ابو زرعه آمده است نه ابو ذرعه. م.

(۳). بخشی از آیه ۵۰ سوره هفتم (اعراف). م.

(۴). در ارشاد مفید، ص ۲۴۸، با ذکر سلسله اسناد آمده است.

(۵). آیه ۳۰ سوره بیست و یکم (انبیاء). م.

از معنی این آیه به من خبر بده که چون می‌فرماید «و هر کس مستوجب خشم من گردید، همانا خوار و هلاک شده است.» «۱» مقصود از خشم خداوند چیست؟ امام باقر فرمودند: خشم خداوند یعنی عقاب او بر گناهکاران. ای عمرو! هر کس تصور کند که خداوند را چیزی تغییر می‌دهد، به تحقیق کافر شده است. «۲»

(۱) و روایت شده است که نافع بن ازرق «۳» به حضور امام باقر آمد و مقابل ایشان نشست تا از مسائلی در مورد حلال و حرام بپرسد. امام باقر ضمن گفتگوی با او فرمودند: به این خوارج بگو چرا و به چه دلیل جدا شدن از علی (ع) را روا دانستید و حال آنکه قبلا در اطاعت از او و در پیشگاه او خونهای خود را نثار می‌کردید و با نصرت او به خداوند تقرب می‌جستید؟ آنان به تو خواهند گفت او در دین خدا حکم تعیین کرد.

به آنان بگو خداوند متعال در شریعت پیامبرش در اموری حکم قرار داده و دو مرد را برای این کار مقرر داشته و فرموده است: «بفرستید حکمی از اهل مرد و حکمی از اهل زن که اگر قصد اصلاح داشته باشند خدا ایشان را به توافق رساند.» «۴»، پیامبر (ص) هم سعد بن معاذ را در مورد بنی قریظه داور فرمودند و او در آن مورد چنان داوری کرد که خدای عز و جل هم حکم او را تأیید فرمود. آیا نمی‌دانید که امیر المؤمنین علی (ع) به هر دو داور فرمان داد که بر طبق احکام قرآنی حکم کنند و از آن درنگذرند و شرط فرمود که هر حکمی را که مخالف قرآن باشد رد خواهد فرمود، و چون به آن حضرت گفتند:

کسانی را داور کردی که بر ضد تو داوری کردند، فرمود: من ایشان را داور قرار ندادم، بلکه قرآن را داور قرار دادم. خوارج چگونه معتقدند کسی که به هر دو داور فرمان داده است بر طبق احکام قرآن داوری کنند و با آنان شرط کرده است هر حکمی را که مخالف با قرآن باشد نخواهد پذیرفت گمراه شده است و آیا غیر از بهتان است؟ (۲) نافع بن ازرق گفت: به خدا سوگند این استدلال و سخن را نشنیده بودم و به خاطر من هم نگذشته بود و ان شاء الله که این حق است.

(۱). بخشی از آیه ۸۱ سوره بیستم (طه). م.

(۲). در ارشاد مفید، ص ۲۴۰ آمده است. م.

(۳). نافع بن ازرق درگذشته ۶۵ هجری است، یعنی پیش از امامت حضرت باقر (ع).

قاعدتا این روایت از این جهت قابل تأمل است. شاید پسر او یا کس دیگری از خوارج باشد. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به منابعی که در الاعلام زرکلی آمده است. م.

(۴). این آیه ۳۵ سوره چهارم (نساء) است، که در مورد بروز اختلاف میان زن و شوهر است. م.

(۱) امام باقر (ع) با این عظمت مقام علمی و عهده‌داری منصب امامت و ریاست و با آنکه خود عائله‌مند و از لحاظ درآمد از مردم متوسط بود، میان خواص و عوام مشهور به بخشندگی و جود بود و کرم ایشان نسبت به همگان معروف بود. عمرو بن دینار و عبد الله بن عمیر می‌گویند: هر گاه می‌خواستیم به دیدار ابو جعفر محمد بن علی برویم می‌دیدیم که ایشان برای ما هزینه و جامه می‌آورد و می‌گوید: این برای شما پیش از آنکه به دیدن من بیایید آماده شده است.

(۲) سلیمان بن قرم می‌گوید: معمولا امام باقر (ع) جوایزی که به ما می‌بخشید میان پانصد و ششصد، تا هزار درهم بود. حسن بن کثیر هم می‌گوید: از نیازمندی خود و بی‌توجهی دوستان و برادران به امام باقر شکایت کردیم. فرمود: چه بد برادری است که ترا در حالی که توانگر هستی رعایت کند و چون تنگدست شوی از تو ببرد، و سپس به غلام خود دستور فرمود کیسه‌یی برای من آورد که در آن هفتصد درهم بود و فرمود: این را خرج کن و هر گاه تمام شد به من خبر بده. «۱»

(۳) از امام باقر پرسیدند: چرا گاهی احادیث را بدون ذکر سلسله سند (مرسل) بیان می‌کنی؟ فرمود: هر گاه سند حدیثی را نقل نکردم، سند آن پدرم از پدر بزرگم از پدرش از رسول خدا از جبریل از خداوند است.

(۴) امام باقر (ع) فرموده است: در یکی از عمره‌های خود پس از انجام اعمال در حجر اسماعیل نشسته بودم. ناگاه دیدم ماری از ناحیه مسعی بیرون آمد و نزدیک شد و از کنار حجر الاسود شروع به طواف کرد و چون هفت دور طواف خود را تمام کرد کنار مقام ابراهیم آمد و بر دم خود ایستاد و دو رکعت نماز گزارد، و این موضوع به هنگام ظهر صورت گرفت. عطا و گروهی از یارانش هم آن مار را دیده بودند. پیش من آمدند و گفتند: ای ابو جعفر! آیا این مار را دیدی؟ گفتم: آری دیدم که چگونه رفتار کرد. اکنون پیش او بروید و به او بگویید: محمد بن علی می‌گوید این ساعت مسجد خلوت است، ولی بعد بردگان و سیاهان کنار کعبه خواهند آمد. تو اعمال خودت را انجام دادی، اکنون هم توقف خودت را کوتاه کن و برو که ما بر تو از ایشان می‌ترسیم. گوید چون این پیام را گزاردیم آن مار توده‌یی از شن‌های مسجد

---

(۱). دو روایت بالا و روایت بعدی را هم عینا از ارشاد شیخ مفید، ص ۲۴۹، نقل کرده است. م.

را جمع کرد و دم خویش را بر آن نهاد و در هوا ناپدید شد. «۱»

(۱) از ابو عتیبه (ابو عیینه) روایت شده است که مردی به حضور امام باقر آمد و گفت: من مردی شامی هستم و به خدا سوگند که همواره شما خاندان را دوست داشته‌ام و از دشمنان شما دوری و بیزاری می‌جویم. ولی پدرم دوستدار بنی امیه بود و آنان را بر شما برتری می‌داد و به این سبب بر یک دیگر خشمگین بودیم و با آنکه فرزندی جز من نداشت در زمان زندگیش بر من ستم می‌کرد و پس از مرگ هم با آنکه مال بسیاری داشت مرا از آن محروم کرده است. او پستو و صندوقخانه‌یی داشت که خود به تنهایی آنجا می‌رفت. پس از مرگش همه جا را جستجو کردم و به مال او دست نیافتم و تردید ندارم که آن را جایی در زیر خاک پنهان کرده است و از من پوشیده داشته است. امام باقر به او فرمود: آیا دوست داری پدرت را ببینی و از او بپرسی که مالش را کجا پنهان کرده است؟ آن مرد گفت: آری و به خدا سوگند که نیازمند و مستمندم. امام باقر برای او در کاغذ سپیدی چیزی نوشت و آن را با مهر خود ممهور کرد و فرمود: امشب با این نامه به وسط گورستان بقیع برو و بگو ای درجان! مردی که عمامه بر سر دارد پیش تو می‌آید. این نامه را به او بده و بگو من فرستاده محمد بن علی هستم و سپس از هر چه می‌خواهی از او بپرس. آن مرد نامه را گرفت و رفت. فردا صبح زود من بر در خانه امام باقر رفتم تا ببینم کار آن مرد به کجا رسیده است. دیدم او هم بر در خانه ایستاده و منتظر اجازه است. با یک دیگر به حضور امام رسیدیم و آن مرد گفت: خداوند می‌داند علم خود را کجا نهد.

دیشب با نامه شما به وسط گورستان بقیع رفتم و درجان را صدا کردم. مردی که عمامه بر سر داشت آمد و گفت: من درجانم. چکار داری؟ گفتم: من فرستاده محمد بن علی هستم و این هم نامه اوست. گفت: ای فرستاده حجت خدا بر خلق خدا خوش آمدی. نامه را گرفت و خواند و گفت: دوست داری پدرت را ببینی؟ گفتم آری.

گفت: همین جا باش تا من او را بیاورم که او در ناحیه ضجنان است «۲». او رفت و

---

(۱). در مناقب ابن شهر آشوب، ص ۱۸۷، ج ۴، به نقل از کتاب المعجزات که ظاهرا منظور عیون المعجزات منسوب به سید مرتضی است آمده است و در بحار، ص ۲۵۲، ج ۴۶، از خرایج راوندی و مناقب آمده است. م.

(۲). ضجنان: نام کوهی در تهامه است و گفته‌اند نام کوه کوچکی در یک منزلی مکه است. رک. به: معجم البلدان، یاقوت حموی، ص ۴۳۶، ج ۶، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی. م.

چیزی نگذشت که با مرد سیاهی که بر گردنش ریسمان سیاهی بسته بود و از تشنگی زبانش بیرون افتاده بود برگشت و گفت: این پدر تو است، ولی شعله و دود دوزخ و آتش و درد شکنجه‌های دردناک او را دگرگون کرده است. گفتم: تو پدرم هستی؟

گفت: آری. گفتم: چه چیزی موجب دگرگونی تو شده است و این چنین چهره‌ات را تغییر داده است؟ گفت: من دوستدار بنی امیه بودم و آنان را به اهل بیت رسول خدا ترجیح دادم و خداوند به آن سبب مرا عذاب داد. و تو دوستدار اهل بیت پیامبرت بودی و من از این سبب بر تو خشمگین بودم و از مال خود ترا محروم کردم و آن را زیر خاک پنهان کردم و اکنون از پشیمانانم. به بوستان من برو و زیر درخت زیتون را حفر کن و آن مال را که یک صد و پنجاه هزار درهم است بردار. پنجاه هزار درهم آن را به محمد بن علی بپرداز و بقیه آن از تو باشد، و من اکنون در جستجوی آن مال می‌روم. ابو عتیبه می‌گوید: سال بعد به امام باقر گفتم: آن مرد چه کرد؟ گفت:

پنجاه هزار درهم آورد که من وام خود را از آن پرداختم و زمینی خریدم و به نیازمندان دادم و همانا این کار بر آن مرده پشیمان، با همه بی‌مهری او بر ما سودبخش است، زیرا مرا شاد و نسبت به من مهربانی کرده است. «۱»

(۱) امام باقر (ع) فرموده است: ما اهل بیت رحمتیم و شاخه‌های درخت نبوتیم و معدن حکمت و محل آمد و شد فرشتگان و مهبط وحی هستیم. «۲»

(۲) روایت شده است که جابر در حالی که عمامه سیاهی بر سر می‌بست در مسجد پیامبر (ص) می‌نشست و می‌گفت: ای باقر، ای شکافنده علم! مردم مدینه می‌گفتند:

جابر هذیان می‌گوید و جابر می‌گفت: به خدا سوگند هذیان نمی‌گویم، ولی از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمودند: ای جابر! تو به زودی مردی از خاندان مرا خواهی دید که نامش نام من و چهره‌اش شبیه چهره من است و او علم را خواهد شکافت، شکافتنی و این موضوع باعث آن است که چنین می‌گویم. تا آنکه روزی که در یکی از کوچه‌های مدینه چشمش به پسری افتاد و گفت: ای پسر! به من روی کن و امام باقر رو به او کرد. سپس گفت برگرد و برگشت. جابر گفت: سوگند به کسی که جان من در دست اوست که این اندام و شمایل پیامبر است. سپس پرسید

---

(۱). در مناقب، ص ۱۹۳، ج ۴، و الخرائج راوندی، ص ۲۳۰ و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۲۴۵، ج ۴۶، چاپ جدید، با تفاوتهایی آمده است. م.

(۲). در ارشاد مفید، ص ۲۵۰ آمده است. م.

که ای پسر! نامت چیست؟ فرمود: من محمد بن علی بن حسینم. جابر شروع به بوسیدن سر امام باقر کرد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد. رسول خدا به تو سلام رساند.

(۱) گوید امام باقر در حالی که ترسیده بود به حضور پدرش علی بن حسین آمد و این خبر را به اطلاع ایشان رساند. امام سجاد فرمود: آیا جابر چنین کرد؟ گفت آری.

فرمود: پسرم در خانه خود بنشین و جابر بامداد و غروب به حضور امام باقر می‌رسید و مردم مدینه می‌گفتند: جای بسی تعجب است از جابر، با آنکه آخرین کسی است از اصحاب پیامبر که باقی مانده، صبح و عصر به حضور این پسر می‌آید. چیزی نگذشت که امام سجاد رحلت فرمود. امام باقر (ع) به احترام آنکه جابر افتخار مصاحبت با پیامبر را داشته است به خانه او می‌آمد و می‌نشست و از خداوند متعال برای آنان سخن می‌گفت و مردم مدینه می‌گفتند: گستاخ‌تر از محمد بن علی ندیده‌ایم، و امام باقر که گفتار ایشان را شنید، برای آنان از پیامبر (ص) سخن می‌گفت. آنان گفتند: دروغگوتر از این ندیده‌ایم. از کسی سخن می‌گوید که او را اصلا ندیده است، و چون امام باقر شنید که چنین می‌گویند، برای آنان از قول جابر بن عبد الله حدیث می‌کرد و آنان می‌پذیرفتند و تصدیق می‌کردند و حال آنکه به خدا سوگند جابر برای کسب دانش به خانه و حضور امام باقر (ع) می‌رفت. «۱»

(۲) امام باقر (ع) روز سه شنبه یا جمعه، سوم صفر سال پنجاه و هفت هجرت، در مدینه متولد شد و در ماه ذی حجه یا ربیع الاول یا ربیع الآخر سال یک صد و چهارده هجرت در پنجاه و هفت سالگی در مدینه رحلت فرمود. مادرش فاطمه دختر امام حسن مجتبی (ع) است. کنیه مادرش را ام عبد الله و ام عبده نوشته‌اند. بنا بر این نسب امام باقر از سوی پدر و مادر به هاشم «۲» و به امیر المؤمنین علی می‌رسد. امام باقر در علم و فضل شهره و ضرب المثل است و در باره صفات پسندیده ایشان آثار و اشعار بسیار نقل شده و در باره آن حضرت قرطی چنین سروده است:

---

(۱). این روایت دومین روایتی است که در باب تولد حضرت باقر در اصول کافی کلینی، ص ۳۷۲، ج ۲، چاپ علمیه اسلامیه، با ذکر سلسله اسناد آمده است و نیز در اختصاص شیخ مفید، ص ۵۶، چاپ سید محمد مهدی خرسان آمده است. م.

(۲). برای اطلاع بیشتر از اقوال دیگر در باره تاریخ تولد و رحلت امام باقر (ع) به صفحات ۲۱۲ و ۲۲۳ جلد ۴۶ بحار، چاپ جدید، مراجعه فرمایید. م.

ای شکافنده علم برای پرهیزگاران و ای بهترین کسی که بر کوهها تلبیه گفته است.» «۱»

(۱) و مالک بن اعین جهنی «۲» در مدح ایشان چنین سروده است:

«هر گاه مردم در جستجوی علم قرآن باشند، قریش اهل بیت و خاندان آن هستند.

اگر گفته شود پسر دختر پیامبر در چه مقامی است؟ بدیهی است به شاخه‌های برافراشته نایل می‌شود.

آنان ستارگانی درخشان برای شبروانند و کوههای استواری هستند که علم متراکم و انباشته‌یی را به ارث برده‌اند.»

محمد بن ابی طلحه عونی «۳» چنین سروده است:

«سلام بر امام سجاد و بر پسرش. برشکافنده علم که مشهور بر شکافتن آن است.»

(۲)

مجلس بیست و سوم در امامت و مناقب ابو عبد الله جعفر بن محمد (ع)

(۳) بر طبق نص صریح پس از امام باقر، ابو عبد الله بن محمد صادق (ع) امام است. او فاضل‌ترین مردم روزگار خویش بود و بر همگان در فضل و سروری میان عام و خاص برتری یافت و مردم چندان از آن حضرت علوم مختلف را روایت کرده‌اند که از هیچ یک از افراد اهل بیت به آن اندازه روایت نکرده‌اند. اصحاب

---

(۱). قرطی، قرطبی، قرظی؟ این شاعر را نشناختم، ولی این بیت در ارشاد مفید، ص ۲۴۵ آمده است. در بخش شعرای کتاب معالم العلمای ابن شهر آشوب و اعیان الشیعه مرحوم امین چنین نامی به چشم این بنده نخورد. م.

(۲). مالک بن اعین جهنی: این مرد از یاران حضرت باقر است. ابن شهر آشوب در معالم العلماء و قهپایی در مجمع الرجال، ص ۸۹، ج ۵ و مرحوم امین در اعیان الشیعه، ص ۱۶۹، ج ۱، چاپ جدید، ۱۴۰۳ قمری، بیروت، از او نام برده‌اند و مفید هم در ارشاد، ص ۲۴۵، این ابیات را آورده است.

(۳). نام این شاعر به صورت ابو محمد طلحة بن عبد الله بن عبید الله و به صورت ابو محمد طلحة بن عبید الله بن محمد بن عون الفسانی به ترتیب در معالم العلماء، ص ۱۴۷ و اعیان- الشیعه، ص ۱۷۲ آمده است. در نیمه اول قرن چهارم می‌زیسته و بیشتر مناقب را به نظم در آورده و متهم به غلو بوده است. م.

حدیث نام راویانی را که از ایشان روایت نقل کرده‌اند برشمرده‌اند که به چهار هزار تن رسیده است، هر چند شاگردان و راویان ایشان دارای آراء مختلف و مذاهب گوناگون کلامی و فقهی بوده‌اند. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است که چون رحلت پدرم فرا رسید فرمود: ای جعفر! به تو در باره اصحاب خود به خیر و نیکی سفارش می‌کنم. گفتم: فدایت گردم، آنان را فقط هنگامی رها خواهم کرد که نیازی به هیچ گونه چیزی در این شهر نداشته باشند (عالم و غنی و بی‌نیاز شده باشند). «۲»

(۲) از امام باقر پرسیدند که پس از ایشان چه کسی امام است؟ با دست خود به جعفر صادق زد و فرمود: به خدا سوگند این قائم آل محمد (ص) است. «۳»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است: پدرم ودایع امامت را به من سپرد و چون رحلتش نزدیک شد به من فرمود: گواهانی اینجا بیاور و من چهارتن از قریش از جمله نافع آزاد کرده و وابسته عبد الله بن عمر را حاضر کردم. پدرم فرمود: بنویس و این وصیتی است که یعقوب به پسرانش کرد «ای پسرکان من! همانا خداوند برای شما دین را برگزیده است و نباید که شما بمیرید مگر آنکه مسلمان باشید.» «۴» و محمد بن علی بن جعفر بن محمد چنین وصیت می‌کند و دستور می‌دهد که او را در همان جامه که روز جمعه در آن نماز می‌گزارده است کفن کند و عمامه‌یی بر سرش بپیچد و گورش را مستطیل شکل و چهار انگشت از زمین بلند قرار دهد و بندهای کفن او را هنگام دفن بگشاید.

(۴) سپس به گواهان فرمود: خدایتان رحمت کند، برگردید. من گفتم: پدر جان! این چه بود که بر آن گواه گرفته شود؟ فرمود: خوش نداشتم که با تو ستیزه کنند و بگویند به تو وصیت نشده است و خواستم دلیلی برای تو باشد. «۵»

---

(۱). این شمار راویان و شاگردان در ارشاد مفید، ص ۲۵۴، آمده است. م.

(۲). در همان صفحه ارشاد و به نقل از آن و از اعلام الورای طبرسی در بحار، ص ۱۲، ج ۴۷، چاپ جدید هم آمده است. مرحوم مجلسی توضیحی هم داده است که حدیث با توجه به آن ترجمه شد. م.

(۳). با ذکر سلسله سند در همان صفحه ارشاد و به نقل از آن و اعلام الورای طبرسی و اصول کافی کلینی در بحار، ص ۱۳، ج ۴۷، هم آمده است. م.

(۴). بخشی از آیه ۱۳۲ سوره دوم (بقره). م.

(۵). در صفحه ۲۵۵ ارشاد مفید با تفاوتی اندک آمده است و در ترجمه از متن ارشاد استفاده شد. م.

(۱) جناب زید بن علی (ع) گفته است: هر زمان مردی از ما خاندان وجود دارد که حجت خداوند بر خلق است و خداوند به وجود او با خلق احتجاج می‌کند و حجت این روزگار پسر برادرم جعفر بن محمد است که درود بر هر دوشان باد. هر کس با او مخالفت ورزد هدایت نمی‌شود. «۱»

(۲) حنّان بن سدیر می‌گوید: از پدرم سدیر صیرفی «۲» شنیدم که می‌گفت: پیامبر (ص) را در خواب دیدم که برابر ایشان طبقی قرار داشت و بالای آن دستمالی بود. نزدیک رفتم، سلام دادم. پاسخ فرمودند و دستمال را از روی طبق برداشتند در طبق خرمای رطب بود و پیامبر (ص) شروع به خوردن رطب فرمودند. من گفتم: ای رسول خدا! به من هم لطف کنید. یک رطب دادند و خوردم و باز تقاضا کردم، لطف فرمودند.

بدین گونه هشت خرما گرفتم و خوردم باز هم تقاضا کردم. فرمودند: برای تو بس است. از خواب بیدار شدم و فردای آن شب به حضور مولای خود امام صادق (ع) رسیدم. برابر ایشان طبقی بود که روی آن با دستمال پوشیده بود. همان گونه که در خواب دیده بودم، امام صادق دستمال را از روی طبق برداشتند. در آن خرما بود و شروع به خوردن خرما کرد. گفتم: ای پسر رسول خدا! به من هم لطف کنید. یک رطب داد و همچنان تا هشت رطب خواستم و لطف کرد. سپس گفتم: ای پسر رسول خدا! بیشتر لطف کنید. فرمود: اگر پدر بزرگم بیشتر داده بودند می‌دادم، ولی برای تو همین اندازه بس است. «۳»

(۳) روایت شده است که منصور عباسی به ربیع «۴» فرمان داد امام صادق را پیش او بیاورد و آورد. همین که چشم منصور به ایشان افتاد گفت که خدا مرا بکشد اگر ترا نکشم. آیا در پادشاهی من ستیزه می‌ورزی و فتنه می‌انگیزی؟ امام صادق (ع) فرمودند:

به خدا سوگند نه تنها چنین نکرده‌ام بلکه اراده آن را هم نداشته‌ام و اگر سخنی از

---

(۱). با ذکر سلسله سند در امالی صدوق، ص ۲۴۳، و به نقل از آن در بحار، ص ۱۹، ج ۴۷، آمده است. م.

(۲). متن روضه با امالی مفید و امالی شیخ طوسی اختلاف داشت که تصحیح شد. م.

(۳). در امالی مفید، ص ۱۹۸، ضمن مجلس سی و نهم و امالی شیخ طوسی، ص ۷۰، آمده است. م.

(۴). ربیع بن یونس بن محمد از دولتمردان بنی عباس و وزیر منصور دوانیقی است. رک.

به: دستور الوزرای خواند میر، ص ۲۹، چاپ سعید نفیسی، تهران، ۱۳۵۵ شمسی. م.

دروغگویی به اطلاع تو رسیده است، بر فرض که من چنان کرده باشم، نسبت به یوسف (ع) ستم شد و گذشت کرد و ایوب مورد آزمایش قرار گرفت و شکیبایی کرد و به سلیمان پادشاهی عطا شد، سپاسگزاری کرد. آنان همه پیامبران خدایند و نسب تو به ایشان می‌رسد. منصور گفت: آری همچنین است. اکنون بیا اینجا و بالای تخت بنشین و امام چنان فرمودند. منصور گفت: آنچه گفتم فلانی خبر داده است. امام صادق فرمود: او را حاضر کن تا رویا روی شویم. آن مرد را احضار کردند. منصور به او گفت: تو خود آنچه را از جعفر نقل کردی شنیده‌ای؟ گفت: آری. امام صادق به او فرمود: تو خود شنیده‌ای؟ گفت: آری. امام از او خواست سوگند بخورد.

منصور به او گفت: سوگند می‌خوری؟ گفت: آری، و شروع به سوگند خوردن کرد.

امام صادق به منصور فرمود: بگذار من سوگندش دهم، پذیرفت. امام صادق (ع) به مرد سخن چین فرمود: بگو از نیرو و قوت خداوند بیزارم و به نیرو و قوت خود پناه می‌برم که جعفر چنین کرده و چنین گفته است. مرد سخن‌چین اندکی خود داری کرد، ولی سپس سوگند خورد. لحظه‌یی بیش نگذشت که بر زمین افتاد. منصور گفت: پایش را بکشید و از اینجا لاشه‌اش را بیرون ببرید که خدایش لعنت کناد.

(۱) ربیع می‌گوید: من دیدم هنگامی که جعفر بن محمد پیش منصور آمد، لبهای ایشان حرکت می‌کرد و هر چه لبهایش را تکان می‌داد (زیر لب دعا می‌خواند)، خشم منصور فرو می‌نشست تا آنکه او را به خود نزدیک ساخت و آرام گرفت و چون امام صادق (ع) از پیش منصور بیرون آمد، پی ایشان رفتم و گفتم: این مرد از همه بر تو خشمگین‌تر بود و چون پیش او آمدی و زیر لب دعا می‌خواندی و هر چه لبهایت را تکان می‌دادی خشم او فرو می‌نشست. چه دعایی می‌خواندی؟ فرمود:

دعایی که پدر بزرگم علی بن حسین (ع) می‌خوانده است. گفتم: فدایت شوم، آن دعا چیست؟ فرمود این است:

«یا عدتی عند شدتی و یا غوثی عند کربتی فاحرسنی بعینک التی لا تنام و اکنفنی برکنک الذی لا یرام.»

«ای پناه من در سختی من، ای فریادرس من در درماندگی من! مرا با چشم خودت که هرگز نمی‌خسبد حراست فرمای و با رکن خودت که سست و ویران نمی‌شود حمایت فرمای.»

ربیع می‌گوید: این دعا را حفظ کردم و هیچ سختی و گرفتاری برای من پیش

نمی‌آمد، مگر آنکه با این دعا گشوده می‌شد، و به جعفر بن محمد (ع) گفتم: چرا اجازه ندادی که آن مرد سخن‌چین به خدا سوگند خورد؟ گفت: خوش نداشتم، زیرا اگر توحید و تمجید خداوند می‌کرد، ممکن بود خداوند از او چشم پوشی و بردباری فرماید و شکنجه‌اش را به تأخیر اندازد. بدین جهت بود که او را چنان سوگند دادم که شنیدی و خداوند متعال او را سخت فرو گرفت. «۱»

(۱) روایت شده است که داود بن عبد الله بن عباس «۲» معلی بن خنیس، وابسته جعفر بن محمد (ع) را کشت و اموال او را تصرف کرد. «۳» امام صادق (ع) در حالی که ردای خود را می‌کشید (کنایه از حرکت تند و در حال خشم است)، پیش داود رفت و فرمود: وابسته مرا می‌کشی و اموال مرا تصرف می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی که مرد با سوگ و اندوه می‌تواند بخوابد ولی با خشم و غضب نمی‌تواند بخوابد؟ همانا به خدا سوگند که از خدا بر ضد تو یاری می‌جویم (نفرینت می‌کنم) داود با لحن آمیخته به تمسخر گفت: ما را از نفرین خود می‌ترسانی؟ امام صادق به خانه خویش برگشت و تمام آن شب را در حال نماز گذراند. هنگام سحر شنیدند در مناجات خود چنین عرض می‌کند: ای صاحب نیروی بسیار نیرومند و ای دارنده انتقامهای سخت و ای دارنده عزتی که همه آفریدگان تو در برابر آن خوار و زبونند! شر این سرکش را از من کفایت فرمای و از سوی من از او انتقام بگیر. ساعتی بیش نگذشت که بانگ شیون برخاست و گفتند: داود هم اکنون بمرد. «۴»

(۲) ابو بصیر «۵» می‌گوید: به مدینه رفتم. کنیزی همراهم بود. با او همبستر شدم و

---

(۱). عینا و بدون هیچ بیش و کم در ارشاد مفید، صفحات ۲۵۵ و ۲۵۲، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است و به نقل از آن در بحار، ص ۱۷۵، ج ۴۷، هم آمده است. م.

(۲). عموی منصور و سفاح عباسی است. امیر مکه و مدینه و یمن و طایف و یمامه و مستقر در مدینه بوده است. به سال ۱۳۳ در پنجاه و دو سالگی در گذشته است. رک. به: زرکلی، الاعلام، ص ۸، ج ۳. م.

(۳). در باره معلی بن خنیس گوناگون سخن گفته شده است، ولی شیخ طوسی در الفهرست، ص ۳۳۴، چاپ اسپرنکر و اختیار معرفة الرجال، ص ۳۸۷، از او به تفضیل سخن گفته است. م.

(۴). در ارشاد مفید، ص ۲۵۶، آمده است و در اختیار معرفة الرجال، ص ۳۷۷، چاپ آقای حسن مصطفوی، با تفاوتهایی آمده است. م.

(۵). از بزرگان اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر (ع)- و درگذشته ۱۵۰ هجری است. رک. به: مرحوم حاج شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب، ص ۱۷، ج ۱، چاپ صیدا. م.

برای حمام بیرون آمدم. یاران شیعه خود را دیدم که آهنگ خانه جعفر بن محمد (ع) را دارند. ترسیدم آنان پیش از من بروند و من نتوانم وارد خانه امام شوم و با آنان رفتم و همین که وارد خانه شدم و برابر امام رسیدم به من نگریست و فرمود: ای ابا بصیر! مگر نمی‌دانی که در خانه پیامبران و فرزندان ایشان شخص جنب وارد نمی- شود؟ من شرمنده شدم و گفتم: ای پسر رسول خدا! یاران خود را دیدم و ترسیدم نتوانم با آنان بیایم و این مجلس از دست رود و دیگر هرگز چنین کاری نخواهم کرد و بیرون آمدم. امام صادق فرمود: الواح موسی (ع) و عصای آن حضرت پیش ماست و ما وارثان پیامبرانیم. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: سلاح پیامبر (ص) پیش من است و در آن باره کسی با من ستیزه ندارد و فرمود: از این سلاح دفاع خواهد شد و اگر نزد بدترین خلق خدا نهاده شود، بهترین ایشان می‌شود. سپس فرمود: همانا امامت به کسی خواهد رسید که گلوها و گردنها به سوی او کشیده می‌شود و هر گاه خواست خداوند باشد بیرون خواهد آمد و مردم خواهند گفت: چه موضوعی است؟ و خداوند برای او دستی بر سر رعیتش قرار می‌دهد. «۲»

(۲) عمر بن ابان می‌گوید: از امام صادق (ع) در باره آنچه مردم می‌گویند که صفحه مهرشده‌یی به ام سلمه منسوب است و در آن آمده است که چون پیامبر (ص) رحلت فرمودند، علم و سلاح ایشان و هر چه از این امور بود به علی (ع) ارث رسید و سپس به حسن (ع) و حسین (ع) ارث رسیده است پرسیدم و گفتم: سپس به علی بن حسین و پس از او به پسرش محمد بن علی و پس از او به شما رسیده است؟ فرمود آری، «۳» و امام صادق (ع) فرموده است: شمشیر رسول خدا (ص) و پرچم

پیروزی و زره و مغفر و دیگر ابزار جنگ ایشان پیش من است. الواح موسی و عصای آن حضرت و انگشتری سلیمان بن داود (ع) و طشتی که موسی (ع) در آن قربانی می‌نهاد و آن نامی که چون رسول خدا در جنگها میان مسلمانان و مشرکان قرار می‌داد هیچ تیری از آنان به مسلمانان نمی‌خورد، همه پیش من است و همانی که فرشتگان آن را آورده‌اند

---

(۱). در ارشاد، ص ۲۵۶ و با تفاوت اندکی در قرب الاسناد، ص ۳۰ هم آمده است. م.

(۲). در ارشاد مفید آمده است. م.

(۳). در ارشاد مفید آمده است. م.

پیش من است. مثل سلاح رسول خدا میان ما همچون مثل تابوت در بنی اسرائیل است. در بنی اسرائیل در هر خاندانی که آن تابوت بود نبوت از ایشان بود و هر کس از ما که سلاح پیامبر (ص) در دستش باشد، امامت از اوست. پدرم زره رسول خدا را پوشید و بر زمین کشیده می‌شد و دامنش بر زمین خط انداخت. من هم پوشیده‌ام و ان شاء الله به قامت قائم ما کاملا برازنده و به اندازه خواهد بود. «۱»

(۱) امام صادق (ع) می‌فرمود: دانش ما غابر و مزبور و نکته‌یی در دلها و آوایی در گوشهاست و همانا که جفر احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه (ع) و جامعه نزد ماست و در آن همه چیزهایی که مردم به آن نیازمندند وجود دارد. «۲»

از ایشان خواستند که این موارد را توضیح دهند. فرمودند: غابر عبارت است از دانش مربوط به آینده و مزبور عبارت است از دانش مربوط به گذشته و مقصود از نکته دلها الهام است و منظور از آوایی در گوشها، سخن گفتن فرشتگان است که آوای ایشان شنیده می‌شود و شخص ایشان دیده نمی‌شود. اما جفر احمر ظرفی (صندوقچه‌یی) است که سلاح پیامبر در آنست و آن هرگز بیرون آورده نمی‌شود تا قائم ما اهل بیت قیام کند. جفر ابیض صندوقچه دیگری است که در آن تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام و کتابهای نخستین قرار دارد. مصحف فاطمه (ع) چیزی است که در آن موضوع هر حادثه و نام همه کسانی که تا روز رستاخیز به حکومت می‌رسند ثبت است. جامعه هم نوشته‌یی است در طوماری که طول آن هفتاد ذراع است و رسول خدا (ص) شخص خود و از زبان خویش املاء فرموده‌اند و امیر المؤمنین علی (ع) به خط خود نوشته است و به خدا سوگند که در آن تمام احکامی که مردم تا روز رستاخیز نیازمند آنند آمده است و در آن حتی دیه وارد کردن یک خراش و تازیانه و نیم تازیانه هم آمده است.

(۲) امام صادق (ع) همچنین می‌فرمود: حدیث من حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث علی بن ابی طالب (ع) و حدیث علی بن ابی طالب حدیث رسول خدا (ص) است و حدیث رسول خدا (ص) چون گفتار خداوند است.

(۳) و نیز می‌فرموده است: اخبار ما پیچیده و دشوار است. کسی جز فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا مؤمنی که خداوند دل او را آزموده باشد آن را تحمل نمی‌کند یا شهری استوار آن را حمل می‌کند. گفته شد: مقصود از شهر استوار چیست؟ فرمود:

---

(۱). در ارشاد مفید آمده است. م.

(۲). در ارشاد مفید آمده است. م.

قلبی که مجتمع باشد.

(۱) و روایت شده است که گروهی از قبیله جهینة به خانه امام صادق آمدند. از ایشان پذیرایی فرمود و چون خواستند بروند، برای آنان توشه و زاد فراهم فرمود و به آنان بخشش و عنایت کرد. ولی همین که خواستند بارهای خود را ببندند و بار کنند به خدمتکاران خود فرمود: از ایشان فاصله بگیرید و آنان را یاری ندهید. میهمانان پس از آنکه بارهای خود را بستند و بار کردند برای وداع به حضور امام صادق آمدند و گفتند: ای پسر پیامبر! میزبانی فرمودی و چه نیکو میزبانی کردی و عطا فرمودی و چه بسیار عطا کردی و سرانجام به خدمتکارانت فرمان دادی ما را برای بستن بار یاری ندهند. این چگونه بود؟ فرمود: ما خاندان به میهمان برای رفتن از خانه خود یاری نمی‌دهیم.

(۲) مالک بن انس «۱» که فقیه مدینه است می‌گوید: من مکرر به حضور امام صادق (ع) می‌رسیدم و برای من تشکچه‌یی می‌گسترد و حرمت مرا نگه می‌داشت و می‌فرمود:

ای مالک! من ترا دوست دارم، و من از این جهت شاد می‌شدم و شکر و ستایش خدا را به جا می‌آوردم و امام صادق هیچ گاه از این سه حالت بیرون نبود که یا روزه داشت، یا در حال نماز بود، یا ذکر می‌گفت و از بزرگان پارسایان و عابدان بود و از آن گروه بود که از خدای خود بیم داشتند و بسیار حدیث می‌فرمود و خوش- مجلس بود و نیک محضر و پر فایده. و هر گاه سخنی از قول رسول خدا بیان می- کرد، گاه رنگش زرد می‌شد و گاه سبز، آنچنان که شناخته نمی‌شد. سالی در خدمت او حج گزاردم و چون سوار بر ناقه خود شد و خواست تلبیه بگوید صدا در گلویش قطع می‌شد و چنان عقده به گلویش می‌گرفت که نزدیک می‌شد از ناقه به زمین افتد.

گفتم: ای پسر رسول خدا! چاره نیست و باید تلبیه بگویی. فرمود: ای پسر ابو عامر! چگونه جرأت می‌کنم که لبیک بگویم و حال آنکه از آن بیم دارم که خداوند به من بگوید لا لبیک و لا سعدیک. «۲»

---

(۱). مالک بن انس: یکی از ائمه چهارگانه مذاهب اهل سنت و پیشوای مالکی‌ها، متولد- ۹۳ و درگذشته ۱۷۹ هجری است.

مورد حمایت و احترام منصور و هارون عباسی بوده است. برای اطلاع از آثار او و کتابهایی که شرح حالش در آن آمده است، رک. به: زرکلی، الاعلام، ص ۱۲۸، ج ۶. م.

(۲). این روایت از قول مالک بن انس با ذکر سلسله راویان در سه کتاب مهم صدوق یعنی خصال (حدیث شماره ۱۸۹، ص ۱۶۸، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی) و علل الشرائع، ص ۲۳۴ و امالی، ص ۱۶۹ آمده است. قاضی عیاض در صفحه ۲۱۲ کتاب المدارک خود و ابو زهره در کتاب مالک، ص ۲۸ و امین الخولی در کتاب مالک خود، ص ۹۴ نیز آورده‌اند و لطفا به پاورقی بحار الانوار، ص ۱۶، ج ۴۷، که متن روایت هم در آن آمده است مراجعه شود. م.

ص:۳۴۹

(۱) تولد امام صادق در مدینه هنگام سپیده دم جمعه یا دوشنبه، سیزده شب باقی مانده (هفدهم) ربیع الاول سال هشتاد و سه هجرت بوده است و آن حضرت در شوال سال یک صد و چهل و هشت رحلت فرموده است. تاریخ رحلت ایشان را روز دوشنبه نیمه رجب آن سال هم گفته‌اند. مدت عمر ایشان شصت و پنج سال و مدت امامت ایشان سی و چهار سال بوده است. مادر آن حضرت ام فروة دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است. «۱»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: هر کس مرا زیارت کند خطاهایش آمرزیده می‌شود و فقیر نمی‌میرد. «۲» از امام حسن عسکری روایت شده است که هر کس امام صادق و پدرش را زیارت کند به بیماری چشم گرفتار نمی‌شود و درد و رنجی به او نمی‌رسد و گرفتار نمی‌میرد. «۳»

(۳) روایت شده است که امام صادق (ع) این بیت را بسیار می‌خواند: «۴» «هر گروهی از مردم دولتی را انتظار می‌کشند و دولت ما در آخر زمان آشکار خواهد شد».

(۴) محمد بن ابی طلحه عونی در باره آن حضرت چنین سروده است:

«سلام بر پاک پاکیزه شده جعفر و سلام بر آن مولی تا پایان روزگار.» و سید حمیری در مدح ایشان چنین سروده است:

«ای کسی که سوار بر شتر تنومند تیزرو، بیابانها را به سوی مدینه در می‌نوردی، چون خدایت هدایت فرمود و جعفر (ع) را دیدار کردی به او بگو: ای ولی

---

(۱). برای اطلاع بیشتر از اقوال دیگری که در مورد تاریخ تولد و رحلت امام صادق (ع) نقل شده است و برخی مدت عمر ایشان را هفتاد و یک سال هم نقل کرده‌اند، لطفا به صفحات ۱ تا ۸ جلد ۴۷ بحار الانوار، چاپ مکتبة الاسلامیه مراجعه کنید. م.

(۲). این روایت را شیخ طوسی (رضی الله عنه) در کتاب تهذیب الاحکام، ص ۴، ج ۶، آورده است و به نقل از آن منبع در کتاب بحار، ص ۱۴۵، ج ۱۰۰، چاپ مکتبة الاسلامیه آمده است. م.

(۳). این روایت را هم شیخ طوسی در صفحه ۷۸ همان جلد تهذیب آورده است و در همان صفحه بحار پس از روایت قبلی نقل شده است. م.

(۴). این بنده در بحار این موضوع را پیدا نکردم. ظاهرا اصل بیت از سید حمیری و قصیده رائیه اوست. م.

خدا و ای پسر شخص پاکیزه، ای ولی خدا و ای پسر ولی خدا! نخست به سوی خداوند رحمان توبه می‌کنم و سپس در پیشگاه تو از گناهی که در آن اصرار داشتم (کیسانی بودن) و همواره در آن راه کوشش و تلاش می‌کردم توبه می‌کنم.» «۱»

(۱)

مجلس بیست و چهارم در امامت و مناقب ابو الحسن موسی بن جعفر (ع)

(۲) پس از امام صادق (ع) با توجه به نص صریح ایشان و خصال پسندیده و اعتبار شرایط عقلی، موسی بن جعفر (ع) امام است. کنیه معروف آن حضرت ابو الحسن و ابو ابراهیم و معروف به عبد صالح و ملقب به کاظم است. گاهی هم کنیه ابو علی برای ایشان به کار رفته است.

(۳) فیض بن مختار می‌گوید به امام صادق (ع) گفتم: دست مرا بگیرید و از آتش نجات دهید و بگویید که پس از شما چه کسی برای ما خواهد بود؟ در این هنگام ابو ابراهیم که پسر بچه‌یی بود وارد شد. امام صادق فرمود: پس از من این امام شماست و به او توسل و تمسک جویید. «۲»

(۴) معاذ بن کثیر می‌گوید به امام صادق گفتم: از خداوند متعال مسألت می‌کنم همان گونه که به پدرت چنین نعمتی (فرزندی مثل تو) ارزانی فرموده است، به شما هم لطف فرماید که پس از شما عهده‌دار امامت باشد. فرمود: خداوند چنین نعمتی ارزانی فرموده است. گفتم: فدایت گردم، او کیست؟ امام صادق به عبد صالح اشاره فرمود و در آن هنگام موسی بن جعفر پسرکی بود و خفته بود. «۳»

---

(۱). این قصیده سید حمیری شاعر بزرگ قرن دوم هجرت و درگذشته ۱۷۳ هجری، در کمال الدین صدوق، ص ۳۴، چاپ آقای علی اکبر غفاری، نوزده بیت آمده است. در اعلام الورای مرحوم طبرسی هم همین نوزده بیت است (ص ۳۹۳، ترجمه آن به قلم آقای عطاردی). در بحار الانوار، ص ۳۱۸، ج ۴۷، هم آمده است.

در ارشاد مفید، ص ۲۶۶، چاپ ۱۳۷۷ قمری، سیزده بیت آمده است. در کشف الغمه، ص ۱۷۹، ج ۲، چاپ آقای سید هاشم رسولی، یازده بیت از آن آمده است. لطفا برای اطلاع بیشتر در باره این قصیده و قصیده رائیه سید حمیری به حواشی استاد سید محمد مهدی خرسان در صفحات ۳۱۸ و ۳۱۹ جلد ۴۷ بحار الانوار مراجعه فرمایید. م.

(۲). این روایت در ارشاد، ص ۲۷۰، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. م.

(۳). در بحار الانوار، ص ۲۸، ج ۴۸، چاپ جدید، به نقل از اصول کافی، ص ۲۷۹، ج ۱، آمده است. م.

ص:۳۵۱

(۱) حسن بن عبد الله که از عابدان و پارسایان بنام روزگار خود بوده است می‌گوید به ابو الحسن موسی بن جعفر گفتم: امروز امام کیست؟ فرمود: اگر به تو بگویم می- پذیری؟ گفتم آری. امام کاظم فرمود منم. گفتم چیزی به من ارائه دهید که به آن استدلال کنم. فرمود: کنار این بوته خار مغیلان برو و به او بگو موسی بن جعفر می‌گوید پیش من بیا. حسن بن عبد الله می‌گوید: به خدا سوگند کنار آن بوته رفتم و به خدا سوگند دیدم به حرکت آمد و زمین را می‌شکافد تا آنکه مقابل امام ایستاد و سپس موسی بن جعفر به آن اشاره کرد و به جای خویش برگشت. «۱»

(۲) ابو بصیر می‌گوید، به موسی بن جعفر (ع) گفتم: فدایت گردم، امام به چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: به چند چیز، نخست آنکه پدرش به او نص و تصریح کرده باشد و اشاره خودش به آن که حجت است. دیگر آنکه از هر چه سؤال می‌شود پاسخ گوید، یا خودش از اموری که در آینده اتفاق می‌افتد خبر دهد و با مردم با همه زبانها سخن بگوید. امام کاظم آنگاه به من فرمود: ای ابو محمد! پیش از آنکه از اینجا برخیزی آیتی به تو نشان خواهم داد. چیزی نگذشت که مردی خراسانی به حضور ایشان آمد و با زبان عربی سخن گفت و موسی بن جعفر به فارسی پاسخ او را داد.

مرد خراسانی گفت: به خدا سوگند تنها چیزی که موجب شد عربی سخن بگویم، این بود که گمان می‌کردم شما زبان فارسی را خوب نمی‌دانید. امام فرمود:

سبحان الله

اگر نتوانم به خوبی پاسخ ترا به فارسی بدهم چه فضیلتی بر تو دارم که سزاوار امامت باشد. سپس به من فرمود: ای ابا محمد! سخن هیچ یک از مردم و آوای پرندگان و سخن هر چیزی که جان داشته باشد، بر امام پوشیده نمی‌ماند. «۲»

(۳) ابن سنان روایت می‌کند که وقتی هارون الرشید جامه‌هایی به عنوان پاداش برای علی بن یقطین «۳» فرستاد و از جمله جبه‌یی از خز زردوزی شده بود. علی بن یقطین تمام آن جامه‌ها از جمله همین جبه را همراه خمس اموال خود برای حضرت

---

(۱). این روایت هم با تفصیل بیشتری در صفحه ۲۷۳ ارشاد آمده است. م.

(۲). در صفحه ۱۹۶ قرب الاسناد حمیری و در ارشاد و مناقب و خرایج هم آمده است که از این منابع در بحار الانوار، ص ۴۷، ج ۴۸، آمده است. م.

(۳). علی بن یقطین، از دولتمردان هارون الرشید است که شیعه بوده است. او در سال ۱۸۲ هجری در بغداد درگذشته است. رک. به: صفحه ۱۴۲ رجال ابن داود حلی، ۱۳۹۲ قمری، نجف. م.

ص:۳۵۲

موسی بن جعفر فرستاد. چون این اموال به حضور ایشان رسید اموال و جامه‌ها را پذیرفتند، ولی جبه را به دست فرستاده علی بن یقطین پس فرستادند و برای او نوشتند: این جبه را خوب نگهداری کن و از دست مده که به زودی برای تو موضوعی پیش خواهد آمد که به این جبه نیازمند می‌شوی. علی بن یقطین از پس فرستادن آن جبه به شک و تردید افتاد که سبب آن را نمی‌دانست و آن را نیکو نگهداشت. پس از چندی علی بن یقطین نسبت به یکی از خدمتکاران ویژه خود خشم گرفت و او را از خدمت خود بیرون کرد. آن غلام از گرایش علی به حضرت موسی- بن جعفر اطلاع داشت و می‌دانست که او گاهگاه اموال و جامه و چیزهای گران بها و هدیه برای ایشان می‌فرستد. در این باره پیش هارون سخن چینی کرد و به او گفت که علی معتقد به امامت موسی بن جعفر است و همه ساله خمس منافع خویش را برای ایشان می‌فرستد. از جمله همان جبه‌یی را که امیر مؤمنان برای بزرگداشت به او ارزانی داشته است در فلان وقت برای موسی بن جعفر (ع) فرستاده است. (۱) هارون از این موضوع برآشفته و سخت خشمگین شد و گفت: در این مورد بررسی می‌کنم و اگر چنان باشد که تو می‌گویی جان علی بن یقطین بر باد رفته است. همان دم علی را احضار کرد. چون آمد و برابرش ایستاد، هارون پرسید: آن جبه‌یی را که به تو داده بودم چه کردی؟ گفت: ای امیر مؤمنان آن را در صندوقچه سر به مهری نهاده‌ام و بر آن مشک و بوی خوش ریخته‌ام و نیکو نگهداری می‌کنم و هر صبح و شام آن صندوقچه را می‌گشایم و برای تبرک، آن دراعه را می‌بوسم و به آن نگاه می‌کنم و سپس بر جای خود می‌نهم. گفت: هم اکنون آن را بیاور. علی بن یقطین گفت فرمانبردارم و یکی از خدمتگزاران خود را فرا خواند و گفت: به فلان حجره خانه من برو. کلیدش را از خزانه‌دار بگیر و فلان صندوق را بگشای و صندوقچه‌یی را که در آن است و سر به مهر است بیاور. چیزی نگذشت که خدمتگزار صندوقچه را همچنان سر بسته آورد و پیش هارون گذاشت. هارون دستور داد مهر آن را شکستند و گشودند و چون آن جبه را به حال خود دید که پیچیده و آغشته به مشک و بوی خوش است. آرام گرفت و خشمش فرو نشست و به علی بن یقطین گفت: آن را بر جای خود بگذار و به سلامت برو و از این پس هرگز سخن سخن چینی را در مورد تو گوش نخواهم داد. و دستور داد پاداش بزرگی به او پرداخته شود و هزار تازیانه به سخن چین بزنند. حدود پانصد ضربه تازیانه زده بودند که آن سخن چین هلاک

ص:۳۵۳

شد. «۱»

(۱) علی بن ابی حمزه بطائنی می‌گوید: ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) روزی به یکی از مزرعه‌های خود که خارج از مدینه بود می‌رفت. من هم همراهش بودم.

ایشان سوار بر استری بود و من سوار بر خری بودم. میان راه شیری پیدا شد و سر راه ما قرار گرفت. من از خوف زبانم بند آمد، ولی امام کاظم بدون توجه و اعتنا پیش رفت و من دیدم شیر برای او اظهار خواری و زبونی می‌کند. امام کاظم (ع) برای او ایستادند و به همهمه او گوش فرا دادند و در این هنگام آن شیر دست بر کفل استر نهاده بود و من سخت می‌ترسیدم. آنگاه شیر خود را به کنار جاده کشاند و امام موسی بن جعفر (ع) رو به قبله ایستاد و شروع به دعا کرد و دیدم لبهایش را تکان می‌دهد و من نفهمیدم که چه دعایی می‌کند و سپس با دست خود به شیر اشاره فرمود برود. شیر همهمه‌یی طولانی کرد و امام کاظم (ع) آمین می‌گفت تا شیر از نظر ناپدید شد، و امام کاظم به راه خود ادامه داد و من هم از پی ایشان راه افتادم و چون از آنجا دور شدیم خودم را به ایشان رساندم و گفتم: فدایت گردم، موضوع شیر چه بود که من بر شما ترسیدم و به خدا سوگند از رفتارش با شما تعجب کردم. امام فرمودند:

این شیر از سختی زایمان ماده شیرش شکایت می‌کرد و از من خواست دعا کنم تا خدای عز و جل گره از کارش بگشاید و چنان کردم و به من الهام شد که توله‌هایش همه نر خواهند بود و به او گفتم. شیر گفت برو در حفظ خدا باشی و خداوند بر تو و هیچ یک از شیعیان تو جانور درنده‌یی را چیره نگرداند و من چند بار آمین گفتم. «۲»

(۲) علی بن یقطین روایت می‌کند که هارون در جستجوی شعبده باز و افسونگری بود که به آن وسیله به خیال خود حضرت موسی بن جعفر را خجل و در مجلس شرمسار کند. مردی افسونگر را پیش او آوردند و چون سفره گستردند، افسونی کرد که چون حضرت موسی بن جعفر دست دراز می‌کرد که نان بردارد نان از دسترس او می‌پرید و کنار می‌رفت و هارون از این جهت اظهار شادی می‌کرد و می‌خندید.

امام کاظم (ع) درنگ را جایز ندانست و سر خود را بلند فرمود و به نقش شیری که

---

(۱). این روایت در ارشاد مفید و اعلام الورای طبرسی آمده است و به نقل از آن دو منبع در بحار الانوار، ص ۱۳۷، ج ۴۸، آمده است. م.

(۲). این روایت هم به نقل از ارشاد مفید و خرایج قطب راوندی و مناقب ابن شهر آشوب در بحار الانوار، ص ۵۷، ج ۴۸، آمده است. م.

بر یکی از پرده‌ها بود نگریست و فرمود: ای شیر! این دشمن خدا را بگیر. گوید آن نقش به صورت شیر بزرگی درآمد و آن افسونگر را درید. هارون و همنشینانش از این موضوع چنان بیم کردند که مدهوش درافتادند و هوش از سر ایشان پرید و چون به خود آمدند، هارون به امام کاظم گفت: ترا به حق خودم بر تو سوگند می‌دهم که از این صورت و شکل شیر بخواهی تا آن مرد را برگرداند. فرمود اگر عصای موسی که اژدها شد و ریسمانها و عصاهای آن قوم را بلعید آنها را برگرداند، این شکل هم آن مرد را برخواهد گرداند. «۱» و این گونه کارها، برای امام کاظم (ع) از ساده‌ترین کارها بود.

(۱) محمد بن عبد الله بکری می‌گوید: به مدینه آمدم که وامی بگیرم، ممکن نشد.

با خود گفتم اگر پیش ابو الحسن موسی بن جعفر بروم و به ایشان بگویم کار خوبی است. به بوستان ایشان که در ناحیه نقمی از حومه مدینه بود رفتم. امام کاظم (ع) همراه یکی از خدمتکارانش پیش من آمد و ظرفی همراه خدمتکار بود که در آن گوشت پخته خشگ شده قرار داشت و چیزی دیگر نداشت و امام کاظم و من از آن خوردیم و ایشان از نیاز من پرسیدند. داستان را به ایشان گفتم. داخل حجره خود شدند. چیزی نگذشت که بیرون آمدند و به خدمتگزار خویش فرمود برو و چون او رفت دست خود را به سوی من دراز فرمود و کیسه‌یی به من لطف کرد که در آن سیصد دینار بود و برخاست و رفت و من هم بر مرکب خود سوار شدم و برگشتم. «۲»

(۲) ابن عمار و راویان دیگری نقل کرده‌اند که چون هارون به حج می‌رفت همین که نزدیک مدینه رسید گروهی از سران و بزرگان مدینه به استقبالش رفتند و موسی بن جعفر (ع) هم در حالی که سوار بر استری بود پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد. ربیع به ایشان گفت: این چه مرکبی است که بر آن سوارشده‌ای و به ملاقات امیر مؤمنان آمده‌ای؟ اگر ترا تعقیب کنند نمی‌توانی بگریزی و اگر بخواهی کسی را تعقیب کنی عقب می‌مانی. امام کاظم فرمود: این مرکب از نخوت و غرور اسب فروتر و از خواری و زبونی خر فراتر و بهترین امور کارهای متوسط است. «۳» گویند چون

---

(۱). مقصود حضرت موسی بن عمران است که به تفصیل و مکرر در قرآن آمده است. از جمله در آیات ۶۶ تا ۷۳ سوره بیستم (طه). این روایت در عیون اخبار الرضا، ص ۹۶، ج ۱، آمده است. م.

(۲). در صفحه ۲۷۸ ارشاد مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، آمده است. م.

(۳). این موضوع را ابو الفرج اصفهانی مؤلف اغانی در صفحه ۳۳۳ کتاب مقاتل الطالبین خود، چاپ ۱۳۸۵ قمری، نجف، آورده است. در ارشاد مفید هم آمده است. م.

هارون وارد مدینه شد، در حالی که مردم همراهش بودند آهنگ زیارت مرقد مطهر پیامبر کرد و جلو رفت و مقابل مرقد مطهر ایستاد و گفت: سلام و درود بر تو باد، ای رسول خدا! و در حالی که افتخار می‌کرد، گفت: سلام بر تو، ای پسر عموا! در این هنگام موسی بن جعفر (ع) پیش آمد و عرض کرد: سلام و درود بر تو باد، ای رسول خدا! سلام بر تو باد، پدر بزرگ جان! هارون سخت دگرگون شد و خشم در چهره‌اش نمودار گردید. «۱»

(۱) محمد بن حسن در مکه و در حضور هارون از موسی بن جعفر (ع) پرسید: آیا برای محرم جایز است که روی محمل خویش را بپوشاند؟ فرمود: این مسأله در حال اختیار جایز نیست. محمد بن حسن پرسید: آیا برای محرم جایز است که زیر سایه حرکت کند؟ فرمود آری. محمد بن حسن خندید. موسی بن جعفر (ع) فرمود: آیا از سنت پیامبر تعجب می‌کنی و آن را

مسخره می‌کنی؟ همانا رسول خدا (ص) در حال احرام مقرر فرمود روپوشهای محمل ایشان را بردارند و حال آنکه در حال احرام زیر سقف پیاده حرکت می‌فرمود. احکام خداوند را نمی‌توان با یک دیگر قیاس کرد و هر کس برخی از احکام را با برخی دیگر مقایسه کند، بدون تردید از راه مستقیم گمراه می‌شود. محمد بن حسن سکوت کرد و پاسخی نداشت که بدهد. «۲»

(۲) موسی بن جعفر (ع) فقیه‌ترین مردم روزگار خویش بود و کتاب خدا را از همه بهتر حافظ و نگهبان بود و از همه قرآن را خوشتر می‌خواند و هر گاه قرآن تلاوت می‌فرمود خود اندوهگین می‌شد و می‌گریست و کسانی که قرآن خواندنش را می‌شنیدند می‌گریستند و مردم مدینه او را زین المجتهدین نام نهاده بودند. «۳»

(۳)

در رحلت آن حضرت

(۴) از احمد بن عبد الله از پدرش نقل شده است که می‌گفته است: پیش فضل بن

---

(۱). این موضوع را خطیب در تاریخ بغداد، ص ۳۱، ج ۱۳، آورده است. در صفحه ۲۷۹ ارشاد مفید، هم آمده است. م.

(۲). عینا در همان صفحه ارشاد مفید، چاپ ۱۳۷۷، قمری، تهران، نقل کرده است. م.

(۳). عینا در همان صفحه ارشاد مفید، چاپ ۱۳۷۷، قمری، تهران، نقل کرده است. م.

ربیع «۱» رفتم که بر پشت بامی نشسته بود. به من گفت: نزدیک بیا. نزدیک شدم و کنار او رسیدم. گفت: از اینجا به آن حجره خانه نگاه کن. نگاه کردم. گفت: چه می‌بینی؟

گفتم: جامه‌یی که آنجا افتاده است. گفت: درست نگاه کن. دقت کردم، دیدم مردی در حال سجده است. گفت: او را می‌شناسی؟ گفتم نه. گفت: او مولای تو است.

گفتم: مولای من کیست؟ گفت: پیش من هم خود را به نادانی می‌زنی؟ گفتم: تجاهل نمی‌کنم، ولی برای خود مولایی نمی‌شناسم. گفت: این ابو الحسن موسی بن جعفر است. شب و روز مراقب اویم و او را فقط به همین حال که می‌بینی دیده‌ام، و اکنون به تو می‌گویم که چون نماز صبح خود را در سپیده دم می‌خواند، یک ساعتی تعقیب می‌خواند تا آفتاب طلوع کند. آنگاه به سجده می‌رود و سر از سجده برنمی‌دارد تا هنگام ظهر. گویا کسی را گماشته است که چون ظهر می‌شود، به او خبر می‌دهد و من نمی‌دانم غلام چگونه خبر می‌دهد، ولی می‌بینم ناگاه از جا برمی‌خیزد و بدون اینکه وضو بگیرد، شروع به خواندن نماز ظهر می‌کند و این نشانه آن است که در سجده خود نه تنها خوابش نبرده بلکه چرت هم نزده است و همواره در حال نماز گزاردن

است و تعقیب خواندن، تا آنکه نماز عصر را می‌گزارد. آنگاه سر به سجده می‌نهد و تا غروب خورشید بر آن حال است و همین که خورشید غروب می‌کند، سر از سجده برمی‌دارد و بدون آنکه تجدید وضو کند، نماز مغرب را می‌گزارد و سپس در حال گزاردن نوافل و نماز است تا نماز عشای خود را می‌گزارد و چون نماز عشا را می‌خواند، با اندک چیزی که برای او می‌برند روزه می‌گشاید. آنگاه تجدید وضو می‌کند و سر به سجده می‌نهد و در دل شب همواره نماز می‌گزارد، تا سپیده دم می‌دمد و من نمی‌دانم غلام چه وقتی به او اعلام می‌کند که سپیده دمیده است. ولی می‌بینم که برای نماز صبح برمی‌خیزد و همین رفتار همیشگی اوست، از وقتی که او را پیش من آورده و در خانه‌ام زندانی کرده‌اند.

(۱) گفتم: ای فضل! از خدای بترس و مبادا در مورد او کاری کنی که دستت به خونش آغشته شود که بدون تردید موجب زوال نعمت از تو خواهد شد و به خوبی می‌دانی که نسبت به هیچ یک از این خاندان ستم نشده مگر آنکه نعمتها زایل شده

---

(۱). فضل بن ربیع، پرده دار هارون الرشید و از دولتمردان دوره هارون و امین، متولد ۱۴۰ و درگذشته ۲۰۷ یا ۲۰۸ هجری است. رک. به: تاریخ بغداد، ص ۳۴۴، ج ۱۲. م.

است. گفت: آری چند بار پیام فرستاده و به من فرمان کشتن او را داده‌اند و نپذیرفته‌ام و گفته‌ام که اگر مرا بکشند این کار را نخواهم کرد.

(۱) پس از آن موسی بن جعفر (ع) را به خانه فضل بن یحیی برمکی بردند و چند روزی آن حضرت در خانه او زندانی بودند و فضل بن ربیع همه شب از خانه خود سفره‌یی برای ایشان می‌فرستاد و اجازه نمی‌داد از جای دیگری غذا برای ایشان ببرند و امام کاظم (ع) هم از هیچ سفره دیگر چیزی نمی‌خوردند و روزه نمی‌گشادند.

چون سه شبانروز بر این حال گذشت، در شب چهارم غذا و سفره‌یی از خانه فضل بن یحیی برای ایشان آوردند.

(۲) گوید امام موسی بن جعفر (ع) در آن حال دست بر آسمان بلند کرد و عرضه داشت: پروردگارا! تو می‌دانی که اگر پیش از این غذا می‌خوردم، خودم بر مرگ خویش یاری داده بودم و از آن خوراک خورد و بیمار شد. فردای آن شب پزشکی پیش آن حضرت فرستادند تا از سبب بیماری ایشان بپرسد و چون از ایشان پرسید که بیماری چیست؟ کف دست خویش را به پزشک نشان داد. وسط کف دست سبز شده و دلالت بر آن داشت که مسموم شده است و سم در آن نقطه جمع شده است.

طبیب پیش آنان برگشت و گفت: به خدا سوگند این مرد از خود شما بهتر می‌داند که چه بر سرش آورده‌اید، و سپس آن حضرت رحلت فرمود. «۱»

(۳) حسن بن محمد بشار می‌گوید: یکی از مردم عامه که از ساکنان املاک ربیع بود و سخن او مقبول و پذیرفته بود، می‌گفت: برخی از افراد این خانواده معتقد به فضل و بزرگواری او (یعنی امام کاظم) بودند و من هم هرگز کسی را در عبادت مانند او

ندیده‌ام و کسی را به فضل او نیافته‌ام. من گفتم: مقصودت کیست و چگونه او را دیده‌ای؟ گفت: سندی بن شاهک، هشتاد مرد از مردمی را که سرشناس و معروف به خیر و نیکی بودند جمع کرد و ما را پیش موسی بن جعفر (ع) برد. سندی آنگاه به ما گفت: ای مردم! این مرد را بنگرید و ببینید که آیا بر او بیماری یا کار خارق- العاده‌یی است؟ زیرا مردم چنین پنداشته‌اند که او را مسموم کرده‌اند و در این باره بسیار سخن می‌گویند و حال آنکه این خانه و بستر و فراش اوست که از هر جهت

---

(۱). با ذکر سلسله اسناد در عیون اخبار الرضای صدوق (رضی الله عنه)، ص ۱۰۶، ج ۱، چاپ ۱۳۷۷ قمری، قم، آمده است و نیز در صفحه ۱۴۶ امالی صدوق هم نقل شده است. م.

مناسب است و کارهای او گشاده است و بر او هیچ سخت‌گیری نیست و امیر مؤمنان هیچ سوء قصدی نسبت به او ندارد و منتظر است تا امیر مؤمنان شخصا با او گفتگو کند، و هم اکنون هم می‌بینید که او سالم است و در هیچ کاری فشاری بر او نیست و خودتان از او بپرسید. گوید برای ما کاری جز نگریستن به موسی بن جعفر (ع) و فضل و حالات او نبود. در این هنگام آن حضرت فرمود: اما آنچه سندی بن شاهک در مورد توسعه و راحتی جان من و نظایر آن گفت صحیح است، جز آنکه ای گروه! به شما خبر می‌دهم، مرا با نه دانه خرما مسموم کرده‌اند و من فردا سبز رنگ می‌شوم و پس فردا خواهم مرد. من به سندی بن شاهک نگریستم و دیدم چون شاخ درخت می‌لرزد. «۱»

(۱) و روایت شده است که سبب گرفتن موسی بن جعفر (ع) چنین بود که هارون پسر خود را برای تربیت و پرورش به جعفر بن اشعث سپرد و این جعفر شیعه بود.

یحیی بن خالد بن برمک بر او رشگ برد. یحیی به خانه جعفر آمد و شد می‌کرد و او برخی از رازهای خود را به یحیی می‌گفت، و یحیی بر امور او آگاه می‌شد و به هارون گزارش می‌داد و مطالبی بر آن می‌افزود. یحیی روزی به یکی از اشخاص مورد اعتماد خود گفت: آیا مردی از خاندان ابو طالب را که فقیر و مستمند باشد می‌شناسید که به من بگوید به چه چیزهایی نیاز دارد؟ او را به علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد (یعنی برادرزاده حضرت موسی بن جعفر) راهنمایی کردند. یحیی بن خالد بن برمک مالی برای علی بن اسماعیل فرستاد. موسی بن جعفر (ع) نسبت به علی فراوان محبت می‌فرمود و نیکی می‌کرد. یحیی برمکی سپس به علی بن اسماعیل پیام داد و او را تشویق کرد که پیش هارون بیاید و به او وعده داد که نسبت به او نیکی خواهد کرد.

علی بن اسماعیل برای این کار آماده می‌شد که موسی بن جعفر (ع) احساس فرمود. او را خواست و پرسید: ای برادر زاده کجا می‌روی؟ گفت: به بغداد می‌روم. پرسید:

آنجا چه خواهی کرد؟ گفت: وام دار و تنگدستم. موسی بن جعفر (ع) فرمود: من وام ترا می‌پردازم و نسبت به تو این کارها را انجام خواهم داد. علی توجه نکرد و تصمیم گرفت به بغداد برود. امام کاظم (ع) دوباره او را فرا خواندند و به او گفتند: تو

(۱). این روایت هم در عیون اخبار الرضا، ص ۹۶، ج ۱، و ص ۱۴۹، امالی آمده است.

ضمنا نام آن ملک هم قطیعة الربیع و از حومه بغداد است. م.

ص:۳۵۹

می‌خواهی بروی؟ گفت: آری چاره‌یی ندارم. فرمود: ای برادر زاده! درست بنگر و از خدا بترس و فرزندان مرا یتیم مگردان. موسی بن جعفر (ع) دستور داد سیصد دینار و چهار هزار درهم به او بپردازند. همین که علی برخاست و رفت امام کاظم (ع) به حاضران فرمود: به خدا سوگند به ریختن خون من یاری خواهد کرد و فرزندانم را یتیم می‌کند. به ایشان گفتند: فدایتان گردیم، با آنکه می‌دانید چنین خواهد کرد به او می‌بخشید و نیکی می‌کنید؟ فرمود: آری، پدرم از پدرش از نیاکانش از رسول خدا برای من حدیث کرد که فرموده‌اند: چون رحم قطع شود و پیوسته گردد و دوباره قطع شود، خدای آن را قطع می‌کند. من خواستم پس از اینکه او خویشاوندی را گسیخت من پیوند زنم تا اگر او دوباره بگسلد خداوند از او بگسلد. گویند: علی بن اسماعیل از مدینه بیرون آمد و خود را به یحیی بن خالد رساند و یحیی اخبار مربوط به حضرت موسی بن جعفر را از او دریافت کرد و با افزونیهایی به هارون گزارش داد، و او را پیش هارون برد و چون هارون از او در باره عمویش پرسید، علی بن اسماعیل سخن چینی کرد و گفت: از خاور و باختر برای موسی بن جعفر مال می‌فرستند و مزرعه‌یی خریده است به سی هزار دینار و نام آن را یسیره نهاده است. فروشنده مزرعه وقتی ثمن و بهای بوستان و مزرعه را برایش بردند گفت: من فقط دینارهای ضرب فلان جا را می‌خواهم. موسی بن جعفر دستور داد آن پول را برگرداندند و از همان نوع دینارهایی که خواسته بود به او دادند. هارون این سخنان او را گوش داد و دستور داد دویست هزار درهم به او از خراج هر جا که می‌خواهد بپردازند. او یکی از نواحی مشرق را انتخاب کرد و فرستادگانی برای اینکه آن مال را بیاورند فرستاد.

در همان روزها علی بن اسماعیل گرفتار اسهال شدیدی شد که روده‌هایش از مخرج او بیرون زد و آنچه کردند نتوانستند آن را به جای خود برگردانند و همچنان بود و هنگامی که مال برای او رسید او جان می‌کند و گفت: من که در حال مرگم با این اموال چه کنم!؟ (۱) هارون در همان سال برای حج بیرون رفت و نخست به مدینه آمد و امام موسی بن جعفر (ع) را گرفت. گفته شده است چون هارون به مدینه آمد، موسی بن جعفر (ع) هم همراه دیگر نامداران از او استقبال کردند و چون برگشتند موسی بن جعفر (ع) مانند همیشه به مسجد پیامبر رفت. رشید هم تا شب درنگ کرد و شب کنار مرقد مطهر پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! من از تو پوزش می‌خواهم از این کار

ص:۳۶۰

که قصد انجام آن را دارم. می‌خواهم موسی بن جعفر را زندانی کنم که او می‌خواهد میان امت تو تفرقه افکند و خون آنان ریخته شود. و فرمان داد موسی بن جعفر (ع) را از مسجد گرفتند و پیش هارون بردند و آن حضرت را در قید و بند کشید و سپس دو محمل سرپوشیده فراهم آوردند و هر یک را بر استری استوار کردند و هر دو محمل را با یک دیگر از خانه هارون بیرون آوردند و با هر یک گروهی اسب سوار بود. یکی از آن محملهای سرپوشیده را به سوی کوفه و دیگری را به بصره گسیل داشت

و امام کاظم (ع) در آن محملی بود که به بصره می‌رفت. هارون این کار را از این روی انجام داد که بر مردم پوشیده ماند و با سواران گفت: موسی بن جعفر (ع) را به عیسی بن جعفر بن منصور که در آن هنگام فرماندار بصره بود تسلیم کنند.

حضرت موسی بن جعفر را به او سپردند و او مدت یک سال آن حضرت را پیش خود زندانی کرد. هارون به او نوشت خون موسی بن جعفر (ع) را بریزد. عیسی بن جعفر برخی از اشخاص مورد اعتماد و ویژگان خود را فرا خواند و با آنان در مورد نامه هارون مشورت و رایزنی کرد. به او گفتند از این کار دست بدارد و بخواهد که او را معاف دارند. عیسی به هارون نوشت: موضوع بازداشت موسی بن جعفر در زندان من طولانی شده است. من احوال او را آزموده‌ام و کسی گمارده‌ام تا گوش دهد که در دعاهای خود چه می‌گوید. گزارش داد که او بر تو و بر من نفرین نمی‌کند و از ما به بدی یاد نمی‌کند و برای خود طلب آمرزش و رحمت می‌کند. اگر کسی بفرستی که او را از من تحویل بگیرد و گر نه من او را آزاد می‌کنم، زیرا از نگهداری و حبس او معذورم.

(۱) یکی از جاسوسان عیسی بن جعفر به او گزارش داده است که بسیار شنیده است موسی بن جعفر (ع) هنگامی که در خانه عیسی زندانی بوده چنین دعا می‌فرموده است:

«پروردگارا! تو خود می‌دانی که از تو می‌خواستم مرا برای عبادت خود فارغ گردانی و خدایا تو چنین فرمودی و ترا سپاس و ستایش باد.»

(۲) هارون کسی را فرستاد که موسی بن جعفر (ع) را از عیسی بگیرد و به بغداد آورد و ایشان را تسلیم فضل بن ربیع کند. مدتی طولانی امام کاظم (ع) در خانه فضل زندانی بودند. هارون از فضل خواست که ایشان را بکشد و او نپذیرفت و هارون به او نوشت آن حضرت را تسلیم فضل بن یحیی بن خالد کند و چنان کرد.

ص:۳۶۱

فضل بن یحیی ایشان را در یکی از حجره‌های خانه خود زندانی کرد و نگهبانی بر ایشان گماشت و آن حضرت به عبادت خویش مشغول بود. همه شب را به شب زنده– داری و خواندن قرآن و نماز و دعا سپری می‌کرد و بیشتر روزها روزه می‌گرفت و روی خود را از محراب عبادت برنمی‌گرداند. در نتیجه فضل بن یحیی برای ایشان گشایش نسبی فراهم آورد و آن حضرت را گرامی داشت. این خبر به هارون که در رقه بود رسید. نامه‌یی به فضل بن یحیی نوشت و ضمن آن گشایش او را بر موسی بن جعفر سرزنش کرد و از او خواست که ایشان را بکشد. فضل از انجام آن خودداری کرد و هارون از این موضوع سخت خشم گرفت و مسرور خادم را فرا خواند و گفت: هم اکنون با مرکبهای پستی و چاپار به بغداد برو و همین که به بغداد رسیدی پیش موسی بن جعفر برو و اگر دیدی که در گشایش و آسایش است این نامه را به عباس بن محمد بده و بگو آنچه را در آن نوشته شده است اجرا کند، و نامه دیگری هم به سندی بن شاهک نوشت و به او دستور داد از آنچه عباس بن محمد می‌گوید اطاعت کند. مسرور به بغداد و خانه فضل بن یحیی آمد و هیچ کس نمی‌دانست چه قصدی دارد و به حجره موسی بن جعفر رفت و دید آنچه به هارون گزارش داده‌اند صحیح است. همان دم پیش عباس بن محمد برگشت و نامه او و نامه سندی بن شاهک را به آن دو تسلیم کرد. چیزی نگذشت که مردم دیدند فرستاده عباس بن محمد دوان دوان بیرون آمد و خود را به خانه

فضل بن یحیی رساند و فضل سراسیمه بیرون آمد و خود را به خانه عباس بن محمد رساند. عباس دستور داد تازیانه و فلک حاضر کردند و فضل بن یحیی را برهنه کردند و سندی بن شاهک در حضور عباس صد تازیانه به او زد. فضل با رنگ پرسیده و خشمگین از خانه عباس بیرون آمد و از بیم و ناراحتی شروع به سلام دادن به مردم از چپ و راست کرد. مسرور این موضوع را برای هارون نوشت و هارون فرمان داد موسی بن جعفر (ع) را به سندی بن شاهک بسپرند.

آنگاه هارون در انجمن بزرگی نشست و گفت: ای حاضران و ای مردم! فضل بن یحیی از فرمان من سرپیچی کرده است و با فرمانبرداری از من مخالفت نموده است و چنان دیدم که او را لعنت کنم. شما هم او را لعنت کنید. مردم از هر سو شروع به نفرین و لعنت او کردند، چنان که کاخ هارون به لرزه درآمد. این خبر به اطلاع یحیی بن خالد رسید. سوار شد و خود را به کاخ رساند و از در دیگری، غیر از دری که مردم وارد می‌شدند، وارد کاخ شد و بدون اینکه مردم متوجه او شوند خود را

پشت سرش رساند و آهسته به هارون گفت: ای امیر مؤمنان! لطفا به من توجه کن.

هارون در حالی که ترسان بود به حرف یحیی گوش داد. یحیی گفت: فضل جوان است. من آنچه را که تو می‌خواهی انجام می‌دهم. چهره هارون گشاده و شاد شد و روی به مردم کرد و گفت: فضل در موردی از فرمان من سرپیچی کرده بود که او را لعنت کردم. اکنون توبه کرده است و به حلقه فرمان برگشته است. او را دوست بدارید. حاضران گفتند: ما دوستان کسی هستیم که تو با او دوست باشی و دشمنان کسی هستیم که تو با او دشمن باشی و اکنون همگان او را دوست می‌داریم.

(۱) آنگاه یحیی بن خالد با اسبان برید بیرون آمد و خود را به بغداد رساند. مردم هم در هر مورد شایعه پراکنی و یاوه گویی می‌کردند. یحیی اظهار داشت برای بررسی امور بغداد و کارهای فرمانداران آمده است و چند روزی به این کارها سرگرم بود و سپس سندی بن شاهک را فرا خواند و به او دستور داد موسی بن جعفر (ع) را با زهری که به او داد مسموم کند. سندی بن شاهک آن زهر را با خوراکی درآمیخت و گفته‌اند با رطب درآمیخت و برای حضرت موسی بن جعفر (ع) برد و آن حضرت از آن خورد و احساس به زهرآلوده بودن خرما کرد. پس از آن سه روز تب دار بود و همان روز سوم رحلت فرمود.

(۲) پس از رحلت موسی بن جعفر (ع) سندی بن شاهک فقیهان و بزرگان بغداد را احضار کرد. هیثم بن عدی «۱» و کسان دیگری هم بودند. آنان به جنازه موسی (ع) نگریستند که در آن نشانی از زخم و خفگی نبود. سندی از آنان خواست گواهی دهند که موسی بن جعفر (ع) به مرگ طبیعی درگذشته است و ایشان چنان گواهی دادند. آنگاه جنازه را بیرون آوردند و کنار پل نهادند و بانگ برداشتند این جنازه موسی بن جعفر است که به مرگ طبیعی درگذشته است، بیایید او را ببینید. مردم هم به چهره آن حضرت می‌نگریستند و می‌دیدند که مرده است. گروهی در زمان حضرت موسی بن جعفر بودند که می‌پنداشتند ایشان همان امام قائم منتظرند و زندان ایشان را همان غیبتی که در روایات آمده است می‌دانستند. یحیی بن خالد دستور داد جار بزنند که این جنازه موسی بن جعفر است، همان کسی که رافضیان می‌پنداشتند نمی‌میرد.

(۱). شرح حال این مرد که از فقهای بزرگ قرن دوم است به تفصیل در صفحات ۵۰ و ۵۴ جلد ۱۴ تاریخ بغداد آمده است. او در سن نود و سه سالگی در سال ۲۰۷ درگذشته است.

ابو نواس در قطعه‌یی حالات زشت روحی او را آورده است. م.

بیایید و به آن بنگرید. مردم به جنازه می‌نگریستند و می‌دیدند که مرده است.

آنگاه جنازه آن حضرت از دروازه تین (انجیر) به گورستان ویژه قریش برده و به خاک سپرده شد. این گورستان از دیر باز به دفن بنی هاشم و اشراف اختصاص داشت.

(۱) و روایت شده است که چون مرگ امام موسی بن جعفر (ع) فرا رسید و آن حضرت محتضر شد، از سندی بن شاهک خواست تا یکی از بردگان آزاد کرده و وابسته ایشان را که از مردم مدینه بود و در محله مشرعه قصب، کنار خانه عباس بن- محمد ساکن بود بیاورد، تا عهده‌دار غسل و کفن کردن ایشان باشد و سندی پذیرفت و چنان کرد. سندی بن شاهک می‌گفته است: من از موسی بن جعفر (ع) تقاضا کردم اجازه دهد از مال خویش او را کفن کنم، نپذیرفت و گفت: کابین زنان و هزینه حج واجب و کفن مردگان ما خاندان از بهترین اموال ما و پاکیزه‌ترین آن فراهم است و کفن من هم پیش من است و می‌خواهم فلان برده آزاد کرده و وابسته‌ام عهده‌دار غسل دادن و کفن کردن من باشد و همان شخص این کار را انجام داد. «۱»

(۲) مدت امامت ایشان پس از رحلت پدرشان سی و پنج سال بود. محل تولد آن حضرت در ابواء «۲» که جایی میان مکه و مدینه است در روز یک شنبه، هفتم صفر سال یک صد و بیست و هشت هجرت بود و تاریخ رحلت آن حضرت در بغداد، به روز جمعه شش روز باقی مانده از رجب و به قولی دیگر پنجم رجب سال یک صد و هشتاد و سه بود و در آن هنگام پنجاه و پنج ساله بود و گفته‌اند پنجاه و چهار ساله، و مادر ایشان کنیزی بود که حمیده نام داشت و از اهالی مراکش بود. «۳»

(۱). این روایت با همین تفصیل و بدون هیچ بیش و کمی در صفحات ۱۷۹ تا ۲۸۲ ارشاد، چاپ ۱۳۷۷ قمری آمده است و لطفا برای اطلاع بیشتر از روایات دیگر به باب هفتم جلد اول کتاب عیون اخبار الرضای صدوق، صفحات ۶۹ تا ۹۵، چاپ ۱۳۷۷ قمری، دار العلم قم و باب هشتم همان کتاب مراجعه فرمایید. م.

(۲). ابواء نام جایی در سی و هفت کیلومتری جحفه میان مکه و مدینه است و به گفته برخی نام کوهی است که آنجاست. این سرزمین مدفن حضرت آمنه مادر پیامبر (ص) هم هست و به همین سبب در منابع اسلامی از آن فراوان نام برده شده است. برای اطلاع بیشتر، رک. به: مقاله مونتگمری وات در صفحه ۹۲۷ دانشنامه ایران و اسلام. م.

(۳). برای اطلاع از دیگر روایات در باره تاریخ تولد و رحلت حضرت موسی بن جعفر (ع) به مباحث مستوفای مرحوم علامه مجلسی در جلد ۴۸ بحار، چاپ جدید، صفحات ۱ تا ۱۰ و ۲۰۶ تا ۲۴۹ مراجعه فرمایید. م.

ص:۳۶۴

(۱) علی بن موسی الرضا (ع) فرموده است: پاداش زیارت مرقد پدرم همچون پاداش زیارت مرقد امام حسین (ع) است. «۱» و فرموده است هر کس مرقد پدرم را در بغداد زیارت کند، چنان است که مرقد رسول خدا (ص) و مرقد امیر المؤمنین (ع) را زیارت کرده باشد. البته فضیلت آن دو مرقد به جای خود محفوظ است و به امام رضا (ع) گفته شد: برای کسی که مرقد پدرت را زیارت کند چه پاداشی است؟ فرمود:

بهشت است و آن را زیارت کن. «۲»

(۲) و نیز فرموده است: فضل زیارت مرقد پدرم همچون زیارت مرقد جدش یعنی رسول خداست. راوی می‌گوید گفتم: می‌ترسم داخل حرم شوم و برای من این کار ممکن نیست. فرمود: از پشت پرده و دیوار زیارت کن.

(۳) و نیز فرموده است: خداوند بغداد را به حرمت مرقد دو تن از فرزندان حسین (ع) (یعنی موسی بن جعفر و محمد بن علی الجواد) نجات داده است. «۳»

(۴) دعبل بن علی خزاعی که رحمت خدا بر او باد ضمن قصیده‌یی طولانی چنین سروده است: «۴» «کجایند آن بزرگوارانی که جدایی و غربت آنان را فرو گرفته است؟ درختان برومندی که در اطراف پراکنده‌اند. چون نسب خود را بیان کنند وارثان پیامبرند و آنان برترین سروران و برترین حمایت‌کنندگانند. ای فاطمه، ای دختر کسی که سراپا خیر است! برخیز و بر این ستارگان آسمان بر این فلات زاری کن. قبرهایی در کوفه و برخی در مدینه و برخی در منطقه فخ که درودهای من بر همه‌شان برسد و

---

(۱). در صفحه ۳۰۰ کامل الزیارات آمده است. م.

(۲). در صفحه ۲۹۹ همان کتاب آمده است. م.

(۳). در تهذیب الاحکام شیخ طوسی، ص ۸۲، ج ۶، آمده است. م.

(۴). این قصیده شیوای دعبل از شاهکارهای مدایح است. ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی، ص ۱۲۰، ج ۲۰، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، ۱۳۹۱ ق، می‌گوید این قصیده ضرب المثل حسن و استواری است و در ضمن بحث ۶۵ صفحه‌یی خود مکرر از آن یاد کرده است. یک صد و بیست و پنج بیت از این قصیده در صفحات ۲۴۵ تا ۲۵۱ جلد ۴۹ بحار الانوار به نقل از کشف الغمه اربلی آمده است و مراجعه کنید به صفحات ۳۱۸ تا ۳۲۷ جلد ۲ کشف الغمه، چاپ تبریز، ۱۳۸۱ قمری. ترجمه

این قصیده به قلم مرحوم علامه مجلسی در شماره چهارم مجله آستان قدس رضوی، دوره هفتم، مرداد ۱۳۴۷ ش، چاپ شده است. م.

ص:۳۶۵

مرقدی در بغداد از نفسی پاک و پاکیزه که خدایش در غرفه‌های بهشت درآورد.»

محمد بن ابی طلحه عونی هم گفته است:

«سلام بر آن پاک پاکیزه جعفر و تا آخر روزگار سلام بر موسی باد.»

(۱)

مجلس بیست و پنجم در امامت و مناقب امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع)

(۲) پس از عبد صالح، ابو الحسن علی بن موسی (ع) به نص صریح پدرش و اجماع بزرگان اصحاب امام کاظم (ع) و اعتبار شرایط عقلی امام است.

علی بن یقطین می‌گوید: در حضور امام کاظم (ع) بودم. به من فرمود: ای علی بن یقطین! این پسرم علی سرور پسران من است و من کنیه خود را به او بخشیده و اختصاص داده‌ام. «۱»

(۳) زیاد بن مروان قندی می‌گوید: به حضور امام کاظم رسیدم و پسرش ابو الحسن علی هم حاضر بود. امام کاظم (ع) به من فرمود: ای زیاد بن مروان! این پسرم، نامه‌اش نامه من و گفتارش گفتار من و عقیده‌اش عقیده من و رسول و پیامش رسول و پیام من است و سخن درست همان است که او بگوید. «۲»

(۴) داود رقی می‌گوید، به موسی بن جعفر (ع) گفتم: فدایت گردم پیرمرد شده‌ام، دست مرا بگیر و مرا از آتش نجات بده و بگو که پس از شما امام ما کیست؟ به پسرش ابو الحسن علی اشاره کرد و فرمود: پس از من این امام شماست. «۳»

(۵) ابراهیم بن موسی می‌گوید: از امام علی بن موسی الرضا با اصرار چیزی مطالبه می‌کردم و ایشان به من وعده می‌دادند، تا آنکه روزی برای استقبال از فرماندار مدینه بیرون آمد و من همراهش بودم. نزدیک قصر فلان کس که رسید زیر چند

---

(۱). این روایت با دو سلسله سند در کتاب عیون اخبار الرضای صدوق، ص ۲۱، ج ۱، آمده است. م.

(۲). این روایت هم در عیون اخبار الرضا، ص ۳۱، ج ۱، چاپ ۱۳۷۷ قمری، قم، آمده است. زیاد بن مروان پس از رحلت موسی بن جعفر (ع) واقفی شد و به امام رضا (ع) اقرار نکرد و در باره او در کتب رجال بحث شده است. از جمله کشی در رجال خود می‌گوید: چون هفتاد هزار دینار از سهم امام پیش او بود، منکر امامت حضرت رضا شد. م.

(۳). این روایت در ارشاد مفید، ص ۲۸۵، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. م.

درختی که آنجا بود نشست. من هم نشستم و شخص سومی همراه ما نبود. من گفتم:

قربانت گردم، عید فرا رسید (لا بد یعنی عید قربان یا فطر) و به خدا سوگند که من یک درهم و کمتر از آن ندارم. امام رضا (ع) با تازیانه خود به سختی زمین را خراش داد و دست فرا برد و یک شمش طلا بیرون آورد و فرمود: از این بهره‌مند شو و آنچه دیدی پوشیده دار. «۱»

(۱) از احمد بن عبد الله از غفاری روایت شده است که مردی از خاندان ابو رافع، وابسته و آزاد کرده پیامبر (ص)، که نامش فلان بود از من طلبی داشت که با اصرار مطالبه می‌کرد و (مردم هم او را یاری می‌دادند). وقتی دیدم چنین شده است پس از آنکه نماز صبح را در مسجد پیامبر (ص) خواندم آهنگ رفتن خدمت امام رضا کردم. در آن هنگام در عریض بود. «۲» همین که نزدیک خانه ایشان رسیدم، آن حضرت در حالی که پیراهن و ردایی پوشیده بود بیرون آمد و چون چشم من به ایشان افتاد آزرم کردم و ایستادم. چون به من رسیدند، ایستادند و به من نگریستند. من سلام دادم و گفتم: فدایت گردم فلان دوست شما از من طلبی دارد و به خدا سوگند در این باره مرا رسوا ساخته است. با خود می‌پنداشتم که امام رضا به آن شخص دستور می‌فرماید فعلا دست نگهدارد و به خدا سوگند که به ایشان نگفتم وام من چه مقدار است و سخنی از آن به میان نیاوردم. فرمود: همین جا بنشین تا برگردم. ماه رمضان بود. همان جا نشستم و تا غروب منتظر ماندم. نماز مغرب را گزاردم و چون تنگ حوصله شده بودم خواستم برگردم که ایشان در حالی که مردم اطرافش بودند آمد.

مستمندان سر راهش نشسته بودند و ایشان به آنان صدقه می‌داد و آمد و از کنار من گذشت و به خانه رفت. اندکی بعد بیرون آمد و مرا فرا خواند. برخاستم و با ایشان داخل خانه شدم و نشستیم و شروع به سخن گفتن در باره ابن مسیب فرماندار مدینه کردم و من بسیار در باره کارهای او گفتگو می‌کردم. پس از اینکه از آن فارغ شدم، فرمود: خیال نمی‌کنم هنوز افطار کرده باشی؟ گفتم نه. برای من غذایی خواست.

آوردند و پیش من نهادند. به غلام خویش هم فرمود با من غذا بخورد. من و غلام

---

(۱). این روایت ذیل شماره ۱۲۹۵ در اصول کافی، ص ۴۰۶، ج ۲، همراه با ترجمه آقای دکتر جواد مصطفوی و هم در بصائر الدرجات صفار و اختصاص شیخ مفید، ص ۲۷۰ و صفحه ۲۰۳ کتاب الخرائج و الجرائح قطب راوندی آمده است. م.

(۲). عریض، نام صحرایی نزدیک مدینه است. م.

ص:۳۶۷

خوردیم و چون از غذا خوردن فارغ شدیم به من فرمود: تشک را بلند کن و آنچه زیر آن است بردار. من تشک را بلند کردم و دینارهایی را که زیر آن بود برداشتم و در آستین خود نهادم، و به چهار تن از غلامانش دستور داد همراه من باشند و مرا به منزلم برسانند. گفتم: فدایت گردم، شبگردان ابن مسیب امیر مدینه در گردشند و خوش نمی‌دارم مرا در حالی که غلامان شما همراهم باشند ببینند. فرمود: درست می- گویی، خدایت به راه راست هدایت فرماید و به آنان فرمود هر گاه من گفتم برگردند.

من چون نزدیک خانه‌ام رسیدم و آرام گرفتم، آنان را برگرداندم و به خانه رفتم و چراغ خواستم و دینارها را بررسی کردم. چهل و هشت دینار بود و حال آنکه آن مرد از من بیست و هشت دینار طلب داشت. در این هنگام از درخشش یک دینار خوشم آمد. آن را برداشتم و نزدیک چراغ گرفتم. بر آن نوشته شده بود آن مرد بیست و هشت دینار از تو طلب دارد و بقیه هم از خودت باشد و به خدا سوگند من خودم به تحقیق نمی‌دانستم چند دینار از من می‌خواهد. «۱»

(۱) ابو الصلت هروی می‌گوید که مأمون به علی بن موسی الرضا (ع) گفت: ای پسر رسول خدا! من فضل و علم ترا و پارسایی و عبادت و بیم ترا از خداوند دانستم و ترا برای خلافت از خود سزاوارتر می‌بینم. امام رضا فرمود. به بندگی و عبودیت برای خدای عز و جل افتخار می‌کنم و با پارسایی در این جهان امیدوارم از شر این جهان محفوظ بمانم و رستگار شوم و با پرهیز از گناهها امیدوارم به غنیمتها برسم و با فروتنی در این جهان امیدوارم نزد خدا به مقام بلند برسم. مأمون گفت: من چنین مصلحت می‌بینم که خود را از خلافت عزل کنم و آن را برای تو قرار دهم و با تو بیعت کنم. حضرت رضا (ع) به او فرمودند: اگر این خلافت حق تو است و خداوند آن را برای تو قرار داده است، روا نیست جامه‌یی را که خداوند بر تو پوشیده است بیرون آوری و برای دیگری قرار دهی، و اگر خلافت از غیر تو است برای تو جایز نیست چیزی را که از تو نیست به من ببخشی. مأمون گفت: ای پسر رسول خدا! برای تو چاره‌یی نیست و باید این کار را بپذیری. فرمود: این کار را به میل خود هرگز انجام نخواهم داد. مأمون چند روزی در این باره کوشش کرد و چون ناامید شد، گفت: اگر خلافت را نمی‌پذیری و بیعت کردن مرا با خود خوش

---

(۱). این روایت در اصول کافی، ص ۴۰۴، ج ۲، آمده است. م.

ص:۳۶۸

نمی‌داری، ولیعهد من باش تا خلافت پس از من از تو باشد. امام رضا (ع) فرمود: به خدا سوگند پدرم از قول نیاکانش از امیر المؤمنین علی (ع) از پیامبر (ص) برای من حدیث کرد که من پیش از تو از این جهان در حالی که با زهر مسموم و کشته می‌شوم و مظلوم خواهم بود می‌روم و فرشتگان آسمان و زمین بر من خواهند گریست و در سرزمین غربت کنار هارون الرشید به خاک سپرده خواهم شد. مأمون گریست و گفت:

ای پسر رسول خدا! چه کسی می‌تواند تا من زنده باشم شما را بکشد یا قدرت بد کردن نسبت به شما داشته باشد؟ فرمود: همانا اگر بخواهم بگویم، می‌گویم چه کسی مرا خواهد کشت. مأمون گفت: ای پسر رسول خدا! با این گفتار خود می- خواهی بار را از دوش خود برداری و خلافت را نپذیری و ولایتعهدی را قبول نکنی که مردم بگویند در دنیا پارسایی. (۱) امام رضا (ع) فرمود: به خدا سوگند، از وقتی که خدایم آفریده است هیچ دروغ نگفته‌ام و من برای خاطر دنیا در دنیا پارسایی نمی‌کنم. وانگهی می‌دانم که تو چه اراده کرده‌ای و چه می‌خواهی. مأمون گفت:

چه می‌خواهم؟ فرمود: اگر راست بگویم در امانم؟ گفت: آری برای تو امان خواهد بود. فرمود: می‌خواهی مردم بگویند چنین نبود که علی بن موسی به دنیا رغبت نداشته باشد، بلکه دنیا به او رغبت نداشت. اکنون نمی‌بینید که چگونه ولیعهدی را به طمع خلافت پذیرفت. مامون سخت خشمگین شد و گفت: همواره با چیزهایی که ناخوش می‌دارم با من برخورد می‌کنی و از خشم من خود را در امان می‌بینی. به خدا سوگند اگر ولایتعهدی را نپذیری، ترا بر این کار مجبور می‌کنم و اگر باز هم نپذیری گردنت را خواهم زد. امام رضا (ع) فرمود: خداوند مرا منع فرموده است که خود را به دست خویش به هلاکت افکنم. و اگر کار بدین گونه است آنچه می‌خواهی انجام بده و من می‌پذیرم به شرط آنکه هیچ کس را به کاری نمی‌گمارم و از کاری عزل نمی‌کنم و هیچ رسمی را بر هم نمی‌زنم و فقط از دور راهنمایی می‌کنم.

او پذیرفت و حضرت رضا را با وجود کراهت ایشان به ولیعهدی گماشت. «۱»

(۲) ریان بن صلت «۲» می‌گوید: به حضور علی بن موسی الرضا (ع) رفتم و به او گفتم:

---

(۱). حدیث سوم باب چهلم کتاب عیون اخبار الرضای صدوق است که در ص ۱۴۰، ج ۲، چاپ ۱۳۷۷ قمری، قم، آمده است. م.

(۲). از راویان مورد اعتماد و کتابی در باره پاره‌یی از گفتارهای حضرت رضا (ع) دارد.

برای اطلاع بیشتر، رک. به: شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۴۰، افست از چاپ اسپرنکر، مشهد، ۱۳۵۱ شمسی. م.

ای پسر رسول خدا! مردم می‌گویند چگونه شما با اظهار زهد و بی‌رغبتی به دنیا ولایتعهدی را پذیرفتید؟ فرمود: خداوند کراهت مرا بر این کار می‌داند و چون میان پذیرفتن این کار و کشته شدن مخیر شدم آن را بر کشته شدن ترجیح دادم. وای بر ایشان، مگر نمی‌دانند که یوسف (ع) پیامبر و فرستاده خدا بود و چون ضرورت اقتضا می‌کرد که گنجور عزیز باشد به او گفت: «مرا بر گنجینه‌های زمین بگمار که من نگهدارنده دانایم». «۱» مرا هم ضرورت و اجبار به پذیرش این کار واداشت، آن هم با کراهت خودم و اینکه مشرف به مرگ شدم. وانگهی من در این کار دخالتی ندارم و چنانم که از آن بیرون هستم و به خداوند شکایت می‌کنم و از او یاری باید خواست. «۲»

(۱) روایت شده است که مأمون به سوی گروهی از خاندان ابی طالب فرستاد و ایشان را از مدینه پیش خود احضار کرد و علی بن موسی الرضا هم با ایشان بود و آنان را از راه بصره آوردند و پیش مأمون رساندند. شخصی به نام جلودی عهده‌دار انتقال ایشان بود و چون آنان را آورد در خانه‌یی مسکن داد و علی بن موسی الرضا را در خانه اختصاصی مسکن داد و مأمون او را گرامی داشت و در بزرگداشت او کوشش می‌کرد. و سپس کسی پیش ایشان فرستاد و پیام داد که من می‌خواهم خود را از خلافت عزل کنم و قلاده آن را به تو بسپارم، نظرت در این باره چیست؟ حضرت رضا این کار را بسیار ناپسند دانست و پیام داد که ای امیر المؤمنین! ترا از گفتن این سخن و از اینکه کسی آن را بشنود در پناه خدا قرار می‌دهم. مأمون دوباره پیام داد که اگر آن پیشنهاد را رد می‌کنی ناچار باید ولایتعهدی مرا بپذیری که پس از من خلیفه باشی. امام رضا (ع) از این موضوع هم به شدت خودداری فرمود و آن را رد کرد.

مأمون او را به حضور خود فرا خواند و با ایشان و فضل بن سهل، ذو الریاستین، خلوت کرد و کس دیگری در آن مجلس حضور نداشت. مأمون به علی بن موسی الرضا گفت: من چنین اندیشیده‌ام که خلافت و امر مسلمانان را بر عهده تو بگذارم و آنچه را بر گردن من است بردارم و بر گردن تو بگذارم. امام رضا به او فرمود: ای امیر المؤمنین! خدا را خدا را که مرا یارای آن نیست و توان آن را ندارم. مأمون گفت: پس من ولایتعهدی پس از خود را به تو وامی‌گذارم. فرمود: ای امیر المؤمنین!

---

(۱). بخشی از آیه ۵۵ سوره دوازدهم (یوسف) است. م.

(۲). این روایت هم در عیون اخبار الرضا، ص ۱۳۹، ج ۲، آمده است. م.

مرا از این کار معاف دار. مأمون سخنی به ایشان گفت که اگر نپذیرد بوی تهدید از آن می‌آمد و گفت: عمر بن خطاب شش تن را اعضای شورا قرار داد که یکی از ایشان جدت امیر المؤمنین علی بود و شرط کرد هر یک از ایشان مخالفت کند گردنش زده خواهد شد. اکنون تو هم چاره نداری و باید آنچه را از تو می- خواهم بپذیری و هیچ راه چاره و گریزی از آن نمی‌بینم. امام رضا فرمود: در این صورت ولایتعهدی ترا به این شرط می‌پذیرم که هیچ امر و نهی نکنم و فتوی و حکمی صادر نکنم و نه کسی را به کاری می‌گمارم و نه از آن عزل می‌کنم و هیچ چیز را تغییر نمی‌دهم. مأمون این شرط را پذیرفت. ذو الریاستین «۱» بیرون آمد و می‌گفت:

ای وای که چیز شگفتی دیدم. از من بپرسید که چه دیده‌ام. گفتند: خداوند کارت را اصلاح فرماید، چه دیده‌ای؟ گفت: امیر المؤمنین مأمون را دیدم که می‌گفت: می- خواهم آنچه را بر گردن من است بردارم و خلافت و امور مسلمانان را به تو واگذارم و بر گردن تو بگذارم و علی بن موسی الرضا را دیدم که می‌گفت ای امیر المؤمنین! مرا توان و یارای این کار نیست و هرگز خلافتی را ضایع‌تر از این ندیده‌ام که امیر مؤمنان از آن کناره‌گیری کند و بر علی بن موسی الرضا عرضه کند و او هم آن را کنار زند و از پذیرفتن آن خود داری کند. «۲»

(۱) و روایت شده است که چون مأمون می‌خواست این کار را انجام دهد و در باره او می‌اندیشید نخست فضل بن سهل را احضار کرد و تصمیم خود را با او گفت و فرمان داد با برادرش حسن بن سهل پیش او بیاید و آن دو پیش او آمدند. حسن این کار را کاری بزرگ دانست و به مأمون تذکر داد که چه زیانهایی بر آن مترتب است و خویشان مأمون را بر او می‌شوراند. مأمون به او گفت: من با خداوند عهد کرده‌ام که اگر بر مخلوع (لقب توهین آمیزی که به محمد امین داده بود) پیروز شوم، خلافت را به برتر و فاضل‌تر خاندان ابو طالب بسپارم و من کسی را در روی زمین برتر از این مرد نمی‌دانم. چون حسن و فضل دیدند که او تصمیم خود را بر

---

(۱). لقب فضل بن سهل سرخسی که وزیر مأمون بوده و با دسیسه او در شعبان ۲۰۲ در حمام سرخس کشته شد. برای اطلاع بیشتر از شرح حال او مراجعه کنید به: تاریخ بغداد خطیب، ص ۳۳۹، ج ۱۲. م.

(۲). تمام آن در صفحات ۲۹۰ و ۲۹۱ ارشاد مفید و بخشی از آن در عیون اخبار الرضا آمده است. م.

این کار گرفته است از گفتگوی بیشتر خودداری کردند. مأمون آن دو را به حضور حضرت رضا (ع) فرستاد و این پیشنهاد را به ایشان عرضه داشتند و از پذیرفتن آن امتناع فرمود. آن دو همچنان اصرار کردند. ناچار پذیرفت و آن دو پیش مأمون آمدند و خبر دادند که پذیرفت و مأمون از این موضوع شاد شد. «۱»

(۱) مأمون روز پنجشنبه‌یی برای خواص و بزرگان جلسه‌یی تشکیل داد و فضل بن سهل بیرون آمد و به ایشان اطلاع داد که تصمیم مأمون در باره علی بن موسی الرضا این است که او را به ولایتعهدی خویش برگزیده و ملقب به رضا ساخته است و فرمان می‌دهد که همگان در پنجشنبه آینده با جامه سبز برای بیعت حاضر شوند و در همان روز جیره و حقوق سالیانه خود را دریافت دارند. چون پنجشنبه بعد فرا رسید، طبقات مختلف فرماندهان نظامی و پرده‌داران و قاضیان و دیگر کارگزاران جامه سبز پوشیدند و سوار شدند و به بارگاه مأمون آمدند. مأمون نشست و برای رضا (ع) دو تشک بزرگ نهاده شد، پیوسته به فرش و تشک مأمون، و ایشان را بر آن نشاند.

امام رضا (ع) عمامه بر سر داشت و شمشیری همراهش بود. مأمون نخست به پسرش عباس دستور داد که با ایشان بیعت کند. امام رضا (ع) دست خود را بلند کرد و چنان گرفت که پشت آن مقابل چهره خودش و کف آن مقابل چهره مردم بود.

مأمون گفت: دست خود را برای بیعت دراز کن. فرمود: رسول خدا (ص) این چنین بیعت می‌فرمود و عباس پسر مأمون چنان بیعت کرد که دست آن حضرت بر روی دست او قرار گرفت و مردم هم همان گونه بیعت کردند و منبرها نهاده شد و سخنوران و شاعران در باره فضیلت حضرت رضا و این کار مأمون داد سخن دادند. آنگاه ابو عباد (حاجب بزرگ مأمون) نام عباس پسر مأمون را برد. او از جای برخاست و به پدرش نزدیک شد و دست او را بوسید و مأمون دستور داد بنشیند. سپس نام محمد بن جعفر صادق (ع) را بردند و فضل بن سهل به او گفت برخیز که برخاست و پیش مأمون رفت و ایستاد ولی دست او را نبوسید

و به او گفته شد جایزه خویش را بگیر و مأمون او را با کنیه خطاب کرد که ای ابو جعفر! برگرد و بنشین و او برگشت و بر جای خود نشست و ابو عباد همین گونه یکی از عباسیان و یکی از

---

(۱). برای اطلاع لطفا به صفحات ۱۷۰ تا ۱۷۲ تاریخ بیهقی، چاپ مرحوم فیاض، چاپ دوم، ۱۳۵۶ خورشیدی، مشهد، مراجعه کنید و در آن آمده است: «رضا را سخت کراهیت آمد که دانست که آن کار پیش نرود». م.

علویان را نام می‌برد و برای گرفتن جایزه خود می‌آمدند، تا آنکه همه اموال تمام شد. آنگاه مأمون به امام رضا (ع) گفت: برای مردم خطبه بخوانید و سخن بگویید.

(۱) علی بن موسی (ع) نخست حمد و نیایش خدا را به جا آورد و فرمود: همانا برای ما به سبب رسول خدا (ص) بر گردن شما حقوقی است و برای شما هم چون امت آن حضرتید، بر گردن ما حقی است و هر گاه شما آن حقوق را به ما بپردازید آن حق شما هم بر ما واجب می‌شود.

(۲) در این مجلس سخن بیشتری از ایشان نقل نشده است. مأمون دستور داد سکه‌هایی زدند که بر آنها نام رضا (ع) نقش بود و برای اسحاق پسر موسی بن جعفر (ع) دختر عمویش اسحاق بن جعفر بن محمد را به زنی گرفت و او را امیر الحاج کرد و برای امام رضا در همه شهرها خطبه ولایتعهدی خوانده شد. در این سال عبد الجبار بن سعید در منبر مسجد مدینه در دعای برای علی بن موسی (ع) چنین گفت:

«ولیعهد مسلمانان علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، که این شش نیاکانش بهترین و شایسته‌ترین کسانند که آب باران و ابر نوشیده‌اند.» و چون علی بن موسی الرضا (ع) در خلعت ولایتعهدی نشست، پرچمها بر فراز سرش برافراشته شد و سخنوران و شاعران بپا خاستند. از یکی از حاضران در آن مجلس که از خواص اصحاب حضرت رضاست نقل شده که گفته است: من آن روز برابر ایشان بودم و از آنچه می‌گذشت بسیار شاد بودم. ایشان به من نگریست و اشاره فرمود که نزدیک بیا، چون نزدیک رفتم آنچنان که کسی جز من نشنود فرمود:

دل به این کار منه و شاد مباش که کاری است که به انجام نمی‌رسد.

(۳) از جمله شاعران که در آن روز پیش ایشان آمدند، دعبل بن علی خزاعی بود که چون درآمد گفت: قصیده‌یی گفته‌ام و تعهد کرده‌ام که برای هیچ کس پیش از تو نخوانم. فرمود بنشین تا مجلس خلوت‌تر گردد و چون خلوت شد، فرمود قصیده‌ات را بخوان و آن قصیده خویش را از این بیت آغاز کرد که

»مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات«

این بیت، بیت اول قصیده نیست ولی دعبل از این بیت آن را خواند و چون به او گفتند چرا از این بیت شروع کردی؟ گفت: از امام علی بن موسی الرضا شرم کردم که تغزل و نشیب و تشبیب قصیده را بخوانم و خواستم از بخش مناقب قصیده بخوانم. مطلع این قصیده این بیت است:

»تجاوبن بالارنان و الزفرات نوائح عجم اللفظ و النطقات«

و تا آخر قصیده خواند و چون دعبل از خواندن آن فارغ شد (۱) علی بن- موسی (ع) برخاست و به حجره خویش رفت و ششصد دینار در کیسه‌یی نهاد و با خدمتگزار خویش برای دعبل فرستاد و به خدمتگزار فرمود: به دعبل بگو با این پول هزینه سفر خود را تا اندازه‌یی تأمین کن و عذر ما را بپذیر. «۱» دعبل گفت: به خدا سوگند که قصد دریافت جایزه نداشتم و برای آن نیامده‌ام و کیسه را برگرداند و گفت: به علی بن موسی الرضا بگو یکی از جامه‌های شخصی خود را به من لطف کنید. حضرت رضا (ع) کیسه را برای او برگرداند و فرمود: این را بگیر و سپس جبه‌یی هم از جامه‌های خود برای او فرستادند. دعبل بیرون آمد و چون به شهر قم رسید و آنان آن جبه را دیدند، گفتند: هزار دینار به تو می‌دهیم، جبه را به ما بده. گفت هرگز، و به خدا سوگند که قطعه‌یی از آن را به هزار دینار نمی‌دهم، و از قم بیرون رفت. برخی از مردم قم او را تعقیب کردند و راه را بر او بستند و جبه را گرفتند.

او به قم برگشت و در آن باره گفتگو کرد. گفتند: راهی برای پس دادن جبه نیست ولی اگر می‌خواهی این هزار دینار آماده است. گفت: قطعه‌یی از آن جبه هم به من بدهید.

پذیرفتند، قطعه‌یی از آن و هزار دینار به او دادند. «۲»

(۲) یاسر خادم و ریان بن صلت هر دو گفته‌اند: پس از آنکه فرمان ولایتعهدی علی بن موسی (ع) صادر شد، عید فرا رسید. مأمون پیام داد که ایشان سوار شوند و به نمازگاه بروند و با مردم نماز عید بگزارند و خطبه بخوانند. امام رضا (ع) پیام داد: تو خود از شرایط میان من و تو آگاهی. مرا از نمازگزاردن با مردم معاف دار.

مأمون پیام داد: می‌خواهم دلهای مردم آرام گیرد و فضل ترا بشناسند. و همچنان میان ایشان پیام رد و بدل می‌شد و چون مأمون در این مورد پا فشاری می‌کرد، امام رضا (ع) پیام داد: اگر مرا از این کار معاف داری خوشتر می‌دارم و اگر مرا معاف نمی‌داری، من همان گونه به نماز می‌روم که رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) می‌رفتند. مأمون گفت: هر گونه که می‌خواهی انجام بده، و به فرماندهان و مردم دستور داد صبح زود بر در خانه امام رضا باشند. گوید مردم هم در کوچه‌ها و راهها نشسته و

---

(۱). در مجلس پیش ذیل شماره ۶۹۴ در باره این قصیده دعبل توضیح داده شد. م.

(۲). این مطالب بدون توضیحی که در باره بیت اول قصیده دعبل داده شده، از صفحات ۲۹۰ تا ۲۹۳ ارشاد مفید، چاپ ۱۳۷۷، تهران، گرفته شده است. م.

منتظر بیرون آمدن ایشان از خانه بودند و زنان و کودکان هم بر پشت بامها جمع شده بودند. فرماندهان و نظامیان همگی سواره بر در خانه ایشان جمع شده بودند. چون خورشید دمید، علی بن موسی (ع) غسل کرد و جامه پوشید و عمامه سپید پنبه‌یی بر سر بست که یک سر آن بر سینه‌اش و سر دیگر بر دوشش آویخته بود، و بوی خوش و عطر بکار برده و بر دست خود عصایی گرفته بود و به خدمتکاران و اطرافیان خویش هم فرمود همان گونه رفتار کنند. علی بن موسی (ع) در حالی که پا برهنه بود و پاچه‌های شلوار خویش را تا نیمه ساق پا بالا زده و جامه‌یی که بر تن داشت با کمربند استوار بسته بود، بیرون آمد و اندکی پیاده رفت و سر بر آسمان بلند کرد و تکبیر گفت و همراهانش همراه او تکبیر گفتند. و چون با این حال بیرون آمد و بر در خانه ایستاد، همین که فرماندهان و سپاهیان او را باین حال دیدند همگان خود را از اسبها به زیر افکندند و بهتر از همه کسانی بودند که همراه خود کاردی داشتند که بتوانند بندهای کفش و چکمه‌های خود را زودتر ببرند و پا برهنه شوند. گوید حضرت رضا بر در خانه که رسید باز تکبیر گفت و همه مردم با او تکبیر گفتند و چنان شد که پنداشتیم آسمان و در و دیوار هم پاسخ تکبیر او را می‌دهند و تمام شهر مرو سرا پا گریه و تکبیر و فریاد شد، که آن حضرت را به آن حال دیدند و بانگ تکبیر او را شنیدند.

این خبر به مأمون رسید. فضل بن سهل ذو الریاستین به او گفت: اگر رضا با این حال به نمازگاه رسد مردم چنان شیفته‌اش خواهند شد که بر همه ما بیم جان خواهد بود. به او پیام بفرست تا برگردد. مأمون پیام فرستاد که گویا ما ترا به زحمت انداخته و کار سنگینی را بر عهده‌ات گذاشته‌ایم و دوست نداریم برای تو مایه زحمتی باشد. برگرد و کسی با مردم به همان شیوه سابق نماز خواهد گزارد. علی بن موسی (ع) کفش خود را خواست و پوشید و بر مرکب خود سوار شد و برگشت و در آن روز کار مردم مختل شد و نماز آنان نظم پیدا نکرد. «۱»

(۱) یاسر می‌گوید «۲»: چون مأمون آهنگ بیرون آمدن از خراسان کرد که به بغداد رود همراه فضل بن سهل ذو الریاستین حرکت کرد. ما هم همراه علی بن موسی الرضا (ع)

---

(۱). موضوع نماز عید به همین صورت در کتاب عیون اخبار الرضا، ص ۱۵۰، ج ۲، چاپ ۱۳۷۷ قمری، قم، و ارشاد مفید، ص ۲۹۳، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. م.

(۲). یاسر از خدمتگزاران مورد اعتماد است که در کتب رجال هم مکرر از او نام برده شده است. رک. به: اختیار معرفة الرجال، ص ۴۹۱، و رجال نجاشی، ص ۳۱۵. م.

بودیم. در یکی از منازل نامه‌یی از حسن بن سهل برای برادرش فضل رسید که نوشته بود: من در وقایع این سال و محاسبات نجومی چنین دیدم که تو در فلان ماه روز چهارشنبه‌یی، سوزش آهن (تیغ) و سوزش گرما (آتش) را با هم خواهی چشید و چنین مصلحت می‌بینم که تو و امیر المؤمنین و رضا در آن روز به حمام بروید و خون بگیرید تا خون بر بدنت جاری شود و نحوست آن را بزداید. ذو الریاستین این موضوع را برای مأمون نوشت و تقاضا کرد که او از حضرت رضا هم چنین تقاضایی کند. مأمون برای امام رضا (ع) نوشت. ایشان پاسخ دادند که من فردا به حمام نخواهم آمد. مأمون بار دیگر رقعه فرستاد و امام رضا (ع) نوشت: من فردا به حمام نمی‌روم، زیرا دیشب پیامبر (ص) را در خواب دیدم که به من فرمودند ای علی! فردا به حمام مرو و من برای تو و فضل هم مصلحت نمی‌بینم که به حمام روید. مأمون نوشت: ای ابو الحسن! راست می‌گویی و رسول خدا (ص) راست فرموده است. من هم حمام نخواهم رفت و فضل خود داناتر است.

(۱) یاسر می‌گوید: چون آن روز به غروب پیوست و خورشید از نظر ناپدید شد، امام رضا (ع) به ما فرمود بگویید از شر آنچه در امشب فرو می‌آید به خدا پناه می‌بریم.

و آن حضرت خود همواره این سخن را می‌گفت و چون نماز صبح را گزارد، به من فرمود: بر پشت بام برو و بنگر و گوش بده که آیا چیزی می‌بینی و می‌شنوی؟

چون بالای بام رفتم، صدای شیونی شنیدم که لحظه به لحظه بیشتر می‌شد، ولی چیزی نفهمیدم، تا آنکه ناگاه مأمون از دری که از خانه او به خانه امام رضا بود درآمد و می‌گفت: ای سرور من، ای ابو الحسن! خدایت در مرگ فضل پاداش دهد. او به حمام رفته است و گروهی با شمشیر به حمام درآمده، او را کشته‌اند و از آن گروه سه تن را گرفته‌اند که یکی از ایشان ابن ذی القلمین پسر خاله فضل است. یاسر می‌گوید:

فرماندهان و سوارانی که در زمره سپاهیان فضل بودند بر در خانه مأمون گرد آمدند و گفتند او فضل را غافلگیر کرده است و گفتند از او خون خواهی می‌کنیم و آتش آوردند که خانه را آتش زنند. مأمون گفت: ای سرور من! اگر صلاح می‌دانی پیش این قوم برو و با مدارا ایشان را پراکنده کن. فرمود آری. سوار شد و به من هم فرمود:

ای یاسر! سوار شو. من هم سوار شدم و چون بر در خانه رسید به مردم که ازدحام کرده بودند، با دست خود اشاره فرمود که پراکنده شوید و به خدا سوگند مردم

پراکنده شدند و به هر کس که اشاره فرمود دوان دوان پی کار خویش رفت. «۱»

(۱) از امام رضا (ع) در باره ذو الفقار که شمشیر رسول خداست پرسیدند که از کجاست؟ فرمود: شمشیری است که جبریل آن را از آسمان آورده است، و با نقره آراسته بود و پیش من است.

(۲) یاسر می‌گوید: چون امام رضا (ع) ولایتعهدی را به زور پذیرفت، دیدم که دست بر آسمان افراشت و شنیدم که چنین می‌گوید: پروردگارا! تو خود می‌دانی که من مجبور و درمانده‌ام. خدایا! مرا بر این کار مگیر، همچنان که بنده و پیامبر خود یوسف (ع) را چون ولیعهد مصر شد مؤاخذه نفرمودی. «۲»

(۳) ابراهیم بن عباس می‌گوید: هرگز ندیدم که از امام رضا (ع) چیزی پرسیده شود و او نداند و از او داناتر ندیده‌ام و از هر چیز تا روزگار خویش بسیار آگاه بود و مأمون با پرسیدن هر چیز او را می‌آزمود و او پاسخ می‌داد و بیشترین گفتار او و پاسخهایی که می‌داد، تمثیل به آیات قرآنی بود و معمولا هر سه روز یک دور قرآن تلاوت می‌کرد و می‌فرمود: اگر بخواهم می‌توانم قرآن را در کمتر از سه روز دور کنم، ولی به هیچ آیه‌یی نمی‌رسم مگر اینکه در باره‌اش می‌اندیشم که در چه موضوعی و هنگامی نازل شده است و به این جهت هر سه روز یک بار آن را تمام می‌کنم. گفته شده است مأمون به منبر رفت که با علی بن موسی الرضا بیعت شود و گفت: ای مردم! بیعت کردن با علی بن موسی الرضا فرا رسید و او علی پسر موسی پسر جعفر پسر محمد پسر علی پسر حسین پسر علی است که درودهای خداوند بر همه‌شان باد و به خدا سوگند اگر این نامها بر کر و لال خوانده شود ممکن است به فرمان خداوند متعال همگی شفا یابند. «۳»

---

(۱). این موضوع در عیون اخبار الرضا، ص ۱۶۳، ج ۲، و ارشاد مفید، آمده است. برای اطلاع بیشتر در مورد این دسیسه مأمون به الفخری ابن طقطقی، ص ۳۰۲، ترجمه آن به قلم دانشمند گرامی آقای محمد وحید گلپایگانی و به تاریخ گزیده حمد اللّه مستوفی، چاپ آقای دکتر عبد الحسین نوایی، مراجعه فرمایید. م.

(۲). این روایت به نقل از امالی صدوق در بحار، ص ۱۳۰، ج ۴۹، آمده است. م.

(۳). در عیون اخبار الرضا، ص ۱۴۷، ج ۲، و به نقل از بحار الانوار، ص ۱۳۰، ج ۴۹، چاپ جدید، در امالی صدوق هم آمده است. م.

(۱)

چگونگی رحلت آن حضرت

(۲) ابو الصلت هروی می‌گوید: «۱» روزی در حالی که برابر حضرت رضا ایستاده بودم، به من فرمود: ای ابا صلت! داخل این بقعه که گور هارون در آن است برو و از چهار گوشه آن برای من مشتی خاک بردار و بیاور. من رفتم و آوردم و چون مقابل ایشان رسیدم، فرمودند بده ببینم. من نخست خاکی را که از آن سو که در بقعه است برداشته بودم دادم. آن را گرفت و بو کرد و ریخت و فرمود: اینجا را شروع به کندن خواهند کرد ولی سنگی ظاهر می‌شود که هیچ یک از کلنگهای خراسان اگر همه را هم جمع کنند در آن کار نخواهد کرد و نمی‌تواند آن سنگ را از ریشه بیرون آورد.

در باره مشت خاکی که از پایین پا و بالای سر گور هارون برداشته بودم همین گونه فرمود. سپس گفت: آن مشت دیگر را بده (که از پیش رو و جلو گور هارون بود) که آن از تربت و خاک من است.

(۳) سپس فرمود: به زودی اینجا برای من گوری حفر می‌کنند. به آنان بگو به اندازه هفت پلکان گود کنند و برای من شق بسازند (نوعی از گور که بالای مرده لحد نمی‌گذارند) و اگر نپذیرفتند و گفتند باید لحد بسازیم، به آنان بگو آن را به اندازه دو ذراع و یک وجب قرار دهند و خداوند هر اندازه که بخواهد آن را توسعه و گشایش می‌دهد و پس از اینکه چنین کردند، تو در آن گور در بخش بالای سر من رطوبتی خواهی دید. این سخن را که به تو می‌گویم بگو. از همان جا چندان آب خواهد جوشید که تمام گور از آب انباشته می‌شود و ماهیهای کوچکی در آن ظاهر می‌شود. این نانی را که به تو می‌دهم برای آنان ریز کن و آن ماهیها آن را خواهند خورد و چون چیزی از نان باقی نماند ماهی بزرگی بیرون خواهد آمد و آن ماهی‌های کوچک را خواهد بلعید و سپس از نظر ناپدید می‌شود، و چون آن ماهی از نظر ناپدید شد دست خود را بر آن آب بگذار و این سخن را که به تو می‌گویم بگو. آب فرو خواهد شد و هیچ چیز از آن باقی نمی‌ماند و تمام این کارها را در حضور مأمون انجام بده.

(۴) علی بن موسی الرضا (ع) سپس فرمود: ای ابا صلت! من فردا پیش این تبهکار

---

(۱). عبد السلام بن صالح هروی، که بیشتر به کنیه‌اش (ابو الصلت) معروف است، از رجال ثقه و مورد اعتماد و در تشیع خود سخت استوار است. رک. به: مجمع الرجال قهپایی، ص ۸۷، ج ۴. م.

(مأمون) خواهم رفت. اگر هنگامی که از پیش او بیرون آمدم سر برهنه بودم با من سخن بگو، پاسخ ترا خواهم گفت و اگر سرم پوشیده و عبا بر سر کشیده بودم با من سخن مگو.

(۱) ابو الصلت می‌گوید: فردای آن روز امام رضا (ع) جامه خود را پوشید و در محراب عبادت خویش منتظر نشست. در این هنگام غلام مأمون آمد و گفت: به حضور امیر المؤمنین بیایید. امام رضا (ع) کفش و ردای خویش را پوشید و به راه افتاد. من هم از پی او روان شدم. چون پیش مأمون رسید، برابر او سینی بزرگی از انگور و انواع دیگر میوه‌ها نهاده بودند و در دست مأمون خوشه انگوری بود که قسمتی از آن را خورده بود و قسمتی دیگر باقی مانده بود. چون چشم مأمون به حضرت رضا افتاد از جای برخاست و با او معانقه کرد و میان دو چشمش را بوسید و او را همراه خود نشاند و همان خوشه را که در دست داشت به ایشان داد و گفت: ای پسر رسول خدا! انگوری بهتر از این ندیده‌ام. امام رضا فرمود: انگورهای خوب فراوان است که از میوه‌های بهشتی است. مأمون گفت: از همین انگور بخور.

فرمود: مرا معاف دار. گفت: چاره‌یی نیست. چه چیزی ترا از خوردن آن باز می‌دارد، شاید در باره ما شک و تردید داری و ما را متهم می‌کنی؟ و خوشه انگور را از دست ایشان گرفت و خود چند دانه خورد و دوباره به دست امام رضا (ع) داد. ایشان سه دانه از آن خوشه خورد و آن را به زمین نهاد و برخاست. مأمون گفت کجا می‌روید؟

گفت همان جا که مرا فرستادی و در حالی که سر خود را با رداء پوشانده بود بیرون آمد و من با ایشان سخنی نگفتم تا داخل حجره خود شد و دستور فرمود در بسته شود و بر بستر خویش بیارامید. من اندوهگین و پژمرده میان صحن خانه ایستاده بودم و در همان حال نوجوانی بسیار خوش چهره که دارای موهای کمی مجعد و شبیه‌تر مردم به علی بن موسی الرضا بود وارد خانه شد. به سوی او دویدم و گفتم:

چگونه و از کجا وارد این خانه شدی و حال آنکه در بسته است؟ فرمود: آن کسی که در این هنگام مرا از مدینه به اینجا آورد، همان هم مرا وارد خانه کرد. گفتم: تو کیستی؟

گفت: ای ابا صلت! من حجت خداوند بر توام. من محمد بن علی هستم. سپس به سوی پدرش حرکت فرمود و داخل حجره شد و به من هم دستور داد وارد شوم.

همین که چشم امام رضا (ع) بر او افتاد از جای برخاست و او را در آغوش کشید و بر سینه خود چسباند و میان دو چشمش را بوسید. سپس او را کنار بستر خویش برد و

محمد بن علی خود را روی سینه پدر انداخت و شروع به بوسیدن او کرد و سخنانی آهسته با یک دیگر می‌گفتند که من نمی‌فهمیدم و بر گوشه لبهای علی بن موسی (ع) کفی دیدم سپیدتر از برف و محمد بن علی (ع) را دیدم که آن را با زبان خود لیسید و دست میان جامه و سینه پدر برد و چیزی شبیه گنجشک از آن بیرون آورد و آن را بلعید و در همین هنگام علی بن موسی الرضا (ع) رحلت فرمود.

(۱) ابو جعفر محمد بن علی (ع) به من فرمود: ای ابا صلت! برخیز از انبار برای من تخته غسل و آب بیاور. گفتم: در خزانه و انبار نه آب است و نه تخته غسل.

فرمود: در پی انجام آنچه به تو می‌گویم باش. من وارد انبار شدم و دیدم در آن آب و تخته غسل آماده است. آوردم و شروع به دامن به کمر زدن و بالا زدن آستینهای خود کردم که او را در غسل دادن یاری دهم. فرمود: نه، ای ابا صلت! فاصله بگیر که کسی غیر از تو مرا در این کار یاری خواهد داد، و جسد را غسل داد و به من فرمود: به خزانه برو و صندوقچه‌یی را که در آن کفن و حنوط ایشان است بیاور. رفتم صندوقچه‌یی (سبدی) را دیدم که تا آن زمان آن را ندیده بودم. آن را بردم. پدر را کفن کرد و نماز گزارد و فرمود: تابوت را بیاور. گفتم: پیش درودگری بروم که تابوتی آماده سازد؟ فرمود: برخیز که در خزانه و انبار تابوت هم هست. وارد انبار شدم.

تابوتی در آن دیدم که مانندش را ندیده بودم، آوردم. پس از آنکه بر جنازه نماز گزارد، آن را در تابوت نهاد و پاهای جنازه را راست و کشیده کرد و دو رکعت نماز گزارد. هنوز از نماز فارغ نشده بود که تابوت به آسمان بر شد و از نظر ناپدید گردید.

گفتم: ای پسر رسول خدا! هم اکنون مأمون می‌آید و امام رضا را از من می‌خواهد.

چه باید بکنیم؟ فرمود: ای ابا صلت! ساکت باش و آرام بگیر. هم اکنون برمی‌گردد.

هیچ پیامبری نیست که اگر در خاور مرده و مدفون باشد و وصی او در باختر بمیرد، مگر اینکه ارواح و اجساد ایشان به یک دیگر ملحق می‌شود. هنوز این گفتگو تمام نشده بود که تابوت بازگشت و علی بن محمد (ع) برخاست و جنازه پدر را از تابوت بیرون آورد و بر بستر نهاد، آنچنان که گویی اصلا او را غسل نداده و کفن نکرده است، و فرمود: اکنون برخیز و در خانه را برای مأمون بگشای و چون در خانه را گشودم، دیدم مأمون همراه غلامان خود بر در خانه رسید. او در حالی که می‌گریست و گریبان چاک زده بود و بر سر خود می‌کوبید، فریاد می‌زد: که ای وای بر سرور من. دریغ که شاهد مرگ تو گشتم. آنگاه وارد حجره شد و بالا سر جسد نشست و

گفت: کارها را آماده کنید، و دستور داد گور را حفر کردند و تمام نشانه‌هایی که حضرت رضا داده بود آشکار شد. یکی از غلامهای مأمون گفت: مگر شما معتقد نیستی که علی بن موسی امام و پیشوا است؟ گفت آری. گفت: بنا بر این امام را باید بالا سر و جلو گور هارون دفن کرد. مأمون دستور داد همان جا و در قبله گور هارون قبر حفر کنند. من گفتم: به من دستور داده است که به اندازه هفت پله حفر شود و با شیوه شق دفن شود. مأمون گفت: آنچه ابو الصلت می‌گوید انجام دهید، غیر از شق.

بلکه برای او لحد آماده کنید و چون آن نشانه‌ها و پدید آمدن آب و ماهیها و دیگر نشانه‌ها را دید، گفت: رضا (ع) همواره آیات خود را در زندگی خویش به ما نشان می‌داد و اکنون پس از مرگ هم آیات خود را نشان می‌دهد. یکی از وزیران او که حاضر بود گفت: آیا دانستی که رضا (ع) چه چیزی را برای تو بیان کرده است؟

گفت نه. گفت: به شما خبر داده است که این پادشاهی شما با همه طول مدت و بسیاری شمار شما چون این ماهیان کوچک است و چون مرگ شما فرا رسد و پادشاهی شما بخواهد از میان برود، خداوند متعال مردی از ما را بر شما چیره می- گرداند که همه شما را نابود خواهد کرد. گفت راست گفتی.

(۱) آنگاه مأمون به من گفت: ای ابا صلت! سخنی را که گفتی به من بیاموز.

گفتم: به خدا سوگند که هم اکنون فراموش کردم و راست می‌گفتم. دستور داد امام رضا را دفن کردند و مرا به زندان انداختند. یک سال در زندان بودم و زندان بر من سخت شد. شبی بیدار ماندم و دعا کردم و خداوند متعال را به محمد و آل محمد (ص) سوگند دادم و مسألت کردم که به حق ایشان گشایشی در کار من فراهم آورد. هنوز دعای من تمام نشده بود که ابو جعفر محمد بن علی (ع) داخل زندان آمد و فرمود:

ای ابا صلت! سینه‌ات تنگ شده است؟ گفتم: آری به خدا سوگند. فرمود برخیز، و با دست خود به غل و زنجیر من زد و همه را گشود و دست مرا گرفت و از آن زندان بیرون آورد. نگهبانان و پاسبانان مرا می‌دیدند و یارای سخن گفتن نداشتند و چون از در زندان بیرون آمدم فرمود: در پناه خدا و عنایات خاصه پروردگار برو و بدان که از این پس نه دیگر تو به مأمون خواهی رسید و نه هرگز مأمون به تو می- رسد. ابو الصلت می‌گوید: و من تاکنون با مأمون رویارو نشده‌ام. «۱»

---

(۱). این روایت با همین تفصیل و بدون هیچ کم و بیشی در عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۲ و از آن و امالی صدوق در بحار الانوار، ص ۳۰۰، ج ۴۹، چاپ جدید، آمده است. م.

ص:۳۸۱

(۱) شیخ مفید ابو عبد الله محمد که خدایش رحمت کناد «۱» در کتاب ارشاد چنین می‌گوید:

علی بن موسی (ع) در خلوت مأمون را بسیار اندرز می‌داد و از خدای عز و جل بیم می‌داد و کارهای خلافی را که انجام می‌داد تقبیح می‌کرد و زشت می‌شمرد.

مأمون در ظاهر از او می‌پذیرفت و در باطن از این موضوع ناراحت بود و وجود آن حضرت را بر خود گران و سنگین احساس می‌کرد. روزی امام رضا (ع) پیش مأمون آمد و دید مشغول وضو گرفتن است و برای وضو غلامش آب بر دستش می- ریزد. فرمود: ای امیر مؤمنان! «در عبادت و پرستش خدای خود هیچ کس را شریک و انباز مگردان» «۲». مأمون آن غلام را مرخص کرد و بقیه وضوی خود را شخصا انجام داد و این هم موجب بیشتر شدن خشم و دلگیری او شد.

(۲) امام رضا (ع) هر گاه از فضل و حسن پسران سهل سخن به میان می‌آمد، بر آنان نزد مأمون خرده می‌گرفت و بدیهای آن دو را به مأمون تذکر می‌داد و او را از گوش دادن به سخنان ایشان باز می‌داشت. آن دو متوجه این موضوع شدند و بر ضد امام رضا پیش مأمون سخنانی می‌گفتند که او را از آن حضرت دور کنند و مأمون را بیم می‌دادند که مردم متوجه علی بن موسی هستند و این کار را چندان ادامه دادند که اندیشه مأمون را در مورد آن حضرت دگرگون کردند و تصمیم به قتل ایشان گرفت.

روزی علی بن موسی الرضا (ع) با مأمون غذایی خورد و بیمار شد و مأمون هم تظاهر به بیماری کرد.

(۳) محمد بن علی بن حمزه از منصور بن بشیر از برادرش عبد الله بن بشیر نقل می‌کند که می‌گفته است: مأمون به من گفت ناخنهایت را مگیر و بگذار بلند شود و بر این موضوع هیچ کس را آگاه مکن. چنان کردم پس از مدتی مرا خواست و چیزی شبیه تمر هندی به من داد و گفت: این را به تمام انگشتان و ناخنهای خود بمال چنان کردم. آنگاه مرا به حال خود گذاشت و پیش امام رضا (ع) رفت و گفت: حال شما چگونه است؟ فرمود: امیدوارم خوب باشم. مأمون گفت: من هم امروز

---

(۱). این نخستین بار است که فتال منبع نقل قول خود را بیان می‌کند. م.

(۲). بخشی از آیه ۱۱۰ سوره هیجدهم (کهف) است. م.

ص:۳۸۲

بحمد الله خوبم. آیا امروز کسی از دوستان و پرستاران به حضورت آمده‌اند؟ فرمود نه. مأمون خشمگین شد و بر غلامان خود بانگ زد که هم اکنون آب انار بیاورید که نمی‌توان از آن بی‌نیاز بود. سپس مرا فرا خواند و گفت: برای ما انار بیاور. انار آوردم. گفت: به دست خودت آب آن را بگیر. چنان کردم و مأمون آن را به امام رضا نوشاند و همین موجب مرگ او شد و دو روز بیمار بود و رحلت فرمود.

(۱) ابو الصلت هروی می‌گوید: همان دم که مأمون بیرون رفت من به حضور امام رضا رسیدم. به من فرمود: ای ابو الصلت! کار خود را کردند و سپس شروع به توحید و تمجید خداوند کرد.

(۲) از محمد بن جهم روایت شده است که می‌گفته است: علی بن موسی الرضا (ع) انگور را دوست می‌داشت. مقداری انگور گرفتند و سوزنهای مسمومی را چند روزی در بن دانه‌های آن قرار دادند و بیرون کشیدند. سپس آن را برای ایشان آوردند و آن حضرت اندکی هم بیمار بود و چون از آن انگور خورد رحلت فرمود و گفتند که این نوع زهر از خطرناک‌ترین زهرهاست.

(۳) و چون علی بن موسی الرضا (ع) رحلت فرمود، مأمون یک شبانروز مرگ ایشان را پوشیده داشت. آنگاه به محمد بن جعفر صادق و گروهی از خاندان ابو طالب که آنجا بودند پیام داد بیایند و چون آمدند، خبر رحلت امام رضا را به ایشان داد و گریست و اندوه شدیدی از خود نشان داد و جنازه را به ایشان نشان داد که از لحاظ ظاهری در جسد آثاری نبود و سپس خطاب به جسد گفت: ای برادر! به من بسیار گران است که ترا در این حال می‌بینم. آرزومند بودم که پیش از تو درگذرم، ولی خداوند نخواست. سپس دستور به غسل دادن و حنوط و کفن کردن داد و خود در حالی که تابوت را بر دوش می‌کشید بیرون آمد و جنازه را همان جایی که امروز مدفون است آورد و به خاک سپرد. آنجا خانه حمید بن قحطبه و در قریه سناباد است که فاصله آن تا نوقان به اندازه صد ارس است و از توابع طوس است. گور هارون- الرشید و گور ابو الحسن علی بن موسی که در قبله و جلو گور هارون قرار دارد آنجاست. اینها مطالبی است که شیخ مفید در کتاب ارشاد آورده است.

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: به زودی پاره‌یی از تن من در سرزمین خراسان به خاک سپرده می‌شود و هیچ مؤمنی او را زیارت نمی‌کند مگر اینکه خدای عز و جل بهشت

ص:۳۸۳

را برای او واجب و جسدش را بر آتش حرام می‌فرماید. «۱»

(۱) امام رضا فرموده است: همانا در خراسان بقعه‌ای است که بر آن روزگاری خواهد آمد که جایگاه آمد و شد فرشتگان می‌شود. همواره فوجی از ایشان از آسمان فرو می‌آیند و فوجی دیگر به آسمان بر می‌شوند، تا هنگامی که در صور (شیپور) دمیده شود (رستاخیز). به ایشان گفته شد: آن کدام سرزمین است؟ فرمود: در سرزمین طوس است و به خدا سوگند باغی از

باغهای بهشت است. هر کس مرا در آن بقعه زیارت کند همچون کسی است که رسول خدا را زیارت کرده است و خدای متعال در قبال آن ثواب هزار حج و هزار عمره پذیرفته شده برای او می‌نویسد و من و نیاکانم روز رستاخیز شفیعان او خواهیم بود. «۲»

(۲) امام رضا (ع) فرموده است: به خدا سوگند، هیچ کس از ما جز شهید و کشته شده نیست. گفته شد: ای پسر رسول خدا! چه کسی ترا می‌کشد؟ فرمود: بدترین خلق خدا در روزگار من مرا با زهر خواهد کشت و سپس در خانه‌یی تنگ در سرزمین غربت مرا به خاک می‌سپارد. همانا هر کس مرا در غربت من زیارت کند، خداوند برای او پاداش صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حاج و معتمر و صد هزار مجاهد می‌نویسد و در زمره ما محشور می‌شود و در درجات بالای بهشت جایگزین می‌شود. «۳»

(۳) احمد بن محمد بزنطی می‌گوید: نامه‌یی به خط امام علی بن موسی الرضا (ع) خواندم که به شیعیان من ابلاغ کن که زیارت من در پیشگاه خداوند معادل هزار حج است. به امام جواد گفتم: معادل با هزار حج؟! فرمود: آری، به خدا سوگند برای هر کس که عارف به حق او باشد، هزار هزار حج است. «۴»

(۴) مردی از اهالی خراسان می‌گوید به امام رضا (ع) گفتم: ای پسر رسول خدا! در خواب دیدم که پیامبر (ص) به من فرمودند: چگونه خواهید بود وقتی پاره تن من

---

(۱). در عیون اخبار الرضا، ص ۲۵۵، ج ۲ و امالی صدوق، ص ۶۲، چاپ اسلامیه، تهران، آمده است. م.

(۲). در عیون اخبار الرضا، ص ۲۵۵، ج ۲، چاپ ۱۴۷۷، قم، با ذکر اسناد آمده است. م.

(۳). در عیون، ص ۲۵۶، ج ۲، آمده است. م.

(۴). در ثواب الاعمال، ص ۱۲۳، چاپ مکتبة الصدوق و در عیون اخبار الرضا، ص ۲۵۷، ج ۲، آمده است. م.

در زمین شما به خاک سپرده شود و بخواهید از امانت من نگهداری کنید و ستاره من در خاک شما پنهان شود؟ امام رضا فرمود: من در سرزمین شما دفن می‌شوم و من پاره تن پیامبرتان هستم و من آن ستاره و آن امانتم. هر کس مرا زیارت کند و حق من را بشناسد و فرمانبرداری مرا برای خود لازم بداند، من و نیاکانم روز رستاخیز شفیع او خواهیم بود و هر کس ما در قیامت شفیع او باشیم رستگار است، هر چند بر او گناه جن و انس باشد. و پدرم از قول پدر بزرگم از پدرش برایم حدیث کرد که رسول خدا (ص) فرموده است: هر کس مرا در خواب ببیند خودم را دیده است، زیرا شیطان نمی‌تواند به شکل من ممثل شود و به شکل هیچ یک از جانشینان من هم و شیعیان ایشان هم در نمی‌آید و رؤیای راست یک جزء از هفتاد جزء پیامبری است. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: پسری از پسرم موسی به وجود می‌آید که نامش نام امیر المؤمنین علی (ع) است و در سرزمین طوس که در خراسان است دفن می- شود. او در آن سرزمین با زهر کشته می‌شود و در غربت به خاک سپرده می‌شود.

هر کس او را در حالی که آشنای به حق او باشد زیارت کند خداوند پاداش کسانی را به او می‌دهد که پیش از فتح مکه بذل مال و جهاد کرده باشد. «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: به زودی پاره‌یی از تن من در خراسان دفن خواهد شد.

هیچ اندوهگینی آن را زیارت نمی‌کند مگر اینکه خداوند اندوهش را می‌زداید و هیچ گنهکاری آن را زیارت نمی‌کند مگر اینکه خداوند گناهانش را می‌آمرزد. «۳»

(۳) امام رضا فرموده است: هیچ یک از اولیای من که آشنا به حق من باشد مرا زیارت نمی‌کند مگر اینکه روز قیامت در مورد او شفاعت می‌کنم.

(۴) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: مردی از فرزندزادگان من در زمین خراسان با ستم به زهر کشته می‌شود. نامش نام من و نام پدرش موسی (ع) است.

هر آینه هر کس او را در غربتش زیارت کند خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد، هر چند به شمار ستارگان و دانه‌های باران و برگ درختان باشد.

(۵) امام موسی بن جعفر (ع) فرموده است: هر کس مرقد پسرم علی را زیارت کند

---

(۱). در همان صفحه و جلد عیون اخبار الرضا و صفحه ۶۴ امالی صدوق آمده است. م.

(۲). از خصال و امالی و عیون اخبار الرضا در صفحات ۳۴ تا ۴۳ جلد ۱۰۲ بحار الانوار چاپ جدید آمده است. م.

(۳). از خصال و امالی و عیون اخبار الرضا در صفحات ۳۴ تا ۴۳ جلد ۱۰۲ بحار الانوار چاپ جدید آمده است. م.

برای او در پیشگاه خداوند معادل پاداش هفتاد حج پذیرفته است. راوی روایت می‌گوید: پرسیدم هفتاد حج پذیرفته؟! فرمود: آری بلکه هفتاد هزار حج. پرسیدم هفتاد هزار حج؟! فرمود: آری و چه بسیار حج که پذیرفته نیست. هر کس او را زیارت کند و شبی را کنار مرقدش بگذراند همچون کسی است که خدا را در عرش او زیارت کرده باشد. گفتم: مثل کسی که خدا را در عرش زیارت کرده باشد؟! فرمود:

آری، چون روز قیامت فرا می‌رسد، چهار تن از پیشینیان و چهار تن از مؤخران بر گرد عرش خدایند. چهار تن پیشینیان عبارتند از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و چهار تن از مؤخران عبارتند از محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام. سپس رشته‌یی کشیده می‌شود و زایران قبور امامان با ما می‌نشینند. از همه ایشان بلند درجه‌تر و نزدیک‌تر، زایران مرقد پسرم علی هستند «۱». ابن بابویه که رحمت خدا بر او باد می‌گوید: معنی آنکه همچون کسی است که خدا را در عرش زیارت کند اضافه تشریفی است، مثل خانه خدا، نه اینکه خداوند را به مکانی نسبت دهند که خدای از این موضوع سخت برتر است.

(۱) امام محمد بن علی جواد (ع) فرموده است: هر کس مرقد پدرم را در طوس زیارت کند خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد و چون روز قیامت فرا رسد برای او کنار منبر رسول خدا جایی معین می‌شود تا حساب بندگان بررسی و تمام شود.

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: نوه من در سرزمین خراسان در شهری که نامش طوس است کشته می‌شود. هر کس در حالی که عارف به حق او باشد او را زیارت کند، خودم روز قیامت دستش را می‌گیرم و او را به بهشت در می‌آورم، هر چند از اهل گناهان کبیره باشد. گفتم: قربانت گردم، عارف بودن به حق او چگونه است؟

فرمود: اینکه بداند او امام واجب الاطاعه است، غریب و شهید است و هر کس او را در حالی که عارف به حق او باشد زیارت کند، خدای عز و جل پاداش هفتاد شهید از شهیدانی را که در رکاب رسول خدا به شهادت رسیده‌اند به او عنایت می‌کند.

(۳) امام رضا (ع) خود فرموده است: هر کس مرا با دوری جایگاهم زیارت کند، روز رستاخیز در سه جا به یاری او می‌آیم تا از ترس و بیم رهایش سازم، آنگاه که نامه‌های عمل به چپ و راست داده می‌شود، و کنار پل صراط و کنار میزان.

(۴) هشام بن احمر می‌گوید: موسی بن جعفر (ع) به من فرمود: آیا اطلاع داری

---

(۱). از خصال و امالی و عیون اخبار الرضا در صفحات ۳۴ تا ۴۳ جلد ۱۰۲ بحار الانوار چاپ جدید آمده است. م.

که کسی از مردم مغرب آمده باشد؟ گفتم نه. فرمود: چرا، مردی از مغرب به مدینه آمده است. بیا با هم برویم. سوار شد و من هم همراه آن حضرت سوار شدم. وقتی پیش آن مرد رسیدیم معلوم شد از مردم مغرب است و با او چند کنیز و برده است.

به او گفتم: کنیزان خود را عرضه دار. او به ما هفت کنیز را نشان داد که موسی بن جعفر می‌فرمود نه. سپس گفت: اگر کنیز دیگری هم داری نشان بده. گفت: فقط یک دوشیزه دیگر پیش من باقی مانده که بیمار است. امام کاظم (ع) فرمود: برای تو چه مانعی دارد که آن را به ما نشان بدهی؟ او نپذیرفت و امام (ع) برگشت. فردای آن روز مرا فرستاد و فرمود: به او بگو آن دوشیزه بیمار را به چند می‌خواهی بفروشی و هر چه گفت بپذیر و بگو خریدم. من پیش آن فروشنده رفتم. گفت: آن دوشیزه از تو

باشد، ولی به من بگو مردی که دیروز همراه تو بود کیست؟ گفتم: مردی از بنی هاشم است. پرسید از کدام خاندان بنی هاشم؟ گفتم: اطلاع بیشتری ندارم. گفت: به تو خبر می‌دهم که من این دوشیزه را از دورترین نقطه مغرب (اندلس- مراکش) خریدم.

زنی از اهل کتاب مرا دید و پرسید: این کنیزک که همراه تو است برای چیست؟ گفتم:

برای خودم خریده‌ام. گفت: سزاوار نیست که این دوشیزه پیش تو باشد. بلکه چنین مقدر است که باید نزد بهترین مردم زمین باشد و پس از اندک مدتی که پیش او باشد پسری خواهد زایید که در خاور و باختر زمین چنان پسری متولد نخواهد شد.

آن دوشیزه پس از اندکی که در منزل امام کاظم (ع) بود، برای ایشان حضرت رضا (ع) را زایید. نام این بانو ام البنین یا خیزران مریسی «۱» بود و هم گفته شده که از ساکنان نوبه «۲» بوده است.

(۱) تولد حضرت رضا (ع) روز جمعه یا پنجشنبه یازدهم ذی قعده سال یک صد و چهل و هشت هجری در مدینه بوده است و رحلت ایشان در روز جمعه‌یی از ماه رمضان سال دویست و سه بوده و در آن هنگام عمر ایشان پنجاه و پنج سال بوده است و مدت امامت ایشان بیست سال است. «۳»

---

(۱). منسوب به مریسة، جزیره‌یی از سودان. رک. به: معجم البلدان، ص ۴۰، ج ۸، چاپ مصر. م.

(۲). سرزمین گسترده‌یی در جنوب مصر (سودان). رک. به: معجم البلدان، ص ۳۲۳، ج ۸، چاپ مصر. م.

(۳). برای اطلاع بیشتر در مورد زاد روز و روز رحلت حضرت رضا و اقوالی که آمده است به بحث مستوفای مرحوم علامه مجلسی در صفحات ۱ تا ۱۱ جلد ۴۹ بحار، چاپ جدید مراجعه فرمایید. م.

(۱) دعبل بن علی خزاعی در قم این ابیات را در مقتل و مرثیه امام رضا (ع) سروده است:

«اگر نیازمند به بهره‌گیری از دین هستی برو در طوس و مقیم کنار مرقد آن شخص پاکیزه شو. دو گور در طوس کنار هم قرار گرفته است، قبر بهترین همه مردم و قبر بدترین همه مردم، و این خود از عبرتهاست. پلیدی از نزدیک بودن به پاکی و طهارت سودی نمی‌برد و برای پاک و پاکیزه در این کار زیانی نیست. هیهات که هر کس گرو چیزی است که به دست آورده است. دستهای او برای اوست (نعمتهایش) هر چه می‌خواهی بگیر یا رها کن.» «۱»

(۲) ضمن گفتگو شنیده‌ام که چون دعبل بن علی در قصیده «مدارس آیات» به این بیت رسید که «و مرقدی در بغداد از شخص پاک و پاکیزه ...» امام رضا فرمود:

»و قبر بطوس یا لها من مصیبة الحّت علی الاحشاء بالزفرات«

و این بیت هر چند در قصیده دعبل ثبت شده و آمده است از امام رضا (ع) است.

(۳) حسن بن هانی در مدح علی بن موسی الرضا (ع) چنین سروده است: «۲» «به من گفته شد تو در انواع سخن میان همه مردم یکتایی. گوهر بدیع سخن برای تو و از آن تو است که در دست هر کس آن را بچیند گهر می‌بارد. چرا مدح پسر موسی را با همه صفات پسندیده که در اوست رها کرده‌ای؟ گفتم: نمی‌توانم به مدح امامی که جبریل خدمتکار پدرش بوده است راه یابم.»

(۴) شیخ امام علی بن احمد فنجکردی «۳» چنین سروده است:

---

(۱). از این قصیده دعبل در امالی مفید و امالی ابن الشیخ، بیست و دو بیت آمده است و در صفحه ۳۲۳ همان جلد بحار هم آمده است. م.

(۲). منظور از حسن بن هانی، ابو نواس شاعر بزرگ قرن دوم و سوم هجری است.

این ابیات و چهار بیت دیگر در مدح حضرت رضا از همین شاعر در کتاب عیون اخبار الرضای صدوق، ص ۱۴۳، ج ۲، آمده است. م.

(۳). این شخص از بزرگان علمای شیعی معاصر با فتال است. معروف به شیخ الافاضل بوده، متولد ۴۳۳ و درگذشته ۵۱۳ هجری است، یعنی پنج سال پس از کشته شدن فتال زنده بوده است. شاعر و ادیب و دیوان شعرش یا گزیده‌یی که از اشعار انتخاب کرده به تاج الاشعار موسوم است و کتاب دیگری به نام سلوة الشیعه دارد. برای اطلاع بیشتر، رک.

به: عمر رضا کحّاله، معجم المؤلفین، ص ۲۷، ج ۷، و صفحه ۲۶۷ جلد اول فوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه، مرحوم حاج شیخ عباس قمی. م.

«چگونه زیارت گور پسر حرب و گور حفص و یحیی بن یحیی جایز است.

چرا نباید زیارت مرقد امام علی بن موسی الرضا روا باشد؟ «۱» او که زاده بتول و نواده رسول و نوه ابو الحسن مرتضی است. ای پایبند هوای نفس! آیا از خداوند صاحب عرش و پروردگار آسمان آزرم نمی‌کنی؟ بر من سرزنش مکن و با کوچکی بمیر. روز رستاخیز دست از دامن تو (سر تو) بر نمی‌دارم.»

(۱)

مجلس بیست و ششم در امامت و مناقب ابو جعفر محمد بن علی الجواد (ع)

(۲) پس از ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) پسرش ابو جعفر محمد بن علی (ع) امام است، به سبب نص پدرش و اشاره آن حضرت و اعتبار دلایلی که قبلا بیان شد.

القاب ابو جعفر (ع) مرتضی و منتجب است. ابو یحیی صنعانی می‌گوید:

حضور امام رضا (ع) بودم. پسرش ابو جعفر را که کوچک بود به حضورش آوردند.

فرمود: این کودک، کودکی است که برای شیعیان ما پر برکت‌تر از او متولد نشده است. «۲»

(۳) روایت شده است که کسی به ابو الحسن علی بن موسی (ع) گفت: ای سرور من! اگر اتفاقی پیش آید به چه کسی باید مراجعه کرد؟ فرمود: به پسرم ابو جعفر. کسی که پرسیده بود سن امام جواد را برای این موضوع کم می‌دانست. علی بن موسی (ع) فرمود: خداوند عیسی بن مریم (ع) را پیامبر و فرستاده خویش و صاحب شریعت تازه‌یی قرار داد و سن او از سن ابو جعفر (ع) کمتر بود. «۳»

---

(۱). نظیر این ابیات در اشعار شاعران بزرگ فارسی زبان که شیعه هم نبوده‌اند دیده می‌شود و در همان قرن ششم خاقانی چنین می‌گوید:

«فید بی‌فایده بینم ری و من فیدنشین که سوی کعبه ایمان شدنم نگذارند» «روضه پاک رضا دیدن اگر طغیانست شاید ار بر ره طغیان شدنم نگذارند» برای اطلاع بیشتر رک. به: صفحات ۱۳۳ تا ۱۳۵ دیوان خاقانی، چاپ آقای محمد عباسی، امیر کبیر، ۱۳۳۶ شمسی. م.

(۲). با ذکر سلسله سند در ارشاد، ص ۲۹۹، چاپ ۱۳۷۷، تهران، آمده است. م.

(۳). با ذکر سلسله سند در کافی، کلینی رضوان اللّه تعالی علیه، ص ۳۲۲، ج ۱، و در صفحه ۲۹۹ ارشاد مفید آمده است.

(۱) صفوان بن یحیی می‌گوید: به امام رضا (ع) گفتم: پیش از آنکه خداوند متعال ابو جعفر را به شما عنایت فرماید، از شما می‌پرسیدیم و می‌فرمودی که خداوند به من پسری ارزانی خواهد فرمود و خداوند چنین فرمود و چشم ما را روشن ساخت.

خداوند مرگ ترا به من نشان ندهد، ولی اگر این حادثه اتفاق افتاد به چه کسی باید مراجعه کنم؟ با دست خود به ابو جعفر (ع) که برابرش ایستاده بود اشاره فرمود. گفتم:

فدایت گردم، این پسر سه ساله است. فرمود: این موضوع برای او زیانی ندارد، زیرا عیسی (ع) در کمتر از سه سالگی به امر نبوت قیام فرمود. یحیی بن حبیب زیارت می- گوید: کسی که در آن هنگام حضور امام رضا (ع) نشسته بوده است، برای من نقل کرد که چون حاضران برخاستند، حضرت رضا فرمود: بیایید به ابو جعفر به امامت سلام دهید و با او تجدید عهد کنید، و چون رفتند روی به من فرمود و گفت: خداوند مفضل را رحمت کناد که بدون این کار هم قانع می‌شد. «۱»

(۲) روایت شده است که مأمون به مناسبت آنچه از علم و فضل امام محمد بن علی، آن هم در کودکی، دیده بود و می‌دید که در علم و حکمت و ادب و کمال عقل به مرتبه‌یی رسیده است که هیچ یک از مشایخ روزگار نرسیده‌اند شیفته ایشان شد و دختر خود ام الفضل را به همسری ایشان داد و همراه آن حضرت به مدینه فرستاد.

مأمون امام محمد بن علی (ع) را بسیار گرامی می‌داشت و در بزرگداشت ایشان فراوان کوشش می‌کرد.

(۳) ریان بن شبیب «۲» می‌گوید: چون مأمون خواست دختر خود را به همسری امام جواد (ع) درآورد و خبر به بنی عباس رسید بر آنان دشوار آمد و این کار را از مأمون ناخوش داشتند و می‌ترسیدند سرانجام آن هم چون کار امام رضا (ع) و به ولایتعهدی منتهی شود. خویشاوندان نزدیک مأمون جمع شدند و در این کار رایزنی کردند و به او گفتند: ای امیر المؤمنین! ترا به خدا سوگند می‌دهیم که در این تصمیم خود در مورد به همسری دادن دخترت به ابن الرضا درنگ و تأمل کن که ما بیم آن داریم که با این کار و به دست او پادشاهی‌یی که خداوند به ما عنایت فرموده است از دست بشود و

---

(۱). در همان صفحه کافی و ارشاد آمده است. م.

(۲). دایی معتصم و از راویان مقیم شهر قم و مورد اعتماد است، رک. به: رجال نجاشی، ص ۱۱۸. م.

عزتی را که خدای بر ما پوشانده است از ما بگیری، و خود به خوبی می‌دانی که میان ما و ایشان چه در گذشته و چه به تازگی چگونه بوده است و می‌دانی که خلیفگان پیش از تو ایشان را کوچک و از خود دور می‌داشتند و ما در اضطراب و تشویش رفتار تو با رضا بودیم تا آنکه خداوند این مهم را کفایت فرمود. اکنون خدا را خدا را که ما را بار دیگر به اندوهی که از ما فاصله گرفته است نیندازی. رای و اندیشه خود را از ابن الرضا باز دار و این ازدواج را با کسی دیگر از افراد خاندان خود که برای این کار شایسته باشد انجام بده.

(۱) مأمون به آنان گفت: اما آنچه میان شما و خاندان ابو طالب است گناه و سبب آن بر شماست که اگر نسبت به آن قوم انصاف دهید، از شما به خلافت سزاوارترند، و اما آنچه کسان پیش از من انجام داده‌اند، قطع پیوستگی خویشاوندی بوده است و من از

این کار به خدا پناه می‌برم و به خدا سوگند که از رفتار خود نسبت به رضا و ولایتعهدی او پشیمان نیستم و من از او خواسته بودم خود به خلافت قیام کند و من آن را از خویش جدا کنم و او نپذیرفت و فرمان الهی سرنوشتی بود که مقدر شده بود. اما ابو جعفر محمد بن علی را از این جهت برگزیدم که در دانش بر همه دانشمندان برتری دارد و با آنکه سن او اندک است بر همگان پیش است و در این باره چیز شگفتی است و من امیدوارم که برای مردم آنچه را که من از او می‌شناسم آشکار کند، تا مردم بدانند که رأی درست همان است که من اندیشیده‌ام. آنان به مأمون گفتند: در باره این نوجوان بر فرض که مورد پسند تو باشد، کودکی است که نه معرفتی دارد و نه فقه می‌داند. بنا بر این مهلت بده تا ادب و فرهنگ و فقه بیاموزد و سپس هر چه می‌خواهی انجام بده.

(۲) مأمون به آنان گفت: وای بر شما! چه می‌گویید؟ من به این جوانمرد از شما آشناترم. دانش این خاندان از جانب خدای متعال است و او به آنان الهام می‌فرماید و همواره نیاکان او در علم دین و ادب از رعایایی که هیچ گاه به حد کمال نمی‌رسند بی‌نیاز بوده‌اند و اگر می‌خواهید، ابو جعفر را بیازمایید تا برای شما آنچه را گفتم روشن سازد. آنان به مأمون گفتند: ای امیر مؤمنان! به آزمایش او برای خود و تو خرسندیم. اکنون میان ما و او را رها کن تا ما کسی را بگماریم که در حضور تو از او چیزی در مورد فقه و شریعت بپرسد. اگر پاسخ درست گفت، اعتراضی در کار او نخواهد بود و استواری اندیشه امیر مؤمنان در باره او بر خاص و عام آشکار می‌شود،

و اگر از پاسخ دادن درماند ما از خطر محفوظ می‌مانیم و همان کافی خواهد بود.

مأمون به آنان گفت: خود دانید و هر گاه می‌خواهید آزمایش کنید. آنان از حضور مأمون بیرون آمدند و بر این اتفاق نظر کردند که یحیی بن اکثم از ابو جعفر (ع) بپرسد و یحیی در آن هنگام قاضی القضاة بود. به او وعده دادند که اموالی نفیس به او پرداخت خواهند کرد به شرط آنکه از ابو جعفر (ع) سؤالی بپرسد که نداند. آنگاه پیش مأمون باز گشتند و خواستند تا روزی را برای آن کار معین کند و چنان کرد. در آن روز همگان جمع شدند و یحیی بن اکثم همراهشان بود. مأمون دستور داد برای محمد بن علی (ع) فرشی خاص گستردند و بر آن دو بالش چرمی نهادند و آن حضرت آمد و بر آن نشست و مأمون بر فرشی (تشکی) پیوسته به تشک ابو جعفر نشست.

یحیی بن اکثم گفت: ای امیر مؤمنان! اجازه می‌فرمایی از ابو جعفر سؤال کنم؟ عمر حضرت جواد در آن هنگام نه سال و چند ماه بود. مأمون گفت: در این مورد از او اجازه بگیر. یحیی گفت: فدایت گردم، اجازه می‌فرمایی پرسشی طرح کنم؟ ابو جعفر (ع) فرمود: آنچه می‌خواهی بپرس. یحیی گفت: فدایت گردم، در مورد محرمی که شکاری را بکشد چه می‌فرمایی؟ ابو جعفر پرسید: آیا در منطقه حرم یا بیرون حرم شکار کرده است؟ شخص محرم حکم آن را می‌دانسته یا نمی‌دانسته است؟ عمدی این کار را کرده است یا به خطا؟ محرم، آزاد بوده است یا برده؟ صغیر بوده است یا کبیر؟ برای بار نخست بوده یا تکرار شده است؟ شکار از پرندگان بوده یا غیر از آن؟ از جانوران کوچک بوده است یا بزرگ؟ محرم از کار خود پشیمان است یا نه؟ شکار در شب صورت گرفته است یا در روز؟ آیا محرم احرام عمره داشته یا احرام حج؟ یحیی بن اکثم سرگردان ماند و ناتوانی و حیرت

در چهره‌اش آشکار شد و زبانش بند آمد. و همه حاضران چگونگی کار او را دانستند. مأمون گفت: سپاس خدای را بر این نعمت و اینکه مرا در اندیشه خودم موفق داشت. سپس به خویشاوندان خود نگریست و گفت: اکنون آنچه را که منکر بودید شناختید؟ سپس روی به ابو جعفر (ع) کرد و گفت:

آیا خواستگاری می‌کنی و خود خطبه می‌خوانی؟ فرمود: آری ای امیر مؤمنان! مأمون گفت: فدایت گردم، خطبه عقد را برای خودت بخوان که من ترا برای خویش پسندیده‌ام و دخترم ام الفضل را به همسری تو در می‌آورم، هر چند گروهی بر این کار موافق نباشند.

(۱) ابو جعفر (ع) چنین گفت: سپاس خداوند را برای اقرار به نعمتهایش و با

اخلاص و اقرار به یگانگی خداوند می‌گویم که

لا اله الا الله

، و درود خداوند بر محمد سرور همه آفریدگان خداوند و برگزیدگان از خاندان او. از فضل خداوند متعال بر همگان این است که آنان را با حلال از حرام بی‌نیاز فرموده است و خدای سبحان فرموده است: (۱) «مردان بی‌زن و زنان بی‌شوهر و بندگان و کنیزان نیکوکار خود را به ازدواج یک دیگر در آورید و اگر فقیرند خدای آنان را از فضل خود بی‌نیاز می‌گرداند که خدا به احوال بندگان آگاه و رحمتش بیکران است.» «۱»

(۲) و سپس همانا محمد بن علی بن موسی، ام الفضل دختر عبد الله مأمون را به ازدواج خود در می‌آورد و صداق و کابین او را معادل کابین مادر بزرگ خود یعنی فاطمه دختر محمد که درودهای خدا بر همه‌شان باد قرار می‌دهد و آن پانصد درهم سره است. آیا ای امیر المؤمنین! با همین صداق او را به ازدواج در می‌آوری؟ مأمون گفت: آری، ای ابو جعفر! ام الفضل دختر خود را با همین صداق به ازدواج تو در آوردم. آیا تو این ازدواج را می‌پذیری؟ فرمود: آری پذیرفتم و به آن رضا دادم.

(۳) مأمون فرمان داد که همگان از خاص و عام به ترتیب مرتبه و مقام خود بنشینند.

ریان می‌گوید: چیزی نگذشت که هیاهویی شبیه گفتگوهای جاشویان و کارگزاران کشتی شنیدیم. ناگاه دیدیم خدمتگزاران قایق بزرگی را که از نقره ساخته و بر آن طنابهای ابریشمی آویخته‌اند، در حالی که بر گردونه‌یی نهاده‌اند می‌کشند و پیش می‌آورند. آن قایق انباشته از غالیه و عطر بود.

مأمون دستور داد نخست خواص از آن خود را عطر آگین کردند و سپس آن را پیش عوام بردند تا خود را عطر آگین سازند. آنگاه سفره‌ها گسترده شد و همگان غذا خوردند و سپس برای هر قوم به اندازه مرتبه ایشان جوایز آورده شد، و چون مردم

پراکنده شدند و خواص باقی ماندند، مأمون به ابو جعفر (ع) گفت: فدایت گردم، اگر مصلحت بدانی که موضوعات فقهی مذاکره شود، در باره انواع کفاره شخص محرم که شکاری را بکشد توضیح بده که بدانیم و بهره‌مند شویم.

فرمود: آری چنین است. اگر محرم در منطقه بیرون از حرم شکاری را بکشد و شکار از پرندگان بزرگ باشد باید گوسپندی قربانی کند و اگر در منطقه حرم شکار را کشته

---

(۱). آیه سی و دوم از سوره بیست و چهارم (نور). م.

باشد، کفاره دو برابر می‌شود و اگر جوجه پرنده‌یی را بیرون از حرم کشته باشد، باید یک بره را که از شیر گرفته شده است قربانی کند و اگر در منطقه حرم جوجه را کشته باشد، علاوه بر آن بهای جوجه را هم باید بپردازد. اگر شکار از جانوران وحشی دیگر نظیر گور خر باشد، باید ماده گاوی قربانی کند و اگر شکار شتر مرغ باشد باید یک ماده شتر تنومند قربانی کند و اگر شکار آهو باشد باید گوسپندی قربانی کند و هر یک از این موارد را که در منطقه حرم انجام داده باشد، کفاره‌اش دو برابر است و این قربانی برای کعبه است. در صورتی که محرم احرام به حج داشته باشد کفاره خود را باید در منطقه منی بکشد و اگر احرام او برای عمره باشد قربانی را در مکه می‌کشد. میزان کفاره برای شخص آگاه به حکم و کسی که از آن آگاه نیست برابر است و اگر عمدا شکار کرده باشد گناه آن هم بر او خواهد بود، ولی در صید خطا، گناهی بر او نیست. کفاره در مورد شخص آزاد بر عهده اوست و در مورد برده، بر عهده صاحب اوست و بر شخص صغیر کفاره نیست و حال آنکه بر شخص کبیر پرداخت آن جایز است. در صورتی که از کار خود پشیمان باشد عذاب آخرت از او برداشته می‌شود و حال آنکه اگر در آن باره همچنان پافشاری کند، عذاب آخرت هم بر او خواهد بود.

(۱) مأمون گفت: آفرین بر تو باد ای ابو جعفر و خدای نسبت به تو نیکی کناد «۱». و فدایت گردم، اگر مصلحت بدانی مناسب است شما هم از یحیی بن اکثم مسأله‌یی بپرسی، همان گونه که او از شما پرسید. ابو جعفر (ع) به یحیی فرمود: آیا بپرسم؟

گفت: اختیار با خود شماست در صورتی که بدانم پاسخ می‌گویم و در غیر آن صورت از خودت بهره‌مند می‌شوم و فرا می‌گیرم. ابو جعفر فرمود: به من بگو چگونه ممکن است مردی در بامداد به زنی نگاه کند و آن زن به او حرام باشد و چون آفتاب به اندازه کافی برآید بر او حلال شود و چون نیم روز شود آن زن بر او حرام گردد و به هنگام عصر بر او حلال باشد و به هنگام غروب آفتاب بر او حرام گردد و هنگام نماز عشاء بر او حلال باشد و در نیمه شب بر او حرام گردد و چون سپیده دمد بر او حلال گردد؟ چرا و به چه سبب این زن حلال و حرام می‌شود؟ یحیی بن اکثم گفت:

---

(۱). خوانندگان گرامی توجه خواهند فرمود که در این مورد نباید تنها به این روایت استناد کرد و باید به کتب مفصل فقه و رسایل علمیه (مناسک حج) نیز مراجعه کرد. م.

نه، به خدا سوگند نمی‌دانم پاسخ این پرسش چگونه است. اگر مصلحت بدانی بگو و به ما بهره برسان. حضرت جواد فرمودند: این زن در اول صبح کنیز متعلق به دیگری بود و نگریستن آن مرد بر او حرام بود. چون روز برآمد او را خرید و ملک خودش شد و نگریستن بر او حلال گردید. هنگام ظهر آن کنیز را آزاد کرد و نگریستن بر او حرام شد. هنگام عصر او را به ازدواج خود در آورد و حلال شد.

هنگام غروب با او ظهار کرد (از احکام اسلامی است که تفصیل آن در کتابهای فقهی آمده است و آن این است که مرد بگوید تو برای من همچو مادرم هستی. م.) و حرام شد. وقت نماز عشاء کفاره ظهار را پرداخت و بر او حلال شد. نیمه شب او را طلاق داد و حرام شد و هنگام سپیده دم به او رجوع کرد و حلال شد.

(۱) ریان بن شبیب می‌گوید: مأمون روی به حاضران کرد و گفت: آیا میان شما کسی هست که به این مسایل این گونه پاسخ دهد یا اقوال مختلف را در سؤالی که یحیی کرد بداند؟ همگان گفتند: نه، به خدا سوگند، و همانا امیر المؤمنین به آنچه اندیشیده داناتر است. مأمون گفت: شما کجا هستید؟ این خانواده همین طور که دیدید از میان مردم اختصاص به فضل یافته‌اند و کوچکی و کمی سن و سال مانع کمال آنان نیست. مگر نمی‌دانید که پیامبر (ص) دعوت به اسلام را از امیر المؤمنین علی (ع) شروع کرد و حال آنکه ده ساله بود و اسلام او را پذیرفت و به آن حکم کرد و هیچ کس دیگر غیر از او را در این سن و سال به اسلام دعوت نفرمود و با حسن و حسین (ع) هم بیعت کرد و حال آنکه آنان کمتر از شش سال عمر داشتند و با هیچ کودکی غیر از آن دو بیعت نفرمود. آیا نمی‌دانید که خداوند این قوم را اختصاصاتی داده است و همه از یک دیگرند و برای آخر ایشان هم همان حکم جاری است که برای اول ایشان جاری بوده است؟ و قوم پراکنده شدند.

(۲) فردای آن روز نیز مردم و ابو جعفر (ع) حاضر آمدند و فرماندهان و پرده داران و کارگزاران و ویژگان برای شاد باش گفتن به مأمون و ابو جعفر (ع) آمدند و سه طبق سیمین آوردند که در آن دانه‌هایی از مشک آمیخته به زعفران به اندازه فندق بود و میان آنها رقعه‌های کوچک نهاده بودند که حواله املاک و جوایز بزرگ بود و مأمون فرمان داد آنها را میان مردم نثار کردند و برافشاندند و به دست هر کس هر چه رسید گشود و رقعه را بیرون آورد و جایزه را خواست و به او دادند.

(۳) همچنین طبقهایی آکنده از بدره‌های زر نهادند و آن را میان فرماندهان نظامی

و دیگران بر افشاندند و مردم برگشتند در حالی که همگان با جوایز و عطاهای مأمون توانگر و بی‌نیاز شده بودند.

(۱) آنگاه مأمون فرمان داد تا بر همه مساکین و مستمندان صدقه بپردازند. مأمون همواره امام جواد (ع) را گرامی می‌داشت و در تمام مدت زندگی خود در بزرگداشت ایشان کوشش می‌کرد و او را بر فرزندان و اهل بیت خود برمی‌گزید و برتری می‌داد. «۱»

(۲) مردم نقل کرده‌اند که ام الفضل دختر مأمون از مدینه به پدرش نامه نوشت و شکایت کرد که ابو جعفر گاه با کنیزان خود شب را به روز می‌آورد و مرا به رشگ وامی‌دارد. مأمون در پاسخ نوشت: دختر عزیزم! ما ترا به ازدواج ابو جعفر در نیاورده‌ایم که حلالی را بر او حرام کنیم و بار دیگر چنین که نوشته‌ای منویسی. «۲»

(۳) و چون ابو جعفر (ع) از بغداد و پیش مأمون بیرون آمد و آهنگ مدینه فرمود، مردم او را بدرقه می‌کردند. چون به خیابان دروازه کوفه و کنار خانه مسیب رسید وقت نماز مغرب فرا رسید. پیاده شد و به مسجد درآمد. در صحن مسجد درخت سدر خشکیده‌یی بود که میوه هم نداشت. امام جواد (ع) کوزه آبی خواست و کنار آن درخت وضو گرفت و برخاست و اقامه فرمود و با مردم نماز گزارد. در رکعت اول پس از حمد سوره نصر را خواند و در رکعت دوم پس از حمد سوره توحید را خواند و پیش از رکوع دعای دست خواند و پس از رکعت سوم و تشهد و سلام اندکی نشست و ذکر خدا بر زبان آورد و بدون آنکه تعقیب دیگری بخواند برخاست و چهار رکعت نافله را گزارد و پس از آن تعقیب خواند و دو سجده شکر به جای آورد و از جای برخاست و چون کنار آن درخت رسید، مردم دیدند که آن درخت سر سبز و خرم شده و میوه برآورده است و از این موضوع شگفت کردند و از دانه‌های آن خوردند، شیرین و بدون هسته بود و امام جواد همان دم به مدینه حرکت فرمود، و همواره در مدینه بود تا آنکه در اول سال دویست و بیست، معتصم او را به بغداد فرا خواند و حضرت مقیم آن شهر شدند تا آنکه درگذشت (در آخر ذی قعده

---

(۱). این روایت با ذکر سلسله سند و با همین تفصیل در صفحات ۲۹۹ تا ۳۰۲ ارشاد، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، و به نقل مرحوم مجلسی در صفحه ۷۹ جلد ۵۰ بحار الانوار چاپ جدید، در تفسیر قمی و احتجاج طبرسی هم آمده است. م.

(۲). در ارشاد ص ۳۰۴، آمده است. م.

آن سال همان جا رحلت فرمود و پشت سر مرقد پدر بزرگش موسی بن جعفر علیهما- السلام به خاک سپرده شد). «۱»

(۱) علی بن خالد می‌گوید: در سامرا بودم. به من خبر رسید، مردی را از شام در غل و زنجیر کشیده و آورده‌اند و در سامرا زندانی است و ادعای پیامبری کرده است. من بر در زندان رفتم و با پاسبانان و زندانبانان مدارا کردم. اجازه دادند پیش آن مرد رفتم. دیدم مردی خردمند و عاقل است. به او گفتم: فلانی! داستان تو چیست؟ گفت: مردی از اهالی شامم و در محلی که گفته می‌شود سر امام حسین (ع) را آنجا نصب کرده‌اند (به نیزه گذاشته‌اند) به پرستش و عبادت خدا مشغول بودم.

شبی در همان حال که روی به محراب عبادت داشتم و ذکر خدا می‌گفتم، ناگاه شخصی را برابر خود دیدم و به او نگریستم. به من گفت برخیز، برخاستم. اندکی مرا راه برد. ناگاه خود را در مسجد کوفه دیدم. او نماز گزارد و من هم همراهش نماز گزاردم. سپس به راه افتاد و از آنجا رفت و من هم با او بودم. اندکی رفت، ناگاه خود را در مسجد پیامبر دیدم. او به رسول خدا درود و سلام فرستاد و نماز گزارد. من هم همراهش نماز گزاردم. سپس اندکی راه رفت و ناگاه خود را در مکه دیدم. او طواف کرد،

من هم طواف کردم. سپس از مکه بیرون آمد. اندکی راه رفت و من ناگاه خود را همان جا یافتم که در شام به عبادت مشغول بودم و آن شخص از نظرم ناپدید شد و من از آنچه دیده بودم متعجب و سرگردان ماندم. سال بعد باز همان شخص را دیدم و سخت شاد شدم. مرا صدا کرد پاسخ دادم و همچون سال گذشته رفتار کرد و چون خواست از من جدا شود گفتم: ترا به حق آن کس که ترا بر این کار توانا ساخته است سوگند می‌دهم بگویی کیستی؟ فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفرم. این سخن را با کسی که به حیره می‌رفت گفتم (این خبر را با کسی گفتم) و به اطلاع محمد بن عبد الملک بن زیات «۲» رسید. فرستاد و مرا گرفتند و به بند

---

(۱). در ارشاد، ص ۳۰۴، آمده است و دنباله آن را در پرانتز نوشتم و فتال آن را نیاورده است. م.

(۲). محمد بن عبد الملک زیات از دبیران ادیب و سر سپردگان خاندان برمکی و بر کشیده ایشان که به وزارت معتصم و واثق رسید و متوکل بر او خشم گرفت و او را در تنوری که خودش برای شکنجه مردم فراهم آورده بود انداخت و موضوع بسیار عبرت آموزی است. رک. به: ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۸۲، چاپ ۱۳۵۷ قمری، مصر. م.

و زنجیر کشیدند و به عراق آوردند و این چنین که می‌بینی زندانی شدم و اتهامی این چنین محال به من بستند. من به او گفتم: داستان خویش را برای محمد بن عبد الملک زیات بنویس. گفت: تو چنین کن. من داستانش را نوشتم و شرح موضوع را در آن گنجاندم و به ابن زیات رساندم. رقعه بر پشت کرده و نوشته بود: به همان کس که ترا یک شبه از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از آنجا به مکه و سپس به شام برده است بنویس تا ترا از زندان بیرون برد. علی بن خالد می‌گوید: این موضوع مرا اندوهگین ساخت و بر حالش رقت آوردم و اندوهگین بازگشتم. فردای آن روز صبح زود به سوی زندان رفتم تا موضوع را به او اطلاع دهم و به او بگویم شکیبا باشد و دلداریش دهم. ناگهان گروهی از سپاهیان و نگهبانان و زندان‌بانان و گروه بسیاری از مردم را دیدم که به هر سو می‌دوند. سبب را پرسیدم. گفتند: آن کسی که ادعای پیامبری می‌کرد و از شام او را آورده بودند، از دیشب در زندان گم شده است و نمی‌دانیم آیا به زمین فرو شده یا پرنده‌یی او را در ربوده است.

این علی بن خالد زیدی بود و پس از این موضوع، شیعه دوازده امامی و نیکو اعتقاد شد. «۱»

(۱) مطرفی می‌گوید: حضرت رضا (ع) رحلت فرمودند و حال آنکه من از ایشان چهار هزار درهم طلب داشتم و هیچ کس جز من و ایشان آن را نمی‌دانست. ابو جعفر (ع) به من پیام دادند فردا پیش من بیا. فردا صبح زود خدمت ایشان رفتم. فرمودند: پدرم رحلت فرمود و تو چهار هزار درهم از ایشان طلب داشتی. گفتم: آری. در این هنگام گوشه جانمازی را که روی آن نشسته بودند بلند کردند. زیر آن مقداری دینار بود که به من تسلیم فرمودند و ارزش آن درست معادل چهار هزار درهم بود. «۲»

(۲) محمد بن حمزه هاشمی می‌گوید: صبح روز عروسی حضرت جواد با دختر مأمون به حضور ایشان رفتم. اتفاقا شب قبل دارویی خورده بودم که سخت تشنه بودم و چون نخستین کسی بودم که به حضورش آمده بودم نخواستم آب طلب کنم. ابو جعفر (ع) به چهره من نگریست و فرمود: ترا تشنه می‌بینم. گفتم: آری. فرمود: ای غلام! برای ما آب بیاور. با خود گفتم هم اکنون آب مسموم خواهند آورد و اندوهگین

---

(۱). این روایت در بصائر الدرجات صفار، ص ۴۰۲ و در ارشاد مفید و هم جلد اول کافی، ص ۴۹۲، آمده است. م.

(۲). در ارشاد مفید و اعلام الوری طبرسی آمده است. م.

شدم. ابو جعفر (ع) به روی من لبخند زد و به غلام گفت: آب را به من بده و آن را گرفت و مقداری را نوشید و به من داد نوشیدم، و چون مدت زیادی آنجا نشستم باز تشنه شدم و باز ایشان آب خواستند و همچون بار نخست عمل فرمود و خود نوشید و سپس به من داد و لبخند زد. محمد بن حمزه می‌گوید: محمد بن علی هاشمی به من گفت: به خدا سوگند تصور می‌کنم همان گونه که رافضیان می‌گویند ابو جعفر آنچه را در دلهاست می‌داند. «۱»

(۱) ابراهیم بن عقبه می‌گوید: برای امام هادی (ع) نوشتم و پرسیدم: آیا زیارت مرقد مطهر امام حسین (ع) برتر است یا زیارت کاظمین؟ مرقوم فرمود: زیارت امام حسین (ع) مقدم است و کاظمین زیارت دو تن و دارای پاداش بزرگتری است. «۲»

(۲) امام جواد (ع) در مدینه شب جمعه نوزدهم رمضان یا نیمه رمضان سال ۱۹۵ هجری متولد شد و در آخر ذی قعده و هم گفته‌اند روز شنبه ششم ذی حجه سال دویست و بیست در بغداد در حالی که مسموم شده بود شهید شد و رحلت فرمود و در آن هنگام بیست و پنج ساله بود. مادرش کنیزی به نام خیزران است که از بستگان ماریه قبطیه (مادر حضرت ابراهیم پسر حضرت ختمی مرتبت) است و هم گفته‌اند نامش سبیکه و از مردم نوبه بوده است. مدت امامت ایشان هفده سال بوده است. «۳»

(۳) محمد بن ابی طلحه عونی چنین سروده است:

«سلام و روح و ریحان بر رضا باد و سلام بر کسی که همچون او و چون ستاره درخشان است.»

(۴) دیگری می‌گوید:

«فرزندان احمد (ص) همگی خاک آلود و دارای جامه‌های ژنده و همچون درخت اراک هستند و حال آنکه زنازادگان بر همگان حکومت و پادشاهی می‌کنند.

پروردگار ما که همه افلاک را آفریده است پاک و منزه است.» «۴»

---

(۱). در اصول کافی، ص ۴۹۵، ج ۱، و ارشاد مفید، ص ۳۰۵، آمده است. م.

(۲). این روایت در تهذیب شیخ طوسی، ص ۸۲، ج ۶، و اصول کافی ص ۵۸۳، ج ۴، و با اسناد دیگر در عیون اخبار الرضا، ص ۲۶۱، ج ۲، آمده است. م.

(۳). برای اطلاع از دیگر اقوال در این باره، به صفحات ۱ تا ۱۸ جلد ۵۰ بحار الانوار چاپ جدید مراجعه فرمایید. م.

(۴). برای اطلاع از اشعار دیگر از جمله اشعار سید مرتضی و مهیار دیلمی و دیگران به صفحات ۳۹۲ تا ۳۹۹ جلد ۴ مناقب ابن شهر آشوب مراجعه فرمایید. م.

(۱)

مجلس بیست و هفتم در امامت و مناقب ابو الحسن علی بن محمد (ع)

(۲) پس از ابو جعفر محمد (ع) به نص ایشان و دلایل معتبر عقلی دیگر پسرش ابو الحسن علی بن محمد امام است.

اسماعیل بن مهران می‌گوید: هنگامی که امام جواد (ع) برای بار نخست از مدینه به بغداد می‌رفت گفتم فدایت گردم، من در این سفر بر شما بیمناکم. پس از شما امامت با کیست؟ در حالی که لبخند می‌زد روی خود را به من کرد و فرمود:

موضوعی که پنداشته‌ای در امسال (این سفر) نخواهد بود. پس از آن، هنگامی که معتصم ایشان را به بغداد فرا خواند به حضورش رفتم و گفتم: فدایت گردم، شما می- روی، پس از شما امامت با کیست؟ امام جواد (ع) گریست، آنچنان که ریش آن حضرت از اشگ خیس شد و سپس به من رو کرد و فرمود: آری، در این سفر باید بر من ترسید. امامت پس از من از پسرم علی خواهد بود. «۱»

(۳) زید بن علی بن حسین بن زید می‌گوید: بیمار شدم. طبیبی در شب به عیادت من آمد و برای من دوایی را تجویز کرد که باید چند روز هنگام سحر بخوری. آن شب تهیه آن دارو برای من ممکن نشد و چون طبیب از در خانه بیرون رفت همان دم خدمتکار ابو الحسن هادی (ع) از درآمد و کیسه‌یی همراه داشت که همان دارو در آن بود و گفت: ابو الحسن سلامت می‌رساند و می‌گوید این دوا را بگیر و باید چند روز بخوری. دارو را گرفتم و خوردم و بهبودی یافتم. محمد بن علی می‌گوید: زید بن علی به من گفت: غلات از این حدیث کجایند؟ (۴) خیران اسباطی «۲» می‌گوید: در مدینه به حضور امام ابو الحسن هادی (ع) رسیدم.

فرمود از واثق (خلیفه عباسی) چه خبر داری؟ گفتم: فدایت گردم، هنگامی که من بیرون آمدم او را سلامت دیدم و من از آخرین کسانی هستم که او را دیده‌ام، یعنی ده روز پیش. فرمود: مردم مدینه می‌گویند او مرده است. گفتم: من آخرین کسی هستم

---

(۱). این روایت در کتاب اصول کافی، ص ۳۲۳، ج ۱، و ارشاد مفید، ص ۳۰۸ و اعلام الورای طبرسی، ص ۳۳۹ آمده است. م.

(۲). در متن روضة الواعظین خیزران است. در منابع دیگر خیران است. برای اطلاع از شرح حال این راوی مراجعه کنید به: مجمع الرجال قهپایی، ص ۲۷۶، ج ۲. م.

که او را دیده‌ام. فرمود: مردم می‌گویند او مرده است و چون فرمود مردم چنین می- گویند دانستم که مقصود از مردم خود ایشان هستند. سپس پرسیدند: جعفر (یعنی متوکل خلیفه عباسی) چه کرد؟ گفتم: وقتی آمدم او را در بدترین احوال در زندان دیدم. فرمود: اما او به خلافت رسیده است. سپس پرسید: ابن زیات چه کرد؟ گفتم:

مردم همراهش هستند و فرمان فرمان اوست. فرمود این کار بر او نافرخنده است.

آنگاه سکوت فرمود و پس از لحظه‌یی گفت: فرمان و تقدیر خداوند اجرا می‌شود و از آن چاره نیست. ای خیران! واثق مرد و متوکل خلیفه شد و ابن زیات کشته شد.

گفتم: فدایت گردم، این موضوع چه هنگامی اتفاق افتاده است؟ فرمود: شش روز پس از بیرون آمدن تو. «۱»

(۱) سبب رفتن آن حضرت از مدینه به سامرا «۲» چنین بود که عبد الله بن محمد در مدینه فرمانده نظامی و پیشنماز بود. او در مورد ایشان پیش متوکل سخن‌چینی کرد و پس از آن هم تصمیم به آزار ایشان گرفت و چون به امام هادی خبر رسید که عبد الله سخن چینی کرده است، نامه‌یی در این باره برای متوکل نوشت و در آن متذکر شد که عبد الله سخن چینی کرده و دروغ بر ایشان بسته است. متوکل به نامه ایشان پاسخ داد و در نامه از ایشان خواست به سامرا بیاید و گفتار و رفتار پسندیده نسبت به ایشان معمول خواهد شد. نامه متوکل چنین بود: (۲) «بسم الله الرحمن الرحیم. اما بعد، همانا که امیر المؤمنین منزلت تو را می- شناسد و خویشاوندی تو را پاس می‌دارد و حقوق ترا رعایت می‌کند و می‌خواهد کارها را در باره تو و خاندان تو چنان فراهم آورد که خداوند متعال احوال شما و ایشان را اصلاح فرماید و عزت شما و ایشان را پایدار بدارد و امیر المؤمنین می- خواهد تو و ایشان در کمال ایمنی باشید و با این کار رضایت پروردگار خویش را طلب می‌کند و می‌خواهد آنچه را بر او واجب است انجام دهد، وانگهی امیر المؤمنین چنین تصمیم گرفته است عبد الله بن محمد را از شغل فرماندهی نظامی و امامت مسجد مدینه بر کنار نماید و این به آن جهت است که حق ترا ندانسته و

(۱). این خبر هم در اصول کافی، ص ۴۹۸، ج ۱، و ارشاد مفید، ص ۳۰۹، آمده است. م.

(۲). سامرا: در باره ضبط این کلمه که چند گونه است و اهمیت و چگونگی ساختن این شهر، یاقوت در معجم البلدان مفصل بحث کرده است. م.

منزلت تو را کوچک و سبک پنداشته است و در آن هنگام که به تو تهمتی زده و چیزی نسبت داده بود، امیر المؤمنین بری بودن تو از آن و راستی نیت و خیر خواهی و نیکوکاری تو را دانست و این سخن تو را پذیرفت که هرگز در پی آن نبوده‌ای و امیر مؤمنان آن کارها را به محمد بن فضل واگذار کرد و به او فرمان داد در بزرگداشت و گرامیداشت تو فروگذار نباشد و فرمان و رای تو را مورد توجه قرار دهد و با این کار به خداوند و امیر مؤمنان تقرب جوید. ضمنا امیر مؤمنان مشتاق تو است و دوست می‌دارد ترا ببیند و دیدار تازه کند. اکنون اگر تو هم دیدار او و ماندن پیش او را دوست می‌داری و نشاط آن را داری مناسب است خودت و هر کس از خاندان و دوستان و خدمتکارانت را که انتخاب می‌کنی با آرامش و مهلت حرکت کنید.

هر گاه می‌خواهید کوچ کنید و هر جا می‌خواهید فرو آیید و به هر گونه که می‌خواهید راه بسپرید اگر هم دوست داشته باشی یحیی بن هرثمه خدمتگزار و وابسته امیر مؤمنان و همراهانش که سپاهی هستند همراه شما باشند. هر گاه کوچک و حرکت کنی آنان هم حرکت کنند و در این باره فرمان با تو است و به او فرمان داده‌ایم که در فرمان تو باشد. از خداوند طلب خیر کن و حرکت کن تا به حضور امیر مؤمنان برسی و هیچ یک از برادران و فرزندان و افراد خاندان او در نظرش به منزلت و مقام تو نمی- رسد و او هم نسبت به آنان به اندازه‌یی که نسبت به تو مهربان و نیکوکار و آسوده خاطر است، نیست و سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد، و این نامه را ابراهیم بن عباس در ماه جمادی الآخر سال دویست و چهل و سه نوشته است.»

(۱) چون این نامه به امام هادی (ع) رسید، آماده حرکت شد و یحیی بن هرثمه هم همراه ایشان بود تا به سامرا رسیدند. ولی همین که به سامرا رسید، متوکل دستور داد او را بار ندهند و در کاروانسرایی که معروف به کاروانسرای درماندگان بود فرو آورده شد و سپس متوکل دستور داد خانه‌یی را برای ایشان خالی کردند و به آنجا منتقل شدند.

(۲) صالح بن سعید می‌گوید: همان روزی که امام هادی (ع) به سامراء رسید به دیدارش رفتم و گفتم: فدایت گردم، اینان در همه کارها می‌خواهند شما را کوچک کنند و پرتو شما را خاموش نمایند، تا آنجا که در این کاروانسرای ناپسند که ویژه مستمندان و درماندگان است شما را فرود آوردند. فرمود: ای پسر سعید! در چه فکری؟ آنگاه با دست خود اشاره کرد و فرمود نگاه کنم و چون نگریستم بوستانهای

آراسته و جویبارهای روان و باغهای نیکو دیدم که در آن کنیزکان عطر آگین و غلامانی همچون لؤلؤ مکنون دیدم و چشم حیران و شگفتیم افزون شد و فرمود: ای سعید! هر جا که باشیم این چیزها در اختیار ماست و ما در کاروانسرای درماندگان نیستیم. «۱»

(۱) امام هادی (ع) در مدت اقامت در سامراء بر حسب ظاهر گرامی و محترم بود و هر چند متوکل در صدد چاره و کارسازی بود که آن حضرت را فرو گیرد، بر آن توفیق نیافت و برای متوکل و آن حضرت احادیث بسیار است که با ذکر آن کتاب طولانی می‌شود. «۲»

(۲) به امام صادق (ع) گفته شد: برای کسی که یکی از شما را زیارت کند چه پاداشی است؟ فرمود: همچون کسی است که پیامبر (ص) را زیارت کند.

(۳) امام رضا (ع) فرموده است: همانا برای هر امامی بر گردن دوستان و شیعیان ایشان حقی است و عهدی و یکی از لوازم وفای به عهد و حسن ادای آن زیارت مرقدهای ایشان است. هر کس آنان را با رغبت زیارت کند و به آنچه آنان رغبت داشته‌اند تصدیق کند، امامان او در قیامت شفیعان او خواهند بود. «۳»

(۴) امام ابو محمد حسن بن علی عسگری (ع) فرموده است: قبر من در سامرا مایه امان هر دو گروه است. «۴» تولد امام هادی روز سه شنبه نیمه ذی حجه سال دویست و دوازده هجری در مدینه بوده است و در سوم رجب دویست و پنجاه و چهار در سامرا رحلت فرموده است و عمر ایشان چهل و یک سال و هفت ماه بوده است و مادرش کنیزی به نام سمانه است و مدت امامت آن حضرت سی و سه سال بوده است و مدت توقف ایشان در سامرا ده سال و چند ماه بوده است. «۵»

---

(۱). تمام این بخش عینا و بدون کم و بیشی در صفحات ۳۱۳ و ۳۱۴ ارشاد مفید آمده است و در اعلام الورای طبرسی هم نقل شده است. م.

(۲). ستیزه و دشمنی متوکل با آل علی علیهم السلام در بسیاری از کتابهای پیش از ارشاد مفید و روضة آمده است، از جمله به مروج الذهب مسعودی، بخش زندگی متوکل مراجعه شود و در کتب قرن ششم و هفتم اهل سنت برای دیدن نمونه‌هایی از این آزارها به صفحات ۳۵۹ تا ۳۶۱ تذکرة الخواص سبط ابن جوزی، چاپ نجف مراجعه فرمایید. م.

(۳). در عیون اخبار الرضا آمده و قبلا منابع آن ذکر شد. م.

(۴). در تهذیب طوسی، ص ۹۳، ج ۶، آمده است. م.

(۵). برای اطلاع از اقوال دیگر به بحار الانوار، صفحات ۱۱۳ تا ۱۱۷، جلد پنجاهم رجوع کنید. م.

این اشعار در باره آن حضرت سروده شده است (ظاهرا از قصیده رائیه محمد بن ابی طلحه عونی است):

«ای پسر کسی که شفیع و مطاع است و ای پسر چراغهای تابان و سپید چهرگان و ای پسر آیین و دین و ای پسر قرآن و روایت و حدیث! تو باید کشته شوی؟! اینها که برای تو برشمردم در صحرا و شهر شناخته شده است. از جمیع جهات پاکیزه و از هر شائبه و کدورتی به دوری. درود بر کسی که با نام او امامها به ده می‌رسد و سلام از خدا بر امام یازدهم.» «۱»

(۱)

مجلس بیست و هشتم در امامت و مناقب ابو محمد حسن بن علی العسکری (ع)

(۲) پس از امام ابو الحسن هادی (ع) پسرش ابو محمد حسن بن علی (ع) امام است زیرا همه صفات فضل در او جمع و بر همگان مقدم بوده است و برای او مقتضیات امامت و ریاست از علم و زهد و عقل و عصمت و شجاعت فراهم بوده و پدرش هم تصریح بر امامت او کرده است و دلایل دیگری که در گذشته بیان شد.

(۳) علی بن مهزیار «۲» می‌گوید: به امام هادی گفتم به خدا پناه می‌برم، ولی اگر حادثه‌یی برای شما پیش آمد، به چه کسی باید مراجعه کنم؟ فرمود: جانشین و صاحب عهد من، پسر بزرگم یعنی امام حسن (ع) است. «۳»

(۴) محمد بن یحیی می‌گوید: پس از درگذشت محمد پسر امام هادی برای عرض تسلیت به حضورش رفتم. ابو محمد حسن بن علی هم نشسته بود که گریست و حضرت هادی به ایشان رو کرد و فرمود: خداوند امامت را در تو نهاده است و از این جهت خدا را سپاس و ستایش می‌گویم. «۴»

(۵) عبد الله بن محمد اصفهانی می‌گوید: «امام هادی فرمود: امام شما پس از من کسی است که بر جنازه من نماز می‌گزارد» و ما پیش از مرگ امام هادی، امام حسن را نمی- شناختیم و چون امام هادی رحلت فرمود ایشان آمد و بر جنازه پدر نماز گزارد. «۵»

---

(۱). این اختصار در مورد حضرت هادی و حضرت عسکری که در فصل بعد ملاحظه می‌کنید، سؤال برانگیز است. آیا خلیفگان بغداد و دست نشاندگان ایشان در خراسان در این باره و ارتباط بیشتر این دو بزرگوار با حضرت بقیة اللّه (ع) حساسیت داشته‌اند؟. م.

(۲). عینا با ذکر سلسله اسناد در ارشاد مفید آمده است. م.

(۳). عینا با ذکر سلسله اسناد در ارشاد مفید آمده است. م.

(۴). عینا با ذکر سلسله اسناد در ارشاد مفید آمده است. م.

(۵). عینا با ذکر سلسله اسناد در ارشاد مفید آمده است. م.

ص:۴۰۴

(۱) محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر می‌گوید: کار بر ما سخت شد. پدرم به من گفت: بیا نزد این مرد یعنی امام حسن عسکری برویم که معروف به سخاوت است.

گفتم: او را می‌شناسی؟ گفت: نه او را می‌شناسم و نه تاکنون او را دیده‌ام. «۱» به سوی خانه ایشان رفتیم. پدرم میان راه به من گفت: چه نیازمندیم که پانصد درهم به ما ببخشد.

صد درهم برای جامه، دویست درهم برای خرید آرد و دویست درهم برای مخارج دیگر. من هم در دل گفتم: ای کاش سیصد درهم به من ببخشد با صد درهم، خری بخرم و صد درهم هزینه جامه من و صد درهم برای مخارج دیگر، و به ناحیه جبل بروم.

گوید: همین که بر در خانه امام حسن رسیدیم، غلامش بیرون آمد و گفت: علی بن ابراهیم و پسرش وارد شوند. چون وارد خانه شدیم و سلام دادیم به پدرم گفت: ای علی! چه چیز موجب شده است که تا کنون پیش ما نیایی؟ گفت: ای سرور من! آرزو داشتم که ترا با این وضع، خود ببینم، و چون از خانه‌اش بیرون آمدیم غلامش از پی ما آمد و نخست کیسه‌یی به پدرم داد که در آن پانصد درهم بود و گفت: دویست درهم برای جامه و دویست درهم برای آرد و صد درهم برای هزینه‌های دیگر. کیسه‌یی هم به من داد و گفت: این سیصد درهم است. صد درهم برای بهای خر، صد درهم برای هزینه جامه و صد درهم برای هزینه‌های دیگر و به سمت جبل مرو و به سورا «۲» برو. گوید:

او به سورا رفت و آنجا زن گرفت و امروز درآمدش سالیانه دو هزار دینار است و با وجود این پیرو مذهب واقفیه است. «۳»

(۲) محمد بن ابراهیم کردی که راوی این روایت است می‌گوید: به او گفتم چه دلیل و نشانه‌یی بهتر از این؟ گفت: راست می‌گویی ولی مذهب واقفیه چیزی است که بر آن عادت کرده‌ایم! (۳) احمد بن حارث قزوینی می‌گوید: همراه پدرم در سامرا بودم و پدرم میر آخور بود و عهده‌دار امور مرکبهای ابو محمد حسن بن علی بود. مستعین عباسی «۴» استری

---

(۱). عینا با ذکر سلسله اسناد در ارشاد مفید آمده است. م.

(۲). سورا نام چشمه زاری نزدیک بغداد است. در ارشاد مفید سواد آمده است. م.

(۳). واقفیه گروهی هستند که پس از حضرت موسی بن جعفر، امامت حضرت رضا را نپذیرفته‌اند. م.

(۴). دوازدهمین خلیفه عباسی که برادر متوکل است و پس از مرگ منتصر پسر متوکل از ۲۴۸ تا ۲۵۱ خلیفه بوده است. رک. به: معجم الاسرات، زامباور، ص ۳. م.

ص:۴۰۵

داشت بسیار زیبا و چموش و سرکش و نمی‌گذاشت که کسی دهانه بزند و سوارش شود و تمام مهترها آنچه کردند راهی برای این کار پیدا نکردند. یکی از ندیمان مستعین گفت: این استر را برای ابن الرضا (حضرت امام حسن عسکری) بفرست، ممکن است او بتواند سوارش شود یا اینکه این او را خواهد کشت! گوید: آن استر را برای ایشان فرستاد. پدرم هم همراهش بود. هنگامی که امام حسن وارد خانه شد، من هم با پدرم بودم. ایشان به آن استر که در صحن خانه ایستاده بود نگریست. به جانب آن رفت و دست بر کفل جانور نهاد. من به آن استر نگاه می‌کردم. چندان عرق کرده بود که از آن فرو می‌چکید. سپس امام حسن پیش مستعین رفت و سلام داد. مستعین خوشامد گفت و نزدیک آمد و گفت: ای ابو محمد! بر این استر لگام بزن.

ایشان به پدرم فرمود: این استر را لگام بزن. مستعین گفت خودت این کار را انجام بده. امام حسن (ع) عبای خود را کنار نهاد و برخاست و استر را لگام کرد و برگشت و نشست. مستعین گفت: بر آن زین بگذار. باز ایشان به پدرم گفت بر این استر زین بگذار و مستعین گفت خودت این کار را انجام بده و ایشان دوباره برخاست و آن را زین کرد و برگشت. مستعین گفت: آیا صلاح نمی‌دانی خودت سوار شوی و آن را بیازمایی؟ ایشان برخاست و بدون آنکه استر چموشی کند سوار آن شد و آن را در صحن خانه به حالت دو در آورد و سپس آن را وادار به حرکت آرام کرد و استر به بهترین گونه فرمانبردار بود. امام حسن برگشت و پیاده شد. مستعین گفت: آن را چگونه یافتی؟ فرمود: مرکبی به این خوبی و راحتی ندیده‌ام. مستعین گفت: امیر المؤمنین آن را به تو بخشید و ایشان به پدرم گفت: آن را بگیر و پدرم لگامش را گرفت و برد.

(۱) ابو حمزه نصیر یعنی نصیر خادم می‌گوید: مکرر می‌شنیدم که امام حسن عسکری (ع) با غلامان خود به زبان ایشان سخن می‌گفت و میان ایشان گروهی ترک و گروهی رومی و گروهی از مردم اسلاو (صقلاب) بودند. من از این موضوع شگفت کردم و با خود گفتم: این مرد در مدینه متولد شده است و تا هنگام رحلت پدرش ابو الحسن هادی (ع) که هیچ جا ظاهر نمی‌شده است، کسی هم که او را ندیده است، چگونه این لغات را می‌داند؟ امام حسن (ع) روی به من کرد و گفت: خداوند حجت خود را از دیگر مردمان آشکار می‌سازد و شناخت همه چیز را به او ارزانی می‌دارد و همه لغات و انساب و حوادث را می‌داند، و اگر چنین نباشد چه فرقی میان او و دیگر مردم است؟

ص:۴۰۶

(۱) محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) می‌گوید: عباسیها نزد صالح بن وصیف رفتند که امام حسن عسکری (ع) پیش او زندانی بود و گفتند بر او سخت بگیر و گشایشی در کارش فراهم مکن. صالح گفت: می‌گویید چه کنم؟ دو مرد از بدترین مردم را بر او گماشتم و آنان را از لحاظ عبادت و روزه گرفتن و نیکوکاری به درجه بسیار بزرگی رسیدند. آنگاه دستور داد آن دو را آوردند و به آن دو گفت:

وای بر شما! در مورد این مرد چه می‌گویید؟ گفتند: چه می‌توانیم بگوییم؟ در باره مردی که همه شب را نماز می‌گزارد و روزها همیشه روزه‌دار است. سخن هم نمی- گوید و فقط به عبادت مشغول است و چون به ما می‌نگرد لرزه بر اندام ما می‌افتد و اختیار از دست ما بیرون می‌رود. عباسیها همین که این سخن را شنیدند ناامید برگشتند.

(۲) و اصحاب ما روایت می‌کنند که امام حسن عسکری (ع) را به سرهنگی سپردند که بر ایشان بسیار سخت می‌گرفت و آزار می‌رساند. همسر آن سرهنگ به او گفت:

از خدا بترس. گویا نمی‌دانی چه کسی در خانه تو زندانی است؟ و صلاح و عبادت آن حضرت را یاد آور شد و گفت: من از این روی بر تو بیمناکم. آن سرهنگ گفت:

به خدا سوگند او را میان درندگان می‌اندازم و در این مورد اجازه گرفت. به او اجازه دادند و چنان کرد و هیچ شک نداشتند که درندگان آن حضرت را دریده‌اند. ولی چون نگریستند که ببینند چه شده است، ایشان را دیدند که به نماز ایستاده است و درندگان اطراف ایشانند. دستور داد ایشان را بیرون آرند و به خانه خودشان ببرند. «۱»

(۳) حسن بن محمد اشعری و محمد بن یحیی و کسان دیگری غیر از آن دو نقل می‌کنند که احمد بن عبید الله بن خاقان سرپرست املاک و مالیات قم بود. روزی در مجلس او سخن از علویان و مذاهب ایشان به میان آمد. با آنکه او سخت از اهل بیت رو گردان و ناصبی بود، گفت: من هیچ یک از علویان سامرا را ندیده و نمی‌شناسم که در سکون و آرامش و پاکدامنی و خردمندی و رفتار و اهمیت در نظر خاندان چون حسن بن علی بن محمد بن رضا باشد. بنی هاشم او را بر همه سالخوردگان خود مقدم می‌داشتند و نزد فرماندهان نظامی و وزیران و عموم مردم هم همان گونه بود. به یاد دارم روزی کنار پدرم ایستاده بودم و آن روز، روز جلوس عمومی او بود. ناگاه

---

(۱). این سه روایت هم با ذکر سلسله سند در ارشاد مفید آمده است. م.

پرده‌داران او آمدند و گفتند: ابو محمد، ابن الرضا بر در است. پدرم با صدای بلند گفت: اجازه دهید. من از رفتار پرده‌داران تعجب کردم که چگونه در حضور پدرم کنیه کسی را می‌گویند و حال آنکه در حضور او فقط از خلیفه یا ولیعهد یا کسانی که خلیفه دستور داده بود با کنیه یاد می‌شد. در این هنگام مردی گندم گون و خوش قامت و نیکو چهره که دارای اندام برازنده بود آشکار شد. جوان بود، در عین حال شکوه و جلال ویژه‌یی داشت و چون پدرم به او نگریست از جا برخاست و چند گام به استقبال او رفت و ندیده بودم که پدرم چنین کاری نسبت به هیچ یک از بنی هاشم و فرماندهان نظامی انجام دهد و چون نزدیک رسید، پدرم او را در آغوش کشیده چهره و سینه‌اش را بوسید و دستش را گرفت و بر سجاده‌یی که خود نشسته بود نشاند و خود کنار او نشست و روی خود را به طرف او کرد و شروع به گفتگو با او نمود و مکرر می‌گفت: فدایت گردم، و من از رفتار پدرم در شگفت بودم. در این هنگام پرده‌دار آمد و گفت: موفق اینجا می‌آید. «۱» معمولا هر گاه موفق می‌آمد، نخست

پرده‌داران و فرماندهان مخصوص می‌آمدند و در دو صف می‌ایستادند تا او بیاید و برود. در آن روز پدرم بدون توجه همچنان با ابن الرضا سخن می‌گفت تا آنکه غلامان ویژه موفق ظاهر شدند. در این هنگام پدرم به او گفت: فدایت گردم، اکنون اگر بخواهید می‌توانید بروید، و به پرده‌داران خود گفت: او را از پشت آن دو صف ببرید که این مرد (یعنی موفق) او را نبیند. او برخاست. پدرم نیز برخاست و او را در آغوش کشید و او رفت. من به پرده‌داران و غلامان پدرم گفتم: این چه کسی بود که او را در حضور پدرم با کنیه معرفی و صدا می‌کردید و پدرم با او چنین رفتار کرد؟ گفتند: مردی علوی است که به او حسن بن علی می‌گویند و معروف به ابن الرضا است، و این موجب افزونی تعجب من شد و تمام آن روز را در باره او می‌اندیشیدم و در باره رفتار پدرم با او فکر می‌کردم. چون شب فرا رسید، پدرم به عادت خود که همه شب پس از نماز عشاء می‌نشست و به اموری که لازم بود به خلیفه گزارش دهد رسیدگی می‌کرد و نامه‌ها و فرمانها را بررسی می‌کرد، نشست. من هم مقابل او نشستم. کسی هم پیش او نبود.

پدرم گفت: احمد! آیا کاری داری؟ گفتم: آری پدر جان! سؤالی دارم که اگر اجازه

---

(۱). موفق خلیفه نبوده است. او پسر متوکل است و برادرش معتمد خلیفه بوده است.

پسر موفق هم بعدها با لقب معتضد به خلافت رسیده است. رک. به: معجم الانساب و الاسرات الحاکمه، زامباور، ص ۳. م.

دهی بپرسم. گفت: بپرس. گفتم: پدر جان! این مردی که امروز صبح شما نسبت به او این همه احترام و بزرگداشت کردی و جان خود و پدر و مادرت را فدای او می‌کردی کیست؟ گفت: پسر جان! او امام رافضیان است. حسن بن علی و معروف به ابن الرضا است. سپس مدتی سکوت کرد. من هم ساکت بودم و بعد گفت: پسر جان! اگر امامت از میان خلفای عباسی ما بیرون رود هیچ کس از بنی هاشم غیر از او شایسته خلافت نیست، به سبب فضل و پارسایی و خود داری و پاکدامنی و اخلاق پسندیده و نیکوکاری که در اوست و اگر پدرش را می‌دیدی مردی خردمند و بزرگ و فاضل را دیده بودی و بر تعجب و تفکر تو افزوده می‌شد. من نسبت به رفتار پدر خود بیشتر در فکر رفتم و بر خشم من افزوده شد و تمام همت من این بود که بیشتر در باره ابن الرضا تحقیق کنم و از احوال او آگاه شوم. از هیچ یک از بنی هاشم و فرماندهان و دبیران و قاضیان و فقیهان و دیگر مردم در باره او سؤال نکردم، مگر اینکه او را در نظر ایشان در کمال بزرگی و جلال دیدم و همگان از او به نیکی یاد کردند و او را بر همه افراد خاندانش مقدم داشتند و بر پیر مردان و سالخوردگان هم ترجیح دادند و چون دیدم که دوست و دشمن یک زبان بر او درود می‌فرستند و او را می‌ستایند، قدر و منزلت او در چشم من بزرگ شد. یکی از اشعریها که آنجا بود از احمد بن عبید الله پرسید: وضع برادر امام حسن عسکری یعنی جعفر چگونه بود و خبر او چیست؟ گفت: جعفر کیست که در باره‌اش سؤال شود یا قابل مقایسه با ابن الرضا باشد؟ جعفر مردی بود که آشکارا فاسق بود و بد کار و باده‌گساری می‌کرد و کوچک‌ترین فردی است که من دیده‌ام. پرده صلاح خویش را درید و فرومایه و کم ارزش بود.

(۱) احمد آنگاه گفت: هنگام مرگ ابن الرضا چنان اضطرابی به خلیفه و یارانش دست داد که من سخت در تعجب افتادم و هرگز هم گمان نمی‌کردم که مرگ او به این زودی اتفاق افتد. و چنین بود که چون ابن الرضا بیمار شد، خلیفه به پدرم پیام فرستاد که ایشان بیمار شده است. پدرم همان ساعت سوار شد و به کاخ خلیفه رفت و شتابان همراه پنج تن از خواص خلیفه که یکی از ایشان سرهنگی بود برگشت و به آنان دستور داد در خانه ابن الرضا باشند و از احوال ایشان مطلع و آگاه باشند و پی قاضی القضاة فرستاد و او را احضار کرد که چون آمد دستور داد ده تن از کسانی را که به دین و پارسایی و امانت ایشان اعتماد باشد انتخاب کند و بیاورد و چون آمدند

آنان را هم به خانه ابن الرضا (ع) فرستاد و دستور داد شب و روز در خانه او باشند و آنان تا هنگامی که ابن الرضا رحلت فرمود آنجا بودند و چون خبر رحلت آن بزرگوار منتشر شد، شهر سامرا یک پارچه شیون و فریاد شد و بازارها همه تعطیل شد و بنی هاشم و فرماندهان نظامی و همه مردم در تشییع جنازه حاضر شدند و سامرا چون قیامت شد، و چون از تشییع فارغ شدند خلیفه به ابو عیسی پسر متوکل دستور داد بر جنازه نماز گزارد. ابو عیسی آمد و کفن از چهره ابن الرضا گشود و آن را به بنی هاشم اعم از علویان و عباسیان نشان داد و گفت فرماندهان و دبیران و قاضیان و اشخاص معروف به عدالت هم آمدند و آنگاه گفت: این حسن بن علی بن محمد بن- الرضا است که به مرگ طبیعی در بستر خود درگذشته است و از خدمتگزاران و اشخاص مورد اعتماد خلیفه و از قاضیان و از پزشکان فلان اشخاص به هنگام مرگ او حضور داشته‌اند. سپس چهره را پوشاند و نماز گزارد و دستور دفن داد. پس از مراسم به خاک سپاری، جعفر برادر ابن الرضا به حضور پدرم آمد و گفت: مرا به مرتبه برادرم بگمار و من در هر سال به تو بیست هزار دینار می‌پردازم. پدرم او را از خود راند و با او سخنان ناخوش گفت. از جمله به او گفت: ای نادان! خلیفه که خدایش زنده بدارد، شمشیر برهنه کشید تا کسانی را که برادرت و نیاکانش را امام می‌دانند از آن اعتقاد باز دارد، این کار برای او ممکن نشد. اکنون اگر تو در نظر شیعیان پدرت امام باشی و شیعیان برادرت هم ترا امام بدانند تو را به خلیفه نیازی نیست که این مرتبه را به تو بدهد و به غیر خلیفه هم نیاز نخواهی داشت و اگر در نظر و اعتقاد ایشان امام نباشی به یاری ما به آن نخواهی رسید و پس از این گفتگو در نظر پدرم بسیار خوار و زبون آمد و فرمان داد که به او اجازه ورود ندهند و تا هنگام مرگ پدرم و بیرون آمدن ما از سامرا، جعفر به همان حال بود.

(۱) خلیفه در جستجوی پسر امام حسن برآمد که تا امروز هم همچنان در آن جستجو است و راهی بر آن نیافته است، و شیعیان او معتقدند که ابن الرضا پسری از خود باقی گذاشته که در امامت قائم مقام اوست. «۱»

(۲) تولد امام حسن عسکری (ع) روز جمعه هشتم ماه ربیع الثانی در مدینه بوده

---

(۱). این موضوع با ذکر سلسله سند و اینکه در سال ۲۷۸ احمد آن را نقل کرده است در صفحات ۴۰ تا ۴۴ کمال الدین و تمام النعمه صدوق (رضی الله عنه)، چاپ آقای علی اکبر غفاری، ۱۴۰۵ قمری و در ارشاد مفید، و فهرست شیخ طوسی آمده است. م.

است و گفته شده در سامرا در ماه ربیع الثانی سال دویست و سی و دو هجری متولد شده است و به روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت در بیست و هشت سالگی رحلت فرموده و مدت امامت ایشان شش سال بوده است. آغاز بیماری ایشان روز اول ماه ربیع الاول آن سال بوده و روز جمعه درگذشته‌اند.

(۱) مادر آن حضرت کنیزی به نام حدیثه است. «۱»

(۲) فضیلت زیارت او در مجلس قبل گفته شد و خود فرموده است که مرقد من در سامرا مایه امان هر دو گروه است.

(۳) این ابیات در باره ایشان سروده شده است:

«درود بر آن کسی که سامرا جایگاه اوست. سلام بر آن کسی که در اخبار استوار مایه امید است. سلام بر این فرزندان زمزم و صفا و خیف و منی و کعبه و مقام و حجر. سلام من بر پنج تن نخستین و هفت تن، شاید آنان در محشر شفیع من شوند.»

(۴) دعبل چنین سروده است:

«همانا یهودیان به سبب دوست داشتن پیامبر خود از سختیهای روزگار ستم پیشه در امانند. همچنین مسیحیان به سبب دوستی پیامبرشان به نرمی و آرامش در دهکده‌های نجران گام بر می‌دارند، و مسلمانان به محبت خاندان پیامبر خود در آفاق آتش می‌زنند!»

(۵)

مجلس بیست و نهم در باره نرجس مادر امام قائم علیه السلام نام اصلی او ملیکه و دختر شیوعا پسر قیصر است

(۶) بشر بن سلیمان که به خرید و فروش بردگان اشتغال داشت از اعقاب ابو ایوب انصاری است و از دوستان و یاران حضرت هادی و حضرت امام حسن عسکری بوده است. می‌گوید: سرور من امام ابو الحسن هادی (ع) امور شرعی مربوط به بندگان را به من آموخته بود و معمولا بدون اجازه ایشان خرید و فروش نمی‌کردم و از موارد شبهه پرهیز می‌کردم و کم کم در این مورد شناخت من کامل شد و موارد

---

(۱). برای اطلاع بیشتر از دیگر روایات به بحار الانوار، صفحات ۱۳۵ تا ۲۳۷ جلد ۵۰، چاپ جدید مراجعه فرمایید. م.

حلال و حرام را می‌شناختم. شبی که در خانه خود بودم، چون پاسی از شب گذشت دیدم در خانه‌ام در سامرا کوبیده شد. شتابان بر در خانه دویدم و کافور خادم «۱» فرستاده امام هادی را دیدم که مرا به حضور ایشان فرا خواند. جامه پوشیدم و رفتم و چون وارد خانه شدم دیدم با پسرش امام حسن عسکری گفتگو می‌فرماید و خواهرش حکیمه هم پشت پرده نشسته بود. همین که من نشستم امام هادی فرمود: ای بشر! تو از اعقاب انصار هستی و محبت و دوستی ما همواره در دلهای شما بوده است و نسلها آن را از یک دیگر به ارث برده‌اند. من اکنون می‌خواهم ترا به فضیلتی ویژه گردانم که از دیگر شیعیان گوی سبقت ببری و رازی را به تو می‌گویم و ترا پی کاری می‌فرستم که آن را انجام دهی. (۱) آنگاه نامه‌یی کوچک به خط رومی نوشت و به زبان رومی و بر آن مهر خویش را زد و چنته‌یی زرد بیرون آورد که در آن دویست و بیست دینار بود و فرمود:

این را بگیر و به بغداد برو و پیش از ظهر فلان روز در گذرگاه فرات حاضر باش و چون زورقهای حامل بردگان و کنیزان برسد، گروه بسیاری از خریداران که نمایندگان فرماندهان عباسی هستند و اندکی هم از جوانمردان عراق دور آنها را خواهند گرفت.

تو آن روز از دور مواظب برده فروشی به نام عمرو بن یزید باش تا آنکه کنیزی را که دارای این صفات است و دو جامه حریر خوش رنگ و تازه بر تن دارد برای فروش عرضه کند. آن کنیز اجازه نمی‌دهد که هیچ خریداری روی او را بگشاید و به اندامش دست کشد، یا جامه از تنش کنار کشد. در این هنگام برده فروش او را می‌زند و او به زبان رومی فریاد برمی‌آورد و معنی آن چنین است که از حال خود و کشف حجاب خویش شکوه می‌کند. در این هنگام یکی از خریداران خواهد گفت: این کنیز به سیصد دینار از من باشد که عفت و پاکدامنی او موجب رغبت بیشتر من شد و آن کنیز به زبان عربی می‌گوید: اگر در جامه سلیمان و بر تخت پادشاهی او ظاهر شوی در من هیچ گونه رغبتی برای تو ظاهر نخواهد شد و مالت را برای خودت نگهدار و بیهوده آن را خرج مکن. برده فروش به آن کنیز می‌گوید: چاره چیست؟ ناچار تو را باید فروخت. کنیز می‌گوید: این همه شتاب چرا؟ باید خریداری باشد که دل من به امانت و وفای او آرام گیرد. در این هنگام تو برخیز و پیش عمرو بن یزید برده فروش

---

(۱). در کتب رجال فقط نام این مرد که مورد اعتماد و وثوق است آمده است. رک. به:

صفحه ۱۵۵ رجال، ابن داود حلی، چاپ ۱۳۹۲ قمری، نجف. م.

برو و به او بگو همراه من نامه کوچکی از یکی از اشراف است که به لغت رومی و خط رومی نوشته و در آن کرم و وفا و خرد و سخای خویش را نوشته است، اکنون این نامه را به او بده بخواند تا خوی و اخلاق نویسنده آن را بداند و اگر به او راضی شد و تمایل پیدا کرد من وکیل نویسنده هستم که او را از تو بخرم.

(۱) بشر بن سلیمان می‌گوید: من تمام دستورهای سرور خودم حضرت هادی را انجام دادم. همین که آن کنیز به نامه نگریست، به سختی و با صدای بلند گریست و به عمرو بن یزید گفت: باید مرا به نویسنده این نامه بفروشی و سوگند سخت خورد که اگر از فروختن او خود داری کند، خود را خواهد کشت. من در مورد قیمت با عمرو چانه می‌زدم تا به همان مقدار که در چنته بود به توافق رسیدیم و درست معادل همان مبلغ بود. و آن دوشیزه را در حالی که شاد و خندان بود از او گرفتم و به خانه‌یی که در بغداد می‌رفتم بردم. او آرامش پیدا نکرد تا هنگامی که دوباره نامه حضرت هادی را بیرون آورد و آن را بوسید و بر گونه و سینه خود نهاد. با شگفتی به او گفتم: نامه‌یی را می‌بوسی که صاحب آن را نمی‌شناسی؟ گفت: ای عاجز ناتوان که میزان شناخت تو از منزلت اولاد پیامبران اندک است! گوش به من بسپار و دل به من بده که چه می‌گویم.

من ملیکه دختر یشوعا و نوه قیصر پادشاه رومم و من از اعقاب حواریین هستم و نسب من به شمعون، وصی مسیح (ع) می‌رسد. اکنون به تو خبری شگفت می‌دهم. پدر بزرگم قیصر می‌خواست مرا در سیزده سالگی به همسری برادرزاده خود درآورد.

سیصد تن از اعقاب حواریین را که همگی کشیش و راهب بودند جمع کرد و هفتصد تن از دیگر کشیشانی که دارای اهمیت بودند و چهار هزار تن هم از فرماندهان سپاه و امیران لشکرها و سرپرستان عشایر دعوت کرد و از مال ویژه خود تختی آراسته به گوهرهای گوناگون فراهم آورد و در حیاط کاخ قرار دادند و چهل پله داشت. چون برادرزاده‌اش از آن تخت بالا رفت و صلیب‌ها را بر گرد او به گردش درآوردند و اسقفها خواستند مراسم ازدواج را انجام دهند و اوراق انجیل را منتشر کردند، ناگاه همه صلیبها از بالا به زیر فرو ریخت و پایه‌های تخت به لرزه درآمد و فرو افتاد و آن جوان که به تخت بر شده بود مدهوش بر زمین افتاد. رنگ کشیشان پرید و لرزه بر اندامشان افتاد و سالارشان گفت: پادشاها! ما را ببخش و این نافرخندگیها که آشکار شد دلیل بر زوال آیین مسیحی و مذهب ملکانی است. پدر بزرگم از این پیشامد سخت افسرده شد و فال بد زد و به کشیشان گفت: این ستونها و صلیبها را دوباره بر پا دارید.

و برادر این نگون بخت درمانده را فراخوانید و بیاورید تا این دختر را به او تزویج کنم و نحوست این با فرخندگی او برطرف شود و چون این کار را کردند، برای او هم همان پیش آمد که برای نخستین و میهمانان پراکنده شدند و قیصر اندوهگین برخاست و به اندرون و حرم رفت و پرده‌ها را برافکندند. در آن شب در خواب دیدم که مسیح و شمعون و گروهی از حواریون در کاخ پدر بزرگم آمده‌اند و منبری از نور در آن نصب کرده‌اند که سر بر آسمان می‌ساید و آن را همان جا نهاده‌اند که پدرم تخت خود را نهاده است. (۱) در این هنگام محمد (ص) و دامادش که وصی اوست و گروهی از فرزندانش وارد شدند. مسیح پیش رفت و محمد (ص) را در آغوش کشید و محمد (ص) به مسیح (ع) فرمود: ای روح الله! من آمده‌ام که از وصی تو شمعون، دخترش ملیکه را برای پسرم خواستگاری کنم و با دست خود به ابو محمد پسر نویسنده این نامه اشاره فرمود. مسیح (ع) به شمعون نگریست و گفت: ای شمعون! شرف به سوی تو روی آورده است و پیوند خویشاوندی خود را با نسل محمد (ص) استوار کن. گفت:

چنین کردم. محمد (ص) بر آن منبر رفت و خواستگاری فرمود و خطبه عقد را ایراد کرد و مرا به همسری فرزند خویش درآورد و مسیح (ع) و فرزندان محمد (ص) گواهان عقد بودند. چون بیدار شدم ترسیدم که اگر این خواب را به پدر و پدر بزرگ خویش بگویم مرا بکشند و آن را پوشیده داشتم و برای آنان آشکار نساختم و سینه‌ام چنان از محبت ابو محمد آکنده شد که نتوانستم هیچ چیز بخورم و بیاشامم و سخت نزار و ناتوان شدم و بیمار گردیدم. هیچ پزشکی در شهرهای روم باقی نماند مگر اینکه پدر بزرگم او را آورد و از داروی من پرسید و چون ناامید شد به من گفت: ای نور چشم من! آیا خواسته و خواهشی داری که در این دنیا برآورم؟ گفتم: پدر بزرگ جان! درهای گشایش را به روی خود بسته می‌بینم. ولی مناسب است که از اسیران مسلمان که در زندان تو هستند بند و زنجیر برداری و از شکنجه ایشان دست بداری و بر آنان منت نهی و نوید آزادی دهی. امیدوارم که مسیح و مادرش سلامت مرا به من ارزانی دارند. و چون پدر بزرگم چنین کرد، اندکی تجلد و چابکی کردم و خود را سالم‌تر نشان دادم و اندکی خوراک خوردم و او نسبت به اسیران محبت و کرم بیشتر مبذول می‌داشت. پس از چهارده شب دوباره در خواب دیدم که سرور زنان هر دو جهان فاطمه (ع) در حالی که مریم (ع) و هزار تن از خدمتکاران بهشت همراهش بودند به دیدار من آمد. و مریم (ع) به من فرمود: این بانوی بانوان دو جهان

و مادر شوهرت ابو محمد است. من به دامن فاطمه (ع) آویختم و گریستم و از اینکه ابو محمد به دیدار من نمی‌آید شکوه کردم. فاطمه (ع) فرمود: پسرم ابو محمد تا هنگامی که تو مشرک باشی به دیدار تو نمی‌آید و نباید بر آیین مسیحیان باشی و این خواهرم مریم (ع) از آیین تو به پیشگاه خداوند بیزاری می‌جوید. اکنون اگر خواهان رضایت خدا و مسیح و مریم هستی و طالب دیدار ابو محمدی بگو: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول اللّه. چون این دو گواهی را بر زبان آوردم، فاطمه (ع) مرا به سینه خود چسباند و مرا خوشدل فرمود و گفت: اکنون توقع آن را داشته باش که ابو محمد به دیدار تو آید و من او را پیش تو خواهم فرستاد. بیدار شدم و منتظر دیدار ابو محمد بودم. شب بعد او را در خواب دیدم و گویا چنین به او می‌گفتم: که ای حبیب من! پس از آنکه دل من سراپا از محبت تو آکنده شد به من بی‌مهری فرمودی؟

گفت: تأخیر و خودداری من از دیدار تو فقط به سبب شرک تو بود و اکنون که به راستی مسلمان‌شده‌ای، همه شب در خواب پیش تو می‌آیم، تا خداوند در بیداری ما را به یک دیگر رساند و از آن زمان تاکنون هیچ شب دیدار خود را در خواب از من قطع نفرموده است.

(۱) بشر می‌گوید: به او گفتم پس چگونه اسیر شدی؟ گفت: در یکی از شبها در خواب، ابو محمد (ع) به من فرمود: به زودی در فلان روز پدر بزرگت لشکرهایی به جنگ مسلمانان می‌فرستد و سپس خود از پی ایشان روان می‌شود. تو هم به طور ناشناس و در لباس خدمتکاران همراه دیگر زنها از فلان راه به آنان بپیوند. من چنان کردم و ناگاه پیشتازان مسلمانان بر ما تاختند و من هم اسیر شدم. بدون اینکه کسی تاکنون متوجه شده باشد که من نوه قیصر روم هستم. به تو هم اکنون خودم این موضوع را گفتم. کسی که من در سهم او قرار گرفتم چون از نام من پرسید نام خویش را از او پنهان داشتم و گفتم نامم نرگس است. گفت: آری، این نام از نامهای کنیزان است.

من گفتم: عجیب است که تو رومی هستی و این چنین عربی سخن می‌گویی. گفت:

آری، پدر بزرگم از شدت کوششی که در راه آموختن فرهنگ و ادب به من داشت به یکی از بانوان که مترجم بود دستور داد صبح و شام پیش من آید و به من عربی بیاموزد و چنان شد که زبان من به آن زبان این چنین گویا شد.

(۲) بشر می‌گوید: چون او را به سامرا و حضور مولای خود امام ابو الحسن هادی بردم، آن حضرت به او گفت: عزت مسلمانی و اسلام و خواری و زبونی مسیحیت

و شرف محمد (ص) و خاندانش را چگونه دیدی؟ گفت: ای پسر رسول خدا! چگونه برای تو چیزی را که از من به آن آگاه‌تری وصف کنم؟ امام هادی فرمود: می‌خواهم به تو پاداشی بدهم. آیا ده هزار درهم را خوشتر می‌داری یا مژده‌یی را که در آن شرف جاودانه است؟ گفت: آن مژده را. فرمود: ترا مژده باد به پسری که خاور و باختر جهان را به ملک خویش در می‌آورد و جهان را از عدل و داد آکنده می‌سازد پس از آنکه از ظلم و ستم آکنده باشد. نرجس پرسید: از چه کسی؟ فرمود: از همان کس که پیامبر (ص) ترا برای او در فلان شب از فلان ماه خواستگاری و عقد فرمود.

گفت: از مسیح یا وصی او؟ فرمود: مسیح (ع) و وصی او ترا به همسری چه کسی درآوردند؟ گفت: آیا کنیه پسر شما ابو محمد است؟ فرمود: آیا او را می‌شناسی؟

گفت: مگر از شبی که به دست مادرش بانوی بانوان دو جهان مسلمان شده‌ام شبی گذشته که به دیدار من نیامده باشد؟ در این هنگام حضرت هادی به خدمتکار خود کافور، فرمودند خواهرم حکیمه را فرا خوان، و چون آمد به او فرمودند: این همان است. حکیمه مدتی نرجس را در آغوش گرفت و سؤال می‌کرد و حضرت هادی فرمود: ای دختر رسول خدا! او را به خانه خود ببر و فرایض دینی را به او بیاموز که او همسر ابو محمد و مادر قائم (ع) است. «۱»

جلد اول کتاب روضة الواعظین فی مناقب اهل بیت الطاهرین تمام شد.

سپاس فراوان که به عنایت خداوند متعال ترجمه جلد اول کتاب روضة الواعظین تمام شد و امیدوارم توفیق یار باشد تا جلد دوم آن هم ترجمه شود.

مشهد مقدس- محمود مهدوی دامغانی بیست و پنجم بهمن ۱۳۶۵ خورشیدی، پانزدهم جمادی الثانیه ۱۴۰۷ قمری و چهاردهم فوریه ۱۹۸۷ میلادی

---

(۱). این موضوع با ذکر سلسله اسناد در کتاب الغیبه شیخ طوسی صفحه ۱۲۴ چاپ نجف و در کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق، ص ۴۱۷، ج ۲، چاپ ۱۳۶۳ خورشیدی آمده است. م.

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین (۱)

مجلس سی ام در چگونگی ولادت قائم صاحب الزمان (ع)

(۲) حکیمه «۱» دختر امام جواد (ع) می‌گوید: امام حسن عسکری (ع) به من پیام داد که امشب برای افطار پیش ما بیا و چون به حضورش رسیدم، فرمود: عمه جان! امشب، شب نیمه شعبان است و همانا خداوند متعال در امشب حجت خود را که حجت او در زمین است آشکار می‌فرماید.

حکیمه می‌گوید: از امام حسن پرسیدم مادرش کیست؟ فرمود: نرجس است.

گفتم: فدایت گردم، به خدا سوگند که هیچ نشانه‌یی در او نیست. فرمود: همچنان است که به تو گفتم، و همین که من سلام دادم و نشستم نرگس آمد که کفش مرا از پایم بیرون آورد و به من گفت: ای بانوی من! حالت چگونه است و روز را چگونه به شام رسانده‌ای؟ گفتم تو بانوی من و بانوی خاندان منی. از این سخن من شگفت کرد و گفت: عمه جان چه خبر است؟ گفتم: دخترکم! همانا که خداوند امشب به تو پسری خواهد بخشید که سرور این جهان و آن جهان است. نرگس از این سخن خجل شد. آن شب من نماز عشاء خود را گزاردم و به بستر رفتم و دراز کشیدم و در دل شب برای نماز شب برخاستم و چون از نماز شب فارغ شدم او همچنان خوابیده بود و هیچ نشانی از زایمان نداشت. من پس از نماز شب اندکی نشستم و دوباره در بستر خود دراز کشیدم و سپس با اضطراب برخاستم و او همچنان خفته بود و آنگاه

---

(۱). در باره این بانوی محترم که در برخی از منابع نامش به صورت حلیمه آمده است به بحث مرحوم حاج شیخ عباس قمی رضوان اللّه علیه در منتهی الآمال، ضمن فرزندان حضرت جواد (ع) مراجعه فرمایید. م.

برخاست و نماز گزارد و خوابید. من برای اینکه از طلوع سپیده دم آگاه شوم از حجره بیرون آمدم و متوجه شدم سپیده نخستین همچون دم گرگ آشکار شده است و نرگس همچنان خفته بود. در این حال شک و تردید کردم. امام حسن عسکری از همان جا که نشسته بود خطاب به من فرمود: ای عمه! شتاب مکن که فرمان خداوند نزدیک شده است. من نشستم و سوره‌های الم، سجده و یس را شروع به خواندن کردم و در همان حال نرگس ترسان از خواب برخاست. من خود را کنار او رساندم و گفتم: در پناه نام خدا باشی و پرسیدم آیا چیزی احساس می‌کنی؟ گفت: آری. گفتم خاطر آسوده دار و خوشدل باش که همان است که به تو گفته بودم.

(۱) حکیمه می‌گوید در این هنگام رخوتی من و نرجس را فرا گرفت و من از صدای گریه و نفس کشیدن سرور خودم (امام قائم) به خود آمدم و جامه را کنار زدم و او را دیدم که در حال سجده است و پیشانی و کف دست و زانو و پنجه‌های پایش را

بر خاک نهاده است. او را در آغوش کشیدم و دیدم بسیار پاک و پاکیزه است. در همین هنگام امام حسن عسکری با صدای بلند به من فرمود: عمه جان! پسرم را پیش من بیاور، و او را پیش پدر بردم. یک دست خود را در پشت و یک دست را زیر تهیگاه کودک قرار داد و پاهای او را روی سینه خویش نهاد و سپس زبان خود را در دهان طفل قرار داد و دست بر چشمهای طفل و گوشها و مفاصل او کشید و فرمود:

پسرکم! سخن بگو. طفل زبان گشود و گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و گواهی می‌دهم که محمد (ص) بنده و رسول خداست. سپس بر امیر المؤمنین علی و دیگر امامان درود فرستاد و پس از آنکه بر پدر خویش درود فرستاد، از سخن گفتن باز ایستاد. امام حسن عسکری به من فرمود: عمه جان! او را پیش مادرش ببر تا بر او سلام دهد و سپس او را پیش من برگردان. من چنان کردم و طفل را پیش مادرش بردم و چون به مادر خود سلام داد او را پیش پدر برگرداندم و کنار او نهادم. امام حسن (ع) به من فرمود: عمه جان! روز هفتم پیش ما بیایی.

حکیمه می‌گوید: فردای آن روز که برای عرض سلام به حضور امام حسن آمدم، چون جامه را از گهواره کنار زدم که سرور خود را ببینم او را ندیدم. به ایشان گفتم: فدایت گردم، سرور من کجاست؟ فرمود: عمه جان! او را به همان کس سپردیم که مادر موسی (ع) پسرش را به او سپرد. حکیمه می‌گوید: روز هفتم آمدم و سلام دادم و نشستم. فرمود: پسرم را پیش من بیاور و من سرورم را که در جامه و پارچه پیچیده

بود به حضور ایشان آوردم و با او همان گونه رفتار کرد که در روز نخست رفتار فرموده بود و زبان خود را در دهان کودک نهاد و گویی به طفل شیر یا عسل می‌داد و سپس به او فرمود: پسرکم! سخن بگو! و او گواهی به یگانگی خداوند داد و سپس بر پیامبر و امیر المؤمنین و امامان دیگر درود فرستاد و پس از درود فرستادن بر پدر خود اندکی درنگ فرمود و سپس این آیه را تلاوت کرد: (۱) «بسم الله الرحمن الرحیم و ما اراده کردیم که بر آن طایفه ضعیف و ذلیل در آن سرزمین منت نهاده و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملک و جاه فرعونیان گردانیم و در زمین بر آنها قدرت و تمکین بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریان ایشان آنچه را که از آن اندیشناک و ترسان بودند بنمائیم.» «۱»

(۲) موسی که از راویان این روایت است می‌گوید از عقبه خادم هم در این باره پرسیدم. گفت: حکیمه راست و درست گفته است. «۲»

(۳) محمد بن عبد الله طهوی «۳» می‌گوید: پس از رحلت امام حسن عسکری (ع) پیش حکیمه دختر امام جواد رفتم تا در مورد حجت و امام و اختلاف و سرگردانی مردم در آن موضوع از او بپرسم. به من فرمود: بنشین. نشستم و چنین گفت: ای ابا محمد! توجه داشته باش که خداوند متعال هیچ گاه زمین را از حجت و امام گویا و حجت خاموش خالی نمی‌گذارد و امامت را پس از حسن و حسین (ع) در دو برادر قرار نداده است و آن هم فضیلتی مخصوص آن دو است که در زمین نظیر آن دو وجود ندارد و خداوند متعال فرزندان امام حسین (ع) را بر فرزندان امام حسن فضل و برتری بخشیده است همچنان که فرزندان هارون (ع) را بر فرزندان موسی (ع) برتری داده است، هر چند که موسی (ع) بر هارون برتری داشته و حجت و پیشوای او

بوده است، و تا روز قیامت فضل و برتری از فرزندان حسین (ع) است. از این حیرت و سرگردانی هم برای مردم چاره‌یی نیست و باید کسانی که بر باطلند در این سرگردانی گرفتار

---

(۱). آیات ۵ و ۶ سوره بیست و هشتم (قصص) و برای اطلاع بیشتر از روایات خاصه به تفسیر برهان، ص ۲۲۰، ج ۳، مراجعه فرمایید. م.

(۲). این روایت با ذکر سلسله سند در باب چهل و دوم کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق آمده است. رک. به: ص ۴۲۴، چاپ ۱۴۰۵ قمری، حوزه قم. م.

(۳). نسبت این شخص در نسخه‌های مختلف کمال الدین به صورتهای ظهری، زهری، طهری و مطهری آمده است. رک. به: حاشیه صفحه ۴۲۶ کمال الدین، همان چاپ. م.

شک و تردید شوند و کسانی که بر حق هستند مخلص شوند تا حجت تمام شود و مردم را بهانه‌یی باقی نماند و از این سرگردانی پس از رحلت امام حسن (ع) چاره‌یی نیست. من گفتم: ای بانوی من! آیا امام حسن عسکری فرزندی داشت؟ لبخند زد و گفت: اگر او را پسری نباشد پس از او چه کسی می‌تواند امام باشد؟ و به تو گفتم که پس از امام حسن و امام حسین، دیگر امامت برای هیچ دو برادر نخواهد بود. من گفتم: ای بانوی من! در باره چگونگی ولادت و غیبت سرور من سخن بگو. گفت:

آری، کنیزکی به نام نرجس داشتم. برادرزاده‌ام امام حسن عسکری به دیدن من آمد و به آن کنیزک نگریست. گفتم: گویا، او را خوش می‌داری. آیا او را به خانه‌ات بفرستم؟ فرمود: عمه جان چنین نیست ولی از او در شگفتم. گفتم: چه چیزی تو را به شگفتی واداشته است؟ فرمود: خداوند به زودی فرزندی به او عنایت می‌کند که در پیشگاه خداوند گرامی است و حق تعالی زمین را به وجود او انباشته از عدل و داد می‌کند همچنان که اکنون آکنده از جور و ستم است. گفتم: بنا بر این او را به تو می‌بخشم و پیش تو می‌فرستم. فرمود: در این باره از پدرم اجازه بگیر. من جامه پوشیدم و به خانه برادرم رفتم و نشستم. امام هادی (ع) خود آغاز به سخن کرد و فرمود: ای حکیمه! نرجس را پیش پسرم ابو محمد (امام حسن عسکری) بفرست.

گفتم: ای سرور من! برای همین منظور و کسب اجازه پیش شما آمده‌ام. فرمود: ای فرخنده‌یی! خداوند تبارک و تعالی دوست می‌دارد که ترا در پاداش این کار شریک کند و به تو بهره‌یی از این خیر ارزانی فرماید.

(۱) حکیمه می‌گوید: بدون درنگ به خانه خویش برگشتم. نرگس را آراستم و او را برای امام حسن (ع) آماده ساختم و در خانه خود حجره‌یی برای آن دو فراهم کردم. برادرزاده‌ام چند روزی در خانه من بود و سپس به خانه پدرش برگشت و نرگس را هم همراهش فرستادم. چون امام هادی رحلت کرد و امام حسن عسکری در مقام پدر نشست، همچنان به خانه‌اش برای دیدار او می‌رفتم، همان گونه که به زیارت پدرش می‌رفتم. یک روز که آنجا رفتم نرگس پیش من آمد که در بیرون آوردن

کفشهایم به من کمک کند و گفت: ای بانوی من! کفشهایت را به من بده. گفتم: نه، که تو بانو و سرور منی و به خدا سوگند اجازه نمی‌دهم که کفشهایم را تو از پایم بیرون آوری و برای من خدمت کنی، بلکه من در خدمتکاری برای تو بر دیده منت دارم. امام حسن این سخن مرا شنید و فرمود: عمه جان! خدایت پاداش عنایت

ص:۴۲۱

فرماید. من تا هنگام غروب آنجا بودم و در آن وقت کنیزکی را صدا کردم که جامه و چادرم را بیاورد تا باز گردم. امام حسن فرمود: عمه جان! امشب را پیش ما بمان که به زودی و همین امشب آن نوزاد فرخنده که در پیشگاه خدا گرامی است متولد خواهد شد. همان نوزادی که خداوند زمین را به یمن برکت او پس از مرگش زنده می‌فرماید. (۱) گفتم: ای سرور من! آن مولود فرخنده از چه کسی متولد می‌شود و من هیچ گونه نشانی از آبستنی و بارداری در نرگس نمی‌بینم؟ فرمود: از نرگس متولد می‌شود، نه از کس دیگری. من برخاستم و سراپای نرگس را نگریستم و هیچ نشانی از بارداری در او ندیدم. پیش امام حسن برگشتم و گفتم که چه کار کرده‌ام. لبخند زد و فرمود: هنگام سپیده دم نشان بارداری او بر تو آشکار می‌شود و مثل او همچون مادر موسی (ع) است که نشان بارداری تا هنگام زایمان در او ظاهر نشد و هیچ کس از بارداری او آگاه نشد که فرعون در جستجوی موسی (ع) شکم زنان باردار را می‌درید و این هم نظیر موسی است. حکیمه می‌گوید: پیش نرگس بازگشتم و آنچه را که امام حسن گفته بود به او گفتم و از حالش پرسیدم. گفت: ای بانوی من! هیچ نشانی از آن در خود نمی‌بینم و من همچنان تا هنگام سپیده دم مواظب او بودم که کنار من خفته بود و از این پهلو به آن پهلو هم نمی‌شد. ناگاه هنگام سپیده دم ترسان از جای خود پرید. من او را به سینه خود چسباندم و نام خدا را بر زبان آوردم و بر او خواندم امام حسن فریاد کشید که سوره «انا انزلناه فی لیلة القدر» بخوان و من شروع به خواندن آن سوره کردم و بر او می‌دمیدم و گفتم: حالت چگونه است؟ گفت: اکنون آن چیزی که امام حسن به تو فرموده است آشکار شد. من همچنان به خواندن سوره قدر ادامه دادم و در آن حال جنین هم از شکم نرگس شروع به خواندن آن سوره کرد و بر من هم سلام داد. من ترسیدم و امام حسن با صدای بلند به من فرمود: از کار و فرمان خدا شگفت مکن که خداوند متعال در کودکی هم ما را با حکمت خویش به سخن گفتن وامی‌دارد و در بزرگی، حجت خویش در زمین خود قرار می‌دهد. هنوز گفتگوی من و امام حسن تمام نشده بود که نرگس از نظرم ناپدید شد و او را ندیدم. گویی میان من و او حجابی زده شد. من در حالی که فریاد می‌کشیدم، به سوی امام حسن دویدم. به من فرمود: عمه جان! برگرد که او را در جایگاه خود خواهی دید. من برگشتم. چیزی نگذشت که پرده‌یی که میان من و او ظاهر شده بود از میان رفت و نرگس را دیدم که چنان پرتوی او را فروگرفته است که چشم مرا خیره کرد و ناگاه

ص:۴۲۲

چشم من به کودک افتاد که چهره بر خاک نهاده و زانو بر زمین نهاده و انگشت شهادت خویش را بر آسمان برافراشته و می‌گوید: گواهی می‌دهم که خدایی جز پروردگار یگانه نیست و جد من رسول خدا و پدرم امیر مؤمنان است و سپس امامان را یک به یک نام برد و برشمرد تا به خود رسید و عرضه داشت پروردگارا! وعده مرا برآور و کار مرا کامل فرمای و گامم را استوار بدار و زمین را به وجود من انباشته از عدل و داد فرمای.

(۱) امام حسن (ع) با صدای بلند فرمود: عمه جان! پسرم را پیش من بیاور. من کودک را در آغوش کشیدم و پیش ایشان بردم. همین که به حضور پدرش رسیدم، در حالی که در دست من بود به پدر سلام کرد. امام حسن او را از من گرفت و زبان خود را در کامش نهاد و از آن آشامید. در همین حال پرندگانی بر گرد سر کودک پرواز می‌کردند. سپس امام حسن به من فرمود: او را نزد مادرش برگردان که شیرش دهد.

من طفل را گرفتم و به مادرش سپردم. او را شیر داد و پیش پدرش برگرداندم و پرندگان همچنان پرواز می‌کردند، ناگاه پرنده‌یی از آن میان آوازی برآورد و امام حسن فرمود: او را ببر و نگهداری کن و هر چهل روز یک بار او را پیش ما بیاور و آن پرنده کودک را گرفت و در دل آسمان به پرواز آمد و دیگر پرندگان او را تعقیب می‌کردند و شنیدم امام حسن می‌گفت: تو را به همان کس ودیعه می‌سپارم که مادر موسی پسرش را ودیعه سپرد. نرگس شروع به گریستن کرد. امام حسن فرمود: آرام بگیر و ساکت باش که شیر خوردن از پستان دیگری بر او حرام است و به زودی پیش تو برگردانده می‌شود، همان گونه که موسی (ع) به مادرش برگردانده شد و این آن گفتار خداوند عز و جل است که می‌فرماید: «و ما موسی را به مادرش برگرداندیم تا دیده‌اش به او روشن گردد و اندوهگین نباشد.» «۱»

(۲) حکیمه می‌گوید به امام حسن گفتم: این پرنده چه بود؟ گفت: روح القدس است که بر امامان گماشته است. آنان را موفق و مسدد می‌دارد و به آنان علم ربانی می‌آموزد. حکیمه می‌گوید: چون از آن تاریخ چهل روز گذشت، آن پسر برگردانده شد و برادرزاده‌ام به من پیام فرستاد و مرا فرا خواند و چون به حضورش رسیدم،

---

(۱). بخشی از آیه ۱۳ سوره بیست و هشتم (قصص) است و برای اطلاع بیشتر در متون کهن فارسی، رک. به: قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر ابو بکر عتیق نیشابوری، ص ۲۹۸، چاپ ۱۳۴۷ خورشیدی، دانشگاه تهران. م.

پسر بچه‌یی دیدم که پیش او راه می‌رود و متحرک است. گفتم: ای سرور من! این طفل همچون کودکان دو ساله است. لبخند زد و فرمود: آن گروه از فرزندان پیامبران و اوصیای ایشان که پس از آنان به مقام امامت می‌رسند، رشد و پرورش آنان بر خلاف دیگران است و همانا کودکان ما چون یک ماه از عمرشان بگذرد، همچون کودکانی هستند که یک ساله باشند. برخی از کودکان ما در شکم مادر سخن می‌گوید و قرآن می‌خواند و در همان حال که شیرخواره است خدا را عبادت می‌کند و فرشتگان بر گردش می‌گردند و صبح و شام برای سلام به حضورش می‌آیند. حکیمه می‌گوید:

من همواره این کودک را می‌دیدم ولی هر چهل روز یک بار، و چند روز پیش از رحلت امام حسن (ع) او را دیدم که همچون مردی شده بود، آنچنان که نخست او را نشناختم و به امام حسن گفتم: این کیست که به من دستور می‌فرمایی پیش او بنشینم.

فرمود: این پسر نرگس است و این خلیفه من پس از من است. به زودی مرا از دست می‌دهید. فرمانبردارش باش و به سخن او گوش فرا ده. گوید امام حسن (ع) چند روز پس از آن رحلت فرمود و همچنین که می‌بینی مردم پراکنده شدند و به خدا

سوگند که من او را هر صبح و شام می‌بینم و او پاسخ مسائلی را که مردم از من می‌پرسند می‌دهد و من به آنان پاسخ می‌دهم و به خدا سوگند گاهی من چیزی برای پرسیدن ندارم، ولی او خود شروع می‌کند و گاه آنچه به خاطرم می‌گذرد پاسخش را بدون اینکه از او پرسیده باشم می‌دهد. چنان که دیشب در باره آمدن تو پیش من، به من خبر داد و دستور داد حقیقت را به تو بگویم.

(۱) محمد بن عبد الله که راوی این روایت است می‌گوید: به خدا سوگند حکیمه مطالبی به من گفت که کسی جز ذات خدا بر آن آگاه نیست و دانستم که راست و درست است و خداوند حکیمه را از اموری آگاه کرده است که هیچ یک از خلق خود را بر آن امور آگاه نکرده است. «۱»

(۲) ابو جعفر عمری می‌گوید: چون حضرت حجت متولد شد، امام حسن عسکری (ع) فرمود: ده هزار رطل «۲» نان و ده هزار رطل گوشت بخر و میان مستمندان

---

(۱). این روایت هم با ذکر سلسله اسناد در صفحات ۴۲۶ تا ۴۳۰ کمال الدین و تمام النعمه صدوق، چاپ ۱۴۰۵ قمری، آمده است. م.

(۲). رطل، که به فتح و کسر حرف اول ضبط شده است، واحد وزنی است معادل دوازده وقیه و چهار صد و هشتاد درهم. رک. به: لسان العرب، ص ۲۸۶، ج ۱۱، چاپ ۱۴۰۵. م.

تقسیم کن و خیال می‌کنم فرمود: میان بنی هاشم تقسیم کن، و چند گوسپند هم برای عقیقه ایشان قربانی کرد. «۱»

(۱) و روایت شده است که چون امام قائم متولد شد پرتوی درخشان دیده شد که از او آشکار شد و به افق آسمان رسید و پرندگان سپیدی دیده شد که از آسمان فرود آمدند و بالهای خود را بر سر و روی و تمام بدن آن حضرت کشیدند و پرواز کردند و رفتند و چون این موضوع را به امام حسن عسکری گفتم لبخند زد و فرمود: اینان فرشتگان آسمانند که برای تبرک‌جویی از این نوزاد فرود آمده‌اند و چون قیام کند همین فرشتگان یاران او خواهند بود. «۲»

(۲) از موسی بن جعفر (ع) روایت شده است که چون علی بن موسی الرضا (ع) متولد شد فرمود: این پسرم پاک و پاکیزه و ختنه شده متولد شد و تمام امامان همچنین پاک و پاکیزه و ختنه شده متولد می‌شوند، ولی ما برای پیروی از سنت و آیین حنفی مراسم ظاهری ختنه و کشیدن تیغ به موضع را انجام می‌دهیم. «۳»

(۳)

(۴) خداوند متعال چنین فرموده است:

«و ما اراده کردیم که بر آن طایفه ضعیف و ذلیل در آن سرزمین منت گذارده و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملک و جاه فرعونیان گردانیم و در زمین به آنان قدرت و تمکین بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را کز آن اندیشناک و ترسان بودند بنماییم.» «۴»

(۵) و نیز فرموده است:

«و ما بعد از تورات در زبور نوشتیم که البته بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث خواهند شد.» «۵»

---

(۱). این روایت با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۴۳۱ و ۴۳۳ کمال الدین صدوق آمده است و در منابع دیگری که مقدم بر روضة الواعظین است و فتال از آن استفاده کرده است. بخشی از این روایات در کتاب الغیبة شیخ طوسی، ص ۱۳۷ و صفحات بعد، چاپ ۱۳۸۵ قمری، آمده است. م.

(۲). این روایت با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۴۳۱ و ۴۳۳ کمال الدین صدوق آمده است و در منابع دیگری که مقدم بر روضة الواعظین است و فتال از آن استفاده کرده است. بخشی از این روایات در کتاب الغیبة شیخ طوسی، ص ۱۳۷ و صفحات بعد، چاپ ۱۳۸۵ قمری، آمده است. م.

(۳). این روایت با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۴۳۱ و ۴۳۳ کمال الدین صدوق آمده است و در منابع دیگری که مقدم بر روضة الواعظین است و فتال از آن استفاده کرده است. بخشی از این روایات در کتاب الغیبة شیخ طوسی، ص ۱۳۷ و صفحات بعد، چاپ ۱۳۸۵ قمری، آمده است. م.

(۴). آیه‌های ۵ و ۶ سوره بیست و هشتم (قصص).

(۵). آیه ۱۰۵ سوره بیست و یکم (انبیاء). در ترجمه آیات، از قرآن مترجم استاد فقید مهدی الهی قمشه‌یی استفاده کرده‌ام. م.

(۱) پس از امام حسن عسکری، پسرش مهدی منتظر، امام است و قبلا گفته شد که به اقتضای عقل هیچ گاه جهان از وجود معصوم خالی نیست و با استدلال به قاعده لطف خداوند وجود معصوم ضروری است، زیرا با وجود آن مردم به صلاح نزدیک‌تر و از تباهی دورترند و چون لطف بر خداوند واجب است لازم خواهد بود که جهان هیچ گاه بدون امام معصوم نباشد.

(۲) پیامبر (ص) فرموده است: روزگار هرگز سپری نخواهد شد و گردش شب و روز به پایان نخواهد رسید، تا خداوند مردی از خاندان مرا برانگیزد که نامش همچون نام من است و زمین را از عدل و داد انباشته خواهد کرد، همچنان که از جور و ستم انباشته شده بود. «۱»

(۳) همچنین فرموده است: اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان طولانی قرار می‌دهد تا مردی از فرزندزادگان مرا که نامش همچون نام من است برانگیزاند و او زمین را انباشته از عدل و داد خواهد کرد همچنان که از جور و ستم انباشته شده بود. «۲»

(۴) پیامبر (ص) به یاران خود فرموده است: به شب قدر ایمان بیاورید که در آن شب، کارهای سال مقدر می‌شود و همانا برای خلافت پس از من علی بن ابی طالب و یازده تن از نسل او خواهند بود. «۳»

(۵) امیر المؤمنین علی (ع) به ابن عباس فرموده است: شب قدر در همه سالهاست و در آن شب امور آن سال مقدر می‌شود و برای خلافت پس از رسول خدا (ص) افرادی هستند. ابن عباس پرسید: آنان کیستند؟ فرمود: من و یازده تن از ذریه من که همگی امام محدثند. «۴»

(۶) امام باقر (ع) فرموده است که خداوند متعال، محمد (ص) را به سوی جن و انس مبعوث فرموده است و پس از او دوازده وصی قرار داده است که برخی از

---

(۱). این روایت با اختلاف لفظی اندکی در کتب اهل سنت از جمله در صحیح ترمذی، ص ۳۶، ج ۲. و مسند احمد بن حنبل، ص ۳۷۶، ج ۱، آمده است. م.

(۲). این روایت با اختلاف لفظی اندکی در کتب اهل سنت از جمله در صحیح ترمذی، ص ۳۶، ج ۲. و مسند احمد بن حنبل، ص ۳۷۶، ج ۱، آمده است. م.

(۳). این روایت در ارشاد مفید، ص ۳۲۸، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، با ذکر سلسله اسناد آمده است. م.

(۴). این روایت در صفحه ۴۸۰ و ۴۸۱ جلد دوم اصول کافی همراه با ترجمه آقای دکتر سید جواد مصطفوی آمده است. م.

ایشان درگذشته‌اند و برخی باقی هستند و هر یک از این اوصیا را سنتی است و اوصیای پس از محمد (ص) به سنت اوصیای عیسی (ع) هستند که آنان هم دوازده تن بودند و امیر المؤمنین علی (ع) به سنت مسیح (ع) بوده است. «۱»

(۱) جابر گفته است: به حضور فاطمه زهرا (ع) رسیدم. پیش آن حضرت لوحی بود که در آن نامهای اوصیا و امامانی که از ذریه ایشان بوده و هستند نوشته شده بود.

شمردم، نام دوازده امام در آن ثبت بود و آخرین ایشان قائم آل محمد بود. از آن عده که از نسل زهرا (ع) هستند سه تن محمد و سه تن علی نام داشتند. «۲»

(۲) مسروق می‌گوید: در حالی که پیش عبد الله بن مسعود بودیم و قرآنهای خود را بر او عرضه می‌داشتیم، ناگهان مرد جوانی از او پرسید: آیا پیامبر شما به شما نگفته است که پس از او چند خلیفه خواهد بود؟ ابن مسعود گفت: تو جوان و کم سن و سالی و عجیب است که هیچ کس پیش از تو در این مورد از من نپرسیده است. آری، پیامبر ما که درود خدا بر او و خاندانش باد با ما عهد فرموده و گفته است که پس از او دوازده خلیفه خواهند بود به شمار نقیبان بنی اسرائیل. «۳»

(۳) شعبی می‌گوید، پیامبر فرموده است: امر امت من همواره ظاهر و آشکار است تا آنکه دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند خلافت کنند.

(۴) ابو هاشم جعفری می‌گوید، به امام حسن عسکری گفتم: جلال و بزرگی شما مانع از این است که از شما چیزی بپرسم. آیا اجازه می‌دهید سؤالی کنم؟ فرمود:

بپرس. گفتم: آیا شما پسری دارید؟ فرمود: آری. گفتم: اگر اتفاقی بیفتد، کجا از او پرس‌وجو کنم؟ فرمود: در مدینه.

(۵) عمرو اهوازی می‌گوید: امام حسن عسکری پسر خویش را به من نشان داد و گفت پس از من این امام شماست. «۴» داود بن قاسم جعفری می‌گوید: از امام هادی (ع) شنیدم می‌گفت: پس از من پسرم حسن جانشین من است و حال شما چگونه

---

(۱). این دو روایت در صفحه ۴۸۰ و ۴۸۱ جلد دوم اصول کافی همراه با ترجمه آقای سید جواد مصطفوی آمده است. م.

(۲). این روایت در ارشاد مفید، ص ۳۲۸، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. م.

(۳). این روایت در ص ۱۰۶ کتاب الغیبه نعمانی، چاپ آقای علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۹۷ قمری، آمده است. م.

(۴). این روایت و روایت قبل در ارشاد مفید، ص ۳۲۹، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. م.

خواهد بود در مورد جانشین او؟ گفتم: فدایت گردم از چه نظر؟ فرمود: زیرا شخص او را نمی‌بینید و نام بردنش برای شما حلال نیست. گفتم: پس چگونه باید از او یاد کنیم: فرمود: بگویید حجت خاندان محمد (ص). «۱»

(۱) محمد بن اسماعیل و حکیمه دختر امام محمد تقی (ع) که عمه امام حسن عسکری است و ابو عمرو عمری و ابو علی بن مطهر و ابو عبد الله بن صالح و ابراهیم بن ادریس و جعفر بن علی و ابو نصر طریف خادم، همگی امام زمان (ع) را دیده‌اند و گروهی از ایشان صفت قد و بالای آن حضرت را هم نقل کرده‌اند.

(۲) برای پیش از قیام آن حضرت نشانه‌هایی روایت شده است که از جمله آنها خروج سفیانی و کشته شدن حسنی و اختلاف بنی عباس با یک دیگر بر سر امور دنیایی و خورشید گرفتگی روز نیمه رمضان و گرفتگی ماه در شبهای آخر ماه که بر خلاف قاعده است و فرورفتگی در ناحیه بیداء (صحرا) «۲» و در ناحیه خاور و ثابت ماندن خورشید از هنگام نیم روز تا هنگام عصر و طلوع خورشید از باختر و کشته شدن نفس زکیه همراه هفتاد تن از نیکوکاران، پشت دروازه کوفه «۳» و سر بریدن مردی از بنی هاشم میان رکن و مقام و فرو ریختن دیوار مسجد کوفه و به جنبش آمدن پرچمهای سیاه از ناحیه خراسان و خروج یمانی و ظهور مغربی در مصر و تصرف او تمام منطقه شام را و فرود آمدن ترکان در منطقه جزیره و فرود آمدن رومیان در منطقه رمله و طلوع ستاره‌یی در خاور که همچون ماه نورانی خواهد بود و سپس چنان خمیده خواهد شد که گویی دو گوشه آن به یک دیگر می‌رسد و آشکار شدن پرتوی سرخ در آسمان و پراکنده شدن آن در افق و آشکار شدن آتشی عمودی در خاور و باقی ماندن آن سه یا هفت روز در آسمان و لگام گسیختگی اعراب و تصرف کردن آنان سرزمینها را و خروج ایشان بر سلطان عجم و کشتن مردم مصر امیر خود را و ویران شدن شام و برافراشته شدن سه پرچم در آن و درآمدن پرچمهای قبیله قیس و دیگر اعراب در مصر و

---

(۱). این روایت در امالی صدوق و به نقل از آن در بحار الانوار، چاپ جدید آمده است. م.

(۲). بیداء: نام صحرایی شنزار میان مکه و مدینه است و به مکه نزدیک‌تر است. برای اطلاع بیشتر، رک. به: معجم البلدان، ص ۳۲۶، ج ۲، چاپ ۱۹۰۵ میلادی، مصر. م.

(۳). در باره محمد بن عبد اللّه بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) معروف به نفس زکیه و صریح و قیام او مراجعه کنید به: صفحات ۱۵۷ تا ۱۶۰ مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، چاپ ۱۳۸۵ قمری، نجف. م.

پرچمهای کنده (نام قبیله‌ای است) در خراسان و وارد شدن گروهی از سواران. از سوی مغرب و اردو زدن آنان در کنار منطقه جزیره و طغیان رودخانه فرات تا آنجا که آب وارد کوچه‌های کوفه شود و خروج شصت دروغگو که همگی مدعی پیامبری خواهند بود و خروج دوازده مرد از آل ابی طالب که همگان برای خود ادعای امامت دارند و در آتش سوزاندن مردی بزرگ از سرسپردگان بنی عباس میان جلولا و خانقین «۱» و بستن پل بر روی دجله در بغداد در بخش محله کرخ و برخاستن طوفان و گرد بادی سیاه در بغداد در نخستین ساعات روز و اتفاق افتادن زلزله مهیبی در بغداد که بسیاری از آن شهر را به زمین فرو خواهد برد و ترس و بیمی که بر مردم عراق چیره خواهد شد و فراوانی مرگ در آن و نقصان فراوان در جان و مال و میوه‌ها و ظهور و هجوم ملخ در فصل آن و در غیر فصل که موجب از میان رفتن کشت و کم برکتی محصول کشاورزی خواهد شد و

اختلاف میان دو گروه عجم (ایرانی) و خون ریزی بسیار میان ایشان و سرکشی بردگان و بیرون شدن ایشان از حلقه اطاعت از صاحبان خود و کشته شدن صاحبان بردگان به دست ایشان و مسخ و دگرگون شدن گروهی از اهل بدعت به صورت خوکان و بوزینگان و چیره شدن بردگان بر زمینهای مالکان خود و شنیدن آوایی از آسمان که همه مردم زمین آن را به زبان و لغت خود می‌شنوند و آشکار شدن یک سر و سینه در آسمان و در چشمه خورشید و بیرون آمدن گروهی از اموات از گورها و بازگشت آنان به دنیا آنچنان که شناخته می‌شوند و گروهی به دیدار آنان می‌روند و پس از آن بیست و چهار باران پیوسته فرو می‌ریزد و زمین به آن زنده می‌شود و برکات آن شناخته می‌شود و پس از آن هر گونه اندوه و بیماری از معتقدان بر حق و شیعیان واقعی حضرت مهدی (ع) بر طرف می‌شود و از ظهور ایشان در مکه آگاه می‌شوند و از هر سو برای یاری دادن آن حضرت به مکه روانه می‌شوند و در این باره اخبار رسیده است. برخی از این اخبار حتمی است و وقوع برخی مشروط است. «۲»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: قائم آل محمد در سالهای فرد ظهور خواهد کرد، یعنی یک و سه و پنج و هفت و نه. «۳»

---

(۱). جلولاء، شهرکی نزدیک بغداد و میان راه بغداد و خراسان است. خانقین میان قصر شیرین و حلوان و در هفت فرسنگی قصر شیرین است. برای هر دو مورد، رک. به:

ترجمه تقویم البلدان، صفحات ۳۴۹ و ۳۵۱، چاپ بنیاد فرهنگ ایران. م.

(۲). بدون هیچ اختلافی در صفحات ۳۳۸ و ۳۴۱ ارشاد مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، آمده است. م.

(۳). بدون هیچ اختلافی در صفحات ۳۳۸ و ۳۴۱ ارشاد مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، آمده است. م.

(۱) همچنین امام صادق (ع) فرموده است: در شب بیست و سوم به نام قائم آل محمد (ص) ندا داده می‌شود و در روز عاشورا که روز شهادت حسین بن علی علیهما- السلام است قیام می‌کند. گویی هم اکنون او را می‌بینم که در روز شنبه‌یی که دهم محرم است میان رکن و مقام ایستاده است و جبریل در حالی که دست او را در دست گرفته است، ندا می‌کند: بیایید برای بیعت با خدا، و شیعیان او از گوشه و کنار زمین به سوی او می‌روند و زمین برای آنان درنوردیده می‌شود و با او بیعت می‌کنند و خداوند به وجود او دنیا را آکنده از عدل می‌کند، همچنان که آکنده از ظلم و ستم شده باشد. «۱»

(۲) امام باقر (ع) فرموده است: مهدی (ع) داخل کوفه می‌شود، در حالی که در آن شهر سه پرچم برای جنگ با او برافراشته شده است و کوفه به تصرف او در می‌آید و وارد آن شهر می‌شود و بر منبر کوفه بالا می‌رود و خطبه می‌خواند و مردم از کثرت صدای گریه نمی‌فهمند که چه می‌گوید. جمعه بعدی مردم از او مسألت می‌کنند که با ایشان نماز جمعه بگزارد دستور می‌دهد برایش مسجدی در نجف مشخص کنند و آنجا با ایشان نماز جمعه می‌گزارد و سپس فرمان می‌دهد از پشت حرم حسینی نهری

تا نجف حفر کنند، آنچنان که آب به نجف برسد و بر آن نهر پلها بسته و کنار آن آسیابها احداث می‌شود و گویی پیرزنانی را می‌بینم که زنبیلهای گندم بر سر گرفته و به آسیابها می‌آورند و بدون دریافت مزد برای آنان آرد می‌شود. «۲»

(۳) همچنین امام باقر فرموده است: گویی می‌بینم که قائم آل محمد از مکه به نجف و کوفه آمده است، در حالی که پنج هزار فرشته همراه اوست و جبریل در سمت راست و میکال در سمت چپ و مؤمنان برابر اویند و او از آنجا لشکریان خود را به سرزمینها گسیل می‌دارد.

(۴) امام صادق (ع) فرموده است: قائم آل محمد (ص) هفت سال حکومت می‌کند و برای او مدت شبانروز طولانی می‌شود، آنچنان که یک سال از مدت حکومتش معادل ده سال از سالهای شماست و در واقع معادل هفتاد سال از سالهای شما حکومت می‌کند و چون ظهورش نزدیک شود در تمام ماه جمادی الثانیه و ده روز از رجب چنان بارانی می‌بارد که مردم مانند آن ندیده‌اند و خداوند با آن باران گوشتها و بدنهای

---

(۱). این روایت در صفحات ۳۴۱ تا ۳۴۲ ارشاد مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. م.

(۲). این روایت در صفحات ۳۴۱ تا ۳۴۲ ارشاد مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. م.

مؤمنان را در گورهایشان می‌رویاند و گویی هم اکنون آنان را می‌بینم که از سوی جهینة «۱» می‌آیند در حالی که گرد و خاک از موهای خویش می‌زدایند.

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: چون قائم ما قیام کند، زمین آنچنان روشن و تابناک می‌شود که مردم از پرتو خورشید بی‌نیاز می‌شوند و تاریکی از میان می‌رود و به هنگام فرمانروایی او مردان چنان عمری طولانی دارند که برای ایشان هزار پسر متولد می‌شود و دختری برای آنان متولد نمی‌شود و زمین گنجینه‌های خود را آشکار می‌سازد که مردم آنها را بر روی زمین می‌بینند و در آن هنگام شخصی در جستجوی کسی بر می‌آید که زکات اموال خود را به او بدهد و هیچ کس را نمی‌یابد که از او بپذیرد و این به آن سبب است که همه مردم از فضل خداوند متعال بی‌نیازند. «۲»

(۲) امام باقر (ع) ضمن حدیث مفصلی فرموده است: چون قائم آل محمد قیام کند به کوفه می‌رود و چهار مسجد را در آن شهر ویران می‌کند و هر مسجدی را که دارای کنگره باشد ویران می‌کند و هموار می‌سازد. راههای بزرگ را توسعه می‌دهد و تمام بخشهای ساختمانی را که در خیابان و گذرگاه پیشروی داشته باشد و تمام ساختمانی را که بالاتر از در خانه باشد (ظاهرا یعنی مشرف بر ساختمانهای دیگر باشد) و همه ناودانهایی را که در ممر مردم فرو می‌ریزد ویران می‌کند. هر بدعتی را از میان برمی‌دارد و هر سنت پسندیده را پا بر جا می‌دارد. قسطنطنیه و چین و سلسله کوههای دیلم را می‌گشاید و هفت سال فرمانروایی او طول می‌کشد که هر سال آن معادل ده سال است و سپس خداوند متعال آنچه را بخواهد انجام می‌دهد. به امام باقر گفته شد:

فدایت گردم، چگونه ممکن است مدت سالها طولانی شود؟ فرمود: به فرمان خداوند حرکت فلک همراه با درنگ و کندی خواهد شد و بدین گونه بر مدت شبانروز و سال افزوده می‌شود. راوی این روایت می‌گوید به امام باقر گفتم:

می‌گویند اگر در حرکت فلک دگرگونی پیش آید تباه می‌شود. فرمود: این سخن و اعتقاد زندیقان است ولی مسلمانان چنین سخنی نمی‌گویند و همانا خداوند ماه را برای پیامبرش شکافته و به دو نیم فرموده است و پیش از آن هم خورشید را برای

---

(۱). نام دهکده‌یی بسیار بزرگ و آباد از دهکده‌های میان موصل و بغداد است، معجم البلدان، ص ۱۸۴، ج ۳، چاپ ۱۹۰۶ میلادی، مصر. م.

(۲). این چهار روایت با ذکر سند در صفحات ۳۴۱ تا ۳۴۴ ارشاد شیخ مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. م.

یوشع بن نون برگردانده است و خداوند متعال به طولانی بودن روز قیامت خبر داده و فرموده است: معادل هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمرید. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: چون قائم آل محمد قیام کند، مردم را از نو به اسلام فرا می‌خواند و آنان را به کارهایی که کهنه و متروک شده است راهنمایی می‌فرماید، کارهایی که عموم مردم از آن روی برگردانده‌اند. و همانا مهدی از این جهت مهدی نامیده شده است که مردم را به کارهایی که متروک مانده است هدایت می‌فرماید و قائم نامیده شده است از آن روی که بر حق قیام می‌کند. «۲»

(۲) همان حضرت فرموده است: چون خداوند متعال به قائم آل محمد اجازه خروج و قیام دهد، به منبر می‌رود و مردم را به بیعت با خود فرا می‌خواند و آنان را به خدا سوگند می‌دهد و به حق خود دعوت می‌کند و می‌گوید من میان شما به سیره و روش پیامبر (ص) رفتار خواهم کرد. «۳» در این هنگام خداوند متعال جبریل (ع) را به حضور او گسیل می‌فرماید. جبریل بر حطیم فرو می‌آید و به قائم آل محمد می‌گوید:

به چه چیزی دعوت می‌کنی؟ و چون قائم به او خبر می‌دهد، جبریل می‌گوید: من نخستین کس هستم که با تو بیعت می‌کنم و دست بر دست او می‌نهد و سیصد و ده و چند مرد در مدینه به حضورش می‌رسند.

(۳) همان حضرت فرموده است که چون قائم آل محمد قیام کند، نخست پانصد تن از قریش را گردن می‌زند و سپس پانصد تن دیگر را و این کار را شش بار تکرار می‌کند. راوی روایت می‌گوید: به امام صادق گفتم، مگر شمار قریش به این عدد می‌رسد؟ فرمود: آری، یعنی از خود قریش و دوستداران و وابستگان ایشان. «۴»

(۴) همچنین امام صادق فرموده است: چون قائم آل محمد قیام کند، مسجد الحرام را از پی و ریشه باز سازی می‌کند و مقام ابراهیم را به محل اصلی آن نصب می‌فرماید و دستهای بنی شیبه «۵» بریده می‌شود و از کعبه آویخته می‌گردد و می‌گوید اینان دزدان اموال کعبه‌اند. «۶»

(۵) امام باقر ضمن حدیث مفصلی می‌فرماید: چون قائم آل محمد قیام کند به کوفه

---

(۱). این روایت با ذکر سند در صفحات ۳۴۲ تا ۳۴۵ ارشاد شیخ مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. م.

(۲). این روایت با ذکر سند در صفحات ۳۴۲ تا ۳۴۵ ارشاد شیخ مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. م.

(۳). این روایت با ذکر سند در صفحات ۳۴۲ تا ۳۴۵ ارشاد شیخ مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. م.

(۴). این روایت هم در همان صفحات ارشاد مفید آمده است. م.

(۵). نام یکی از خاندانهای معروف قریش که کلید دار و گنجور کعبه بوده‌اند. م.

(۶). این روایت هم در همان صفحات ارشاد مفید آمده است. م.

می‌رود. از آن شهر ده و چند هزار تن که سلاح بر تن دارند و به بتریه «۱» معروفند بیرون می‌آیند و به او می‌گویند: به همان جا که آمده‌ای برگرد که ما را نیازی به حکومت فرزندان فاطمه (ع) نیست. قائم آل محمد (ع) بر آنان شمشیر می‌نهد و همگان را نابود می‌سازد و سپس به کوفه وارد می‌شود و بر منافقان و شکاکان شمشیر می‌نهد و کاخ حکومتی آن شهر را ویران می‌سازد و جنگجویان ایشان را می‌کشد، تا آنگاه که خدای عز و جل خشنود گردد. «۲»

(۱) علی بن عقبه از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: چون قائم آل محمد (ع) ظهور کند به عدل حکم می‌کند و جور و ستم به روزگار او از میان می‌رود و راهها امن می‌شود، و زمین برکات خود را بیرون می‌آورد و حق هر کس به او برمی‌گردد و اهل و پیروان همه ادیان مسلمان می‌شوند و اعتراف به ایمان می‌کنند. مگر این گفتار خداوند را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «و حال آنکه هر که در آسمان و زمین است، خواه و ناخواه مطیع فرمان خداوند است.» «۳» و قائم آل محمد میان مردم به حکم محمد (ص) و حکم داود (ع) حکم می‌کند و در آن هنگام زمین گنجینه‌های خود را آشکار می‌سازد و برکات خود را ظاهر می‌سازد و هیچ کس از شما در آن هنگام به سبب اینکه همه مؤمنان توانگر و ثروتمندند کسی را نخواهد یافت که به او صدقه دهد و زکات خویش را بپردازد و هر دولتی، از هر خاندانی باشد، پیش از ما به حکومت خواهد رسید که پس از اینکه روش ما را در حکومت دیدند نگویند اگر به دولت برسیم همانند ایشان رفتار می‌کنیم و این همان گفتار خداوند است که می‌فرماید:

«و سرانجام پسندیده از پرهیزکاران است.» «۴»

(۲) امام باقر (ع) فرموده است: هنگامی که قائم آل محمد (ع) قیام می‌کند خیمه‌هایی برای افرادی که به مردم قرآن می‌آموزند بر پا می‌شود و آنان قرآن را به ترتیبی که خداوند نازل فرموده است آموزش می‌دهند و حفظ آن در آن روز از این جهت بسیار دشوار است که ترتیب آن بر خلاف ترتیب کنونی آیات و سوره‌هاست.

---

(۱). نام فرقه‌یی مذهبی از زیدیه که منسوب به شخصی ملقب به ابتر بوده‌اند، به نقل از حواشی بحار الانوار، ص ۳۳۸، ج ۵۲، چاپ جدید. م.

(۲). همچنین در ارشاد مفید آمده است. م.

(۳). بخشی از آیه ۸۳ سوره سوم آل عمران. م.

(۴). این روایت و چهار روایت بعد هم در همان صفحات ۳۴۲ تا ۳۴۵ ارشاد شیخ مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. م.

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: قائم آل محمد (ص) از پشت کعبه همراه بیست و هفت تن ظهور می‌فرماید که پانزده تن از قوم موسی (ع) هستند، یعنی همانان که به حق هدایت می‌کردند و به آن توجه داشتند و هفت تن از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر و آنان در التزام او و از یاران و فرماندهان سپاه اویند.

(۲) و همان حضرت فرموده است: چون قائم آل محمد قیام فرماید، میان مردم با حکم داود (ع) حکم می‌کند و نیازی به هیچ دلیل و شاهدی ندارد، که خداوند همه چیز را به او الهام می‌فرماید و او با علم خود حکم می‌کند و به همه اقوام آنچه را از او پوشیده دارند خبر می‌دهد و با آثار چهره افراد دشمن خود را از دوست خویش تشخیص می‌دهد، و خداوند عز و جل می‌فرماید: «همانا در این عقوبت، اهل ایمان و هوشمندان را آیات بسیار است».

(۳) و روایت شده است که مهدی (ع) فقط چهل روز پیش از رستاخیز رحلت می‌کند و در می‌گذرد و در آن چهل روز آشفتگی است و نشانه برانگیخته شدن مردگان و بر پا شدن قیامت برای دریافت پاداش و عقوبت است. در عین حال علم واقعی این امور در پیشگاه خداوند است.

(۴) امام باقر (ع) فرموده است: عمر بن خطاب از علی (ع) پرسید که نام مهدی چیست؟ علی (ع) فرمود: اما در مورد نام او حبیب من (یعنی پیامبر) با من عهد فرموده است، نامش را پیش از ظهورش به کسی نگویم. عمر گفت: برخی از صفات او را

به من خبر بده. فرمود: جوانی است میانه بالا و خوش روی و موی که موهایش تا دوشش آویخته است و پرتو چهره‌اش بر سیاهی موی سر و ریش او می‌تابد. پدرم فدای پسر بهترین کنیزان باد. «۱»

(۵) ولادت امام قائم (ع) روز جمعه نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری بوده است و به هنگام رحلت پدرش عمر ایشان پنج سال بوده است و خداوند حکمت و فصل الخطاب «۲» را به او ارزانی فرموده و او را برای همه جهانیان آیت و

---

(۱). در غیبت شیخ طوسی و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۳۶، ج ۵۱، چاپ جدید، آمده است. م.

(۲). گرفته شده از آیه ۲۰ سوره سی و هشتم، که از عنایات الهی به داود (ع) است. م.

نشانه قرار داد و همچنان که به یحیی (ع) در کودکی حکمت آموخت، به او هم حکمت عنایت داشت و او را در کودکی امام قرار داد، همچنان که عیسی بن مریم (ع) را در گهواره نبوت بخشید و نام مادرش را ریحانه، نرجس، صیقل و سوسن نقل کرده‌اند.

(۱) و روایت شده است که روز جمعه هشتم شوال سال دویست و پنجاه و هفت، یعنی دو سال و هفت ماه پیش از رحلت پدرش متولد شده است و همان روایت اول مورد اعتماد است. نخست عثمان بن سعید نایب آن حضرت بود و چون عثمان درگذشت پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان آن کار را بر عهده گرفت و پس از خود به ابو القاسم حسین بن روح وصیت کرد و ابو القاسم حسین بن روح به ابو الحسن علی بن محمد سمری وصیت کرد و چون مرگ علی بن محمد سمری فرا رسید، پرسید که آیا به کسی وصیت کند؟ و فرمود: خداوند فرمان خود را اجرا خواهد فرمود، و مهدی (ع) منتظر ظهور دولت حق خویش خواهد بود.

(۲) ولادت و امور مربوط به آن حضرت به سبب فشار و دشواری روزگار و اینکه پادشاه آن زمان به شدت در جستجوی ایشان بود و در آن راه تلاش می‌کرد پوشیده ماند و چون موضوع انتظار شیعه برای ظهور حضرت مهدی بسیار شایع و معروف بود، پدر بزرگوارش در زندگی خود آن موضوع را آشکار نفرمود و جمهور مردم پس از رحلت حضرت امام حسن عسکری هم از این موضوع چندان آگاه نشدند و به همین سبب جعفر پسر امام هادی (ع) میراث برادرش امام حسن عسکری را تصرف کرد و در مورد حبس و زیر نظر گرفتن همسران و کنیزان برادر سخن چینی کرد و بر شیعیان برادر در مورد انتظار ایشان برای ظهور پسر برادرش اعتراض می‌کرد که چرا معتقد به ظهور و امامت اویند و بدین گونه شیعیان را ترسان و پراکنده کرد و بر آنان دوره بسیار سختی گذشت و گرفتار پند و زندان و تهدید و خواری و زبونی شدند و خوشبختانه حکومت چندان هم بر ایشان دست نیافت. جعفر هم به ظاهر میراث برادر خود را تصرف کرد و تلاش کرد در نظر شیعیان مقام برادر خویش را به دست آورد و هیچ یک از آنان این ادعای او را نپذیرفتند و اعتقادی به او پیدا نکردند. ناچار جعفر به سلطان وقت متوسل شد و از او خواست که رتبت و منزلت برادرش را به او دهد و متعهد شد در این مورد اموال بسیار پرداخت خواهد کرد و به هر

وسیله‌یی که گمان می‌کرد سود بخش باشد دست زد و هیچ سودی نبرد و ما بدین گونه تاکنون اندکی از اخبار و آثار را در باره شرح حال ائمه اطهار و آنچه

متعلق به ایشان است و تاریخ ولادت و اسامی مادران و اموری نظیر آن را در این کتاب آوردیم، و هر کس خواهان مطلب بیشتری در این مورد است از کتابهای دیگری که در این باره تألیف و تصنیف شده است استفاده کند که به خواست خداوند متعال آنچه بخواهد آنجا می‌یابد. «۱»

(۱) روایت شده است که امام صادق (ع) بسیار می‌فرمود:

«هر قوم را دولتی است که انتظار آن را می‌کشند و دولت ما در آخر زمان آشکار خواهد شد.» «۲»

(۲) و سید حمیری چنین سروده است:

«به همان آیین که او داشته است متدین هستم و کف او با کف من در صفین شریک بوده است در ریخته شدن خونهایی که در آن جنگ ریخته شد و خداوند برای عدل و داد ترازوهایی را آشکار فرموده است.

پروردگارا آن خونها بر گردن من است، باز هم نظیر آن را به من بیاشامان، آمین! آمین! آمین می‌گویم که همچون ایشان و در حال ایشان باشم، همراه گروهی که برای خدا هجرت می‌کنند و پراکنده می‌شوند، همراه گروهی که بر گرد مهدی هستند و مهدی ایشان را از وادی مکه پیاده و سواره با خود می‌برد.

آنان چیزی جز خدای خود را اراده نمی‌کنند، چه مراد پسندیده‌یی که مریدان در پی آنند، تا آنگاه که با گروه‌های بنی حرب (اعقاب ابو سفیان) رویاروی می‌شوند و به فرق سر و بالای بینی آنان ضربه می‌زنند.

ای ابو الحسن! ای بهترین اوصیا! چه شرفی که خداوند به تو عنایت فرموده است و خدای برای تو چند برابر آن را بیفزاید، تا آنچه را به پیامبران ارزانی فرموده است به تو ارزانی فرماید.

خدای برای من گواهی می‌دهد که من آنان را دوست می‌دارم، دوستی آمیخته با دین و آیین در مورد شما. تا آن هنگام که در کفن پیچیده و در خاک پنهان شوم،

---

(۱). برای اطلاع بیشتر در مورد نائبان چهارگانه در کتابهای فارسی، رک. به: بحث سودمند محدث خبیر مرحوم حاج شیخ عباس قمی رضوان اللّه علیه در صفحات ۳۴۲ تا ۳۴۵ جلد دوم منتهی الآمال. م.

(۲). این بیت با ذکر سلسله اسناد در امالی صدوق و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۱۴۳، ج ۵۱، چاپ جدید، آمده است. م.

هیچ گروهی را به جای شما عوض نخواهم کرد و در جستجوی آن نخواهم بود.»

(۱) دعبل بن علی خزاعی هم چنین سروده است:

«اگر آنچه را که امیدوارم امروز یا فردا صورت بگیرد نمی‌داشتم، دل من در پی اندوه ایشان پاره پاره می‌شد.

قیام امامی که بدون تردید در پناه نام خدا و برکات خداوند قیام خواهد کرد.

امامی که میان ما هر حق و باطلی را آشکار می‌سازد و با نعمت و نقمت جزا و سزا می‌دهد.

و گروهی از فرزندان فلان و بهمان را که مدعی هستند میان مردم لعن و نفرین می‌کند. «۱»

ای دل! خوش باش و مژده باد بر تو که آنچه باید بیاید چندان دور نیست.

از طول مدت ستم بیتابی مکن و می‌بینم که نیروی من آهنگ پایداری دارد (می‌بینم که ستم آهنگ پراکندگی و سستی دارد.) «۲»

اگر خداوند ظهورش را در مدت عمر من قرار دهد و مرگ مرا تا ظهور او به تأخیر اندازد، تسکین و آرامش دل خواهم یافت و هیچ شک و تردیدی در نفس من باقی نمی‌ماند و زوبین و نیزه خود را از خون دشمنان سیراب می‌کنم.»

(۲)

مجلس سی و دوم در مناقب آل محمد علیهم السلام

(۳) خداوند متعال در سوره شوری می‌فرماید: «بگو من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودت در حق خویشاوندان منظور دارید.» «۳»

انصار گفتند: ای رسول خدا! اموال و جانهای ما در اختیار و به دست خداوند است و خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. در خبر دیگری آمده است که پیامبر فرمودند: منظور این است که به خویشاوندان من مهرورزی کنید و مرا تکذیب مکنید.

(۱). این بیت در قصیده دعبل که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، ص ۲۵۰، ج ۴۹، چاپ جدید، آورده است، نیست. م.

(۲). آنچه در پرانتز است بر مبنای روضة الواعظین است و در بحار الانوار همان گونه است که معنی شد. م.

(۳). بخشی از آیه ۲۳ سوره ۴۲ (شوری).

(۱) ابو بصیر می‌گوید: به امام صادق گفتم: آل محمد کیستند؟ فرمود: ذریه آن حضرت. گفتم: اهل بیت کیستند؟ فرمود: ائمه و اوصیا. گفتم: عترت او کیستند؟

فرمود: اصحاب کساء و آنان که زیر آن عبا بودند. پرسیدم: امت او کیستند؟ فرمود:

مؤمنانی که به آنچه از پیشگاه خداوند آورده است تصدیق دارند و به دو چیز گرانسنگی که مأمور شده‌اند تمسک جویند، تمسک جسته‌اند: کتاب خدا و عترت محمد (ص) که همان اهل بیت اویند که خدای ناپاکی را از ایشان زدوده و آنان را پاک فرموده است پاک کردنی و همین دو چیز گرانسنگ پس از رسول خدا خلیفه بر مردمند. «۱»

(۲) امیر المؤمنین علی (ع) در تفسیر این گفتار خداوند که می‌فرماید «سلام علی آل یس» «۲» فرموده است: منظور از یس محمد (ص) است و آل یس مائیم، ابن عباس هم گفته است: سلام علی آل یس، یعنی سلام بر آل محمد (ص). «۳»

(۳) رسول خدا (ص) فرموده‌اند: ما بنی عبد المطلب سروران اهل بهشتیم. یعنی رسول خدا و حمزه سید الشهداء و جعفر که دارای دو بال است و علی و فاطمه و حسن و حسین و مهدی. «۴»

(۴) امام باقر (ع) فرموده است: خداوند متعال به پیامبر (ص) وحی فرمود که من چهار خصلت از جعفر بن ابی طالب را می‌ستایم. پیامبر (ص) جعفر را خواستند و موضوع را به او گفتند. گفت: اگر نه این است که خداوند به شما خبر داده است، خودم نمی‌گفتم. من هرگز باده نوشی نکرده‌ام که می‌دانم اگر باده بیاشامم خردم از از میان می‌رود و هرگز دروغ نگفته‌ام زیرا دروغ از جوانمردی می‌کاهد و هرگز گناهی نکردم (ظاهرا منظور زنا کردن است) که بیم آن داشتم اگر چنان کنم نسبت به ناموس من هم چنان شود و هرگز بت‌پرستی نکردم که می‌دانم بت هیچ گونه سود و زیانی نمی‌رساند. گوید: پیامبر (ص) با دست به دوش او زد و فرمود: بنا بر این شایسته است

(۱). این روایت با ذکر سلسله اسناد در معانی الاخبار صدوق، ص ۹۴، چاپ ۱۳۶۱ خورشیدی، حوزه، آمده است و چند روایت دیگر هم در باره معنی آل و اهل و عترت و امت در همان صفحه آن کتاب نقل شده است. م.

(۲). آیه ۱۳۰ سوره سی و هفتم (الصافات). م.

(۳). با ذکر سلسله سند در معانی الاخبار صدوق، ص ۱۲۲، چاپ ۱۳۶۱، حوزه، آمده است. م.

(۴). در صفحه ۲۸۴ امالی شیخ صدوق و صفحه ۴۳۴ جلد ۹ تاریخ بغداد آمده است. م.

اگر خداوند دو بال برای او قرار دهد که با آن دو بال همراه فرشتگان در بهشت پرواز کند. «۱»

(۱) و روایت شده است که جبرئیل به حضور پیامبر (ص) آمد و در مورد خدیجه (رضی الله عنه) سؤال کرد و در آن هنگام خدیجه در خانه نبود. جبریل فرمود: چون خدیجه آمد به او خبر بده که خدایش بدو سلام می‌رساند.

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: به خدیجه مژده دهید که خانه‌یی از قصب (زر، مروارید) خواهد داشت که نه هیاهویی در آن است و نه اندوهی. در باره معنی قصب از شریک که یکی از راویان این روایت است پرسیدند، گفت: یعنی زر، و در حدیث دیگری مروارید معنی شده است. «۲»

(۳) انس می‌گوید: رسول خدا (ص) به خدیجه از انگور بهشت خورانده است.

عایشه می‌گوید: پیامبر (ص) خدیجه را ستایش می‌فرمود. من گفتم: چه مقدار آن زن سرخ گونه را یاد می‌کنید؟ همانا خداوند بهتر از او نصیب شما فرموده است. فرمود:

خداوند بهتر از او نصیب من نفرموده است، زیرا هنگامی که همه مردم مرا تکذیب می‌کردند، او مرا تصدیق می‌کرد و هنگامی که مردم مرا محروم می‌داشتند او با اموال خود با من مواسات می‌کرد و خداوند فرزندان مرا از او به من عنایت فرمود و حال آنکه از غیر او فرزندی به من عنایت نفرمود.

(۴) و روایت شده است که پیرزنی به حضور پیامبر آمد و رسول خدا نسبت به او بسیار محبت فرمود. چون آن زن بیرون رفت، عایشه پرسید: این که بود؟ فرمود: در روزگار زندگانی خدیجه پیش ما می‌آمد و وفاداری از ایمان است. «۳»

(۵) امام علی بن حسین سجاد (ع) فرموده است: از من پسری بنام زید بوجود می‌آید که در کوفه کشته و در کناسه به دار آویخته می‌شود و گور او را می‌شکافند و بیرونش می‌آورند و برای روح او درهای آسمان گشوده می‌شود و اهل آسمانها از

---

(۱). در صفحه ۱۸۸ علل الشرائع صدوق و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۲۷۲، ج ۲۲، چاپ جدید، آمده است. م.

(۲). این روایت در مدح خدیجه (رضی الله عنه) در صفحات ۳۳۶ و ۳۳۷ مناقب ابن مغازلی شافعی آمده است. م.

(۳). برای اطلاع بیشتر از فضائل خدیجه، رک. به: صفحات ۱ تا ۸۱ جلد ۱۵ بحار الانوار چاپ جدید. م.

ص:۴۳۹

روح او به بهجت و شادی می‌رسند. روح او به صورت پرنده‌یی سبز رنگ در هر جای بهشت که بخواهد پرواز می‌کند.

(۱) پیامبر (ص) به امام حسین فرمودند: ای حسین! مردی از صلب تو به نام زید متولد می‌شود که روز رستاخیز او و یارانش در حالی که دارای چهره‌های سپید و رخشان هستند از روی شانه‌ها و گردن مردم عبور می‌کنند و بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. «۱»

(۲) ابو الجارود «۲» می‌گوید: در محضر امام باقر (ع) بودم که زید بن علی آمد. چون نظر امام باقر (ع) بر او افتاد، همان طور که زید پیش می‌آمد فرمود: این یکی از سروران خاندان خویش است که خونهای ایشان را طلب خواهد کرد. ای زید! مادری که ترا زاییده است چه فرخنده و پاکیزه است. زید بن علی پس از امام باقر گزیده‌تر و چشم و چراغ برادران و از همه‌شان برتر و پارسا و بخشنده و شجاع بود.

با شمشیر قیام کرد. امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و در طلب خون امام حسین (ع) برآمد.

(۳) همین راوی می‌گوید: به مدینه آمدم و شروع به پرس‌وجو در باره زید کردم.

از هر کس پرسیدم، گفتند: او همپیمان و ملازم قرآن است.

گروه بسیاری از شیعیان، معتقد به امامت زید بوده‌اند و سبب آن قیام او با شمشیر و دعوت به رضا و خشنودی آل محمد است. برخی پنداشته‌اند او برای خود ادعای امامت داشته است و حال آنکه چنین نیست، زیرا می‌دانسته است که برادرش (امام باقر) بیش از او استحقاق بر امامت داشته است و امام باقر (ع) هم به هنگام مرگ خویش به پسر خود امام صادق وصیت فرموده است.

(۴) یکی از اسباب و انگیزه‌های خروج و قیام زید علاوه بر خون خواهی او از قاتلان امام حسین (ع) این بود که پیش هشام بن عبد الملک رفت. هشام بزرگان شام را در مجلس خود جمع کرد و دستور داد چنان چسبیده به یک دیگر بنشینند که برای زید، آمدن نزدیک هشام ممکن نگردد. زید به هشام گفت: میان بندگان خدا هیچ کس برتر

---

(۱). این روایت در باب ۲۵ عیون اخبار الرضای، صدوق، صفحات ۲۵۰ و ۲۵۱، چاپ ۱۳۷۷ قمری، قم، آمده است. م.

(۲). برای اطلاع از احوال ابو الجارود به الکنی و الالقاب مرحوم محدث قمی، ص ۳۱ ج ۱، مراجعه شود. م.

ص:۴۴۰

از کسی نیست که به تقوی و ترس از خدا سفارش کند و هیچ کس فرومایه‌تر از آن کس نیست که او را به تقوی و ترس از خدا سفارش کنند، و ای امیر مؤمنان! من ترا به ترس از خدا سفارش می‌کنم و از خدا بترس. هشام به او گفت: تو خود را شایسته خلافت می‌دانی و آرزوی آن را در سر می‌پروری و ترا ای بی‌مادر با این آرزو چه کار است؟ و همانا که مادرت کنیز و برده است. زید گفت: من هیچ کس را در پیشگاه خداوند بلند مرتبه‌تر از پیامبرانی که آنان را به پیامبری برانگیخته است نمی‌دانم و حال آنکه یکی از همان پیامبران مادرش کنیز است و اگر این موضوع نقیصه می‌بود او به پیامبری مبعوث نمی‌شد و او اسماعیل پسر ابراهیم است. و ای هشام! آیا رتبه نبوت در پیشگاه خداوند برتر است یا خلافت؟ وانگهی این موضوع برای مردی که نیاکانش از یک سو رسول خدا (ص) و از سوی دیگر علی بن ابی طالب هستند نقیصه‌یی نیست. هشام از مجلس خود برخاست و به فرمانده سپاهش گفت:

این مرد نباید حتی امشب را هم در لشکرگاه من (پایتخت من) بماند. زید از شام بیرون آمد در حالی که می‌گفت: هر قومی که از تندی و سوزش شمشیر پرهیز کند خوار و زبون می‌شود، و چون به کوفه رسید مردم آن شهر پیش او جمع شدند و چندان اصرار کردند تا با او برای جنگ بیعت کردند و سپس پیمان شکستند و او را رها و تسلیم کردند و زید کشته شد و جسدش چهار سال میان مردم کوفه بردار آویخته بود و هیچ کس این کار را زشت نشمرد و حتی با زبان هم او را یاری ندادند.

(۱) چون زید کشته شد و این خبر به امام صادق (ع) رسید سخت اندوهگین و دل افسرده شد و هزار دینار از اموال خاص خود را میان بازماندگان کسانی که همراه زید کشته شده بودند بخش کرد. راوی این روایت می‌گوید: امام صادق به من دستور فرمود آن پول را میان ایشان تقسیم کنم. از جمله به خانواده عبد الله بن زبیر برادر فضیل رسّان چهار دینار رسید. کشته شدن زید در شب دوشنبه دوم صفر سال یک صد و بیست اتفاق افتاد و به هنگام شهادت سن او چهل و دو سال بود. «۱»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس عترت مرا دوست نداشته باشد یا منافق است یا زنا زاده یا آنکه نطفه او در حال حیض مادرش بسته شده است. «۲»

---

(۱). این موضوع در ارشاد مفید، آمده است. م.

(۲). این روایت در خصال صدوق، ص ۱۲۸، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۱) و فرموده است: خدای را سه چیز محترم است که هر کس حرمت آن سه چیز را نگهدارد، خدای کار دین و دنیای او را نگه می‌دارد و هر کس حرمت آن‌ها را نگه ندارد، خدایش چیزی برای او نگه نمی‌دارد. آن سه چیز، حرمت اسلام است و حرمت من و حرمت عترت من.

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: همانا خداوند را سه چیز محترم است که هیچ چیز به آن حرمت نمی‌رسد. نخست کتاب خدا که نور و حکمت خداوند است و خانه خدا که آن را برای مردم قبله قرار داده است. خداوند از هیچ بنده‌یی توجه به غیر از کعبه را نمی‌پذیرد. سوم عترت پیامبرتان محمد (ص).

(۳) امام باقر (ع) می‌فرماید: یکی از بندگان گنهکار هفتاد خریف که هر خریف هفتاد سال است در آتش معذب بود و پس از آن از خدای عز و جل مسألت کرد که تو را به حق محمد و اهل بیت او سوگند می‌دهم که بر من رحمت آوری. خداوند متعال به جبریل وحی فرمود که پیش این بنده من برو و او را بیرون بیار. جبریل گفت:

پروردگارا! چگونه در آتش فرود آیم؟ فرمود: من به آتش فرمان داده‌ام بر تو سرد و سلامت باشد. گفت: پروردگارا! جای او را نمی‌دانم. فرمود: در چاهی از دوزخ است.

جبریل در آتش فرود آمد و آن بنده را که با چهره در آتش آویخته بود بیرون آورد.

خداوند متعال فرمود: ای بنده من! چه مدت در آتش درنگ کردی و مرا سوگند دادی؟ گفت: پروردگارا! شمار آن را نمی‌دانم. فرمود: همانا سوگند به عزت خودم که اگر از من به حق ایشان مسألت نمی‌کردی، همچنان زبونی و خواری ترا در آتش طولانی می‌کردم. ولی من بر خود لازم کرده‌ام که چون بنده‌یی به حق آنان سوگندم دهد، او را بیامرزم و از آنچه میان من و اوست درگذرم و اکنون از تو در گذشتم و تو را بخشیدم. «۱»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: دوست داشتن من و اهل بیت من در هفت مورد که سخت همراه با ترس و بیم است سود بخش است، هنگام مرگ، در گور، هنگام برانگیخته شدن، هنگام دریافت نامه عمل، هنگام حساب و کنار صراط و کنار میزان. «۲»

---

(۱). با اندک اختلافی در الفاظ و با ذکر سلسله سند در امالی مفید، ص ۱۲۸، و به نقل از آن در صفحه ۳۱۱ جلد ۲۷ بحار الانوار، چاپ جدید، آمده است. دو روایت قبل هم به نقل از خصال و معانی الاخبار و امالی صدوق در بحار الانوار، ص ۱۸۵، ج ۲۵، آمده است. م.

(۲). به نقل از محاسن برقی و خصال و امالی صدوق در بحار الانوار، ص ۱۵۸، ج ۲۷، چاپ جدید، آمده است. م.

(۱) جابر بن عبد اللّه می‌گوید: رسول خدا (ص) برای ما خطبه‌یی ایراد فرمود و ضمن آن چنین گفت: ای مردم! هر کس نسبت به ما خاندان بغض و کینه داشته باشد، خداوند روز رستاخیز او را به آیین یهود بر می‌انگیزد. جابر می‌گوید، گفتم: ای رسول خدا! هر چند روزه بگیرد و نماز بگزارد و مدعی باشد که مسلمان است؟ فرمود: آری هر چند روزه گیرد و نماز بگزارد و مدعی اسلام باشد. «۱»

(۲) و رسول خدا فرموده است: هیچ بنده‌یی مؤمن نیست تا آنگاه که من برای او محبوب‌تر از خودش باشم و اهل من برای او محبوب‌تر از اهل خودش و عترت من محبوب‌تر از عترت خودش و ذات من محبوب‌تر از ذات خودش باشد. «۲»

(۳) و پیامبر فرموده است: هر کس ما خاندان را دوست داشته باشد، خدا را به نعمت نخستین ستایش کند. گفته شد: نعمت نخستین چیست؟ فرمود: حلال و پاکزادگی، و کسی ما را دوست نمی‌دارد مگر اینکه دارای طهارت مولد است.

(۴) امام باقر (ع) فرموده است: هر کس بامداد کند و خوشی و خنکی محبت و دوستی ما را در دل خود احساس کند، خدای را به نعمت نخستین ستایش کند. گفته شد:

نخستین نعمت چیست؟ فرمود: حلال‌زادگی. «۳»

(۵) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس را که خداوند محبت ائمه از خاندان مرا به او ارزانی فرماید به خیر دنیا و آخرت دست یافته است و کسی که نسبت به آنان محبت داشته باشد هیچ کس نباید در این شک کند که او در بهشت است و همانا در محبت اهل بیت من بیست خصلت است، ده خصلت آن در دنیا و ده خصلت آن در آخرت.

آن ده خصلت که در دنیاست پارسایی و آزمندی در طلب دانش و پارسایی همراه با دین و رغبت به عبادت و توبه کردن پیش از مرگ و نشاط برای نماز شب و ناامیدی (بی‌نیازی) از آنچه در دست مردم است و حفظ در انجام فرمانهای خدا و پرهیز از آنچه نهی فرموده است، نهم بغض و دوست نداشتن دنیا، دهم سخاوت.

(۶) در آخرت دیوانی برای او نشر نمی‌شود، میزانی برای او نصب نمی‌شود، نامه عملش به دست راستش داده می‌شود، برائت از آتش برای او ثبت می‌شود، چهره‌اش

---

(۱). به نقل از امالی صدوق در بحار الانوار، ص ۸۶، ج ۲۷، آمده است. م.

(۲). به نقل از علل الشرائع صدوق در بحار الانوار، ص ۸۶، ج ۲۷، آمده است. م.

(۳). هر دو روایت به نقل از معانی الاخبار و علل الشرائع و امالی صدوق در بحار الانوار، ص ۱۴۶، ج ۲۷، آمده است. م.

سپید و رخشان می‌شود، از جامه‌های بهشت بر او پوشیده می‌شود، در باره صد تن از خاندانش شفاعت او را می‌پذیرند، خداوند به چشم مهر و محبت بدو می‌نگرد، از تاجهای بهشتی بر سرش می‌نهند و بدون حساب وارد بهشت می‌شود. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: روز رستاخیز خداوند همه امتهای پیشین و واپسین را در زمینی جمع می‌کند. تاریکی شدیدی همگان را فرا می‌گیرد. همگان به پیشگاه خدا فریاد بر می‌آورند و می‌گویند: پروردگارا! این تاریکی را از ما بردار، ناگهان

گروهی آشکار می‌شوند و پیش می‌آیند که پرتو ایشان پیشاپیش آنان در حرکت است و صحرای قیامت را روشن می‌کند. مردم محشر می‌گویند: آیا اینان پیامبرانند؟

سروشی از جانب خداوند به آنان می‌گوید: نه، ایشان پیامبران نیستند. اهل محشر می‌پرسند: آیا ایشان فرشتگانند؟ همان سروش می‌گوید: نه، که ایشان فرشتگان نیستند، مردم باز می‌پرسند: آیا ایشان شهیدانند؟ و سروش می‌گوید: نه، اینان شهیدان نیستند.

مردم محشر می‌گویند: پس اینان کیستند؟ سروش می‌گوید: از خودشان بپرسید کیستند و مردم می‌پرسند: شما کیستید؟ می‌گویند: ما علویان و ذریه محمدیم. ما فرزندان علی هستیم که ولی خداوند است. ما افرادی هستیم که به کرامت خداوند مخصوصیم. ما کسانی هستیم که مطمئن و در امانیم. در این هنگام سروشی از جانب خداوند به آنان می‌گوید: در مورد دوستان و دوستداران و شیعیان خود شفاعت کنید و آنان شفاعت می‌کنند و پذیرفته می‌شود.

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: مردی یهودی آمد و برابر پیامبر (ص) ایستاد و با دقت به ایشان نگریست. پیامبر فرمود: ای یهودی! چه نیازی داری؟ گفت: آیا تو برتری یا موسی بن عمران، همان پیامبری که خدای با او سخن گفته است و تورات را بر او فرو فرستاده است و عصا را به او ارزانی داشته و دریا را برای او شکافته و با ابر بر سرش سایه افکنده است؟ پیامبر (ص) به او فرمود: هر چند ناخوشایند است که بنده‌یی خود را بستاید، ولی می‌گویم که آدم (ع) چون خطا و ترک اولی کرد تقاضایش چنین بود که گفت: پروردگارا! از تو به حق محمد و آل محمد مسألت می‌کنم تا از خطایم درگذری، و خداوند از او درگذشت و او را آمرزید و چون نوح (ع) بر کشتی سوار شد و از غرق شدن ترسید، عرضه داشت: پروردگارا! از تو به حق محمد و آل محمد

---

(۱). در صفحه ۲۹۲ خصال صدوق، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

مسألت می‌کنم که مرا از غرق شدن نجات دهی، و خدایش از آن گرفتاری نجات بخشید و ابراهیم (ع) چون به آتش در افکنده شد، عرضه داشت: پروردگارا! به حق محمد و آل محمد از تو مسألت می‌کنم که مرا از آتش نجات دهی، و خداوند آن آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد و موسی (ع) چون عصای خویش را درافکند و در دل خود احساس ترس کرد، گفت: پروردگارا! به حق محمد و آل محمد از تو مسألت می‌کنم که مرا در امان قرار دهی، و خداوند متعال فرمود: «مترس که تو بدون تردید برتری». «۱» ای مرد یهودی! اگر موسی (ع) مرا درک می‌کرد و به من و پیامبری من ایمان نمی‌آورد همانا که نه ایمان او و نه پیامبری‌اش برای او سودی داشت. مهدی هم از ذریه من است که چون قیام کند عیسی بن مریم (ع) برای یاری او فرود می‌آید و او را مقدم می‌دارد و پشت سرش نماز می‌گزارد. «۲»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: ای ابو بصیر! ما درخت دانشیم و ما خاندان پیامبریم. آمد و شد جبریل در خانه ماست و ما گنجورهای دانش خداییم و ما معادن وحی خداوندیم. هر کس از ما پیروی کند رستگار است و هر کس از ما تخلف کند هلاک است و این حقی است بر خدای عز و جل. «۳»

(۲) امام رضا (ع) فرموده است: نگریستن به ذریه ما عبادت است. گفته شد: ای پسر رسول خدا! آیا نگریستن به آنانی از شما که امامند عبادت است یا نگریستن به تمام ذریه پیامبر فرمود: نگریستن به تمام آنان عبادت است، تا هنگامی که از آن خاندان جدا نشده و به گناهان آلوده نشده باشند.

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: چون در مقام محمود (یعنی مقام شفاعت) بپا خیزم، برای آن گروه از امت خود که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند شفاعت می‌کنم و خداوند شفاعت مرا در مورد ایشان می‌پذیرد و به خدا سوگند که در باره کسانی که ذریه‌ام را آزرده‌اند شفاعت نمی‌کنم.

(۴) و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس تار مویی از من را بیازارد، مرا آزرده

---

(۱). بخشی از آیه سوره بیستم (طه). م.

(۲). این روایت به نقل از جامع الاخبار و امالی شیخ صدوق و بحار الانوار، ص ۳۶۶، ج ۱۶، چاپ جدید، آمده است. م.

(۳). برای اطلاع بیشتر از نمونه‌های دیگر این روایت به صفحات ۱۰۶ تا ۱۰۸ جلد ۲۶ بحار الانوار مراجعه فرمایید. م.

است و هر آن کس مرا بیازارد بدون تردید خدا را آزرده است و هر کس خدای را بیازارد، خداوند به اندازه گنجایش آسمان و زمین او را لعنت می‌کند «۱» (همه ساکنان آسمان و زمین او را نفرین می‌کنند.)

(۱) و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس می‌خواهد متوسل به من باشد و حق نعمتی بر من داشته باشد که روز قیامت در قبال آن برای او شفاعت کنم، پیوند خویش را با اهل بیت من استوار کند و ایشان را شاد کند. «۲»

(۲) و هم ایشان فرموده‌اند: هر کس در این جهان نسبت به اهل بیت من به اندازه قیراطی نیکی کند، روز رستاخیز او را به اندازه قنطاری مکافات و پاداش می‌دهم.

(۳) علی (ع) فرموده است: آیین من آیین خدا و حسب و نسب من نسب پیامبر است.

هر کس دین و حسب مرا داشته باشد، همانا دین رسول خدا را خواهد داشت.

(۴) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: من دو چیز گرانسنگ میان شما باقی می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم که همان اهل بیت منند. همانا که این دو پس از من جانشین منند و هرگز از یک دیگر گسسته نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر پیش من آیند. «۳»

(۵) همان حضرت فرموده‌اند: بهشت بر هر کس که به اهل بیت من ستم یا با ایشان جنگ و نسبت به ایشان اهانت کند، یا آنان را دشنام دهد، حرام است. آنان را بهره‌یی در قیامت نیست و خداوند با ایشان سخن نمی‌گوید و به دیده رحمت بر ایشان نمی‌نگرد و آنان را پاک نمی‌فرماید و برای آنان عذابی دردناک است. «۴»

(۶) امام صادق (ع) فرموده است، این دو آیه در باره دوستان و دشمنان ما نازل شده است:

«اگر از مقربان درگاه خداست، در آسایش و نعمت و بهشت ابدی است و اگر از منکران و گمراهان است، بهره‌اش حمیم جهنم است و جایگاهش آتش دوزخ

---

(۱). در صفحه ۲۸۸ امالی ابن الشیخ آمده است و افزوده است که پس از این آیه ۵۷ سوره سی و سوم (احزاب) را تلاوت فرمود. م.

(۲). در بحار الانوار، ص ۲۷۷، ج ۲۶، چاپ جدید، به نقل از امالی صدوق آمده است. م.

(۳). برای اطلاع بیشتر در مورد این حدیث و صور مختلف آن در منابع اهل سنت، رک. به: بحث مستوفای مرحوم علامه مجلسی در صفحات ۱۰۴ تا ۱۶۶ جلد ۲۳ بحار الانوار، چاپ جدید. م.

(۴). با اندک تفاوت لفظی که به جای اهانت، تعرض است، در صفحه ۲۰۲ امالی ابن الشیخ و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۲۰۲، ج ۲۷، چاپ جدید، آمده است. م.

است.» و فرموده است: منظور از آسایش و نعمت در گور و منظور از بهشت ابدی در قیامت است، همچنین حمیم جهنم در گور و آتش دوزخ در قیامت است. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خداوند ستارگان را وسیله امان ساکنان آسمانها قرار داده است و تا هنگامی که آنها پایدارند آسمان هم پایدار است و چون ستارگان پراکنده و از میان برود، آسمان گسسته می‌شود. و همانا خداوند اهل بیت مرا امان ساکنان زمین قرار داده است و به حرمت آنان هیچ گاه بلای همگانی بر آنان نازل نمی‌شود و هر گاه اهل بیت من از میان برود، عذاب نازل خواهد شد. «۲»

(۲) شعر:

«دوستی پیامبر و اهل بیت اعتقاد من است و در مورد محبت من به ایشان هر که می‌خواهد مرا سرزنش کند. دل من هرگز از دوستی ایشان روی گردان نیست و زبان من به ستایش کس دیگری غیر از ایشان گویا نیست. فردای قیامت بهشت از آن ماست و به آن خوشبختیم و برای خارجی نافرخنده و نکوهیده آتش است.»

(۳) دعبل بن علی خزاعی هم چنین سروده است:

«برای آل رسول خدا در ناحیه خیف و منی و کنار خانه و در عرفات و محل رمی جمرات سرزمین و خانه عبد الله در خیف و از سروری که فرا خواننده به سوی نمازهاست. سرزمینهای علی و حسین و جعفر و حمزه و سجاد که پیشانی و زانوانش پینه بسته بود، خانه‌هایی که برای نماز و پرهیزگاری و روزه و طهارت و نیکویی‌هاست.

خانه‌هایی که در آن وحی خداوند بر احمد- که در سوره‌های قرآن مذکور است- نازل می‌شد، درنگ کن تا از خانه‌یی که اهل آن از میان رفته‌اند بپرسیم عهد آن با روزه و نماز چگونه است و آن عزیزانی که دوری و غربت ایشان را همچون شاخه‌های برومند در اطراف پراکنده کرده است، کجایند. همانان که چون نسب ایشان برشمرده شود وارثان پیامبرند و برگزیده‌تر سروران و حمایت‌کنندگانند. آنانی که همه جا در در تنگدستیها اهل پذیرایی و اطعام بودند. چون کشته‌شدگان در بدر و خیبر و حنین

---

(۱). این روایت از قول شیخ صدوق با ذکر سلسله اسناد در تفسیر برهان سید هاشم بحرانی، ص ۲۸۴، ج ۴، چاپ ۱۳۹۴ قمری، قم، آمده است. م.

(۲). برای اطلاع بیشتر از این روایت در منابع اهل سنت که با اختلاف لفظی اندک آمده است، از جمله صفحات ۱۴۹ و ۴۵۸ جلد ۳ مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری، و نیز به صفحات ۵۹ و ۶۰ جلد دوم فضائل الخمسه من الصحاح السته مراجعه شود. م.

را به یاد آورند، اشکهایشان از دیده فرو می‌ریزد. چگونه مدعی هستند که پیامبر و اهل بیت او را دوست دارند در حالی که درون آنان آکنده از خشم است؟ آنان در گفتار خود نسبت به پیامبر ملایم و نرم بودند و حال آنکه دلهای ایشان آکنده و انباشته از کینه‌ها بود.» «۱»

(۱) دیگری گفته است:

«فرزندان احمد همگی گرد آلود و رنگ پریده و دارای جامه‌های کهنه و فرسوده و پراکنده‌اند و حال آنکه زنازادگان بر همگان حکومت می‌کنند. پروردگارا ما بر افلاک پاک و منزه است.»

(۲)

مجلس سی و سوم در سبب اسلام سلمان فارسی رضی اللّٰه عنه

(۳) به امام موسی بن جعفر (ع) گفته شد: ای پسر رسول خدا! آیا به ما خبر نمی‌دهی که چگونگی و سبب مسلمان شدن سلمان فارسی چگونه بوده است؟ فرمود:

آری، پدرم برایم نقل کرد که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و سلمان و ابو ذر و گروهی از قریش کنار مرقد پیامبر نشسته بودند. علی (ع) به سلمان فرمود: ای ابا عبد الله! آیا در باره آغاز کار خود برای ما چیزی نمی‌گویی؟ سلمان گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند که اگر کس دیگری غیر از تو می‌پرسید چیزی نمی‌گفتم. من مردی دهقان زاده و از مردم شیراز بودم و پیش پدر و مادر خویش بسیار عزیز بودم.

روزی همچنان که با پدر خویش به یکی از مراسم جشنها می‌رفتم، از کنار صومعه‌یی گذشتیم و شنیدم مردی در آن صومعه بانگ برداشته است و می‌گوید: «گواهی می‌دهم که خدایی جز پروردگار یگانه نیست و عیسی روح خداوند است و محمد حبیب خداست.» نام محمد (ص) در گوشت و خون من رسوخ کرد و چنان شیفته شدم که هیچ خوراک و آشامیدنی بر من گوارا نبود. مادرم به من گفت: پسرم! ترا چه شده است که امروز به هنگام برآمدن خورشید برای آن سجده نکردی؟ به او پاسخی درشت دادم و ساکت شد و چون به خانه خود بازگشتم، دیدم نامه‌یی از سقف آویخته است.

از مادر پرسیدم: این نامه چیست؟ گفت: ای روزبه! چون از مراسم جشن خود

---

(۱). در این ابیات با آنچه که در منابع دیگر آمده است اختلافات لفظی اندکی دیده می‌شود. م.

برگشتیم این نامه را از سقف آویخته دیدم. به آنجا نزدیک مشو که اگر نزدیک شوی پدرت ترا خواهد کشت. من با مادر مدارا کردم و چون شب فرا رسید و پدر و مادرم خوابیدند برخاستم و آن نامه را برداشتم. در آن چنین نوشته بود: (۱) «بسم الله الرحمن الرحیم، این عهدی از خداوند به آدم است که از ذریه او پیامبری به نام محمد (ص) خواهد آفرید که به مکارم اخلاق فرمان می‌دهد و از پرستش بتان باز می‌دارد. ای روزبه! پیش وصی عیسی برو و ایمان بیاور و آیین مجوسی را رها کن.»

گوید: فریادی برآوردم و بر شدت محبت من افزوده شد. پدر و مادرم چون این موضوع را دانستند مرا گرفتند و در سیاهچالی ژرف زندانی کردند و گفتند: اگر از این روش خود برنگردی ترا خواهیم کشت. گفتم: هر چه می‌خواهید انجام دهید که محبت و مهر محمد از سینه من بیرون نمی‌رود.

(۲) سلمان می‌گوید: من پیش از آن زبان عربی نمی‌دانستم، ولی از آن روز که آن نامه آویخته را خواندم، خداوند متعال فهم زبان عربی را به من ارزانی فرمود. من همچنان در آن سیاهچال بودم و آنان یک گرده نان کوچک برای من فرو می‌انداختند.

چون مدت زندانم طول کشید دست بر آسمان افراشتم و گفتم: پروردگارا! تو مهر محمد و جانشین او را در دل من افکندی. ترا به حق محمد سوگند می‌دهم که در گشایش کار من شتاب فرمایی و مرا از این وضع آسوده کنی. در این هنگام کسی که جامه سپیدی بر تن داشت پیش من آمد و گفت: ای روزبه! برخیز، و دستم را گرفت و مرا به صومعه‌یی برد و من شروع به گفتن این کلمات کردم که گواهی می‌دهم خدایی جز پروردگار یگانه نیست و عیسی روح خداوند است و محمد حبیب خداست.

راهبی که در صومعه بود به من نگریست و گفت: آیا تو روزبهی؟ گفتم: آری. گفت:

درآی، و من در صومعه رفتم و دو سال کامل خدمت او را بر عهده گرفتم. چون مرگ او فرا رسید، گفت: من می‌میرم. گفتم: مرا به چه کسی وامی‌گذاری می‌گذاری؟ گفت: هیچ کس را که معتقد به عقیده من باشد نمی‌شناسم، جز راهبی در انطاکیه. پیش او برو و چون او را دیدی از سوی من سلامش برسان و این لوح را به او عرضه دار و لوحی را به من سپرد. چون آن راهب درگذشت او را غسل دادم و کفن و دفن کردم و آن لوح را برداشتم و به صومعه انطاکیه رفتم و همچنان شروع به گفتن آن کلمات کردم. راهب آن صومعه به من نگریست و پرسید: آیا تو روزبهی؟ گفتم: آری. گفت: داخل شو، و

به آن صومعه درآمدم و دو سال کامل هم او را خدمت کردم. چون مرگ او نزدیک شد، گفت: من خواهم مرد. گفتم: مرا به چه کسی می‌سپاری؟ گفت: هیچ کس را نمی‌شناسم که معتقد و متدین به دین و اعتقاد من باشد، مگر راهبی در اسکندریه. چون پیش او رسیدی از سوی من سلامش برسان و این لوح را به او نشان بده. چون راهب درگذشت، او را تجهیز و دفن کردم و آن لوح را برداشتم و به آن صومعه رفتم و همان کلمات را بر زبان آوردم. (۱) راهب صومعه به من نگریست و گفت: تو روزبهی؟

گفتم: آری. گفت: داخل شو و به آن صومعه رفتم. دو سال کامل هم او را خدمت کردم و چون مرگش نزدیک شد، گفت: من می‌میرم. گفتم: مرا به چه کس می‌سپاری؟ گفت:

کسی را در جهان نمی‌شناسم که به اعتقاد و آیین من معتقد باشد و همانا هنگام تولد محمد بن عبد اللّه بن عبد المطلب فرا رسیده است. چون به حضورش رسیدی سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بسپر. چون آن راهب درگذشت، او را غسل دادم و کفن و دفن کردم و لوح را برداشتم و بیرون آمدم و همراه گروهی شدم و به ایشان گفتم: (۲) ای قوم! شما عهده‌دار خوراک و آشامیدنی من باشید و من عهده‌دار خدمت شما خواهم بود. پذیرفتند و چون هنگام غذا خوردن ایشان نزدیک شد، گوسپندی را با زدن ضربه کشتند. قسمتی از آن را کباب کردند و قسمتی از آن را آب پز کردند و من از خوردن گوشت آن خودداری کردم. گفتند بخور. گفتم: من غلامی صومعه‌نشین هستم و مردم صومعه گوشت نمی‌خورند. چنان مرا زدند که نزدیک بود بکشندم. یکی از ایشان گفت: از او دست بردارید تا شراب شما را بیاورد که شراب هم نخواهد نوشید. چون می و باده آوردند، گفتند بیاشام. گفتم: من غلامی دیر نشینم و دیرنشینان باده نمی‌نوشند.

چنان بر من تاختند که آهنگ کشتن من کردند. گفتم: ای قوم! مرا مزنید و مکشید و من اقرار به بندگی شما می‌کنم و اقرار کردم که برده یکی از ایشانم. او مرا با خود برد و به مردی یهودی به سیصد درهم فروخت. آن مرد یهودی داستان مرا پرسید. به او خبر دادم و گفتم: مرا گناهی نیست جز آنکه محمد (ص) و وصی او را دوست می‌دارم.

مرد یهودی گفت: من، تو و محمد را دشمن می‌دارم. سپس مرا بیرون از خانه خود برد که توده‌یی بزرگ ریگ آنجا بود و گفت: ای روزبه! به خدا سوگند اگر امشب را به فردا رسانم و تمام این ریگها را از این جا به آنجا منتقل نکرده باشی ترا خواهم کشت. سلمان می‌گوید: تمام آن شب را ریگ از این سو به آن سو می‌بردم و چون خستگی نزدیک بود مرا از پای درآورد، دستهای خویش را به آسمان برافراشتم و

(۱) گفتم: پروردگارا! تو خود مهر محمد و وصی او را در دل من افکندی، اینک به حق او از تو مسألت می‌کنم در گشایش من شتاب فرمایی و مرا از این گرفتاری آسوده سازی.

خداوند متعال بادی برانگیخت که تمام آن توده ریگ را به آنجا که گفته بود منتقل کرد. بامداد چون آن یهودی به ریگها نگریست که همه‌اش منتقل شده است، گفت:

ای روزبه! تو جادوگری و من نمی‌دانستم. اینک ترا از این دهکده بیرون می‌کنم که مبادا مردم آن را نابود کنی. مرا بیرون آورد و به زنی که نیک نفس بود فروخت. آن زن نسبت به من بسیار محبت داشت و او را نخلستانی بود و به من گفت: این نخلستان از تو خواهد بود. آنچه می‌خواهی بخور و هر چه می‌خواهی ببخش و صدقه بده. سلمان می‌گوید: مدتی در آن نخلستان بودم. روزی ناگاه هفت تن به سوی آن نخلستان پیش آمدند که ابری بر سر ایشان سایه افکنده بود. با خود گفتم: ایشان همگی پیامبر نیستند ولی باید یک تن میان ایشان پیامبر باشد و همچنان آمدند و وارد نخلستان شدند و آن ابر هم بر سر آنان سایه افکنده و پا به پای آنان حرکت می‌کرد. چون وارد شدند، دیدم رسول خدا و علی و ابو ذر و مقداد و عقیل و حمزه و زید بن حارثه‌اند. آنان شروع به خوردن خرماهای خشک شده و فرو ریخته پای درختان کردند و رسول خدا (ص) به ایشان می‌فرمود: خرماهای خشک را بخورید و چیزی را تباه مکنید. من نزد آن بانو رفتم و گفتم: ای بانوی من! یک طبق (یک بشقاب) به من بده. گفت: می‌توانی شش طبق برداری. من طبقی از خرما پر کردم و با خود گفتم: اگر میان ایشان کسی پیامبر باشد، از خوراکیهای صدقه نخواهد خورد و اگر هدیه باشد خواهد خورد. طبق خرما را برابر رسول خدا نهادم و گفتم: این صدقه است. رسول خدا (ص) فرمود بخورید، ولی خود و علی و عقیل از خوردن آن دست نگهداشتند و به زید بن حارثه فرمودند: تو دست دراز کن و بخور و او و دیگران شروع به خوردن کردند. با خود گفتم: این یک نشانه. پیش بانوی خود برگشتم و گفتم یک طبق دیگر خرما می‌خواهم.

باز هم گفت: می‌توانی شش طبق برداری. من یک طبق دیگر خرما بردم و مقابل پیامبر (ص) نهادم و گفتم: این هدیه است. پیامبر (ص) دست دراز فرمود و بسم اللّه الرّحمن الرّحیم بر زبان آورد و به آنان گفت بخورید. همگان دست دراز کردند و

خوردند. با خود گفتم: این هم نشانه‌یی دیگر. من به سوی پشت سر پیامبر برگشتم. آن حضرت به من نگریستند و فرمودند: ای روزبه! آیا در جستجوی خاتم نبوتی؟ گفتم: آری. دوش خود را برهنه فرمود و من خاتم نبوت را دیدم که میان

ص:۴۵۱

دوشهای ایشان بود و چند تار مو بر آن رسته بود. من خود را روی پاهای پیامبر انداختم و شروع به بوسیدن کردم. (۱) پیامبر فرمودند: پیش این زن برو و به او بگو محمد بن عبد اللّه می‌گوید: این برده خود را به ما بفروش. من رفتم و گفتم: ای بانوی من! محمد بن عبد اللّه می‌گوید مرا به او بفروشی. گفت: به او بگو که ترا نمی‌فروشم، مگر در قبال چهار صد درخت خرما که دویست عدد آن خرمای زرد و دویست عدد دیگر خرمای سرخ داشته باشد. من به حضور پیامبر برگشتم و گفتم. فرمودند: چه تقاضای آسانی است. سپس خطاب به علی (ع) فرمودند که برخیز و تمام این دانه‌ها را جمع کن و خود آنها را گرفتند و کاشتند. آنگاه به علی (ع) گفت این‌ها را آب بده و علی چنان فرمود. همین که آخرین دانه خرما را آب داد همگی رسته شد و به یک دیگر پیوسته گردید. پیامبر به من فرمودند: پیش این زن برو و به او بگو محمد بن عبد اللّه (ص) می‌گوید سهم خودت را بگیر، چیزی هم به ما بده. من پیش او رفتم و این پیام را گزاردم. بیرون آمد و چون درختان خرما را دید گفت: به خدا سوگند من تو را نمی‌فروشم، مگر به چهار صد درخت خرما که همه خرمای زرد باشد. جبریل (ع) فرود آمد و بال خود را بر درختان کشید و همه از نوع خرمای زرد شد. پیامبر (ص) دوباره به من فرمودند: به او بگو چیزی هم به ما بده. من گفتم. آن زن گفت: به خدا سوگند که یک اصله خرما از این نخلستان در نظر من بهتر و دوست داشتنی‌تر از محمد (ص) و تو است. من هم گفتم: به خدا سوگند یک روز همراه محمد (ص) بودن برای من بهتر و دوست داشتنی‌تر از آن است که با تو باشم و از تمام چیزهایی که در اختیار تو است. رسول خدا مرا آزاد فرمودند و نام سلمان را بر من نهادند.

(۲) شیخ صدوق که خدایش رحمت کناد می‌گوید: نام اصلی سلمان، روزبه پسر خشنودان است و او وصی وصی عیسی (ع) بوده است که آنچه را بر عهده اوست به معصومان بسپارد و او همان ابیّ (ع) است. برخی هم نقل کرده‌اند که «ابی» همان ابو طالب است و حال آنکه در این باره اشتباه شده است. زیرا از امیر المؤمنین علی (ع) در باره آخرین وصی عیسی (ع) پرسیدند و آن حضرت فرموده است: ابی است. مردم آن را تصحیف کرده و به صورت (ابی: یعنی پدرم) تلفظ کرده‌اند. به سلمان، برده هم گفته می‌شده است، و حمد و نعمت از آن خداوند است. «۱»

---

(۱). این روایت با همین الفاظ و با ذکر سلسله سند در کمال الدین و تمام النعمه صدوق و به نقل آن به ضمیمه روایات مفصل دیگری از قصص الأنبیاء و احتجاج و کتابهای دیگر در صفحات ۳۵۵ تا ۳۹۲ جلد ۲۲ بحار الانوار، چاپ جدید، آمده است و برای اطلاع از نمونه‌های آن در منابع اهل سنت مراجعه شود به ترجمه دلایل النبوه بیهقی، ج ۱، چاپ مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱ شمسی. م.

ص:۴۵۲

(۱)

مجلس سی و چهارم در چگونگی و سبب اسلام ابو ذر رحمه الله

(۲) امام صادق (ع) به مردی از اصحاب خود فرمود: آیا می‌خواهی برای تو بگویم که اسلام آوردن ابو ذر و سلمان چگونه بوده است؟ آن مرد گفت: چگونگی مسلمان شدن سلمان را می‌دانم و از چگونگی مسلمان شدن ابو ذر مرا آگاه فرمای. امام صادق (ع) فرمود: ابو ذر در صحرایی «۱» سرگرم گوسپندچرانی خود بود. ناگاه گرگی از سمت راست گله گوسپندانش آشکار شد. ابو ذر با عصای خود به او حمله کرد. گرگ دوباره از سمت چپ آشکار شد. ابو ذر با عصا به او حمله کرد و گفت: به خدا سوگند گرگی پلیدتر و نابکارتر از تو ندیده‌ام. گرگ گفت: به خدا سوگند مردم مکه از من نابکارترند که خداوند برای آنان و به سوی ایشان پیامبری مبعوث فرموده است و ایشان او را دشنام می‌دهند و تکذیب می‌کنند. این سخن در گوش جان ابو ذر جا گرفت و به خواهر خود گفت: انبان و مشک کوچک آب و عصای مرا فراهم آور و چون آماده شد، شتابان به سوی مکه حرکت کرد و چون به مکه رسید، حلقه‌یی از مردم را دید که نشسته‌اند. او هم کنار آنان نشست و آنان همان گونه که گرگ خبر داده بود شروع به دشنام دادن و تکذیب پیامبر کردند. ابو ذر با خود گفت: به خدا سوگند این همان چیزی است که گرگ به من خبر داد. آنان تا پایان روز همچنان دشنام می‌دادند و در این هنگام ابو طالب از دور پیدا شد. برخی از آنان به برخی دیگر گفتند بس کنید که عمویش آمد، و چون ابو طالب نزدیک رسید آنان او را گرامی داشتند و به پاس او سکوت کردند و ابو طالب تنها کسی بود که سخن می‌گفت تا آنکه پراکنده شدند. ابو ذر می‌گوید:

چون ابو طالب برخاست، من در پی او به راه افتادم. برگشت و به من نگریست و گفت چه کار داری؟ گفتم: در جستجوی این پیامبری هستم که میان شما مبعوث شده است. پرسید: با او چه کار داری؟ گفتم: می‌خواهم به او ایمان بیاورم و تصدیقش کنم و به هیچ کاری مرا فرمان نخواهد داد مگر اینکه از او فرمانبرداری خواهم کرد.

---

(۱). نام این صحرا «بطن مر» و در یک منزلی مکه بوده است، بحار، ص ۴۲۲، ج ۴۲. م.

ابو طالب گفت. آیا گواهی می‌دهی که خدایی جز پروردگار یگانه نیست و محمد (ص) فرستاده اوست؟ گفتم آری و شهادتین بر زبان آوردم. ابو طالب گفت: فردا همین ساعت پیش من بیا. فردای آن روز ابو ذر آمد. حلقه آنان همچنان تشکیل شده بود و به پیامبر (ص) ناسزا و دشنام می‌دادند. همچنان که گرگ خبر داده بود، ابو ذر میان آنان نشست تا ابو طالب آمد و چون او آشکار شد، آنان به یک دیگر گفتند بس کنید که عمویش آمد و آنان بس کردند. (۱) ابو طالب آمد و نشست و همچنان تنها کسی بود که سخن می‌گفت. چون او برخاست، من در پی او براه افتادم. به من نگریست و همان سخنان را تکرار کرد. من پاسخ و شهادتین دادم و ابو طالب مرا به خانه‌یی برد که پسرش جعفر در آن نشسته بود. سلامش دادم و پاسخ داد و پرسید: چه کار داری؟ گفتم در جستجوی پیامبری هستم که میان شما مبعوث شده است. پرسید: با ایشان چه کار داری؟ گفتم:

می‌خواهم به او ایمان آورم و تصدیقش کنم و هر فرمانی دهد مطیعش باشم. گفت: به شهادتین معتقدی؟ گفتم آری و بر زبان آوردم. جعفر مرا به حجره‌یی برد که حمزة بن عبد المطلب در آن بود. چون وارد حجره شدم، سلامش دادم. پاسخ داد و پرسید چه کار داری؟ گفتم: در جستجوی پیامبری هستم که میان شما مبعوث شده است. پرسید:

با او چه کار داری؟ همان پاسخ را دادم و پرسید: به شهادتین معتقدی؟ گفتم آری و بر زبان آوردم و او به حجره‌یی مرا برد که علی (ع) در آن بود. همان گفتگوها تکرار شد و علی (ع) مرا به حجره‌یی برد که رسول خدا (ص) در آن حجره بودند. پیامبر هم همان پرسش را فرمودند و پس از آنکه شهادتین بر زبان آوردم، فرمودند: من رسول خدایم. آنگاه گفتند: ای ابا ذر! اینک به سرزمین خود برگرد و خواهی دید که پسر عمویت درگذشته است. سهم میراث خود را از مال او بگیر و همان جا باش تا کار من آشکارا گردد. من به سرزمین خود برگشتم و دانستم که پسر عمویم درگذشته و مرگ او همان هنگام بوده که رسول خدا خبر داده است و مال بسیاری از او به جا مانده است. من اموال او را که میراث من بود گرفتم و در سرزمین خود ماندم و چون دعوت پیامبر (ص) آشکار شد به حضورش باز آمدم. «۱»

---

(۱). این روایت هم با ذکر سلسله اسناد و همراه با روایات متعدد دیگری به نقل از امالی صدوق و کتابهای دیگر از صفحه ۳۹۳ تا ۴۳۷ جلد ۲۲ بحار الانوار، چاپ جدید آمده است.

بیهقی هم در دلایل النبوه روایت مفصلی در صفحات ۲۹۴ تا ۲۹۷ ترجمه جلد اول آورده است که به احتمال قوی از طبقات ابن سعد استفاده کرده است. رک. به: صفحه ۱۶۱ بخش اول جلد چهارم طبقات، چاپ بریل، ۱۳۲۱ قمری. م.

(۱)

مجلس سی و پنجم در بیان فضایل اصحاب رسول خدا رضی الله عنهم

(۲) خداوند متعال در سوره فتح چنین فرموده است:

«این سخن و گواهی خدا کافی است. محمد (ص) فرستاده خداست و یاران و همراهانش بر کافران بسیار سخت دل و با یک دیگر بسیار مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجود می‌بینی که فضل و خشنودی خدا را می‌طلبند. بر رخسارشان از اثر سجده، نشانها پدیدار است. این وصف حال ایشان در تورات و انجیل است که حالشان به دانه‌یی ماند که چون نخست سر از خاک برآرد شاخه‌ای نازک و ضعیف باشد، پس از آن قوت یابد تا آنکه ستبر و قوی گردد و بر ساق خود محکم و راست بایستد که دهقانان در تماشای آن حیران بمانند (همچنین اصحاب محمد (ص) از ضعف به قوت رسند)، تا کافران را از قدرت خود به خشم آرند. خدا وعده فرموده که هر کس از آنها ثابت ایمان و نیکوکار باشد گناهانش را ببخشد و اجر عظیم عطا کند.» «۱»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: «بهترین شمار رفیقان چهار است.» «۲» امام باقر (ع) فرموده است: بهترین شمار دوستان در نظر خداوند متعال چهار است و هیچ گروهی از هفت تن افزون نمی‌شوند مگر اینکه هیاهوی ایشان بسیار می‌شود. «۳»

(۴) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: پیشگامان ملتها بر مسلمان شدن پنج تن هستند. من پیشگام عرب و سلمان پیشگام ایرانیان و صهیب پیشگام رومیان و بلال پیشگام حبشیان و خباب پیشگام نبطی‌هاست. «۴»

(۵) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: زمین برای هفت تن آفریده شده است.

مردم به آنان روزی داده می‌شوند و به وسیله آنان یاری داده می‌شوند و به پاس آنان برای مردم باران می‌بارد. آنان ابو ذر و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه و عبد الله بن- مسعودند و من امام ایشانم و همین گروه بر جنازه فاطمه زهرا که سلام خدا بر او و پدر

---

(۱). آیه آخر سوره چهل و هشتم، و برای اطلاع بیشتر به تفاسیر مراجعه فرمایید. م.

(۲). در صفحه ۱۹۲ خصال صدوق همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۳). در مکارم الاخلاق طبرسی، ص ۲۵۱، چاپ بیروت، از قول پیامبر اکرم نقل شده است.

(۴). در خصال صدوق، ص ۲۷۹، آمده است. م.

و شوهرش باد نماز گزاردند. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: ای علی! بهشت مشتاق تو و عمار و سلمان و ابو ذر و مقداد است.

(۲) امام صادق فرموده است: ایمان را ده پله است. مقداد بر پله هشتم و ابو ذر بر نهم و سلمان بر دهم است.

(۳) پیامبر (ص) روزی به یاران خود فرمودند: کدامیک از شما روزه دهر می‌گیرد؟

سلمان گفت: من. پرسیدند: کدامیک از شما شب‌زنده‌داری می‌کند؟ باز سلمان گفت:

من. پرسیدند: کدامیک از شما همه روز یک دور قرآن ختم می‌کند؟ باز هم سلمان گفت من. یکی از یاران پیامبر (ص) خشمگین شد و گفت: ای رسول خدا! سلمان چون مردی ایرانی است با این سخنان می‌خواهد بر ما جماعت قریش فخر بفروشد.

شما پرسیدید کدامیک از شما روزه دهر می‌گیرد و همواره روزه‌دار است، گفت من و حال آنکه بیشتر روزها چیزی می‌خورد. سپس پرسیدید کدامیک از شما شب زنده داری می‌کند، گفت من و حال آنکه بیشتر شبها را خواب است. سرانجام فرمودید کدامیک از شما در هر روز یک ختم قرآن می‌خواند، گفت من و حال آنکه او بیشتر روزها ساکت است. پیامبر به او فرمودند: فلانی! آرام باش. کجا ممکن است به کس دیگری که چون لقمان حکیم است دست یابی؟ از خودش بپرس تا خبر دهد. آن مرد به سلمان گفت: ای ابا عبد الله! مگر تو مدعی نیستی که همیشه روزه داری؟ گفت: آری.

گفت: من می‌بینم بیشتر روزها چیزی می‌خوری. سلمان گفت: مقصودم از روزه دهر چنان نبود که تو پنداشته‌ای. من سه روز در ماه روزه می‌گیرم و خداوند متعال فرموده است: هر کس یک کار نیک انجام دهد ده برابر آن برای اوست، وانگهی در روزه گرفتن ماه شعبان را به ماه رمضان پیوسته می‌کنم و این روزه دهر است. پرسید:

مگر نگفتی که تمام شب را به شب زنده داری سپری می‌کنی؟ گفت: آری. گفت: تو بیشتر شبها را خوابی. سلمان گفت: آنچنان که تو پنداشته‌ای نیست. من از حبیب خود رسول خدا شنیدم که هر کس شب را با طهارت بخوابد چنان است که تمام آن را شب‌زنده‌داری کرده باشد، و من همه شب با طهارت می‌خوابم. گفت: مگر تو مدعی نیستی که در هر روز قرآن را ختم می‌کنی؟ گفت: چرا. گفت: تو بیشتر ساعات روز

---

(۱). به نقل از خصال صدوق در بحار الانوار، ص ۳۲۶، ج ۲۲، آمده و در مورد این روایت و روایت بالا توضیحی هم داده شده است. م.

را ساکتی. سلمان گفت: آنچنان که تو پنداشته‌ای نیست، من شنیدم حبیبم رسول خدا به علی فرمود: ای علی! همانا مثل تو میان امت من، مثل سوره قل هو الله احد است که هر کس آن را یک بار بخواند، یک سوم قرآن را خوانده است و هر کس دو بار بخواند، دو سوم قرآن را خوانده است و هر کس آن را سه بار بخواند، چنان است که همه قرآن را ختم کرده باشد، و هر کس ترا به زبان خود دوست بدارد، یک سوم ایمانش کامل است. هر کس ترا به زبان و دل دوست بدارد، دو سوم ایمانش کامل است و هر کس ترا با زبان و دل دوست بدارد و با دست و عمل خویش یاریت دهد، تمام ایمانش کامل است. و پیامبر به علی فرموده‌اند: ای علی! سوگند به کسی که مرا به حق مبعوث فرموده است، اگر ساکنان و مردم زمین تو را چنان دوست بدارند که ساکنان آسمانها دوست می‌دارند، هیچ کس از ایشان به آتش عذاب نمی‌شود. و من در هر روز سه بار سوره اخلاص را می‌خوانم. آن مرد از جا برخاست و چنان بود که گویی سنگی در گلویش مانده است. «۱»

(۱) به امیر المؤمنین علی (ع) گفته شد: در باره اصحاب محمد (ص) برای ما سخن بگو. در باره ابو ذر بگو. فرمود: دانش آموخت و آن را انباشت و استوار و محکم بست. گفتند: از حذیفه بگو. فرمود: نامهای منافقان را نیکو آموخت. گفتند: از عمار یاسر بگو. فرمود: مؤمنی بود که پیکرش انباشته از ایمان بود، حافظه‌اش اندک بود و چون فرایادش می‌آوردند، به خاطر می‌آورد. گفتند: از ابن مسعود بگو. فرمود:

قرآن خواند و کنار آن منزل گزید. گفتند: از سلمان بگو. فرمود: دانش اول و آخر را درک کرد و دریایی بیکران است که آب آن را نتوان کشید و او از ما اهل بیت است.

گفتند: ای امیر مؤمنان! در باره خودت به ما بگو. فرمود: هر گاه می‌پرسیدم، پاسخ آن به من داده می‌شد و چون سکوت می‌کردم باز دلیری می‌کردم و می‌پرسیدم. «۲»

(۲) ابن عباس می‌گوید: سلمان فارسی را که خدایش رحمت کناد در خواب دیدم.

گفتم: ای سلمان! آیا تو خدمتکار و وابسته پیامبر نیستی؟ گفت: چرا و دیدم که بر سرش تاجی از یاقوت است و بر تن او جامه‌ها و زیورها. گفتم: ای سلمان! این درجه بسیار پسندیده‌یی است که خداوندت ارزانی فرموده است: گفت: آری. پرسیدم:

در بهشت پس از ایمان به خدا و رسولش کدام عمل برتر است؟ گفت: در بهشت

---

(۱). این روایت در امالی صدوق و به نقل از آن در صفحات ۳۱۸ و ۳۱۹ جلد ۲۲ بحار الانوار، چاپ جدید آمده است. م.

(۲). این روایت در امالی صدوق و به نقل از آن در صفحات ۳۱۸ و ۳۱۹ جلد ۲۲ بحار الانوار، چاپ جدید آمده است. م.

پس از ایمان به خدا و رسول هیچ چیز برتر از دوستی علی بن ابی طالب و اقتدای به او نیست.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: بهشت به سلمان مشتاق‌تر و عاشق‌تر از سلمان به بهشت است.

(۲) امام باقر می‌فرماید: گروهی از مهاجران و انصار و جز ایشان پس از آن داستان به حضور علی (ع) آمدند و به ایشان گفتند: به خدا سوگند که تو امیر مؤمنان و سزاوارتر مردم و نزدیک‌ترین ایشان به پیامبری، دست خویش را دراز کن تا با تو بیعت کنیم و به خدا سوگند که پیشاپیش تو جان فدا می‌کنیم و می‌میریم. علی (ع) فرمود: اگر راست می‌گویید، فردا صبح در حالی که سرهای خود را تراشیده باشید حاضر شوید. علی (ع) و ابو ذر و سلمان و مقداد سرهای خود را تراشیدند و کسی دیگر غیر از ایشان سر خود را نتراشید. آنان برگشتند، بار دیگری هم پیش علی (ع) آمدند و آن سخن را تکرار کردند و علی (ع) همان گفتار را تکرار فرمود. باز هم جز همان سه نفر کسی سر نتراشید. راوی می‌گوید، گفتم: عمار از ایشان نبود؟ فرمود:

نه. گفتم: یعنی عمار از منافقان است؟ فرمود: نه، که عمار همراه علی (ع) جنگ کرده است.

(۳) امام صادق فرموده است: امیر المؤمنین علی (ع) به سلمان گفت؟ پیش فاطمه (ع) برو و بگو آیا چیزی از تحفه‌های بهشت به من لطف نمی‌کنی؟ سلمان به حضور فاطمه (ع) رفت. پیش آن حضرت سه سبد قرار داشت و گفت: ای دختر رسول خدا! آیا تحفه‌یی به من لطف نمی‌کنی؟ فرمود: این سه سبد را سه دوشیزه بهشتی آوردند.

چون نامهای ایشان را پرسیدم، یکی از ایشان گفت: من سلمی نام دارم و از آن سلمانم.

دیگری گفت: نام من ذره است و از آن ابوذرم، و سومی گفت: من مقدوده و از آن مقدادم. آنگاه زهرا (ع) مشتی از آن هدیه بهشتی به من عنایت فرمود. از کنار هیچ گروهی عبور نکردم، مگر اینکه از بوی خوش آن همگی عطرآگین شدند. «۱»

(۴) امام موسی بن جعفر (ع) فرموده است: روز رستاخیز منادی ندا می‌دهد:

حواریون محمد بن عبد اللّه که رسول خداست کجایند، آنانی که پیمان خود را نشکستند

---

(۱). این روایت در صفحه ۶ رجال کشی و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۳۵۳، ج ۲۲، چاپ جدید، آمده است. م.

و با همان پیمان درگذشتند؟ و سلمان و مقداد و ابو ذر برمی‌خیزند. سپس منادی ندا می‌دهد: حواریون علی بن ابی طالب که وصی محمد بن عبد اللّه است کجایند؟ عمرو بن حمق خزاعی و محمد بن ابی بکر و میثم بن یحیی تمار وابسته بنی اسد و اویس قرنی از جای برمی‌خیزند. سپس منادی ندا می‌دهد: حواریون حسن بن علی پسر فاطمه دختر رسول خدا کجایند؟ سفیان بن لیلای همدانی و حذیفة بن اسد غفاری برمی‌خیزند.

سپس منادی ندا می‌دهد: حواریون حسین بن علی کجایند؟ همه کسانی که همراه ایشان شهید شده از نصرت ایشان خودداری نکرده‌اند برمی‌خیزند. آنگاه منادی ندا می‌دهد:

حواریون علی بن الحسین کجایند؟ جبیر بن معظم و یحیی بن ام طویل و ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب برمی‌خیزند. سپس ندا داده می‌شود: حواریون محمد بن علی و جعفر بن محمد کجایند؟ عبد اللّه بن شریک عامری و زرارة بن اعین و برید بن معاویه عجلی و محمد بن مسلم و ابو بصیر و لیث بن بختری مرادی و عبد اللّه بن ابی یعفور و عامر بن عبد اللّه بن جذاعة (جذامة) و حجر بن زایده و حمران بن اعین برمی‌خیزند و سپس دیگران با ائمه دیگر ندا می‌دهند و اینان نخستین پیشگامان و نخستین مقربان و نخستین کسان از تابعی‌هایند که چشمشان روشن می‌شود. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرمودند: خداوند مرا به دوست داشتن چهار تن فرمان داده است.

پرسیدند: ای رسول خدا! آنان کیستند؟ فرمودند: علی بن ابی طالب و سکوت کردند.

دوباره همان سخن را فرمودند، و مردم پرسیدند: آنان کیستند؟ فرمودند: علی بن ابی طالب و همچنان در مورد دیگران سکوت کردند. آنگاه برای بار سوم سخن خویش را تکرار فرمودند و چون پرسیدند آنان کیستند، فرمودند: علی و مقداد بن اسود و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی. «۲»

(۲) امام باقر (ع) فرموده است: هرگز مگویید سلمان فارسی و بگویید سلمان محمدی که او مردی است از ما خاندان (از اهل بیت است). «۳»

(۳) همان حضرت فرموده‌اند: گروهی از یاران رسول خدا نشستند و در باره نسب خویش گفتگو می‌کردند. سلمان هم میان ایشان بود. عمر از اصل و نسب سلمان

---

(۱). این روایت با همین تفصیل و با اختلاف اندک در باره برخی از نامها در صفحه ۱۰ اختیار معرفة الرجال شیخ طوسی، چاپ آقای حسن مصطفوی، ۱۳۴۸ شمسی، مشهد، آمده است. م.

(۲). در صفحه ۲۷ قرب الاسناد حمیری آمده است. م.

(۳). در صفحه ۱۲ اختیار معرفة الرجال آمده است. م.

پرسید. گفت: من سلمان پسر عبد اللّه هستم. گمراه بودم، خدایم به محمد (ص) هدایت فرمود. مستمند بودم، خدایم به محمد (ص) بی‌نیاز ساخت. برده بودم، خداوند به برکت محمد (ص) آزادم فرمود. این حسب و نسب من است. آنگاه پیامبر (ص) آمدند. سلمان موضوع را به ایشان گفت و از آنان که او را آزرده بودند شکایت کرد و پاسخی را که داده بود گفت. رسول خدا (ص) فرمودند: ای گروه قریش! همانا آیین و دین مرد، حسب و نسب اوست و اخلاق او مروت اوست و ریشه او عقل اوست.

خداوند فرموده است: «ما شما را از مردی و زنی آفریدیم. آنگاه شما را شعبه‌ها و قبایل قرار دادیم تا یک دیگر را بشناسید. همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست.» «۱» ای سلمان! هیچ یک از ایشان را بر تو برتری نیست مگر به پرهیزگاری و بیم از خداوند و اگر تقوای تو بر ایشان برتری داشته باشد تو برتری. «۲»

(۱) عمرو بن یزید می‌گوید، سلمان گفته است: پیامبر به من فرمودند، چون مرگ تو فرا رسید و مرگ بخواهد تو را در رباید، کسانی پیش تو می‌آیند که چیزی نمی‌خورند ولی از بوی خوش لذت می‌برند. گوید به هنگام مرگ چنته‌یی از مشک بیرون آورد و گفت، هدیه‌یی است که رسول خدا به من مرحمت فرموده‌اند. آن را به اطراف بستر خود پاشاند و به همسرش گفت در را بگشای. برخاست و در را گشود و برگشت و سلمان درگذشته بود. خدایش از او خشنود باد. «۳»

(۲) ابو علی مروزی محمودی با ذکر اسناد خود نقل می‌کند که ابو ذر همان است که پیامبر (ص) در باره‌اش فرموده‌اند: آسمان بر سر کسی راستگوتر و صریح اللهجه‌تر از ابو ذر سایه نیفکنده است و زمین کسی چون او بر پشت خود ندیده است. یگانه زندگی می‌کند و یگانه می‌میرد و یگانه برانگیخته می‌شود و یگانه وارد بهشت می‌شود و او کسی است که فضایل امیر المؤمنین و وصی رسول خدا و جانشین به حق او را بیان می‌کند. و آن قوم پس از اینکه او را بر شتر چموش بدون جهاز از شام احضار

کردند و سپس او را از حرم خدا و حرم رسول خدا تبعید کردند و او میان ایشان با صدای بلند می‌گفت: قطارهای شتران که آتش بار آنهاست از حد درگذشت و من خود

---

(۱). آیه ۱۳ از سوره چهل و نهم (حجرات). م.

(۲). در صفحات ۱۳ و ۱۶ اختیار معرفة الرجال شیخ طوسی آمده است و رک. به:

صفحه ۶۶ بخش اول جلد ۴ طبقات، چاپ بریل و ترجمه آن به قلم این بنده. م.

(۳). در صفحات ۱۳ و ۱۶ اختیار معرفة الرجال شیخ طوسی آمده است و رک. به:

صفحه ۶۶ بخش اول جلد ۴ طبقات، چاپ بریل و ترجمه آن به قلم این بنده. م.

شنیدم پیامبر می‌فرمود: هر گاه شمار فرزندان و فرزندزادگان ابو العاص به سی مرد برسد، دین خدا را بازیچه و بندگان خدا را بردگان خویش و مال خدا را وسیله دولت و توانگری می‌گیرند. «۱» آنان ابو ذر را در حال فقر و گرسنگی و درماندگی و به سختی کشتند.

(۱) و روایت شده است که ابو ذر در ربذه چندان تبعید بود که همان جا درگذشت و چون مرگش فرا رسید به همسرش گفت: گوسپندی از گوسپندانت را بکش و آن را بپز و چون پخته شد، بر کنار راه بنشین. نخستین سواران (کاروانی) که دیدی به ایشان بگو: ای بندگان صالح خداوند! این پیکر ابو ذر صحابی پیامبر خداست که در گذشت و به دیدار خدای خود شتافت. بر من برای تجهیز او کمک کنید و دعوتش را بپذیرید، که رسول خدا (ص) به من خبر داده است من در زمین غربت می‌میرم و گروهی از صالحان امت آن حضرت عهده‌دار غسل و کفن و دفن من می‌شوند.

(۲) محمد بن علقمه می‌گوید: همراه گروهی که از جمله ایشان مالک اشتر و عبد اللّه بن فضل تمیمی و رفاعة بن شداد بجلی بودند برای گزاردن حج بیرون آمدیم.

چون به ربذه رسیدیم، ناگاه زنی را دیدیم که کنار راه نشسته است و می‌گوید: ای بندگان مسلمان خدا! این ابو ذر صحابی رسول خداست که در غربت درگذشت و اینجا هیچ کس نیست که مرا بر تجهیز او یاری کند. گوید به یک دیگر نگریستیم و نخست از این سعادت که بهره ما شد، سپاس خداوند کردیم و سپس از بزرگی مصیبت استرجاع (فتن انا لله و انا الیه راجعون) کردیم و همراه آن زن جسدش را برای غسل آماده ساختیم و در باره اینکه کدامیک کفن او را از مال خود بپردازیم بر یک دیگر پیشی گرفتیم و گفتگو درگرفت و سرانجام قرار شد همگی آن را برابر بپردازیم. آنگاه او را شستیم و مالک اشتر را بر خویش مقدم داشتیم تا نماز گزارد و چون او را به خاک سپردیم، مالک اشتر کنار گورش ایستاد و چنین گفت: (۳) «پروردگارا!

این گور ابو ذر، صحابی پیامبر تو است که همراه عبادت‌کنندگان تو را عبادت کرد و در راه تو با مشرکان جهاد کرد. هیچ چیز را تغییر و تبدیل نکرد و چون کار منکری دید آن را زشت شمرد و سرزنش کرد و با دل و زبان آن را ناپسند دانست، تا آنجا که بر او ستم و تبعید و محروم و تحقیر شد و تنها و غریب درگذشت.

---

(۱). برای اطلاع از این حدیث در منابع اهل سنت به نهایه ابن اثیر، ذیل ماده‌های «خول» و «رحل»، ص ۱۰۸، ج ۲، چاپ مصر، مراجعه فرمایید. م.

پروردگارا! از کسانی که او را محروم کردند و از جایگاه هجرتش و حرم رسول خدا تبعید کردند، انتقام بگیر.»

(۱) ما همگی دست بر آسمان بلند کردیم و گفتیم: آمین، آمین. آنگاه همسرش گوسپندی را که پخته بود آورد و گفت: ای مردم صالح! ابو ذر شما را سوگند داده است که تا غذا نخورده‌اید، پراکنده مشوید. ما غذا خوردیم و به راه افتادیم.

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: ابو ذر به حضور پیامبر (ص) رسید و در آن هنگام جبریل هم در محضر ایشان بود. جبریل گفت: ای رسول خدا! این کیست؟ فرمود:

ابو ذر است. جبریل گفت: همانا او در آسمان شناخته‌شده‌تر از زمین است.

(۳) همان حضرت فرموده است: عثمان دو تن از وابستگان خود را همراه دویست دینار پیش ابو ذر فرستاد و به آنان گفت: پیش او بروید و به او بگویید، عثمان سلامت می‌رساند و می‌گوید: این دویست دینار است. آن را در امور خود به مصرف برسان.

ابو ذر گفت: آیا عثمان به کس دیگری از مسلمانان هم چنین پولی داده است؟ گفتند نه. گفت: من هم مردی از مسلمانانم. آنچه برای دیگران است، برای من هم خواهد بود. گفتند: عثمان می‌گوید این از مال حلال خود من است و سوگند به خدایی که پروردگاری جز او نیست آن را با حرام مخلوط نکرده‌ام و از راه حلال برای تو فرستادم. ابو ذر گفت: مرا نیازی به این نیست که امروز از توانگرتر مردمم. آن دو گفتند: خدایت به سلامت دارد و کارهایت را روبراه فرماید، ما که در این خانه تو هیچ چیز از کم و بیش نمی‌بینیم که از آن بهره ببری. گفت: نه، زیرا این پارچه (جل) گرده نان جوی است که چند روز است به حال خود باقی مانده است. من با این دینارها چه کار کنم؟ نه، به خدا سوگند نمی‌گیرم، تا خداوند متعال بداند که بر هیچ کم و بیشی قادر نیستم و من با ولایت و دوستی علی بن ابی طالب و عترت او که راهنمایان و هدایت‌شدگانند و به حق هدایت می‌کنند و به آن می‌پیوندند، بی‌نیاز و توانگرم.

وانگهی از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: برای پیرمرد بسیار زشت است که دروغ بگوید. این دینارها را برگردانید.

(۴) امام موسی بن جعفر (ع) فرموده است: ابو ذر می‌گفته است، هر کس دنیا و نعمت آن را ستایش کند، من پس از آنکه دو گرده نان جو داشته باشم که یکی را در چاشت و دیگری را در شام بخورم و دو پارچه مویی داشته باشم که یکی را ازار و دیگری

را ردای خود قرار دهم، بقیه نعمت دنیا را نکوهش می‌کنم. «۱»

(۱) گوید: ابو ذر از بیم خدا چندان گریست که چشمهایش بیمار شد. آنچنان که ترسیدند کور شود. به او گفتند: در مورد چشمهایت دعا کن. گفت: به گرفتاری بزرگتری از چشمهایم گرفتارم. پرسیدند: چه گرفتاری مهمتر از چشم؟ گفت: دو چیز بزرگ که بهشت و جهنم است، و هنگام مرگ ابو ذر به او گفته شد: ای ابو ذر! مال تو چیست؟ گفت: عمل من است. گفتند: در باره سیم و زر پرسیدیم، گفت: ما هیچ گاه خزانه و کندویی نداشته‌ایم که کالاهای گزینه خود را در آن قرار دهیم که شنیدم خلیل و محبوبم رسول خدا (ص) می‌فرمود: گنجینه و کندوی آدمی گور اوست. «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس می‌خواهد به زهد عیسی بن مریم (ع) بنگرد به زهد ابو ذر بنگرد.

(۳) به امام باقر (ع) گفته شد: در مورد عمار چه می‌گویی؟ سه بار فرمود: خدایش رحمت کناد که همراه امیر المؤمنین علی (ع) جنگ کرد و شهید شد. راوی این روایت می‌گوید: با خود گفتم، هیچ منزلتی به بزرگی این منزلت نیست. امام باقر (ع) به من نگریست و فرمود: شاید می‌پنداری که منزلت او مانند سلمان و ابو ذر و مقداد است. نه، نه، به آن درجه نیست. گفتم: مگر او نمی‌دانست که در جنگ صفین کشته خواهد شد؟ فرمود: عمار چون دید آتش جنگ هر لحظه برافروخته‌تر می‌شود و کشته‌شدگان رو به فزونی می‌رود صف نبرد را رها کرد و خود را به امیر المؤمنین علی (ع) رساند و گفت: آیا امروز همان روز است (یعنی روز شهادت من)؟ و علی فرمود: به صف خود برگرد. این کار را سه بار تکرار کرد. بار سوم علی (ع) فرمود: آری، عمار شادمان به صف خود برگشت و می‌گفت: امروز دوستان محبوب محمد (ص) و گروه او را ملاقات می‌کنم. «۳»

(۴) و روایت شده است که در آن روز برای عمار اندکی شیر آوردند. خندید و گفت: پیامبر به من فرمودند، آخرین آشامیدنی که از دنیا می‌آشامی، جرعه‌یی شیر

---

(۱). تمام این روایات در کتاب اختیار معرفة الرجال شیخ طوسی آمده است و به نقل از آن و خصال و امالی صدوق و کافی کلینی و کتابهای دیگر در صفحات ۳۱۵ تا ۴۴۰ جلد ۲۲ بحار الانوار، چاپ جدید آمده است. م.

(۲). تمام این روایات در کتاب اختیار معرفة الرجال شیخ طوسی آمده است و به نقل از آن و خصال و امالی صدوق و کافی کلینی و کتابهای دیگر در صفحات ۳۱۵ تا ۴۴۰ جلد ۲۲ بحار الانوار، چاپ جدید آمده است. م.

(۳). بخشی از این حدیث در اصول کافی، ص ۲۴۴، ج ۲، و تمام آن در اختیار معرفة- الرجال، ص ۲۹، با ذکر سلسله سند آمده است. م.

است.

(۱) روایت شده است که عبد الله بن عمرو دو مرد را دید که با یک دیگر در باره جدا- کردن سر عمار ستیز و بگو و مگو می‌کنند و هر یک می‌گوید، من او را کشته‌ام.

ابن عمر گفت: این دو در باره اینکه کدامیک زودتر وارد جهنم می‌شود ستیزه می‌کنند که من خود از رسول خدا شنیدم می‌فرمود: کشنده عمار و کسی که جامه و سلاح او را از تن او در رباید در آتش خواهند بود. چون این خبر به معاویه که نفرین خدا بر او باد رسید، گفت: ما او را نکشته‌ایم. کسی او را کشته که به جنگ آورده است. ابن فارسی می‌گوید: معاویه همچنین عقیده داشت که قاتل حمزه و جعفر و دیگر شهیدان هم پیامبر (ص) است که آنها را به جنگ آورده است. «۱»

(۲) روایت شده است، چون عمار که خدایش از او خشنود باد کشته شد، مردم پیش حذیفه آمدند و گفتند: عمار کشته شد و مردم گوناگون سخن می‌گویند، تو چه می‌گویی؟ گفت: مرا بنشانید و چون او را نشاندند و به سینه کسی تکیه‌اش دادند گفت: خودم از پیامبر (ص) شنیدم که سه بار فرمودند، عمار بر دین واقعی و فطرت پسندیده است و هرگز تا هنگام مرگ آن را رها نمی‌کند و پیامبر فرمودند: عمار هرگز در انتخاب دو کار مخیر نشد مگر اینکه سخت‌تر آن را برگزید. «۲»

(۳) پیامبر فرموده‌اند: بهشت مشتاق سه تن است. علی (ع) پرسید: آن سه تن کیستند؟ فرمودند: تو از ایشان و نخستین آنانی و سلمان فارسی که تکبر او بسیار اندک و خیرخواه تو است و او را از دوستان خود قرار بده و عمار بن یاسر که همراه تو در چند جنگ شرکت می‌کند. خیر و نیکی او بسیار و پرتو او سخت درخشان و پاداش او بسیار بزرگ است. «۳»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است: هیچ خاندانی نیست مگر آنکه میان ایشان فرد نجیبی وجود دارد و نجیب‌تر نجیبان از خاندانی بد محمد بن ابی بکر است. «۴»

(۵) پیامبر (ص) فرموده‌اند: حذیفة بن الیمان از اصفیای خداوند رحمان و از همه شما به حلال و حرام بیناتر است و عمار بن یاسر از پیشگامان است و مقداد بن اسود از مجتهدان است و هر کاری را شخص ورزیده‌یی است، سوار کار ورزیده قرآن

---

(۱). این روایت در امالی صدوق، ص ۲۴۳، آمده است. م.

(۲). این روایت در امالی صدوق، ص ۲۴۳، آمده است. م.

(۳). با ذکر سلسله سند در اختیار معرفة الرجال، ص ۳۱ آمده است. م.

(۴). با ذکر سلسله سند در اختیار معرفة الرجال، ص ۶۴، آمده است. م.

عبد الله بن عباس است.

(۱) اندکی از فضایل جابر بن عبد الله انصاری را در باب مناقب امام باقر (ع) بیان کردیم و اگر قرار باشد فضایل صحابه را نقل کنیم و مناقب ایشان را بیاوریم کتاب طولانی می‌شود و از هدف خود دور می‌افتد و در همین مقدار کفایت است.

(۲) محمد بن ابی طلحه عونی چنین سروده است:

«پس از سرورانم سلام بر سلمان و سلام بر عمار و ابو ذر این امت باد. سلام من بر مقداد باد و همانا شب زنده دارم و گرمی عشق به آنان در دل من سوزنده‌تر از آتش است.»

(۳) ابو فراس حارث بن سعید همدانی چنین سروده است: «۱» «چنین نیست و ممکن نیست که اگر اخلاق و خویها از یک دیگر دور باشد خویشاوندی و قرابت سودی داشته باشد و حال آنکه دوستی سلمان برای او خویشاوندی است و میان نوح و پسرش پیوند خویشاوندی نیست.»

(۴)

مجلس سی و ششم در ذکر مناقب اصحاب ائمه و فضایل شیعه و ابدال

(۵) خداوند متعال در سوره یونس می‌فرماید: «آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و آنان اندوهگین نمی‌شوند. آنانی که ایمان آورده‌اند و از خدا می‌ترسند برای ایشان در زندگی این جهانی و آن جهانی مژده است. سخنان خدا را تغییری و تبدیلی نیست و این همان رستگاری بزرگ است.»

(۶) و در سوره احزاب می‌فرماید: «و آنان که مردان و زنان مؤمن را بدون تقصیر و گناه بیازارند، همانا گناه و تهمت بزرگی را بر دوش می‌کشند».

---

(۱). ابو فراس حمدانی (نه همدانی)، از بزرگان شعرای شیعی مذهب قرن چهارم هجری و از خاندان امیران و پسر عموی ناصر الدوله و سیف الدوله حمدانی است. وی متولد ۳۲۰ و مقتول در ۳۵۷ هجری قمری است و با آنکه عمری کوتاه داشته، میزان اشعار باقی مانده از او اندک نیست. ثعالبی در یتیمة الدهر او را سخت ستوده است. او را از عبد الله بن معتز، شاعرتر دانسته‌اند. چند کتاب مستقل در باره احوال او نوشته شده است. از جمله فؤاد افرام بستانی کتابی با نام «ابو فراس الحمدانی» تألیف کرده

که چاپ شده است. برای اطلاع بیشتر، رک. به: ابن خلکان، وفیات الاعیان، ص ۳۵۱، ج ۱، چاپ محمد محیی الدین عبد الحمید، مصر، ۱۹۴۸ میلادی. م.

ص:۴۶۵

(۱) و در سوره حدید می‌فرماید: «و آنان که به خدا و رسولانش ایمان آوردند آنها به حقیقت راستگویانند و برای ایشان نزد خداوند اجر شهیدان است. پاداش اعمال و نور ایمانشان را درمی‌یابند. «۱»»

(۲) روایت شده است که امیر المؤمنین علی (ع) روزی به نخلستانی که در آن خرماهای زرد بود در کوفه رفت و یارانش همراهش بودند. زیر درخت خرمایی نشستند و دستور فرمود یکی از نخلها را تکان دادند و خرما از آن فرو ریخت و آن را برابر ایشان نهادند. رشید هجری گفت: ای امیر مؤمنان! این خرما چقدر معطر و خوب است. فرمود: ای رشید! همانا که تو بر چوب تنه این درخت به دار آویخته می‌شوی (دستها و پاهایت را بر آن میخ می‌کنند.) رشید می‌گوید: پس از آن من هر صبح و شام کنار آن درخت می‌رفتم و آن را آب می‌دادم، تا آنکه علی (ع) شهید شد و رحلت فرمود. گوید: روزی آمدم و دیدم تنه آن درخت را بریده‌اند. گفتم مرگ من نزدیک شده است. روزی دیگر که کنار آن رفتم، کسی که سرشناس ما بود پیش من آمد و گفت پیش امیر بیا. رفتم، همین که وارد قصر شدم، دیدم تنه آن درخت آنجا افتاده است. روز دیگری که آنجا رفتم، دیدم بر آن چوب چرخ چاهی قرار داده‌اند.

رفتم و با پای خود به آن کوبیدم و گفتم: به خدا سوگند دوست من به من دروغ نگفته است که من برای تو و تو برای من پرورش یافته‌ایم. آنگاه مرا پیش عبید الله بن زیاد بردند. گفت: از دروغهای امامت بگو. گفتم: به خدا سوگند من دروغ گو نیستم و به من خبر داده است که تو دستها و پاها و زبان مرا می‌بری. گفت: به خدا سوگند هم اکنون دروغ او را ثابت می‌کنیم، دست و پایش را قطع کنید و او را بیرون ببرید.

چون رشید را با آن حال پیش خانواده‌اش برگرداندند، شروع به نقل اموری بزرگ کرد و می‌گفت: ای مردم! از من بپرسید که ایشان را با من کار دیگری است که هنوز انجام نداده‌اند. مردی خود را به ابن زیاد رساند و گفت: این چه کاری است که انجام داده‌ای؟ دست و پایش را بریده‌ای و او برای مردم از اموری بزرگ سخن می‌گوید.

گفت: او را برگردانید و دستور داد هر دو دست و هر دو پایش را بریدند و زبانش را قطع کردند و سپس فرمان داد او را بر همان چوب مصلوب کردند. «۲»

---

(۱). آیات ۵۵، ۵۸، ۱۰ و ۱۹ سوره‌های مذکور. در ترجمه آیات از ترجمه مرحوم الهی قمشه‌یی بهره گرفته‌ام. م.

(۲). با ذکر سلسله اسناد در اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ص ۷۶، آمده است. م.

ص:۴۶۶

(۱) روایت شده است که میثم تمار به خانه امیر المؤمنین علی آمد. گفته شد ایشان خواب است. میثم با صدای بلند فریاد برآورد که ای خفته! برخیز که به خدا سوگند ریش تو از خون سرت خضاب خواهد شد. امیر المؤمنین بیدار شد و فرمود به میثم اجازه ورود دهید. میثم همین که وارد شد، همان سخن را تکرار کرد که ریش تو از خون سرت خضاب خواهد شد. فرمود: آری راست می‌گویی و به خدا سوگند که دستها و پاها و زبان تو هم بریده خواهد شد. این درخت خرمایی که در کناسه کوفه است، قطع و به چهار بخش خواهد شد و تو بر یکی از قطعات آن مصلوب می‌شوی و حجر بن عدی و محمد بن اکثم و خالد بن مسعود، هر کدام بر یکی از قطعات دیگر مصلوب خواهند شد.

(۲) میثم می‌گوید: من با خود تردیدی کردم و گفتم: همانا علی از غیب به ما خبر می‌دهد. به این سبب بود که گفتم: ای امیر المؤمنین! این کار اتفاق خواهد افتاد؟

فرمود: آری، سوگند به پروردگار کعبه، این عهدی است که پیامبر (ص) با من فرموده است. گفتم: ای امیر المؤمنین! چه کسی این کار را نسبت به من انجام می‌دهد؟ فرمود:

مرد شکمباره فرو مایه و پسر کنیزک بدکاره، عبید الله بن زیاد تو را خواهد گرفت.

(۳) میثم می‌گوید: روزی دیگر که امیر المؤمنین (ع) به گورستان کوفه می‌رفت من هم همراهش بودم. از کنار آن درخت خرما گذشت و فرمود: ای میثم! برای تو و این درخت کار بزرگی است. گوید چون عبید الله بن زیاد والی کوفه شد و به آن شهر آمد پرچمش به آن درخت گیر کرد و پاره شد. فال بد زد و دستور داد آن را بریدند.

یکی از درودگران آن را خرید و به چهار شقه کرد. میثم می‌گوید: به پسرم صالح گفتم قطعه آهنی بردار و نام من و پدرم را بر آن بنویس و بر یکی از شقه‌های این درخت نصب کن. چند روزی گذشت. گروهی از بازاریان پیش من آمدند و گفتند: ای میثم! با ما بیا پیش امیر رویم تا از کارگزار بازار شکایت کنیم و بخواهیم او را از کار بر کنار کند و کس دیگری را بر ما بگمارد. من سخنگوی ایشان بودم. برای من سکوت کرد و چون سخن گفتم از گفتار من شگفت کرد. عمرو بن حریث به او گفت: خداوند کارهای امیر را اصلاح فرماید. آیا این کسی را که سخن می‌گوید می‌شناسی؟ گفت:

او کیست؟ گفت: میثم تمار است. دروغگویی است که وابسته علی بن ابی طالب دروغگوست. عبید الله بن زیاد، راست نشست و به من گفت: این شخص چه می‌گوید؟

گفتم: خداوند امیر را به صلاح دارد. دروغ می‌گوید، که من راستگوی وابسته به

علی بن ابی طالبم که به حق راستگو بود. عبید الله بن زیاد به من گفت: باید از علی بیزاری بجویی و بدیهایش را یاد آور شوی و نسبت به عثمان اظهار دوستی و نیکی‌هایش را بیان کنی و گر نه دستها و پاهایت را می‌برم و تو را بر دار می‌کشم. من گریستم. گفت: از این گفتار من بدون آنکه به آن عمل کرده باشم گریه می‌کنی؟ گفتم:

به خدا سوگند نه برای گفتار تو و نه برای عمل تو گریه می‌کنم، بلکه در باره شک و تردیدی که در آن هنگام که مولی و سرورم این موضوع را به من گفت در دلم آمد، می‌گریم. (۱) عبید الله بن زیاد گفت: چه چیزی به تو گفت؟ گفتم: بر در خانه امیر المؤمنین علی (ع) رفتم. به من گفتند خواب است. من فریاد برآوردم که ای شخص خوابیده برخیز که به خدا سوگند ریش تو از خون سرت خضاب خواهد شد. فرمود راست می‌گویی و به خدا سوگند که دستها و پاها و زبان تو هم بریده می‌شود و مصلوب می‌شوی. من گفتم: ای امیر المؤمنین! چه کسی این کار را نسبت به من انجام می‌دهد؟

فرمود: مرد شکمباره فرو مایه، پسر کنیزک بدکاره، عبید الله بن زیاد. گوید: در این هنگام سخت خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند دستها و پاهایت را قطع می‌کنم ولی زبانت را نمی‌برم تا دروغ تو و دروغ سرورت را ثابت کنم. عبید الله بن زیاد دستور داد دستها و پاهای میثم را بریدند و او را به صلیب کشیدند. میثم با تمام نیرو فریاد برآورد که ای مردم! هر کس می‌خواهد از احادیث پوشیده علی بن ابی طالب آگاه شود بیاید، و مردم جمع شدند و میثم شروع به نقل احادیث عجیب کرد. در این هنگام عمرو بن حریث «۱» از پیش عبید الله بیرون آمد که به خانه خود برود. آن جمعیت را دید و پرسید چه خبر است؟ گفتند: میثم برای مردم از علی (ع) سخن می‌گوید. او شتابان پیش عبید الله برگشت و گفت: خداوند امیر را به صلاح دارد. شتاب کن و کسی را بفرست که زبان این مرد را ببرد که من از اینکه دلهای مردم کوفه را بشوراند در امان نیستم و ممکن است آنان بر تو بشورند. عبید الله به پاسداری که بالای سرش ایستاده بود نگریست و گفت: برو و زبانش را قطع کن. پاسدار پیش او آمد و گفت:

ای میثم! گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: زبانت را بیرون بیاور که امیر به من فرمان

---

(۱). این شخص متولد دو سال قبل از هجرت و درگذشته ۸۵ هجری و از نوکران خاندانهای اموی و مروانی است و از دشمنان سرسخت امیر المؤمنین علی (ع) است.

برای اطلاع بیشتر از زندگی او، رک. به: اسد الغابه، ابن اثیر، ص ۹۷، ج ۴ و الاعلام زرکلی. م.

داده است آن را قطع کنم. میثم گفت: این پسر کنیزک بدکاره می‌پنداشت که من و سرورم را دروغگو خواهد کرد. بیا این زبانم، آن را قطع کن. زبانش را بریدند. او ساعتی در خون خود طپید و درگذشت. خدایش رحمت کناد. سپس دستور داده شد جسدش را بر دار کشیدند. صالح (پسر میثم) می‌گوید: پس از چند روز آنجا رفتم و دیدم او بر همان شقه بر دار کشیده شده است که آن قطعه آهن را در آن کوبیده بودم. «۱»

(۱) پیامبر (ص) روزی به یاران خود فرمود: مژده باد بر شما در باره مردی از امت من که نامش اویس قرنی است که شفاعت او در مورد گروههایی که به اندازه قبیله‌های ربیعه و مضر باشند پذیرفته است. آنگاه به عمر فرمودند: ای عمر! اگر او را دیدی سلام مرا به او برسان. به عمر خبر رسیده بود که او همراه مردم کوفه است و در یکی از مراسم حج به جستجوی او برآمد، به

این امید که شاید اویس هم به حج آمده باشد. سرانجام به همراهان اویس دست یافت و اویس دارای هیأتی ناپسند و جامه‌های ژنده بود. عمر چون از همراهان اویس در باره‌اش پرسید، تعجب کردند و گفتند: ای امیر المؤمنین! از مردی می‌پرسی که کسی چون تو نباید از کسی مثل او سراغ بگیرد.

پرسید به چه سبب؟ گفتند: در نظر ما عقل او مختل است و چه بسیار که کودکان سر به سرش می‌گذارند و او را بازیچه می‌گیرند. عمر گفت: این برای من دوست داشتنی‌تر است و سپس کنار او ایستاد و گفت: ای اویس! رسول خدا سفارشی در باره تو به من فرموده و ترا سلام رسانده و به من خبر داده‌اند که شفاعت تو در گروههایی همچون ربیعه و مضر پذیرفته است. اویس به سجده افتاد و مدتی طولانی در سجده بود و اشکی هم از دیده‌اش فرو نمی‌ریخت، «۲» آنچنان که او را مرده پنداشتند و ناچار صدایش کردند که ای اویس! این امیر مؤمنان است که بالای سرت ایستاده است. اویس سر از سجده برداشت و گفت: ای امیر مؤمنان! این کار صورت خواهد گرفت؟ گفت: آری و مرا هم از آنانی که برای ایشان شفاعت خواهی کرد قرار بده.

مردم شروع به دست کشیدن به سر و روی اویس و تبرک جستن از او کردند. اویس گفت: ای امیر مؤمنان! مرا مشهور و هلاک کردی و می‌گفت: چه زحمت و دردسر

---

(۱). در صفحات ۸۵ و ۸۶ اختیار معرفة الرجال، چاپ آقای حسن مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸ شمسی، آمده است. م.

(۲). در نسخه‌های دیگر آمده است که هیچ صدای دعایی از او شنیده نمی‌شد و صحیح‌تر هم هست. م.

بزرگی از عمر بر سرم آمد. اویس قرنی در جنگ صفین همراه امیر المؤمنین علی (ع) در صف پیادگان و مردم عادی شهید شد. «۱»

(۱) سعید بن مسیب می‌گوید: مردم معمولا پس از انجام حج از مکه بیرون نمی‌رفتند تا آن هنگام که علی بن حسین زین العابدین از مکه بیرون برود. چون ایشان از مکه بیرون آمدند، من هم همراه ایشان بیرون آمدم. در یکی از منازل میان راه فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد و در سجده خود تسبیحی فرمود که هیچ درختی و سنگ و ریگی باقی نماند مگر اینکه همراه ایشان تسبیح گفت، و چون از نماز فارغ شدیم سرش را بلند کرد و فرمود: ای سعید! آیا از این تسبیح فارغ شدی؟ گفتم: آری، ای پسر رسول خدا! فرمود: این تسبیح اعظم است. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: سعید بن جبیر به علی بن الحسین (ع) اعتقاد داشت و ایشان را امام خود می‌دانست (در نماز به ایشان اقتداء می‌کرد) و امام سجاد هم او را ستوده می‌دانست و سعید مردی مستقیم بود و حجاج هم به همین علت او را کشت.

(۳) گفته شده است: چون او را پیش حجاج بردند، گفت: تو شقی پسر کسیر هستی؟ گفت: مادرم به نام من داناتر بود که مرا سعید نام نهاد. حجاج پرسید: در باره ابو بکر و عمر چه می‌گویی؟ آیا در بهشت هستند یا در دوزخ؟ گفت: نمی‌دانم، اگر به بهشت بروم و بهشتیان را ببینم، خواهم دانست چه کسی در بهشت است و اگر به دوزخ روم و کسانی را که در دوزخ هستند ببینم، خواهم دانست چه کسانی دوزخیند.

گفت: عقیده‌ات در باره خلفا چیست؟ گفت: من وکیل آنان نیستم. گفت: کدامیک از ایشان در نظرت محبوب‌ترند؟ گفت: هر کدام که پروردگارم از او خشنودتر باشد.

گفت: خداوند از کدامیک خشنودتر است؟ گفت: این را همان کسی می‌داند که به رازها و اسرارشان آگاه است. گفت: از اینکه مرا تصدیق کنی خود داری می‌کنی؟

گفت: دوست هم نمی‌دارم که تو را تکذیب کنم. «۳»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است: زراره و ابو بصیر و محمد بن مسلم و برید از کسانی هستند که خداوند متعال فرموده است: «آنان که در ایمان بر همگان پیشی

---

(۱). در صفحه ۹۹ اختیار معرفة الرجال آمده است. م.

(۲). در صفحه ۱۱۷ اختیار معرفة الرجال آمده است. م.

(۳). سعید از مردم حبشه، متولد ۴۵ و مقتول در سال ۹۵ یا ۹۴ هجری است. این روایت هم با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۱۱۹ اختیار معرفة الرجال آمده است. م.

گرفتند آنان به حقیقت مقربان درگاهند.» «۱» و همان حضرت فرموده است: هیچ کس نام ما و احادیث پدرم را زنده نکرده است مگر زراره و ابو بصیر و محمد بن مسلم و برید بن معاویه و اگر اینها نبودند هیچ کس این را استنباط نمی‌کرد. اینان حافظان دین و امنای پدرم بر حلال و حرام خدایند و کسانی هستند که در دنیا به سوی ما پیشی می‌گیرند. «۲»

(۱) اندکی از مناقب برخی از اصحاب ائمه را بر شمردیم و اگر در برشمردن نامها و مناقب ایشان مفصل‌تر سخن بگوییم کتاب طولانی می‌شود. هر کس می‌خواهد به کتابی که شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی از کتاب ابی عمرو کشّی برگزیده و اختیار کرده است (اختیار معرفة الرجال) مراجعه کند. آنجا خواسته خویش را به خواست خداوند متعال پیدا خواهد کرد.

(۲) امام باقر فرموده است: خداوند متعال به مؤمن سه خصلت ارزانی فرموده است. عزت در دنیا و رستگاری در آخرت و مهابت در سینه ستمگران و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «عزت از آن خدا و رسولش و مؤمنان است» و سوره قد افلح المومنون را تا آنجا که فرموده است «هم فیها خالدون» تلاوت فرمود. «۳»

(۳) امام باقر یا امام صادق فرموده‌اند: زمین هیچ گاه از وجود چهار مؤمن خالی نیست و چه بسا که بیشتر از چهار تن باشند، ولی کمتر از آن نیستند، زیرا خیمه با کمتر از چهار ریسمان بر پا نمی‌شود و عمود خیمه در وسط آن است. «۴»

(۴) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: مؤمن در پنج نور شناور است. آمدنش نور است و بیرون‌شدنش نور است. دانش او نور است و کلامش نور است و منظرش در روز رستاخیز به سوی نور است. «۵» (از پنج نور به یک دیگر منتقل می‌شود.)

(۵) همان حضرت فرموده است: کمال مرد به شش چیز است: به دو چیز کوچک و دو چیز بزرگ و دو چیز که هیبت اوست. آن دو چیز کوچک دل و زبان است که اگر

---

(۱). آیات دهم و یازدهم سوره پنجاه و ششم (واقعه). م.

(۲). هر دو روایت در صفحه ۱۳۶ اختیار آمده است، ملاحظه می‌کنید که این بخش را از آن کتاب نفیس استفاده کرده است و به آن ارجاع داده است. م.

(۳). این روایت در صفحه ۱۵۹ خصال صدوق همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است و متن افتادگی داشت و از خصال ترجمه شد. م.

(۴). این روایت هم با ذکر سلسله اسناد در خصال آمده است. م.

(۵). این روایت هم با ذکر سلسله اسناد در خصال آمده است. م.

اعتقادی داشته باشد به دل است و اگر سخنی بگوید به زبان است. آن دو چیز بزرگ عقل و همت اوست و آن دو چیز که مایه هیبت اوست مال و جمال اوست. «۱»

(۱) علی بن حسین (ع) فرموده است، مردم به روزگار ما شش طبقه‌اند: شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک و گوسپند. پادشاهان دنیا چون شیرند که هر یک از ایشان دوست می‌دارد پیروز شود و هرگز مغلوب نگردد. بازرگانان شما همچون گرگند که چون چیزی را می‌خواهند بخرند نکوهش می‌کنند و چون چیزی را بخواهند بفروشند ستایش می‌کنند. رو به آنانند که نان دین را می‌خورند و آنچه را که به زبان می‌گویند در دلهایشان نیست. خوک صفتان، کسانی هستند که بدکاره‌اند و به هر کار

زشتی فرا خوانده شوند می‌پذیرند. سگها، کسانی هستند که با زبان به مردم حمله می‌کنند و آنان را می‌گزند و مردم از ترس زبانشان آنان را حرمت می‌نهند. گوسفند، مؤمنانی هستند که پشم آنان را می‌چینند و گوشتشان را می‌خورند و استخوانشان را می‌شکنند و گوسفندی که گرفتار شیر و گرگ و روباه و خوک و سگ است، چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ «۲» (۲) امام صادق (ع) فرموده است: مؤمن را بر مؤمن، هفت حق واجب است و هر یک از این حقوق بر او واجب است و اگر مخالفت کند از ولایت خداوند بیرون می‌رود و ترک اطاعت خدا کرده است و برای او در عنایت خدا بهره‌یی نیست. راوی روایت می‌گوید، گفتم: فدایت شوم، بگو آنها چیست؟ فرمود: ساده‌ترین آنها این است که برای او همان چیزی را دوست بداری و بخواهی که برای خویشتن و همان چیزی را خوش نداری که برای خویشتن. حق دوم این است که برای رفع نیازش گام برداری و خشنودی او را جستجو کنی و با گفتارش مخالفت نکنی. حق سوم این است که با جان و مال و دست و پای و زبان خود او را یاری دهی. حق چهارم این است که چشم و راهنما و آینه و پیراهن او باشی. حق پنجم آن است که تو سیر و پوشیده و سیراب نباشی و او گرسنه و برهنه و تشنه باشد. حق ششم این است که اگر تو را خدمتکار و همسر است و برادر مؤمن تو همسر و خدمتکار ندارد، خدمتکارت را بفرستی تا جامه‌اش را بشوید و غذایش را فراهم و بسترش را بگستراند و تمام این حقوق میان تو و اوست.

حق هفتم این است که به سوگندش وفا کنی و دعوتش را بپذیری و در تشییع جنازه‌اش

---

(۱). این روایت هم با ذکر سلسله اسناد در خصال آمده است. م.

(۲). این روایت هم با ذکر سلسله اسناد در خصال آمده است. م.

حاضر شوی و در بیماریش به عیادت او بروی و به تن خویش برای قضای حوائج او اقدام کنی و منتظر نشوی که از تو انجام آن را بخواهد و پیش از خواهش او حاجتش را برآوری و هر گاه چنین رفتار کنی، دوستی او را با دوستی خود پیوند داده‌ای و دوستی خود را با دوستی خداوند پیوند داده‌ای. «۱»

(۱) همان حضرت فرموده است: سزاوار و شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد. به هنگام سختیها، وقور و هنگام بلا و گرفتاری، صبور و هنگام فراخی و نعمت شکور باشد. به آنچه که خدایش روزی فرموده است قانع باشد. به دشمنان خود ستم نکند.

سختی خویش را بر دوستان نیفکند و خود در آسایش و راحت باشد. همانا دانش دوست مؤمن و بردباری، وزیر او و صبر، امیر لشکر او و رفق و مدارا، برادر او و خوش برخوردی، پدر اوست. «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: برای هر مؤمن بر مؤمن دیگر، هفت حق واجب است که خداوند متعال آن را واجب فرموده است: در چشم خود او را بزرگ شمارد و در سینه خود دوستی او را داشته باشد و از اموال خود با او همراهی کند، غیبت او را حرام بشمرد، در بیماریش از او عیادت کند، جنازه‌اش را تشییع کند و پس از مرگش در باره‌اش جز خیر و نکویی نگوید. «۳» پیامبر (ص) فرموده‌اند: خداوند متعال چون می‌بیند که مردمی در گناهکاری زیاده روی می‌کنند و میان ایشان سه تن از مؤمنانند، خدای جل جلاله می‌فرماید: ای بندگان گنهکار من! اگر این نبود که میان شما مؤمنانی هستند که جلال و شکوه مرا دوست دارند و با نمازهای خود زمین و مساجد آنان را آباد می‌دارند و در سحرها از بیم من استغفار می‌کنند، هر آینه عذاب خود را بر شما فرو می‌فرستادم و اهمیتی نمی‌دادم. «۴»

و پیامبر فرموده‌اند: هر کس بدی را ناخوش بدارد و خوبی او را شاد کند او مؤمن است.

(۳) امام صادق (ع) فرموده است: برآوردن نیاز مؤمن، برتر از هزار حج پذیرفته

---

(۱). روایتی است که در باب هفتم خصال، ص ۱۰۳، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است و برخی از افعال به صورت مغایب و برخی به صورت مخاطب است. م.

(۲). روایت با اندک تفاوتی از خصال صدوق نقل شده است و در ترجمه، به متن خصال نظر داشته‌ام، زیرا متن روضة الواعظین مخدوش است. م.

(۳). روایت با اندک تفاوتی از خصال صدوق نقل شده است و در ترجمه، به متن خصال نظر داشته‌ام، زیرا متن روضة الواعظین مخدوش است. م.

(۴). در صفحه ۱۲۴ مشکاة الانوار فی غرر الاخبار طبرسی هم آمده است. م.

و مناسک آن و آزاد کردن هزار برده در راه خداوند و آماده کردن و بخشیدن هزار اسب با زین و لگام در راه خداوند است. «۱»

(۱) همان حضرت فرموده است: هر کس برادر مؤمن خود را در کاری ببیند که او را ناراحت می‌دارد و بتواند آن گرفتاری را رفع کند و آن را رفع نکند، همانا بر او خیانت کرده است و هر کس از دوستی با احمق اجتناب نکند چه زود است که او هم متخلق به اخلاق او بشود.

(۲) و فرموده است: مؤمن از چهار خصلت جدا نشود: همسایه‌یی (ستمگری) که او را آزار می‌دهد و شیطانی که او را گمراه می‌کند و منافقی که دنبالش را بگیرد و مؤمنی که به آن رشگ ورزد. سماعه که راوی این حدیث است می‌گوید: به امام صادق

گفتم فدایت گردم، منظور از مؤمنی که به او رشگ ببرد چیست؟ فرمود: این از همه سخت‌تر است. یعنی در باره او بد می‌گوید و مردم باور می‌کنند. «۲»

(۳) پیامبر (ص) فرموده است: هر کس خدا را بشناسد و او را تعظیم کند، دهانش را از سخن گفتن و شکمش را از طعام خوردن باز می‌دارد و خویشتن را با نماز و روزه به رنج و زحمت می‌اندازد. راوی روایت می‌گوید، گفتم: ای رسول خدا! پدر و مادرمان فدایت باد! آیا ایشان اولیای خدایند؟ فرمود: همانا اولیای خدا چون سکوت کنند، سکوت ایشان اندیشه است و چون به چیزی بنگرند، نگریستن ایشان عبرت است و چون سخن گویند گفتارشان حکمت است و چون میان مردم راه بروند، راه رفتن ایشان برکت است و اگر مدت زندگانی که برای آنان رقم زده شده است نباشد، از بیم عذاب و شوق به بهشت جانهایشان در بدنهایشان پایدار نمی‌ماند. «۳»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خداوند مردم قریه‌یی را که در آن صد تن از مؤمنان باشند عذاب نمی‌فرماید. خداوند مردم قریه‌یی را که در آن پنجاه مؤمن باشند عذاب نمی‌کند و خداوند قریه‌یی را که در آن یک تن مؤمن باشد عذاب نمی‌فرماید.

(۵) روایت است که پیامبر (ص) به کعبه نگریستند و فرمودند: آفرین بر این خانه

---

(۱). در صفحه ۵۴ کتاب مصادقة الاخوان صدوق، چاپ ۱۴۰۲ قمری، قم، آمده است. م.

(۲). در صفحه ۲۱۶ خصال صدوق آمده است. م.

(۳). در اصول کافی، ص ۳۳۳، ج ۳، همراه با ترجمه آقای دکتر جواد مصطفوی آمده است. م.

که عظمتی دارد و حرمت آن در پیشگاه خداوند بزرگ است و به خدا سوگند که عظمت مؤمن از کعبه بیشتر است، زیرا خداوند از آن یک چیز را محترم دانسته است و حال آنکه از مؤمن سه چیز حرام و محترم است، مال او و خونش و اینکه نسبت به او گمان بد برده شود.

(۱) همچنین پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس مؤمنی را آزار دهد مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده است و هر کس خدا را بیازارد در تورات و و انجیل و زبور و قرآن، نفرین شده است.

(۲) و نیز فرموده‌اند: مثل مؤمن، همچون فرشته مقرب است، بلکه مؤمن نزد خداوند بزرگتر و گرامی‌تر از فرشته مقرب است و هیچ چیز نزد خداوند محبوب‌تر از زن و مرد مؤمنی که توبه کرده و به خدا بازگشته‌اند، نیست و همانا مؤمن در آسمان چنان شناخته شده است که آدمی میان خانه و خانواده و زن و فرزندش.

(۳)

مجلس سی و هفتم در بیان فضایل شیعه

(۴) امام صادق (ع) فرموده است: شیعه سه گروهند، دوست صمیمی که او از ماست و کسی که خود را با محبت ما آراسته است و ما موجب آرایش اوییم و کسی که به نام ما می‌خواهد از مردم نان بخورد و هر کس چنین کند فقیر و نیازمند می‌شود.

(۵) هم از ایشان روایت شده است: شیعیان ما را در سه مورد بیازمایید: به هنگام فرا رسیدن وقت نمازها ببینید مراقبت ایشان چگونه است و در باره رازها بنگرید چگونه راز داری می‌کنند و راز ما را از دشمنان پوشیده می‌دارند و در باره اموال خود چگونه با برادران دینی خود در آن مواسات می‌کنند.

(۶) پیامبر (ص) فرموده‌اند: ای علی! شیعیان و یاران خود را به ده خصلت مژده بده: حلال‌زادگی، نیکو اعتقادی ایشان به خدا، دوست داشتن خداوند ایشان را، گشادگی گورهای ایشان، در عبور از صراط، نور میان چشمهای ایشان است، فقر از پیش چشمان و دلهایشان برداشته می‌شود، دشمنی خداوند با دشمنان ایشان، امان از خوره و پیسی و دیوانگی، فرو ریختن گناهان و بدیهای ایشان، بودن آنان در بهشت با من و بودن من با ایشان. «۱»

---

(۱). این سه روایت در صفحات ۱۲۳ جلد اول و ۱۹۷ جلد دوم خصال صدوق آمده است. م.

(۱) امام باقر (ع) فرموده است: همانا شیعیان علی (ع) دارای رنگ پریده و نزار و لبهای خشکیده‌اند. شکمهای ایشان تهی و رنگهایشان متغیر و چهره‌هایشان زرد است.

چون شب فرا می‌رسد و آنان را فرو می‌گیرد زمین را بستر خود قرار می‌دهند و چهره و پیشانی بر خاک می‌نهند. سجده و اشک و دعا و گریستن آنان بسیار است.

مردم شادند و ایشان اندوهگین. «۱»

(۲) امام باقر (ع) فرموده است: آیا تصور می‌شود شیعه بودن فقط به دوست داشتن ما خاندان کفایت می‌شود؟ سوگند به خدا کسی شیعه ما نیست مگر آنکه از خدای بترسد و پرهیزگار باشد. ای جابر! شیعیان فقط با فروتنی و خشوع بسیار و فراوانی یاد کردن خدا و افزونی روزه و نماز و رسیدگی به همسایگان فقیر و بینوایان و وامداران و یتیمان و راست گفتاری و تلاوت قرآن و باز داشتن زبان از مردم، جز به نیکی شناخته نمی‌شوند و آنان باید امنای عشایر و خاندان خود باشند. جابر گفت: ای پسر رسول خدا! من کسی را به این صفت نمی‌شناسم. فرمود: ای جابر! از راه بیرون مشو و کج‌فهمی مکن. آیا به نظر تو همین کافی است که کسی فقط بگوید من علی را دوست می‌دارم و ولایت او را در دل دارم؟ اگر کسی بگوید من رسول خدا را دوست

دارم- در حالی که پیامبر (ص) از علی (ع) بهتر است- ولی به عمل و سنت پیامبر عمل نکند، آیا این دوستی پیامبر (ص) برای او نتیجه‌یی دارد؟ از خدای بترسید و برای آنچه در پیشگاه خداوند است عمل کنید و بدانید که میان خداوند و هیچ کس خویشاوندی و قرابت نیست. دوست داشتنی و گرامی‌ترین بندگان خدا در نظرش پرهیزکارتر و عمل‌کننده‌تر به فرمان اوست. به خدا سوگند که نمی‌توان به او نزدیک و مقرب بارگاهش شد جز به فرمانبرداری. همراه ما حواله آزادی از دوزخ نیست و هیچ کس را بر خدا حجت و بهانه‌یی نیست. هر کس فرمانبردار خدا باشد دوست ماست و هر کس نسبت به خداوند سرکش باشد دشمن ماست. دوستی ما حاصل نمی‌شود جز با پارسایی و عمل. «۲»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است: من و پدرم بیرون آمدیم و چون به فاصله میان مرقد مطهر پیامبر و منبر آن رسیدیم، پدرم به گروهی از شیعیان رسید و بر ایشان سلام

---

(۱). نوزدهمین حدیث کتاب صفات الشیعه صدوق است، ص ۱۰، چاپ اعلمی، تهران. م.

(۲). این حدیث از قول جابر (رضی الله عنه) در اصول کافی، ص ۷۴، ج ۲، و به نقل از آن در محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء کاشانی، ص ۳۵۵، ج ۴، آمده است. م.

داد و سپس فرمود: به خدا سوگند که من رائحه شما و جانهایتان را دوست می‌دارم. شما در این مورد مرا با کوشش و پارسایی یاری دهید و بدانید که دوستی ما به دست نمی‌آید مگر با کار و کوشش. هر کس از شما هر کس را امام خویش می‌داند باید به چگونگی عمل او اقتداء کند. شما شیعیان و یاران خدایید و پیشی‌گیرندگان در این جهان و آن جهانید. در دنیا به دوستی ما پیشی گرفته‌اید و در آخرت در ورود به بهشت پیشی می‌گیرید. ما برای شما بهشت را به ضمانت خدا و رسول خدا ضمانت می‌کنیم که به درجات مختلف آن برسید. اکنون برای رسیدن به درجات بهشت با یک دیگر هم چشمی کنید. شما و زنان شما، مردان و زنان پاکید. هر زن مؤمن حوریه‌یی است و هر مرد مؤمن دوست شما است و از صدیقان است. (۱) امیر المؤمنین علی (ع) به قنبر فرمود:

مژده باد بر شما و مژده دهید که به خدا سوگند رسول خدا از این جهان رحلت فرمود در حالی که بر امت خویش غیر از شیعیان خشمگین بود. همانا هر چیز را شرفی است و شرف دین، شیعه است و هر چیز را سروری است و سرور و گزینه‌تر انجمنها، انجمنهای شیعه است. هر آینه هر چیز را پیشوایی است و پیشوای زمینها، زمینی است که شیعیان در آن سکونت دارند. به خدا سوگند اگر کسی از شما در زمین نبود خداوند بر مخالفان شما هیچ نعمتی ارزانی نمی‌داشت و چیزی از پاکیها بهره ایشان نمی‌شد و برای آنان در دنیا و آخرت بهره‌یی نیست. هر کس ناصبی باشد، اگر چه در عبادت کوشا باشد مصداق این آیه است: «همه کارشان رنج و مشقت است و در آتش فروزان معذبند». «۱» هر ناصبی هر چند کوشش کند، کار و کوشش او پراکنده و بی‌ارزش است. شیعیان ما با پرتو خداوند نظر می‌کنند و می‌نگرند و هر کس با ایشان مخالفت کند کارش باژگونه می‌شود. به خدا سوگند هیچ بنده‌یی از شیعیان ما نمی‌خوابد مگر اینکه خداوند روحش را به آسمان می‌برد و اگر در حال خواب

مرگ او فرا رسد روانش را در گنجینه‌های رحمت و باغهای بهشت خویش و در سایه عرش خود قرار می‌دهد و اگر مرگ و اجل او هنوز فرا نرسیده باشد، روانش را همراه یکی از فرشتگان امین خود به جسدش گسیل می‌فرماید تا در آن جای گزیند. سوگند به خداوند که حاجیان و عمره‌گزاران شما، ویژگان خدایند و همانا فقیران شما اهل

---

(۱). آیات ۳ و ۴ سوره هشتاد و هشتم (غاشیه) و برای اطلاع بیشتر از روایات به صفحات ۴۵۳ و ۴۵۴ جلد چهارم تفسیر برهان مراجعه شود که از جمله، همین روایت هم آمده است. م.

غنا و بی‌نیازی و توانگران شما اهل قناعتند و همه شما اهل دعوت خدایید و شایسته آنید که دعاهای شما را بپذیرد، یا دعوت او را شما پذیرا باشید و پاسخ دهید. «۱»

(۱) امام باقر (ع) فرموده است: از پیامبر (ص) در مورد بندگان برگزیده پرسیده شد. فرمودند: کسانی هستند که چون کار نیکو و پسندیده کنند شاد می‌شوند و چون کاری ناستوده انجام دهند، طلب آمرزش می‌کنند و چون توانگر شوند سپاسگزاری می‌کنند و چون گرفتار شوند شکیبایی می‌کنند و چون خشمگین شوند، گذشت می‌کنند. «۲»

(۲) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: اگر بر بینی مؤمن با شمشیر خود ضربه زنم که مرا دشمن بدارد دشمن نخواهد داشت و اگر تمام نعمت دنیا را بر منافق بریزم که مرا دوست بدارد دوست نخواهد داشت و این، بدان جهت است که بر زبان پیامبر (ص) جاری شده و فرموده‌اند که تو را مؤمنی دشمن نخواهد داشت و منافقی دوست نخواهد داشت. «۳»

(۳) امام سجاد (ع) فرموده است: چون قائم ما قیام کند خداوند بیماری و اندوه را از شیعیان ما برمی‌دارد و دلهای آنان را همچون آهن استوار می‌فرماید و نیروی هر مرد از ایشان را برابر چهل مرد قرار می‌دهد و آنان حکام و گزیدگان زمین خواهند بود. «۴»

(۴) پیامبر (ص) به علی (ع) فرموده‌اند: ای علی! شیعیان تو روز قیامت رستگارانند.

و هر کس به یکی از ایشان اهانت کند به تو اهانت کرده است و هر کس به تو اهانت کند، به من اهانت کرده است و هر کس به من اهانت کند، خدایش به آتش دوزخ می‌افکند و چه بد فرجامی است. ای علی! تو از منی و من از تو. و سرشت تو از روح و سرشت من است. شیعیان تو از بازمانده سرشت ما آفریده شده‌اند. هر کس آنان را دوست بدارد ما را دوست می‌دارد و هر کس آنان را دشمن بدارد ما را دشمن داشته است و هر کس به آنان مهر ورزد به ما مهر ورزیده است. ای علی! شیعیان تو با آنکه عیوب و گناهانی داشته باشند مغفور و آمرزیده می‌شوند. ای علی چون فردای

(۱). این روایت با اختلافات لفظی و کم و بیشی‌هایی، حدیث هشتم کتاب فضائل الشیعة صدوق است. به صفحات ۱۰ و ۱۱ چاپ اعلمی تهران مراجعه شود. م.

(۲). در کافی، ص ۲۴۰، ج ۲، به شماره ۳۱ و به نقل از آن در محجة البیضاء، آمده است. م.

(۳). در صفحه ۱۰۹۹ نهج البلاغه، چاپ آقای فیض الاسلام و در امالی شیخ طوسی، ص ۱۲۹، آمده است. م.

(۴). در خصال صدوق با ذکر اسناد و از آن در بحار الانوار، ص ۳۱۷، ج ۵۲، چاپ جدید، آمده است. م.

قیامت در مقام محمود (شفاعت) بپا خیزم، خود، شفیع شیعیان تو خواهم بود و آنان را به این موضوع مژده بده. ای علی! شیعیان تو شیعیان خدایند و یاران تو یاران خدایند و دوستان تو دوستان خدا و حزب تو حزب خداست. ای علی! هر کس با تو دوستی کند نیکبخت است و هر کس با تو دشمنی کند بدبخت است. ای علی! برای تو گنجی در بهشت است که تو ذو القرنین (گنجور) آنی.

(۱) و روایت شده است که امیر المؤمنین پس از روزگار درازی یکی از شیعیان خود را دید که شکسته شده بود، در عین حال در راه رفتن چالاکی می‌کرد. به او فرمود: ای مرد سالخورده شده‌ای! گفت: آری در فرمانبرداری از تو. فرمود: چرا چالاکی می‌کنی؟ گفت: این برای دشمنان تو است. فرمود: هنوز در تو نیروی باقی مانده‌ای می‌بینم. گفت: ای امیر المؤمنین! برای تو است.

(۲) پیامبر فرموده‌اند: خداوند متعال مردمی را در قیامت برمی‌انگیزد که چهره‌های ایشان از نور است، بر کرسیهایی از نور نشسته‌اند و بر ایشان جامه‌هایی از نور است و در سایه عرش قرار دارند. منزلت ایشان چون پیامبران و شهیدان است، در عین آنکه نه پیامبرند و نه شهید. مردی گفت: ای رسول خدا! آیا من از ایشانم؟ فرمود:

نه. دیگری گفت: ای رسول خدا! آیا من از ایشانم؟ فرمود: نه. پرسیدند: ای رسول خدا! آنان کیستند؟ دست بر سر علی نهاد و فرمود: این مرد و شیعیان اویند. «۱»

(۳) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: پس از من نسبت به فقرای شیعیان و عترت علی سبکی مکنید، که مردی از ایشان شفاعتش برای مردم به اندازه قبیله‌های مضر و ربیعه پذیرفته می‌شود.

(۴) و پیامبر فرموده‌اند: شیعیان علی روز رستاخیز رستگارانند. «۲»

(۵) و فرموده‌اند: چه بسا افراد ژولیده خاک آلوده که جز دو جامه کهنه ندارد و نیازمند و زبون به نظر می‌رسد که اگر خداوند را سوگند دهد خواسته‌اش را بر می‌آورد.

(۶) جابر بن عبد الله انصاری گفته است: شیعیان علی و دیگر امامان که از نسل

---

(۱). دو روایت نزدیک به این در فضائل الشیعه صدوق، ص ۳۰، آمده است. م.

(۲). در این باره برای اطلاع بیشتر از احادیثی که در کتابهای اهل سنت آمده است، به صفحات ۹۴ جلد دوم و ۹۵ جلد سوم کتاب فضائل الخمسه من الصحاح السته، تالیف استاد محترم آقای سید مرتضی فیروزآبادی مراجعه فرمایید. م.

اویند، روز قیامت ایمن و رستگارند. اگر مردی خروج کند و مردم را به گمراهی فرا خواند چه کسی به او از همگان نزدیک‌تر است؟ گفتند: شیعیان و یارانش. گفت:

اگر کسی خروج کند و مردم را به هدایت فرا خواند چه کسی نزدیک‌تر به اوست؟

گفتند: شیعیان و انصارش. گفت: علی بن ابی طالب این چنین است. لوای حمد در رستاخیز به دست اوست و نزدیک‌تر افراد به او شیعیان و یاران اویند. «۱»

(۱) امام باقر (ع) فرموده است: هیچ بنده‌یی که از شیعیان ما باشد برای نماز بر نمی‌خیزد مگر اینکه به شمار افرادی که مخالف اویند از فرشتگان پشت سرش نماز می‌گزارند و برای او تا هنگامی که از نماز خویش فارغ می‌شود دعا می‌کنند.

(۲) پیامبر فرموده‌اند: هفتاد هزار تن از امت من بدون آنکه بر ایشان حسابی باشد وارد بهشت می‌شوند، و سپس روی به علی (ع) کرده و فرموده‌اند: آنان شیعیان تو هستند و تو امام ایشانی.

(۳) جابر می‌گوید: روزی حضور پیامبر (ص) بودم که چهره خود را به سوی علی (ع) برگرداندند و فرمودند: ای ابو الحسن! ترا مژده دهم؟ گفت: آری، ای رسول خدا.

فرمودند: این جبریل است که از قول خداوند به من خبر می‌دهد که خداوند به شیعیان و دوستان تو هفت خصلت ارزانی فرموده است: آسانی هنگام مردن، آرامش و انس در هنگام وحشت، نور در تاریکی، ایمنی در هنگام بیم بزرگ، برابری در ترازوی عمل، جواز عبور از پل صراط و وارد شدن به بهشت پیش از دیگر مردم و پرتو ایشان پیشاپیش و در سمت راست ایشان می‌تابد. «۲»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است: چون مؤمن می‌میرد هفتاد هزار فرشته او را تا کنار گورش تشییع می‌کنند و چون او را در گور می‌نهند، نکیر و منکر می‌آیند و او را می‌نشانند و می‌گویند پروردگار تو کیست؟ می‌گوید: خداوند، پروردگار من و محمد (ص)، پیامبر من و اسلام، آیین من است. آنان گور او را گشاد می‌کنند و تا آنجا که چشمش کار می‌کند گورش گشاده می‌شود و برای او خوراک از بهشت می‌آورند و روح و ریحان بر او می‌رسد و این است معنی گفتار خداوند که می‌فرماید: «اگر از مقربان باشد روح و ریحان و نعمت بهشت است»، یعنی روح و ریحان در گور و نعمت بهشت در قیامت. سپس فرمود: و چون کافر بمیرد هفتاد هزار تن از فرشتگان عذاب

---

(۱). در این باره برای اطلاع بیشتر از احادیثی که در کتابهای اهل سنت آمده است، به صفحات ۹۴ جلد دوم و ۹۵ جلد سوم کتاب فضائل الخمسه من الصحاح الستة، تالیف استاد محترم آقای سید مرتضی فیروزآبادی مراجعه فرمایید. م.

(۲). در خصال شیخ صدوق، ص ۱۶۵، ج ۲، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

او را تا کنار گورش تشییع می‌کنند و او را با صدایی که آن را همه چیز غیر از آدم و جن می‌شنود می‌گوید: «ای کاش بار دیگر به جهان برمی‌گشتم و از نیکوکاران بودم» و می‌گوید: «پروردگارا مرا برگردان شاید که من به جبران گذشته کار پسندیده انجام دهم.» فرشتگان عذاب به او می‌گویند: «هرگز، این سخنی است که فقط خودش با حسرت می‌گوید» و فرشته‌یی می‌گوید: «و اگر به دنیا هم برگردانده شوند به همان کارها که از آن منع شده بودند بازمی‌گردند.» و چون او را در گورش نهند و مردم از او جدا شوند، نکیر و منکر به بدترین حال همراه ترس و بیم او را می‌نشانند و از او می‌پرسند: خدا و پیامبر و آیین تو چیست؟ و زبانش بند می‌آید و توانا به دادن پاسخ نیست. آنان ضربتی به او می‌زنند که سراپایش را عذاب می‌کند و همه چیز از آن به لرزه می‌آید و باز می‌گویند: خدا و آیین تو چیست؟ می‌گوید: نمی‌دانم. می‌گویند:

آری، نه دانستی و نه هدایت شدی و نه رستگاری یافتی. آنگاه برای او دری از آتش می‌گشایند و برای او حمیم دوزخ می‌آورند و این است معنی گفتار خداوند که می‌فرماید: «و اما اگر از دروغگویان و گمراهان است، بهره‌اش حمیم جهنم است و جایگاهش دوزخ.» «۱»

(۱) شاعر چنین سروده است:

«برای مردم همان چیزی را دوست بدار که برای خویش و آنچه را که برای خویش ناخوش می‌داری برای آنان مخواه. اگر خواهان پرهیزگاری هستی، این اصل آن است و گر نه تو از آن دوری.»

(۲) و این دو بیت هم گفته شده است:

«ای کوشش‌کننده! شاید که به رستاخیز با مژده و ایمنی برخورد کنی و از آن بیمی نداشته باشی. این سخن استوار پیامبر است که همچون مروارید آن را به حق و راستی میان شما فرموده و انشاء کرده است.»

«آیین ما دوستی آل محمد است و هر کس آنان را دوست بدارد، دوست داشته می‌شود. از ما دوستی و ولایت است و هر کس جز آل محمد بدلی برای خود بگیرد مستوجب عذاب است و هر گاه بمیرد وارد دوزخ می‌شود و کنار حوض پیامبر راه نمی‌یابد و اگر کنار آن برود رانده می‌شود.»

---

(۱). این روایت از قول شیخ صدوق با ذکر سلسله اسناد در تفسیر برهان، ص ۲۸۴، ج ۴، آمده است. م.

(۱)

مجلس سی و هشتم در ذکر فضائل امت محمد (ص)

(۲) خداوند در سوره آل عمران فرموده است: «شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید.» «۱» معنی آن این است که ای امت محمد (ص)! شما بهترین امتید و گفته شده است که این آیه، ستایش امت محمدی است و خداوند هیچ قومی را پس از اینکه ستوده است عذاب نمی- فرماید.

(۳) و خداوند متعال در سوره اعراف می‌فرماید: «رحمت من، همه موجودات را فرا گرفته است.» «۲»، و در سوره فاطر می‌فرماید: «سپس ما آنانی از بندگان خود را که برگزیدیم، وارث علم قرآن گردانیدیم. باز هم برخی از آنان نسبت به خود ستم کردند و برخی راه عدل پیمودند و برخی به فرمان خدا بر کارهای نیک پیشی گرفتند.

این رتبه‌یی است که همان فضل بزرگ (عطای بی‌پایان خداوند) است. «۳»

در این آیه، خداوند نخست از ظالم نام برده است که از رحمت خداوند نومید نگردد و پیشی‌گیرنده به انجام نیکیها را در پایان آورده است که شیفته نگردد و سپس همه آنان را در ورود به بهشت مژده داده و فرموده است: «بهشت جاودانی که همه وارد آن می‌شوند». در مورد این آیه از پیامبر (ص) روایت شده است که فرموده‌اند: همه مسلمانان اهل بهشتند، و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرموده‌اند: پیشی‌گیرندگان ما به بهشت پیشی می‌گیرند و میانه‌رو ما نجات می‌یابد و ستمگران ما آمرزیده می‌شوند، و گفته شده است، همین آیه، سبب مسلمان شدن کعب الاحبار بوده است. «۴»

(۴) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: پیشی‌گیرنده (سابق) کسی است که همه امور واجب و مستحب و فضایل اخلاقی را انجام می‌دهد و میانه‌رو (مقتصد) کسی است که همه امور واجب را انجام می‌دهد ولی در مورد مستحبات و فضایل کوتاهی می‌کند.

و گفته شده است، خداوند به این امت، مرتبه ابراهیم خلیل و موسی کلیم و حبیب خود (محمد) را ارزانی فرموده است.

---

(۱). آیه ۱۱۰ سوره مذکور است. م.

(۲). آیه ۱۵۶ سوره مذکور است. م.

(۳). آیه ۳۲ سوره مذکور است. م.

(۴). برای اطلاع بیشتر از روایات و اقوالی که در باره الفاظ و معانی سابق و مقتصد و ظالم آمده است. به مباحث مستوفای طبرسی در مجمع البیان و ابو الفتوح رازی و سید هاشم بحرانی ذیل آیه ۳۲ سوره فاطر (ملائکه) مراجعه فرمایید. م.

(۱) در مورد مراتب ابراهیم خلیل (ع) چنین است که خلیل از خدای خود پنج حاجت و نیاز را خواست و خداوند پس از اینکه ابراهیم (ع) آنها را مسألت کرد به او ارزانی فرمود و حال آنکه همان پنج حاجت را به این امت، بدون اینکه مسألت کنند، عنایت فرموده است. خلیل (ع) نخست از خداوند آمرزش را مسألت کرد و در سوره شعرا از قول او نقل شده است که چنین عرضه داشته است: «آن کسی که طمع دارم خطای مرا در روز رستاخیز بیامرزد.» و همین مرتبه را به این امت بدون آنکه مسألت کنند عنایت کرده، و در سوره زمر فرموده است: «ای بندگان من که نسبت به خود اسراف ورزیده‌اید! از رحمت خداوند نومید مشوید که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد.»

(۲) خواسته دوم خلیل (ع) این است که در همان سوره شعراء از قول او آمده است که «پروردگارا! در روزی که بندگان برانگیخته می‌شوند، مرا خوار و زبون مفرمای.»

و خداوند در سوره تحریم در باره این امت فرموده است: «روزی که خداوند پیامبر و کسانی را که همراه او گرویده‌اند خوار و زبون نمی‌فرماید.»

(۳) خواسته سوم ابراهیم (ع) این است که وراثت بهشت را برای خود مسألت فرموده است و در سوره شعرا آمده است: «پروردگارا و مرا از وارثان بهشت قرار بده.» و در باره این امت در سوره مؤمنون فرموده است: «آنان خود وارثانند، کسانی که فردوس را ارث می‌برند و ایشان جاودانه در آنند.»

(۴) چهارم مسألت خلیل (ع) در مورد پذیرش اعمال عبادی است و در سوره بقره آمده است که «پروردگار ما! از ما بپذیر.» و در باره این امت در سوره شوری فرموده است: «و او، آن است که توبه را از بندگان خویش می‌پذیرد.»

(۵) پنجم خواسته ابراهیم خلیل در داشتن و عنایت کردن فرزندان نیکوکار و اعقاب صالح است و خداوند از قول او در سوره صافات می‌فرماید: «پروردگارا! مرا از فرزندان شایسته عطا فرمای.» و در سوره انعام در مورد این امت فرموده است: «و خدا همان خدایی است که شما را جانشین گذشتگان اهل زمین قرار داده است.»

(۶) سپس خداوند متعال، شش خصلت و نعمت به ابراهیم (ع) بدون اینکه مسألت کند ارزانی فرموده است و به این امت هم آن شش خصلت را بدون اینکه مسألت کنند، ارزانی فرموده است.

(۷) نخست آنکه، در باره ابراهیم فرموده است: «ابراهیم، یهودی و نصرانی نبود

بلکه حنیف و مسلم بود.» (آیه ۶۷ سوره آل عمران) و برای این امت هم فرموده است: «خداوند شما را از پیش مسلمان نامیده است.» (بخشی از آیه ۷۸ سوره حج.)

(۱) دوم آنکه، خداوند برای ابراهیم چنین فرموده است: «ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.» (آیه ۶۹ از سوره ۲۱) و برای این امت فرموده است: «و شما بر لبه پرتگاه آتش بودید و از آن شما را رهایی بخشید.» (بخشی از آیه ۱۰۳ سوره آل عمران.)

(۲) سوم، در باره ابراهیم فرموده است: «و او را مژده دادیم به پسری بردبار.»

(بخشی از آیه ۱۱۰ سوره ۳۷) و برای این امت فرموده است: «و مؤمنان را مژده بده که برای آنان از سوی خداوند فضل بزرگی است.» (بخشی از آیه ۴۷ سوره احزاب.)

(۳) چهارم آنکه، در باره ابراهیم (ع) فرموده است: «سلام بر ابراهیم» (آیه ۱۰۹ سوره صافات.)، و در مورد این امت فرموده است: «بگو حمد خدا راست و سلام بر بندگانی که او برگزیده است.» (آیه ۵۹ سوره نمل.)

(۴) پنجم آنکه، خداوند در مورد ابراهیم (ع) فرموده است: «به یاد بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق را» (بخشی از آیه ۴۵ سوره ۳۸، ص) و از امت محمد (ص) تعبیر به «بندگان خداوند رحمان» (بخشی از آیه ۶۳ سوره فرقان) کرده است.

(۵) ششم آنکه، خداوند در مورد ابراهیم خلیل (ع) فرموده است: «سپاسگزار نعمتهای خدا بود و خدایش برگزید.» (بخشی از آیه ۱۲۱ سوره نحل.) و در مورد این امت هم فرموده است: «او شما را برگزید» (بخشی از آیه ۷۸ سوره حج.)

(۶) اما در مورد مراتب موسی (ع) چنین است که خداوند به کلیم ده رتبه ارزانی فرموده است و به امت محمد (ص) نیز همان را ارزانی داشته است.

(۷) نخست آنکه، برای موسی (ع) فرموده است: «و ما موسی را نجات دادیم» (بخشی از آیه ۶۵ سوره شعراء) و در باره امت محمد (ص) فرموده است: «این چنین بر ما حق است که مؤمنان را نجات دهیم.» (بخشی از آیه ۱۰۳ سوره دهم.)

(۸) دوم آنکه، کلیم (ع) را با همراهی خود نصرت بخشیده و فرموده است: «من همراه شما دو تن هستم، می‌شنوم و می‌بینم» (بخشی از آیه ۴۶ سوره طه) و در باره این امت فرموده است: «همانا که خداوند همراه آنانی است که پرهیزگارند» (بخشی از آخرین آیه سوره نحل.)

ص:۴۸۴

(۱) سوم، مقرب ساختن کلیم (ع) است و خداوند فرموده است: «و او را در حال رستگاری برای مقام قرب خود برگزیدیم.» (بخشی از آیه ۵۲ سوره مریم.) و برای این امت فرموده است: «و ما به او نزدیک‌تر از شماییم.» (بخشی از آیه ۸۵ سوره واقعه.)

(۲) چهارم، منتی است که خداوند بر او گزارده است و فرموده است: «و همانا منت گزارده‌ایم بر موسی و هارون.» (آیه ۱۱۴ سوره صافات) و در باره این امت فرموده است: «بلکه خداوند بر شما منت می‌گذارد.» (بخشی از آیه ۱۷ سوره حجرات.)

(۳) پنجم، ایمنی و بلندی مرتبت است و خداوند متعال خطاب به موسی فرموده است: «بیم مکن که همانا تو بر آنان برتری» (آیه ۶۸ سوره طه.) و برای این امت فرموده است: «در کار دین سستی مکنید و اندوهگین مباشید، زیرا شما برترید.»

(بخشی از آیه ۱۳۹ سوره آل عمران.)

(۴) ششم تقاضای شناخت و سعه صدر از طرف موسی (ع) در آنجا که آمده است:

«پروردگارا! سینه‌ام را گشاده فرمای.» و این تقاضای او پذیرفته شد که خداوند فرموده است: «ای موسی! آنچه خواستی به تو عطا گردید.» (آیه‌های ۲۵ و ۲۶ سوره طه.) و در مورد این امت فرموده است: «آیا آن کس که خدای سینه‌اش را برای اسلام گشاده داشته است.» (بخشی از آیه ۲۲ سوره زمر.)

(۵) هفتم، تقاضای موسی (ع) برای آسان شدن کار که در قرآن از قول او آمده است:

«و کار مرا برای من آسان گردان.» (آیه ۲۶ سوره طه.) و در باره این امت فرموده است:

«خداوند برای شما آسانی را اراده فرموده و سختی را بر شما اراده نفرموده است.»

(بخشی از آیه ۱۸۵ سوره بقره.)

(۶) هشتم، پذیرفتن و برآوردن خواسته است و خداوند متعال در این مورد خطاب به موسی و هارون (ع) فرموده است: «همانا دعای شما دو تن برآورده شد.»

(بخشی از آیه ۸۹ سوره یونس.)، و برای این امت چنین فرموده است: «دعای آنان را که گرویده‌اند و کارهای نیکو انجام داده‌اند برمی‌آورد و از فضل خود برایشان فراوان ارزانی می‌دارد.» (آیه ۲۶ سوره شوری.)

(۷) نهم آنکه، خداوند آمرزش خود را به کلیم (ع) عنایت فرموده و در قرآن چنین آمده است: «پروردگارا من بر خود ستم کردم، مرا بیامرز و خدایش آمرزید.» (بخشی از آیه ۱۶ سوره قصص.) و خداوند برای امت محمد (ص) چنین فرموده است:

«خدایتان شما را فرا می‌خواند تا گناهان شما را بیامرزد.» (بخشی از آیه ۱۰ سوره

ابراهیم.)

(۱) دهم آنکه، خداوند خواسته موسی (ع) را برآورده و خطاب به او فرموده است:

«ای موسی! آنچه خواستی به تو عطا گردید.» (آیه ۳۶ سوره طه.)، و خطاب به این امت فرموده است: «و همه چیزی که از او خواستید به شما عطا گردید.» (بخشی از آیه ۳۴ سوره ابراهیم.) و در ضمن این را هم فرموده است که و آنچه نخواسته‌اید به شما عطا شده است و فرموده است: «یکسان برای سئوال‌کنندگان» (بخشی از آیه دهم سوره فصلت.)، یعنی برای کسی که سؤال بکند یا نکند.

(۲) اما در مورد مراتب حبیب خدا، همانا که خداوند سبحان به حبیب خود محمد (ص) نه مرتبه عنایت فرموده است و نظیر آن را به امت آن حضرت هم ارزانی فرموده است.

(۳) نخست پذیرش توبه، که نسبت به حبیب خود فرموده است: «همانا خداوند توبه پیامبر را پذیرفت.» (بخشی از آیه ۱۱۷ سوره توبه)، و در باره امتش فرموده است: «و خدای می‌خواهد بر شما بازگشت به رحمت و مغفرت فرماید.» (بخشی از آیه ۲۷ سوره نساء.) و نیز فرموده است: «به آنها باز لطف کرد تا توبه کنند.»

(بخشی از آیه ۱۱۸ سوره توبه.)

(۴) دوم آمرزش، که خطاب به حبیب خود می‌فرماید: «تا از گناه گذشته و آینده تو درگذرد» (بخشی از آیه دوم سوره فتح.)، و خطاب به امت او فرموده است: (به درستی که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد.» (بخشی از آیه ۵۳ سوره زمر.)

(۵) سوم نعمت عنایت کردن، که خطاب به آن حضرت فرموده است: «و نعمت خود را بر تو تمام کند.» (بخشی از آیه دوم سوره فتح.)، و خطاب به امت او فرموده است:

«و نعمت خویش را بر شما تمام کردم.» (بخشی از آیه ۳ سوره مائده.)

(۶) چهارم نصرت کردن، که خطاب به آن حضرت فرموده است: «و خدای تو را به نصرتی با عزت یاری خواهد کرد.» (بخشی از آیه ۳ سوره فتح)، و در همین مورد برای امت او فرموده است: «بر ما نصرت اهل ایمان حق است.» (بخشی از آیه ۴۷ سوره روم.)

(۷) پنجم درود فرستادن بر آن حضرت است، که خداوند فرموده است: «همانا خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می‌فرستند.» (بخشی از آیه ۵۶ سوره احزاب.)، و برای امت ایشان در آیه ۴۳ همان سوره فرموده است: «اوست که بر شما درود می-

فرستد و فرشتگان او.»

(۱) ششم برگزیدن است، که خداوند فرموده است: «خداوند از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند و از میان مردم.» (بخشی از آیه ۷۵ سوره حج.)، که منظور محمد (ص) است، و برای امت آن حضرت فرموده است: «سپس آن کتاب را به ارث کسانی از بندگان خود که برگزیده‌ایم دادیم.» (بخشی از آیه ۳۲ سوره فاطر.)

(۲) هفتم هدایت است، به حبیب خود فرموده است: «و تو را به راه راست هدایت فرماید.» (بخشی از آیه دوم سوره فتح.)، و برای امتش فرموده است: «و همانا که خداوند هدایت‌کننده کسانی که ایمان آورده‌اند به راه راست است.» (بخشی از آیه ۵۴ سوره حج.)

(۳) هشتم سلام دادن است که خداوند متعال به حبیب خود در شب معراج فرموده است: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای پیامبر! و برای امتش فرموده است:

«چون آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند پیش تو می‌آیند، به آنان بگو: سلام بر شما باد! خدای شما بر نفس خویش رحمت نوشته است.» (بخشی از آیه ۵۴ سوره انعام.)

(۴) نهم مرتبه رضا و خشنود ساختن است، که خداوند به حبیب خود فرموده است: «و به زودی خدایت چندان عطا فرماید که خشنود شوی.» (آیه پنجم سوره و الضحی.)، و برای امتش فرموده است: «و هر آینه آنان را به جایی درآورد که بسیار به آن خشنود باشند.» (بخشی از آیه ۵۹ سوره حج.)

(۵) از رحمتهای دیگر خداوند بر این امت و ویژگیهایی که به آنان ارزانی داشته است بدون اینکه به امتهای دیگر ارزانی فرماید آسانی و سبکی احکام این آیین است و فرموده است: «خداوند اراده نفرموده است که بر شما دشواری قرار دهد.»

و هم فرموده است: «خداوند می‌خواهد که بار شما را سبک فرماید.» (آیات نهم مائده و هشتم نساء)، و نیز فرموده است: «برای شما در دین دشواری قرار نداده است.»

(بخشی از آیه ۷۸ سوره حج.)، و نیز فرموده است «خداوند برای شما آسانی را اراده کرده و نسبت به شما سختی را اراده نفرموده است.» (بخشی از آیه ۱۸۵ سوره دوم.)،

و نیز خداوند فرموده است: «احکام پر رنج را که چون زنجیر بر گردنشان است همه را برمی‌دارد.» (بخشی از آیه ۱۵۷ سوره اعراف.)

(۶) دیگر از نعمتهایی که خداوند به این امت ارزانی داشته این است که اگر بول یا مدفوع و نجاست دیگری به جامه‌های امتهای دیگر سرایت می‌کرد تکلیف آنان

ص:۴۸۷

چنان دشوار بود که می‌باید آن را برای همیشه از خود دور دارند یا اگر ممکن است آن قسمت جامه را ببرند و حال آنکه برای این امت تخفیف داده و آب را پاک‌کننده قرار داده است که بوسیله آن جامه‌ها و بدن خویش را پاک می‌کنند و می‌شویند و خداوند فرموده است: «و از آسمان آبی پاک و پاک‌کننده بر شما فروفرستادیم.» (بخشی از آیه ۴۸ سوره فرقان.) و فرموده است: «و فرو می‌فرستد از آسمان آبی بر شما که شما را با آن پاک فرماید.» (بخشی از آیه ۱۱ سوره انفال.)

(۱) از نعمتهای دیگر این است که امتهای گذشته مجبور بودند در حال عادت ماهیانه زنان از آنان به طور کلی کناره‌گیری کنند و با آن هم خوراک و همنشین نشوند و هر جامه و بستری که زن حائض از آن استفاده کرده و ظرفهایی که به آنها دست زده بود نجس بود و استفاده از آن جایز نبود و حال آنکه برای ما این امور همه جایز است و فقط همبستر شدن با زنان در آن حال حرام است.

(۲) دیگر آنکه میزان نماز آنان پنجاه رکعت بود و حال آنکه نماز ما فقط پنج نوبت است و در همین پنج، ثواب و پاداش پنجاه داده می‌شود و زکات آنان یک چهارم اموال بود و حال آنکه زکات ما یک دهم است و در پاداش معادل همان یک چهارم.

(۳) دیگر آنکه در امتهای گذشته چون از خوراک افطار روزه خود فارغ می‌شدند در شب هم خوردن و آشامیدن و همبستر شدن برای آنان حرام بود و حال آنکه خداوند خوردن و آشامیدن و همبستر شدن را در شبهای رمضان برای ما حلال کرده و فرموده است: «بخورید و بیاشامید تا برای شما خط سپید روز از خط سیاه شب در سپیده دم آشکار شود.» و در همان آیه فرموده است: «برای شما در شبهای ماه رمضان همبستر شدن با زنان رواست.» (بخشهای از آیه ۱۸۷ سوره بقره). «۱»

(۴) دیگر این است که امتهای گذشته قربانیهای خود را بر دوش تا بیت المقدس می‌بردند. از هر کس پذیرفته می‌شد آتشی می‌آمد و آن قربانی را می‌سوزاند و از میان می‌برد و از هر کس پذیرفته نمی‌شد شرمسار و افسرده برمی‌گشت و حال آنکه خداوند متعال قربانی امت پیامبر خود، محمد (ص) را در شکم بینوایان و فقیران قرار داده است. از هر کس پذیرفته نشود، عقوبتهای دنیایی از او برداشته می‌شود.

(۵) دیگر این است که خداوند متعال برای آنان در کتاب تورات حکم قصاص را

(۱). برای اطلاع بیشتر در مورد این حکم در منابع فارسی به تفسیر ابو الفتوح رازی، ص ۷۶، ج ۲، چاپ مرحوم آقای شعرانی مراجعه فرمایید. م.

ص:۴۸۸

در باره قتل و جرح مقرر فرموده است و به آنان اجازه عفو کردن و گرفتن خونبها داده نشده است و میان قتل و جرح عمد و خطا در قصاص تفاوتی نیست و خداوند چنین فرموده است: «در تورات بر بنی اسرائیل حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس قصاص کنند ...» (آیه ۴۵ سوره مائده.)، و حال آنکه در مورد ما این موضوع تخفیف داده شده است و مختاریم که قصاص و دیه و عفو را انجام دهیم و میان قتل خطا و عمد فرق نهاده شده و خداوند متعال چنین فرموده است: (۱) «ای اهل ایمان! برای شما در مورد کشتگان چنین قصاص نوشته شد.» تا آنجا که می‌فرماید: «و چون صاحب خون بخواهد از برادر (دینی) خود گذشت کند ... این تخفیفی برای شما از پروردگار شما و رحمتی است.» (آیه ۱۷۸ سوره بقره.)

(۲) دیگر این است که خداوند در موضوع توبه و بازگشت به خدا برای این امت تخفیف داده است. در این مورد خداوند چنین فرموده است: «و یاد آورید وقتی را که موسی (ع) به قوم خود گفت: ای قوم! شما با گوساله‌پرستی بر خود ستم کردید.

اکنون به سوی خدای خود باز گردید و خویشتن را بکشید.» (آیه ۵۴ سوره بقره.)، و توبه آنان چنان بود که می‌باید برخی، برخی دیگر را بکشند. گاه لازم بود پدر، پسر را و یا پسر، پدر را و برادر، برادر و مادر، فرزندش را بکشد و هر کس از این کار سرپیچی می‌کرد یا شمشیر از دست می‌افکند و بر خویشاوند خویش رحمت می‌آورد توبه‌اش پذیرفته نبود «۱» و پس از اینکه در یک جا، هفتاد هزار تن کشته شدند، خداوند فرمان داد از کشتار دست بدارند و این توبه آنان بود و حال آنکه توبه ما عبارت از طلب آمرزش با زبان و پشیمانی راستی و تعهد به باز نگشتن به انجام آن کار است و خداوند متعال چنین فرموده است: (۳) «و کسانی که چون کار زشت و بر خود ستم کنند خدای را یاد کنند و برای گناهان خود طلب آمرزش کنند و چه کسی گناهان را جز خداوند می‌آمرزد؟» (آیه ۱۳۵ سوره آل عمران.) و نیز می‌فرماید: «آیا آنان به سوی خداوند باز نمی‌گردند؟» (آیه ۷۴ سوره مائده.) و نیز می‌فرماید: «آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنوز هنگامی فرا نرسیده که دلهای ایشان برای یاد خدا خشوع کند؟» (آیه ۱۶ سوره حدید.)

(۴) همچنین میان امتهای گذشته اگر کسی با نظر آلوده به زنی می‌نگریست، دستور

(۱). برای اطلاع بیشتر در این مورد به بحث شیخ طوسی قدس سره در صفحات ۲۴۶ تا ۲۴۸ جلد اول تفسیر تبیان، چاپ نجف، مراجعه فرمایید. م.

ص:۴۸۹

داده می‌شد چشم خود را بیرون آورد تا توبه‌اش پذیرفته شود و حال آنکه توبه ما در این مورد عبارت است از نگهداشتن چشم از گناه و توبه با قلب و تصمیم به دوباره انجام ندادن آن.

(۱) همچنین اگر عضوی از اعضای ایشان به بدن زن نامحرم برخورد می‌کرد، می‌بایست آن عضو را از بدن خود جدا کند و حال آنکه توبه ما در آن مورد پشیمانی و دوباره انجام ندادن آن است.

(۲) برخی از ایشان پوشیده و در خلوت اگر گناهی انجام می‌داد، گناه او بر در خانه‌اش نوشته می‌شد که فلان، پسر فلان، دوش، مرتکب این گناه شده است و سروشی از آسمان بر او این ندا را می‌داد و رسوا می‌شد و رازش آشکار می‌گردید و حال آنکه هر کس از ما گناهی کند و آن را از چشمها پوشیده بدارد خدای به فرشتگان خود می‌گوید: این بنده من گناه خود را از همنوعان خویش پوشیده داشت، زیرا اعتقادش به آنان اندک است و حال آنکه به من پناه آورد که شاید رحمت من او را فرا گیرد.

گواهی می‌دهم که به سبب اعتقاد او به رحمت من آن گناهش را بر او بخشیدم. و چون روز رستاخیز این بنده برای حساب نگهداشته شود، پروردگار به او می‌فرماید: ای بنده من! این من بودم که این گناه را در دنیا بر تو پوشیده داشتم و امروز هم آن را بر تو پوشیده می‌دارم.

(۳) از جمله فضیلتهای دیگر این امت، این است که گروهی از فرشتگان گرامی برای آنان به آمرزش خواهی و طلب رحمت از خداوند متعال گماشته شده‌اند. خداوند متعال در این مورد فرموده است: «فرشتگانی که عرش خدا را بر دوش می‌کشند و آنان که بر گرد عرشند به ستایش خدای خود تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای اهل ایمان از خدا آمرزش می‌طلبند.» (آیه هفتم سوره غافر.)

(۴) دیگر آن است که خداوند متعال این امت را در این جهان به منزله گواهانی بر خلق گماشته است و در آخرت هم آنان را گواه و شفیع قرار داده است و پیامبر (ص) فرموده‌اند: مؤمنان در دنیا گواهانند، آنچه را نیکو ببینند و نیکو بدانند همان در نزد خداوند هم پسندیده و نیکوست و آنچه را زشت ببینند، آن در پیشگاه خدا هم زشت است.

(۵) پیامبر (ص) فرموده‌اند: ای کاش برادران خود را می‌دیدم. گفتند: ای رسول خدا! آیا ما که به شما ایمان آورده‌ایم برادران شما نیستیم و حال آنکه همراه شما هجرت

و شما را یاری کردیم؟ فرمود: آری، ولی برادران من آنانند که پس از شما می‌آیند.

همچون شما به من ایمان می‌آورند و مرا همچون شما دوست می‌دارند و همان گونه که شما یاری دادید، یاری می‌دهند و همان گونه که شما مرا تصدیق کردید، آنها هم مرا تصدیق می‌کنند. ای کاش برادران خود را می‌دیدم. «۱»

(۱)

مجلس سی و نهم در طهارت و ثواب آن

(۲) خداوند متعال در سوره مائده فرموده است «ای کسانی که گرویده‌اید، چون برای نماز برخیزید، صورت و دستهای خود را تا آرنج بشویید ... تا آنجا که می‌فرماید باشد که شکر او بجا آورید.» «۲»

(۳) امام باقر (ع) فرموده است، پیامبر (ص) روزی همراه یاران خویش نماز صبح گزاردند و سپس همراه اصحاب خود نشستند و با ایشان به گفتگو پرداختند، چون آفتاب طلوع کرد، یاران یکی پس از دیگری رفتند تا آنکه دو تن باقی ماندند که یکی از ایشان از انصار مدینه و دیگری از قبیله ثقیف بود، پیامبر به آن دو فرمودند می‌دانم شما را مسأله‌یی است که می‌خواهید بپرسید، اگر می‌خواهید پیش از آنکه از من بپرسید مسأله شما را خودم بازگو کنم و اگر می‌خواهید خودتان طرح کنید، گفتند:

ای رسول خدا! شما به ما از سؤال ما خبر بده که موجب رفع بیشتر شبهه و کوردلی است و دورتر از هر شک و تردید و ثابت‌کننده‌تر ایمان است، پیامبر (ص) فرمودند:

ای برادر انصاری تو از قومی هستی که همواره ایثار می‌کنند، وانگهی تو شهرنشینی و این مرد ثقفی، صحرانشین است. آیا اجازه می‌دهی نخست پرسش او را طرح کنم؟

گفت: آری و پیامبر (ص) به آن مرد ثقفی فرمودند: ای برادر! تو آمده‌ای تا در باره وضوی نماز خود و میزان ثواب آن بپرسی، اکنون بدان که چون دست در آب بری و بسم الله الرحمن الرحیم بگویی، گناهانی که دستهایت انجام داده است فرو می‌ریزد و چون چهره خویش را بشویی، گناهانی که چشمهایت با نگریستن ناروا فراهم آورده

---

(۱). این مبحث لطیف را مرحوم علامه مجلسی از همین کتاب در بحار الانوار، ص ۴۴۴، ج ۲۲، چاپ جدید، آورده است. م.

(۲). آیه ششم سوره پنجم (مائده) و برای اطلاع بیشتر از روایات، به بحث مرحوم سید هاشم بحرانی، تفسیر برهان، ص ۴۵۱، ج ۱، مراجعه شود. م.

است فرو می‌ریزد و همچنین گناهانی که زبان و دهانت از راه گفتار ناصواب به دست آورده است فرو می‌ریزد و چون دو دست خود را بشویی، گناهان دست راست و چپ تو فرو می‌ریزد و چون بر سر و پشت پاهای خود مسح کشی، گناهانی که به سوی آن قدمهایت گام برداشته‌اند فرو می‌ریزد، و این پاداش وضوی تو است. دنباله این خبر به خواست خداوند متعال در فصل نماز بیان خواهد شد. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، روزی امیر المؤمنین علی (ع) همراه پسرش محمد بن حنفیه نشسته بود و فرمود: محمد برایم ظرف آبی بیاور تا برای نماز وضو بگیرم محمد آب آورد، امیر المؤمنین با دست راست آب بر دست چپ خویش ریخت و فرمود «به نام خدا و سپاس خدا را که آب را پاک‌کننده قرار داد و آن را پلید قرار نداد.»

سپس بر موضع بول خویش آب ریخت «۲» و گفت «پروردگارا! آلت جنسی مرا در پارسایی و عفت بدار و عورتم را بپوشان و بدنم را بر دوزخ حرام فرمای»، آنگاه مضمضه کرد (آب در دهان گرفت و بیرون ریخت) و گفت «پروردگارا! در آن روز که ترا دیدار می‌کنم برهان مرا به من تلقین فرمای و زبانم را به یاد و نام خودت گشاده دار.»

سپس استنشاق کرد و آب به بینی خود کشید و گفت «پروردگارا! بوی بهشت را بر من حرام مگردان و مرا از آن محروم مدار و مرا از آنان قرار بده که بوی و رایحه و عطر بهشت را استشمام می‌کنند.» آنگاه صورت خویش را شست و گفت «پروردگارا! چهره مرا در آن روز که چهره‌ها سیاه می‌شود سپید بدار و در آن روز که برخی از چهره‌ها سپید است چهره‌ام را سیاه مفرمای.» آنگاه دست راست خویش را شست و گفت «پروردگارا! نامه عمل مرا به دست راستم عنایت فرمای و جاودانگی در بهشت را به دست چپم ارزانی فرمای و با من محاسبه آسانی انجام بده.» سپس دست چپ خویش را شست و گفت «پروردگارا! کارنامه مرا به دست چپم عنایت مفرمای و آن

---

(۱). این روایت در امالی صدوق دو بار آمده است. (صفحات ۳۲۸ و ۵۴۹) در منابع اهل سنت از طرق دیگر و نسبتا با تفصیل بیشتر در صفحات ۴ تا ۷ اخبار مکه ابو الولید ارزقی (قرن سوم هجری) آمده است. رک. به: چاپ مکه، ۱۳۹۸ قمری و به ترجمه آن به قلم این بنده. م.

(۲). خوانندگان ارجمند توجه خواهند داشت که چون همواره آب در دسترس نبوده است، گاهی پس از قضای حاجت و ادرار کردن با سنگ و کلوخ طاهر خود را پاک و خشک می‌کرده‌اند و به هنگام وضو، شستن آلت برای زدودن نجاست با آب واجب بوده است و در این مورد باید به کتابهای فقهی و رساله‌های عملیه مراجعه کرد. م.

را بسته با غل بر گردنم قرار مده، و از پاره‌های آتش به تو پناه می‌برم.» سپس بر سر خود مسح کشید و گفت «پروردگارا! مرا با رحمت و عفو و برکتهای خود بپوشان.»

سپس بر هر دو پای خویش مسح کشید و گفت «پروردگارا! پاهای مرا در آن روز که پاها می‌لغزد بر صراط استوار بدار و راه رفتن و کوشش مرا در چیزی قرار بده که ترا از من خشنود دارد.»

(۱) سپس سر خود را بلند فرمود و به پسرش محمد نگریست و فرمود: ای محمد! هر کس مانند این وضوی من وضو بگیرد و همین ادعیه را که خواندم، بخواند، خدای عز و جل از هر قطره آب وضویش فرشته‌یی می‌آفریند که خدای را تسبیح و تقدیس و تکبیر می‌گوید و پاداش آن را تا روز قیامت برای او می‌نویسد. «۱»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: کسی که وضو می‌گیرد همین که به آب دست می‌زند شیطان از او دور می‌شود و چون مضمضه کند، دل و زبانش را با حکمت روشن می‌شود و چون آب به بینی خود کشید، خدایش از آتش در امان دارد و بوی خوش بهشت را روزی او فرماید و چون چهره خویش را بشوید، خداوند در آن روز که چهره‌ها سپید و سیاه می‌شود چهره‌اش را سپید می‌دارد و چون دو دستش را می‌شوید، خداوند غلهای آتشین را بر او حرام می‌فرماید و چون بر سر خویش مسح می‌کشد، خداوند گناهانش را می‌زداید و چون بر پاهای خویش مسح می‌کشد، خدایش در آن روز که پاها می‌لغزد او را از صراط می‌گذراند «۲» و مؤمن چون با همسر خود همبستر می‌شود هفتاد هزار فرشته بال رحمت بر او می‌گشایند و چون غسل کند، به هر قطره آب خانه‌یی در بهشت برایش ساخته می‌شود.

(۳) موسی (ع) گفته است: پروردگارا! پاداش کسی که از بیم تو وضوی کامل می- گیرد چیست؟ فرمود روز رستاخیز او را برمی‌انگیزم در حالی که پرتویی میان چشمانش برای او نورافشانی می‌کند. «۳»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: در خواب مردی از امت خویش را دیدم که مقدمات

---

(۱). این روایت با ذکر سلسله اسناد در ثواب الاعمال صدوق، ص ۱۶ و در امالی صدوق، ص ۳۳۱ و به نقل از این دو کتاب و فلاح السائل در بحار الانوار، ص ۳۱۸، ج ۸۰، آمده است. م.

(۲). در امالی صدوق، ص ۱۱۵، آمده است. م.

(۳). همان کتاب، ص ۱۲۶. م.

عذاب گور و فشار قبر برایش فراهم شده بود، وضوی او پیش او آمد و او را از آن حفظ کرد.

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: هر کس یک تار موی خویش را عمدا از جنابت غسل ندهد در آتش است. «۱»

(۲) امیر المؤمنین فرموده است: هر کس از اینکه خیر و برکت خانه‌اش فراوان شود خوشحال می‌شود، هنگام نشستن بر سر غذا وضو بگیرد یعنی هر دو دستش را بشوید.

(۳) و روایت شده است، هر کس وضو بگیرد و نام خدا را بر زبان آورد (بسم الله الرحمن الرحیم بگوید) تمام بدنش پاک می‌شود و این وضو، خود کفاره گناهان میان دو وضو است و هر کس بسم الله نگوید، فقط همان اندامهایی که آب به آن رسیده است پاک می‌شود. «۲»

(۴) امام موسی بن جعفر فرموده است: هر کس برای نماز مغرب وضو بگیرد وضوی او کفاره گناهان صغیره او در روز خواهد بود و هر کس برای نماز صبح وضو بگیرد وضوی او کفاره گناهان صغیره‌اش در شب خواهد بود. «۳»

(۵) امام صادق (ع) فرموده است: هر کس وضو بگیرد و با دستمال خشک کند برای او حسنه نوشته می‌شود و هر کس وضو بگیرد و با دستمال خشک نکند تا خود خشک شود خدای برایش سی حسنه می‌نویسد.

(۶) پیامبر فرموده‌اند: هنگام وضو گرفتن چشمهای خود را بگشاید شاید آتش جهنم را نبینید. «۴»

(۷)

مجلس چهلم در آداب و امور پراکنده دیگر

(۸) خداوند متعال فرموده است: «ای فرزندان آدم زیورهای خود را در مقام عبادت

---

(۱). در ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صدوق، ص ۲۷۳، چاپ آقای غفاری، ۱۳۹۱ قمری آمده است. م.

(۲). در علل الشرائع صدوق، ص ۲۷۳، ج ۱، آمده است. م.

(۳). در ثواب الاعمال، ص ۱۷، آمده است. م.

(۴). در ثواب الاعمال، ص ۱۷ و علل الشرائع، ص ۲۶۶، ج ۱ آمده است. م.

به خود برگیرید.» «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: چون به گرمابه می‌روی به هنگام بیرون آوردن لباسهایت بگو پروردگارا! حلقه نفاق را از من بیرون آر و مرا بر ایمان استوار بدار، و چون به گرمخانه نخست درآمدی بگو، پروردگارا! من از شر نفس خود به تو پناه می‌برم و از آزار آن به تو پناه می‌جویم و چون به گرمخانه دوم برآمدی بگو پروردگارا! از من پلیدی ناپاک را بزدای و پیکر و دل مرا پاک گردان و اندکی آب گرم بردار و بر فرق سر خویش بریز و هم بر دو پای خود از آن بریز و اگر مناسب بود جرعه‌یی از آن بیاشام که مثانه را پاک و زه کشی می‌کند. در گرمخانه دوم اندکی درنگ کن و چون به گرمخانه سوم درآمدی بگو از آتش

به خدا پناه می‌بریم و از او بهشت را مسألت می‌کنیم و این سخن را تا هنگامی که از آن گرمخانه بیرون می- آیی تکرار کن و بر تو باد که آب سرد و افشره خنک نیاشامی که آشامیدن آن در گرمابه معده را تباه می‌کند و بر خود آب سرد مریز که بدن را ناتوان می‌کند و چون بیرون آمدی، آب سرد بر هر دو پای خود (پشت پا) بریز که این کار بیماری را از تنت بیرون می‌کشد و چون جامه خویش بر تن کردی بگو پروردگارا! جامه تقوی بر من بپوشان و مرا از پستی دور دار که چون این چنین کنی از هر درد در امان باشی. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: سه چیز فربه می‌کند و سه چیز نزار و لاغر. آن سه، که فربه می‌کند، پیوسته به گرمابه رفتن و استشمام بوی خوش و جامه نرم پوشیدن است و آن سه، که لاغر می‌کند، پیوسته خوردن تخم مرغ و ماهی و پرخوری است. و منظور از پیوسته به گرمابه رفتن، روز در میان است. زیرا اگر همه روز گرمابه برود، از گوشت بدنش کاسته می‌شود. «۳»

(۳) رسول خدا (ص) فرموده‌اند: هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده است بدون بستن لنگ به گرمابه نمی‌رود. «۴»

(۴) رسول خدا (ص) فرموده‌اند: با حنا خضاب کنید که نور چشم را می‌افزاید و

---

(۱). بخشی از آیه سی و یکم سوره هفتم (اعراف). م.

(۲). به نقل از صفحه ۲۷ کتاب الفقیه، در صفحه ۳۱۶ جلد اول محجة البیضای ملا محسن کاشانی، چاپ حوزه و به نقل از من لا یحضره الفقیه صدوق که در صفحه ۵۲ مکارم الاخلاق طبرسی، چاپ بیروت، آمده است. م.

(۳). در صفحه ۵۴ مکارم الاخلاق طبرسی به نقل از من لا یحضره الفقیه آمده است. م.

(۴). در کافی، ص ۴۹۷، ج ۶، زیر شماره ۳ و در الفقیه، ص ۲۵، آمده است. م.

موی را می‌رویاند و زوجه را آرامش می‌بخشد. «۱»

(۱) امام صادق فرموده است: سزاوار نیست که زن خود را زینت نکند و هر چند به آویختن گلوبندی به گردن و سزاوار نیست که زن دست خود را خضاب نبندد هر چند فقط به حنا دست بزند و اگر چه سالخورده باشد، و فرموده است شستن سر در هر جمعه با گل خطمی، زینهاری از پیسی و دیوانگی است. «۲» و فرموده است سر خود را با برگ سدر بشویید که آن را همه فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل تقدیس کرده‌اند و هر کس سر خود را با برگ سدر بشوید خداوند هفتاد روز وسوسه شیطان را از او دور می‌فرماید و هر کس خداوند نسبت به او چنین فرماید گناه نمی‌کند و هر آن کس گناه نکند به بهشت می‌رود. «۳» و فرموده است: گرفتن ناخن و موی سبیل از جمعه تا جمعه (هر هفته روز جمعه) امان از بیماری خوره است. «۴» و فرموده است: سه چیز از سنتها و آیین پیامبران است: استعمال عطر و تراشیدن موی سر و شارب و بسیاری بهره‌گیری از زنان.

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: چهار چیز از آیینهای پیامبران است، استعمال عطر و مسواک و حنا بستن و بهره‌گیری از زنان.

(۳) امیر المؤمنین فرموده است: پیامبر (ص) به ما فرمان دادند چهار چیز را زیر خاک پنهان کنیم: موی، دندان، ناخن و خون. «۵»

(۴) امام صادق (ع) در تفسیر آیه «زینت خود را به هنگام عبادت (در هر مسجد) به خود بگیرید.» فرموده است، یعنی موهای خود را شانه کند که شانه کردن روزی را جلب می‌کند و موی را نیکو می‌کند و حاجت را برمی‌آورد و موجب افزونی نیروی جنسی می‌گردد و بلغم را قطع می‌کند. «۶»

(۵) پیامبر (ص) معمولا چهل بار ریش خود را از زیر و هفت بار از بالا شانه می- زدند و می‌فرمودند این کار موجب افزایش ذهن و قطع بلغم می‌شود و پیامبر (ص)

---

(۱). به نقل از من لا یحضره الفقیه در صفحه ۷۸ مکارم الاخلاق، چاپ ۱۳۹۲ قمری، بیروت، آمده است. م.

(۲). همان کتاب، ص ۶۰. م.

(۳). در صفحه ۲۹ الفقیه زیر شماره ۸۲ آمده است. م.

(۴). مکارم الاخلاق، ص ۶۴. م.

(۵). در صفحه ۳۳۰ جلد اول محجة البیضای ملا محسن فیض کاشانی نظیر این روایت از کتاب فقیه نقل شده است. م.

(۶). در صفحه ۷۰ مکارم الاخلاق به نقل از من لا یحضره الفقیه آمده است. م.

فرموده‌اند در مسواک زدن دوازده خصلت است، پاکی دهان، خشنودی پروردگار، سپید شدن دندان، جلوگیری از فساد دندان، کاستن بلغم، افزایش اشتها، افزایش حسنات و کارهای پسندیده، رسیدن به روش و سنت پیامبر، گواهی دادن فرشتگان بر آن، محکم کردن لثه، شستن راه قرائت قرآن، و دو رکعت نماز در حالی که مسواک زده باشند در نزد خداوند متعال بهتر و محبوبتر از هفتاد رکعت بدون مسواک است. «۱»

(۱) امام صادق فرموده است: سرمه موجب رویش موی مژه و کاسته شدن آبریزی چشم و گوارایی آب دهان و روشنی دید می‌گردد. «۲»

(۲) امام موسی بن جعفر فرموده است: سه چیز موجب روشنی چشم است نگاه کردن به سبزه و نگریستن به آب جاری و نظر انداختن به چهره زیبا. «۳»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: پنج چیز موجب پیسی است. نوره کشیدن در چهار شنبه و جمعه و وضو ساختن و غسل کردن با آبی که در آفتاب گرم شده است و غذا خوردن در حال جنابت و نزدیکی با زن در عادت ماهانه و خوردن در حال سیر بودن. «۴»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است: سنت در نوره کشیدن، آن است که در هر پانزده روز یک بار انجام شود و اگر بیست روز بگذرد حتما نوره بکشد و هر کس چهل روز بگذرد و نوره نکشد مؤمن و مسلمان نیست و کرامتی ندارد. «۵»

(۵) رسول خدا فرموده‌اند: هر کس به خدا و روز رستاخیز مؤمن است، زدودن موی زهار خویش را هر چهل روز یک بار ترک نکند و اگر چهل روز گذشت، هیچ تأخیر در آن روا ندارد. «۶»

(۶) امام صادق (ع) فرموده است: امیر المؤمنین علی (ع) روزی اندوهگین بود فرمود، نمی‌دانم چرا اندوهگینم در حالی که بر کریاس و چهارچوب در خانه ننشسته‌ام و از میان گله گوسپند عبور نکرده‌ام و شلوار خود را ایستاده نپوشیده‌ام و دست و چهره خویش را با دامن جامه خود پاک نکرده‌ام.

---

(۱). در صفحه ۲۵۰ جلد دوم خصال همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۲). به نقل از کتاب من لا یحضره الفقیه در صفحه ۴۶ مکارم الاخلاق، چاپ بیروت، آمده است. م.

(۳). در صفحات ۱۱۶ و ۲۴۵ جلد اول خصال، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۴). در صفحات ۱۱۶ و ۲۴۵ جلد اول خصال، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۵). به نقل از من لا یحضره الفقیه در صفحه ۳۲۶ جلد ۱ محجة البیضاء آمده است. م.

(۶). همان کتاب و همان صفحه.

(۱) پیامبر فرموده‌اند: هر کس چون جامه نوی بپوشد بگوید سپاس پروردگاری را که به من جامه پوشاند تا میان مردم آراسته باشم و بگوید پروردگارا این جامه را جامه برکت قرار ده که در آن در راه خشنودی تو گام بردارم و مساجد تو را آباد دارم هنوز آن جامه را نپوشیده خدایش می‌آمرزد.

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: هر کس جامه نو ببرد و بخواهد بپوشد، سی و شش مرتبه سوره قدر را بخواند و چون به «تنزل الملائکة» برسد، اندکی آب بر آن جامه بپاشد و سپس آن را بپوشد و قبل از هر کار در آن دو رکعت نماز بگزارد و دعا کند و ضمن دعای خود بگوید سپاس خداوندی را که به من چیزی عنایت کرد که میان مردم آراسته باشم و برهنگی خویش را به آن بپوشم و در آن برای خدای خود نماز بگزارم و سپس خدای را ستایش کند، همواره تا آن جامه کهنه شود فراخ روزی و در گشایش خواهد بود. و روایت شده است که علی بن موسی الرضا (ع) جامه خود را از سمت راست می‌پوشید (یعنی نخست دست راست خود را در پیراهن یا پای راست خود را در شلوار می‌کرد) و چون جامه نو می‌پوشید نخست قدح آبی می‌خواست و بر آن هر یک از سوره‌های «قدر» و «قل هو اللّه» و «کافرون» را ده مرتبه تلاوت می‌فرمود و آن آب را بر جامه خود می‌پاشاند و می‌فرمود هر کس نسبت به جامه نو خویش پیش از آنکه آن را بپوشد چنین کند تا هنگامی که نخی از آن موجود باشد در فراخی و گشایش زندگی خواهد کرد.

(۳) ابن عباس می‌گوید: جبریل به حضور پیامبر آمد و گفت خدایت سلام می‌رساند و به تو فرمان می‌دهد انگشتر خویش را در دست راست کن و نگین آن را عقیق قرار بده و به پسر عمویت هم بگو انگشترش را در دست راست کند و عقیق نگین آن باشد، علی (ع) پرسید: ای رسول خدا عقیق چیست؟ فرمود: کوهی در یمن است که به یگانگی خداوند و پیامبری من و وصایت تو اقرار کرده است و برای آن عده از فرزندان تو که امامند اقرار به امامت و برای شیعیان تو اقرار به بهشت کرده است و در خبر دیگری آمده است که «و برای دشمنان تو به دوزخ اقرار کرده است.» «۱»

(۴) انس بن مالک می‌گوید رسول خدا (ص) انگشتر خویش را در دست راست

---

(۱). نظیر این روایت در عیون اخبار الرضا، صدوق، ص ۷۰، ج ۲، چاپ ۱۳۷۷ ق.

آمده است. م.

ص:۴۹۸

می‌کرد. «۱» انس بن مالک می‌گوید: پیامبر (ص) در دست مردی انگشتری زرین دید. با چوبدستی که در دست داشتند به انگشت آن مرد زدند و او انگشتر را بیرون آورد.

امام صادق (ع) فرموده است: شستن ظرفها و رفت و روب حیاط و خانه روزی را جلب می‌کند. «۲» همان حضرت فرموده است سعد «۳» بیخ دندانهای خود بنهید که موجب خوشبویی دهان و افزونی نیروی جنسی است.

(۱) پیامبر فرموده‌اند: چهار چیز را ناخوش نداشته باشید که برای چهار چیز سودمند است: از زکام مترسید که امان از جذام است و دملها را ناخوش نداشته باشید که مایه زینهاری از پیسی است و درد چشم را ناخوش مدارید که امان از کوری است و

سرفه را ناخوش مدارید که زینهاری از فلج است. پیامبر فرموده‌اند آفتاب را چهار خصلت است: رنگ را دگرگون می‌کند، بو را گندیده می‌کند، جامه را کهنه و فرسوده می‌کند و موجب درد و بیماری می‌شود. «۴»

(۲) از موسی بن جعفر (ع) نقل است که فرموده است: فشار خون (حالت دموی) را چهار نشانه است، خارش تن و دانه‌های ریز آبله مانند بر پوست و خواب آلودگی و گیجی و دوار سر. «۵» و روایت شده است که پیامبر مردانی را که خود را شبیه زنان و زنانی را که خود را شبیه مردان بسازند لعن فرموده‌اند.

(۳) حنان بن سدیر می‌گوید: «۶» همراه امام صادق (ع) کنار سفره بودم، تربچه‌یی به من دادند و فرمودند: ای حنان! تربچه بخور که در آن سه خصلت است: برگ آن باد بر و مغز آن مدر و ریشه‌اش قطع‌کننده بلغم است.

(۴) رسول خدا فرموده‌اند: گلابی (به) بخورید که در آن سه خصلت است:

---

(۱). در صفحه ۱۶۱ بخش دوم جلد اول طبقات هم آمده است که پیامبر (ص) انگشتر در دست راست می‌کرد. م.

(۲). در مکارم الاخلاق طبرسی، ص ۱۲۷، چاپ بیرون هم آمده است. م.

(۳). سعد گیاهی است خوشبوی که دانه آن را می‌جویده‌اند، و نوعی از خرماست و ظاهرا مقصود همان دانه خوشبو است. زیرا از روایت دیگری که در صفحه ۱۹۱ مکارم الاخلاق آمده است چنین فهمیده می‌شود. م.

(۴). در صفحه ۲۲۹ جلد اول خصال همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۵). همان کتاب، همان صفحه.

(۶). حنان از راویان امام صادق و امام کاظم است. عمری طولانی داشته است و کتابی در باره صفة الجنة و النار تألیف کرده است. رک. به: رجال نجاشی، ص ۱۰۶ چاپ قم. م.

پرسیدند آنها چیست؟ فرمود: دل را گرم و بخیل را بخشنده و ترسو را بیباک و شجاع می‌کند. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: پیاز بخورید که در آن سه خصلت است: دهان را خوشبو، لثه را استوار و نیروی جنسی و نطفه را می‌افزاید. «۲» همان حضرت فرموده است چهار چیز طبیعت آدمی را معتدل می‌کند: انار منطقه شام (یا عراق)، غوره پخته شده، بنفشه، کاسنی «۳» و فرموده است، تره را چهار خصلت است: دهان را خوشبو می‌کند، بادها را می‌برد، بواسیر را بر طرف می‌کند (خون ریزی آن را قطع می‌کند) و برای هر کس که پیوسته آن را بخورد امان از جذام است. «۴»

(۲) پیامبر فرموده‌اند: کشمش (مویز) بخورید که صفرا و بلغم را از میان می‌برد پی‌ها (اعصاب) را استوار می‌سازد، بیماریها را از میان می‌برد، خلق را نیکو و دهان را خوشبو می‌کند و اندوه را می‌زداید. «۵»

(۳) امام صادق فرموده است: پنج میوه بهشتی در دنیاست: انار ترش و شیرین، به (گلابی)، انگور، و خرمای رطب مشان (مشان نوع بسیار خوبی از رطب است). «۶»

ضمن وصیت و سفارشهای پیامبر (ص) به علی (ع) آمده است که نه چیز موجب فراموشی است: خوردن سیب ترش، گشنیز، پنیر، آبی که موش به آن دهان زده باشد، خواندن سنگ نبشته گورها، راه رفتن میان دو زن، این سو و آن سو افکندن شپش، خون گرفتن از گودی پشت سر، ادرار کردن در آب راکد. «۷» امام صادق فرموده است خربزه بخورید که در آن ده خصلت فراهم است: پیه زمین است، دردی و زیانی نمی‌آورد، هم خوراکی است و هم آشامیدنی، هم میوه است و هم گل، دندان شوی است

---

(۱). این دو روایت در صفحات ۱۵۳ و ۱۶۲ جلد اول خصال همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۲). در صفحات ۱۶۳ و ۲۲۹ جلد اول خصال صدوق همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۳). همان کتاب و همان صفحات.

(۴). همان کتاب و همان صفحات.

(۵). در صفحه ۱۷۵ مکارم الاخلاق، به نقل از امالی شیخ طوسی آمده است. م.

(۶). در صفحات ۲۶۱ جلد اول و ۱۸۹ و ۲۱۰ جلد دوم خصال و با اندک تفاوتی در صفحه ۱۸۵ مکارم الاخلاق طبرسی چاپ بیروت آمده است. م.

(۷). همان منابع و همان صفحات.

و خورش نان است، نیروی جنسی را می‌افزاید، مثانه را می‌شوید و مدر است. در حدیث دیگری آمده است، سنگ را در مثانه آب می‌کند، و پیامبر (ص) گاه خربزه را با خرما می‌خوردند و گاه با شکر و نیز فرموده است، خوردن خربزه و خرمای رطب ناشتا، موجب فلج است. «۱»

(۱) امام حسن مجتبی (ع) فرموده است: در سفره دوازده سنت است که بر هر مسلمانی دانستن آن لازم است. چهار سنت از آن واجب و عبارت است از: شناختن روزی دهنده اصلی (خداوند) و خشنودی به آنچه روزی شده است و نام خدا را بر زبان

آوردن و شکر کردن. چهار از آن مستحب است که شستن دست پیش از غذا و نشستن بر سمت چپ و خوردن غذا با سه انگشت و لیسیدن انگشتان است. چهار از آن ادب و فرهنگ است و عبارت است از خوردن از آنچه جلو است و کوچک برداشتن لقمه و خوب جویدن و کم نگاه کردن به چهره مردم. «۲»

(۲) پیامبر فرموده‌اند: هر کس قطعه نانی یا خرمایی بیابد و آن را بخورد تا هنگامی که در درون آن شخص باشد مورد غفران خداوند است و از بدنش دفع نمی‌شود تا خدایش بیامرزد. «۳»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است با چوب ریحان و انار خلال مکنید که موجب تحریک برای گرفتاری به جذام (خوره) می‌شود. «۴»

(۴) همان حضرت فرموده است هر کس در بازار بگوید

«اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله»

خدای برای او هزار هزار حسنه می‌نویسد (۵) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس هنگامی که به بستر می‌رود، سوره «قل هو اللّه احد» را بخواند، خداوند گناه پنجاه ساله‌اش را می‌بخشد. «۵»

(۶)

فصلی در فضائل اذان

(۷) خداوند متعال در آیه پنجاه و هشتم سوره «مائده» فرموده است «و چون شما

---

(۱). همان منابع و همان صفحات.

(۲). به نقل از من لا یحضره الفقیه در صفحه ۱۴۱ مکارم الاخلاق طبرسی چاپ بیروت آمده است. م.

(۳). همان کتاب و همان صفحه.

(۴). به نقل از کتاب طب الائمه و از قول امام رضا (ع) در صفحه ۱۵۲ مکارم الاخلاق آمده است. م.

(۵). با تفاوت اندکی که به جای یک بار، صد بار «قل هو الله» را بخواند در صفحه ۵۶۱ جلد ۹ و ۱۰ تفسیر مجمع البیان طبرسی، چاپ بیروت آمده است. م.

ندای نماز بلند کنید آن را مسخره و بازیچه می‌گیرند و این بدان سبب است که ایشان مردمی هستند که نمی‌اندیشند و عقل ندارند.» مفسران در این مورد گفته‌اند، معمولا کافران به هنگام نماز مؤمنان جمع می‌شدند و با استهزاء می‌گفتند نماز بگزارید، نماز مگذارید. رکوع بکنید، رکوع مکنید. سجده بکنید، سجده مکنید، و خداوند این آیه را نازل فرمود «۱».

(۱) بدان که ندا دادن بر پنج گونه است: ندای خداوند و ندای پیامبر (ص) و ندای اسرافیل و ندای ابراهیم (ع) و ندای مؤمنان. ندای خداوند آن است که در آیه هفتم سوره «تحریم» فرموده است «هان! ای مؤمنان به درگاه خداوند توبه نصوح (با خلوص و دوام) کنید.»

(۲) ندا و اذان گفتن رسول خدا (ص) آن است که در آیه سی و یکم سوره «احقاف» از قول ایشان آمده است که «ای قوم ما! شما هم دعوت خدا را بپذیرید و به او ایمان آورید.»

ندای ابراهیم (ع) آن است که در آیه بیست و هفتم سوره «حج» آمده است «و مردم را برای ادای مناسک حج فرا خوان! پیاده و سواره از هر راه دور به سوی تو آیند.» ندای اسرافیل آن است که در آیه چهل و یکم سوره «ق» آمده است «و به ندای روزی که منادی حق (اسرافیل) از مکان نزدیک ندا کند گوش فرا دار.» ندای مؤمنان در آیه پنجاه و هشتم سوره «مائده» است که می‌فرماید «و چون ندا دهید (اذان گویید) برای نماز.» و خداوند در آیه سی و سوم سوره «فصلت» چنین فرموده است «چه کسی نیکو گفتارتر از آن کس است که به سوی خدا فرا خواند و نیکوکار باشد و بگوید همانا من از تسلیم‌شدگان به فرمان خدایم.» امام باقر (ع) فرموده است: هر کس برای رضای خداوند ده سال اذان بگوید، خداوند به همان مقدار که چشم او می‌بیند و صدایش در آسمان پخش می‌شود، از خطاهایش می‌بخشد و هر خشک و تری که صدای اذان او را بشنود او را تصدیق می‌کند و برای او، به شمار کسانی که در مسجدی که او در آن اذان گفته است سهمی است و برای او به شمار همه کسانی که با صدای او نماز گزارند

---

(۱). در صفحه ۲۵۹ جلد ۴ تفسیر ابو الفتوح رازی چاپ مرحوم آقای شعرانی هم همین روایت با اندک تفاوتی آمده است. م.

حسنه‌یی نوشته می‌شود. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: مؤذن با پیامبران و صدیقان و صالحان محشور می‌شود.

امام صادق (ع) فرموده است: هر کس بشنود که مؤذن شهادتین را می‌گوید، او هم با خلوص و در حالی که تصدیق‌کننده باشد بگوید من هم چنین گواهی می‌دهم و از همه کسانی که منکر هستند و سرکشی می‌کنند به همین دو گواهی کفایت می‌کنم و همه کسانی را که به این دو شهادت معترفند یاری می‌دهم، به شمار همه منکران و همه مقران از خطاهایش آمرزیده می‌شود. «۲» امام صادق (ع) فرموده است هر کس به هنگام شنیدن اذان صبح بگوید پروردگارا من از تو مسألت می‌کنم، در این هنگام که

روز تو روی آورده و شب تو گذشته و هنگام نماز گزاردن برای تو و صداهای دعا برخاستن فرا رسیده است، توبه مرا بپذیری که تو بسیار توبه پذیرنده و مهربانی و همین کلمات را به هنگام نماز و اذان مغرب هم بگوید، اگر در آن شبانه روز بمیرد از توبه‌کنندگان است.

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس برای رضای خداوند متعال اذان بگوید خدایش پاداش چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق ارزانی می‌دارد و چهل هزار تن از گنهکاران امت مرا با شفاعت او به بهشت می‌برد، همانا چون مؤذن «

اشهد ان لا اله الا اللّه

» می‌گوید، هفتاد هزار فرشته بر او درود می‌فرستند و برای او طلب آمرزش می‌کنند و او روز رستاخیز در سایه عرش است تا رسیدگی به حساب مردم تمام شود و پاداش «اشهد ان محمدا رسول اللّه» را چهل هزار فرشته برای او می‌نویسد. و روایت شده است هر کس اذان و اقامه برای نماز بگوید پشت سرش دو صف از فرشتگان به او اقتدا می‌کنند و هر کس فقط اقامه بگوید پشت سرش یک صف از فرشتگان نماز می‌گزارند. «۳»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است: چون جبریل (ع)، اذان را به پیامبر (ص) وحی می‌کرد، سر آن حضرت بر دامن علی (ع) بود و چون تمام شد و رسول خدا از آن حال

---

(۱). با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۵۲ ثواب الاعمال صدوق، چاپ آقای علی اکبر غفاری ۱۳۹۱ قمری، آمده است. م.

(۲). به نقل از من لا یحضره الفقیه در صفحه ۳۳۸ جلد اول محجة البیضای ملا محسن فیض کاشانی آمده است. م.

(۳). در صفحات ۵۳ و ۵۴ ثواب الاعمال صدوق آمده است و در حاشیه توضیحی از مرحوم علامه مجلسی چاپ شده است. م.

به خود آمدند، به علی (ع) فرمودند: شنیدی، گفت: آری، پرسیدند: حفظ کردی؟ گفت:

آری، فرمودند: اکنون بلال را فرا خوان و به او بیاموز، علی (ع) بلال را فرا خواند و به او آموخت.

(۱) هشام بن ابراهیم به امام علی بن موسی الرضا (ع) از رنجوری و بی‌فرزندی خود شکایت کرد، به او دستور فرمود در خانه‌اش با صدای بلند اذان بگوید. هشام می‌گوید:

چنین کردم و خداوند رنجوری مرا از میان برد و فرزندان من بسیار شدند. پیامبر (ص) فرموده‌اند: برای مؤذن در فاصله میان اذان و اقامه، پاداش شهیدی است که در راه خدا به خون خود طپیده باشد «۱».

(۲) عبد اللّه بن علی می‌گوید: کالایی از بصره به مصر بردم و چون به مصر رسیدم همچنان که در یکی از خیابانها می‌رفتم، پیرمردی بلند قامت و سخت سیاه چرده را دیدم که سرش اصلع و دارای موهای سپید بود و موهای ریش او هم همگی سپید بود.

دو قطیفه بر تن داشت، یکی سپید و دیگری سیاه. پرسیدم: این کیست؟ گفتند: بلال مؤذن و آزاد کرده رسول خداست، کاغذهای خود را برداشتم و پیش او رفتم و سلام دادم و گفتم: ای شیخ سلام بر تو باد، گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد گفتم: خدایت رحمت کناد، از آنچه از رسول خدا شنیده‌ای برای من بگو، گفت:

مگر می‌دانی که من کیستم؟ گفتم: تو بلال مؤذن رسول خدایی، بلال گریست و من هم گریستم آنچنان که مردم کنار ما جمع شدند و ما همچنان می‌گریستیم، سپس به من گفت: ای پسر تو از کجایی؟ گفتم: اهل عراقم، به به گفت و اندکی درنگ و سکوت کرد و پس از آن گفت: ای برادر عراقی بنویس: (۳) «بسم الله الرحمن الرحیم. از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: مؤذنان امنای مردم بر نماز و روزه و گوشت و خون ایشانند، چیزی از خداوند مسألت نمی‌کنند مگر اینکه به ایشان عطا می‌فرماید و در هیچ موردی شفاعت نمی‌کنند مگر آنکه پذیرفته می‌شود.»

(۴) گفتم: خدایت رحمت کناد، بیشتر بگو و بر دانش من بیفزای، گفت بنویس:

«بسم الله الرحمن الرحیم، شنیدم رسول خدا می‌فرمود هر کس چهل سال برای رضای خدا اذان بگوید خدایش روز رستاخیز او را برمی‌انگیزد در حالی که برای

---

(۱). همان کتاب و همان صفحات.

او عمل چهل صدیق که شایسته و پذیرفته باشد منظور می‌فرماید.»

گفتم: خدایت رحمت کناد، بر من بیفزای، گفت. بنویس: (۱) «بسم الله الرحمن الرحیم، شنیدم رسول خدا می‌فرمود هر کس بیست سال اذان بگوید خدایش او را در قیامت بر می‌انگیزاند در حالی که برای او پرتوی چون پرتو آسمان دنیاست.»

گفتم: خدایت رحمت کناد، بیشتر بگو، گفت بنویس: (۲) «بسم الله الرحمن الرحیم. از پیامبر شنیدم می‌فرمود هر کس ده سال اذان بگوید خدای عز و جل او را با ابراهیم (ع) در خیمه یا درجه او مسکن می‌دهد.»

گفتم: خدایت رحمت کناد بر من بیفزای، گفت بنویس: (۳) «بسم الله الرحمن الرحیم. شنیدم رسول خدا می‌فرمود هر کس یک سال اذان بگوید خدایش در روز قیامت او را مبعوث می‌فرماید در حالی که گناهانش را هر چه باشد، هر چند همسنگ کوه احد، می‌بخشد.»

(۴) گفتم: خدایت رحمت کناد، بر من بیفزای، گفت: آری به شرط آنکه، این را حفظ و برای رضای خداوند به آن عمل کنی.

(۵) «از پیامبر (ص) شنیدم می‌فرمود هر کس در راه خدا و برای رضای او و اظهار ایمان و تقرب به خداوند فقط برای یک نماز اذان بگوید، خداوند متعال گناهان گذشته‌اش را می‌بخشد و بر او منت می‌نهد و در بازمانده عمرش او را از گناه باز می‌دارد و در بهشت او را با شهیدان قرار می‌دهد.»

(۶) گفتم: خدایت رحمت کناد، بهترین حدیثی را که در این باره شنیده‌ای برای من بگو، گفت: ای پسر! چه خبر است، بس کن که رشته‌های دلم را از یک دیگر گسیختی و گریست و من هم گریستم و بر او رحمت آوردم، سپس گفت بنویس: (۷) «بسم الله الرحمن الرحیم. شنیدم رسول خدا (ص) می‌فرمود چون روز قیامت فرا رسید و خدای عز و جل مردم را در صحرای قیامت جمع فرماید، خداوند متعال گروهی از فرشتگان نوری خود را به سوی مؤذنان می‌فرستد و همراه آنان پرچمهایی و رایاتی از نور است و اسبهایی (شتران) که لگام آنان زبرجد سبز و زین و تنگ آنان از مشک تازه است و مؤذنان بر آنها سوار می‌شوند و بر آنها می‌ایستند و در حالی که فرشتگان آنان را رهبری می‌کنند با صدای بلند اذان می‌گویند.»

(۸) در این هنگام بلال با صدای بلند گریست آنچنان که من هم سخت گریستم،

چون گریه بلال آرام گرفت، گفتم: برای چه این چنین می‌گریی؟ گفت: دریغ که چه چیزهایی بیاد من آوردی. شنیدم که حبیب من و برگزیده خدا که درود خدا بر او و بر خاندانش باد می‌فرمود سوگند به کسی که مرا براستی و حق بر پیامبری مبعوث فرموده است، آنان همچنان که بر اسبها ایستاده‌اند از کنار مردم می‌گذرند و بانگ تکبیر برمی‌دارند و چون تکبیر بگویند از امت خود صدای ناله می‌شنوم. اسامة بن زید پرسید: ای رسول خدا! آن ناله چیست؟ فرمود: ناله تسبیح و ستایش است و چون مؤذنان

«اشهد ان لا اله الا الله»

بگویند، امت من می‌گویند ما در دنیا فقط او را می- پرستیدیم. سروشی می‌گوید. راست گفتید و چون

«اشهد ان محمدا رسول الله»

بگویند امت من می‌گویند این آن کسی است که پیام خدا را آورد و ما بدون اینکه او را دیده باشیم به او ایمان آوردیم. سروش می‌گوید راست می‌گویید، او کسی است که پیام خدا را به شما رساند و شما به او گرویدید. اکنون سزاوار است که خداوند شما را با پیامبرتان در یک جا قرار دهد و آنان را به منازل ایشان می‌برند و آنجا چیزهایی از نعمت است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر اندیشه‌یی گذشته است.

آنگاه بلال به من نگریست و گفت اگر بتوانی- هر چند که نیرو و توانی جز به عنایت خدا نیست- که مؤذن بمیری، چنین کن. «۱»

(۱)

مجلس چهل و یکم در بیان فضایل نماز

(۲) خداوند متعال در آیه دوم سوره «بقره» فرموده است «کسانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند.» و در آیه هفتاد و یکم سوره «انعام» فرموده است «بگو هدایت خدا به حقیقت هدایت است و ما مأموریم که تسلیم فرمان خدای جهانیان باشیم و اینکه نماز را بپا دارید.» و در آیه بیست و نهم سوره «اعراف» فرموده است «بگو پروردگار من به عدل و درستی فرمان داده است و اینکه در هر عبادت روی به او آورید.» و در آیات دوم و سوم سوره «انفال» فرموده است «همانا مؤمنان کسانی

---

(۱). این روایت با ذکر سلسله اسناد در امالی شیخ صدوق با تفصیل بیشتری آمده است و به نقل از آن و با توضیح مرحوم مجلسی در صفحات ۱۲۳ تا ۱۲۷ جلد ۸۴ بحار الانوار، چاپ جدید، آمده است. و از صفحه ۱۰۳ تا صفحه ۱۸۲ همان جلد بحار الانوار، به روایات فضیلت اذان و اقامه اختصاص دارد. م.

هستند که چون ذکری از خدا شود دلهاشان ترسان شود ... و نماز را بپا می‌دارند.»

و در آیات نخستین سوره «مؤمنون» فرموده است «همانا اهل ایمان رستگار شدند آنان که در نمازشان فروتن و خاشع هستند.»

(۱) پیامبر فرموده‌اند: خدا را فرشته‌یی به نام سخائیل است که در هر نمازی برای نمازگزاران براتهایی از پروردگار جهانیان می‌گیرد، هنگام سحر چون مؤمنان برمی‌خیزند وضو می‌گیرند و نماز صبح را می‌گزارند، براتی از خداوند برای ایشان می- گیرد که در آن چنین نوشته شده است «من پروردگار جاودانم، ای بندگان و کنیزکان من! شما را در پناه خود در آوردم و در حفظ و تحت حمایت خویش قرار دادم و سوگند به عزت خودم که شما را زبون نمی‌کنم و گناهان شما تا نیم روز برای شما آمرزیده و بخشیده است.»، و چون وقت ظهر فرا می‌رسد و آنان برمی‌خیزند وضو می‌سازند و نماز می‌گزارند از خدای عز و جل براتی برای ایشان می‌گیرد که برات دوم است و در آن چنین نوشته شده است «من پروردگار توانایم، ای بندگان و کنیزکان من! خطاها و اعمال ناپسند شما را به اعمال پسندیده مبدل کردم و از خطاهای شما درگذشتم و به سبب خشنودی خود از شما، شما را به بهشت در می‌آورم»، و چون وقت نماز عصر فرا می‌رسد و برمی‌خیزند و وضو می‌سازند و نماز می‌گزارند برای آنان از خداوند برات سوم را می‌گیرد که در آن نوشته شده است «من خداوند جلیلم و یاد من جلیل و پر شکوه است و قدرت من بزرگ است. ای بندگان و کنیزان من بدنهای شما را بر آتش حرام کردم و شما را در مساکن نیکوکاران مسکن دادم و به رحمت خود شر

اشرار را از شما دور کردم.»، و چون وقت نماز مغرب فرا می- رسد و برمی‌خیزند و وضو می‌سازند و نماز می‌گزارند، برای آنان برات چهارم را می‌گیرد که در آن نوشته شده است «من خداوند متعال جبار متکبرم. ای بندگان و کنیزکان من! فرشتگان من با خشنودی از پیش شما به آسمان برآمدند و اکنون سزاوار است که از شما خشنود باشم و آرزوی شما را در قیامت برآورم.»، و چون وقت نماز عشاء فرا می‌رسد و برمی‌خیزند و وضو و نماز می‌گزارند، برات پنجم را برای آنان می‌گیرد که در آن چنین نوشته است «من خدایم که خدایی جز من نیست و پروردگاری غیر از من وجود ندارد. ای بندگان و کنیزکان من! در خانه‌های خود طهارت ساختید و به سوی خانه‌های من رفتید و به یاد من افتادید و حق مرا شناختید و فرایض مرا بجا آوردید، اکنون ای سخائیل! تو و دیگر فرشتگانم گواه باشید که

ص:۵۰۷

از ایشان خشنود شدم.» و سخائیل همه شب پس از نماز عشاء سه بار ندا می‌دهد که ای فرشتگان خدا گواه باشید که خداوند برای یکتاپرستان نمازگزار، آمرزش خویش را مقرر فرمود و هیچ فرشته‌یی در آسمانها باقی نمی‌ماند مگر آنکه برای نمازگزاران آمرزش خواهی و تقاضای مداومت بر این کار را می‌کند و هر مرد و زنی که سعادت نماز شب به او ارزانی شود و با خلوص برای خدای عز و جل از جای برخیزد و وضو بگیرد و با نیت صادق و دل پاک و بدن خاشع و چشم گریان نماز گزارد، خداوند نه صف از فرشتگان را پشت سرش قرار می‌دهد که همراه او نماز گزارند و شمار فرشتگان هر صف را کسی جز خدا نمی‌داند. یک سر هر صف در خاور و دیگری در باختر است و چون بنده از نماز شب فارغ می‌شود، خداوند به شمار آن فرشتگان برای او حسنه می‌نویسد.

(۱) منصور که یکی از راویان این روایت است می‌گوید: ربیع بن بدر هر گاه این روایت را نقل می‌کرد، می‌گفت ای غافل از این کرامت که نماز شب است و از پاداش بزرگ آن و گرامیداشتی که بهره‌ات می‌شود غافل مباش.

(۲) پیامبر فرموده‌اند: چون هنگام نیم روز می‌رسد برای خورشید دایره‌یی است که در آن درمی‌آید و چون خورشید وارد آن دایره می‌شود نیم روز (ظهر) است و همه چیز که فروتر از عرش است برای خدای من تسبیح و ستایش می‌کند و آن ساعت یکی از ساعتهایی است که برای خدا نماز گزارده می‌شود و خداوند در آن ساعت بر امت من هم نماز را واجب فرموده است. و خداوند متعال در آیه هفتاد و هشتم سوره هفدهم «بنی اسرائیل» فرموده است «از هنگام زوال آفتاب تا تاریکی شب نماز را بپا دار و نماز صبح را بجای آر که آن به حقیقت مشهود نظر فرشتگان شب و فرشتگان روز است.» گوید: این ساعت، ساعتی است که روز قیامت، جهنم در آن ساعت آشکار می‌شود و هر مؤمنی که موفق شده باشد در آن ساعت سجده و رکوع و قیام انجام داده باشد خداوند جسدش را بر آتش حرام می‌فرماید. نماز عصر هنگامی است که آدم در آن ساعت از درخت ممنوع خورد و خدایش او را از بهشت بیرون راند.

(۳) ابن فارسی می‌گوید: این خطای آدم بر سبیل مصلحت بود و بیرون کردن او از بهشت نیز بر سبیل مصلحت بوده نه برای خوار و زبون کردن او و خداوند به ذریه آدم مقرر فرموده است که تا روز قیامت در آن ساعت نماز بگزارند. پیامبر می‌فرموده‌اند: برای امت من هم نماز گزاردن در آن ساعت مقرر شده است و نماز

عصر از محبوب‌تر نمازها در نظر خداوند است و خداوند در باره مواظبت از آن به من سفارش فرموده است. و نماز مغرب هنگامی است که خداوند توبه آدم (ع) را پذیرفت و فاصله میان خوردن آدم از درخت ممنوع تا پذیرفته شدن توبه‌اش بر حسب زمان این دنیا سیصد سال بوده و بر طبق زمان در آخرت که هر روزش هزار سال است، در فاصله میان نماز عصر تا نماز عشاء بوده است و آدم سه رکعت نماز گزارد، رکعتی برای پوزش از خطای خود و رکعتی برای پوزش از خطای حواء و رکعتی برای پذیرش توبه‌اش.

(۱) ابن فارسی توضیح می‌دهد که مقصود از خطا، ترک کردن کار مستحبی است که از آن، گاه به معصیت هم تعبیر می‌شود و آدم (ع) هم سه رکعت نمازی که گزارده است برای این بوده که پاداش آن کار مستحب را که انجام نداده است دریابد و توبه او به پیشگاه خداوند برای این بوده که مقرب شود نه از باب اینکه گناهانش آمرزیده شود. که او از مقام عصمت بهره‌مند بوده است. خداوند هم این سه رکعت را بر امت من فرض فرموده است و این ساعتی است که دعا در آن پذیرفته می‌شود و خدای به من وعده فرموده است هر کس در آن ساعت او را عبادت کند و فرا خواند، دعایش را مستجاب فرماید. و این نماز را خداوند به من مقرر داشته و فرموده است «خدا را هنگام شب (نماز مغرب) و هنگام صبح (نماز صبح) ستایش کنید.» (آیه هفدهم از سوره روم)، اما نماز عشا برای این است که گور و روز رستاخیز را ظلمتی است و خداوند به من و امت من فرمان داده است این نماز را در این وقت بگزاریم تا گورهای ایشان و مسیرشان برای گذشتن از پل صراط روشن شود و هیچ قدمی برای نماز عشاء برداشته نمی‌شود مگر اینکه خداوند بدن آن شخص را بر آتش دوزخ حرام می‌فرماید و این نماز را خداوند برای پیامبرانی که پیش از من بوده‌اند نیز مقرر فرموده است. اما نماز صبح چنین است که چون آفتاب طلوع می‌کند بر دو شاخ شیطان می‌تابد و خدای عز و جل به من فرمان داده است پیش از طلوع خورشید و پیش از آنکه کافران خورشید پرست به آن سجده کنند من و امتم برای خدا سجده کنیم و شتاب در گزاردن این نماز برای خدا خوشتر است و این نمازی است که فرشتگان گماشته بر شب و روز به گزاردن آن گواهی می‌دهند. «۱»

---

(۱). این روایت در تفسیر برهان، ص ۲۵۹، ج ۳، از شیخ صدوق نقل شده است، سید هاشم بحرانی می‌گوید در من لا یحضر الفقیه صدوق هم به صورت مرسل از امام مجتبی (ع) نقل شده است، بدون توضیحات ابن فارسی که فتال آن را آورده است. م.

(۱) موسی (ع) گفته است: پروردگارا پاداش کسی که برای نماز در پیشگاه تو می‌ایستد چیست؟ حق تعالی فرموده است: ای موسی! من بر آن قیام و رکوع و سجودش بر فرشتگان خود مباهات می‌کنم و هر کس را که به او نزد فرشتگانم مباهات کنم، عذاب نخواهم کرد.

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: در خواب دیدم مردی از امت مرا فرشتگان عذاب احاطه کرده‌اند و نمازش آمد و او را از آنان بازداشت و نجات داد.

(۳) امام صادق (ع) فرموده است: زمستان، بهار مؤمن است. شب آن طولانی است و کمک برای نماز خواندن اوست و روزش کوتاه و مناسب روزه گرفتن اوست. «۱»

(۴) و فرموده است چون نماز واجب می‌گزاری آن را در اول وقت انجام بده آنچنان که گویی آخرین نماز تو است و بیم آن داری که دیگر هرگز موفق به آن نشوی و چشم به موضع سجده خود داشته باش. و اگر بدانی چه کسی سمت راست و چپ تو ایستاده است (فرشتگان) نمازت را بهتر خواهی گزارد و بدان که در آن حال در پیشگاه خدایی هستی که تو را می‌بیند و تو او را می‌بینی.

(۵) پیامبر (ص) فرموده‌اند: در ساعات غفلت نماز نافله بگزارید هر چند دو رکعت سبک باشد که موجب بهشت است. پرسیدند ای رسول خدا ساعت غفلت چه هنگام است؟ فرمود میان نماز مغرب و عشاء (شاید منظور همان نماز است که به غفیله مشهور است. م.) «۲»

(۶) امام صادق (ع) فرموده‌اند هر کس نماز مغرب بگزارد و تعقیب بخواند و سخن نگوید تا آنکه دو رکعت نماز بگزارد، برای او در علیین (نامه عمل) آن دو رکعت نوشته می‌شود و اگر چهار رکعت بگزارد برای او پاداش حج پذیرفته‌شده‌ای نوشته می‌شود. «۳»

(۷) همان حضرت فرموده است گزاردن نماز واجب بهتر از بیست حج است و هر حجی بهتر از خانه‌یی انباشته از طلاست که صدقه داده شود تا تمام گردد. «۴»

---

(۱). در معانی الاخبار، ص ۲۲۸، چاپ آقای غفاری، حوزه قم، ۱۳۶۱ شمسی. م.

(۲). ثواب الاعمال صدوق، صفحات ۶۸ و ۶۹، چاپ آقای غفاری، ۱۳۹۱ ق. م.

(۳). ثواب الاعمال صدوق، صفحات ۶۸ و ۶۹، چاپ آقای غفاری، ۱۳۹۱ ق. م.

(۴). در باب فضل الصلاة کتاب من لا یحضره الفقیه صدوق ذیل شماره ۹ و نیز محجة البیضای فیض در ص ۳۳۹، ج ۱، آمده است. م.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: چون آفتاب به زوال می‌رسد (ظهر و نیم روز فرا می‌رسد) درهای آسمان گشوده می‌شود و درهای بهشت باز می‌گردد و دعا پذیرفته می‌شود.

خوشا به حال کسی که در آن هنگام برای او کار پسندیده‌یی به آسمان بر شود (ظاهرا مقصود نماز اول وقت ظهر است. م.)

(۲) امام باقر (ع) فرموده است: چون نمازگزار به نماز می‌ایستد برای او سه خصلت است: فرشتگان او را از جای پاهایش تا آسمان احاطه می‌کنند، و از آسمان بر فرق سرش رحمت و نیکی فرو می‌ریزد و فرشته‌یی بر او گماشته می‌شود و ندا می‌دهد اگر نمازگزار بداند با چه کسی مشغول مناجات است خسته و تافته نمی‌شود. «۱»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است: هر کس نمازهای واجب را در اول وقت بگزارد و حدود آن را حفظ کند، فرشته آن نماز را در حالی که پاک و رخشان است به آسمان می‌برد و آن نماز به نمازگزار ندا می‌دهد که خدایت حفظ کند آنچنان که مرا حفظ کردی و من تو را به خدای می‌سپارم همچنان که تو مرا به این فرشته گرامی سپردی. و هر کس بدون سبب و عذر نماز را پس از وقت آن بگزارد و حدودش را رعایت نکند، فرشته آن را به صورتی آلوده و سیاه می‌برد و آن نماز به او ندا می‌دهد مرا تباه کردی، خدایت تباه کند و مرا رعایت نکردی، خدایت رعایت نکند. سپس فرمود: نخستین چیزها که از بنده چون در پیشگاه خدا بایستد پرسیده می‌شود، نمازهای واجب و زکات و روزه و حج واجب او و دوستی و ولایت ما خاندان است. اگر به ولایت ما اقرار آورده و بر آن مرده باشد نماز و زکات و روزه و حجش پذیرفته می‌شود و اگر اقرار به ولایت ما نداشته باشد هیچ یک از اعمال او پذیرفته نخواهد شد. «۲»

(۴) امام باقر (ع) فرموده است: مردی وارد مسجدی شد که رسول خدا (ص) حاضر بودند. نماز گزارد و سجده‌اش را چنان که شاید انجام نداد. پیامبر فرمودند «نوک بر زمین زد آنچنان که کلاغ نوک بر زمین می‌زند و اگر با همین حال بمیرد بر آیین دیگری غیر از آیین محمد (ص) مرده است.» «۳»

---

(۱). در دعائم الاسلام، ص ۱۳۶، ج ۱، چاپ مصر، ۱۳۸۳ ق. و ثواب الاعمال صدوق، ص ۵۷، از قول حضرت صادق آمده است. م.

(۲). بخش دوم این روایت در امالی صدوق و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۱۶۷، ج ۲۷، چاپ جدید، آمده است. م.

(۳). در ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صدوق، صفحات ۲۷۳ و ۲۷۴. م.

(۱) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: تا وقتی که آدمی نمازهای پنجگانه خویش را به وقت خود بگزارد شیطان از او ترسان و گریزان است و چون نمازها را تباه کند شیطان بر بر او دست می‌یابد و او را در گناهان بزرگ می‌کشاند. «۴»

(۲) ابو بصیر می‌گوید: پیش ام حمیده رفتم که به او رحلت امام صادق (ع) را تسلیت بگویم، گریست و از گریه او من هم گریستم. سپس گفت: «ای ابو محمد اگر امام صادق (ع) را هنگام رحلت ایشان دیده بودی چیز عجیبی می‌دیدی، چشمهایش را گشود و فرمود همه کسانی را که نزدیکان منند و میان من و ایشان خویشاوندی است جمع کنید و ما همگان را جمع کردیم، امام (ع) به آنان نگریست و فرمود: همانا شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمرد نخواهد رسید.» «۱»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: وقت هیچ نمازی فرا نمی‌رسد مگر آنکه فرشته‌یی میان مردم ندا می‌دهد که برخیزید، آتشهایی را که برای خود و پشت خود برافروخته‌اید با نمازتان تخفیف دهید و فرو نشانید. «۲»

(۴) و پیامبر فرموده‌اند: شفاعت من به کسی که نماز خود را سبک بشمرد نمی‌رسد و سوگند به خدا که کنار حوض کوثر بر من وارد نمی‌شود. «۳»

(۵) امام صادق (ع) فرموده‌اند: امیر المؤمنین علی (ع) مردی را دیدند که شتابان و بدون رعایت طمأنینه نماز می‌گزارد، از او پرسیدند چند وقت است که چنین نماز می‌گزاری. گفت: مدتی است، فرمودند: مثل تو در پیشگاه خداوند مثل کلاغ است که نوک به زمین می‌زند، اگر با این حال بمیری به آیین ابو القاسم (ص) نخواهی مرد، سپس امیر المؤمنین فرمود: همانا دزدتر دزدان کسی است که از نماز خود می‌دزدد.

(۶) امام صادق (ع) در باره مردی که عمدا نماز خود را به تأخیر می‌انداخت فرمود:

این شخص روز قیامت در حالی برانگیخته می‌شود که هیچ کس و هیچ مالی همراه ندارد. یعنی در بهشت برای او چیزی نیست.

(۷) در روایت دیگری از امام باقر (ع) نقل شده که فرموده است: فرشته‌یی گماشته شده که ندا می‌دهد هر کس نماز عشاء نگزارده، بخوابد تا نیمه شب فرا رسد، خداوند

---

(۴). در ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صدوق، صفحات ۲۷۳ و ۲۷۴. م.

(۱). این روایت با ذکر سلسله اسناد در ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صدوق، ص ۲۷۲، آمده است. م.

(۲). در من لا یحضره الفقیه، ص ۵۵ در باب فضل الصلاة به شماره ۳ آمده است. م.

(۳). بحار الانوار، ص ۲۱، ج ۸۳، به نقل از فقه الرضا، ص ۷. م.

چشمش را هرگز نخواباند. «۱»

(۱) روایت شده است که پیامبر (ص) وارد مسجد شدند و گروهی از اصحاب آنجا بودند، فرمودند: آیا می‌دانید پروردگار شما چه فرموده است؟ گفتند: خدا و رسولش داناتر است. فرمودند: پروردگارتان می‌فرماید هر کس این پنج نماز واجب را به هنگام بگزارد و بر آن مواظبت کند، روز قیامت مرا دیدار خواهد کرد در حالی که برای او پیش من عهدی است که او را وارد بهشت کنم و هر کس آن را در وقت خود نگزارد و بر آن مواظب نکند کار او بر دست من است. اگر بخواهم عذابش می‌کنم و اگر بخواهم او را می‌آمرزم. «۲»

(۲) شاعر چنین سروده است:

پروردگارا! همانا که من تبهکارتر تبهکارانم، طاعتم اندک و تباهی‌هایم بسیار است. روز رستاخیز چه چیزی را می‌توانم برای روزه و نماز و زکات خویش آرزو کنم.

(۳)

مجلس چهل و دوم در ذکر فضایل نماز شب

(۴) خداوند متعال در آیه هفتاد و نهم سوره هفدهم فرموده است. «و برخی از شب را بیدار و متهجد باش و نماز شب مخصوص تو است. باشد که خدایت به مقام محمود (شفاعت) مبعوث گرداند.» و در آیات نخست سوره هفتاد و سوم چنین فرموده است «ای جامه به خود پیچیده، هان شب را به نماز برخیز مگر اندکی که نصف یا چیزی کمتر از آن باشد یا چیزی بر نصف بیفزای و قرآن را با توجه تلاوت کن.»

(۵) امام صادق (ع) فرموده است، مردی از علی بن ابی طالب (ع) در باره نماز شب و خواندن قرآن پرسید، فرمود: «مژده باد که هر کس یک دهم طول شب را مخلصانه و به امید دریافت پاداش خداوند نماز بگزارد خداوند عز و جل به فرشتگانش می‌فرماید برای این بنده من به شمار همه دانه‌ها و برگها و درختانی که امشب رسته است و به شمار همه شاخه‌ها و تنه‌های درختان و چمنزارها حسنه بنویسید، و هر کس یک نهم مدت شب را نماز بگزارد، خداوند به او ده دعای پذیرفته شده ارزانی می‌دارد و نامه عملش را

---

(۱). این دو روایت در ثواب اعمال و عقاب الاعمال صدوق، ص ۲۷۶، آمده است. م.

(۲). محجة البیضای فیض (رضی الله عنه)، ص ۳۳۹، ج ۱، به نقل از من لا یحضره الفقیه صدوق. م.

رستاخیز بدست راستش عنایت می‌کند، و هر کس یک هشتم شب را نماز بگزارد خداوند به او پاداش شهیدی شکیبا و راست نیت ارزانی می‌دارد و شفاعتش را در افراد خانواده‌اش می‌پذیرد، و هر کس یک هفتم شب را نماز بگزارد روزی که از گورش

برانگیخته شود چهره‌اش همچون ماه شب چهاردهم رخشان خواهد بود و همراه کسانی که در امانند از پل صراط می‌گذرد، هر کس یک ششم شب را نماز بگزارد نامش در نام توبه‌کنندگان ثبت و گناهان گذشته و آینده‌اش آمرزیده می‌شود و هر کس یک پنجم شب را نماز بگزارد در خیمه ابراهیم (ع) که خلیل الرحمن است انیس او خواهد بود و هر کس یک چهارم شب را نماز بگزارد از جمله نخستین فائزان است و همچون نسیم زودگذر از پل صراط می‌گذرد و بدون حساب وارد بهشت می‌شود (۱) و هر کس یک سوم شب را نماز بگزارد هیچ فرشته‌یی باقی نمی‌ماند مگر اینکه به منزلت او در پیشگاه خدا غبطه می‌خورد و به او گفته می‌شود از هر یک از درهای هشتگانه بهشت که می‌خواهی وارد آن شو، و هر کس نیمی از شب را نماز بگزارد چنان است که اگر به گنجایش زمین هفتاد هزار بار طلا به او بدهند قابل مقایسه با پاداش آن نیست و ثوابش بیش از آزاد کردن هفتاد برده از نسل اسماعیل (ع) است.

(۲) و هر کس دو سوم شب را نماز بگزارد شمار حسنات او همچون توده‌های انباشته ریگ است و کمترین حسنه او سنگین‌تر از کوه احد است و هر کس یک شب کامل را به نماز و تلاوت کلام خدا در حال رکوع و سجده و ذکر بگذارند چندان ثواب به او داده می‌شود که کمترین آن بیرون شدن او از گناهان است همچون روزی که از مادر زاییده شده است، و به شمار همه آفریدگان خدا برای او حسنه و درجه نوشته می‌شود و نور و پرتو در گورش پایدار می‌شود و گناه و حسد از دلش بیرون کشیده و از عذاب گور در امان می‌ماند و آزادی از آتش به او ارزانی می‌شود و در زمره آنان که در امانند برانگیخته می‌شود، و خداوند متعال به فرشتگانش می‌فرماید: ای فرشتگان من! بنگرید که این بنده من شبی را برای رضای خاطر من زنده داشته و به عبادت پرداخته است، او را در فردوس مسکن دهید و برای او یک صد هزار شهر در فردوس خواهد بود و در هر شهر هر چه دل بخواهد و چشم از آن لذت ببرد و چیزها که به اندیشه کسی خطور نکرده فراهم است و این غیر از کرامت و قربتی است که برایش آماده ساخته‌ام. «۱»

---

(۱). محجة البیضاء، ص ۳۹۴، ج ۲ به نقل از من لا یحضره الفقیه، ص ۱۲۵ و تهذیب الاحکام طوسی، صفحات ۱۶۸ و ۱۶۹، ج ۱. م.

(۱) امام رضا (ع) فرموده است بر شما باد به نماز شب که هیچ بنده مؤمنی در آخر شب برنمی‌خیزد و هشت رکعت نماز و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر را نمی‌گزارد و هفتاد مرتبه در دعای دست خود استغفار نمی‌کند مگر اینکه خدایش او را از عذاب گور و عذاب دوزخ پناه می‌دهد و عمرش را می‌افزاید و روزیش را فراخ می‌دارد و سپس فرمود همانا خانه‌هایی که در آن نماز شب خوانده می‌شود پرتو آن برای مردم آسمانها همچون پرتو ستارگان برای اهل زمین است و می‌درخشد.

(۲) رسول خدا (ص) فرموده‌اند: هنگامی که بنده‌یی از بستر خواب نوشین خود در حالی که چشمانش خواب آلوده است برمی‌خیزد تا خدای خود را با نماز شب گزاردن خشنود کند، خدایش به او بر فرشتگان خویش مباهات می‌کند و می‌فرماید آیا

این بنده مرا می‌بینید که از بستر خود برای نمازی که بر او واجب نکرده‌ام برخاسته است؟ گواه باشید که او را آمرزیدم. و همان حضرت فرموده‌اند: آن کس که نماز شب می‌خواند اگر تصور کند روز گرسنه و بدون روزی می‌ماند یاوه پنداشته است. «۱»

(۳) و فرموده‌اند: خانه‌هایی که شبها در آن نماز شب گزارده و قرآن تلاوت می‌شود برای اهل آسمان می‌درخشد همچنان که ستارگان آسمان برای مردم زمین. «۲»

روایت شده است که جبریل (ع) به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت: ای محمد! هر چه زندگی کنی سرانجام تو مرگ است و هر که را دوست بداری سرانجام از او جدا می‌شوی و هر چه می‌خواهی عمل کن که به نتیجه آن خواهی رسید. شرف مؤمن نماز شب گزاردن اوست و عزت او خویشتن داری از آزار مردم است. «۳»

(۴) امام صادق فرموده است بر شما باد به گزاردن نماز شب که سنت پیامبر شما و آیین نیکوکاران پیش از شما و وسیله بیرون راندن بیماری از تن شماست. «۴»

پیامبر فرموده‌اند: هر کس نماز شب بگزارد چهره‌اش در روز زیبا و رخشان است و عبد اللّه بن سنان از امام صادق (ع) در باره این آیه که می‌فرماید «بر رخسارشان

---

(۱). بخشی از این حدیث به نقل از تهذیب شیخ طوسی، ص ۱۶۸، ج ۱، در محجة البیضاء آمده است. م.

(۲). من لا یحضره الفقیه صدوق، ص ۱۲۵. م.

(۳). من لا یحضره الفقیه، ص ۱۲۴ و حدیث اول را طبرانی هم در معجم الاوسط آورده است. م.

(۴). من لا یحضره الفقیه، ص ۱۲۴ و حدیث اول را طبرانی هم در معجم الاوسط آورده است. م.

از اثر سجده نشان رخشندگی پایدار است» پرسید. فرمود: منظور نشانه بیداری در نماز شب است. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، کسی که نماز شب نگزارد از شیعیان ما نیست.

یعنی از شیعیان مخلص ایشان نیست و یعنی کسی که اعتقاد به فضل نماز شب و اینکه آن سنت مؤکد است، نداشته باشد، شیعه نیست. نه آنکه اگر کسی به سببی مانند کسالت آن را نخواند شیعه نیست، که به هر حال نماز مستحبی است و واجب نیست و البته دارای فضل بسیاری است.

(۲) امام باقر (ع) و امام صادق (ع) هر دو فرموده‌اند هر بنده‌یی در طول شب یکی دو بار یا چند بار ممکن است بیدار شود. اگر برخیزد و نماز بگزارد چه بهتر و اگر لجبازی کند شیطان در گوش او ادرار می‌کند. آیا نمی‌بینی که برخی از شما که این کار را کرده است از خواب خود سنگین و خسته برمی‌خیزد. «۲»

(۳) امام باقر (ع) فرموده است، شب را شیطانی بنام «رها» است که چون بنده‌یی از خواب برمی‌خیزد و می‌خواهد نماز شب بگزارد، بیخ گوش او می‌گوید هنوز ساعت نماز شب فرا نرسیده است، او می‌خوابد، بار دیگر بیدار می‌شود، باز همان شیطان می‌گوید هنوز وقت آن فرا نرسیده است و همچنین او را از نماز باز می‌دارد تا سپیده می‌دمد و در آن هنگام در هر دو گوش آن بنده ادرار می‌کند و سپس در حالی که از شادی دم می‌جنباند با افتخار فریاد برمی‌آورد. «۳»

(۴)

مجلس چهل و سوم در ذکر فضائل صلوات فرستادن بر پیامبر (ص)

(۵) بدان که خداوند متعال بندگان خود را به فرمانی لطیف‌تر از صلوات فرستادن بر پیامبر (ص) فرمان نداده است و آن فرمان خدا در آیه پنجاه و ششم سوره سی و سوم (احزاب) است که در آن چنین فرموده است «همانا خداوند و فرشتگانش بر پیامبر

---

(۱). در تفسیر تبیان شیخ طوسی، ص ۳۳۴، ج ۹، چاپ نجف هم نقل شده است. م.

(۲). در محجة البیضاء، ص ۳۹۴، ج ۲ به نقل از من لا یحضره الفقیه آمده است. م.

(۳). برای اطلاع بیشتر از مجموعه روایات فضیلت نماز شب به مبحث نماز شب در بحار الانوار، ج ۸۷، چاپ جدید، مراجعه فرمایید. م.

درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما هم بر او درود فرستید و با تعظیم بر او سلام گویید.»

(۱) یعنی با توجه به نیاز شدید شما به شفاعت پیامبر (ص) و وساطت آن حضرت برای شما نزد خداوند. و بدین ترتیب درود فرستادن بر پیامبر (ص) را واجب فرموده است، همان گونه که گواهی دادن و اقرار به پیامبری آن حضرت را واجب فرموده است.

وانگهی خداوند به ما فرمان داده است بر پیامبر (ص) درود فرستیم و خودش هم درود می‌فرستد و این پرداخت اندکی از حقوق پیامبری و پدری آن حضرت است و شایسته و سزاوار است که بر پیامبر و آل ایشان درود و صلوات فرستاده شود، زیرا پیامبر

(ص) فرموده‌اند: ای علی! من و تو دو پدر این امتیم «۱» و از حقوق پدران و مادران است که همواره بر ایشان رحمت و درود بفرستیم تا بدین ترتیب حقوق ایشان را پرداخته باشیم.

منظور از درود فرستادن خداوند بر پیامبر (ص) کراماتی است که نسبت به ایشان مبذول می‌دارد و بر تفضیل و بلندی مراتب او می‌افزاید و گرامیداشتهای دیگر «۲» و منظور از درود فرستادن فرشتگان و مؤمنان بر آن حضرت درخواست ایشان از محضر خداوند است که بر آن علو درجه و کرامت‌ها بیفزاید.

(۲) امام رضا (ع) فرموده است هر کس توانایی به چیزی نداشته باشد که گناهانش را بپوشاند، درود و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد که گناهانش را از میان می‌برد و فرموده است درود فرستادن بر محمد و آل او، در پیشگاه خداوند معادل با تسبیح و تهلیل و تکبیر (سبحان اللّه، لا اله الا اللّه و اللّه اکبر) گفتن است.

(۳) رسول خدا (ص) فرموده‌اند: در خواب مردی از امت خود را بر پل صراط دیدم که سخت افتان و خیزان بود. گاه آویخته می‌شد و گامی به جلو بر می‌داشت و گاهی به عقب می‌رفت. در این هنگام صلوات فرستادن او بر من آمد و او را استوار داشت تا از پل صراط بگذرد.

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: برای خداوند فرشتگانی است که در زمین می‌گردند و سلام‌های امت مرا به من ابلاغ می‌کنند و فرموده‌اند: هر کس بگوید خدای بر محمد

---

(۱). برای اطلاع بیشتر از منابع این حدیث مراجعه فرمایید به بحار الانوار، صفحات ۶ تا ۱۵، جلد ۳۶ چاپ جدید که از منابع متعدد شیعه و سنی نقل شده است. م.

(۲). این تعبیر از شیخ الطائفه طوسی در تفسیر تبیان گرفته شده است. م.

و آل او درود فرستد، خداوند خطاب به او می‌فرماید «درود خداوند بر تو باد!» بنا بر این این کار را بسیار انجام دهد. «۱»

(۱) معاویه بن عمار می‌گوید: در حضور امام صادق (ع) نام یکی از پیامبران را بردم و بر او درود فرستادم، فرمود: هر گاه نام یکی از پیامبران برده می‌شود، نخست بر محمد (ص) درود فرست و سپس بر آن پیامبر و دیگر پیامبران.

(۲) کعب بن عجرة «۲» می‌گوید: پیامبر (ص) روزی پیش ما آمدند. گفتیم: ای رسول خدا سلام و درود فرستادن بر شما چگونه است؟ فرمودند: بگویید «اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.» «۳»

(۳) پیامبر فرموده‌اند: هیچ آدمی زایده‌یی بر من درود از صمیم دل و براستی نمی‌فرستد، مگر اینکه خدای عز و جل بر او ده درود می‌فرستد و بر او ده درجه می‌افزاید و برای او ده حسنه می‌نویسد و ده خطا از او محو می‌فرماید.

و فرموده‌اند: هر کس بگوید «درود خداوند بر محمد و آل محمد» خداوند به او مزد هفتاد و دو شهید ارزانی می‌دارد و از گناهانش همچون روزی که از مادر متولد شده است بیرون می‌آید.

(۴) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، هر گاه نیازی داری که دعا کنی نخست بر پیامبر و خاندانش درود فرست و سپس حاجت خود را از خدا بخواه که خداوند کریم‌تر از آن است که چون از او دو حاجت بخواهند فقط یکی را برآورد.

(۵) امام باقر (ع) فرموده است چون نماز عصر روز جمعه را بگزاری، بگو «پروردگارا بر محمد و آل محمد که اوصیای پسندیده‌اند به بهترین درودهای خود درود فرست و برترین برکات خود را به آنان ارزانی فرمای و سلام بر ایشان و بر ارواح و پیکرهای ایشان و رحمت خدا و برکاتش بر ایشان باد» که هر کس پس از نماز عصر جمعه این کلمات را بگوید، خداوند برای او صد هزار حسنه می‌نویسد و

---

(۱). این روایت با تفاوتی اندک در اصول کافی، ص ۲۴۹، ج ۴ و همراه با ترجمه آقای دکتر جواد مصطفوی آمده است. م.

(۲). کعب بن عجره از انصار، یعنی از همپیمانان بنی حارثه یا بنی عوف است.

پس از سال پنجاهم هجری در گذشته است. رک. به: اسد الغابه، ص ۲۴۳، ج ۴. م.

(۳). این روایت به همین الفاظ در کتاب الدعوات، باب الصلاة علی النبی صحیح بخار و هم در ادب المفرد بخاری، ص ۹۳ و صحیح نسایی، ص ۱۹۰، ج ۱ آمده است. م.

صد هزار خطا را از او محو می‌کند و صد هزار نیاز او را برمی‌آورد و صد هزار درجه بر علو مرتبه‌اش می‌افزاید. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس بر من درود فرستد و بر آل من درود نفرستد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد و همانا بوی خوش بهشت از فاصله پانصد سال راه استشمام می‌شود.

(۲) امام صادق (ع) می‌فرماید، پیامبر (ص) روزی به علی (ع) فرمودند: آیا به تو مژده دهم، گفت آری پدر و مادرم فدای تو باد که همواره مژده دهنده به خیر هستی، فرمود:

هم اکنون جبریل، خبر عجیبی را برای من آورد. علی (ع) پرسید: چه چیزی را به تو خبر داد؟ فرمود: جبریل به من گفت هر گاه مردی از امت من بر من سلام فرستد و در پی آن به خاندان من هم سلام و درود فرستد، درهای آسمان برای او گشوده

می‌شود و فرشتگان خدا بر او هفتاد درود می‌فرستند و با آنکه گنهکار و خطا کار باشد گناهانش همچون برگ درختان فرو می‌ریزد و حق تعالی به او پاسخ پسندیده می‌فرماید سپس به فرشتگان می‌گوید شما بر او هفتاد درود فرستادید و من بر او هفتصد درود می‌فرستم و هر گاه بر من صلوات و درود فرستد و بر خاندان من سلام نفرستد میان او و آسمان هفتاد حجاب کشیده می‌شود و خدایش پاسخ نمی‌دهد و می‌فرماید ای فرشتگان من! دعای او را بر آسمان بالا میاورید مگر اینکه در درود فرستادن، خاندان را هم به پیامبر ملحق کند و دعا همواره در حجاب است تا آنکه در درود فرستادن خاندان مرا به من ملحق کنند.

(۳) پیامبر فرموده‌اند: هر کس نام مرا پیش او ببرند و بر من درود نفرستد، وارد آتش می‌شود و خدای متعال او را از خود دور می‌کند.

(۴) امام صادق (ع) فرموده است: هر گاه کسی نماز بگزارد و پیامبر (ص) را در نماز خود یاد نکند با نماز خود راهی غیر از بهشت را پیموده است. «۲»

و شایسته است که به پیامبر و خاندان ایشان با این کلمات درود بفرستد:

«پروردگارا درود فرست بر محمد و آل محمد، بهترین و برترین و خوشترین و پاک‌ترین و پر بارترین درودی که بر پیشینیان و کسانی که پس از ایشان آمدند و بر هر

---

(۱). با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۱۸۹ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صدوق آمده است. م.

(۲). در محجة البیضاء، ص ۳۱۴، ج ۲، از اصول کافی نقل شده است. م.

کسی از خلق خود فرستاده‌ای ای مهربان‌تر مهربانان. پروردگارا بر امیر المؤمنین درود فرست و دوست بدار هر کس او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد و عذاب را بر آن کس که در ریختن خون او شریک بوده است افزون و چند برابر کن.

(۱) پروردگارا درود فرست بر فاطمه، دختر پیامبرت محمد (ص) و لعنت کن هر کس را که پیامبرت را با آزار دادن او آزرده است. پروردگارا بر حسن و حسین که دو امام مسلمانانند درود فرست. دوست بدار هر کس که آن دو را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کس آن دو را دشمن دارد و عذاب را بر کسانی که در ریختن خون ایشان شریک بوده‌اند افزون فرمای. پروردگارا سلام و درود بفرست بر علی بن حسین، امام مسلمانان و دوست بدار آن کس که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار آن کس که او را دشمن می‌دارد و بر هر کس که بر او ستم کرده است عذاب را بیفزای.

(۲) پروردگارا بر محمد بن علی بن حسین امام مسلمانان درود فرست. دوست بدار هر کس او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن می‌دارد و بر هر کس که بر او ستم کرده است عذاب را بیفزای.

پروردگارا بر جعفر بن محمد، امام مسلمانان درود فرست. دوست بدار هر کس او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن می‌دارد و بر هر کس که بر او ستم کرده و در ریختن خونش شریک بوده است عذاب را بیفزای.

پروردگارا بر موسی بن جعفر، امام مسلمانان درود فرست و دوست بدار هر کس که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن می‌دارد و بر هر کس که بر او ستم کرده و در ریختن خونش شریک بوده است عذاب را بیفزای.

(۳) پروردگارا بر علی بن موسی الرضا امام مسلمانان درود فرست و دوست بدار هر کس او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن می‌دارد و بر هر کس که بر او ستم کرده و در ریختن خونش شریک بوده است عذاب را بیفزای.

پروردگارا بر محمد بن علی امام مسلمانان درود فرست و دوست بدار هر کس او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن می‌دارد و بر هر کس که به او ستم کرده است عذاب را افزون کن.

پروردگارا بر علی بن محمد، امام مسلمانان درود فرست و دوست بدار هر کس را که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن می‌دارد و بر هر کس

به او ستم کرده است عذاب را افزون کن.

(۱) پروردگارا بر حسن بن علی، امام مسلمانان درود فرست و دوست بدار هر کس که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن می‌دارد و بر هر کس که به او ستم کرده است عذاب را افزون کن.

پروردگارا بر آن که پس از او جانشین اوست، درود فرست که امام مسلمانان است. خدایا دوست بدار هر که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن می‌دارد.

(۲) پروردگارا بر طاهر و قاسم دو پسر پیامبرت سلام فرست. پروردگارا بر رقیه دختر پیامبرت سلام فرست و هر که را که با آزار او پیامبرت را آزرده است از رحمت خود دور بدار، پروردگارا برگزیدگان ذریه پیامبرت درود فرست. پروردگارا بهترین جانشین و جبران‌کننده برای خاندان پیامبرت باش. خداوندا ایشان را در زمین قدرت و تمکین بخش. پروردگارا ما را از نیروهای امدادی و یاران ایشان برای وصول به حق در آشکار و نهان قرار بده. پروردگارا تو خود انتقام ایشان را بگیر و خون آنان را مطالبه کن و از ایشان و ما و همه مردان و زنان مؤمن، ستم هر ستمگر و سرکش را کفایت فرمای و شر هر جنبنده را که تحت فرمان تو است باز دار که تو از همه نیرومندتر و سخت عقوبت‌تری.»

(۳) شاعر گفته است:

هرگز آنان به خیانتی توصیف نشده‌اند بلکه آنان امنای پروردگار من و سروران یگانه‌اند. خداوند بر ایشان درود پیاپی فرستد تا آنگه که هر زنده و جمادی به تسبیح تو گویاست.

(۴) و گفته شده است:

برترین پیامبران، آخر ایشان محمد (ص) است و خداوند یکتای او بر او درود فرستاده است. دلائلی برای او اقامه شده است که قابل انکار نیست و همه ستیزه‌گران در آن مورد زبون و سرگردان شده‌اند.

(۵)

مجلس چهل و چهارم در ذکر دعا کردن برای حاجتهای مؤمنان

(۶) خداوند متعال در سوره بقره فرموده است «و چون بندگان من از تو در باره

دوری و نزدیکی من می‌پرسند، همانا که من نزدیکم و دعای دعاکننده را هر گاه مرا بخواند برمی‌آورم ... تا آخر آیه.» و در آیه شصت سوره مؤمن (غافر) فرموده است «خدای شما فرمود که مرا (با خلوص) دل بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و آنان که از دعا و عبادت من سرکشی کنند به زودی در حال زبونی به دوزخ خواهند افتاد.»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است به هر کس سه چیز داده شود، از سه چیز دیگر هم محروم نیست: به هر کس توفیق دعا داده شود، قبول آن هم داده می‌شود و به هر کس توفیق سپاسگزاری داده شود، فزونی هم داده می‌شود و به هر کس توکل داده شود، کفایت روزی می‌شود که خدای عز و جل در کتاب خود فرموده است «هر کس به خدا توکل کند خدایش بس است» و «اگر سپاسگزاری کنید برای شما بیفزایم» و «دعا کنید و مرا بخوانید تا برای شما برآورم» «۱» (۲) پیامبر (ص) در وصیت خود به امیر المؤمنین علی (ع) فرموده‌اند: ای علی چهار کس دعایشان رد نمی‌شود (قطعا پذیرفته است)، پیشوای عادل، پدر برای فرزندانش، کسی که برای برادر دینی خود غایبانه دعا کند و دعای مظلوم که خدای عز و جل می‌گوید سوگند به عزت و جلال خودم که انتقام ترا هر گاه باشد خواهم گرفت. «۲» و پیامبر فرموده‌اند: دعای پنج کس پذیرفته نمی‌شود، مردی که طلاق زنش در اختیار اوست و زن آزارش می‌دهد و امکان پرداخت مهریه او را دارد و طلاقش نمی‌دهد و مردی که برده‌اش سه بار بگریزد و او را نفروشد و مردی که از زیر دیوار کژ شده که در حال فرو ریختن است بدون شتاب نگریزد تا دیوار بر او فرو ریزد، و مردی که به کسی وام داده و گواه نگرفته است و مردی که در خانه‌اش نشسته و بدون اینکه در جستجوی روزی برآید از خداوند طلب روزی کند. «۳»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، مردم به روزگار سلیمان (ع) گرفتار قحطی و خشکسال شدند. برای طلب باران بیرون آمدند. ناگاه به مورچه‌یی برخوردند که بر روی پاهای خویش ایستاده و دستها را بر آسمان برافراشته و می‌گوید پروردگارا همانا ما خلقی از آفریده‌های تو هستیم، ما را از فضل و احسان تو بی‌نیازی نیست، از پیشگاه

---

(۱). در صفحات ۱۲۲ و ۱۸۹ و ۲۶۹ جلد اول خصال صدوق همراه با ترجمه آقای کمره‌یی، چاپ ۱۳۵۴ خورشیدی، تهران، بدون ذکر سلسله اسناد آمده است. م.

(۲). در صفحات ۱۲۲ و ۱۸۹ و ۲۶۹ جلد اول خصال صدوق همراه با ترجمه آقای کمره‌یی، چاپ ۱۳۵۴ خورشیدی، تهران، بدون ذکر سلسله اسناد آمده است. م.

(۳). در صفحات ۱۲۲ و ۱۸۹ و ۲۶۹ جلد اول خصال صدوق همراه با ترجمه آقای کمره‌یی، چاپ ۱۳۵۴ خورشیدی، تهران، بدون ذکر سلسله اسناد آمده است. م.

خود به ما روزی برسان و ما را به گناههای آدمیان سفله و فرو مایه فرو مگیر «۱».

(۱) امام صادق (ع) فرموده است هر کس در دعا کردن چهل تن از برادران دینی خود را مقدم بر خویش بدارد و دعا کند و سپس برای خود دعا کند دعایش در مورد آنان و خودش برآورده می‌شود. «۲»

(۲) همان حضرت فرموده است هر مؤمنی که در شبانروز چهل گناه مرتکب شود و در حالی که براستی از گناه پشیمان باشد بگوید استغفار می‌کنم از پروردگاری که خدایی جز او نیست، زنده پاینده است و پدید آورنده آسمانها و زمین صاحب جلال و کرامت و از خداوند مسألت می‌کنم که توبه مرا بپذیرد خداوند آن گناهانش را می‌آمرزد. سپس فرمود: کسی که در شبانروز مرتکب چهل گناه شود در او خیری نیست. «۳»

(۳) همان حضرت فرموده است، هر بنده‌یی که در هر روز هفت مرتبه بگوید از خداوند بهشت را مسألت می‌کنم و به خداوند از آتش پناه می‌برم، آتش می‌گوید پروردگارا او را از من در پناه خود بگیر. امیر المؤمنین (ع) فرموده است، در پنج مورد دعا کردن را غنیمت بشمرید، هنگام خواندن و تلاوت قرآن و هنگام اذان و هنگام آمدن باران و هنگام رویاروی شدن صفهای جنگ برای شهادت و هنگام دعا کردن مظلوم که برای آن حاجبی جز عرش نیست. «۴»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است، خداوند روزی بندگان را از جایی که تصور و حساب نمی‌کنند قرار داده است و این به آن سبب است که بنده چون راه روزی را درست نداند دعا کردنش بیشتر می‌شود. همان حضرت فرموده است هر بنده‌یی که دعا کند و دعایش را به کلمات

«ما شاء الله و لا قوة الا بالله»

ختم کند حاجتش برآورده می‌شود، و فرموده است هر گاه بنده نیمه شب در پیشگاه خدایش بپاخیزد و چهار رکعت نماز بگزارد و در آن دل تاریک شب سجده شکر بجا آورد و سپس صد بار ما شاء الله بگوید خداوند متعال او را ندا می‌دهد که ای بنده من چه مقدار این کلمه را تکرار می‌کنی و حال آنکه خواستن و مشیت از من است و من برآوردن نیاز ترا

---

(۱). محجة البیضا، ص ۲۹۹، ج ۲ به نقل از ابو الصدیق ناجی آمده است. م.

(۲). در صفحات ۳۱۵ و ۳۱۸ جلد ۲ خصال همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۳). در صفحات ۳۱۵ و ۳۱۸ جلد ۲ خصال همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۴). برای اطلاع بیشتر از این روایات به صفحه ۲۲۶ تا ۲۲۸ جلد ۲ اصول کافی همراه با ترجمه آقای دکتر جواد مصطفوی مراجعه فرمایید. م.

مقدر کردم و خواستم، اکنون هر چه می‌خواهی بپرس.

(۱) اصبغ بن نباته «۱» می‌گوید: امیر المؤمنین علی (ع) در سجده خود می‌گفت «ای سرور من با تو چنان مناجات می‌کنم که بنده زبون با سرور خود مناجات می‌کند و از تو طلب می‌کنم، طلب کسی را که می‌داند تو عطا می‌کنی و چیزی از آنچه در نزد تو است کاسته نمی‌شود و از تو آمرزش می‌خواهم، آمرزش خواهی کسی که می‌داند گناهان را کسی جز تو نمی‌آمرزد و بر تو توکل می‌کنم، توکل کسی که می‌داند تو بر همه کاری توانایی.»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، هر کس پس از نماز عصر هفتاد بار استغفار کند خداوند هفتصد خطای او را می‌آمرزد و اگر او خطایی نداشته باشد از خطاهای پدرش می‌آمرزد و اگر او نداشته باشد از خطاهای مادرش می‌بخشد و اگر او نداشته باشد از خطاهای خواهر و برادرش می‌بخشد و اگر آنها خطا نداشته باشند از خطاهای نزدیکان او به ترتیب قرابت ایشان می‌بخشد. «۲»

(۳) امیر المؤمنین فرموده است هر کس که گرفتار باشد و هر چند گرفتاری او بزرگ باشد شایسته و سزاوارتر برای دعا از شخص آسوده نیست. زیرا هیچ آسوده‌یی از بلا در امان نیست. و فرموده است رسول خدا (ص)، هر گاه میوه تازه و نوباوه‌یی می‌دیدند آن را می‌بوسیدند و بر لبها و چشمهای خود می‌نهادند و می‌فرمودند پروردگارا همچنان که آغاز آمدن این میوه را در سلامت بما نشان دادی، آخر آن را هم در سلامت و عافیت به ما نشان بده. «۳» مالک جهنی می‌گوید: گلی به امام صادق (ع)

دادم. گرفت و بویید و بر چشمانش نهاد و فرمود هر کس گلی بدستش رسد آن را ببوید و بر چشم نهد و صلوات بر محمد و آل محمد فرستد، هنوز آن را بر زمین ننهاده خدایش می‌آمرزد.

(۴) امام صادق فرموده است هر کس در هر روز بیست و پنج مرتبه بگوید

---

(۱). اصبغ بن نباته مجاشعی از اصحاب خاص علی (ع) امیر المؤمنین است که پس از آن حضرت زنده بوده و از راویان عهد مالک اشتر است. رک. به: رجال نجاشی، ص ۶ چاپ داوری، قم. م.

(۲). در صفحه ۳۱۳ مکارم الاخلاق طبرسی، چاپ بیروت هم آمده است. م.

(۳). در مکارم الاخلاق طبرسی، ص ۱۷۰، چاپ بیروت، به نقل از امالی صدوق، ۱۳۹۲ قمری. م.

«پروردگارا زنان و مردان مؤمن و زنان و مردان مسلمان را بیامرز» خداوند به شمار همه مؤمنان گذشته و آنانی که تا روز قیامت می‌آیند برای او حسنه می‌نویسد و از خطاهایش محو می‌کند و بر درجه‌اش می‌افزاید.

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است از وامی که داشتم به پیامبر (ص) شکایت کردم. فرمودند: ای علی بگو «پروردگارا مرا به حلال خود از حرامت بی‌نیاز فرمای و به فضل خود از هر کس جز خودت مرا بی‌نیاز فرمای. که اگر به اندازه کوه صبیر وام داشته باشی خداوند آن را اداء خواهد فرمود.» (صبیر نام کوهی است در یمن و هیچ کوهی بزرگتر و پرشکوه‌تر از آن در یمن نیست.)

(۲) پیامبر فرموده‌اند: هیچ مرد و زن مؤمنی از آغاز روزگار تا روز قیامت نیست مگر آنکه شفیع کسی خواهند بود که در دعای خود بگوید پروردگارا مردان و زنان مؤمن را بیامرز و چه بسا که در روز قیامت برای بنده‌یی فرمان داده می‌شود که به دوزخ درافکنده شود و به سوی دوزخ برده می‌شود و در آن هنگام مردان و زنان مؤمن می‌گویند پروردگارا این همان کسی است که برای ما دعا می‌کرد، شفاعت ما را در باره‌اش بپذیر و خداوند شفاعت ایشان را می‌پذیرد و آن بنده رستگار می‌شود و رهایی می‌یابد. «۱»

(۳) امام باقر (ع) فرموده است خداوند مردی صحرانشین را برای دو کلمه دعایی که کرد آمرزید، خدایا اگر مرا عذاب کنی این منم که شایسته و سزاوار آنم و اگر مرا بیامرزی این تویی که شایسته و سزاوار آنی و خدایش به همین دو کلمه آمرزید.

(۴) ابو بصیر می‌گوید: به امام صادق (ع) گفتم دعای یوسف (ع) در چاه چه بوده است؟ زیرا ما در آن اختلاف نظر داریم. فرمود: همین که یوسف در چاه افکنده و از زندگی خویش ناامید شد گفت خدایا بر فرض که گناهان چهره مرا در پیشگاه تو

تباه کرده و ندای دعای من به سوی تو نمی‌رسد و برآورده نمی‌شود، من از تو به حق آن پیرمرد (یعقوب) مسألت می‌کنم که بر ناتوانی او رحمت آوری و من و او را به یک دیگر برسانی که تو بی‌تابی او برای من و شوق من برای او را می‌دانی.

(۵) ابو بصیر می‌گوید: آنگاه امام صادق (ع) گریست و فرمود من عرضه می‌دارم

---

(۱). در اصول کافی، ص ۲۷۰، ج ۴، همراه با ترجمه آقای دکتر جواد مصطفوی آمده است. م.

پروردگارا اگر گناهان و خطاها چهره مرا در پیشگاه تو تباه کرده است و ندای دعای من به سوی تو نمی‌رسد و برآورده نمی‌شود من به حق خودت که هیچ چیز چون تو نیست مسألت می‌کنم و به محمد (ص) که پیامبر تو و پیامبر رحمت است مسألت می‌کنم بار خدایا، بار خدایا، بار خدایا. و سپس امام صادق (ع) فرمود این دعا را بگویید و فراوان بخوانید که چه بسیار در گرفتاریهای بزرگ، من این دعا را می‌خوانم.

(۱) و همان حضرت فرموده است هر گاه بنده‌یی در حال سجده سه بار بگوید «یا الله، یا رباه، یا سیداه» خدایش پاسخ می‌دهد و می‌فرماید بنده من حاجت خود را بخواه. همچنین فرموده است دعا کردن مرد برای برادر مؤمن خود در غیاب او روزی را جلب و مکروه را دفع می‌کند. «۱»

(۲) ابراهیم بن هاشم می‌گوید: عبد الله بن جندب را در عرفات دیدم که با حال خوبی وقوف کرده بود دستهایش به سوی آسمان برافراشته و اشکهایش جاری بود و به زمین می‌ریخت و چون مردم از عرفات حرکت کردند گفتم، ای ابو محمد چه حال خوبی در وقوف داشتی که بهتر از آن ندیدم. گفت: به خدا سوگند من دعا نکردم مگر برای برادران دینی خودم زیرا از امام موسی بن جعفر (ع) شنیدم که می‌فرمود «هر کس برای برادر دینی خود در غیاب او دعا کند از عرش به او ندا می‌دهند برای تو صد هزار برابر آن است.» به این سبب خوش نداشتم یک صد هزار برابر مضمون شده را برای یک دعا که برای خود بکنم و ندانم که مستجاب می‌شود یا نه رها کنم. «۲»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، عیسی بن مریم (ع) از کنار قومی گذشت که می- گریستند، پرسید: چرا گریه می‌کنند؟ گفتند: بر گناهان خود می‌گریند، فرمود: هم اکنون دعا کنند و توبه نمایند، گناهانشان آمرزیده می‌شود.

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: کسانی که در دنیا قنوت خود را طولانی‌تر می‌خوانند از همه شما در موقف روز قیامت دارای راحت بیشتر و طولانی‌ترند. «۳»

(۵) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: آدم (ع) به پیشگاه خداوند از خود خوری و اندوه

(۱). به نقل از اصول کافی در محجة البیضاء، ص ۳۰۶، ج ۲، آمده است. م.

(۲). این روایت با اندک تفاوتی در اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ص ۵۸۶، آمده است. م.

(۳). ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۵۵. م.

شکایت کرد. جبریل فرود آمد و گفت: ای آدم «لا حول و لا قوة الا بالله» بگو. آدم (ع) آن را گفت و وسوسه و اندوه از او برطرف شد.

(۱) و رسول خدا فرموده‌اند: چون نیم روز می‌شود و خورشید روی به زوال می- نهد، درهای آسمان گشاده می‌شود و دعا پذیرفته و درهای بهشت باز می‌گردد. خوشا به حال کسی که برای او در آن هنگام عملی پسندیده به آسمان بر شود.

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، هنگامی که یوسف (ع) در زندان بود، جبریل آمد و گفت در تعقیب هر یک از نمازهای واجب سه بار بگو: «پروردگارا برای من گشایش و راهی برای بیرون شدن قرار بده و مرا از جایی که حساب نمی‌کنم روزی عنایت فرمای.» «۱»

(۳) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است هر کس همین که روز را به شب رساند سه بار این دو آیه را بخواند «هنگام شام و صبحگاه (در نماز مغرب و صبح) تسبیح و ستایش گویید و سپاس در آسمانها و زمین مخصوص اوست و شما نیز در تاریکی شب و نیم روز به ستایش او مشغول شوید» (آیات هفدهم و هیجدهم سوره روم) هیچ چیزی از خیرهای آن شب را از دست نخواهد داد و همه شرهای آن شب از او دفع می‌شود و هر کس همین کار را در صبح انجام دهد هیچ خیری از خیرهای آن روز را از دست نخواهد داد و همه شرهای آن روز از او دفع می‌شود. «۲»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس هنگامی که از خانه خود بیرون می‌آید

بسم اللّه

بگوید، دو فرشته گماشته بر او می‌گویند هدایت شدی و اگر

«لا حول و لا قوة الا باللّه»

بگوید، می‌گویند در پناه قرار گرفتی و محفوظ شدی و اگر «توکلت علی اللّه» بگوید، می‌گویند کارهای تو کفایت شد و شیطان می‌گوید چگونه ممکن است به بنده‌یی که هدایت و حفظ و کفایت شده است دسترسی یابم. «۳»

(۵) همان حضرت فرموده‌اند هیچ بامدادی نیست مگر آنکه دو فرشته ندا می‌دهند که ای جوینده خیر و نیکی شتاب کن و ای جوینده شر و بدی بس کن. آیا دعاکننده‌یی

---

(۱). به نقل از امالی صدوق با ذکر سلسله اسناد در بحار الانوار، ص ۱۸۵، ج ۹۵، آمده است. م.

(۲). در ثواب الاعمال صدوق، ص ۱۹۹، با ذکر سلسله سند آمده است. م.

(۳). با اندک تفاوتی از قول حضرت سجاد در اصول کافی، آمده است. م.

هست که دعایش برآورده شود، آیا آمرزش خواهی هست که گناهش آمرزیده شود، آیا توبه‌کننده‌یی هست که توبه‌اش پذیرفته شود، آیا غمگینی هست که دعا کند تا اندوهش برطرف شود. و تا هنگام غروب خورشید همچنان این سخنان را می‌گویند.

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، هر دعایی تا دعاکننده بر محمد و آل محمد درود نفرستد از رفتن به آسمان در پرده است (به آسمان برنمی‌شود). «۱»

(۲) روایت شده است که فاطمه زهرا (ع) هر گاه دعا می‌فرمود، برای مردان و زنان مؤمن دعا می‌کرد و برای خود دعا نمی‌کرد. به ایشان گفته شد: ای دختر رسول خدا چگونه برای مردم دعا می‌فرمایی و برای خود دعا نمی‌فرمایی؟ فرمود: نخست همسایه، سپس خانه. «۲»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، از جمله سخنانی که خداوند متعال به موسی بن عمران (ع) فرموده این است: ای پسر عمران هر کس بگوید مرا دوست می‌دارد و چون شب فرا رسد چشمش را خواب در رباید، در دوستی و محبت من صادق نیست.

مگر چنین نیست که هر دوستی، خلوت کردن با دوست را دوست می‌دارد؟ ای پسر عمران! من بر دوستان خود آگاهم. آنان چنانند که چون شب آنان را در برمی‌گیرد چشمها و دلهای ایشان سرگردان است و عقوبت من مقابل چشمهای آنان مجسم می‌شود. آنان با من چنان گفتگو می‌کنند که گویی مرا می‌بینند و چنان با من سخن می‌گویند که گویی در حضور منند. ای پسر عمران! با دل خود نسبت به من خاشع و با تن خود برای من فروتن باش و در تاریکی‌های شب از چشم خود اشک بیفشان و مرا فرا خوان که تو مرا نزدیک و اجابت‌کننده خواهی یافت. «۳»

(۴) امام صادق (ع) می‌گفته است، پروردگارا من که نسبت به تو گناه و سرکشی کرده‌ام چگونه تو را فراخوانم و با آنکه تو را می‌شناسم چگونه تو را فرا نخوانم، هر چند

(۱). با ذکر سلسله اسناد از قول حضرت صادق در اصول کافی، ص ۲۵۰، ج ۴، آمده است. م.

(۲). با ذکر سلسله سند به نقل از علل الشرائع صدوق (رضی الله عنه)، در بحار الانوار، ص ۸۲، ج ۴۳، چاپ جدید، آمده است. م.

(۳). شیخ حر عاملی (رضی الله عنه) این حدیث قدسی را با ذکر سلسله اسناد از قول شیخ صدوق (رضی الله عنه) در کتاب «الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیه»، ص ۵۷، چاپ ۱۳۸۴ قمری، نجف آورده است. م.

گنهکارم ولی دوستی تو در دل من است، دستهای آکنده از گناه را به سوی تو برکشیده‌ام و چشمان آکنده از امید را به سوی تو دوخته‌ام. ای مولای من! تو بزرگترین بزرگانی و من اسیرتر اسیران. من اسیر گناه و در گرو جرم خویشتنم، اگر تو با گناه من مرا بازخواست فرمایی، من با توجه به کرم تو از تو درخواست می‌کنم و اگر به ستم من مرا باز خواست فرمایی، من با توجه به عفو تو از تو درخواست می‌کنم. پروردگارا! اگر فرمان دهی که مرا در آتش افکنند، به دوزخیان خبر خواهم داد که من لا اله الا اللّه و محمد رسول اللّه می‌گفته‌ام. پروردگارا! طاعت و فرمانبرداری بنده تو را شاد می‌کند و معصیت بنده تو را زیانی نمی‌رساند، خدایا آنچه تو را شاد می‌کند به من ارزانی دار و آنچه را که برای تو زیان ندارد بر من ببخشای که تو مهربان‌ترین مهربانانی.

(۱) امام صادق (ع) فرموده است روزی در حالی که ابراهیم خلیل (ع) در کوهی که کنار بیت المقدس است به جستجوی چراگاهی برای گوسپندانش بود، آوایی شنید و متوجه مردی بلند قامت شد که دوازده وجب طول قامتش بود و نماز می‌گزارد، خلیل (ع) به او گفت: ای بنده خدا برای چه کسی نماز می‌گزاری؟ گفت: برای خدای آسمان. پرسید: آیا کسی از قوم تو باقی مانده است؟ گفت: نه، گفت: از کجا و چه چیز می‌خوری؟ گفت: در تابستان از میوه‌های این درخت می‌چینم و در زمستان از آن می‌خورم. پرسید: خانه‌ات کجاست؟ با دست به کوهی اشاره کرد، ابراهیم (ع) فرمود: آیا ممکن است مرا با خود به خانه‌ات ببری که امشب را پیش تو باشم؟

گفت: بین راه آبی است که از آن نمی‌توان گذشت. پرسید: تو خود چه می‌کنی؟ گفت:

من بر روی آب راه می‌روم. فرمود: مرا با خود ببر، شاید خداوند آنچه به تو ارزانی داشته است به من هم ارزانی فرماید. آن مرد عابد دست ابراهیم (ع) را گرفت و راه افتادند و چون به آب رسیدند، هر دو بر روی آن حرکت کردند و به خانه او رسیدند.

ابراهیم (ع) از او پرسید: کدام روز بزرگتر و سخت‌تر روزهاست؟ گفت: روز دین، روزی که مردم از یک دیگر می‌گریزند. ابراهیم فرمود: آیا موافقی که تو و من دست بر آسمان برداریم و به پیشگاه خدای عز و جل دعا کنیم که از شر آن روز مرا در

امان بدارد؟ گفت: دعای من برای تو چه سودی دارد که سه سال است دعایی می‌کنم و برآورده نشده است. فرمود: آیا به تو بگویم که چرا دعایت برآورده نشده است؟

گفت: آری، فرمود: چون خداوند بنده‌یی را دوست بدارد دعای او را دیر برآورده می‌فرماید. تا آنکه بنده بیشتر با او مناجات و از او استدعا و مسألت کند و هر گاه

بنده‌یی را دوست نداشته باشد دعای او را سریع برمی‌آورد یا آنکه نومیدی در دل او می‌اندازد. سپس به عابد فرمود: دعای تو چیست؟ گفت: روزی گله گوسفندی همراه جوانی که دارای زلف بود از کنار من گذشت. گفتم: ای جوان این گله از کیست؟

گفت: از ابراهیم خلیل الرحمن است. گفتم: پروردگارا اگر تو را در زمین خلیلی است او را به من نشان بده. ابراهیم (ع) فرمود: دعایت برآورده شد که من ابراهیم خلیلم.

آن دو یک دیگر را در آغوش کشیدند و دست دادند و چون خداوند پیامبر خود محمد (ص) را مبعوث فرمود، سنت مصافحه (دست دادن) را مقرر فرمود.

(۱) روایت شده است که علی بن حسین سجاد (ع) سرور عابدان این دعا را می‌خواند:

پروردگارا! سوگند به جلال و عزت تو که اگر از آن هنگام و آغاز روزگار که سرشت مرا آفریدی تا جاودانگی ابدی تو در خدایی، تو را با تمام وجودم و در هر چشم بر هم زدنی به اندازه حمد و ستایش همه بندگان عبادت کنم، در ادای شکر پوشیده‌ترین نعمتی که بر من ارزانی فرموده‌ای ناتوانم و اگر همه معادن آهن جهان را با دندانهای خویش ریز ریز بیرون آورم و با پلکهای چشم خویش همه زمین را شخم زنم با وجود آن مرا به اندازه عذاب همه مردم معذب کنی و جسم و جان مرا در دوزخ افکنی و جهنم را از من انباشته کنی تا آنجا که در آتش، کسی جز من معذب نباشد و جز من کس دیگری آتش‌گیره دوزخ نباشد، در قبال عقوبتی که مستوجب آن هستم بسیار اندک است.

(۲) شاعر چنین سروده است:

پروردگارا تو خود فرموده‌ای مرا بخوانید تا دعای شما را برآورم و وعده تو راست است و در آن هیچ تردید نیست، و اکنون من تو را فرا می‌خوانم، بر من عفو عنایت کن که مرا آرزویی جز عفو پسندیده تو نیست.

(۳) و گفته شده است:

پروردگارا تو جبار آسمان و شایسته به ستایش‌ها و سپاس‌هایی، من به نادانی گناه کردم، از من درگذر که عفو تو از بندگانت از تو دور نیست.

و گفته شده است:

پروردگارا چه بسیار گناهان را بر من پوشیده داشتی که قبح آن گناهان از همه گناهان افزون بوده است. شگفت نیست که تو از دیر باز بخشنده بزرگوار و پوشاننده

عیبهایی.

(۱)

مجلس چهل و پنجم در شب و روز جمعه و فضل جماعت

(۲) خداوند متعال در آیه نهم سوره جمعه فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه برای نماز روز جمعه ندا داده می‌شود همان دم به سوی خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که برای شما بهتر است، اگر بدانید.»

و خداوند متعال در آیه سوم سوره بروج فرموده است «و سوگند به شاهد و مشهود.»

(۳) امام باقر (ع) فرموده است، روز جمعه را از این جهت جمعه نام نهاده‌اند که خداوند متعال در آن روز خلق خود را جمع فرمود که میثاق دوستی با محمد (ص) و وصی او ببندند و چون خلق را در آن روز جمع کرد نامش را جمعه نهاد «۱».

پیامبر (ص) فرموده‌اند: گزیده‌تر روزها روز جمعه است و مقصود از کلمه شاهد (در آیه سوم سوره بروج) آن است و روز عرفه مشهود است. «۲»

(۴) امام باقر فرموده است، هر مسافری که با رغبت و محبت نسبت به جمعه نماز بگزارد، خدای عز و جل به او پاداش صد نماز جمعه شخص مقیم را ارزانی می‌فرماید. «۳»

(۵) امام صادق (ع) فرموده است، هر کس در فاصله ظهر پنجشنبه تا ظهر جمعه از مؤمنان بمیرد خدایش او را از فشار قبر در پناه می‌گیرد. «۴»

(۶) همان حضرت فرموده است، هیچ گامی به سوی نماز جمعه برداشته نمی‌شود، مگر اینکه خداوند پیکر آن شخص را بر آتش حرام می‌کند و هر کس همراه ایشان در صف اول نماز بگزارد، چنان است که همراه رسول خدا در صف اول نماز گزارده باشد. «۵»

(۱). این روایت از جابر جعفی از قول امام باقر (ع) با توضیح و تفصیل بیشتری در اختصاص شیخ مفید، ص ۱۲۴، چاپ نجف، آمده است. م.

(۲). برای اطلاع بیشتر از روایات دیگر در همین مورد به معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۲۹۸، مراجعه فرمایید. م.

(۳). با ذکر سلسله اسناد در ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۵۹، آمده است. م.

(۴). در امالی صدوق، ص ۱۶۹ و ثواب الاعمال، ص ۱۷۷، آمده است. م.

(۵). امالی، صدوق، ص ۲۲۱. م.

(۱) امیر المؤمنین (ع) فرموده است، مردم در نماز جمعه سه دسته‌اند: گروهی که با سکوت و آرامش پیش از آنکه امام حاضر شده باشد، حاضر می‌شوند و همین کار، کفاره گناهان ده روز است. یعنی از جمعه تا جمعه بعد و سه روز افزون بر آن و این به مناسبت گفتار خداوند است که فرموده است هر کس یک کار نیک انجام دهد برای او ده برابر آن خواهد بود. دسته دوم گروهی که فقط به ظاهر و برای ریا و تملق به نماز حاضر می‌شوند و پاداش آنان هم فقط همین حضور ایشان است و بس. دسته دیگر آنان هستند که در هنگامی که امام مشغول سخنرانی است می‌رسند یا هنگامی که امام به نماز ایستاده است می‌رسند و نماز می‌گزارند، این گروه بر خلاف سنت عمل کرده‌اند، و آنان از خداوند مسألت می‌کنند، ولی بدست خداوند است که اگر بخواهد به آنان عطا می‌فرماید و اگر بخواهد ایشان را محروم می‌کند. «۱»

(۲) امام باقر (ع) فرموده است، چون خداوند بندگان را در قیامت مبعوث می‌کند، روزها هم در صحنه قیامت آشکار می‌شود، آنچنان که مردم نام و خواص آنها را می‌شناسند. روز جمعه پیشاپیش روزها حرکت می‌کند و پرتویی رخشان دارد و دیگر روزها از پی آن روان است. گویی عروسی گرامی و با وقار است که به مردی آرزومند و توانگر هدیه می‌شود. و روز جمعه شاهد و گواه کسانی است که در نماز جمعه شرکت کرده‌اند. مؤمنان به اندازه شرکت و پیشی گرفتن در گزاردن نماز جمعه وارد بهشت می‌شوند. «۲»

(۳) امام باقر (ع) فرموده است، نماز جمعه واجب است و جمع شدن برای آن هم همراه امام عادل واجب است. اگر کسی بدون علت سه نماز جمعه را ترک کند، سه فریضه را ترک کرده است و هیچ کس جز منافق سه فریضه را ترک نمی‌کند. «۳»

و همان حضرت فرموده است، هر کس بدون عذر سه جمعه پیاپی نماز جمعه را ترک کند، خداوند بر دلش زنگار می‌زند. «۴»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: روز جمعه برترین روزهاست. پاداش حسنات در آن دو چندان می‌شود و درجات در آن برتر و دعاها پذیرفته و برآورده می‌شود و اندوهها

(۱). امالی، صدوق، ص ۲۲۳، م.

(۲). امالی، صدوق، ص ۲۲۱. م.

(۳). دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی، ص ۱۸۰، ج ۱. م.

(۴). بحار الانوار، ص ۱۶۳، ج ۸۹، به نقل از کتاب المقنعه. م.

در آن مرتفع و حوائج بزرگ برآورده می‌شود و آن روزی است که شمار رهاشدگان از آتش جهنم افزوده می‌گردد. هر کس حرمت و حق آن روز را بشناسد و دعا کند، خداوند او را از آزادشدگان از جهنم قرار می‌دهد و اگر در شب و روز جمعه بمیرد، همچون شهید مرده است و در قیامت ایمن مبعوث می‌شود. و هر کس حرمت آن را کوچک بشمارد و حق آن را تباه کند، خداوند متعال او را به آتش جهنم می‌اندازد، مگر آنکه توبه کند. «۱»

(۱) از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرموده است، شب جمعه شبی رخشان و سپید و روز آن بسیار درخشنده و تابناک است. هر کس شب جمعه درگذرد خداوند برای او رهایی از فشار قبر را می‌نویسد و هر کس روز جمعه بمیرد، خداوند برای او رهایی از آتش را مرقوم می‌فرماید. «۲»

(۲) از امام صادق (ع) روایت شده است که خداوند متعال از همه چیز، چیزی را برگزیده است و از روزها، روز جمعه را انتخاب فرموده است. «۳»

(۳) امام باقر (ع) فرموده است، خداوند در هر شب جمعه از اول تا آخر شب ندا می‌دهد: «آیا بنده مؤمنی هست که پیش از طلوع سپیده برای نیازهای دنیا و آخرت خود مرا فرا خواند و حاجتش را برآورم؟ آیا بنده مؤمنی هست که پیش از سپیده توبه کند و توبه‌اش را بپذیرم؟ آیا بنده مؤمنی هست که روزی او بر او سخت و دشوار شده باشد و پیش از سپیده از من طلب افزونی کند تا بر روزیش بیفزایم و گشایش دهم؟

آیا بنده مؤمن بیمار و دردمندی هست که پیش از سپیده‌دم مرا فرا خواند و شفایش دهم؟ آیا بنده مؤمن زندانی و گرفتاری هست که پیش از سپیده دم، خلاص خود را مسألت کند و او را رهایی بخشم؟ آیا بنده مؤمن ستم دیده‌یی هست که پیش از سپیده دم از من دادخواهی کند و او را یاری دهم و انتقامش را بگیرم؟» و این ندا دادن همچنان تا طلوع سپیده ادامه دارد. «۴»

(۱). بحار الانوار، ص ۲۷۴، ج ۸۹، به نقل از کتاب عدة الداعی از قول حضرت رضا (ع) از پیامبر (ص) آمده است. م.

(۲). بحار الانوار، صفحات ۲۷۱ و ۲۷۲ جلد ۸۹ به نقل از محاسن برقی آمده است. م.

(۳). بحار الانوار، ص ۲۸۶، ج ۸۹، به نقل از المقنعه، آمده است. م.

(۴). روایاتی نظیر این روایت از دعائم الاسلام و تفسیر علی بن ابراهیم قمی و امالی صدوق در صفحات ۲۶۶ و ۲۷۹ جلد ۸۹ بحار الانوار آمده است. م.

ص:۵۳۳

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، بنده مؤمن چون حاجتی از خداوند متعال مسألت می‌کند، برآوردن آن را تا روز جمعه به تأخیر می‌اندازد تا او را به فضل روز جمعه مخصوص فرماید. «۱»

(۲) همان حضرت فرموده‌اند: خداوند را برای بندگان خویش کرامتهایی است که در هر شب و روز جمعه به ایشان ارزانی می‌فرماید. بنا بر این در شب و روز جمعه فراوان تسبیح و تهلیل کنید و خدا را بسیار ستایش کنید و بر پیامبر (ص) فراوان درود فرستید. «۲»

(۳) و هم از ایشان روایت شده است که هر یک از شما که به جمعه می‌رسد، به چیزی سرگرم نشود که از عبادت باز ماند که در آن روز خداوند بندگان را می‌آمرزد و بر ایشان رحمت فرو می‌فرستد. «۳» و هم ایشان فرموده است، صدقه دادن روز و شب جمعه هزار برابر است و درود فرستادن بر پیامبر و آل او موجب هزار حسنه و زدودن هزار سیئه و رسیدن به هزار درجه است. آن کس که در شب جمعه بر پیامبر درود می‌فرستد تا روز قیامت پرتوش در آسمانها رخشان است و همانا که فرشتگان آسمانها برای او طلب آمرزش می‌کنند و فرشته گماشته بر مرقد پیامبر (ص) تا روز قیامت برای او آمرزش خواهی می‌کند. «۴»

(۴) باز از همان حضرت روایت است که از شامگاه پنجشنبه تا غروب روز جمعه فرشتگانی از آسمان فرو می‌آیند که با ایشان قلمهای زرین و صفحات سیمین است و در آن چیزی از اعمال جز درود فرستادن بر پیامبر (ص) را نمی‌نویسند. «۵»

(۵) زراره می‌گوید: امام صادق (ع) چندان بر نماز جمعه ما را تشویق می‌فرمود که پنداشتیم مایل است برای آن به حضورش برسیم. پرسیدم: آیا فردا صبح به حضور شما بیاییم. فرمود: نه، منظورم این بود که هر کجا هستید مواظب باشید.

غسل جمعه سنت و مستحب مؤکد است و ترک آن شایسته نیست و امیر المؤمنین (ع) هر گاه می‌خواست کسی را توبیخ کند، می‌فرمود: تو از کسی که

---

(۱). محاسن برقی، ص ۵۸ و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۲۷۱، ج ۸۹، آمده است. م.

(۲). المقنعه، ص ۲۵ و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۳۱۴، ج ۸۹، آمده است. م.

(۳). ثواب الاعمال، صدوق، ص ۳۴. م.

(۴). المقنعه، ص ۲۶ و بحار الانوار، ص ۳۱۴، ج ۸۹، آمده است. م.

(۵). خصال، صدوق، ص ۳۱، ج ۲. م.

غسل جمعه را ترک می‌کند ناتوان‌تری و فرموده است هر کس غسل جمعه کند، از آن جمعه تا جمعه بعد در طهارت معنوی است. «۱»

(۱) امام باقر (ع) فرموده است، هر کس موی سبیل خود را روز جمعه کوتاه کند و ناخن بگیرد و هنگامی که آن کار را انجام می‌دهد بگوید «بنام خدا و برای خدا و بر سنت محمد و آل محمد» هیچ خراشه ناخنی و هیچ تار مویی فرو نمی‌ریزد مگر اینکه خداوند پاداش آزاد کردن یک برده برای او می‌نویسد و بیمار نمی‌شود مگر به بیماری مرگ (پیش از مرگ گرفتار بیماری‌های مکرر و ممتد نمی‌شود.) «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرد برتر است. «۳»

(۳) امام باقر فرموده است، سه چیز موجب کفاره گناهان است: وضو گرفتن در سحرهای سرد، رفتن شب و روز به نماز جماعت و مواظبت بر نماز جماعت. «۴»

(۴) پیامبر (ص) به عثمان بن مظعون «۵» چنین فرمودند: ای عثمان! هر کس نماز صبح را با جماعت بگزارد و سپس بنشیند و تا هنگام طلوع خورشید به ذکر و یاد خدا مشغول شود، برای او در بهشت هفتاد درجه است و فاصله میان هر دو درجه به اندازه مسافتی است که اسب گزیده با شتاب و تاخت در هفتاد سال بپیماید. و هر کس ظهر را با جماعت بگزارد برای او در بهشت عدن پنجاه درجه است که فاصله میان هر درجه به اندازه مسافتی است که اسب گزیده تیز رو در پنجاه سال طی کند و هر کس نماز عصر را با جماعت بگزارد، برای او پاداشی معادل آزاد کردن هشت تن از فرزندان اسماعیل (ع) است که دارای زن و فرزند و سرپرست خانواده باشند. و هر کس نماز مغرب را در جماعت بگزارد برای او پاداشی معادل حج و عمره پذیرفته شده است و هر کس نماز عشا را با جماعت بگزارد، برای او پاداشی همچون شب‌زنده‌داری شب قدر است.

---

(۱). بحار الانوار، ص ۳۵۷، ج ۸۹، به نقل از شهید ثانی آمده است. م.

(۲). من لا یحضره الفقیه، ص ۳۰ و اصول کافی، ص ۴۱۷، ج ۳، از قول حضرت صادق آمده است. در محجة البیضاء، ص ۳۲۳، ج ۱، در این مورد توضیحی هم آمده است. م.

(۳). به صورتهای مختلف در منابع اهل سنت هم آمده است. رک. به: اللؤلؤ و المرجان فیما اتفق علیه الشیخان، ص ۱۲۸، ج ۱. م.

(۴). معانی الاخبار، ص ۳۱۴ و خصال صدوق، ص ۴۲، ج ۱ و محاسن برقی، ص ۴. م.

(۵). از اصحاب و مهاجران بسیار محترم که هر دو هجرت به حبشه را هم انجام داده و به سال دوم هجرت درگذشته است. رک. به: استیعاب، ص ۸۵، ج ۳، در حاشیه اصابه. م.

(۱) و نیز پیامبر فرموده‌اند: آیا شما را به چیزی راهنمایی کنم که خطاها را بیامرزد و بر حسنات بیفزاید؟ گفته شد: آری، فرمودند: با وجود سختی‌ها، وضو گرفتن و فراوان به سوی مسجد گام برداشتن و منتظر نشستن پس از نماز برای نماز دیگر و هیچ کس از شما نیست که در خانه خود تطهیر کند و همراه مسلمانان نماز جمعه بگزارد و برای نماز دیگر منتظر بنشیند، مگر اینکه فرشتگان عرضه می‌دارند: خدایا، او را بیامرز، خدایا او را رحمت فرمای. و چون برای نماز بپا می‌خیزید، صفهای خود را راست و استوار بدارید و فاصله‌ها را پر کنید و چون امام شما تکبیر گفت، شما هم تکبیر بگویید. برای مردها صفهای جلو بهتر است و صفهای آخر کم ارزش‌تر.

(۲) همان حضرت فرموده‌اند: هر کس از جماعت و گروه مسلمانان جدا شود، قید اسلام را از گردن برداشته است. گفته شد: ای رسول خدا! منظور از جماعت مسلمانان چیست؟ فرمود: یعنی جماعتی که بر حق هستند، هر چند شمارشان اندک باشد.

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، پیامبر (ص) با همسایگان مسجد شرط فرمودند که برای نمازها در مسجد حاضر شوند و فرمودند: آیا این کسانی که برای نماز در مسجد حاضر نمی‌شوند بس می‌کنند یا آنکه بگویم کسی اذان و اقامه بگوید و اگر حاضر نشدند به مردی از اهل بیت خودم یعنی علی (ع) دستور دهم خانه آنان را که به نماز نمی‌آیند با هیزم و هیمه آتش بزند.

(۴) و نیز فرموده‌اند: روزی پیامبر (ص) نماز صبح گزاردند و چون نماز تمام شد روی به اصحاب خود فرمودند و سؤال کردند: آیا فلان و فلان در نماز حاضر شده‌اند؟

گفتند: نه، پرسیدند: آیا آنان در سفرند؟ گفتند: نه، فرمودند: همانا حضور در هیچ نمازی بر منافقان سخت‌تر از حضور در نماز صبح و عشاء نیست و اگر آنان فضیلت این دو نماز را بدانند، اگر با سختی هم باشد حاضر می‌شوند. «۱»

(۵) و پیامبر فرموده‌اند: همانا صفهای نماز جماعت امت من همچون صفهای فرشتگان آسمان است و گزاردن یک رکعت با جماعت معادل بیست و چهار رکعت است که هر رکعت آن در نظر خداوند محبوب‌تر از عبادت چهل سال است. هر مؤمنی که

به نماز جماعت می‌رود، خداوند ترس‌های روز قیامت را بر او تخفیف می‌دهد و سبک می‌فرماید و سپس فرمان می‌دهد او را به بهشت برند، و بلند خواندن

---

(۱). این روایت به همین صورت به نقل از من لا یحضره الفقیه صدوق (رضی الله عنه)، در ص ۳۴۳ جلد اول محجة البیضای فیض کاشانی (رضی الله عنه) آمده است. م.

قرائت نماز چنان است که لهیب و شراره آتش را به همان اندازه که صدای شخص می‌رسد از او دور می‌کند و براحتی از پل صراط می‌گذرد و با وارد شدن به بهشت شادمانی بسیار به او دست می‌دهد. همچنین پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس نماز عشاء و نماز صبح را با جماعت بگزارد، در پناه خدای عز و جل قرار می‌گیرد. «۱»

(۱) امام باقر (ع) فرموده است، از همسایگان مسجد که نماز خود را در مسجد نگزارند، نمازشان پذیرفته نیست، مگر آنکه بیمار و گرفتار باشند. «۲»

(۲)

مجلس چهل و ششم در فضیلت مساجد

(۳) خداوند متعال در آیه یک صد و بیست و هفت سوره بقره فرموده است «هنگامی که ابراهیم و اسماعیل دیوارهای کعبه را برافراشتند و عرضه داشتند پروردگارا از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی.» و در آیه هیجدهم سوره توبه فرموده است «همانا فقط کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده، نماز را بر پا می‌دارند و زکات را می- پردازند و از کسی جز خدا نمی‌ترسند و مساجد را آباد می‌کنند و شاید که ایشان از هدایت یافتگان باشند.»

(۴) بدان که این آیه را شأن نزول و داستانی است: یکی از سران قریش اسیر مسلمانان شد. گروهی از مسلمانان او را سرزنش کردند که کافر است و قطع پیوند خویشاوندی کرده است و مشرکان را در جنگ با پیامبر (ص) و مسلمانان یاری داده است. آن مرد گفت: چرا فقط معایب ما را برمی‌شمرید و کارهای پسندیده ما را نمی- گویید؟ گفتند: کارهای پسنده شما چیست؟ گفت: ما مسجد الحرام را آباد می‌داریم، پرده دار کعبه‌ایم، اسیران را آزاد می‌کنیم، اشخاص خائف و ترسان را امان می‌دهیم و عهده‌دار سقایت حاجیانیم و خداوند متعال، آیه هفدهم سوره توبه را نازل فرمود که در آن می‌فرماید «مشرکان را که خود گواهی بر کفر خویش می‌دهند نرسد که مساجد را آباد دارند. اعمال آنان تباه است.» و سپس فرموده است «همانا فقط آباد کردن

---

(۱). این روایت هم از قول حضرت صادق و از همان منبع در همان صفحه محجة البیضاء آمده است. م.

(۲). در صفحه ۱۰۳ من لا یحضره الفقیه و به نقل از آن در صفحه ۳۴۲ جلد اول محجة البیضای فیض کاشانی آمده است. م.

مساجد بر عهده کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان دارند. «۱»

(۱) مشرکان می‌پنداشته‌اند که آبادی مسجد یعنی ساختمان آن و رفت و روب و و آراستن و گچکاری و امثال آن است و خداوند بیان فرموده است که آبادی مساجد نخست به ایمان آوردن به خداوند و سپس به فراوانی رکوع و سجود و اطاعت و عبادت است.

(۲) و خداوند در سوره نور فرموده است «در خانه‌هایی که خداوند اجازه فرموده برافراشته شود و نام خداوند در آن برده شود.» و منظور مساجد است که بدین گونه آباد و مرمت می‌شود و آیه یک صد و بیست و هفتم سوره بقره هم ناظر به همین معنی است.

(۳) و خداوند متعال در سوره جن فرموده است «همانا مساجد مخصوص خداست پس نباید با خداوند هیچ کس غیر از او را پرستش کنید.» و بدین گونه مساجد را به خود اضافه تخصیصی فرموده، همچنان که کعبه را بر خود اضافه فرموده و گفته است «پس پروردگار این خانه را عبادت کنند.» (آیه سوم سوره ایلاف.)

(۴) امام صادق فرموده است، خداوند به چیزی برتر از سکوت و رفتن به مسجد پرستش نشده است. و فرموده است سه چیز به پیشگاه خداوند عز و جل شکایت می- برند: مسجدی که خراب شده و مردم در آن نماز نمی‌گزارند. دانایی که میان نادانان گرفتار باشد. قرآن بسته‌ای که بر آن گرد و خاک نشسته و کسی آن را نمی‌خواند. «۲»

(۵) امام باقر فرموده است در کوفه مساجدی فرخنده و مساجدی لعنت شده است.

اما مساجد فرخنده و مبارک، از جمله آنها مسجد غنی است و به خدا سوگند که قبله آن مستقیم و سرشت آن پاکیزه است و همانا آن را مرد مؤمنی ساخته است و دنیا از میان نخواهد رفت مگر اینکه کنار آن مسجد دو چشمه خواهد جوشید و کنار آن دو بوستان بوجود خواهد آمد. ولی اهل آن مسجد نفرین شده‌اند و سعادت حضور در آن از ایشان سلب شده است. دیگر مسجد بنی ظفر و مسجد سهله و مسجد حمراء و مسجد جعفی است که امروز دیگر مسجد ایشان نیست و به آن درس هم می‌گویند.

اما مساجد نفرین شده عبارت است از: مسجد ثقیف، مسجد اشعث، مسجد جریر

---

(۱). در تفسیر ابو الفتوح رازی، صفحه ۴۶۹ جلد پنجم، چاپ مرحوم آقای شعرانی، ضمن نقل این موضوع آمده است که اسیر مذکور عباس عموی پیامبر (ص) بوده است. م.

(۲). خصال، صدوق، ص ۶۹، ج ۱. م.

ص:۵۳۸

بجلی و مسجد سماک و مسجدی در ناحیه حمراء که بر روی گور فرعونی از فرعون‌های روزگار ساخته شده است. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، امیر المؤمنین علی (ع) از نماز گزاردن در پنج مسجد کوفه نهی فرموده است، مسجد اشعث بن قیس، مسجد جریر بن عبد الله بجلی، مسجد سماک بن مخرمة، مسجد شبث بن ربعی و مسجد تیم. گوید: امیر المؤمنین علی (ع) هر گاه به مسجد آنان می‌نگریست می‌فرمود: این همچون بیعت تیم است و معنای آن این بود که آنان از روی بغض و کینه، همراه علی (ع) نماز نمی‌گزاردند. نفرین خدا بر آنان باد. «۲»

(۲) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، حریم مسجد از هر سو چهل ذراع است و همسایگی مسجد از هر سو تا چهل خانه است. «۳»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس مسجدی را رفت و روب کند، خداوند برایش پاداش آزاد کردن برده‌یی می‌نویسد و هر کس هر چیزی را از آن که چشمی را ناخوش آید بیرون برد (غبارروبی کند) خدایش دو بهره از رحمت خویش برایش می‌نویسد. «۴»

(۴) و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس روز پنجشنبه و شب جمعه مسجد را جاروب کند و همان اندازه خاکی که در چشم می‌نشیند، بیرون ببرد خدایش او را می‌آمرزد. «۵»

(۵) اصبغ بن نباته می‌گوید: روزی در مسجد کوفه حضور امیر المؤمنین (ع) بودیم.

فرمود: ای مردم کوفه! خداوند نسبت به شما محبتهایی فرموده که نسبت به کس دیگری

---

(۱). غنی، جعفی، ظفر نام قبیله‌هایی است که نامشان در صفحات ۲۴۷ و ۳۴۲ و ۴۰۹ جمهرة انساب العرب ابن حزم اندلسی، چاپ عبد السلام محمد هارون، مصر، ۱۳۹۱ ق آمده است. و این روایت در صفحه ۴۸۴ کتاب الغارات ثقفی، درگذشته ۲۸۳ قمری، چاپ استاد فقید جلال الدین محدث ارموی و به نقل از آن و منابع دیگر در صفحه ۳۶۰ جلد هشتاد و سوم بحار الانوار آمده است. م.

(۲). خصال، صدوق، ص ۲۷۰، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی. م.

(۳). بحار الانوار، ص ۳، ج ۸۴، به نقل از خصال صدوق با ذکر سلسله اسناد آمده است. م.

(۴). امالی صدوق، ص ۱۰۸ و به نقل از آن با توضیح در بحار الانوار، ص ۳۸۳، ج ۸۲ آمده است. م.

(۵). ثواب الاعمال، صدوق (رضی الله عنه)، ص ۵۱، چاپ آقای غفاری. م.

ص:۵۳۹

چنان نکرده است. نخست اینکه جایگاه نماز و مسجد شما را برتری داده است.

آنجا (مسجد کوفه) خانه آدم و نوح و ادریس علیهم السلام است و محلی است که ابراهیم خلیل (ع) و برادرم خضر (ع) و خودم در آن نماز می‌گزاریم و مسجد شما یکی از چهار مسجدی است که خداوند آن را برگزیده است. گویی روز قیامت آن را شبیه اشخاصی که محرم هستند در دو جامه سپید می‌بینم که برای نمازگزاران در خود و اهل خویش شفاعت می‌کند و شفاعتش پذیرفته می‌شود و روزگار سپری نخواهد شد تا اینکه حجر الاسود در آن نصب شود و زمانی خواهد آمد که جایگاه نماز گزاردن مهدی (ع)- که از فرزندزادگان من است- می‌شود و جایگاه نماز گزاردن همه مؤمنان و دل هر مؤمنی به سوی آن است. این مسجد خود را خلوت مگذارید و با نماز گزاردن در آن به خداوند متعال تقرب جویید و برای برآمدن حوائج خود در آن مسجد دعا کنید و اگر مردم برکاتی را که در این مسجد است بدانند، از دورترین نقاط زمین هر چند با کشیدن خودشان بر زمین و برف باشد به زیارت آن می‌آیند. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، بر شما باد به رفتن به مساجد که آنها خانه‌های خدا در زمین است. هر کس در حالی که خود را پاکیزه کرده باشد به مسجد برود، خدایش او را از گناهان پاک می‌کند و او را از زائران خود می‌نویسد. در مساجد بسیار نماز بگزارید و دعا کنید و در مساجد مختلف نماز بگزارید که هر سرزمین و بقعه، روز رستاخیز برای کسی که در آن نماز گزارده است گواهی می‌دهد. «۲»

(۲) همان حضرت فرموده است، هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل و بنده صالحی وارد کوفه نشده مگر اینکه در مسجد آن نماز گزارده است و رسول خدا (ص) هم شب معراج چون از فراز مسجد کوفه عبور فرمود، فرشته از خداوند کسب اجازه کرد و پیامبر (ص) دو رکعت نماز در آن گزاردند. نماز واجب در آن مسجد پاداش هزار نماز دارد و نماز مستحب پاداش پانصد نماز دارد و نشستن در آن مسجد بدون قرآن خواندن هم عبادت است. و به این مسجد برو هر چند با زحمت و سختی باشد. «۳»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس به مسجدی برود که در آن نماز جماعت باشد،

---

(۱). بحار الانوار، ص ۳۹۰، ج ۱۰۰، چاپ جدید، کتاب المزار. م.

(۲). امالی صدوق، ص ۱۲۰ و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۳۸۴، ج ۸۳، آمده است. م.

(۳). به نقل از کتاب الغارات ثقفی در بحار الانوار، ص ۳۵۹، ج ۸۳، آمده است. م.

ص:۵۴۰

به هر گامی که برمی‌دارد برای او هفتاد هزار حسنه نوشته می‌شود و همان اندازه بر درجه‌اش افزوده می‌شود و اگر در آن حال بمیرد، خداوند هفتاد هزار فرشته بر او می‌گمارد که در گورش او را دیدار کنند و در وحدت و تنهایی انیس او باشند و تا هنگامی که مبعوث شود برای او استغفار می‌کنند.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس صدای اذان را در مسجد بشنود و بدون عذر و علتی از آن بیرون رود، منافق است. مگر اینکه بخواهد به مسجد برگردد. «۱»

(۲) و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس مسجدی بسازد که خدای در آن یاد کرده شود، خداوند برای او خانه‌یی در بهشت می‌سازد و هر کس یک برده مسلمان را آزاد کند، مایه آزادی او از دوزخ است و هر کس موی خود را در اسلام و راه خدا سپید کرده باشد، آن سپیدی در قیامت برای او نور خواهد بود.

(۳) و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس سخن و حدیث او قرآن، و خانه‌اش مسجد باشد، خدایش برای او خانه‌یی در بهشت می‌سازد. «۲»

امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است نماز در بیت المقدس معادل هزار نماز و نماز در مسجد بزرگ شهر معادل صد نماز و نماز در مسجد قبیله معادل دوازده نماز است. و نمازی که مرد به تنهایی در خانه خود می‌خواند فقط یک نماز است. «۳»

(۴) و همان حضرت فرموده است، هر کس به مسجد آمد و شد کند به یکی از این خصال هشتگانه می‌رسد، دست یافتن به برادری دینی که در راه خدا از یک دیگر بهره‌مند می‌شوند، یا دانش تازه‌یی، یا آیه محکمی یا شنیدن کلمه‌یی که او را به هدایت رهنمون کند یا رحمتی که منتظر آن است، یا کلمه‌یی که او را از کار زشتی باز دارد، یا ترک کردن گناهی از روی حیا یا بیم از خداوند. «۴»

(۵) امام صادق (ع) فرموده است، بهترین مساجد زنان شما، خانه‌های شماست. «۵»

---

(۱). امالی صدوق، ص ۳۰۰ و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۳۷۲، ج ۸۳، آمده است. م.

(۲). از قول حضرت صادق از پیامبر (ص) در همان صفحه امالی و صفحه ۳۸۵ همان جلد بحار الانوار نقل شده است. م.

(۳). دعائم الاسلام، قاضی نعمان، ص ۱۴۸، ج ۱، چاپ مصر، ۱۳۸۳ قمری. م.

(۴). نهایه، شیخ طوسی، ص ۲۳، و محاسن برقی، ص ۴۸ و قرب الاسناد حمیری، ص ۳۳، چاپ سنگی. م.

(۵). تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ص ۳۲۵، ج ۱. م.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر گاه دیدید قرآنها آراسته و مساجد زیور شده و مناره‌ها بلند و طولانی شده و قرآن را فقط برای نشان دادن آواز خوش می‌خوانند و مساجد راه عبور و مرور است، در آن زمان، مؤمن از کبریت احمر هم کمیاب‌تر و گرانبهاتر است. همانا مساجد چنان مردمی آراسته و ظاهر بدنهایشان پاکیزه است، ولی دلهای ایشان پلیدتر از لاشه مردار است.

(۲)

مجلس چهل و هفتم در فضیلت ماه رمضان

(۳) ماه رمضان را از این جهت رمضان نامیده‌اند که در آن ماه گاهی از شدت گرما بره‌های گوسپندان و کره شترها می‌مرده‌اند و گفته شده است به این نام، از آن جهت نامیده شده که گناهان را ذوب و نابود می‌کند.

(۴) خداوند در آیه یک صد و هشتاد و سوم سوره بقره فرموده است. «ای اهل ایمان بر شما هم روزه گرفتن نوشته و مقرر گردید همچنان که بر کسانی که پیش از شما بوده‌اند واجب بوده است و این برای آن است که شما پرهیزگار شوید.»

(۵) و هم در آیه یک صد و هشتاد و پنجم همان سوره فرموده است «ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است برای هدایت مردم و با دلایل روشن برای راهنمایی و امتیاز حق از باطل.»

(۶) امام باقر (ع) فرموده است، پیامبر (ص) در جمعه آخر ماه شعبان خطبه‌یی ایراد فرمودند و پس از حمد و نیایش خداوند چنین فرمودند: ای مردم! همانا ماهی بر شما سایه می‌افکند که در آن شب قدر قرار دارد که از هزار ماه برتر است. ماه رمضان است که خداوند روزه گرفتن آن را واجب فرموده است و برای شبی از آن شب زنده- داری و نماز مستحب گزاردن را مقرر فرموده است و هر کس در آن شب نماز مستحبی بگزارد پاداش آن معادل نماز گزاردن هفتاد شب در ماههای دیگر است، هر کس در ماه رمضان یکی از کارهای پسندیده و مستحب را انجام دهد، برای او پاداشی معادل پاداش عبادات واجب مقرر می‌فرماید و هر کس در ماه رمضان یکی از واجبات را انجام دهد، چنان است که هفتاد فریضه در ماههای دیگر. رمضان ماهی است که خداوند بر روزی مؤمن در آن می‌افزاید و هر کس در آن ماه، روزه دار مؤمنی را افطار دهد، نزد خداوند پاداشی چون آزاد کردن برده خواهد داشت و گناهان گذشته‌اش

آمرزیده خواهد شد. گفتند: ای رسول خدا! همه ما بر این کار که به روزه دار افطار بدهیم توانا نیستیم. فرمودند: خداوند متعال، کریم است و این پاداش را به هر کس که با یک جرعه شیر یا آب گوارا یا دو دانه خرمای کوچک کسی را افطار دهد و بر بیشتر از آن قدرت نداشته باشد عنایت می‌فرماید. و هر کس در این ماه بر بردگان خویش تخفیف دهد، حسابش تخفیف می‌یابد. رمضان ماهی است که آغاز آن رحمت و میانه‌اش آمرزش و پایان آن پذیرش دعا و رهایی از آتش دوزخ است و شما را در این ماه از چهار خصلت چاره نیست، دو خصلت آن موجب خشنودی خداوند از شماست و آن گواهی دادن به یکتایی خداوند

و رسالت من است و از دو خصلت آن خودتان بی‌نیاز نیستید که عبارت است از مسألت حوائج و بهشت. و از خداوند در این ماه برای خود عافیت را مسألت کنید و از آتش دوزخ به خدای خود پناه برید. «۱»

(۱) امام باقر (ع) فرموده است، پیامبر (ص) چون به هلال رمضان نظر می‌کردند رو به قبله می‌ایستادند و چنین عرضه می‌داشتند: «پروردگارا! این ماه را با امنیت و ایمان و سلامتی و اسلام و عافیت شایان و روزی فراخ و از میان رفتن بیماری‌ها و توفیق تلاوت قرآن و کمک به نماز و روزه بر ما در آور. پروردگارا! ما را برای رمضان و رمضان را برای ما سالم بدار. پروردگارا! ما را در این ماه سالم بدار، آنچنان که چون سپری شود ما را عفو فرموده و آمرزیده باشی و مورد رحمت خویش قرار داده باشی.» آنگاه روی خویش را به مردم می‌کرد و چنین می‌فرمود: ای مردم! چون هلال ماه رمضان طلوع می‌کند، شیطان‌های سرکش به زنجیر کشیده می‌شوند و درهای آسمان و بهشت و دروازه‌های رحمت گشوده و درهای دوزخ بسته می‌شود.

دعا پذیرفته می‌شود و خداوند متعال به هنگام هر افطار، گروهی از بندگان خویش را از آتش دوزخ نجات می‌دهد و همه شب سروشی ندا می‌دهد آیا سئوال‌کننده و آمرزش خواهی هست؟ پروردگارا! به هر کس که انفاق می‌کند عطا فرمای و اموال هر بخیل و ممسک را نابود فرمای. تا آنکه هلال شوال طلوع می‌کند، به مؤمنان

---

(۱). این روایت با تفاوت اندکی در روایت دوم در صفحات ۷۱ و ۸۰ کتاب فضائل الاشهر الثلاثة شیخ صدوق (رضی الله عنه)، چاپ دانشمند محترم آقای غلامرضا عرفانیان، نجف، ۱۳۹۶ ق، آمده است. ایشان مآخذ این روایات را از کتابهای دیگر هم نشان داده‌اند. م.

ندا داده می‌شود که فردا بامداد برای دریافت پاداشهای خود آماده باشید که روز پاداش است. (۱) امام باقر (ع) می‌فرموده است سوگند به کسی که جان من در دست اوست این پاداش درهم و دینار نیست. «۳»

(۲) امام باقر (ع) فرموده است، همانا خداوند تبارک و تعالی را فرشتگانی است که بر روزه داران گماشته‌اند و همه شب هنگام افطار به آنان می‌گویند: ای بندگان خدا! مژده باد بر شما که اندکی گرسنگی کشیدید و فراوان سیر خواهید شد. شما فرخنده شدید و رقم فرخندگی بر شما زده شد و چون شب آخر رمضان فرا می‌رسد، به آنان ندا می‌دهند که ای بندگان خدا! بر شما مژده باد که خداوند شما را آمرزید و توبه شما را پذیرفت و بنگرید که در آینده چگونه خواهید بود. «۱»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: در ماه رمضان خداوند پاداش کارهای نیکو را چند برابر می‌کند و خطاها را محو می‌فرماید و درجات را می‌افزاید. هر کس در این ماه صدقه‌یی دهد، خدایش می‌آمرزد و هر کس به بردگان خود نیکی کند، خدایش می‌آمرزد و هر کس خشم خویش را فرو خورد، خدایش می‌آمرزد و هر کس خلق خویش را نیکو کند و پیوند خویشاوندی را در آن ماه رعایت کند، خدایش می‌آمرزد.

(۴) سپس فرمودند: این ماه شما چون دیگر ماهها نیست. چون به سوی شما فرا می‌رسد با برکت و رحمت فرا می‌رسد و چون از شما سپری می‌شود با آمرزش گناهان سپری می‌گردد. این ماهی است که کارهای پسندیده را در آن دو چندان پاداش است و کارهای خیر در آن پذیرفته است. هر کس از شما در این ماه برای خدا دو رکعت نماز مستحب بگزارد خدایش می‌آمرزد. سپس فرمودند: بدبخت واقعی کسی است که این ماه بر او بگذرد و گناهانش آمرزیده نشود و او در آن هنگام که نیکوکاران به پاداشهای خداوند کریم می‌رسند زیانکار خواهد بود. «۲»

(۵) امام صادق فرموده است، هر کس روزه خود را به گفتار پسندیده و کردار پسندیده ختم کند، خداوند روزه‌اش را می‌پذیرد. گفته شد: ای پسر رسول خدا! گفتار پسندیده و کردار پسندیده چیست؟ فرمود: گواهی دادن به اینکه خدایی جز پروردگار یکتا نیست. پرسیدند: کردار پسندیده چیست؟ فرمود: بیرون کردن فطریه

---

(۳). این روایت با تفاوت اندکی در روایت دوم در صفحات ۷۱ و ۸۰ کتاب فضائل الاشهر الثلاثة شیخ صدوق (رضی الله عنه)، چاپ دانشمند محترم آقای غلامرضا عرفانیان، نجف، ۱۳۹۶ ق، آمده است. ایشان مآخذ این روایات را از کتابهای دیگر هم نشان داده‌اند. م.

(۱). با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۳۳ امالی صدوق و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۳۶۱، ج ۹۶، چاپ جدید، آمده است. م.

(۲). با ذکر سلسله اسناد در صفحه ۳۳ امالی صدوق و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۳۶۱، ج ۹۶، چاپ جدید، آمده است. م.

از اموال.

(۱) و همان حضرت فرموده‌اند: خداوند را در هر شب از ماه رمضان گروهی آزاد کرده و رسته از آتش است. غیر از کسی که با مسکر و مواد مست‌کننده افطار کند و چون شب آخر رمضان فرا می‌رسد به اندازه همه کسانی که در طول ماه آمرزیده است، می‌آمرزد. «۱»

(۲) پیامبر (ص) چون ماه رمضان نزدیک شد، سه روز باقی مانده از شعبان، به بلال امر فرمودند ندا دهد و مردم جمع شوند و چون مردم جمع شدند، پیامبر (ص) به منبر رفتند و پس از حمد و ثنای خداوند چنین بیان فرمودند: ای مردم! این ماه که شما را فرا رسیده، برترین ماههاست و در آن شبی قرار دارد که بهتر از هزار ماه است. در این ماه درهای دوزخ بسته و درهای بهشت گشوده می‌شود. هر کس این ماه را دریابد و آنچنان رفتار نکند که آمرزیده شود، خدایش از رحمت خود دور بداراد. و

هر کس امکان خدمت به پدر و مادر برایش فراهم شود و چنان رفتار نکند که آمرزیده شود از رحمت خدا دور بادا و هر آن کس که نام من پیش او برده شود و بر من درود نفرستد و آمرزیده نشود از رحمت خدا دور بادا. «۲»

(۳) امام باقر (ع) فرموده است: برای هر چیز، بهاری است و بهار قرآن، ماه رمضان است. «۳»

(۴) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: بر شما باد در ماه رمضان به فراوانی استغفار و دعا، که دعا بلا را از شما دفع می‌کند و استغفار، گناهان شما را محو می‌کند. «۴»

پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر مؤمنی که ماه رمضان را برای رضای خداوند روزه بگیرد، خداوند هفت خصلت را برای او واجب و مقرر می‌فرماید: نخست اینکه، اعمال ناروایی را که با اعضای خود انجام داده است از میان می‌برد. دوم، او را به رحمت خویش نزدیک می‌کند. سوم، خطاهای پدرش را می‌آمرزد. چهارم،

---

(۱). هر دو در امالی صدوق و ثواب الاعمال و امالی شیخ طوسی و به نقل از آنها در صفحات ۳۶۲ و ۳۱۳ همان جلد بحار الانوار آمده است. م.

(۲). ثواب الاعمال صدوق (رضی الله عنه)، ص ۹۰، چاپ آقای علی اکبر غفاری، و تهذیب، شیخ طوسی، ص ۴۰۶، ج ۱. م.

(۳). معانی الاخبار، صدوق، ص ۲۲۸ و بحار الانوار، ص ۳۸۶، ج ۹۶. م.

(۴). به نقل از صفحه ۳۷ امالی صدوق در صفحه ۳۷۹ همان جلد بحار الانوار آمده است. م.

دشواری‌های مرگ را بر او آسان می‌فرماید. پنجم، او را از تشنگی و گرسنگی قیامت امان می‌دهد. ششم، آزادی از آتش دوزخ به او عنایت می‌کند. هفتم، از میوه‌های بهشت به او می‌خوراند. «۱»

(۱) ابو هریره گفته است، پیامبر (ص) ضمن ایراد خطبه‌یی فرمودند: ای مردم! هر کس ماه رمضان را با سکوت و آرامش روزه بگیرد و چشم و گوش و زبان و دستها و دیگر اندام خود را از گناه و دروغ و غیبت و آزار رساندن باز دارد، روز قیامت چنان مقرب می‌شود که زانوانش کنار زانوهای ابراهیم خلیل (ع) قرار می‌گیرد. «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: مردی از امت خود را در خواب دیدم که از تشنگی زبانش بیرون افتاده بود و هر گاه می‌خواست کنار حوض کوثر برود و آب بیاشامد جلوش را می‌گرفتند. در این حال روزه ماه رمضان او آمد و او را آب داد و سیراب کرد. «۳»

(۳) علی بن مغیره می‌گوید: به امام موسی بن جعفر (ع) گفتم پدرم از جد شما در باره اینکه در هر شب یک ختم قرآن بخواند پرسیده بود و ایشان گفته بودند: در هر شب یک ختم قرآن؟ پدرم گفته بود: منظورم شبهای ماه رمضان است. باز ایشان گفته بودند: در شبهای رمضان؟ پدرم گفته بود: آری و ایشان فرموده بودند: هر چه بتوانی بخوان و معمولا پدرم در ماه رمضان چهل بار قرآن را ختم می‌کرد. من هم پس از مرگ پدرم به همین اندازه‌ها قرآن می‌خوانم، گاه کمتر و گاه بیشتر، بستگی به فراغت و آمادگی یا خستگی من دارد و چون روز عید فطر می‌رسد ثواب یک ختم را به پیامبر و یکی را به علی و یکی را به فاطمه علیهم السلام هدیه می‌کنم و برای هر یک از ائمه دیگر تا شما، چنین می‌کنم. یعنی برای هر یک، ثواب یک ختم قرآن و تاکنون هم این کار را ادامه می‌دهم. در مقابل این چه پاداشی برای من خواهد بود؟ فرمود: پاداش تو این است که روز قیامت با آنان خواهی بود. من تکبیر گفتم و با تعجب پرسیدم: چنین پاداشی برای من است؟ سه بار فرمود: آری. «۴»

---

(۱). به نقل از خصال و امالی و علل الشرائع صدوق (رضی الله عنه)، در صفحه ۳۶۹ همان جلد بحار الانوار آمده است. م.

(۲). با نقل سلسله اسناد در صفحه ۱۳۲ فضائل الاشهر الثلاثة شیخ صدوق آمده است. م.

(۳). فضائل الاشهر الثلاثة، صدوق، ص ۱۱۳. م.

(۴). در اصول کافی، ص ۴۲۳، ج ۴، همراه با ترجمه آقای دکتر جواد مصطفوی آمده است. م.

(۱) پیامبر فرموده‌اند: در سحرها چیزی بخورید، هر چند جرعه آبی. همانا درودهای خداوند بر کسانی است که سحوری می‌خورند و فرموده‌اند: همانا خدا و فرشتگانش بر آنان که سحوری می‌خورند و در سحرها طلب آمرزش می‌کنند درود می‌فرستند و نیز فرموده‌اند: با خوردن سحر برای روزه گرفتن یاری بجویید و با انجام خواب قیلوله (پیش از ظهر) برای شب زنده داری و نماز شب یاری بجویید. «۱»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، پیامبر (ص) معمولا با چیزی شیرین افطار می- فرمود و اگر فراهم نبود با آب گرم افطار می‌کرد و می‌فرمود: کبد و معده را پاکیزه و دهان را خوشبو و دندانها را محکم و روشنی چشم را افزون می‌کند و گناهان را می‌شوید و رگهای هیجان زده را و صفرای تحریک شده را آرامش می‌بخشد و حرارت معده و درد سر را تسکین می‌بخشد. «۲»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، پیامبر فرموده‌اند: هر کس روزه داری را افطار دهد، برای او مانند پاداش آن روزه دار منظور می‌شود، بدون اینکه از پاداش روزه دار چیزی کاسته شود و معادل ثواب کارهایی که او با نیروی این طعام انجام می‌دهد به افطار دهنده می‌دهند.

(۴) همان حضرت فرموده است، افطار دادن تو به برادر مؤمنت و شاد کردن او پاداش بزرگتری از روزه تو دارد. «۳» و هم ایشان فرموده‌اند: روزه گشودن تو در خانه برادر مسلمانت، هفتاد برابر یا نود برابر بیشتر از پاداش روزه تو است.

(۵) امام صادق (ع) به سدیر فرمود: آیا می‌دانی این شبها چه شبهایی است؟ گفت:

آری، پدر و مادرم فدایت باد! این شبها، شبهای ماه رمضان است. فرمود: ای سدیر! آیا می‌توانی در هر شب از این شبها ده برده از نسل اسماعیل (ع) آزاد کنی؟ سدیر گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، ثروت من به این کار نمی‌رسد و امام صادق (ع) از شمار بردگان کم می‌کرد تا آنکه فرمود: آیا فقط می‌توانی یک برده آزاد کنی و سدیر همچنان می‌گفت نه، که بر آن توانا نیستم. امام صادق (ع) فرمودند: آیا نمی‌توانی در هر شب ماه رمضان یک مرد مسلمان را افطار دهی؟ سدیر گفت: آری، می‌توانم ده مرد را هم افطار دهم. فرمود: ای سدیر! مقصود من همین بود. همانا افطار دادن تو

---

(۱). در صفحات ۳۱۰ تا ۳۱۳ جلد ۹۶ بحار الانوار، از منابع مختلف آمده است. م.

(۲). در صفحه ۳۱۵ همان جلد بحار الانوار، به نقل از مکارم الاخلاق طبرسی آمده است. م.

(۳). محاسن برقی، ص ۳۹۶. م.

برادر مسلمانت را معادل با آزاد کردن برده‌یی از نسل اسماعیل (ع) است و همانا افطار دادن تو به برادر مسلمانت و شاد کردن او پاداش بیشتری از روزه‌ات دارد.

(۱) سعید بن جبیر می‌گوید: از ابن عباس پرسیدم، پاداش کسی که رمضان را روزه بگیرد و حق آن را بشناسد چیست؟ گفت: ای پسر جبیر! آماده بشو تا حدیثی برای تو بگویم که گوشت نشنیده و بر دل تو خطور نکرده باشد و در مورد این پرسش که از من کردی خود را آماده ساز و دل و جان خود را آسوده بدار (حواست را جمع کن) که در آنچه پرسیدی علم گذشتگان و آیندگان است. سعید می‌گوید: از پیش ابن عباس رفتم و فردای آن روز، صبح بسیار زود پیش او برگشته، نخست نماز صبح گزاردم و آنگاه سؤال خود را یاد آوری کردم. ابن عباس روی خود را به طرف من کرد و گفت از من بشنو که چه می‌گویم. شنیدم، پیامبر خدا (ص) می‌فرمودند: اگر شما بدانید چه خیری در ماه رمضان برای شماست، همانا برای خداوند بیشتر سپاسگزاری می‌کردید. شب اول رمضان خداوند گناهان آشکار و نهان امت مرا می‌بخشد و برای شما دو هزار هزار درجه می‌افزاید و برای شما پنجاه شهر بر پا می‌کند و می‌سازد، و چون شب دوم فرا می‌رسد به هر گامی که برداشته باشید عبادت یک سال و پاداش یکی از پیامبران را و پاداش یک سال روزه را برای شما می‌نویسد، و خداوند متعال در روز سوم در قبال هر تار مویی از بدن شما قبه‌یی در فردوس از مروارید سپید به شما ارزانی می‌دارد که بر فراز هر قبه، دوازده هزار خانه نورانی

است و در پایین آن هم همین مقدار خانه است و بر هر خانه هزار سریر است و بر هر سریری فرشته‌یی و در هر روز، هزار فرشته به حضور شما می‌آیند که همراه هر یک از ایشان هدیه‌یی است.

روز چهارم، خداوند متعال در جنت خلد، هفتاد هزار کاخ به شما ارزانی می‌دارد که در هر کاخ هفتاد هزار حجره و در هر حجره پنجاه هزار تخت و بر هر تخت حوریه‌یی است که برابر هر حوریه هزار خدمتکار ایستاده‌اند که روسری هر یک از ایشان بهتر از دنیا و هر چه در آن است می‌باشد. و خداوند روز پنجم، در جنت (جنة الماوی) هزار شهر به شما عطا می‌کند که در هر شهر هفتاد هزار سفره گسترده است که بر هر سفره هفتاد هزار کاسه نهاده شده که در هر یک از آن کاسه‌ها شصت هزار نوع خوراکی است که هیچ یک شبیه به دیگری نیست. روز ششم، در دار السلام یک صد هزار شهر را به شما عطا می‌کند که در هر شهر یک صد هزار خانه است و در هر خانه، صد هزار حجره و در هر حجره، یک صد هزار تخت زرین است که طول هر یک هزار ذراع

ص:۵۴۸

است و بر هر سریر همسری از حور العین است که بر آن سی هزار زلف بافته با در و یاقوت است که هر یک از آن زلف‌ها را صد کنیزک بر دوش می‌کشند. روز هفتم، در بهشت نعیم خداوند پاداش چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق را برای شما مقرر می‌فرماید. روز هشتم، به شما پاداش شصت هزار عابد و شصت هزار زاهد را ارزانی می‌دارد، و روز نهم، پاداشی را که به هزار عالم و هزار معتکف و هزار جنگجو عنایت می‌کند برای شما مقرر می‌دارد. و روز دهم، خداوند هفتاد هزار حاجت شما را بر می‌آورد و خورشید و ماه و ستارگان و جنبندگان و پرندگان و درندگان و همه سنگها و کلوخ‌ها و هر چیز خشک و تر و همه ماهیان در دریاها و همه برگها بر درختان برای شما استغفار می‌کنند. (۱) روز یازدهم، خداوند برای شما پاداش چهار حج و چهار عمره مقرر می‌دارد که هر یک از حج‌ها را همراه پیامبری از پیامبران و هر عمره را همراه صدیق یا شهیدی گزارده باشید. روز دوازدهم، خداوند متعال خطاهای شما را به حسنات مبدل می‌فرماید و پاداش حسنات شما را دو چندان می‌کند و در قبال انجام هر کار پسندیده یک میلیون حسنه برای شما مقرر می‌فرماید. روز سیزدهم برای شما پاداشی معادل عبادت مردم مکه و مدینه می‌نویسد و خداوند به شمار همه سنگ و کلوخی که میان مکه و مدینه است به شما حق شفاعت عنایت می‌کند. روز چهاردهم، آن چنان است که گویی شما با آدم و نوح و پس از آن دو با ابراهیم و موسی و پس از ایشان با سلیمان و داود علیهم السلام ملاقات کرده‌اید و پاداش شما چنان است که با هر پیامبر دویست سال خدا را عبادت کرده باشید. روز پانزدهم، خداوند حوائج دنیا و آخرت شما را برمی‌آورد و پاداشی که به ایوب (ع) عنایت کرده است به شما ارزانی می‌دارد و دعای شما را مستجاب می‌فرماید و فرشتگان حامل عرش برای شما طلب آمرزش می‌کنند و خدای در روز قیامت به شما چهل نور عنایت می‌کند، ده نور از جانب چپ و ده نور پشت سر شما خواهد بود. روز شانزدهم به شما این عنایت را مبذول می‌دارد که چون از گور خویش بیرون می‌آیید شصت جامه به شما داده می‌شود که بپوشید و ابری بر سر شما سایه خواهد انداخت تا از گرمای آن روز در امان باشید.

روز هفدهم که فرا می‌رسد، خدای عز و جل می‌فرماید من آنان و پدران ایشان را آمرزیدم و سختی‌های روز قیامت را از ایشان برداشتم. روز هیجدهم، خداوند متعال به جبریل و میکائیل و اسرافیل و فرشتگان حامل عرش و کرسی و کروبیان فرمان می‌دهد تا سال آینده برای امت محمد (ع) استغفار کنند و روز قیامت پاداش شرکت‌کنندگان

ص:۵۴۹

در جنگ بدر را به شما عنایت می‌فرماید. و چون روز نوزدهم فرا رسد هیچ فرشته‌یی در آسمان و زمین باقی نمی‌ماند مگر اینکه از خداوند اجازه می‌گیرد که همه روز به زیارت گورهای شما بیاید و با هر فرشته هدیه‌یی و آشامیدنی‌یی است و چون بیست روز کامل شود، خداوند هفتاد هزار فرشته را می‌گمارد که شما را از شر هر شیطان رانده شده حفظ کنند و خداوند در قبال هر روزی که روزه گرفته‌اید برای شما پاداش روزه صد ساله می‌نویسد و میان شما و دوزخ خندقی قرار می‌دهد و پاداش کسانی که تورات و انجیل و زبور و فرقان خوانده‌اند برای شما مقرر می‌فرماید و به شمار پرهای جبریل (ع) عبادت سالیانه بر شما می‌نویسد و پاداش آنان را که بر گرد عرش و کرسی تسبیح می‌کنند برای شما منظور می‌فرماید و در قبال هر آیه که در قرآن است برای شما هزار حوریه را به همسری در می‌آورد. روز بیست و یکم خدای گور را بر شما به اندازه هزار فرسنگ گشاده می‌کند و ظلمت و وحشت را از شما بر می‌دارد و گورهای شما را همچون گور شهیدان قرار می‌دهد و چهره‌های شما را در زیبایی چون چهره یوسف پسر یعقوب (ع) می‌کند. (۱) روز بیست و دوم، خداوند فرشته مرگ را به حضور شما می‌فرستد. همان گونه که به حضور پیامبران او را گسیل می‌دارد و بیم سؤال منکر و نکیر از شما برداشته می‌شود و اندوه این جهان و آن جهان را از شما مرتفع می‌فرماید. روز بیست و سوم، از صراط همراه پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان می‌گذرید و چنان پاداشی به شما داده می‌شود که گویی همه یتیمان امت مرا سیر کرده و بر همه برهنگان امت من جامه پوشانده‌اید. روز بیست و چهارم از دنیا بیرون نخواهید رفت مگر اینکه هر یک از شما جایگاه خویش را در بهشت خواهد دید و به هر یک از شما پاداش هزار بیمار و هزار غریب که در راه فرمانبرداری از خدا از دیار خویش بیرون آمده باشند و پاداش آزاد کردن هزار بنده از نسل اسماعیل (ع) عنایت می‌فرماید. روز بیست و پنجم، خداوند برای شما زیر عرش، هزار قبه سبز که بر سر هر یک خیمه‌یی از نور است بنا می‌کند و خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ای امت احمد! من پروردگار شمایم و شما بندگان و کنیزکان منید. در سایه عرش من، در این قبه‌ها سایه بگیرید و گوارا بخورید و بیاشامید و نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین باشید. ای امت محمد! سوگند به عزت و جلال خودم شما را به بهشت می‌فرستم، آنچنان که همگان شگفت کنند و به هر یک از شما هزار تاج نور می‌بخشم و هر یک از شما را بر ناقه‌یی که از نور آفریده شده است سوار می‌کنم که لگام آن هم از نور است و در آن لگام هزار حلقه زرین است و کنار

ص:۵۵۰

هر حلقه، فرشته‌یی بر پاست که عمودی از نور در دست اوست و بدون حساب وارد بهشت می‌شود. روز بیست و ششم، خداوند با رحمت به شما می‌نگرد و همه گناهان شما جز خون و اموال را می‌بخشد و خانه‌های شما را هر روز هفتاد بار از غیبت و دروغ و بهتان پاک می‌فرماید، چون روز بیست و هفتم فرا می‌رسد، پاداش شما چنان است که گویی هر زن و مرد مؤمنی را یاری داده‌اید و هفتاد هزار برهنه را جامه پوشانده‌اید و هزار جنگجوی در راه خدا را یاری داده‌اید و تمام کتابهایی را که بر

پیامبران خود فرو فرستاده است خوانده‌اید. (۱) روز بیست و هشتم، خداوند برای شما در بهشت خلد صد هزار شهر نور قرار می‌دهد و در جنة الماوی هزار کاخ سیمین برای شما می‌دهد و در بهشت نعیم صد هزار خانه که از عنبر رخشان است می‌بخشد و در بهشت فردوس صد هزار شهر که در هر یک هزار حجره است به شما ارزانی می‌فرماید و در بهشت خلد (جلال) صد هزار منبر از مشک عنایت می‌کند که در داخل هر منبر، هزار حجره از زعفران است و در هر حجره، هزار تخت از یاقوت و مروارید است و بر هر تختی حوریه‌یی است. چون روز بیست و نهم فرا رسد، خداوند هزار هزار محله را به شما مخصوص می‌دارد که درون هر یک قبه‌یی سپید است و در هر قبه تختی از کافور سپید است و بر هر تخت، هزار بستر از سندس سبز است و بر هر بستر، حوریه‌یی است که هفتاد هزار حله بر تن دارد و بر سرش هشتاد هزار زلف که هر یک آراسته به مروارید و یاقوت است. و چون سی روز کامل شود، خداوند برای شما در قبال هر روز که گذشته است پاداش هزار شهید و هزار صدیق و عبادت پنجاه ساله مقرر می‌دارد و در قبال هر روز روزه، پاداش دو هزار روز می‌نویسد و برای شما به شمار تمام رستنی‌ها که از آب رود نیل رسته است، درجه مقرر می‌فرماید و برای شما، برات آزادی از دوزخ و گذشتن از پل صراط و امان از عذاب نوشته می‌شود. و بهشت را دری است که نامش ریان (سیراب) است و تا روز رستاخیز گشوده نمی‌شود. در قیامت، برای مردان و زنان روزه گیر که از امت محمد (ص) باشند گشوده می‌شود و رضوان گنجور بهشت ندا می‌دهد که ای امت محمد! از این در بسوی بهشت درآیید و امت من از این در به بهشت در می‌آیند، و هر کس که در ماه رمضان آمرزیده نشود پس در کدام ماه باید آمرزیده شود و لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم. «۱»

---

(۱). با ذکر سلسله اسنادی که در خور اهمیت نیست، در صفحات ۹۳ تا ۹۶ کتاب ثواب الاعمال شیخ صدوق (رضی الله عنه)، چاپ استاد محترم آقای علی اکبر غفاری، تهران ۱۳۹۱ ق. آمده است. در امالی و فضائل الاشهر الثلاثه هم نقل شده است. م.

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، پیامبر (ص) روزی برای ما خطبه خواندند و چنین فرمودند:

ای مردم! همانا ماه خدا با برکت و رحمت و مغفرت روی به شما آورده است، ماهی که در پیشگاه خداوند بهترین ماههاست و روزها و شبهای آن بهترین روزها و شبهاست و ساعات آن برترین ساعتهاست. در این ماه شما به میهمانی خدا فرا خوانده شده‌اید و از اهل کرامت قرار داده شده‌اید. نفسهای شما در آن، ستایش و خوابیدن شما، عبادت است. عمل شما در آن ماه پذیرفته و دعای شما برآورده است.

با نیت‌های راست و دلهای پاک از پروردگار خود بخواهید تا شما را به روزه گرفتن آن ماه و تلاوت کتابش موفق بدارد. همانا بدبخت کسی است که در این ماه بزرگ از بخشش خداوند محروم گردد. با تشنگی و گرسنگی خود از تشنگی و گرسنگی روز قیامت یاد کنید. بر درویشان و بینوایان خود ببخشید و مال ارزانی دارید. بزرگان خود را گرامی بدارید و بر کودکان خود مهر ورزید و پیوند خویشاوندانتان را رعایت کنید و زبانهای خویش را نگهدارید و چشم و گوش از آنچه نگریستن و شنیدن آن نارواست فرو بندید. بر یتیمان مردم محبت کنید تا بر یتیمان شما محبت شود. از گناهان خود به سوی خدا توبه کنید و به هنگام

نمازهایتان دستهای نیاز خود را به سوی او برآورید که آن ساعات بهترین ساعتهاست. خداوند در آن ساعت به چشم رضا و مرحمت بر بندگان خود می‌نگرد و چون نیازی از او می‌خواهند برآورده می‌فرماید و چون او را ندا دهند پاسخ ایشان را می‌دهد و هر چه در آن هنگام از او مسألت دارند بر ایشان می‌بخشد. ای مردم! همانا که در گرو کردارهای خود هستید با آمرزش خواهی آن بند را از خود بگسلید. پشتهای شما از بار گناهانتان سنگین است، با سجده‌های طولانی خود از سنگینی آن بکاهید. و بدانید که پروردگار که یادش بلند مرتبه است به عزت خود سوگند خورده است که نمازگزاران و سجده‌کنندگان را عذاب نکند و روز رستاخیز آنان را نترساند و به دوزخ در نیاورد. ای مردم! هر کس از شما در این ماه روزه دار مؤمنی را افطار دهد در پیشگاه خداوند پاداش آزاد کردن برده‌یی برای او خواهد بود و موجب آمرزش گناهان گذشته‌اش می‌شود. گفته شد: ای رسول خدا! همه ما بر این کار توانا نیستیم. فرمود: از آتش خود را نگهدارید، هر چند با افطار دادن

نیم خرمایی. از آتش خود را نگهدارید، هر چند با افطار دادن یک جرعه آب باشد.

ای مردم! هر کس در این ماه خلق خود را نیکو کند، در آن روز که پاها بر صراط می‌لغزند به آسانی از آن می‌گذرد و هر کس در این ماه از زحمت خدمتگزاران و بردگان خویش بکاهد، خداوند حسابش را بر او سبک می‌کند و هر کس در این ماه شر خود را باز دارد، خداوند خشم خود را روز دیدار از او باز می‌دارد و هر کس یتیمی را گرامی بدارد، خدایش به هنگام دیدار گرامی می‌دارد و هر کس پیوند خویشاوندی رعایت کند، خدایش روز دیدار، با رحمت خویش او را رعایت می‌فرماید و هر کس پیوند خویشاوندی را قطع کند، خدایش روز دیدار رحمت خود را از او باز می‌دارد.

و هر کس در این ماه نمازی مستحبی گزارد، خداوند برای او آزادی از دوزخ را مقرر می‌فرماید و هر کس در این ماه فریضه‌یی بگزارد، خداوند پاداش هفتاد فریضه که در ماههای دیگر انجام شده باشد به او عنایت می‌کند و هر کس در آن ماه بر من درود فراوان بفرستد، خدای میزان و ترازوی او را در آن روز که ترازوها سبک است، سنگین می‌فرماید و هر کس یک آیه قرآن در این ماه بخواند برای او پاداشی همچون ختم یک قرآن در ماههای دیگر است. ای مردم! همانا درهای بهشت در این ماه گشاده است و از خدای خویش مسألت کنید که آنها را بر شما نبندد. شیطانها در این ماه به زنجیر کشیده شده‌اند، از خدای خود بخواهید که آنان را بر شما چیره نفرماید.

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) می‌گوید: برخاستم و گفتم: ای رسول خدا! برترین کارها در این ماه چیست؟ فرمودند: پارسایی و خودداری از ارتکاب محرمات و گریستند.

گفتم: ای رسول خدا! چه چیز موجب گریستن شماست؟ فرمودند: ای علی بر آنچه در این ماه بر سر تو می‌آید و ریختن خون تو را حلال می‌شمرند می‌گریم. گویی تو را می‌بینم که در حال نماز گزاردن برای خدای خود هستی که بدبخت‌ترین گذشتگان و آیندگان و همتای آن کس که ناقه ثمود را پی کرد ضربتی بر فرق سرت می‌زند و از خون آن ریش تو خضاب می‌شود. امیر المؤمنین می‌گوید، گفتم: ای رسول خدا! آیا در آن حال دین من سالم است؟ فرمودند: آری، در سلامت دین خواهی بود. آنگاه فرمودند:

ای علی هر کس تو را بکشد، من را کشته است و هر کس تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است و هر کس به تو دشنام دهد مرا دشنام داده است که تو از منی و همچون خود منی. روح تو از روح من و سرشت تو از سرشت من است. خداوند متعال من و تو را آفرید و برگزید. مرا برای نبوت انتخاب فرمود و تو را برای امامت

و هر کس منکر امامت تو باشد پیامبری مرا انکار کرده است. ای علی! تو وصی من و پدر فرزندان من و همسر دختر منی و در زندگی و پس از مرگ من، خلیفه من بر امتم هستی. فرمان تو، فرمان من است و نهی تو، نهی من است. به کسی که مرا به حق مبعوث فرموده است، سوگند می‌خورم و به حق آن کس که مرا بهترین آفریدگان قرار داده است سوگند یاد می‌کنم که تو حجت و امین خداوند بر خلق خدا و راز خدایی و خلیفه خدا بر بندگان اویی. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: همانا بهشت در هر سال برای فرا رسیدن ماه رمضان زیور و آراسته می‌شود و چون شب اول ماه فرا می‌رسد، نسیمی از زیر عرش می‌وزد که به آن متنزه می‌گویند و موجب می‌شود برگهای درختان و حلقه‌های آویخته بر درها به اهتزاز در می‌آید و صدای بسیار دل‌انگیزی شنیده می‌شود که هیچ کس چنان آوایی نشنیده است. حوران بهشتی خود را آرایش می‌کنند و کنار کنگره‌های بهشت و غرفه‌های آن می‌ایستند و ندا می‌دهند: آیا کسی هست که با اعمال صالح خود، ما را از خداوند خواستگاری کند و خداوند ما را به ازدواج او درآورد؟ و سپس از گنجور بهشت می‌پرسند: امشب چه خبر است؟ و چه شبی است؟ سروشهایی به آنان پاسخ می‌دهند که ای نیکان پسندیده خصلت، امشب، شب اول رمضان است که در آن درهای بهشت برای روزه داران امت محمد (ص) گشوده می‌شود. گوید، در این هنگام خداوند متعال می‌فرماید: ای رضوان! درهای بهشت را بگشای و ای مالک دوزخ! درهای دوزخ را بر روزه داران از امت محمد (ص) ببند. ای جبریل! به زمین برو و شیطانهای سرکش را فرو گیر و آنان را در بند و زنجیر بکش و سپس در دریاهای ژرف بینداز تا روزه امت حبیب من محمد (ص) را تباه نکنند. «۲»

(۲) گوید و خداوند متعال در هر شب از ماه رمضان سه بار می‌فرماید: آیا پرسنده‌یی هست که به او عطا کنم؟ آیا توبه‌کننده‌ای هست که توبه‌اش را بپذیرم؟ آیا آمرزش خواهی هست که گناهش را بیامرزم؟ چه کسی به ثروتمندی که هیچ گاه نیازمند و تهیدست نیست و همواره وفادار است و ستمکار نیست وام می‌دهد؟

---

(۱). از قول چهار تن با ذکر سلسله اسناد از حضرت رضا (ع) و بعد با سلسلة الذهب از حضرت امیر المؤمنین، در صفحات ۲۹۵ تا ۲۹۷ عیون اخبار الرضای صدوق، چاپ ۱۳۷۷ ق. آمده است. م.

(۲). فضائل الاشهر الثلاثه، صدوق، ص ۱۲۶، چاپ نجف، ۱۳۹۶ ق. م.

(۱) و فرموده است: خداوند متعال را در هر روز ماه رمضان، هنگام افطار یک میلیون آزاد شده از آتش جهنم است و چون شبانروز جمعه فرا می‌رسد، در هر ساعت از آن یک میلیون نفر را می‌آمرزد و از آتش دوزخ رها می‌سازد و همه آنان سزاوار آتش و جهنم بوده‌اند و آخرین روز ماه رمضان به شمار همه کسانی که از آغاز تا پایان ماه آمرزیده و از آتش آزاد فرموده است، آزاد می‌فرماید و چون شب قدر فرا می‌رسد، خداوند به جبریل (ع) فرمان می‌دهد همراه گروهی از فرشتگان به زمین فرو آیند. همراه جبریل، پرچمی سبز است که آن را پشت کعبه (بر بام کعبه) نصب می‌کند. جبریل را ششصد بال است که از آن میان دو بال را جز در شب قدر نمی‌گشاید. و در شب قدر آن را می‌گشاید که خاور و باختر را در بر می‌گیرد و جبریل و فرشتگان در آن شب، میان امت محمد (ص) شب زنده داری می‌کنند و با هر نمازگزار و نشسته‌یی که به یاد خدا باشند مصافحه می‌کنند و بر دعاهای ایشان آمین می‌گویند تا هنگامی که سپیده دم بدمد و چون سپیده بدمد، جبریل بانگ برمی‌دارد و خطاب به فرشتگان فرمان کوچ می‌دهد، فرشتگان به جبریل می‌گویند: خداوند متعال در مورد حوائج امت محمد (ص) چه می‌فرماید؟ می‌گوید: خداوند متعال امشب بر این امت نظر افکند و گناهان ایشان غیر از چهار گروه را عفو فرمود.

(۲) پیامبر (ص) می‌فرموده‌اند: آن چهار گروه میگساران و عاق پدر و مادر و قطع‌کننده رحم و کسی است که دشمنی ورزد، و چون شب عید فطر فرا می‌رسد، آن شب را شب جایزه می‌نامند.

بامداد عید فطر، خداوند فرشتگان را به همه سرزمین‌ها می‌فرستد. آنان به زمین فرود می‌آیند و بر دهانه کوچه‌ها و راهها می‌ایستند و با صدایی که آن را همه آفریده‌های خدا جز جن و آدمیان می‌شنوند، می‌گویند: ای امت محمد! برای نماز گزاردن به پیشگاه خداوند کریم بروید که از گناهان بزرگ عفو می‌کند و پاداشهای گران عنایت می‌فرماید و چون در محل نماز عید حاضر می‌شوند، خداوند متعال به فرشتگان می‌فرماید: ای فرشتگان من! مزد کارگر چون کار خود را انجام می‌دهد چگونه است؟ آنان عرضه می‌دارند:

پروردگارا! باید مزدش کامل پرداخت شود. خداوند می‌فرماید: شما را گواه می‌گیرم که من پاداش روزه رمضان و نمازشان را خشنودی و آمرزش خود از ایشان قرار دادم. و خداوند خطاب به بندگان خویش می‌فرماید: ای بندگان من! هر چه می‌خواهید از من بخواهید که سوگند به عزت و جلال خودم که امروز در این اجتماع خویش، هر چه برای دنیا و

آخرت خود بخواهید عطا می‌کنم و سوگند به عزت خودم تا آنگاه که مراقب باشید، اسرار شما را پوشیده می‌دارم و شما را در پناه می‌گیرم و رسوا نمی‌کنم. باز گردید که آمرزیده شدید. همانا مرا خشنود کردید و من از شما خشنود شدم. فرشتگان شاد می‌شوند و از اینکه خداوند در روز عید فطر، چنین نعمتها به بندگان خود در این امت ارزانی فرموده است چهره‌شان رخشان می‌گردد و مژده می‌دهند. «۱»

(۱)

(۲) خداوند متعال در آیات سوم و چهارم سوره دخان چنین فرموده است «ما آن قرآن را در شب فرخنده (قدر) فرستادیم. همانا که ما بیم دهندگانیم. در آن شب هر کاری با حکمت مشخص می‌گردد.»

گروهی گفته‌اند مقصود از آن شب، شب قدر است و گروهی گفته‌اند، شب برات است. (یعنی شب نیمه شعبان) «۲» (۳) و خداوند متعال در آیه اول سوره قدر فرموده است «ما آن را در شب قدر نازل کردیم.» تا آخر سوره که در باره شب قدر است.

(۴) خداوند متعال در کتاب خود، هفت چیز را صفت مبارک (فرخنده) داده است.

مکه را مبارک فرموده است و در آیه نود و ششم سوره آل عمران چنین می‌فرماید «نخستین خانه که برای عبادت خلق بنا شده، همان است که در بکه و فرخنده است.»

به قرآن هم، مبارک اطلاق شده و در آیه نود و دوم سوره انعام فرموده است «و این قرآن کتابی است که ما آن را نازل کردیم با برکت بسیار.»

به عیسی (ع) هم، صفت مبارک داده شده و در سوره مریم، آیه سی ام چنین فرموده است «مرا پیامبر قرار داد و هر کجا باشم مبارک گردانید.»

---

(۱). ضمن مجلس بیست و هفتم امالی شیخ مفید، ص ۱۳۴، چاپ نجف، بدون تاریخ، آمده است. م.

(۲). برای اطلاع بیشتر در این مورد به تفسیر تبیان شیخ طوسی، ص ۲۲۲، ج ۹، چاپ نجف و به مجمع البیان شیخ طبرسی، ص ۶۱، ج ۹ و ۱۰، چاپ ۱۳۷۰ ق.، بیروت، مراجعه فرمایید، و برای اطلاع بیشتر از دیگر آیات که فتال نیشابوری اشاره نکرده است به بحث مرحوم علامه مجلسی (رضی الله عنه) در صفحات ۱ و ۲ جلد ۹۷ بحار الانوار، چاپ جدید، مراجعه شود. م.

درخت زیتون را هم مبارک نامیده و در آیه سی و پنجم سوره نور فرموده است «می‌درخشد از درخت مبارک زیتون.»

سرزمینی که موسی (ع) در آن به شرف گفتگو با خداوند رسید، در آیه سی ام سوره قصص، بقعه مبارکه است.

آب باران را هم مبارک نامیده و در آیه ششم سوره قاف فرموده است «و ما از آسمان آب مبارک را نازل کردیم.»

گوید (یعنی شیخ صدوق) که بیشتر مشایخ و استادان ما که خداوند از همه‌شان خشنود باد در این موضوع اتفاق دارند که شب قدر شب بیست و سوم رمضان است.

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، شب قدر آغاز و انجام سال است. «۱»

(۲) امام کاظم (ع) فرموده است، هر کس شب قدر غسل کند و تا طلوع سپیده، شب‌زنده‌داری کند، از گناهان خود بیرون می‌رود.

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس از روی ایمان و برای رضای خدا شب قدر را شب زنده داری و عبادت کند، خداوند خطاهای گذشته‌اش را می‌آمرزد و پیامبر (ص) در عین حال که همواره بر این کار تشویق می‌فرمودند، بطور حتم نمی‌فرمودند، که امشب، شب قدر است. «۲»

(۴) امام باقر (ع) فرموده است، هر کس شب بیست و سوم رمضان را شب زنده داری کند و صد رکعت نماز در آن بگزارد، خداوند روزی او را در دنیا فراخ می‌فرماید و شر کسانی را که با او ستیزه کنند از او کفایت می‌فرماید و او را از سوختن در دنیا و زیر آوار ماندن و شر دزدان و جانوران درنده محفوظ می‌دارد و بیم نکیر و منکر را از او برطرف می‌فرماید و هنگامی که از گور خود بیرون آید پرتو چهره‌اش برای همه مردم محشر درخشان است و نامه عملش به دست راست او داده می‌شود و برای او آزادی از دوزخ و عبور از پل صراط و امان از عذاب مقرر می‌شود و بدون حساب وارد بهشت می‌شود و در آن از همنشینان پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران

---

(۱). گفتار صدوق و روایت حضرت صادق به نقل از خصال صدوق در بحار الانوار، ص ۱۶، ج ۹۷، آمده است. م.

(۲). در فضائل الاشهر الثلاثه، صدوق، ص ۱۳۶، ذیل شماره ۱۴۴ با اندک اختلافی آمده است. م.

خواهد بود که چه نیکو رفیقانی هستند. «۱»

(۱) امام باقر (ع) در یکی از موسم‌های حج چون از عرفات به منی آمدند و وارد مسجد خیف شدند، مردم به حضورشان آمدند و از شب قدر پرسیدند. امام برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند چنین فرمود: از من در باره شب قدر پرسیدید، از شما پنهان نمی‌کنم که من هم نمی‌دانم کدام شب از رمضان است. ولی بدانید هر کس که ماه رمضان را درک کند و سالم باشد باید روزه بگیرد و بخشی از شب را نماز گزارد و بر نمازهای واجب خود مواظبت بیشتر کند و به نماز جمعه حاضر شود و بامداد عید فطر در نماز عید شرکت کند. همانا شب قدر را درک و جایزه پروردگار را دریافت کرده است. «۲»

(۲) امام صادق (ع) می‌گفته است، خداوند را جایزه‌هایی است که همچون جوایز بندگان نیست.

(۳) ابن عباس گفته است، شب قدر از این جهت به قدر موسوم شده است که در آن مقدرات، از آن شب تا سال دیگر تعیین می‌شود. از مصیبت و مرگ و روزی و چیزهای دیگر. «۳»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خداوند متعال به من و امتم هدیه‌یی ارزانی فرموده است که این کرامت را به امتهای دیگر نداده است. پرسیدند: این چه هدیه‌یی است؟ فرمودند:

گشودن روزه و شکسته خواندن نماز در سفر و هر کس چنین نکند، همانا هدیه خدا را به او برگردانده است. «۴»

(۵) امام صادق فرموده است، برای روزه دار دو شادی است: یکی هنگام گشودن روزه و افطار، دیگری هنگام دیدار خداوند متعال.

(۶) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خداوند فرموده است، هر کاری که آدمی انجام می‌دهد

---

(۱). فضائل، ص ۱۳۸، ذیل شماره ۱۴۸ و نیز در وسایل شیخ حر عاملی به نقل از روضة الواعظین آمده است. م.

(۲). این روایت و توضیح بعدی حضرت صادق در ثواب الاعمال، ص ۸۹، ذیل شماره سوم «فضل شهر رمضان» آمده است. م.

(۳). نظیر این موضوع در عیون اخبار الرضای صدوق، ص ۱۸۲، ج ۱، از قول حضرت رضا آمده است. م.

(۴). به نقل از صفحه ۱۰، جلد اول، خصال صدوق، در صفحه ۳۲۲، جلد ۹۶، بحار الانوار آمده است. م.

برای خود اوست جز روزه که برای من است و خود پاداش آن را می‌دهم (پاداش من داده می‌شود) و روزه، روز قیامت سپر بنده مؤمن من است. همان گونه که در دنیا سلاح شما هر یک از شما را حفظ می‌کند. و همانا بوی دهان روزه‌دار در پیشگاه خداوند خوشبوتر از بوی مشک است و روزه‌دار چون روزه می‌گشاید، دو شادی می‌یابد:

یکی به خوردن و آشامیدن و دیگری هنگامی که مرا می‌بیند و او را وارد بهشت می‌کنم. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: روزه‌دار تا هنگامی که از مسلمانی غیبت نکند، در حال عبادت است، هر چند در بستر خود خوابیده و آرمیده باشد و نیز فرموده‌اند هر کس برای خشنودی خداوند یک روز، روزه مستحب بگیرد، آمرزش الهی برای او واجب می‌شود. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است هر کس یک روز در گرما روزه بگیرد و تشنه شود، خداوند هزار فرشته بر او می‌گمارد که بر چهره‌اش دست می‌کشند و به او تا هنگام افطار بشارت و مژده می‌دهند. «۳»

(۳) و خداوند متعال می‌فرماید: چه خوش است بوی دهان تو و روح تو، ای فرشتگان من! گواه باشید که او را آمرزیدم.

(۴) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، روزه ماه رمضان و سه روز از هر ماه وسوسه سینه‌ها را می‌زداید. هر کس سه روز از هر ماه روزه بگیرد، چنان است که تمام سال را روزه گرفته باشد. که خداوند می‌فرماید، هر کس کار پسندیده‌یی انجام دهد ده برابر آن برای اوست.

(۵) پیامبر فرموده‌اند: هر چیز را زکاتی است و زکات بدن روزه است. «۴»

امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، چه بسیار روزه گیری که از روزه خود بهره‌یی جز تشنگی ندارد و چه بسیار نمازگزاری که از آن بهره‌یی جز رنج برای او

---

(۱). هر دو روایت به نقل از صفحه ۲۴ جلد اول خصال در صفحه ۲۴۸ و ۲۴۹ جلد ۹۶ بحار الانوار آمده است. م.

(۲). هر دو روایت به نقل از ثواب الاعمال و امالی صدوق (رضی الله عنه) در صفحه ۲۴۷ همان جلد بحار الانوار آمده است. م.

(۳). همچنان از همان دو کتاب در همان صفحه بحار الانوار، آمده است. م.

(۴). گفتار حضرت امیر در صفحه ۹۷ فضائل الاشهر الثلاثه صدوق و گفتار رسول خدا در صفحه ۷۲ محاسن برقی آمده است. م.

نیست. «۱»

(۱) امام صادق به محمد بن مسلم فرموده است، ای محمد! چون روزه می‌گیری گوش و چشم و زبان و گوشت و پوست و خون و موی تو روزه بدارد و روزی که روزه می‌گیری چون روزی که روزه نمی‌گیری نباشد. «۲»

(۲) و فرموده است همانا روزه‌گیر شما در باغهای بهشت می‌خرامد و فرشتگان تا هنگام افطار برای او دعا می‌کنند.

(۳) پیامبر فرموده‌اند: خواب روزه‌دار عبادت و نفس کشیدنش تسبیح است. «۳»

(۴) ابو هریره گفته است، هر کس روز هیجدهم ذی حجه را روزه بگیرد، خداوند برای او پاداش شصت ماه روزه می‌نویسد و آن روز غدیر خم است که پیامبر (ص) دست علی (ع) را گرفت و به مسلمانان فرمود، آیا من ولی مؤمنان نیستم؟ گفتند، آری ای رسول خدا چنین است، فرمود هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. عمر به علی (ع) گفت، به به ای علی که مولای من و مولای هر مسلمان شدی و خداوند این آیه (بخشی از آیه سوم سوره مائده) را نازل فرمود که «امروز دین شما را به حد کمال رساندم و نعمت خویش را بر شما تمام کردم.»

(۵) و از برخی از ائمه نقل شده که فرموده‌اند، هر کس روز غدیر خم را روزه بگیرد و آن را مبدل نکند، خدای پاداش روزه دهر برای او می‌نویسد. «۴»

(۶) امام صادق فرموده است، هر کس روز بیست و هفتم رجب را روزه بگیرد، خداوند برای او پاداش روزه هفتاد سال می‌نویسد. «۵»

(۷) و روایت شده است که روزه آن روز، کفاره شصت ماه روزه است.

---

(۱). ذیل شماره ۱۳۸ کلمات قصار امیر المؤمنین (ع)، در صفحه ۱۴۴ نهج البلاغه، چاپ آقای فیض الاسلام، ۱۳۲۸ شمسی، آمده است.

(۲). دو روایت نظیر این، از کتاب فقه الرضا و نوادر در صفحه ۲۹۲ جلد ۹۶ بحار الانوار آمده است. م.

(۳). قرب الاسناد حمیری، ص ۶۲. م.

(۴). صفحه ۲ و ۳ امالی صدوق و دنباله آن در صفحه ۱۰۰ ثواب الاعمال، چاپ استاد محترم آقای غفاری، آمده است. م.

(۵). هر دو روایت با ذکر سلسله اسناد از امام صادق (ع) در صفحات ۲۰ و ۳۹ فضائل الاشهر الثلاثه صدوق و هم در صفحه ۳۲۹ جلد ۷ وسائل الشیعه، چاپ جدید، از کافی و تهذیب هم آمده است. م.

(۱) روایت شده است، هر کس روز بیست و پنجم ذی قعده را که روز گسترش زمین از زیر کعبه (دحو الارض) است روزه بگیرد، خداوند گناه هفتاد سال او را می‌پوشاند. «۱»

(۲) روز هفدهم ربیع الاول که روز ولادت پیامبر (ص) است، هر کس روزه بگیرد خداوند برای او پاداش شصت سال روزه می‌نویسد. «۲»

(۳)

مجلس چهل و نهم در ده روز ذی حجه

(۴) خداوند متعال در آیه یک صد و چهل و چهارم از سوره اعراف فرموده است، «و با موسی، سی شب وعده نهادیم. چون پایان یافت ده شب دیگر بر آن افزودیم و میقات پروردگارش به چهل شب تکمیل شد.» که منظور از ده شب، از ماه ذی حجه است. «۳»

(۵) و خداوند متعال در سوره حج (آیه ۲۸) می‌فرماید، «تا در آنجا منافع بسیار برای خود ببینند و نام خدا را در ایامی معین یاد کنند.» که منظور دهه‌یی از ذی حجه است.

(۶) و خداوند در آغاز سوره و الفجر می‌فرماید، «سوگند به سپیده‌دم و سوگند به ده شب اول ذی حجه و سوگند به جفت و طاق و سوگند به شب تار، هنگامی که به روز روشن مبدل می‌شود.»

(۷) ابن عباس در این باره گفته است: منظور از کلمه فجر، روز است و منظور از شبهای دهگانه، دهه اول ذی حجه است و گفته شده است، منظور از وتر (طاق) روز عرفه است که روز نهم ذی حجه است و منظور از شفع (جفت)، روز عید قربان است که روز دهم است.

(۸) امام رضا (ع) فرموده است، خداوند متعال محمد (ص) را که رحمت برای همه

---

(۱). نظیر این روایت از ثواب الاعمال صدوق، در صفحه ۱۲۲ جلد ۹۷ بحار الانوار، نقل شده است. م.

(۲). در صفحه ۱۲۰ همان جلد بحار الانوار، از کتاب کنز الکراجکی آمده است که پاداش یک سال روزه برای او نوشته می‌شود. م.

(۳). برای اطلاع بیشتر به صفحات ۴۷۳ از جلد ۳ و ۴ و ۸۱ از جلد ۷ و ۸ و ۴۸۵ از جلد ۹ و ۱۰ تفسیر مجمع البیان طبرسی، چاپ بیروت، مراجعه فرمایید. م.

جهانیان است، در بیست و هفتم رجب به پیامبری مبعوث فرمود. هر کس این روز را روزه بگیرد، خداوند برایش پاداش روزه شصت ماه می‌نویسد. «۱» و در بیست و پنجم ذی قعده، خداوند خانه کعبه را بر زمین نهاد و آن نخستین رحمتی بود که بر روی زمین نهاده و جایگاه امن و کسب ثواب برای مردم شد.

(۱) هر کس این روز را روزه بگیرد، خداوند برایش پاداش شصت ماه روزه می‌نویسد و روز اول ذی حجه، ابراهیم خلیل الرحمن متولد شده است و هر کس آن روز را روزه بگیرد، خداوند پاداش شصت ماه روزه برای او می‌نویسد.

(۲) عبد الرحمن بن سبابه می‌گوید: از امام صادق (ع) در باره غسل کردن روز عرفه در سرزمینهای دیگر غیر از عرفات پرسیدم. فرمود: هر کجا بودی غسل کن. و مستحب است کنار مشاهد ائمه، اجتماع و دعا کنیم و آن روز را به روزه و نماز و تضرع بگذرانیم.

(۳)

(۴) بدان که نامهای عید چهار است: در فارسی به عید جشن می‌گویند و گفته شده است عید هر روزی است که در آن اجتماع باشد و مشتق از عود به معنی برگشتن است و مثل این است که بگوییم آنان به آن برگشته‌اند. و گفته شده است، عید از آن جهت عید نامیده شده است که در آن از اندوه به شادی بازمی‌گردند و آن روز برای همه مردم، روز شادی است. مگر نمی‌بینید که در روز عید، زندانیان را هم مؤاخذه و تعقیب نمی‌کنند و پرندگان را شکار نمی‌کنند و جانوران وحشی را هم نمی‌گیرند و کودکان را به مکتب نمی‌فرستند.

(۵) و هم گفته‌اند از این جهت به آن نام عید داده‌اند که هر انسانی به آنچه که خداوند به او وعده داده است در این روز می‌رسد. و گفته‌اند از این جهت عید می‌گویند که انسانها در آن روز به توبه و دعا کردن به پیشگاه خداوند برمی‌گردند و خداوند هم به عطا و بخشش نسبت به ایشان برمی‌گردد. و هم گفته‌اند، از این سبب به آن عید می‌گویند که خداوند به بندگان مؤمن خود فواید پسندیده و عواید بزرگ و بخشش

---

(۱). این روایت در ثواب الاعمال صدوق، ص ۸۳، چاپ آقای غفاری، بگونه دیگری، یعنی پاداش هفتاد سال روزه آمده است. م.

فراوان ارزانی می‌دارد.

(۱) در قرآن، در آیه ۶۰ سوره طه که فرموده است «یوم الزینه» یعنی روز عید ایشان که در آن روز، از همه جا آنجا جمع می‌شدند. همان طور که «یوم الدین» به معنی روز جزاست.

(۲) پیامبر (ص) فرموده است، چون روز عید (فطر) فرا می‌رسد خداوند به فرشتگانش می‌گوید مزد مزدور و کارگر، چون کار خویش را انجام دهد چگونه است؟

و آنان می‌گویند پروردگارا باید مزدش به طور کامل پرداخت شود و خداوند می‌فرماید:

ای فرشتگان! گواه باشید که من آنان را بخشیدم. «۱»

(۳) خداوند متعال در آیه پنجاهم سوره اعراف فرموده است «کسانی که دین خود را فسوس و بازیچه گرفته‌اند.» مقصود از کلمه دین، یعنی عید خود را فسوس و بازیچه می‌گرفته و به بتهای خود در آن روز توجه می‌کردند و به انواع زیور آنان را می‌آراستند و خداوند ایشان را به همین سبب سرزنش فرموده است. «۲»

(۴) در قرآن چهار عید بیان شده است: نخست، عیدی برای عیسی (ع) و قوم او و آن گفتار خداوند در آیه یک صد و چهاردهم سوره مائده است که می‌فرماید «عیسی بن مریم گفت، پروردگارا بر ما از آسمان مائده‌یی فرست تا این روز برای ما و کسانی که پس از ما می‌آیند عید و نشانی از سوی تو باشد». دوم، اعیاد کافران که خداوند متعال در آیه هفتاد و دوم سوره فرقان فرموده است «کسانی که گواهی دروغ نمی‌دهند» که برخی گفته‌اند کلمه «زور» در آن آیه، به معنی جشنهای ایشان است. «۳»

سوم، عید فطر است که خداوند متعال در آیه چهاردهم و پانزدهم سوره اعلی فرموده است «براستی که رستگاری یافت آن کس که خود را تزکیه کرد و با ذکر نام خدا به نماز ایستاد» که منظور از تزکیه، پرداخت زکات فطر و منظور از ذکر نام خدا تکبیر و

---

(۱). به مجمع البیان طبرسی، ص ۱۷، ج ۷ و ۸ و ابو الفتوح رازی، ص ۴۶۸، ج ۷، چاپ مرحوم آقای شعرانی مراجعه شود. گفتار حضرت ختمی مرتبت هم در فضائل الاشهر- الثلاثه صدوق، ص ۱۲۷، آمده است. م.

(۲). این تعبیر که دین در این آیه به معنی عید است در تفسیر ابو الفتوح رازی، ص ۱۷۱ ج ۵، هم آمده است. م.

(۳). برای اطلاع بیشتر از اقوال مختلف در این باره به مجمع البیان طبرسی، ص ۱۸۱، ج ۷ و ۸ مراجعه شود. م.

منظور از نماز، نماز عید فطر است. «۱» چهارم، عید قربان است که خداوند متعال در سوره کوثر می‌فرماید «ما به تو کوثر عطا کردیم، نماز بگزار برای خدایت و قربانی کن» که منظور از نماز در این آیه، نماز عید قربان است و مقصود از قربانی کردن هم، قربانی در روز عید قربان است. «۲»

(۱) برای مؤمن سزاوار است که چون در مراسم عید شرکت می‌کند به قصد عبرت باشد نه به قصد تماشا، تا حال او مانند آنانی که عید خود را لهو و لعب گرفته‌اند نباشد و گفته شده است یکی از هدفها و حکمت این دو عید بیاد آوردن قیامت و بیمهای آن است که برخی از احوال عید موافق و مانند قیامت است. چون شب عید فرا می‌رسد، شبی را بیاد آر که فردای آن صبح رستاخیز است و چون صدای طبل و کوس و بوق را می‌شنوی از نفخ صور بیاد آور. خداوند متعال در این باره در سوره کهف می‌فرماید «و نفخه صور دمیده شود و همه خلق را جمع می‌کنیم جمع کردنی.» و چون از خانه خود، روز عید به مصلی می‌روی، روز بیرون رفتن خود را از دنیا بیاد آور و روزی را که از گور به محشر برده می‌شوی. خداوند متعال در سوره قاف، آیه چهل و یکم چنین می‌فرماید «به ندای روزی که منادی حق (اسرافیل) از مکان نزدیک ندا کند گوش فرا دار.»، و چون مردم را دیدی که در حالات مختلف به نمازگاه می‌روند، برخی در جامه‌های بسیار گرانبها و برخی در جامه‌های نو و برخی در جامه‌های کهنه، از اختلاف احوال ایشان، اختلاف احوال خلق خدا را در قیامت بیاد آور که برخی از ایشان جامه‌های آراسته و با زیور بر تن دارند و برخی از ایشان را در راه پیمودن می‌بینی که گروهی پیاده و برخی سواره‌اند، از چگونگی عبور خود از پل صراط یاد آور.

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: مردم کنار پل صراط می‌رسند و سپس به کمک اعمال خود از آن می‌گذرند. گروهی به سرعت برق، گروهی دیگر به سرعت باد و گروهی دیگر همچون اسبی که در حال تاخت و تاز است و گروهی همچون حرکت ستاره در مدار خود و گروهی چون مردی که در حال دویدن باشد و گروهی همچون راه رفتن معمولی. «۳»

---

(۱). برای اطلاع بیشتر به صفحه ۶۲ و ۱۸۸ جلد ۱۲ تفسیر ابو الفتوح رازی، چاپ مرحوم آقای شعرانی مراجعه فرمایید. م.

(۲). برای اطلاع بیشتر به صفحه ۶۲ و ۱۸۸ جلد ۱۲ تفسیر ابو الفتوح رازی، چاپ مرحوم آقای شعرانی مراجعه فرمایید. م.

(۳). چند روایت نزدیک و نظیر این روایت در مبحث صراط بحار الانوار، صفحات ۶۴ تا ۷۱، جلد ۸، چاپ جدید، از امالی صدوق و مناقب ابن شهر آشوب و منابع دیگر آمده است. م.

(۱) همچنین روزی را بیاد آور که خداوند در باره آن در آیه هشتاد و پنج سوره مریم چنین فرموده است «روزی که پرهیزگاران را به سوی خدای مهربان به اجتماع محشور گردانیم و بدکاران را به آتش دوزخ در افکنیم.» که لغت «ورد» را در آیه مذکور به معنی تشنه دانسته‌اند. «۱»

(۲) و پیامبر فرموده‌اند: مردم سه دسته حشر می‌شوند: یک دسته ایشان سوار بر مرکبهایند و یک دسته را پیاده می‌کشند و می‌برند و یک دسته بر چهره‌های خویش کشیده می‌شوند. و چون در مصلای خود نشستی و مردم را دیدی که منتظر آمدن سلطانند و گروهی در آفتاب و گروهی در سایه و گروهی ایستاده‌اند، از ایستادن خود در عرصات قیامت یاد کن که منتظر حساب و قضاوت در باره خود خواهی بود.

(۳) خداوند در آیه چهل و سوم سوره ابراهیم فرموده است «کیفر ستمکاران را به تأخیر می‌اندازد تا روزی که چشمهایشان در آن خیره و حیران است. ستمکاران همه شتابان سر به بالا کرده و چشمها واله مانده و دلهاشان در اضطراب است.»

گروهی عرق ریزان زیر تابش خورشیدند و گروهی در سایه عرش، و چون رایات و پرچمها را دیدی از رایات و پرچمهای قیامت یاد کن که برای هر قوم رایتی است. و چون برای نماز برخاستی و صفها مرتب شد از روزی که به پیشگاه خدا عرضه باید شد یاد کن و خداوند در آیه چهل و هشتم سوره کهف می‌فرماید «و خلایق را در صفی بر خدا عرضه کنند.» و چون امام جماعت به منبر رود و شروع به خواندن خطبه کند و مردم آرام و ساکت و خاموش باشند، آن روز را یاد آور که محمد (ص) برای شفاعت پیش می‌آید و مردم خاموش و سرگردانند، و چون در خطبه نماز شروع به وعد و وعید کرد و بیم و امید داد، از آن روز یاد کن که سروشی ندا می‌دهد فلان بدبخت شد. و چون دیدی که پس از نماز پراکنده شدند و به راههای مختلف و خوراکها و سفره‌های مختلف می‌روند، این گفتار خداوند را که در آیات ۱۳ تا ۱۶ سوره روم فرموده است، به یاد آور «روزی

که رستاخیز بر پا شود در آن روز مردم فرقه فرقه می‌شوند. آنان که ایمان آوردند و کارهای نیکو انجام دادند به باغ بهشت منزل

---

(۱). همین معنی برای کلمه «ورد» در تفسیر مجمع البیان طبرسی، ص ۵۳۱، ج ۵ و ۶ هم آمده است. م.

گیرند.» و از آیه ششم سوره زلزال یاد کن که فرموده است «مردم از گورها پراکنده بیرون آیند تا نتیجه کارهای خویش را ببینند.»، و چون مستمندان و بینوایان را در راه ببینی که دست نیاز دراز کرده‌اند و بر چهره‌شان گرد نشسته است از آیه دوازدهم سوره روم یاد کن که فرموده است «روزی که رستاخیز بر پا شود بدکاران شرمنده و اندوهگین شوند.»، این نموداری از مقابله احوال عید با احوال قیامت است و مایه عبرت کسی است که عبرت گیرد و موجب پند برای پندپذیران است.

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، امیر المؤمنین علی (ع) روز عید فطر خطبه‌یی ایراد کرد و چنین فرمود:

«ای مردم! امروز شما روزی است که در آن به نیکوکاران پاداش داده می‌شود و بدکاران در آن زیان می‌کنند. امروز، شبیه‌ترین روزها به قیامت شماست. با بیرون آمدن خود از خانه‌هایتان به مصلای خود، از بیرون آمدن از گورها و رفتن به پیشگاه خداوند یاد کنید. و از توقف و ایستادن خود در مصلی، وقوف خود در برابر خدا را یاد کنید و از بازگشت خود به خانه‌هایتان بازگشت خود را به جهنم و بهشت فرا یاد آرید. و ای بندگان خدا! بدانید نزدیک‌ترین و کمترین چیز که برای مردان و زنان روزه‌گیر فراهم است، این است که فرشته‌یی در آخرین روز ماه رمضان به آنان ندا می‌دهد که ای بندگان خدا! بر شما مژده باد که گناهان گذشته شما آمرزیده شد و بنگرید که در آینده چگونه خواهید بود.» «۱»

(۲) در یکی از عیدهای فطر هم چنین فرمود «همانا امروز برای هر کس که خداوند روزه‌اش را پذیرفته و نمازش را سپاس داشته، عید است و هر روزی که در آن خدا معصیت نشود، آن روز عید است.» «۲»

(۳) امام محمد بن علی (ع) فرموده است، در روز عید قربان هیچ کاری بهتر از قربانی (خونی که در راه خدا ریخته شود) یا قدم برداشتن برای نیکی به پدر و مادر یا خویشاوندی که از او گسیخته باشد و نسبت به او نیکی و بخشش و تقدم بر سلام دادن کند و مردی که خود از گوشت قربانی خویش اطعام کند و همسایگان یتیم و

---

(۱). در امالی صدوق، صفحات ۶۱ و ۶۲ و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۳۶۲، ج ۹۰، آمده است. م.

(۲). در نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۲۷۶، چاپ ۱۳۲۸، شمسی و ذیل شماره ۴۲۰، آمده است. م.

مستمند و بردگان را برای خوردن آن دعوت کند و بررسی احوال اسیران، نیست.

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، هر کس روزه رمضان خود را به گفتاری نیکو و کرداری نیکو تمام کند، خداوند روزه‌اش را می‌پذیرد. گفته شد: ای پسر رسول خدا! گفتار نیکو چیست؟ فرمود: گواهی دادن به اینکه، خدایی جز خدای یگانه نیست و کردار نیکو، بیرون کردن فطریه از مال است. «۱»

(۲) امام صادق (ع) به یکی از اصحاب خود فرمود: چون شب عید فطر رسید، سه رکعت نماز مغرب را بگزار و سپس به سجده برو و بگو

«یا ذا الطول یا ذا الحول یا مصطفی محمد و ناصره صل علی محمد فاغفر لی کل ذنب اذنبته و نسیته و هو عندک فی کتاب مبین.»

«ای صاحب قدرت و نیرو! ای برگزیننده و یاری‌کننده محمد! بر محمد و آل او درود فرست و هر گناهی را که انجام داده‌ام و آن را فراموش کرده‌ام و آن در محضر تو، در کتابی آشکار ثبت است بر من ببخشای و بیامرز.» و پس از آن صد بار بگو

«اتوب الی الله»

و پس از نماز مغرب و عشاء و نماز صبح، همان تکبیرهایی را که در ایام تشریق (یازدهم تا سیزدهم ذی حجه) می‌گویند، بگو،

«اللّه اکبر، اللّه اکبر. لا اله الا اللّه و اللّه اکبر، اللّه اکبر و لله الحمد، اللّه اکبر علی ما هدینا و الحمد لله علی ما ابلانا.»

و عبارت

«و رزقنا من بهیمة الانعام»

را مگو که این عبارت مخصوص ایام تشریق است. «۲»

(۳)

مجلس پنجاه و یکم در ذکر زکات

(۴) خداوند متعال در آیه ۲۴۵ سوره بقره فرموده است «کیست که خدا را وام دهد، وامی نیکو، تا خداوند برای او چندین برابر بیفزاید.»، در آیه ۲۶۱ همان سوره می‌فرماید «مثل آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق می‌کنند، به مانند دانه‌یی است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه، صد دانه باشد.» و هم در آیه ۲۷۴ همان سوره می‌فرماید «کسانی که اموال خود را شب و روز پوشیده و آشکار انفاق می- کنند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداش ایشان خواهد بود.»

(۱). در امالی صدوق، ص ۱۰۰، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی، چاپ ۱۳۵۵ شمسی، آمده است. م.

(۲). در امالی صدوق، ص ۱۰۰، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی، چاپ ۱۳۵۵ شمسی، آمده است. م.

(۱) و در آیه ۱۰۳ سوره توبه می‌فرماید «از ایشان زکات اموالشان را بگیر تا آنان را پاک و پاکیزه سازی و برای آنان دعا کن که دعای تو مایه آرامش است و خدا شنوای داناست. آیا نمی‌دانند که این خداوند است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و صدقه‌ها را قبول می‌فرماید و بدرستی که خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.»،

و در آیه ۳۴ همان سوره می‌فرماید «و کسانی که اندوخته می‌کنند سیم و زر را و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند، آنان را به عذابی دردناک مژده بده. روزی که (آن سیم و زر) در آتش دوزخ گداخته شود و پیشانی و پشت و پهلوی آنها را به آن داغ کنند. این است آنچه برای خود اندوخته کردید.»

(۲) و خداوند در آیه ۵۵ سوره نور فرموده است «نماز را بپا دارید و زکات را به فقیران بدهید.» و در آیه ۴ سوره لقمان فرموده است «آنان که نماز را بر پا می‌دارند و زکات را می‌پردازند.» و در آیه ۳۹ سوره سبا فرموده است «هر چه در راه خدا انفاق کنید، خودش عوض می‌بخشد و او بهترین روزی دهندگان است.»

(۳) و در آیه پنجم سوره بینه فرموده است «و امر نشدند مگر اینکه خدا را با اخلاص کامل در دین پرستش و عبادت کنند و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند و این است دین درست.» «۱»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است، دزدان سه گروهند: کسی که زکات نپردازد. کسی که مهریه و کابین زنان را نپردازد و خوردن آن را حلال بشمرد. و کسی که وام بگیرد و قصد پرداخت آن را نداشته باشد. «۲»

(۵) و فرموده است خدای را خشکسالهایی است که نامش منتقمه (انتقام‌گیرنده) است و هر گاه خداوند به بنده‌یی مالی دهد که حق خدا را از آن نپردازد، خدای از همان خشکسالی‌ها بر او چیره می‌فرماید که مال از میان می‌رود و صاحبش می‌میرد

(۱). فتال نیشابوری (رضی الله عنه) برخی آیات مربوط به زکات واجب و صدقات مستحبی را آورده است. لطفا برای اطلاع بیشتر از آیات زکات به بحث مستوفای مرحوم علامه مجلسی قدس سره در صفحات ۱ تا ۴ جلد ۹۶ بحار الانوار، چاپ جدید، و برای آیات زکات فطر به صفحه ۱۰۳ همان جلد بحار الانوار، و برای آیات مربوط به صدقات مستحبی به صفحات ۱۱۱ تا ۱۱۴ همان جلد بحار الانوار مراجعه فرمایید. خداوند متعال به مرحوم علامه مجلسی جزای خیر از تشیع و شیعیان عنایت فرماید و شیعیان را قدردان نعمت آن بزرگ قرار دهد. م.

(۲). با ذکر سلسله اسناد در خصال صدوق، ص ۷۴، ج ۱، آمده است. م.

ص:۵۶۸

و آن را بر جای می‌گذارد. «۱»

(۱) و باز همان حضرت فرموده است، هیچ سیم و زر دارنده‌یی که زکات مالش را نپردازد نیست، مگر اینکه روز قیامت، خداوند او را در بیابانی دور افتاده و خالی باز می‌دارد و ماری خشمگین را که از شدت زهر فلس‌های سرش ریخته باشد بر او چیره می‌گرداند و آن مار او را دنبال می‌کند و او از آن می‌گریزد. سرانجام که چاره نمی‌یابد تسلیم می‌شود و مار او را به سختی می‌گزد و سپس چون گردنبندی بر گردنش می‌پیچد و این است معنی این گفتار خداوند که در آیه یک صد و هشتادم سوره آل عمران می‌فرماید «بزودی روز قیامت آنچه را که بخل می‌ورزند بر گردنشان گردنبند می‌شود، بر گردنهای ایشان طوق زده می‌شود.»، و هر کس دارای شتر و گاو و گوسپند باشد و زکات آن را ندهد، خدای روز قیامت او را در صحرای خالی و خشکی باز می‌دارد و همه جانوران با سم‌های خود او را لگدکوب می‌کنند یا همه جانوران گزنده او را با زهر و نیش خود می‌گزند و هر کس دارای نخلستان و تاکستان و مزرعه گندم و جو باشد و زکات آن را نپردازد، خداوند روز رستاخیز زمین او را تا ژرفای هفت زمین بر گردنش می‌نهد. «۲»

(۲) یکی از راویان به نام عبد الله می‌گوید: کسی مرا به حضور امام صادق (ع) فرستاد که به ایشان بگویم آن شخص می‌پندارد که شبها در خواب زنی به سراغ او می‌آید و او را می‌ترساند و می‌گفت من از ترس چنان فریاد برمی‌آورم که همسایگانم می‌شنوند. امام صادق (ع) فرمودند: پیش او برو و بگو تو زکات نمی‌پردازی. به او گفتم. گفت: نه، به خدا سوگند که می‌پردازم. امام صادق فرمودند: به او بگو اگر زکات می‌پردازی به مستحق آن نمی‌پردازی.

(۳) در روایت دیگری از امام صادق (ع) روایت شده است که فرموده است، هر کس زکات خود را نپردازد به هنگام مرگ (پس از مرگ) مسألت می‌کند به دنیا باز گردد و این است معنی گفتار خداوند که در آیه نود و نهم سوره مؤمنون می‌فرماید «تا آنگاه که مرگ هر یک فرا رسد، گوید پروردگارا مرا باز گردان، شاید به جبران

---

(۱). با ذکر سلسله اسناد در معانی الاخبار صدوق، ص ۲۳۵، چاپ آقای علی اکبر غفاری، ۱۳۶۱ شمسی، آمده است. م.

(۲). با ذکر سلسله اسناد و شرح شیخ صدوق (رضی الله عنه) در معانی الاخبار، ص ۳۳۵، آمده است. م.

ص:۵۶۹

عملی صالح انجام دهم.» «۱»

(۱) و فرموده است در مورد ریختن خون دو کس تا هنگام ظهور قائم ما کسی به حکم خدا قضاوت نمی‌کند، سنگسار کردن کسی که زنای محصنه کرده باشد و زدن گردن کسی که زکات نپردازد. «۲» و فرموده است هر کس قیراطی (واحد وزن معادل یک بیست و یکم مثقال) از زکات را نپردازد، باید به آیین یهودی یا مسیحی بمیرد. و نیز فرموده است هر کس در زندگی خود زکات نپردازد، پس از مرگ تقاضای بازگشت می‌کند و فرموده است، هرگز مالی در دریا و خشکی تباه نمی‌شود، مگر به سبب نپرداختن زکات و چون قائم قیام فرماید، کسی را که زکات نپردازد می‌گیرد و گردنش را می‌زند. «۳»

(۲) امیر المؤمنین (ع) فرموده است، پیامبر (ص) در خطبه وداع خود چنین فرمودند: ای مردم! زکات اموال خویش را بپردازید. همانا هر کس که زکات پرداخت نکند، او را نه نماز است و نه دین و نه روزه و نه حج و جهاد.

(۳) روایت شده است که از امام حسن مجتبی (ع) در مورد آغاز زکات پرسیدند، فرمود: خداوند عز و جل به آدم (ع) وحی فرمود که زکات خود را بپرداز. گفت:

پروردگارا زکات چیست؟ فرمود: ده رکعت نماز برای من بگزار. ده رکعت نماز گزارد و گفت: پروردگارا آیا این زکات بر من و بر همه خلق واجب است؟ فرمود:

این زکات که نماز بگزاری بر عهده تو است و بر عهده فرزندانت که مال داشته باشند، پرداخت مال خواهد بود. «۴»

(۴) و گفته است صدقه چهار حرف است: حرف صاد آن کسی را که صدقه می‌پردازد از مکاره دنیا و آخرت مصون می‌دارد. حرف دال آن دلیل و راهنمای او به سوی بهشت است. حرف قاف، موجب قرب بنده به پیشگاه خداوند متعال است و حرف هاء، هادی صدقه دهنده برای انجام اعمال نیکو است که بدان وسیله شایسته

---

(۱). در ثواب الاعمال صدوق (رضی الله عنه)، ص ۲۸۰، چاپ استاد محترم آقای علی اکبر غفاری، ۱۳۹۱ ق. آمده است. م.

(۲). در کمال الدین و تمام النعمه صدوق و به نقل آن در بحار الانوار، ص ۳۲۵، ج ۵۲، آمده است. م.

(۳). ثواب الاعمال، ص ۲۸۱. م.

(۴). این روایت در صفحه ۱۰ جلد ۴ مناقب ابن شهر آشوب، درگذشته به سال ۵۸۸ ق. که شاگرد فتال هم بوده، آمده است. م.

و سزاوار به رضوان اکبر می‌شود.

(۱) موسی (ع) عرضه داشت: پروردگارا! پاداش کسی که برای تو مستمندی را خوراک دهد چیست؟ فرمود: ای موسی! به سروشی فرمان می‌دهم که روز قیامت به همگان ندا دهد که فلان پسر فلان از آزادشدگان از دوزخ است. «۱»

(۲) رسول خدا (ص) فرمودند: در خواب چنین دیدم که کسی از امت من، شراره‌های آتش را با دست خود از چهره خویش دور می‌کند و صورت خود را با دست خود می‌پوشاند. صدقاتی که داده بود، آمد و بر سرش سایه افکند و چهره‌اش را پوشاند. «۲»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، صدقه دادن در روز، خطاها را ذوب می‌کند همچنان که آب نمک را در خود حل می‌کند و صدقه دادن در شب، آتش خشم خدا را خاموش می‌کند. «۳»

(۴) پیامبر فرموده‌اند: هر کس صدقه‌یی دهد، برای او در قبال هر درهم، همسنگ کوه احد، از نعمتهای بهشت خواهد بود.

(۵) و روایت شده است که مردی به حضور امیر المؤمنین علی (ع) آمد و گفت:

ای امیر المؤمنین مرا به تو نیازی است. فرمود: آن را روی زمین بنویس که درماندگی را در تو آشکار می‌بینم. او بر روی زمین نوشت، من بینوایی نیازمندم. آن حضرت به قنبر فرمودند: دو حله بر او بپوشان و آن مرد این ابیات را سرود. «بر من جامه‌یی پوشاندی که کهنه خواهد شد و من بزودی از ستایش بر تو جامه‌ها می‌پوشانم. هر چند تو، در جستجوی پاداشی به آنچه که من رسیدم نیستی ولی با نیایش و ستایش من به مکرمت می‌رسی. همانا ستایش موجب زنده شدن یاد و نام کسی است که ستایش می‌شود، همچون باران که کوه و دشت را زنده می‌کند. در روزگار نسبت به کارهای نیکی که آغاز کرده‌ای کوتاهی مکن که هر بنده بزودی به آنچه انجام داده، پاداش داده می‌شود.»

(۶) امیر المؤمنین فرمود: صد دینار به او بدهید. گفتند: او را براستی بی‌نیاز فرمودی.

---

(۱). الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیه، شیخ حر عاملی، ص ۵۵. م.

(۲). فضائل الاشهر الثلاثه، صدوق، ص ۱۱۳. م.

(۳). امالی، صدوق، ص ۲۲۱، و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۱۷۶، ج ۹۶، آمده است. م.

گفت: آری، که شنیدم پیامبر می‌فرمود، از مردم به اندازه منزلت ایشان قدردانی کنید و سپس فرمود من در شگفتم از مردمی که بندگان را با اموال خود می‌خرند و آزادگان را با بخشش و نیکی خویش نمی‌خرند. «۱»

(۱) از پیامبر (ص) پرسیده شد: کدام صدقه از همه برتر است؟ فرمود: بر خویشاوندی که در باطن خشمگین است. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، آیا تصور می‌کنید که در مورد مال فقط باید زکات را پرداخت؟ آنچه خداوند در مورد مال، غیر از زکات، مقرر فرموده، بیشتر از زکات است که از جمله باید به خویشاوندان و کسانی که نیاز خود را به تو عرضه می‌دارند پرداخت شود. و همان حضرت فرموده‌اند: برای رضای خدا و در راه حق هر کس را که نمی‌شناسی با دوستی و محبت به او چیزی بده نه با دشمنی و کینه که خداوند می‌فرماید «به مردم سخن پسندیده بگویید.» و البته به کسی که با حق ستیز و دشمنی می‌کند و به باطل و ناحق دعوت می‌کند چیزی مده، و فرموده است به کسانی که در در دل خود نسبت به ایشان احساس ترحم می‌کنی چیزی بده و به کسی که او را نمی‌شناسی چیزی میان یک درهم و چهار دانگ بده.

(۳) و همان حضرت فرموده است، کامل و تمام شدن روزه با پرداخت زکات فطریه است، همان گونه که کامل و تمام شدن نماز با درود فرستادن بر پیامبر (ص) است و هر کس روزه بگیرد و زکات فطر خود را عمدا نپردازد، روزه‌یی برای او نیست و هر کس نماز بگزارد و بر پیامبر (ص) عمدا درود نفرستد، او را نمازی نیست، و خداوند متعال زکات فطریه را مقدم بر نماز آورده و در آیه چهاردهم سوره اعلی فرموده است «همانا رستگار شد آنکه پاک شد، زکات فطر را پرداخت کرد، و یاد کرد نام پروردگارش را و نماز گزارد.» «۳»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است، عیسی (ع) از کنار مردمی گذشت که خود را آراسته و زیور کرده بودند. فرمود: چه خبر است؟ گفتند: ای روح اللّه! فلان دوشیزه

---

(۱). با ذکر سلسله اسناد در امالی صدوق، ص ۲۷۳، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۲). با ذکر سلسله اسناد در ثواب الاعمال صدوق (رضی الله عنه)، ص ۱۷۱، چاپ آقای غفاری، آمده است. م.

(۳). در صفحه ۴۵۱ جلد ۴ تفسیر برهان، از تهذیب شیخ طوسی، نقل شده است. م.

را که دختر فلانی است، امشب به خانه شوهرش که فلان پسر فلانی است می‌برند، فرمود: امروز خود را آراسته و هیاهوی شاد دارند و حال آنکه فردا گریه خواهند کرد:

یکی از ایشان پرسید: ای پیامبر خدا! برای چه فردا گریه خواهند کرد؟ فرمود: برای اینکه عروس آنها امشب خواهد مرد. کسانی که معتقد به گفتار آن حضرت بودند، گفتند:

خدا و رسول او راست می‌گویند و منافقان گفتند: فردا نزدیک است. قضا را، فردا صبح، چون آمدند عروس را خوش و سلامت دیدند و چیزی برای او پیش نیامده بود.

یکی از ایشان گفت: ای روح خدا! کسی که دیروز پیام دادی و گفتی دیشب خواهد مرد، نمرده است، عیسی (ع) فرمود: خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد. بیایید با هم پیش او برویم. آنان، در حالی که از یک دیگر پیشی می‌گرفتند حرکت کردند و بر در خانه او که رسیدند، در زدند. همسرش آمد. عیسی (ع) به او فرمود: از همسرت برای من اجازه بگیر که من پیش او آیم. او به درون خانه رفت و به زن خویش گفت: عیسی که روح و کلمه خداوند است همراه تنی چند بر در خانه است. زن، چادر بر سر افکند و عیسی (ع) پیش او آمد و از او پرسید: دیشب چه کار نیکی انجام داده‌ای؟

گفت: کار تازه‌یی نکردم جز همان که در گذشته هم انجام می‌دادم، هر شب جمعه مستمندی می‌آمد و ما به اندازه‌یی که تا جمعه آینده برای او کافی باشد، چیزی به او می‌دادیم. دیشب هم، همان فقیر آمد و من به کارهای خود سرگرم بودم و خویشاوندان من هم به کارهای خویش سرگرم بودند. او چند بار صدای خود را بلند کرد، ولی هیچ کس به او پاسخ نداد. آخرین بار که صدای او را شنیدم، خودم برخاستم و بطور ناشناس، همان مقداری را که همیشه به او می‌دادیم، دادم. عیسی (ع) فرمود: از جای خود برخیز و کنار برو. ناگهان، زیر جامه‌های او افعی‌یی دیدند که بر دم خود سر نهاده است. عیسی (ع) فرمود: به سبب آن کار نیک، این بلا از تو دفع شد. «۱»

(۱)

مجلس پنجاه و دوم در فضیلت حج و احکام کسی که آن را ترک کند

(۲) خداوند متعال در آیه نود و نهم سوره آل عمران فرموده است «بر عهده مردم، گزاردن حج خانه برای رضای خداوند، بر هر کس که استطاعت داشته باشد لازم

---

(۱). با ذکر سلسله اسناد در امالی صدوق و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۱۱۶، ج ۹۶، آمده است. م.

است و هر کس کفر ورزد، همانا خداوند بی‌نیاز از جهانیان است.»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، هر کس سه حج بگزارد، هرگز فقیر نمی‌شود.

حریز می‌گوید: هر کس سه سال پیاپی حج بگزارد، پس از آن چه حج بگزارد و چه نگزارد به منزله کسانی خواهد بود که پیوسته حج می‌گزارند. «۱»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، هر کس چهار بار حج بگزارد، هرگز فشار قبر به او نمی‌رسد و چون می‌میرد، خداوند حج او را به صورت زیباترین آدمیان در می‌آورد که میان گور او تا هنگامی که برانگیخته شود نماز می‌گزارد و پاداش نمازهای او

برای آن شخص خواهد بود و بدان که هر رکعت از نماز آن فرشته، برابر هزار رکعت آدمیان است. و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس ده بار حج بگزارد، خداوند هرگز از او محاسبه‌یی نخواهد فرمود. «۲»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خداوند بر امت من وقوف و تضرع و دعا کردن در بهترین جاها در نظر خود را واجب فرموده و در قبال آن بهشت را تکفل کرده است.

ساعتی که مردم از عرفات بازمی‌گردند، همان ساعتی است که آدم کلماتی را از خداوند فرا گرفت و خداوند که بسیار توبه‌پذیر و مهربان است، توبه او را پذیرفت. و سپس چنین فرمودند: سوگند به خدایی که مرا بحق، مژده دهنده و بیم دهنده مبعوث فرموده است، خدا را در آسمان زمین (در نزدیک‌ترین آسمانها) دری است که به آن در رحمت و توبه و نیاز و تفضل و احسان و بخشش و کرم و عفو می‌گویند. هیچ کس در عرفات وقوف نمی‌کند مگر اینکه سزاوار دریافت این خصال می‌شود. و خدا را صد هزار فرشته گماشته بر عرفات است که همراه هر یک از ایشان یک صد و بیست هزار فرشته است و خدا را رحمت ویژه‌یی بر اهل عرفات است که آن را بر ایشان نازل می‌فرماید.

و چون آنان از عرفات بازمی‌گردند، خداوند، فرشتگان را گواه می‌گیرد به اینکه اهل عرفات را بخشیده است و بهشت را بر آنان واجب فرموده است و سروشی ندا می‌دهد باز گردید در حالی که آمرزیده‌اید، که شما مرا خشنود کردید و من از شما راضی شدم. «۳»

---

(۱). در خصال صدوق، ص ۷۴، ج ۱، و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۱۸، ج ۹۹، آمده است. م.

(۲). این دو روایت در خصال صدوق، ص ۱۴۶، ج ۱ و ص ۲۱۲، ج ۲، آمده است. م.

(۳). در امالی صدوق، ص ۱۷۷ و به نقل از آن در باب فضل وقوف در عرفات بحار الانوار، ص ۲۴۹، ج ۹۹، چاپ جدید، آمده است. م.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: در خواب کسی از امت خود را دیدم که از پیش رو و پشت سر و چپ و راست تاریکی او را احاطه کرده است. در این هنگام حج و عمره او آمدند و او را از تاریکی بیرون کشیدند و وارد روشنایی کردند. «۱»

(۲) مشمعل اسدی «۲» می‌گوید: سالی حج رفتم و سپس برای دیدار امام صادق به مدینه رفتم. پرسیدند: ای مشمعل! از کجا می‌آیی؟ گفتم: فدایت گردم، به حج مشرف بودم. فرمود: آیا می‌دانی برای حاجیان چه پاداشی است؟ گفتم: فدایت گردم، تا شما به من نیاموزی، نمی‌دانم. فرمود: چون بنده به این خانه (کعبه) هفت دور طواف کند و دو رکعت نماز طواف بگزارد و سعی میان صفا و مروه را انجام دهد، خدای برای او شش هزار خطا را از او محو می‌فرماید و شش هزار نیاز او را که مربوط به امور دنیایی او باشد برمی‌آورد و برای آخرت او هم همین گونه اندوخته می‌فرماید. «۳»

(۳) امام صادق فرموده است: هر کس به دیدار کسی که از حج برگشته است برود و با او دست دهد، همچون کسی است که به حجر الاسود دست کشیده است. «۴»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر گاه که آهنگ گزاردن حج کنی و بر مرکب خود سوار شوی چون مرکب تو حرکت کند به هر گامی که برمی‌دارد و می‌نهد خدای برای تو حسنه‌یی می‌نویسد و خطایی را نابود می‌کند و چون لبیک گویی و جامه احرام بپوشی و محرم شوی، در قبال هر لبیک گفتن تو، ده حسنه برایت می‌نویسد و ده خطای تو را محو می‌فرماید و چون هفت دور بر کعبه طواف کنی، برای تو در پیشگاه خداوند عهدی خواهد بود که پس از آن خدایت از عذاب تو شرم می‌فرماید و چون کنار مقام دو رکعت نماز بگزاری، خداوند در قبال آن برای تو دو هزار رکعت نماز پذیرفته می‌نویسد و چون هفت بار سعی میان صفا و مروه را انجام دهی، در پیشگاه خداوند برای تو پاداش چون کسی که از سرزمین خود پیاده به حج آمده باشد، منظور می‌شود و پاداشی همچون پاداش کسی که هفتاد برده مؤمن آزاد کند.

---

(۱). در فضائل الاشهر الثلاثه صدوق، ص ۱۱۳، چاپ نجف، ۱۳۹۶ ق. آمده است. م.

(۲). شرح حال مختصری از او و برادرش حکم که از راویان امام صادق (ع) هستند در صفحات ۹۹ و ۲۹۹ رجال نجاشی، چاپ داوری قم، آمده است. م.

(۳). این روایت با ذکر سلسله اسناد و اندکی افزونی در آخر آن در امالی صدوق، ص ۴۹۳، با ترجمه آقای کمره‌یی، چاپ ۱۳۵۵ شمسی، آمده است. م.

(۴). با ذکر سلسله سند در ثواب الاعمال صدوق، ص ۷۴، چاپ آقای غفاری، ۱۳۹۱ ق.

آمده است. م.

و چون تا غروب آفتاب در عرفات وقوف کنی، هر چند خطای تو به شمار ریگهای شنزارها و موج‌های کف آلوده دریاها باشد، آمرزیده می‌شود و چون رمی جمره کنی (ریگ بزنی)، خدای در قبال هر یک از ریگها برای تو در تمام مدت آینده عمرت ده حسنه می‌نویسد و چون قربانی خود را بکشی در برابر هر قطره از خون آن همچنان برای تو ده حسنه نوشته می‌شود و چون هفت بار طواف دیگرت را انجام دهی و کنار مقام دو رکعت نماز بگزاری، فرشته‌یی گرامی دست بر شانه‌ات می‌نهد و می‌گوید: گذشته تو آمرزیده شد، در اعمال خود تا یک صد و بیست روز دقت و تأمل کن. «۱»

(۱) روایت شده است پس از اینکه پیامبر (ص) مناسک خود را انجام داده بودند، مردی به حضور ایشان رسید و گفت: ای رسول خدا! پدرم و مادرم فدای شما باد، من از خانه خود بیرون آمدم به قصد اینکه همراه شما حج بگزارم و فرصت از دست

رفت و نتوانستم چنان کنم و من مردی ثروتمندم مرا به کاری راهنمایی فرمایید که چون آن را انجام دهم، برای من پاداشی چون پاداش حج‌گزاران باشد. پیامبر فرمودند:

به این کوه ابو قبیس بنگر، اگر هموزن آن در راه خدا انفاق کنی، فضیلت و پاداش حج‌گزاران را درک نخواهی کرد. «۲»

(۲) امام زین العابدین (ع) فرموده است، چون شامگاه عرفه فرا می‌رسد، خداوند گروهی از فرشتگان خود را به آسمان زمین فرو می‌فرستد و به آنان می‌فرماید: به این بندگان من بنگرید که خاک آلوده و ژولیده پیش من آمده‌اند. پیامبری به سوی ایشان فرستادم که او را تصدیق کردند، سپس آهنگ خانه من کردند و دعا کردند و مرا فرا خواندند و نیاز خواستند. گواه باشید که سزاوار است امروز پاسخ ایشان را بدهم.

همانا نیکوکاران آنان را شفیع بدکارانشان قرار دادم، و از نیکوکاران شفاعت ایشان را پذیرفتم و از عرفات کوچ می‌کنند در حالی که خطاهای ایشان آمرزیده است. سپس به دو فرشته فرمان می‌دهد بر دو سوی گردنه بایستند، هر یک از ایشان یک طرف می‌ایستد و می‌گویند: پروردگارا! به سلامت دار و به این جهت است که هیچ به زمین افتاده و دست

---

(۱). ضمن روایت مفصلی با ذکر سلسله سند از قول حضرت باقر در امالی صدوق، ص ۵۴۹ همان چاپ و با اختلافاتی لفظی در اخبار مکه، ابو الولید ارزقی، ص ۶، ج ۲، آمده است. م.

(۲). با ذکر سلسله سند در ثواب الاعمال صدوق، ص ۷۲، آمده است. م.

و پا شکسته‌یی نمی‌بینی. «۱»

(۱) از امام کاظم (ع) روایت شده که فرموده است، هر کس به قصد حج بیاید و هفت دور بر کعبه طواف کند و دو رکعت نماز طواف بگزارد، خداوند برای او هفتاد هزار حسنه می‌نویسد و هفتاد هزار خطای او را محو می‌فرماید و پاداش آزاد کردن هفتاد برده که بهای هر یک ده هزار درهم باشد، برای او می‌نویسد. «۲»

(۲) از امام صادق (ع) روایت شده است که مردی از ایشان پرسید: آیا آزاد کردن یک برده بهتر است یا گزاردن حج مستحبی؟ فرمود: حج، پرسید: دو برده؟ فرمود:

حج، و او همچنان بر شمار بردگان می‌افزود و آن حضرت می‌فرمود: حج، تا آنجا که پرسید: آزاد کردن سی برده بهتر است یا گزاردن حج مستحب؟ و همچنان فرمود حج بهتر است. «۳»

(۳) همچنین از امام صادق (ع) روایت شده که فرموده است، هر کس بدون آنکه گرفتاری یا بیماری‌یی داشته باشد که مانع از گزاردن حج واجب او باشد یا پادشاهی (حکومتی) او را از آن منع کرده باشد، حج نگزارد به هر یک از دو آیین مسیحی یا یهودی که بخواهد باید بمیرد. «۴»

(۴) و همان حضرت فرموده است، در وصیت امیر المؤمنین علی (ع) چنین آمده است که: حج خانه خدای خود را ترک مکنید که هلاک خواهید شد. «۵»

(۵) و فرموده است رسول خدا (ص) بارها و جهاز خویش را بر مرکب خود نهادند و فرمودند: این حجی است که در آن ریایی و برای اینکه مردم بشنوند نیست و افزودند هر کس که برای حج آماده شود و در جهاز او یک تار حرام باشد، خداوند حج او را از وی نخواهد پذیرفت.

(۶) امام صادق (ع) فرموده است، از پیامبر (ص) پرسیده شد: فردای قیامت رستگاری در چیست؟ فرمودند: رستگاری در این است که با خداوند خدعه مکنید که خداوند با شما خدعه فرماید. زیرا هر کس با خداوند خدعه کند، خدای با او خدعه

---

(۱). با ذکر سند و اندک تفاوت لفظی در محاسن برقی، ص ۶۵، آمده است. م.

(۲). با ذکر سند و اندک تفاوت لفظی در ثواب الاعمال صدوق، ص ۷۳، آمده است. م.

(۳). نظیر این روایت در ثواب الاعمال صدوق، ص ۸۲، آمده است. م.

(۴). با نقل سلسله سند در صفحات ۲۸۱ و ۲۸۲ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صدوق (رضی الله عنه)، چاپ استاد محترم آقای علی اکبر غفاری، ۱۳۹۱ ق. آمده است. م.

(۵). با نقل سلسله سند در صفحات ۲۸۱ و ۲۸۲ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صدوق (رضی الله عنه)، چاپ استاد محترم آقای علی اکبر غفاری، ۱۳۹۱ ق. آمده است. م.

می‌کند و ایمان را از چنان کس خلع می‌فرماید. و اگر آن شخص شعور داشته باشد، باید بداند که به خود خدعه کرده است. پرسیدند: خدعه با خداوند چگونه است؟

فرمودند: اینکه فرمان خدا را اجرا کند و قصد او غیر از خدا باشد. از خدا بترسید و از ریا پرهیز کنید که ریا شریک گرفتن با خداوند است و شخص ریا کار را در رستاخیز به این چهار نام فرا می‌خوانند: «کافر، فاجر، غادر، خاسر» و به او گفته می‌شود کار و پاداش تو باطل شده است و امروز تو را بهره‌یی از آن نیست. «۱»

(۱)

مجلس پنجاه و سوم در فضیلت جهاد و تشویق بر آن

(۲) خداوند متعال در آیه هفتاد و دوم سوره انفال فرموده است «همانا کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند و در راه خدا با اموال و جانهای خویش جهاد می‌کنند ...»

(۳) و در آیه بیست و یکم سوره توبه فرموده است «آنان که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند و در راه خدا با اموال و جانهای خویش جهاد می‌کنند در پیشگاه خدا درجه بزرگتری دارند و آنان کامیابانند. پروردگارشان آنان را مژده می‌دهد به رحمتی از خود ...» در آیه سی همان سوره فرموده است «جنگ کنید با آنان که به خدا و روز قیامت ایمان نیاورده‌اند و حرام نمی‌شمرند آنچه را که خدا و رسولش حرام شمرده‌اند و دین حق را نمی‌پذیرند. از آنانی که اهل کتابند تا آنکه جزیه بدست خویش بپردازند و آنان خوار و کوچک باشند.» در آیه چهل و دوم همان سوره فرموده است «بیرون روید سبک و سنگین و با اموال و جانهای خویش در راه خدا جهاد کنید.» که مقصود از سبک و سنگین این است که چه مجرد باشید و چه متاهل و سپس در مورد ترک آن بیم و وعید داده است. «۲» باز در آیه‌های سی و نه و چهلم همان سوره فرموده است «ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما را چیست که چون به شما گفته می‌شود بیرون روید

---

(۱). در پاورقی صفحه ۱۳۹ جلد ۶ محجة البیضای فیض، به تصحیح استاد محترم آقای علی اکبر غفاری، از امالی صدوق، آمده است. م.

(۲). تعبیری نزدیک به این در مورد کلمات «خفاف و ثقال» در صفحه ۲۲۳ جلد ۵ تفسیر تبیان شیخ طوسی و با صورت فعل مجهول در صفحه ۳۳ جلد ۵ و ۶ تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی، آمده است. م.

در راه خدا سنگین می‌شوید بر زمین؟ (خود را به زمین می‌چسبانید) آیا راضی شدید به زندگی دنیا از آخرت و حال آنکه مایه زندگی دنیا در قبال آخرت جز اندکی نیست، اگر بیرون نروید عذاب می‌کند شما را عذابی دردناک .....» و در آیه یک صد و دوازدهم از همان سوره می‌فرماید «بدرستی که خداوند از مؤمنان جانها و اموال ایشان را خرید تا آنکه برای ایشان بهشت باشد، کارزار می‌کنند در راه خدا، می‌کشند و کشته می‌شوند. وعده دادنی بر حق در تورات و انجیل و قرآن، و چه کسی از خداوند وفاکننده‌تر بر عهد خویش است، پس بر شما مژده باد بر این فروختن که مبایعت کردید به آن و آن کامیابی بزرگ است.»

(۱) در این آیه، خداوند معامله را بر تو قرار داده است که طمع شیطان، دشمن تو، از تو بریده شود و نفس تو را که محل هر محنت و بلاست و مال تو را که موجب همه گناهان و سرپیچی‌هاست از تو خریده است با اطلاع از معایبی که در تو هست و

هر کس با اطلاع از عیب، کالایی را بخرد، آن را فسخ نمی‌کند. وانگهی بهترین پاداش را که بهشت است برای تو وعده داده است و با کرم و فضل خویش بر خود گواه گرفته و فرموده است، این وعده حقی است که در تورات و انجیل و قرآن آمده است و سپس در این مورد به تو شاد باش گفته است، همان گونه که به هنگام خرید چیزی گران به بهایی ارزان، به خریدار مژده و بشارت می‌دهند.

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: جبریل (ع) چیزی را به من خبر داد که چشم من از آن روشن و دلم شاد شد، گفت: ای محمد! هر کس از امت تو به جنگی در راه خدا برود، هر قطره باران که بر او بریزد و هر دردسری که گرفتار آن شود، روز قیامت گواه او خواهد بود. «۱»

(۳) و همان حضرت فرموده‌اند: بهشت را دری است بنام در جهادکنندگان که ایشان به سوی آن می‌روند، در حالی که سلاح بر دوش دارند و مردم همه در محشر ایستاده‌اند. فرشتگان به آنان خوشامد می‌گویند. هر کس جهاد را ترک کند، خداوند جامه زبونی و فقر بر او می‌پوشاند که در زندگی زبون و بینوا خواهد بود و دین او از میان می‌رود. همانا که خداوند متعال، امت من را با تاخت و تاز اسبهایش و پیکانهای نیزه‌هایش عزت و شوکت بخشیده است. «۲»

---

(۱). فروع کافی، ص ۳۲۷، ج ۱، و ثواب الاعمال صدوق، ص ۲۲۵. م.

(۲). فروع کافی، همان صفحه، و تهذیب الاحکام شیخ طوسی، ص ۴۲، ج ۲. م.

(۱) و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس پیام یا نامه جنگجویی را برساند پاداشی همچون پاداش آزاد کردن برده‌یی دارد و شریک در پاداش جهاد آن جهادکننده هم هست و نیز فرموده‌اند: اسبهای جهادکنندگان، اسبهای آنان در بهشت است. «۱»

(۲) و همان حضرت فرموده‌اند: تمام خیر در شمشیر و زیر سایه شمشیر است و مردم جز با شمشیر راست نمی‌شوند و شمشیرها، کلیدهای بهشت و دوزخند. «۲»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است: جهاد برترین چیزها پس از فرایض است.

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: برای شهید، از سوی خداوند متعال هفت خصلت است:

نخست اینکه با ریخته شدن نخستین قطره خونش، همه گناهانش آمرزیده می‌شود. دوم اینکه چون سر بلند کند، از دامن دو همسر خود از حوریان بهشت سر بر می‌دارد و آن دو از چهره‌اش غبار می‌زدایند و می‌گویند خوش آمدی، آفرین بر تو، او هم به آن دو، همان گونه می‌گوید. سوم این است که از جامه‌های بهشت بر او پوشیده می‌شود. چهارم این است که گنجوران بهشت بهترین عطر و بوهای خوش بهشتی را برای شهید می‌برند و از آن بهره‌مند می‌شود. پنجم منزلت او را به او نشان می‌دهند و آن

را می‌بیند. ششم، به روانش گفته می‌شود، بشتاب و هر کجای بهشت که می‌خواهی برو. هفتم این است که به چهره خدا نظر می‌افکند و این نظر افکندن برای هر پیامبر و شهیدی واجب است. «۳»

(۵) پیامبر (ص) فرموده‌اند: از هر نیکوکار، نیکوکارتری هست تا آنکه شخص نیکوکار در راه خدا کشته شود و چون در راه خدا کشته شد، نیکوکاری برتر از او نیست. و بالاتر از هر تبهکاری، تبهکاری است، مگر اینکه کسی، یکی از پدر یا

---

(۱). فروع کافی، همان صفحه، و ثواب الاعمال، ص ۲۲۵ و تمام این روایات در صفحات ۵ تا ۱۴ جلد ۶ وسائل الشیعه مرحوم شیخ حر عاملی (رضی الله عنه)، چاپ مرحوم حاج شیخ عبد الرحیم ربانی شیرازی، ۱۳۸۷ ق، با استخراج از منابع مختلف به همت آن فقید آمده است. م.

(۲). در صفحه ۲۲۶ ثواب الاعمال صدوق آمده است و در پاورقی توضیح داده شده که در صورتی که جهاد به فرمان امام معصوم و منصوب از جانب خدا باشد، کلید بهشت است و اگر به فرمان او نباشد، کلید جهنم است. م.

(۳). گفتار حضرت صادق در فروع کافی، ص ۳۲۸، ج ۱، و تهذیب الاحکام طوسی، ص ۴۱، ج ۲، و گفتار رسول خدا هم در همان صفحه تهذیب آمده است. م.

مادرش را بکشد، که در آن صورت برتر از آن تبهکاری نیست. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، دعای سه تن پذیرفته است و برآورده می‌شود.

یکی از ایشان جنگجوی در راه خداوند است. بنگرید که در غیابش چگونه مواظب کارهای او باشید. «۲»

(۲) از امام رضا (ع) در باره معنی این گفتار امیر المؤمنین علی (ع) که فرموده است، هزار ضربه شمشیر برای من، آسان‌تر از مردن در بستر است پرسیده شد، فرمود:

یعنی ضربه شمشیری که در راه خدا باشد. «۳»

(۳) از امیر المؤمنین علی (ع) روایت شده که چنین فرموده است، همانا جهاد دری است که خداوند آن را برای ویژگان از اولیای خویش گشوده است و آن را برای ایشان کرامت و نعمت اندوخته، قرار داده است. جهاد جامه پرهیزکاری و دژ استوار و سپر مورد اعتماد خداوند است و هر کس آن را ترک کند و از آن روی گرداند، خداوند جامه خواری و روپوش زبونی بر او می‌پوشاند و از آسودگی جدا و دور می‌شود و دلش را پرده و پوشش فرا می‌گیرد. و با زبونی خوار و کوچک می‌شود و به درماندگی گرفتار و از انصاف باز داشته می‌شود و آن کس که جهاد را ضایع و تباه کند، خداوند از اینکه او یاری دادن را ترک

کرده است بر او خشم می‌گیرد و خداوند متعال در کتاب استوار خویش فرموده است «اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌دهد و پاهای شما را استوار می‌دارد.» «۴»

(۴)

مجلس پنجاه و چهارم در امر به معروف و نهی از منکر

(۵) بدان که خداوند بر امت محمد (ص) نعمت بخشیده و آنان را گرامی داشته است به اینکه امرکنندگان به معروف و نهی‌کنندگان از منکرند و خداوند ایشان را با

---

(۱). در صفحات ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ جلد ۶ وسائل الشیعه، به نقل از آثار صدوق و طوسی، آمده است. م.

(۲). در صفحات ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ جلد ۶ وسائل الشیعه، به نقل از آثار صدوق و طوسی، آمده است. م.

(۳). در صفحات ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ جلد ۶ وسائل الشیعه، به نقل از آثار صدوق و طوسی، آمده است. م.

(۴). این گفتار امیر المؤمنین علی (ع) در تهذیب الاحکام شیخ طوسی، ص ۴۲، ج ۲، آمده است و سلسله سند آن ذکر شده است و بخشی از خطبه بیست و هفتم نهج البلاغه است، که در صفحه ۸۵ چاپ فیض الاسلام و صفحه ۷۴ جلد ۲ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، آمده است و اندکی تفاوت دارد. م.

این صفت در کتاب خود وصف کرده و ایشان را ستوده و در آیه یک صد و یازدهم سوره آل عمران چنین فرموده است «شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده است که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خداوند ایمان آورده‌اید.»

در این آیه، خداوند امر به معروف و نهی از منکر را با ایمان قرین فرموده است و آنان را حافظ حدود خداوند دانسته و به مؤمنان مژده داده است. و خداوند قومی دیگر را سرزنش کرده و عمل ایشان را زشت شمرده و به آنان سخت‌ترین عذاب را وعده داده است، به این سبب که امر به معروف و نهی از منکر نکرده‌اند و دست ستمگر را از ستم باز نداشته‌اند و در آیه هفتاد و نهم سوره مائده فرموده است، «کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند، لعنت شدند به زبان داود و عیسی بن مریم به سبب آنکه نافرمانی کردند و سرکشی کردند، آنان از کار زشتی که می‌کردند، نهی نمی‌کردند و چه بد بود آنچه می‌کردند.»

(۱) و در آیه شصت و هشتم همان سوره فرموده است «و بسیاری از ایشان را می‌بینی که به گناه و دشمنی شتاب می‌کنند و خوردن ایشان حرام را، هر آینه بد است آنچه می‌کنند. چرا باز نمی‌دارند ایشان را خدا پرستان و دانایان از گفتار گناه و خوردن حرام؟ هر آینه بد است آنچه ایشان انجام می‌دهند.»

(۲) خداوند در این آیه، آنان را که گناه می‌کنند و آنان که ایشان را نهی نمی‌کنند و باز نمی‌دارند، یکسان دانسته و کار هر دو گروه را زشت شمرده و به هر دو گروه وعید داده است.

(۳) و خداوند متعال در چند مورد دیگر از کتاب خود ما را به معروف فرمان داده و از منکر نهی فرموده است و بر انجام امر به معروف و نهی از منکر، پاداش بزرگ وعده داده است و بر ترک آن وعده عذاب دردناک داده است. همچنین پیامبر (ص) در گفتار خود مکرر این موضوع را گوشزد فرموده است.

(۴) خداوند متعال در آیه یک صد و یکم سوره آل عمران می‌فرماید «و باید باشند از شما گروهی که فرا خوانند به سوی خوبی و فرمان دهند به خوبی و نهی کنند از بدی و آن گروه همانان رستگارانند.»

(۵) و خداوند متعال در آیات یک صد و شصت و پنج و یک صد و شصت و شش سوره اعراف چنین می‌فرماید: «و چون گفتند جمعی از ایشان چرا پند می‌دهید گروهی را که خداوند هلاک‌کننده ایشان است و آنان را عذابی سخت می‌دهد، گفتند معذرت

ص:۵۸۲

و پوزشی به سوی پروردگار شما و باشد که ایشان بپرهیزند، پس چون فراموش کردند آنچه پند داده شدند به آن، آنانی را که از بدی نهی می‌کردند، نجات دادیم و آنان را که ستم می‌کردند به سبب کار ناپسندیده که انجام می‌دادند به عذابی دردناک گرفتیم.»

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، ای مؤمنان! هر کس ببیند ظلم و ستمی می‌شود و ناپسندیده‌یی ببیند که مردم را به انجام آن فرا می‌خوانند و حد اقل با دل خود آن را انکار کند، همانا خودش سلامت یافته و از عذاب رهایی می‌یابد و هر کس آن را با زبان انکار کند و بگوید پاداش می‌یابد- و او از شخص اول برتر است- و آن کس که با شمشیر آن را انکار کند تا کلمه خداوند برتر و گفتار ستمگران پست شود، او کسی است که به راه رستگاری رسیده و به راه راست ایستاده و نور یقین در دلش تابان شده است. «۱»

(۲) امام باقر (ع) فرموده است، امر به معروف و نهی از منکر، دو آفریده از آفریده‌های خداوند است. هر کس آن دو را یاری دهد، خدایش عزت می‌بخشد و هر کس آن دو را رها کند و خوار بشمرد، خدایش زبون می‌فرماید. «۲»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، کسی امر به معروف و نهی از منکر می‌کند که در او سه خصلت باشد: به آنچه فرمان می‌دهد، دانا باشد و عمل کند. از آنچه نهی می‌کند، خود انجام ندهد. در هر دو مورد رعایت عدل و مهربانی را بکند. «۳»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس امر به معروف کند و نهی از منکر نماید یا به کار خیری اشاره و راهنمایی کند، در پاداش آن شریک است. «۴»

(۵) و همان حضرت فرموده‌اند: کسی از امت خود را در خواب دیدم که شراره‌های آتش از هر سو او را فرا گرفته بود. امر به معروف و نهی از منکر او آمدند و او را از میان شراره‌ها نجات دادند و همراه فرشتگانش قرار دادند. «۵»

---

(۱). در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۳۰۵، ج ۱۹، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، بدون ذکر سند، و در وسائل الشیعه شیخ حر عاملی، ص ۴۰۵، ج ۱۱ هم آمده است. م.

(۲). فروع کافی، ص ۳۴۴، ج ۱، و تهذیب الاحکام طوسی، ص ۵۲، ج ۲. م.

(۳). خصال صدوق، ص ۶۸، ج ۱. م.

(۴). فروع کافی، ص ۳۴۳، ج ۱، و تهذیب، ص ۵۷، ج ۲. م.

(۵). فضائل الاشهر الثلاثه صدوق، ص ۱۱۳. م.

ص:۵۸۳

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، وای بر گروهی که فرمان خدا را در مورد امر به معروف و نهی از منکر نپذیرند. «۱»

(۲) همان حضرت فرموده است، مردی از قبیله خثعم به حضور رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! به من خبر بده بهترین کار مسلمانی چیست؟ فرمودند: ایمان آوردن به خدا، پرسید: پس از آن؟ فرمودند: رعایت پیوند خویشاوندی، پرسید: پس از آن؟ فرمودند: امر به معروف و نهی از منکر. آن مرد پرسید: کدام کار از همه نزد خدا ناخوش‌تر است؟ فرمودند: شرک به خدا، پرسید: پس از آن؟ فرمودند: بریدن پیوند خویشاوندی، پرسید: پس از آن؟ فرمودند: امر کردن به کار ناپسند و باز داشتن از کار پسندیده. «۲»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: چگونه خواهید بود هنگامی که زنان شما تبهکار و جوانان شما بد کاره شوند و امر به معروف و نهی از منکر نشود؟ گفتند: ای رسول خدا! چنین خواهد شد؟ فرمودند: آری و بدتر از این وقتی است که امر به منکر کنید و نهی از معروف. گفتند: ای رسول خدا! آیا چنین خواهد شد؟ فرمودند: آری و بدتر از این وقتی است که کار پسندیده را ناپسند و کار ناپسند را پسندیده ببینید. «۳»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است، چون آیه هفتم سوره تحریم نازل شد که خداوند در آن می‌فرماید «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و کسان خود را حفظ کنید از آتشی که هیمه و آتش‌گیره آن مرد مانند و ....» نازل شد مردی از مسلمانان نشست و شروع به گریستن کرد و گفت من از خودم عاجز و ناتوانم و اینک تکلیف خویشاوندانم بر عهده‌ام نهاده شد. پیامبر (ص) فرمودند: برای تو همین اندازه بس است که آنان را به هر چه خود را فرمان می‌دهی، فرمان دهی و از آنچه خود را باز می‌داری، باز داری. «۴»

(۵)

مجلس پنجاه و پنجم در واجب بودن نیکی کردن نسبت به پدر و مادر و حقوق واجب آنان بر فرزند

(۶) خداوند متعال در آیه هفتاد و هشتم سوره بقره چنین فرموده است «و هنگامی که

---

(۱). محاسن برقی، صفحات ۲۹۱ و ۲۹۵. م.

(۲). قرب الاسناد حمیری، ص ۲۶ و فروع کافی، ص ۳۴۴، ج ۱. م.

(۳). خصال، ص ۱۲۷، ج ۱، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۴). تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ص ۵۸، ج ۲. م.

از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که پرستش مکنید جز خدا را و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و مستمندان نیکی کردن را و بگویید برای مردم سخن پسندیده ....» و در آیه چهلم سوره نساء فرموده است «و بپرستید خدا را و شریک مسازید با او چیزی را و نیکی کردن به پدر و مادر ...»

(۱) و خداوند متعال در آیه یک صد و پنجاه و دوم سوره انعام چنین فرموده است «بگو بیایید تا بخوانم آنچه را خداوند شما بر شما حرام کرده است که شریک مسازید با او چیزی را و به پدر و مادر نیکی کردن.»

(۲) و در آیه بیست و پنجم سوره بنی اسرائیل فرموده است «و حکم کرد پروردگارت که نپرستید مگر او را و به پدر و مادر نیکی کردن، اگر یکی از ایشان یا هر دوشان به پیری برسند نزد تو به آن دو اف مگوی و آن دو را زجر مکن (سخن درشت مگو) و به آن دو گفتار پسندیده بگوی و بگستران برای آن دو بال تواضع از رحمت و بگو پروردگار من! بر آن دو رحمت فرمای، همچنان که مرا در کودکی پرورش دادند.» و خداوند متعال در آیه هشتم سوره عنکبوت فرموده است «وصیت کردیم انسان را به نیکی کردن به پدر و مادرش و اگر با تو ستیز کنند که به من شرک آوری در آنچه نیست تو را به آن علمی، پس اطاعت مکن آن دو را، به سوی من است بازگشت شما و خبر می‌دهم شما را به آنچه می‌کردید.»

(۳) و در آیه چهاردهم سوره لقمان چنین فرموده است «سفارش کردیم انسان را در باره خوبی کردن به پدر و مادر، برداشت مادرش او را سست‌شدنی بر سست شدن و از شیر باز گرفتن او در دو سال که شکر کن مرا و پدر و مادرت را، به سوی من است بازگشت.» و در آیه پانزدهم سوره احقاف فرموده است «به آدمی در باره نیکی کردن به پدر و مادرش سفارش کردیم، برداشت مادرش او را به دشواری.» «۱»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: برتر از هر کار پسندیده و نیکی، کاری بهتر است تا آنکه مرد در راه خدا کشته شود و چون در راه خداوند متعال کشته شود، عملی برتر و پسندیده‌تر از آن نیست و بدتر از هر کار بدی، بدی‌یی هست تا آنکه کسی یکی از پدر و مادرش را بکشد که چون یکی از آن دو را کشت، از آن کار بدتری نیست. «۲»

---

(۱). برای اطلاع بیشتر از دیگر آیات مبارکات قرآنی در این مورد، به بحث مرحوم علامه مجلسی در صفحات ۲۲ تا ۲۹ جلد ۷۴ بحار الانوار، چاپ جدید، مراجعه فرمایید. م.

(۲). تهذیب، شیخ طوسی، ص ۴۱، ج ۲. م.

(۱) امام باقر (ع) روایت کرده که پیامبر (ص) فرموده‌اند: بوی بهشت از فاصله پانصد سال راه احساس می‌شود ولی عاق پدر و مادر و دیوث آن را نخواهد بویید.

پرسیدند: ای رسول خدا! دیوث کیست؟ فرمودند: کسی که زنش زنا می‌دهد و او آگاه است. «۱»

(۲) امام صادق فرموده است، به پدر و مادرتان نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی کنند و نسبت به زنان مردم با عفت و پاکدامن باشید تا نسبت به زنان شما با عفت و پاکدامن باشند. «۲»

(۳) پیامبر فرموده‌اند: برای پدر و مادر هم رعایت حق فرزند واجب است هر گاه که فرزند مؤمن و نیکوکار باشد. همان طور که بر فرزند رعایت حقوق ایشان واجب است. «۳»

(۴) امام صادق (ع) فرموده‌اند: پدران نخستین سه گروهند: آدمی، که از او فرزند مؤمن متولد می‌شود. جن، که از او کافر و مؤمن زاییده می‌شود. ابلیس، که از او کافر بوجود می‌آید و میان آنان زایمان نیست، بلکه تخم‌گذاری و جوجه آوردن است و جوجه‌های ابلیس، همگی نر هستند و میان ایشان ماده نیست. «۴»

(۵) امام زین العابدین (ع) فرموده است، حق مادرت بر تو این است که بدانی او تو را در جایی که هیچ کس کسی را حمل نمی‌کند، حمل کرده و از ثمره دلش (مهر) به تو چندان عطا کرده است که هیچ کس به کسی چنان عطا نمی‌کند و با همه وجود خویش ترا نگهداری کرده است و اهمیت نمی‌داده که خود گرسنه و تشنه بماند، ولی تو را سیر و سیراب کند و خود برهنه بماند و تو را بپوشاند و خود در آفتاب باشد ولی بر تو سایه افکند و برای تو خواب نوشین را رها کرده و تو را از گرما و سرما حفظ کرده است تا تو برای او باقی بمانی و تو نمی‌توانی از عهده شکرش بیرون آیی مگر به یاری و توفیق خداوند.

(۶) و حق پدرت بر تو این است که بدانی اصل تو از اوست و اگر او نبود تو نبودی و هر گاه در خودت چیزی می‌بینی که از آن به خود می‌بالی بدان که پدرت اصل آن نعمت در او بوده است. خدای را سپاس و ستایش کن بر این نعمت و پدر را

(۱). خصال، صدوق، ص ۲۰، ج ۱. م.

(۲). در خصال، ص ۲۹، ج ۱ و امالی صدوق، ص ۱۷۳، با دو سند آمده است. م.

(۳). در خصال، ص ۲۹ و ۱۵۹، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۴). در خصال، ص ۲۹ و ۱۵۹، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

سپاسگزار باش و هیچ نیرویی جز به لطف خداوند نیست. «۱»

(۱) امام صادق فرموده است، در حالی که موسی بن عمران (ع) با خداوند متعال مناجات می‌کرد، مردی را در سایه عرش خدا دید. عرضه داشت: پروردگارا! این کیست که عرش تو بر او سایه افکنده است؟ فرمود: این نسبت به پدر و مادرش مهربان و نکوکار بود و سخن چینی نمی‌کرد. «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: در خواب کسی را دیدم که فرشته مرگ برای گرفتن جانش آمد و نیکی کردن و مهربانی به پدر و مادر آمدند و او را از آن شخص باز داشتند. «۳»

(۳) و همان حضرت فرموده‌اند: خدای رحمت فرماید هر کس که پدرش را بر نیکی کردن یاری دهد، خدای رحمت فرماید هر کس که فرزندش را بر نیکی کردنش یاری دهد، خداوند رحمت فرماید همسایه و دوستی را که همسایه و دوست و معاشر خود را بر کار نیک یاری دهد و خدای رحمت فرماید هر کس که پادشاه خود را بر نیکی کردن یاری دهد. «۴»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است، هر کس دوست می‌دارد که خداوند دشواری‌های مرگ را بر او تخفیف دهد، نسبت به خویشاوندان نزدیک خود بسیار رعایت پیوند خویشاوندی کند و نسبت به پدر و مادرش مهربان و نیک رفتار باشد و اگر چنین بود، خداوند متعال سکرات مرگ را بر او آسان می‌فرماید و هرگز در زندگی فقیر نمی‌شود. «۵»

(۵) از امام صادق (ع) روایت شده است که مردی به حضور رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا من در مورد جهاد بسیار با نشاط و راغبم. فرمودند: در این صورت در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی زنده خواهی بود و در پیشگاه خداوند روزی داده می‌شوی و اگر در آن راه بمیری، پاداش تو بر عهده پروردگار است و

(۱). در رساله حقوق حضرت سجاد که در منابع پیش از قرن پنجم تألیف شده از جمله تحف العقول ابن شعبه، آمده است. صفحات ۱۸۳ تا ۱۹۲ تحف العقول، چاپ ۱۳۹۴ قمری، قم. م.

(۲). در صفحات ۱۰۸ و ۱۸۳ کتاب امالی صدوق (رضی الله عنه) و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۶۵، ج ۷۴، چاپ جدید، آمده است. م.

(۳). در صفحات ۱۰۸ و ۱۸۳ کتاب امالی صدوق (رضی الله عنه) و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۶۵، ج ۷۴، چاپ جدید، آمده است. م.

(۴). ضمن حدیث مفصلی در صفحه ۱۱۲ کتاب فضائل الاشهر الثلاثه صدوق، چاپ استاد محترم آقای میرزا غلامرضا عرفانیان، نجف، ۱۳۹۶ ق. آمده است. م.

(۵). امالی، طوسی، ص ۴۶، ج ۲ و امالی، صدوق، ص ۲۳۴. م.

چون از جهاد برگردی چنان از گناهان پاک شوی، مانند روزی که زاییده‌شده‌ای.

گفت: ای رسول خدا مرا پدر و مادری فرتوت است که می‌پندارند به من انس دارند و بیرون رفتن مرا به جهاد خوش نمی‌دارند. پیامبر فرمودند: در این صورت با پدر و مادرت باش و سوگند بدان کس که جان من در دست اوست، یک شبانروز انس داشتن آن دو با تو بهتر از یک سال جهاد است. «۱»

(۱) از امام باقر (ع) روایت است که موسی بن عمران (ع) عرضه داشت: پروردگارا! به من سفارشی فرمای. سه بار فرمود: تو را در مورد خودم سفارش می‌کنم. موسی گفت: سفارش دیگر فرمای. دو بار فرمود: تو را در مورد مادرت سفارش می‌کنم.

موسی (ع) باز گفت: پروردگارا! مرا سفارشی دیگر فرمای. یک بار فرمود: تو را به پدرت سفارشی می‌کنم و به این جهت گفته شده است دو سوم نیکی و مهربانی کردن برای مادر است و یک سوم آن برای پدر. «۲»

(۲) پیامبر فرموده‌اند: خشنودی و رضای خداوند همراه با خشنودی پدر و مادر است و سخط و خشم خداوند همراه با سخط و خشم پدر و مادر است.

(۳) و همان حضرت فرموده‌اند: هیچ فرزند نیکوکاری نیست مگر اینکه چون یک نظر رحمت به پدر و مادر افکند برای او پاداش حجی پذیرفته است. گفتند: ای رسول خدا! و اگر در هر روز صد بار بنگرد؟ فرمودند: آری و خداوند بزرگتر و مهربان‌تر است. «۳»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: به کسی که عاق پدر و مادر است گفته می‌شود هر کار می‌خواهی بکن که من تو را نمی‌بخشم و بکسی که به پدر و مادر نیکوکار است گفته می‌شود، هر کار می‌خواهی بکن که من بزودی تو را می‌آمرزم و همان حضرت فرموده‌اند: «۴» هر کس به پدر و مادرش نیکی کند خداوند بر عمرش می‌افزاید.

(۵) شاعر چنین سروده است:

«سوگند به جان تو که نیکی کردن به پدر و مادر از بهترین پرهیزگاری‌هاست و همانا که ناخشنودی پدر و مادر گناهی بزرگ است.»

---

(۱). اصول کافی، ص ۱۶، ج ۲، و به نقل از آن همراه با شرح مرحوم مجلسی در بحار الانوار، ص ۵۲، ج ۷۴، آمده است. م.

(۲). امالی، صدوق، ص ۳۰۵. م.

(۳). امالی، طوسی، ص ۳۱۴، ج ۱. م.

(۴). مرحوم مجلسی هم در بحار الانوار، ص ۸۰، ج ۷۴، چاپ جدید، این دو روایت را از همین منبع نقل کرده است. م.

ص:۵۸۸

«هیچ کس از مردم نسبت به پدر خویش بدکارتر از آنکه پدر را دشنام دهد نیست.»

دیگری سروده است «پدر را گرامی بدار و برای او خیر خواه باش که خداوند از دیر باز سفارش فرموده است که نسبت به پدر بد رفتاری نشود».

(۱)

فصل: در حق فرزند بر پدر

(۲) بدان که خداوند متعال همان گونه که حقوق پدر و مادر را بر فرزندان واجب فرموده است، همان گونه حق فرزندان را هم بر پدر و مادر واجب فرموده است و این از حکمت خداوند است.

(۳) خداوند متعال در آیه سیزدهم سوره نساء می‌فرماید «خداوند شما را سفارش می‌کند در باره فرزندان شما.» و در آیه یک صد و بیست و هفتم همان سوره می‌فرماید «و عاجزان از فرزندان و اینکه برای یتیمان به خوبی و دادگری اقدام کنید».

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: بوی فرزند از بوی بهشت است و چون پدر به فرزند خویش بنگرد و او را خشنود کند، برای او پاداش آزاد کردن برده‌ای است. گفتند: ای رسول خدا! اگر سیصد و شصت نظر افکند؟ فرمودند: آری، خدا بزرگ‌تر از هر چیزی است. «۱»

و پیامبر فرموده‌اند: فرزندانتان را بسیار ببوسید که برای شما در قبال هر سه بوسه درجه‌یی در بهشت است که اندازه آن پانصد سال راه است.

(۶) و گفته شده است که پیامبر (ص)، حسن بن علی (ع) را می‌بوسید، اقرع بن حابس «۲» گفت: من ده پسر دارم و هیچ کدام را نبوسیده‌ام. پیامبر فرمودند: آن کس که رحم و مهربانی نکند به او مهربانی نمی‌شود.

(۷) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: از جمله حقوق فرزند بر پدر سه چیز است: نامش را نیکو نهد و به او نوشتن بیاموزد و چون به حد بلوغ رسید، او را همسر دهد. «۳»

(۸) و فرموده‌اند: دختران پوشیده و با حجاب چه فرزندان خوبی هستند. هر کس یک دختر داشته باشد، خداوند همان دختر را مانع و پرده میان او و آتش قرار می‌دهد

---

(۱). مرحوم مجلسی هم در بحار الانوار، ص ۸۰، ج ۷۴، چاپ جدید، این دو روایت را از همین منبع نقل کرده است. م.

(۲). پس از فتح مکه مسلمان شده است. برای اطلاع بیشتر از شرح حال و بعضی فرومایگی‌های او می‌توان به اسد الغابه، ابن اثیر، ص ۱۰۷، ج ۱، مراجعه کرد. م.

(۳). مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۲۲۰، چاپ بیروت و نیز در صفحه ۲۱۹ همان کتاب آمده است. (چاپ ششم، ۱۳۹۲ قمری). م.

و هر کس دو دختر داشته باشد، خداوند به برکت آن دو او را به بهشت می‌برد و هر کس سه دختر یا سه خواهر داشته باشد، خداوند شرکت در جهاد و پرداخت زکات را از او برمی‌دارد. «۱»

(۱)

مجلس پنجاه و ششم در تشویق به انجام کار پسندیده و ادای امانت

(۲) خداوند متعال در آیه یک صد و نود و هشتم سوره هفتم (اعراف) فرموده است «بگیر عفو را و امر کن به کار پسندیده و روی برگردان از نادانان.» و در آیه هفتاد و هشتم سوره بیست و هشتم (قصص) فرموده است «و نیکی کن همان گونه که خداوند بر تو نیکی فرموده است.»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، خدا رحمت کند مردی را که مودت مردم را به خود جلب کند و به آنچه می‌پسندند و پسندیده است با آنان سخن بگوید و آنچه را ناپسند می‌دانند و ناپسند است رها کند و نیز فرموده است از خداوند در باره دو ضعیف بترسید و منظور آن حضرت از آن، یتیم و زنان است.

(۴) امام صادق (ع) فرموده است: نیکی کردن چیز دیگری است غیر از زکات، با نیکی کردن و رعایت پیوند خویشاوندی به خداوند متعال تقرب جویید. «۲»

(۵) امام زین العابدین فرموده است، گفتار پسندیده، مال را افزون و روزی را فراوان و مرگ را به تأخیر می‌اندازد و دوستی خویشان را جلب می‌کند و سبب در آمدن به بهشت می‌شود.

(۶) روایت شده است که امیر المؤمنین علی (ع) از کنار مردی گذشت که سخنان یاوه می‌گفت. ایستاد و فرمود: ای فلان! هر چه می‌گویی به دو فرشته‌یی که بر تو گماشته‌اند املاء می‌کنی و آنان می‌نویسند. بنا بر این آنچه را برای تو سودمند است بگو و آنچه را یاوه است رها کن.

(۷) امام باقر (ع) فرموده است، رسول خدا (ص) از کنار مردی گذشتند که مشغول

---

(۱). مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۲۲۰، چاپ بیروت و نیز در صفحه ۲۱۹ همان کتاب آمده است. (چاپ ششم، ۱۳۹۲ قمری). م.

(۲). به نقل از فروع کافی، ص ۱۶۹، ج ۱، در وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ص ۵۲۲، ج ۶، چاپ استاد فقید مرحوم ربانی شیرازی، آمده است. م.

کاشتن درختی در باغچه‌یی بود. ایستادند و فرمودند: آیا تو را به کشت و زراعتی راهنمایی کنم که ریشه‌اش پایدارتر است و زودتر به نتیجه می‌رسد و بار آن خوشتر و جاودانه‌تر است؟ گفت: آری که پدر و مادرم فدای تو باد! فرمودند: در هر صبح و شام بگو «

سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر

» که برای تو در قبال هر یک از این تسبیح‌ها، ده درخت از انواع میوه‌های بهشتی است و آنها از نیکی‌های جاودانند.

آن مرد گفت: ای رسول خدا! تو را گواه می‌گیرم که این باغچه، وقف بر مسلمانان مستمند و مستحق دریافت صدقه و زکات است. و خداوند این آیات سوره و اللیل را نازل فرمود «آن کس که عطا کند و پرهیزگار باشد و راه نیکی را تصدیق کند، بزودی توفیق می‌دهیم او را برای آسانی.» «۱»

(۱) موسی (ع) گفت: پروردگارا! پاداش کسی که پیوند خویشاوندی را رعایت کند چیست؟ فرمود: مرگش را به تأخیر می‌اندازم، دشواری‌های مرگ را بر او آسان می‌کنم و گنجوران بهشت او را ندا می‌دهند که پیش ما بشتاب و از هر در بهشت که می‌خواهی وارد شو.

(۲) موسی (ع) گفت: پروردگارا! پاداش آن کس که آزار خویش را از مردم باز دارد و نیکی خود را بر ایشان معمول دارد چیست؟ فرمود: روز رستاخیز آتش دوزخ به او می‌گوید مرا بر تو راهی نیست. «۲»

(۳) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، نیکی کن تا با تو نیکی شود. رحم کن تا بر تو رحم شود. از مردم به نیکی یاد کن تا از تو به نیکی یاد شود و پیوند خویشاوندی را رعایت کن تا خداوند بر عمرت بیفزاید.

(۴) پیامبر (ص) فرمودند: در خواب کسی از امت خویش را دیدم که با مؤمنان سخن می‌گفت، ولی ایشان پاسخش را نمی‌دادند. صله رحم او آمد و گفت: ای گروه مؤمنان! با او سخن بگویید که رعایت پیوند خویشاوندی می‌کرد. مؤمنان با او سخن گفتند و به او دست دادند و او همراه ایشان بود. «۳»

(۵) امام باقر (ع) فرموده است، چه نیکوست خوبی‌ها پس از بدی‌ها و چه زشت

---

(۱). در تفسیر برهان، ص ۴۷۱، ج ۴، به نقل از مرحوم کلینی با ذکر سند آمده است. م.

(۲). در صفحه ۵۵ کتاب الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیه شیخ حر عاملی به نقل از امالی صدوق، آمده است. م.

(۳). فضائل الاشهر الثلاثه، ص ۱۱۳. م.

است بدی‌ها پس از خوبی‌ها.

(۱) همان حضرت در تفسیر بخشی از آیه هشتاد و سوم سوره بقره که می‌فرماید «و برای مردم سخن نیکو بگویید.» فرموده است، برای مردم بهترین چیزی را بگویید که دوست دارید برای شما گفته شود که خداوند متعال لعنت‌کننده دشنام دهنده و طعنه زننده بر مؤمنان را دوست نمی‌دارد و نیز کسی را که فحش و دشنام می‌دهد و با اصرار از مردم چیزی می‌خواهد. و خداوند شخص با آزرم بردبار عفیف و آن را که تظاهر به عفت هم می‌کند، دوست می‌دارد. «۱»

(۲) و همان حضرت فرموده است، کارهای نیک و پسندیده از در افتادن به بدبختی‌ها جلوگیری می‌کند و هر کار پسندیده صدقه است. نیکوکاران در این جهان، نیکوکاران آن جهانند. و بدکاران در این سرا، بدکاران آن سرایند و نخستین گروه از بهشتیان که وارد بهشت می‌شوند، نیکوکارانند و نخستین گروه از دوزخیان که در آتش می‌افتند، بدکارانند. «۲»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: در بهشت غرفه‌هایی است که از درون، بیرون آن و از بیرون، درون آن آشکار است و دیده می‌شود، کسانی از امت من در آنها مسکن می‌گزینند که سخن نیکو بگویند و به مردم خوراک دهند و سبقت بر سلام دادن بگیرند و در حالی که در دل شب مردم خفتگانند، ایشان نماز می‌گزارند. علی (ع) گفت: ای رسول خدا! چه کسی از امت شما یارای این کارها را دارد؟ فرمودند: ای علی! مگر نمی‌دانی که سخن گفتن نیکو آن است که هر کس در صبح و شام ده بار بگوید

«سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر»

و منظور از خوراک دادن به مردم، هزینه خوراکی است که آدمی بر عیال خود می‌دهد و مقصود از نمازگزاردن در شب چنین است که اگر کسی نماز مغرب و عشاء و صبح را با جماعت در مسجد بگزارد، چنان است که گویی تمام شب را شب‌زنده‌داری کرده است و غرض از سبقت و نشر سلام، این است که از سلام دادن بر هیچ یک از مسلمانان خودداری نکند.

(۴) امام صادق (ع) فرموده است، ای اسحاق! با منافق زبان بازی کن و دوستی

---

(۱). در تفسیر برهان، ص ۱۲۱، ج ۱، به نقل از تفسیر عیاشی و شیخ صدوق آمده است. م.

(۲). به نقل از امالی صدوق و امالی طوسی در بحار الانوار، ص ۴۰۷، ج ۷۴، آمده است. م.

خود را برای مؤمنان خالص گردان و اگر یهودی هم با تو همنشینی کرد با او به نیکی همنشینی کن. «۱»

(۱) و همان حضرت فرموده است، نسبت به هر کس که شایسته و سزاوار است یا شایسته و سزاوار نیست نیکی کن. زیرا بر فرض که کسی شایسته و سزاوار نباشد تو شایسته آنی که نیکی کنی. «۲»

(۲) امام کاظم (ع) فرموده است، عیال مرد اسیران اویند. بر هر کس خداوند نعمتی ارزانی می‌دارد بر اسیران خود گشایش و فراخی دهد و اگر چنین نکند، چه بسا که بزودی آن نعمت از میان برود.

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: فرشته‌یی در آغاز روز با صحیفه‌یی فرو می‌آید و اعمال آدمی را در آن می‌نویسد. حد اقل در آغاز و پایان روز کار نیکی را برای نوشتن عرضه کنید تا خداوند آنچه را میان آن دو است برای شما بیامرزد که خداوند می‌فرماید «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.» و خداوند می‌فرماید «همانا یاد خدا بزرگتر است.»

(۴) سلمان گفته است: خلیل من پیامبر خدا، به هفت خصلت مرا سفارش فرموده است که در هیچ حال آنها را رها نمی‌کنم، سفارش فرموده است: به آن کس بنگرم که از من پایین‌تر است، نه به آن کس که از من برتر است. (منظور در امور مادی است) و اینکه بینوایان و نزدیک شدن به آنان را دوست بدارم. و اینکه حق را بگویم، هر چند تلخ باشد. و پیوند خویشی را رعایت کنم، هر چند او بر من پشت کرده باشد. و اینکه از مردم چیزی را نخواهم و سفارش فرموده است همواره

«لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم»

بگویم که از گنجهای بهشت است. «۳»

(۵) پیامبر فرموده‌اند: خوش محضر بودن از پاک‌زادگی است.

(۶) پیامبر فرموده‌اند: هر کس از بیماری عیادت کند، به هر قدمی که در رفت و برگشت برمی‌دارد تا به خانه خود باز گردد، هفتاد هزار هزار حسنه برای او نوشته می‌شود و هفتاد هزار هزار خطا از خطاهای او محو می‌شود و هفتاد هزار هزار بر درجه‌اش

---

(۱). امالی، شیخ مفید، ص ۱۱۷. م.

(۲). فروع کافی، ص ۱۶۹، ج ۱، و نیز رجوع کنید به وسائل الشیعه، صفحات ۵۲۸ و ۵۲۹، جلد ۶، چاپ مرحوم ربانی، که از منابع مختلف عرضه شده است. م.

(۳). در خصال صدوق، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی از قول ابو ذر آمده است و به احتمال زیاد «سلمان» سهو القلم از نویسندگان نسخه است. م.

افزوده می‌شود و هفتاد هزار هزار فرشته بر او گماشته می‌شود که او را در گورش می‌نشانند و برای او تا روز رستاخیز طلب آمرزش می‌کنند.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس مرده‌یی را کفن کند، خداوند از سندس و حریر بهشت بر او می‌پوشاند. امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، بهترین صفات گزینه زنان، بدترین صفات مردان است. و آن سرفرازی (گردن کشی) و بیم و بخل است.

زیرا زن هر گاه متکبر و سرفراز باشد به کسی جز شوهر خویش تسلیم نمی‌شود و چون بخیل باشد مال خود و شوهرش را حفظ می‌کند و چون بیمناک و ترسان باشد از آنچه به او روی آورد می‌ترسد. «۱»

نسبت به بازماندگان دیگران نیکوکاری کنید تا نسبت به بازماندگان شما نیکوکاری شود. کار نیک انجام دهید و چیزی از آن را کوچک مشمرید که کوچک آن هم بزرگ است و اندک آن هم بسیار است و هیچ یک از شما نگوید که فلان کس برای انجام کار نیک از من سزاوارتر است که در آن صورت به خدا سوگند همچنان می‌شود و او شایسته‌تر می‌گردد. همانا که برای انجام نیک و بد افرادی هستند و هر گاه شما انجام آن را ترک کنید، آنان انجام می‌دهند. هر کس نهان خویش را اصلاح کند خداوند آشکار او را اصلاح کند و هر کس برای دین خود کار کند، خداوند کار دنیای او را کفایت می‌فرماید و هر کس در آنچه میان او و خدای اوست نیکویی کند، خداوند رابطه میان او و مردم را نیکو و او را از ایشان کفایت می‌فرماید. «۲»

(۲) شاعر چنین سروده است:

نیکی و خوبی هر جا باشد غنیمت است و سپاسگزار و ناسپاس را از آن برخوردار کن.

(۳) و هم گفته شده است: کار نیک و پسندیده خود را هر چند در نظرت خوار و کوچک و ناتوان آید افزون کن، و در عین حال آن را پس از انجام دادن، چنان به فراموشی بسپر که گویی انجام نداده‌ای و آن کار نیک در نظر و پیش مردم بزرگ و مشهور است.

---

(۱). این گفتار امیر المؤمنین علی (ع) ذیل شماره ۲۲۶ در صفحه ۱۱۸۰ نهج البلاغه، چاپ آقای فیض الاسلام، تهران، ۱۳۲۸ خورشیدی، آمده است. م.

(۲). این گفتار و گفتار بعدی هم در صفحات ۱۲۰۵ و ۱۲۷۵ همان چاپ نهج البلاغه، آمده است. م.

دیگری گفته است. از نیت و قصدی که برای انجام نیکی کردی، سپاسگزار تو هستم و همانا نیت تو به انجام کار نیک، خود، کاری پسندیده است.

(۱)

فصل: در ذکر واجب بودن ادای امانت

(۲) خداوند متعال در آیه شصت و یکم سوره نساء می‌فرماید «بدرستی که خدا امر می‌کند شما را که امانات را به صاحبان و اهل آن برسانید.» «۱»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، امانتها را به صاحبانش رد کنید هر چند قاتل حسین بن علی (ع) باشد و همان حضرت فرموده است: از خدا بترسید و بر شما باد که امانات را بر کسانی که شما را امین دانسته و آن را به شما سپرده‌اند برگردانید. «۲»

(۴) امام زین العابدین (ع) به شیعیان خودش فرموده است، بر شما باد به رد کردن امانات و سوگند به کسی که محمد (ص) را به حق به پیامبری گسیل فرموده است، اگر قاتل پدرم حسین بن علی (ع) همان شمشیری را که با آن پدرم را کشته است به من امانت دهد، آن را به او پس خواهم داد. «۳»

(۵) امام صادق (ع) فرموده است، دوست‌ترین بندگان در پیشگاه خدای عز و جل، مردی است که در گفتارش راستگو باشد و مواظب نمازهایش، و انجام آنچه را که خدا بر او واجب کرده است همراه با رعایت و ادای امانت و سپس فرمود: به هر کس امانتی سپرده شود، چون آن را به صاحبش برساند هزار گره از گره‌های دوزخ از گردنش گشوده می‌شود. در مورد برگرداندن امانت به صاحبش عجله کنید که چون امانتی به کسی می‌سپرند، شیطان، صد شیطان سرکش از یاران خود را بر او می‌گمارد که او را گمراه کنند و وسوسه می‌کنند که او را هلاک و تباه گردانند، مگر آن کس که خدای عز و جل او را در پرده عصمت بدارد. «۴»

(۶) پیامبر (ص) فرموده‌اند: به بسیاری روزه و نماز مردم منگرید و نیز به بسیار حج گزاردن و کارهای نیک و هیاهوی نماز شب ایشان منگرید، بلکه به راست گفتاری و ادای امانت بنگرید. «۵»

---

(۱). آیات دیگری هم در همین مورد نازل شده، از جمله، آیه هشتم سوره مؤمنون که صفت رد کردن امانت را از صفات ممتاز مؤمن شمرده است. م.

(۲). امالی، صدوق، صفحات ۱۴۸ و ۱۷۷. م.

(۳). امالی، صدوق، صفحات ۱۴۸ و ۱۷۷. م.

(۴). امالی، صدوق، صفحات ۱۴۸ و ۱۷۷. م.

(۵). عیون اخبار الرضا، صدوق، ص ۵۱، ج ۲. م.

(۱)

مجلس پنجاه و هفتم در تشویق بر ازدواج و فضیلت آن

(۲) خداوند متعال در آیه سی و سوم سوره نور فرموده است «زنان و مردان بدون همسر را همسر دهید و نیکوکاران از بندگان و کنیزانتان. اگر فقیر باشند خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد و خداوند فراخ رحمت و داناست.»

(۳) و خداوند در آیه سی و هشتم سوره نساء می‌فرماید «مردان، کارگزاران و فرمانروایانند بر زنان به آنچه خداوند افزونی داده است بعضی از ایشان را بر بعضی.» و در آیه پنجم همان سوره می‌فرماید «مهریه و کابین زنان را با خوشرویی بدهید.»

(۴) امام باقر (ع) فرموده است، سرگرمی مؤمن سه چیز است: بهره‌یابی از زنان و خنده و گفتگو با برادران و نماز گزاردن در شب. «۱»

(۵) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس می‌خواهد در حالی که پاک و پاکیزه باشد با خدا دیدار کند، خدا را در حالی که همسری برای خود گرفته باشد، دیدار کند. «۲»

(۶) و همان حضرت فرموده‌اند: از این جهان شما زنان و بوی خوش را دوست می‌دارم و روشنی چشم من در نماز قرار داده شده است. «۳»

(۷) و فرموده‌اند: یک رکعت نمازی که ازدواج کرده می‌گزارد، بهتر از هفتاد رکعتی است که عزب می‌گزارد. «۴» و به یاران خود فرمودند: بدترین مردگان شما، آنانند که عزب (بدون آنکه ازدواج کرده باشند) می‌میرند. «۵»

(۸) و فرموده‌اند: مرد مسلمان پس از اسلام هیچ بهره‌یی برتر از زن نبرده است که چون به او بنگرد، شادش کند و چون فرمانی دهد، اطاعت کند و چون به سفر رود و غایب باشد، آن زن مال مرد و نفس خویش را حفظ کند. «۶» و فرموده‌اند: ای جوانان! هر کس از شما که می‌تواند ازدواج کند و هر کس نمی‌تواند ازدواج کند، بسیار روزه

---

(۱). خصال، ص ۱۶۵، ج ۱، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۲). دعائم الاسلام، ص ۱۰، ج ۲، قاضی نعمان مغربی، چاپ مصر، ۱۳۸۵ ق. م.

(۳). در خصال، صدوق، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۴). به نقل از منابع خاصه و عامه در محجة البیضای فیض، ص ۵۵، ج ۳، آمده است. م.

(۵). به نقل از منابع خاصه و عامه در محجة البیضای فیض، ص ۵۵، ج ۳، آمده است. م.

(۶). به نقل از کافی، ص ۳۴۷، ج ۵، در محجة البیضاء، ص ۵۴، ج ۳، آمده است. م.

بگیرد که روزه، آرام بخش نیروی جنسی است. به این گونه به جوانانی که امکان داشته باشند امر به ازدواج داده‌اند و به کسانی که امکان نداشته باشند، فرمان داده‌اند که با روزه گرفتن که موجب ضعف و آرام کردن نیروی جنسی است و از انگیزه‌های آن جلوگیری می‌کند، عفت و پارسایی کنند. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، دو رکعت نماز که شخص دارای همسر بگزارد، برتر از هفتاد رکعت است که شخص بدون همسر بگزارد و پیامبر فرموده‌اند: پست‌ترین مردگان شما آنانند که عزب مرده باشند.

(۲) امام صادق فرموده است، مردی به حضور پدرم آمد. پدرم از او پرسید آیا زن داری؟ گفت: نه، فرمود: دوست ندارم که دنیا و هر چه در آن است از من باشد و شبی را بدون همسر به صبح بیاورم و سپس فرمود دو رکعت نمازی که مرد دارای زن بگزارد برتر از آن است که شخص بدون همسر تمام شب را نماز بگزارد و روز را روزه بگیرد. سپس پدرم هفت دینار به او بخشید و فرمود با این پول ازدواج کن و فرموده‌اند: همسر بگیرید که مایه افزونی روزی شماست. «۲»

(۳) امام صادق فرموده است: خداوند متعال هیچ چیزی را که مورد نیاز باشد، رها نکرده مگر آنکه به پیامبر خود آموخته است و از جمله آموزش‌های خداوند این بود که روزی پیامبر به منبر رفت و پس از نیایش و ستایش خداوند چنین فرمود «ای مردم! جبریل از سوی خداوند مهربان و آگاه پیش من آمد و گفت دوشیزگان مانند میوه‌های درختند که چون هنگام چیدن آن فرا رسد و چیده نشوند، خورشید آن را فرو می‌ریزند. دوشیزگان هم همان گونه‌اند که چون به حد بلوغ رسند، دارویی بهتر از شوهر کردن برای آنان نیست و گر نه از فساد و تباهی ایشان نمی‌توان در امان بود که به هر حال بشرند.

مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! با چه کسانی ازدواج کنیم؟ فرمودند:

با کسانی که شایسته و کفو شما باشند. پرسید: آنان کیستند؟ فرمودند: مؤمنان، شایسته و کفو یک دیگرند.

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس زنی را برای زیبایی او بگیرد، چیزی که

---

(۱). با اندک اضافه‌یی در صحیح بخاری، و سنن ابی داود، ص ۴۷۲، ج ۱ و مکارم- الاخلاق طبرسی، آمده است. م.

(۲). به نقل از کافی، ص ۳۲۹، ج ۵، در محجة البیضاء، ص ۵۵، ج ۳، آمده است. م.

دوست داشته باشد در او نخواهد دید و هر کس با زنی برای مال او ازدواج کند، در واقع با مال او ازدواج کرده است و خدایش با آن وامی‌گذارد. بر شما باد که با زنان متدین ازدواج کنید. «۱»

(۱) جابر بن عبد اللّٰه انصاری می‌گوید: در محضر رسول خدا نشسته بودیم، سخن از زنان و برتری برخی از ایشان بر برخی دیگر به میان آمد. پیامبر فرمودند: آیا در این باره برای شما سخنی بگویم؟ گفتیم: آری، ای رسول خدا! فرمودند: از بهترین زنان شما زنانی هستند که بسیار فرزند آورند و سخت مهربان باشند. در اهل خود عزیز و پوشیده و نسبت به شوهر متواضع و بی‌پرده باشد و از غیر شوهر خود را سخت پوشیده دارد، و زنی که سخن شوهر را بشنود و فرمانش را اطاعت کند و در خلوت آنچه را که شوهر می‌خواهد به او ارزانی دارد همراه با لطافت زنانه. سپس فرمود: آیا بگویم بدترین زنان شما کیست؟ گفتند: آری! فرمودند: آن زنی که با اهل خود متواضع و فروتن است و نسبت به همسر سرکش، نازا و کینه‌توز است، از زشتی پارسایی نمی‌کند و چون شوهرش نیست بی‌پروا، و در خلوت از شوهر خویشتن- داری می‌کند، همچون مرکب چموش، و عذری از شوهر نمی‌پذیرد و گناه او را نمی‌بخشد. «۲»

(۲) و فرموده است: با دوشیزگان ازدواج کنید که دهانشان خوشبوتر است و فرزندان بیشتر می‌آورند و نکوخوی‌ترند و بهتر و نرم‌ترند و رحم‌های ایشان استوارتر است. «۳»

(۳) امام صادق فرموده است: پیامبر ضمن آنکه برای مردم خطبه می‌خواندند فرمودند: ای مردم! از خضراء الدمن (سبزهای رسته بر کنار گلخن و مزبله) پرهیز کنید.

گفتند: منظور چیست؟ فرمودند: زن زیبایی که در محیط بد پرورش یافته است. «۴»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است، برای زن نیکوکار و پسندیده نمی‌توان قدر و منزلتی تعیین کرد که چون سیم و زر نیست، بلکه از آن بهتر است و زن بد را ارزشی به اندازه خاک نیست که خاک از آن گران قدرتر است. «۵»

---

(۱). نظیر این، ذیل شماره ۷۱۰ در دعائم الاسلام، ص ۱۹۵، ج ۲، آمده است. م.

(۲). در مکارم الاخلاق طبرسی، صفحات ۲۰۲ و ۲۰۳، آمده است. م.

(۳). در مکارم الاخلاق طبرسی، صفحات ۲۰۲ و ۲۰۳، آمده است. م.

(۴). با اندک تفاوتی در دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی، صفحات ۱۹۵ و ۱۹۶، جلد ۲، آمده است. م.

(۵). با اندک تفاوتی در دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی، صفحات ۱۹۵ و ۱۹۶، جلد ۲، آمده است. م.

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، از اخلاق پیامبران، دوست داشتن زنان است و پیامبر (ص) فرموده‌اند: برترین زنان امت من، زیباروی‌ترین ایشان است که کابین او کمتر باشد. «۱»

(۲) زید بن ثابت گفته است، پیامبر (ص) از من پرسیدند: آیا ازدواج کرده‌ای؟

گفتم: نه، فرمودند: ازدواج کن تا عفت و پاکدامنی بر عفت خود بیفزایی و با پنج گروه از زنان ازدواج مکن. گفتم: ای رسول خدا! آنان چه گروههایی هستند؟ فرمودند:

شهبرة، لهبرة، نهبرة، هیدرة، و لفوت. گفتم: ای رسول خدا! از این لغات که فرمودی چیزی نفهمیدم فرمود: مگر شما عرب نیستید؟ شهبرة، زن کبود چشم بد زبان است.

لهبرة، زن بلند قامت لاغر است، نهبرة، کوتاه بسیار کوچک است، هیدرة، پیر زن است و لفوت یعنی زنی که از شوهر دیگر دارای فرزند است. «۲»

(۳) پیامبر فرموده‌اند: هر کس ازدواج کند نیمی از عبادت به او داده شده است و نیز فرموده‌اند: پر برکت‌ترین زنان، کم هزینه‌ترین ایشان است. «۳»

پیامبر (ص) فرموده‌اند: برای زن جایز نیست که هیچ شبی بدون اینکه خود را بر شوهرش عرضه کند بخوابد. پرسیدند: ای رسول خدا! چگونه خود را عرضه دارد؟ فرمودند: چون جامه از تن خویش بیرون آورد و وارد بستر شد، پوست بدن خود را به بدن شوهرش بمالد.

(۴) و فرموده‌اند: هر گاه مرد، زن خویش را به بستر خود فرا خواند و زن سرپیچی کند و نپذیرد، فرشتگان آن زن را تا صبح نفرین می‌کنند.

(۵) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر زنی که بدون دلیل از شوهرش تقاضای طلاق کند، بوی بهشت بر او حرام است.

(۶) و روایت شده است که زنان به پیامبر (ص) گفتند: ای رسول خدا! مردان، ثواب و فضیلت جهاد در راه خدا را در ربودند. ما چه کاری انجام دهیم که به آن وسیله بتوانیم پاداش مجاهدان در راه خدا را دریابیم؟ فرمودند: کار خانه و اشتغال هر یک از شما برابر کار مجاهدان در راه خداوند است.

---

(۱). در مکارم الاخلاق طبرسی، ص ۲۰۱ هم آمده است. م.

(۲). در معانی الاخبار صدوق، ص ۳۱۸، با ذکر سلسله سند آمده است. ابن اثیر هم در نهایه، ص ۵۱۲، ج ۲، آورده است. م.

(۳). نظیر این، در مکارم الاخلاق طبرسی، ص ۱۹۸ هم آمده است. م.

(۱)

مجلس پنجاه و هشتم در حسن خلق و بردباری و فرو خوردن خشم

(۲) خداوند متعال در آیه یک صد و پنجاه و چهارم سوره آل عمران فرموده است «پس به رحمتی از خدا نرمی می‌کنی بر ایشان و اگر بدخوی و سخت دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند.»

(۳) و در آیه چهارم سوره قلم فرموده است «و بدرستی که همانا تو بر خلق عظیمی.»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خوش خلقی نیمی از دین است و به آن حضرت گفته شد، بهترین چیزی که به انسان مسلمان عطا شده است چیست؟ فرمودند: خلق نیکو.

(۵) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، نیکوترین نیکویی‌ها خلق خوش است.

(۶) ام سلمه به پیامبر گفت: پدر و مادرم فدایت باد! زنی که دو شوهر داشته و هر دو مرده‌اند و به بهشت رفته‌اند، او کدامیک را برگزیند؟ فرمودند: ای ام سلمه! خوش‌خلق‌تر آن دو را انتخاب کن و آن را که برای خانواده خود بهتر بوده است. ای ام سلمه! خوش خلقی، خیر دنیا و آخرت را در ربوده است. «۱»

(۷) امیر المؤمنین علی (ع) به پسران خود فرمود: از ستیزه‌جویی با مردان پرهیز کنید که آنان بر دو گروهند، یا زیرکی که برای شما مکر و چاره اندیشی می‌کند یا نادانی که شتابان در صدد مقابله برمی‌آید. سخن چون نر و پاسخ چون ماده است و و چون دو زوج با یک دیگر درآمیزند چاره‌یی از نتیجه و فرزند نیست.

(۸) پیامبر (ص) فرموده‌اند: شما هرگز با اموال خود نمی‌توانید به همه مردم عطا کنید، آنان را با اخلاق پسندیده خود فرا گیرید. «۲»

و فرموده‌اند: برترین مردم از لحاظ ایمان، نیک‌خلق‌ترین ایشانند و نکوکارترین مردم، خیرخواه‌ترین ایشان نسبت به مردمند و گزینه‌تر مردم آن کسی است که مردم از او سود برند. «۳»

---

(۱). این هر سه مورد را ابو الفضل علی طبرسی، نوه طبرسی بزرگ هم در مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، ص ۲۲۳، چاپ ۱۳۸۵ ق. قم، آورده است. م.

(۲). در اصول کافی، ص ۱۰۳، ج ۲، با اضافاتی، و در نهایه ابن اثیر، ص ۱۸۵، ج ۵، عینا آمده است. م.

(۳). در اصول کافی، ص ۱۵۶، ج ۳، همراه با ترجمه آقای دکتر جواد مصطفوی با اندک اختلافی آمده است. م.

(۱) امام صادق فرموده است، خداوند متعال به داود (ع) وحی فرمود که با مردم معاشرت کن و اخلاق آنان را مراعات و از کردارهای زشت ایشان دوری کن تا روز قیامت به آنچه از من می‌خواهی برسی. «۱»

(۲) همان حضرت فرموده است، هر کس بدخوی باشد، خویش را شکنجه داده است. «۲»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: مردی را در خواب دیدم که به زانو درآمده و میان او و رحمت خدا پرده قرار گرفته است. حسن خلق او آمد و دستش را گرفت و به رحمت خدا درآورد. «۳»

(۴) همان حضرت فرموده‌اند: جبریل روح الامین، از سوی پروردگار جهانیان پیش من آمد و گفت، ای محمد! بر تو باد به نیک خلقی که خیر دنیا و آخرت را در ربوده است. و همانا شبیه‌ترین شما به من، خوش‌خوی‌ترین شماست.

(۵) امام صادق فرموده است: چند اسیر را پیش پیامبر آوردند. دستور فرمودند گردن همه‌شان جز یکی را بزنند. آن مرد گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! چگونه فقط مرا از میان ایشان آزاد کردی؟ فرمودند: جبریل به من خبر داد که در تو پنج خصلت است که خداوند و پیامبرش آن را دوست دارند، نسبت به همسرت غیرتمندی، با سخاوت و خوش خویی و راست گفتاری و شجاعت داری. چون آن مرد این سخنان را شنید، مسلمان شد و اسلامی پسندیده داشت و در یکی از جنگها، همراه رسول خدا به سختی جنگ کرد و به شهادت رسید. «۴»

(۶) مردی به امام صادق (ع) گفت: از مکارم اخلاق به من خبر بده. فرمود: عفو و گذشت از هر کس که به تو ستم کرده است و پیوستن به کسی که از تو بریده است و بخشیدن به کسی که تو را محروم کرده است و گفتن حق هر چند به زیان تو باشد.

(۷) و نیز فرموده است، بر شما باد به رعایت مکارم اخلاقی که خداوند آن را دوست می‌دارد و بر شما باد به حسن خلق که صاحب خود را به درجه کسی که نمازگزار و

---

(۱). بخشی از آن در نهایه ابن اثیر، ص ۳۲۵، ج ۲، آمده است. م.

(۲). در تحف العقول، ص ۲۷۰، چاپ ۱۳۹۴ ق. قم. م.

(۳). فضائل الاشهر الثلاثة، صدوق، ص ۱۱۳. م.

(۴). در خصال صدوق، ص ۲۵۵، ج ۱، به نقل از حضرت باقر آمده است. م.

روزه گیر بوده است، می‌رساند. «۱»

(۱) و همان حضرت فرموده است، هر کس می‌خواهد خداوند او را به رحمت خویش درآورد و در بهشت خود مسکن دهد، خلق خویش را نیکو کند و انصاف دهد و بر یتیم رحمت آورد و ضعیف را یاری دهد و برای خداوند که او را آفریده است تواضع کند.

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: نزدیک‌ترین شما در فردای قیامت به من و سزاوارترین شما به شفاعت، راستگوتر و امانت‌دارتر و خوش‌خوی‌تر و نزدیک‌تر شما به مردم است. «۲»

(۳) امیر المؤمنین فرموده است، گشاده‌رویی، دام و سبب صید دوستی است و بردباری گور عیب‌هاست و صلح دوستی و مسالمت، پوشش معایب است و هیچ چیزی برای تقرب، چون خوش خویی نیست. «۳»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است، چون به حضور پیامبر (ص) آمدند و گفتند سعد بن- معاذ درگذشت، از جای برخاستند و یاران ایشان هم از جای برخاستند، و دستور فرمودند جنازه سعد بن معاذ را غسل دادند و خود کنار چهار چوب در خانه ایستادند و چون غسل و کفن و حنوط او تمام شد و سریر نهادند، رسول خدا بدون ردا و پای برهنه از پی تابوتش راه افتادند. گاه سمت راست و گاه سمت چپ آن را می‌گرفتند تا کنار قبر آوردند و آنگاه خود وارد گور شدند و جنازه را در لحد نهادند و خشت چیدند و مرتب می‌فرمودند به من سنگ و گل بدهید تا میان خشت‌ها را پر کنم و چون از آن کار فارغ شدند و روی خشت‌ها خاک ریختند و با زمین هموار فرمودند، خطاب به مردم گفتند: من می‌دانم که این گور هم کهنه می‌شود و ویران می‌گردد، ولی خداوند دوست دارد که هر کس کاری می‌کند آن را محکم و استوار انجام دهد، همین که خاک بر روی گور هموار شد، مادر سعد گفت: درخت طوبی برای تو است. (خوشا به

---

(۱). به نقل از تحف العقول، ضمن سخنان رسول خدا (ص) در بحار الانوار، ص ۱۴۸، ج ۷۷، چاپ جدید، آمده است. م.

(۲). با اندک تفاوتی، از همان منبع در همان جلد بحار الانوار، ص ۱۵۰، آمده است. م.

(۳). در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۹۷، ج ۱۸، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، با اندک اختلافی آمده است. م.

حالت بادا!) پیامبر فرمودند: ای مادر سعد! چنین تکلیفی بطور قطع بر پروردگار خود تعیین مکن که همانا سعد را، فشار گور، فشاری سخت داد. گوید، پیامبر (ص) همراه مردم بازگشتند و ایشان گفتند: ای رسول خدا! چنان دیدیم که نسبت به سعد به آن گونه رفتار کردید که نسبت به هیچ کس رفتار نمی‌فرمودید. در پی جنازه‌اش بدون ردا و کفش حرکت کردید. فرمودند: فرشتگان بدون ردا و کفش بودند، من هم از آنان پیروی کردم. پرسیدند: چرا گاهی سمت راست و گاهی سمت چپ سریر را بر دوش می‌گرفتید؟ فرمودند: دست من در دست جبریل بود، هر کجا را که او می‌گرفت، من هم می‌گرفتم. گفتند: چرا شخصا

در غسل او نظارت فرمودید و بر جنازه‌اش نماز گزاردید و او را زیر لحد پنهان کردید و سپس فرمودید، همانا سعد را فشاری رسید؟ فرمودند: آری، این به آن جهت بود که سعد با همسر خویش بدخوی بود. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هیچ چیزی را در ترازوی عمل سنگین‌تر از خوش خویی نیست و فرموده‌اند بر شما باد به خوش خویی که خوش خوی در هر صورت به بهشت است و از ترش خویی بر حذر باشید که به هر حال در جهنم است و آن حضرت همواره می‌فرمود: پروردگارا آفرینش مرا نیکو آفریدی، خدایا اخلاق مرا هم پسندیده و خوش فرمای. «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: دو مرد که با هم ایمان آورده و هجرت کرده‌اند، وارد بهشت می‌شوند ولی درجه یکی بر دیگری به بلندی ثریاست. دیگری می‌گوید:

پروردگارا! چرا او را بر من برتری دادی؟ می‌فرماید: زیرا از تو خوش‌خوی‌تر بود.

(۳) امیر المؤمنین علی (ع) چنین سروده است:

«کسی که از پاسخ فرو مایگان پرهیز کند، آبرویش مصون است و هر کس با مردان مدارا کند، راه صواب رفته است. هر کس مردان بزرگ را هیبت بدارد، هیبتش را می‌دارند و هر کس آنان را خوار و زبون کند، بزرگ نخواهد شد.» «۳»

---

(۱). برای اطلاع بیشتر در این مورد در منابع بسیار کهن، رک. به: صفحات ۱ تا ۱۳ بخش دوم جلد سوم طبقات ابن سعد و ترجمه آن به قلم این بنده. م.

(۲). در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۲۲۳ هم آمده است. م.

(۳). این دو بیت در کتاب من الشعر المنسوب الی الامام الوصی علی بن ابی طالب، ص ۱۹، جمع و شرح عبد العزیز سید الاهل، بیروت، ۱۳۹۳ قمری، آمده است. م.

و این ابیات را هم مکرر می‌خواند:

«اگر به دانش نیازمند باشم، گاهی به نادانی نیازمندترم. مرا برای بردباری اسبی است که به بردباری لگام زده شده است. هر کس راستی مرا بخواهد، من راست و با صداقتم و کسی که کژی مرا بخواهد من کژ خواهم بود و اگر بعضی از مردم بگویند در او سماجت (زشتی) است، همانا که راست گفته‌اند، ولی زبونی از نادانی بدتر است.» «۱»

(۱) و سروده شده است «پروردگارا! امروز بر بردباری من بیفزای که من بردباری را چنان می‌بینم که هیچ کس از آن پشیمان نیست و بردبار هرگز بر آن پشیمانی نمی‌خورد.»

(۲) و هم گفته شده است «هیچ چیزی را چون بردباری برای دوست خود شایسته نمی‌بینم و هیچ خویی برای مرد بدتر از نادانی نیست.»

دیگری چنین سروده است «اگر احوال شخص کریم دگرگون شود، خلق او همواره شریف خواهد بود. از همنشینی فرومایه پرهیز کن که زشتی را آشکار می‌کند و خوبی را پوشیده می‌دارد.»

(۳)

فصل: در فرو خوردن خشم

(۴) خداوند متعال در آیه یک صد و سی سوره آل عمران فرموده است: «و فروخورندگان خشم و عفوکنندگان از مردم» و در آیه شصت و چهارم سوره فرقان فرموده است: «و بندگان خدای بخشنده، آنان که بر زمین آرام راه می‌روند و چون نادانان ایشان را مورد خطاب قرار دهند، گویند سلام.»، و در آیه سی و ششم سوره شوری فرموده است: «و هر گاه که خشم گیرند، خود عفو می‌کنند.»

(۵) امام صادق (ع) فرموده است: خشم کلید هر بدی و شری است. «۲» همان حضرت فرموده است، حواریون به عیسی (ع) گفتند: ای معلم خیر! به ما بیاموز که چه چیزی از همه شدیدتر است؟ فرمود: خشم خداوند. گفتند: با چه چیزی از خشم خدا پرهیز

---

(۱). این ابیات در صفحه ۲۹ دیوان منسوب به حضرت علی همراه با ترجمه آقای محمد جواد نجفی، چاپ ادبیه تهران، آمده است. م.

(۲). با ذکر سلسله سند در اصول کافی، ص ۴۱۲، ج ۳، همراه با ترجمه آقای دکتر جواد مصطفوی آمده است. م.

کنیم و از آن در امان بمانیم؟ فرمود: به اینکه خشم مگیرید. پرسیدند: سرچشمه خشم از کجاست؟ فرمود: از کبر و جبروت و کوچک شمردن مردم. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: ای علی! بر هر کس تنگ خلقی چیره شود، آسایش از او رخت می‌بندد. «۲»

(۲) امام صادق فرموده است: پیامبر (ص) از کنار قومی گذشتند که مشغول بلند کردن سنگی بودند. پرسیدند: این کار برای چیست؟ گفتند: برای اینکه نیرومندتر خود را بشناسیم، فرمودند: آیا به شما بگویم نیرومندترین شما کیست؟ گفتند: آری،

فرمودند: نیرومندترین شما کسی است که چون خشنود شد، خشنودی او، او را به گناه نکشاند و کار یاوه انجام ندهد و چون خشم گیرد، خشمش او را از حق بیرون نبرد. و چون قدرت یافت، مرتکب کاری که بر حق نیست نشود. «۳»

(۳) و همان حضرت فرموده است، عاقل‌ترین مردم، آن کسی است که با مردم بیشتر مدارا کند و دور اندیش‌ترین مردم، کسی است که بیشتر خشم خود را فرو خورد.

(۴) روایت شده است که کنیزکی از امام سجاد (ع) در حال ریختن آب بر دست ایشان بود و امام برای وضو گرفتن آماده می‌شد. آفتابه از دست کنیزک افتاد و بر چهره آن حضرت برخورد کرد و آن را درید. امام سجاد (ع) سر خود را به طرف کنیزک بلند کرد. کنیز گفت: خداوند عز و جل می‌فرماید: «فروخورندگان خشم»، فرمود: خشم خود را فرو خوردم. گفت: «و عفوکنندگان از مردم»، فرمود: خدایت عفو فرماید. گفت:

«و خدای احسان‌کنندگان را دوست می‌دارد.» فرمود: برو که تو آزادی. «۴»

(۵) امام صادق (ع) فرموده است، مردی از یاران امیر المؤمنین علی (ع) از زنان خود شکایت کرد. امام (ع) از جا برخاست و چنین فرمود: ای مردم! در هر حال از زنان اطاعت مکنید و آنان را بر اموال امین قرار مدهید و نگذارید عهده‌دار کارهای عیال باشند، که اگر آنها آزاد گذاشته شوند، آزادند و ممکن است به مهلکه‌ها درافتند و

---

(۱). به نقل از حضرت رضا (ع) در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۲۱۹، هم آمده است. م.

(۲). به نقل از مکارم الاخلاق طبرسی، ص ۵۰۰، در بحار الانوار، ص ۴۸، ج ۷۷، چاپ جدید، هم آمده است. م.

(۳). در مشکاة الانوار طبرسی، صفحات ۲۱۸ و ۲۴۷، چاپ قم، ۱۳۸۵ قمری، هم آمده است. م.

(۴). در مشکاة الانوار طبرسی، صفحات ۲۱۸ و ۲۴۷، چاپ قم، ۱۳۸۵ قمری، هم آمده است. م.

کار را شتابان به تباهی کشند. ما آنان را چنان یافته‌ایم که به هنگام میل به چیزی شکیبایی ندارند. غرور و به خود شیفتگی همیشه با آنان است، هر چند سالخورده و ناتوان شوند. هر گاه از چیزی اندک منع شوند، نسبت به چیز بسیار هم سپاسگزاری نمی‌کنند. خیر را فراموش می‌کنند و شر را به خاطر می‌دارند. سخن یاوه و بهتان می‌گویند و در سرکشی پافشاری دارند و شکار شیطان می‌شوند، ولی در هر حال با آنان مدارا کنید و نیکو سخن بگویید، شاید کارها را پسندیده انجام دهند.

(۱) امام صادق فرموده است، هر کس به هنگام رغبت به چیزی و روی گرداندن از چیزی (یا هنگام بیم و امید) و به هنگام شهوت و غضب، خویشتندار باشد، خداوند پیکرش را بر آتش دوزخ حرام می‌فرماید. «۱»

(۲) روایت شده است که در حضور امام باقر (ع) سخن از خشم رفت، فرمود:

ممکن است گاهی مرد چنان خشم بگیرد که هرگز خشنود نگردد و به همین سبب به دوزخ درافتد. هر مردی چون خشمگین می‌شود بنشیند که این نشستن پلیدی شیطان (خشم) را از او دور می‌کند و اگر نشسته است برخیزد و هر مردی که بر رحم و خویشاوند خود خشم می‌گیرد، برخیزد و به او نزدیک شود و دست به بدن او بکشد که چون رحم دست بر رحم کشد، آرام می‌گیرد. «۲»

(۳) امام صادق فرموده است، سه گروه نزدیک‌ترین خلق به خدا در روز قیامتند تا آنکه از حساب آسوده شوند، نخست کسی که در حال خشم، قدرتش او را وادار به ستم نسبت به زیر دستان نکند، و کسی که میان دو کس حرکت کند (قضاوت کند) و به اندازه دانه جوی یکی را بر دیگری ترجیح ندهد و کسی که در مورد سود و زیان خود حق را بگوید. «۳»

(۴) پیامبر فرموده‌اند: هر کس در حالی که قدرت بر اجرای خشم دارد، خشم خود را فرو خورد، خداوند متعال او را روز قیامت در حضور همگان فرا می‌خواند تا هر حوری را که می‌خواهد برای خود برگزیند. و فرموده‌اند هر کس در حال مدارای با مردم درگذرد، شهید درگذشته است. «۴»

---

(۱). در ارشاد شیخ مفید، ص ۲۴۱، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، با ذکر سلسله اسناد آمده است. م.

(۲). اصول کافی، ص ۴۱۲، ج ۳، دومین روایت باب غضب. م.

(۳). خصال، ص ۱۱۰، ج ۱، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۴). در مشکاة الانوار، ص ۲۱۸ هم، آمده است. م.

و فرموده‌اند: مدارای با مردم، صدقه است.

(۱) و فرموده‌اند: نیرومندی به کشتی گرفتن و بر زمین زدن پهلوان نیست. نیرومند کسی است که به هنگام خشم خویشتندار باشد. «۱»

(۲) مردی به ابو ذر گفت: تو همانی که فلان تو را از این شهر تبعید کرده است.

اگر خیری در تو می‌بود او تو را تبعید نمی‌کرد. ابو ذر فرمود: ای برادر! پیش روی من گردنه‌یی سخت است، اگر از آن گردنه نجات یابم، این سخن تو برای من زیانی ندارد و اگر از آن نجات پیدا نکنم، بدتر از آنم که می‌گویی.

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: همانا خداوند متعال، شخص با آزرم بردبار با عفت بی‌نیاز را دوست می‌دارد و از شخص بد زبان فحش دهنده که با اصرار از مردم چیزی می‌خواهد، نفرت دارد. «۲»

(۴) و چنین سروده شده است «از سخنان خشم برانگیز خودداری و مدارا کن و بردباری کن که بردباری به من شبیه‌تر است. من پاسخ گویی را رها می‌کنم تا به آنچه دوست ندارم پاسخم ندهند.»

(۵) و سروده شده است «هیچ چیز برای فرومایه، بهتر از پاسخ دادن و بگو مگو کردن نیست. سکوت و پاسخ ندادن به فرومایه، بر او دشوارتر از دشنام دادن است.»

(۶)

مجلس پنجاه و نهم در نکویی فروتنی (تواضع) و نکوهش تکبر

(۷) خداوند متعال در آیه سی و نهم سوره بنی اسرائیل (الاسراء) فرموده است «و بر زمین از روی ناز و تکبر راه مرو، همانا که تو زمین را رخنه نخواهی کرد و به بلندی کوهها نخواهی رسید.» و در آیه هشتاد و سوم سوره قصص فرموده است: «این است سرای آخرت که قرار می‌دهیم آن را برای آنان که برتری و تباهی در زمین را نمی‌خواهند.» و در آیه هیجدهم سوره لقمان فرموده است: «و مگردان به تکبر رویت را برای مردمان و راه مرو بر زمین با ناز و تکبر. بدرستی که خداوند دوست نمی‌دارد هر متکبر خرامنده را.»

---

(۱). به نقل از تحف العقول در بحار الانوار، ص ۱۵۱، ج ۷۷، چاپ جدید، آمده است. م.

(۲). بخش اول این روایت در اصول کافی، ص ۱۷۴، ج ۳، همراه با ترجمه آقای دکتر جواد مصطفوی آمده است. م.

(۱) امام صادق (ص) فرموده است، سه چیز اصول کفر است: حرص، استکبار و حسد. «۱»

(۲) همان حضرت فرموده است، ابلیس که نفرین خدا بر او باد به یاران خود گفت، اگر بتوانید سه خصلت را در آدمی بوجود آورید، به اعمال دیگر او اهمیتی نمی‌دهم، که هر چه کند پذیرفته نیست، و آن سه خصلت این است که: کارهای خوب خود را بسیار پندارد و گناه خود را فراموش کند و خودبین شود.

(۳) امام باقر (ع) فرموده است، سه چیز، شکننده پشت آدمی است، بسیار پنداشتن کار نیک، فراموش کردن گناه و شیفتگی به اندیشه خود. «۲»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: بدبخت‌ترین مردم پادشاهانند و منفورترین و زبون‌ترین اشخاص کسی است که مردم را خوار و زبون بشمرد. «۳»

(۵) حسن بن جهم از حضرت رضا (ع) پرسید حد تواضع چیست؟ فرمود: به مردم همان گونه احترام بگذاری که انتظار داری با تو همان گونه رفتار کنند. حسن می‌گوید، به ایشان گفتم: فدایت گردم، دوست دارم بدانم من در نظر شما چگونه‌ام؟ فرمود: بنگر که من در نظرت چگونه‌ام. «۴»

(۶) پیامبر فرموده‌اند: خداوند به داود (ع) وحی فرمود که ای داود! همان گونه که آفتاب از هر کس که در آن بنشیند کم نمی‌آید، رحمت من هم آنچنان است که گنجایش هر کس را که در آن درآید دارد و همچنان که سستی و سبکی به کسی که مرتکب آن نشود زیانی نمی‌رساند، سستی‌کنندگان و سرکشان باید بدانند از فتنه محفوظ نیستند و همانا نزدیک‌ترین مردم در روز قیامت به من، متواضعان هستند و دورترین ایشان متکبرانند. «۵»

(۷) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، هیچ بزرگی و حسبی چون فروتنی نیست و هیچ تنهایی وحشتناکتر از خودپسندی و به خود شیفتگی نیست و در شگفتم

---

(۱). در خصال، صفحات ۱۱۵ و ۱۲۹، جلد اول، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۲). در خصال، صفحات ۱۱۵ و ۱۲۹، جلد اول، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۳). از همین کتاب در صفحه ۲۲۶ مشکاة الانوار طبرسی هم نقل شده است. م.

(۴). عیون اخبار الرضا، ص ۵۰، ج ۲، و امالی صدوق، ص ۱۴۵ و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۱۱۸، ج ۷۵، چاپ جدید، آمده است. م.

(۵). الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیه، شیخ حر عاملی، ص ۹۳. م.

از متکبر که دیروز نطفه بوده و فردا مرداری بوی ناک است. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، متکبران به صورت و شکل مورچه مبعوث و محشور می‌شوند و مردم تا هنگام فراغت از حساب آنان را لگد مال می‌کنند. «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: در آسمان دو فرشته‌اند که بر بندگان گماشته‌اند. هر کس سرکشی کند، مقامش را فرو می‌آورند و او را پست می‌کنند. «۳»

(۳) امام باقر (ع) فرموده است، در جهنم کوهی است بنام صعود و در آن کوه دره‌یی است بنام سقر (سعر) و در آن چاهی است بنام هیهب (هیمب، برهوت)، هر گاه روپوش آن چاه بر کنار می‌رود، دوزخیان از شدت گرمای آن فریاد برمی‌آورند، جایگاه سرکشان در آن چاه است. «۴»

(۴) هم ایشان فرموده است، پیامبر (ص) مردی از بنی تمیم را نصیحت فرمودند و به او گفتند: از اینکه دامن ازار و پیراهنت بر زمین کشیده شود (بسیار بلند باشد) پرهیز کن که از بالیدن است و خداوند متعال به خود بالیدن را دوست نمی‌دارد.

بشیر نبال می‌گوید: «۵» در مسجد حضور امام باقر بودیم، مرد سیاه پوستی عبور کرد که با تبختر راه می‌رفت. امام باقر فرمودند: این مرد سرکشی است. گفتم: نه، گدا و مستمند است. فرمود: نه، که سرکش است.

(۵) امام صادق (ع) فرموده است، امام سجاد (ع) چنان آرام و با وقار حرکت می‌کرد که گویی بر سرش مرغی نشسته است و به طرف چپ و راست منحرف نمی‌شد. «۶»

---

(۱). ضمن کلمات قصار و حکمت آمیز آن حضرت در صفحات ۱۱۳۵ و ۱۱۲۹ نهج- البلاغه، چاپ آقای فیض الاسلام، آمده است. م.

(۲). اصول کافی، ص ۳۱۰، ج ۲، ذیل شماره ۱۱ و محجة البیضای فیض، ص ۲۱۶، ج ۶. م.

(۳). اصول کافی، ص ۱۲۲، ج ۲، و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۱۲۶، ج ۷۵، آمده است. م.

(۴). در مستدرک حاکم نیشابوری، ص ۵۹۷، ج ۴ هم، نظیر این از پیامبر (ص) آمده است. م.

(۵). از راویان ستایش شده و مورد اعتماد است. رک. به: رجال ابن داود حلی، ص ۵۶. م.

(۶). محاسن برقی، ص ۱۲۵، چاپ ایران، و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۷۰، ج ۴۶، چاپ جدید، آمده است. م.

(۱) پیامبر فرموده‌اند: هیچ بنده‌یی نیست مگر آنکه فرشته‌یی بر او گماشته است که چون برای خداوند تواضع کند، او را بر می‌کشد و چون تکبر کند، خداوندش او را پست می‌کند. «۱»

(۲) همان حضرت فرموده‌اند: هر کس در دلش به اندازه قسمتی از دانه خردل کبر باشد، به بهشت وارد نمی‌شود. «۲»

(۳) و فرموده‌اند: آن کسی که جامه خود را از تکبر به زمین کشد، خداوند روز قیامت به او نظر نمی‌فرماید. «۳»

(۴) و فرموده‌اند: اساس تواضع، این است که هر کس را ببینی، تقدم بر سلام کنی و پاسخ آن کس را که بر تو سلام می‌دهد، بدهی و اینکه هر جای مجلس که جای بود، بنشینی و خوش نداشته باشی که ستایش شوی و پاک دانستن و نیکو دانستن خود را دوست نداشته باشی.

(۵) شاعر چنین سروده است:

«ای متکبر که به کبر خود برتری می‌جویی، تو که سرانجام در خاک خواهی بود، کبر چیست؟ ای قوم! این خانه غرور با باطل خود شما را مفریبد. کوشش کنید، که همگان مسافرید و آیا آدمی که نمی‌داند چه هنگام مرگ فرا می‌رسد و از مرگ در امان نیست، غفلت می‌ورزد؟» دیگری سروده است «فرض کن که همه زمین را مالک شوی و بندگان برای تو فروتنی کنند تازه چه خواهد بود؟ مگر سرانجام به گور نمی‌روی و این یکی و آن یکی بر تو خاک نمی‌ریزد؟» (۶) و گفته شده است «به خدا توکل کردم و غیر از خدا به کس امید نبستم و روزی از مردم نیست بلکه روزی از جانب خداوند است.»

(۷) و دیگری گفته است: «به آن کسی که به خود شیفته بود و می‌گفت کسی مثل من روی به تراجع نمی‌نهد، گفتم: ای کسی که به بیرون شدن از دنیا هر لحظه‌یی نزدیک هستی، چرا تواضع نمی‌کنی؟»

---

(۱). در اصول کافی، ص ۳۱۲، ج ۲، نظیر این روایت آمده است. م.

(۲). در محجة البیضاء، ص ۲۱۶، ج ۶، از اصول کافی، ص ۳۰۹، ج ۲، آمده است. م.

(۳). در صفحه ۲۱۸ همان مأخذ به دو صورت از کافی کلینی رضوان الله علیه و از مصابیح بغوی، ص ۱۱۹، ج ۲، نقل شده است. م.

(۱)

مجلس شصتم در پسندیدگی سخا و بخشش و نکوهش بخل (زفتی)

(۲) خداوند متعال در آیه دویست و هفتاد و پنجم سوره دوم (بقره) فرموده است «کسانی که اموال خود را شب و روز و پوشیده و آشکار انفاق می‌کنند، پاداش آنان برای ایشان نزد پروردگارشان است و بیمی بر ایشان نیست و آنان اندوهگین نمی‌شوند.»

این آیه، در شأن علی بن ابی طالب (ع) نازل شده است، که چهار درهم داشت، درهمی در شب و درهمی در روز و درهمی پوشیده و درهمی را آشکارا صدقه داد. «۱»

(۳) و خداوند در آیه هفدهم سوره شصت و چهارم (تغابن) فرموده است «و هر کس از بخل نفس خویش خودداری کند، همانا که آنان رستگارانند.»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: دو خصلت در قلب مؤمن فراهم نمی‌شود، بخل (زفتی) و بد خلقی. «۲»

(۵) و فرموده است، هرگز در دل بنده‌یی ایمان و بخل با یک دیگر جمع نمی‌شوند. «۳»

(۶) به امام صادق (ع) گفته شد، چه خصلتی برای مرد از همه چیزی نکوتر است؟

فرمود: وقاری که آمیخته با هیبت و بیم نباشد و بخشندگی، بدون اینکه در مقابل آن جبران بخواهد و سرگرمی به غیر از کالای دنیایی. «۴»

(۷) همان حضرت فرموده است، گزیدگان و نیکان شما، بخشندگان شمایند و بدان شما، بخیلان شمایند و از کارهای پسندیده، نیکی کردن به برادران است و کوشش و قدم برداشتن برای رفع نیازهای آنان و این کار موجب به خاک مالیده شدن بینی شیطان و رهایی از دوزخ و وارد شدن به بهشت است. آنگاه به جمیل «۵» فرمود: ای جمیل! این

---

(۱). این شأن نزول در منابع اهل سنت هم آمده است. از جمله، رجوع کنید به تفسیر کشاف زمخشری، ص ۳۹۸، ج ۱، چاپ انتشارات آفتاب، تهران، بدون تاریخ، و به اسباب النزول واحدی، ص ۶۴. م.

(۲). به نقل از ترمذی، ص ۱۴۱، ج ۸، در احیاء علوم الدین غزالی، ص ۱۷۹۰، چاپ دار الشعب قاهره، آمده است. م.

(۳). در محجة البیضاء، ص ۷۴، ج ۶، آمده و منبع آن مستدرک حاکم ذکر شده است. م.

(۴). در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۲۳۱ هم از همین کتاب روضة الواعظین آمده است. م.

(۵). ظاهرا مقصود جمیل بن دراج یا جمیل بن صالح اسدی است که هر دو از راویان مورد اعتمادند. شرح حالشان در رجال نجاشی، ص ۹۲، چاپ قم، آمده است. م.

خبر را به اصحاب گزیده و رو سپید خود بگو. جمیل می‌گوید، گفتم: قربانت گردم یاران گزینه من چه کسانند؟ فرمود: کسانی که نسبت به برادران دینی خود در سختی و راحتی نکوکارند. جمیل سپس خود در این مورد توضیح داده و گفته است: این کار برای توانگران آسان است و خداوند آنانی را که نیازمندند و در عین حال، دیگران را بر خود برمی‌گزینند، ستوده و فرموده است، هر کس بخل نفس خویش را نگهداری کند، رستگار است.

(۱) امام باقر (ع) فرموده است، با چهار کس نزدیک مشو و برادری مکن، احمق و بخیل و جبان و دروغگو. که احمق هر چند می‌خواهد به تو سود رساند، ولی زیان می‌زند. بخیل از تو می‌گیرد و چیزی به تو نمی‌دهد. جبان از تو و از پدر و مادر خود می‌گریزد. دروغگو هم بر فرض که گاهی راست بگوید، او را نمی‌توان تصدیق کرد. «۱»

(۲) همان حضرت فرموده است، چند اسیر را به حضور پیامبر آوردند، دستور فرمودند همه آنان جز یک تن را اعدام کنند. آن مرد گفت: ای رسول خدا! چگونه مرا از میان ایشان آزاد فرمودید؟ فرمودند: جبریل از سوی خداوند به من خبر داد که در تو پنج خصلت است که خدا و رسول خدا آن را دوست دارند، غیرت نسبت به همسر و سخا و خوش خلقی و شجاعت و راست گفتاری. آن مرد چون این سخن را شنید، مسلمان و دارای اسلام پسندیده شد و در جنگی همراه پیامبر (ص) چنان جنگ و پایداری کرد که شهید شد. «۲»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: سخاوتمندتر مردم کسی است که زکات مالش را بپردازد و پر ارزش‌ترین مردم در این جهان، آن کس است که برای این جهان ارزشی قائل نباشد. (دنیا در نظرش مهم و ارزشمند نباشد.) و از همه مردم کم آسایش‌تر، بخیل است و بخیل‌تر مردم آن کس است که از پرداخت آنچه خدا بر او واجب فرموده است، بخل بورزد. «۳»

(۴) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، سروران این جهان، سخاوتمندان و

---

(۱). در خصال، صفحات ۲۲۶ و ۲۵۵، جلد اول، چاپ ۱۳۵۴ شمسی، تهران، آمده است. م.

(۲). در خصال، صفحات ۲۲۶ و ۲۵۵، جلد اول، چاپ ۱۳۵۴ شمسی، تهران، آمده است. م.

(۳). در مشکاة الانوار طبرسی، صفحات ۲۳۱ و ۲۳۲ هم، به نقل از همین کتاب روضة الواعظین آمده است. م.

سروران آن جهان پرهیزگارانند. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، شگفت می‌کنم از کسی که دنیا به او روی آورد و بخل بورزد و از کسی که دنیا به او پشت کرده باشد و بخل بورزد. زیرا انفاق با اقبال دنیا زیانی نمی‌رساند و امساک با ادبار دنیا نفعی برای او ندارد. «۲»

(۲) و فرموده است، خداوند متعال، آیین اسلام را برای شما برگزیده است. با سخا و خوش خلقی نسبت به آن ادای وظیفه کنید.

(۳) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، زفتی و تنگ چشمی و ننگ و ترس، کاستی است. بخشنده باش ولی مسرف مباش. میانه‌رو باش و سختگیر مباش. از بخشیدن اندک آزرم مکن، زیرا محروم کردن از آن کمتر است. و فرموده است، شگفت می‌کنم از بخیل که نسبت به فقر که از آن گریزان است، شتاب می‌کند و توانگری‌یی را که جستجو می‌کند، از دست می‌دهد. در دنیا

چون مستمندان زندگی می‌کند و در آخرت چون توانگران با او محاسبه می‌شود. بخل، گرد آورنده همه بدی‌هاست و لگامی است که با آن به سوی هر بدی کشیده می‌شود. «۳»

(۴) روایت شده است که امیر المؤمنین (ع) دو اسیر را به حضور پیامبر (ص) آورد.

دستور فرمودند اعدام شوند. گردن یکی از ایشان زده شد و چون خواستند گردن دومی را بزنند، جبریل (ع) فرود آمد و گفت: ای محمد! خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید او را مکش که میان قوم خود خوش خلق و سخاوتمند است. مرد یهودی همچنان که منتظر اعدام شدن نشسته بود، از پیامبر پرسید، این فرستاده خدای تو است که برای تو خبر می‌آورد؟ فرمود: آری، گفت: سوگند به خدا که هرگز درهمی اندوخته نکردم و به برادران خود دادم و هرگز از جنگ روی گردان نشدم و چهره ترش نکردم. اکنون هم گواهی می‌دهم که خدایی جز پروردگار یگانه نیست و تو که محمدی، رسول خدایی، پیامبر فرمودند: این از کسانی است که حسن خلق و سخاوتش او را به بهشت کشاند. «۴»

---

(۱). در مشکاة الانوار طبرسی، صفحات ۲۳۱ و ۲۳۲ هم، به نقل از همین کتاب روضة الواعظین آمده است. م.

(۲). در مشکاة الانوار طبرسی، صفحات ۲۳۱ و ۲۳۲ هم، به نقل از همین کتاب روضة الواعظین آمده است. م.

(۳). این کلمات قصار، ذیل شماره‌های ۳، ۳۴، ۶۴، ۱۲۱ و ۴۷۰ نهج البلاغه، چاپ آقای فیض الاسلام، آمده است. م.

(۴). در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۲۳۲ هم آمده است. م.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: شخص سخاوتمند به خدا و بهشت و مردم نزدیک و از دوزخ دور است و بخیل از خدا و بهشت و مردم دور و به دوزخ نزدیک است. «۱»

(۲) همان حضرت فرموده‌اند: بخشش، درختی است در بهشت که شاخه‌های آن در دنیاست. هر کس به شاخه‌یی از شاخه‌های آن چنگ زند، همان شاخه او را به بهشت می‌کشاند و بخل هم درختی است در دوزخ که شاخه‌های آن در دنیاست، هر کس به شاخه‌یی از آن بیاویزد، همان شاخه او را به دوزخ می‌برد. «۲»

(۳) امام سجاد (ع) فرموده است، سروران این جهان سخاوتمندان، و سروران آن جهان، پرهیزگارانند.

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: ای علی! بخشنده باش که خداوند هر بخشنده را دوست دارد و هر کس برای حاجتی پیش تو می‌آید آن را برآور که بر فرض او شایسته نباشد، تو شایسته برآوردن حاجت اویی. «۳»

(۵) شاعر چنین سروده است، «ای نگاه دارنده مال! چه اندازه بخل می‌ورزی و از خداوند طمع آن را داری که جاودانه با مال خود باشی، آیا هیچ مرده‌یی با خود مالی برده است؟ آیا نمی‌بینی که آن را برای دیگری جمع می‌کند.»

(۶) دیگری گفته است «بخل آدمی، عیب او را میان مردم آشکار می‌کند و سخای او همه عیبهایش را از مردم می‌پوشاند. بر خود جامه بخشش بپوش که من می‌بینم سخاوت، پوشش همه عیبهاست.»

(۷) دیگری گفته است: «می‌بینم که آرزو می‌کنی تو را ستایش کنند و خداوند این را به شخص بخیل روزی نمی‌فرماید. چگونه ممکن است شخص شکمباره که بسیار منت می‌نهد و اندک می‌بخشد، سروری کند؟».

(۸) و سروده شده است «هنگامی که دنیا به تو روی آورده است، هرگز بخل مورز که در آن حال، بخشش و زیاده روی در آن، چیزی از آن نمی‌کاهد و اگر دنیا پشت کند، در آن صورت شایسته‌تر است که آن را ببخشی، زیرا دنیا پایدار نیست و شکر و سپاس بخشش، باز می‌ماند.».

---

(۱). در سنن ترمذی، ص ۱۴۰، ج ۸، و احیاء علوم الدین غزالی، ص ۱۷۷۸، آمده است. م.

(۲). در احیاء علوم الدین، ص ۱۷۷۶، آمده است. م.

(۳). در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۲۳۲ هم آمده است. م.

(۱) و نیز سروده شده است:

«چون عیبها و آفت‌ها جمع شود، بخل، بدترین آنهاست و بدتر از بخل، وعده دادن‌های نادرست و طول دادن در برآوردن آن است.

در وعده‌یی که دروغ باشد، خیری نیست و نیز در گفتاری که کردار مخالف آن باشد، خیری وجود ندارد.»

(۲)

مجلس شصت و یکم در حقوق برادران و نزدیکان و همسایه

(۳) خداوند متعال در آیه نخست سوره چهارم (نساء) فرموده است «و بترسید از خدایی که درخواست کرده می‌شوید به آن و رحم‌ها، بدرستی که خداوند بر شما نگهبان است.» یعنی بترسید از اینکه پیوندهای خویشاوندی را بگسلید. «۱»

(۴) و در آیه چهلم همان سوره فرموده است: «و همسایه صاحب قرابت و همسایه دور و همسایه دیوار به دیوار و در راه مانده نیازمند.»

(۵) و در آیه بیست و پنجم سوره چهل و هفتم (محمد) فرموده است «شاید که شما هم چون والی شوید، در زمین تباهی کنید و پیوند خویشاوندی‌هایتان را بگسلید.» و سپس فرموده است «آن گروه، آنانند که خدا لعن کرد ایشان را و آنان را کر و چشمهایشان را کور کرد.»

(۶) از امام صادق (ع) پرسیده شده است، کمترین حق مؤمن بر برادر مؤمن چیست؟ فرمود: باید در چیزی که خود نیازمندتر به آن است، خود را بر برادر خویش ترجیح ندهد. «۲»

(۷) و فرموده است، با مواسات میان برادران خویش، به خداوند تقرب جویید. «۳»

(۸) و فرموده است، حرمت مؤمن، از کعبه بزرگتر است. «۴»

(۹) گفته شده است در محضر امام صادق (ع) از شومی سخن رفت. فرمود: در سه

---

(۱). همین تفسیر از حضرت باقر (ع) در تفسیر تبیان شیخ طوسی، ص ۱۰۰، ج ۳ آمده است. م.

(۲). به نقل از خصال صدوق، صفحات ۷ و ۸، در بحار الانوار، ص ۳۹۱، ج ۷۴، چاپ جدید، آمده است. م.

(۳). به نقل از خصال صدوق، صفحات ۷ و ۸، در بحار الانوار، ص ۳۹۱، ج ۷۴، چاپ جدید، آمده است. م.

(۴). در اختصاص شیخ مفید، ص ۲۳ به این صورت آمده است «به خدا سوگند حق مؤمن از کعبه بزرگتر است.». م.

چیز شومی هست، در زن و خانه و مرکب. شومی زن در آن است که مهریه‌اش سنگین و همسرش از او ناخشنود باشد. شومی مرکب در چموشی و سرکشی آن است. شومی خانه در کمی مساحت و بدی همسایگان و بسیاری عیب آن است. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: بر مسلمان روا نیست که از برادر دینی خود بیش از سه روز دوری کند. همان حضرت فرموده‌اند: چهار چیز شکننده پشت است، پیشوایی که نافرمانی خدا کند و در عین حال فرمانش مطاع باشد. زنی که مردش او را نگهداری کند و او بر آن مرد خیانت ورزد و فقری که برای آن علاجی پیدا نشود و همسایه بد در محل سکونت. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، دوستی را حد و مرز و شروطی است و هر کس این شروط در آن نباشد، او را به کمال دوستی نسبت مدهید. نخست آنکه، آشکار و نهان او برای تو یکسان باشد. دوم آنکه، زینت تو را زینت خود و ناپسند تو را،

ناپسند خود بداند. سوم اینکه، مال و ولایت، دوستی او را تغییر ندهد و دگرگون نسازد. چهارم آنکه، چیزهایی را که در توانایی اوست، از تو باز ندارد. پنجم آنکه، در گرفتاری‌ها و بدبختی‌ها، تو را رها نکند. «۳»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است: ابلیس که خدایش نفرین کناد، گفته است، مرا بر پنج گروه چاره‌یی نیست و دیگر مردم در مشت منند، نخست، هر کس با نیت راست به خدا پناه برد و در همه کار خویش بر او توکل کند. دوم، آن کس که در شب و روز، تسبیح و ستایش او از خداوند فراوان باشد. سوم، هر کس که برای برادران مؤمن خود به همان چیز خشنود باشد که برای خود خشنود است. چهارم، آن کس که در مصیبت بیتابی نکند. پنجم، هر کس که به آنچه خداوند قسمت او فرموده است، راضی باشد و تنها همت او روزی‌اش نباشد. «۴»

(۴) امام باقر (ع) فرموده است، برادر مسلمانت را دوست بدار و آنچه را برای

---

(۱). نظیر این روایت از پیامبر (ص) در محجة البیضاء، ص ۴۲۳، ج ۳، و به همین صورت در خصال، ص ۱۲۲، ج ۱، با ترجمه آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۲). این روایت هم در خصال، ص ۱۹۶، ج ۱، آمده است. م.

(۳). به نقل از امالی صدوق، ص ۳۹۷، و خصال صدوق، ص ۱۳۳، ج ۱، در بحار الانوار، ص ۱۷۳، ج ۷۴، آمده است. م.

(۴). در خصال، ص ۲۵۶، ج ۱، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی، آمده است. م.

خود دوست می‌داری برای او دوست بدار و آنچه را برای خود ناخوش می‌داری، برای او ناخوش بدار. چون نیازمند شدی از او بخواه و چون او از تو چیزی خواست به او بده و هیچ خیری را از او اندوخته مدار که او از تو خیری را اندوخته نمی‌دارد. پشت او باش که او هم برای تو پشت و پشتیبان است. چون به سفر رفت، در غیبت او نگهدارش باش و چون باز آمد به دیدارش برو. او را گرامی و محترم بدار که او از تو و تو از اویی. و اگر بر تو عتاب کرد از او جدا مشو تا عتاب و دلتنگی او از میان برود، چون خیری به او برسد، خدا را حمد و ستایش کن و اگر گرفتار شد، او را یاری بده و اندوهی بر او میفزای. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، هر مؤمنی که بتواند برادر دینی خود را یاری دهد و او را یاری ندهد، خداوند در دنیا و آخرت او را یاری نمی‌دهد. «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس همسایه خود را آزار دهد، خداوند بوی بهشت را بر او حرام می‌فرماید و جایگاه او دوزخ است، که چه بد جایگاهی است و هر کس حقوق همسایه‌اش را تباه کند، از ما نیست و جبریل (ع) چندان در باره همسایه سفارش کرد که پنداشتم بزودی از او ارث خواهد برد. «۳»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، هر کس موضوعی برای برادر مؤمن خود بسازد و بگوید و بخواهد به آن وسیله، مروت او را نابود کند و او را از چشم مردم بیفکند، خدای تعالی او را از ولایت خویش بیرون می‌فرماید و به ولایت شیطان در می‌آورد. «۴»

(۴) و همان حضرت فرموده است، هر کس آزار خویش را از همسایه خود باز دارد، خداوند لغزشهای او را روز قیامت می‌بخشد و هر کس عفت بطن و فرج داشته باشد، (شکمباره و زن باره و غلام باره نباشد.) در بهشت چون فرشته محبوبی خواهد بود و هر کس برده مؤمنی یا کنیزک مؤمنی را آزاد کند، برایش در بهشت خانه‌یی ساخته می‌شود.

---

(۱). بخشی از روایت مفصل‌تری است که در اختصاص شیخ مفید، ص ۲۲، چاپ نجف، آمده است. م.

(۲). در ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صدوق، ص ۴۸۴، با ذکر سند آمده است. م.

(۳). به نقل از امالی صدوق، با ذکر مطالب بیشتری در بحار الانوار، ص ۱۵۰، ج ۷۴، آمده است. م.

(۴). در اصول کافی مترجم، ص ۶۲، ج ۴، با اندک اضافه‌یی آمده است. م.

(۱) و به یکی از یاران خود فرموده است، هر کس از برادران دینی که سه بار بر تو خشم گرفت و در عین حال در باره تو چیز بدی نگفت، او را دوست خود قرار بده «۱» (۲) و فرموده است، به برادرت کمال اعتماد را مکن و از شتاب و سرعت درگذشت، هرگز طلب آمرزش نمی‌شود و مبادا که تو را بر زمین افکند.

(۳) و به یکی از یاران خود فرموده است، دوست خود را از آن رازهای خویش آگاه کن که اگر دشمنت بر آن آگاه شود، زیانی به تو نرسد. زیرا دوست ممکن است روزی دشمن شود. «۲»

(۴) و همان حضرت از قول امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است که چگونه می‌توانی تمام حقوق برادری را ادا کنی و کدامیک از مردان کاملا مهذب است؟ «۳» امام باقر (ع) فرموده است، هر مؤمنی که درمانده و گرفتاری به او پناه آورد و نیازش را برآورده کند خداوند در قبال آن هفتاد و سه نیازش را برمی‌آورد که هفتاد و دو نیاز آن از امور آن جهانی و یکی از حوائج این جهانی است. کمترین عنایت خداوند در این جهان، این است که از آن شخص و زن و فرزند و اموالش دفاع می‌فرماید و رفع بلا می‌کند و کمترین عنایت در آخرت این است که برای آن شخص، درهای بهشت گشوده می‌شود و به او می‌گویند از هر دری که می‌خواهی وارد شو و او پیش ما می‌آید. «۴»

(۵) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، بهترین کارهای پسندیده، عیادت بیماران است و رسول خدا ما را به این کار فرمان داده است.

(۶) امام صادق (ع) فرموده است، از بیماران عیادت کنید و بخواهید برای شما دعا کنند، که دعای ایشان همچون دعای فرشتگان است.

(۷) امام باقر (ع) فرموده است، از جمله مناجات‌های موسی (ع) با خداوند متعال این بود که پرسید، پروردگارا! برای کسی که از بیماری عیادت کند چه مزدی است؟

فرمود: فرشته‌یی گماشته می‌شود که تا روز حشر در گورش به عیادت و دیدارش برود. «۵»

---

(۱). به نقل از امالی صدوق (رضی الله عنه)، در بحار الانوار، صفحات ۱۷۳ و ۱۷۴، جلد ۷۴، چاپ جدید، با توضیح در پاورقی‌ها آمده است. م.

(۲). به نقل از امالی صدوق (رضی الله عنه)، در بحار الانوار، صفحات ۱۷۳ و ۱۷۴، جلد ۷۴، چاپ جدید، با توضیح در پاورقی‌ها آمده است. م.

(۳). به نقل از امالی صدوق (رضی الله عنه)، در بحار الانوار، صفحات ۱۷۳ و ۱۷۴، جلد ۷۴، چاپ جدید، با توضیح در پاورقی‌ها آمده است. م.

(۴). چند روایت نظیر و نزدیک به این روایت در اصول کافی، صفحات ۲۸۵ و ۲۸۶، ج ۳، همراه با ترجمه آقای دکتر سید جواد مصطفوی، آمده است. م.

(۵). در ثواب الاعمال صدوق، ص ۲۳۱ با ذکر سند آمده است. م.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خداوند در عقوبت گناهان برای گنهکاران در دنیا در هیچ مورد چنان شتابی ندارد که در مورد ستم و بریدن پیوند خویشاوندی، و این همراه با عقوبتی است که برای آخرت او اندوخته می‌شود.

(۲) و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس دوست می‌دارد که خداوند در روزی او گشایش دهد و مرگش را به تأخیر اندازد، حتما رعایت پیوند خویشاوندی کند. «۱»

(۳) و نیز فرموده‌اند: هر کس برای من یک چیز را عهده‌دار شود، من برای او چهار چیز را ضمانت می‌کنم، او رعایت پیوند خویشاوندی کند، تا خاندانش او را دوست بدارند و روزی‌اش فراخ شود و بر عمرش افزوده گردد و خدایش او را به بهشتی که وعده فرموده است، درآورد. «۲»

(۴) و فرموده است، آیا می‌دانید حق همسایه چیست؟ شما از حق همسایه جز اندکی را نمی‌دانید، همانا کسی که همسایه‌اش از آزارش در امان نباشد به خدا و روز رستاخیز ایمان نیاورده است. چون همسایه وام بخواهد، باید به او وام داد و چون خیری به او رسد، باید شادباش بگویدش و چون اندوه و مصیبتی به او رسد، باید او را تسلیت دهد و نباید ساختمان خانه خود را از خانه همسایه چندان بلندتر بسازد که مانع از وزش نسیم گردد، مگر به اجازه او و چون میوه نوبر بخرد، باید برای همسایه بفرستد و اگر به او هدیه نمی‌کند باید آن میوه را پوشیده به خانه خود برد و نباید اجازه دهد کودکانش آن میوه را آشکارا مصرف کنند که اشتهای کودکان همسایه تحریک، و ناراحت شوند و سپس رسول خدا فرمودند: همسایگان سه نوعند: برخی از آنان سه حق دارند، حق اسلام و حق همسایگی و حق نزدیک بودن. برخی از آنان دو حق دارند، حق اسلام و حق همسایگی. (در مورد همسایگان دورتر) و برخی یک حق دارند و آن همسایه کافر است که فقط حق همسایگی برای او محفوظ است. «۳»

(۵) و فرموده است، آن کس که سیر باشد و همسایه‌اش کنار او گرسنه بماند از مؤمنان نیست. «۴»

---

(۱). به نقل از خصال، ص ۱۸، ج ۱، در بحار الانوار، ص ۸۹، ج ۷۴، آمده است. م.

(۲). با اندک تفاوت و به صورت صحیح‌تری که به جای «خاندانش»، خداوندش می‌باشد، در عیون اخبار الرضا، ص ۳۷، ج ۲، آمده است. م.

(۳). در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۲۱۳ هم از همین کتاب آمده است. م.

(۴). نظیر این در امالی شیخ طوسی، ص ۱۳۴، ج ۲، آمده است. م.

ص:۶۱۹

(۱) شاعر چنین سروده است:

«دوستان هنگام آسایش و راحت بسیارند، ولی در سختی‌ها، آنان اندکند.

بنا بر این، ادعای دوستی کسانی که با آنان برادری و دوستی می‌کنی تو را مفریبد که برای تو در سختی دوستی نیست. هر کسی می‌گوید من وفا دارم، ولی چنان نیست که به گفتار خود عمل کند، مگر مرد نژاده و دین‌دار که چون سخنی گوید به آن عمل می‌کند.»

(۲) دیگری گفته است «از دوستان کسانی را با صفا می‌بینم که یک دل و به هنگام بروز سختی‌ها شکیبا و پایدار باشند.»

(۳) دیگری گفته است «هر دوستی که دوستی او برای خدا نباشد من به دوستی و صمیمیت او اعتماد ندارم.»

(۴) دیگری گفته است «با دشمن من دوستی می‌ورزی و می‌پنداری که من دوست تو هستم. این گفتار تو مایه شگفتی است، برادر من کسی نیست که فقط با زبان مرا دوست داشته باشد، بلکه دوست من کسی است که در غیاب هم، دوست من باشد.»

(۵)

مجلس شصت و دوم در فضیلت ذکر و ذاکران و مذکران

(۶) خداوند متعال در آیه یک صد و چهل و نهم سوره بقره فرموده است «پس یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را و شکر کنید مرا و ناسپاسی مکنید مرا.»

(۷) و در آیه چهل و دوم سوره احزاب فرموده است «ای گروهی که ایمان آورده‌اید، یاد کنید خدا را یاد کردنی بسیار.» و در آیه سی و ششم همان سوره فرموده است «مردان و زنانی که خدا را بسیار یادکننده‌اند.»

(۸) و در آیه بیست و دوم سوره غاشیه فرموده است «پس پند بده که تو پند دهنده‌یی و برایشان چیره نیستی.» «۱»

(۹) مفسران گفته‌اند: خداوند فرموده است، با ایمان مرا یاد کنید تا من هم از صمیم جان شما را یاد کنم. با حالت تسلیم و مسلمانی مرا یاد کنید تا شما را با گرامی

---

(۱). آیات مورد ذکر در قرآن بسیار زیاد است و برای اطلاع بیشتر از نمونه‌های دیگر، رک. به: ریاض الصالحین نووی، ص ۴۹۳، چاپ بیروت، ۱۳۹۳ قمری و محجة البیضاء، ص ۲۶۶، ج ۲. م.

داشتن یاد کنم. با توبه مرا یاد کنید تا با آمرزش گناهانتان شما را یاد کنم. با پوزش خواهی مرا یاد کنید تا با آمرزش شما را یاد کنم. با خواهش و سؤال مرا یاد کنید تا با بخشش و دهش شما را یاد کنم. شما با دعا مرا یاد کنید تا با عطا شما را یاد کنم. شما با آمرزش خواهی مرا یاد کنید تا من با غفران شما را یاد کنم. بدون غفلت مرا یاد کنید تا بدون درنگ شما را یاد کنم. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: ای علی! بهترین اعمال سه خصلت است، انصاف دادن از خویشتن و همراهی انسان با برادر دینی خود در راه خدا و در همه حال به یاد خدا بودن. «۲»

(۲) از امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) نقل شده که فرموده است، ذکر و یاد کردن خداوند متعال به هفت چیز آدمی بخش شده است که عبارت است از: زبان، روح، نفس، عقل، معرفت، سر، قلب، و هر یک نیاز به استقامت و پایداری دارد. استقامت و راستی یاد با زبان، اقرار از روی راستی و درستی است. استقامت روح، راستی در استغفار است. استقامت نفس، پوزش خواهی

است. استقامت قلب، براستی یقین داشتن است. استقامت عقل، براستی پند گرفتن است. استقامت معرفت، براستی سرفراز بودن است و استقامت عقل، براستی پند گرفتن است. استقامت معرفت، براستی سرفراز بودن است و استقامت سر (نهانی) سرشار بودن از عالم اسرار و خشنود بودن به آن است.

(۳) ذکر زبان، حمد و ثنای خداوند است و ذکر نفس، تلاش و کوشش است و ذکر روح، خوف و رجا (امید و بیم) است. ذکر دل، صدق و صفاست و ذکر عقل، تعظیم و حیاست و ذکر معرفت، تسلیم و رضاست و ذکر نهان، مقام شهود حق جل و علی است. «۳»

(۴) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، تمام خیر در سه خصلت جمع شده است، نگریستن و خاموشی و سخن گفتن. هر نگاهی که در آن اعتبار نیست، سهو و بی‌ارزش است. هر خاموشی که در آن اندیشه نیست، غفلت است و هر سخنی که در آن یاد خدا نیست، غفلت است. خوشا به حال آن کس که نگاهش عبرت و سکوتش

---

(۱). در این باره به تفسیر کشف الاسرار میبدی، ص ۴۱۴، ج ۱، چاپ مرحوم علی اصغر حکمت، مراجعه فرمایید که لطیف‌تر و با افزونی‌هایی آمده است. م.

(۲). ضمن حدیثی از امام باقر (ع) در خصال مترجم، ص ۱۴۵، ج ۱، آمده است. م.

(۳). این روایت بدون نسبت به امام باقر و امام صادق (ع) در خصال مترجم، ص ۱۶۶، ج ۲، آمده است. سندش ضعیف و مورد اعتراض است. م.

اندیشه و کلامش ذکر خداوند است و بر گناه خود می‌گرید و مردم از گزندش در امانند. «۱»

(۱) موسی (ع) گفت: پروردگارا! پاداش آن کس که با زبان و دل خویش تو را یاد می‌کند چیست؟ فرمود: ای موسی! روز قیامت او را در سایه عرش و حمایت خویش قرار می‌دهم. «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: در خواب یکی از امت خویش را دیدم که شیطانها او را احاطه کرده بودند. یاد کردن او از خداوند متعال آمد و او را از میان ایشان نجات داد. «۳»

(۳) جابر می‌گوید، به امام باقر (ع) گفتم: برخی از مردم چنانند که چون چیزی از از قرآن به یاد می‌آورند یا برای ایشان چیزی از قرآن خوانده می‌شود، چنان فریادی بر می‌آورند و مدهوش می‌شوند تا آنجا که اگر دستها و پاهای کسی از ایشان بریده شود احساس نمی‌کند. فرمود: سبحان اللّه! این از کارهای شیطانی است. به این کار فرمان داده نشده‌اند. همانا هدف، نرم شدن و دل سوختن و اشک ریختن و از خدا بیم کردن است. «۴»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر مسلمان که پس از نماز صبح در مصلای خود بنشیند و ذکر خدا بگوید تا آفتاب بدمد، برای او پاداشی همچون پاداش حاجیان است و گناهانش آمرزیده می‌شود، و فرموده‌اند: هر گاه باغهای بهشت را می‌یابید، در آن به گردش پردازید. گفتند: باغهای بهشت چیست؟ فرمودند: مجالس ذکر.

(۵) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: هیچ قومی برای ذکر خدا نمی‌نشینند و جلسه تشکیل نمی‌دهند، مگر اینکه سروشی از آسمان به آنان ندا می‌دهد که برخیزید، سیئات شما به حسنات تبدیل شد و همه‌تان آمرزیده شدید و هیچ گروهی از مردم زمین برای ذکر خداوند به زمین نمی‌نشینند، مگر اینکه گروهی از فرشتگان هم همراه ایشان به زمین می‌نشینند. «۵»

(۶) و همان حضرت فرموده‌اند: هیچ قومی برای ذکر خدا به زمین نمی‌نشینند، مگر اینکه فرشتگان آنان را احاطه می‌کنند و رحمت آنان را فرا می‌گیرد و آرامش بر آنان فرو می‌آید. من هم آنان را یاد می‌کنم. «۶»

---

(۱). در خصال مترجم، ص ۱۲۰، ج ۱، آمده است. م.

(۲). در الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیه شیخ حر عاملی، ص ۵۵، آمده است. م.

(۳). در فضائل الاشهر الثلاثه صدوق (رضی الله عنه)، ص ۱۱۳، ضمن حدیث مفصلی آمده است. م.

(۴). با ذکر اسناد در اصول کافی مترجم، ص ۴۲۱، ج ۴، آمده است. م.

(۵). در صحیح مسلم، ص ۷۲، ج ۸، و مسند احمد بن حنبل، ص ۲۳، ج ۳، و سنن ترمذی، ص ۲۷۱، ج ۱۲، و مسند احمد، ص ۱۴۲، ج ۳، آمده است. م.

(۶). در صحیح مسلم، ص ۷۲، ج ۸، و مسند احمد بن حنبل، ص ۲۳، ج ۳، و سنن ترمذی، ص ۲۷۱، ج ۱۲، و مسند احمد، ص ۱۴۲، ج ۳، آمده است. م.

(۱) شاعر چنین سروده است:

به آن برادرت که نسبت به من نیکی می‌کند ابلاغ کن که من هر چند به ظاهر او را نمی‌بینم، همواره می‌بینمش. هر چند جایگاه او از جایگاه من دور است ولی نگاه من پیوسته به دیدار اوست. خدای می‌داند که من هیچ گاه به یاد او نمی‌افتم، زیرا کسی را که هیچ گاه فراموش نمی‌کنم، چگونه لازم است که به یادش باشم. چگونه ممکن است هرگز مونسی جز او را آرزومند بود و چگونه بنده‌یی که او مولای اوست، اندوهگین باشد.»

(۲)

مجلس شصت و سوم در اوقات و آنچه متعلق به آن است

(۳) خداوند متعال در آیه سی و ششم سوره توبه فرموده است «همانا شمار ماهها نزد خداوند دوازده ماه است در کتاب خدا، روزی که آسمانها و زمین را بیافرید و از آنها چهار ماه حرام است.»

(۴) بدان که خداوند متعال دنیا و مکان و زمان را که در حال گردش است آفرید و فصلهای چهارگانه و سال و ماه و روز و شب را پدید آورد و از گردش روزگار، فصلهای بهار و تابستان و پاییز و زمستان پدید می‌آید.

(۵) و مقصود از چهار ماه حرام، ذی قعده و ذی حجه و محرم و رجب است که سه ماه آن پیاپی و پیوسته به یک دیگر است و یکی از آنها جدا و به تنهایی است. «۱»

(۶) و خداوند می‌فرماید «این دین قیم است» یعنی حساب مستقیم و راست است و در آن، یعنی در ماههای حرام، بر خود ستم مکنید و این ماهها را از این جهت حرام نامیده‌اند که حرمت آن بزرگ و جنگ در آن حرام است.

(۷) امام باقر (ع) فرموده است، ایام اللّه (روزهای خدا) سه روز است: روزی که قائم آل محمد قیام می‌کند و روز رجعت و روز رستاخیز. «۲»

(۸) پیامبر (ص) فرموده‌اند: روز جمعه، روز عبادت است و خدا را در آن عبادت کنید. روز شنبه از آل محمد (ص) است و یک شنبه از شیعیان ایشان و دوشنبه از بنی امیه

---

(۱). این عبارت در تفسیر تبیان شیخ طوسی، ص ۲۱۴، ج ۵، چاپ نجف هم آمده است. م.

(۲). با ذکر سند در معانی الاخبار صدوق، ص ۳۶۵، آمده است. م.

و سه شنبه روز نرمی و ملایمت (شاید هم روز نرم شدن آهن برای داود (ع) منظور باشد. م.) و روز چهار شنبه از بنی عباس و روز پنجشنبه روز مبارکی است که بامدادش برای امت من فرخنده است.

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، هر کس قصد سفر دارد، روز شنبه سفر کند که اگر در آن روز سنگی از کوهی بخواهد فرو افتد، خداوند آن را به جای خود بر می‌گرداند و هر کس نیازها بر او دشوار است، روز سه شنبه آنها را مسألت کند که سه شنبه روزی است که خداوند در آن آهن را بر داود (ع) نرم ساخته است. «۱»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، شنبه از ما و یک شنبه از شیعیان ما و دوشنبه از از دشمنان ما و سه شنبه از بنی امیه و چهار شنبه روز خوردن دارو است و پنجشنبه حوائج برآورده می‌شود و جمعه برای نظافت و استعمال بوی خوش و روز عید مسلمانان

است و آن بهتر از روز فطر و عید قربان است. و غدیر بهترین اعیاد است و آن روز جمعه و هیجدهم ذی حجه بوده است. قائم خاندان ما روز جمعه ظهور می‌کند و قیامت روز جمعه بر پا می‌شود و در روز جمعه هیچ کاری بهتر از صلوات فرستادن بر پیامبر (ص) نیست. «۲»

(۳) صقر بن ابی دلف، ضمن خبری طولانی می‌گوید به حضرت ابو الحسن عسکری (امام هادی) گفتم: ای سرور من! حدیثی از پیامبر (ص) روایت می‌شود که معنی آن را نمی‌فهمم، فرمود: کدام حدیث است؟ گفتم: این گفتار پیامبر که فرموده‌اند، با روزها ستیز مکنید که با شما ستیز کند. فرمود: آری، ایام یعنی آنچه که آسمانها و زمین را بر پا داشته است، شنبه کنایه از نام رسول خداست. یک شنبه کنایه از امیر المؤمنین علی و دوشنبه کنایه از حسن و حسین (ع) و سه شنبه از علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و چهارشنبه کنایه از موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من است. پنجشنبه کنایه از پسر پسرم است که گروه و عصابه حق به سوی او جمع می‌شوند و اوست که زمین را آکنده از عدل و قسط می‌کند همچنان که آکنده از ستم و ظلم شده باشد و این است معنی ایام و در این جهان با آنان ستیز مکنید که در آن جهان با شما ستیز نکنند. «۳»

---

(۱). بخش نخست این روایت در خصال مترجم، ص ۱۵۴، ج ۲، آمده است. م.

(۲). خصال مترجم، ص ۱۵۵، ج ۲. م.

(۳). ضمن حدیث مفصلی در صفحات ۱۲۳ و ۱۲۴ معانی الاخبار صدوق، آمده است. م.

(۱) امام صادق (ع) در تفسیر این آیه که می‌فرماید «همانا شمار ماهها نزد خدا و در کتاب خدا، روزی که آسمانها و زمین را آفرید، دوازده است» فرموده است، محرم و صفر و ربیع الاول و ربیع الآخر و جمادی الاولی و جمادی الآخر و رجب و شعبان و رمضان و شوال و ذو القعده و ذو الحجه است و چهار ماه آن حرام است که عبارت است از بیست روز از ذی حجه و محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز از ربیع الآخر. «۱»

(۲) و فرموده است، شمار ساعتهای روز هم دوازده است و بهترین ساعت شب و روز هنگام نمازهاست و سپس فرمود: چون نیم روز می‌شود، درهای آسمان گشوده و نسیم رحمت وزیده می‌شود و خداوند به خلق خود می‌نگرد و دوست می‌دارم در آن ساعت برای من عمل پسندیده‌یی به آسمان صعود کند. سپس فرمود: بر شما باد به دعا کردن پس از نمازها که مستجاب است. «۲»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، شب قدر، شب آغاز سال است. «۳»

(۴) از امام صادق (ع) پرسیده شد، سال چند روز است؟ فرمود: سیصد و شصت روز و از آن، شش روزی که خداوند جهان را در آن آفریده است، کاسته می‌شود و سال سیصد و پنجاه و چهار روز باقی می‌ماند. «۴»

(۵) امام صادق (ع) ضمن تفسیر همان آیه «همانا شمار ماهها نزد خدا دوازده است ...» فرموده است، درخشنده‌تر و آغاز ماهها، ماه رمضان است که ماه خداوند متعال است و قلب ماه رمضان، شب قدر است و قرآن هم در شب اول این ماه نازل شده است و از این ماه با خواندن قرآن استقبال کنید. «۵»

(۶) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، هیچ روزی بر آدمی نمی‌گذرد مگر اینکه در آغاز می‌گوید، ای پسر آدم! من روزی تازه‌ام و من گواه کارهای تو هستم. در من سخن پسندیده بگو و کار پسندیده انجام بده تا روز قیامت به سود تو گواهی دهم که چون امروز بگذرد، دیگر هرگز مرا نخواهی دید.

---

(۱). در خصال صدوق، ص ۲۶۰، ج ۲، آمده و بر خلاف مشهور است. م.

(۲). در همان صفحه خصال آمده است. م.

(۳). به نقل از خصال و با اندک افزونی که آخر سال هم هست در بحار الانوار، ص ۱۶، ج ۹۷، آمده است. م.

(۴). خصال، ص ۲۵۶، ج ۲. م.

(۵). به نقل از امالی صدوق، در بحار الانوار، ص ۱۱، ج ۹۷، آمده است. م.

(۱) و سال دوازده ماه است، نخست محرم و به این سبب آن را محرم نام نهاده‌اند که جنگ در آن حرام است. پس از آن ماه صفر نامیده شده که مکه در آن ماه خلوت می‌شود و اصطلاح صفر الید (تهیدست) هم از همین است. دو ماه ربیع الاول و ربیع الآخر را از این سبب ربیع نام نهاده‌اند که علف و گیاه بر زمین می‌رسته و آنان گله‌های خود را به چرا می‌برده‌اند. و جمادی الاولی و جمادی الثانیه را به سبب آنکه در آن دو ماه آب یخ می‌بسته است و منجمد می‌شده است به این نام، نام نهاده‌اند و رجب را از این جهت که تعظیم می‌کرده‌اند، رجب نامیده‌اند و ترجیب به معنی تعظیم است، مخفف هم تلفظ شده است. کمیت در شعر خود آن را مخفف بکار برده است و ترجمه شعر کمیت چنین است: «غیر از خاندان عصمت برای خود سپری نمی‌خواهم، هر چند بزرگ و معظم باشند.» ماه شعبان را از این روی شعبان گفته‌اند که در آن خیر فراوانی به لحاظ همسایه بودن با رمضان انجام می‌شود. ماه رمضان را از آن روی رمضان گفته‌اند که بره‌ها و کره شترها از شدت گرما می‌مردند و هم گفته‌اند به این سبب است که گناهان را می‌سوزاند و از میان می‌برد. شوال را از این جهت شوال نام داده‌اند که ماده شتران، دمهای خود را برافراشته می‌داشته و در حال لقاح و جفت‌گیری بوده‌اند.

ذی قعده را از این جهت به این نام گفته‌اند که از جنگ در آن باز می‌نشسته و خودداری می‌کرده‌اند و ذی حجه را از این روی که در آن حج می‌گزارده‌اند به این نام، نام نهاده‌اند.

و ماه را از این جهت شهر گفته‌اند که مشهور بوده است. روزهای هفته چنین است که یک شنبه از آن روی به این نام، نامیده شده که خداوند نخستین عددی که آفریده یک بوده است و سپس عدد دو و دوشنبه. ابن عباس هم می‌گفته است، پیامبر (ص) روز دوشنبه متولد شد و روز دوشنبه حجر الاسود را نصب فرمود و روز دوشنبه به پیامبری مبعوث شد و روز دوشنبه از مکه به سوی مدینه هجرت فرمود و روز دوشنبه رحلت فرمود. «۱»

سپس خداوند عدد سه را آفریده و آن روز را سه‌شنبه نامید و سپس عدد چهار و چهارشنبه و پس از آن عدد پنج و پنجشنبه را آفرید و جمعه از این روی جمعه نامیده شده است که خداوند متعال همه خلق آسمانها و زمین را جمع کرد و از ایشان پیمان به ولایت آل محمد گرفت. «۲» شنبه از این روی به سبت نام‌گذاری شده که آفرینش در آن پایان

---

(۱). موضوع تولد و بعثت و رحلت رسول خدا (ص) در دوشنبه در منابع کهن آمده است. مثلا به ترجمه طبقات، صفحات ۹۶ و ۱۹۱ جلد اول به قلم این بنده مراجعه فرمایید. م.

(۲). در مجلس فضیلت روز جمعه منابع برخی از بخشهای این روایت نشان داده شد. م.

یافت. خداوند آغاز آفرینش اشیاء را روز یک شنبه قرار داد و در آخرین ساعت روز جمعه از آفرینش فراغت یافت که در آن ساعت آدم را آفرید و آن ساعتی است که قیامت هم، همان ساعت بر پا می‌شود.

(۱) خداوند متعال در آیه سی و هفتم سوره پنجاهم (ق) فرموده است «و همانا که آسمانها و زمین و آنچه را میان آنهاست در شش روز آفریدیم و رنجی به ما نرسید.»

و روزی که خداوند در آن از آفرینش فراغت یافت به سبت معروف شد که در کلام عرب به معنی قطع است و کار آفرینش در آن پایان یافت. «۱»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خداوند بهشت را روز پنجشنبه آفرید و آن را مونس نام نهاد.

(۳) و روایت شده است که یهودیان به حضور پیامبر (ص) آمدند و از آفرینش آسمانها و زمین از ایشان پرسیدند، فرمودند: خداوند زمین را روز یک شنبه و دوشنبه آفرید و کوهها و آنچه را در آن است، سه شنبه آفرید. آب و درخت و شهرها و آبادیها و صحراها را روز چهار شنبه آفرید. آسمان را روز پنجشنبه آفرید و آفتاب و ماه و ستارگان و فرشتگان را روز جمعه آفرید. پرسیدند: ای محمد! پس از آن چه شد؟ فرمود: بر عرش مستوی شد، گفتند: اگر تمام آن را می‌گفتی، درست گفته بودی و

خودشان گفتند که پس از آن خداوند استراحت کرد. پیامبر (ص) از این سخن ایشان خشم گرفت و آیه فوق نازل شد که در دنباله‌اش خطاب به پیامبر می‌فرماید «بر آنچه می‌گویند شکیبا باش.» «۲»

(۴) و گفته شده است در هر ساعتی از شبانروز ششصد هزار زن باردار می‌شوند و ششصد هزار می‌زایند و ششصد هزار می‌میرند و ششصد هزار عزیز، زبون و ششصد هزار زبون، عزیز می‌شوند و خداوند ششصد هزار بنده را از آتش دوزخ آزاد می‌فرماید. «۳»

(۵) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، برای بازمانده عمر آدمی نمی‌توان بهایی یافت که می‌تواند در آن، آنچه را از دست داده جبران کند و آنچه را میرانده است

---

(۱). برای اطلاع بیشتر، رک. به: مفردات راغب اصفهانی، ص ۲۲۰، چاپ ۱۳۳۲ خورشیدی، تهران. م.

(۲). در تفسیر ابو الفتوح رازی، چاپ مرحوم آقای شعرانی، ذیل آیه ۳۷ سوره (ق)، آمده است. م.

(۳). این ارقام بیان‌کننده کثرت است. م.

(سعادت را) زنده کند.

(۱) شاعر چنین سروده است «به روزگار دست و پای می‌یازم و روزگار آنچه را که یک روز اصلاح می‌کند، تباه خواهد ساخت. امروز آن را اصلاح و فردا تباهش می‌کند.»

(۲) دیگری چنین سروده است «چندان زیستم و عمر کردم که بستگانم از درنگ کردن من پیش ایشان افسرده شدند و عمری طولانی دارم. آری آن کس که دویست و چهارده سال عمر کند، باید از درنگ و مقام خود و فرا رسیدن صبح و پس از آن فرا رسیدن شب افسرده باشد.»

(۳)

مجلس شصت و چهارم در فضیلت ماه رجب

(۴) خداوند متعال در آیه ۲۱۵ سوره دوم (بقره) می‌فرماید «در باره ماه حرام و کارزار کردن در آن از تو می‌پرسند. بگو کارزار کردن در آن بزرگ (گناه بزرگ) است.»

بدان که خداوند متعال در کتاب خویش چهار چیز را حرام (محترم و قابل احترام) نام نهاده است: نخست مسجد مکه و در آیه ۱۴۶ سوره بقره می‌فرماید «و از جایی که بیرون رفتی پس بگردان رویت را سوی مسجد الحرام.»، دوم کعبه است که خداوند در آیه ۹۸ سوره پنجم (مائده) می‌فرماید «خداوند کعبه را محترم قرار داد برای قوام مردم.»،

سوم شهر مکه که در آیه ۹۴ سوره بیست و هفتم (نمل) می‌فرماید «جز این نیست که به من فرمان داده شده است که بپرستم پروردگار این شهر را که حرام (محترم) گردانید آن را.» چهارم ماه‌های حرام است که در سوره توبه فرموده است، از ماهها، چهار ماه حرام است و نیز در آیه یک صد و نود و یک سوره دوم (بقره) فرموده است «ماه حرام» و در آیه سوم سوره پنجم (مائده) فرموده است «نشانه‌های خداوند و ماههای حرام را حلال ندارید. (حرمتش را مشکنید)» وانگهی خداوند متعال ماه رجب را به حرمت و احترام تخصیص داده و در آیه ۱۱۵ سوره بقره فرموده است «از تو می‌پرسند از ماه حرام و کارزار کردن در آن.» «۱»

---

(۱). محمد بن عمر واقدی در مغازی در جنگ نخله که در ماه رجب بوده است، شأن نزول آیه را در آن باره دانسته است. رک. به: ترجمه مغازی، ص ۱۳، ج ۱، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، به قلم این بنده. م.

(۱) ماه رجب از روزگار نوح (ع) بهترین ماهها بوده است، زیرا در آن ماه معجزه بزرگ آن حضرت صورت گرفت که همراه مؤمنان سوار بر کشتی شد و نجات پیدا کردند و دشمنان ایشان با طوفان هلاک شدند. «۱»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، نوح (ع) روز اول ماه رجب بر کشتی سوار شد و به آنان که همراهش بودند فرمان داد آن روز را روزه بگیرند. و فرمود هر کس آن روز را روزه بگیرد، آتش به اندازه مسیر یک سال از او فاصله می‌گیرد و هر کس هفت روز روزه بگیرد، درهای دوزخ بر او بسته می‌شود و هر کس بیفزاید، خدای تعالی بر عمرش می‌افزاید. «۲»

(۳) امام باقر (ع) فرموده است، هر کس از ماه رجب یک روز از آغاز یا روزهای وسط یا آخر آن روزه بگیرد، خداوند بهشت را بر او واجب می‌فرماید و روز رستاخیز درجه او را در بهشت با ما قرار می‌دهد و هر کس دو روز از آن ماه روزه بگیرد، به او گفته می‌شود خدای تعالی گناهان گذشته‌ات را آمرزید. اعمال آینده خود را نیکو مواظب باش. هر کس سه روز از آن ماه را روزه بدارد، گویندش که خدای گناهان گذشته و بازمانده عمرت را بخشید و برای هر یک از برادران و دوستان گنهکار خود که خواهی شفاعت کن و هر کس هفت روز روزه بدارد، درهای هفتگانه دوزخ بر او بسته می‌شود و هر کس هشت روز از رجب را روزه بدارد، درهای هشتگانه بهشت برای او گشاده می‌شود و از هر کدام که خواهد به بهشت وارد می‌شود. «۳»

(۴) امام رضا (ع) فرموده است، هر کس برای رغبت به ثواب و پاداش خدای عز و جل، روز اول ماه رجب را روزه بگیرد، بهشت بر او واجب می‌شود و هر کس یک روز از وسط آن ماه روزه بگیرد، شفاعت او برای افرادی به شمار قبیله‌های ربیعه و

مضر پذیرفته می‌شود و هر کس روزی از روزهای آخر آن ماه را روزه بدارد، خدای متعال او را از پادشاهان بهشت قرار می‌دهد و شفاعتش را در مورد پدر و مادر

---

(۱). در قصص قرآن، ص ۱۳۱، برگرفته از تفسیر عتیق نیشابوری، چاپ ۱۳۴۷ شمسی، تهران و ترجمه نهایة الارب نویری، ص ۴۷، ج ۸، به قلم این بنده، سوار شدن نوح (ع) به کشتی در ماه رجب آمده است. م.

(۲). با ذکر سند در ثواب الاعمال، ص ۷۸، چاپ استاد محترم آقای علی اکبر غفاری، آمده است. م.

(۳). وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ص ۳۵۰، ج ۷، به نقل از فضائل الاشهر الثلاثه صدوق آمده است. م.

و عمو و عمه و خاله و دایی و آشنایان و همسایگانش می‌پذیرد، هر چند میان ایشان کسی مستوجب آتش باشد. «۱» سالم می‌گوید «۲»: چند روزی از ماه رجب باقی مانده بود که به حضور امام صادق (ع) رسیدم. چون به من نگریست، فرمود: ای سالم! آیا در این ماه هیچ روزه گرفته‌ای؟ گفتم: نه، ای پسر رسول خدا! فرمود: چنان پاداشی از دست تو بیرون رفته است که اندازه آن را جز خدای متعال کسی نمی‌داند. این ماه را خداوند برتری داده و حرمتش را بزرگ فرموده و کرامت خود را برای روزه گیران در آن ارزانی داشته است. گفتم: ای پسر رسول خدا! آیا اگر از باقی مانده این ماه روزه بدارم به بخشی از پاداش روزه گیران در این ماه دست می‌یابم؟ فرمود:

ای سالم! هر کس یک روز از روزهای آخر این ماه را روزه بدارد، برای او موجب زینهاری از سختی سکرات مرگ و فشار گور و بیم شدید آخرت است و هر کس دو روز را روزه بدارد، برای او اجازه عبور از پل صراط خواهد بود و هر کس سه روز از آخر این ماه را روزه بدارد، روز رستاخیز از بیم‌ها و سختی‌های آن در امان خواهد بود و حکم برائت از آتش به او عطا می‌شود. «۳»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: همانا رجب ماه اصم خداوند و ماهی سخت بزرگ است و از این جهت به آن اصم می‌گویند که هیچ ماهی را در پیشگاه خدای متعال چنان حرمت و بزرگی نیست. مردم دوره جاهلی هم آن را بزرگ می‌داشتند و اینک که اسلام آمده است بر تعظیم و برتری آن افزوده است. همانا ماههای رجب و شعبان دو ماه من است و رمضان ماه امت من است. همانا هر کس از روی ایمان و به قصد اطاعت خدا روزه بگیرد، مستوجب رضوان اکبر خداوند می‌شود و این روزه‌اش، آتش خشم خدا را بر او خاموش می‌کند و دری از درهای دوزخ را بر او می‌بندد.

و اگر به اندازه گنجایش زمین بر او طلا داده شود، برتر از پاداش روزه او نیست و هیچ چیز جز حسنات نمی‌تواند پاداش او را کامل کند، بشرط آنکه روزه‌اش را برای خداوند خالص گرداند و آن شخص چون آن روز را به شام رساند، برای او ده دعای

(۱). با ذکر سلسله سند در عیون اخبار الرضا، ص ۲۹۱، ج ۱، چاپ ۱۳۷۷ ق. قم، آمده است. م.

(۲). ظاهرا منظور سالم حناط (گندم فروش) است که در رجال نجاشی، چاپ قم، نام و آثار او آمده است. م.

(۳). وسائل الشیعه، ص ۳۵۱، ج ۷، به نقل از امالی صدوق، آمده است. م.

مستجاب و برآورده خواهد بود که اگر برای دنیای خویش خواسته باشد، خدایش ارزانی می‌دارد و گر نه بهتر از هر دعایی که یکی از اولیاء و دوستان و برگزیدگان خداوند کرده باشد، برای آخرتش اندوخته می‌فرماید.

(۱) و هر کس از ماه رجب دو روز روزه بدارد، هیچ کس از اهل آسمان و زمین نمی‌تواند توصیف کرامت او را پیش خداوند متعال کند و برای او پاداشی معادل پاداش ده تن از صادقان و همه کارهایی که ایشان در مدت عمرشان انجام داده‌اند نوشته می‌شود و روز قیامت هم به اندازه آنان شفاعت می‌کند و همراه آنان محشور می‌شود و به بهشت در می‌آید و از رفیقان آنان خواهد بود.

(۲) هر کس سه روز از ماه رجب را روزه بگیرد، خداوند میان او و آتش، خندقی قرار می‌دهد و حجابی می‌نهد که درازی آن به اندازه هفتاد سال راه است و به هنگام افطار، خداوند به او می‌فرماید حق تو بر من واجب شد و دوستی و ولایت خود را برای تو واجب کردم. ای فرشتگانم! گواه باشید که همه گناهان گذشته و آینده‌اش را بخشیدم.

(۳) و هر کس از ماه رجب، چهار روز روزه بدارد، از همه بلاها عافیت می‌یابد، از قبیل دیوانگی و پیسی و خوره و فتنه دجّال و از عذاب گور در امان قرار می‌گیرد و برای او پاداشی معادل پاداش خردمندانی توبه‌کننده و بازگشته به سوی خدا نوشته می‌شود و کارنامه‌اش در زمره نخستین عبادت‌کنندگان بدست راستش داده می‌شود.

(۴) و هر کس از رجب، پنج روز روزه بگیرد، بر خداوند است که روز قیامت او را خشنود فرماید و در آن روز در حالی از گور خویش مبعوث می‌شود که چهره‌اش چون ماه کامل درخشنده خواهد بود و به شمار ریگزارهای انبوه برایش حسنه نوشته می‌شود و بدون حساب به بهشت برده می‌شود و به او می‌گویند هر خواسته که داری از خدای خویش بخواه. و هر کس از رجب، شش روز روزه بگیرد، در حالی از گور خود برانگیخته می‌شود که از چهره‌اش پرتوی رخشنده‌تر از خورشید می‌درخشد و افزون بر آن نوری به او داده می‌شود که همه اهل قیامت از چهره و نور او کسب روشنایی می‌کنند و در زمره آنان که در امانند برانگیخته می‌شود و بدون حساب از صراط می‌گذرد و از حقوق پدر و مادر و گسیختن پیوند خویشاوندی در امان می‌ماند و عافیت می‌یابد.

(۵) و هر کس هفت روز از رجب روزه بگیرد، در قبال هر روز یکی از درهای

هفتگانه دوزخ بر او بسته می‌شود و خدای عز و جل جسدش را بر آتش حرام می‌کند.

(۱) و هر کس هشت روز از رجب را روزه بدارد، درهای هشتگانه بهشت در قبال هشت روز روزه‌اش برای او باز و به او گفته خواهد شد از هر در بهشت که می‌خواهی به آن داخل شو.

(۲) و هر کس از رجب نه روز را روزه بدارد، در حالی که بانگ

لا اله الا اللّه

برداشته باشد، از گور خود بیرون می‌آید و چهره‌اش را از جانب بهشت به سوی دیگری بر نمی‌گرداند و چون از گور خود بیرون آید، چهره‌اش را پرتوی است که برای همه اهل محشر می‌درخشد، آنچنان که می‌گویند این پیامبری برگزیده است و کمتر چیزی که به او بخشیده می‌شود، این است که بدون حساب به بهشت وارد خواهد شد.

(۳) و هر کس از رجب، ده روز روزه بگیرد، خداوند متعال برای او دو بال سبز که در آن در و یاقوت به رشته کشیده شده است می‌بخشد که به کمک آن دو بال، همچون برق خیره‌کننده چشم از پل صراط به سوی بهشت می‌گذرد و خداوند کارهای نکوهیده‌اش را به کارهای پسندیده مبدل می‌فرماید و از نزدیکان و کسانی که به عدل و قسط قیام کرده‌اند نوشته می‌شود و پاداش او چنان خواهد بود که گویی خدای عز و جل را هزار سال ایستاده و شکیبا و با نیت خالص عبادت کرده است.

(۴) و هر کس از رجب، یازده روز روزه بدارد، روز رستاخیز هیچ بنده‌یی پاداشی برتر از او نمی‌یابد مگر آن کس که به اندازه او یا بیش از او روزه گرفته باشد.

(۵) و هر کس از رجب، دوازده روز روزه بدارد، روز رستاخیز بر او دو جامه سبز از سندس و استبرق پوشانده می‌شود که در آن دو می‌خرامد و اگر یکی از آن دو جامه به سوی دنیا آویخته شود، میان خاور و باختر جهان را روشن می‌کند و فضای جهان خوشبوتر از مشک می‌گردد.

(۶) و آن کس که سیزده روز از رجب را روزه بدارد، روز رستاخیز برای او در سایه عرش سفره‌یی (میز ناهاری) از یاقوت سبز نهاده می‌شود که پایه‌های آن از مرواریدهایی است که هر یک هفتاد برابر مرواریدهای این جهان است و بر آن سینی‌هایی از در و یاقوت نهاده‌اند که در هر یک هفتاد هزار نوع خوراکی است که رنگ و بوی هیچ یک چون دیگری نیست و او از آن می‌خورد در حالی که مردم در رنج و سختی بزرگی هستند.

(۷) و آن کس که چهارده روز از رجب را روزه بدارد، خدایش چنان پاداشی به

او می‌دهد که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر دل هیچ کس خطور نکرده است، از جمله کاخ‌های بهشتی که با در و یاقوت بنا شده است.

(۱) و آن کس که پانزده روز از رجب روزه بگیرد، روز رستاخیز در محل آنان که در زینهاری و امانند می‌ایستد و هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسلی نیست که چون از کنارش بگذرد، نگوید خوشا به حال تو که تو در زینهاری و مقربی و شرف یافته و مورد غبطه‌ای و در بهشت می‌خرامی و ساکن آنی.

(۲) و آن کس که شانزده روز از رجب روزه بدارد، از نخستین کسان است که بر مرکب نور سوار می‌شود و در عرصات بهشت به پرواز در می‌آید و به دار الرحمن می‌رود.

(۳) و آن کس که هفده روز از رجب روزه بدارد، روز رستاخیز برای او بر پل صراط هفتاد چراغ نور می‌نهند تا در روشنی آن از پل صراط به سوی بهشت رود و فرشتگان با سلام و درود بدرقه‌اش می‌کنند و از پی او روان می‌شوند. و آن کس که هیجده روز از رجب روزه بدارد، همراه ابراهیم (ع) در خیمه او خواهد بود و بر تختهای در و یاقوت خواهد نشست.

(۴) و آن کس که نوزده روز از رجب روزه بدارد، خداوند در بهشت عدن، کنار کاخ ابراهیم و آدم (ع) کاخی از مروارید تازه برایش می‌سازد. آن مرد بر آن دو پیامبر سلام می‌دهد و آن دو پاسخ او را با درود و خوشامد می‌دهند و در قبال هر روز برای او پاداشی معادل هزار سال روزه نوشته می‌شود.

(۵) و هر کس از رجب بیست روز روزه بدارد، چنان است که گویی بیست هزار سال خدا را پرستش کرده است.

(۶) و هر کس از رجب بیست و یک روز روزه بدارد، روز رستاخیز شفاعت او برای گنهکارانی به شمار افراد قبیله مضر و ربیعه پذیرفته می‌شود.

(۷) و هر کس بیست و دو روز از ماه رجب روزه بدارد، سروشی از ساکنان آسمان او را ندا می‌دهد که ای بنده برگزیده خدا! بر تو مژده باد که خدایت گرامی و بزرگداشت ارزانی می‌فرماید و نعمت دوستی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان که نیکو دوستانی هستند به تو عنایت می‌فرماید.

(۸) و هر کس بیست و سه روز از رجب روزه بدارد. از آسمان به او ندا داده می‌شود، خوشا بر تو ای بنده خدا که اندکی رنج کشیدی و نعمت جاوید یافتی.

خوشا بر تو که چون پرده از پیش چشم برداشته شود (پس از مرگ) به سوی

پاداش گران پروردگار کریمت می‌روی و در بهشت، همسایه خداوند جلیل خواهی شد.

(۱) و هر کس بیست و چهار روز از رجب را روزه بدارد، چون فرشته مرگ پیش او آید برای او به صورت جوانی در حله‌یی از دیبای سبز که سوار بر اسبی از اسبهای بهشت است و در یک دست حریری سبز، آمیخته با عطر مشک تازه و در دستی دیگر قدحی زرین، آکنده از شراب بهشت دارد ظاهر می‌شود، و به هنگام بیرون رفتن جان، سکرات مرگ بر او آسان می‌شود. فرشته مرگ سپس روحش را می‌گیرد و در آن دیبا می‌نهد و از آن رایحه دل انگیزی بیرون می‌دمد که ساکنان آسمانها همگی آن را استشمام می‌کنند. آن شخص در حالی که سیراب است به گور خود وارد می‌شود و سیراب از گور خود بیرون می‌آید تا کنار حوض بر پیامبر وارد شود. و آن کس که بیست و پنج روز از رجب روزه بدارد، چون از گور خویش بیرون آید، هفتاد هزار فرشته با او ملاقات می‌کنند که بر دست هر یک از ایشان پرچمی از در و یاقوت است و هر یک زیورها و جامه‌های گرانبها همراه دارند و به او می‌گویند: ای دوست خدا! به سوی پروردگارت بشتاب و او از نخستین کسانی است که همراه مقربانی که خدای از ایشان خشنودند، به بهشت عدن وارد می‌شود و این بهره و کامیابی بزرگ است.

(۲) و هر کس از رجب بیست و شش روز را روزه بدارد، خداوند برای او در سایه عرش صد کاخ از در و یاقوت می‌سازد که بر سر هر کاخی خیمه‌یی سرخ از حریر بهشت است و او در حالی که برخوردار از نعمتهاست، در آنها مسکن می‌گزیند و مردم در حال حساب پس دادن خواهند بود. و هر کس بیست و هفت روز از رجب را روزه بگیرد، خداوند گورش را به اندازه مسیر چهار صد سال راه گشاده و همه آن مساحت را آکنده از مشک و عنبر می‌فرماید.

(۳) و آن کس که بیست و هشت روز از رجب را روزه بدارد، خداوند عز و جل میان او و آتش هفت خندق قرار می‌دهد که هر خندق به بزرگی فاصله میان آسمان و زمین است و پیمودن آن پانصد سال راه است.

(۴) و آن کس که بیست و نه روز از رجب را روزه بدارد، خدایش می‌آمرزد، هر چند از مال مردم یکدهم باج گرفته باشد و هر چند زنی باشد که هفتاد بار زنا داده باشد، به شرط آنکه فقط این روزه را برای کسب رضای خداوند و رهایی از دوزخ

گرفته باشد. «۱»

(۱) و هر کس از ماه رجب سی روز روزه گرفته باشد، سروشی از آسمان او را ندا می‌دهد که ای بنده خدا! خطاهای گذشته تو را خداوند آمرزید و در اعمال آینده خویش کوشش کن و به دقت بنگر، و خداوند متعال در هر یک از بهشت‌ها به او چهل هزار شهر را می‌بخشد که در هر شهر چهل هزار هزار کاخ زرین و در هر کاخ چهل هزار هزار خانه و در هر خانه چهل هزار هزار تخت نهاده شده و بر هر تخت چهل هزار هزار سفره زرین گسترده است که بر هر سفره چهل هزار کاسه زرین قرار دارد و در هر کاسه چهل هزار هزار نوع خوراکی و آشامیدنی است که هر یک رنگ و بوی مخصوصی دارد و در هر خانه چهل هزار هزار تخت زرین که پهنا و درازای هر یک دو هزار ذراع است، نهاده شده و بر هر تخت دوشیزه‌یی از فرشتگان قرار گرفته که سیصد هزار زلف از نور دارد و هر زلفی را هزار هزار کنیزک با مشک و عنبر معطر می‌سازند تا آنکه روزه گیرنده بهشت به آن برسد و این پاداش کسی است که تمام ماه رجب را روزه بگیرد، گفته شد: ای رسول خدا! آن کس که به سبب ضعف و بیماری نتواند روزه بگیرد یا زنانی که پاکیزه نیستند و عذر شرعی دارند، چه باید انجام دهند تا به آنچه که وصف فرمودی

برسند؟ فرمودند: برای هر روز گرده نانی به مستمندان بدهد و سوگند به کسی که جان من در دست اوست، هر کس، هر روز از رجب، چنین صدقه‌یی بدهد به آنچه گفتم و به بیش از آن می‌رسد و اگر همه آفریده‌شدگان اهل آسمانها و زمین جمع شوند که به اندازه پاداش او برسند، به یکدهم آنچه که در بهشت به آن شخص می‌رسد، نمی‌رسند. گفته شد: ای رسول خدا! کسی که قادر به انجام این صدقه نباشد، چه کند که به آنچه توصیف فرمودی برسد؟ فرمودند: در هر روز از ماه رجب از آغاز تا پایان روز سی‌ام، این تسبیح را صد بار بگوید:

«سبحان اللّه الجلیل، سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له، سبحان الاعز الاکرم، سبحان من لبس العز و هو اهل له.

«۲»»

---

(۱). خوانندگان ارجمند از این گونه روایات تعجب نفرمایند و خدای ناخواسته منحرف نشوند، که این گونه روایات از مقتضیات است، نه از علل تامه، و در غیر آن صورت، ممکن است در نظر مبتدی با روایات دیگر معارض باشد. م.

(۲). این روایت با ذکر سلسله سند در صفحات ۷۸ و ۸۲ ثواب الاعمال و صفحات ۲۴ و ۳۰ فضائل الاشهر الثلاثه و در مجلس هشتادم امالی صدوق (رضی الله عنه) و به نقل از آنها در صفحه ۳۵۲ جلد ۷ وسائل الشیعه شیخ حر عاملی و صفحه ۲۶ جلد ۹۸ بحار الانوار، چاپ جدید، آمده است. م.

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، هر کس یک روز از روزهای نخست یا میانه یا آخر رجب را روزه بگیرد، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد و هر کس سه روز در دهه اول و سه روز در دهه دوم و سه روز در دهه سوم رجب روزه بدارد، گناهان گذشته و آینده‌اش آمرزیده می‌شود و هر کس یک شب از شبهای رجب را به عبادت زنده بدارد، خدایش از آتش آزاد می‌فرماید و شفاعت او را در مورد هفتاد هزار خطا کار می‌پذیرد و هر کس در ماه رجب برای خشنودی خداوند صدقه‌یی بپردازد، خداوندش روز قیامت در بهشت با پاداش‌هایی او را گرامی می‌دارد که هیچ چشم چنان ندیده و هیچ گوش چنان نشنیده و بر هیچ دلی خطور نکرده است. «۱»

(۲) مالک بن انس فقیه «۲» می‌گفته است، چشم من هرگز کسی را از لحاظ زهد و دانش و فضیلت و پارسایی و عبادت خدا چون جعفر بن محمد (ع) ندیده است. من به حضور ایشان می‌رفتم به من توجه و مرا احترام می‌فرمود. روزی به ایشان گفتم: ای پسر رسول خدا! پاداش کسی که یک روز از ماه رجب را از روی ایمان و برای رضای خدا روزه بگیرد چیست؟ چنین فرمود- و به خدا سوگند هر گاه حدیثی نقل می‌کرد صادق بود- پدرم از پدرش، از پدر بزرگش، از پیامبر (ص) نقل می‌کرد که فرموده‌اند:

هر کس یک روز از رجب را از روی ایمان و برای رضای خدا روزه بگیرد، خطاهایش آمرزیده می‌شود. گفتم ای پسر رسول خدا! پاداش کسی که یک روز از شعبان روزه بگیرد چیست؟ فرمود: پدرم از پدرش، از پدر بزرگش، از پیامبر (ص) نقل می‌کرد که فرموده‌اند: هر کس یک روز از شعبان را برای رضای خدا و از روی ایمان روزه بگیرد خطاهایش آمرزیده می‌شود. «۳»

(۳) امام صادق فرموده‌اند: در بهشت جویی است که نامش رجب و آب آن سپیدتر و شفاف‌تر از برف و یخ و شیرین‌تر از عسل است. هر کس یک روز از رجب روزه بگیرد، خداوند از آب آن جوی به او می‌آشاماند. «۴»

(۴) همان حضرت فرموده است، روز رستاخیز سروشی از درون عرش ندا می‌دهد

---

(۱). در فضائل الاشهر الثلاثه، ص ۳۸ و به نقل از آن و امالی صدوق در وسائل، ص ۳۵۴، ج ۷، آمده است. م.

(۲). مالک بن انس یکی از پیشوایان چهارگانه اهل سنت متولد ۹۳ و درگذشته ۱۷۹ در مدینه. برای اطلاع از آثار علمی او، رک. به: الاعلام، زرکلی، ص ۱۲۸، ج ۶. م.

(۳). در امالی صدوق، ص ۳۲۴، آمده است. م.

(۴). در فضائل الاشهر الثلاثه، ص ۳۱، و وسایل، ص ۳۵۵، ج ۷، آمده است. م.

رجبی‌ها کجایند؟ گروهی برمی‌خیزند که چهره‌شان برای مردم محشر می‌درخشد، بر سرشان تاج پادشاهی آکنده از مروارید و یاقوت است. همراه هر یک از ایشان هزار فرشته از سوی راست و هزار فرشته از سوی چپ ایستاده‌اند و به او می‌گویند ای بنده خدا! کرامت خدای بر تو گوارا باد! از عرش هم ندا می‌آید که ای بندگان و کنیزکان من! سوگند به عزت و جلال خودم جایگاه شما را گرامی و عطای شما را جزیل قرار می‌دهم و غرفه‌هایی از بهشت به شما ارزانی می‌دارم که از زیر آن جوی‌ها جاری است و جاودانه در آن خواهید بود و پاداش عمل‌کنندگان چه نیکوست، شما برای من در ماهی روزه مستحبی گرفتید که حرمت آن ماه را بزرگ و حق آن را واجب کرده‌ام. ای فرشتگان من! ای بندگان و کنیزکان مرا به بهشت درآورید. امام صادق اضافه فرموده است که این پاداش کسی است که چیزی از ماه رجب را روزه بگیرد، هر چند یک روز از دهه اول یا دوم یا آخر آن باشد. «۱»

(۱)

مجلس شصت و پنجم در فضیلت ماه شعبان

(۲) بدان که برای این ماه سه نام است: شعبان و از آن روی به این نام، نامیده شده است که در آن برای ماه رمضان خیرات منشعب می‌شود و هم گفته‌اند برای این است که در آن ماه برای مؤمنان روزی پراکنده می‌شود. نام دیگرش غفران است که در آن گناهان آمرزیده می‌شود و نام دیگرش جیران است که همسایه رمضان است. «۲»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، روزه شعبان، اندوخته بنده برای روز رستاخیز است و هیچ بنده‌یی نیست که در شعبان فراوان روزه بگیرد مگر اینکه خداوند کارهای زندگی او را اصلاح و شر دشمن او را کفایت می‌فرماید و کمترین پاداش برای کسی که یک روز از شعبان روزه بگیرد، این است که بهشت برای او واجب می‌شود. «۳»

(۴) امام رضا (ع) فرموده است، هر کس در ماه شعبان هفتاد بار به پیشگاه خداوند استغفار و طلب آمرزش کند، گناهانش برای او آمرزیده می‌شود، هر چند به شمار ستارگان

---

(۱). فضائل الاشهر الثلاثه صدوق، ص ۳۱، و وسایل، ص ۳۵۵، ج ۷، در بحث روزه‌های مستحب، آمده است. م.

(۲). در عیون اخبار الرضا، ص ۱۲۴، ج ۲، آمده است که شعبان شهری است که خیر در آن افزون می‌شود. م.

(۳). به نقل از امالی صدوق، ص ۱۱، در بحار الانوار، ص ۶۸، ج ۹۷، آمده است. م.

باشد. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: شعبان ماه من و رمضان ماه خدای عز و جل است، هر کس یک روز از ماه من روزه بگیرد، روز قیامت شفیع او خواهم بود و هر کس دو روز از ماه مرا روزه بگیرد، گناهان گذشته و آینده‌اش بخشیده می‌شود و هر کس سه روز از ماه مرا روزه بگیرد به او گفته می‌شود، مواظب کردار آینده خود باش (گذشته‌ات آمرزیده شد.) و هر کس ماه رمضان را روزه بدارد و شهوت و زبان خود را حفظ کند و آزار خود را از مردم باز دارد، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌بخشد و او را از آتش رها می‌فرماید و شفاعت او را در مورد خطاکاران موحد به شمار ریگزارها می‌پذیرد. «۲»

(۲) امام رضا (ع) فرموده است، شب نیمه شعبان، شبی است که خداوند گردنهای بندگان را از آتش آزاد می‌فرماید و گناهان بزرگ را در آن شب می‌آمرزد. به ایشان گفته شد، آیا برای آن شب نمازی بیشتر از شبهای دیگر هست؟ فرمود: چیز واجبی نیست ولی اگر دوست دارید که نماز مستحبی در آن شب بگزارید، بر شما باد که نماز جعفر طیار رضوان اللّه علیه را بگزارید و فراوان دعا و طلب آمرزش و یاد خدا کنید که پدرم می‌فرمود: در آن شب دعا مستجاب است. «۳» گفته شد، می‌گویند آن شب، شب صدور برات و مقدرات است. فرمود: نه، آن مربوط به شب قدر در رمضان است.

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: شعبان ماه من است و رمضان ماه خدای عز و جل است.

هر کس یک روز از ماه من روزه بگیرد، روز قیامت شفیع او خواهم بود و هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد، از آتش آزاد می‌شود. «۴»

(۴) امام رضا (ع) فرموده است، هر کس در هر روز شعبان هفتاد بار بگوید «استغفر اللّه و أسأله التوبه» برای او آزادی از دوزخ و عبور از پل صراط نوشته می‌شود و در بهشت وارد می‌شود. «۵»

(۵) امام صادق (ع) فرموده است، هر کس در ماه شعبان صدقه‌یی بدهد، خداوند آن

---

(۱). عیون اخبار الرضا، صدوق، ص ۵۷، ج ۲. م.

(۲). در امالی صدوق، ص ۱۳، ضمن حدیثی آمده است. م.

(۳). با ذکر سلسله سند در امالی صدوق، ص ۱۷، آمده است. م.

(۴). با ذکر سلسله سند در امالی صدوق، ص ۳۷۳، و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۷۱، ج ۹۷، آمده است. م.

(۵). عیون اخبار الرضا، صدوق، ص ۵۷، ج ۲. م.

صدقه را پرورش می‌دهد، همان گونه که شما کره شتر خود را پرورش می‌دهید و روز قیامت در حالی که آن صدقه به بزرگی کوه احد شده است به او خواهد رسید. «۱»

(۱) همان حضرت فرموده است، هر کس سه روز از شعبان روزه بگیرد و روزه آن را متصل به رمضان کند، خداوند برای او پاداش روزه دو ماه پیاپی را مقرر می‌فرماید. «۲»

(۲) و نیز فرموده است، روزه رمضان و شعبان موجب پذیرش توبه است، هر چند برای گناه ریختن خون حرامی باشد. «۳»

(۳) ابن عباس نقل کرده است که روزی یاران رسول خدا (ص) در حضور ایشان در باره فضایل شعبان گفتگو می‌کردند، پیامبر فرمودند: شعبان، ماهی شریف و ماه من است. حاملان عرش خدا حق آن را می‌شناسند و آن را تعظیم می‌کنند و آن ماهی است که در آن روزی مؤمنان برای ماه رمضان افزوده و بهشت آذین بسته می‌شود و به این جهت شعبان نامیده می‌شود که روزی مؤمنان در آن بیشتر می‌شود. این ماه، ماه عمل است. پاداش حسنه هفتاد برابر است و خطا و گناه در آن بخشیده و کار پسندیده، پذیرفته است. خداوند در این ماه به بندگان و پرستندگان خود مباهات می‌فرماید و به روزه- داران و نمازگزاران به چشم محبت می‌نگرد و بر حاملان عرش به وجود آنان می‌بالد.

در این هنگام علی بن ابی طالب (ع) برخاست و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد! چیزی از فضایل شعبان را بیان فرمای تا رغبت ما بر نماز و روزه آن افزون گردد و برای خداوند جلیل در آن کوشش بیشتر کنیم. پیامبر (ص) فرمودند: هر کس روز نخست این ماه را روزه بدارد، خداوند برایش هفتاد حسنه مرقوم می‌دارد و پاداش هر حسنه معادل یک سال عبادت است.

(۴) و هر کس دو روز از شعبان روزه بگیرد، گناهان درمانده‌کننده او فرو می‌ریزد.

و هر کس سه روز از آن ماه را روزه بدارد، برای او هفتاد درجه از مروارید و یاقوت در بهشت برافراشته می‌شود.

(۵) هر کس چهار روز از آن ماه را روزه بدارد، خدایش بر روزی او گشایش می‌دهد، (۶) هر کس پنج روز از آن ماه را روزه بدارد، در نظر بندگان محبوب می‌شود.

---

(۱). در امالی صدوق، ص ۳۷۳، با ذکر سلسله سند، آمده است. م.

(۲). در امالی صدوق، ص ۳۹۷، با ذکر سلسله سند، آمده است. م.

(۳). همان مأخذ، همان صفحه. م.

(۱) هر کس شش روز از آن ماه را روزه بدارد، هفتاد نوع بلا از او برطرف می‌گردد.

(۲) هر کس هفت روز از شعبان را روزه بدارد، از ابلیس و سپاهیانش در روزگار و مدت عمر خویش در پرده عصمت قرار می‌گیرد. (محفوظ می‌ماند.)

(۳) هر کس هشت روز از آن ماه را روزه بدارد، از دنیا بیرون نمی‌رود تا از حوض قدس بیاشامد.

(۴) هر کس نه روز از آن ماه را روزه بگیرد، نکیر و منکر به هنگام سؤال در گور بر او مهربانی می‌کنند.

(۵) هر کس ده روز از آن ماه را روزه بدارد، خداوند گورش را هفتاد ذراع گشاده می‌فرماید.

(۶) هر کس یازده روز از آن را روزه بدارد، بر گورش یازده مناره نور نصب می‌شود.

(۷) هر کس دوازده روز از آن را روزه بدارد، از هنگام مرگ تا نفخ صور هر روز نود هزار فرشته به دیدار او در گورش می‌آیند.

(۸) هر کس سیزده روز از آن را روزه بدارد، فرشتگان هفت آسمان برای او طلب آمرزش می‌کنند.

(۹) هر کس چهارده روز از آن را روزه بدارد، به همه جانوران از دواب و درندگان و ماهی‌های دریاها الهام می‌شود که برای او آمرزش خواهی کنند.

(۱۰) هر کس پانزده روز از آن ماه روزه بگیرد، پروردگار عزت او را ندا می‌دهد که سوگند به عزت خود تو را به آتش نمی‌سوزانم.

(۱۱) و هر کس شانزده روز از شعبان را روزه بدارد، هفتاد دریا از دریاهای آتش برای او خاموش می‌شود.

(۱۲) و هر کس هفده روز از آن را روزه بدارد، همه درهای دوزخ بر او بسته می‌شود.

(۱۳) و هر کس هیجده روز از آن ماه را روزه بدارد، همه درهای بهشت برایش گشوده می‌شود.

(۱۴) و هر کس نوزده روز از شعبان را روزه بدارد، هفتاد هزار کاخ مروارید و یاقوت از کاخهای بهشت بر او ارزانی می‌شود.

(۱۵) و هر کس بیست روز از آن را روزه بدارد، هفتاد هزار زوجه از حور عین به همسری او درآورده می‌شود.

ص:۶۴۰

(۱) و هر کس بیست و یک روز از آن را روزه بگیرد، فرشتگانش درود می‌فرستند و با بالهای خود به بدن او می‌کشند.

(۲) و هر کس بیست و دو روز از شعبان را روزه بدارد، هفتاد هزار حله دیبا و استبرق برای او آماده و بر او پوشانده می‌شود.

(۳) و هر کس بیست و سه روز از آن را روزه بدارد، به هنگام بیرون آمدن از گور برای او مرکبی از نور می‌آورند که بر آن سوار می‌شود و به سوی بهشت پر می‌کشد.

(۴) و هر کس بیست و چهار روز از شعبان روزه بدارد، شفاعتش در باره هفتاد هزار تن از موحدان پذیرفته است.

(۵) و هر کس بیست و پنج روز از آن را روزه بدارد، به او حکم برائت از نفاق ارزانی می‌شود.

(۶) و هر کس بیست و شش روز از آن را روزه بدارد، خداوند برایش فرمان گذر از پل صراط می‌نویسد.

(۷) و هر کس بیست و هفت روز از آن را روزه بدارد، خداوند فرمان برائت از دوزخ عطایش می‌فرماید.

(۸) و هر کس بیست و هشت روز از آن را روزه بدارد، چهره‌اش روز قیامت رخشنده خواهد بود.

(۹) و هر کس بیست و نه روز از آن را روزه بدارد، به رضوان خداوند بزرگ می‌رسد.

(۱۰) و هر کس سی روز از شعبان را روزه بدارد، جبریل از برابر عرش او را ندا می‌دهد که ای فلان! بر کار و عمل تازه خود بدقت بنگر و مواظب باش که گناهان گذشته‌ات را خدای عز و جل بخشید و خداوند جلیل می‌گوید، اگر شمار ستارگان آسمان و قطره‌های باران و برگهای درختان و ریگهای ریگزارها و روزهای جهان هم بود، بر تو بخشیدم و پس از روزه گرفتن تو در ماه شعبان، این کار بر خداوند دشوار نیست. «۱»

---

(۱). به نقل از فضائل الاشهر الثلاثه و امالی و ثواب الاعمال مرحوم صدوق (رضی الله عنه)، در بحار الانوار، صفحات ۶۹ تا ۷۱ جلد ۹۷، چاپ جدید، آمده است. و در وسایل الشیعه شیخ حر عاملی، ص ۳۷۰، ج ۷ هم آمده است. م.

(۱)

مجلس شصت و ششم در ذکر فضایل مکه که خدایش همواره در حمایت بداراد

(۲) خداوند متعال فرموده است «سوگند به انجیر و زیتون و سوگند به طور سینا و این شهر امان (مکه)» «۱» بدان که خداوند متعال خانه کعبه را به ده نام یاد فرموده است: کعبه، بیت الحرام، مایه قوام مردم، عتیق که فرموده است «پس محل آن به سوی بیت عتیق است» «۲» و آن را مصلی (نمازگاه) نام داده و در آیه یک صد و نوزدهم از سوره دوم (بقره) فرموده است «و بگیرید از جایگاه ایستادن ابراهیم جایگاه نماز را» و آن را مثابه و امن نام داده و در بخش دیگری از همان آیه فرموده است «و هنگامی که گردانیدیم خانه کعبه را محل ثواب برای مردم و امن» و آن را مبارک و هدی و مأمن نام نهاده و در آیه ۹۶ سوره سوم فرموده است «همانا نخستین خانه که برای مردم نهاده شد، همان است که در بکه است و فرخنده و مایه راهنمایی برای جهانیان است.» و آن را شعائر نام نهاده و در آیه ۳۳ سوره بیست و دوم (حج) فرموده است «و کسی که تعظیم کند، نشانه‌های خدا را همانا که آن از پرهیزکاری دلهاست.»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خداوند از چیزهایی، چهار چیز را برگزیده است، از فرشتگان، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را برگزیده است. از پیامبران، چهار تن را برای قیام با شمشیر برگزیده است و آنان ابراهیم و موسی و داود و من هستیم. از خاندانها، چهار خاندان برگزیده و در آیه ۳۰ سوره سوم فرموده است «خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزیده است.»

از شهرها، چهار شهر را برگزیده و فرموده است «و التین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین» که منظور از «و التین» مدینه و از «و الزیتون» بیت المقدس و از «طور سینین» کوفه و از «بلد الامین» مکه است. «۳»

(۱). برای اطلاع بیشتر از آیات قرآنی که در آن ذکری از مکه شده است به بحث مستوفای مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، صفحات ۷۵ تا ۷۷ جلد ۹۹، مراجعه فرمایید. م.

(۲). این، آیه ۳۵ سوره بیست و دوم (حج) است و در آیه ۳۱ همین سوره فرموده است «و طواف کنند خانه عتیق (دیرینه) را». م.

(۳). برای اطلاع از روایات دیگر در این باره به تفسیر برهان، ص ۴۷۷، ج ۴، مراجعه فرمایید. م.

ص:۶۴۲

(۱) و از زنان چهار تن، یعنی مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه را برگزیده است. و از حج، چهار چیز را برگزیده است که ثج و عج و احرام بستن و طواف است. ثج به معنی قربانی کردن و عج، فریاد مردم به لبیک گفتن است.

(۲) و از ماهها، چهار ماه رجب و شوال و ذو القعده و ذو الحجه را برگزیده است.

و از روزها، جمعه و هشتم و نهم و دهم ذی حجه را برگزیده است. «۱»

و گفته شده است از میان امت‌ها، امتهای ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات اللّه علیهم را برگزیده است. و از میان امت محمد (ص)، چهار صنف را برگزیده است که علماء و پارسایان و ابدال و جنگجویانند. و از یاران پیامبر (ص)، چهار تن را برگزیده است که سلمان و ابو ذر و مقداد و عمارند. از شبها، چهار شب را برگزیده است که نیمه شعبان و شب قدر و شب عید فطر و شب عید قربان است.

و از کلمات چهار کلمه را برگزیده است که

سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر

است. و از میان رودخانه‌ها، چهار رودخانه را برگزیده است که نیل و فرات و سیحان و جیحان است. «۲»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: چهار رودخانه از رودخانه‌های بهشت است، فرات که در این جهان و آن جهان به همان صورت آب است. نیل که در آن جهان عسل است و سیحان که در آن جهان به صورت شراب و جیحان که به صورت شیر است. «۳»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است، نامهای مکه، ام القری و مکه و بکه و بساسة و ام رحم است. و چون هر گاه ستم می‌کردند، مکه آنان را از خود بیرون می‌راند به بساسة معروف بود و چون هر گاه به آن پناه می‌بردند، مورد رحمت قرار گرفتند به «ام رحم» نامیده می‌شد. «۴»

(۵) پیامبر (ص) فرموده‌اند: کلماتی که خداوند برای ابراهیم (ع) هنگام ساختن

---

(۱). تا این جای روایت در خصال صدوق، ص ۲۱۲، ج ۱، آمده است. م.

(۲). این دو رودخانه را نباید با سیحون و جیحون اشتباه کرد. برای اطلاع در مورد سیحان و جیحان به ترجمه تقویم البلدان، صفحات ۲۷۱ و ۲۷۳، به قلم استاد عبد المحمد آیتی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ خورشیدی، مراجعه فرمایید. م.

(۳). این روایت هم در خصال صدوق، ص ۲۳۰، ج ۱، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۴). به نقل از خصال صدوق، در بحار الانوار، ص ۷۷، ج ۹۹، چاپ جدید، آمده است. م.

کعبه برگزیده است

«سبحان اللّه»، «الحمد للّه» «لا اله الا اللّه» و «اللّه اکبر»

است و کعبه از این جهت کعبه نامیده شده که میان دنیاست و مکه بهترین شهرها و برترین سرزمینها و نخستین زمینی است که بر روی آب پدید آمده است. «۱»

(۱) خداوند متعال فرموده است «نخستین خانه‌یی که برای مردم وضع شده است، همان است که در بکه است و مبارک است.» و چون خداوند متعال سرزمین مکه را بر روی آب آفرید، دیگر سرزمین‌ها را از زیر آن بگسترانید و این است معنی گفتار خدای عز و جل که در آیه ۳۰ سوره هفتاد و نهم (و النازعات) فرموده است «و زمین را پس از آن گسترانید.» «۲» از فضیلتهای بزرگ مکه، این است که خداوند متعال آن را حرم قرار داده است و محل بهترین گذشتگان و آیندگان یعنی پیامبر ما محمد (ص) است و محل رشد و پرورش آن حضرت و جایگاه برانگیخته شدن ایشان به پیامبری است و مکه در نظر رسول خدا (ص) دوست داشتنی‌تر و محبوب‌تر سرزمین‌هاست.

(۲) مقاتل بن سلیمان می‌گوید: چون پیامبر (ص) به مدینه هجرت فرمود، همین که در جحفه که میان مکه و مدینه است رسید و راه مکه را دید، مشتاق مکه شد و از محل تولد خویش و نیاکانش که آنجا بود یاد آورد. جبریل (ع) به حضورش آمد و گفت: آیا به شهر و محل تولد خود مشتاقی؟ فرمود: آری، جبریل گفت: خداوند عز و جل می‌فرماید «همانا آن کس که بر تو قرآن را واجب ساخت، هر آینه باز گرداننده تو است به جای بازگشت» (بخشی از آیه ۸۶ سوره بیست و هشتم، قصص)، یعنی تو را به مکه برمی‌گرداند در حالی که بر آن پیروز شده باشی. «۳» مردی از بنی زهرة می‌گوید، پیامبر (ص) را سوار بر ناقه خود در حزورة «۴» دیدم و خطاب به مکه می‌فرمود: به خدا سوگند که تو بهترین زمین خدا و دوست داشتنی‌تر زمینهای خدا در نظر منی و اگر مرا از تو بیرون نمی‌کردند، هرگز نمی‌رفتم. «۵»

(۱). به نقل از علل الشرائع صدوق (رضی الله عنه)، در بحار الانوار، ص ۶۵، ج ۹۹، آمده است. م.

(۲). در تفسیر برهان، ص ۳۰۰، ج ۱، نظیر این روایت، آمده است. م.

(۳). تفسیر ابو الفتوح رازی، ص ۴۹۱، ج ۸، چاپ مرحوم آقای شعرانی. م.

(۴). حزورة، نام بازار مکه است و این روایت در معجم البلدان یاقوت حموی، ص ۲۷۱، ج ۳، چاپ ۱۹۰۶ میلادی، مصر، ذیل همین کلمه آمده است. م.

(۵). این روایت در ترجمه دلایل النبوة بیهقی، ص ۱۷۵، ج ۲، به قلم این بنده هم آمده است. م.

و روایت شده است که پرندگان برای رعایت تعظیم کعبه، از فراز آن پرواز نمی‌کنند.

(۱)

مجلس شصت و هفتم در ذکر فضل مدینه و بیت المقدس و کوفه

(۲) خداوند متعال در آیه هفتاد و هشتم سوره هفدهم (الاسراء) فرموده است «و اگر بخواهند، هر آینه بجنبانندت از زمین تا بیرون کنند تو را از آن و آنگاه درنگ نکنند (پس از تو) همراه تو مگر اندکی.» تا آنجا که فرموده است «بگو آمد حق و نابود شد باطل و بتحقیق که باطل نابودشدنی است.»

(۳) ابن عباس می‌گوید: چون پیامبر (ص) به مدینه آمدند، یهودیان بر امامت ایشان در آن شهر حسد ورزیدند و چون مرتب شدن کارهای ایشان را دیدند، همگی به یک دیگر گفتند ما از بودن این مرد در این شهر ناراحتیم و در امان نیستیم که دین ما را تباه نکند. روزی به حضور پیامبر آمدند و پرسیدند: آیا تو پیامبری؟ فرمودند: آری، پرسیدند: از جانب خدا؟ فرمودند آری. گفتند: بنا بر این خودت می‌دانی که این شهر سرزمین پیامبران نیست و سرزمین پیامبران، شام است که ابراهیم (ع) و پیامبران پس از او، آنجا بودند و اگر تو نیز پیامبری همچون ایشان هستی به شام برو که اگر پیامبر باشی، خداوند بزودی در آن شهر تو را از رومیان محفوظ خواهد داشت که آنجا سرزمین مقدس و محل حشر است و مدتهاست که پیامبران در این سرزمین (مدینه) نبوده‌اند. گوید پیامبر (ص) در سه میلی مدینه اردو زدند تا مستقر شوند و یارانشان آنجا جمع شوند. در این هنگام جبریل فرود آمد و آن آیه را آورد که مقصود این است، یهودیان می‌خواهند تو را از مدینه بیرون کنند و به شام روانه دارند و در آن صورت آنان اندکی پس از تو آنجا مقام خواهند داشت و سپس هلاک می‌شوند و این آیین و سنت من است که گروههایی را که نسبت به پیامبران سرکشی، می‌کنند، نابود می‌سازم و آنان را در حالی که پیامبرشان میان ایشان باشد، نابود نمی‌سازم ولی همین که پیامبرشان از پیش ایشان برود عذاب می‌شوند. و پیامبر (ص) به مدینه برگشتند و به ایشان این آیه از همان سوره وحی شد که

می‌فرماید «و بگو پروردگارا درآور مرا در آوردن راستی و بیرون آور مرا بیرون آوردن راستی، قرار ده برای من از نزد خودت حجتی یاری دهنده.»

یعنی مرا به مدینه درآور و سپس به مکه برسان و خداوند دعای ایشان را برآورده

ص:۶۴۵

فرمود و بدست آن حضرت سرزمین یهودیان و مکه را گشود و بر آنان پیروزی بخشید و این است معنی گفتار خداوند که در همان آیه می‌فرماید «و بگو آمد حق و نابود شد باطل ...» «۱»

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، مکه حرم خدا و مدینه حرم رسول خدا و کوفه حرم من است. هیچ ستمگری به فکر ستم در آن نمی‌افتد، مگر آنکه خداوند پشتش را در هم می‌شکند. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، دجال همه آبشخورهای زمین را زیر پا می‌گذارد، مگر مکه و مدینه را که بر هر محله از محله‌های مدینه، فرشته‌یی گماشته شده است و آن را از طاعون و دجال حفظ می‌کند. «۳»

(۳) و همان حضرت فرموده است، حد روضه در مسجد پیامبر (ص) تا راه سایبانهاست (۴) و فرموده است، هر کس در مدینه بمیرد، خدایش او را روز قیامت در زمره آنان که در امانند برمی‌انگیزد. «۴»

(۵) پیامبر (ص) فرموده‌اند: گزاردن یک نماز در این مسجد من پاداشی معادل هزار نماز در مساجد دیگر غیر از مسجد الحرام را دارد، ولی مسجد الحرام از آن برتر است. «۵»

(۶) امام صادق (ع) فرموده است، رفتن به مسجد قبا و دیگر مشاهد و مساجد را رها مکنید. مسجد قبا همان مسجدی است که از روز نخست بر تقوی بنا نهاده شده است و مشربه ام ابراهیم «۶» و مسجد فضیح «۷» و گورستان شهیدان احد و مسجد احزاب که همان

---

(۱). بخشی از این روایت در صفحه ۲۶۵ جلد ۷ و بخش دیگری در صفحه ۲۷۲ همان جلد تفسیر ابو الفتوح رازی، آمده است. م.

(۲). نظیر این روایت با مختصر تفاوتی در امالی طوسی، ص ۲۸۴، آمده است. م.

(۳). نظیر این روایت از قول پیامبر (ص) در صحیح مسلم، ص ۱۲۰، ج ۴، چاپ ۱۳۸۴ ق. قاهره، آمده است. م.

(۴). نظیر این روایت در محاسن برقی، ص ۷۰، آمده است. م.

(۵). روایات مکرری با اندک تفاوتی در این باره به نقل از ثواب الاعمال و کامل الزیارات در بحار الانوار، صفحات ۳۸۱ و ۳۸۲ جلد ۹۹ و صحیح مسلم، ص ۱۲۴، ج ۴، همان چاپ، آمده است. م.

(۶). مشربه ام ابراهیم، محلی که ماریه، مادر ابراهیم- پسر رسول خدا- در آن ساکن بوده و منزل و جایگاه نمازگزاردن پیامبر (ص) هم بوده است. رک. به: بحار الانوار، ص ۲۱۳، ج ۱۰۰. م.

(۷). مسجد فضیح، مسجدی است که در آن خورشید برای نماز گزاردن امیر المؤمنین علی برگشت. و برای اطلاع بیشتر به بحار الانوار، صفحات ۱۶۶ تا ۱۹۱ جلد ۴۱ مراجعه فرمایید که از منابع مختلف شیعه و سنی آمده است .. م.

ص:۶۴۶

مسجد فتح است. و به ما خبر رسیده است که پیامبر (ص) هر گاه کنار گور شهیدان می‌آمدند، می‌فرمودند: سلام بر شما باد به آنچه صبر و شکیبایی کردید و خانه عاقبت (بهشت) چه نیکو است. و مناسب است در مسجد فتح این دعا را بخواند «ای فریادرس فریاد زنان! ای برآورنده دعای مضطران! اندوه و غصه و گرفتاری مرا بگشای، همچنان که از پیامبر خود در این مکان گشودی و شر و بیم دشمنانش را در این جا از او کفایت فرمودی.» «۱»

(۱) و حضرت صادق (ع) فرموده است، مسجد فضیح را به مناسبت درخت خرمایی که آنجا بوده و فضیح نام داشته است، فضیح می‌گفته‌اند.

(۲) بیت المقدس: خداوند متعال در نخستین آیه سوره هفدهم فرموده است. «منزه است آنکه شبی بنده خود را از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که اطراف آن را برکت داده‌ایم برد ...» یعنی بیت المقدس که اطراف آن را با جویبارها و میوه‌ها فرخنده و پر برکت قرار داده است «۲». بدان که برای بیت المقدس در قرآن نامهایی ذکر شده است که عبارت است از «مسجد الاقصی» و «الی ربوة ذات قرار و معین» که خداوند در آیه پنجاه و سوم سوره بیست و سوم فرموده است «و گردانیدیم پسر مریم و مادر او را آیتی و جای ساختیم آن دو را به مکانی دارای قرار و آب گوارای جاری.» و بیشتر مفسران را عقیده بر این است که آنجا بیت المقدس است.

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، مقصود از کلمه ربوة، نجف کوفه و مقصود از آب گوارای روان، رودخانه فرات است. «۳»

و مکان قریب که خداوند متعال در آیه چهل و یکم از سوره پنجاهم (ق) فرموده است «و بشنو روزی که ندا می‌کند نداکننده از جایی نزدیک.» یعنی صخره بیت المقدس و آن را از این جهت نزدیک گفته‌اند که از دیگر زمین‌ها هیجده میل به آسمان نزدیک‌تر است. فرشته‌یی بر آن می‌ایستد و ندا می‌دهد ای استخوانهای پوسیده

---

(۱). این روایت به نقل از کامل الزیارات در بحار الانوار، ص ۲۱۵، ج ۱۰۰، آمده است. م.

(۲). تفسیر تبیان، شیخ طوسی، ص ۴۴۶، ج ۶. م.

(۳). این روایت به نقل از کامل الزیارات و روایتی نزدیک به این از معانی الاخبار صدوق در بحار الانوار، ص ۲۲۸، ج ۱۰۰، آمده است. م.

ص:۶۴۷

و مفصل‌های گسیخته از یک دیگر! خداوند به شما فرمان می‌دهد که برای قیامت و رسیدگی فراهم آیید. «۱»

و «ارض المقدسة» که خداوند متعال در آیه بیست و یکم سوره مائده فرموده است «ای قوم من! داخل شوید در آن زمین پاک گردانیده شده» که منظور بیت المقدس و دهکده‌های اطراف آن است.

(۱) عبد الله بن سلام گفت: ای محمد! به من خبر بده میانه دنیا کجاست؟ فرمودند:

بیت المقدس است. گفت: برای چه؟ فرمودند: محل حشر و نشر است و عرش و صراط و میزان از آن است. گفت: درست گفتی، از خیمه موسی بن عمران به من خبر بده که کجاست؟ فرمودند: همان جای بیت المقدس است. گفت: چه کسی بیت المقدس را ساخته است؟ فرمودند: نخست داود (ع) و پس از او پسرش سلیمان (ع). گفت: به من خبر بده که آدم از کدام زمین آفریده شده است؟ فرمودند: سر و صورتش از خاک محل کعبه و بدنش از بیت المقدس است.

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: چهار شهر محفوظ است، مکه و مدینه و بیت المقدس و نجران و مدینة الجنه «۲» و نیز فرموده‌اند: چهار شهر از بهشت است، مکه و مدینه و بیت المقدس و شهری میان رودخانه‌های سیحان و جیحان (نام دو رودخانه در آسیای غربی که قبلا توضیح داده شد. م.) که به آن منصوره می‌گویند و همان مصیصه است و این چهار شهر با فرشتگان حفاظت می‌شود «۳» و چهار کاخ که عبارت است از کاخ اسکندریه و آن را ذو القرنین ساخته است و عسقلان و ملطیة و مسجد کوفه که قبة الاسلام است.

و رود خانه‌هایی که از بهشت است و در دنیا روان است، سیحان و جیحان و نیل و فرات است. «۴»

(۳) عبد الله بن سلام به پیامبر گفت: لطفا از آنجا که از آسمان دری گشوده شد و فرشتگان با رحمت بر بنی اسرائیل فرود آمدند، به من خبر بده. فرمودند: مقابل

---

(۱). مجمع البیان طبرسی، ص ۱۵۱، ج ۹ و ۱۰، و تفسیر ابو الفتوح، ص ۲۸۶، ج ۱۰. م.

(۲). ملاحظه می‌فرمایید نام پنج شهر آمده است. مدینة الجنه را نفهمیدم کجاست، در معجم البلدان هم از آن نام برده نشده است.

(۳). در باره مصیصه که از شهرهای شام (آسیای صغیر) است به معجم البلدان، ص ۸۰، ج ۸، مراجعه شود. م.

(۴). خصال صدوق، ص ۲۳۰، ج ۱. م.

ص:۶۴۸

صخره‌یی که در بیت المقدس است و معراج پیامبران هم از همان جاست و بیت المقدس، بقعه‌یی است که خداوند برگزیدگان خویش از پیامبران و اولیاء و فرشتگان مقرب را آنجا جمع فرموده است. «۱»

(۱) کوفه: امام باقر (ع) فرموده است، کوفه شهر پاک و پاکیزه است. آرامگاه پیامبران مرسل و غیر مرسل و اوصیای صادق و مسجد سهیل در آن است که خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرموده است مگر اینکه در آن نماز گزارده است. عدل خداوند و قائم و جانشینان او در آن ظاهر می‌شود و کوفه جایگاه و خانه پیامبران و اوصیا و نیکوکاران است. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، مکه حرم خدا و حرم رسول خدا و حرم علی بن ابی طالب بشمار می‌آید. یک رکعت نماز در آن معادل صد هزار نماز و یک درهم صدقه در آن معادل یک صد هزار درهم است. مدینه هم حرم خدا و حرم رسول خدا و حرم امیر المؤمنین علی است. یک رکعت نماز در آن، معادل ده هزار رکعت و یک درهم صدقه در آن، معادل ده هزار درهم است. کوفه هم حرم خدا و حرم رسول خدا و حرم امیر المؤمنین است و یک رکعت نماز در آن، معادل هزار رکعت است. «۳»

(۳) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، نماز نافله در این مسجد (مسجد کوفه) معادل است با عمره‌یی که با پیامبر (ص) گزارده آید و نماز واجب معادل با حجی است که با پیامبر (ص) گزارده آید و در این مسجد هزار پیامبر و هزار وصی نماز گزارده‌اند. «۴»

(۴) امام صادق فرموده است، هیچ بنده صالح و پیامبری نیست مگر اینکه در مسجد کوفه نماز گزارده است و در شبی که پیامبر (ص) به معراج برده شدند، جبریل به ایشان گفت: ای رسول خدا! آیا می‌دانی هم اکنون کجایی؟ اکنون برابر مسجد کوفه‌ای.

پیامبر فرمودند: ای جبریل! از خدای من برای من اجازه بگیر تا آنجا بروم و دو رکعت نماز بگزارم. جبریل از پیشگاه خداوند کسب اجازه کرد و اجازه داده شد و همانا سمت راست آن باغی و روضه‌یی از روضه‌های بهشت است.

---

(۱). برای اطلاع بیشتر در باره بیت المقدس به بحث یاقوت حموی در صفحات ۱۱۰ تا ۱۲۰ جلد ۸ معجم البلدان و صفحات ۲۷۰ و ۲۷۱ جلد ۱۰۲ بحار الانوار مراجعه شود. م.

(۲). بحار الانوار، ص ۴۴۰، ج ۱۰۰. م.

(۳). بحار الانوار، ص ۴۰۰، ج ۱۰۰. م.

(۴). کامل الزیارات، ص ۲۸. م.

(۱) و در خبر دیگری آمده است که وسط آن و بخش آخر آن هم همچنان روضه‌یی از روضه‌های بهشت است و نماز واجب در آن معادل هزار نماز است و نماز مستحبی در آن معادل پانصد نماز و نشستن در آن، بدون آنکه قرآن بخوانند و ذکری بگویند عبادت است و اگر مردم بدانند در آن چه برکتی است، هر چند با خزیدن بر روی زمین باشد، خود را به آن می‌رسانند. «۱»

(۲) امام باقر (ع) فرموده است، مسجد کوفه روضه‌یی از روضه‌های بهشت است، هزار و هفتصد پیامبر در آن نماز گزارده‌اند. طرف راست آن رحمت و جانب چپش مکرمت است. عصای موسی و درخت کدو و نگین و خاتم سلیمان در آن است.

تنور طوفان از آن جوشیده و کشتی نوح در آن ساخته شده است و آن برگزیده‌تر منطقه بابل و مجمع پیامبران است. «۲»

(۳) عبد الله بن طلحه هندی (نهدی) می‌گوید: حضور امام صادق (ع) رسیدم، نخست برای ما حدیثی بیان فرمود و سپس همراه ایشان حرکت کردیم و به نجف رسیدیم. جایی ایستاد و نماز گزارد و سپس به پسر خود اسماعیل فرمود: برخیز و کنار مدفن سر پدرت امام حسین (ع) نماز بگزار. من گفتم: مگر سر آن حضرت را به شام نبرده‌اند؟ فرمود:

آری به شام بردند ولی فلان بنده ما آن را در ربود و آورد و این جا به خاک سپرد. «۳»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است، دوست می‌دارم که مؤمن نگین انگشترش از پنج چیز باشد، یاقوت که از همه فاخرتر است. عقیق که از هر نگین دیگر برای خدا و ما خالصانه‌تر است. فیروزه که مایه مسرت خاطر زنان و مردان مؤمن می‌شود و نور چشم را تقویت می‌کند و سینه را گشاده می‌سازد و بر نیروی دل می‌افزاید. آهن چینی هر چند خودم خوش نمی‌دارم که مرتب از آن به دست کنم ولی به هنگام رویارویی با مردم شرور از به دست کردن آن بدم نمی‌آید که شر و غضب آنان را خاموش کند ولی همراه داشتن آن را دوست می‌دارم، برای اینکه دیوان سرکش را پراکنده می‌کند و سنگها و درهای سپید ناحیه نجف. گفتم: ای سرور من! در آنها چه فضیلتی

---

(۱). تفسیر عیاشی، ص ۱۴۶، ج ۲، و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۳۸۶، ج ۱۰۰، آمده است. م.

(۲). کافی، ص ۴۹۳، ج ۳، و با توضیح مرحوم مجلسی در همان صفحه بحار الانوار، آمده است. م.

(۳). به نقل از فرحة الغری، ص ۲۵، در همان جلد بحار الانوار، ص ۲۴۹، آمده است. م.

است؟ فرمود: هر کس به آن بنگرد، خداوند به هر نظر، اجر پیامبران و صالحان را می‌نویسد و اگر لطف و رحمت خداوند بر شیعیان ما نبود، هر نگین از آن چنان گران می‌شد که به هیچ قیمت پیدا نشود، ولی خداوند آن را برای ایشان فراوان و ارزان قرار داده است که توانگر و مستمند ایشان بتوانند از آن نگین انگشتر بسازند.

(۱)

فصلی در بیان فضیلت کربلا و تربت

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، محل مرقد امام حسین (ع) از روزی که در آن دفن شده است، روضه‌یی از روضه‌های بهشت است و از آنجا اعمال زائران آن حضرت به آسمان برده می‌شود و هیچ فرشته‌یی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه از خداوند زیارت مرقد امام حسین را مسألت می‌کند، گروهی فرود می‌آیند و گروهی به آسمان بازمی‌گردند. «۱»

(۳) همان حضرت فرموده‌اند: مرقد امام حسین بیست ذراع در بیست ذراع در بیست ذراع، روضه‌یی از روضه‌های بهشت است. «۲»

(۴) امام باقر (ع) فرموده است، خداوند کربلا را بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه کعبه را بیافریند، آفریده است و آن را پاکیزه فرمود و بر آن برکت افزوده است و پیش از آنکه خداوند خلق را بیافریند، آن را قرار داده است و همواره چنین خواهد بود و خداوند آن را در بهشت هم بهترین زمین‌ها قرار داده است. «۳»

همان حضرت فرموده است، نماز واجب کنار مرقد امام حسین معادل با حج، و نماز مستحبی معادل با عمره است. «۴»

(۵) و فرموده است، در خاک مرقد امام حسین (ع) شفای هر درد است و آن داروی بزرگ است. «۵»

(۶) باز همان حضرت فرموده است، کام نوزادان خود را با تربت امام حسین (ع)

---

(۱). به نقل از کتابهای مختلف در بحار الانوار، ص ۱۱۰، ج ۱۰۱، آمده است. م.

(۲). به نقل از تهذیب طوسی، ص ۷۲، ج ۶، و منابع دیگر در صفحه ۱۱۱ همان کتاب آمده است. م.

(۳). به نقل از کامل الزیارات با اندکی افزونی در آخر روایت و از منابع دیگر در همان جلد بحار الانوار، ص ۱۰۷، آمده است. م.

(۴). کامل الزیارات، ص ۲۵۱. م.

(۵). همان کتاب، ص ۲۷۵. م.

بردارید که امان از هر درد است. «۱»

(۱) و فرموده است تربت مرقد امام حسین (ع) از کنار مرقد تا هفتاد ذراع است. «۲»

(۲) امام کاظم (ع) فرموده است، شیعیان ما از چهار چیز بی‌نیاز نیستند، حصیری که بر آن نماز بگزارند و انگشتری که در دست کنند و مسواکی که با آن مسواک کنند و تسبیح از تربت سید الشهداء (ع) که دارای سی و سه دانه باشد، هر گاه با آن ذکر بگویند خداوند برایشان در قبال هر دانه آن چهار حسنه می‌نویسد و هر گاه بدون اینکه ذکر بگویند، با آن تسبیح بازی کنند، خداوند برای آنان بیست حسنه مرقوم می‌دارد. «۳»

(۳)

مجلس شصت و هشتم در ذکر چگونگی آفرینش آدمی

(۴) خداوند متعال در آیات دوازدهم تا پانزدهم سوره مؤمنون چنین فرموده است.

(۵) «و همانا آفریدیم انسان را از خلاصه‌یی از گل، پس گردانیدیم او را نطفه در قرار گاهی استوار» تا آنجا که می‌فرماید «و همانا به تحقیق شما پس از آن مردگانید و سپس روز قیامت شما مبعوث و برانگیخته می‌شوید.»

(۶) و خداوند متعال در آیه پنجم سوره بیست و دوم (حج) فرموده است «اوست آنکه شما را آفریده است از خاک و سپس از نطفه .... تا آنجا که می‌فرماید و برخی از شما باز می‌گردد به سوی فرو مایه‌ترین عمرها.»

(۷) و در آیه چهاردهم سوره نوح می‌فرماید «و همانا شما را گوناگون آفریده است.»

(۸) و در آیه دوم سوره دهر (انسان) می‌فرماید «همانا که ما آدمی را از نطفه آمیخته با هم آفریدیم که بیازماییم او را شنوای بینا.»

(۹) روایت شده است که نطفه چهل روز در رحم بصورت نطفه باقی می‌ماند و سپس چهل روز بصورت علقه است. پس از آن چهل روز به صورت مضغه است، سپس چهل روز به صورت گوشت و استخوان در می‌آید. پس از آن در مدت بیست

---

(۱). همان کتاب، ص ۲۷۸. م.

(۲). همان کتاب، ص ۲۷۹. م.

(۳). تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ص ۷۵، ج ۶. م.

روز روح به آن دمیده می‌شود و این شش ماه است. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، میان سلمان (رضی الله عنه) و مردی بگو و مگو شد.

آن مرد برای تحقیر سلمان گفت: ای سلمان تو کیستی؟ سلمان گفت: آغاز آفرینش من و تو نطفه‌یی چرکین بوده و انجام من و تو مرداری بوناک است و چون روز قیامت فرا رسد و ترازوها را بنهند، آن کس که ترازویش سبک باشد، فرومایه و پست است.

(۲) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، ای بیچاره و درمانده آدمی زاده که مرگش پوشیده و بیماریها و دردهایش نهان است. و کردارش در نامه عملش جمع و حفظ می‌شود. پشه آزارش می‌دهد و از قطره‌یی آب که در گلویش بگیرد، کشته می‌شود و عرق بدنش او را بوناک می‌سازد. آدمی زاده را با فخر چه کار است، آغازش نطفه و پایانش مردار است. نه می‌تواند خود را روزی دهد و نه می‌تواند مرگ خویش را از خود براند. «۲»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس چهل سال در اسلام عمر کند، از انواع بلا عافیت می‌یابد و چون پنجاه سال عمر کند، حسابش بر او آسان می‌شود و چون شصت سال عمر کند، بازگشت به سوی آنچه که خداوند دوست دارد و خشنود می‌شود نصیب او می‌گردد و چون هفتاد سال عمر کند، خدا و ساکنان آسمانها دوستش می‌دارند و اگر هشتاد سال عمر کند، خداوند حسناتش را می‌پذیرد و خطاهایش را می‌بخشد و اگر نود سال عمر کند، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌بخشد و به او عنوان اسیر خداوند در زمین داده می‌شود و برای اهل خانه خود شفاعت می‌کند و شفاعتش پذیرفته می‌شود. «۳»

(۴) شاعر چنین سروده است:

«هر سالخورده و هر دنیا داری ناچار روزی به سوی نیستی می‌رود، و پس از کوشش‌ها پوسیده و کهنه می‌شود و فقط خداوند مقدس ذو الجلال باقی می‌ماند.»

---

(۱). در تفسیر ابو الفتوح رازی، ص ۷۲، ج ۸ هم این روایت آمده است. م.

(۲). بخشی از این گفتار علی (ع) در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ذیل حکمت شماره ۴۲۴ و بخشی دیگر از آن در صفحه ۱۵۰ همان جلد کتاب مذکور و ذیل حکمت شماره ۴۵۹ آمده است. م.

(۳). خصال، صدوق، ص ۳۲۳، ج ۲، ذیل شماره پانزده، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی، این روایت همراه چند روایت دیگر که نظیر آن است، آمده است. م.

ص:۶۵۳

(۱)

مجلس شصت و نهم در شناخت قلب

(۲) خداوند متعال در آیه یک صد و چهل و یکم سوره چهارم فرموده است که از جمله صفات منافقان این است که «برای مردم ریا کاری می‌کنند و یاد نمی‌کنند خدا را مگر اندکی.»

و معنی آن چنین است که آنچه برای خدا نباشد، جز اندک نیست.

(۳) و خداوند در آیه یک صد و دهم سوره کهف فرموده است «پس هر کس آرزو می‌دارد دیدار پروردگارش را، همانا کار نیکو و پسندیده انجام دهد و در پرستش و عبادت خدای خود هیچ کس را شریک و انباز نگیرد.»، ابن عباس در این باره گفته است: یعنی هر کس دیدن پاداش خدا را امید دارد، کار پسندیده انجام دهد و در عبادت پروردگار خود برای هیچ کس ریا کاری نکند. «۱» و در آیات دوم و سوم سوره سی و نهم فرموده است «پس بپرست خدا را در حالی که دین خود را برای او خالص کرده باشی و همانا که دین خالص برای خداوند است.» و در آیه چهاردهم سوره چهلم فرموده است «پس بخوانید خدا را در حالی که خالص‌کنندگان دین برای او باشید و اگر چه ناخوش دارند کافران.» و در آیه پنجم از سوره نود و هشتم می‌فرماید «و فرمان داده نشدند مگر آنکه خدا را پرستش کنند در حالی که خالص دارندگان دین برای او باشند و نماز را بر پای دارند و زکات را بپردازند و این است آیین راست.» «۲»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: در آدمی پاره گوشتی است که اگر آن درست و سلامت باشد، دیگر اعضای بدن با آن سالمند و چون آن پاره گوشت دردمند و فاسد شود، دیگر اعضای بدن تباه می‌شود و آن قلب است. «۳»

(۵) و همان حضرت فرموده‌اند: ای علی! سه چیز موجب قساوت قلب است.

شنیدن سخن یاوه، در طلب شکار رفتن و به درگاه پادشاهان و دولتمردان رفتن. «۴»

(۶) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: چهار چیز قلب را تباه می‌کند و در آن نفاق را

---

(۱). این معنی در تفسیر مجمع البیان طبرسی، ص ۴۹۹، ج ۵ و ۶، چاپ بیروت، آمده است. م.

(۲). برای اطلاع بیشتر از آیات دیگر به بحث اخلاص در کتابهای اخلاق و مثلا محجة البیضاء، ص ۱۲۵، ج ۸، مراجعه فرمایید. م.

(۳). در نهایه، ابن اثیر، ص ۳۳۹، ج ۴، و مشکاة الانوار، طبرسی، ص ۲۵۵، آمده است. م.

(۴). در خصال، صدوق، ص ۱۴۱، ج ۱، ذیل شماره ۱۰۱، آمده است. م.

می‌رویاند، همچنان که آب گیاه را می‌رویاند و پرورش می‌دهد، شنیدن سخن یاوه، بد زبانی، پیوستگی به درگاه قدرتمند و شکار کردن. «۱»

(۱) و همان حضرت فرموده‌اند: چهار چیز قلب را می‌میراند، گناه بر گناه و بسیاری مشورت با زنان یعنی بسیار گفتگو کردن با آنان، ستیز و مجادله کردن با نادان- که سخنی تو می‌گویی و سخنی او می‌گوید و هرگز به سوی خیر بر نمی‌گردد- و همنشینی با مردگان. گفته شد: ای رسول خدا! مردگان چه کسانی هستند؟ فرمودند: هر توانگر خوش گذران. «۲»

(۲) و فرموده‌اند: از نشانه‌های شقاوت، خشکی چشم و سنگینی دل و آزمندی در طلب روزی و اصرارورزیدن بر گناه است.

(۳) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده‌اند: این دلها افسرده و ملول می‌شود، همچنان که بدنها خسته می‌شود و همانا دلها را روی کردن و پشت کردنی است، هر گاه روی آورد آن را به انجام کارهای مستحب هم وادارید و هر گاه پشت کرد، فقط به انجام کارهای واجب وادارید و به همان اکتفاء کنید. «۳»

(۴) امام باقر فرموده است، هیچ چیزی برای دل تباه‌کننده‌تر از خطا و گناه نیست، دل با خطا می‌آمیزد و سرانجام گناه بر آن چیره می‌شود و پایین آن را بالا و بالای آن را پایین می‌کند. «۴»

(۵) پیامبر فرموده‌اند: مؤمن هر گاه مرتکب گناهی می‌شود، نقطه سیاهی در دلش پدید می‌آید. اگر توبه و استغفار کند و از گناه دست بدارد، آن نقطه از میان می‌رود و قلبش صیقل می‌خورد و اگر بر گناه بیفزاید، آن نقطه هم افزوده می‌شود و این همان زنگی است که خداوند در کتاب خود آن را یاد کرده و فرموده است «نه چنین است که آنچه کسب کرده‌اند بر دلهایشان زنگار بسته است. «۵»»

(۶) و فرموده‌اند: هر کاری را حق و حقیقتی است و هیچ بنده به حقیقت اخلاص نمی‌رسد مگر اینکه دوست نداشته باشد که در هیچ کاری که برای خدا انجام می‌دهد

---

(۱). روایت در خصال صدوق، ص ۲۱۴، ج ۵، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۲). روایت در خصال صدوق، ص ۲۱۴، ج ۵، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۳). در دو حکمت از حکمتهای امیر المؤمنین علی (ع) در صفحات ۱۱۱۷ و ۱۲۲۱ نهج البلاغه، چاپ آقای فیض الاسلام، آمده است. م.

(۴). به نقل از محاسن برقی در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۲۵۵، آمده است. م.

(۵). در تفسیر مجمع البیان طبرسی، ص ۴۵۳، ج ۹ و ۱۰، چاپ بیروت، آمده است. م.

او را بستایند.

(۱) و فرموده است، چون روز قیامت شود، سروشی چنان ندا می‌دهد که تمام مردم می‌شنوند و می‌گوید: آنانی که بندگان را می‌پرستیدند کجایند؟ برخیزید و پاداش خود را از کسانی که برای آنان عمل کردید بگیرید که من هیچ عملی را که چیزی از دنیا و مردم دنیا با آن آمیخته باشد، نمی‌پذیرم. «۱»

(۲) و بدان که قلب شریف‌ترین اعضای بدن است، زیرا سرچشمه عقل و کان دانش و خردمندتر عضو بدن است. گنجینه شناخت است و منظر خداوند سبحان است و آن برای تمام بدن چون امیر و فرمانده است و سالاری است که صلاح آن را اثری شایان و فساد آن را زیان فراوان است. اگر آن نیکو باشد، جسم نیکو است و اگر آن تباه شود، همه بدن تباه می‌شود. همچنان که در این باره روایت هم نقل شده است، ولی همین دل با همه شرف و فضیلتی که دارد از هر سو به آفات و عیبهایی محاط و پیچیده است و هر چیز که عزیزتر و گرانبهاتر باشد و سودش افزون باشد، آفات و دشمنانش هم بیشترند. گفته شده است دل‌ها پنج نوع است، دلی که آن را گسترده‌اند و گشاده است و آن دل مؤمن است و دلی که بر یک سو نهاده و دور انداخته است و آن دل کافر است و دلی که آن را کشته و سر بریده‌اند و آن دل منافق است و دلی که خسته و زخمی است و آن دل گنهکار است و قلبی که صیقل پذیرفته است و آن دل توبه‌کننده است.

(۳) یکی از دانشمندان گفته است، دلی پاکیزه در جامه‌ای به ظاهر چرکین برای من دوست داشتنی‌تر از دلی چرکین است در جامه‌ای (پیکری) آراسته.

و گفته شده است، رقیق‌ترین دل‌ها کم‌گناه‌ترین آنهاست.

(۴) مردی گفته است، اگر به من بگویند عجیب‌ترین چیزها چیست؟ می‌گویم: دل شخصی که خدا را بشناسد و سپس گناه و از فرمان او سرپیچی کند.

(۵) و گفته شده است، چون آخرت در دلی جایگزین باشد، دنیا بر آن ترحم می‌کند و اگر دنیا در دلی باشد، آخرت بر آن نمی‌نگرد و رحمتی نمی‌آورد که آخرت کریم و بزرگوار و دنیا پست و فرومایه است. و گفته شده است، چون بدن دردمند شود، هیچ خوراک و آشامیدنی و هیچ خواب و راحتی آن را گوارا نیست. دل هم اگر به محبت دنیا وابسته شود، پندها و اندرزها بر آن گوارا نیست. و گفته شده است، مخلص راستین آن کسی است که نیکویی‌های خود را پوشیده می‌دارد همچنان که معایب خود را.

---

(۱). از همین کتاب در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۳۱۲، آمده است. م.

(۱) و گفته شده است، چون بنده به خداوند متعال روی آورد، خداوند دلهای بندگانش را متوجه او می‌کند.

(۲) و گفته شده است، ای آدمی زاده! آزرم نمی‌کنی که همچون فروتنان و بندگان سخن می‌گویی و همچون جباران و سرکشان سطوت داری و کردارت، کردار منافقان است و با لباس عابدان خود را آراسته می‌کنی و به ظاهر همچون متواضعان، تواضع می‌کنی و در عین حال با گوشه چشم چنان می‌نگری، چون نگریستن غارت برندگان.

این‌ها که در تو هست، صفات مخلصان نیست. بنگر که در روز قیامت با کدام گروه خواهی بود؟ (۳) بار دیگر کسی خطاب به نفس خود چنین گفته است، ای نفس! گفتاری چون گفتار زاهدان و رفتاری چون رفتار منافقان داری و با این حال طمع در بهشت می‌بندی؟

هیهات! که برای بهشت گروههای دیگری هستند و آنان را کرداری به جز کردار تو است.

(۴) و روایت شده است که امام صادق (ع) فراوان این دو بیت را می‌خواند:

«نشانه شاهراه برای هر کس که آن را بخواهد، آشکار است ولی دلها را می- بینم که گویی از آن شاهراه در کوری هستند. همانا شگفت می‌کنم از آن کس که هلاک می‌شود در حالی که نجات او موجود است و همانا از آن کس که نجات هم می‌یابد تعجب می‌کنم.» «۱»

(۵) شاعری دیگر گفته است:

«مرا چه می‌شود که بر خطای خود زاری نمی‌کنم و حال آنکه با خطای خود با جبار آسمان مبارزه کرده‌ام (رویا روی شده‌ام)، با آنکه کتاب خدا را خواندم، باز از بدبختی و بد اندیشی عصیان ورزیدم، و چگونه ممکن است رهایی یابم و حال آنکه خدای من فرموده است ای ریاکاران! به سوی دوزخ و آتش‌ها بروید و خداوند خواهد فرمود، این بنده آشکارا مرا معصیت می‌کرد و اکنون می‌پندارد از دوستان و دوستداران من است. او کردارهایش را برای بندگان انجام می‌داد و مرا

(۱). در صفحه ۲۷۴ جلد ۴ مناقب ابن شهر آشوب، دانشمند قرن ششم و شاگرد فتال، این دو بیت و چند بیت دیگر به خود امام صادق (ع) نسبت داده شده است. و در بحار الانوار، صفحات ۲۴ تا ۲۶ جلد ۴۷، چاپ جدید هم ابیات دیگری از همین منبع آمده است. م.

اراده نمی‌کرد و در معنی کسی دیگری غیر از مرا اراده می‌کرد.»

(۱)

مجلس هفتادم در محبت خدا و دوست و دشمن داشتن در راه خدا

(۲) خداوند در آیه یک صد و شصت و یکم سوره دوم فرموده است «و کسانی که ایمان آورده‌اند، سخت‌ترند در دوست داشتن برای خدا.»

(۳) و خداوند متعال در آیه بیست و هشتم سوره آل عمران فرموده است «نباید گروندگان کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند و هر کس این کار را بکند، از خداوند در چیزی نیست مگر آنکه بپرهیزید از ایشان پرهیز کردنی (از ایشان در تقیه باشید).»

(۴) و در آیه پنجاه و هفتم سوره پنجم (مائده) فرموده است «ای آن کسان که گرویدید، یهودیان و مسیحیان را دوستان خود مگیرید. برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند و هر کس از شما ایشان را دوست بگیرد، همانا او از ایشان است. همانا و بدرستی که خداوند قوم ستمگران را هدایت نمی‌کند.» و در آیه بیست و سوم سوره نهم (توبه) فرموده است «ای کسانی که ایمان آورده‌اید. پدران و برادرانتان را در صورتی که کفر را بر ایمان برگزیده‌اند، دوستان خود مگیرید.»

(۵) و در آیه ۲۳ سوره پنجاه و هشتم (مجادله) فرموده است «نیابی گروهی را که ایمان آورده‌اند به خدا و روز قیامت که دوست بدارند کسی را که مخالفت و ستیزه کرده است با خدا و رسولش، هر چند پدران یا پسران یا برادرانشان باشند.»

(۶) و در آیه اول سوره شصت و یکم (ممتحنه) چنین فرموده است «ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خودتان را دوست مگیرید.»

(۷) و در آیه پنجاه و نهم سوره پنجم (مائده) فرموده است «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دینش برگردد، زود باشد که خداوند گروهی را بیاورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند.» تا آنجا که فرموده است «همانا حزب خدا غالبانند.»

(۸) و خداوند متعال در آیه ۶۷ سوره چهل و سوم فرموده است «دوستان در آن روز برخی دشمن برخی هستند مگر پرهیزگاران.»

(۹) امام صادق (ع) فرموده است، مگر دین چیزی جز محبت و دوست داشتن است؟ خداوند متعال می‌فرماید «اگر شما خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا

خدایتان دوست بدارد. «۱»»

(۱) همان حضرت فرموده است، مردم خدا را با سه حالت پرستش می‌کنند، طبقه‌یی او را با آرزو و رغبت در پاداش می‌پرستند که این پرستش آزمندان است و طمع شمرده می‌شود. گروهی دیگر از بیم آتش و دوزخ او را می‌پرستند، این هم پرستشی چون پرستش بردگان و آمیخته با بیم است. ولی من خدا را به سبب محبت به او می‌پرستم و این پرستش افراد گرامی و موجب زینهاری و امان است. زیرا خداوند متعال می‌فرماید «و آنان امروز از بیم در امانند.» (بخشی از آیه نود و یکم سوره بیست و هفتم) (۲) و نیز خداوند متعال می‌فرماید «اگر شما خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدایتان دوست بدارد و گناهان شما را برای شما ببخشاید.» (بخشی از آیه سی و یکم سوره سوم)، و هر کس به خداوند محبت بورزد، خداوند به او محبت می‌ورزد و هر کس که خدای عز و جل به او محبت ورزد، از کسانی است که در امان و زینهاری است. «۲»

(۳) همان حضرت فرموده است، زنی از جن بنام عفراء به حضور پیامبر (ص) می‌آمد و سخنان ایشان را می‌شنید و سپس نزد جنیان صالح و نیکوکار می‌رفت و آنان بدست او مسلمان می‌شدند. چند روزی نیامد، پیامبر (ص) از جبریل (ع) در باره او پرسیدند، گفت: به دیدار یکی از خواهران خود رفته است که او را برای خدا دوست می‌دارد.

پیامبر فرمودند: خوشا به حال کسانی که یک دیگر را برای خدا و در راه خدا دوست می‌دارند. بدرستی که خداوند متعال در بهشت ستونی از یاقوت سرخ برافراشته که بر آن هفتاد هزار کاخ و در هر کاخ هفتاد هزار غرفه است که آنها را برای کسانی که در راه خدا یک دیگر را دوست دارند و زیارت می‌کنند، آفریده است.

(۴) رسول خدا (ص) روزی به یکی از یاران خود فرمود: ای بنده خدا! در راه خدا دوست بدار و در راه خدا دشمن بدار و در راه خدا مهرورزی کن و برای خدا بی‌مهری کن که دوستی و ولایت خدا جز با این بدست نمی‌آید و هیچ کس مزه ایمان

---

(۱). نظیر این روایت با توضیحی در آغاز آن، ذیل شماره ۵ در اصول کافی مترجم، ص ۱۹۰، ج ۳، آمده است. و به نقل از محاسن برقی، در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۱۲۰، از حضرت باقر نقل شده است. م.

(۲). این روایت در خصال صدوق، ص ۱۸۷، ج ۱، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

را بدون این کار نمی‌چشد، هر چند نماز و روزه‌اش بسیار باشد و حال آنکه برادری‌ها و دوستی‌های مردم در این روزگار شما بیشتر بر پایه دنیاست. برای آن یک دیگر را دوست دارند یا نسبت به یک دیگر کینه می‌ورزند و این برای آنان در پیشگاه خداوند کاری نمی‌سازد. آن مرد گفت: چگونه بدانم که در راه خدا دوست می‌دارم و کینه می‌ورزم و ولی و دوست خداوند کیست که او را دوست بدارم و دشمن خداوند کیست که از او دوری و با او ستیز کنم؟ پیامبر (ص) برای او به علی (ع) اشاره کردند و فرمودند آیا این را می‌بینی؟ گفت: آری، فرمودند: دوستدار این مرد دوست خداست، او را دوست بدار و دشمن این مرد دشمن خداست، او را دشمن بدار. و این مرد را دوست بدار، هر چند پدر و پسرت را بکشد و دشمن این را دشمن بدار، هر چند پدر یا پسرت باشد. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، هر کس با کسی که عیب ما را می‌گوید، همنشینی کند یا کسی را که از ما بریده است، مدح گوید یا با کسی که حقوق ما را قطع کرده است، پیوستگی داشته باشد، یا از کسی که با ما پیوسته است، بگسلد یا دشمن ما را دوست و دوست ما را دشمن بدارد، به کسی که فاتحة الکتاب و قرآن عظیم را نازل فرموده است، کافر شده است. «۲»

(۲) علی (ع) فرموده است، برای انسان مؤمن سه دوست است، دوستی که می‌گوید در حال زندگی و مرگ همراه تو هستم و آن عمل شخص است و دوستی که می‌گوید من همراه تو هستم تا هنگامی که بمیری و آن مال شخص است و چون مرد، آن مال از وارثانش می‌شود و دوستی که می‌گوید من تا کنار گورت با تو هستم و سپس رهایت می‌کنم و آن فرزند اوست. پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس ما را دوست بدارد، روز قیامت همراه ما خواهد بود و اگر انسان سنگی را دوست داشته باشد، خدایش با آن محشور می‌فرماید. «۳»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، از محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان این است که در راه خدا دوستی کنی و کینه‌ورزی و در راه و برای خدا بخشش کنی و نکنی و هر

---

(۱). به نقل از تفسیر امام عسکری (ع) و معانی الاخبار و عیون اخبار الرضا و علل الشرائع صدوق (رضی الله عنه)، در بحار الانوار، ص ۵۴، ج ۲۷، آمده است. م.

(۲). به نقل از امالی صدوق، صفحات ۳۵ و ۳۴، در بحار الانوار، ص ۵۳، ج ۲۷، آمده است. م.

(۳). نظیر این روایت در همان جلد بحار الانوار، صفحات ۷۹ و ۹۵، آمده است. م.

کس کافری را دوست بدارد، خدا را دشمن داشته و هر کس کافری را دشمن بدارد، خدا را دوست می‌دارد که دوست دشمن خدا، دشمن خداوند است. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: سه چیز است که در هر کس باشد مزه ایمان را می‌یابد، کسی که خدا و رسولش در نظرش از هر چیز دیگر محبوب‌تر باشد و هر کس که مرگ را دوست می‌دارد فقط در راه خدا دوست بدارد و آن کس که افتادن در آتش در این جهان برای او محبوب‌تر از آن است که به کفر برگردد، پس از آنکه خدایش از آن نجات داده است. «۲»

(۲) همان حضرت فرموده‌اند: سوگند به کسی که جان من در دست اوست، هرگز وارد بهشت نمی‌شوید تا آنکه ایمان بیاورید و ایمان نخواهید آورد تا آنکه محبت بورزید، آیا شما را به کاری راهنمایی کنم که چون آن را انجام دهید، مهرورزی کرده‌اید؟

میان خود سلام دادن را آشکار کنید و فرموده است هنگامی که مردم تظاهر به علم کنند و عمل را ضایع سازند و زبانی اظهار محبت و در دل کینه‌توزی کنند و قطع صله رحم کنند، در آن حال خدایشان لعنت و کر و کورشان می‌فرماید. «۳»

(۳) شاعری چنین سروده و امام صادق (ع) هم به آن تمثل می‌جسته است. «خدا را عصیان می‌کنی و حال آنکه تظاهر به دوستی او می‌نمایی، سوگند به جان خودت که این در کارها عجیب است. اگر محبت تو صادق باشد، او را فرمانبرداری، زیرا دوستدار، مطیع کسی است که او را دوست می‌دارد.» «۴»

«تو را در دل خود همسخن خویش قرار دادم و هر کس می‌خواهد با من نشیند، تن من با او خواهد بود، (من خود میان جمع و دلم جای دیگر است) تن من، انیس و همنشین من است. ولی انیس واقعی من در روانم، حبیب دل من است.» «۵»

---

(۱). در اصول کافی مترجم، ص ۱۸۹، ج ۳، آمده است. م.

(۲). در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۱۲۳ هم آمده است. م.

(۳). در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۱۲۳ هم آمده است. م.

(۴). این دو بیت هم در مناقب ابن شهر آشوب، ص ۲۷۵، ج ۴، و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۲۴، ج ۴۷، به حضرت صادق (ع) نسبت داده شده است و ظاهرا حق با فتال است که می‌گوید، امام صادق (ع) به آن تمثل جسته‌اند و در مصباح الهدایة، ص ۴۰۹ این دو بیت را از رابعه عدویه دانسته است. م.

(۵). این دو بیت لطیف هم از رابعه عدویه است و در مصباح الهدایة، عز الدین محمود کاشی، ص ۲۶۲ و ۴۲۳، چاپ استاد فقید جلال الدین همایی، با ذکر این نکته که از رابعه است، آمده است و برای اطلاع از شرح حال رابعه به حاشیه مرحوم همایی در صفحات ۲۶۲ و ۲۶۳ همان کتاب مراجعه فرمایید. م.

(۱) دیگری سروده است:

«نفس دوستدار خدا، نفس زبونی است و کدام دوستدار و عاشق است که زبون نباشد و چون نفس دوستدار به پروردگارش پیوسته شود، محال است که چیز دیگری را به جای او بخواهد.»

(۲) و سروده شده است:

«به من می‌گویند تو را به خدا سوگند آیا عاشقی؟ می‌گویم مگر یک روز بوده است که از عشق خالی باشم؟! از جام عشق در گهواره جرعه‌یی نوشیدم که شیرینی آن همچنان در سینه و گلوی من پایدار است.»

(۳) دیگری سروده است:

«بر حذر باش که با احمق دوستی کنی که احمق همچون جامه پوسیده است، هر گاه یک جای آن را وصله زنی، همین که باد حرکتش دهد، جای دیگرش دریده می‌شود.

و همچون شکاف بزرگ در شیشه است و آیا دیده‌ای شکاف و شکستگی شیشه به هم بر آید؟ یا چون خر چموشی است که اگر سیرش کنی به مردم لگد می‌پراند و چون گرسنه شود، عرعر می‌کند. یا چون برده بد کاره است که اگر گرسنه‌اش داری از همسایه دزدی می‌کند و چون سیر شود، تبهکاری می‌کند.»

(۴)

مجلس هفتاد و یکم در تشویق بر مخالفت با خواسته‌های نفسی و نفس

(۵) خداوند متعال در آیه سیزدهم سوره سوم (آل عمران) فرموده است: «آراسته شد برای مردمان دوستی خواسته‌های نفسی از داشتن زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم ....».

(۶) و در آیه ۵۳ سوره دوازدهم (یوسف) فرموده است «و بری نمی‌دارم نفس خود را که هر آینه نفس، امرکننده به بدی است.»

(۷) و خداوند متعال در آیه چهلم سوره هفتاد و نهم (النازعات) فرموده است «و اما آنکه بترسد از مقام پروردگارش و باز دارد نفس را از خواهش، همانا که بهشت جایگاهش خواهد بود.»

(۸) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس به جای سرزنش دیگران نفس خود را سرزنش

و تنبیه کند، خدایش او را از بیم روز قیامت در امان می‌دارد. «۱»

(۱) امام سجاد (ع) فرموده است، حق نفس تو بر تو این است که آن را به فرمانبرداری خداوند بگماری. «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: شگفتا از مردمی که از بیم بیماری از خوراک پرهیز می‌کنند، چگونه از بیم آتش، از گناه خودداری نمی‌کنند. «۳»

(۳) امام سجاد فرموده است، خداوند می‌فرماید، هر گاه بندگانی که مرا می‌شناسند گناه و از فرمان من سرپیچی کنند کسی را بر آنان چیره می‌سازم که مرا نشناسد. «۴»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: مادر حضرت سلیمان به او گفت: پسرکم! از خواب فراوان شب پرهیز کن که خوابیدن بسیار در شب، آدمی را روز رستاخیز فقیر می‌دارد.

(۵) و همان حضرت فرموده‌اند: فراوانی شوخی کردن، آبرو را می‌برد و بسیار خندیدن، ایمان را نابود می‌سازد و بسیار دروغ گفتن، ارج آدمی را از میان می‌برد.

(۶) به امام صادق (ع) گفته شد، رستگار چگونه شناخته می‌شود؟ فرمود: به اینکه کردارش با گفتارش هماهنگ باشد و چنان کسی رستگار است و هر کس کردار و گفتارش هماهنگ نباشد، ایمانش عاریتی است.

(۷) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خداوند متعال می‌فرماید که من پروردگارم، پروردگاری جز من نیست، من پادشاهان (قدرتمندان) را آفریده‌ام و دلهای ایشان در دست من است.

هر قوم که مرا اطاعت کنند، دلهای پادشاهان را بر ایشان مهربان قرار می‌دهم و هر قوم که از فرمان من سرپیچی کنند، دلهای پادشاهان را بر ایشان خشمگین قرار می‌دهم.

هر آینه خود را با دشنام دادن به قدرتمندان مشغول مدارید و به سوی خدا باز گردید و توبه کنید که من دلهای آنان را بر شما مهربان کنم. «۵»

(۸) پیامبر فرموده‌اند: همانا ممکن است بنده‌یی برای یک گناه از گناهانش، صد سال در دوزخ بماند (منتظر بماند) و حال آنکه به زنان و برادران خود که در بهشت باشند، بنگرد.

---

(۱). با ذکر سلسله سند در ثواب الاعمال شیخ صدوق (رضی الله عنه)، ص ۲۱۶، چاپ آقای علی اکبر غفاری، آمده است. م.

(۲). به نقل از رساله حقوق امام سجاد (ع)، در محجة البیضاء، ص ۴۳۹، ج ۳، آمده است. م.

(۳). نظیر این روایت در تحف العقول ابن شعبه حرانی، ص ۱۴۱، از امیر المؤمنین علی (ع) آمده است. م.

(۴). الجواهر السنیة، شیخ حر عاملی، ص ۳۱۹. م.

(۵). امالی، صدوق، ص ۲۲۰. م.

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، هر کس برای او اندرز دهندهیی از دلش نباشد و بازدارندهیی از خواهشهای نفسی نداشته باشد و برای او همنشینی که راهنمایش باشد، نباشد، گردن در اختیار دشمن خود (شیطان) نهاده است.

(۲) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، پیامبر (ص) گروهی را به سریهیی (مأموریت جنگی) فرستادند و چون بازگشتند، به آنان فرمودند: خوشآمد و درود بر قومی که جهاد کوچک را انجام دادند و جهاد بزرگ بر عهده ایشان باقی مانده است. گفته شد:

ای رسول خدا! جهاد بزرگ چیست؟ فرمود: جهاد با نفس و سپس افزودند، بهترین جهادها، جهاد کسی است که با نفس خود که میان دو پهلوی اوست پیکار کند. «۱»

(۳) پیامبر (ص) میگوید که خداوند متعال چنین فرموده است: هر بنده که مرا فرمان برد او را به غیر خودم وانمیگذارم و هر بنده که مرا نافرمانی کند، او را به خودش وامیگذارم و اهمیت نمیدهم که در کدام وادی هلاک و تباه شود. «۲»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است، خداوند هر کس را که از فرمانش سرپیچی کند، دوست نمیدارد.

(۵) ابو لیلی میگوید: «۳» امام حسن مجتبی (ع) ما را بدرقه فرمود و چون خواستیم از ایشان جدا شویم، گفتیم ما را پندی بفرمای. فرمود: از خداوند بترسید و از طمع پرهیز کنید که طمع زنگ و زنگار میگردد.

(۶) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، چشمها و اشکها خشک نمیشود مگر از قساوت دلها، و دلها با قساوت نمیشود مگر از افزونی گناهها.

(۷) و همان حضرت به مردی فرمودند: اگر میخواهی از آفریدگار خود فرمانبرداری نکنی، از روزی او مخور و اگر دشمن او را دوست میداری از مملکت او بیرون شو و اگر به قضا و قدر او خشنود نیستی، پروردگاری غیر از او برای خود جستجو کن. بر فرض که خداوند برای معصیت خود بیم هم نمیداد، واجب و شایسته بود که

---

(۱). به نقل از پیامبر (ص)، با اندک تفاوتی در احیاء علوم الدین، غزالی، ص ۱۴۵۷، چاپ دار الشعب، مصر، آمده است. م.

(۲). الجواهر السنیة، شیخ حر عاملی، ص ۱۳۹. م.

(۳). ظاهرا منظور ابو لیلی انصاری است که از اصحاب رسول خدا بوده و در تمام جنگهای حضرت امیر در التزام ایشان بوده است. رک. به: استیعاب ابن عبد البر، در حاشیه الاصابه ابن حجر عسقلانی، ص ۱۷۰، ج ۴. م.

برای شکر نعمتش معصیت نشود. عقل شمشیر برنده است، خواهش نفس خود را با عقل خویش بکش.

(۱) امام باقر (ع) فرموده است، هیچ سالی کم باران‌تر از سال دیگر نیست ولی خداوند آن را هر کجا بخواهد قرار می‌دهد. هر گاه قومی گناه کنند، خداوند میزان باران لازم آن سال ایشان را در سرزمین‌های دیگر و فلاتها و دریاها و کوهسارها می‌برد که خداوند حتی از عذاب سوسک در لانه‌اش غافل نیست. از زمین گناهکاران باران را باز می‌دارد و راهش را به سوی محله غیر گنهکاران می‌گشاید و سپس فرمود، ای صاحبان بینش! عبرت بگیرید.

(۲) در یکی از نامه‌های امیر المؤمنین علی (ع) چنین دیدم که پیامبر (ص) فرموده‌اند:

چون زناکاری بسیار شود، مرگ‌های ناگهانی بسیار می‌شود و چون کم فروشی و کاستن از ترازو معمول شود، خداوند آن مردم را گرفتار کاستی و خشکسالی می‌فرماید و چون زکات پرداخت نشود، زمین برکتهای کشاورزی خود را باز می‌گیرد و میوه‌ها و معادن همه‌اش کاستی می‌یابد. و چون در مورد احکام ستم روا دارند، گرفتار ستم و دشمنی می‌شوند و چون پیمان‌شکنی کنند، خداوند دشمن ایشان را بر آنان چیره می‌فرماید و چون پیوند خویشی را بگسلند، ثروت‌ها در دست بدان قرار می‌گیرد و چون امر به معروف و نهی از منکر انجام ندهند و از اهل بیت گزیده من پیروی نکنند، خدای اشخاص شرور ایشان را بر آنان چیره می‌فرماید و در آن حال نیکان ایشان هم که دعا کنند، مستجاب نمی‌شود. «۱»

(۳) و فرموده است، در تورات چنین نوشته شده است: ای موسی! من تو را آفریدم و برگزیدم و نیرو بخشیدم و به اطاعت از خود فرمانت دادم و تو را از معصیت نهی کردم. اگر از من فرمانبرداری کنی، تو را بر آن کار یاری می‌دهم و اگر معصیت کنی، تو را در آن یاری نمی‌دهم. ای موسی! حتی در فرمانبرداری تو مرا بر تو حق نعمت است و در معصیت تو برای من بر تو حجت است. «۲»

(۴) پیامبر فرموده‌اند: رسیدن به بهشت با سختی‌ها آمیخته است و رسیدن به آتش با شهوات.

---

(۱). تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۳۶. م.

(۲). در الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیه، شیخ حر عاملی، ص ۵۶، به نقل از توحید صدوق (رضی الله عنه)، آمده است. م.

(۱) خداوند متعال به داود (ع) فرموده است، بر من حرام است که عالمی را که دلش دوستدار شهوت‌هاست، پیشوا و رهبر پرهیزکاران قرار دهم.

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس دانشش بر خواسته نفسی او چیره شود، علمش علم نافع است و هر کس شهوت خود را زیر گامهایش نهد، شیطان از سایه‌اش می‌گریزد.

(۳) امام سجاد (ع) این ابیات را فرموده است: «آنچه را که باقی می‌ماند، ویران می‌کنی و آنچه را که فانی است، آباد می‌کنی و هیچ کدامش آباد نیست. آیا اندیشیده‌ای اگر مرگت ناگهانی فرا رسد و هیچ خیری که در پیشگاه خدا عذر خواه تو باشد بدست نیاورده‌ای، آیا فقط به این خشنودی که در زندگی ثروتمند و مال تو افزون باشد و حال آنکه دین تو کاسته باشد؟» «۱»

(۴)

مجلس هفتاد و دوم در فضیلت صبر

(۵) خداوند در آیه یک صد و پنجاهم سوره بقره فرموده است «و هر آینه می‌آزماییم شما را به چیزی از بیم و گرسنگی و کاستن از اموال و جانها و میوه‌ها و مژده بده شکیبایان را ..... تا آنجا که می‌فرماید و آنان، هم ایشان راه یافتگانند.» و در آیه یک صد و چهل و یکم از سوره آل عمران می‌فرماید «و خداوند صابران را دوست می‌دارد.»

(۶) و در آیه چهل و هشتم سوره انفال می‌فرماید «و فرمان برید خدا و رسولش را و نزاع مکنید که سست شوید و دولت شما از میان برود و صبر کنید که خداوند همراه صابران است.»

(۷) و در آیه چهاردهم سوره زمر می‌فرماید «جز این نیست که تمام داده می‌شوند صبرکنندگان پاداششان را بدون حساب.»

(۸) امام صادق فرموده است، در مورد دشمنان و اشخاص کافر نعمت، شکیبا باش که تو نمی‌توانی آن کسی را که خداوند را در مورد تو عصیان کرده است مکافاتی بهتر از آن بدهی که در مورد او خدا را اطاعت کنی. «۲»

---

(۱). این ابیات به همت استاد محمد مهدی خرسان در پاورقی صفحات ۸۳ تا ۸۷ جلد ۴۶ بحار الانوار به نقل از البداية و النهايه ابن كثير، ص ۱۰۹، ج ۹، آمده است و نسبت آن به حضرت سجاد (ع) قطعی نیست. م.

(۲). این گفتار امام صادق (ع) به نقل از همین کتاب، در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۲۴ هم آمده است. م.

(۱) امام رضا (ع) فرموده است، مؤمن، مؤمن نخواهد بود تا آنگاه که در او سه خصلت باشد، خصلتی از پروردگارش و خصلتی از رسولش و خصلتی از ولی خدا.

آن خصلت که از پروردگار است، پوشیده نگهداشتن راز اوست و خداوند متعال در آیه بیست و ششم سوره جن فرموده است «دانای غیب و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد مگر آن را که بپسندد از پیامبری.» و اما سنتی که از پیامبر باید در مؤمن

باشد، مداری با مردم است که خدای عز و جل پیامبرش را به مدارای با مردم فرمان داده و فرموده است «بگیر عفو را و به کار نیک فرمان بده و از جاهلان اعراض کن.»

(بخشی از آیه ۱۹۹ سوره اعراف) و اما خصلتی که از ولی خدا باید در مؤمن باشد، صبر در سختی و تهیدستی است که خداوند در بخشی از آیه یک صد و هفتاد و هفتم سوره بقره می‌فرماید: «و صبرکنندگان در سختی و تهیدستی و هنگام کارزار.» «۱»

(۲) امام باقر (ع) فرموده است، خداوند متعال برای یک زن، توانایی صبر ده مرد را قرار داده است و چون باردار شود، توان شکیبایی ده مرد دیگر بر او افزوده می‌شود. «۲»

(۳) روایت شده است که پسری از عثمان بن مظعون «۳» درگذشت. چنان اندوهگین شد که در خانه خود برای خویش عبادتگاهی قرار داد و در آن به عبادت پرداخت. این خبر به اطلاع پیامبر (ص) رسید. فرمودند: ای عثمان! خداوند برای ما رهبانیت را مقرر و مرقوم نداشته است. همانا رهبانیت امت من، جهاد در راه خداوند است. ای عثمان بن مظعون! توجه داشته باش که برای بهشت، هشت در و برای دوزخ، هفت در است. آیا خشنود نمی‌شوی که چون به هر در بهشت برسی، این پسرت را کنار خود ببینی که دامنت را گرفته و برای تو در پیشگاه خدایت شفاعت می‌کند؟ گفت:

آری ای رسول خدا!، دیگر مسلمانان گفتند: ای رسول خدا! آیا برای ما هم در مورد عزیزان از دست رفته چنین پاداشی هست؟ فرمودند: آری، برای هر کدام شما که صبر کند و مصیبت خود را برای رضای خدا تحمل کند.

(۴) موسی (ع) عرضه داشت: پروردگارا! پاداش کسی که بر آزار مردم شکیبایی

---

(۱). در خصال، ص ۱۱۰، ج ۱، و ص ۲۰۵، ج ۲، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۲). در خصال، ص ۱۱۰، ج ۱، و ص ۲۰۵، ج ۲، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۳). جناب عثمان بن مظعون از اصحاب بسیار محترم و پارسای پیامبر (ص) و از مهاجران به حبشه و شرکت‌کنندگان در بدر است. در شعبان سال سوم هجرت در گذشت و نخستین کس است که در بقیع دفن شد. رحمت و برکات خدا بر او باد! رک. به: طبقات ابن سعد، ج ۳، بخش ۱، ص ۲۸۸،. م.

کند و بر دشنام شنیدن از آنان شکیبا باشد چیست؟ فرمود: او را در ترسهای روز قیامت به تن خویش یاری می‌دهم. «۱»

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، صبر شجاعت و عجز آفت است. صبر دو نوع است: صبر بر آنچه خوش نیست و صبر از آنچه خوش می‌دارد، و صبر برای ایمان، همچون سر برای پیکر است و در پیکری که سر نباشد، خیری نیست. «۲»

(۲) همان حضرت فرموده‌اند: پنج چیز است که اگر در آن وارد شوید، بر مثل آن توانا نیستید، هیچ بنده‌یی از چیزی جز گناه خود نترسد و از هیچ کس جز خدای خود امید نداشته باشد. و شخص نادان از اینکه شرم نکند که چون از چیزی که نمی‌داند پرسیده شود، آن را بیاموزد. و صبر برای ایمان چون سر برای پیکر است. و کسی را که صبر نباشد، برای او ایمان نیست.

(۳) پیامبر فرموده‌اند: خداوند گاهی برای بنده، بهتر و برتر درجه بهشت را مقرر می‌فرماید ولی عمل او به آن درجه نمی‌رسد و چندان در بلا و سختی می‌افتد تا به آن درجه برسد.

(۴) و فرموده‌اند: چون گرفتار مصیبتی شدید، مصیبت مرا بیاد آورید که بزرگترین مصیبت است.

(۵) و فرموده‌اند: بزرگترین پاداشها در مقابل بزرگترین بلاهاست و خداوند چون قومی را دوست بدارد آنان را گرفتار می‌سازد. هر کس خشنود باشد، خشنودی خدا برای اوست و هر کس خشمگین شود، خشم خدا برای اوست.

(۶) و نیز فرموده‌اند: چون گناهان بنده زیاد شود و عملش چندان نباشد که آن را بپوشاند، خداوند او را گرفتار اندوه می‌فرماید تا گناهش را از میان ببرد.

(۷) گوید، شبی چراغ پیامبر (ص) خاموش شد. استرجاع فرمود. (انا للّه و انا الیه راجعون) گفتند: ای رسول خدا! آیا خاموش شدن چراغ، مصیبت است که چنین فرمودید؟ فرمودند: آری، هر چیز که مؤمن را آزار دهد، برای او مصیبت محسوب می‌شود و برایش پاداش آن منظور می‌شود.

(۸) گفته شده است، چون پسر اشعث بن قیس مرد، امیر المؤمنین علی (ع) او را

---

(۱). به نقل از حضرت باقر در الجواهر السنیة، ص ۵۶، آمده است. م.

(۲). بخشی از این گفتار در نهج البلاغه، ص ۱۱۰۲، چاپ آقای فیض الاسلام، آمده است. م.

تسلیت داد و ضمن آن فرمود: اگر اندوهگین شوی، سزاوار است و اگر شکیبایی کنی عوض و پاداش فقدان پسرت در پیشگاه خداوند است. چون سرنوشت بر تو جاری شود، اگر شکیبا باشی برای تو پاداش است و اگر بیتابی کنی، سرنوشت جاری شده در حالی که تو بزهکاری. (ماتم دیده‌ای).

(۱) شاعر گفته است، کلید در گشایش، صبر است و همراه هر سختی آسانی است.

روزگار بر یک حال باقی نمی‌ماند و از پی هر کار، کاری است.

(۲) دیگری گفته است «بر روزگار و دست‌یازی آن شکیبا باش که روزگار همچنان گذشته است، گاه شادی و گاه اندوه است. نه شادی همیشگی است و نه اندوه.

(۳)

مجلس هفتاد و سوم در ذکر خیر خواهی و حسد

(۴) خداوند متعال در آیه سی و هفتم سوره نساء فرموده است «و آرزو مکنید آنچه را فزونی داد خداوند برخی از شما را به برخی.»

(۵) امام صادق (ع) فرموده است، چون نوح (ع) بیرون آمد، ابلیس پیش او آمد و گفت: بر روی زمین هیچ کس از تو بیشتر بر من منت ندارد که بر این تبهکاران نفرین کردی و مرا از آنان رهایی بخشیدی. اکنون دو خصلت به تو می‌آموزم، از حسد بپرهیز که آن بر من چنین کرد و از حرص بپرهیز که بر آدم چنان کرد. «۱»

(۶) همان حضرت فرموده است، مردی که در وجودش بخل و رشک و بیم باشد، ایمان نیاورده است و مؤمن ترسو و آزمند و بخیل نیست. «۲»

(۷) پیامبر فرمودند: ای علی! تو را از سه خصلت بسیار بد نهی می‌کنم، حسد و حرص و دروغ. «۳»

(۸) و فرموده‌اند: هر کس برای من پنج چیز را ضمانت کند، من برای او بهشت را ضمانت می‌کنم، خیر خواهی در راه خدای عز و جل و خیر خواهی برای رسولش و خیر خواهی برای کتاب خدا و خیر خواهی برای دین خدا و خیر خواهی برای جماعت مسلمانان. «۴»

---

(۱). در خصال، ص ۹۰، ج ۱، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی، آمده است و در صفحه ۱۳۰ قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر عتیق سورآبادی، به گونه دیگری آمده است. م.

(۲). در بحار الانوار، ص ۳۰۱، ج ۷۵، به نقل از خصال، آمده است. م.

(۳). در خصال صدوق، ص ۱۴۰، ج ۱، همان چاپ، آمده است. م.

(۴). در خصال صدوق، ص ۲۶۵، ج ۱، همان چاپ، آمده است. م.

(۱) و فرموده‌اند: حسود از همه مردم دارای راحتی کمتری است.

(۲) و فرموده‌اند: دین خیرخواهی است، دین خیر خواهی است، دین خیرخواهی است. گفتند برای چه کسی ای رسول خدا! فرمودند: برای خدا و رسولش و کتاب خدا و پیشوایان مسلمانان و برای همه گروندگان.

(۳) و نیز فرموده‌اند: رشک، ایمان را می‌خورد، آنچنان که آتش هیزم را می‌خورد. «۱»

(۴) و فرموده‌اند: سرزنشی برای برادرت آشکار مکن که خدایش بر او رحمت می‌آورد و تو را گرفتار می‌فرماید. «۲»

(۵) و خداوند متعال به حضرت سلیمان (ع) وحی فرمود که تو را به هفت چیز سفارش می‌کنم، نخست اینکه بر کسی از بندگان من حسد نبری. دوم آنکه از بندگان شایسته من غیبت نکنی. سلیمان عرضه داشت: پروردگارا! همین دو مرا بس است.

(۶) حضرت موسی (ع) مردی را کنار عرش دید و بر او غبطه برد و از سبب قرب او پرسید. گفته شد: نسبت به فضیلت و برتری که خداوند به بندگان خود عنایت می‌فرمود، حسد نمی‌برد. «۳»

(۷) و گفته شده است، برای حسود هیچ راحتی نیست و حسود دارای اندوههای طولانی است.

(۸) یکی از حکیمان گفته است، حسد نفس را ناتوان و اندوه را افزون می‌کند و موجب شب‌زنده‌داری و بی‌خوابی شب می‌شود.

(۹) شاعری چنین سروده است:

«به کسی که بر من رشک می‌برد بگو، آیا می‌دانی در این کار نسبت به چه کسی ترک ادب کرده‌ای؟ نسبت به کار خداوند ترک ادب کرده‌ای که به آنچه عنایت کرده است، راضی نیستی. نتیجه‌اش این است که نعمت برای من افزون می‌شود و تو به آنچه جستجو می‌کنی نمی‌رسی.»

(۱۰) دیگری گفته است: «برخی از مردان تمنا می‌کنند که من بمیرم و اگر بمیرم راهی نیست که در آن یکه و تنها باشم (همگان می‌میرند)، زندگی مخالف من، پس از من برای من زیانی ندارد و مرگ کسانی که پیش از من مرده‌اند، مرا جاودانه نمی‌کند. به کسی که بر خلاف آنکه در گذشته است، می‌خواهد باقی بماند بگو، برای دیگری (مصیبت

---

(۱). اصول کافی مترجم، ص ۴۱۶، ج ۳ م.

(۲). اصول کافی مترجم، ص ۶۳، ج ۴، و منهاج الصالحین، ص ۵۶۲. م.

(۳). احیاء علوم الدین، ص ۱۶۷۶، چاپ مصر. م.

دیگر) آماده شو که گویی هم اکنون خواهد بود.» «۱»

(۱) دیگری سروده است:

«چون مرگ به خانه قومی فرا رود و آنان را نابود کند، بر در خانه دیگری از ما فرو می‌آید. به آنان که سرزنش می‌کنند بگو از ما به خویشتن آیید. (بیدار شوید) بزودی آنچه را ما دیدیم، سرزنش‌کنندگان هم خواهند دید.» «۲»

(۲)

مجلس هفتاد و چهارم در ذکر توکل

(۳) خداوند متعال ضمن آیه بیست و هفتم سوره پنجم (مائده) فرموده است «و بر خداوند توکل کنید، اگر مؤمنانید.»

(۴) و در آیه هشتاد و چهارم از سوره دهم (یونس) فرموده است «موسی گفت، ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید، پس بر او توکل کنید اگر منقادان هستید.»

(۵) و در آیه شصت و هفتم سوره دوازدهم (یوسف) فرموده است «یعقوب گفت: ای پسران من! از یک دروازه وارد مشوید و از دروازه‌های مختلف وارد شوید و من کفایت نمی‌کنم شما را از خداوند در چیزی، فرمانی نیست مگر برای خدا، بر او توکل کردم و همانا بر او توکل می‌کنند توکّل‌کنندگان.»

(۶) و در آیه سیزدهم سوره چهاردهم (ابراهیم) فرموده است «پیامبران ایشان به آنان گفتند همانا که ما هم بشری مانند شماییم ولی خداوند بر هر یک از بندگان خویش که بخواهد منت می‌گزارد و نشاید ما را که بیاوریم به شما محبتی مگر به فرمان خداوند و باید که متوکلان بر خداوند توکل کنند.» و در آیه بعد همان سوره فرموده است «و چیست ما را که توکل نکنیم بر خدا و حال آنکه هدایت فرموده است ما را به راههای ما و هر آینه صبر خواهم کرد بر آنچه که ما را آزار دهید و همانا باید بر خدا

---

(۱). این ابیات بدون آنکه نام سراینده‌اش آمده باشد و فقط با اشاره به اینکه شعری جاهلی است در عقد الفرید، ابن عبد ربه اندلسی، ص ۴۴۳، ج ۴، چاپ ۱۹۶۷ میلادی، مصر، آمده است و در حاشیه همان صفحه گفته‌اند در امالی قالی، ص ۲۸۱، ج ۳ هم آمده است. م.

(۲). این دو بیت در عقد الفرید، ص ۳۲۲، ج ۲، همان چاپ، آمده است و گفته شده است عایشه، همسر حضرت پیامبر (ص) به این دو بیت تمثل می‌جسته است. در حاشیه همان صفحه آمده است که در اغانی، ص ۴۹، ج ۱۹، چاپ بولاق، به علاء بن قرظه، دایی فرزدق، نسبت داده شده است. م.

توکل کنند توکّل‌کنندگان.»

(۱) و در آیه شصت و یکم سوره بیست و پنجم (فرقان) فرموده است «و توکل کن بر خدای زنده که نمی‌میرد.»

(۲) و در آیه سوم سوره شصت و پنجم (طلاق) فرموده است «و هر کس توکل کند بر خدا همانا که همو، او را کافی است.»

(۳) حسن بن جهم از امام رضا (ع) پرسیده است که حد توکل چیست؟ و ایشان فرموده‌اند: اینکه همراه خداوند از هیچ کس دیگر بیم نداشته باشی. «۱»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس دوست می‌دارد که پرهیزکارتر (نیرومندتر) مردم باشد، باید بر خداوند توکل کند. «۲»

(۵) امام باقر (ع) فرموده است، هر کس به خداوند توکل کند، مغلوب نمی‌شود و هر کس به خدا پناه ببرد منهزم نمی‌شود. «۳»

(۶) رسول خدا (ص) فرموده‌اند که خداوند می‌فرماید، هر مخلوق و آفریده که به آفریده دیگری غیر از من پناه ببرد، همه وسایل آسمان و زمین را از او قطع می‌کنم و اگر چیزی از من بخواهد نمی‌دهمش و اگر مرا دعا کند و بخواند، پاسخش نمی‌گویم و هر آفریده که از دیگر آفریدگان به خودم پناه آورد، آسمانها و زمین روزی او را ضمانت می‌کند، و اگر چیزی از من بخواهد، عطایش می‌کنم و اگر فرا خواندم، پاسخش می‌گویم و اگر از من آمرزش خواهی کند، می‌آمرزمش. «۴»

(۷) و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس به سوی خدا منقطع شود، خدای هزینه و روزی او را از جایی که حساب نمی‌کند، کفایت می‌فرماید و هر کس به دنیا بپیوندد، خدایش او را به آن وامی‌گذارد. و هم ایشان فرموده‌اند: هر کس از اینکه نیرومندتر مردم باشد شاد می‌شود، همانا بر خداوند توکل کند و هر کس از اینکه گرامی‌تر مردم باشد شاد می‌شود، از خدای بترسد و پرهیزکار باشد و هر کس از اینکه بی‌نیازتر مردم

---

(۱). با اندک تفاوتی در تحف العقول ابن شعبه حرانی، ص ۳۳۲ و همین گونه در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۱۳، آمده است. م.

(۲). با اندک تفاوتی در مصباح الهدایة عز الدین محمود کاشانی، ص ۳۹۸، آمده است. م.

(۳). از همین کتاب در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۱۷ هم آمده است. م.

(۴). الجواهر السنیة، شیخ حر عاملی، ص ۱۶۳، و نظیر آن در اصول کافی، ص ۱۰۴، ج ۳، روایت شده است. م.

باشد شاد می‌شود، در آنچه در دست خداوند است بیشتر اعتماد کند تا آنچه که در اختیار اوست. «۱»

(۱) و گفته شده است، حقیقت توکل، اعتماد بر خداوند است.

(۲) و گفته شده است، توکل این است که بدانی عمل تو را کسی جز تو انجام نمی‌دهد و تو سرگرم به آنی و اینکه بدانی مرگ ناگهانی به سوی تو می‌آید و تو خود به آن پیشی می‌گیری و بدانی که خداوند تو را در همه حال بی‌نیاز می‌فرماید.

(۳) و گفته شده است، توکل، پناه بردن به خداوند است «۲» و گفته شده است، دلبستگی به خداوند است. و نیز گفته‌اند، آن کس که با نیت صادق به خداوند توکل کند، همانا پادشاهان و فروتر از ایشان به او نیازمند می‌شوند و چگونه ممکن است او نیازمند گردد و حال آنکه مولای او، بی‌نیاز ستوده است.

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خداوند به حکمت و جلال خویش، آسایش و گشایش را در رضا و یقین قرار داده است و اندوه دشواری را در شک و خشم قرار داده است.

(۵) ابو ذر (رضی الله عنه) گفته است، اندوه فردایی که هنوز به آن نرسیده‌ام مرا می‌کشد.

(۶) و گفته شده است، هر گاه تو خود از خداوند خشنود نباشی، چگونه از او می‌خواهی که از تو خشنود شود.

(۷) نابغه ذبیانی «۳» در دوره جاهلی چنین سروده است: «من چنان نیستم که برای فردا خوراکی نگه دارم و اندوخته کنم. فردا هم از اندوختن خوراک برای پس فردا باید پرهیز کرد.»

(۸) محمد بن حاتم «۴» چنین سروده است. «مردم را مال است و من دو مال دارم که آنان ندارند، در همان حال که مردم ثروتمند با اسبها (سواران) خود را پاسداری می‌کنند، مال من خشنودی به آن چیزی است که مالک آنم و مال دیگر من نومیدی از آن چیزی

---

(۱). در احیاء علوم الدین، غزالی، ص ۲۴۸۴، چاپ دار الشعب مصر، آمده است. م.

(۲). مصباح الهدایة، عز الدین محمود کاشی، ص ۳۹۶. م.

(۳). زیاد بن معاویه که بیشتر به نابغه ذبیانی معروف است، از شاعران بزرگ دوره جاهلی و درگذشته حدود هیجده سال قبل از هجرت است. شرح حال و اشعار او در منابع مختلف و از جمله در الشعر و الشعراء، ابن قتیبه، صفحات ۹۲ تا ۱۰۷ جلد ۱، چاپ ۱۹۶۹ میلادی، بیروت، آمده است. م.

(۴). محمد بن حاتم مرورودی از حافظان مشهور حدیث خراسان در قرن سوم هجری است. برای اطلاع از شرح حالش به تذکرة الحفاظ، ص ۳۸، ج ۲، مراجعه شود. م.

است که مردم مالک آنند.»

(۱) دعبل بن علی خزاعی «۱» چنین سروده است:

«در جستجوی روزی خود می‌دوم و حال آنکه آن در جستجوی من است و روزی من بیشتر از من در جستجو است.»

(۲)

مجلس هفتاد و پنجم در ذکر مال و فرزند

(۳) خداوند متعال در آیه چهل و پنجم سوره کهف فرموده است «مال و پسران آرایش زندگانی این جهانی است و چیزهای پایدار شایسته نزد پروردگار تو از لحاظ پاداش و امید بهتر است.»

(۴) و در آیه شانزدهم سوره شصت و چهارم (تغابن) فرموده است «جز این نیست که اموال و فرزندان شما بلا و موجب آزمایش است و خداوند نزد او مزد بزرگ است.»

(۵) گویند مردی از نیازمندی خود به امیر المؤمنین علی (ع) شکایت کرد، فرمود:

بدان آنچه بیش از روزی و قوت خود در دنیا بدست آری، همانا که در آن مورد گنجور دیگرانی. «۲»

(۶) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است که پیامبر (ص) فرموده‌اند: دینار و درهم، کسانی را که پیش از شما بودند، نابود کردند و همان دو نابودکننده شما هم هستند. «۳»

(۷) پیامبر (ص) فرموده‌اند: آدمی زاده پیر می‌شود و دو خصلت در او جوان می‌شود آزمندی در مورد مال و آزمندی در مورد طول عمر. «۴»

(۸) عیسی بن مریم (ع) فرموده است، دینار درد دین و عالم پزشک دین است و چون دیدید که پزشک درد را به خود می‌کشد به او بدگمان شوید و بدانید که او برای غیر از خود، خیرخواه نیست.

---

(۱). از شاعران بزرگ قرن دوم و سوم هجرت است که نود و هشت سال زندگی کرده است و شرح حال و اشعارش در منابع مختلف و از جمله در تاریخ بغداد، صفحات ۳۸۲ تا ۳۸۵، جلد ۸، چاپ افست، مدینه، آمده است. م.

(۲). نهج البلاغه، ص ۱۱۶۵، چاپ مرحوم فیض الاسلام. م.

(۳). در اصول کافی مترجم، ص ۴، ج ۴، با ذکر سلسله اسناد و ذیل شماره ۲۵۸۰، آمده است. م.

(۴). خصال صدوق، ص ۱۰۵، ج ۱. م.

ص:۶۷۴

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، روزی علی (ع) به حضور پیامبر آمد و جامه رسول خدا کهنه شده بود، در این هنگام دوازده درهم برای پیامبر (ص) آوردند. ایشان فرمودند ای علی! این پول را بردار و برای من جامه‌یی بخر که بپوشم. علی (ع) می‌گوید به بازار آمدم و پیراهنی به دوازده درهم خریدم و آن را به حضور پیامبر آوردم چون به آن نگریستند، فرمودند: ای علی! جامه‌یی غیر از این را بیشتر دوست می‌دارم. آیا فکر می‌کنی فروشنده‌اش آن را از ما پس می‌گیرد؟ گفتم: نمی‌دانم. فرمودند: برو ببین پس می‌گیرد. من پیش فروشنده رفتم و گفتم: پیامبر این جامه را خوش نداشتند و جامه دیگری می‌خواهند، لطفا آن را پس بگیر. او دوازده درهم را به من پس داد و آن را نزد رسول خدا آوردم و آن حضرت با من به بازار آمدند که خود پیراهنی بخرند.

چشم پیامبر (ص) به کنیزکی افتاد که کنار راه نشسته بود و می‌گریست. از او پرسیدند تو را چه می‌شود؟ گفت: ای رسول خدا! افراد خانه چهار درهم به من دادند که برای آنان چیزی بخرم، آن را گم کردم و یارای بازگشت به خانه ندارم. پیامبر (ص) چهار درهم از آن پول را به او دادند و فرمودند به خانه برگرد. آنگاه پیامبر (ص) به بازار آمدند و پیراهنی به چهار درهم خریدند و پوشیدند و سپاس و ستایش خدا را بجا آوردند.

میان راه مرد برهنه‌یی را دیدند که می‌گفت هر کس جامه‌ای به من بپوشاند، خدایش از جامه‌های بهشتی بر او بپوشاند. پیامبر، همان پیراهن را که خریده بودند بیرون آوردند و به آن مرد پوشاندند و دوباره به بازار برگشتند و با چهار درهمی که باقی مانده بود، پیراهن دیگری خریدند و با سپاس و ستایش خداوند پوشیدند و به سوی خانه خود برگشتند. آن کنیزک همچنان کنار راه نشسته بود و می‌گریست. فرمودند؟ چرا به خانه‌ات نمی‌روی؟ گفت: ای رسول خدا! تأخیر کرده‌ام و می‌ترسم مرا بزنند، فرمودند: حرکت کن و مرا به خانه‌ات راهنمایی کن. و پیامبر (ص) آمدند و بر در خانه ایستادند و سلام دادند، ولی کسی پاسخ نداد. بار دوم سلام فرمود و پاسخی نیامد و چون برای بار سوم سلام دادند، پاسخ آمد که ای رسول خدا! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد! فرمودند:

چرا بار اول و دوم که سلام دادم، پاسخ ندادید؟ گفتند: سلام شما را شنیدیم، ولی خوش داشتیم که مکرر بشنویم. فرمودند: این کنیزک تأخیر کرده است، او را بر این گناه مگیرید. گفتند: ای رسول خدا! به پاس آمدن شما او در راه خدا آزاد است. پیامبر فرمودند: خدا را شکر، هیچ دوازده درهمی پر برکت‌تر از این ندیده‌ام که خداوند

ص:۶۷۵

با آن دو برهنه را پوشاند و برده‌یی را از بردگی آزاد فرمود. «۱»

(۱) امام سجاد (ع) فرموده است، حق فرزند تو این است که بدانی او از توست و نیکی و بدی او در این جهان مضاف به تو است و از تو در باره تربیت او و راهنمایی او برای شناخت خداوند عز و جل و کمک به فرمانبرداری او از خداوند پرسیده می‌شود و در مورد او چنان رفتار کن که بدانی اگر به او نیکی کنی، پاداش داده می‌شوی و اگر بدی کنی، عقاب می‌شوی. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، عیسی بن مریم (ع) همراه سه تن از یاران خود پی کاری می‌رفت، در راه از کنار چند خشت زرین گذشتند. عیسی (ع) به یاران خود گفت: این طلا مردم را می‌کشد و به راه خود ادامه داد. یکی از آن سه تن گفت: مرا کاری است و برگشت و پس از او، آن دو تن دیگر هم برگشتند و هر سه تن خود را کنار آن خشتهای زرین رساندند. دو تن از ایشان به سومی گفتند برو خوراکی برای ما بخر. او رفت، خوراکی خرید و آن را زهر آلوده کرد تا آن دو را بکشد و با او در برداشتن طلاها شریک نباشند. آن دو هم گفتند، چون او باز آید بکشیمش تا شریک ما نباشد و چون باز آمد، برخاستند و او را کشتند و سپس خوراک را خوردند و آن دو هم کشته شدند. عیسی (ع) پیش آنان برگشت و هر سه را کنار آن خشتهای زرین مرده یافت. عیسی (ع) به فرمان خداوند ایشان را زنده کرد و به آنان گفت، مگر نگفتم که این زر مردم را می‌کشد.

(۳) ابن عباس می‌گوید: نخستین درهم و دینار که در زمین سکه زده شد، ابلیس به آن نگریست و چون درهم و دینار را دید، برگرفت و بر چشم نهاد و سپس به سینه خود چسباند. آنگاه فریاد کشید و از شادی، دوباره آنها را به سینه فشرد و گفت: شما دو چیز، موجب روشنی چشم منید و میوه دل من هستید. اگر آدمیزادگان شما را دوست بدارند، اهمیتی نمی‌دهم که بت پرست نباشند. برای من همین کافی و بس است که آدمیان شما را دوست بدارند. «۳»

---

(۱). این روایت در خصال، ص ۲۶۳، ج ۲، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۲). ضمن رساله حقوق امام سجاد، در تحف العقول ابن شعبه حرانی، ص ۱۸۹، آمده است. م.

(۳). نظیر این روایت با کلمه «و گفته شده است» در محجة البیضاء، ص ۴۳، ج ۶، آمده است. م.

(۱) برخی از یاران پیامبر (ص) گفتند: ای رسول خدا! چگونه است که ما نسبت به فرزندان خود سخت اندوهگین می‌شویم و آنان به آن اندازه بر ما اندوهگین نمی‌شوند.

فرمودند: زیرا آنان و وجودشان از شماست (از شما پدید آمده‌اند) و شما از ایشان پدید نیامده‌اید.

(۲) پیامبر فرموده‌اند: عیسی بن مریم (ع) از کنار گوری عبور کرد که کسی را که در آن گور بود عذاب می‌دادند. سال بعد از کنار همان گور گذشت و دید او را عذاب نمی‌دهند. عرضه داشت: پروردگارا! سال گذشته از کنار این گور گذشتم، صاحب آن را عذاب می‌دادند، امسال که از کنار این می‌گذرم عذابش نمی‌دهند. خدای عز و جل به او وحی فرمود که ای روح الله! او را پسری نیکو کار در رسید که راهی را اصلاح و یتیمی را پناه داد و من به سبب آنچه پسرش انجام داد او را آمرزیدم.

(۳) و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس به بازار رود و هدیه‌یی بخرد و آن را خود برای عیال خویش حمل کند، همچون کسی است که برای مردمی نیازمند صدقه‌یی حمل کند و در دادن هدیه، نخست از دختران شروع کند که هر کس دختر خود را شاد کند، همچون کسی است که برده‌یی از فرزندان اسماعیل (ع) را آزاد کرده است و هر کس چشم پسر خویش را روشن کند، چنان است که از بیم خداوند گریسته است و هر کس از بیم خدا بگرید، خدایش به بهشت در می‌آورد. «۱»

(۴) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، گرفتاری و اندوه فراوان خود را در مورد اهل و فرزندانت قرار مده که اگر آنان از دوستان خدا باشند، خداوند دوستان خود را تباه و رها نمی‌فرماید و اگر دشمنان خدایند، چرا باید اندوه و همت تو در باره دشمنان خدا باشد. «۲»

(۵) همان حضرت گفته‌اند که پیامبر (ص) فرموده‌اند: فتنه و گرفتاری امت من، مال است.

(۶) پیامبر فرموده‌اند: پروردگارا! هر کس به تو ایمان آورده و گواهی داده است که من پیامبر تو هستم، دیدار خودت را محبوب او قرار بده و قضای خود را بر او آسان بگیر و مال او را اندک قرار بده.

---

(۱). در ثواب الاعمال صدوق (رضی الله عنه)، ص ۲۳۹، با ذکر سلسله سند، آمده است. م.

(۲). ذیل حکمت شماره ۳۴۴ در نهج البلاغه، ص ۱۳۴۱، چاپ مرحوم فیض الاسلام، آمده است. م.

(۱) و همان حضرت فرموده‌اند: اگر آدمی را دو صحرای طلا باشد، در جستجوی سومی بر می‌آید و درون آدمی را چیزی جز خاک انباشته نمی‌کند و خداوند توبه هر کس را که توبه کند می‌پذیرد. «۱»

(۲) و فرموده‌اند: آدمی پیر و فرتوت می‌شود و دو چیز از او باقی می‌ماند، آز و آرزو. «۲»

(۳) و نیز فرموده‌اند: دل شخص پیر، در دوستی دو چیز، جوان است، جمع کردن مال و دوست داشتن عمر طولانی.

(۴) و فرموده‌اند: اگر دو گرگ گرسنه میان گله گوسپندی رها شوند، زیان بخش‌تر از آزمندی در مورد مال و شرف برای آدمی نیستند. «۳»

(۵) و فرموده‌اند: هر امتی را فتنه و گرفتاری‌یی است و آزمون امت من در مورد مال است.

(۶) و فرموده‌اند: چون آدمی بمیرد، فرشتگان به یک دیگر می‌گویند، چه چیزی پیش فرستاده است و آدمیان می‌گویند، چه چیزی از خود به جا گذاشته است. «۴»

(۷) مردی از انصار گفت: ای رسول خدا! مرا چه می‌شود که مرگ را دوست ندارم؟ فرمودند: آیا مال داری؟ گفت: آری، فرمودند: آن را پیش بفرست که دل آدمی با مال اوست، اگر آن را پیش بفرستد، دوست می‌دارد به آن ملحق شود و اگر آن را نگهدارد، دوست می‌دارد که خودش همراه آن باشد. «۵»

(۸) شاعر چنین سروده است «برای اندوخته‌کنندگان مال خیری نیست مگر برای بخشندگان آن. مال به دارندگان خود گاهی چنان می‌کند که باده نسبت به میگساران.»

(۹) دیگری گفته است:

«هان! ای کسی که با آزمندی نسبت به دنیا مال را جمع می‌کنی، آیا از پرسش در آن باره نمی‌ترسی؟ آیا آن را به حرام و ناروا جمع می‌کنی و روا و حلال برای وارث وامی‌گذاری می‌گذاری؟ آن کس که برای او جمع می‌کنی، کامیاب می‌شود و خود بدبخت می‌شوی همانا که این مال بدتر و زشت‌تر اموال است.»

---

(۱). در احیاء علوم الدین، ص ۱۷۶۵، چاپ دار الشعب مصر، آمده است. م.

(۲). خصال، ص ۱۰۶، ج ۱، چاپ آقای کمره‌یی. م.

(۳). دو روایت نظیر این، در اصول کافی مترجم، ص ۳، ج ۴، آمده است. م.

(۴). محجة البیضاء، صفحات ۴۲ و ۴۳، جلد ۶، م.

(۵). محجة البیضاء، صفحات ۴۲ و ۴۳، جلد ۶، م.

(۱)

مجلس هفتاد و ششم در زهد و پرهیزکاری

(۲) خداوند متعال در بخشی از آیه ۱۹۸ سوره دوم فرموده است «ای خردمندان از من بترسید.»

(۳) و در آیه ۱۷۷ همان سوره فرموده است «آنان کسانی هستند که راست می‌گویند و آنان پرهیزکارانند.»

(۴) و در آیه ۱۸۹ همان سوره فرموده است «نیکی آن نیست که درآیید به خانه‌ها از پشت خانه‌ها و لیکن نیکو آن کسی است که پرهیزگار شد، و وارد خانه‌ها شوید از درهای آن و بترسید از خداوند، شاید که شما رستگار شوید.»

(۵) و در آیه ۱۰۲ سوره سوم فرموده است «ای کسانی که گرویده‌اید، بترسید از خدا چنان که شایسته ترسیدن از اوست و نمیرید البته مگر آنکه مسلمان باشید.»

(۶) پیامبر (ص) در مورد این آیه فرموده‌اند، شایسته است که از خداوند اطاعت کرده شود و از فرمانش سرپیچی نشود و همواره یاد کرده شود و فراموش نشود و سپاس او را بدارند و کفران نشود. «۱»

(۷) و در آیه ۲۰۰ همان سوره فرموده است «ای کسانی که گرویده‌اید، صبر کنید و شکیبا باشید و آماده باشید و بترسید از خدا، باشد که شما رستگار شوید.»

(۸) و در آیه ۷۷ سوره نساء فرموده است «بگو متاع این جهانی اندک است و آخرت برای آن کس که پرهیزگاری کند بهتر است.»

(۹) و در آیه دوم سوره پنجم فرموده است «همیاری کنید بر نیکی و پرهیزکاری.»

و در آیه ۲۷ همان سوره فرموده است «همانا جز این نیست که خداوند از پرهیزگاران می‌پذیرد.»

(۱۰) و در آیه ۸۳ سوره بیست و هشتم (قصص) فرموده است «این است سرای آخرت که قرار می‌دهم آن را برای کسانی که نمی‌خواهند در زمین تفوق و تباهی را، و سرانجام پسندیده از پرهیزگاران است.»

(۱۱) و در آیه ۷۳ سوره چهل و نهم (حجرات) فرموده است «همانا که گرامی‌ترین

---

(۱). این تفسیر از قول صدوق (رضی الله عنه)، با ذکر سند از قول حضرت صادق (ع)، در تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ص ۳۰۴، ج ۱، آمده است. م.

شما در پیشگاه خداوند پرهیزکارترین شماست.»

(۱) و در آیه ۳۲ سوره پنجاه و سوم (النجم) فرموده است «پس پاک مشمارید نفسهایتان را که او داناتر است به آنکه پرهیزگار شد.»

(۲) و در آیه دوم سوره شصت و پنجم (طلاق) فرموده است «و هر کس بپرهیزد از خداوند برای او راه بیرون شدن از اندوه قرار می‌دهد و روزی می‌دهد او را از جایی که گمان نمی‌برد.»

(۳) و خداوند در آیه دوم سوره دوم فرموده است «راهنماست برای پرهیزکاران، آنانی که به غیب گرویده و ایمان آورده‌اند.»

(۴) و در آیه ۹۳ سوره پنجم فرموده است «بر آنان که ایمان آورده و کارهای پسندیده انجام داده‌اند، گناهی نیست در آنچه که خورده‌اند، بشرط آنکه پرهیزگار باشند و ایمان آورند و اعمال پسندیده انجام دهند و باز پرهیزکار باشند و ایمان بیاورند و پرهیزکاری و نیکوکاری کنند و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

(۵) و در آیه ۴۵ سوره حجر فرموده است «همانا پرهیزکاران در بهشت‌ها و سرچشمه‌هایند. داخل شوید در آنها به سلامتی و در حالی که در امانید و بیرون کشیدیم آنچه از کینه در سینه‌های ایشان بود. برادران بر سریرهای رویارو، نمی‌رسد ایشان را در آن سختی و نباشند آنان از بهشت‌ها بیرون‌شدگان.»

(۶) و خداوند در آیه ۵۱ سوره چهل و چهارم (دخان) فرموده است «بدرستی که پرهیزکاران در جایی امین در بهشتها و سرچشمه‌ها خواهند بود. می‌پوشند از دیبای نازک و سطبر و روی به یک دیگر دارند، همچنین حوران فراخ چشم را به همسری ایشان در می‌آوریم. می‌خواهند در آن هر میوه را در حالی که در امانند.»

(۷) و در آیه پانزدهم سوره پنجاه و یکم فرموده است «همانا پرهیزکاران در بهشت‌ها و سرچشمه‌هایند. فراگیرنده‌اند آنچه را داد خدایشان. که آنان پیش از آن نیکوکاران بودند. آنان اندکی از شب را می‌خفتند و در سحرها آمرزش خواهی می‌کردند و در اموال آنان حقی برای سئوال‌کننده و محروم بود.»

(۸) و در آیه ۱۷ سوره پنجاه و دوم فرموده است «همانا پرهیزکاران در بهشتها و نعمتهایند. برخوردار از آنچه که خدایشان به آنان داده است و پروردگارشان آنان را از عذاب دوزخ حفظ فرموده است.»

(۹) و در آیه ۵۴ سوره پنجاه و چهارم فرموده است، «همانا پرهیزکاران در بهشتها

و گشادگی هستند، در مجلسی پسندیده در پیشگاه پروردگاری توانا.»

(۱) و در آیه چهل و یکم سوره هفتاد و هفت (مرسلات) فرموده است «همانا پرهیزگاران در سایه‌ها و سرچشمه‌هایند و میوه‌هایی که اشتها کنند. بخورید و بیاشامید گوارا، به سبب آنچه عمل می‌کردید. همانا ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.»

(۲) امام باقر (ع) گفته است که خدای عز و جل چنین می‌فرماید «سوگند به جلال و جمال و علاء و بهاء و بلندی مرتبه‌ام هیچ بنده‌یی خواسته مرا بر خواسته خود نمی‌گزیند مگر اینکه او را بی‌نیاز قرار می‌دهم و همتش را متوجه آخرتش می‌گردانم و دشواری او را کفایت می‌کنم و آسمانها و زمین روزی او را ضمانت می‌کند و برای او سود بخش‌تر از بازرگانی هر بازرگان خواهم بود. «۱»»

(۳) روایت شده است که مردی به پیامبر (ص) گفت: چیزی به من بیاموزید که چون به آن عمل کنم، خداوند در آسمان و مردم در زمین مرا دوست بدارند. فرمودند: به آنچه در پیشگاه خداوند است رغبت کن تا خدایت دوست بدارد و از آنچه در دست مردم است، پارسایی کن تا مردم دوستت بدارند. «۲»

(۴) امام سجاد فرموده است، زهد را ده درجه است، بالاترین درجه زهد، فروترین درجه ورع است و بالاترین درجه ورع، فروترین درجه یقین است و فراترین درجه یقین، فروترین درجه رضا است و همانا که زهد در آیه‌ای از آیات کتاب خدای عز و جل بیان شده و فرموده است «تا غمگین نشوید بر آنچه فوت شد از شما و شاد نشوید به آنچه داد شما را.» (آیه ۲۴ از سوره ۵۷) «۳» (۵) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، همانا برای پرهیزکاران نشانه‌هایی است که به آنها شناخته می‌شوند، راست گفتاری و پرداخت امانت و وفا کردن به عهد و کمی فخر کردن و کمی بخل و رعایت پیوند خویشاوندی و مهربانی بر ناتوانان و کمی معاشرت با زنان (بهره‌گیری جنسی) و بخشش به نیکی و خوش خویی و بردباری بسیار و پیروی کردن از دانشی که آدمی را به خداوند متعال نزدیک می‌سازد. برای ایشان سرانجام پسندیده و طوبی است و طوبی درختی است در بهشت که ریشه و

---

(۱). در الجواهر السنیة، شیخ حر عاملی، ص ۳۲۲، با دو سلسله سند آمده است. م.

(۲). نظیر این حدیث در احیاء علوم الدین غزالی، ص ۲۴۴، آمده است. م.

(۳). در تحف العقول ابن شعبه حرانی، ص ۲۰۱ و به نقل از محاسن برقی در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۱۱۳ آمده است. م.

اصل آن در خانه رسول خداست و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه شاخی از آن درخت در خانه اوست. هیچ چیزی در دل او نمی‌گذرد مگر اینکه همان شاخه برای او می‌آورد.

و اگر سواری کوشا صد سال در سایه آن بتازد، از سایه آن بیرون نخواهد شد و اگر کلاغی از پایین آن به پرواز درآید، بر فراز آن نمی‌رسد و پیر و در هم شکسته و سپید می‌شود. همانا به این کار رغبت کنید، همانا مؤمن سرگرم نفس خویشتن است و مردم از او در آسایشند. چون شب او را فرو می‌پوشد، پیشانی بر خاک می‌نهد و برای خداوند متعال سجده می‌کند. خدا را یاد می‌کند و با آن کس که او را آفریده، راز و نیاز می‌کند و می‌خواهد گردنش را از آتش رها فرماید. همانا که این چنین باشید. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: عابدتر مردم آن کس است که چیزهای واجب را انجام می‌دهد و زاهدتر مردم کسی است که از حرام دوری می‌کند و پرهیزگارتر مردم کسی است که همواره حق را می‌گوید، چه به سود خود و چه به زیان خویش. و پارساتر مردم آن است که ستیزه را رها می‌کند، هر چند حق با او باشد و از همه مردم سخت‌کوش‌تر کسی است که گناهان را رها می‌کند

و گرامی‌تر مردم پرهیزگارتر ایشان است و بزرگ منزلت‌تر مردم آن کس است که آنچه را به او ربطی ندارد، رها می‌کند و کامیاب‌تر مردم آن است که با مردم گرامی آمیزش می‌کند. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، خداوند تبارک و تعالی به یکی از پیامبران بنی اسرائیل وحی فرمود که اگر دوست می‌داری در بارگاه قدس مرا دیدار کنی، در دنیا تنها و غریب و دل افسرده و اندوهگین و از مردم کناره گیر باش، همچون پرنده تنهایی که در سرزمین دور افتاده می‌پرد و از آنچه بر سر شاخهای درختان است می‌خورد و آب سرچشمه‌ها را می‌نوشد و چون شب فرا می‌رسد، تنهایی به لانه خود پناه می‌برد و با دیگر پرندگان لانه نمی‌گیرد. به پروردگار خود انس گرفته و از دیگر پرندگان دوری می‌جوید. «۳»

(۳) پیامبر (ص) به امام حسین بن علی (ع) فرموده‌اند: به واجبات عمل کن تا

---

(۱). بخشی از این گفتار در تحف العقول ابن شعبه حرانی، ص ۱۴۷، آمده است. م.

(۲). ضمن حدیث مفصلی، در مجلس ششم امالی صدوق، و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۱۱۲، ج ۷۷، چاپ جدید، آمده است. م.

(۳). در الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیه، شیخ حر عاملی، ص ۳۴۲، به نقل از امالی صدوق، آمده است. م.

پرهیزگارتر مردم باشی و به آنچه خدای قسمت فرموده است، خشنود باش تا بی‌نیازتر مردم باشی و از محرمات خودداری کن تا پارساتر مردم باشی و با هر کس که همسایه تو است خوش رفتار باش تا مؤمن باشی و با هر کس که با تو مصاحبت می‌کند، نیکو مصاحبت کن تا مسلمان باشی. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: صلاح آغاز این امت با زهد و یقین است و تباهی پایان آن با بخل‌ورزی و آرزوست. «۲»

(۲) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، پارسایی مایه ثبات و پایداری ایمان است و طمع موجب زوال آن است. «۳»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، چون گناهان آدمی بسیار شود و چیزی که آن را از میان ببرد نیابد، خدای عز و جل او را در این جهان گرفتار اندوه می‌فرماید تا به آن وسیله گناهانش از میان برود و اگر چنان نکند، در گورش او را عذاب می‌فرماید تا آنگاه که روز دیدار خدایش فرا می‌رسد چیزی از گناهانش بر او نمانده باشد که بر ضد او گواهی دهد. «۴»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس خدا را بشناسد و او را تعظیم کند، دهان خود را از سخن گفتن و شکم خود را از خوراک باز می‌دارد و خویشتن را با گرفتن روزه و گزاردن نماز به زحمت می‌اندازد. گفتند: ای رسول خدا! پدر و مادرمان فدای تو

باد! آیا چنین کسی از اولیای خداوند است؟ فرمودند: همانا اولیای خدا چون خاموش باشند، خاموشی آنان اندیشه است و چون سخن گویند، سخن ایشان یاد خداوند است و چون بنگرند، نگریستن آنان، عبرت است و کلامی که بر زبان می‌آورند، حکمت است و چون میان مردم آمد و شد کنند، آمد و شد آنان برکت است و اگر مدت عمری که خداوند برای آنان مقدر فرموده است نباشد، جانهای ایشان در کالبدهای ایشان از بیم عذاب و شوق به ثواب پایدار نمی‌ماند. «۵»

(۵) همان حضرت فرموده‌اند: هر کس دوست می‌دارد گرامی‌تر مردم باشد، از

---

(۱). در بحار الانوار، ص ۱۲۱، ج ۷۷، به نقل از امالی طوسی، از قول حضرت صادق آمده است. م.

(۲). با اندک تفاوتی در احیاء علوم الدین، ص ۲۸۴۶، آمده است. م.

(۳). از همین کتاب در مشکاة الانوار، طبرسی، صفحات ۴۵ و ۱۱۴ و ۱۲۴ و ۲۸۱ آمده است. شماره ۴، در معانی الاخبار صدوق، ص ۱۹۶ هم آمده است. م.

(۴). از همین کتاب در مشکاة الانوار، طبرسی، صفحات ۴۵ و ۱۱۴ و ۱۲۴ و ۲۸۱ آمده است. شماره ۴، در معانی الاخبار صدوق، ص ۱۹۶ هم آمده است. م.

(۵). از همین کتاب در مشکاة الانوار، طبرسی، صفحات ۴۵ و ۱۱۴ و ۱۲۴ و ۲۸۱ آمده است. شماره ۴، در معانی الاخبار صدوق، ص ۱۹۶ هم آمده است. م.

خداوند بترسد. «۱»

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) ضمن خطبه‌یی مفصل فرموده است، ای مردم! همانا مردم سه گونه‌اند: زاهد و راغب و صابر. زاهد آن است که به چیزی از دنیا که به او برسد، شاد نمی‌شود و از چیزی از آن که از دست بدهد، اندوهگین نمی‌شود. صابر آن است که ممکن است با دل خود آرزوی رسیدن به چیزی را داشته باشد ولی اگر به چیزی از دنیا دست یابد، چون سوء عاقبت آن را می‌داند نفس خود را از آن باز می‌دارد. راغب آن کسی است که اهمیت نمی‌دهد از حلال یا حرام چیزی را بدست آورده باشد. «۲»

(۲) از امام صادق (ع) در باره زاهد در دنیا پرسیده شد. فرمود: آن کسی است که حلال دنیا را از بیم حساب و حرام آن را از بیم عقاب رها می‌کند. «۳»

(۳) پیامبر (ص) فرمودند: از خداوند آنچنان که شایسته است، حیا کنید. گفتند: ای رسول خدا! چکار باید انجام دهیم؟ فرمودند: اگر بتوانید انجام دهید، هیچ یک از شما شب را به روز نیاورد مگر اینکه مرگش برابر چشمانش باشد. سر خود و آنچه را در بر می‌گیرد و شکم خود و آنچه را در آن می‌گنجد، حفظ کند. قبر و پوسیدگی در آن را یاد کند و هر کس طالب آخرت است، زیور زندگی این جهانی را رها کند. «۴»

(۴) به امام صادق (ع) گفته شد، زهد در این جهان چیست؟ فرمود: خداوند خود در آیه‌ای از کتاب خویش آن را معین فرموده است: «تا اندوهگین مشوید از آنچه از دست شما می‌رود و خشنود و شاد نشوید به آنچه به شما داده می‌شود.»

(۵) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، زهد، ثروت واقعی است و پارسایی سپر است. و بهترین زهدها پوشیده نگهداشتن آن است. زهد، کالبدها را فرسوده و آرزوها را محدود و مرگ را نزدیک و آرزوها را دور می‌سازد. هر کس به زهد دست یابد، بهره خویش برده است و هر کس آن را از دست دهد، به رنج افتاده است و هیچ گرامی بودنی چون تقوی نیست و هیچ بازرگانی‌یی چون عمل صالح سود بخش نیست و هیچ

---

(۱). از همین کتاب در مشکاة الانوار طبرسی، صفحات ۴۵ و ۱۱۴ و ۱۲۴ و ۲۸۱، آمده است. شماره ۱ در معانی الاخبار صدوق، ص ۱۹۶ هم آمده است. م.

(۲). این خطبه در نهج البلاغه به چشم این بنده نخورد. م.

(۳). از همین کتاب در مشکاة الانوار طبرسی، صفحات ۴۵ و ۱۱۴ و ۱۲۴ و ۲۸۱، آمده است. شماره ۱ در معانی الاخبار صدوق، ص ۱۹۶ هم آمده است. م.

(۴). در قرب الاسناد حمیری، ص ۱۳، و مجلس ۹۰ امالی صدوق، ص ۳۶۶، آمده است. م.

پارسائیی چون خودداری کردن به هنگام شبهه نیست و هیچ زهدی به اندازه خودداری از حرام ارزش ندارد. تمام زهد میان دو کلمه است که خداوند متعال فرموده است: «تا اندوهگین نشوید از آنچه از دست شما می‌رود و شاد نشوید به آنچه به شما داده می‌شود.» بنا بر این هر کس که از آنچه از دست می‌رود، اندوهگین و به آنچه که بدست می‌آید شاد نشود، کرانه‌های زهد را در دست گرفته است. ای مردم! زهد کوتاهی آرزو و سپاسگزاری در نعمتها و پارسایی از حرام است و اگر به این حال دست نیافتید، مبادا که حرام بر صبر شما پیروز شود و مبادا که سپاسگزاری در نعمتها را فراموش کنید که خداوند با حجتهای آشکار و ظاهر و کتابهای روشن عذری برای شما باقی نگذاشته است. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: از جمله زهد و پارسایی یحیی بن زکریا (ع) این است که در دوران کودکی به بیت المقدس آمد و به راهبان و عالمان که جامه‌های موبین و کلاههای پشمینه پوشیده و به عبادت مشغول بودند نگریست و دید آنان بر استخوانهای

ترقوه خود زنجیر بسته (آن را شکافته و زنجیر از آن گذرانده) و به حلقه‌های درهای مسجد بسته‌اند. یحیی (ع) که چنین دید، پیش مادر آمد و گفت: مادر جان برای من جامه‌یی از مو و کلاهی پشمینه فراهم آر تا به بیت المقدس روم و همراه راهبان و عالمان دینی به عبادت پردازم. مادر گفت: باشد تا پیامبر خدا (پدرت) باز آید و با او در این مشورت کنم و از او اجازه بگیرم. چون زکریا (ع) آمد، مادر سخن یحیی (ع) را به اطلاع او رساند. زکریا (ع) به یحیی گفت: پسرکم! چه چیز تو را به این کار واداشته است و حال آنکه تو هنوز پسرکی کوچکی. گفت: پدر جان! آیا کسانی را که از من کوچکتر بوده‌اند، ندیده‌ای که بمیرند؟ فرمود: چرا، و به مادر گفت: برای یحیی مدرعه‌یی (جبه‌یی) از موی و کلاهی پشمینه بباف. یحیی (ع) آن خرقه مویین و کلاه پشمینه بر تن و سر کرد و به بیت المقدس آمد و با دیگر راهبان به عبادت خداوند مشغول شد.

خرقه مویین گوشت بدنش را آب کرد. روزی به نزاری جسم خویش نگریست و گریست. خداوند به او وحی فرمود که ای یحیی! از نزاری پیکر خویش می‌گریی و حال آنکه سوگند به عزت و جلال خودم که اگر یک بار به دوزخ نظر افکنی، علاوه بر خرقه مویین، خرقه آهنی می‌پوشی. یحیی (ع) چندان گریست که گوشت گونه‌هایش

---

(۱). بخشی از این گفتار حضرت امیر در نهج البلاغه، ص ۱۰۷۸، ضمن حکم و بخشی دیگر در ص ۱۷۱، چاپ مرحوم فیض الاسلام، ضمن خطبه‌یی آمده است. م.

فرو ریخت و دندانهایش آشکار شد. این خبر به مادرش رسید، خود را پیش او رساند، زکریا هم آمد و راهبان و دانشمندان یهود هم جمع شدند و به زکریا گفتند: گوشتهای گونه‌های یحیی فرو ریخته است. یحیی فرمود: من خود این موضوع را نفهمیده‌ام.

(۱) زکریا گفت: پسرم! چه چیزی تو را به این همه گریستن واداشته است. همانا از پروردگار خود خواسته بودم تو را به من عنایت کند تا چشم من به تو روشن گردد. یحیی گفت:

پدر جان! تو خود به من چنین دستور دادی. فرمود: پسرکم! چه هنگام چنین دستوری دادم؟ گفت: مگر شما نگفتی که میان بهشت و دوزخ گردنه‌یی است که از آن جز گریه‌کنندگان از بیم خدا عبور نمی‌کنند. گفت: آری، چنین گفتم، اکنون بیشتر کوشش کن که کار تو غیر از کار من است. یحیی (ع) برخاست و خرقه خویش را تکان داد. مادرش گفت: پسر جان! آیا اجازه می‌دهی دو قطعه نمد فراهم آورم که بر گونه‌هایت بگذاری تا دندانهایت پوشیده شود و اشک تو را هم خشک کند و به خود بگیرد؟ گفت: هر چه می‌خواهی انجام بده. مادر دو قطعه نمد فراهم ساخت که دندانهای یحیی (ع) را پوشیده بدارد و اشکهایش را به خود جذب کند و هر گاه که آن دو پاره نمد بسیار خیس می‌شد، آنها را بر می‌داشت و می‌فشرد و از میان انگشتانش، اشکی که در آن جمع شده بود فرو می‌چکید. زکریا (ع) هر گاه به پسر و اشکهای ریزان او می‌نگریست، سر بر آسمان می‌کرد و عرضه می‌داشت: پروردگارا! این پسر من و اشکهای چشم اوست و تو مهربان‌ترین مهربانانی! و هر گاه زکریا (ع) می‌خواست بنی اسرائیل را موعظه کند و بیم دهد، نخست به چپ و راست مجلس می‌نگریست و اگر یحیی (ع) را می‌دید، سخن از بهشت و

دوزخ نمی‌گفت. روزی برای موعظه نشست و یحیی (ع) در حالی که عبا بر سر پیچیده بود آمد و گوشه‌یی نشست. زکریا (ع) نخست به چپ و راست نگریست و چون یحیی را ندید، چنین گفت: حبیب من جبریل (ع) از قول خداوند تبارک و تعالی چنین نقل کرد که در جهنم کوهی بنام سکران است. در بیخ این کوه، دره‌یی بنام غضبان است که به سبب خشم خداوند متعال به خشم می‌آید. در این دره چاهی است که ژرفای آن صد سال راه است و در آن تابوتهایی آتشین و در آن تابوتها، صندوقهای آتشین و جامه‌هایی آتشین است و سلسله‌هایی از آتش در آن قرار دارد و غل‌های آتشین. یحیی (ع) سر برآورد و فرمود: ای وای از غفلتی که از سکران باشد و سرگشته روی به بیابان نهاد. زکریا (ع) از مجلس برخاست و پیش مادر یحیی رفت و فرمود: برخیز و در جستجوی یحیی باش که بیم آن دارم او را زنده نیابی. مادر

برخاست و در طلب فرزند برآمد. در همان حال از کنار گروهی از جوانان بنی اسرائیل گذشت که به او گفتند: ای مادر یحیی! کجا می‌روی؟ گفت: می‌خواهم پسرم یحیی را بیابم، در حضور او سخن از آتش رفته است و او سرگشته بیرون آمده است. مادر به راه خود ادامه داد و جوانان هم همراهش شدند تا آنکه به چوپانی رسیدند. مادر یحیی (ع) به او گفت: ای شبان گوسپندان! آیا نوجوانی را با این نشانی‌ها ندیده‌ای؟ گفت:

شاید در جستجوی یحیی هستی؟ گفت: آری، او پسر من است. در حضورش سخنی از آتش رفته و سرگشته بیرون آمده است. چوپان گفت: هم اکنون او را کنار گردنه فلان دیدم که پاهای خود را در آب نهاده و سر بر آسمان افراشته و می‌گوید: ای مولای من! سوگند به عزت تو که از این آب سرد نخواهم چشید تا آنکه به منزلت خود در پیشگاه تو بنگرم. مادر به آن سوی رفت و چون او را دید، به او نزدیک شد و با محبت سر فرزند را بر سینه نهاد و او را به خدا سوگند داد تا همراهش به خانه برگردد. و (۱) یحیی (ع) همراه مادر به خانه برگشت. مادر به یحیی گفت: آیا موافقی که خرقه مویین را از تن خود برون آوری و خرقه پشمین بپوشی که اندکی نرم‌تر است و برای تو عدس بپزم؟ یحیی موافقت کرد. چون از آن عدس خورد و بسیار خورد، خواب بر او چیره شد، آنچنان که برای نماز شب بیدار نشد. در خواب سروشی به او گفت: ای یحیی! خانه‌یی بهتر از خانه من و همسایه‌یی بهتر از من پیدا کرده‌ای؟ یحیی بیدار شد و برخاست و عرضه داشت: پروردگارا! لغزش مرا بیامرز، پروردگارا! سوگند به عزت تو که دیگر در سایه‌یی جز سایه بیت المقدس نخواهم نشست و به مادر گفت، همان خرقه مویین مرا بدهید. مادر خرقه مویین را به او داد و او را در آغوش کشید.

زکریا فرمود: ای مادر یحیی! او را رها کن که پرده از دل او برداشته شده و هرگز از لذت زندگی بهره‌یی نمی‌برد. یحیی (ع) برخاست، جبه خویش پوشید و شب کلاه بر سر نهاد و به بیت المقدس آمد و شروع به عبادت خدا کرد و با دیگر خردمندان بود تا سرانجام چنان شد که شد. «۱»

(۲) وهب «۲» می‌گوید: در یکی از کتابهای آسمانی چنین یافتم که چون ذو القرنین

(۱). این موضوع ذیل آیه ۸۹ سوره بیست و یکم (انبیاء) در تفسیر برهان، از امالی صدوق- (رضی الله عنه)، بدون هیچ کم و بیشی با ذکر سلسله سند، آمده است. م.

(۲). منظور وهب بن منبه، مورخ و عالم به افسانه‌های اسرائیلی است. متولد ۳۴ و درگذشته ۱۱۴ هجری قمری است. برای اطلاع بیشتر به الاعلام زرکلی، ص ۱۵۰، ج ۹، مراجعه فرمایید. م.

از ساختن سد آسوده شد، به راه خود ادامه داد، همان گونه که حرکت می‌کرد و سپاهیانش همراهش بودند، از کنار پیرمردی گذشت که نماز می‌گزارد. ذو القرنین همراه سپاهیان خود همان جا ایستاد تا نمازش تمام شد و سپس به او گفت: چگونه این همه سپاهیان که کنار تو رسیدند بیمی به خود راه ندادی و پریشان خاطر نشدی؟ گفت:

با کسی مناجات می‌کردم که سپاهیانش از تو بیشتر و پادشاهیش گرانقدرتر و نیرویش تواناتر است و اگر چهره به سوی تو برمی‌گرداندم، به نیاز خود در پیشگاه او دست نمی‌یافتم.

(۱) ذو القرنین گفت: آیا موافقی که همراه من بیایی و من با تو مواسات کنم و برای انجام برخی از کارهای خویش از تو کمک بگیرم؟ گفت: آری، به شرط آنکه برای من چهار خصلت را ضمانت کنی، نعمتی که از میان نرود و صحتی که در آن رنج و بیماری نباشد و جوانی‌یی که پیری را بر آن راه نباشد و زندگانی و عمری که مرگ در آن نباشد. ذو القرنین گفت: کدام آفریده است که توانا به انجام این امور باشد؟

پیر گفت: من با کسی هستم که به این کارها تواناست و در اختیار اوست و تو خود در اختیار اویی و راه خود را بگیر و برو.

(۲) همچنان که ذو القرنین به راه خود ادامه می‌داد به گروهی از خردمندان امت موسی (ع) رسید که به حق راهنمایی شده بودند و به آن عمل می‌کردند و چون ایشان را دید به آنان گفت: ای قوم! از خبر خود برای من بگویید که من تمام خاور و باختر و خشکی و دریا و زمین و کوه و دشت و روشنی و تاریکی آن را گشته‌ام و به گروهی چون شما برنخورده‌ام. اینک به من خبر دهید که چرا گور مردگان شما بر در خانه‌هایتان قرار دارد؟ گفتند: چنین کرده‌ایم که مرگ را فراموش نکنیم و یاد آن را دلهای ما بیرون نرود. پرسید: چرا خانه‌های شما در ندارد؟ گفتند: میان ما کسی دزد نیست و هیچ کس هم مورد سوء ظن نیست و همگان امین هستند. پرسید: چرا میان شما امیران نیستند؟ گفتند: بدان سبب که به یک دیگر ستم نمی‌کنیم. پرسید: چرا حاکم ندارید و کسی بر شما پادشاه نیست؟ گفتند: مال اندوزی نمی‌کنیم و ستیزه‌جویی نداریم. پرسید: چرا بر یک دیگر برتری نمی‌جویید و تفاوتی ندارید؟ گفتند: چون بر یک دیگر مهربانیم و با یک دیگر مواسات می‌کنیم. پرسید: چرا اختلاف با یک دیگر ندارید و نزاع نمی‌کنید؟ گفتند: به مناسبت الفت دلهای ما با یک دیگر و اصلاح میان خودمان. پرسید: چگونه است که به یک دیگر دشنام نمی‌دهید و قتلی میان شما اتفاق

نمی‌افتد؟ گفتند: ما بر خواسته‌های نفسانی خود پیروزشده‌ایم و نفس‌های خویش را لگام بردباری زده‌ایم. پرسید: چرا همگان هم عقیده‌اید و چگونه راه و روش شما مستقیم و راست است؟ گفتند: به این سبب است که دروغ نمی‌گوییم و نسبت به یک دیگر مکر نمی‌ورزیم و هیچ یک از دیگری غیبت نمی‌کنیم. گفت: به من بگویید چرا میان شما هیچ مستمند و بینوا نیست؟ گفتند: از این روی که ما اموال خود را برابر تقسیم می‌کنیم. پرسید: چرا میان شما هیچ تندخو و خشنی نیست؟ گفتند: نتیجه فروتنی و افتادگی است. پرسید: سبب آنکه عمر شما از همه درازتر است چیست؟

گفتند: بدین سبب است که حق را گردن می‌نهیم و به دادگری حکم می‌کنیم. پرسید:

چرا گرفتار خشکسالی و قحطی نمی‌شوید؟ گفتند: به سبب آنکه از آمرزش خواهی غفلت نمی‌کنیم. پرسید: چرا بیتابی نمی‌کنید؟ گفتند: به آن سبب که ما خویشتن را برای بلا و گرفتاری آماده ساخته‌ایم و خود خویشتن را تسلیت و آرامش می‌دهیم.

پرسید: چرا آفتها به شما نمی‌رسد؟ گفتند: از این روی که جز به خدا توکل نمی‌کنیم و از ستارگان و منازل بروج، طلب باران نمی‌کنیم. گفت: ای قوم! به من بگویید آیا پدران شما همین گونه رفتار می‌کردند؟ گفتند: آری، آنان را چنین دیدیم که به مستمندان خود رحم می‌کردند و با بینوایان مواسات می‌ورزیدند و از هر کس که به آنان ستم کرده بود، درمی‌گذشتند و به هر کس که نسبت به ایشان بدی کرده بود، نیکی می‌کردند و برای بدکاران خود آمرزش خواهی می‌کردند و پیوند خویشاوندان را رعایت می‌کردند و امانت را مسترد می‌داشتند و همواره راست می‌گفتند و هیچ گاه دروغ نمی‌گفتند و بدین سبب بود که خداوند کارشان را اصلاح فرمود. ذو القرنین میان ایشان تا هنگام مرگ خویش مقیم شد و به هنگام مرگ پانصد ساله بود. «۱»

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، ای مردم! بترسید از خدایی که چون سخن بگویید می‌شنود و چون چیزی را در ضمیر خود نهان دارید، می‌داند و به یاد مرگ باشید، همان چیزی که چون از آن بگریزید به شما خواهد رسید و اگر در جایی مقیم باشید، شما را فرو می‌گیرد و اگر شما آن را فراموش کنید، او شما را یاد می‌کند. «۲»

---

(۱). در علل الشرائع، ص ۱۶۱، و امالی صدوق (رضی الله عنه)، ص ۱۰۳ و به نقل از آن دو منبع در بحار الانوار، ص ۱۷۵، ج ۱۲، آمده است. م.

(۲). نهج البلاغه، ص ۱۱۶۸، چاپ مرحوم فیض الاسلام. م.

(۱) پیامبر (ص) به علی (ع) فرموده‌اند: خداوند تو را به زینتی آراسته است که مردمان به زینتی بهتر از آن در نظر خداوند آراسته نشده‌اند و آن زهد در دنیاست و دنیا را چنان قرار داده است که به زهد تو نمی‌تواند دست یازد (تو را از آن بهره‌یی نیست). «۱»

(۲) و پیامبر فرموده‌اند: همه چیزهای تقوی در این گفتار خداوند فراهم شده که فرموده است «همانا خداوند فرمان می‌دهد به دادگری و احسان ...» (آیه نود سوره شانزدهم، نحل) «۲» (۳) و پیامبر فرموده‌اند: از خدا بترسید که همه خیر در آن جمع و فراهم است.

و گفته شده است، پرهیزگاران، سروران و فقیهان، پیشوایانند و نشستن با آنان موجب فزونی است.

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: همانا ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر امت خویش می- ترسم خواهش نفس و درازای آرزوست، خواهش نفس از حق باز می‌دارد و درازای آرزو آخرت را به فراموشی می‌سپرد. «۳»

(۵) و همان حضرت فرموده‌اند: هر گاه دیدید به مردی در دنیا زهد و پارسایی داده شده است، به او نزدیک شوید که حکمت بر او القاء می‌شود.

(۶) و فرموده‌اند: مؤمن خانه‌اش از نی و خوراکش قطعه نانی و سرش ژولیده و جامه‌اش فرسوده و دلش خاشع است و هیچ چیز را با سلامت دینش برابر نمی‌داند. «۴»

(۷) روایت شده است که اسامة بن زید کنیزی به صد دینار خرید که یک ماهه بهای او را بپردازد. چون پیامبر (ص) این سخن را شنیدند، فرمودند: آیا از اسامه شگفت نمی‌کنید که چیزی را با مهلت یک ماهه می‌خرد؟ همانا که اسامه دارای آرزوی دراز است و سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست، من چشم بر هم نمی‌زنم مگر آنکه می‌پندارم هنوز دو پلکم به یک دیگر نرسیده، ممکن است خداوند قبض روحم

---

(۱). با ذکر سلسله سند و اندکی اختلاف در محاسن برقی، ص ۲۹۱، آمده است. م.

(۲). نظیر این روایت از قول جناب عبد الله بن مسعود در مجمع البیان طبرسی، ذیل آیه مذکور آمده است. م.

(۳). احیاء علوم الدین، غزالی، ۲۸۳۴، چاپ دار الشعب مصر. م.

(۴). این دو گفتار رسول خدا (ص) به نقل از همین کتاب روضة الواعظین در بحار الانوار، ص ۳۱۱، ج ۷۰، آمده است. م.

فرماید و به سویی نمی‌نگرم مگر اینکه می‌پندارم که پیش از آنکه چشم از آن سوی بردارم، ممکن است بمیرم و هیچ لقمه‌یی بر دهان نمی‌نهم مگر آنکه می‌پندارم پیش از فرو بردن آن ممکن است به کام مرگ فرو شوم. سپس چنین افزودند: ای آدمیان! اگر درست می‌اندیشید، نفسهای خود را به مرگ وعده دهید و سوگند به آن کس که جان من در دست اوست، آنچه وعده داده شده‌اید، هر آینه خواهد آمد و شما نمی‌توانید آن را عاجز کنید «۱».

(۱) و روایت شده است که یکی از یاران عابد امیر المؤمنین علی (ع) که نامش همام بود به ایشان گفت: پرهیزگاران را برای من چنان توصیف فرمای که گویی بر ایشان می‌نگرم. آن حضرت در این مورد نخست سکوت فرمود و سپس گفت: ای همام! خدا را بپرهیز و نیکی کن «که خداوند همراه آنان است که پرهیزگارند و آنانی که نیکوکارانند.» (آیه آخر سوره شانزدهم، نحل) همام به این سخن قانع نشد تا آنکه علی (ع) تصمیم گرفت شرح دهد و برخاست و نخست ستایش و نیایش خدا را و درود بر مصطفی (ص) را بر زبان آورد و سپس بیان فرمود:

اما بعد، همانا که خدای سبحانه و تعالی آفریدگان را آفرید و در آن هنگام که ایشان را بیافرید، از اطاعت آنان بی‌نیاز و از معصیت ایشان در امان بود که عصیان هر کس که از او عصیان ورزد برای او زیانی ندارد و اطاعت هر کس که او را اطاعت کند، برای او سودی ندارد. سپس وسایل روزی ایشان را میان ایشان بخش فرمود و جایگاه هر یک را در جهان قرار داد. پرهیزکاران در دنیا اهل فضیلتند، گفتارشان صواب و از روی راستی است و پوشاک آنان در حد اعتدال و رفتارشان تواضع است. چشمهای خود را از آنچه خداوند برایشان حرام کرده بسته‌اند و گوشهای خود را بر دانشی که برای ایشان سود بخش است وقف کرده‌اند. در سختی و رنج چنانند که دیگران در آسایش و خوشی و اگر اجل و عمری که خداوند برای ایشان مقدر فرموده است نبود، به اندازه یک چشم بر هم زدن از شوق به ثواب و بیم از عقاب جانهایشان در کالبدهایشان استقرار نمی‌یافت. آفریدگار در چشمهای ایشان بزرگ است و هر چه جز اوست، کوچک است. آنان نسبت به بهشت چنانند که گویی آن را می‌بینند و در آن از نعمت برخوردارند و نسبت به دوزخ چنانند که گویی آن را می‌بینند و در آن در حال عذابند. دلهای ایشان اندوهگین و از آزارشان ایمنی است. پیکرهایشان

---

(۱). احیاء علوم الدین غزالی، ص ۲۸۴۵، همان چاپ. م.

نزار و نیازهایشان اندک و نفسهای ایشان عفیف و پارساست. روزگاری اندک را با شکیبایی بسر آورند که در پی آن آسایشی جاودانه است. این بازرگانی آسان و پر بهره‌یی است که خدایشان برای آنان فراهم فرموده است. دنیا آنان را خواست ولی آنان، آن را نخواستند و دنیا آنان را گرفتار بند و بلا ساخت و ایشان جانشان را فدیه دادند و خود را از آن رهایی بخشیدند. (۱) اما شبها آنان بر پا ایستادگانند و آیات قرآن را برشمرده می‌خوانند و با اندیشیدن در آن خود را اندوهگین می‌سازند و بوسیله آن، درمان درد خویش را می‌جویند و چون به آیه‌یی می‌گذرند که در آن تشویقی است، به آن امید می‌بندند و از شوق با جان خویش به آن می‌نگرند و چنان می‌پندارند که برابر دیدگان آنان است و چون به آیه‌یی می‌گذرند که در آن بیم است، گوشهای دل خود را به آن می‌سپارند و چنان می‌پندارند که هیاهوی دم و بازدم دوزخ بیخ گوش ایشان است. و آنان با قامت خمیده در حال رکوعند و پیشانی و کف دست و زانو و سر پنجه پاهای خود را بر خاک نهاده (در حال سجده) و از خداوند آزادی گردن خود را از آتش مسألت می‌کنند. اما روزها بردبار و دانا و پرهیزگارند. بیم از خدا آنان را همچون تیرتراش داده است، (۲) نظرکننده به آنان می‌نگرد و می‌پندارد که بیمارند و حال آنکه آنان را بیماری‌یی نیست و کسی که به ایشان می‌نگرد، می‌گوید همانا حواسشان پرت است. آری که کاری بزرگ حواس آنان را پرت کرده است.

آنان به مقدار اندک از کار خود خشنود نمی‌شوند و کار بسیار را، بسیار نمی‌شمرند.

خود خویشتن را به کاهلی متهم می‌سازند و از کردارهای خویش بیمناکند. چون یکی از ایشان را ستایش می‌کنند از آنچه گفته می‌شود بیم می‌کند و می‌گوید من به خویشتن از دیگران داناترم و خدای به آنچه که در نفس من است از من داناتر است.

بار خدایا! به آنچه می‌گویند بر من مگیر و مرا بهتر از آنچه می‌پندارند قرار بده و برای من آنچه را که نمی‌دانند بیامرز. از نشانه‌های هر یک از ایشان این است که برای او نیرویی در دین می‌بینی و دور اندیشی آمیخته با نرمی و ایمانی همراه با یقین و آزمندی در طلب دانش و دانشی آمیخته با بردباری و میانه روی در هزینه در عین توانگری، و خشوعی در عبادت و تحمل در تنگدستی و شکیبایی در سختی و طلب حلال، و در هدایت و رستگاری چالاک و پر نشاط، و از طمع دوری جستن و در عین حال که کارهای شایسته انجام می‌دهد، در ترس و بیم است. چون روز را به شب می‌رساند، همتش سپاسگزاری است و چون شب را به صبح می‌رساند، همتش یاد

ص:۶۹۲

خداست. شب را در حالی بسر می‌برد که از غفلت خویش هراسان است و صبح می‌کند در حالی که از پرهیزی که از غفلت کرده است شادمان است و از فضل و رحمت خداوند خشنود است. اگر نفس او، او را به زحمت اندازد و بر او سخت گیرد، باز هم خواسته آن را برنمی‌آورد. روشنی چشمش در چیزی است که زایل نمی‌شود و رغبت او در چیزی است که باقی می‌ماند و زهد و پارسایی او در چیزی است که باقی نمی‌ماند. بردباری را با دانش درآمیخته و گفتار را با عمل همراه ساخته است.

او را می‌بینی که آرزویش کوتاه و نزدیک است. کسالت و تنبلی از او دور است.

(۱) لغزشهایش اندک است، قلبش خاشع و نفسش قانع و خوراکش اندک و در امور خود آسان‌گیرنده است و نسبت به دین خود سخت مواظب است، شهوتش مرده و خشمش فرو برده و خیر و نیکی از او مورد آرزوست و شر او مأمون است. چنین کسی اگر میان غافلان باشد، نامش در زمره ذاکران نوشته می‌شود و اگر میان ذاکران باشد، از غافلان نوشته نمی‌شود. از هر کس که به او ستم کرده است می‌بخشد و به هر کس که او را محروم ساخته است، عطا می‌کند و به هر کس که از او گسسته است می‌پیوندد. ناسزا دادن از او دور است و گفتارش نرم است. ناپسند او پوشیده و کار پسندیده‌اش حاضر و فراهم و خیر او روی آورنده و شر او پشت‌کننده است. در سختی‌ها پایدار و در ناخوشی‌ها شکیبا و در آسایش سپاسگزار است. بر آن کس که دوست ندارد، ستم نمی‌کند و در مورد کسی که او را دوست می‌دارد خود را به گناه نمی‌اندازد. در مورد حق، پیش از آنکه بخواهند بر او گواه بیاورند، خود اعتراف می‌کند. آنچه را که برای نگهداری به او داده‌اند، تباه نمی‌کند و آنچه را به او تذکر دهند، فراموش نمی‌کند و کسی را با لقبهای زشت نام نمی‌برد و به همسایه آزار نمی- رساند و در پیشآمدهای ناگوار که برای دیگران رخ می‌دهد، شادی نمی‌کند و در کار یاوه و باطل وارد نمی‌شود و از حق بیرون نمی‌رود. اگر سکوت کند، سکوتش او را غمگین نمی‌کند و اگر بخندد، صدای خنده‌اش بلند نمی‌شود و اگر بر او ستم شود، شکیبایی می‌کند تا خداوند برای او انتقام بگیرد. خود از خویشتن در رنج است و مردم از او در راحتی هستند. نفس خود را برای آخرت خویش به زحمت می‌اندازد و مردمان را از

کار خویش به آسایش می‌رساند. دوری کردن او از هر کس که از او دوری می‌کند برای زهد و بی‌آلایش ماندن است و نزدیک‌شدنش به کسی که به او نزدیک می‌شود برای رحمت و نرمی است. دوری او از تکبر و بزرگی

نیست و نزدیک‌شدنش برای مکر و خدعه نیست.

(۱) راوی می‌گوید: در این هنگام همام فریادی برآورد و بیهوش شد و درگذشت و امیر المؤمنین (ع) فرمود: به خدا سوگند از همین اتفاق بر او بیم داشتم و آری که موعظه‌های رسا به کسانی که شایسته آنند، چنین می‌کند.

یکی از حاضران پرسید: ای امیر مؤمنان! شما در چه حالی؟ فرمود: ای وای بر تو، هر اجلی را وقتی است که از آن در نمی‌گذرد و برای هر مرگ، سببی است که از آن تجاوز نمی‌کند و بر تو باد که دیگر از این گونه سؤال نکنی که گفتار شیطان است که بر زبانت می‌نهد. «۱»

(۲) شاعر در این باره چنین سروده است:

«مرد می‌خواهد به آرزویش برسد ولی خداوند جز آنچه را که خود اراده فرموده است نمی‌خواهد. آدمی می‌گوید مال و بهره‌های من! و حال آنکه تقوای خدا بهترین چیزی است که می‌توان از آن بهره گرفت.»

دیگری گفته است:

«قناعت تمام عزت‌ها را برای من فراهم آورد و کدام ثروت بهتر از قناعت است؟ قناعت را سرمایه خویش قرار بده و پس از آن پرهیزکاری را کالای خود قرار بده.»

دیگری گفته است:

«ای کسی که از نادانی، نفس خویش را به زحمت می‌اندازی و دنیا را آزمندانه و با کوشش طلب می‌کنی، نه دنیا برای تو است و نه تو برای دنیا و این دو اندوه و همت را فقط یک همت قرار بده.»

(۳)

مجلس هفتاد و هفتم در ذکر دنیا

(۴) خداوند در آیه ۲۴ سوره دهم (یونس) چنین فرموده است:

(۱). خطبه همام، خطبه یک صد و هشتاد و چهارم نهج البلاغه است که در صفحه ۶۰۲ چاپ مرحوم فیض الاسلام و به شماره ۱۸۶ در صفحات ۱۳۲ تا ۱۶۲ جلد ۱۰ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، ۱۹۶۰ میلادی، مصر، آمده است و برای اطلاع از منابعی که پیش از تنظیم نهج البلاغه، این خطبه را آورده‌اند، به مصادر نهج البلاغه، ص ۶۴، ج ۳، سید عبد الزهراء حسینی خطیب، مراجعه فرمایید. م.

«جز این نیست که مثل زندگانی دنیا، مثل آبی است که آن را ما از آسمان فرو فرستادیم، پس گیاهان با او درآمیخت. از آنچه می‌خورند مردمان و چهار پایان و زمین پیرایه گرفت و آراسته شد و گمان بردند اهل زمین که بر آن قدرت دارند. ناگاه فرمان ما به آن زمین در شب یا روز در رسید و آن را همچون زمین درو شده قرار دادیم.

گویا که دیروز وجود نداشته است. این گونه بیان می‌کنیم نشانه‌ها را برای گروهی که اندیشه می‌کنند.»

(۱) و در آیه ۴۵ سوره هیجدهم (کهف) چنین فرموده است:

«و بزن برای آنان داستان زندگی دنیا را چون آبی که فرو فرستادیم آن را از آسمان.

پس آمیخت به آن روییدنی زمین پس خشکیده گردید که پراکنده کرد آن را بادها و خداوند بر همه چیز تواناست.»

(۲) و در آیه بیستم سوره پنجاه و هفتم (حدید) چنین فرموده است. «بدانید که همانا زندگی دنیا بازیچه و بیهوده و آرایش و فخر کردن میان شماست و مباهات کردن در افزونی مال‌ها و فرزندان. مانند بارانی که به شگفت آورد کافران را روییدن آن. پس خشک شود و آن را زرد شده بینی و سپس در هم شکسته و در آخرت شکنجه سخت است و آمرزش از خدا و خشنودی و نیست زندگی دنیا مگر کالای فریب. «۱»»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند «مرا با دنیا چکار؟ همانا مثل من و مثل دنیا، همچون سواری است که در روزی تابستانی و گرم از خواب نیم روزی از زیر درختی برمی‌خیزد.

سپس کوچ می‌کند و آن درخت را به حال خود وامی‌گذارد. «۲»»

(۴) و همان حضرت فرموده‌اند: «دنیا در قبال آخرت مثل آنست که یکی از شما انگشت به دریا زند. پس بنگرد که انگشتش چه اندازه آب به خود گرفته است. «۳»»

(۵) امیر المؤمنین علی (ع) چنین فرموده است: دنیا خانه‌یی است که برای آن نیستی و برای اهل آن کوچ کردن از آن مقدر شده است، و آن سرسبز و شیرین به سوی خواهان خود شتاب می‌کند و دل نظرکننده را دچار اشتباه می‌سازد. با بهترین توشه

(۱). برای اطلاع بیشتر از دیگر آیاتی که در این مورد نازل شده است به بحث مستوفای مرحوم علامه مجلسی (رضی الله عنه) در بحار الانوار، صفحات ۱ تا ۷، جلد ۷۳، مراجعه فرمایید. م.

(۲). با اندک تفاوت لفظی در احیاء علوم الدین غزالی، ص ۱۷۲۷، و بدون هیچ تفاوت به نقل از اصول کافی در محجة البیضاء، ص ۳۵۳، ج ۵، آمده است. م.

(۳). در احیاء علوم الدین، ص ۱۷۳۰، به نقل از مسند احمد، ص ۲۲۹، ج ۴، آمده است. م.

که در حضور دارید از آن کوچ کنید و در آن بیش از نیاز مطلبید و بیش از آنچه به شما رسیده است از آن مخواهید. «۱»

(۱) و همان حضرت فرموده است، دنیا خانه‌یی است که هیچ کس از آن به سلامت نمی‌ماند مگر در آن، و به هیچ چیز که برای دنیا انجام شود، رستگاری فراهم نمی‌شود.

مردم در آن گرفتار آزمایشند، آنچه از دنیا را که برای دنیا گرفته‌اند، از آن بیرون برده می‌شوند و از ایشان حساب پس گرفته می‌شود و آنچه از آن را که برای غیر دنیا (آخرت) تهیه کنند، در آن پایدارند و بر آن وارد می‌شوند و همانا که دنیا در نظر خردمندان همچون سایه‌یی است که در عین آنکه گسترده‌اش می‌بینی، جمع می‌شود و تا آن را افزون بینی کم می‌گردد. «۲»

(۲) و همان حضرت فرموده است، همانا مثل دنیا مثل مار است که لمس کردن آن نرم و زهرش کشنده است. و چون مدت مصاحبت آن با تو اندک است از آنچه که تو را خوش می‌آید روی برگردان و اندوههای آن را از خود بزدای که به جدایی از آن یقین داری و در آن از آن بر حذر باش که دل بسته به دنیا چون از آن اطمینان به شادی می‌کند او را به مکروه و ناخوشی می‌رساند. «۳»

(۳) و هم ایشان فرموده است، ای دنیا! ای دنیا! از من فاصله بگیر، آیا خود را به من عرضه می‌داری یا نسبت به من شوق می‌ورزی؟ هرگز زمان فریب تو نرسد، بدور باش، دیگری غیر از مرا بفریب. مرا در تو نیازی نیست، تو را سه بار طلاق داده‌ام و رجوعی در آن نیست. زندگی تو کوتاه و ارزش تو اندک و آرزوی تو کوچک است.

آه از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و سختی جایی که بر آن باید وارد شد. «۴»

(۴) و همان حضرت شنید مردی دنیا را نکوهش می‌کند، به او فرمود: ای نکوهش‌کننده دنیا که به دنیا فریفته می‌شوی و سپس آن را نکوهش می‌کنی، تو بر دنیا جرم و گناه می‌نهی یا دنیا بر تو؟ دنیا تو را کجا به هوس انداخت و فریب داد؟ «۵» (۵) همان حضرت فرموده است، شیرینی دنیا، تلخی رستاخیز و تلخی دنیا، شیرینی رستاخیز است. «۶»

(۱). از خطبه‌های ۴۵ و ۶۲ نهج البلاغه است که در صفحات ۱۲۳ و ۱۴۲ چاپ مرحوم فیض الاسلام آمده است. م.

(۲). از خطبه‌های ۴۵ و ۶۲ نهج البلاغه است که در صفحات ۱۲۳ و ۱۴۲ چاپ مرحوم فیض الاسلام آمده است. م.

(۳). ارشاد، شیخ مفید، ص ۱۱۲، چاپ ۱۳۷۷ قمری. م.

(۴). نهج البلاغه، صفحات ۱۱۰۹ و ۱۱۳۸، چاپ فیض الاسلام. م.

(۵). نهج البلاغه، صفحات ۱۱۰۹ و ۱۱۳۸، چاپ فیض الاسلام. م.

(۶). نهج البلاغه، صفحات ۱۱۸۶ و ۱۲۶۹، چاپ مرحوم فیض الاسلام. م.

(۱) و باز فرموده است، دنیا فریب می‌دهد و زیان می‌رساند و شتابان می‌گذرد.

خداوند آن را برای پاداش دوستان خود و شکنجه دشمنان خویش پسندیده است و همانا مردم دنیا، چون مسافرانی هستند که در همان حال که جایی فرود آمده‌اند، چاوش به آنان ندا می‌دهد و آنان از آنجا کوچ می‌کنند. «۱»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، دوستی دنیا سر هر گناه است. «۲»

(۳) مسیح (ع) به حواریون فرموده است، همانا دنیا پل است، از آن بگذرید و آبادش مکنید. «۳»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: رغبت به دنیا، اندوه و غم را می‌افزاید و زهد در دنیا، دل و بدن را آسوده می‌کند. «۴»

(۵) امام صادق (ع) فرموده است، دل هر کس به دنیا وابسته شود، از آن سه خصلت را دارا می‌شود، اندوهی که به پایان نمی‌رسد، آرزویی که بدست نمی‌آید و امیدی که به آن نمی‌رسد. «۵»

(۶) امام باقر (ع) فرموده است، دنیا گوناگون است، آنچه از آن که به سود تو باشد با وجود ناتوانی به تو خواهد رسید و آنچه از آن که به زیان تو باشد بر سرت خواهد آمد و نمی‌توانی با نیرو و قدرت آن را از خود منع کنی. سپس در پی این سخن فرموده است، هر کس از آنچه که از دست بشد ناامید شود، بدنش آسوده می‌شود و هر کس به آنچه که به او برسد قانع باشد، چشمش روشن می‌شود. «۶»

(۷) امام صادق فرموده است، اگر خداوند تبارک و تعالی متکفل روزی است، این همه کوشش تو برای چیست و اگر روزی تقسیم شده است دیگر آزمندی برای چه؟

و چون حساب بر حق است، اندوختن چیست و چون خدای تعالی جبران می‌کند، بخل یعنی چه؟ و چون خدای عقوبت می‌فرماید گناه برای چه و چون شیطان دشمن است غفلت و بی‌خبری برای چه و چون گذشتن از پل صراط بر حق است، خودپسندی و شیفتگی چیست و چون هر چیز بسته به سرنوشت است، اندوه چیست و چون دنیا فانی است، دلبستگی به آن برای چه؟ «۷»

---

(۱). نهج البلاغه، صفحات ۱۱۸۶ و ۱۲۶۹، چاپ مرحوم فیض الاسلام. م.

(۲). خصال، صدوق، صفحات ۱۵ و ۳۳ و ۳۷، جلد ۱. م.

(۳). خصال، صدوق، صفحات ۱۵ و ۳۳ و ۳۷، جلد ۱. م.

(۴). خصال، صدوق، صفحات ۱۵ و ۳۳ و ۳۷، جلد ۱. م.

(۵). اصول کافی، ص ۳۲۰، ج ۲. م.

(۶). تحف العقول، ابن شعبه، ص ۲۷، چاپ ۱۳۹۴ قمری، قم، ضمن حکمتهای پیامبر (ص) آمده است. م.

(۷). در امالی صدوق، ص ۷، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۱) پیامبر فرموده‌اند: بی‌خبرترین مردم کسی است که از دگرگونی و حال به حال شدن دنیا پند نگیرد و بی‌نیازترین مردم کسی است که اسیر حرص نباشد.

(۲) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، هر گاه حکیمان و فقیهان به یک دیگر نامه می‌نوشته‌اند، سه چیز را می‌نوشته‌اند که چهارمی همراه آن نبوده است و آن سه جمله این‌هاست: هر کس همتش برای آخرت باشد، خداوند گرفتاری دنیای او را کفایت می‌فرماید و هر کس نهان خویش را اصلاح کند خداوند آشکارای او را اصلاح می‌فرماید و هر کس آنچه را میان او و خداوند است اصلاح کند، خداوند آنچه را میان او و مردم است اصلاح می‌فرماید. «۱»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، روزی داود (ع) برای خواندن زبور بیرون آمد و هر گاه که او زبور می‌خواند، هیچ پرنده و جانور وحشی و کوه و سنگی باقی نمی‌ماند مگر آنکه با او همخوانی می‌کرد، داود (ع) همچنان به راه خود ادامه داد تا کنار کوهی رسید که پیامبری به نام حزقیل در آن زندگی می‌کرد و چون حزقیل آوای کوهها و پرندگان و جانوران را شنید، دانست که داود (ع) آمده است. داود گفت: ای حزقیل! آیا اجازه می‌دهی که بالای کوه و پیش تو آیم؟ گفت: نه. خداوند به حزقیل وحی فرمود که داود را سرزنش مکن و از من عافیت بخواه. حزقیل برخاست و دست داود را گرفت و او را کنار خود برد.

داود از او پرسید که ای حزقیل! آیا تاکنون آهنگ گناهی کرده‌ای؟ گفت: نه. پرسید آیا به دنیا توجه کرده‌ای و دوست داشته‌ای که از شهوت و لذت آن بهرمند شوی؟ گفت: آری، این موضوع گاهگاهی در من ظاهر می‌شود، پرسید در آن هنگام چه می‌کنی؟ گفت: وارد این دره می‌شوم و از آنچه در آن است عبرت می‌گیرم. داود (ع) وارد آن دره شد و دید بر تختی جمجمه و استخوانهای پوسیده‌یی است و لوحه‌یی آهنی نصب است که بر آن چیزی نوشته است. داود (ع) به آن لوحه نگریست و در آن چنین نبشته بود: من فلان پادشاهم که هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر ساختم و از هزار دوشیزه کام گرفتم و سرانجام عمر من چنین شد که خاک، بستر من و سنگ بالش، و ماران و کرمها همسایگان من شدند. هر کس به زیارت من می‌آید به دنیا شیفته نشود. «۲»

---

(۱). خصال، ص ۱۴۳، ج ۱. م.

(۲). به نقل از امالی و کمال الدین صدوق (رضی الله عنه)، در بحار الانوار، ص ۲۵، ج ۱۴، آمده است. م.

(۱) امیر المؤمنین در یکی از خطبه‌های خود چنین می‌فرماید: ای مردم! همانا که دنیا سرای ناپایداری و آخرت سرای پایداری و جاودانی است. از رهگذر خود برای اقامتگاه خود توشه برگیرید. پرده‌های خویش را در پیشگاه آن کس که نهان شما بر او پوشیده نیست پاره مکنید و دلهای خود را از این جهان بیرون برید پیش از آنکه بدنهای شما از آن بیرون برده شود. شما در دنیا زندانی شده‌اید و حال آنکه برای آخرت آفریده شده‌اید. همانا دنیا چون زهر است، کسی که آن را نمی‌شناسد، می‌خوردش. چون بنده‌یی می‌میرد، فرشتگان می‌گویند چه پیش فرستاده است و آدمیان می‌گویند چه باقی نهاده است. چیزهایی را پیش بفرستید که برای شما باقی بماند و همه را در این جهان باقی مگذارید که به زیان شما باشد، که محروم کسی است که از خیر مال خود محروم شود و بر آن کسی که با خیرات و صدقات ترازوی خویش را سنگین و جایگاه خود را در بهشت نیکو و راه گذر خود از پل صراط را هموار ساخته است، باید رشک برد. «۱»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، من شگفت می‌کنم از کسی که در دنیا بخل می‌ورزد، چه دنیا به او روی کرده باشد و چه دنیا از او روی برگردانده باشد، زیرا انفاق با اقبال دنیا او را زیان نمی‌رساند و بخل با ادبار دنیا او را سودی نمی‌بخشد. «۲»

(۳) روایت است که مردی برای امام حسین (ع) نوشت: ای سرور من! از خیر دنیا و آخرت به من خبر بده. برای او چنین مرقوم فرمود «بنام خداوند بخشاینده مهربان. همانا هر کس خشنودی خدا را هر چند در قبال ناخشنودی خلق جستجو کند، خداوند امور مردم را از او کفایت می‌کند و هر کس در صدد خشنودی مردم در قبال ناخشنودی خدا باشد، خدایش او را با مردم وامی‌گذارد. و السلام. «۳»»

(۴) حارث اعور «۴» می‌گوید: در حیره «۵» همراه امیر المؤمنین علی (ع) راه می‌رفتم به فردی مسیحی رسیدیم که ناقوسی را به صدا درآورده بود. علی (ع) به من فرمود:

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۴، ص ۶۴۴، چاپ مرحوم فیض الاسلام. م.

(۲). از همین کتاب روضة الواعظین در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۲۳۰، هم آمده است. م.

(۳). اختصاص، مفید، ص ۲۲۵. م.

(۴). حارث بن عبد الله اعور از اصحاب پسندیده آن حضرت است. رجوع کنید به اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ص ۸۸. م.

(۵). حیره: شهرکی است از عراق بر کران بادیه و هوای آن از کوفه بهتر است. رک. به:

حدود العالم من المشرق الی المغرب، ص ۱۵۴. م.

آیا می‌دانی این ناقوس چه می‌گوید؟ گفتم: خدا و رسول خدا و پسر عمویش داناترند.

فرمود: این ناقوس مثل دنیا و خرابی آن را می‌نوازد و می‌گوید به حق و راستی که خدایی جز خداوند نیست و این راست راست است. همانا دنیا ما را فریفته است و سرگرم ساخته و سرگردان کرده است و به گمراهی کشانده است. ای فرزند دنیا! آرام آرام و با دقت، ای دل بسته و فرزند دنیا که حواس خویش را فقط در جمع آن داری، همانا که دنیا گروه گروه را فانی می‌کند. هیچ روزی از ما نمی‌گذرد، مگر اینکه یکی از ارکان ما را ویران می‌کند. همانا خانه‌یی را که باقی است تباه کردیم و در خانه‌یی که فانی است دل بسته، و وطن گزیده‌ایم و نمی‌فهمیم در آن چه کرده‌ایم، مگر آنکه بمیریم.

(۱) حارث می‌گوید، گفتم: ای امیر مؤمنان! آیا مسیحیان این را می‌دانند؟ فرمود:

اگر این را به حقیقت می‌دانستند، مسیح (ع) را برای خود غیر از خداوند خدا قرار نمی‌دادند. حارث می‌گوید، پیش آن مرد مسیحی رفتم و گفتم: تو را به حق مسیح سوگند می‌دهم که همان گونه که ناقوس می‌نواختی آن را به صدا درآور! او شروع به زدن به ناقوس کرد و من حرف به حرف تا آخر گفتم. گفت: تو را به حق پیامبرتان سوگند، چه کسی این موضوع را به تو خبر داده است؟ گفتم: مردی که دیروز همراه من بود. پرسید: آیا میان او و پیامبر (ص) خویشاوندی است؟ گفتم: آری، پسر عموی پیامبر است. پرسید: تو را به حق پیامبرتان سوگند آیا این تفسیر را او از پیامبر شنیده است؟ گفتم: آری. او ایمان آورد و گفت: به خدا سوگند، من در تورات دیده‌ام که خاتم پیامبران، پیامبری است که آنچه را ناقوس می‌گوید، تفسیر می‌کند. «۱»

(۲) و روایت است که هر گاه پیامبر (ص) از سفر بازمی‌گشت، نخست پیش دخترش فاطمه (ع) می‌رفت و مدتی پیش او توقف می‌فرمود. یک بار که پیامبر (ص) به سفری رفته بودند، فاطمه (ع) برای خود دو دستبند و گردنبندی و دو گوشواره از نقره و

پرده‌یی برای در حجره، به شادی بازگشت پدرش و شوهرش فراهم فرموده بود. و چون پیامبر (ص) از سفر برگشتند، همچنان، نخست به خانه فاطمه (ع) رفتند.

یاران بر در خانه ماندند و چون مدت توقف پیامبر (ص) طول کشید، نمی‌دانستند بروند یا بمانند. در این هنگام رسول خدا (ص) بیرون آمدند و آثار ناراحتی در چهره

---

(۱). در امالی صدوق، ص ۲۲۵، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی، و بحار الانوار، ص ۳۳۴، ج ۱۴، از امالی و معانی الاخبار، نقل شده است. م.

ایشان دیده می‌شد و چون پیامبر (ص) کنار منبر خود نشستند، فاطمه (ع) که گمان برده بود ناراحتی پیامبر (ص) از دیدن آن دو دستبند و گردنبند و گوشواره‌ها و پرده است، آنها را بیرون آورد و پرده را باز کرد و به حضور پیامبر (ص) فرستاد و به کسی که آنها را می‌برد، فرمود: به پدرم بگو دخترت سلام می‌رساند و می‌گوید این‌ها را در راه خدا انفاق کنید. همین که فرستاده این پیام را گزارد، پیامبر (ص) سه بار فرمودند:

پدرش فدای او باد! دنیا از محمد و آل محمد نیست. اگر دنیا در پیشگاه خداوند به اندازه بال پشه‌یی ارزش و خیر می‌داشت، هرگز کافر یک جرعه آب هم از آن نمی‌آشامید و سپس برخاستند و به خانه فاطمه (ع) رفتند. «۱»

(۱) و روایت شده است که چون اسماعیل، پسر حضرت صادق (ع) درگذشت و از دفن او فارغ شدند، حضرت صادق در حالی که سر خود را به زیر افکنده بود، نشست و مردم هم گرد آن حضرت نشستند. سپس امام صادق سر خویش را بلند کرد و چنین فرمود: ای مردم! همانا که دنیا سرای جدایی است و جای ناهمواری است و خانه هموار نیست. با آنکه فراق عزیزان سوزی است که دفع نمی‌شود و سوگی است که از آن چاره نیست، ولی مردم در خوب سوگواری داشتن و درست اندیشه- کردن بر یک دیگر برتری دارند و هر کس دریغا گوی برادرش نشود، برادرش دریغا- گوی او خواهد بود و هر کس فرزندش پیش از او نرود، او پیش از فرزندش می‌رود و سپس به این بیت ابو خراش هذلی، تمثل جستند:

و لا تحسبی انی تناسیت عهده — و لکن صبری یا امیم جمیل

گمان مدار که عهدش زیاد خود ببرم — و لیک صبر چو من ای امیم نیک بود«۲»

(۲) به امام صادق گفته شد، چه خصلتهایی برای آدمی از همه پسندیده‌تر است؟

گفت: وقاری که همراه با هیبت نباشد و بخششی بدون اینکه انتظار پاداش داشته باشد و اشتغال به غیر از کالای دنیا. «۳»

(۳) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، هر کس دو روزش با یک دیگر برابر بود

---

(۱). امالی صدوق، ص ۲۳۴، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۲). در امالی صدوق، ص ۲۳۸، همان چاپ، و ترجمه شعر هم که سروده آقای کمره‌یی است از همان جا نقل شد. امیم، مخفف امیمة، نام همسر عروة، برادر ابو خراش هذلی است که به ابو خراش اعتراض کرد که چرا از انتقام گرفتن خون برادرش غافل است. این بیت همراه پنج بیت دیگر در اغانی، ص ۴۵، ج ۲۱، چاپ ساسی، آمده است. م.

(۳). از همین کتاب در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۲۳۱ هم آمده است. م.

مغبون است و هر کس فقط همتش دنیا باشد از دنیا اندوهش سخت است و هر کس فردایش از امروزش بدتر باشد، محروم است و هر کس چون امور دنیایش روبراه شود، اهمیتی ندهد که کار آخرتش تباه شود، نابود شده است و هر کس در چاره‌جویی برای رفع نقص خود نباشد، هوای نفس بر او چیره شده است و هر کس روی به نقصان داشته باشد، مرگ برای او بهتر است. همانا دنیا سرسبز و شیرین است و برای آن گروهی هستند. گروهی هم برای آخرتند، دلهای آنان مفاخرت دنیا داران را طلاق داده است. آنان در باره دنیا چشم و هم چشمی ندارند و به خرمی آن شاد و از سختی آن اندوهگین نمی‌شوند. همانا طالب دنیا را مرگ طلب و جستجو می‌کند و اگر او غافل است ولی از او غافل نیستند. و همانا باقی مانده هم از پی از دست رفته، از میان می‌رود. همانا خداوند متعال گروهی را آفریده است که با نظر محبت دنیا را بر ایشان سخت و تنگ قرار داده است و آنان را در آن به زهد و پارسایی واداشته است و آنان به دار السلامی (بهشت) که آنان را به سوی آن فرا خوانده است، رغبت کرده‌اند و با سختی زندگی شکیبایند و بر ناخوش صبر می‌کنند و به کرامتهایی که در پیشگاه خداوند است مشتاقند و جانهای خود را برای کسب رضای خداوند می‌بخشند و سرانجام کارشان شهادت است و به دیدار خدا می‌روند در حالی که خداوند از ایشان خشنود است و می‌دانند که مرگ راه گذشتگان و بازماندگان است و آنان برای آخرت خود توشه‌یی غیر از سیم و زر برمی‌گیرند. جامه خشن می‌پوشند و فقط به اندازه روزی و میزان لازم قناعت می‌کنند و آنچه را که فزون است، پیش می‌فرستند و فقط در راه و برای خدا، دیگران را دوست و دشمن می- دارند. آنان چراغهای تابانند و در آخرت برخوردار از نعمتهایند. و السلام. «۱»

(۱) امام رضا (ع) فرموده است، عیسی بن مریم (ع) به حواریون فرمود: ای بنی اسرائیل! چون دین شما سالم و در امان ماند، از آنچه از دنیای خود از دست می‌دهید، اندوهگین مباشید، همان گونه که دنیا داران چون کارهای دنیای ایشان سالم بماند، در مورد آنچه از دین خود از دست بدهند، اندوهی نمی‌خورند. «۲»

(۲) امام باقر (ع) فرموده است، هنگامی که امیر المؤمنین علی (ع) مقیم کوفه بودند،

(۱). بخشی از گفتار حضرت است که تمام آن در معانی الاخبار، صدوق، ص ۱۹۸، چاپ حوزه، ۱۳۶۱ شمسی، آمده است. م.

(۲). اصول کافی، ص ۱۳۷، ج ۲. م.

پس از نماز عشاء سه مرتبه با صدای بلند، آنچنان که همه مردم داخل مسجد می‌شنیدند، چنین می‌فرمود:

ای مردم! خدایتان رحمت کناد! برای کوچ کردن از این جهان آماده شوید که میان شما ندای کوچ دادن، داده شده است و درنگ کردن در دنیا پس از آنکه ندای رحیل داده شده است، چه اندازه خواهد بود؟ خدایتان رحمت کند! آماده شوید و بهترین توشه را که تقوی و پرهیزگاری است با خود بردارید و بدانید که راه شما بر صحرای قیامت و گذر شما از پل صراط است و بیم بزرگ در پیش است و در راه خود گردنه دشوار و منازل بیمناک دارید که باید از آن‌ها بگذرید و در آنها فقط به رحمت خدا می‌توان از خطر بزرگ و بیم آن نجات پیدا کرد و از بدی منظر و شدت اخبار مربوط به آن رهایی یافت و یا هلاکی است که پس از آن به هیچ روی جبران نمی‌شود. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، نوح (ع) دو هزار و پانصد سال زندگی کرد، هشتصد و پنجاه سال پیش از آنکه به پیامبری مبعوث شود و نهصد و پنجاه سال میان قوم خود آنان را به هدایت دعوت می‌کرد و دویست سال مشغول ساختن کشتی بود و پانصد سال پس از فرود آمدن از کشتی و فرو کش کردن آب و ساختن شهرها و سکونت فرزندانش در آنها. و چون فرشته مرگ پیش او آمد، نوح (ع) از او پرسید:

برای چه آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام که جانت را بستانم. گفت: آیا اجازه می‌دهی از آفتاب به سایه بروم؟ گفت: آری. و چون نوح (ع) از آفتاب به سایه رفت، گفت: ای فرشته مرگ! گویی همه مدت اقامت من در دنیا به همین اندازه رفتن من از آفتاب به سایه بوده است، کار خود را انجام بده! فرشته مرگ جانش بگرفت. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، چون دنیا به کسی روی آورد، محاسن دیگران را هم به او می‌بخشد و چون بر او پشت کند، محاسن خودش را هم از او می‌گیرد. «۳»

(۳) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، چه وصفی کنم از خانه‌یی که آغازش رنج و پایانش نیستی است. در حلالش حساب و در حرامش عقاب است. هر کس در آن بی‌نیاز و توانگر گردد، شیفته می‌شود و هر کس نیازمند باشد، اندوهگین

(۱). بحار الانوار، ص ۱۳۴، ج ۷۳، به نقل از نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲، آمده است. م.

(۲). به نقل از امالی صدوق، ص ۳۰۶، در بحار الانوار، ص ۲۸۶، ج ۱۱، آمده است. م.

(۳). به نقل از تحف العقول و کشف الغمه در بحار الانوار، ص ۲۰۵، ج ۷۸، آمده است. م.

می‌گردد و هر کس برای دنیا تلاش کند، آن را از دست می‌دهد (دنیا او را رها می‌کند.) و هر کس به جای خود نشیند و در پی آن نباشد، دنیا به سراغش می‌آید.

هر کس به آن نگریست، او را بینا کرد و کسی که به زیور دنیا نگریست، او را کور کرد.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خداوند متعال به دنیا وحی فرمود که هر کس را به تو خدمت می‌کند در رنج افکن و هر کس تو را کنار می‌افکند، تو خدمتگزارش باش و چون بنده در دل شب تار با خدای خود خلوت و مناجات می‌کند، خداوند نور را در دلش ثابت می‌فرماید و چون او بار خدایا، بار خدایا می‌گوید، پروردگار جلیل می‌فرماید: آری ای بنده من! از من بخواه تا عطایت کنم و بر خود من توکل کن تا امور تو را کفایت کنم. آنگاه خداوند به فرشتگان می‌فرماید: بنگرید که این بنده من در دل این شب تار با من خلوت کرده است و حال آنکه غافلان و بازیگران و یاوه‌سرایان خفتگانند، گواه باشید که او را آمرزیدم. و سپس فرموده‌اند: بر شما باد به پارسایی و عبادت و کوشش، و در این دنیا که فریبنده و سرای نیستی است و به شما توجهی ندارد، بی‌توجه باشید. چه بسیار فریفته‌های به خود را که نیست و نابود کرده است و چه بسیار به کسانی که به آن اعتماد کرده‌اند، خیانت ورزیده است و چه بسیار کسان را که به آن اعتماد کرده‌اند، تسلیم کرده است و بدانید که برابر شما، راههای دور و سفری بیم آور است و گذر شما بر پل صراط است و برای مسافر چاره‌یی از توشه نیست و هر کس که توشه بر ندارد و به سفر برود، به رنج خواهد افتاد و هلاک خواهد شد، تا آخر خبر. «۱»

(۲) شریح قاضی می‌گوید: خانه‌یی به هشتاد دینار خریدم و قباله نوشتم و تنی چند از افراد عادل را گواه گرفتم و چون این خبر به علی (ع) رسید، قنبر غلام خود را پیش من فرستاد و احضارم فرمود. همین که به حضورش رسیدم، فرمود: ای شریح! خانه‌یی خریده‌ای و قباله نوشته‌ای و گواهان عادل گرفته‌ای و ثمن آن را پرداخته‌ای؟

گفتم: آری، فرمود: ای شریح! از خدا بترس که بزودی کسی پیش تو می‌آید که نه به قباله‌ات می‌نگرد و نه از خانه‌ات می‌پرسد و تو را از خانه‌ات بیرون می‌برد و به گورت می‌سپارد. پس بنگر که مبادا این خانه را از مالک اصلی آن نخریده باشی و

---

(۱). در امالی صدوق، ص ۲۷۹، چاپ آقای کمره‌یی و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۸۷، ج ۷۴، آمده است. م.

بهای آن را از پول حلال نپرداخته باشی که در این صورت در هر دو سرا، یعنی این جهان و آن جهان، زیان کرده‌ای. سپس فرمود: ای شریح! اگر به هنگام خرید این خانه پیش من آمده بودی، برای تو قباله‌یی می‌نوشتم که آن را به دو درهم نمی‌خریدی. گفتم: ای امیر مؤمنان! چه مرقوم می‌فرمودی؟ فرمود: چنین می‌نوشتم:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. این چیزی است که بنده‌یی خوار و زبون از بنده دیگری که به سوی کوچیدن (مرگ) فرا خوانده شده، خریده است، خانه‌یی از او در سرای غرور که جای نیست‌شوندگان و اردوگاه نابودشوندگان است، خریده است.

حدود چهارگانه این خانه، چنین است: حد نخست آن به پیشامدهای ناگوار است و حد دوم به انگیزه‌های غم و اندوه و حد سوم به اسباب مصیبت و سوگ و حد چهارم به خواهش نفس تباه‌کننده و شیطان اغواءکننده، و در این خانه، در حد چهارم گشوده می‌شود. این شخص شیفته به آرزو همه این خانه را از آن شخص فرا خوانده به سوی مرگ، خرید به بهای خروج از قناعت و ورود در زبونی طلب، و هر زیانی که بر این مشتری برسد، جبران آن بر عهده کسی است که اجسام پادشاهان را می‌پوساند و جان ستمگرانی چون خسرو و قیصر و پادشاهان تبع و حمیر را از آنان سلب می‌کند. و همه کسانی که مال بر مال می‌افزایند و جمع می‌کنند و ساختمان می‌کنند و زیور می‌دهند و آن را برافراشته می‌کنند و به خیال باطل خویش برای فرزند اندوخته می- کنند، همه آنان را در موقف رستاخیز برای رسیدگی و قضاوت می‌برند و آنجا تباهکاران، زیان برند. عقلی که از بند خواسته نفس رهایی یافته و به دیده نیستی بر اهل جهان نگریسته است، گواه این معامله است. و شنیده می‌شود که سروش پارسایی بانگ برداشته و در عرصات جهان ندا می‌دهد که برای دو بین هم حق آشکار است و امروز و فردا باید کوچ کرد. پس از کارهای شایسته خویش توشه برگیرید و آرزوها را با در نظر گرفتن مرگ، کوتاه و آن دو را به یک دیگر نزدیک کنید که کوچ و نیستی فرا رسیده است. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، عیسی بن مریم (ع) به یاران خود می‌گفت: ای آدمیزادگان! از دنیا به سوی خدا بگریزید و دلهای خویش را از آن بیرون برید که

---

(۱). سومی نامه‌یی است که در بخش نامه‌ها و رسایل نهج البلاغه در صفحه ۸۲۴ چاپ مرحوم فیض الاسلام آمده است و رجوع فرمایید به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۲۷، ج ۱۴، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۱ میلادی. م.

شما شایسته دنیا نیستید و دنیا شایسته شما نیست. نه شما برای آن باقی می‌مانید و نه آن برای شما باقی می‌ماند. دنیا، مکار درد انگیز است. فریفته کسی است که به آن فریفته شده باشد و گول خورده کسی است که به آن اطمینان کند و تباه‌شونده کسی است که آن را اراده کند و دوست بدارد. بنا بر این به سوی خداوند که پدید آورنده شماست توبه کنید و خدای خود را پرهیز کنید و بترسید از روزی که نه پدری می‌تواند از فرزند خویش چیزی را برطرف کند و نه فرزندی از پدر خویش.

پدرانتان، مادرانتان، برادران و خواهران و فرزندان شما کجایند؟ فرا خوانده شدند و پاسخ گفتند و در دل خاک آرمیدند و همسایه مردگان و در شمار نابودشدگان شدند و از دنیا بیرون رفتند و از دوستان جدا شدند و به آنچه که پیش فرستاده‌اند، نیازمند شدند و از آنچه که در دنیا باقی گذاردند، بی‌نیاز گردیدند. چه مقدار به شما پند و بیم داده می‌شود و همچنان سرگرم و غافلید؟ مثل شما در این جهان، مثل چهار پایان است که همت‌شان فقط شکمهایشان و بهره‌وری جنسی است. آیا از آن کس که شما را آفریده است آزرم نمی‌کنید و حال آنکه او به کسانی که از او سرکشی کنند، وعده آتش داده است و شما از آنان

نیستید که از عهده آتش برآیید و خداوند به کسانی که از او فرمان برند، وعده بهشت داده است و همسایگی با او در فردوس برین. در این باره کوشش کنید و اهل رسیدن به آن باشید. از خویشتن انصاف دهید و بر ناتوانان و نیازمندان خود رحمت آورید و به سوی خدا توبه کنید، توبه نصوح و راست. و بندگانی پسندیده‌خوی باشید و از پادشاهان سرکش و فرماندهان فراعنه مباشید که نسبت به خدایی که آنان را با مرگ مغلوب می‌سازد، سرکشی می‌کنند، پروردگاری که در هم شکننده همه سرکشان و خدای آسمانها و زمین و همه پیشینیان و آیندگان است و پادشاه روز رستاخیز و سخت عذاب‌کننده است و عذاب او بسیار دردناک است. هیچ ستمگری از او راه گریز ندارد و هیچ چیز از دست قدرتش بیرون نیست و هیچ چیز بر او پوشیده و از علم او نهان نیست. شمار همه چیز در دانش او آشکار است و هر گنهکار یا فرمانبردار را در بهشت و دوزخ درمی‌آورد. ای آدمی ناتوان! به کجا می‌خواهی بگریزی از آن کس که در دل شب تار و روز روشن در جستجوی تو است و در همه حالات تو، تو را در نظر دارد؟ آن کس که باید پند دهد، پند خویش ابلاغ کرد و آن کس که پند بپذیرد، رستگار است.

ص:۷۰۶

»نیکخواهان دهند پند ولیک نیکبختان بوند پندپذیر«۱» «

(۱) خداوند متعال به موسی (ع) چنین فرموده است: ای موسی! دنیا سرای عقوبت است و آن را نفرین شده قرار دادم. همه چیز در آن نفرین شده است، جز آنچه که برای من است. ای موسی! همانا بندگان صالح من در دنیا به اندازه دانش خود زهد می‌ورزند و دیگران به اندازه نادانی خویش بر آن رغبت می‌کنند و هیچ یک از بندگان من که دنیا را در نظر بزرگ دارد، چشمش روشن نمی‌شود و هیچ کس آن را کوچک نمی‌شمرد مگر اینکه از آن بهره‌مند می‌شود. «۲»

(۲) امام صادق (ع) می‌فرموده است، اگر بتوانید که معروف نشوید، چنان کنید، که بر تو چه زیان می‌رسد که مردم تو را نستایند؟ و برای تو چه زیان دارد که چون در پیشگاه خداوند ستوده باشی، در نظر مردم نکوهیده باشی؟ (۳) علی (ع) می‌فرموده است، در دنیا خیری نیست مگر برای دو کس، آن کس که هر روز نیکی بیفزاید و آن کس که بتواند خطای خود را با بازگشت به خدا جبران کند و چگونه ممکن است توبه کسی پذیرفته شود و به خدا سوگند، اگر چنان سجده کند که گردنش شکسته شود، خدا توبه او را جز به دوستی و ولایت ما خاندان نخواهد پذیرفت. «۳»

(۴) مسیح (ع) می‌فرموده است، مثل دنیا و آخرت، مثل مردی است که دارای دو معشوقه باشد که هر گاه یکی را راضی کند، دیگری بر او خشم می‌گیرد.

(۵) به پیامبر (ص) گفته شد، آدمی در دنیا چگونه باید باشد؟ فرمود: کمر بسته و دامن به کمر زده، همچون کسی که در پی کاروان است. پرسیدند: مدت اقامت در دنیا چند است؟ فرمود: به اندازه زمان شخص عقب مانده از کاروان تا به آن برسد.

پرسیدند: فاصله میان دنیا و آخرت چه اندازه است؟ فرمودند: به اندازه چشم بر هم زدنی. «۴»

(۶) خداوند عز و جل فرموده است «گویی آن روز که ایشان آنچه را وعده داده

(۱). به نقل از امالی صدوق، در بحار الانوار، ص ۲۸۸، ج ۱۴، آمده است. م.

(۲). در الجواهر السنیة، شیخ حر عاملی، ص ۶۰، آمده است. م.

(۳). این هر دو روایت از امالی صدوق، صفحات ۱۱۹ و ۳۹۵، در بحار الانوار، ص ۱۰۹، ج ۷۰ و ص ۱۶۷، ج ۲۷، آمده است. م.

(۴). از این جا تا آخر این مبحث، بدون ذکر اشعار در بحار الانوار، ص ۱۲۳، ج ۷۳، آمده است. م.

شده‌اند، می‌بینند جز ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند.» تا آخر آیه سی و پنجم سوره چهل و ششم (احقاف).

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: دنیا چون خوابهای خوش خفتگان است، با این تفاوت که دنیا داران را بر اعمال خود جزا و سزا می‌دهند. «۱»

(۲) و گفته شده است که پیامبر (ص) از کنار لاشه بزغاله‌یی که در راه افکنده بودند عبور فرمودند، به یاران گفتند: آیا می‌بینید که این لاشه برای صاحبش چه بی‌ارزش است؟ سوگند به خدا که دنیا در نظر خداوند، خوارتر از این لاشه است در نظر صاحبش. «۲»

(۳) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: دنیا سرای کسی است که او را سرای دیگر نباشد و مال کسی است که او را مال دیگر نباشد. آن کس که عقل ندارد، برای دنیا مال می‌اندوزد و آن را که فهم نیست، شهوات دنیا را می‌طلبد و آن را که علم نیست، بر دنیا ستیز می‌کند و آن را که فقه نیست، بر آن رشک و حسد می‌ورزد و آن را که یقین نیست، برای دنیا کوشش می‌کند.

(۴) و روایت است که پیامبر (ص) این آیه را تلاوت فرمود «آیا کسی که خدای سینه‌اش را برای اسلام گسترده است و او بر پرتوی از خدای خود است.» آیه ۲۲ سوره ۳۹ (زمر).

(۵) و سپس فرمودند: چون پرتو بر دل افتد، دل گشاده و گسترده می‌شود. گفتند:

ای رسول خدا! آیا برای آن نشانه‌یی است که شناخته شود؟ فرمودند: آری، خویشتن را از سرای فریب کندن، و بازگشت به سرای جاودانه و آماده شدن برای مرگ پیش از فرا رسیدن آن. «۳»

(۶) و همان حضرت به ابن عمر فرمودند: در دنیا چنان باش که گویی غریب یا رهگذری و خویشتن را در شمار مردگان بشمار.

(۷) شاعر چنین سروده است:

«غریب باش و جهان را رهگذری پندار و در همه روزگار خویشتن را از

---

(۱). این گفتار در احیاء علوم الدین، ص ۱۷۲۵، چاپ دار الشعب مصر، آمده است. م.

(۲). روایتی نظیر این، با اندک تفاوت لفظی، در اصول کافی، ص ۱۲۹، ج ۲، و مستدرک حاکم، ص ۳۰۶، ج ۴، آمده است. م.

(۳). مستدرک حاکم، ص ۳۱۱، ج ۴. م.

مردگان بشمار و دنیا را دور افکن و به سرای فریب پناه مبر.»

(۱) شاعری دیگر چنین سروده است:

«طالب دنیا را هر چند عمرش دراز باشد و از دنیا به نعمتها و شادی برسد، همچون کسی می‌بینم که ساختمانی بسازد و آن را به انجام رساند و همین که تمام شود، ویران گردد.»

(۲) دیگری چنین سروده است: «ای کسی که از دنیا خواستگاری می‌کنی، از خواستگاریش کناره بگیر تا سلامت مانی. همانا کسی که زن بسیار فریب را به همسری گزیند، عروسی او به سوگواری نزدیک است. «۱»»

(۳) دیگری چنین سروده است:

«بزودی از این پس هر چه زنده بمانم به قوت روزانه قناعت می‌کنم و در پی فزونی مال نخواهم بود. چنین فرض کن که دنیا به سوی تو آید، مگر سرانجام آن نیستی نیست؟

دنیای تو، همچون سایه‌یی است که اندکی بر تو سایه افکند و سپس روی به نیستی نهد.»

(۴) ابو العتاهیه چنین سروده است: «۲» «اندوههای تو با زندگی پیوسته است و زندگی را جز با اندوه سپری نمی‌کنی. شیرینی دنیای تو زهر آلوده است و انگبین را نمی‌خوری مگر آمیخته با زهر. چون در نعمتی هستی آن را با عبادت پاس دار که گناهان، نعمتها را زایل می‌کند. چون کاری تمام شود، نفع آن نزدیک می‌شود و منتظر از میان رفتن باش، همین که گویند تمام شد. «۳»»

(۵)

مجلس هفتاد و هشتم در اندوه و گریستن از بیم خدا

(۶) خداوند متعال در آیه ۱۷۰ سوره آل عمران فرموده است «از آنان مترسید و اگر مؤمنید از من بترسید.»

---

(۱). دو بیت بالا و این دو بیت در احیاء علوم الدین غزالی، ص ۱۷۱۴، چاپ دار الشعب مصر، هم آمده است. م.

(۲). اسماعیل بن قاسم معروف به ابو العتاهیه، متولد ۱۳۰ و درگذشته ۲۱۱ هجری، از شاعران بزرگ و پیوسته درگاه بنی عباس است. برای اطلاع از شرح حال و نمونه‌های شعر او در کتابهای بسیار کهن، مراجعه فرمایید به طبقات الشعرا، ابن معتز، ص ۲۲۷، چاپ دار المعارف مصر، به اهتمام عبد الستار احمد فراج، و به الشعر و الشعراء، ابن قتیبه، ص ۶۷۵ چاپ ۱۹۶۹، بیروت. م.

(۳). بیت آخر، مثل سایر در بسیاری از کتابها، از جمله تاریخ بیهقی، ص ۲۴۷، چاپ مرحوم دکتر علی اکبر فیاض، آمده است. م.

(۱) و در بخشی از آیه ۵ سوره پنجم (مائده) فرموده است «از ایشان مترسید و بترسید از من.»

و در بخشی از آیه ۵۲ سوره شانزدهم (نحل) فرموده است «می‌ترسند از پروردگارشان از بالای خود.» و در بخشی از آیه ۲۲ سوره سیزدهم (رعد) فرموده است: «می‌ترسند از پروردگارشان و بیم دارند از بدی حساب.»

(۲) و در بخشی از آیه ۹۰ سوره بیست و یکم (انبیاء) فرموده «از راه بیم و امید ما را فرا می‌خوانند و برای ما خضوع‌کنندگانند.»

(۳) و در بخشی از آیه ۷۷ سوره بیست و هشتم، ضمن بیان قوم قارون چنین فرموده است «شادی مکن که خداوند بسیار شادی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد.»

و در آیه ۵۹ سوره پنجاه و سوم (نجم) فرموده است «آیا از این سخن شگفت می‌کنید و می‌خندید و نمی‌گریید.»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر چشمی روز رستاخیز گریان است مگر سه چشم، چشمی که از بیم خدا بگرید و چشمی که از کارهای حرام چشم پوشی کند و چشمی که در راه خدا شب را باز و بیدار بماند. «۱»

(۵) امام باقر (ع) فرموده است: سلیمان بن داود (ع) گفته است، همه چیزها که به مردم داده شده و داده نشده است به ما عنایت شده است و آنچه که مردم می‌دانند و نمی‌دانند به ما آموخته شده است و هیچ چیز را برتر از بیم خدا در نهان و آشکار، و میانه روی در توانگری و نیازمندی، و گفتن سخن حق در راه خدا، در حال خشم و رضا، و تضرع در همه حال به سوی خدا، نمی‌دانیم. «۲»

(۶) امام صادق (ع) فرموده است، شگفت می‌کنم از کسی که از چهار چیز بیم داشته باشد، چگونه به چهار چیز پناه نمی‌برد، تعجب می‌کنم از کسی که می‌ترسد، چگونه به ذکر «حسبنا الله و نعم الوکیل» پناه نمی‌برد، که شنیدم خدای عز و جل در پی آن فرمود «به نعمت و فضلی از خدا رسیدند که هیچ بدی به آنان نمی‌رسد.»، و شگفت می‌کنم از کسی که اندوهگین است، چگونه به این گفتار خداوند پناه نمی‌برد که فرموده است «لا اله الا انت، سبحانک انی کنت من الظالمین» و خداوند در پی آن می‌فرماید «پس او را از اندوه رهانیدیم و این چنین مؤمنان را نجات می‌دهیم.» و شگفت می‌کنم از کسی که نسبت به او مکر و خدعه شده است چگونه به این گفتار

---

(۱). اصول کافی، ص ۲۳۴، ج ۴، چاپ اسلامیه. م.

(۲). در بحار الانوار، ص ۱۳۰، ج ۱۴، به نقل از خصال صدوق، آمده است. م.

خداوند که می‌فرماید «و کار خود را به خداوند وامی‌گذارم که خداوند بینای بر بندگان است» پناه نمی‌برد، زیرا خداوند در پی آن فرموده است «و خداوند او را از همه بدیها که اندیشیده بودند مصون داشت.»، و تعجب می‌کنم از کسی که دنیا و زیور آن را می‌خواهد چگونه به این گفتار خداوند پناه نمی‌برد که فرموده است «آنچه خداوند می‌خواهد و هیچ نیرو و قوتی نیست مگر به خداوند.»، و در پی آن می‌فرماید «بر فرض که مرا از خودت دارای مال و فرزند کمتری می‌بینی، چه بسا که خداوند بهتر از باغ تو به من ارزانی فرماید. «۱»»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، نسبت به خداوند امیدوار باش، چنان امیدی که تو را به سرپیچی از فرمان او نکشد و از خداوند بیم داشته باش، چنان بیمی که تو را از رحمتش ناامید نگرداند. «۲»

(۲) همان حضرت فرموده است، گریه‌کنندگانی که بسیار گریسته‌اند، پنج تن هستند، آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه دختر محمد (ص) و علی بن حسین (ع). اما آدم (ع) بر دوری از بهشت چندان گریست که بر روی دو گونه‌اش دو آبراهه اشک آشکار شد، و یعقوب (ع) بر فراق یوسف چندان گریست که بینایی چشمش از میان رفت و به او گفته شد، به خدا سوگند همواره یوسف را یاد می‌کنی تا آنجا که بیمار شوی یا از هلاک‌شدگان باشی، و یوسف چندان بر فراق یعقوب گریست که زندانیان به او گفتند یا شب گریه کن و روز آرام بگیر یا روز گریه کن و شب آرام بگیر و او با آنان همین گونه قرار گذاشت. و فاطمه (ع) بر فراق رسول خدا (ص) چندان گریست که مردم مدینه به ستوه آمدند و پیام دادند ما را از بسیاری گریه خود به ستوه آوردی و آن بانوی بزرگوار به مقبره شهیدان (احد) می‌رفت و آنجا هر چه می‌خواست می‌گریست و سپس بر می‌گشت. اما علی بن حسین (ع) بر امام حسین (ع) بیست تا چهل سال گریست و هیچ گاه خوراکی مقابل ایشان نمی‌نهادند مگر آنکه می‌گریست تا آنجا که یکی از بردگانش گفت: ای پسر رسول خدا! فدایت گردم، من بر تو بیم دارم که هلاک شوی. فرمود:

همانا اندوه و شکایت خود را به خدا می‌برم و من از خداوند چیزها می‌دانم که شما

(۱). در خصال صدوق، ص ۲۰۶، ج ۱، و ضمن تفسیر آیه ۳۸ سوره کهف در تفاسیر، از جمله در تفسیر برهان، ص ۴۲۹، ج ۲، آمده است. م.

(۲). در امالی صدوق، ص ۱۰، و از همین روضة الواعظین در مشکاة الانوار، ص ۱۱۸، آمده است. م.

نمی‌دانید. وانگهی هیچ گاه کشتارگاه و چگونگی به خاک و خون کشیده شدن فرزندان فاطمه (ع) را به یاد نمی‌آورم مگر اینکه عقده، گلویم را می‌فشرد. «۱»

موسی (ع) عرضه داشت: پروردگارا! پاداش کسی که از بیم تو بگرید و چشمش اشک بریزد چیست؟ فرمود: ای موسی! چهره‌اش را از سوزش آتش رستاخیز محفوظ و او را از بیم بزرگ در امان می‌دارم. «۲»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: چون مرگ حضرت امام حسن مجتبی فرا رسید، شروع به گریستن فرمود. گفتند: ای پسر رسول خدا! با وجود قرب منزلت خود به پیامبر (ص) که در باره تو چنان فرموده‌اند و با آنکه بیست بار پیاده حج گزارده‌ای و سه بار اموال خود را با خدای خود تقسیم کرده‌ای که حتی یک لنگه کفش را داده‌ای و لنگه‌یی را نگهداشته‌ای، باز هم گریه می‌کنی؟ فرمود: آری، بر دو چیز می‌گریم، نخست بیم رستاخیز و دوم فراق دوستان. «۳»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: مردی از امت خود را در خواب دیدم که کارنامه‌اش به سوی دست چپش می‌رفت. بیم او از خداوند کارنامه‌اش را بگرفت و در دست راستش نهاد و مردی دیگر از امت خود را دیدم که به سوی آتش برده می‌شود، اشکهایی که از بیم خدا ریخته بود او را از آتش نجات داد. «۴»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس چشمش از بیم خدا اشک فشاند، در برابر هر قطره اشکش برای او در بهشت کاخی آراسته به مروارید و جواهر ساخته می‌شود که در آن نعمتهایی است که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و بر دل هیچ کس خطور نکرده است.

(۴) امام صادق فرموده است، ممکن است گاه فاصله میان بنده‌یی تا بهشت بیش از فاصله زمین تا عرش باشد به سبب گناهانش، و اگر او از بیم خدای عز و جل و پشیمانی بگرید، چنان فاصله‌اش با بهشت نزدیک می‌شود که چون پلکش به تخم چشمش.

(۱). به نقل از خصال صدوق، در بحار الانوار، ص ۱۵۵، ج ۴۳، آمده است. م.

(۲). به نقل از توحید صدوق، در الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیه، شیخ حر عاملی، ص ۵۵، آمده است. م.

(۳). در امالی صدوق، مجلس ۳۹، ذیل حدیث شماره نهم و در تذکرة الخواص سبط ابن جوری، ص ۲۱۲، نظیر این، آمده است. م.

(۴). فضائل الاشهر الثلاثه، ص ۱۱۳. م.

ص:۷۱۲

(۱) پیامبر فرموده‌اند، خداوند متعال چنین فرموده است: سوگند به عزت و جلال خودم که بنده خود را دو بیم نمی‌دهم و برای او دو امان فراهم نمی‌کنم، اگر در دنیا از خوف من در امان باشد، روز قیامت او را در بیم می‌اندازم و اگر در دنیا از من بیم داشته باشد در آخرت امانش می‌دهم. «۱»

(۲) مردی از انصار می‌گوید: روز بسیار گرمی، پیامبر (ص) در سایه درختی نشسته بودند. مردی آمد و جامه از تن بیرون آورد و شروع به غلتیدن بر روی ریگهای گرم کرد. گاه پشت و گاه شکم و گاه پیشانی خود را بر خاک و ریگ می‌نهاد و می‌گفت:

ای نفس! مزه گرما را بچش که آنچه در محضر خداوند است، به مراتب سخت‌تر از این است که من با تو انجام می‌دهم. پیامبر (ص) به آنچه او می‌کرد، می‌نگریستند و چون آن مرد جامه پوشید، اشاره فرمودند و او را فرا خواندند. چون آمد، پرسیدند:

ای بنده خدا! کاری انجام دادی که ندیده بودم کسی دیگر از مردم انجام دهد. چه چیزی تو را بر این کار واداشت؟ گفت: بیم از خداوند مرا به این کار واداشت و به نفس خویش گفتم، بچش که آنچه در محضر خداوند است، بیش از این است که من نسبت به تو انجام دادم. پیامبر فرمودند: همانا از خدای خود آنچنان که سزاوار است می‌ترسی و همانا خدایت به اهل آسمان به این کار تو مباهات می‌ورزد. سپس به یاران خود گفت: ای حاضران! به این دوست خود نزدیک شوید تا برای شما دعا کند. آنان نزدیک شدند و او دعا کرد و چنین عرضه داشت: پروردگارا! کار ما را بر هدایت استوار کن و توشه ما را تقوی، و بهشت را جایگاه بازگشت ما قرار بده. «۲»

(۳) امام سجاد (ع) فرموده است، ای آدمی زاده! تا آنگاه که برای تو پند دهنده‌ای از نفس تو وجود دارد و با همت خویش کار خود را محاسبه می‌کنی و خوف، جامه زیرین و اندوه، جامه رویی تو است به خیر خواهی بود. ای آدمی زاده! همانا که تو می‌میری و برانگیخته می‌شوی و از کار تو می‌پرسند. برای آن پاسخ آماده دار «۳».

(۴) پیامبر فرموده‌اند: هر کس بر گناه خود چندان گریه کند که اشکهایش بر ریشش (چهره‌اش) روان شود، خدای چهره‌اش را بر آتش حرام می‌فرماید.

---

(۱). خصال، ص ۳۹، ج ۱. م.

(۲). امالی صدوق، ص ۲۵۷، و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۳۷۸، ج ۷۰، آمده است. م.

(۳). امالی طوسی، ص ۱۱۴، و به نقل از آن در بحار الانوار، ص ۳۶۷، ج ۷۰، آمده است.

(۱) و نیز فرموده‌اند: هر کس از بیم خدا به اندازه بال مگس از چشمش اشک بیرون آید، خداوند او را از بیم بزرگ در امان می‌دارد.

(۲) و فرموده‌اند: چون مردم به دیدار داود (ع) می‌آمدند، او را بیمار می‌پنداشتند و حال آنکه او را بیماری‌یی جز ترس از خداوند و آزرم از او نبود.

(۳) و فرموده‌اند: بنده مؤمن میان دو بیم است، یکی بیم روزگار گذشته که نمی‌داند خداوند نسبت به آن با او چه خواهد فرمود و دیگر روزگار باقی مانده از زندگیش که نمی‌داند خداوند برای او چه مقدر فرموده است. باید آدمی از خویش برای خویش توشه برگیرد و از دنیای خود برای آخرت توشه بردارد که سوگند به آن کس که جان من در دست اوست، پس از مرگ عذر خواهی وجود ندارد و پس از دنیا فقط دو سرای است، بهشت و دوزخ. «۱»

(۴) امام علی بن الحسین (ع) چنین سروده است:

«پادشاهی توانگر که قضای او باز نمی‌گردد، دانای کارگزاری که فرمانش روان و چیره است. هر عزیزی در قبال عزت او چهره بر خاک می‌ساید و هر دولتمندی در قبال خدای بزرگ کوچک است.

همانا پادشاهان سرکش در قبال عزت صاحب عرش خاشع و تسلیم و کوچکند.

خداوند با توجه به آنچه از گرفتاری‌های دنیا که می‌بینی، فرمان به رها کردن آن و زهد و پارسایی داده است. پس تلاش و کوشش کن و غافل مباش که زندگی تو از میان رونده است و تو به جهان دیگر و وادی مرگ خواهی رفت.

و دنیا را مجوی که بر فرض به آنچه از آن می‌جویی برسی، وصول به آن هم برای تو زیان بخش است.» «۲»

(۵) دیگری سروده است:

«ای نفس! کوشش کن و آماده شو برای روزی که در آن روز از همسر کاری

---

(۱). در اصول کافی، ص ۷۰، ج ۲، با اندک تفاوتی، و نیز در بحار الانوار، ص ۳۶۷، ج ۷۰، آمده است. م.

(۲). در البداية و النهايه ابن كثير، ص ۱۰۹، ج ۹، اين ابيات از قول ابن عساكر به حضرت سجاد نسبت داده شده است. ابيات مذكور كه مفصل است به همت استاد محمد مهدى خرسان مصحح محترم جلد ۴۶ بحار الانوار، در پاورقى صفحات ۸۳ تا ۸۷ همان جلد، استخراج شده است. م.

ص:۷۱۴

ساخته نيست و پدر و مادر مهربان به تو مهرى نمى‌ورزند و دسته و گروه تو را پناه نمى‌دهد.»

(۱)

مجلس هفتاد و نهم در فضيلت فقر و به اندازه كفاف داشتن و نظاير آن

(۲) خداوند در بخشى از آيه ۲۷۵ سوره دوم فرموده است «از براى درويشانى است كه در راه خداوند محاصره و باز داشته شده‌اند».

(۳) در بخشى از آيه ۵۲ سوره ششم (انعام) فرموده است «و آنان را كه پروردگارشان را بامداد و شامگاه فرا مى‌خوانند، طرد مكن.»

(۴) و در بخشى از آيه ۲۷ سوره هيجدهم (كهف) فرموده است «و شكيبا گردان نفس خويش را با آنان كه فرا مى‌خوانند پروردگارشان را در بامداد و شبانگاه و مى‌خواهند رضايت او را.»

(۵) و در آيه ۱۶۴ سوره دوم فرموده است «اى مردمان! بخوريد از آنچه در زمين است حلال و پاكيزه و پيروى مكنيد گامهاى شيطان را كه همانا او براى شما دشمنى آشكار است.»

(۶) و در آيه ۱۶۷ همان سوره فرموده است «اى آنان كه ايمان آورده‌ايد، بخوريد از پاكيزه‌هايى كه به شما روزى كرديم و خدا را شكر گزاريد، اگر او را مى‌پرستيد.»

(۷) و در آيه بيستم سوره مزمل فرموده است «مى‌داند كه بزودى ممكن است گروهى از شما بيماران باشند و گروهى در حال رفت و آمد در زمين و جستجو از فضل خداوند باشند و ديگران در راه خدا جهاد كنند.»

خداوند متعال ميان كسانى كه كسب و بازرگانى مى‌كنند و مجاهدان درجه‌يى مساوى بيان فرموده است.

(۸) و خداوند متعال در آيه ۳۰ سوره هفتم (اعراف) فرموده است «و بخوريد و بياشاميد و اسراف مكنيد كه او مسرفان را دوست نمى‌دارد.»

(۹) و خداوند متعال در آیه ۱۳۰ سوره بیستم (طه) به پیامبرش فرموده است «و چشمهای خود را مگشای به سوی آنچه کامیاب کردیم به آن اصنافی از ایشان را از خوشی زندگانی این جهانی تا آنان را مفتون سازیم در آن و روزی پروردگار تو بهتر و پاینده‌تر است.» و در آیه بعد فرموده است «و فرمان بده کسانت را به نماز و

صبر کن بر آن. ما از تو روزی نمی‌خواهیم که ما تو را روزی می‌دهیم و انجام نیک از پرهیزکاران است.»

(۱) امام کاظم (ع) فرموده است، پیامبران و فرزندان و پیروان واقعی ایشان به سه خصلت اختصاص دارند، دردمندی در بدنها و بیم از پادشاهان و تنگدستی. «۱»

(۲) امام رضا (ع) فرموده است، هر کس مسلمان تنگدستی را ببیند و بر او آن گونه که به ثروتمند سلام می‌دهد، سلام ندهد، خدا را روز قیامت در حالی ملاقات می‌کند که خداوند بر او خشمگین خواهد بود. «۲»

(۳) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، فقر و تنگدستی آدم زیرک را از بیان برهان خودش الکن و گنگ می‌کند. آدم تنگدست در شهر خویش هم غریب است.

خوشا به حال کسی که رستاخیز را یاد می‌کند و برای حساب عمل می‌کند و به میزان روزی و کفایت قناعت می‌کند. توانگر در غربت، گویی در وطن خویش است و تنگدست در وطن خویش، گویی در غربت است. قناعت، مالی است که نابود نمی‌شود. تنگدستی، مرگ بزرگ است. خداوند سبحان در اموال توانگران به اندازه روزی مستمندان وظیفه مقرر فرموده است. هیچ فقیری گرسنه نمی‌ماند مگر آنکه توانگر از پرداخت وظیفه خودداری کند. فروتنی توانگران برای نیازمندان چه نیکوست به شرط آنکه برای کسب رضای خداوند باشد و بهتر از آن بی‌اعتنایی نیازمندان به توانگران است، برای نشان دادن توکل بر خداوند. قناعت، گنج بی‌پایان است. «۳»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس مرد یا زن مؤمنی را به سبب فقر و تنگدستی او تحقیر کند، خداوند روز رستاخیز او را نخست به همگان معرفی و سپس رسوا می‌کند. «۴»

(۵) پیامبر فرموده‌اند: پروردگارا! مرا مسکین زنده بدار و مسکین بمیران. و در گروه مسکینان محشور فرمای. «۵»

پیامبر (ص) فرموده‌اند: پروردگارا! مرا مسکین زنده بدار و مسکین بمیران و

---

(۱). بحار الانوار، ص ۴۶، ج ۷۰. م.

(۲). امالی، صدوق، ص ۲۵۶. م.

(۳). در نهج البلاغه، چاپ مرحوم فیض الاسلام، صفحات ۱۰۷۹، ۱۱۰۳، ۱۱۵۶، ۱۲۳۲، ۱۲۶۷ و ۱۲۹۳، آمده است. م.

(۴). عیون اخبار الرضا، ص ۳۳، ج ۲. م.

(۵). به نقل از جامع الاخبار در بحار الانوار، ص ۴۹، ج ۷۲، آمده است. م.

(۱) گفته شده است مردی به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت: به خدا سوگند شما را در راه خدا دوست می‌دارم. فرمودند: اگر مرا دوست می‌داری، برای فقر آماده شو که فقر به سوی کسی که مرا دوست بدارد، شتابان‌تر از ریزش و حرکت سیل است. «۱»

(۲) و همان حضرت فرموده‌اند: به کسانی که از شما فروترند بنگرید و به کسانی که از شما فراترند منگرید که موجب آن می‌شود نعمتهای خدا را کوچک مشمارید. «۲»

(۳) و همان حضرت فرموده‌اند: چون خدای بنده‌یی را دوست بدارد، او را در دنیا گرسنه می‌دارد. گفتند: چگونه؟ فرمودند: در جایی که خوراک ارزان و خیر فراوان هم پیدا می‌شود دوست خدا گاه خوراکی که شکم خود را با آن سیر کند نمی‌یابد. و فرموده‌اند: درهای بهشت بر بینوایان و مستمندان گشوده است و رحمت خداوند بر آنان که مهربانند فرو می‌آید و خداوند از سخاوتمندان خشنود است. و فرموده‌اند:

فقر بر دو گونه است: فقر دنیا و فقر آخرت، فقر در این جهان بی‌نیازی آخرت است و بی‌نیازی در این جهان نیازمندی آخرت و هلاک و نابودی است.

(۴) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: به من وحی نشده است که مال بیندوزم و از بازرگانان باشم، ولی به من وحی شده است که به ستایش پروردگارت تسبیح بگوی و از سجده‌کنندگان باش و خدایت را تا آنگاه که مرگ به تو روی می‌آورد، پرستش کن. «۳»

(۵) لقمان به پسرش فرموده است: پسرک من! هیچ کس را به سبب کهنگی جامه‌اش تحقیر مکن که خدای تو و خدای او یکی است.

(۶) امام صادق (ع) فرموده است: چون روز قیامت فرا می‌رسد، دو بنده مؤمن که هر دو از اهل بهشت خواهند بود برای حساب می‌ایستند، یکی فقیر در دنیا و دیگری توانگر. فقیر می‌گوید: پروردگارا! من برای چه اینجا بایستم و سوگند به عزت خودت می‌دانی که مرا به ولایتی نگماشتی که در آن دادگری یا ستم کرده باشم و مالی به من ارزانی نفرمودی که حق آن را پرداخته یا نپرداخته باشم و روزی من هم که فقط به اندازه کفایت می‌رسید و تو خود می‌دانی و چنین مقدر فرموده بودی. خدای جل و جلاله می‌گوید: بنده‌ام راست می‌گوید، رهایش کنید به بهشت برود.

(۱). در بحار الانوار، ص ۴، ج ۷۲، آمده است. م.

(۲). نظیر این در علل الشرائع، ص ۲۴۶، ج ۲، هم آمده است. م.

(۳). از ابن منذر و حاکم و دیلمی در محجة البیضاء، ص ۱۴۴، ج ۳، آمده است. م.

دیگری همچنان عرق ریزان می‌ماند و از او چندان عرق جاری می‌شود که اگر چهل شتر بیاشامند، سیراب می‌شوند و سپس به بهشت وارد می‌شود. آن مرد فقیر از او می‌پرسد: چه چیز تو را معطل داشت؟ می‌گوید: طول بررسی حساب، مرتب در مورد یکی پس از دیگری مورد پرسش واقع می‌شدم و آمرزیده می‌گردیدم و از چیز دیگر پرسیده می‌شدم تا آنکه سرانجام خداوند به رحمت خود مرا پوشاند و به توبه‌کنندگان ملحق فرمود. تو کیستی؟ می‌گوید من همان فقیری هستم که هم اکنون در حساب با تو بودم. می‌گوید: آری، نعمتها چهره‌ات را شاد و دگرگون ساخته است.

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، پاک نکردن تارهای عنکبوت از خانه و ادرار کردن در حمام و چیز خوردن در حال جنابت و خلال کردن به چوب شوره گز و شانه زدن ایستاده و باقی گذاردن خاکروبه در خانه و سوگند دروغ و زنا کردن و آزمندی و خوابیدن میان نماز مغرب و عشاء و خوابیدن پیش از طلوع خورشید و عادت به دروغ و بسیار گوش دادن به آواز خوش و چیزی عطا نکردن به فقیر مرد در شب و ترک اندازه نگهداشتن و گسستن پیوند خویشاوندی، موجب فقر و تنگدستی است. سپس فرمودند، آیا حالا به شما از چیزهایی که بر روزی می‌افزاید خبر دهم؟

گفتند: آری، فرمود: جمع میان دو نماز و خواندن تعقیب پس از نماز صبح و عصر و رعایت پیوند خویشاوندی و طلب آمرزش و جارو کردن کنار خانه و همراهی با برادر دینی و صبح زود در طلب روزی رفتن و امانت داری و سخن حق گفتن و پاسخ موذن را دادن (همخوانی با موذن) و سخن نگفتن در مستراح و ترک آزمندی و سپاسگزاری از منعم و پرهیز از سوگند دروغ و شستن دست (وضو گرفتن) پیش از خوراک خوردن و خوردن ریزه‌های نان و خوراک که در سفره ریخته است روزی را می‌افزاید و هر کس در روز سی بار سبحان الله بگوید، خداوند هفتاد نوع گرفتاری را از او برطرف می‌فرماید که آسان‌تر آن فقر است. «۱»

(۲) عیاشی (عباسی) از حضرت رضا در باره چگونگی هزینه بر عیال سؤال کرد.

فرمودند: بین دو مکروه. گوید، گفتم: فدایت گردم، نفهمیدم. فرمود: خدایت رحمت کناد! مگر نمی‌دانی که خداوند اسراف و امساک را خوش نمی‌دارد و فرموده است

(۱). در خصال صدوق، ص ۲۷۷، ج ۲، و ص ۹۳، ج ۱، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

«و آنان که چون انفاق کنند نه اسراف می‌ورزند و نه امساک می‌کنند و میان آن در حد اعتدال باشند.» «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: از کلاغ سه خصلت را بیاموزید، جفت‌گیری پوشیده و پرهیز و سحرگاه در طلب روزی بیرون شدن. «۲»

(۲) و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس صبح کند در حال سلامت جسم و امنیت خاطر و داشتن روزی روزانه، گویی همه دنیا برای او آماده است. ای پسر جشعم! برای تو از دنیا همان مقدار که گرسنگی تو را جلوگیری کند و جامه‌یی که برهنگی تو را بپوشاند و حجره‌یی که بر سرت سایه افکند، کافی است و اگر چهار پایی هم برای سواری داشته باشی چه بهتر و گر نه نان و نمکی کافی است و در مورد چیزهای دیگر بر تو حساب و عذاب است. «۳»

(۳) همان حضرت فرموده‌اند: قناعت، گنجی است که فنا نمی‌پذیرد. و فرموده‌اند:

بی‌نیازی در فراوانی آبرو نیست، همانا بی‌نیازی، بی‌نیازی نفس است. «۴»

(۴) ذو القرنین گفته است: هر کس قناعت کند، از مردم روزگارش آسوده است و بر اقران خویش بیشی دارد.

(۵) مسیح (ع) فرموده است: آز را از دل خود بیرون کن تا بند از پایت بگسلد.

(۶) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: هیچ توانگر و فقیری نیست مگر آنکه روز قیامت آرزو می‌کند که ای کاش در دنیا فقط به اندازه روزی و کفاف می‌داشت. «۵»

(۷) عیص بن قاسم «۶» می‌گوید، به امام صادق (ع) گفتم: از قول پدرت روایتی نقل می‌شود که پیامبر (ص) هیچ گاه از نان گندم سیر نشده‌اند. آیا صحیح است؟ فرمود:

پیامبر (ص) هرگز نان گندم نخوردند و از نان جو هیچ گاه سیر نشدند. «۷»

---

(۱). در خصال صدوق، ص ۲۷۷، ج ۲، و ص ۹۳، ج ۱، چاپ آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۲). عیون اخبار الرضا، ص ۲۵۷، ج ۱. م.

(۳). در امالی طوسی، ص ۴۲، ج ۲، و امالی صدوق، مجلس ۶۱، آمده است. م.

(۴). به نقل از صحیح بخاری، ص ۱۸۸، ج ۸، در محجة البیضاء، ص ۳۳۹، ج ۷، آمده است. م.

(۵). به نقل از تمحیص، در بحار الانوار، ص ۶۶، ج ۷۲، آمده است. م.

(۶). برای اطلاع بیشتر از این راوی به رجال نجاشی، ص ۲۱۴، مراجعه فرمایید. م.

(۷). در امالی صدوق، ص ۹۲، و بحار الانوار، ص ۲۱۹، ج ۱۶، آمده است. م.

ص:۷۱۹

(۱) عایشه هم می‌گفته است، پیامبر (ص) تا هنگام رحلت هیچ گاه از نان جو هم سیر نشدند.

(۲) پیامبر (ص) می‌فرموده‌اند: پروردگارا! روزی محمد (ص) را به اندازه کفاف روزانه قرار بده. «۱»

(۳) عایشه می‌گفته است: همواره دنیا بر ما سخت و تیره بود تا آنکه پیامبر (ص) رحلت فرمودند. پس از رحلت ایشان دنیا بر ما فرو بارید، فرو باریدنی.

(۴) و گفته شده است که پیامبر (ص) تا هنگام رحلت هیچ گاه بر سفره رنگین ننشستند و هیچ گاه نانی که از آرد بیخته فراهم شده باشد، نخوردند. «۲»

(۵) حضرت علی بن ابی طالب (ع) از ابو جحیفه «۳» نقل می‌فرماید که می‌گفته است:

در حالی که از سیری باد گلو می‌زدم به حضور پیامبر رسیدم. فرمودند: باد گلویت را بگیر که آن کس از مردم که در دنیا سیرتر باشد، روز رستاخیز از همگان گرسنه‌تر است. «۴»

(۶) پیامبر (ص) فرموده‌اند: گرسنگی، پرتو حکمت و معرفت است و سیری، موجب دوری از خداوند است. دوستی درویشان موجب تقرب به خداوند است.

خود را سیر مکنید که نور معرفت در دلهای شما خاموش می‌شود و هر کس با خوراکی اندک بخوابد، فرشتگان سیه‌چشم بر گرد او شب زنده داری می‌کنند.

دلهای خود را با بسیار خوردن و آشامیدن نمیرانید، زیرا دلها هم چون گیاهان اگر بیش از اندازه آب بخورند، می‌میرند.

(۷) و از آن حضرت پرسیدند: چه چیزی بیشتر انسان را به جهنم می‌برد؟ فرمودند:

دو چیز میان تهی، شکم و فرج. «۵»

(۸) و فرموده‌اند: هر کس برای عیال خود در طلب حلال کوشش کند، در راه خداوند است و همانا طلب کسب حلال، واجب واجب است. «۶»

---

(۱). در محجة البیضاء، ص ۳۲۹، ج ۷، آمده است. م.

(۲). برای اطلاع از روایات دیگر در این زمینه به ترجمه طبقات، ص ۳۸۴، ج ۱، و ترجمه نهایة الارب، ص ۲۱۸، ج ۳، مراجعه فرمایید. م.

(۳). از اصحاب رسول خدا و امیر المؤمنین علی است. رک. به: اسد الغابه، ابن اثیر، ص ۱۵۷، ج ۵. م.

(۴). عیون اخبار الرضا، ص ۳۹، ج ۲. م.

(۵). عیون اخبار الرضا، ص ۳۸، ج ۲. م.

(۶). محجة البیضاء، ص ۲۰۱، ج ۳. م.

(۱) و فرموده‌اند: هر کس روزی حلال بخورد، فرشته‌یی بالای سرش می‌ایستد و تا هنگام فراغت او از خوردن، برایش آمرزش می‌طلبد و چون لقمه‌یی از حرام در شکم بنده قرار گیرد، همه فرشتگان آسمانها و زمین او را نفرین می‌کنند و تا چیزی از آن لقمه در درونش باشد خدای به او نمی‌نگرد و هر کس لقمه‌یی از حرام بخورد، همانا گرفتار خشم خداست. اگر توبه کند، خدای توبه‌اش را می‌پذیرد و اگر مرگ او را در رباید و توبه نکرده باشد، آتش بر او سزاوارتر است.

(۲) شاعر چنین سروده است:

«ای سرزنش‌کننده فقر! دلگیر مباش که اگر به دیده عبرت بنگری، عیب توانگری بیشتر است. از جمله برتری و شرف فقر بر توانگری، اگر با نظر درست بنگری، این است که تو برای رسیدن به ثروت مرتکب گناه می‌شوی و حال آنکه برای آنکه فقیر باشی، مرتکب نافرمانی خداوند نمی‌شوی.»

(۳) شافعی «۱» چنین سروده است:

«ای نفس! اگر به میزان کفاف و روزی بسنده کنی، همواره گرامی و بی‌نیازی.

آزمندی‌ها و آرزوها را از خود دور کن و رها ساز که چه بسیار آرزو که مرگ را فرا می‌آورد.»

(۴) دیگری چنین سروده است:

«آزمندی‌ها تو را از خانه جاودانگی (بهشت، رستاخیز) غافل می‌دارد و لذت زندگانی که وصول به آن سودبخش نیست و در حلال آن نقش حساب خورده است و حرام آن موجب رسیدن به زقوم (نام درختی است در دوزخ) در روز رستاخیز است.»

(۵)

مجلس هشتادم در آشکارا سلام دادن

(۶) خداوند متعال در آیه ۸۸ سوره چهارم (نساء) فرموده است «و چون تحیت

---

(۱). شافعی: محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع، یکی از ائمه چهارگانه فقه اهل سنت، متولد ۱۵۰ و درگذشته ۲۰۴ هجری است، در غزه فلسطین متولد، و در دو سالگی به مکه آورده شد و پنج سال پیش از مرگ به مصر رفت و همان جا درگذشت.

برای اطلاع بیشتر از شرح حال و آثارش و منابعی که در باره او نوشته‌اند، به الاعلام زرکلی، ص ۲۵۰، ج ۶ و در کتابهای فارسی به بحث مفصل نویسندگان نامه دانشوران ناصری که در صفحات ۲۷۲ تا ۳۲۶ جلد ۹ چاپ دوم است، مراجعه کنید. م.

داده شوید به تحیتی، پس تحیت دهید به بهتر از آن، یا همان گونه تحیت دهید.

به درستی که خداوند بر همه چیز محاسب است.»

(۱) و در آیه ۵۴ سوره ششم (انعام) فرموده است: «و چون کسانی که به آیتهای ما ایمان آورده‌اند پیش تو آیند، بگو سلام بر شما باد، پروردگار شما بر خویشتن رحمت را نوشته است.»

(۲) و در آیه ۶۱ سوره بیست و چهارم (نور) فرموده است: «پس چون به خانه‌ها درآیید، پس سلام کنید بر خودتان سلام کردنی از نزد خداوند فرخنده و پاکیزه.»

(۳) و در آیه ۹ سوره پنجاه و هشتم (مجادله) فرموده است: «و چون پیش تو آیند و تو را به چیزی تحیت گویند که خدایت آنچنان تحیت نفرموده است.»

(۴) روایت شده است که یهودیان پیش پیامبر آمدند و گفتند: السام علیک و سام در لغت ایشان به معنی مرگ است و پیامبر در پاسخ فرمودند و بر شما، و خداوند این آیه سوره مجادله را نازل فرمود. «۱»

(۵) و پیامبر فرموده‌اند: به هر کس که پیش از سلام دادن، سخنی بگوید، پاسخ مدهید و نیز فرموده‌اند: هیچ کس را تا سلام نداده است به خوراک خویش فرا مخوانید. «۲»

(۶) امام باقر (ع) فرموده است: سه چیز از درجات پسندیده و سه چیز از کفارات و سه چیز از بدبختی‌ها و سه چیز از خوشبختی‌هاست. آن سه چیز که درجه است، آشکار ساختن سلام و خوراک دادن به مردم و خواندن نماز شب در حالی که مردم خوابیده باشند، می‌باشد. و آن سه چیز که کفاره و موجب آمرزش و پوشش گناهان است، نیکو وضو گرفتن در صبحگاهان و شامگاهان سرد و رفتن روز و شب به نماز جماعت و محافظت بر حضور آن است. سه چیزی که از بدبختی‌هاست، بخل و امساک و هوای نفس حاکم و شیفتگی آدمی به خویشتن است. و آن سه که از خوشبختی‌ها و مایه‌های رستگاری است، بیم از خداوند در نهان و آشکار و میانه‌روی در حال توانگری و تنگدستی و گفتن کلمه حق در حال خشنودی و خشم است. «۳»

---

(۱). نظیر این گفتار در تبیان طوسی، ج ۹، ص ۵۴۶، و تفسیر مجمع البیان طبرسی، ج ۹ و ۱۰، ص ۲۵۰، آمده است. م.

(۲). خصال، صدوق، ج ۱، ص ۷۲، م.

(۳). در خصال، ج ۱، ص ۱۱۱، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است که رسول خدا از سلام دادن به چهار کس نهی فرمودند، بر مست تا هنگامی که مست است و بر کسی که پیکرتراش است و بر آن کس که نرد می‌بازد و بر آن کس که بازی چهارده «۱» می‌کند و من یکی دیگر را که پنجمی است می‌افزایم و می‌گویم بر شطرنج باز سلام مدهید. «۲»

(۲) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: بر شش تن شایسته نیست سلام داده شود و شش خصلت از خصلتهای قوم لوط است. اما آن شش تنی که سلام دادن بر آنان روا نیست، یهودیان و مسیحیان و نرد و شطرنج بازان و میگساران و نوازندگان بربط و طنبور و کسانی که با دشنام دادن به مادران شادی می‌کنند و شاعران هستند.

و آن چیزها که از خوی‌های قوم لوط است، مهره بازی (تیله بازی) و تلنگر زدن و جویدن سقز (آدامس) و دامن بر زمین کشیدن و باز گذاشتن دگمه‌های قبا و پیراهن است. «۳»

(۳) امام باقر (ع) فرموده است: بر یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان و بت پرستان و میزبانان میگساران و نرد و شطرنج بازان و فرومایگان و شاعرانی که به زنان شوهردار تهمت می‌زنند و بر نمازگزاران سلام مدهید- نمازگزاران، از این روی که نمی‌توانند پاسخ دهند، زیرا سلام دادن مستحب و پاسخ آن واجب است- و بر رباخواران و بر کسی که برای قضای حاجت نشسته است، و بر کسی که در گرمابه است و کسی که آشکارا گناه می‌کند نیز سلام مدهید. «۴»

(۴) همان حضرت فرموده است: فرشته‌یی از فرشتگان از کنار مردی که بر در خانه‌یی ایستاده بود گذشت. از آن مرد پرسید: چه چیزی تو را بر در این خانه بر پا داشته است؟ گفت: برادر دینی من است، خواستم بر او سلام دهم. فرشته پرسید:

آیا میان تو و او پیوند خویشاوندی است و یا برای نیازی آمده‌ای؟ گفت: نه میان من و او خویشاوندی است و نه برای حاجتی آمده‌ام، فقط حرمت برادری دینی است و من به خاطر پروردگار جهانیان، احوال او را می‌پرسم و سلام می‌دهم. فرشته گفت:

من فرستاده خداوند هستم، خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید همانا که به خاطر من چنین کردی و من بهشت را بر تو واجب کردم و از خشم خویش تو را معاف داشتم

---

(۱). بازی‌یی است که با چهارده مهره بازی می‌کنند. م.

(۲). در خصال، ج اول، صفحات ۱۱۱ و ۲۲۱ و ۲۹۴ و ۲۹۰ چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۳). در خصال، ج اول، صفحات ۱۱۱ و ۲۲۱ و ۲۹۴ و ۲۹۰ چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۴). در خصال، ج اول، صفحات ۱۱۱ و ۲۲۱ و ۲۹۴ و ۲۹۰ چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

و از آتش پناه دادم. معنی اینکه بنده‌یی به برادر دینی خود سلام می‌دهد این است که برای تو از سوی خود سلامت آرزو می‌کنم، مانند این گفتار خداوند است که می‌فرماید:

«فسلام لک من اصحاب الیمین» یعنی سلامت، و گفته شده است هنگامی که کسی به بنده مطیع و پرهیزگار سلام می‌دهد، معنای آن این است که او را به سبب فرمانبرداری از خداوند گرامی داشته و پاداش داده است و چون بر گنهکاران سلام می‌دهد، معنای آن این است که بیدار شو و غافل مباش. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: سلام، یکی از نامهای خداوند است. آن را میان خود آشکار سازید و همانا انسان مسلمان چون از کنار قومی بگذرد و بر ایشان سلام دهد، بر فرض که آنان پاسخ ندهند، کسی که از ایشان بهتر است و پاکیزه‌تر، پاسخ خواهد داد.

(۲) و همان حضرت فرموده‌اند: همانا ناتوان‌ترین مردم کسی است که از دعا کردن ناتوان باشد و بخیل‌ترین مردم کسی است که از سلام دادن بخل بورزد. «۲»

(۳) عمار بن یاسر (رضی الله عنه) می‌گفته است: سه چیز است که هر کس در خود فراهم آورد ایمان را در خود فراهم آورده است، بخشش در تنگدستی و انصاف دادن نسبت به خویشتن و سلام دادن به دانشمند و عالم. «۳»

(۴)

مجلس هشتاد و یکم در حیاء (آزرم)

(۵) خداوند در آیه ۱۰۷ سوره چهارم (نساء) فرموده است: «پوشیده می‌دارند از مردم و پوشیده نمی‌دارند از خدا».

(۶) و در آیه ۷ سوره پنجاه و هشتم (مجادله) فرموده است: «هیچ راز گفتنی میان سه کس نیست مگر اینکه او چهارمی ایشان است و هیچ پنج تنی مگر اینکه او ششمی ایشان است».

(۷) امام کاظم (ع) فرموده است: از مثالهای پیامبران که درود خدا بر همه‌شان باد!

---

(۱). در کافی، ج ۲، ص ۱۷۶، و بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۴۴، و امالی صدوق، ص ۱۹۹، آمده است. م.

(۲). این دو روایت در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۲۰۰، هم از همین کتاب نقل شده است. م.

(۳). به نقل از کتاب سید ناصح الدین در همان صفحه مشکاة الانوار، آمده است. م.

چیزی جز یک کلمه باقی نمانده است و آن این است که چون آزرم نمی‌کنی، هر چه می‌خواهی بکن، و این هم در مورد بنی امیه است. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: خداوند تبارک و تعالی، شهوت را ده بخش فرموده، نه بخش آن در زنان و یک بخش آن در مردان است و اگر چنین نبود که خداوند در آنان نه بخش از آزرم را هم قرار داده است، هر آینه به هر مردی نه زن چسبیده بود. «۲»

(۲) و همان حضرت فرموده است: حیا و آزرم ده بخش است، نه بخش آن در زنان و یک بخش آن در مردان است و چون دوشیزه به حد بلوغ می‌رسد و خون می‌بیند، دو بخش از آزرم او می‌رود و چون ازدواج می‌کند دو بخش دیگر آن از میان می‌رود و پنج بخش آن باقی می‌ماند. اگر تبهکاری کند، همه آزرمش از میان می‌رود و اگر پاکدامن بماند، آن پنج بخش باقی می‌ماند. «۳»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: ایمان برهنه و جامه آن آزرم و زیورش وفا و مروتش کار نیک و ستون و مایه بر پایی آن پارسایی است. «۴» و هر چیز را اساس است و اساس اسلام، محبت خاندان ماست. «۵»

(۴) امام صادق فرموده است: سه خصلت است که اگر کسی دارا نباشد، هرگز به خیر او امید نیست، آن کس که در نهان از خدا نترسد و آن کس که در پیری بیمی به دل راه ندهد و رعایت نکند و آن کس که از هیچ عیبی آزرم نکند.

(۵) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هرگز آزرم با چیزی همراه نیست مگر آنکه آن را می‌آراید و هرگز فحش و دریدگی همراه چیزی نیست مگر آنکه آن را آلوده می‌کند. «۶»

(۶) و همان حضرت فرموده‌اند: همانا هر دین را خوی و خصلتی است و چهره اخلاق اسلامی آزرم است.

(۷) و هم ایشان فرموده‌اند: آزرم از زندگان، از ایمان است، یا آزرم از ایمان

---

(۱). در خصال، صفحات ۱۳ و ۲۰۵ جلد اول چاپ آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۲). در خصال، صفحات ۱۳ و ۲۰۵ جلد اول چاپ آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۳). در خصال، صفحات ۱۳ و ۲۰۵ جلد اول چاپ آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۴). به نقل از امالی طوسی در بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۸۲، آمده است. م.

(۵). به نقل از محاسن برقی، در بحار الانوار، همان صفحه، همان جلد، آمده است. م.

(۶). امالی طوسی، ج ۱، ص ۱۹۳ م.

است و شخص مؤمن در بهشت خواهد بود. «۱»

(۱) و به پیامبر (ص) گفته شد: مرا نصیحت فرمایید. فرمودند: از خداوند چنان آزرم کن که از مردان صالح خویش آزرم می‌کنی. «۲»

(۲) و باز فرموده است: آزرم کنید از خدای، چنان که شایسته آزرم است. گفتند:

ای رسول خدا! ما آزرم می‌کنیم. فرمود: نه چنین است، که هر کس از خدای چنان که باید آزرم کند، سر خود و اندیشه‌اش را و شکم و اندرونش را حفظ کند و مرگ و پوسیده شدن را به یاد آورد، و هر کس آخرت را بخواهد، زیور این جهان را رها می‌کند و هر کس چنین کند، همانا که از خدای چنان که شاید و باید آزرم کرده است. «۳»

(۳) و گفته شده است: هر کس جامه آزرم بپوشد، عیبش بر مردم پوشیده می‌ماند. «۴»

(۴) شاعر چنین سروده است:

«هر گاه از سرانجام شبها (روزگار) نمی‌ترسی و آزرم نمی‌کنی، هر چه می- خواهی بکن، و حال آنکه به خدا سوگند در زندگی و دنیا چون آزرم از میان برود، خوشی باقی نمی‌ماند. آدمی تا گاهی که حیاء و شرم دارد و به نیکی زندگی می‌کند و تا حیاء باقی باشد، مهتری و بزرگی باقی است. چه بسیار گناه و زشتی که میان من و انجام آن، حیاء مانع شد و حیاء داروی آن بود و چون حیاء از میان برود، دوایی نیست.»

(۵) دیگری گفته است: «چه بسا کسی که از عشق او پیراهن دریده می‌شود و او را میان خانه از شدت حیاء بیمار می‌پنداری، ولی چون پرچم برافراشته می‌شود، او را زیر پرچم فرمانده می‌بینی.»

(۶)

مجلس هشتاد و دوم در ارتکاب قتل و زنا

(۷) خداوند متعال در آیه ۹۶ سوره چهارم فرموده است: «و کسی که مؤمنی را به

---

(۱). صورت دوم این روایت در اصول کافی، ج ۳، ص ۱۶۵، آمده است. م.

(۲). از همین کتاب در بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۹، آمده است. م.

(۳). به نقل از قرب الاسناد حمیری و امالی و خصال صدوق با اندک اختلافی در بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۳۳، آمده است. م.

(۴). نهج البلاغه، ص ۱۱۷۵، چاپ مرحوم فیض الاسلام. م.

عمد بکشد، جزایش جهنم است، جاودانه در آن.»

(۱) و در آیه ۳۵ سوره هفدهم (بنی اسرائیل) فرموده است: «و مکشید نفسی را که خداوند حرام کرده است مگر به حق.»

(۲) و در آیه ۳۴ همان سوره فرموده است: «و پیرامون زنا مگردید. به درستی که کاری زشت و راهی ناستوده است.»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: آدمی هرگز در پیشگاه خداوند گناهی بزرگتر از کشتن پیامبری یا امامی و ویران کردن کعبه‌یی که خداوند آن را قبله بندگان قرار داده است و ریختن نطفه خود در مورد حرام، انجام نداده است. «۱»

(۴) و همان حضرت فرموده‌اند: زمین هرگز به درگاه خدای خود چنان نمی‌نالد که از سه گناه، خون حرامی که بر آن ریخته شود یا آبی که از غسل زنا بر آن ریخته شود یا خوابیدن پیش از دمیدن آفتاب بر آن. «۲»

(۵) امام صادق (ع) فرموده است: خداوند به داود (ع) وحی فرمود که ای داود! به من شاد باش، و با یاد من لذت ببر و با مناجات با من بهره‌مند شو که بزودی خانه را از تبهکاران خالی می‌کنم و نفرین و لعنت خویش را بر ستمکاران قرار می‌دهم. «۳»

(۶) پیامبر (ص) فرموده‌اند: نابود شدن دنیا بر خداوند آسان‌تر از کشته شدن مؤمن است.

(۷) و همان حضرت فرموده‌اند: همانا که اگر ساکنان آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه در ریختن خون مؤمنی شریک باشند، خدای عز و جل همه را با روی به آتش می‌اندازد. «۴»

(۸) و فرموده‌اند: نخستین چیزی که روز قیامت مورد بررسی قرار می‌گیرد، خونهاست. «۵»

(۹) و فرموده‌اند: اگر کسی در خاور کشته شود و کسی در باختر به کشته شدن او راضی باشد، او هم همچون کسی است که او را کشته و در خونش شریک است.

---

(۱). در خصال صدوق، صفحات ۱۳۵ و ۱۵۱ جلد ۱ چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۲). در خصال صدوق، صفحات ۱۳۵ و ۱۵۱ جلد ۱ چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۳). به نقل از امالی صدوق، در الجواهر السنیه شیخ حر عاملی، ص ۹۲، آمده است. م.

(۴). نظیر آن در دعائم الاسلام، قاضی نعمان، ج ۲، ص ۴۰۲، و هم در ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صدوق، آمده است. م.

(۵). در عقاب الاعمال صدوق، ص ۳۲۶، چاپ استاد علی اکبر غفاری، آمده است. م.

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: خداوند متعال به موسی (ع) چنین وحی فرمود که به گروه بنی اسرائیل بگو از کشتن نفس حرام به غیر حق بر حذر باشید که هر کس از شما در دنیا کسی را بکشد، خداوند او را در آتش صد بار همان گونه که مقتول را کشته است، خواهد کشت. «۱»

(۲) امام باقر (ع) فرموده است: نخستین چیزی که روز قیامت مورد بررسی قرار می‌گیرد، خونهای مردم است. نخست دو پسر آدم را بر پا می‌دارند و میان آن دو قضاوت می‌شود و سپس دیگر قاتلان را محاکمه می‌کنند تا آنجا که هیچ کس از ایشان باقی نماند. پس از آن حساب دیگران را بررسی می‌کنند. روز رستاخیز مقتول، در حالی که خون خویش را به چهره قاتلش می‌پاشد، می‌آید و می‌گوید: این شخص مرا کشته است. به قاتل می‌گویند: تو کشنده اویی؟ و او نمی‌تواند هیچ سخنی را از خداوند پوشیده دارد. «۲»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است: هر کس اهمیت ندهد که چه می‌گوید و گفته می‌شود، با شیطان شریک است و هر کس اهمیت ندهد که مردم او را بدکاره بدانند، شریک شیطان است و هر کس از برادر مؤمن خود بدون اینکه میان آن دو ستمی واقع شده باشد غیبت کند، شریک شیطان است و هر کس به دوست داشتن حرام و شهوت زنا خشنود باشد، او هم شریک شیطان است و سپس فرمود: زنازاده را نشانه‌هایی است، نخست اینکه ما خاندان را دشمن می‌دارد. دوم آنکه به همان گناهی که از آن متولد شده است، علاقه دارد. سوم آنکه کار دین را سبک می‌شمرد. چهارم آنکه برای مردم بد محضر است و هیچ کس برای برادرانش بد محضر نیست، مگر آنکه در بستری غیر از بستر پدرش، نطفه‌اش بسته شده یا مادرش در عادت ماهانه به او باردار شده است. «۳»

(۴) همان حضرت فرموده است: چون چهار چیز آشکار شود، چهار چیز در نتیجه آن آشکار می‌شود، چون زنا معمول گردد، زلزله‌های سخت اتفاق افتد و چون زکات پرداخت نشود، چهار پایان نابود می‌شوند و چون حاکمان و قاضیان در قضاوت ستم

---

(۱). در صفحات ۳۲۶ و ۳۲۷ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال شیخ صدوق چاپ آقای علی اکبر غفاری آمده است. م.

(۲). در صفحات ۳۲۶ و ۳۲۷ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال شیخ صدوق چاپ آقای علی اکبر غفاری آمده است. م.

(۳). خصال، شیخ صدوق، صفحات ۲۰۵ و ۲۲۴، جلد اول همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

کنند، ریزش باران متوقف می‌شود و چون ذمه و پیمان را کوچک بشمرند، مشرکان بر مسلمانان پیروز می‌شوند. «۱»

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: آن کس که زنا کردن را دوست داشته باشد، اگر تصور کند حلال زاده است، دروغ پنداشته است.

(۲) پیامبر فرموده‌اند: هر کس با زنی مسلمان یا یهودی و مسیحی و زرتشتی، چه آزاد و چه کنیز، زنا کند و از گناه خویش توبه نکند و در حالی که بر آن اصرار بورزد بمیرد، خداوند در گورش سیصد دریچه می‌گشاید که از آنها مارها و کژدمها و اژدهاهای آتشین تا روز رستاخیز به سوی او می‌آیند و چون از گور خود برانگیخته شود، مردم از بوی بد بدنش سخت ناراحت می‌شوند و بدین گونه خود و عملش شناخته می‌شوند تا آنگاه که او را به آتش می‌برند. «۲»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: ای گروه مسلمانان! از زنا پرهیز کنید که در آن شش خصلت است، سه خصلت در این جهان و سه خصلت در رستاخیز. آن سه خصلت که در این جهان است، از میان بردن ارزش، و تنگدستی و نقصان عمر است و آنچه مربوط به آخرت است، خشم پروردگار عز و جل و بدی رسیدگی به حساب و جاودانگی در آتش است. سپس پیامبر (ص) فرمود: نفسهایشان آنان را گمراه کرده است که خداوند بر آنان خشم گیرد و در عذاب جاودانه بمانند. «۳»

(۴) و همان حضرت فرموده‌اند: چون زنا بسیار شود، مرگ ناگهانی بسیار خواهد شد. «۴»

(۵) امام صادق (ع) فرموده است: چون خداوند جهان را بر پا داشت، به موسی (ع) چنین وحی فرمود: که من در اثر کارهای پدران، پسران را پاداش می‌دهم، اگر نیک باشد، پاداش نیک و اگر بد باشد جزای بد. زنا مکنید که در نتیجه، با زنان شما زنا شود و هر کس پای در بستر مسلمانی نهد، پای در بسترش نهاده می‌شود. هر گونه که رفتار کنی، همان گونه با تو رفتار می‌شود. «۵»

---

(۱). خصال، شیخ صدوق، صفحات ۲۰۵ و ۲۲۴، جلد اول همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۲). عقاب الاعمال، صدوق، صفحات ۳۰۰، ۳۱۱ و ۳۳۲. م.

(۳). عقاب الاعمال، صدوق، صفحات ۳۰۰، ۳۱۱ و ۳۳۲. م.

(۴). عقاب الاعمال، صدوق، صفحات ۳۰۰، ۳۱۱ و ۳۳۲. م.

(۵). ارتباط جمله اول را با عبارت بعد نفهمیدم. شاید هم این چنین معنی شود: «چون خداوند مکافات را در جهان مقرر فرمود، به موسی (ع) ...» این روایت به نقل از محاسن برقی، در الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیه، ص ۴۹، آمده است. م.

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: چون روز رستاخیز فرا می‌رسد، خداوند بوی بسیار بدی را در صحرای قیامت منتشر می‌سازد که همه حاضران چنان آزار می‌بینند که نفسهای ایشان بند می‌آید. در این هنگام به آنان ندا داده می‌شود که آیا می‌دانید این بوی آزار دهنده چیست؟ می‌گویند: نه، ولی ما را به سختی آزار داد.

گفته می‌شود: این بوی بد آلت جنسی زناکاران است و کسانی که با بار گناه زنا، با خدای خود ملاقات کرده‌اند و در دنیا توبه نکرده‌اند. آنان را لعنت کنید که خدایشان لعنت کناد! و هیچ کس باقی نمی‌ماند، مگر اینکه می‌گوید: پروردگارا زناکاران را لعنت فرمای! «۱»

(۲)

مجلس هشتاد و سوم در باده و ربا خواری

(۳) خداوند متعال در آیه ۹۲ سوره پنجم (مائده) فرموده است: «ای کسانی که گرویده‌اید! به درستی که باده و قمار و بتها و تیرهای قرعه، پلید و از کردار شیطان است. پس از آنها اجتناب کنید.» و در آیه ۲۷۶ سوره دوم فرموده است: «کسانی که ربا می‌خورند، از جای برنمی‌خیزند مگر همچون کسی که شیطان با دست زدن به او، او را دیو زده کرده است ... و خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده است. پس هر کس که او را پند و اندرز پروردگارش رسید و خودداری کرد، برای اوست آنچه گذشته است و کارش با خداست، و هر کس به آن برگردد، همانا آنان اصحاب آتش و در آن جاودانه‌اند.»

(۴) از امام صادق (ع) در مورد فرو مایگان پرسیده شد. فرمود: باده‌خواران و طنبور زنان هستند.

(۵) همان حضرت فرموده است: همانا پروردگار را در هر روز و شب، فرشته‌یی است که ندا می‌دهد، ای بندگان خدا! آرام بگیرید و از گناهان پرهیز کنید و اگر حرمت چهار پایان چرنده و کودکان شیرخوار و پیران در حال رکوع نباشد، همانا که چنان عذابی بر شما فرو ریزد که از بدبختی تسلیم آن شوید.

(۶) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده باشد، هرگز بر سفره‌یی که بر آن باده نوشی می‌کنند، نمی‌نشیند.

---

(۱). عقاب الاعمال، صدوق، ص ۳۱۲. م.

(۱) امام صادق فرموده است: سه گروه به بهشت وارد نخواهند شد، آن کس که خون کسی را بریزد و باده‌گسار و سخن چین. «۱»

(۲) امام باقر (ع) فرموده است: رسول خدا (ص) در باره باده، ده تن را لعنت و نفرین فرموده است: کسی که درخت آن را به آن نیت کاشته است، نگهبان آن را، فشار دهنده آن را، نوشنده آن را، ساقی آن را، کسی که آن را برای کسی می‌برد، آن کس که برای او برده می‌شود، خریدار و فروشنده آن را و کسی را که بهای آن را می‌گیرد. «۲»

(۳) امام باقر (ع) فرموده است: هر کس باده نوشی کند، چهل روز نمازش پذیرفته نیست و اگر در آن چهل روز نمازش را ترک کند، به سبب ترک نماز، عذاب او دو برابر می‌شود. «۳»

(۴) در خبر دیگری آمده است که نماز شخص باده‌گسار، میان آسمان و زمین متوقف می‌ماند و چون توبه کند به او برگردانده می‌شود. «۴»

(۵) پیامبر (ص) فرموده‌اند: نخستین چیزهایی که خداوندم مرا از آنها منع فرمود، پرستش بتها و باده‌گساری و دشنام دادن بود. همانا پروردگار من، مرا رحمت برای جهانیان مبعوث فرموده است و اینکه ابزارهای موسیقی و مزامیر و دیگر امور جاهلی و بتها و چوبه‌های قرعه و دیگر بدعتها را از میان ببرم و پروردگار من جل جلاله سوگند خورده است که هیچ بنده‌یی از بندگان من در دنیا باده‌گساری نخواهد کرد، مگر آنکه در آخرت، نخست به همان اندازه که باده نوشی کرده است از حمیم دوزخ به او خواهد آشامانید، چه پس از آن آمرزیده شود و چه معذب باشد. «۵»

(۶) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: با کسی که باده نوشی می‌کند، همنشینی مکنید و به او زن مدهید و از او زن مخواهید و اگر بیمار شد، به عیادتش مروید و اگر مرد، جنازه‌اش را تشییع مکنید که باده‌گسار، روز قیامت در حالی مبعوث می‌شود که چهره‌اش سیاه و چشمانش کبود و آرواره و چانه‌اش کج است و آب دهانش فرو می‌ریزد و زبانش از پشت سرش بیرون آمده است.

---

(۱). عقاب الاعمال، صدوق، ص ۲۶۲. م.

(۲). با اندک تفاوت لفظی، در دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۳۱، آمده است. م.

(۳). عقاب الاعمال، صدوق، ص ۲۹۰. م.

(۴). عقاب الاعمال، صدوق، ص ۲۹۰. م.

(۵). به نقل از فروع کافی در وسایل الشیعه شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۲۴۵، آمده است. م.

(۱) همچنین فرموده‌اند: باده‌گسار اگر بیمار شد، عیادتش مکنید و اگر گواهی داد، مپذیرید و اگر در باره او گفتگو شد، او را پاک خصلت معرفی مکنید و اگر خواستگاری کرد، خواسته‌اش را برمیاورید و اگر حدیثی نقل کرد، راست مپندارید و اگر مرد به تشییع جنازه‌اش حاضر مشوید، و باده‌گسار، خداوند را با گناه بت پرستان ملاقات می‌کند. برای باده نوش حالتی پیش می‌آید که در آن حال خدای خود را نمی‌شناسد و باده نوشی گناهی است که از همه گناهان بزرگتر است، همچون درختی که از دیگر درختان بلندتر باشد (همچون درختی که بر هر درخت دیگر می‌پیچد و از آن بالا می‌رود). باده‌گسار روز قیامت در حالی مبعوث می‌شود که چهره‌اش سیاه است و بانگ بدبختی و فریادش بلند خواهد بود. «۱»

(۲) قصی بن کلاب فرزندان خود را چنین پند داد که ای فرزندانم از آشامیدن باده خودداری کنید که اگر هم بدنها را اصلاح کند، ذهنها را ویران می‌کند. «۲»

(۳) امام صادق (ع) فرموده است: باده نوشی، گناهی بزرگتر از ترک نماز است. آیا می‌دانی به چه سبب؟ زیرا باده نوش به حالتی در می‌آید که در آن حال، خدای خود را نمی‌شناسد. «۳»

(۴) از امام صادق (ع)، در مورد معنی و تفسیر کلمه «مدمن» سؤال شد که مدمن شراب یعنی چه؟ فرمود: یعنی هر گاه به آن دسترسی پیدا کند، آن را می‌آشامد. «۴»

(۵) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس جام شراب در دست خویش نهد، خدای دعایش را نمی‌پذیرد و هر کس باده بنوشد، خداوند چهل روز نمازش را نمی‌پذیرد و هر کس هر گاه بیابد بیاشامد، خداوند او را از اهل خبال می‌نویسد. پرسیدند: ای رسول خدا! خبال چیست؟ فرمودند: عصاره و مایع بدگواری که ویژه دوزخیان است. «۵»

---

(۱). به نقل از امالی صدوق و من لا یحضره الفقیه در همان جلد وسایل الشیعه، ص ۲۴۹، آمده است. م.

(۲). با ذکر سلسله سند از قول محمد بن ضحاک در امالی صدوق، ص ۴، چاپ آقای کمره‌یی آمده است. م.

(۳). به نقل از فروع کافی، محاسن برقی و علل الشرائع، در همان جلد وسایل الشیعه، ص ۲۵۰، آمده است. م.

(۴). به نقل از فروع کافی و تهذیب طوسی با توضیح بیشتری در وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۶۶، آمده است. م.

(۵). با اندک تفاوت لفظی که خبال را به معنی ترشحات زنان بدکاره معنی کرده است، در معانی الاخبار صدوق، ص ۱۶۴، آمده است. م.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: ربا هفتاد جزء است و آسان‌ترین آن گناهش به آن اندازه است که مرد با مادر خود در خانه کعبه زنا کند.

ای علی! گناه درهمی از ربا در پیشگاه خداوند، بزرگتر از هفتاد زنا با محارم در خانه کعبه است.

(۲) و نیز فرموده‌اند: ربا، هفتاد دروازه گناه است و کمترین معادل گناه آن، چنان است که مردی با مادر خویش همبستر شود.

(۳) امام صادق فرموده است: گناه هر گونه ربا خواری، همچون گناه شرک است.

و همان حضرت فرموده‌اند: گناه یک درهم ربا در پیشگاه خداوند، بزرگتر از هفتاد زنای با محارم است. «۱»

(۴) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: ای گروه مردم! نخست فقه بیاموزید و سپس بازرگانی. نخست فقه، نخست فقه، سپس بازرگانی. سوگند به خدا که ربا در این جهان، پوشیده‌تر از حرکت مورچه بر سنگ سیاه است.

(۵) و هم ایشان فرموده‌اند: هر کس احکام دینی خود را نیاموزد و بازرگانی و داد و ستد کند، به ربا و پس از آن به دوزخ می‌افتد. «۲»

(۶)

مجلس هشتاد و چهارم در وبال ظلم

(۷) خداوند متعال در آیه ۴۳ سوره چهاردهم (ابراهیم) فرموده است: «و خدا را از آنچه ستمگران می‌کنند غافل مپندار».

(۸) و در آخرین آیه سوره بیست و ششم (شعراء) فرموده است: «و به زودی آنان که ستم می‌کنند خواهند دانست به کدام بازگشت گاهی بازمی‌گردند» «۳».

(۹) پیامبر (ص) فرموده‌اند: سه خصلت است که در هر کس باشد، ایمانش کامل

---

(۱). این روایات با تفاوتهای لفظی اندک، به نقل از فروع کافی و تهذیب و من لا یحضره الفقیه و مجالس (امالی) صدوق، در وسائل الشیعه، ج ۶، صفحات ۴۲۲ تا ۴۲۹، آمده است و منابع آن به اهتمام فقید سعید، آقای حاج شیخ عبد الرحیم ربانی شیرازی، استخراج شده است. م.

(۲). محجة البیضاء، ج ۳، ص ۱۴۸. م.

(۳). برای اطلاع بیشتر از آیات قرآن، به بحث مستوفای مرحوم علامه مجلسی، در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۰۵، مراجعه شود. م.

است، نخست آن کس که چون راضی و خشنود شد، رضایتش او را در گناه و باطل وارد نکند. دوم آن کس که خشم، او را از حق بیرون نبرد. سوم آن کس که چون قدرت یافت، چیزی را که از او نیست به دیگران نبخشد (برای چیزی که به او ارتباط ندارد خشم نگیرد). «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: من برای افراد این امت که حق ما را بشناسند، آرزوی رستگاری و نجات دارم مگر برای هر یک از این سه گروه، همنشین پادشاه ستمگر، و کسی که از هوای نفس پیروی می‌کند، و آن کس که آشکارا تبهکاری و بدی می‌کند. «۲»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: عادل‌ترین مردم آن است که برای مردم همان چیزی را خوش بدارد که برای خود خوش می‌دارد و همان چیز را ناخوش بدارد که برای خود ناخوش می‌دارد، و سرکش‌ترین مردم کسی است که غیر از قاتل خود را بکشد و غیر زننده خود را بزند.

(۳) امام باقر (ع) فرموده است: چون مرگ پدرم، امام سجاد، فرا رسید مرا به سینه خود فشرد و فرمود: ای پسرکم! تو را سفارش می‌کنم به آنچه پدرم هنگام شهادت خویش به من سفارش فرمود و گفت که امیر المؤمنین هم به ایشان سفارش فرموده است و آن سفارش این بود که ای پسرم! پرهیز کنید و بر حذر باشید از ستم کردن نسبت به کسی که نصرت دهنده‌یی غیر از خدا بر تو نمی‌یابد. «۳»

(۴) امام صادق فرموده است: هر کس عهده‌دار کاری از کارهای مردم گردد و عدالت کند و در خانه خود را گشوده دارد و پرده‌اش را کنار زند (حاجب نداشته باشد) و در کار مردم بنگرد، بر خداوند متعال است که روز قیامت از بیم در امانش دارد و او را به بهشت درآورد، و نیز فرموده است: چون خداوند به رعیتی اراده خیر فرماید، برای آنان پادشاهی مهربان و وزیری دادگر برمی‌گمارد. «۴»

(۵) امام باقر فرموده است: ظلم سه گونه است، ظلمی که خدای آن را می‌آمرزد

---

(۱). ضمن حدیث مفصلی، در خصال صدوق، ج ۱، ص ۱۲۴، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۲). در خصال صدوق، همان چاپ، ج ۱، ص ۵۹، آمده است. م.

(۳). امالی، صدوق، ص ۱۱۰. م.

(۴). امالی، صدوق، ص ۱۴۸، و به نقل از آن در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۴۰، آمده است. م.

و ظلمی که خدای آن را نمی‌آمرزد و ظلمی که خداوند آن را رها نمی‌فرماید. آن ستمی که خداوند آن را می‌آمرزد، شرک آوردن به خداوند است و آن ستمی که خداوند آن را نمی‌آمرزد، ستمی است که آدمی نسبت به خود در روابط خودش و خدای خودش معمول می‌دارد، و آن ستمی که خداوند آن را رها نمی‌فرماید وامهای میان مردم با یک دیگر است. و همان حضرت فرموده است: آنچه که مظلوم از دین ظالم بدست می‌آورد، بیشتر از آن است که ظالم از دنیای او می‌گیرد. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: عیسی بن مریم (ع) برای سخنرانی میان بنی اسرائیل برخاست و فرمود: ای بنی اسرائیل! حکمت را به جاهلان و نااهلان میاموزید که به آن ستم می‌کنید و آن را از اهل دانش باز مدارید که به آنان ستم می‌کنید و هیچ ستمکاری را بر ستمش یاری مدهید که فضل خود را باطل می‌کنید. «۲»

(۲) امام صادق فرموده است: چون بر کسی ستم شود و شروع به نفرین بر ستمگر کند، خدای جل جلاله به او می‌فرماید: این جا، کس دیگری هم هست که بر تو نفرین می‌کند و می‌پندارد که تو بر او ستم کرده‌ای. اکنون اگر می‌خواهی، نفرین تو و نفرین او را برآورده کنم و اگر می‌خواهی، در باره هر دو به تأخیر اندازم و عفو من شما را فرا گیرد.

(۳) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: ستم بر بندگان چه بد توشه‌یی برای آخرت است و روز مظلوم بر ظالم، سخت‌تر از روز ظالم بر مظلوم است. برای مردم ستمگر سه نشانه است، نخست اینکه از کسی که از او برتر است (خدا و پیامبر و ائمه) با ارتکاب معصیت و گناه سرپیچی می‌کند. دوم آنکه به زیر دستان خود با چیرگی ستم می‌کند. سوم آنکه ستمکاران را پشتیبانی می‌کند. «۳»

(۴) از امیر المؤمنین علی (ع) پرسیده شد: آیا دادگری برتر است یا بخشندگی؟

فرمودند: دادگری همه کارها را به جای خود قرار می‌دهد و بخشندگی و سخاوت آنها را از جهت خود بیرون می‌برد. دادگری، رهبری همگانی و بخشندگی، عرضی خاص است و دادگری برتر و شریف‌تر است. از بی‌انصافی بر حذر باش که منجر

---

(۱). به نقل از امالی صدوق، ص ۱۵۳، در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۱، آمده است. م.

(۲). بخشی از آن در معانی الاخبار، ص ۲۵۳، و تمام آن به نقل از امالی صدوق، در بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۸۶، آمده است. م.

(۳). نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۸۶، چاپ عمده. م.

به آوارگی می‌شود و ستم، به درگیری و شمشیر بر روی یک دیگر کشیدن می‌انجامد. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: از ستم بر حذر باشید که دلهایتان را ویران می‌کند. «۲»

(۲) و همان حضرت فرموده‌اند: محبوب‌ترین مردم، روز قیامت، در پیشگاه خداوند، کسی است که امام عادل باشد و مجلس او از همگان به خداوند نزدیک‌تر است. و مبغوض‌تر و سخت عذاب‌تر از همگان در پیشگاه خداوند، پیشوای ستمگر است.

(۳) و فرموده‌اند: هر کس صبح کند و همت به ستم بر کسی نبندد، گناهان کوچک او بخشیده می‌شود. «۳»

(۴) شاعر چنین سروده است:

«برای هر فرماندهی و ولایتی ناچار عزل خواهد بود و گردش روزگار بستن و گشودن است و بهترین روشی که در روزگاران برای والی باقی می‌ماند، احسان و دادگری است.»

(۵)

مجلس هشتاد و پنجم در حفظ زبان و راستی و کناره‌گیری از عیوب مردم

(۶) خداوند متعال در آیه ۱۲۰ سوره نهم (توبه) فرموده است: «ای کسانی که گرویده‌اید! خدا را پرهیز کنید و همراه راستگویان باشید».

(۷) و در آیه ۱۲ سوره چهل و نهم (حجرات) فرموده است: «ای کسانی که گرویده‌اید! اجتناب کنید بسیاری از گمان را. به درستی که بعضی از گمانها گناه است و عیب یک دیگر را جستجو، و برخی از برخی دیگر غیبت مکنید. آیا یکی از شما دوست می‌دارد که بخورد گوشت مرده برادرش را؟» (۸) و در آیه ۱۸ سوره پنجاهم (ق) فرموده است: «تلفظ نمی‌کند هیچ سخنی را مگر اینکه نزد او، نگهبانی است آماده.»

(۹) و در آیه اول سوره ۱۰۴ (همزة) فرموده است: «وای بر هر عیبگوی طعن- زننده.»

---

(۱). نهج البلاغه، چاپ مرحوم فیض الاسلام. م.

(۲). به نقل از صحیفة الرضا در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۵، آمده است. م.

(۳). اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۵، م.

(۱) امیر المؤمنین (ع) فرموده است: هیچ چیزی سزاوارتر برای بازداشتن از زبان نیست.

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: نام بنده مؤمن تا هنگامی که ساکت است در زمره نیکوکاران است و چون سخن بگوید، در نیکوکاران یا بدکاران نوشته می‌شود. «۱»

(۳) امام سجاد فرموده است: حق زبان تو این است که آن را از فحش و ناسزا باز داری و آن را عادت به خیر دهی و سخنان یاوه بی‌فایده را رها کنی و نسبت به مردم سخن پسندیده و نیکو بگویی. «۲»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: قبول کنید که به شش خصلت عمل کنید تا من برای شما بهشت را تعهد کنم. چون سخن می‌گویید، دروغ مگویید و چون وعده می‌دهید، خلاف مکنید و چون شما را بر کاری امین کردند، خیانت مکنید. چشم و شهوت خویش را محفوظ بدارید و دستها و زبانهایتان را باز دارید. «۳»

(۵) امام صادق (ع) فرموده‌اند: برای ما زیور و مایه آرایش باشید و زشت و ناپسند مباشید. به مردم، نیکو سخن بگویید و زبانهای خود را از سخن یاوه و گفتار زشت باز دارید. «۴»

(۶) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: دروغ به جد و شوخی به صلاح نیست و اگر یکی از شما به کودک خود وعده‌یی دهد و برنیاورد، ناپسند است. همانا که دروغ، به ستمگری و بدکاری راهبر است و بدکاری، به دوزخ. و ممکن است یکی از شما چندان دروغ گوید که مشهور به دروغ و بدی شود و چندان دروغ گوید که در دلش به اندازه سر سوزنی از راستی باقی نماند و در این حال در پیشگاه خداوند کذاب (بسیار دروغگو) نامیده می‌شود. «۵»

(۷) زراره می‌گوید: «۶» از امام باقر پرسیدم، حق خداوند بر بندگان چیست؟ فرمود:

---

(۱). کافی، ص ۱۱۶، ج ۲، و اختصاص مفید، ص ۲۴۹. م.

(۲). از رساله حقوق امام سجاد (ع) است. محجة البیضاء، ج ۳، ص ۴۴۹، م.

(۳). خصال، ج ۱، ص ۲۸۷، چاپ آقای کمره‌یی. م.

(۴). امالی صدوق، صفحات ۲۴۰ و ۲۹۲. م.

(۵). امالی صدوق، صفحات ۲۴۰ و ۲۹۲. م.

(۶). زرارة بن اعین در گذشته به سال ۱۵۰ هجری از مشایخ بزرگ و فقها و متکلمان مشهور شیعه که از اصحاب سه امام بزرگوار است. برای اطلاع بیشتر به رجال علامه حلی، ص ۷۶، چاپ ۱۳۸۱ قمری، نجف مراجعه فرمایید. م.

آنکه چیزی را که نمی‌دانند، نگویند و در مورد آنچه هم که می‌دانند، درنگ کنند. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، خداوند متعال در دو آیه قرآن به بندگان خود چنین فرموده است: که تا چیزی را درست ندانند، نگویند و چیزی را که نمی‌دانند، روایت نکنند. در آیه نخست، فرموده است: «آیا از آنان میثاق کتاب گرفته نشده که بر خداوندی چیزی جز حق نگویند.» (آیه ۱۶۸ سوره هفتم) و در آیه دوم فرموده است «بلکه به آن چیزی که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز از تأویل آن آگاه نشده بودند، تکذیب کردند.» (آیه ۳۹ سوره دهم). «۲»

(۲) و روایت شده است که سلمان فارسی (رضی الله عنه) از کنار گورستان گذشت و گفت:

ای مؤمنان و مسلمانان آرمیده در گورها! سلام بر شما باد! ای ساکنان خانه گور! آیا می‌دانید که امروز جمعه است؟ چون به خانه‌اش برگشت و خوابید، هنوز چشمش گرم نشده بود که سروشی در خواب ندایش داد که سلام بر تو باد! سخنی گفتی و شنیدیم. و سلام دادی و پاسخت دادیم و پرسیدی آیا می‌دانید که امروز جمعه است، می‌گویم آری، ما حتی می‌دانیم که پرندگان روز جمعه چه می‌گویند. سلمان پرسید:

چه می‌گویند؟ گفت: می‌گویند، پروردگار مهربان ما، پاک و منزه است. هر کس که به نام خدا سوگند دروغ بخورد، بزرگی خدا را نشناخته است.

(۳) امام صادق (ع) فرموده است، خداوند تبارک و تعالی خوش نمی‌دارد کسی کالای خود را با سوگند به فروش برساند.

(۴) و همان حضرت فرموده است، هر کس به خدا سوگند می‌خورد، راست بگوید و اگر راست نگوید، از بندگان خدا نیست و برای هر کس به خدا سوگند خورده می‌شود، خشنود شود و هر کس خشنود نشود، از بندگان خدا نیست. «۳»

(۵) امام باقر (ع) فرموده است، خداوند خروس سپیدی آفریده است که گلویش زیر عرش و پاهایش در زمین هفتم است او را بالی در خاور و بالی دیگر در باختر است. هیچ خروسی آواز نمی‌خواند تا او آواز کند و چون بخواهد بخواند، بال بر هم می‌کوبد و می‌گوید، منزه است پروردگار بزرگ و مانند او هیچ چیز نیست. و خداوند در این حال می‌فرماید: هر کس به من سوگند دروغ بخورد، به آنچه این خروس می‌گوید، ایمان

---

(۱). به نقل از کلینی (رضی الله عنه) در تفسیر برهان، ص ۱۸۶، ج ۲، ذیل همان آیه سوره یونس، آمده است. م.

(۲). به نقل از کلینی (رضی الله عنه) در تفسیر برهان، ص ۱۸۶، ج ۲، ذیل همان آیه سوره یونس، آمده است. م.

(۳). ثواب الاعمال، صدوق، صفحات ۲۶۹، ۲۷۱ و ۲۷۲. م.

نیاورده است. «۱»

(۱) امام صادق فرموده است، هر کس سوگندی دروغ بخورد و بداند که دروغ می‌گوید، با خداوند به ستیزه برخاسته است. «۲»

(۲) از پیامبر (ص) پرسیده شد: آیا مؤمن، ممکن است ترسو باشد؟ فرمودند: آری، پرسیدند: آیا ممکن است بخیل باشد؟ فرمودند: آری، پرسیدند: آیا ممکن است دروغگو باشد؟ فرمودند: نه. «۳»

(۳) و فرموده‌اند: هر کس سکوت کند، رستگار است. و بیشتر خطاهای آدمی زاده در زبان اوست و هر کس زبان خویش را باز دارد، خدای عز و جل گناهانش را پوشیده می‌دارد. «۴»

(۴) و فرموده‌اند: بلا بر زبان و گفتار، گماشته است. «۵»

(۵) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، سخن تا آن را نگفته‌ای در حجره و بند تو است و چون گفتی، در بند و حجره خود خواهد بود. زبان خویش را اندوخته بدار، همان گونه که سیم و زر خویش را اندوخته می‌داری و چه بسا که یک کلمه، نعمتی را سلب کند. آنچه را که نمی‌دانی مگو که خداوند سبحان برای همه اعضای تو وظیفه‌یی مقرر فرموده است که به روز باز پسین از تو در باره آن باز خواست می‌شود و هر کس که زبانش بر او فرمانروا باشد، نفسش خوار و زبون می‌شود و آن کس که سخن بسیار گوید، خطایش افزون می‌شود و آن کس که خطایش افزون شود آزرمش کاسته می‌شود و آن کس که آزرمش کاسته شود، پارسایی او کاسته می‌شود و آن کسی که پارسایی او کاسته شود، دلش می‌میرد و آن کس که دلش بمیرد، به دوزخ می‌افتد. «۶»

(۶) پیامبر (ص) فرموده‌اند: سه خصلت است که اگر هر سه یا یکی از آنها در کسی باشد، روزی که سایه‌یی جز سایه خدا نیست، او در سایه خدا خواهد بود، نخست کسی که به مردم همان را بدهد که خود از ایشان می‌خواهد. دو دیگر آن کس که

---

(۱). ثواب الاعمال صدوق، صفحات ۲۶۹ و ۲۷۱ و ۲۷۲. م.

(۲). ثواب الاعمال صدوق، صفحات ۲۶۹ و ۲۷۱ و ۲۷۲. م.

(۳). محاسن برقی، ص ۱۱۸. م.

(۴). احیاء علوم الدین، صفحات ۱۵۳۷ و ۱۵۴۰، چاپ دار الشعب، مصر. م.

(۵). در کتابهای امثال از جمله مجمع الامثال میدانی، ص ۱۷، ج ۱، ذیل شماره ۲۵ و فرائد اللآل، ص ۱۸، ج ۱، این کلام، به ابو بکر نسبت داده شده است و مراجعه فرمایید به ترجمه نهایة الارب، ص ۲۸۲، ج ۱، به قلم این بنده. م.

(۶). نهج البلاغه، صفحات ۱۰۷۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۵۷، چاپ مرحوم فیض الاسلام. م.

هیچ کس را مقدم و مؤخر ندارد، مگر اینکه بداند آن شخص مورد محبت یا خشم خداوند است و آن کس که برادر مسلمان خود را به عیبی متهم نکند، مگر آنکه آن عیب را در خود از میان برده باشد و هر عیبی که از آدمی از میان می‌رود، عیب دیگری برای او آشکار می‌شود و برای آدمی شایسته و بسنده است که از عیب مردم، به اصلاح خویشتن بپردازد. «۱»

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، خداوند متعال به موسی چنین وحی فرمود که این سفارش‌های چهارگانه مرا رعایت کن. نخست آنکه تا همه گناهان خویش را آمرزیده نبینی به عیب دیگران مپرداز. دوم تا هنگامی که گنجهای مرا فانی نبینی، برای روزی خود اندوهگین مباش. سوم آنکه تا زوال پادشاهی و قدرت مرا ندیده‌ای، به هیچ کس جز من امید مبند و چهارم اینکه تا شیطان را مرده ندیده‌ای، از مکر او ایمن مباش. «۲»

(۲) پیامبر فرموده‌اند: هر کس از مؤمنی در مورد آنچه که در او هست غیبت کند، خدا آن دو را در بهشت جمع نمی‌فرماید و هر کس از مؤمنی در مورد آنچه که در او نیست غیبت کند، پرده عصمت میان آن دو قطع می‌شود و چنان غیبت‌کننده‌ای جاودانه در آتش است و چه بد سرانجامی است.

(۳) امیر المؤمنین فرموده است، هر کس با غیبت، گوشت مردمان را بخورد، اگر تصور کند حلال زاده است، دروغ می‌گوید. از غیبت بپرهیزید که نان خورش سگهای دوزخ است. «۳»

(۴) امام صادق فرموده است، اگر آنچه را که خداوند نسبت به برادر مؤمن تو پوشیده داشته است بگویی، غیبت است و بهتان آن است که در مورد او چیزی بگوئید که در او نیست. «۴»

(۵) و همان حضرت فرموده است، هر کس در مورد برادر مؤمن خود آن چیزی را که با دو چشم خویش دیده و با دو گوش خود شنیده است بگوید، در زمره آنانی است که خداوند در آیه ۲۰ سوره بیست و چهارم (نور) در باره آنان چنین فرموده است:

---

(۱). خصال، صدوق، ص ۱۰۹، ج ۱، چاپ آقای کمره‌یی. م.

(۲). به نقل از توحید صدوق، در الجواهر السنیه شیخ حر عاملی، ص ۵۳، آمده است. م.

(۳). امالی، صدوق، ص ۲۰۳. م.

(۴). کافی، ص ۳۵۸، ج ۲، و معانی الاخبار، صدوق، ص ۱۸۴. م.

«کسانی که دوست می‌دارند که کار زشت میان آنان که گرویده‌اند، آشکار شود، آنان را عذابی دردناک در دنیا و آخرت است. «۱»»

(۱) امام باقر (ع) فرموده است، بنده‌یی که دورو و دو زبان باشد، بد بنده‌یی است که در حضور با برادر خویش نیکو برخورد کند و در غیاب او، از او غیبت کند و گوشتش را بخورد و اگر چیزی به او عطا شود، بر او رشک می‌برد و اگر گرفتار شود، یاری‌اش نمی‌دهد. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، هر کس در حضور مردم به گونه‌یی، و در غیاب، گونه دیگر باشد، یا با آنان دو رو باشد، روز رستاخیز در حالی که زبانی از آتش دارد، مبعوث می‌شود. «۳»

(۳) همان حضرت فرموده است، عیسی (ع) به یکی از یاران خود فرمود، آنچه را دوست نمی‌داری نسبت به تو انجام دهند، نسبت به هیچ کس انجام مده و اگر کسی به گونه راست تو سیلی زد، گونه چپ خویش را در اختیارش بگذار. «۴»

(۴) و فرموده است، از کسی غیبت مکن تا غیبت کرده نشوی و برای برادرت چاه مکن که خود در آن افتی که هر گونه رفتار کنی، همان گونه با تو رفتار می‌شود.

(۵) پیامبر (ص) فرموده‌اند: نشستن در مسجد به انتظار نماز تا هنگامی که حدثی از تو سر نزده، عبادت است. گفته شد: ای رسول خدا! منظور از حدث چیست؟ فرمودند:

غیبت کردن. «۵»

(۶) امیر المؤمنین (ع) فرموده است، هیچ مجلسی با غیبت آمیخته نمی‌شود مگر آنکه از لحاظ دینی ویران می‌شود. گوشهای خود را از شنیدن غیبت پاک دارید که غیبت‌کننده و شنونده هر دو در گناه شریکند و از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود:

غیبت نان خورش سگان دوزخ است، و هر کس به عیب خود بنگرد، از عیب دیگران غافل می‌شود و هر کس به عیب مردم بنگرد و آن را زشت بشمرد و برای خود آن

---

(۱). کافی، ص ۳۵۷، ج ۲. م.

(۲). کافی، ص ۳۴۳، ج ۲، و ثواب الاعمال، صدوق، ص ۳۱۶. م.

(۳). نظیر این روایت در ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۱۹. م.

(۴). به نقل از امالی صدوق در بحار الانوار، ص ۲۸۷، ج ۱۴، ضمن نصایح حضرت عیسی، آمده است. م.

(۵). به نقل از جامع الاخبار، ص ۱۷۱، در بحار الانوار، ص ۲۵۹، ج ۷۵، آمده است. م.

عیب را بپسندد، چنین شخصی، خود احمق است. «۱»

(۱) پیامبر فرموده‌اند: هر کس بهتانی به زن مؤمن یا مرد مؤمنی بزند یا آنچه را در او نیست بگوید، خدای عز و جل او را بر کوهی از آتش باز می‌دارد تا از عهده آنچه گفته است برآید.

(۲) و همان حضرت فرموده‌اند: چهار گروه، موجب افزونی آزار دوزخیان می‌شوند.

با آنکه دوزخیان خود در آزار و شکنجه‌اند، به آن چهار گروه، از آشامیدنی‌های ناگوار دوزخ آشامانیده می‌شود و فریاد بر آه و وای برمی‌دارند. دوزخیان به یک دیگر می‌گویند: این چهار گروه را چه می‌شود که آزار بر آزار ما می‌افزایند؟ گروهی، آویخته از تابوتی آتشینند و گروهی، خود معده و روده خویش را بیرون می‌کشند و گروهی، از دهانشان چرک و خون بیرون می‌آید و گروهی گوشت خود را می‌خورند.

دوزخیان به فرشته‌یی که موکل بر آن تابوت است، می‌گویند: این گروه را چه گناهی است که آزار بر آزار ما افزوده‌اند؟ می‌گوید: بر گردن اینان اموال مردم بوده است و قصد پرداخت آن را نداشته‌اند. به فرشته موکل بر گروهی که معده و روده خویش را بیرون می‌کشند، می‌گویند: این گروه را چه گناهی است که آزار بر آزار ما افزوده‌اند؟

می‌گوید: توجه و اعتنایی نداشتند که نجاست ادرار به هر کجای بدنشان برسد، پاک کنند. سپس به فرشته موکل بر آنان که از دهانشان چرک و خون بیرون می‌آید، می‌گویند: اینان را چه گناهی است که آزار بر آزار ما افزوده‌اند؟ می‌گوید: یاوه سرایی می‌کردند. هر سخن ناپسندی را که می‌شنیدند، بازگو می‌کردند. سرانجام به فرشته موکل بر آنان که گوشت خود را می‌خورند، می‌گویند: گناه اینان چه بوده است که چنین آزار بر آزار ما می‌افزایند؟ می‌گوید اینان غیبت و سخن چینی می‌کردند. «۲»

(۳) خدای عز و جل در باره زن ابو لهب فرموده است: «و زنش بردارنده هیمه است.» مجاهد در تفسیر این آیه گفته است، یعنی سخن چین بوده است. «۳»

(۴) گفته شده است که پیامبر (ص) از کنار دو گور عبور فرمودند و گفتند: صاحب این دو گور عذاب می‌شوند، نه در مورد گناهی بزرگ، یکی از ایشان از ترشح ادرار

---

(۱). به نقل از جامع الاخبار در بحار الانوار، ص ۲۵۹، ج ۷۵، آمده است. م.

(۲). ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صدوق، ص ۲۹۵. م.

(۳). در تفسیر تبیان شیخ طوسی، ص ۴۲۸، ج ۱، آمده است و به قول سعدی «سخن چین بیچاره هیزم کش است.». م.

بر خود پرهیز نمی‌کرد و دیگری سخن چین بود. آنگاه پیامبر (ص) قطعه چوب تر و تازه‌یی از درختی برداشتند و به دو نیم کردند و هر نیمه را روی گوری کاشتند (فرو کردند). پرسیده شد: ای رسول خدا! چرا چنین فرمودید؟ گفتند: شاید تا این چوبها خشک نشده است، از عذاب آنها تخفیف داده شود.

(۱) جابر (رضی الله عنه) می‌گوید: همراه رسول خدا (ص) در حرکت بودیم، نسیمی بدبو وزید. فرمودند: گروهی از منافقان، نام گروهی از مؤمنان را بردند و از آنان غیبت کردند و این نسیم بدبو بدان سبب وزیدن گرفت.

(۲) شاعر چنین سروده است:

«اگر در شب سخن می‌گویی، آرام سخن بگو و روز هم پیش از سخن گفتن، دقت کن. بردباری مایه آرایش، و سکوت مایه سلامت است و چون سخن می‌گویی، پر حرف مباش. هیچ گاه در مورد سکوت خود پشیمان نمی‌شوی و حال آنکه بارها در مورد سخن گفتن، پشیمان‌شده‌ای.»

(۳) دیگری گفته است: «سخن بگوی، ولی تا آنجا که می‌توانی، استوار بگوی که سخن زنده، و سکوت، همچون جماد است. و اگر گفتاری استوار و صحیح نمی‌یابی که بگویی، سکوت تو از سخن ناصواب، صواب است.»

(۴) دیگری گفته است:

«آن را که در او عیبی نیست، سرزنش می‌کنی و بر او عیب می‌گیری و حال آنکه عیبی را که در خودت هست، زشت نمی‌شمری. در چشم خود از من خس و خاشاک را می‌بینی و حال آنکه مهره (قطعه چوبی) را که در چشم خودت هست نمی‌بینی.

بدون آنکه عذر موجهی داشته باشی، خویشتن را معذور می‌داری و حال آنکه عذر قابل قبول دیگری را نمی‌پذیری. آدمی از خویشتن انصاف نمی‌دهد، اگر خود آن چیزی را که زشت می‌داند، انجام دهد.»

(۵)

مجلس هشتاد و ششم در رضا و شکر برای خدای متعال

(۶) خداوند متعال در آیه ۲۷ و ۲۸ سوره دوم (بقره) چنین فرموده است. «چگونه به خدا کافر می‌شوید و حال آنکه مردگان بودید و شما را زنده کرد و باز می‌میراند و باز زنده می‌کند و به سوی او بازمی‌گردید. اوست آن کسی که برای شما، همه چیزهایی را

که در زمین است، آفریده است.»

(۱) و در آیه ۴۵ همان سوره چنین فرموده است «ای بنی اسرائیل! یاد کنید نعمت مرا که بر شما ارزانی داشتم و بدرستی که من برتری دادم شما را بر جهانیان.»

(۲) و در آیه ۱۴۸ همان سوره فرموده است «و شکر کنید مرا و مرا ناسپاسی مکنید.»

(۳) و خداوند در آیه ۶ سوره پنجم (مائده) فرموده است «امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام ساختم و پسندیدم برای شما دین اسلام را.»

(۴) و در آیه دهم همان سوره فرموده است «خدای نمی‌خواهد که بر شما سختی قرار دهد و لکن می‌خواهد شما را پاک گرداند و نعمت خویش را بر شما تمام کند، شاید که شما شکرگزاری کنید.»

(۵) و در آیه ۸ سوره چهاردهم (ابراهیم) فرموده است «اگر سپاسگزاری کنید، همانا بر شما می‌افزایم و اگر ناسپاسی کنید، همانا عذاب من بسیار سخت است.»

(۶) و در آیه ۱۳ سوره سی و چهارم (سبا) فرموده است «و اندکی از بندگان من سپاسگزارند.»

(۷) پیامبر (ص) فرموده‌اند: دو نعمت پوشیده و ناشناخته است، امنیت و عافیت. «۱»

(۸) همان حضرت فرموده‌اند: دو خصلت است که بسیاری از مردم در آن دو، به فتنه و آزمایش می‌افتند و آن دو، تندرستی و آسایش است. «۲»

(۹) امام باقر (ع) فرموده است، بنده، میان سه چیز است، بلاء و قضاء و نعمت.

به هنگام بلا و گرفتاری، شکیبایی بر او واجب و به هنگام قضای خداوند، تسلیم بودن به آن واجب است و در نعمت خداوند، سپاسگزاری بر او واجب است. «۳»

(۱۰) امام سجاد (ع) فرموده است، هر کس بگوید، سپاس و حمد پروردگاری را که مرا هدایت فرمود، حق شکر نعمتهای خدا را اداء کرده است. «۴»

(۱۱) امیر المؤمنین علی (ع) در تفسیر این آیه که آیه ۷۷ سوره بیست و هشتم (قصص) است «و فراموش مکن بهره خود را از دنیا»، فرموده است، یعنی فراموش مکن که از تندرستی و نیرو و آسایش و جوانی و نشاط خود، جهان دیگر را طلب کنی. «۵»

---

(۱). خصال، صفحات ۷۰ و ۱۴۴، ج ۱، چاپ آقای کمره‌یی. م.

(۲). خصال، صفحات ۷۰ و ۱۴۴، ج ۱، چاپ آقای کمره‌یی. م.

(۳). محاسن برقی، ص ۶. م.

(۴). خصال، صفحات ۷۰ و ۱۴۴، ج ۱، چاپ آقای کمره‌یی. م.

(۵). از قول شیخ صدوق، در تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ص ۳۳۶، ج ۳، ذیل آیه مذکور، آمده است. م.

ص:۷۴۴

(۱) امام صادق (ع) فرموده است، عافیت، نعمتی پوشیده است که چون موجود است، ارزش آن به فراموشی سپرده می‌شود و هر گاه از دست می‌رود، آن را یاد می‌کنند و عافیت، نعمتی است که نمی‌توان شکر آن را گزارد. «۱»

(۲) امام باقر (ع) فرموده است، ای فلان! با توانگران همنشینی مکن، زیرا بنده، هنگامی که با آنان همنشینی می‌کند، نخست چنین می‌پندارد که خداوند بر خود او نعمتهایی ارزانی داشته است و همین که از مجلس آنان برمی‌خیزد، چنین می‌پندارد که خدای متعال را بر او نعمتی نیست. «۲»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس فردی یهودی یا مسیحی یا زرتشتی یا کسی را که بر آیین اسلام نیست، ببیند و بگوید سپاس خداوندی را که مرا با آیین اسلام و اعتقاد به قرآن و پیامبری محمد (ص) و امامت علی (ع) و اخوت مؤمنان و قبله بودن کعبه بر تو برتری بخشیده است، خداوند هرگز میان او و آن فرد را در دوزخ جمع نمی‌فرماید. «۳»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است، هر کس بیمار و گرفتار و کسی را که اندامی از اندامهایش قطع شده است، ببیند و سه بار بدون اینکه آن شخص بشنود، بگوید سپاس خداوندی را که مرا از گرفتاری تو مصون داشته است و اگر می‌خواست من هم گرفتار می‌شدم، هرگز آن بلا و گرفتاری به او نخواهد رسید. «۴»

(۵) پیامبر فرموده‌اند: چون مؤمن عطسه زند و به سبب بیماری یا هر سبب دیگر سکوت کند، فرشتگان از سوی او می‌گویند: سپاس و ستایش پروردگار جهانیان را و اگر خودش بگوید سپاس خدا را، فرشتگان در پاسخش می‌گویند، خدایت بیامرزاد. «۵»

(۶) امام صادق فرموده است، خدای عز و جل، به گروهی نعمتها ارزانی می‌دارد که سپاسگزاری نمی‌کنند و مبدل به گرفتاری می‌شود و گروهی را به اندوهها گرفتار می‌سازد و شکیبایی می‌کنند و آن مصیبت‌ها و اندوهها بر ایشان نعمت می‌شود. «۶»

---

(۱). در امالی صدوق، ص ۲۲۹، چاپ آقای کمره‌یی، با ذکر سلسله سند از قول امام صادق (ع) آمده است. م.

(۲). به نقل از امالی صدوق، ص ۱۵۳، در بحار الانوار، ص ۱۹۴، ج ۷۴، آمده است. م.

(۳). امالی، صدوق، ص ۲۶۷، چاپ آقای کمره‌یی. م.

(۴). به نقل از کافی، ص ۹۷، ج ۲، با اندک اختلافی، در بحار الانوار، ص ۲۴، ج ۷۱، آمده است. م.

(۵). به نقل از کافی، در محجة البیضاء، ص ۳۹۷، ج ۳، آمده است. م.

(۶). امالی، صدوق، ص ۱۸۲. م.

ص:۷۴۵

(۱) امام صادق فرموده‌اند: به هر کس نعمتها روی می‌آورد، بگوید

«الحمد للّه رب العالمین»

و به هر کس تهیدستی روی می‌آورد، فراوان

«لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم»

بگوید که گنجهای بهشت است و در آن شفای هفتاد و دو درد است که کوچکترین آن اندوه است. «۱»

(۲) امیر المؤمنین فرموده است، چون گوشه‌های نعمت بدست شما رسید، بازمانده آن را با کمی سپاسگزاری، از دست مدهید. ای آدمی زاده! چون دیدی که پروردگارت سبحانه و تعالی نعمتهای خود را بر تو پیاپی می‌رساند، مواظب باش که هر کس سپاسگزاری کند، از افزونی محروم نمی‌شود. که خدای متعال فرموده است، اگر سپاسگزاری کنید، همانا نعمت را بر شما می‌افزایم. از رمیدن نعمتها بترسید که چنین نیست که هر گریخته، باز گردد. «۲»

(۳) موسی (ع) عرضه داشت: پروردگارا! آدم (ع) چگونه توانسته است حق نعمت تو را سپاسگزاری کند که خود به دست خویش او را آفریدی و فرشتگان خود را به سجده کردن بر او واداشتی و در بهشت خویش او را مسکن دادی؟ خداوند به موسی (ع) وحی فرمود که آدم (ع) می‌دانست این همه از من و به اراده من است و همین شکر او بود. «۳»

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: برای کسی که چیز می‌خورد و سپاسگزار است، همان اجر و پاداش روزه‌داری است که به قصد قربت روزه می‌گیرد و برای تندرست سپاسگزار، همان پاداش گرفتار شکیباست، و برای عطاکننده سپاسگزار، همان پاداش محروم قانع است. «۴»

(۵) امام صادق (ع) فرموده است: نعمت، گریزپا و رمنده است. با سپاسگزاری بند بر پایش نهید. و گفته است، سپاسگزاری آن است که آدمی احوال چهارگانه خویش را در نعمت و سختی و فرمانبرداری و سرپیچی بداند. در حال نعمت بگوید، سپاس

(۱). نظیر آن در ثواب الاعمال صدوق، ص ۱۹۴، آمده است. م.

(۲). ضمن کلمات قصار و حکم، در نهج البلاغه، صفحات ۱۰۸۳، ۱۱۴۱ و ۱۱۸۵، چاپ مرحوم فیض الاسلام، آمده است، توجه دارید که در چاپهای بعدی تا ۱۰ صفحه اختلاف دیده می‌شود. م.

(۳). نظیر این، در کافی، ص ۹۸، ج ۲، آمده است. م.

(۴). در قرب الاسناد حمیری، ص ۵۰، و کافی، ص ۹۴، ج ۲، و به ضمیمه چند روایت دیگر در بحار الانوار، ص ۲۲، ج ۷۱، آمده است. م.

خداوندی که مرا به این نعمت رهبری فرمود و در حال سختی بگوید، سپاس خداوندی را که این گرفتاری را افزون از این قرار نداد و آن را در مورد دین من مقرر نفرمود و در قبال این گرفتاری برای من پاداشی واجب فرمود. و در حال فرمانبرداری بگوید، سپاس پروردگاری که توفیق این عبادت و طاعت را به من ارزانی فرمود و در حال سرپیچی بگوید، سپاس خدایی که مرا خوار و زبون نساخت تا بتوانم این سرپیچی را جبران کنم و سپاس خداوند را که این گناه را از گناهانی قرار داده است که توبه آن را از میان می‌برد و عفو خداوند آن را در بر می‌گیرد. و گفته شده است، سپاسگزاری، مایه افزونی نعمت و زینهاری از دگرگون شدن آن است.

(۱) شاعر گفته است: «هر گاه خیر و نیکی به تو برسد و آن را کفران کنی (بپوشی) برای پروردگار جهانیان سپاسگزار نیستی.

اگر برای شکر، پیکری می‌بود که چون دیده به آن دقت می‌کرد آن را می‌دید، آن را برای تو پایدار می‌ساختم تا ببینی و بدانی که من مردی سپاسگزارم.

ولی شکر و سپاسگزاری، نهفته در ضمیر است و کلمات روان و شیوا آن را بیدار می‌کند.

تلاش کردم که نسبت به آنچه در مورد من انجام دادی، سپاسگزاری کنم و هر چند کوتاهی کرده‌ام، ولی به هر حال سپاسگزارم. و تو بدون درخواست من به من عطای جزیل می‌بخشی و سپاسگزاری اندک را بسیار می‌شماری.

(۲)

مجلس هشتاد و هفتم در موی سپید و جواز خضاب بستن و زشتی خود را به کودکی زدن

(۳) خداوند متعال در آیه ۵۴ سوره سی ام (روم) می‌فرماید «خدا آنست که آفرید شما را از ناتوانی و پس از ناتوانی، نیرو و پس از نیرو، ناتوانی و پیری را قرار داد.»

(۴) و در آیه ۱۶ سوره پنجاه و هفتم (حدید) می‌فرماید «آیا نرسیده است وقتی که آنان که ایمان آورده‌اند، دلهایشان برای یاد خدا بترسد.»

(۵) امام صادق فرموده است، سه گروهند که خدای روز رستاخیز با آنان سخن نمی- گوید و به آنان نظر رحمت نمی‌فرماید و آنها را نخواهد ستود و ایشان را عذابی دردناک است، آنان که ریش خود را بکنند و آنان که استمناء کنند و آنان که با آنان لواط شده باشد. «۱»

---

(۱). در خصال، ص ۱۲۵، ج ۱، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است و اختلاف مطالب این روایت با آنچه که مالک جهنی نقل کرده، بیان شده است. م.

(۱) پیامبر فرموده‌اند: موهای سپید در جلو سر، فرخنده و در دو شقیقه (گیسوان)، نشانه شجاعت، و بر دو گونه، نمودار سخاوت و در پشت سر، نافرخنده است. «۱»

(۲) امام صادق (ع) از پدرش از قول امیر المؤمنین نقل می‌فرماید که رسول خدا (ص) در وصیت خود چنین فرموده‌اند: ای علی! یک درهم که به مصرف خضاب برسد، بهتر از هزار درهم است که در راه خدا انفاق شود و در آن چهارده خصلت است، حالت سنگینی و بادی را که در گوشهاست رفع می‌کند. دید چشم را پر فروغ و بینی را ملایم و بوی دهان را خوش و لثه را استوار می‌کند. بیماری را برطرف و وسوسه شیطان را کم و فرشتگان را شاد می‌کند. مؤمن از دیدن آن خشنود می‌شود و کافر به آن رشک می‌برد و موجب زینت و خوشبویی است و نکیر و منکر از دیدن آن شرم می‌کنند و موجب آزادی خضاب‌کننده از عذاب گور است. «۲»

(۳) علی بن مؤمل «۳» می‌گوید: امام کاظم (ع) را دیدم که با رنگ سرخ خضاب کرده بود. گفتم: قربانت گردم، این خضاب خاندان شما نیست. فرمود: آری، من هم قبلا با وسمه (رنگ سیاه) خضاب می‌کردم، دندانهایم سست شد. به روزگار رسول خدا (ص) مردی مسلمان شد، امیر المؤمنین علی (ع) او را با رنگ زرد خضاب فرمود.

چون این خبر به اطلاع پیامبر (ص) رسید، فرمودند: نشان مسلمانی است. سپس با سرخ خضاب کرد و چون به اطلاع پیامبر (ص) رسید، فرمودند: نشان اسلام و ایمان است و پس از آن با رنگ سیاه خضاب کرد و پیامبر فرمودند: نشان اسلام و ایمان و نور است. «۴»

(۴) به امیر المؤمنین علی (ع) گفته شد: چرا موهای سپید خویش را خضاب نمی‌فرمایی؟ فرمود: خضاب، نوعی زیور و آرایش است و ما در مصیبت هستیم.

(ظاهرا مقصود، مصیبت رحلت حضرت ختمی مرتبت است.) «۵»

(۵) امام باقر (ع) فرموده است، مردی بنام شیبة هذلی به حضور پیامبر آمد و گفت:

---

(۱). در خصال، ص ۲۲۰، ج ۱، همان چاپ، آمده است. م.

(۲). به نقل از من لا یحضره الفقیه صدوق، در مکارم الاخلاق طبرسی، ص ۷۸، آمده است. م.

(۳). نام این راوی، فقط با افزودن لقب حجازی، در مجمع الرجال، قهپایی، جلد ۴ آمده است. م.

(۴). امالی، صدوق، ص ۳۰۴، چاپ آقای کمره‌یی. م.

(۵). نهج البلاغه، چاپ مرحوم فیض الاسلام، ص ۱۲۹۳. م.

ای رسول خدا! من پیری فرتوت شده‌ام و ناتوان گردیده‌ام و نمی‌توانم نماز و روزه و حج مستحبی و جهاد انجام دهم. اکنون سخنی به من بیاموزید که خدایم به من بهره رساند و ای رسول خدا! بر من تخفیف بده! پیامبر فرمودند: همین سخن خود را تکرار کن و او سه بار تکرار کرد و پیامبر فرمودند: هر سنگ و کلوخ و درخت و گیاهی که اطراف تو است، از رحمت بر تو گریست. اکنون، چون نماز صبح خود را می‌گزاری، ده بار بگو

«سبحان اللّه العظیم و بحمده و لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم»

که خداوند متعال با این تسبیح تو را از کوری و دیوانگی و جذام و تنگدستی و شکستگی عافیت می‌بخشد.

آن مرد گفت: ای رسول خدا! این برای امور دنیایی است، برای امور آخرت چه کنم؟

فرمودند: پس از هر نماز بگو «پروردگارا! به لطف خود هدایتم کن و از رحمت خود بر من فرو ریز و از برکتهای خود بر من فرو فرست.) آن مرد در حالی که با انگشتان دست خود می‌شمرد که ده بار براه افتاد، مردی به ابن عباس گفت: می‌بینی که این دایی تو چگونه محکم این اذکار را می‌شمرد؟ پیامبر (ص) که این سخن او را شنیدند، فرمودند: همانا اگر این اذکار را عمدا ترک نکند و تا هنگام مرگ رعایت کند، هشت در بهشت برای او گشوده می‌شود که از هر کدام که بخواهد وارد شود. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خوشا به حال کسی که عمرش طولانی و کردارش، پسندیده باشد و در حالی که خدایش از او راضی باشد، به جهان دیگر برود و بدا به کسی که عمرش دراز و کردارش ناپسند و در حالی که خدایش از او راضی نباشد، به جهان دیگر برود. و فرموده‌اند هر کس در باقیمانده عمر خویش نکوکاری کند، به گناهان گذشته‌اش گرفته نمی‌شود و کسی که در باقیمانده عمر خود بدکاری کند، به تمام گناهان خویش گرفته می‌شود. «۲»

(۲) امام صادق فرموده است، مرد عربی به حضور پیامبر آمد و آن حضرت در حالی که ردایی بلند پوشیده بودند، آمدند. آن مرد گفت: همچون جوانمردان پیش من آمدید.

فرمودند: آری، که من جوانمرد و پسر جوانمرد و برادر جوانمردم. آن مرد گفت: در اینکه خود جوانمردی تردید نیست، ولی چگونه پسر جوانمرد و برادر جوانمرد هستید؟ فرمودند: مگر گفتار خداوند را در مورد ابراهیم نشنیده‌ای که فرموده است «گفتند شنیدیم جوانمردی بنام ابراهیم آنان (بت‌ها) را به زشتی یاد می‌کرد.» و من پسر و از نسل ابراهیم هستم و روز جنگ احد سروشی از آسمان بانگ برداشت که

---

(۱). امالی صدوق، ص ۵۷. م.

(۲). امالی صدوق، ص ۵۷. م.

«شمشیری جز ذو الفقار و جوانمردی جز علی نیست» علی برادر من و من برادر اویم.

همان مرد گفت: ای رسول خدا! چگونه پیری و سپید شدن موی، زود به سراغ شما آمده است؟ فرمودند: سوره‌های هود و واقعه و مرسلات و عم، موی مرا سپید کرد. «۱»

(۱) پیامبر فرموده‌اند: در مجالس فقط برای سه طبقه باید جا باز کرد، برای سالخوردگان به حرمت سن و سال ایشان، و برای دانشمند و برای افراد قدرتمند به سبب قدرت ایشان.

(۲) و همان حضرت فرموده‌اند: به سه گروه، کسی جز منافق بی‌حرمتی نمی‌کند، گروهی که ریش و موی خود را در اسلام سپید کرده‌اند و به دانشمندان و پیشوایان دادگر. «۲»

(۳) و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس موی خود را در اسلام سپید کند، سپیدی مویش روز قیامت، نوری فرا روی او خواهد بود که او را به بهشت راهنمایی می‌کند و خدای متعال می‌فرماید: آفرین بر این بنده‌ام که موی خود را در اسلام سپید کرد و به من شرک نورزید. «۳»

(۴) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: موی سپید بنده مؤمن، پرتوی از نور من است و پرتو خود را به آتش خویش نمی‌سوزانم.

(۵) همان حضرت فرموده‌اند: از ما نیست کسی که سالخوردگان ما را احترام و بر خردسالان ما مهرورزی نکند و حق عالمان را نشناسد. و پیرمرد میان خانواده خود همچون پیامبر میان امت خویش است. «۴»

(۶) امام صادق (ع) فرموده است، بنده تا هنگامی که به چهل سالگی نرسیده است، گشایشی در کار اوست و چون به چهل سالگی می‌رسد، خداوند به فرشتگانش وحی می‌فرماید: به این بنده خود، چهل سال عمر دادم. اکنون بر او سخت گیرید و مواظبت کنید و کم و بیش و بزرگ و کوچک عملش را بنویسید. «۵»

---

(۱). در معانی الاخبار صدوق، ص ۱۱۹، آمده است و بخشی از آن در خصال صدوق، ص ۱۹۱، آمده است. م.

(۲). نظیر این در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۱۶۸ و مکارم الاخلاق طبرسی، ص ۷۵، آمده است. م.

(۳). نظیر این در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۱۶۸ و مکارم الاخلاق طبرسی، ص ۷۵، آمده است. م.

(۴). به نقل از جامع الاخبار در بحار الانوار، ص ۱۳۶، ج ۷۵، آمده است. م.

(۵). امالی صدوق، ص ۳۷، ج ۱، چاپ آقای کمره‌یی. م.

(۱) راوی همین روایت می‌گوید، امام باقر فرموده است: چون بنده به چهل سالگی می‌رسد به او می‌گویند مواظب خویش باش که بهانه‌یی از تو پذیرفته نیست و البته شخص چهل ساله از شخص بیست ساله سزاوارتر به مواظبت نیست که آن کس که از ایشان عمل می‌خواهد یکی است (خداوند) و چشمش از آن دو خفته نیست و بر عهده تو است که برای بیم آخرت که برابر تو است، عمل کنی و سخنان یاوه را از خود رها کنی و واگذاری.

(۲) شاعر چنین سروده است:

«هر روز که می‌بینم موی سپید رسته است، گویی در باطن اندیشه و بینش من رسته است. بر فرض که تو را با مقراض از برابر چشم خویش ببرم، نمی‌توانم تو را از اندیشه و خیال خویش دور کنم.»

(۳) «همانا پیری بر تو جامه گسترد و پس از پیری چیزی جز رفتن نیست، از فرصت پیری برای خویش بهره‌گیری کن و همچون روزگار جوانی آن را تباه مکن. افسوس که ما آنچه را که برای ما باقی می‌ماند، ویران می‌کنیم و برای آباد ساختن آنچه که خود ویران می‌شود، کوشش می‌کنیم.»

(۴) دیگری گفته است:

«اگر درست بدانی، این جهان، مایه کم نور شدن تدریجی چشمها و سست شدن استخوانها و خانه مرگ است. اگر بر گذشتگان می‌گریی، بر زنده‌یی هم که میان هلاک‌شوندگان است، گریه کن. بر خود با شدت و سختی گریه کن، اگر می‌اندیشی و گریه می‌کنی.»

(۵) دیگری چنین سروده است:

«آیا مایه شگفتی نیست که چون مصیبتی به جوانمردی می‌رسد و چیزی را از دست می‌دهد، گروهی به درد برای او می‌گریند و گروهی او را تسلیت می‌دهند و حال آنکه پیری و موی سپید، بازمانده جوانی او را می‌رباید و کسی او را در این سوگ تسلیت نمی‌گوید.»

(۶) دیگری سروده است:

«ای پیر! تو را چه می‌شود که می‌خندی و حال آنکه مرگ بالای سرت رسیده است. از خنده و خود را به کودکی زدن، دست بردار که ای پیر! مرگت فرا رسیده است.»

ص:۷۵۱

(۱)

مجلس هشتاد و هشتم در بیان توبه

(۲) خداوند متعال در آیه ۳۶ سوره دوم (بقره) فرموده است «پس فرا گرفت آدم از پروردگارش چند کلمه‌یی را و خدای توبه‌اش را پذیرفت. همانا که او توبه پذیرنده مهربان است.»

(۳) و در آیه ۱۳۰ سوره سوم (آل عمران) فرموده است «و آنان که چون کار ناشایسته کردند یا بر خویشتن ستم روا داشتند، خدا را یاد کردند و بر گناهان خویش آمرزش خواهی می‌کنند. و چه کسی جز خداوند گناهان را می‌آمرزد؟ و اصرار نکردند بر آنچه می‌کنند و آنان می‌دانند.»

(۴) و در آیه ۲۲ و ۲۳ سوره چهارم (نساء) فرموده است «جز این نیست که پذیرش توبه بر خداوند در مورد کسانی است که به نادانی کار بد را انجام داده و سپس بزودی توبه می‌کنند و آنانند که خداوند توبه آنان را می‌پذیرد و خدای دانای درست کردار است و برای آنان که بدی‌ها را انجام می‌دهند و چون یکی از ایشان را مرگ فرا می‌رسد، می‌گوید هم اکنون توبه کردم و برای کسانی که در حال کفر می‌میرند، توبه‌یی نیست. برای آنان عذابی دردناک فراهم ساخته‌ایم.»

(۵) و در آیه ۴۴ سوره پنجم (مائده) در باره دزد می‌فرماید «و هر کس پس از ستم خود، توبه کند و نکوکار شود، همانا خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد.»

(۶) و در آیه ۴۰ سوره هشتم (انفال) فرموده است «به آنان که کافر شدند، بگو اگر باز ایستند، گذشته ایشان آمرزیده می‌شود و اگر برگردند، پس به حقیقت گذشته است روش پیشینیان.»

(۷) و در آیه ۳ سوره یازدهم (هود) فرموده است «و اینکه نخست از خدای خود آمرزش خواهی و سپس به سوی او باز گردید تا برخوردار کند شما را برخورداریی پسندیده تا مدتی که نام برده شده است و می‌دهد هر صاحب فضیلتی را جزای فضیلت او را.»

(۸) و در آیه ۶۱ سوره نوزدهم (مریم) فرموده است «پس از پی ایشان بازماندگان بازماندند که نماز را تباه و خواهشهای نفس را پیروی کردند. پس زود باشد که ببینید شر را مگر کسی که توبه کرد و بگروید و کار شایسته انجام داد.»

(۹) و ضمن آیه ۳۲ سوره بیست و چهارم (نور) چنین فرموده است «و ای گروندگان!

همگان به سوی خدا توبه کنید و باز گردید، شاید که رستگار شوید.»

(۱) و در آیه ۵۵ سوره سی و نهم (زمر) فرموده است «و برگردید به سوی پروردگار خود و اسلام آورید پیش از آنکه عذاب به شما برسد و سپس یاری کرده نشوید.»

(۲) و خداوند متعال در آیه ۸ سوره شصت و ششم (تحریم) فرموده است «ای کسانی که ایمان آورده‌اید توبه کنید به سوی خدا، توبه خالص. شاید که پروردگار شما بپوشاند و درگذرد از گناهان شما.»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خدای جل جلاله چنین می‌فرماید: من خدایم، خدایی جز من نیست. من پادشاهان را آفریده‌ام و دلهای ایشان در دست من است. هر قوم که مرا فرمان برند، دلهای پادشاهان (هیأت حاکمه) را بر ایشان مهربان قرار می‌دهم و هر گروهی که از من سرپیچی و نافرمانی کنند، دلهای پادشاهان را نسبت به ایشان سخت و خشن قرار می‌دهم. همانا خود را با دشنام دادن به پادشاهان سرگرم مکنید.

به سوی من باز گردید و توبه کنید تا دلهای آنان را بر شما مهربان قرار دهم. «۱»

(۴) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است، در دنیا دو امان از عذاب خداوند سبحان وجود دارد که یکی از آن دو از دسترس شما بیرون شده است. بر شما باد که به امان دوم دست زنید و توسل جویید. امانی که در دسترس بود و به آسمان بر شد، پیامبر (ص) است و آن امان که باقی مانده، استغفار است. «۲»

(۵) خداوند متعال در آیه ۳۴ سوره هشتم (انفال) فرموده است «و تا هنگامی که تو میان ایشانی، خداوند آنان را عذاب نمی‌کند و تا هنگامی که آنان استغفار می‌کنند، خداوند آنان را عذاب نمی‌کند.» و در دنیا خیری نیست مگر برای دو تن، نخست کسی که اگر گناهی می‌کند آن را با توبه، تدارک و جبران می‌کند و کسی که به انجام نیکی‌ها پیشی می‌گیرد و به هر کس سعادت توبه عطا شود، از پذیرفته شدن آن محروم نمی‌شود و به هر کس سعادت استغفار ارزانی شود، از آمرزش محروم نمی‌شود «۳» و این موضوع در آیه ۱۱۱ سوره چهارم (نساء) آمده است «هر کس بدی یا بر خود ستم کند و سپس از خداوند آمرزش خواهی

کند، خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت» و در آیه ۲۲ همان سوره فرموده است «همانا پذیرش توبه بر خداوند برای آنانی است که به

---

(۱). به نقل از امالی صدوق، در بحار الانوار، ص ۳۴۱، ج ۷۵، آمده است. م.

(۲). به نقل از مناقب سبط ابن جوزی، در بحار الانوار، ص ۶۷، ج ۷۸، آمده است. م.

(۳). نهج البلاغه، چاپ مرحوم فیض الاسلام، صفحات ۱۱۱۸ و ۱۱۴۱. م.

نادانی بدی کرده و سپس به زودی توبه می‌کنند و آنانند که خداوند توبه آنان را می‌پذیرد و خدای دانای درست کردار است.»

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) به شخصی که در حضور ایشان استغفر اللّه گفت، فرمودند:

مادرت بر تو بگرید! آیا می‌دانی استغفار، درجه افراد بسیار بلند مرتبه است و شش چیز لازمه آن است، نخست، پشیمانی بر گناه گذشته. دوم، تصمیم، بر باز نگشتن به آن گناه برای همیشه. سوم، پرداخت حقوق خلق خدا به ایشان تا آنکه خدا را سبک بار و بدون آنکه تعهدی بر تو باشد، ملاقات کنی. چهارم آنکه همه امور واجبی را که بر عهده تو بوده و ترک کرده‌ای انجام دهی. پنجم آنکه کوشش کنی گوشتهایی را که از حرام بر تو روییده است با اندوهها آب کنی تا آنجا که پوست بدنت به استخوانت بچسبد. ششم آنکه سختی فرمانبرداری و اطاعت را به پیکر خود بچشانی، همچنان که شیرینی گناه را به آن چشانده‌ای و در این هنگام می‌توان استغفر اللّه بر زبان آورد. «۱»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: چون آیه ۱۳۰ سوره آل عمران نازل شد که خداوند در آن فرموده است «و آنانی که چون کاری ناشایسته کنند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را یاد کنند و از گناهان خویش آمرزش خواهی کنند.» ابلیس بر فراز کوهی به مکه شد که به آن کوه ثور می‌گویند و با صدای بلند همه عفریت‌ها را فرا خواند.

آنان، همه پیش او آمدند و گفتند: ای سرور ما! برای چه ما را فرا خواندی؟ گفت:

این آیه قرآن نازل شده است. چه کسی از عهده آن بر می‌آید؟ عفریتی گفت: من آنان را از توجه به این آیه، با این کار و آن کار، باز می‌دارم. شیطان گفت: تو در خور این کار نیستی. یکی برخاست و همان گونه سخن گفت و ابلیس هم همان گونه پاسخ داد. در این هنگام، وسواس خناس «۲» برخاست و گفت: من از عهده این کار برمی‌آیم.

ابلیس پرسید: چگونه؟ گفت: آنها را به وعده و آرزو می‌فریبم تا نخست در خطا و گناه افتند و چون به گناه افتادند، استغفار کردن را از یاد ایشان می‌برم. ابلیس گفت: آری، تو شایسته این کاری و او را تا روز قیامت بر این کار گماشت. «۳»

(۱). نهج البلاغه، ص ۱۲۷۱، چاپ مرحوم فیض الاسلام. م.

(۲). وسواس خناس: یعنی شیطانی که چون نام خدا را بر زبان آورند، عقب‌نشینی می‌کند و می‌گریزد. رجوع کنید به: مفردات راغب اصفهانی، ص ۱۵۹، و به تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۱۲، ص ۵۱۴، چاپ مرحوم شعرانی. م.

(۳). در امالی صدوق، ص ۴۶۵، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۱) روایت شده است که معاذ بن جبل «۱» در حالی که می‌گریست به حضور پیامبر آمد و سلام داد. پیامبر (ص) پاسخ سلامش را دادند و پرسیدند: چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ گفت: ای رسول خدا! بر در خانه، جوانی نیکو اندام و خوش چهره و تر و تازه ایستاده و بر جوانی خود چنان می‌گرید که مادری بر مرگ فرزند خود، و می‌خواهد به حضور شما برسد. فرمودند: ای معاذ! او را پیش من بیاور.

معاذ او را به حضور آورد. سلام داد و پیامبر پاسخ دادند و پرسیدند: ای جوان! چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟ گفت: چگونه گریه نکنم و حال آنکه گناهانی انجام داده‌ام که اگر خداوند به برخی از آن مرا بگیرد، به دوزخم می‌برد و چنین می‌بینم که به زودی مرا خواهد گرفت و هرگز مرا نخواهد آمرزید. پیامبر پرسیدند: آیا به خداوند شرک آورده‌ای؟ گفت: به خداوند پناه می‌برم که به پروردگار خویش شرک ورزیده باشم.

فرمودند: آیا خون ناحقی ریخته و کسی را کشته‌ای؟ گفت: نه. پیامبر فرمودند: خداوند گناهانت را هر چند به بزرگی کوههای برکشیده و استوار باشد، می‌آمرزد. جوان گفت: گناهان من از کوههای بلند هم بیشتر است. فرمودند: خداوند گناهان تو را هر چند به اندازه زمینهای هفتگانه و دریاها و ریگها و درختان و میوه‌ها و آنچه در زمین است باشد، می‌بخشد. گفت: ای رسول خدا! از همه آنان بزرگتر است. فرمودند:

اگر گناهانت به بزرگی آسمانها و ستارگان و عرش و کرسی باشد، می‌بخشد. گفت: از آن هم بزرگتر است. پیامبر (ص) خشمگین بر او نگریستند و فرمودند: ای جوان! وای بر تو، گناهان تو بزرگتر است یا خداوندت؟ جوان چهره بر خاک ساییدو گفت:

پروردگار من منزه است. هیچ چیز بزرگتر از خدای من نیست و من می‌دانم که پروردگارم از هر بزرگی، بزرگتر است. پیامبر فرمودند: آیا گناهان بزرگ را کسی جز خدای بزرگ می‌آمرزد؟ جوان گفت: ای رسول خدا! سوگند به خدا که نه، و پس از آن سکوت کرد. پیامبر فرمودند: آیا یکی از گناهان خود را برای من نقل می‌کنی؟ گفت: آری. من مدت هفت سال گورها را می‌شکافتم، مردگان را بیرون می‌آوردم و کفنها را برمی‌داشتم. قضا را دختری جوان از انصار درگذشت، چون او

(۱). معاذ بن جبل، متولد ۲۰ سال قبل از هجرت و در گذشته به سال ۱۸ هجری در اردن، از اصحاب محترم پیامبر (ص) و از

انصار، و به شدت مورد محبت و توجه عمر بن خطاب بوده است. رک. به: بخش دوم طبقات ابن سعد، ص ۱۲۰، ج ۳، و ترجمه آن به قلم این بنده. م.

ص:۷۵۵

را تشییع و دفن کردند و برگشتند و شب فرا رسید، من رفتم، گورش را شکافتم، جسد را بیرون آوردم و تمام کفن او را بیرون کشیدم و او را بر لبه گورش برهنه انداختم و خواستم برگردم، شیطان به سراغ من آمد و او را در نظرم آراست و وسوسه کرد که مگر سپیدی شکم و سرین او را نمی‌بینی تا آنجا که برگشتم و خویشتن داری نتوانستم و با او نزدیکی کردم و جسد را به همان حال رها کردم. (۱) ناگاه از پشت سر خویش صدایی شنیدم که می‌گفت: ای جوان! وای بر تو از حاکم روز قیامت و آن روزی که خداوند من و تو را در پیشگاه خویش بر پا می‌دارد، و تو میان گروه مردگان مرا این چنین از گور بیرون کشیدی و برهنه و جنب رها کردی که به هنگام بررسی حساب این چنین باشم. ای وای بر تو و جوانی تو از آتش دوزخ! و من خود نمی‌پندارم که هیچ گاه بوی دلاویز بهشت را درک کنم و اکنون تو ای رسول خدا! وضع مرا چگونه می‌بینی؟ پیامبر فرمودند: ای تبهکار! از من دور شو که بیم آن دارم که من هم به آتش تو بسوزم و تو بسیار نزدیک به آتش دوزخی، و همواره این سخن را بر زبان می‌آوردند و اشاره می‌کردند که او را دور کنند. آن جوان به مدینه رفت و اندک زاد و توشه‌یی برداشت و به یکی از کوهها پناه برد و جامه پشمینه پوشید و به عبادت پرداخت و هر دو دست خویش را به گردن خود بست و فریاد برداشت که:

پروردگارا! من بنده تو، بهلول هستم که در پیشگاهت خود را به زنجیر کشیده‌ام.

پروردگارا! تو خود مرا و گناهی را که از من سرزده است می‌شناسی. خدایا! هم اکنون از پشیمانانم و برای توبه پیش پیامبرت رفتم. مرا از پیش خود راند و بر وحشت و ترسم افزود. اکنون به نام و جلال و عظمت پادشاهی تو، از تو مسألت می‌کنم که نومیدم نگردانی و دعای مرا بپذیری و از رحمت خویش مأیوسم نفرمایی. چهل روز همواره همین سخن را می‌گفت و می‌گریست و جانوران وحشی هم از رحمت بر او می‌گریستند و چون چهل شبانروز گذشت، دستهای خود را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

پروردگارا! در این نیاز و خواسته من چه کردی؟ اگر دعای مرا پذیرفته و گناهم را آمرزیده‌ای، به پیامبرت وحی فرمای و اگر نپذیرفته‌ای و مرا عقوبت خواهی فرمود، هم اکنون آتشی فرست که در این دنیا مرا با آن، یا عقوبت دیگری هلاک و نابود فرمایی و از رسوایی روز رستاخیز رهایم ساز! در این هنگام، خداوند بر پیامبر (ص) آیه ۱۳۰ سوره آل عمران را نازل فرمود که در آن می‌فرماید: (۲) «و آنانی که چون کار ناشایسته و بر خود ستم کردند، خدا را یاد، و از گناه خویش

ص:۷۵۶

استغفار کردند و کیست که گناهان را بیامرزد جز خداوند و آنان بر گناهان خویش اصرار نورزیدند و ایشان می‌دانند.»

(۱) یعنی گناه بزرگی چون زنای با مردگان و نبش گورها و دزدی کفنها، و سپس خطاب به پیامبر (ص) است که اگر او را راندی به کجا برود؟ و وانگهی بر کار و گناه خود اصرار نمی‌ورزد. در آیه بعد از این آیه، فرموده است: «همانا که پاداش آن گروه، آمرزشی است از پروردگارشان و بهشتهایی که آبها در آن جاری است. جاویدان در آن هستند و نیکوست مزد کارکنندگان.» و چون این آیات نازل شد، پیامبر (ص) در حالی که لبخند می‌زدند و آن را تلاوت می‌فرمودند، بیرون آمدند و به یاران خود فرمودند:

چه کسی می‌تواند مرا به خانه آن جوانی که توبه کرده است، راهنمایی کند؟ معاذ گفت:

ای رسول خدا! به ما خبر رسیده که او در فلان جاست. پیامبر (ص) حرکت فرمود و چون کنار آن کوه رسید، به جستجوی آن جوان از کوه بالا رفت و ناگاه او را دیدند که در شکاف میان دو صخره ایستاده و دستهایش را به گردن خویش بسته است و چهره‌اش از آفتاب سیاه شده و پلکهای چشمش از بسیاری گریه زخم شده و آویخته گردیده است و می‌گوید: پروردگارا! تو مرا نیکو و خوش چهره آفریدی، ای کاش می‌دانستم نسبت به من چه اراده فرموده‌ای، آیا در آتش مرا خواهی سوخت یا در جوار رحمت خویش مرا پناه خواهی داد؟ پروردگارا! بسیار به من احسان فرمودی و نعمت ارزانی داشتی، ای کاش می‌دانستم سرانجام من چیست، آیا بهشت را روزی من می‌فرمایی یا مرا به سوی دوزخ می‌رانی؟ پروردگارا! گناه من، بزرگتر از آسمانها و زمین و عرش بزرگ و کرسی گسترده تو است، ای کاش می‌دانستم که مرا می‌آمرزی یا روز قیامت رسوا می‌سازی. و همواره چنین سخن می‌گفت و می‌گریست و خاک بر سر می‌ریخت و جانوران وحشی بر گرد او بودند و پرندگان بر فراز سرش صف کشیده و همگان می‌گریستند. پیامبر (ص) نزدیک رفتند و دستهایش را از گردنش گشودند و خاک از سرش زدودند و فرمودند: ای بهلول! بر تو مژده باد که تو آزادشده خداوند از آتش دوزخی. سپس به یاران خود فرمودند: گناهان را همین گونه باید جبران کرد که بهلول جبران کرد و سپس آیات نازل شده را تلاوت کردند و بهلول را به بهشت مژده دادند. «۱»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هیچ چیزی در پیشگاه خداوند محبوب‌تر از جوان

---

(۱). به نقل از صدوق (رضی الله عنه) در تفسیر برهان، ص ۳۱۶، ج ۲، آمده است. م.

توبه‌کننده نیست. «۱»

(۱) گفته شده است: لازمه توبه چهار چیز است، استغفار و آمرزش خواهی با زبان و نیت باز نگشتن به گناه از صمیم دل، و کندن خویشتن از مظان گناه، و دوری جستن از دوستان و یارانی که در گناه مشوق او بوده‌اند.

(۲) شاعر چنین سروده است:

«تا پیر نشده بودی و مویت سپید نشده بود، از توبه کردن تأخیر کردی. اکنون که پیرشده‌ای، منتظر چیستی؟ آیا پس از سپید شدن موی سر، هنوز هم از گناه دست برنمی‌داری؟ و آیا پس از گذشتن عمر پند نمی‌گیری؟ شگفتا که تو خود آگاهی و می‌دانی به چه چیزی خواهی رسید و باز هم عبرت نمی‌گیری.»

(۳) دیگری گفته است: «نه، سوگند به کسی که آسمان را برافراشته و زمین را گهواره همگان قرار داده است، همانا کسی که بر گناه اصرار می‌ورزد، نابودشونده است.

می‌خواهی سخن مرا راست پندار و می‌خواهی ستیزه‌جویی کن.»

(۴) گفته شده است: چهار چیز را با چهار چیز بشوی، چهره را با اشک، زبان را با استغفار، دل را با اندیشه، و گناه را با توبه و بازگشت به خدا.

(۵)

مجلس هشتاد و نهم در وصیت

(۶) خداوند متعال در آیه ۱۷۶ سوره دوم (بقره) فرموده است:

«نوشته شد بر شما که چون مرگ یکی از شما فرا رسد، اگر مالی دارد، وصیت کند برای پدر و مادر و نزدیکان خویش به نیکی و این حقی است بر پرهیزکاران.»

(۷) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس بدون وصیت بمیرد، به مرگی همچون مرگ دوره جاهلی مرده است. «۲»

(۸) و همان حضرت فرموده‌اند: سزاوار نیست بر مؤمن که هیچ شبی بخوابد مگر اینکه وصیت نامه‌اش زیر سرش باشد. «۳»

(۹) و فرموده‌اند: وصیت موجب اتمام کم و کاستی زکات است. «۴»

---

(۱). در مشکاة الانوار طبرسی، ص ۱۷۰، به نقل از انس، آمده است. م.

(۲). به نقل از المقنعه شیخ مفید، ص ۱۰۲، در وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۵۲، آمده است. م.

(۳). به نقل از المقنعه شیخ مفید، ص ۱۰۲، در وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۵۲، آمده است. م.

(۴). تهذیب، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۳۸۲. م.

(۱) و فرموده‌اند: هر کس به هنگام مرگ وصیتی پسندیده نکند، موجب کاستی در مردانگی و خرد اوست. «۱»

(۲) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: هر کس وصیت کند و در آن حیف و ستمی روا ندارد، چنان است که آن مال را در زندگی خویش در راه خدا صدقه داده باشد و برای من تفاوتی نیست در آنکه به وارثان خود زیانی برسانم یا آن مال را از ایشان دزدیده باشم. «۲»

(۳) امام صادق فرموده است: وصیت، حقی است بر هر مسلمان. «۳»

(۴) و همان حضرت فرموده است: هیچ مرده‌یی را مرگ فرا نمی‌رسد مگر اینکه خداوند چشم و گوش و عقل او را در مورد وصیت به او بر می‌گرداند که بفهمد آیا وصیت کرده است یا نه و این همان راحتی‌یی است که به آن راحتی مرگ می‌گویند و آن حق هر مسلمان است. «۴»

(۵) باز همان حضرت فرموده‌اند: هر کس به هنگام مرگ، برای خویشاوندانی که ارث نمی‌برند، وصیت نکند، سرانجامش به گناه پایان می‌پذیرد. «۵»

(۶) پیامبر فرموده‌اند: هر کس به هنگام مرگ، وصیت پسندیده نکند، موجب کاستی در مروت و خرد اوست.

(۷) گفته شد: ای رسول خدا! چگونه باید وصیت کرد؟ فرمودند: چون مرگش فرا رسد و مردم پیش او جمع شوند، بگوید: پروردگارا! ای پدید آورنده آسمانها و زمین! ای آگاه آشکار و نهان! ای مهربان به دوست و دشمن! پروردگارا! من در این جهان به پیشگاه تو عهد و اقرار می‌کنم و گواهی می‌دهم که خدایی جز تو نیست یگانه‌یی که تو را شریک و انبازی نیست و محمد بنده و فرستاده تو است و همانا که بهشت و دوزخ حق است و حساب و برانگیختن و میزان و قدر حق است و قرآن چنان است که تو فرو فرستاده‌ای و تو خود، خدای حق و آشکاری. خداوند به محمد (ص) بهترین پاداش را دهاد! و به محمد و آل او بهترین تحیت را عنایت فرماید. پروردگارا! ای ساز و برگ من به هنگام گرفتاری، و ای یاور من به هنگام سختی، و ای ولی نعمت من! تو که خدای من و خدای پدر و نیاکان منی، مرا لحظه‌یی به خود وامگذار

---

(۱). فروع کافی، ج ۲، ص ۲۳۴. م.

(۲). تهذیب، ج ۲، ص ۳۸۲ و ۳۸۳. م.

(۳). تهذیب، ج ۲، ص ۳۸۲ و ۳۸۳. م.

(۴). تهذیب، ج ۲، ص ۳۸۲ و ۳۸۳. م.

(۵). مجموعه این روایات با ذکر اسناد، در مبحث وصیت وسائل الشیعه، آمده است. م.

که اگر یک چشم بر هم زدن مرا به خودم واگذاری، به بدی نزدیک و از نیکی دور می‌شوم. خدایا! انیس وحشت من در گورم باش و این عهد مرا روزی که تو را دیدار می‌کنم به من ارزانی فرمای. سپس به نیازهای خود وصیت کند.

(۱) این وصیت، همان است که در آیه ۹۱ سوره نوزدهم (مریم) آمده و فرموده است: «مالک نمی‌باشند شفاعت را، مگر کسی که بگیرد از نزد خدای بخشنده عهد و پیمانی را.» و این عهد و پیمان میت است و وصیت بر هر مسلمانی حق است و لازم است که این را حفظ و به این عمل کند.

(۲) امیر المؤمنین علی (ع) می‌گوید: این گونه وصیت کردن را پیامبر (ص) به من آموختند و فرمودند: جبریل (ع) به من آموزش داد. «۱»

(۳) یکی از این دو بزرگوار (پیامبر یا علی) گفته‌اند که خداوند فرموده است: ای آدمی زاده! سه نعمت به تو ارزانی داشتم، نخست آنکه، چندان از معایب تو چشم پوشی کردم که اگر افراد خانواده‌ات آن عیبها را می‌دانستند، تو را به خاک نمی‌سپردند، و بر تو مال بخشیدم، آنگاه از تو چیزی به وام خواستم و خیری پیش نفرستادی، و برای تو در هنگام مرگ در مورد یک سوم مالت اختیار قرار دادم، باز هم خیری انجام ندادی و پیش نفرستادی. «۲»

(۴) پیامبر (ص) ضمن وصیت خود به علی (ع) چنین فرمودند:

ای علی! تو را در باره خودت به خصالی سفارش می‌کنم که باید آن را حفظ و عمل کنی (و سپس فرمودند: خدایا! خود او را یاری فرمای)، نخست راستی است و هرگز نباید از دهانت دروغی بیرون آید. دوم پارسایی و هرگز به خیانت گستاخی مکن. سوم بیم از خداوند متعال آنچنان که گویی او را می‌بینی. چهارم بسیار گریستن برای خدا که در قبال هر قطره اشک برای تو هزار خانه در بهشت ساخته می‌شود.

پنجم آنکه، مال و جان خود را فدای دین خویش کنی. ششم آنکه سنت مرا در نماز و روزه و صدقات من عمل کنی، یعنی پنجاه و یک رکعت در شبانروز نماز بگزاری (واجب و نافله) و از هر ماه سه روز، روزه بگیری، پنجشنبه اول و آخر هر ماه و چهارشنبه وسط آن را، اما در مورد صدقه دادن باید چندان کوشش کنی که با خود بگویی

---

(۱). با ذکر اسناد از فروع کافی و تهذیب و استبصار در وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۵۹، آمده است. م.

(۲). خصال، ج ۱، ص ۶۷. م.

گویا اسراف کردم و حال آنکه اسراف نکرده‌ای. آنگاه سه بار فرمودند: بر تو باد به خواندن نماز شب و سه بار فرمودند: بر تو باد به خواندن نماز ظهر و بر تو باد که در همه حال قرآن تلاوت کنی، و در نمازهایت دستهایت را مقابل چهره‌ات بلند کن و قنوت بخوان، و بر تو باد که به هنگام هر وضو گرفتن، مسواک بزنی و بر تو باد مواظبت به انجام اخلاق پسندیده و دوری کردن از اخلاق نکوهیده و اگر چنین نکردی، کسی جز خویشتن را سرزنش مکنی. «۱»

(۱)

مجلس نودم در بیان علائم قیامت

(۲) خداوند متعال در آیه نخست سوره شانزدهم (نحل) فرموده است: «فرمان خدا فرا خواهد رسید، به آن شتاب مکنید.»

(۳) و در آیه نخست سوره بیست و یکم (انبیاء) فرموده است: «نزدیک شد برای مردم حساب ایشان و ایشان در بی‌خبری، اعراض‌کنندگانند.» و در آیه ۹۷ همین سوره فرموده است: «و نزدیک شود وعده درست».

(۴) و خداوند متعال در آیه نخست سوره پنجاه و چهارم (قمر) فرموده است:

«نزدیک شد قیامت و ماه شکافته شد».

(۵) مردی روایت می‌کند و می‌گوید: در مدینه، کنار دیوار خانه رسول خدا نشسته بودیم و پیامبر (ص) در حجره‌یی بودند. به ما نگریستند و فرمودند: چه می‌کنید؟

گفتیم: سخن می‌گفتیم. پرسیدند: در باره چه چیزی؟ گفتیم: در باره قیامت. فرمودند: شما قیامت را نخواهید دید تا آنکه پیش از آن ده چیز را ببینید، برآمدن خورشید از باختر، دجال، دابة الارض، و سه مرحله از فرو شدن زمین، یکی در خاور، دیگری در باختر و سومی در جزیرة العرب، و ظهور عیسی (ع) و خروج یأجوج و مأجوج.

وانگهی در آخر الزمان آتشی در یمن از ژرفای زمین بیرون می‌آید که هیچ چیز را باقی نمی‌گذارد و همگان را به سوی محشر پیش می‌راند. هر چه از پیش آن بگریزند، همچنان برای آنان پا برجاست و آنان را به سوی محشر می‌راند. «۲»

(۶) امام باقر (ع) فرموده است: زلزله‌های پیاپی و گرفتن دو بار خورشید (یا گرفتن

---

(۱). به نقل از روضه کافی، در بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۶۸، آمده است. م.

(۲). در بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۰۴، به نقل از خصال صدوق آمده است. م.

ماه و خورشید) و طوفانهای وحشت آور، از نشانه‌های قیامت است و هر گاه چنین می‌بینید از برپایی قیامت یاد کنید و به مساجد خود پناه برید. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: در آخر الزمان، گروهی پارسایان نادان و قرآن قرآن‌خوانان تبهکار خواهند بود. «۲»

(۲) و همان حضرت فرموده‌اند: هر گاه امت من پانزده خصلت را انجام دهند، بلا بر ایشان نازل می‌شود. پرسیده شد: آن خصال چیست؟ فرمودند: هر گاه فی را مایه دولت و ثروت بگیرند، و تصرف امانت را غنیمت شمرند، و زکات و صدقات را در غیر مورد مصرف کنند، و مرد از همسرش پیروی و فرمانبرداری و از مادرش سرپیچی کند، و با دوستش نیکی و با پدرش ستم کند، و باده‌گساری و پوشیدن پارچه‌های ابریشم و دیبا برای مردان و بکار بردن آلات و ابزار لهو و لعب، و استفاده از کنیزکان آوازه خوان، و اینکه کسی را از بیم شر و بدی احترام نهند، و پیشوای قوم پست‌ترین ایشان باشد، و آیندگان این امت پیشینیان این امت را لعنت کنند، در عین حال در مساجد هیاهو کنند، در این هنگام سه چیز را توقع داشته باشند، طوفانهای سرخ و فرو شدن زمین و دگرگون شدن. «۳»

(۳) و پیامبر (ص) فرموده‌اند: زمانی بر این مردم فرا می‌رسد که آدمی مخیر میان ناتوانی یا تکبر و سرکشی می‌شود. هر کس آن زمان را درک کند، باید ناتوانی را بر سرکشی و غرور برگزیند.

(۴) و نیز فرموده‌اند: روزگاری بر مردم می‌آید که در آن دانشمندان همچون دزدان کشته می‌شوند. ای کاش در آن زمان، دانشمندان خود را به نادانی بزنند.

(۵) و همان حضرت فرموده‌اند: از نشانه‌ها و شرطهای قیامت این است که علم از میان می‌رود و نادانی آشکار می‌شود. باده‌گساری و زن بارگی رواج پیدا می‌کند و شمار مردان کاسته و شمار زنان افزون می‌شود، آنچنان که برای پنجاه زن یک مرد خواهد بود.

(۶) ابو سعید خدری نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرموده‌اند: مهدی (ع) میان امت من ظهور خواهد کرد. اگر مدت حکومتش کوتاه باشد، هفت سال و گر نه هشت یا

---

(۱). در امالی صدوق، ص ۴۶۵، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۲). نظیر این روایت از قول انس در محجة البیضاء، ص ۱۲۵، ج ۱، آمده است. م.

(۳). به نقل از امالی ابن الشیخ، در بحار الانوار، ص ۳۱۱، ج ۶، آمده است. م.

نه سال است و امت من به روزگار او به نعمتی می‌رسند که چنان نعمتی را ندیده‌اند.

نکوکار و بدکار ایشان بهره‌مند می‌شوند. آسمان بر ایشان فراوان باران می‌بارد و زمین چیزی از گیاه خود را باز نمی‌دارد و اموال، بسیار فراوان خواهد بود. به حضور او می‌آیند و مال طلب می‌کنند و فراوان بخشیده می‌شود. «۱»

(۱) روایت درست در مورد مدت حکومت حضرت مهدی (ع) همان است که در فصل امامت ایشان آوردیم.

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر گاه پنج خصلت میان شما آشکار شود، پنج بلا بر شما می‌رسد. هر گاه زناکاری میان شما آشکار شود، زلزله‌های سخت خواهد بود و هر گاه رباخواری آشکار شود، به زمین فرو شدن خواهد بود و هر گاه زکات پرداخت نشود، چهار پایان نابود می‌شود و چون سلطان ستم ورزد، باران باز می‌ایستد و هر گاه ذمه و تعهد تحقیر شود، مشرکان بر مسلمانان پیروز می‌شوند.

(۳) شاعر سروده است:

«مردم همگان بر روزگار خرده می‌گیرند و حال آنکه روزگار ما را، عیبی جز ما نیست. روزگار خود را معیوب می‌شمریم و حال آنکه عیب در ماست و اگر روزگار زبان بگشاید، ما را هجو خواهد کرد. برای فریب جامه‌های پشم و موی بز می‌پوشیم. وای بر شخص غریب هنگامی که پیش ما بیاید. گرگ گوشت گرگ را نمی‌خورد و حال آنکه برخی از ما برخی دیگر را آشکارا می‌خورند.» «۲»

(۴) دیگری چنین سروده است:

«می‌بینیم بر بارها و زین‌ها، زیورهایی افکنده‌اند که محفوظ بماند و حال آنکه آبروهایی ریخته می‌شود و محفوظ نمی‌ماند. می‌گویند روزگار تباه است و حال آنکه خود تباهند و روزگار تباه نیست.» «۳»

(۵) و سروده شده است:

---

(۱). در باب الفتن صحیح ابن ماجه و مستدرک حاکم، ص ۵۵۸، ج ۴، آمده است و به فضائل الخمسه من الصحاح السته، ص ۳۳۵، ج ۳، مراجعه فرمایید. م.

(۲). این ابیات در امالی صدوق، ص ۱۷۸، به روایت ریان بن صلت از قول حضرت رضا به جناب عبد المطلب نسبت داده شده است. همچنین در عیون اخبار الرضا، ص ۱۷۷، ج ۲، نیز همین گونه است و از همین منبع در بحار الانوار، ص ۱۱۱، ج ۴۹، هم نقل شده است. م.

(۳). در برخی از نسخه‌ها به جای کلمه «رحال»، کلمه «رجال» است، یعنی مردان. م.

ص:۷۶۳

«به آن کس که دگرگونی روزگار را نکوهش می‌کند بگو: به روزگار ستم می‌کنی. آدمی را نکوهش کن. صفای روزگار تیره نشده است. ستیزه می‌کنی، کدورت در خود ماست.»

(۱)

مجلس نود و یکم در مرگ و روح

(۲) خداوند متعال در آیه ۱۴۰ سوره سوم (آل عمران) فرموده است:

«هیچ نفسی نمی‌میرد مگر به فرمان خداوند، اجلی ثبت شده در قضای خداوند.»

(۳) و در آیه ۱۸۵ همان سوره فرموده است: «هر نفسی چشنده مرگ است.»

(۴) و در بخشی از آیه دوم سوره ششم (انعام) فرموده است: «پس فرمان مرگ را چیره فرمود، اجلی که نزد او معین و معلوم است.»

(۵) و در آیه ۳۳ سوره هفتم (اعراف) فرموده است: «برای هر امت اجلی است که چون فرا رسد لحظه‌یی مقدم و مؤخر نمی‌توانند کرد».

(۶) در بخشی از آیه ۶۱ سوره شانزدهم (نحل) فرموده است: «و لیکن از راه لطف تأخیر می‌اندازد تا وقتی معین و چون اجل ایشان فرا رسد، دیگر یک لحظه مؤخر و مقدم نخواهد شد.»

(۷) و خداوند متعال در آیه ۴۳ سوره بیست و سوم (مؤمنون) فرموده است: «هیچ قومی را اجل مقدم و مؤخر نمی‌شود.»

(۸) و در بخشی از آخرین آیه سوره بیست و هشتم (قصص) فرموده است: «هر چیزی جز ذات پاک خداوند نابود است.»

(۹) و در بخشی از آیه ۱۱ سوره سی و پنجم (فاطر) فرموده است: «و هیچ کس عمری طولانی نکند یا از عمرش کاسته نشود، مگر آنکه در کتاب ثبت است و همانا این بر خداوند آسان است.»

(۱۰) و در بخشی از آیه ۳۰ سوره سی و نهم (زمر) فرموده است: «شخص تو و همه ایشان خواهید مرد».

(۱۱) و در آیه ۴ سوره هفتاد و یکم (نوح) فرموده است: «تا به لطف از گناهان شما درگذرد و اجل شما را تا وقت معین به تأخیر افکند که اجل الهی چون فرا رسد،

اگر بدانید دیگر هیچ به تأخیر نخواهد افتاد.»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: آدمی زاده دو چیز را ناخوش می‌دارد. نخست مرگ را و حال آنکه مرگ برای مؤمن مایه آسودگی از آزمایش است، و دوم اندکی مال را و حال آنکه اندکی مال موجب اندکی حساب است. «۱»

(۲) امام صادق فرموده است، خداوند عز و جل می‌فرماید: بر بندگان خویش سه نعمت ارزانی داشته‌ام. نخست آنکه پس از گرفتن روح، بوی بد را بر ایشان چیره ساختم و اگر چنین نمی‌بود هیچ دوستی جنازه دوست خویش را به خاک نمی‌سپرد.

دو دیگر آنکه آرامش را پس از مصیبت بر ایشان چیره ساختم و اگر چنین نمی‌بود، هیچ کس زندگی خود را روبراه نمی‌ساخت. سوم این حشره‌یی که بر گندم و جو چیره کردم و اگر چنین نبود، پادشاهان گندم و جو را همچون سیم و زر اندوخته می‌کردند.

(۳) سلمان که خدای از او خشنود باد می‌گفته است: از شش چیز شگفت می‌کنم. سه چیز از شگفتی به خنده‌ام وامی‌دارد و سه چیز به گریه. آن سه چیز که به گریه‌ام وامی‌دارد، دوری یاران محبوب یعنی محمد (ص) و گروه اوست و هول مطلع (بیم مرگ و رستاخیز) و ایستادن برابر خدای عز و جل است و آن سه چیز که به خنده‌ام وامی‌دارد، جستجوگر دنیاست که مرگ به جستجوی اوست و غافل و بی‌خبری که از او غفلت نمی‌شود و آن کس که دهان خود را به خنده می‌گشاید و نمی‌داند آیا خدای از او خشنود است یا خشمگین. «۲»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است: چون مؤمن بمیرد و چهل تن از مؤمنان بر جنازه او جمع شوند و بگویند پروردگارا ما از او چیزی جز نیکی نمی‌دانیم و تو از ما به او داناتری، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: من گواهی شما را پذیرفتم و آنچه را از او می‌دانم که شما نمی‌دانید، بخشیدم. «۳»

(۵) قیس بن عاصم «۴» می‌گوید: همراه گروهی از بنی تمیم به حضور پیامبر رسیدم

---

(۱). در خصال، چاپ آقای کمره‌یی، ص ۱۰۶، ج ۱، آمده است. م.

(۲). در محاسن برقی، ص ۱۱۶، و خصال صدوق، ص ۲۹۰، ج ۱، و بحار الانوار، ص ۳۸۷، ج ۷۰ آمده است. م.

(۳). در خصال صدوق، ص ۳۱۶، ج ۲، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۴). قیس بن عاصم: در سال نهم هجرت، همراه نمایندگان بنی تمیم به حضور پیامبر (ص) رسید و مسلمان شد. برای اطلاع بیشتر از شعر و ادب او به استیعاب ابن عبد البر، ص ۲۳۲، ج ۳، در حاشیه اصابه ابن حزم، مراجعه فرمایید. م.

ص:۷۶۵

و صلصال بن دلهمس هم در محضر ایشان بود. گفتم: ای رسول خدا! ما را موعظه‌یی فرمای که از آن بهره‌مند شویم که ما مردمی صحرا نشینیم. فرمودند: ای قیس! توجه داشته باش که همراه عزت زبونی و همراه زندگی مرگ و همراه دنیا آخرت است و برای هر چیز حساب‌کننده‌یی است و خداوند بر همه چیز مراقب است و هر زندگی را مدت معینی است و ترا چاره از قرینی نیست که همراه تو دفن می‌شود و در حالی که تو مرده‌ای او زنده خواهد بود. اگر آن همنشین تو گرامی باشد، تو را گرامی خواهد داشت و اگر فرو مایه باشد، تو را رها خواهد کرد و سرانجام هم او با تو و تو با او محشور می‌شوید و از تو فقط در باره او می‌پرسند، و آن را نیکو و شایسته قرار بده که اگر شایسته باشد به او انس خواهی گرفت و اگر ناشایسته باشد، از او به وحشت می‌افتی و آن عبارت از کردار تو است.

(۱) گفتم: ای رسول خدا! دوست می‌داریم که این سخنان در چند بیت شعر گنجانیده شود تا به اعرابی که اطراف ما هستند، افتخار کنیم و آن را برای خویش اندوخته قرار دهیم. پیامبر به کسی فرمودند حسان بن ثابت را پیش ایشان بیاورد.

من شروع به اندیشه کردم تا شعری مناسب بسرایم و پیش از آنکه حسان بیاید، کلمات فراهم آمد و گفتم: ای رسول خدا! ابیاتی به ذهنم رسید که خیال می‌کنم با آنچه می‌خواهید هماهنگ است و چنین سرودم: (۲) «از کردار خود همنشینی بگزین که همنشین آدمی در گور همان چیزی است که انجام می‌دهد، و ناچار پس از مرگ باید همان را ساز و برگ خود بشماری، برای روزی که به آدمی ندا داده می‌شود و روی می‌آورد. بنا بر این اگر به چیزی سرگرم می‌شوی و اشتغال می‌یابی به جز به آنچه خداوند به آن خشنود است، سرگرم مباش. آدمی هرگز پس از مرگ و پیش از آن، با چیزی جز کردار خویش قرین و مصاحب نیست. همانا که آدمی میهمان اهل خود است، اندکی میان ایشان اقامت و سپس کوچ می‌کند.» «۱»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: زیرک‌ترین مردم آن کسی است که از همه بیشتر به یاد مرگ است و بهترین کسی که باید به او رشگ برد و غبطه خورد، کسی است که

---

(۱). صلصال بن الدلهمس هم از اصحاب پیامبر (ص) است. رک. به: اسد الغابة، ابن اثیر، ص ۲۸، ج ۳، و برای اطلاع از برخی کلمات قصار و نمونه شعر قیس به عقد الفرید، مجلدات ۲، ۳ و ۶، و فهرست آن مراجعه فرمایید. م.

ص:۷۶۶

زیر خاک در امان از عقاب آرمیده و امیدوار به وصول پاداش است. «۱»

(۱) امام صادق فرموده است: پس از مرگ برای آدمی پاداشی از این جهان جز در سه مورد نخواهد رسید، یکی صدقه‌یی که در زندگی خود آن را مقرر و جاری ساخته و پس از مرگ او همچنان جاری باشد، دیگر آیین و روش پسندیده‌یی که آن را معمول داشته و پس از مرگش به آن عمل شود، سوم فرزند نیکوکاری که برای او پس از مرگش آمرزش خواهی کند. «۲»

(۲) امام صادق فرموده است: امیر المؤمنین علی (ع) در بصره خطبه‌یی ایراد فرمود و پس از ستایش و نیایش خداوند و درود بر پیامبر (ص) و خاندان چنین بیان داشت:

«دنیا هر چند دراز باشد کوتاه است و در گذشته از آن برای مقیم در آن مایه عبرت، و مرده برای زنده پند و موعظه است. برای دیروزی که گذشت بازگشتی نیست و برای آدمی از فردا اطمینانی نیست. نخستین برای میانه راهبر و میانه برای آخری رهبر است و همگان از همه جدا و در عین حال هر یک به دیگری پیوسته می‌شوند و مرگ بر همگان چیره است و روز بیمناک (رستاخیز) برای همه نزدیک است و آن روزی است که در آن مال و پسران سود نمی‌بخشند، مگر آن کس که با دل سلیم به پیشگاه خدای آید. سپس فرمود: ای گروه شیعیان من! شکیبایی و پایداری کنید بر کاری که از پاداش آن بی‌نیاز نیستید و از کاری که شما را بر عقاب آن یارا و توانی نیست خودداری کنید. ما صبر و شکیبایی بر فرمانبرداری از خدا را آسان‌تر از صبر و تحمل عذاب خدای عز و جل یافته‌ایم. بدانید که شما در مدت زندگی محدود و نفسهای شمرده شده و آرزوی دراز قرار گرفته‌اید و ناچار این مدت به پایان و شماره نفسها به آخر می‌رسد و آرزو درنوردیده می‌شود. سپس از چشمهایش اشک سرازیر شد و این آیه را تلاوت فرمود: «همانا بر شما گماشتگان و نویسندگان گرامی بر گماشته شده‌اند که آنچه را انجام می‌دهید می‌دانند. «۳»»

(۳) و امیر المؤمنین (ع) همچنین فرموده است: چه بسیار بی‌خبری که جامه‌یی

---

(۱). در امالی صدوق، صفحات ۱۴ و ۳۵، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است و شماره ۱ در بحار الانوار، ص ۱۳۰، ج ۶ هم آمده است. م.

(۲). در امالی صدوق، صفحات ۱۴ و ۳۵، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است و شماره ۱ در بحار الانوار، ص ۱۳۰، ج ۶ هم آمده است. م.

(۳). این گفتار امیر المؤمنین علی (ع) در امالی صدوق، صفحات ۳۵ و ۶۸، و به نقل از آن در بحار الانوار، ج ۷۷، صفحات ۳۸۲ و ۳۸۴، آمده است. م.

می‌بافد تا بپوشد و همان کفنش می‌شود و خانه‌یی می‌سازد که در آن سکونت کند و همان خانه گور او می‌شود. به همان حضرت گفته شد: آماده شدن برای مرگ چیست؟

فرمود: انجام دادن امور واجب و پرهیز کردن از امور ناروا و سرگرم بودن به خوی‌های پسندیده و در آن صورت است که شخص اهمیت نمی‌دهد مرگ بر او درآید، یا او خود را به کام مرگ درانداز. «۱»

(۱) همان حضرت فرموده است: چون خدای تبارک و تعالی خواست جان ابراهیم (ع) را بازستاند، فرشته مرگ را پیش او فرستاد. او به ابراهیم (ع) سلام داد و ابراهیم پاسخش را داد و فرمود: آیا به کاری آمده‌ای یا برای قبض روح؟ گفت:

دعوت خدا را بپذیر. ابراهیم (ع) گفت: آیا دیده‌ای که دوستی، دوست خویش را بمیراند؟ فرشته مرگ برگشت و در پیشگاه خدای عز و جل ایستاد و گفت: پروردگارا! خود سخن ابراهیم (ع) را شنیدی. خدای فرمود: پیش او برگرد و بگو آیا دیده‌ای که حبیبی دیدار حبیب را ناخوش دارد؟ همانا که دوست، دوستدار دیدار دوست خویش است. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: هر کس جنازه مؤمنی را تشییع کند و تا هنگامی که او را دفن می‌کنند همراهی کند، خدای عز و جل هفتاد هزار فرشته را وامی‌دارد که جنازه او را تشییع و تا هنگامی که از گور برای حشر بیرون می‌آید، برای او آمرزش خواهی کنند. «۳»

(۳) و روایت است که جبریل (ع) به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت: ای محمد! بر فرض هر چه بخواهی زندگی کنی، سرانجام مرده خواهی بود و هر که را می‌خواهی دوست بدار که سرانجام از او جداشونده‌ای و هر چه می‌خواهی عمل کن که به هر حال مکافات آن را می‌یابی و بدان که شرف مرد، شب‌زنده‌داری او به نماز شب خواندن است و عزت او در بی‌نیازیش از مردم است. «۴»

---

(۱). همان منابع، همان صفحات.

(۲). به نقل از علل الشرائع صدوق، ص ۶۴ در بحار الانوار، ص ۷۸، ج ۱۲، آمده است. م.

(۳). در امالی صدوق، صفحات ۲۱۷ و ۲۳۴، چاپ آقای میرزا باقر کمره‌یی، آمده است. م.

(۴). در امالی صدوق، صفحات ۲۱۷ و ۲۳۴، چاپ آقای میرزا باقر کمره‌یی، آمده است. م.

(۱) به امام صادق (ع) گفته شد: ما را پندی بده! فرمود: کار خویش بساز و توشه‌یی در خور سفر دراز خویش فراهم آور و خود وصی خویش باش و بر دیگری اطمینان مکن که آنچه برای تو سزاوار و شایسته باشد، برای تو بفرستد. «۱»

(۲) امیر المؤمنین در خطبه بلندی چنین ایراد فرموده است: ای مردم! هر کس که روی زمین گام برمی‌دارد، سرانجام به درون آن می‌رود و شب و روز در ویران کردن عمرها شتابان است و هر کس را که رمقی است، روزی و قوتی است و هر دانه و

حبه‌یی را خورنده‌یی است. و همانا که تو روزی و قوت مرگی، و هر کس روزگار را شناخته باشد از آماده شدن برای مرگ غفلت نمی‌ورزد. از مرگ، هیچ توانگری به مال خویش و هیچ تنگدستی به فقر خویش رهایی نمی‌یابد.

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: چون آدمی کفن خویش را آماده سازد، هر گاه به آن بنگرد، پاداش و اجری خواهد داشت. «۲»

(۴) امام صادق (ع) مردی را دیدند که در مرگ پسر خویش بی‌تابی می‌کرد.

فرمودند: ای فلان! آیا برای مصیبت کوچکتر بی‌تابی و از مصیبت بزرگتر غفلت می‌کنی؟ اگر تو هم آماده برای مرگ و آنچه بر سر فرزندت آمد بشوی، به این شدت بی‌تابی نمی‌کنی. مصیبت تو در آماده نبودن برای مرگ بزرگتر، از سوگ تو در باره پسرت می‌باشد. «۳»

(۵) همان حضرت فرموده‌اند: به روزگاران گذشته گروهی پیش پیامبر خود آمدند و گفتند از خدای خود بخواه تا مرگ را از میان ما بردارد. دعا کرد و خداوند مرگ را از آنان برداشت. شمار آنان چنان بسیار شد که خانه‌ها برای آنان تنگ گردید و مرد چون صبح می‌شد، نیازمند بود که به پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگ خود روزی و خوراک برساند و به آنان رسیدگی کند و بدین گونه از ترتیب زندگی باز ماندند و به حضور پیامبرشان باز آمدند و گفتند از خداوند بخواه تا مرگ و اجل ما را که برای ما بود، برگرداند و او از خدای مسألت کرد و خداوند مرگ و اجل را بر ایشان برگرداند. «۴»

---

(۱). به نقل از سرائر در بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۷۰، آمده است. م.

(۲). در امالی ص ۳۲۸، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۳). در امالی صدوق، صفحات ۳۰۵ و ۳۵۸، و روایت چهارم در بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۱۶، هم آمده است. م.

(۴). در امالی صدوق، صفحات ۳۰۵ و ۳۵۸، و روایت چهارم در بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۱۶، هم آمده است. م.

(۱) امام باقر فرموده‌اند: هر مؤمنی که جسد مؤمنی را غسل دهد و چون آن را از این پهلو به آن پهلو بگرداند، بگوید: پروردگارا! این بدن بنده مؤمن تو است که روحش را از آن بیرون کشیده و میان آن و بدنش جدایی افکنده‌ای و عفو و بخشش و عفو و بخشش، خداوند گناهان یک سال او- غیر از گناهان کبیره‌اش- را می‌آمرزد. «۱»

(۲) و امام صادق (ع) فرموده است: هر کس جسد مؤمن مرده‌یی را بشوید و در آن رعایت امانت کند، گناهش آمرزیده می‌شود. پرسیده شد: رعایت امانت را چگونه انجام دهد؟ گفتند: آنچه را می‌بیند، خبر ندهد. «۲»

(۳) روایت شده است که از امام حسین (ع) پرسیده شد: ای پسر رسول خدا! شب را چگونه به صبح آورده‌ای (حال تو چگونه است)؟ فرمودند: صبح کرده‌ام در حالی که پروردگارم بر فراز سرم و دوزخ پیش رویم و مرگ در جستجوی من است و پس دادن حساب مرا در برگرفته است و من گروگان کردار خویشم. آنچه را دوست می‌دارم نمی‌یابم و آنچه را خوش ندارم نمی‌توانم از خود برانم و کارها به دست کس دیگری است که اگر خواهد شکنجه‌ام می‌کند و اگر خواهد می‌بخشدم. پس کدام فقیری از من فقیرتر است؟ «۳» (۴) و روایت شده است که امام صادق (ع) از کنار قومی که از ایشان کسی مرده بود، عبور فرمود و ایستاد و آنان را تسلیت داد و فرمود: ای قوم! این مرگ، نه آغازش با شما بوده و نه به شما پایان می‌پذیرد. آیا این مرده شما تاکنون مسافرتی نکرده بود؟ گفتند: چرا. فرمود: این را هم یکی از سفرهایش فرض کنید. اگر او پیش شما برگشت که برگشته است و گر نه شما پیش او خواهید رفت.

(۵) و روایت است که مردی به حضور پیامبر آمد و گفت: به حضورت آمده‌ام تا از غرایب علم به من بیاموزی. پیامبر فرمودند: نسبت به سرمایه دانش و علم چه کرده‌ای؟ گفت: سرمایه دانش چیست؟ فرمودند: آیا خدای تبارک و تعالی را شناخته‌ای؟ گفت: آری. فرمودند: در آن مورد چه کرده‌ای؟ گفت: هر چه خدای عز و جل می‌خواهد. فرمودند: برو و این کار را محکم کن، سپس برگرد تا غرایب علم را به تو بیاموزم.

(۶) امیر المؤمنین در خطبه‌یی چنین فرموده است: سرانجام و عاقبت پیش روی

---

(۱). ثواب الاعمال صدوق، ص ۲۳۲. م.

(۲). ثواب الاعمال صدوق، ص ۲۳۲. م.

(۳). در امالی صدوق، ص ۶۰۹، چاپ آقای کمره‌یی آمده است. م.

شماست و قیامت و مرگ از پی شماست که شما را سوق می‌دهد و می‌راند. سبک بار شوید و به آنان ملحق گردید و همانا پیشینیان شما منتظر آیندگان شمایند. «۱»

(۱) در خطبه دیگری فرموده است: کسی که از مرگ بترسد، از مرگ رهایی نمی‌یابد و هر کس هم پایداری و بقاء را دوست بدارد به او عطاء نمی‌شود و هر کس دنبال آرزوی خود بشتابد و لگام آن را رها کند، مرگ او را می‌لغزاند و چون تو از یک سو و مرگ از سوی دیگر به سوی یک دیگر حرکت کنید، چه زود به یک دیگر می‌رسید. از گناه دوری کنید، دوری. به خدا سوگند آدمی چنان گناهان را از نظر پوشیده داشته که گویی آمرزیده شده است. «۲» و امام (ع) در پی جنازه‌یی حرکت می‌کرد.

صدای خنده مردی را شنید. فرمود: گویی در دنیا مرگ برای غیر ما نوشته شده است و گویا حق بر غیر ما واجب شده است و گویا مردگانی را که می‌بینیم مسافرانی می‌پنداریم که به زودی پیش ما برمی‌گردند. آنان را در گورهایشان می‌نهیم و میراث آنان را می‌خوریم و هر زن و مرد مرده را فراموش کرده و به آفتها گرفتارشده‌ایم.

و شگفت می‌کنم از کسی که مرگ را فراموش کرده است و حال آنکه مرگ را می‌بیند و هر کس مرگ را بسیار یاد کند، از جهان به اندک خشنود می‌شود. «۳»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است، در تورات چنین نبشته شده است: به شما مهر ورزیدیم، توجه نکردید. شما را خواستیم بر سر شوق بیاوریم، به شوق نیامدید. به کسانی که دیگران را می‌کشند اعلام می‌کنم که خداوند را شمشیری است که هیچ گاه دیده بر هم نمی‌نهد و آن دوزخ است. ای چهل سالگان! برای بررسی حساب آماده شوید. ای پنجاه سالگان! کاشته و زراعتی هستید که هنگام درو کردنش فرا رسیده است. ای شصت سالگان! بنگرید چه پیش فرستاده‌اید و چه به جا گذاشته‌اید. ای هفتاد سالگان! خویش را در شمار مردگان بشمرید. ای هشتاد سالگان! حسنات شما برای شما نوشته می‌شود و خطاهای شما نوشته نمی‌شود. ای نود سالگان! شما اسیران خدا در زمین خدایید. امام صادق در این هنگام فرمودند: در مورد مرد کریمی که اسیری داشته باشد، چه گفته می‌شود؟ راوی می‌گوید: گفتم به او خوراک و آشامیدنی می‌دهد و نسبت به او نکوکاری می‌کند. فرمودند: خیال می‌کنی خداوند

---

(۱). نهج البلاغه، چاپ مرحوم فیض الاسلام. ص ۷۱، م.

(۲). نهج البلاغه، چاپ مرحوم فیض الاسلام. صفحات ۷۱ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۹، م.

(۳). نهج البلاغه، همان چاپ، ص ۱۱۳۳. م.

با اسیر خود چگونه رفتار می‌کند؟ «۱» (۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: چون خداوند آدم را آفرید، زمین شکایت کرد که چرا خاک و گل آدمی را از آن برداشتند و خداوند وعده داد که آن را به زمین برگرداند و هیچ کس نیست مگر آنکه در همان زمینی دفن می‌شود که خاکش را از آنجا برگرفته‌اند.

(۲) روایت است که سعد بن ابی وقاص برای عیادت سلمان به حضورش رفت.

سلمان (رضی الله عنه) گریست. سعد گفت: ای ابو عبد الله! چه چیز تو را به گریه واداشته است و حال آنکه پیامبر (ص) در حالی که از تو خشنود بودند رحلت فرمودند و تو کنار حوض به حضور آن حضرت خواهی رسید؟ سلمان گفت: من از بیم مرگ بی‌تابی نمی‌کنم و برای حرص نسبت به دنیا هم نیست ولی رسول خدا (ص) با ما عهد فرموده است که ساز و برگ ما

همچون ساز و برگ و توشه یک مسافر باشد و حال آنکه اینک در اطراف من این وسایل موجود است و تمام آن وسایل عبارت بود از فنجانی و دیگچه‌یی و آفتابه‌یی. «۲»

(۳) امیر المؤمنین علی (ع) به هنگام دفن فاطمه زهرا (ع) چنین سروده است:

«برای هر اجتماع دو دوست، جدایی است و هر جدایی جز مرگ اندک است. همانا از دست دادن من یکی را پس از دیگری، دلیل آن است که دوستی ادامه نمی‌یابد. به زودی از یاد من روی گردان می‌شوی و دوستی مرا فراموش می‌کنی و پس از من، دوست برای دوست حدیث خواهد گفت.» «۳»

(۴) و سروده شده است:

«با دقت و فرصت عمل کن که خواهی مرد و ای آدمی! برای خود انتخاب کن. آنچه که بوده و گذشته است گویی هرگز نبوده است و آنچه که خواهد بود، گویی اتفاق افتاده است.»

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی هم از همین کتاب (روضة الواعظین) این موضوع را در بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۶، آورده است. م.

(۲). این موضوع در کتابهای اهل سنت هم آمده است. از جمله مراجعه فرمایید به طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۹۰، چاپ احسان عباس، بیروت. م.

(۳). در صفحه ۴۹۱، امالی صدوق، چاپ آقای کمره‌یی و به صورت مفصل‌تر در بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۶، و در من الشعر المنسوب الی الام الوصی علی بن ابی طالب، ص ۱۰۹، چاپ عبد العزیز سید الاهل، به نقل از زهر الآداب حصری قیروانی، آمده است. م.

(۱) دیگری سروده است:

«ای کسی که سرمنزل او زیر زمین است! آیا به دنیا انس می‌بندی و حال آنکه غریبی؟ همه روزگار چون شبانروزی بیش نیست و مرگ بسیار نزدیک و فرو آینده است. تو در روزگار همان گونه که می‌بینی مغلوب گرفتاری از دست دادن مال یا جدا شدن از دوستانی.»

(۲) دیگری سروده است:

«بیندیش که مرگ چگونه اقوام ثمود و عاد و فراعنه را نابود کرد، و از این خانه پوسیدگی بپرس که چه بسیار پادشاهان را که بر اسبهای گزینه سوار می‌شدند نابود کرده است و از این خانه نیستی بپرس که چه مقدار پادشاهان گرانقدر خاک و خاکستر شده‌اند.»

(۳) دیگری سروده است: «روزگاری در نعمت به سر بردم و در شادی، و مورد رشگ بودم. سرانجام گور خانه من و خاک بسترم شد.»

(۴)

فصلی در روح

(۵) خداوند متعال در آیه ۱۵۴ سوره دوم (بقره) فرموده است: «به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مردگان مگویید، بلکه آنان زندگانند ولی شما درک نمی- کنید.»

(۶) و در آیه ۱۶۹ سوره سوم (آل عمران) فرموده است: «آنانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مردگان مپندارید که آنان نزد پروردگارشان زندگانند و روزی داده می‌شوند و به آنچه خدای از فضل خویش به آنان ارزانی می‌دارد شادند، و به آنانی که هنوز به آنان نپیوسته‌اند مژده می‌دهند که بیمی بر ایشان نیست و آنان اندوهگین نمی‌شوند.»

بدان که روح، جسمی رقیق و هوایی است که در مجاری بدن جریان دارد و خداوند متعال از ارواح آنان خبر داده است که اجساد ایشان در خاک پوسیده شده است و همانا در مرحله برزخ، نعمت و عذاب به ارواح ایشان می‌رسد. و آن که حقیقت انسان است، زنده است و پیکر و کالبد، همچون زره و لباسی است که برای صیانت ارواح است و این سخن بر مذهب کسانی است که معتقدند آدمی روح است و در نظر ما آدمی همین جمله معروف است و می‌گوییم همانا برخی از اجزای آدمی لطیف‌تر

است و نعمت به آن می‌رسد، هر چند در این پیکر آدمی نباشد.

(۱) خداوند متعال در آیه ۴۶ سوره چهلم (مؤمن، غافر) فرموده است: «هم اکنون آتش دوزخ را بر آنها صبح و شام عرضه می‌دارند و چون روز قیامت شود ...» و این آیه، دلیل بر آن است که ارواح ایشان زنده است.

(۲) به امام صادق (ع) گفته شد: گاهی در خواب چیزی دیده می‌شود و همان گونه صورت می‌پذیرد و گاهی خواب می‌بینند و هیچ منطبق با واقع نیست. فرمود: مؤمن چون می‌خوابد، از روح او حرکت ممتدی به سوی آسمان صورت می‌گیرد. هر چه را که روح مؤمن در ملکوت آسمان و جایی که محل تعیین سرنوشت و تدبیر است ببیند، حق و مطابق با واقع است و آنچه را در زمین ببیند، خوابهای پریشان است.

گفته شد: مگر روح مؤمن به آسمان می‌رود؟ فرمود: آری. گفته شد: یعنی چیزی در بدنش باقی نمی‌ماند؟ فرمود: اگر همه روح از بدن بیرون رود و چیزی در آن باقی نماند، در این صورت شخص می‌میرد. گفتم: پس روح چگونه از بدن بیرون می- رود؟ فرمود: مگر خورشید را در وسط آسمان نمی‌بینی که شعاع آن تا زمین گسترده است؟ روح هم همین گونه است، اصل آن در بدن و حرکت آن ممتد است. «۱»

(۳) امام باقر (ع) فرموده است: بندگان چون می‌خوابند، ارواح ایشان به آسمان می‌رود. آنچه که روح در آسمان می‌بیند، حق و راست است و آنچه را که در هوا و فاصله زمین تا آسمان می‌بیند، خوابهای آشفته و بی‌ارزش است. همانا که ارواح سپاهیان متحدند، هر کدام یک دیگر را بشناسند، ائتلاف می‌کنند و هماهنگ می‌شوند و آنچه ناآشنا باشند، با یک دیگر اختلاف و ناهماهنگی دارند و هنگامی که ارواح در آسمانند با یک دیگر آشنا می‌شوند یا از یک دیگر نفرت می‌یابند و چون در آسمان آشنا و هماهنگ شدند، در زمین هماهنگ می‌شوند و هر گاه در آسمان نسبت به یک دیگر نفرت پیدا کنند، در زمین از یک دیگر نفرت پیدا می‌کنند. «۲»

(۴) امیر المؤمنین علی (ع) می‌گوید: از پیامبر (ص) پرسیدم، چگونه است که مرد می‌خوابد و خوابهایی می‌بیند که گاه حق و گاهی باطل است؟ فرمودند: ای علی! هیچ بنده‌یی نمی‌خوابد مگر اینکه روحش به پیشگاه پروردگار برده می‌شود. آنچه در پیشگاه خدا می‌بیند حق است. سپس که خداوند فرمان به بازگشت روحش به

---

(۱). در بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۳۱، به نقل از امالی صدوق، آمده است. م.

(۲). به نقل از امالی صدوق، ص ۸۸، در بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۳۱، آمده است. م.

بدنش می‌دهد، آنچه در فاصله آسمان تا زمین می‌بیند، خوابهای آشفته و پریشان است. «۱»

(۱) امام صادق (ع) فرموده است: شیطان را عفریتی به نام هزع است که میان خاور و باختر انباشته است و همه شب به خواب مردم می‌آید. «۲»

(۲) امیر المؤمنین (ع) فرموده است: روح نام فرشته‌یی از فرشتگان است که او را هفتاد هزار چهره است و هر چهره‌اش هفتاد هزار زبان دارد که با هر زبان به هفتاد هزار لغت خداوند را تسبیح و ستایش می‌کند و از هر ستایش او فرشته‌یی آفریده می‌شود که با دیگر فرشتگان روز قیامت پرواز می‌کند. «۳»

(۳) برخی از حکیمان گفته‌اند: خداوند متعال روح را از پنج چیز آفریده است، نخست از جوهر نور، و دلیل بر این موضوع آنست که تا هنگامی که روح در بدن است، بدن نورانی است و دو چشم می‌بیند و گوش می‌شنود و زبان سخن می‌گوید و دل می‌اندیشد و کارهای ظاهری و باطنی از آن بروز می‌کند و چون روح از بدن زایل شد، همه این امور زایل می‌شود، و از جوهر

بوی خوش، به این دلیل که تا در بدن روح قرار دارد، خوش‌بوست و چون از آن جدا شد، به شدت بدبو می‌شود، و از جوهر بقاء و زندگی، زیرا تا روح در بدن است، زنده است و چون روح از آن زایل می‌شود مرده است، و دیگر جوهر حیات، که تا روح در بدن است، حی است و چون روح از آن بیرون شود مرده است، و سرانجام از جوهر دانش که تا روح در آن است داناست و چون روح از آن بیرون می‌رود، دیگر چیزی نمی‌داند.

(۴) شاعر چنین سروده است:

«مرگ زندگی مرا تیره ساخته و گناهانم آمرزیده نشده است و مرگ مرا تنها در صحراهای دور افتاده و وحشت‌زا افکنده است. ای کسی که در جستجوی گنجی! من اکنون گروگان گناهان و خطاهای درمانده‌کننده‌ام.»

---

(۱). به نقل از امالی صدوق، ص ۸۹، در همان جلد بحار الانوار، ص ۱۵۹، آمده است. م.

(۲). به نقل از امالی صدوق، ص ۸۹، در همان جلد بحار الانوار، ص ۱۵۹، آمده است. م.

(۳). این گفتار امیر المؤمنین را مرحوم مجلسی در همان جلد بحار الانوار، ص ۵، ضمن تفسیر آیه ۸۵ سوره بنی اسرائیل نقل کرده است. م.

(۱)

مجلس نود و دوم در ذکر گور

(۲) ابن عباس می‌گوید: پیامبر (ص) سوره تکاثر را تلاوت فرمودند و گفتند تکاثر این است: که اموال را بدون حق جمع کنند و آن را از رساندن به مستحق و مصرف در راه حق باز دارند و در گنجینه‌ها بیندوزند و چون به گورهای خود درآیید، به زودی هنگامی که از گورها به محل جمع شدن و محشر خود برسید و صراط را بیاورند و بر دو کناره دوزخ نهند، به یقین چیزهایی را خواهید دانست و سپس از نعمتها که بر شما ارزانی شده، پرسیده می‌شوید.

(۳) ابن عباس می‌گوید: از پنج نعمت پرسیده می‌شوید، خوراک، آشامیدنی گوارا و سرد، لذت خواب و سایه‌های خانه‌ها و اعتدال آفرینش.

(۴) و در اخبار ما روایت شده است که نعمتی که از آن پرسیده می‌شود، نعمت ولایت علی بن ابی طالب (ع) است. «۱»

(۵) امام صادق (ع) فرموده است، امیر المؤمنین (ع) به گورستان سر کشید و فرمود:

ای ساکنان خاک و ای اهل غربت! اما خانه‌های شما، دیگران در آن ساکن شدند و همسران ازدواج کردند و اموال شما تقسیم شد. اینها خبرهایی است که پیش ماست.

خبر پیش شما چیست؟ سپس آن حضرت روی به یاران خود کرد و فرمود: اگر به آنان اجازه سخن داده می‌شد، می‌گفتند و خبر می‌دادند که بهترین توشه پرهیزکاری است. «۲»

(۶) امام صادق (ع) فرموده است: هر کس جنازه مؤمنی را تشییع کند تا او را دفن کنند، خدای عز و جل هفتاد هزار فرشته از فرشتگان تشییع‌کننده را بر آن شخص می‌گمارد که تا هنگام خروج او از گورش برای او آمرزش خواهی می‌کنند. «۳»

(۷) و امام باقر فرموده است: هر کس جنازه مسلمانی را تشییع کند، روز قیامت به او چهار شفاعت ارزانی می‌شود و هیچ تقاضایی نمی‌کند و سخنی نمی‌گوید مگر اینکه فرشته به او می‌گوید، چنین چیزی برای تو خواهد بود. «۴»

---

(۱). برای اطلاع بیشتر در این مورد به روایات تفسیر برهان، ج ۴، ص ۵۰۲، و به بحث مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۲۴، صفحات ۴۸ تا ۶۶، مراجعه فرمایید. م.

(۲). این موضوع در نهج البلاغه، چاپ مرحوم فیض الاسلام، ص ۱۱۳۷، آمده است. م.

(۳). نظیر این روایت در ثواب الاعمال، ص ۳۴۶، آمده است. م.

(۴). نظیر این روایت در ثواب الاعمال، ص ۳۴۶، آمده است. م.

(۱) ابو بصیر گفته است، امام صادق به من فرمودند: آیا هیچ گاه دردمند و دژم و اندوهگین نمی‌شوی؟ گفتم: چرا به خدا سوگند. فرمودند: هر گاه چنین می‌شوی، مرگ و تنهایی خودت را در گور به یاد آور که تخم چشمهایت بر گونه‌هایت فرو ریخته و مفاصل تو از یک دیگر گسسته و کرمها از گوشت تو می‌خورند و پوسیدگی خود را به خاطر آور و اینکه از دنیا بریده و کوتاه دستی، که این کار تو را به عمل وامی‌دارد و از آزمندی نسبت به دنیا باز می‌دارد. «۱»

(۲) و چون حسن، پسر امام حسن مجتبی (ع)، درگذشت، همسرش فاطمه، دختر امام حسین (ع)، بر سر گورش خیمه‌یی زد و آنجا مقیم شد. شبها نماز می‌خواند و بر پا بود و روزها روزه می‌گرفت. این بانو از زیبایی چون فرشتگان بود. چون یک سال گذشت، به خدمتکاران خویش گفت: چون تاریکی شب فرا رسید، این خیمه را از جای بکنید. چون شب فرا رسید، شنید سروشی بانگ برداشته و می‌گوید: آیا آنچه را گم کرده بودند یافتند؟ و سروشی دیگر پاسخ داد: نه، که نومید شدند و بازگشتند. «۲»

(۳) و روایت است که پیامبر (ص) در تشییع جنازه‌یی بودند و چون کنار گور رسیدند، چندان گریستند که اشک جامه ایشان را خیس کرد و فرمودند: برادران من! برای چنین روزی آماده شوید.

(۴) و همان حضرت فرموده‌اند: گور، نخستین خانه آخرت است. اگر کسی از آن برهد، امور پس از آن آسان‌تر است و اگر از عذاب آن رهایی نیابد، آنچه پس از آن است، دشوارتر است. «۳»

(۵) گفته شده است، نوّاء، همسر فرزدق شاعر درگذشت. گروه بسیاری از سران بصره از جمله حسن بصری در تشییع جنازه‌اش حاضر شدند. حسن بصری به فرزدق گفت: ای ابو فراس! برای چنین روزی چه آماده کرده‌ای؟ گفت: گواهی هشتاد ساله «لا اله الا الله» و چون همسرش را به خاک سپردند، کنار گور ایستاد و چنین سرود:

«اگر مرا از عذاب گور در امان نداری، پس از آن از التهاب و شدت و سختی بیشتر بیمناکم، چون روز رستاخیز، رهروی تندخو و کشندگانی خشن،

---

(۱). در امالی صدوق، چاپ آقای کمره‌یی، ص ۳۴۵، آمده است. م.

(۲). به نقل از ارشاد مفید در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۶۷، آمده است. م.

(۳). به نقل از جامع الاخبار، در بحار الانوار، چاپ جدید، ج ۶، ص ۲۴۲، آمده است. م.

فرزدق را به سوی آتش بکشند، همانا آدمی‌زادگانی که با چشمان کبود و غل به گردن به سوی دوزخ برده شوند، سخت زیان کارند.» «۱»

(۱) و سروده شده است:

«هر گاه برای یک بار سرپرستی کارهای قومی را عهده‌دار شوی، بدان که از تو در باره ایشان پرسیده می‌شود، و هر گاه جنازه‌یی را به گورستان می‌بری، بدان که سرانجام تو را هم پس از او همان جا می‌برند. ای کسی که گوری به ظاهر آراسته داری، شاید که زیر آن در غل و زنجیر کشیده باشی.»

(۲)

مجلس نود و سوم در قیامت و صراط و نصب موازین

(۳) خداوند متعال در آیه ۲۸۱ سوره دوم (بقره) چنین فرموده است: «بترسید از آن روزی که در آن به سوی خدا بازمی‌گردید».

(۴) و در آیه ۴۸ همان سوره فرموده است: «و بترسید روزی را که هیچ جزا داده نشود شخصی به جای شخص دیگری چیزی را، و هیچ شفاعتی پذیرفته نشود و فدایی، عوض شخص گرفته نخواهد شد و آنان در آن روز یاری داده نخواهند شد.»

(۵) و در آیه ۲۵۴ همان سوره فرموده است: «پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه خریدی در آن است و نه دوستی و نه شفاعتی.»

(۶) و در آیه ۱۰۵ سوره سوم (آل عمران) فرموده است: «روزی که برخی از چهره‌ها سیاه و برخی سپید می‌شود.» و در همان سوره ضمن بیان مقام عیسی (ع) در آیه ۵۵ فرموده است: «تو را پاک و منزه از آنانی که کافرند قرار می‌دهم و کسانی را که از تو پیروی کنند، برتر از آنان که کافرند تا روز قیامت قرار می‌دهم و سپس بازگشت شما پیش من است و میان شما در آنچه اختلاف دارید، حکم خواهم کرد.»

(۷) در آیه ۹۰ همان سوره فرموده است: «همانا کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند، اگر برای آزادی خود از عذاب خدا برابر همه زمین طلا به فدیه آورند، هرگز از هیچ یک از ایشان پذیرفته نمی‌شود.»

(۸) و در آیه ۴۲ سوره چهارم (نساء) در بیان شدت پشیمانی ایشان چنین فرموده

---

(۱). احیاء علوم الدین، غزالی، ص ۲۹۰۴، چاپ دار الشعب مصر، و محجة البیضاء، فیض کاشانی، ج ۸، ص ۲۸۵. م.

است: «در آن روز آنان که کفر ورزیدند و از فرمان پیامبر سرپیچی کردند، دوست دارند که ای کاش با خاک یکسان بودند و از خداوند سخنی را و چیزی را پوشیده بتوانند داشت.»

(۱) در آیه ۳۶ سوره پنجم (مائده) چنین فرموده است: «آنانی که کافر شدند، اگر دو برابر آنچه در زمین است، همه‌اش برای آنان باشد و بخواهند آن را فدیه دهند تا به آن از عذاب روز قیامت در امان بمانند، از ایشان پذیرفته نمی‌شود و برای آنان عذاب دردناک است.»

(۲) و خدای متعال در آیه ۲۷ سوره ششم (انعام) فرموده است: «و اگر آنان را هنگامی که بر آتش باز دارندشان ببینی، در آن حال می‌گویند: ای کاش به دنیا برگردانده شویم تا دیگر به آیات خدای خود تکذیب نکنیم و از گروندگان باشیم.»

در آیه بعد چنین فرموده است: «آری احوال قیامت که پیش از آن بر ایشان پوشیده بود، برای ایشان آشکار شود و اگر بار دیگر به دنیا برگردند، همانا به همان کاری که از آن نهی شده بودند، باز خواهند گشت و هر آینه که آنان دروغگویانند.»

(۳) و در آیه ۳۱ همان سوره چنین فرموده است: «به درستی که آنان که به لقاء خدا تکذیب کردند، زیان کارند. پس چون قیامت ناگهان آنان را فرا رسد، گویند وای بر ما که چه افراطی کردیم و آنان گناهان خویش را بر پشتهای خود گیرند. آری که چه بد بار گرانی بر دوش دارند. زندگی دنیا جز بازیچه و هوس نیست و همانا که سرای دیگر برای اهل تقوا نیکوتر است. آیا نمی‌اندیشید؟» (۴) و باز در آیه ۱۵۸ همان سوره فرموده است: «روزی که بعضی از آیات پروردگارت فرا رسد، در آن روز ایمان آوردن کسی که پیش از آن ایمان نیاورده یا در ایمان خود کسب خیری نکرده است، سودی نمی‌بخشد.»

(۵) و در آیه ۳۷ سوره هشتم (انفال) فرموده است: «تا آنکه خداوند، پلید را از پاکیزه جدا سازد و پلیدان را بعضی با بعضی دیگر درآمیزد و با هم فراهم آورد. آنگاه همه را در آتش دوزخ افکند.»

(۶) و در آیه ۴۵ سوره دهم (یونس) فرموده است: «و روزی که همه را به محشر در آورد، گویا در دنیا بیش از ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند و در آن روز یک دیگر را می‌شناسند.»

(۷) و در آیه ۱۰۲ سوره یازدهم (هود) فرموده است: «روز محشر روزی است که

مردم در آن جمع شوند و جزای عمل خویش را ببینند.»

(۱) و در آیه ۷۷ سوره شانزدهم (نحل) فرموده است: «و کار قیامت (در سرعت) همچون چشم بر هم زدن یا نزدیک‌تر از آن است. به درستی که خداوند بر همه کاری تواناست.»

(۲) و در آیه ۱۳ سوره هفدهم (بنی اسرائیل) فرموده است: «و ما کارنامه هر انسانی را طوق گردنش ساختیم و روز قیامت کتابی برای او بیرون آوریم که آن را گسترده ببیند. تو خود کارنامه‌ات را بخوان که تو خود برای رسیدگی به حساب خود کافی هستی.»

(۳) و خداوند متعال در آیات ۴۷ تا ۴۹ سوره هیجدهم (کهف) فرموده است: «و یاد آور روزی که در آن کوهها را به حرکت درآوریم و زمین را صاف و هموار بینی و همه را در محشر آوریم و یکی را فرو نگذاریم، و در صفی بر خدا عرضه کنند (و به کافران گفته شود) همان گونه که اول بار شما را آفریدیم، باز به سوی ما آمدید. بلکه پنداشته بودید که هرگز برای شما موعدی قرار نداده‌ایم، و در آن روز نامه خلق را پیش نهند و گناهکاران را از آنچه که در آن کارنامه است، بیمناک خواهی دید و می‌گویند:

ای وای بر ما! این چگونه نامه‌یی است که هیچ کار کوچک و بزرگ را فرو نگذاشته و همه را جمع کرده است؟ و همه کارهای خویش را حاضر یابند و خداوند به هیچ کس ستم نخواهد کرد.»

(۴) و خداوند در آیه ۴۷ سوره بیست و یکم (انبیاء) فرموده است: «و ما ترازوهای عدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد و به هیچ کس ستم نخواهد شد و اگر عملی همچون دانه خردلی باشد، در حساب آوریم و تنها علم ما از همه حساب رسان کفایت خواهد کرد.»

(۵) و در آیات نخست سوره بیست و دوم (حج) چنین فرموده است: «ای مردم! از خدای خود بترسید که زمین لرزه قیامت، حادثه بس بزرگی است. چون آن روز را ببینید، هر زن شیرده، کودک شیری خود را از بیم فراموش می‌کند و هر زن بارداری، بار رحم خویش بیفکند و مردم را چون مستان بینی و مست نیستند، بلکه عذاب خدا سخت است.»

(۶) و در آیه ۱۰۱ و دو آیه بعد سوره بیست و سوم (مؤمنون) چنین فرموده است: «و چون نفخه در صور دمیده شود، دیگر نسب و خویشی نخواهد بود و از یک دیگر حال نمی‌پرسند، و هر کس ترازویش سنگین است (و آنان که ترازویشان سنگین است) هم

ایشان رستگارانند و آنان که ترازویشان سبک است هم آنان کسانی هستند که زیان کرده‌اند و در دوزخ جاودانه‌اند.»

(۱) و در آیه ۲۴ سوره بیست و چهارم (نور) فرموده است: «روزی که زبانها و دستها و پاهایشان بر کارهای ناشایسته ایشان و آنچه می‌کرده‌اند، گواهی می‌دهند.»

(۲) و در آیه ۳۳ سوره سی و یکم (لقمان) فرموده است: «ای مردم! از خدا بترسید و بیندیشید از روزی که نه هیچ پدری را به جای فرزند و نه هیچ فرزندی را به جای پدر، پاداش و کیفر ندهند. البته که وعده خدا بر حق است.»

(۳) و در آیه ۱۲ سوره سی و دوم (سجده) چنین فرموده است: «پروردگارا دیدیم و شنیدیم. ما را برگردان تا کار شایسته انجام دهیم که اکنون به چشم یقین مشاهده کردیم.»

(۴) و در آیه ۶۶ سوره چهل و سوم (زخرف) چنین فرموده است: «آیا به جز ساعتی انتظار خواهند کشید تا آنکه قیامت ناگهان آنان را فرا خواهد رسید و آنان غافل و بی‌خبرند.»

(۵) و در آیه ۴۱ سوره چهل و چهارم (دخان) فرموده است: «روزی که هیچ حمایت و یار و یاوری، کسی را از چیزی نرهاند و آنان یاری داده نشوند.»

(۶) و در آیات ۱۰ تا ۲۲ سوره پنجاهم (ق) فرموده است: «و آنگاه که در صور بدمند، این است روز وعده‌گاه، و هر کسی حاضر می‌شود در حالی که با او دو فرشته است یکی که او را به محشر کشاند و دیگری که گواه است. همانا که از این در غفلت بودی تا پرده از کارت برداشتیم و امروز چشم تو تیز گردیده است.»

(۷) و در آیه نخست سوره پنجاه و ششم (واقعه) فرموده است: «هنگامی که آن واقعه بزرگ (قیامت) واقع گردد».

(۸) و در آیه ۳ سوره شصتم (ممتحنه) فرموده است: «هرگز (روز قیامت) خویشان و فرزندان شما سودی به شما نمی‌رسانند. روز قیامت میان شما جدایی می‌افکند و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست.»

(۹) و در آیه ۹ سوره شصت و چهارم (تغابن) فرموده است: «یاد آرید روزی که شما را در محشر جمع می‌فرماید و آن روز زیان و پشیمانی است.»

(۱۰) و در آیه ۹ تا ۱۴ سوره هفتادم (معارج) چنین فرموده است: «و هیچ کس از خویشاوند خویش نپرسد. چون حقیقت حالشان را به آنها بنمایند، آن روز گنهکار دوست می‌دارد که کاش بتواند از عذاب آن روز با فدا دادن پسرانش و زن و برادرش و خویشاوندانش

که او را حمایت می‌کردند و هر که روی زمین است، نجات یابد.»

(۱) و در آیات ۱۷ تا ۲۲ سوره هفتاد و هشتم (نبأ) فرموده است: «همانا روز فصل (قیامت) وعده‌گاه خلق است. آن روز که در صور بدمند و فوج فوج به محشر آیند، و درهای آسمان که ابواب مختلف است، گشاده گردد و کوهها همچون سراب گردد.

همانا دوزخ در کمین است و جایگاه مردم سرکش است.»

(۲) و در آیات ۳۴ تا ۴۱ سوره هفتاد و نهم (نازعات) چنین فرموده است: «پس چون آن واقعه بزرگ رخ دهد، روزیست که آدمی هر چه کرده است یاد آرد و دوزخ برای هر کس که ببیند، آشکار گردد. پس آن کس که سرکشی کرده و زندگی دنیا را برگزیده، دوزخ جایگاه اوست و آن کس که از مقام خدای خود ترسیده و نفس را از هوای نفس باز داشته است، همانا که بهشت جایگاه اوست.»

(۳) و در آیات ۳۳ تا ۳۷ سوره هشتادم (عبس) چنین فرموده است: «آن روز که صدای بلند آسمانی فرا رسد، آن روز که هر کس از برادرش می‌گریزد و از پدر و مادر و زن و پسرانش هم می‌گریزد، برای هر کس از ایشان در آن روز چنان گرفتاری است که به کسی نتواند پرداخت.»

(۴) امام صادق (ع) فرموده است: قیامت برای پرهیزکاران، جشن عروسی است. «۱»

(۵) امام رضا (ع) فرموده است: سخت‌تر و وحشت‌انگیزتر جاها برای این مردم (آدمی) سه جایگاه است، روزی که از شکم مادر بیرون می‌آید و زاییده می‌شود و این جهان را می‌بیند، و روزی که می‌میرد و آخرت و اهل آن را می‌بیند، و روزی که از گور برانگیخته می‌شود و احکامی را می‌بیند که در دنیا مانندش را ندیده است و همانا که خداوند متعال در آیه چهاردهم سوره

نوزدهم (مریم) بر یحیی (ع) برای این سه مورد، آرزوی سلامتی فرموده و ترس او را امان داده است. و فرموده است «سلام حق بر او باد در روز تولدش و روزی که می‌میرد و روزی که در آن زنده برانگیخته می‌شود.» و عیسی بن مریم (ع) در آیه ۳۳ همان سوره برای خود در این سه مورد آرزوی سلامتی کرده است «و سلام حق بر من باد روزی که به دنیا آمدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم. «۲»»

---

(۱). به نقل از خصال، ج ۱، ص ۱۰، در بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۷۶، آمده است. م.

(۲). به نقل از عیون اخبار الرضا، ص ۵۳، و خصال، ج ۱، ص ۱۴۲، در بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۰۴، آمده است. م.

(۱) امام صادق فرموده است: روز قیامت بنده‌یی پیر و سالخورده را می‌آورند که چون نامه عملش به او سپرده می‌شود، به ظاهر چیزی جز خطاها و کارهای زشت در آن دیده نمی‌شود. بررسی آن طول می‌کشد و آن بنده عرضه می‌دارد: پروردگارا! آیا فرمان می‌دهی که مرا در آتش افکنند؟ خدای جبار جل جلاله می‌فرماید: آزرم می‌کنم که تو را عذاب دهم و حال آنکه در دنیا برای من نماز می‌خواندی. این بنده مرا به بهشت برید. «۱»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هیچ بنده‌یی به روز قیامت نمی‌تواند گام از گام بردارد تا آنکه در مورد چهار چیز از او پرسیده شود، از مدت عمرش که چگونه سپری ساخته است و از جوانیش که چگونه آن را گذرانیده است و از اموالش که چگونه به دست آورده و چگونه هزینه کرده است و از دوستی او با اهل البیت. «۲»

(۳) امام صادق فرموده است: چون خداوند اراده فرماید که مردم را زنده کند و بر انگیزاند، چهل شبانروز آسمان بر زمین باران می‌بارد. مفاصل جمع و بر آن گوشت روییده می‌شود. «۳»

(۴) امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است: روز قیامت گور هیچ کس شکافته نمی‌شود مگر اینکه دو فرشته بازوان او را می‌گیرند و می‌گویند: دعوت پروردگار عزت را پاسخ بگوی. همانا بزرگترین اندوهها روز قیامت، اندوه کسی است که مالی را از حرام و راه نافرمانی خدا به دست آورده باشد و آن را کس دیگری به ارث برده و در راه فرمانبرداری از خداوند هزینه کرده باشد و به آن طریق وارد بهشت شود و حال آنکه شخص اول وارد دوزخ شود. «۴»

(۵)

فصل

(۶) خداوند متعال در آیات ۱۱ و ۱۲ سوره نود (بلد) فرموده است: «به گردنه تکلیف تن در نداد و چگونه توانی دانست که آن عقبه و گردنه چیست؟» (۷) در باره صراط گروهی گفته‌اند: راهی به بهشت یا دوزخ است که برای بهشتیان

(۱). در امالی صدوق، ص ۳۷، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۲). به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم و خصال، در بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۵۸، آمده است. م.

(۳). به نقل از امالی صدوق، ص ۱۰۷، در همان جلد بحار الانوار، ص ۳۲، آمده است. م.

(۴). به نقل از امالی صدوق، در بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۰۶، آمده است. م.

فراخ و پیمودن آن آسان است و برای دوزخیان تنگ و پیمودنش دشوار است و برخی هم گفته‌اند: صراط عبارت از ادله و براهینی است که بهشتیان را از دوزخیان مشخص می‌سازد و موجب شناخت آن دو می‌شود. «۱»

(۱) امام باقر (ع) در خبری طولانی فرموده است: سپس صراط نهاده می‌شود که تیزتر از لبه شمشیر است و بر آن سه پل قرار دارد، پل نخستین مربوط به امانت و رحم است و پل دوم مربوط به نماز است و پل سوم مربوط به عدل پروردگار جهانیان است که خدایی جز او نیست. بر همه تکلیف می‌شود که از آن بگذرند، نخست امانت و رحم آنان را باز می‌دارد. اگر از آن رهایی یابند، نماز بازشان می‌دارد و چون از آن باز رهند، به محضر عدل خدا می‌رسند و این است معنی گفتار خداوند که در آیه ۱۴ سوره هشتاد و نهم (و الفجر) فرموده است: «همانا پروردگارت در کمینگاه ستمکاران است». مردم بر صراط گاه قدمی برمی‌دارند، گاه می‌لغزند و گاه آویخته می‌مانند و فرشتگان اطراف ایشان بانگ برمی‌دارند که ای خدای بردبار! بیامرز و گذشت فرمای و به رحمت خویش عنایت فرمای و ایشان را سلامت بدار و مردم بر آن چون پروانه‌اند و چون کسی به رحمت خداوند از آن نجات پیدا کند، به صراط می‌نگرد و می‌گوید: سپاس خداوندی را که مرا از تو نجات داد، آن هم پس از ناامیدی و به فضل خویش، همانا که پروردگار ما بسیار آمرزنده سپاسگزار است. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: مردم از پل صراط گوناگون می‌گذرند. پل صراط باریک‌تر از موی و برنده‌تر از لبه شمشیر است. گروهی از آن همچون برق می‌گذرند، گروهی همچون تاخت اسب و گروهی دیگر، چون حرکت راهوار اسب و گروهی چون پیادگان می‌گذرند. گروهی هم آویخته و در حالی که آتش برخی از اندام ایشان را گرفته و برخی را رها کرده است، می‌گذرند. «۳»

(۳)

فصل

(۴) خداوند متعال در آیه ۷ سوره هفتم (اعراف) فرموده است: «و سنجیدن در آن

(۱). برای اطلاع بیشتر به تفاسیر آیات مذکور از جمله به تفسیر مجمع البیان طبرسی، ج ۹ و ۱۰، ص ۴۹۵، چاپ بیروت، ۱۳۷۹ ق، مراجعه فرمایید. م.

(۲). به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم، در بحار الانوار، ج ۷، ص ۶۵، چاپ جدید، آمده است. م.

(۳). به نقل از امالی صدوق، ص ۱۰۷، در بحار الانوار، ج ۸، ص ۶۴، آمده است. م.

روز سنجش حق است و هر کس ترازویش سنگین باشد ...»

(۱) و در آیه ۱۳ سوره هفدهم (بنی اسرائیل) فرموده است: «کارنامه هر انسان را بر گردنش می‌نهیم و روز قیامت برای او نامه عملی بیرون می‌آوریم ...»

(۲) و در بخشی از آیه ۴۸ سوره هیجدهم (کهف) فرموده است: «و آنان در صفی به پروردگار تو عرضه می‌شوند».

(۳) و در آیه ۴۷ سوره بیست و یکم (انبیاء) فرموده است: «و قرار می‌دهیم ترازوهای عدل برای روز قیامت و به هیچ کس هیچ ستمی نخواهد شد ...».

(۴) در مورد میزان برخی گفته‌اند: عبارت از عدل و برابری و قسمت صحیح است، همان گونه که می‌گویند گفتار فلان کس موزون است و کردارهایش موزون و سنجیده است، و این معنی پسندیده‌یی است که لایق به فصاحت کلام است و برخی گفته‌اند:

منظور از میزان، ترازویی دو کفه است و هر چند سنجش کارهای بندگان را با ترازو نمی‌توان سنجید ولی سنجش نامه‌های عمل که کردارها در آن ثبت می‌شود صحیح است و گفته شده است: نور در کفه‌یی و ظلمت در کفه دیگر نهاده می‌شود، و برای ما در این گونه اخبار از آن مصلحت در تکلیف است. «۱»

(۵)

فصل

(۶) خداوند متعال در آیه ششم سوره هفتم (اعراف) فرموده است: «البته که ما کسانی را که پیامبران برای ایشان فرستاده شده‌اند (امتها)، سؤال می‌کنیم و هم از پیامبران خواهیم پرسید.»

(۷) و در آیه ۲۴ سوره بیست و چهارم (نور) فرموده است: «روزی که گواهی دهد بر آنان زبانها و دستها و پاهایشان به آنچه عمل کردند».

(۸) و در آیه ۶۵ سوره سی و ششم (یس) فرموده است: «امروز بر دهان آنان مهر خاموشی می‌زنیم و دستهای آنان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان گواهی می‌دهند به آنچه به دست آورده‌اند».

(۹) موضوع پرسش و سنجش در موقف محشر، هر چند که خداوند دانای به احوال بندگان است و دانای به نفس خویش، مانعی ندارد که برای آن غرض خاصی

---

(۱). این گفتار عینا در الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، شیخ طوسی، ص ۱۳۷، آمده است. م.

باشد. زیرا پرسش و سنجش و گواهی دادن اعضای بدن، فرق میان بهشتیان و دوزخیان را روشن و آشکار می‌سازد و از یک دیگر مشخص می‌شوند و بهشتیان شاد و بهره‌شان بیشتر می‌شود و برای ما هم اطلاع و دانستن آن موجب مصلحت در این جهان که سرای تکلیف است می‌باشد. و موضوع محاسبه مورد اجماع است و قرآن هم در آن مورد گواهی می‌دهد، همچون این گفتار خداوند که فرموده است: «و کفایت می‌کند اینکه خود ما بررسی کنیم.» همچنین موضوع گواهی دادن اعضا و نشر نامه‌های عمل مورد اجماع و در قرآن آمده است. ولی این پرسیدن هر چند همگانی است بر مؤمنان آسان و بر کافران دشوار است که در آن توبیخ و مناقشه است.

(۱) و در مورد چگونگی گواهی دادن اندامها گروهی گفته‌اند: خداوند برهان و بیّنه‌یی می‌آورد تا گواهی دهد و برخی گفته‌اند: خداوند گواهی دادن را در آن به صورت مجاز به اندامها نسبت داده است و هر دو حال مجاز است، و گفته شده است: گواهی دهنده، خود شخص گنهکار است، بر خویشتن به آنچه کرده است، گواهی می‌دهد و به آن اقرار می‌کند که در این صورت، حقیقت است و مجاز نیست و گفته شده است در اندام و اعضاء نشانه‌هایی ظاهر می‌شود که دلالت بر فرق میان مطیع و گنهکار خواهد داشت و همه این امور جایز و خداوند داناتر است. «۱»

(۲) شاعر چنین سروده است:

«پروردگارا! نمی‌دانم هنگامی که به من بگویی ای بنده من! چرا چنین و چنان کردی و گناه انجام دادی و از فرمان من سرپیچیدی چه پاسخ دهم.»

(۳) دیگری گفته است: «پروردگارا! کاش می‌دانستم کنار میزان و پل صراط حال من چگونه است و در آن هنگام که دشمنان و شاکیان اطراف منند و انواع ستم و یاوه گویی‌های من به حضورت عرضه می‌شود.»

(۴)

مجلس نود و چهارم در شفاعت و حوض

(۵) خداوند متعال در آیه ۷۹ سوره هفدهم (اسراء) فرموده: است «باشد که خدایت

---

(۱). این مباحث هم عینا در کتاب الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، شیخ طوسی (رضی الله عنه)، صفحات ۱۳۶ و ۱۳۷، چاپ ۱۴۰۰ ق تهران، آمده است. م.

به مقام محمود (شفاعت) برانگیزاند.» «۱»

(۱) پیامبر (ص) خود فرموده‌اند: منظور از این مقام، مقامی است که در آن برای امت خویش شفاعت خواهم کرد. «۲»

(۲) امام رضا (ع) فرموده است که پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس به حوض من ایمان نیاورد، خدایش کنار حوض من نرساند و هر کس به شفاعت من ایمان نیاورد، خدایش شفاعت مرا به او نرساند. همانا شفاعت من برای کسانی از امت من است که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند و بر نیکوکاران که راهی و اعتراضی نیست. «۳»

(۳) و به امام رضا (ع) گفته شد: ای پسر رسول خدا! معنی این آیه (آیه ۲۸ سوره بیست و یکم) که می‌فرماید: «شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خدا از او راضی است» چیست؟ فرمود: یعنی برای کسی که خداوند از دین و آیین او خشنود است. «۴»

(۴) و پیامبر فرموده‌اند: شفاعت من برای آن دسته از امت من است که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند، غیر از شرک به خدا و ستم. «۵»

(۵) امام صادق فرموده است: و هر کس سه چیز را منکر شود از شیعیان ما نیست، معراج و پرسش در گور و شفاعت. «۶»

(۶) ابن عباس می‌گوید: چون سوره کوثر نازل شد، پیامبر (ص) به منبر رفتند و بر مردم آن را خواندند و چون فرود آمدند، مردم به ایشان گفتند: ای رسول خدا! این چیزی که خداوند به شما ارزانی فرموده است، چیست؟ فرمودند: جویی است در بهشت که از شیر سپیدتر و از قدح پایدارتر است (از تیر راست‌تر و انباشته‌تر است).

بر دو کرانه آن خیمه‌هایی از مروارید و یاقوت برپاست. پرندگانی سبز رنگ بر آن وارد می‌شوند که گردنهای کشیده‌یی همچون گردن شتران تنومند دارند. گفتند: ای رسول خدا! آن پرندگان چه نیکبختند. فرمودند: آیا به شما از نیکبخت‌تر از آنان خبر

(۱). برای اطلاع بیشتر به تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۳۸، مراجعه فرمایید. م.

(۲). به تفسیر مجمع البیان طبرسی، ج ۵ و ۶، ص ۴۳۵، چاپ بیروت، ۱۳۷۹ ق. مراجعه فرمایید. م.

(۳). به نقل از عیون اخبار الرضا، ص ۷۸، و امالی صدوق، ص ۵، در بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۴، چاپ جدید، آمده است. م.

(۴). به نقل از عیون اخبار الرضا، ص ۷۸، و امالی صدوق، ص ۵، در بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۴، چاپ جدید، آمده است. م.

(۵). خصال، صدوق، ج ۲، ص ۹. م.

(۶). به نقل از امالی صدوق، ص ۱۷۷، در بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۷، چاپ جدید، آمده است. م.

دهم؟ گفتند: آری: فرمودند: هر کس که از گوشت آن پرندگان بخورد و از آن آب بیاشامد، به رضوان خداوند فائز می‌شود. «۱»

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: مخیر شدم که گروهی از امت من به بهشت بروند یا من شفاعت کنم و من شفاعت را برگزیدم، زیرا همگانی‌تر و پسندیده‌تر است. آیا می‌پندارید که برای مؤمنان پرهیزکار شفاعت خواهد بود که برای مؤمنانی است که آلوده و خطاکارند.

(۲) میان مسلمانان در اینکه مقام شفاعت ثابت است اختلافی نیست ولی اهل وعید معتقدند که مقتضای شفاعت، فقط برای افزون کردن منافع عبادت و برتر شدن درجات است و ما می‌گوییم اقتضای آن، اسقاط زیان گناهان هم هست و دلیل بر باطل بودن ادعای کسانی که می‌گویند اقتضای آن فقط زیادی در منافع عبادت است، این است که هنگامی که ما از خداوند مسألت می‌کنیم تا بر درجات و کرامات رسول خدا بیفزاید، ما شفیع رسول خدا باشیم، و هیچ یک از مسلمانان چنین موضوعی را نه از لحاظ معنی معتقدند و نه از لحاظ لفظی. بنا بر این شفاعت ویژه اسقاط زیان گناهان است، هر چند زیادی منافع را هم در برگیرد.

(۳)

مجلس نود و پنجم در رجاء و وسعت رحمت خدای متعال

(۴) خداوند متعال ضمن آیه ۱۵۶ سوره هفتم (اعراف) فرموده است: «و رحمت من همه چیز را در بر گرفته است.» و ضمن آیه ۴۳ سوره سی و سیم (احزاب) فرموده است: «و خداوند به مؤمنان مهربان است.» و ضمن آیه ۵۳ سوره سی و نهم (زمر)

فرموده است: «به آن دسته از بندگانم که بر خویشتن اسراف ورزیده‌اند، بگو از رحمت خداوند نومید مشوید.» و ضمن آیه ۱۹ سوره چهل و دوم (شوری) فرموده است:

«خداوند نسبت به بندگان خود بسیار مهربان است».

(۵) پیامبر (ص) فرموده‌اند: چون روز رستاخیز فرا می‌رسد، خداوند برای بنده مؤمن گنهکار خویش تجلی می‌فرماید و نخست او را بر یک یک گناهانش آگاه می‌سازد و سپس برای او آنها را می‌آمرزد و بر این کار هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسلی را

---

(۱). نخستین روایتی است که به نقل از مجمع البیان طبرسی، در بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۶، در باب صفت حوض آمده است. م.

آگاه نمی‌فرماید و آنچه را که بنده دوست ندارد کسی بر آن آگاه گردد، پوشیده می‌دارد و سپس به خطاهای او می‌فرماید، مبدل به حسنات شوید. «۱»

(۱) امیر المؤمنین (ع) فرموده است: نسبت به چیزی که امیدی به آن نداری، امیدوارتر باش تا چیزی که امید آن را داری، که موسی بن عمران (ع) برای آنکه آتشی برای زن و فرزند خویش فراهم آورد، بیرون آمد و خداوند با او سخن فرمود و او در حالی که پیامبر شده بود، برگشت. ملکه سبا هم بیرون آمد و سپس همراه سلیمان (ع) مسلمان شد و جادوگران فرعون بیرون آمدند و همگان مؤمن به پیشگاه خداوند برگشتند. «۲»

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: چون روز رستاخیز فرا رسد، خداوند تبارک و تعالی چنان رحمت خود را گسترش می‌دهد که ابلیس هم بر رحمت حق تعالی طمع می‌بندد. «۳»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: در خواب دیدم که مردی از امت من بر لبه جهنم ایستاده است و امیدواری او به لطف خداوند آمد و او را از آن گرفتاری نجات داد. «۴»

(۴) امام کاظم (ع) فرموده است: خدای متعال را هر روز جمعه هزار نفخه رحمت است که به هر بنده‌یی بخواهد، ارزانی می‌دارد. هر کس که پس از عصر جمعه، صد بار سوره قدر را بخواند، خدای عز و جل آن هزار رحمت و هزار رحمت دیگر چون آن را، به او عنایت می‌فرماید.

(۵) امیر المؤمنین فرموده است: بر نیکان این امت هم از عذاب خدا احساس امان و زینهاری مکنید که خداوند سبحان فرموده است: «بجز زیانکاران، کسی از مکر خدا احساس ایمنی نمی‌کند.» و برای بدان این امت هم از بخشش و رحمت خداوند، نومید مباشید که خداوند سبحان فرموده است: «همانا غیر از کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود» «۵».

(۱). به نقل از عیون اخبار الرضا، ص ۲۰۱ در بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۸۷، آمده است. م.

(۲). به نقل از تحف العقول، ابن شعبه حرانی، در بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۴۵، آمده است. م.

(۳). در امالی صدوق، ص ۲۰۵، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

(۴). فضائل الاشهر الثلاثه، صدوق، ص ۱۱۳. م.

(۵). در نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳۶، چاپ عبده، و ص ۱۲۵۵، چاپ مرحوم فیض الاسلام، آمده است. م.

(۱) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خداوند متعال روزی که آسمانها و زمین را آفرید، صد رحمت پدید آورد که فقط یک بخش آن را در زمین قرار داده است که به سبب همان رحمت مادر بر فرزند خویش و چهار پایان به یک دیگر مهرورزی می‌کنند و همچنین پرندگان و دیگر جانداران، و نود و نه بخش دیگر را برای روز قیامت اندوخته فرموده است و در آن روز این نود و نه را با رحمت این جهانی خود ضمیمه و آن را صد می‌کند. «۱»

(۲) پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس در دنیا گناهی کند و عذاب شود، خداوند عادل‌تر از این است که دوباره او را عذاب فرماید و هر کس در دنیا گناهی کند و خداوند آن را در این جهان پوشیده بدارد و او را عفو فرماید، گرامی‌تر از آن است که چون چیزی را عفو فرمود، دوباره به آن موضوع باز گردد. «۲»

(۳) و همان حضرت فرموده‌اند: چون فرشتگان آنچه را نوشته‌اند، به آسمان ببرند، همین قدر که خدای متعال در آغاز و پایان آن نامه، کار نیکی را مشاهده فرماید، به فرشتگان می‌فرماید: گواه باشید که من آنچه را میان این نامه است، بر بنده‌ام آمرزیدم.

(۴) و باز همان حضرت فرموده‌اند: نباید هیچ یک از شما بمیرد، مگر اینکه نسبت به خداوند متعال خوش گمان باشد، و خوش‌گمانی به خداوند بهای بهشت است. «۳»

(۵) و فرموده‌اند: خدای متعال پیش از آنکه آسمانها و زمینها را بیافریند، به دست خویش کتابی (نامه‌یی) مرقوم داشته و زیر عرش نهاده است و از جمله مطالب آن این است که رحمت من بر خشم من پیشی گرفته است. «۴»

(۶) و فرموده‌اند: سوگند به کسی که جان من در دست اوست، خداوند متعال بر بنده خویش مهربان‌تر از مادری مهربان و دلسوز به فرزندش می‌باشد. «۵»

(۷) و باز همان حضرت فرموده‌اند: خدای، مبتران را لعنت کناد! و این سخن

(۱). با اندک تفاوتی در احیاء علوم الدین، ص ۲۳۲۴، چاپ دار الشعب، آمده است. م.

(۲). این موضوع هم از قول امیر المؤمنین و هم از قول رسول خدا، آمده است، از جمله در محجة البیضاء، و در آن عبارت، مقدم و مؤخر است. م.

(۳). امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۸۹. م.

(۴). با اندک تفاوتی در محجة البیضاء، ج ۷، ص ۲۶۳، و احیاء علوم الدین، ص ۲۳۲۴، آمده است. م.

(۵). با اندک تفاوتی در محجة البیضاء، ج ۷، ص ۲۶۳، و احیاء علوم الدین، ص ۲۳۲۴، آمده است. م.

را سه بار تکرار فرمودند. پرسیده شد: ای رسول خدا! مبتران چه کسانی هستند؟

فرمودند: کسانی که مردم را از رحمت خدا نومید می‌کنند. خداوند متعال به موسی (ع) فرمود: قارون از تو یاری خواست و او را یاری ندادی و حال آنکه سوگند به عزت خودم، اگر از خودم فریاد خواهی می‌کرد، به فریادش می‌رسیدم و از گناهش درمی‌گذشتم. «۱»

(۱) و روایت شده است که پیامبر (ص) به بالین جوانی که در حال مرگ بود، آمدند و فرمودند: خود را چگونه می‌یابی؟ گفت: به خدا امیدوارم، در عین حال بیم دارم. فرمودند: این دو حالت در دل بنده‌یی جمع نمی‌شود، مگر اینکه خداوند آنچه را امید دارد به او ارزانی و او را از آنچه بیم دارد، در امان می‌دارد. «۲» و گفته شده است برای یکی از پادشاهان بنی اسرائیل مردی از عابدان را وصف کردند. او را خواست و از او تقاضا کرد از هم صحبتان و ملازمان درگاه باشد. عابد به او گفت: ای پادشاه! چه نیکو سخنی گفتی، ولی اگر روزی به خانه خود در آیی و ببینی که من با کنیزک تو شوخی می‌کنم چه خواهی کرد؟ پادشاه خشمگین شد و گفت: ای تبهکار! آیا گستاخی تو چنان است که می‌توانی این سخن را بر زبان آوری؟ عابد گفت: مرا پروردگار کریمی است که اگر در روز هفتاد گناه از من ببیند، بر من خشم نمی‌گیرد و مرا از درگاه خویش نمی‌راند و از روزی خویش محروم نمی‌فرماید. پس چگونه ممکن است از درگاه او مفارقت جویم و به درگاه کسی بپیوندم که پیش از آنکه از فرمانش سرپیچی کنم، بر من خشم می‌گیرد. پس اگر مرا در حال سرپیچی و عصیان ببیند، چه کار خواهد کرد؟ (۲) سروده شده است:

«گناهان من بسیار است و یارای بر دوش کشیدن آن را ندارم. در عین حال، عفو تو از گناه من بزرگتر و باشکوه‌تر است.

پروردگارا! در این جهان رحمت تو مرا در برگرفته است و همانا که من به روز رستاخیز به رحمت تو نیازمندترم.»

(۱). نظیر آن در الاحادیث القدسیه، شیخ حر عاملی، ص ۶۴، و محجة البیضاء، ج ۸، ص ۳۸۵، آمده است.

(۲). به نقل از شماره ۴۳۶۱ سنن ابن ماجه در محجه البیضاء، ص ۲۵۳، ج ۷، آمده است. م.

(۱)

مجلس نود و ششم در بهشت و چگونگی آن

(۲) خداوند متعال در آیه ۲۵ سوره دوم (بقره) فرموده است: «و مژده بده آنانی را که ایمان آوردند و کارهای پسندیده انجام دادند به اینکه برای آنان باغهایی است که در آن جویبارها روان است و هر گاه به آنان روزی دهند، روزی آماده از میوه، گویند این همانی است که پیش از این به ما خورانده شده است و هر چه برای آنان بیاورند به یک دیگر مانند است و ایشان را در بهشت جفتهای پاکیزه است و آنان در آن جاودانه‌اند.»

(۳) و در آیه ۱۳۳ سوره سوم (آل عمران) فرموده است: «پیشی گیرید به سوی آمرزش پروردگار خود و بهشتی که پهنای آن همه آسمانها و زمین را فرا گرفته و مهیا برای پرهیزگاران است» «۱».

(۴) پیامبر (ص) فرموده‌اند: خشتهای بهشت، خشتی از زر و خشتی از یاقوت است و صحنه آن، مشک تازه و کنگره‌هایش، یاقوتهای سرخ و سبز و زرد است و درهای آن گوناگون است. در رحمت، از یاقوت سرخ است و در صبر، دری یک لختی و از یاقوت سرخ و بدون حلقه است. در شکر، دارای دو مصراع و از یاقوت سپید است و فاصله میان دو مصراع آن (دهانه‌اش) به اندازه پانصد سال راه است. ناله اشتیاق آن به قدرت خداوند متعال بلند است و عرضه می‌دارد: پروردگارا! آنان را که شایسته منند در آور. در بلا، دارای یک مصراع و از یاقوت زرد است و کمتر کسی از آن وارد می‌شود.

(۵) اما در بزرگ که بندگان صالح- که زاهدان و پارسایان و رغبت‌کنندگان به خداوند متعال و کسانی که با او انس دارند- از آن وارد می‌شوند و چون به بهشت در آیند، در دو جویبار در صف مرتب، میان کشتیهای یاقوت که پاروهایش از مروارید است، حرکت می‌کنند. در آن فرشتگانی از نور هستند که جامه‌های سبز بر تن دارند و بر کناره‌های آن، نهرها حرکت می‌کنند. نام آن جنة المأوی و جنة عدن است که میان بهشتهاست و دیواره‌های آن یاقوت سرخ و کف آن مروارید است. «۲»

(۱). برای اطلاع بیشتر از آیات دیگری که در این مورد آمده است به بحار الانوار، ج ۸، صفحات ۷۱ تا ۸۰، مراجعه شود. م.

(۲). به نقل از امالی صدوق، ص ۱۲۸، با توضیح لغات در بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۱۷، آمده است. م.

(۱) امیر المؤمنین فرموده است: طوبی درختی است در بهشت که ریشه آن در خانه رسول خدا (ص) است و هیچ مؤمنی نیست، مگر اینکه شاخه‌یی از آن در خانه اوست و هیچ چیز به دل آن مؤمن نمی‌گذرد مگر اینکه همان شاخه برای او آن را حاضر می‌آورد و اگر سواری تیزرو در سایه آن صد سال بتازد، نمی‌تواند از سایه‌اش بیرون رود و اگر کلاغی از پایین آن به پرواز در آید به بالای آن نمی‌رسد و شکسته و پیر می‌شود. «۱»

(۲) روایت است که مردی از ابن عباس پرسید: با آنکه خداوند متعال از خدمتگزاران و جفتها و بوی خوش و آشامیدنیها و میوه‌های بهشت خبر داده و در کتاب خود نازل فرموده است، چه چیزی از آن را پوشیده داشته است؟ ابن عباس گفت:

آن جنت عدن است که خداوند آن را روز جمعه بیافرید و سپس آن را پوشیده داشت و هیچ آفریده‌یی از آفریده‌های آسمانها و زمینها آن را ندیده است تا هنگامی که آنان را که شایسته آنند، در آن در آورد و خدای متعال سه بار به آن بهشت فرمود سخن بگو و گفت: خوشا به حال مؤمنان، و خدای بزرگ فرمود: خوشا به حال مؤمنان و خوشا به حال تو. ابن عباس می‌گوید، رسول خدا فرمودند: هر کس در او شش خصلت باشد، از آن مؤمنان است. آن کس که سخن راست بگوید و وعده خویش برآورد و امانت خویش را بپردازد و به پدر و مادرش نیکی کند و پیوند خویشاوندی را رعایت کند و از گناه خویش آمرزش خواهی کند، مؤمن است.

(۳) امیر المؤمنین فرموده است: در بهشت درختی است که از بالای آن جامه‌های آراسته فرو می‌ریزد و پایین آن اسبهای ابلقی قرار دارند که زین و لگام شده و دارای بال هستند و از آن اسبها هیچ مدفوعی دفع نمی‌شود. اولیای خدا سوار بر آن اسبها می‌شوند و در هر کجای بهشت که بخواهند به پرواز در می‌آیند، بندگانی که در درجه پایین‌تر قرار دارند، می‌گویند: پروردگارا! چه چیزی این بندگانت را به این کرامت رسانده است؟ خدای جل جلاله می‌فرماید: اینان شبها نمی‌خوابیدند و نماز شب می‌گزاردند و روزها چیزی نمی‌خوردند و روزه داشتند و با دشمن پیکار می‌کردند و ترسی نداشتند و صدقه می‌دادند و بخل نمی‌ورزیدند. «۲»

---

(۱). در خصال و صفحه ۱۳۳ امالی صدوق، آمده است. م.

(۲). به نقل از امالی صدوق، ص ۱۷۵، در بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۱۸، آمده است. م.

(۱) از انس بن مالک پرسیده شد که ای ابو حمزه! آیا بهشت در زمین است یا در آسمان؟ گفت: کدام زمین و کدام آسمان است که گنجایش بهشت را داشته باشد؟

پرسیدند: پس کجاست؟ گفت: فراتر از آسمان هفتم، زیر عرش خداوند. «۱»

(۲) پیامبر (ص) فرمودند: وارد بهشت شدم، دیدم در جبهه آن سه خط زرین با زر نه، با آب طلا نوشته شده است. سطر نخست

«لا اله الا اللّه، محمد رسول اللّه»

بود.

سطر دوم چنین بود: آنچه که پیش فرستادیم، اینجا یافتیم. آنچه در آن جهان خوردیم، سودی بود که بردیم و آنچه گذاشتیم، زیان کردیم. سطر سوم چنین بود:

امتی گنهکار و پروردگاری بسیار بخشنده.

(۳) و همان حضرت فرموده‌اند: در بهشت هیچ درختی نیست مگر اینکه ساقه آن زرین است.

(۴) و فرموده‌اند: از اهل بهشت فضولاتی دفع نمی‌شود. خوراک آنان چیزی همچون هوای معطر است. حمد و تسبیح خدا به آنان الهام می‌شود، همچنان که نفس کشیدن.

(۵) و فرموده‌اند: سوگند به کسی که کتاب را بر محمد (ص) نازل فرموده است، همانا که بهشتیان را همواره بر حسن و زیبایی افزوده می‌شود، به همان نسبت که در دنیا روز به روز شکسته‌تر و زشت‌تر می‌شوند.

(۶) و فرموده‌اند: پست‌ترین منزلت بهشتیان این است که هشتاد هزار خادم دارند و نود و دو درجه، و برای آنان گنبدی از مروارید و یاقوت و زبرجد زده می‌شود و مساحت منزل آنان به اندازه میان جابیه (دهکده‌یی از اطراف دمشق) و صنعاء است.

(۷) و پیامبر فرموده‌اند: در بهشت ناگهان پرتوی آشکار می‌شود. بهشتیان سرها را بلند می‌کنند، معلوم می‌شود پرتو آشکار شدن دندانهای پیشین حوریه‌یی است که بر روی همسر خویش لبخند زده است.

(۸) ابن عباس می‌گوید: بهشت را هفت دیوار و هشت پل است که همگی محیط بر بهشتند، دیواری از سیم، دیگری از زر و سیم، سومی از زر، چهارمی از مروارید، پنجمی از گوهر، ششمی از زبرجد، هفتمی از نور رخشان. میان هر دو دیوار، فاصله صد سال راه است. پایه‌هایش از گهر و یاقوت و زبرجد است. هشت در دارد که

---

(۱). در بحار الانوار، ج ۸، ص ۸۳، ضمن تفسیری که مرحوم علامه مجلسی از آیات مربوط به بهشت فرموده، آمده است. م.

دهانه هر یک مسیر صد سال راه است.

(۱) شاعری چنین سروده است:

«جنت فردوس شایسته نیست مگر برای اشخاص کریم. کریم باش و با عفو و سلام وارد بهشت شو.»

(۲) دیگری گفته است:

«در بهشت دوشیزه‌یی است که با ناز راه می‌رود و ساقی همسر خویش میان درختان است. آمیزه‌یی از مشک و عبیر است. می‌پنداری برای چه کسی آفریده شده است؟ برای قرآن خوان پارسا، معشوقه‌یی آزاده که گونه‌هایش گلگونه است و گویی مرواریدی در نقش دینار است. با ناز می‌خرامد و پیش می‌آید، مویهایش آویخته و صاف است. دامن کشان کنار جویبار حرکت می‌کند. شوخ و شنگی او آراسته و نزدیک‌شدنش موجب شادی است. در آفرینش شگفت‌آور و آمیخته با پرتو است. به دوست، جام باده رخشان می‌دهد، از باده فردوس نه از باده می– فروش.

پرندگان در غرفه‌های بسیار پسندیده یاقوتین، آوازی همچون آوای نی لبک دارند. به به! چه شادی شگفت انگیزی است که پروازکنندگان در هر نقطه بهشت که بخواهند، فراهم است.»

(۳)

مجلس نود و هفتم در دوزخ و چگونگی آن

(۴) خداوند متعال در آیه ۳۹ سوره دوم (بقره) فرموده: است «و آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنان دوزخیان و در آتش جاودانه‌اند.»

(۵) و در آیه ۵۶ سوره چهارم (نساء) فرموده است: «همانا آنان را که به آیات ما کافر شدند به زودی در آتش درافکنیم و هر چه پوستهای آنان بسوزد، به جای آن پوستهای دیگری به آنان می‌دهیم تا عذاب را بچشند.»

(۶) و در آیه ۱۰ همان سوره فرموده است: «همانا آنان که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، به حقیقت، در شکم خویش آتش فرو می‌برند و به زودی در آتش فروزان خواهند افتاد.»

(۷) و خداوند در آیه ۳۴ سوره نهم (توبه) فرموده است: «و آنان که زر و سیم را

اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، مژده‌شان بده به عذابی دردناک، روزی که آن سیم و زر در آتش دوزخ گداخته گردد و پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان را با آن داغ نهند. این است آنچه برای خود اندوخته کردید، پس بچشید آنچه را که اندوخته می‌کردید.»

(۱) و خداوند در آیه ۷۱ سوره نوزدهم (مریم) چنین فرموده است: «و هیچ کس از شما نیست مگر آنکه به دوزخ وارد شود و این حکم قطعی پروردگار تو است».

(۲) امام صادق (ع) فرموده است: روزی پیامبر (ص) نشسته بودند، ناگاه جبریل در حالی که پریده رنگ و اندوهگین و افسرده بود آمد. پیامبر (ص) فرمودند: چرا تو را چنین اندوهگین و افسرده می‌بینم؟ گفت: ای محمد! چرا چنین نباشم که امروز کوره‌های جهنم را نهادند؟ پیامبر (ص) پرسیدند: کوره‌های دوزخ چیست؟ گفت:

خداوند متعال فرمانی صادر فرمود که هزار سال دوزخ را برافروختند تا سرخ شد و سپس فرمان داد هزار سال دیگر هم برافروختند تا از سرخی به سپیدی گرایید. باز فرمان داد هزار سال دیگر برافروختند، آنچنان که سیاهی وحشت‌زا گردید و اگر یک حلقه از زنجیری که درازی آن هفتاد ذرع است بر دنیا نهاده شود، از گرمای آن همه جهان ذوب خواهد شد و اگر قطره‌یی از گندابهای دوزخ بر آبهای زمین فرو افتد، همه اهل دنیا از بوی گندش نابود خواهند شد. گوید، پیامبر (ص) و جبریل (ع) گریستند. خداوند فرشته‌یی پیش آن دو گسیل داشت و فرمود: خدایتان بر شما سلام می‌رساند و می‌فرماید شما را از اینکه گناهی انجام دهید که در دوزخ عذابتان کنم، در پرده عصمت و امان قرار دادم. «۱»

(۳) امیر المؤمنین فرموده است: همانا در دوزخ آسیاهایی است که گروهی را با آن آرد می‌کنند. آیا نمی‌پرسید، کسانی که خوراک آن آسیاها هستند کیستند؟ و چون پرسیدند، فرمود: عالمان تبهکار و قرآن قرآن‌خوانان بدکار و ستمگران ستم پیشه و وزیران خیانتکار و سرپرستان دروغگو (شاید هم عارفان دروغگو) و همانا دوزخ را شهری است که به آن حصینه (کهن دژ) می‌گویند. آیا از من نمی‌پرسید، در آن کیست؟ و چون پرسیدند، فرمود: در آن پیمان‌شکنان و از دین برگشتگانند. «۲»

---

(۱). به نقل از صدوق (رضی الله عنه)، در محجة البیضاء، ج ۸، ص ۳۶۱، آمده است و در پاورقی افزوده‌اند که در تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۴۳۷ و در اوسط طبرانی هم آمده است. م.

(۲). به نقل از خصال، ج ۲، ص ۱۴۲، در بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۱۱، آمده است. م.

ص:۷۹۶

(۱) امام کاظم (ع) ضمن خبر مفصلی چنین فرموده است که جهنم را دره‌یی به نام سقر (در بعضی از نسخه‌ها سعیر) است که از هنگامی که خدایش آفریده هیچ بازدمی نداشته است و اگر خداوند اجازه دهد و از آن روزنه‌یی به اندازه لانه مار گشوده شود، هر چه را که بر روی زمین است خواهد سوزاند و دوزخیان همگان از گرما و بوی گند و کثافت این دره، به یک دیگر پناه می‌برند و می‌گریزند و در آن کوهی است که همه گرفتاران در آن دره از گرما و بوی گند و کثافت آن و آنچه که خداوند در آن برای اهلش فراهم آورده است به یک دیگر پناه می‌برند و در آن کوه، دره ژرفی است که همه گرفتاران در آن کوه، از گرما و گند و کثافت آن و آنچه برای اهلش فراهم شده است به یک دیگر پناه می‌برند و در آن دره ژرف، چاهی است به همان صفت که همگان از آن می‌گریزند. در آن چاه، ماری است که همه گرفتاران در آن چاه از خطر آن مار و زهری که خداوند در

نیشهای او نهاده است می‌گریزند. در شکم آن مار هفت صندوق است که در آنها پنج تن از امتهای گذشته و دو تن از این امت قرار دارند. راوی می‌گوید: به امام کاظم (ع) گفتم: فدایت گردم، آن پنج تن و دو تن چه کسانی هستند؟

فرمود: آن پنج تن عبارتند از قابیل که برادرش هابیل را کشت و نمرود که با ابراهیم (ع) در مورد خداوند ستیزه‌گری کرد و گفت: من هم می‌توانم کسانی را زنده کنم و کسانی را بمیرانم. و فرعونی که گفت من پروردگار بلند مرتبه شمایم، و آن مرد یهودی که یهودیان را به این آیین واداشت و بولس مسیحی که مسیحیان را به آیین تثلیث واداشت و از این امت هم دو اعرابی هستند. «۱»

(۲) امام باقر (ع) فرموده‌اند: چون آیه ۲۳ سوره هشتاد و نهم (و الفجر) که می‌فرماید:

«و آن روز جهنم را پدید آورند و همان روز آدمی متذکر کار خود گردد و آن تذکر را برای او چه سودی؟» نازل شد، از پیامبر (ص) در باره آن پرسیدند. فرمودند:

روح الامین به من خبر داده است که خدایی که غیر از او خدایی نیست چون همگان را در صحرای قیامت جمع فرماید، جهنم را می‌آورند و آن را هزار لگام است و هر لگامی را صد هزار فرشته از فرشتگان غضب در دست دارند و دوزخ را هیاهو و سختی و دم و بازدمی است که از آن شرر بیرون می‌زند و اگر خداوند خلق را برای حساب با بودن دوزخ نگهدارد، همگان نابود می‌شوند، ولی از جهنم ظلمتی بیرون

---

(۱). به نقل از خصال صدوق، ج ۲، ص ۳۴، در بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۱۱، آمده است. م.

می‌آید که همگان چه نیک و چه بد را در آن ظلمت فرو می‌برد. «۱»

(۱) عمرو بن ثابت نقل می‌کند که امام باقر (ع) فرموده‌اند: دوزخیان از سختی عذابی که در آن می‌بینند همچون سگان و گرگان زوزه می‌کشند. ای عمرو! چه می‌پنداری در باره قومی که مرگ آنان فرا نمی‌رسد تا بمیرند و از عذاب آنان هم کاسته نمی‌شود و در دوزخ تشنه و گرسنه‌اند، چشمهایشان را غبار پوشانده، کر و لال و کورند و سیه‌روی و زیانکار، مانده در دوزخ و پشیمان و خداوند بر آنان خشم گرفته و بر آنان هیچ رحمتی نمی‌شود. و از عذاب ایشان کاسته نمی‌شود و در دوزخ گداخته می‌شوند و از گنداب گرم آن می‌آشامند و از زقوم می‌خورند و با قلابهای آتشین از بدنهایشان می‌کنند و با گرزهای آتشین آنان را می‌زنند و فرشتگان سخت‌گیر و خشن رحم نمی‌کنند و آنان در دوزخ بر چهره افتاده‌اند و با شیطانها در یک بند کشیده شده‌اند و در زنجیر و غل بسته‌اند. اگر دعایی کنند برآورده نمی‌شود و چون نیازی بخواهند، کسی نیازشان را برنمی‌آورد. این است حال کسانی که به دوزخ درافتند. «۲»

(۲) همان حضرت فرموده است که چون پیامبر (ص) را به معراج بردند، از کنار هیچ آفریده‌ایی عبور نفرمود مگر آنکه در او شادی و مهر و لطف و گشاده‌رویی دید تا آنکه از کنار کسی گذشت که توجهی نکرد و سخنی نگفت و پیامبر او را ترشروی و خشمگین دیدند. به جبریل فرمودند: از کنار هیچ کس نگذشتم مگر اینکه خوش روی و شاد و مهربان بود مگر این شخص. این کیست؟ فرمود: این مالک دوزخ است و خدایش او را چنین آفریده است. پیامبر فرمودند: دوست دارم از او بخواهی که آتش دوزخ را به من نشان دهد. جبریل به مالک دوزخ گفت: این محمد (ص) رسول خداوند است و از من خواسته است از تو بخواهم که آتش را به او نشان دهی. او زبانه‌یی از دوزخ را به آن حضرت ارائه داد و پس از آن تا هنگام رحلت هرگز خندان دیده نشدند. «۳»

(۳) پیامبر (ص) فرموده‌اند: اگر در این مسجد صد هزار تن یا بیشتر حاضر باشند و مردی از دوزخیان نفسش به آنان برسد، مسجد و هر چه در آن باشد، آتش خواهد گرفت.

---

(۱). به نقل از امالی صدوق، ص ۳۲۲، در بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۸۱، آمده است. م.

(۲). به نقل از امالی صدوق، در بحار الانوار، ج ۸، صفحات ۲۸۱ و ۲۸۴، آمده است.

(۳). به نقل از امالی صدوق، در بحار الانوار، ج ۸، صفحات ۲۸۱ و ۲۸۴، آمده است.

(۱) و همان حضرت فرموده‌اند: همانا در آتش، مارهایی چون گردن شتران تنومند، وجود دارد که هر بار گزش آنان تا چهل سال سوزش دارد و در آن کژدمهایی به بزرگی استر وجود دارد که درد و سوزش گزش آنان تا چهل سال احساس می‌شود. «۱»

(۲) ابن عباس گوید: جهنم را هفت در است و بر هر در، هفتاد هزار کوه است و در هر کوه، هفتاد هزار دره و در هر دره، هفتاد هزار وادی و در هر وادی، هفتاد هزار شق و در هر شقی، هفتاد هزار خانه، و در هر خانه هفتاد هزار مار است که بلندی هر یک به اندازه مسیر سه روز راه است و بلندی نیشهای آن مارها چون درختان خرمای بلند است. این مارها به سراغ آدمیان دوزخی می‌آیند و او را از لبها و پلکهای چشمش می‌گیرند و شروع به کندن تمام گوشتهای او می‌کنند. آدمی، گاه از بیم می‌گریزد و در نهری از نهرهای دوزخ می‌افتد و هفتاد سال در آن سرگردان است. «۲»

(۳) شاعر چنین سروده است:

«پروردگارا! گویی من در قیامت بر پا ایستاده‌ام و هنگامی که نامه عمل خویش را می‌خوانم، اشکهایم ریزان است. پروردگار جبار به من می‌فرماید: نامه عمل خود را بخوان که ای بنده من! اینک پاداش آنچه را که انجام داده‌ای به تو خواهم داد.

(۴) ای وای بر من از توقف من در آنجا و از نامه عملم که مصیبتهای بزرگ را بر من فراهم کرده و بر شمرده است. گناهان گذشته و قدیمی مرا که آنها را از یاد برده و و فراموش کرده‌ام به من می‌شناساند. میزان و ترازو برای قضاوت و بررسی نهاده می‌شود و برای بندگان خدا، خداوند خود بسنده‌تر قاضیان است. چهره‌هایی با رنگ باز و خندانند و چهره‌های دیگری گریان، روی به آتش دارند.»

(۵) سخن ما در اینجا به پایان رسید و در آغاز کتاب گفتیم که بسیاری از اخبار و روایات ظاهرش بر خلاف حق و از حشوها به نظر می‌رسد و لازم است خواننده در باره آن تأمل و دقت کند و آن را به طریقی که موافق با اصول و دلایل عقلی است توجیه کند و من در این کتاب هر خبری را که آوردم، هر چند به ظاهر حشو و سست به نظر برسد، به معنی آن آگاه بوده‌ام ولی از شرح و معنای آن از بیم طولانی شدن کتاب خودداری کردم و سزاوار است که کسی تصور نکند که من حشوی مذهبم و امور را

---

(۱). محجة البیضاء، ج ۸ ص ۳۶۰، م.

(۲). روایاتی نظیر این در محجة البیضاء، جلد ۸، صفحات ۳۵۳ تا ۳۵۹، آمده است. م.

با یک دیگر می‌آمیزم و خدای را شکر که من مردی محقق هستم و الحمد للّه رب العالمین.

پایان سپاس و ستایش فراوان خداوند متعال را که به این بنده خود توفیق ترجمه این کتاب را ارزانی داشت.

کمترین بنده درگاه نبوی، محمود مهدوی دامغانی مشهد مقدس رضوی، دوشنبه هفتم ذی حجة الحرام ۱۴۰۷ قمری، دوازدهم مرداد ۱۳۶۶ خورشیدی و سوم اوت ۱۹۸۷ میلادی